

Sl. no. 030489

no. 030489

حصه دوم
B.I
منتخب اللباب
21
تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خاني خان نظام الملکي
در

احوال سلاطين تیموریه که در هندوستان
ملطنت کردند



باهتمام

اشیا تک موسیعی بنگاله

بتصحیح

مولوی کبیر الدین احمد صاحب

در

مطبع مظهر العجايب

مشهور بمطبع اردو کالبد طبع شد



کلکتہ سنہ ۱۸۷۳ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر خلاصه دود مان سلاطین خلد مگان - وزیدة نیر شجر
گلشن سلطنت امیر تیمور صاحب قران - زبیدة افسرو
اورنگ ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر
عالمگیر پادشاه غازی که بواسطه یازدهم با میر تیمور میسرود
اگر بتذکار محامد پادشاه عدالت اساس حق شناس دین پرور ابو المظفر
محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر پادشاه غازی پردازده
و خواهد که اوصاف و محاسن آن مجموعه کمالات صوری و معنوی
از علم باعمل و شجاعت باتدبیر و زهد و اتقا بزبان قلم دهد از سرشته
اختصار دور می افتد اما کلمه چند خالی از تصنع عبارت باحاطه
تکریر می آرد - اول از ابتدای نشو و نماي ایام شباب اجتناب
از ارتکاب کبائر بمرتبه می نمودند که تا انقضای روزگار حیات
باجود مشغله جهانداري و سلطنت مملکت وسیع هندوستان عشرت
نشان چشم و دل و گوش و زبان را بلذت هیچ حرام و هیچ کبیره
نیالود و سواي بعضی امور دینی سلطنت که در حق و از انان ملک
در مقدمات ملک داری و مملکت گیری اهم است و کمتری از فرمان

پادشاه سلطان از آنها غیظ خود نگرفتند و در اجرای احکام اسلام و
 تقویت دین متعین و معینی و تبعیت او امر و مناهای الهی
 چنان تقید بکار می برد که صیت نیکنامی دین پروری او گوش
 پندنیوس سلطان هفت اقلیم را مالیده و آثار شجاعت او که در ایام
 شاه نادرگی در تسخیر بلخ و بدخشان و مهم قندهار و دکن و جنگی
 که با فیلی دیروزاد صیت جنگی بظهور آمده و بر صفحه روزگار
 یادگار مانده بگزارش در آمده و محارباتیکه در زمان شورش عارضه
 اهلان حضرت که در یک سال چنان چهار پنج جنگ باچنین
 فتنگان دریایی غیرت که هر یکی شیر بیشه شجاعت و تهوی خاندان
 امیر تیمور صاحب قران بودند نمودن و باوجود مکرز مغلوب گردیدن
 الفوج الفرو از جا در نیامدن و استقامت و زبیدن و دل و تدبیر
 و با جمعیست معدود خصم غالب آمده را ازجا برداشتن
 و در عین تفرقه معرکه رزم سر رشته بزم تردد از دست ندادن بجز
 قلیلهات و فضل ایزد متعال حمل برچه توان نمود • بیت •
 دلی روشنش آگه از کار ملک • عیان نزد او جمله اسرار ملک
 یاهن رسد گرز عدلش خبر • بهای درخت آب گردد تبر
 کلد سیل اگر خانه را خراب • شود زهرا ابر از بیم آب
 باقی ذکر حسن اخلاق آن پادشاه داد گر عالم ستان را بر محل معروف
 داشته بهر واصل مطلب می پردازد •
 اگرچه خلاصه سوانح پنجاه سال عهد آن پادشاه جم جای پندگار
 آوردن آب دریا بکوزه پیچودن است خصوص احوال چهل سال
 اواخر که مورخان از تظلم آن متعوج گشته برشته بیان نگشیده اند

مقدمه است این بابان است از اتم حروف بعد از مد و دشت و با زده
بعد از تقیض تمام و تقیض تمام بعضی مقدمات و در اتمات قبل
تجسیر که از اتمات پس سالان بعد مشهور معروف و از اتمات دفتر و
واقعه نگار کل تطبیق کرده و درین مدت برای اتمین مشاهده نموده
بدستور خورشید چنان بی بضاعت از مد یکی بزبان خامه میدهد -
ذرد سخن سنجان گنج معانی و مطالعه کنندگان دانش پرور عیب
پوش التماس دارد که اگر بسبب زنجیره بند سر رشته سوانح بدست
نیامدی در مقدم و موخر سال تفاوت ظاهر گردد یا از روی تاریخ
دیگر در مقدمات جزئی اختلاف بنظر آید چون در کتب معتبر
سیر نیز بسبب اختلاف روایت تفاوت میباشد معذور دارند *

ولادت باسعادت او در سنه هزار و بیست و هشت در مقام
دهود که سرحد صوبه احمد آباد و مالواست واقع شده تاریخ
ولادتش آفتاب عالمتاب یافته اند - در ایامی که آن زنده بود در
صاحب قران صوبه دار دکن بود بعد فراغ مهم حیدر آباد چنانچه
در ذکر سلطنت اعلی حضرت باحاطه بیان در آمده در سنه هزار
و شصت و شش هجری مطابق سال سی از جلوس اعلی حضرت
که من بعد بفردوس آشیانی و آنچه بتقاضای مکن در تفتلی
عبارت گنجد بزبان قلم جاری خواهد گردید بمهم بمجاور مامور
گردید - بعد ترددات نمایان که قلعه بود و صوبه احمد آباد و قلعه
کلیانی را بتصرف والا در آورده بصوبه فخر آباد (1) مسمی ساختند -

(1) بصرہ، ظفر آباد و مسجد آباد میں مسیحی ساختہ

بعد از آنکه طایفه بجای آورد کمر هوشیاری بستند آنچه سعی بهان را نه
و تودیه رستمیه در آن محاصره بظهور آوردند بتحریر تفصیل آن پرداختن
از سر رشته یعنی دور افتادن است - حاصل کلام بعد از آن که مورچال
بپایان قلمه رسانید کار بر محصوران تنگ آورد و مفتوح گردیدن آن
بمشوروز فرزند رشید و عادل شاه بجان امان خواسته التماس مصالحه
بدینان آورد خبر مویش از نوشتجات حضور بوضوح پیوست
خلاصه کلام آنکه فردوس آشیانی را هفتم فی حجه سنه هزار
و شصت و هفت هجری عارضه بدنی رو داد و امتداد مرض
بجس بول انجامید و این معنی باعث اختلال ملک و حال
رعایا و برهم خوردن انتظام سلطنت گردید - و دارا شکوه که
ولیعهد معتقل خود را می گرفت و در ایام صحت نیز زمام
اختیار ملک رانی بدست او بود و بتقلید ملحدان صرفی
مشریه تصوف را بد نام ساخته کفر و اسلام را برادر توأم خوانده
رسائل درین باب بآب و تاب تالیف نموده با برهمنان و گسائیان هم
مرافقت و موافقت میزد - درین وقت فرصت را غنیمت دانسته
اختیار امور سلطنت بکف اقتدار خود در آورده از وکلا مچلکی
عدم تحریر و فایده در بار گرفته راه تودیه قاصدان و مسافران بنگاله
و احمد آباد و دکن را مسدود ساخت و چون در همه مراجع
نخهار شور بار خلیل افزای مذکوره بدلت چوکی زنان افشار
یافت تقاضای تمام قدر اطاعت امیران و زمینداران عمده و رعایای
مالکدار و مفید پیشگان واقعه طلب راه یافت و تنگه جویان
هر گوشه و اطراف و در هنگامه طلبان هر صوبه و اکناف هر

بفساد بر داشتند، چون خبر بمحمد شجاع مرید دار بنگاله رسید و
 محمد مراد بخش در احمد آباد مرین هنگامه اطلاع یافت
 هر دو بهم چشمی همدیگر سکه و خطبه بنام خود نمودند و بدنامی
 پیش قدمی بغی بر خود سکه زد گردانیدند و شجاع با لشکر عظیم
 عازم بهار و پتله گردید و صدای کوس مخالفت او بمخالقان بهانه
 طلب اطراف تا دار الخلافت رسید- و حضرت فردوس آشیانی که با
 دارا شکوه از ابتدا محبت و الفت بافرط داشتند و اکثر در همه امور
 بخاطر داری او می کوشیدند درینوقت که از انحراف مزاج بحال
 خود نماندند زیاده از سابق در استرضای خاطر و قبول التماس او
 متوجه شدند- و از آنکه دارا شکوه از جوهر ذاتی محمد اولنگت زب
 بهادر عالمگیر که من بعد بخلد مکن و آنچه بزبان قلم جاری گزید
 بگذارش خواهد آمد نظر بر ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه
 متوهم می بود پادشاه را بانواع دلائل فہانده برین آورد که ابتداء
 امرای نامدار صاحب فوج که همراه خلد مکن برای تسخیر
 بیجاپور مامور بودند طلب حضور گردیدند- از انتشار این خبر موافق
 انصرام و اتمام تسخیر بیجاپور بعقد تعویق افتاد- و خلد مکن ناچار
 باسکندر عادل شاه بیجاپور دار و مدار نموده بقبول پیشکش کرور روئید
 نقد و جنس بوعده اقساط مصالحه بمیان آورده از محاصره بیجاپور
 برخاسته برخجسته بنیاد تشریف آوردند- باز مضموع نمودند که
 دارا شکوه بازاده متصرف شدن خزانه فردوس آشیانی را از دار الخلافت
 شاه جهان آباد بمستقر الخلافت اکبر آباد آورد و چهارم ربیع الاول
 سنه هزار و شصت و هشت (۱۰۶۸) راجه بیست و یک را با چند اسیر

دیگر و فوج سنگین بمباری سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تهران
 نمود - چون راجه بطریق هراول نزدیک بنارس رسید محمد شجاع هم
 با شجاعان لشکر خود مستعد پیکار گشته کشتیها را بتصرف خود
 در آورده متوجه مقابله و کارزار راجه گردیده بفاصله یک و نیم کوه
 فرود آمد - راجه روز دوم بعدم شهرت جنگ و اشتها تبدیل مکان
 ازان مقام سوار شده قبل از طلوع نیر اعظم که هنوز محمد شجاع در
 خواب غفلت و نشا آلوده خمار دو شینه بود جلو ریز رسیده بقتال
 و جدال پرداخت - و آن ناتجربه کار ببخبر خبردار گشته وقتی از
 خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود سراسیمه و از
 خود را با خدمه محل و همراهان خاص بفواره رسانده سوار کشتی
 شده راه فرار اختیار نمود و تمام اردو مع خزانه و فیلان و توپخانه و
 گارخانجات بعد غارت و تاراج بتصرف راجه جیسنکه آمد - و محمد
 شجاع از مدمات فوج پادشاهی تا بنکاله بند نگرید - و آن ولایت
 بتصرف منصوبان دارا شکوه در آمد - و جمعی از نوکران و همراهان
 نامی شجاع که دستگیر گشته بودند راجه باکبر آباد روانه نمود -
 دارا شکوه آنها را تشهیر داده بعضی را مقتول ساخت و جمعی را
 قطع بد فرمود - و نیز خبر رسید که در همان ایام که سلیمان شکوه مع
 راجه بر سر محمد شجاع مقرر گردیده بود مهاراجه جسونت را با
 قاسم خان و توپخانه حضور و چند هزار سوار و توپخانه خود و چند
 امیر نامی دیگر بر سر راه احمد آباد و دکن روانه ساخته مقرر نمود
 که بعد تحقیق خیر اگر محمد مراد بخش از احمد آباد در حرکت
 سوخت نماید قاسم خان با چند امیر نامی و توپخانه باستقبال او

بمقتضای وقت بخت پادشاه زاده از دکن مهاراجه جبروت
 بمقتضای وقت بخت آمد. و در صورتیکه محمد از رنگ زیبای حرکت
 از دکن بخت نماید مهاراجه با قاسم خان و همه بندهای پادشاهی
 سر راه او بگیرند و باتفاق بمقتضای پوزازند. و تمام صوبه مالوا را دارا شکوه
 در اقطاع خود مقرر نمود تا منصوبان او بامید خزانه آنجا که زر
 همه مکالت آن صوبه را در تنخواه آنها مقرر ساخت بخاطر جمعی
 بدل و جان ممد و معارن همدیگر گشته گرد آردی سپاه و مصالح
 جنگ آنچه مطلوب گردد ترانند نمود. نیز مسموع گردید که عیسی
 بیگ وکیل خلد مکان را مقید ساخته خانه او را ضبط نمودند. و معا
 از اخبار احمد آباد بوضوح پیوست که محمد مراد بخش سکه و
 خطبه بنام خود نموده خواجه شهباز خواجه سرار را با فوج و مصالح
 قلعه گیری برای تسخیر قلعه بندر سورت و ضبط بندر مذکور روانه ساخت.
 و خواجه شهباز بعد رسیدن بندر سورت و محاصره نمودن قلعه
 و دو اندن نقب و پراندن برج و حصار و مفتوح گردیدن قلعه تبار
 را جمع ساخته پانزده لک روپیه بطریق دست گردان طلب نمودند.
 بعد قیل و قال بسیار حاجی محمد زاهد و پذیر جی که از عمده
 تبار بندر مذکور بودند با هم اتفاق نموده مبلغ شش لک روپیه
 عوض همه تبار داده تمسک بمهر محمد مراد بخش و ضامن
 خواجه شهباز نوشته گرفتند. و در همان روزها علی نقی نام که دیوان
 و مشیر محمد مراد بخش بود و با او یکی از خواجه سرایان مقرب
 تفاوت هیچشمی داشت و علی نقی با وجود کمال دیانت و سلوک
 در عشق ملک و اجرای سیاست چنان شدید بود که باندک

تقصیری که از کسی مشاهده می نمود حکم به برآوردن زهره او
می فرموده - قضا را فقیری را دران ایام بتهمت دزدی متعید ساخته
نزد علی نقی آوردند حکم زهره بر آوردن او بدون تحقیق فرمود
که زهره او بر آوردند - فقیر دران حالت رو با آسمان نموده گفت که
مرا ناحق میکشی امید دارم که تو هم بتهمت همین بلیه گرفتار
گردی - با این همه کمال تدبیر و سوخیت او در خدمت محمد مراد
بخش همان خواجه سرا یا دیگری از طرف علی نقی نوشته جعلی
بمهر و تقلید خط او بنام دارا شکوه بمضمون اراده فاسد درست
نموده در موم گرفته بدست قاصد داده چنان تدبیر بکار برد که
بدست چوکی داران که در چنان هنگامه برای جست و جوی
خطوط و محافظت طرق مقرر می نمایند افتاد - و قبل از طلوع
آفتاب نزد محمد مراد بخش آوردند بعد مطالعه آتش غضب
سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب آن اجل رسیده بهر حالتی
که نشسته باشد فرمود - وقتی سزاواران رسیدند که علی نقی کلاه
بر سر نهشته کلام الله تلاوت می نمود - محصلان فرصت تبدیل
رخت ندادند - او نیز بسزاواری اجل بگمان آنکه برای مصلحت امور
ملکی طلب داشته اند چنان بتعجیل روانه گردید که در راه رخت
در بار پرشیده خود را بهم عنانی ایام موعود رساند - محمد مراد بخش
که بمغضب و قهرآلود برجی در دست گرفته برکوسی نهشته بود
از علی نقی سوال نمود که شخصی که باراده یکم حرامی قصه
فاسد در باره ولی نعمت خود نماید سزای او چیست علی نقی
از آنکه از خیانت خود را پاک می دانست بی باکانه جوابه

آنکه بسیاست و عقوبت تمام او را بسزا باید رساند - بعد از آن
 محمد مراد بخش آن خط را بدست علی نقی داد او بمطالعه
 در آورده نظر بر عقیدت و فداویت خود گستاخانه در جواب گفت
 آفرین بر مدعی که این را ساخته و افسوس بر عقل و دانائی آن
 پادشاه که حق سبحانه تعالی سلطنت عطا نموده و ای قدر تمیز
 ندارد که از دوست و ندویان خود و مخالفان منافق دولتی فرق
 توانند فرمود - محمد مراد بخش که در دل او ذخیره غبار چا گرفته
 بود ازین سخن زیاده بر آشفته پرچمی که در دست داشت
 بسینه علی نقی رسانده بخواجه سرای که حاضر بود اشاره بکشتی
 و اتمام کار او نمود - و همان لمحہ در همان مکان بجربهای جان ستان
 کار او ساختند - و در همین آوان میر جمله که از حضور قبل از عارضه
 بدنی فردوس آهیانی برای کومک هلد مکان روانه شده رسیده از
 راه اخلاص و عقیدت خاص مشیر و رفیق شفیق و همدم بود
 مصلحت دران دانست که او را برای دفع بدنامی بدستور محبوسان
 بقلعه دولت آباد گذاشته متوجه مقابله مخالفان دولت گردند - و
 در عالم تدبیر و رای صائب بمحمد مراد بخش مکرر از روی کمال
 افراط محبت نامه التیام آمیز نوشتند مبنی بر مبارکباد و تهنیت
 پادشاهی و دران درج نمودند که مرا بهیچ وجه دلبستگی و آرزوی
 کار و بار دنیای غدار ناپایدار نیست و سوای اراده طواف بیت الله
 مراد دیگر منظور نظر نه و در مقابل زیاده سری و بی انصافی برادر
 بی شکوه هرچه بخاطر آن زبده اخوان رسیده بموقع رجاء بوده و
 صراحت یک و رفیق بی نفاق و معارف خود دانند اما انجیب

آنکه چنین بود، بر گویا هنوز در قید محبت است هر دو برادر باقی
 اجرام مقدس و پدر بسته بسوی خیره سری آن مشیت باد و ضرور
 و نفوس و خود را بی آن بد ملت پرداخته اگر مقید باشد و دیدار
 چهارک حضرت ولی نعمت میسر آید در دفع آشوب و فتنه کوشیده
 عذر تقصیر آن برادر که در عالم اضطراب بی اختیار رو داده از پادشاه
 خلق آگاه خواسته آید والا بعد از فراغ نسق سلطنت و تادیب مخالفان
 دولت آن برادر ازان برگزیده اخوان رضای کعبه الله حاصل نموده عازم
 مقصود گردد - باید که تاخیر درین اراده جائز نداشته با فوج شایسته
 و لشکر آراسته ازان راه بقصد تادیب کافر بی ادب یعنی جسور
 سرخه پیشاگردند - و ما را آن طرف آب فریدا رسیده دانند - و فوج دریا
 موج و توبخانه جهان آشوب که همراه داریم مصالح فتح خود دانند
 و کلام الله را کفیل عهد و پیمان هوا خواه دانسته بوجه من الوجوه
 و شواش بمطهر راه ندهند - بدین مضمون عهد نامه روانه ساختند و
 در شهر گرد آوردی لشکر و ترتیب توبخانه بسعی پادشاهانه و تیز
 کلاه پرداخته بسکه و خطبه اصلا متوجه نگذاشته پادشاه زاده محمد
 معظم را برای حراست خجسته بنیاد نگاهداشته شاه زاده محمد
 اکبر را که در همان ایام آن نخل تنهال گلشن سلطنت از کتم عدم
 در حقیقه آرزو جلوه گر گشته بود بتالیقی خواجه منظور با دیگر
 پرهیزان حرم در قلعه دولت آباد گذاشتند - و معظم خان صرف نیز
 مجمله را که محمد امین خان پسر او در حضور بخشی و نائب
 وزارت او بود بمقامی صاحب و رفع بدنامی برآهنائی او بطریق
 محترمانه در قلعه فرستادند و غیره جماعتی اولی شاه زاده محمد

سلطان را به نجات خان و جمعی از امرا پیشتر هران نموده و راه
 ساختند و مرشد قلی خان دیوان دکن را که دستور العمل او دران
 ملک تا انتضای روزگار از جمله کار ناصحی و زرا یادگار خواهد ماند
 نظر بر جوهر شجاعت و جانفشانی او که فدیة کاروانی ملکی و
 مالی داشت دیوان خود نمودند و آخر خدمت میر آشتی نیز
 بار فرموده در رکاب همراه گرفتند - پیشتر از امرای کارزار دیده
 آزموده کار که بتفصیل تعداد آنها پرداختن از سر رشته سخن دور
 افتادن است سعادت اندوز رفاقت گشتند - و دوازدهم شهر مذکور
 بخود عازم دارالسرور گشته بیست و پنجم ماه مزبور داخل برهانپور
 گردیدند - گویند که در برهانپور زده اقطاب زمان حضرت شیخ برهان
 قدس صره که از بزرگان آن عهد بود خلد مکنی باارادت باطنی
 خواهش دیدن آن پیرو حق نموده پیغام اراده ملاقات بمیان آوردند
 ماذون نگردیدند بعد تملق تام رضای شیخ حاصل نموده همراه
 شیخ نظام نام که از مقربان محرم و میانجی ملاقات بود چربیده
 دیدن آن بزرگ تشریف بردند و التماس فاتحه نمودند شیخ در
 در جواب فرمودند که از فاتحه ما فقیران چه حاصل شما که پادشاه اید
 فاتحه بقصد عدالت و رعیت پروری بخوانید ما هم پرفاقت شما نصیب
 بدعا و فاتحه بر می داریم - شیخ نظام بعد شنیدن این کلام تهنیت
 انجام زیان بمبارکباد مرده سلطنت کشور و بعد از فراق فاتحه چند
 کلمه نصائح بر زبان شیخ جاری گردید و تیرگ و ملا و دام نمودند
 و یک ماه در برهانپور بجهت سرانجام ضرورت تحقیق اخبار حضور
 مقام نموده بیست و پنجم جمادی الاخری محمّد طاهر مشرفی را

حضرت بزرگوار خان ساخته برای پناه بست صوبه برهانپور را که
 در آنجا است ظفر آیت طرف دار اخلافت برانرا شدند و همان روز اثر
 خل همایون مآل ظاهر شد که عیسی بیگ وکیل را که دارا شکوه مقید
 ساخته بود و اعلیٰ حضرت اورا مرخص و مطلق العنان گردانده
 بودند بطریق یلغار خود را رسانده ملازمه نمود و بر حقیقت رسیدن
 هزاراجه جسونت و قاسم خان باجین مفصل اطلاع داد - چون
 تاراج زده آمده بود برای سرانجام او ده هزار روپیه انعام نمودند -
 و دو سه منزل که طی مراحل فرمودند بعرض رسید که شاه نواز خان
 منقوی که یک صبیّه او بخلد مکائی و صبیّه دویم بمراد بخش
 منسوب بود در برهانپور مانده و اراده رفاقت نداد - شاه زاده محمد
 سلطان را با شیخ میز امر نمودند که به برهانپور رفته اورا در قلعه
 بزرگ محبوس سازد و در هر منزل بنوکران روشناس و کار طلب اضافه
 و خطاب عنایت می فرمودند - دهم رجب از آب نربدا عبور واقع
 شد محمد مراد بخش که بعد رسیدن عهد نامه محبت آمیز از احمد
 آباد برآمده بود بیستم رجب در دیپال پور رسیده ملاقات نمود
 و از هر دو طرف گرمی اتحاد و ودان و رسمیات تواضعات و ضیافت
 بمیان آمد و از سر نو عهد و قرار بعفالت یمین کلام الله بمیان آوردند -
 میرزا محمد مشهدی را خطاب اصالت خان و عطای نقاره و میر
 شمس الدین ابنی مختار را خطاب مختار خان عطا فرمودند و سید
 عبد الرحمن و ابی سید عبد الوهاب جاندیسی را مخاطب به سید
 داور خان شاهجه با جمعی دیگر امرای عقیدت کیش همراه سوار
 خاص حکم نمودند چون بزسم معبرهای آب و گذرهای خشکی

چنانچه بقدر بخت شده بود که باد و آب را بیکجایم نرود و همین ملاحظه
می نمود تا رسیدن رایت ظفر آینه هفت کروهی اجین بهاراجه
جسوفت را از رسیدن فوج دریا موج هر دو برادر خبر واقعی
نمی رسید مگر آنکه بعد عبور از گذر اکبر پور راجه شیورام کور قلعه دار
مانند آگاهی یافته مجمل بهاراجه نوشته اطلاع داده بود - و قاسم
خان که از شهرت برآمدن مراد بخش از احمد آیاد باستقبال
شتافت چون محمد مراد بخش راه راست بتفاوت هیجده کروه
گذاشته خود را بخلد مکان رساند قاسم خان مایوس گشته مراجعت
نمود - و مردم دارا شکوه که در قلعه و نواح دهار بودند از مشاهده
لشکر عدو مال هر دو برادر فرار نموده به بهاراجه پیوستند - و راجه
مع قاسم خان از آوازه تزلزل افزای موکب ظفر پیکر از مکان خود
یک منزل استقبال نموده بتفاوت یک و نیم کروه فرود آمد - خلد
مکان کب نام برهن را که در شعر هندی و زبان آری شهرت داشت
نزد بهاراجه فرستاده پیغام دادند که ما را مطلب ازین حرکت قصد
ملازمت و عبادت حضرت ولی نعمت و مرشد و قبله دو جهان
است که عبادت محض دانسته متوجه حضور پر نور گردیده ایم و
اراده مخالفت و جنگ نداریم مناسب آنست که او هم سعادت
هموگامی حاصل نماید والا لز سر راه کفار اختیار کرده باعث فتنه و
خونریزی بندهای خدا نگشته بوطن خود روه - راجه اطاعت حکم
اعلی حضرت را نیست آری عذر عدم قبول پیغام سابقه جواب
نامواب فرستاد - و روز دیگر هر دو طرف در توتیب فوج پرداختند
ازین طرف بعد آرامش ترهانه خیمه سوز و آرایش فیلان کوه پیکر

هراولي بنام شاه زاده محمد سلطان مقرر فرموده نجات بخان را
 باجمعی از امرای رزم آزمای مصاف دینده همراه شاه زاده مع فیلان
 کوه شکوه تعیین نمودند - ذوالفقار خان عرف محمد بیگ را با چندی
 از مهادران هراول شاه زاده قرار داده مرشد قلی خان را مع توپخانه
 پیشاهنگ هراول ساختند - و محمد مراد بخش با فوج و سرداران
 خود طرف برنغار صف آرا گردید - و فوج شاه زاده محمد اعظم را
 با بعضی دلاوران کارزار دیده طرف جرنغار مقرر نمودند - بهین
 دستور فوج یلتمش و چنداول و جابجا از امرای جان نثار و دلیران
 لشکر که اگر متعدد و توضیح اسم هرایک بردارد سرشته اختصار
 بطول کلام منجر میگردد معرکه آرا گشتند - و خود بهیچانی نتوانستند
 تصرف بر قیل گردون شکوه سوار شده با جمعی از امرای رزم آزمای
 کارزار دیده بافر فریدون و شکوه سکندر در قول جا گرفتند - و از آن طرف
 مهاراجه بصورت نیز با راستن لشکر پرداخته قاسم خان را هراول
 ساخته دیگر امیران کار طلب مبارز پدشاه را عقب توپخانه عظیم
 پادشاهی و دارا شکوه جا داد - و فوج میمنه و میسر و یلتمش
 آراسته فیلان مست جنگی کوه صولت غرق آهن را پیشاهنگ
 هر دو فوج و سردار علیحدہ ساخته خود با چند هزار راجپوت
 بهالت کیش رزم جو در قول استاده صف آرا گردید - و بیست و
 هوم و حبیب روز جمعه سنه مذکور هر دو لشکر مستانه و اربعمرکه
 کارزار قدم گذاشتند و آن شاه گردون و قار اول بداروغه توپخانه حکم
 نمودند که به پیغام بانهای آتش نشان و گولهای توپ صف ربا که
 مقدمه شعله افروزی بزم رزم است مبارزان صف شکن را گرم داروگیر

ساختمند - و هر ساعت نائره قتال و جدال شعله افروز می گردید تا کار بتیرو سنان جان ستان رساندند - از جمله دلاوران جابه از چه مهربانی سران نامدار که از تن جدا نگردیدند و از ضرب شمشیر آبدار و خنجر سینه گذار چه بهادران که از خانه زین بر زمین نا رسیده جان بجان آفرین نسپردند - راجپوتان جنگ جو و کافر کیشان تند خور که پدر از خون پسر قشقه نیکنامی بجای مندل بر پیشانی کشیدن نشان سرخ روئی می دافست چه دلیربهای بهادرانه که بعرض کارزار با ظهور نیاروندند

همه سرکش و جاهل و جنگ جوی و شمشیر آهن دل و شمشیر زبون
 و غا جیگی هفتادم همه بسته چون موج دامن بهم
 و از جمله راجپوتان نامدار و خونخوار و کینه منده هزار و هشتاد و پنج
 و تهور و ازجن کور و دیال سنگه جهاله (۲) و دیگر راجپوتان و بی باک
 سفاک رام رام گویان استپا برداشته دست از جان شسته پروزانه
 صفت که خود را بر شعله آتش رند بر توپخانه ریختند و از حملهای
 بی دریغی آنها انتظام توپخانه از هم پاشید - و مرشد قلیخان بعد
 تردد نمایان شرط جانفشانی بتقدیم رسانید و عرصه بر هراول تنگ
 گردید و کار بجائی کشید که ذوالفقار خان بدستور ناموس پرستان
 با نام و ننگ پا در معرکه جنگ قائم نموده باوجود فرار همراهان
 چون دید که کار از دست رفته باینین بهادران جان نثار خود را از
 خیل انداخته بفرات چند از تهور پیشگان عقیدت کیش پیاده

همین پیش گذاشته کار و از بسته شدن دروازه گریز و فرار را
 راه سوای پلای آن بدوستان کاشی کش گردید و دلد مردانگی میداد
 تا عورتک عوج بلبش بدو رسید و صدای دار و گیر از عرومه زمین
 بر چرخ برین پیچید - و پادشاه زاده محمد سلطان و نجابت خان
 با همراهان بدافع آن غلات کیشان پرداخته چون کوه و قار از جا در
 نیامدند - و غلبه راجپوتان هر ساعت زیاده می شد تا آنکه شیخ
 میرخوانی و صف شکن خان و مرتضی خان نیز خود را رسانده
 بکمرگاه مخالفان زدند اما هر چند که تردد و جانفشانی بظهور آوردند
 نکرد اذبار کفار را بشمشیر آبدار فرونشاندن نتوانستند - شاه تهمتن
 چون آن جلالت و کوشش هر دو گروه مشاهده نمود فیل سواری
 خود را بقصد امداد مبارزان اسلام پیش بردند و به پشت گرمی
 همت و توجه رایت ظفر آیت آن خسرو عدومال هر لحظه اثر
 غلبه بر مغلوبان میدان دین ظاهر شدن گرفت - و نسیم فتح و
 فیروزی دم بدم می وزید - و راجپوت بی شمار علف تیغ و هدف
 گیر و سنان مبارزان گردید

• بیت •
 زینس راجپوتان پرکار جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ
 قتال آنقدر گشته درکار زار • که شد بسته راه گذر بر سوار
 از خون رخسار و بدن دلاوران صحنه روی زمین را سرخ روئی تازه
 بر روی کار آمد و برای طیور و وحوش آن قطعه زمین از گوشت
 کشتگان هردو طرف ذخیره طعمه سالها آماده گردید معینا راجپوتیه
 دست از یراق کوتاه نموده پای ثبات از پای جهالت بر
 نمی داشتند - درین ضمن محمد مراد بخش از طرف برنغار با عوج

مجلس شورای خود بر سنگه مبارجه بمسولت قاضی بزاز و تاج
پرداخت و در اینجا محاربه عظیم با راجپوتان و خیمه زد و جمع
مئل دینی سنگه و برسوجی و مالوجی و غیره که با هشتاد نه هزار
سوار برای حراست سنگه عینده بودند بعد مقابله و مقاتله که داه
مردانگی از آنها بظهور آمد و مکرر خود را بغیل محمد مراد بخش
رساندند بيشقري از آنها رخت هستی خورش بباد فنا دادند
مکر دینی سنگه که خود را از شجاعان مجبر آن قوم میگرفت نظر
بر عاقبت ییانی و پاس آبروی ناموس بدر صلح زده از اسب غرور
پیاده شده مدل زنهاریان خود را بخدمت محمد مراد بخش
رسانده فریاد الامان را شفیع جرائم ساخته بجان و مال و عیال امان
خواسته مامون گردید - و دیگر ترددی که از آن نتیجه دودمان تیموری
در رکاب ظفر انتساب برادر والا قدر بظهور آمده بتوضیح تفصیل آن
نمی پردازد - حاصل کلام از ضرب شمشیر و دهنه حملهای صف ریایی
پیایی آن بهادر شیر شکار مکنه سنگه هار و سجان سنگه سودیه و رتن
سنگه راتهور و ارجن کور و دیپال داس جهاله (3) و موهن سنگه هار
از پا در آمدند و تزلزل تمام و تفرقه تام بحال آن جماعه بد انجام
راه یافت - و از راجپوتان بد نهاد پشته پشته کشته هر طرف افتاد و
ساعت بساعت تاریکی غلبه کفر بنور فتح اسلام مبدل میگردد تا آنکه

(3) این همان شخص است که نامش در صفحه ۱۵ سطر ۱۲

مذکور شده لیکن اینجا در همه نسخه دیپال داس نوشته اما در

بعض نسخ جهاله و در بعض نسخ جهاله نوشته

خوف و هراس عظیم در دل حسونت و خیم جاگرفت و برخلاف دستور راجہائی نامدار عار فرار از معرکہ کارزار بر خود هموار نموده این بدنامی دائمی را بر خویش پسندیده از طعن همچشمان فائدہ بیشیدہ قبل از آنکہ فوج همراہ او ہزیمت نماید بجای قشقہ عندل سرخ و سفید خط نیل سپاہ بر پدشانی خود کشیدہ عنان ہزیمت و فرار از صف قتال تائیدہ راہ طرف وطن اختیار نمود - و قاسم خان و دیگر نوکران پادشاهی و فوج سرداران خانگی دارا شکوہ نیز ناچار برفاقت سر فوج فرار نموده ہر یکی بطرفی شدانت - و از طرف صاحب افسر و اورنگ مدای شادیانہ فتح و فیروزی بلند آوازہ گردید و مجموع توپخانہ و فیلان مع خزانہ و قطار قطار اشتران و استران پراہ باز و تمام کارخانہ پادشاهی و دارا شکوہ بعد حادثہ تاراج و تصرف بہادران بضبط سرکار خلد مکان در آمد • بیت •

دلیران چو فارغ ز ہیجا شدند • بتاراج بنگاہ اعدا شدند

زدشمن کسی بخت اگریار داشت • ہمی سربرد برد و سامان گذاشت بدست اندر آمد بسی بادپا • ز خون جملہ رادست و پادرجنا در عالم گیرنامہ مندرج است فرامیذی کہ بعد این فتح از طرف عالمگیر پادشاہ بقام حکام بیجاپور و حیدر آباد صادر شدہ دران بزبان قلم دادہ بودند کہ شش ہزار کس مقتول از لشکر مغلوب با جمعی از سرداران باحاطہ شمار در آمدند و ازین طرف سوائی مرشد قلیخان دیگری یکار نیامد - و ذوالفقار خان با چند امیر دیگر زخمیہای نمایان بر داشتہ از مرہم لطف و انعام التیام پذیرفتند و ہر دو برادر بمبارکباد ہم دیگر رطب اللسان گنہند - و شاہ زادی و الانسب و امرا تملیمات تہنیت بہا

آوردند. پانزده هزار اشرفی بطریق مرهم بها برای همراهان محمد مراد بخش مع چهار قیل باساز نقره و حوضه طلا و قدری جواهر و مرصع آلات و آلاتی ابدال در جلدوی توده نمایان محمد مراد بخش فرستادند آری گفته اند .

همین تا براید به تدبیر کار . مدارای دشمن به از کارزار محمد سلطان را اضافه پنجهزاری مرحمت نمودند و نجابت خان را بخطاب خان خاتان و عطای لک روپیه خورسند ساختند و ملتفت خان را مخاطب باعظم خان ساخته بعطای خدمت دیوانی از انتقال مرشد قلی خان و نقاره و دیگر عنایات سربلندی دادند و ذو الفقار خان را بانعام نقد و جنس و عطای اضافه نمایان و انواع مرهم لطف و احسان تسلی بخش گردیدند - بهمین دستور در مراتب منصب اکثر همراهان افزودند - و بیادشاه زاده محمد سلطان و دیگر امرا که بعطای اضافه و خطاب و نقد کامیاب میگرددیدند می فرمودند که نزد محمد مراد بخش رفته تسلیمات بجا آرند - بخواجه کلان خوانی که خالوی صحرارواق می شد اصالة دیوانی اجین که بدار القیم موسوم ساختند و نیابة صوبه داری از طرف شاه زاده عطا فرموده حکم نمودند که آنچه از مصالح نقدی و جنسی مطلوب باشد بعرض رسانند او القماس نمود که لولا اراده غلام این است که از رکاب سعادت جدا نگشته در جرگه فدویان جان نثار باشد و در صورت اطاعت امر کدام وقت القماس و درخواست مصالح و کومک است تا جان و مال دارم نثار کار مرهه و قبله جویان نمودن سعادت خود خراهم دانست بعد ازین القماس بخطاب کفایت

خان و عطای خلعت و اسب و فیل مفتخر ساختند . و عالم سنگه را که زمیدار عمده آن ضلع بود بخطاب راجگی و عطای خلعت و فیل و شمشیر و جمدھر و کمر مرصع و جیفه و دكدكي و گوشواره در زمره حلقه بگوشان در آورده همراه کفایت خان تعینات فرمودند . و بیست و هفتم رجب از کنار دارالفتح اجین کوچ فرموده به بیست و هشت کوچ در سرحد گوالیار مضرب خیام نمودند - نصرت خان ولد خان دوران را بخطاب پدر سر افزای بخشیدند - چون از طرف دارا شکوه احتیاط معبرهائی آب بعمل نیامده بود به صف شکن خان داروگی توپخانه عطا فرموده حکم نمودند که با ذوالفقار خان سپه سالار و توپخانه بطریق استعجال از گذر بهدوریه عبور نماید - غره رمضان المبارک لشکر ظفر قرینی از آب چنبل عبور نمود و خود روز دوم آن از آب گذشتند *

چند کلمه از وقائع در بار اعلیٰ حضرت آنکه چون هوای گرم اکبر آباد بمزاج پادشاه موافقت نمی نمود و پاره صحت یافته بودند متوجه دار الخلافت شدند دارا شکوه که در ابتدا ازین حرکت مانع بود و مصلحت نمیداد خبر هزیمت مهاراجه شنیده سراسیمه گشته چون هوش باختن بالاحاج و لجاجت پدر بزرگوار را رنجانده از مابین راه مستقر الخلافت برگردانید و خود در کمال اضطراب تهیه پیکار گرفته با همه امیران نامدار رکاب بادشاهی و قدیمی و جدیدی خود که از شصت هزار سوار تجاوز می نمود مع جمعیت توپخانه جهان آشوب روانه گردید - از فیلان گردون هیکل مست جنگی که دشت و صحرائی سبز را سپاه نموده بوفه

چه تعداد نماید : چون معظم خان را که در دولت آباد محبوس ساخته در خدمت شاه زاده محمد اکبر گذاشته بودند دارا شکوه این معنی را برهنمونی معظم خان دانسته محمد امین خان پسر او را در حضور مقید ساخته بر خانه او چوکی نشانده بر آمد اعلی حضرت که در فکر اصلاح کار و دفع فتنه و فساد بودند او را بعد از چند روز خلاص نمودند - گویند فردوس آشیانی دارا شکوه را مکرر مانع بر آمدن گردیده گفتند از رفتن تو زیاده مادی ستیزه و خیره ساختن هر دو برادر خواهد گردید و خود قصد بر آمدن بازاده صلح و فهماندن هر دو گوهر درج سلطنت نموده حکم پدش خانه بیرون زدن فرمودند دارا شکوه راضی نشده بهمزبانی و همدمی خان جهان عرف شایسته خان مانع آمد - و نیز روایت نمایند که قبل از خبر هزیمت راجه هنوز که افواج دکن و احمد آباد با هم ملحق نگردیده بودند اعلی حضرت خود قصد بر آمدن نموده از خان جهان مصلحت پرسیدند و مکرر کنکایش آن درمیان آوردند خان جهان که خالوی خلد مکان می شد و اخلاص ته دلی بمحمد اورنگ زیب داشت نظر بر جوهر ذاتی و رشد و مشاهده اوج طالع او بتقاضای وقت مصلحت نداد و بعد رسیدن خبر هزیمت مهاراجه پادشاه ظن ظرف داری خان جهان برده مغضوب ساخته سرعصا بر سینۀ او رسانده دو سه روز از مجرا ممنوع نموده باز مهربانی فرموده بتجدید که پای کنکایش بر آمدن خود بمیان آوردند همان مصلحت سابق داد و آخر کار قصد پادشاه باوجود بیرون زدن پیشخانه نائده نداد - و دارا شکوه

علاءالدوله سلجوقي خليل الله خان را با تعداد خان و رام سنگه و غیره
 به قتل رسانید و ملازمان خود بطریق هزاولی (خصت نمود
 که نه ظهور نور رفقه اقامت ورزند و گذرهای آب چنبل را بضبط
 در آورند و خود بیرون شهر در انتظار سلیمان شکوه که از جنگ شجاع
 برگشته عازم حضور بود چند روز که درین ضمن بعضی سرانجام سفر
 نیز بایست نمود توقف ورزید - چون سلیمان شکوه نرسید ناچار کوچ
 بکوچ متوجه استقبال و قتال هر دو برادر گردیده ششم رمضان المبارک
 نزدیک سموگده بتفاوت نیم کوه هر دو لشکر کوه شکوه رسیده مقابل
 هم فرود آمدند و فرستادن فوج برای بستن معبر اصلا فائده نابخشید
 و دارا شکوه در تهیه فوج بندی و ترتیب دادن توپخانه و آراستن
 فیلان مست جنگی کوه پیکر پنهان ساخته روز دیگر سوار شده قدری راه
 پیش آمده در میدان وسیع صف زده قریب دو کوه عرض زمین
 را زیر بار فیلان گردون شکوه و لشکر زیاد از احاطه شمار فرو گرفت
 در آن روز که تابش آفتاب ماه خورداد که از گرمی و شدت حدت
 هوای شش جهت آتش می بارید و کمی آب و تابش ژر و
 بکتر فولاد پوشان علاوه آن گردید چندین کوه پیکر بخاک هلاک افتادند -
 و محمد اورنگ زیب بهادر نیز اگرچه آن روز سوار شدند اما صرفه
 در نیز جلونی و سبقت در آغاز جنگ ندیده بتفاوت گوله رس
 استاده انتظار شروع پیکار از طرف مخالف می کشیدند چون از آن
 طرف حرکت سزای نمودن محله بظهور نیامد بعد از ادای نماز
 عصر و مغرب در همان مکان نزول نموده حکم نمودند که تمام
 شبها سهاه بهوشیاری و خیمه داری شب تا را بهصبح امید بهسر

آوردند. روز دیگر چون خسرو درین کلاه آفتاب عاتق عالمگیر از مطبخ
 مشرق دربخشان نمایان گردید. بادشاه انجم پناه سر از در پنجه افق
 بر آورد خلد مکان به ترتیب افواج پرداخته ذوالفقار خان و صف شکن
 خان را به پیش بردن توپخانه مامور ساختند و فیلان کوه پیکر را
 غرق آهن ساخته عقب توپخانه آراستگی دادند. و پادشاه زاده محمد
 سلطان را با خان خانان و نجابت خان و سید بهادر و سید ظفر خان
 باره و شجاعت خان و غیره امرای رزم آزما هراول نمودند و فوج
 پادشاه زاده محمد اعظم را طرف برنغار مقرر کرده اسلام خان و اعظم
 خان و خان زمان خان و مختار خان و جمعی دیگر مبارز پدشگان
 کارزار دیده را رفیق و معاون آن فوج ساختند. و محمد مراد بخش
 با سرداران نامی خود در جرنغار جا گرفت. و سرداری یلتمش به شیخ
 میر و سید میر برادر او و شرزه خان با بعضی دلداران جان نثار مقرر
 فرمودند. و بهادر خان را با پنج سردار کار طلب هراول یلتمش قرار
 دادند و بهمین دستور جابجا امیران جنگ دیده مبارز پدشه که اگر
 بتعداد تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار می ماند تعبیر نموده
 جمعی از بهادران عقیدت کیش هر قوم خصوص سید دلدار خان
 خاندیسی که بر تهوری و تدوینت خاندان او اعتماد کلی داشتند و
 دیگر سادات باره با خود همکاب ساخته شاه زاده محمد اعظم را
 در حوضه فیل ردیف خویش نموده چون اختر تابنده در برج
 حوضه فیل آسمان شکوه جا گرفته زینت افروزی قول و صف آرای
 فوج دریا موج گردیدند و بهمعنائی توکل و همکابی فتح و نصرت
 بدستور شجاعت پدشگان سلف از پشتیبان لشکر خصم العیشه

مخاطر را بداند. مقابل فوج مدیون به شکوه قدم پیش گذاشته چون
کوه شکوه معرکه را گشتند - و از اطراف نیز داراشکوه با راستگی لشکر
پرتاخته فوجهای هزارول و برلغاز و جرنغار و یلتمش و چنداول
آراسته توپخانه جهان آشوب با فیلان کوه شکوه مست جنگی پیش
رو داده یا قریب هفتاد هشتاد هزار سوار که در آن روز با او همراکاب
بودند در وسط روز که آفتاب جهان سوز عالمی را از تب و حرارت بیتاب
داشت خود در قول جا گرفته در حالتی که سعادت و اقبال چون سایه
نوال ازو میگریخت و اختر برگشتگی ایام در خانه هبوط و وبال
سیاهی میزد صف آرا گردید - ابتدا بزدن بان آتش فشان و گونه
توپ شردار گوش نبرد آز مایان هر دو صف گرم ساختند و هر دو
و هر قدم آتش جنگ در معرکه نام و ننگ هر دو طرف شعله افروز
میگردید تا کار بکار زار تیر و سنان جان شکار انجامید و از هر دو طرف
چندین هزار تیر جگر دوز در هوای سینه مخالفان بد روز به پرواز
در آمد بعد آن کار بتیغ آبدار و خنجر جان گذار و زاغ نول شیرشکار
کشید و زره بهزاران چشم خون از چشم باریدن گرفت * بیت *
سپاه از دور تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم درهم نهاد
دولشکر بصحرا کشیدند فوج * دودریای آتش بر آورد موج
دوفیل از دوسو در خروش آمدند * چودریای آتش بجوش آمدند
سپهر شکوه که هزارول به معنای رستم خان دکهنی بود با ده دوازده
هزار سوار بر توپخانه محمد اورنگ زیب بهادر حمله آورده مرد
افغانان از صف آتش بار گذشته نزدیک بود که خود را بشاه زاده
محمد سلطان هم اول برساند و تزلزل تمام در لشکر هزارول روداد -

درین فصل بیاد می آید که در سال کوه از توپخانه دهم سوره‌های
بر فیل پشاهنگ رستم خان بهادر قیروز جنگ خورد و بجای
هلاک افتاد و ازین صدمه فیل افکن ناگهان زهره آن رستم زمان آب
گردید و عذرا جرأت از مقابل هر اول کشیده طرف برتار که بهادر
خان کوکه دران فرج بود رو آورده بکار زار رستمانه پرداخت و بهادر
خان باجمعی از دیگر بهادران کوششهای مردانه بجا آورد و هر ساعت
به رستم خان کرمک می رسید و غلبه زیاده می شد تا آنکه بهادر
خان بعد تردد نمایان زخم سرخوردنی برداشت و بسیاری از هردو
طرف کشته و زخمی گردیدند نزدیک بود که تزلزل تمام در استقامت
فوج خلد مکان راه یابد درینحالت اسلام خان و سید دلورخان و
دلور خان افغان بکومک بهادر خان رسیدند و در همان حال شیخ
میر و سید حسین و سیف خان و ممریز خان و عرب بیگ و محمد
صادق باموج یلتمش بمدد سرداران فوج برنغار جلو ریز رسیدند
بمقابل رستم خان و دیگر دلوران همراه سپهر شکوه پرداختند و صدای
داروگیر دران دشت پر وحشت پیچید *

• بیت •

برآمد خروشیدن گیر و دار • در آمد بزهار ازان روزگار

ز خون یلان خاک آغشته شد • توگفتی زمین ارغوان کشته شد

درین داروگیر بعد ترددات نمایان و چپقلشهای بی پایان که از سید
دلور خان خاندیسی بظهور آمد و چند خانه زمین را خالی و از
خون دلوران رنگین ساخت از زخه‌های پیاپی نقد حیات
در باخت و هادی داد خان نیز جوهر شجاعت و تهوری بکار برده
شرط جانفشانی بتقدیم رساند و سید حسین و سیف خان و ممریز

خاکمیر و محمد بیگ و محمد صادق زهم سرخروئی برداشتند. آنوقت
خان خانان هیوست بیاض و پانی ثبات شهر شکوه تیز از جا رخت
دارا شکوه از مغلوب گردیدن سپهر شکوه و رستم خان اطلاع یافته خود را
معبرج قول که از بیست هزار سوار کم نبود چنان غول رسانده باظهار
شجاعت و قهری از توپخانه خود گذشته مقابل توپخانه و هر اول
یادشده فتح نصیب رسید. ازین طرف نیز بهادان بزدان بان و گونه
توپ و تفنگ و حملهای صف ربای پدایی چنان بمقابله پرداختند
که دارا شکوه استقامت نتوانست و زید عنان عزیمت طرف محمد
مراد بخش منطف جلوریز خود را مع فوج دریا موج بمقابل
آن غیر معرکه و غارسانید و هر دو صف باهم درآمیختند و خلیل الله
خان که پیش آهنگ فوج خصم بود باتفاق سه چهار هزار از یک
کیفیت بر فیل محمد مراد بخش ریختند - و از هر دو طرف تیز
باریدن گرفت و چنان آشوب در لشکر محمد مراد بخش برپا گردید
که هول قیامت آشکارا گشت و پانی ثبات اکثری از جا رفت و
نزدیک بود که از صدمات آیر باران و صدمات گرز و سنان رخ فیل
آن بهادر فیل امن جبر گردد محمد مراد بخش فرمود که زنجیر
فیل های فیل اندازند و ریزی حال راجه رام سنگه که میان راجهوتان
بفهرزی شهرت تمام داشت سهره سرور آمد بیش قیمت بر سر بسته
رخت زعفرانی با همه همراهان بدعوی هر دلی پوشیده جلوریز
کرد و بمقابل خولری محمد مراد بخش رساند و بی باکانه و
گستاخانه گفت تو مقابل دارا شکوه و من پادشاهی در سرداری و
مردی از طرف محمد مراد بخش الله احمد و بزم مهارت بمن آید تمام

بازگشته که فیلی را به آن گنبد ویران و خرابه
 آورده بودند چنان که جان حقش به پیشانی او رسیده که از خانه
 زمین میزنون ساختند - و اجپوتانی که همراه آن خیره مریدی ادب
 بودند بدشتر در پای فیلی محمد مراد بخش کشته گردیدند و اطراف
 فیلی محمد مراد بخش را کشت زار زعفران و ازغوان ساختند - اگر
 چه در عالمگیر ناسه درج است که درین حالت خلک میکان خود را
 بمدد برادر رسانده بدفع اعدا کوشید اما آنچه از والد خود که دران
 تردد همراک آن پادشاه زاده والا نژاد بود و زخمهای کاری برداشته
 تا انتهای جنگ وفات نمود مسموم گشته و از رویان ثقة دیگر
 ظاهر گردیده که محمد اورنگ زیب بهادر بعد مکرر طالبیدن
 خبر و ظاهر شدن غلبه اعدا خواست که خود را بگومک برادر رساند
 شیخ میر مانع آمده مصلحت نداد و گفت صبر نمایند در صورت
 یکگز دو فاخته هم بعمل آمدن صلاح دولت است - حاصل کلام رستمی
 عظیم دران عرصه دار و گیر بلند گردید و از هر طرف بهادران جهالت
 نشان داد تهوری داده شرط جافقانی بتقدیم رسانیدند - بیت
 ز بیداد تیغ جدائی فکن - سرازتن جدا ماند و تن از کفن
 راجپوتان جهالت نشان کوششهای فراوان بکار برده بیخوشیهای
 مردانه خود را بقول همایون رساندند - از انجمله راجه روتی حاکم
 واتپور از اسب پیاده شده باظهار کمال تهوری و جهالت فکری از
 جان بخت با شمشیر برهنه برق کردار فوج قول را از هم دورده خود
 را زیر شکم فیلی مواری خاصه رساندند به بریدن ریشمان خورشید فیلی
 اقدام نمود خلعت مکن از جرأت و جهالت نام اطلاع یافت از راه انصاف

و جوهر شناسی خواستند که آن خام طمع بی باک هلاک تیغ
 بهادران کردند غرضوند که تا مقدر زنده دستگیر سازند اما هواخواهان
 روکاب نظر بر موی ادب او پاره پاره نمودند و در همان اوان داروگیر
 که بار دیگر رستم خان خود را بمقابله داوران معرکه نام و ننگ
 رسانده بازار جنگ را زیاده گرم ساخته بود از حملهای رستمخانه بهادران
 رستم زمان که پشت لشکر دارا شکوه از قوی بود باراجه حذر سال
 و وزیر خان دیوان دارا شکوه و سید زاهر خان و یوسف خان برادر
 دلیر خان افغان از پا درآمدند و رام سنگه و بهیم پسران بیتل
 فاین کوز و راجه شبورام زخمهای کاری برداشتند - دارا شکوه از مشاهده
 کشته و زخمی شدن چنان سرداران بانام و نشان متوهم و سراسیمه
 میان کار خود گردیده نمیدانست چه کند درین ضمن صدمه بان
 آتش نشان به حوضه نیل او رسید دل را استقلال باخته از بالای نیل
 فرو آمده در کمال اضطراب که فرصت گفتش پوشیدن نیافته بی یراق
 بخود را بپسپ رسالت - از ملاحظه این اضطراب بیوقت و تبدیل
 سواری که سپاه از در حوضه سواری او را خالی دیدند دل لشکر
 نیز بمواقف سردار از جارفیت و در فکر فرار افتادند - و در همان حال
 یکی از خواص او که ترکش بر کمر دارا شکوه می بست گوله قضا بدو
 رسید و دست راست او پرید و جان داد - از وقوع این حال
 هواخواهان اطراف نیز در کمال سراسیمگی ثبات قدم از دست داده
 بعضی متفرق گردیدند و جمعی مصلحت جان بدزدیدن از آن معرکه
 جان ربا بمیان آوردند - خود نیز از مشاهده متفرق شدن سپاه و
 استقلال یافتن لشکر نفع حیات مستعاز را بر امید سلطنت نسیم

اخذیار نموده ثبات قدم از دست داد - و سپهر شکوه نیز درین
حالت با پدر رفاقت نمود و باتفاق چند رفیق شفیق که در طریق
هزیمت شریک گشتند راه اکبر آباد با هزاران نا امیدنی پیش
گرفت - و نهیم فتح و فیروززی بر لشکر ظفر اثر وزید و صدای شادیانه
تهنیت و نصرت بلند آوازه گردید و پادشاه زادهای عالیقدر و
امرای نامدار آداب مبارکباد و تسلیمات تهنیت فتح بنقدیم
رساندند *

قرین شد بهم این دو فتح غریب * که نصر من الله و فتح قریب
پادشاه ظفر نصیب برای شکر و سپاس بیرون از اندازه قیاس از
فیله پائین آمده دو رکعت شکر ادا نموده رو بخیمه دارا شکوه آورد
چون سواي خیمه و توپخانه همه کز خانات بتاراج رفته بود دران
خیمه فرد آمد از سر نو زینت انزای آن مکان گشتند و شاهزاده
و امرای عقیدت کیش نذر و نثار گذراندند و به تحسین و آفرین
مفتخر گردیدند - چون بر بدن و چهره محمد مراد بخش زخمهای
تیر بسیار رسیده بود بمرهم لطف و دلداری ظاهری او کوشیده جراحان
چا بگدست را حاضر ساخته سروا بر زانوی شفقت خود گذاشته
بعلاج زخمها پرداختند و برای تداوی جراحت اندرون دل آن پادشاه
زاده ساده لوح زبان بمبارکباد سلطنت و هزاران تحسین کشاده
اشک ریزان بآستین شفقت خون از رخساره برادر پاک می
نمودند - گویند حوضه که محمد مراد بخش بران سوار بود از بسیاری
تیر حکم خار پشت بهمرسانده بود که زمین آن بنظر نمی آمد چنانچه
آن حوضه در کار خاله دولت خانه قلعه دارا خلعت بطریق یادگار

و در آن نامه تیرمی آن نتیجه دردمان قیامی تا زمان سلطنت نوح
 میر که انشاء الله تعالی بتجرب و گذارش مبادی نصای آن عهد خواهد
 پرداخت موجود بود - و پادشاه بیگم همشیره اعیانی محمد اعظم
 شاه برای ترغیب شجاعت خاندان صاحب قران در مقدمه
 سرکشی سادات باره آن حوضه مشبک شده را نشان میداد - القصة
 از جمله عمدهای خلد مکان خواجه خان و راجه مانسنگه هاره و
 غیره ده نفر بکار آمدند - و از آنکه مقابله و مقاتله با محمد مراد
 بخش زیاد افتاده بود بیست امیر و نوکر عمده محمد مراد بخش
 شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند - اعظم خان بعد اتمام جنگ از
 غلبه شدت حرارت هوا و گرمی زره و بکتر بچنگ اجل گرفتار گردید
 و از لشکر دارا شکوه سوای عمدها که بزبان خاصه داده آنقدر سوار
 و پیاده کشته شدند که باحاطه حساب نتوان آورد - و آنچه بمحمد
 مراد بخش و هردو پادشاه زاده و دیگر امرا از عطای نقد و اضافه
 و خطاب و جواهر و دیگر عنایات مهذول گردید اگر بتحریر
 تفصیل آن پردازد از مر رشته اختصار باز می افتد - حاصل کلام
 دارا شکوه با دو هزار سوار بی سروسامان که اکثر دران زخمی بودند
 وقت شام بی مشعل با کبر آبک رسیده از خجالت و انفعال
 پرگشتگی طالع نزد پدر عالمقام نرفته در حویلی خود فروز آمد -
 هر چند اعلی حضرت پیغام طلب او باظهار تمهید کار و کنکاش
 تلزه فرستادند بعد دفعیه نموده همان شب بعد انقضای سه پیر
 با پیر شکوه و زرجه و صبیحه و چنه نفر دیگر از خدمه محل و از
 جواهر و زیور و اشرفی و طلا و نقره آلات ضروری هر چه توانست بالای

نشان و همتان و استواران بار کرده با خود گرفته از شهر برآمده
 و شاه جهان آباد بقصد دارالسلطنت لاہور پیش گشت - و در منزل
 حلیوم قریب پنج هزار سوار با چند نفر از مردم عمده با بعضی
 کز حاجات فرستاده فردوس آشیانی باز رسیدند *
 و حضرت خاندان بعد از فراغت عریضه منضمین بر آزادلا خود
 از راه اذانت و رسوخیت بقصد عیادت بسبب انتشار اخبار مختلف
 وحشت انزا و مانع آمدن و سد راه گردیدن مہاراجہ بہ تنبیہ رسیدن
 او و باز رسیدن دارا شکوہ بانوج عظیم بقصد ناسد در دادن جنگ و
 ہزیمت یافتن او و معذور بودن خود از آنچه در مشیت الہی معتقد
 بود در خدمت پدر بزرگوار ارسال داشتند - درین اوان محمد امین
 خان و خان جهان پسر آصف خان با جمعی از امرای دیگر کہ مدار
 علیہ سلطنت بودند آمدہ شرف اندوز ملازمت گشتند و بعضی
 خلعت و جواهر راسپ و فیل مفتخر گردیدند - و دہم رمضان
 از مہرگدہ کوچ فرمودہ متوجہ مستقر الخلافت گشتہ نزدیک سواد
 اکبر آباد کہ مضرب خیام گردید از نزد اعلیٰ حضرت تسلی نامہ
 در جواب عریضہ کہ بتقاضای وقت بخط خاص مرقوم بود مصحوب
 ناضل خان خانسامان و میدہدایت اللہ صدر رسید - و روز دیگر نواب
 ندیمہ پادشاہ بیگم پادشاہ پدر بزرگوار نزد برادر آمدہ بعضی کلمات
 ملایم و نامایم بطریق نصیحت باظهار محبت گفت و جواب خلاف
 مرقومی شنیدہ مراجعت نمود - و بار دیگر نیز شفاقت نامہ نصائح
 آمیز مع تبضہ شمشیر باسم مبارک عالمگیر کہ بہ ازو شمشیری در
 یمورہ تمیدہ استند و پندہای دلیہ بر مصحوب متمد خاص

شرف و رود ابراهیم - تفرقه - نجان - بزم - معنی - رسیدن - شهر - نام
 عالمگیر - تامل - نیک گرفته زبان - به مبارک داد این - مزد غیبی برای
 لقب مبارک آشنا ساختند - بعده پادشاه زاده محمد سلطان را برای
 تسبیح شهر از دست اندازی و بی اعتدالی لشکر و اویاشان شهر
 و تسبیح رعایا مقرر فرمودند - و خان جهان پسر آصف خان را که
 بحضور رسیده بود مخاطب بامیر الامرا نموده بدیگر عنایات مفتخر
 ساختند - و احمد خان و قاسم خان و ذامدار خان و ظفرخان و سید
 شیرخان باره و حسن بیگ و عبد الغنی خان با جمعی دیگر
 از عمدها آمده شرف اندوز ملازمت گشته از عطای اضافه و نقد
 و جواهر کامیاب گردیدند *

اگرچه مولفان عهدنویس هر سه عالمگیر نامه منزوی ساختن
 اعلیٰ حضرت را موافق مرضی مبارک مجمل بزبان قلم داده اند
 اما عاقل خان خانی در واقعات عالمگیری تالیف خود بشرح و بسط ذکر
 کرده خلاصه کلام آنکه کار بمحاصره قلعه و محصور گردیدن شاه جهان
 و بند نمودن آب و بمیان آمدن رمل و رسائل شکوه آمیز مشتمل
 بر کلمات تند و تلخ کشید و آخر منجر بران گردید که هفدهم رمضان
 المبارک سنه هزار و شصت و هشت پادشاه زاده محمد سلطان حکم
 فرمودند که بقلعه مستقر الخلافت رفته اول بر سر دروازه معتمدان
 خود گذاشته بعده بخد متجدد بزرگوار رسیده بعضی پیغامهای خوش
 و ناخوش برای منزوی ساختن رسانده در آمد و رفت بر روی
 پادشاه مسدود سازد چنانچه پادشاه زاده محمد سلطان رفته حسب
 فرموده بعمل آورده دست تصرف و اختیار صاحب قران ثانی را از

امور سلطنت و ملک را می گزیدند و شایسته میزبانی گردانیدند و بیعت و
همین امت رسم این گنبد گاه را و کم نارد بآمد شد این را و را
یکی را در آورد بهنگامه نیز و یکی را زهنگامه گرفت که خیر
محمد جعفر خان و کن المردی خان را برای ضبط چکمه میخواست که در جاگیر
دارا شکوه بود سرخص فرمودند - بیعت و شش لکه روپیه مع دیگر
کوازمات سلطنت محمد مراد بخش تواضع نمودند - و بیعت و
دوم رمضان داخل مستقر الخلافت شده در حویلی دارا شکوه فرود
آمدند - محمد امین خان را بخدمت میربخشی و تربیت خان را
بصوبه داری اجمیر و خان زمان را بصوبه ظفر آباد ضمیمه قلعه
داری مامور و منصوب فرمودند *

چند کلمه از برگشتگی ایام دارا شکوه می نگاریم چون نزدیک
دار الخلافت شاه جهان آباد رسید از صدمه تعاقب فوج محمد
اورنگ زیب بهادر عالمگیر و ملاحظه محصور گردیدن بیرونها فرود
آمده در گرد آوری مال و اسباب تجمل پرداخته هرچه از سرکار
پادشاهی و آنچه از خانه امرا توانست بدست آورده چند روز در
انتظار رسیدن سلیمان شکوه که بعد از فراز شجاع در بهار پنجم پادیه
نور دشت هیرانی و هیران کل و بار خود بود و از آوازه تسلط
خلد مکان جرأت آمدن نزد پدر نمی نمود روز شش آورده بعد
که دانست اگر زیاده توقف نماید به پنجه قهر برادر گرفتار خواهد
گردید با لشکر تازه که ده هزار سوار با او ملحق شده بودند مرحله
پیمای ممت بهجاب گردید - و هر روز به سلیمان شکوه خطوط
مشتمل بر تباهی حال خود و زود رسیدن او به هرنه پاجاهیر

و اشکالیست نامه بقومداران و حکام اطراف پنجاب مبنی بر وعده و وعده
و عید نوشته روانه می ساختند و مکرر عریضه بر عذر میسر نیامدن
ملاقات از ناموافقت طالع و شکوه های حسد آمیز هردو برادر و امرانی
همراه نوشته بخداست پدر ارسال داشتند و خلایک مکان مکرر آزاد
دیدن پدر و الا قدر بقصد معذرت و التماس عفو تقصیرات که از
تقدیرات الهی و شومی برادر ناهنجار بلا اختیار بظهور آمده نمودند -
آخر چون دانستند که مرضی اعلیٰ حضرت طرف رعایت و اعانت
دارا شکوه غالب و راجع است و سر رشته اختیار بحکم قلم تقدیر
از دست رفته مصیحت در نسخ عزیمت ملاقات پدر نامدار دانسته
پادشاه زاده محمد اعظم را مامور نمودند که برای ملازمت و
رخصت بقلمه نزد جد بزرگوار رفته همراه تقرب خان و اسلام خان
بعضی پیغام معذرت آمیز رسانند - پادشاه زاده پانصد اشرفی و چهار
هزار روپیه گذراند و صاحبقران ثانی بدل نفوس و ناخوش محمد
اعظم را در بغل شفقت گرفته با انواع اظهار لطف اشک ریزان
مرخص ساختند - و خلایک مکان بتهیه تعاقب دارا شکوه پرداخته
پادشاه زاده محمد سلطان را مع فاضل خان خانسانان و جمعی
دیگر از بندگان پادشاهی در خدمت اعلیٰ حضرت گذاشته اسلام
خان را بی هزار روپیه مرحمت فرموده اذالیق پادشاه زاده نموده
دولت روپیه و شصت اسب پادشاه لطف عطا فرموده مقرب خان
را برای معالجه فردوس آشیانی گذاشتند سه هزار اشرفی عنایت
نمودند - و بیست و دویم رمضان از اکبر آباد برآمده بهمرکابی نظیر
و نصرت توجه برادر معالجه گردیدند - در این راه بفرهنگ رسیدند که

دارا شکوه بدست و بیگم رمضان از شاه جهان آباد بر آمده روانه لاهور گردید - محمد مراد بخش را بدست و بخش لک روید و دوید و می امپ با ساز طلا و مینا که فی الحقیقه هم محکم امانت داشت تواضع نمودند - خان دوران را از تغیر مید قاسم پاره که از طرف دارا شکوه در قلعه اله آباد بود مقرر و مرخص ساختند - و فرمودند که اگر سید قاسم در سپردن قلعه اله آباد اطاعت نماید اورا مستمال ساخته زود روانه حضور سازد والا بمحاصره و تادیب او پرداخته در صورت ضرورت کوبک طلب نماید - و سالخ ماه رمضان بهادر خان کوکه را از منزل سلیم پور بطریق هر اول بدعاقب دارا شکوه رجعت فرمودند - خان خانان نجابت خان را روز عید فطر دولک روید عطا فرمودند و دلیر خان که از همراه سلیمان شکوه جدا شده بحضور رسیده بود باضافه هزاری هزار موار و عنایات دیگر مرافرازی یافت و عبد الله بیگ ولد علی مردان خان و اعتماد خان از نزد سلیمان شکوه رهیده سعادت اندوز ملازمت گشتم مورد عنایات گردیدند *

شرح فرمانی که صاحبقران ثانی بعد مقید گردیدن

خفیه بمهابت خان که دران ایام در مویت کابل

بود نوشته بزبان قلم میدهد *

عمده مخلصان عقیدت کیش مهابت خان بمهابت و توجهات بادشاهان مستظهر و مبادی بوده بدانکه از نام ازگاری روزگار غدار و شقاوت خیرامانیان بدکردار شنیده باشد که چه قسم چشم زخم باین دولت پایدار و عید و بی سعادتان حرام خوار چه سلوک فاجعار نمودند و می نمایند - چون فرزند مظلوم دارا شکوه بعد

از شکست روانه شهر خود و چون وقت محاسن درخت اعتقاد
که بطور بر حاکم بد فرجام دنیوی نینداخته جویدی نام و ننگ
باشد بغیر از آن خلف الصدق مهابت خان یعنی مهابت خان
ثانی درین جهان فانی نیست لهذا دره دل خود را بر روی کار
و اظهار آورده چشم داشت تدارک دارم و آن این است وقتی که
خراسانیان بر جنت مکانی عرصه تنگ نموده بی اختیار ساخته
بودند آن شیر بیده و غا از کجا تا کجا طی منازل نموده آن غفران
پناه را از چنگال دیو ساران بر آورده روزی چند در اختیار خود
داشته بر تخت سلطنت و سریر خلافت استقلال بکمال ازمینو
داده بود و این نیازمند درگاه الهی را از زاویه خمول وادی
محنت بر آورده بعد از قضیه آن رضوان منزلت بدار السلطنت
آزاده کامروا ساخت - الحال معامله از آن مشکل تروی داده
و شخصی که متکفل این امر خطیر تواند گردید بجز آن امیر
با تدبیر سراپا شجاعت دیگری نیست - دارا شکوه من بلاهور
می رسد از خزانه دولاهور کمی نیست و آدم و امپ در کابل
و افر و مثل مهابت خان که زمانه از مهابت او در تزلزل و
سرداری همچون شاه جهان منزوی باشد غوایت دارد - همین که آن
شیر بیده تهوری با لشکر آراسته عزیمت بکند و جلوریز بلاهور
رسیده بمده و رفاعت دارا شکوه بابا پرداخته بمقابله و جزای اعمال
هر دو بنا بر خوردار بردارد و صاحبقران ثانی زندانی را بر آورد
به بید که نام نیک به از گنج قارون و مناصب و مراتب دنیای
دین چه قدر حاصل خواهد شد

این کار را تو باید و مردان پندین کنند
و یقیناً او چنین نوشته ام که خود را با او گذاشته بهمود حال و حال
خویش در اطاعت آن پدیده سالار داند و خلاصی من درین شناسد
مگر نوشته می شود که دنیا جای سهل ناپایدار است و با هیچکس
وفا نکرده و نخواهد کرد و نیکنامی هر صفتی روزگار یاهکار خواهد
ماند و مهابت خان چگونه خواهد پسندید که صاحبقران ثانی زندانی
در اقسام بلا گرفتار باشد و شخصی که بدام تزویر عالمی را رام نموده
بکام خود خود ساخته بر تخت خلافت کمرانی کند و باین حال اگر
آن عمدة الملک اغماص نماید فردای قیامت دست من و دامن او

چند فقره از عقیدت ساختن محمد

مراد بخش بزبان خامه میدهد

که چون آن پادشاه زاده سادۀ لوح با کثر صفات پسندیده موصوف بود و
در رعایت مغل و خطا بخشی این گروه بسیار میگوشتید و از صفای
باطن و حسن عقیدت مضمون قول بزرگان را که در پادشاه در اقلیمی
نگینند بخاطر نیاورده فریفته و عده های دلفریب و تواضعات نقد و
جنس که بطریق عاریت و امانت چنانچه بذکر آمده پیهم قبل
از جنگ و بعد از فتح نصبت بحال او مبذول میگرفتند دل خود را
خورشند میداشت و غافل از منصوبه بازی فلک شعله باز گشته
نقش تملای سلطنت را از سادۀ اوحی بر لوح سینه می نگاشت
و سر رشته سلوک سلاطین را از دست نمیداد و اصل از عدم ایغای عهد
و پیمان برادر توهم بدل او راه نمی یافت با وجودی که بعضی هواخوان
مگر گوش او را از ربه بدعهدی روزگار غدار خامه در مانده سلوک

که ملوک با وزارت ملک در زمان خلاف نموده اند بر می ساختند قائده نمودند
و بی محابا با مردم معدود که در خلوت برادر میرفت روزی یکی از
ویش سفیدان معمر که از مقربان قدیم خدمت بود و بسیاری
و صلاح و خصال نیک شهرت داشت وقت سوار شدن بقصد رفتن
فرز برادر التماس نمود که در خواب من کمتر خلاف تعبیر مقربان
راه یافته مکرر در عالم رویا آنچه مشاهده کرده ام دلالت بر ندامت
اعتماد عهد و پیمانی که بنیان آمده می نماید - محمد مراد بخش
این معنی را محمول بر اقوال خوش آمد گوید نموده از او روگردانده
طرف خواجه شهباز که او نیز درین باب زیاده از دیگران زبان
بنصیحت می کشاد متوجه شده گفت که چنین کلمات لایعنی
گفتن و شنیدن ماده اختلال محبت و قرار عهد می گردد - القصه
چهارم شوال که بمنزل میتهرا بیست کوهی عرفی اکبر آباد رسیده
مقام فرمودند اول روز محمد مراد بخش را بحسن تدبیر که تقدیر
بران موافقت نمود و بذکر تفصیل آن نمی پردازد دستگیر ساخته
زنجیر بها انداخته همان شب چهار حوضه فیل پرده دار بشهرت
چهار طرف مرتب ساخته همواره هر کدام فوج بایک دوسه دار نامی
مقرر کرده فیلانی که بقلعه تسلیم گشته همراه شیخ میرو دلیر خان
روانه نموده بودند در آن حوضه آن محبوس مجبور را نشانده فرستادند -
این احتیاط برای آن نموده بودند که بران حوضه که آن محبوس
بیتلا بها را نشانده اند مغلیه و دیگر هواخواهان محمد مراد بخش
غلبه نیارند و تمام خزانه و کارخانجات که دایم و در می بحادثه تاراج
نیفت مضبوط در آورند

بددبیر شایسته و شایار مرگ و کشت آنچه نتوان بشمشیر کرد
 ابراهیم خان و کد علی مردان خان و سید فیروز خان بارہہ کہ رفاعت
 محمد مرگ بخش نموده بودند باعلی قی خان نوکر قدیمی محمد
 مرگ بخش آمده ملازمت نمودند - بعد نزدیک رسیدن شاہ جہان
 آباد بعرض رسید کہ چون راجہ تودرمل ثانی کہ مقصدی محال
 خالصہ سرکار سہرند بود از شہرت رسیدن دارا شکوہ خزانہ کہ موجود
 داشت در سواد مواضعات غیر معلوم مدفون ساختہ خود باقدری
 زور کہ توانست ہمراہ گزشتہ طرف جنگل سواک فرار نمودہ بود
 دارا شکوہ کہ بہ سہرند رسید ببراہنمائی زمینداران کہ آنها را گزشتہ
 تہدید نمودہ خزانہای مدفون را بتصرف در آورد و ہرجا از آب
 پنجاب عبور می نمایند کشتیہا را شکستہ و سوختہ و غرق ساختہ
 پیشر میروند و داؤد خان را با چند ہزار سوار برگذر آب تلون کہ
 معبر قلب مشہور است گذاشتہ و آب دریاہا زوبطعیان آوردہ - و
 فیض مسموم گردید کہ دارا شکوہ بعد رسیدن بلاغور قریب کرور رویدہ
 خزانہ آنجا را باکار خانجات پادشاہی و امرای حضور مضبوط در
 آوردہ در فراہم آوردن سپاہ و اسباب جنگ می کوشد *
 از شنیدن این خبر بہ داخل شدن قلعہ دارالخلافہ نپرداختہ
 کوژدہم شوال گذار باغ آخر آباد کہ الحال بیاب شالا مار اشتہار یافتہ
 منضرب خیام فرمودند و بہادر خان و خلیل اللہ خان را باجمعی
 از امرائی کار طلب بطریق ہر اول بتعاقب دارا شکوہ متوجہ نمودہ
 ہفتہ ذی قعدہ ۱۰۹۸ ہزار و شصت و ہشت روز جمعہ بعد از ادای
 فرائض رسالت مہم و طالع محمود کہ جرم نیر اعظم در خانہ دہم

و با امت جلوه گر بود بی آنکه بسکه و خطبه بردارند بقای جهان
 جلوس گذاشته سریر آزایی مملکت پر رحمت هندوستان بهشت
 سلطان گزیدند و طاعت شاهان و صدای کوس و کرنا در گنج
 سبزگون گردون پیچید و ندای شهنشاه از زبان جن و انس و ملک
 و عوالم آسمان رسید * * * * *
 چو خاک برین بزم آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
 کار عیش جاوید کردند باز * برامشگری ژهره برداشت ساز
 بچوگل عالمی را ز عیش و طرب * فراهم نمی آمد از خنده لب
 همه سلاطین و امرای نامدار نذر و نثار گذراندند و طبق طبق زر و
 گوهر بر فرق آن پادشاه خجسته اختر نشانند و خرمن خرمن زر
 سرخ و سفید بار باب طرب و حاجت و صلحا و شعرا بانعام و
 بخشش در آمد و دامن آمال و آمانی مستحقان و صاحب کمال
 از خزانه مکرمت و احسان مالامال گردید - از جمله تاربخها که
 صاحب طبعان یافته بودند تاریخ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم پسند افتاد و تاریخ شهنشاه فلک اورنگ - و سزار سریر
 پادشاهی - نیز یافته اند و دیگر آنچه لازمه رسم سریر آرایان
 می باشد از لقب و خطبه و سکه و عنایات که بسلاطین و امرای
 دور و نزدیک بعمل باید آورد بجلوس ثانی موقوف داشتند - پادشاه
 زاده محمد اعظم را تسلیم ده هزاری چهار هزار سوار فرموده
 بعطای نقاره و دیگر مراتب معزز ساختند و تحلیل الله خان حکم
 صادر شد که بسرعت خود را رسانده مزاحمت فوج دارا شکوه را از
 ظهور و راهای برداشته کشتیها را بتصرف خود در آورد و معبر قابل

عبور بدست آورده در آنجا کشتیها را جمع سازد . درینوقت بعضی رسیدند که سلیمان شکوه از آب گنگ عبور نموده قصد دارد که از راه هردوار خود را نزدیکتر برگشته اختر برساند . امیرالامرا و لودی خان و خدائی خان کوهه مامور گردیدند که خود را بطریق یلغار رسانند . سر راه سلیمان شکوه بگیرند . هفتم ذی قعدة پدش خانه طرف لاهور زمین فرموده شیخ میر و رندوله خان و غیره چند امیر کارزار دیده را پیشتر روانه ساختند و خود بدوات کوچ فرموده متوجه تعاقب دارا شکوه گردیدند . جعفر خان را از اصل و اضافه شش هزار پیچهاز سوار نموده بصوبه مالوا صمیمه وزارت بطریق نیابت مقرر فرمودند . چون ابراهیم خان پسر علیمردان خان استعفاي منصب نموده بود پنجهزار روپیه در ماه فرمودند . در منزل کرنال از عرضه داشت بهادر خان و دیگر امیران بعضی رسید که فوج خصم که بر سر معبرها بود گوشمال یافته برخاستند و لشکر پادشاهی بفراغ عبور نمود . درین اوان منعیان بعضی رسانند که سلیمان شکوه بسرحد هردوار رسیده از خبر تعیین سرلشکران شیرشکار ناچار راه ادبار کوهستان سری نگر اختیار نمود و از زمینداران آن طرف توقعی که داشت در همراهی بظهور نیامد و اکثر از همراهان او جدا گشته روانه حضور شدند و زمیندار سری نگر را تکلیف نمود که مردم زیاد از خود جدا نموده خود باعیال و مال تنها دران کوه بسر برد و همراهان او که همگی از پانصد سوار زیاده فرمانده افه مصاحبت در توقف دران مکان نداده از آنجا طرف اله آباد بر آوردند . باقی بیگ که مخاطب به بهادر خان و اتالیق او بود نیز در محله

عازم بدنی به الله آباد نارسیده با جمعی دیگر ازوجده شده ببادیه
 حیدر متانفت و سلیمان شکوه از آثار و اثرگون افتادن نقش مراد
 بهار و خود باور که درین وقت زیاده از حد عید شوار با او نمانده بود باز
 خود را نزد زمیدار سری نگر رساند مابین راه که عبور او بجزاگیر
 بیگم صاحبیه قدسیه افتاد دو لک روپیه بتعلی از کردی محل
 بیگم گرفته خانه او را نیز غارت نموده مقید ساخته با خود گرفت
 آشکارا بقتل رساند و باقی مردم نیز ازو جدا شدند سوای محمد شاه
 کوکه و چند نفر شاگرد پدش و خدمت محل دیگر با او نمانده و
 زمیدار سری نگر بطمع زر و جواهر همراه او بالای قلعه برده مثل
 محبوبان نگاه داشته بعد عرض بامیرالامرا که برای سد راه او
 گردیدن تعیین فرموده بودند حکم رفت که فوج همراه بحضور روانه
 ساخته خود را بمستقر الخلافت نزد محمد سلطان رساند دیگر
 معروض گردید که دارا شکوه بعد از رسیدن لاهور در گرد آوری سپاه
 و جذب قلوب سکنه آن طرف میكوشد و بمیداران و فوجداران اتمالت
 نامه با عهد و پیمان نوشته لشکر فراهم آورده و ازین غافل بیت *
 کسی را که ایند کند یآوری * که آرد که با او گذد دآوری
 زدارنده نتوان ستم بخت را * نشاید خرید افسر و تخت را
 و ظاهر گردید که قریب بیست هزار سوار با او جمع گشته و خط
 و عهد نامه باظهار اتحاد و تذکار قسم کلام الله درباب کشور تدانی
 که بعد فتح یافتن مرخسرو عالم ستان بران انه ملک میدان هم
 قسمت نمایند نزد شجاع ارسال داشته بود شجاع بعد رسیدن آن
 عهد نامه پراز انسانه و افسون فریب خورده باوجود که قبل ازان

از طرفت خلد مکان نیز تسلی نامه پر از دگر عهد و پیمان بنام محمد
شجاع رسیده بود آن خام خیال بفکر فراهم آوردن لشکر و تهیه روانه
شدی بمدد دارا شکوه پرداخته از جهانگیر نگر با سپاه آراسته و
توانجانه عظیم برآمده - و نیز مسموم شد که دارا شکوه مکرخواست
که در لاهور جشن جلوس ترتیب داده بلجروی سکه و خطبه خود را
بلند آوازه سازد از صدمه دیدب تیغ محمد اورنگ زیب بهادر
پادشاه میسر نیامد و زمینداران و فوجداران با نام و نشان از شنیدن
اخبار برگشتگی ایام بدفرجام دارا شکوه و امداد طالع پادشاه گردون
شکوه بدو نگریدند - راجه جسونت که از مقابل پادشاه عازقراو
اختیار نموده خود را بوطن رسالده بود از آنکه بعضی زنان را خصوص
زنان راجپوت را زیاده از مردان غیرت می باشد که بهمان سبب
در زندگی عذاب نار بر عار اختیار می نمایند زن کلان او که دختر
راجه چترسال بود شوهر را مطعون ساخته ترک هم خوابی با او
نمود و اکثر در وقت کلمه و کلام زبان بر طعن و کنایه های ملالت
انجام آشنا می ساخت چنانچه از زبان زن او در باره راجه حکایات
طعن آمیز زبان زد جمهور گردیده قلم را بتحریر تفصیل آن رنج
نداشته به تبطیر حاصل کلام می پردازد - راجه از شنیدن طعن
بجان رنجیده و دل از خانه و وطن کنده برای شفاعت جرائم گذشته
عریضه مصحوب و کلامی مقربان درگاه ارسال داشت بعد پذیرائی
یافتن رو ببارگاه عرش اساس آورده سعادت انبوز ملازمت گردیده
مورده عنایات خلعت و فیل و شمشیر و جمدهر و بحال فرمودن
مینصب بکمی سوار گردید - درین اوان خبر رسید که دارا شکوه

بسیار متفكر شد. لشكر تازه فراهم آمده و ترازى آمده فرج دريا را به پادشاه ذى الزهراء با سه چهار هزار سوار و قهبرى توشخانه راه نهند و ملتان بطريق غرار اختيار نموده داود خان را بر سر معبر راه پادشاه گذاشته كه تا مقدار چند روز سر راه لشكر ظفر انجام داشته بعبه كشتي را سوخته و غرق ساخته خود را با او رساند. و معاى عرض رويد كه طاهر خان با ديگر بندهاى پادشاهى خود را ببلهور رسانده بضبط ملك و مال كه بعد از تصرف دارا شكوه مانده پرداخته - و راجه راجوب زميدار عمده آن ديار از دارا شكوه جدا شده نزد راجه چيستنگه و خليل الله خان آمده پيوست او را روانه حضور ساختند - بعد عرض معظم خان عرف مير جملة را كه مصلحه در دولت آباد مقيد ساخته بودند براى خلاصى و روانه نمودن او پادشاه زاده محمد معظم نوشتند - و راجه جسونت را كه براى بحال نمودن خطاب مهاراجه القماس او بدرجه قبول نيافته بود و از رفاقت او خاطر جمعى حاصل نبود براى محافظت دار الخلافت شاه جهان آگاه مرخص فرمودند - پنجم ذى الحجه از آب ستلج عبور واقع شد اما بسبب ميسر نيامدن كشتي و بستن پل كه لشكر بتصديع تمام بمور گذشت ده مقام نمودند و بعد از عبور دريا اكثر اسباب و كارخانجات زياد را همراه پادشاه زاده محمد اعظم كه چریده بلهور مرخص فرمودند داده خود با سرانجام ضرورى مملك بار گشته بتعاقب دارا شكوه رايت ظفر آيت براراشتند - و راجه چيستنگه را كه از مدت يك سال رفاقت اختيار نموده بكمال بى سامانى بمسيرت بمسر مى برد بوطن مرخص نمودند و بكوچهاى طولاني

وادی مصلحت می فرمودند. درین فوج بعرض رسیدند
دارا شکوه بعد رسیدن ملتان توالت نوریده داشت پس بی طرف
بهمراه گردید و روز بروز در جمعیت او تفرقه راه می یابد خزانه
و بعضی اصحاب دارا شکوه که همراه فیروز بیواتی بزرگداشتی دریا
رسیده بود حاجی خان بلوچ خود را رسانده پاره را غارت نموده
باقی را که نتوانست گذاشته رفت - از شنیدن این خبر بمیر منزل
حکم شد که برای تخفیف تصدیع لشکر منزل کوتاه می نموده
باشد - اوائل محرم [سنه ۱۰۶۹] نزول رایات کنار آب راری متصل
ملتان واقع شد خلیل الله خان و غیره که تعاتب دارا شکوه داشتند
همراه غیرت خان و غیره دوسه امیر نامدار از همراهان آن سرگشته
وادی حیرانی آمده ملازمت نمودند و هر یکی مورد عنایات
گردید - شیخ میروصف شکن خان را باجه می برای تعاتب دارا شکوه
مرخص فرمودند - شاه نواز خان را که بتقاضای مصلحت در قلعه
ارک برهان پور نگاه داشته بودند حکم خلاصی او و عطای صوبه داری
احمد آباد باضافه هزاری هزار سوار مع خلعت نمودند *

شنیدن خبر اراده محمد شجاع و مراجعت و توجه

فرمودن از ملک پنجاب

چون از نوشتجات اخبار نویسان شرقی خبر روانه شدن محمد
شجاع با بیست و پنج هزار سوار و توپخانه جهان آشوب از بنگاله بقصد
پیکار بادشاه ظفر نصیب مکرر معرض گردید اول بفکر امتیصال آن برادر
بدعاقبت پرداختن صلاح دولت و صواب دید مصلحت دانسته
در ازدهم محرم عنان توجه از تعاتب دارا شکوه طرف دارالخلافت

مصطفی داشته کوچ بکوچ بلاهور رسیده فیل سواره از شهر لاهور
گذشته سواران درون قلعه نموده در باغ فیض بخش نزول فرمودند - سلج
محمد از لاهور طرف دار الخلافه کوچ فرموده چهارم ربیع الاول داخل قلعه
شاه جهان آباد گردیدند درین اوان بعرض رسید که محمد شجاع به
همان رسید و رامداس قلعه دار منصوب کرده دارا شکوه بموجب
اشاره او قلعه را حواله مردم شجاع نمود - بهمین دستور سید عبدالجلیل
باز به قلعه دار چیتا پور و سید قاسم حارس اله آباد با او پیوستند و
شهر و قلعه را بدو واگذاشتند - از شنیدن این خبر به پادشاه زاده
محمد سلطان حکم صادر شد که امیرالامرا را در اکبر آباد گذاشته عازم
حضور گردند و باز فرمان بنام شاهزاده و ذوالفقار خان صادر گشت
که قلعه اکبر آباد برعداند از خان سپرده یک کور روپیه و لک
اشرافی از خزانه اکبر آباد برداشته برفاقت پادشاه زده قبل از
رسیدن ما خود را باله آباد رسانند و بخان دوران که برای تسخیر
قلعه اله آباد رفته بود فرمان رفت که بافواج باستقبال پادشاه زاده
خود را رساند •

هفتم ربیع الثانی جشن وزن شمی سال چهل و یکم آراسته
گردید و بندگان دور و نزدیک بعطای خلعت و جواهر و دیگر
عنایات کامیاب گشتند و چندین هزار ارباب طرب و بینوایان
فخیر و سالها افدوختند - چون خان خانان نجابت خان که از
بنی اعمام صاحب قران گفته می شد و در هر دو جنگ ازو
ترددات نمایان بظهور آمده بود چشم داشت زیاد از حوصله
پادشاهان که ازو مشاهده می نمودند بر طبع مبارک گرانی می نموده

لهذا قبل ازین بچند روز معمر خان را که از مصاحبان و همدان
نجابت خان بود نزد او فرستاده پیغام نصائح آمیز ارشاد فرموده
بودند معمر خان از آنکه ما علی الرسول الالبلاغ و رابطه خلعت را
همیشه آن دانسته پیغام تند و قاطع را در خلوت بگذازش آورده در
جواب لایحه آن در کلمه نصیحت آمیز از طرف خود تیز بی باکانه
بزرگان آورد نجابت خان متحمل نگردیده شمشیری که بالای مسند
او بود غافل بر کمرگاه او رسانده دو حصه ساخته بود بنابراین بعد
عرض مغضوب و از منصب برطرف و از مجرا ممنوع فرموده بودند
بعد چند روز درین جشن از سر تقصیر او در گذشته بعطای خلعت
و عفو جرائم و بحالی منصب سرافراز ساختند - و داود خان که از نزد
دارا شکوه جدا شده رسیده بود بعطای منصب چهار هزارى سه
هزار سوار و دیگر عنایات سرافرازی یافت - هفدهم ربیع الاول از
دارالخلافه کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف شرقی برانداختند
چون نزدیک آثاره رسیدند بوضوح انجامید که پادشاه زاده و ذوالفقار
خان بموجب حکم نزدیک کهجوه رسیده انتظار ورود حکم ثانی
برای مقابله می کشند - محمد شجاع نیز بعد از گرفتن سه لک روپیه
بتعدي از صرافان بنام قرض از بنارس برآمده و خسرو نام را
که برای تسخیر جون پور روانه ساخته بود مکرم خان حارس جونپور
بعد محصور بودن چند روز حومه باخته برآمده بشجاع پیوست
درین ضمن میرابوالعالی که بتقاضای مصلحت چند روز بشجاع
پیوسته بود وقت یافته محصور رسیده بعطای سی هزار روپیه و
منصب سه هزارى مع خلعت و فیل سرافرازی یافت - بعد زیارت

هزار قدره اصغیا حضرت سید بدیع الدین عرف شاه مدار ده هزار روبیه
 بخندید آن درگاه عنایت فرموده کوچ نمودند - همین که بمنزل نزدیک
 کهجوه مضرب خیام ظفر انجام فرمودند پادشاه زاده محمد سلطان
 شرف اندوز ملازمت گردید - و در همین مکان مینت نشان معظم خان
 که از راه دور مسافت بعیده دکن را بهای ارادت و رسوخیت بطریق
 یلغار طی نموده با سامان جنگ خود را رسانده بود جبهه ساي
 ملازمت گشت و مورد عنایات بی پایان گردید و بتجویز معظم خان حکم
 فوج بندی فرمودند چون معظم خان جریده که سوای مصالح جنگ
 اهل اسباب تجمل همراه نداشت بحضور رسیده بود چند اسب مع
 دو فیل و خیمه و دیگر ما محتاج مرهمت نمودند - هراولی بنام پادشاه
 زاده محمد سلطان مقرر فرموده سید مظفر خان بارهه و سید نجابت
 خان بارهه و ارادت خان و بیر سنگه را تهور و قزلباش خان را در رکاب
 پادشاه زاده تعیین نمودند - و ذو الفقار خان را با چند امیر نامی
 مقدمه الجیش پادشاه زاده قرار دادند و راجه جسونت با بعضی
 راجهای تهور پیشه طرّف بر نغار مامور گردید و سپاه پادشاه زاده
 محمد اعظم را مع هاندوران و مراد خان و جمعی از امرای کارزار
 دیده در جرنغار مقرر فرمودند و اسلام خان و احتشام خان را با
 چندین از مبارز پیشگان کار طلب طرح فوج قرار دادند - و چند اولی
 بخواص خان و اخلاص خان و جمعی از اعدیان و افغانان نیز جنگ
 قرار گرفت و معظم خان را با محمد امین خان پسر او و بعضی
 هقیدت کیشان جان نثار همراه فیل سوای خاصه در قول مقرر
 ساختند - و فیلان کوه پیکر گردون شکوه غرق آهن را با اسلحه و یراق

جنگ آرایش دانه عقب توخانه و همراه همه سواران تقسیم
 فرمودند و بهادر خان و داود خان و راجه میا سنگه و گنور رام سنگه
 و دیگر بهادران جلالت کیش دست راست و چپ موکیب خاص
 و پادشاه زادها تعیین گشتند و پادشاه زاده محمد اعظم را در جوفه
 فیل سواری خود جا دادند فی الجمله چنان لشکری آراسته و مستعد
 گردید که از کثرت سپاه تا نظر کار میکرد نشانهای فیلان صف ربا
 و سنان دشمن گذار مبارزان لعل برق میداد - نوک هزار سوار موجودی
 معرکه آرای آن دشت پر وحشت گردید * بیت *
 زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ و سعت قرض میکرد
 چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بردش هوا پرده
 اگر سیماب باریدی چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران
 و شجاع نیز بفرتیب فوج پرداخته بلند اختر پسر خود را که در
 شجاعت بر برادر کلان تفوق می جست با سید عالم باره و جمعی
 از امیران کارزار دیده نبرد آزما هراول نمود و شیخ ولی قمرلی را
 با چندی معتمدان مبارز پیشه بهراولی او تعیین نمود و زین الدین
 پسر بزرگ را با جمعی در برنغار جا داده حسین خورشکی را
 با سه چهار نوکر عمده هراول او ساخت و مکرم خان صفوی را با
 سید انجی و چندی دیگر جرنغار مقرر نمود و شیخ ظریف را
 با فوج رزم آزما طرح ساخته اسفندیار معموری را یلتمش قرار
 داده اهتمام توخانه بابو المعالی میر آتش سپهر و میر علاول
 دیوان خود را بچنداری و محمد قای ازبک را با جوقی یقراوی
 گماشته و خود با آله و زیدی خان بن نذر محمد خان و عبد الرحمن

خان و دیگر جمعی مبارز پیشگان در قول جا گرفت - و بادشاه
فریدون شکوه بغداد انقضای دو ساعت نجومی هفدهم ربیع الثانی
هفتمیگه سوار می شد روشن ضمیر که از روشن ضمیران صاحب
کمال و مستعدان آن زمانه گفته می شد و در نظم و نثر فارسی
و اشعار هندی مشق اوجای رسیده بود که امیر خسرو ثانیش توان
گفت تاریخ فتح گفته وقت سواری گذراند * بیت *

ای حوز تو سوره تبارک بادا * پیوسته ترا تاج با عمارک بادا
چشم زبیه شگون فتح تاریخ * دل گفت (شود فتح مبارک بادا)
پسند طبع مبارک افتاد پنج هزار روپیه مرحمت نموده بهم عنانی
فتح و نصرت بر فیل کوه منظر ظفر پیکر سوار شده مانند کوه تمکین
با هستگی تمام و آراستگی فوج که در انتظام فوج بندی خلل
نپذیرد دو سه گروه فاصله راه در دو پهر بتانی طی کرده سه پهری
بفاصله نیم کوه مقابل فوج خصم رسیدند چون اثر هیبت و شجاعت
تیغ عالمگیری بر لشکر شجاع تاخت ازان طرف آثار حرکت مقابله
مظهر نیامد و از کم جراتی اقدام بر پیش قدمی ننمود آن روز
به پیغام شعله افروزی گوله توپ و بان روز بآهر رسید و کار بر حمله
فرد آزمایان منجر نگردید و تمام شب لشکر بر خانه زین و حوضه
فیل و بسیاری از پشته اسپان فرود آمده بامید صبح ظفر چنان کمر
بسته در شمردن ستاره مصر بردند و به خبر داری تمام گوش بر آواز
بودند که شب حامله فردا چه زاید - چون مکان توپخانه شجاع پارو
معرض بر مقابل توپخانه پادشاه عدوسوز واقع شده بود معظم
خان که در غن چهار باب دستور داند با تدبیر خود را میگرفت

اطلاع یافته چهل توپ دشمن کوب را که از جانی چیده بودند در
سواد لیل تبدیل مکان داده طرف دیگر جانب مقابل فوج خصم
نصب نموده در اهتمام و پاس داری لشکر آرام بر خود حرام ساخته
بتسللی دلاوران مبارز پیشه می کوشید و پادشاه گروین اساس تا
سه پاس شب بهاس عبادت زیر خیمه مختصر مشغول به نیاز تمام از
درگاه بی نیاز جویای صبح ظفر بوده در نماز و دعا و اوراد گذرانند
در عمل پاس چهارم ناگاه یکبارگی غلغلۀ عظیم هوش ربا از لشکر
بپرخ برین رسید و غریب آشوب بر پا گردید - تفصیل این احوال
آنکه راجه جسونت که بنفاق همراه بود و از روز ازل جامۀ بدنامی
فرار برقد آن نابکار درخته بودند و بدسرشتی آن تبه کار شعار
بدسرانجامی او گشته بود بگمراهی عقل تباه و اراده فاسد اول شب
زبانی محرم همراز بشجاع پیغام التیام آمیز مجنی بر اراده خویش
که آخر شب شبخون بر لشکر زده غارت کنان راه فرار اختیار خواهم
نمود و درین صورت پادشاه برین حادثه اطلاع یافته بتعاقب من
خواهند پرداخت درانوقت بهادران یکه تاز شما جلو ریز بر لشکر
ظفر پیکرناخت آرند و قریب چهار پنج گهری شب مانده آن تیره
روزگار باتفاق دیگر راجپوتان صاحب فوج مثل رام سنگه راتهور و
مهداس (میس داس) بداساس بالشکر زیاده از اندازه قیاس که
باخود بدین قصد به شهرت اراده جانفشانی فراهم آورده بود از جانی
خویش حرکت نموده غارت کنان راه اقبال پیش گرفت و دست
تعدنی بناراج نمون بهیر و کارخانه امرا و پادشاهی و پادشاه زاده
آنچه سرراه او بود دراز کرده هر که قدم میانعت پیش میگذاشت

از تیغ بیدریغ راجپوتان شریک شهادت می‌چشید خصوص بولشکر
و بهیر و کارخانجات پادشاه زاده محمد سلطان غریب فتور رو داد
و هیچ خیمه خورد و کلان از آفت دست برد و قاراج آن بدکیشان
سالم نماند و تمام خزان و توشک خانه سرکار پادشاه زاده که بر روز
بمد نظر آورده برهم دیگر قسمت نموده بودند بابسپاری از مال و
فانوس سپاه پامال حادثه راجپوتان عاقبت و خیم گردید بلکه دست
نظاول راجپوتیه و اوباشان و قاراجیان واقعه طلب تا بخزان و کار
خانجات و دراب پادشاهی رسید تا اطراف دوات خانه خیمه
نماند که از دست اندازی مفسدان محفوظ مانده باشد و مدتی
سبب هنگامه رستخیز و فساد ظاهر نگردید و هر یکی بغلط قیاس
دور از اندازه عقل می‌نمود و در تمام لشکر تفرقه تام رو داد و
بسیاری حوصله باخته برفاقت آن جماعه از لشکر برآمدن سرمایه نجات
ازان بلیه ناگهانی دانستند و جمعی رو بدشت و صحرا گذاشتند
و برخی خود را بولشکر خصم رسانده در انجا بقاراج رفتند و اکثر
امیران بانام و نشان که در رکاب حاضر بودند برای خبر گرفتن خیمه
و مال و عیال با مضطراب از رکاب جدا شدند و خلل عظیم در ثبات
قدم قدویان اخلاص کیش راه یافت تا بحال منافقان دل و حوصله
باخته چه رسد - و باوجود آن همه اختلال احوال لشکر اصلا تفاوتی
در بنای استقلال آن شاه گردون و قار راه نیافت - بعده که بعرض
رسید که آن گامر بدسرشت زحل صفت از خانه شرف به بییت
محمود و زال خورد رجعت نموده عمداً سنواری غیل را بسنواری
رجعت و زوال تبدیل کردند تا بواسطه بینان دست و پا بسته ثبات

قدم پادشاه بلا تفرقه اراده تبدیل مکان ظاهر گردد و بتأکید اکید
سزاولان تیز گام و قدغان چنان شدید تعین فرمودند که سواران
فیل و اسب سوار را نگذارند که از جای خود حرکت نمایند و
هرکس از جا بیجا یا بند عنان کشان بخفت بحضور بیارند و با آن
همه آشوب و برهم خوردن لشکر سرشته تدبیر رزم و کار فرمائی از
دست ندادند و تغیر در دل و حوصله آن خسرو کوه وقار ظاهر
نگردید بلکه بشگفتگی و بشاشت طبع که مطلقاً آثار بیدماغی و تند
گوئی که نشان دل باختن کم ظرفان است بخود راه ندادند می
فرمودند که الحمد الله بدین وسیله تفریق منافق و موافق بر روی
کار و محک عیار آمد و این معنی را از عطیه آلهی و اثر فتح و
فیروزی خود میدانیم و اکثر منافقان کوه اندیش که بداندیش مآل
کار خود گشته این معنی را دلیل و برهان عظیم و غلبه غنیم تصور نموده
خود را بلشکر خصم رسانده اند بسزای اعمال و خیال خام خویش
خواهند رسید - بلا اغراق زیاده از نصف لشکر بجادئه تاراج و فرار
که بدیشتری رفته بفوج خصم ملحق گشتند رفت - چون خسرو زرین
کلاه عالمگیر بقصد تسخیر عالم ترکش لمعان بسته سر از دریچه مشرق
بر آورد و غبار فساد شب هندی نژاد بروشنی صبح مبدل گردید
بعضی رسید که آن کافر تیره روزگار دشت پیمای طرف مستقر الخلائت
اکبر آباد گشت و بندهای عقیدت سرشت دور و نزدیک در رکاب حاضر
آمدند پادشاه خورشید ضمیر سپهر اقتدار بر فیل گردون شکوه بتمکین
یو وقار کوه سوار شده بی آنکه چین جبین بر چهره مبارکت ظاهر
گردد بدستور مقرری بزم گلزار و آهنگ جنگ و پیکار کار فرما

گشته اسلام خان را بجای آن کافرید فرجام سرفوج بر لغار مقبر
نمودند و از سرنو بترتیب فوج پرداخته معظم خان را بتغییر و
تبدیلی که ضرور داند مختار ساختند و شجاع نیز ترتیب فوج را
تغییر داده از پیوستن لشکر تازه مستظهر گشته مجموع لشکر خود را
یک صف قرار داده توپخانه را قائم مقام هراول مقرر کرده بلند
اختر را با خود در قول گرفته قدم جرات پیش گذاشت و چهار
پنج گهری روز بر آمده فوجها مقابل هم رسیدند ابتدا از غریدن
بان و غرش توپهای اژدها پیکر رعد صدا و صدای کوس و کرنای
رزم لرزه در زمین آن مرز و بوم وحشت افزا و زلزله در دل و جان
دل باختگان هر دو فوج افتاد و برای پردلان تهور نشان لشکر ظفر
آیت نالیدن هر توپ نشاء دو بالای شجاعت هردم و هر قدم می
افزود و هرساعت هذگامه بازار برق افروزی و دشمن سوزی گرمی
زیاده می پذیرفت و از گذشتن مهره تفنگ از مهره پشت
مخالفان غلغله اجل ناگهان بگوش هوش دل باختگان می رسید

* بیت *

ز غریدن کوس خالی دماغ * زمین لرزه افتاد در کوه و راغ

شد از برق کین گم بازار جنگ * ز غریدن اژدهای تنگ

دمادم ز خوابیدن ماشه ها * همی رفت دشمن بخواب فنا

درین حالت از توپخانه ظفر قرین گوله توپ بر فیل سواری
سلطان زین العابدین رسید اگرچه بر اکب و مرکوب غرر نرسید اما
یک پای فیلبان و یک پای خواصی که عقب حوضه نشسته بود
پروید این معنی باعث زهره باختن بسیاری از فوج خصم گردید

بعد از آن که کار از گرمی باریدن آتش و زدن توپ گذشت و کار
 بآمد و شد تیر و منعت پردازي نازک اندازان بخطای خط و روم
 منجر گردید از هر دو طرف چندین هزار تیر سینه گذار از خانه کمان
 و شصت مبارزان حکم اندازان شیر شکار به پرواز در آمد و از بارش
 تیر بجای آبجوی خون از هر بن موی مبارزان روان گشت و از زره و
 جوشن یلان و تن و بدن بردان نخلستان تیر نمودار گردید * بیت *

ز بس تیر باران که آمد بجوش * فگند ابر بارانی خود ز دوش
 بجنبش در آمد دو دریای خون * شد از موج خونش زمین لاله گون

درین هنگامه داروگیر سید عالم باره با سه فیل مست جنگی بر
 جرنغار لشکر ظفر قرین تاخت و از صدمه فیلان کوه منظر و حمله
 سادات در ثبات قدم فوج دست چپ لغزش راه یافت و اکثر
 دل باختگان آن فوج عار فرار بر خود هموار نمودند و فتور عظیم در
 لشکر فیروزی اثر داد و از اثر غلبه فوج خصم و هزیمت یافتن
 مردم میسر و تفرقه تمام در قول مبارک نیز راه یافت و کار بجائی
 کشید که زیاده از دو هزار سوار جان نثار عقیدت کیش در رکاب
 پادشاه نماند و لشکر مخالف از مشاهده این حال بفال مبارکباد
 دل همدیگر را شاد نمودن آغاز نمودند و قدم جرات پیش گذاشته
 بر قلب همایون بکمال گستاخی و بی باکی تاختند و خلد مکانی
 بدمه تایید یزدانی چون شیر ژبان بر فیل دمان ثبات دل و قدم از
 دست نداده بتسلی و تشنیع سپاه دل باخته پرداخته بدست مبارک
 تیر بر لشکر مخالفان می انداختند درین ضمن مرتضی قلی خان
 از میسر و بهادر خان از یلتهش و حسن قلی خان از دست چپ

خود را رسانده هر یکی بدستور همدمان جان سپار و تهور پیشگان
 جان فثارها معذور چنانکه بآنها ماذنه بودند رستمانه سر راه خروج
 خصم گرفتند و پادشاه عهد و مال نیز از مشاهده آن حال رخ فیل
 کوه شمال سواری خود بر سر خصمان بدمال گردانده باتفاق آن نهنگان
 در پای غیرت و شیر صفقان بیشه شجاعت آهنگ جنگ و دشمن
 کشی نمودند درین داروگیر اکثر دل باختگان هزیمت خورده را
 غیرت دامن گیر گشته عنان کشان بدای فیل سواری پادشاه رساند
 و عجب زد و خورد و ثبات قدم با عدم لشکر بظهور آمد • بیت •
 دلبران ز کین در هم آمیختند • بهم رستخیزی بر انگیزتند
 و ازین جرأت و جلالت تزلزل تمام در فوج شجاع افتاد و بیشتری
 کشته و زخمی گردیدند اگرچه پیش قدمی سادات باره بهمال نماند
 اما هر سه فیل مست جنگی که هر یکی کوه مثال بلای سیاه بوه
 زنجیرهای درمنی و سه منی از خرطوم گرفته هر بار و هر طرف که حمله
 می آوردند از مشاهده آن چشم گردون سیاه و سفید می گردید هر
 قدمی که پیش می گذاشتند چندین راکب و مرکوب را از پا در
 آورده بخاک هلاک می انداختند تا آنکه یک فیل مقابل فیل
 سواری خاصه رسید شاه گردون وقار اصلا از جا در نیامد و سوای حرکت
 نبض تغییر و تبدیل در احوال و چهره حال آن خسرو ذوالاقبال بهم نرسید
 در پای فیل سواری زنجیر انداخته بیکي از قراولان بی خطا
 اشاره نمودند که به تنگ جان ستان کار فیلان بسازد چلال خان
 قول بدست انداز و دور انداز مرد رباکار آن فیلان خیره سر را که
 بحرکت یکبار از آن فیل دیو سیرت حمله آورند ساخته از بالای

آن بانی سواد برزخ انداخته و یکی از نوادگانش را مرکز جاده و
 همسایان برزخ قرار داده فیل کوه تمثال را با اختیار خود آورد و آن
 دو فیل دیگر از مشاهده آن حال از قول همایون گذشته بجانب
 دست راست جنود مسعود حمله آور گریدند درین حال بلند اخگر
 با چند سردار جرار مثل شیخ ولی و شیخ ظریف و حسن غریبگی که
 از مبارزان مشهور بودند طرف برنغار زور آورد و تزلزل تمام در فوج
 رو داد و فیل سواری اسلام خان از صدمه بان زم خورد و بسیاری
 ازان فوج رو بفرار گذاشتند - سیف خان و اکرام خان که هر اول برنغار
 بودند ثبات قدم ورزیده مردانه در دفع مقابل اعدا کوشیدند درین
 ضمن اگرچه بعضی از همراگان نا آزموده کار صلاح دادند که پادشاه
 گردون وقار خود را بکوملک فوج برنغار برساند اما از آنکه برابر پادشاه
 فیض فوج سنگین گرم دار و گیر بود و از غلبه خصم اکثر دل باخته در فکر
 فرار بودند آن خسرو تهمتن از ملاحظه آنکه میباید اگر رخ فیل سواری
 خاصه بقصد مات مخالفان گردانده اسب خواری برانها بتراند
 احتمال داشت که پیاده زیاده از حساب توپخانه شور بار خصم
 بشهرت فرار شوخی نمایند درین صورت که بساط برنغار هم برهم
 خورده منصوبه فلک لعبت باز چه نقش بر روی کار آورد نهاد
 تا برداشتن خصم روبرو استقامت ورزیده باسلام خان و دیگر سرداران پیغام
 ثبات قدم ورزیدن و مردانه بدفع اعدا کوشیدن داده امیدوار رسیدن
 خود بمدد فرمودند درین حال خبر رسید که بختان (بختیار) بیگ
 روزبهانی که کارفرمای توپخانه بود از زخم پدایی در لشکر شجاع و دافع
 حیات نمود و جان بیگ پسرش زخم کاری برداشته از اسب افتاد

از قتلش این خبر به خلیفه فرج مقبل نور پادشاه رسید و پادشاه
 به او ایام حضور عالی دین اهدال خود را چمدن برنهار رساند و از بکوه
 شمشیر گذارده قاز رسیدن پادشاه بلند اقبال سرداران برنهار با تهنیت
 تمام بهر رسید و بهادران رزم جلو و دلاوران کینه خو از هر طرف
 هدایای بخش بخش بلند ساخته سیلاب خون از هر گوشه و کنار روان
 ساختند دران زن و خورد شینخ ولی قمر ملی که عمده فروج شجاع
 بود با دو سه سردار دیگر از پا در آمد و حسن بیگ خان خورشیدی
 از خانه زمین سرنکو گردید و از مردم غیر مشهور بسیاری هدف
 تیر و سنان پردلان و علف تیغ مبارزان خون آشام گردیدند - بلند اخگر
 از مشاهده آن دسی و با زوی بهادران گریزان گشته خود را
 بهانه پدر رساند و لشکر ظفر قرین جلو ریز بر قتل شجاع تاختند -
 دین حال مکرم خان صفوی که بتقاضای مصلحت رفعت شجاع
 اختیار کرده بود ازو جدا شده خود را بصورت زینهاریان نزدیک نیل
 پادشاه فیروزی اثر رساند و مخاطب باقرین گشته مامور گردید که بر
 حوض یکی از فیلقان رکاب سوار شود و متصل آن عبدالرحمن خان بن
 فزیر محمد خان و سنجر بیگ وکله وادی خان ازان لشکر دل باخته
 رسیده به لشکر ظفر قرین ملحق گردیدند - درین اثنا اثر نسیم فتح و فیروزی
 و زبون گرفت و مرده فرار شجاع زبان زد همراگان پادشاه فتح
 نصیب گردید و ندای مبارک یاد و تهنیت از هر گوشه و کنار بلند
 شد و هدایای نقارهای شادمانه و آواز کرنای فرح و نشاط افرا
 سامه افروز مبارزان گشتند
 • بیست •
 در کرم فتح قفل ساز کردند • نفیر و کرنا دم ساز کردند

و از آنجا که در میان شجاع و گشته حضرت و فتنه خزان و بیانی و
 امیران و همه اسباب تحمل و کارخانجات هرگاه بدست هرکه آمد
 و تاراج و غارت بردند و یک عدد چهاره توب و یک عدد و پنجاه
 فیل با قدری خزانه و جواهر برای آنچه دست خوش تاراجیان
 گردید ضبط سرکار در آمد و پادشاه ظفر اقبال از غیل خود آمده
 بعد از ادای دو کانه شکر و تحسین امرای و کاتب محاسن و جوانان
 در آن دانستند که شجاع را مجال قرار گرفتن نداده دست از تعاقبها
 او برندارند لهذا در همان حال سرسواری پادشاه زاده محمد سلطان را
 با نوچ خود او و پادشاهی هرکه توانست رفعت نموده تعین فرموده
 عیاله دوپته کتف مبارک بجای خلعت و عقد مروارید بپوش
 قیمت که مدت مدید پوشاک اعلی حضرت و آن حضرت بود
 تیمنا عنایت فرموده فاتحه خیریت خوانده رخصت آرزائی
 داشتند چون اردو و کارخانجات پادشاه زاده همه بغارت و تاراج و فتنه
 بود حکم فرمودند که از سرکار سوانجام کارخانجات ضروری سفر مهم
 نموده با سه تفروز خلعت و شمشیر خامه و صد اسب برای پادشاه
 زاده از عقب روانه نمایند - و یک هفته در آن مکان نصرت نشان
 مجلس آرای عنایات بی پایان امرای و کاتب عالی گشته هر یکی
 را نواخیز پایه و تردداتی که از آنها بظهور آمده بود از عطای اضافه
 و نقد و جواهر و خطاب و نقاره ممتاز و معتبر ساختند - از آن جهت
 معظم خان را از اصل و امانت هفت هزاری هفت هزار و دو
 هزار و چهار سوار برآوردی باشد نموده بمطابقه ملک و زیاده
 دیگر عنایات پادشاهانه به همه امرای امتیاز بخشیدند و به دست و محترم

ساعت پنجم از منزل کوه کرج فرسودند و راجه بیسنگه که در خدمت
 وطن گرفته رفته بود بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید و
 صلح باد کفار گنگ مقام نموده معظم خان و ذوالفقار خان و اسلام
 خان و کنور لای سنگه و داور خان و فدای خان را با جمعی از روشناسان
 کار طلسم و توطئه عظیم بهمراهی پادشاه زاده مقرر و مرخص نموده
 هر یکی را بعضای خلعت و اسب و نیل و نقاره و نقد و مرمع
 آلات و شمشیر و جمدهر و اضافه نمایان سپر بندی دادند *

الحال بذکر شده از احوال پر ملال دارا شکوه برگشته اختار بزبان قلم
 سیده چون حقیقت برگشتگی طالع و نامرافقت ایام دارا شکوه بعرض
 رسید مشتمل برین که بحال تباه که زیاده از سه هزار سوار با او نمائند
 بهبکر رسیدن از عدم میسر آمدن باز بردار و ترک رفقت همراهان بعضی
 از خدمه محل را مع قدری از خزانه و طلا و نقره آلات و اسباب سنگین
 بار زیاد را بافرید خواجه سرا و سید عبدالرزاق نوکر معتمد خود در
 قلعه بهکر گذاشته پیشتر روانه گردید از تراکم اشجار خار دار و پیش
 آمدن راهبهای دشوار گذار و افتادن بار بردار در زمین شوره زار کنار
 دریای گهنه و بباد دادن سامان همراه که از صدمات تعاقب فوج
 پادشاهی ببرداری شیخ میر و غیره بهادران هیچ جا استقامت نتوانست
 ورزید و مردم بسیار از بی آبی و صطوبت راه و انواع مرض تلف
 و بالوجدان می شدند و شیخ میر پاشنه کوب میرفت عرصه بمرتبه
 بولین دشت پیمای بد انجام تنگ گردید که زیاده از هزار سوار با او
 میماند بعده که بمرحله سوسقان رسید راه احمد آباد اختیار نمود و
 مردم فوج همراه شیخ میر نیز بسیاری از کدی آب و امتداد کشیدن

سفر ایلغار و تلف شدن اسب و بار بردار و یک ویدمان و ده سالج
و متفرق شدند و سپاه اکثر پیاپی گشته بعد عرض فرمان
مراجعت نمودن شیخ میر و صف شکن خان صادر شد و پادشاه
انجم سپاه عمره چنانچه اولی متوجه مستقر الحاضرت گشتند در منزل
دویم عرطه داشت پادشاه زاده محمد سلطان مشتمل بر مرده فتح نانی
و مغلوب گردیدن شجاع بار دیگر از نظر گذشت مجمل از تفصیل
آن می نگارد که بعد هزیمت شجاع سید قاسم که قلعه داری
اله آباد داشت و عبد الجلیل نام را در قلعه گذاشته در جنگ
رفاتت شجاع اختیار نموده بود خود را بقلعه تعلقه خود رسانیده
با استحکام برج و باره پرداخت بعد رسیدن شجاع بعدرهای معقول
اطاعت نه نموده بعد بمیان آوردن عهد امان جریده بر آمده بشجاع
ملاقات نموده رسمیات تواضع و ضیافت بجا آورده دار و مدار کرده
از مرخص گردید و بعد رسیدن پادشاه زاده نزدیک اله آباد عریضه
مشتمل بر اظهار ارادت و عبودیت و ندامت ایام ضلالت نوشته مع
کلید قلعه بخدمت پادشاه زاده فرستاد بعد عرض فرمان صادر شد
که خان دوران را در قلعه اله آباد نگاهداشته سید قاسم را استمالت
نموده روانه حضور نمایند و شجاع برگشته اختر از شنیدن این خبر
که فکر کرد آوری لشکر و مقابله نمودن با فوج پادشاهی داشت از
سرنو دست و پا باخته مرحله پیمایی وادی حیرانی گردید - محمه
امین خان را سر فوج ده هزار سوار نموده با عبد اله خان برای
تنبیه و گوشمال راجه جسونت بد خصال مرخص فرمودند و رای
سنگه راتهور را که برادر زاده راجه جسونت می شد و با عمو

بدستگل خود نزاع ارثي داشت بخطاب راجه و افاضه هزارى و
 عطای ملك روپيه و خلعت و اسب و فيل و شمشير مرصع و نقاره
 بلند آوازه ساخته شريك مهم استیصال آن نكوهيده مصلح نموده
 اميدهوار بخشیدن وطن خود پور نمودند و بنام اميرخان هاريس دارالخلافه
 حکم رفت که بعد رسیدن شيخ مير از تعاقب دارا شکوه محض
 مراد بخش را از قلعه سليم گتة بر آورده همراه او روانه قلعه گوالیار
 نماید. هيجدهم شهر مذکور نزدیک مستقرالخلافت اکبر آباد رسیده
 متصل باغ نور مضرب خيام فرمودند - فاضل خان خانصاحبان لك
 روپيه نقد و جنس اموال دارا شکوه از نظر اشرف گذراند و اميرالامرا
 و همه امرای متعینه قلعه اکبر آباد سعادت اندوز ملازمت گشتند -
 از زباني بعضي اخلاص کیشان بوضوح پیوست که بعد رسیدن
 جسونت تبه کار بطريق پلغار نزدیک مستقرالخلافت جمعي از
 منافق پیشگان گمان بردند که راجه بمحاصره قلعه پرداخته برای برآوردن
 اعلی حضرت استقامت خواهد ورزید ازین معني سناس و ناس
 در دل بسياري از عقل و حوصله باختگان راه یافته بود در اخفای
 ذکر آن حکم نموده وقت کوچ اشاره نمودند که بعضي از آنها را
 همراه اميرالامرا در رکاب تعین نمایند - و بیست و سوم از گزار
 مستقرالخلافت کوچ فرمودند درین اوان بعرض رسید که چون
 دارا شکوه بولایت کچه متصل مرحد صوبه احمد آباد رسید قریب
 سه چهار هزار سوار با او فراهم آمدند و بعد از مراجعت نمودن فرج
 بادشاهي از تعاقب او بآهستگی طی مسافت نموده بجنوب قلوبه
 فوجداران و زمیداران سر راه و گرد آوري سپاه مي پردازد و زمیداران

کچھ را بر عایت نقد و جواهر مطیع خود ساخته دختر اورا برای
 سپهر شکوه پسر خود نامزد نمود و زمیندار بعد تقدیم ضیافت بدو
 داده از حد خود گذرانده روانه احمد آباد نمود و بعد نزدیک رسیدن
 احمد آباد شهنواز خان مرده دار احمد آباد که یکتا عیبه او
 در عیال عقلم بادشاه و دختر دریم در خانه محمد مراد بخش بود
 بر عایت و خدمت خان دیوان و دیگر کمکیان برآمده استقبال نمود بعد
 ملاقات شرط اعانت هر سر انجام ضروری بجا آورده قریب ده ملک
 و زمین طلا و نقره آلات و دیگر جنس محمد مراد بخش که در احمد
 آباد بود پیشکش نمود و دارا شکوه بفکر فراهم آوردن زر و سکه
 پرداخته مردم را بعطای خلعت و اضافه و خطاب و جواهر غور شدند
 ساخته جذب قلوب مینماید - و حکام و عمال در بندر سورت و کنایات
 و بهروج و پرگنات سیر حاصل تعیین نموده بضبط خود در آورده
 و در فرصت توقف یک ماه و هفت روز بیست هزار سوار فراهم
 آمده - و بحکم بیجا پور و حیدر آباد نیز رسل و پیغام برای طلب
 نقد و جمعیت بیان آورده و برای رفتن طرف دکن و پیوستن
 براجه جسونت نگرهای مختلف می نماید - و در همان گرمی
 اختیار فرار راجه جسونت از رنافت لشکر فیروزی اثر که شهرت غیر
 و قومی و خبر کاذبه غلبه خصم علاوه آن گردیده بود نوشته راجه
 جسونت مشتمل بر اشاره طلب دارا شکوه رسید و فرقه جمادی الاخری
 با سپاه آراسته و توپخانه بسیار که از بغداد سورت می چهل قریب
 طلب داشته بود برآمد و بعد برآمدن در هر منزل نوشته ابله فرستاد
 راجه جسونت بدین میدان اشیاء و افسون رسیدن خود می رسید و این

مجلسی باصف تقریرت مایه عزم آن برگشته اختراعی گردید بعد
 اجتماع اخبار مذکور رای عالم آرای تقضای آن نمود که رایست
 ظفر آیت طرف اجمیر افراشته بر راجه جسونت که شفیع جرائم او
 میرزا راجه جیسنگه گشته بود استمالت نامه عفو تقصیرات او و
 مجال فرمودن منصب و خطاب مهاراجگی باستصواب راجه جیسنگه
 مرحمت نمایند و فرمودند که از جانب خود مکتوب درین ماده
 بهار نوشته مصحوب قاصدان سریع السیر روانه سازد *

الحال عذرا کمیت تیز خرام خاصه از تحریر احوال دارا شکوه
 سوخته اختربه تسطیر دیگر واقعات حضور معطوف می سازد
 پادشاه زاده محمد اکبر با دیگر پردگیان حرم که در دوات آباد بودند
 اواخر جمادی الاخری از دکن رسیده شرف اندوز ملازمت گشتند -
 چون چنپت بندبیل از کم طالعی در سفر پنجاب بی حکم از رکاب جدا
 گشته بوطن آمده طریقه راه زنی اختیار نموده بود سبب کرب بندبیل
 را که هم چشم و هم جدی آن تبه کار گفته می شد بعنایت اضافه
 و خلعت و اسب و شمشیر مفتخر ساخته فوج دیگر با او داده
 برای تنبیه آن تیره روزگار مرخص فرمودند - سید قاسم شجاعی و
 بهادر خان که بموجب حکم از نزد پادشاه زاده روانه شده بودند
 شرف اندوز ملازمت گشتند - بعرض رسید که تربیت خان سوبه دار
 اجمیر از خبر نزدیک رسیدن دارا شکوه بهرحال جود پور حوصله
 باخته خود را بحضور رسانده - محمد امین خان را که برای تنبیه
 راجه جسونت مرخص فرموده بودند بتقاضای مصلحت موقوف
 فرموده طلب حضور نمودند سید قاسم را بعطای منصب سه هزار

هزار و سیصد و پنجاه و پنج سال در ایران حکومت نمود. ظاهر خان را
 میران خواندند و خوار خلیل داراشکوه را برادر او فرمودند. بعد از این
 میران آیدین تملق را جبهه جیسنگه حکم فوج بدیعی فرموده و راجه
 جیسنگه را با دلیر خان و حسن قلی خان و جمعی دیگر از دلاوران
 هزاران مقرر نمودند و صف شکن خان را به پیش برده توبخانه
 مامور فرمودند و شیخ میر را با امیر خان برادر او سر فوج بلمتش
 ساختند و امیر الامرا با پسران و گنجعلی خان و بعضی سرداران
 رزم آزما را طرف برنغار مقرر کردند و سرداری جرنغار بنام پادشاه
 زاده نامدار محمد اعظم و دیگر بهادران ایران قرار گرفت و بهمین
 دستور محمد امین خان و هوشدار خان و عبدالرحمن خان بن
 نذر محمد خان و دیگر بهادران ایران و توران و افغانان جلالت نشان
 و راجپوتان تهور پیشه جا بجا در میمند و میسره و قول و چنداول
 مقرر گشتند و فرمودند که تامقابل شدن بفوج خصم بهمین توکبه
 در راه وقت سواری تفاوت راه نیابد *

شمه از احوال پراختلال داراشکوه آنکه بعد از که منشور نجات
 و رقم مغفولات خفیه بانوشتهای راجه جیسنگه و دیگر هواخواهان
 بر راجه جسونت رسید در اخفای آن کوشیده از بیست کوزه
 جودپور که بالشکر آراسته بقصد استقبال و رفاقت داراشکوه برآمده
 بود فسخ آن عزیمت نموده زحل مفت رجعت بملک خود نمود
 خبر مراجعت نمودن راجه بدارا شکوه رسید متروک خاطر گشته
 رسل و رسائل در میان آورده مکرر باظهار تملق و ابهام پیغام نمود
 فائده نداد و این معنی زیاده داعیه خار خار چل ناز آید

سرگشته و ادبی حیرانی گردید. و بیست گزهی بخود پیوسته
 چنانچه مقام نموده دینچند نام هندی منقسم سرکار خود را که با راجه
 رابطه التیام نیز داشت نزد او برتالت فرستاده تکلیف ایفای
 راجه به لجاجت نام بمیان آورد. او در خواب از روی قدر گفت که
 من بر قول خود را تسلیم انما فی الحان آمدی من مصلحت
 نیست. دارا شکوه باجمیر رفته استقامت ورزیده بر اجپوتان
 دیگر پیغام نموده نزد خود طلب نماید که دوسه راجپوت نامی
 دیگر نزد او جمع آیند من نیز خود را خواهم رساند. بدین جواب
 یمن قدر آمیز دینچند را مرخص ساخت. دارا شکوه عقل و هوش
 پخته طوفا و گریها باجمیر آمده باز دیگر دینچند را نزد آن غدار منکار
 فرستاد. دینچند باز پیش راجه آمده به تراران توضیح کلام ذکر پیام
 نموده هر چند انسانه و المومنین برو خواند فائده ته بخشید و تحقیق
 شد که همه جنواب او قدر و دینچه است. و خبر رسیدن فرمان عفو جرائم
 او از نزد پادشاه خطا بخش جرم پذیر سوارا تدبیر تیز در زبانها انتشار
 یافت. از آنکه صاحب غرض مجنون گفته اند و احتیاج شیران
 را از راه مزاج می سازد باوجود علم تحقیقی اتماض او شهر شکوه را
 نزد آن سمع عهد غدار فرستاد و شهر شکوه چندانکه بلبه و الحاح
 و تیرگی گریخت و راجه و وحیدها بنظر آورد آن کافر قاجر ناشنیده
 انگلیشه بدستور دینچند مایوس مرخص ساخت. و شهر شکوه
 بدین بزرگ و جگر کباب که نامه از انقلاب تلک هیچ رفتار می
 داشت نزد پدر آمد. و از این زمانه موجب مدح که چوچ از این زمانه هزار اردیاب

دارا لشکر و بالکل قطع امید نمود از جویونت نمودن نمی دانست
 چهارم کارپوش سازد درین حالت خبر نزدیک رسیدن محمد لورنگی
 زیب بهادر پادشاه غازی انتشار یافت چار ناچار قرار یوکار زار داد
 بتقاضای وقت صرفه در جنگ صرف ندانسته بمنصبه در آمدن
 بکوهستان نواح اجمیر بحیال موز چال بستن دران چال پرداخت
 و از جای خود حرکت نموده در دره درآمد بعضی راهپا را به
 بستن دیوار خام و سنگ چسب نمودن و چیدن توپها و نشانیدن
 تفتنگچیهای قدر انداز استوار ساخته چنانچه پهن خود را
 بمصطفی خان عرف سید ابراهیم سپرد و سه امیر دیگر با قریب
 هزار برقنداز حکم انداز همراه او مقرر ساخت و مورچال طرف
 یسار باهتمام شهنواز خان مع پسران و همراهان باجمعی از برقندازان
 چابک دست گذاشت و مورچال طرف دیگر یقینورز میوانی کم
 بشجاعت و ترده کار طلبی او اعتماد کلی داشت با مصالح توپخانه
 و جمعی دیگر از مبارز پیشگان سپرد و در بروی خود سپهر شکوه را
 با بسیاری از آلات آتشبازی و توپهای نامی صف را قائم ساخت
 و خود در میان جاگرفتند همه جا توپ چیده جمعی را مقرر نمود
 که بمورچال مصالح مطلوبه رسانده سزاولی نموده بگذارند که
 همراهان و سرداران بیکار و معطل باشند - و شرح تردد و تقصیر
 مورچال پادشاه ظفر اقبال آنکه بعد نزدیک رسیدن موضع میوانی
 که از انجا اجمیر مرده کرده مسافت داشت و از میان مورچال خصم
 نیم کرده و گوله رس بود مضرب خیام نصرت انجام فرمود حکم
 مورچال بستن بتعمین مکان نمودند صف شکنی خان مهر آتش

چنانچه گویید که توپخانه آتش بار را پیش برده جانجا مقابل
 مورچال خضم نهند و عقب توپخانه شیخ میر و دلیرخان شیر
 قمر را مورچال قائم نمودن فرمودند و همه بهادران جنگ جو
 و دلایان شعله خرمکانهای قابل مورچال بستن بدست آورده
 داشت و باز بدن گول توپ کشادند و هر یکی بر دیگری در توده
 کار فرمائی سیقت ورزیده همدیگر را فرصت پیش قدمی نمی
 دادند خصوص پهلوان خان و شیخ میر و دلیرخان و سید نصیرالدین
 کمان تکهائی و دیگرندریان جان سپار کمر جانفشانی قائم بسته تا
 سه روز توده بهادرانه نموده خور و خواب بر خود حرام نمودند و
 نصیرالاهرا سعی تمام در پیش بردن مورچال نموده بحملهای کوه را
 زلزله در دل محصوران می انداخت لیکن چون مورچال خصم
 در حیث کوه قلب در کمال استحکام بود توده بهادران پیش رفت
 نمی گردید بلکه مردم لشکر داراشکوه اکثر از مورچال برآمده سپرها
 پیش رو گرفته بر مورچال پادشاهی ریخته آدم و چارپا ضائع و
 زخمی نموده باز خود را به پناه جبال می رساندند و گول توپ آن
 طرف که می آمد بی آنکه از صدمه ضرب آن جانداوی تلف و
 زخمی گردد برخاک نمی افتاد و گول مورچال پادشاه سوای
 اینکه بسنگ و دیوار مورچال بخورد فائده بر روی کار نمی آمد -
 شب چهارم پادشاه کشورستان اکثر بندهای اخلاص نشان را طلبیده
 از روی تاکید تهدید امیز و وعده و وعید غیرت انگیز ترغیب پورش
 نمودند روز دیگر راجه را جرپ زمیندار جمون که همراهان او در
 کوه نوردهی و شیر نبردی ضرب المثل بودند پیادهای خود را از

عقب پاریچه کوهی که به بهاری شهرت داشت و از آن طرف که
کوه نشینان گمان یورش داشتند و از زدن گولۀ توپ و تفنگ و انداختن
سنگ که متصل هم می بارید لجه فرصت نمی دادند روانه ساخت
و آن کوه نوردان شیر جنگ دامن همت بر کمر بسته افتان و خیزان
با اسلحه جان ستان برق کردار مقابل مورچال آتشبار یورش نموده
هر که در راه اجل او می رسید زینۀ زیر پا ساخته نشان راجه
راجروپ بالای کوه برده نصب نمودند و خود راجه راجروپ که از عقب
جان بازان مستعد گشته چشم بر راه آواز بالا برآمدن آنها بود با وجود
فرود آمدن قریب هزار نفر جنگی مخالفان در مقابل بهادران راجه
راجروپ آن جلالت کیش قدم پیش گذاشته در مقابل باریدن گولۀ
تفنگ و افتادن سنگ خورد و کلان سینه سپر ساخته خود را بر
آنها زده از اسپان فرود آمده حمله آور گردید و دلیر خان که میان
افغانان در بهادری و بکه تازی شهرت داشت از مشاهده جرأت راجه
راجروپ دلیرانه با مردم خود قصد بالا برآمدن بران کوه نموده
داد تهوری داده خود را بدم گولۀ توپ و سنگ بازان زده از طرف
دست راست بالا برآمد و از طرف چپ شیخ میر که در تدبیر و
شجاعت روز پیکار بی نظیر روزگار گفته می شد با همراهان خویش
قدم پیش گذاشت و از طرف دیگر راجه جیسنگه با راجپوتان پیکار
جو بحرکت در آمده تردد بهادرانه بروی کار آورد و امیرالامرا با
بسیاری از مردم توپخانه از جانب چپ و اسدخان و هوشدارخان
از طرف جرنغار با جنود خود سوار شده از هر طرف صف در
صف معرکه آرا گشته اگرچه دران یورش تردد جانفشانی از همه

بند‌های چنان نثار بروی کار مد اما در ابتدا پیش قدمی از مردم
 راجه راجروب و آخر کار آثار فتح و وزیدن نسیم ظفر از جان نثار
 نمودن شیخ میر و جلالت دلیر خان افغان بود که در مقابل آنها
 از مورچال شهنواز خان و فیروز میواتی بلا فاصله تگرگ گولۀ بلا و
 ژالۀ تفنگ اجل می باید و جمع کثیر از مردم هردو امیر بکار
 آمدند و از غریب توپ که امدادی کوه همدم گشته بود و سردار
 بان و توپخانه هردو طرف آنقدر هردو مدای و حشمت افزا دران
 کوه و محرا پیچیده بود که خویش و بیگانه را هم از هم فرق نمودن
 دشوار می نمود *

برانگیخت رزمی چو بارنده میخ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
 برآمد ز قلب دو لشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش
 از هر طرف چندان سروتی پا مال سم سمندان کوه نورد گردید
 که نشان از سرو صورت آنها پیدا نگردید - دلیر خان چون شیرویان
 مصدر تردد نمایان گردیده بزخم تیری که بدست راست او رسید
 از تردد باز ماند - و دارا شکوه بربلندی کوه ایستاده مردم خود را
 با وجود مشاهده آثار هزیمت ترغیب جنگ بسوزنش نام و ننگ
 می نمود هر چند که از کوه نشینان رزم جو بوسیله پناه مورچال و بعد
 برآمدن از عقب احاطۀ دیوار دلیریهای بهادرانه بظهور آمد
 فائده بروی کار نیامد و شهنواز خان که از راه غیرت ذاتی امید
 نجات از آن جنگ جان ستان محال می دانست و در خدمت
 هر دو ولی نعمت خصوص در جناب پادشاه گردون وقار بدین آنکه
 نقد حیات در باز و از خجالت دائمی نجات یابد و برو آمدن

وزیر ساهی آن ظل الله تبعث گردید آن بر خود گوارا نمی توانست ثمره
مردانه وار آن قدر کوشید که بسرخزونی از معرکه دار و گیر بخت
تصنی بر بنست و در مقابل او در همان حالت دار و گیر که نزدیک
بغروب آفتاب بود و خبر آثار فتح و بالا بر آمدن نشانها از هر دو طرف
سامعه افروز مخالف و موافق گردیده بود شیخ میر که از شهامت
ذاتی و ارادت باطنی در جان فشانی می کوشید و بوسیله قتال
و جدال باستقبال اجل می شتافت آن چنان مستانه وار جلالت
را کار فرموده در عالم پاس حق نمک وقت رسیدن گلوله تفنگ که
بسیخته او رسید و خود را در معرض تلف دید زبان اخلاص بیان را
بدین زمره گویا ساخت

* بیت *

جان دادمش به زده و خجالت نمی برم

زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست

و بسید هاشم که نسبت قریبه با او داشت و بجای خدمتگار عقب
حوضه نشسته بود گفت که من رفتم دست در کمر بند من زده مرا
چنان نگاه دار که تا بلند شدن هدای شادیانه فتح که همین دم
نسیم فیروزی برین لشکر عدد منال بیوزال خواهد وزید و علامت
و آثار ظفر پیداست رنقا و همراهان من بر حال من اطلاع یافته
مبادا دست از کارزار کشند و مردم خصم نیز مطاع گشته دلیرانه
قدم پیش گذارند سبحان الله انعمان را بدینا پیش آمده ترقی
حال و احوال خود و فرزندان بدین مرتبه دل بستگی و الفت است
که با وجود برباد دادن نقد بی بهای جان که گاهی ضرر سخن
در ایمان نیز می گذرد نباید که در چنان حالت سواي پیدا ذات پات

پادشاه حقیقی در خاطر خطور نکند و بجز کلمه طیبه و اسم معبود
بر حق بر زبان او نگذرد برای مزید اعتبار که شاید در باره فرزندان
و وابستهای او وسیله ترقی باشد رعایت پاس نمک را بدین مرتبه
منظور می دارد - گویند بسبب چنان جان فشانی که پدان ارادت
و عقیدت از شیخ میر بظهور آمد پادشاه قدر دان خانه زاد پرور را
نسبت بهمه مردم خوف توجه تمام بهم رسید و آن قدر که در عهد
خلد مکان عالمگیر پادشاه مردم خوف که محقر ترین الکهای
خراسان است پیش آمدند و ترقی نمودند در هیچ عهدی از
پادشاهان سلف در تواریح بنظر نیامده و فی الحقیقت اگرچه
مردم خوف نسبت بهمه مردم خراسان در ظاهر درشت و بیرو
واقع شده اند اما اکثر در کارها راست و درست اند و در طریقه
پاس حق نمک آقا از جمله ثابت قدمان می توان محسوب
نمود - بالجمله داراشکوه از مشاهده برگشتگی طالع خود و استماع
افتادن شجر حیات شهنواز خان که همان علامت سرنگون گردیدن
علم استقامت لشکر او بود و معاینه نمودن بالا بر آمدن نشانهای
فتح پادشاه ظفر نصیب مع فوج بهادران جان نثار هوش و تدبیر
و حوصله خود داری باخته همراه سپهر شکوه و فیروز میواتی و
بعضی خدمه حرم اول پاس شب تار بهزاران یاس بهمعنائی
چم و الم که خدا آن روز نصیب هیچ شاه و گدا ننماید راه فرار
لختیار نمود و از مردم عمده سوزی هر دو نام برده فرصت و توفیق
رفاقت نیافت و قدری از جواهر و اشرافی و محل خاص و صمیم
و چند خواص که با خود توانست گومت با خریش همراه گرفته

متوجه احمد آباد گردید و در ازده فیلی و استران و شتران پر از بار
خزانه و دیگر اسباب انتخابی مالیت دار و بسیاری از خدمه
محل هر چند آنها را از راه عاقبت اندیشی پیش آمدن چندین
روز مستعد همراه گرفتن ساخته بود اما با خود نتوانست گرفت
و با اعتماد جمعی از مردم قدیم و جدید که چند خواجه سرای
معتمد رفیق آنها ساخت و قریب هزار پیداه برقذا از یکسر
حرام خوار همراه آنها گذاشت و تاکید نمود که از عقب بجلدی
خود را برسانند چنانچه باقی احوال آن برگشته وادی حیدرانی
بر محل بذکر خواهد در آمد - القصه اکثری از لشکر هزیمت یافته
بی مال و عیال که در بهیر گذاشته بودند شتافتند و جمعی
بماتم تاراج رفتن مال و عیال و بباد دادن عرض و فاموس
پرداختند و بعضی از رسیدن زخم کاری و برباد دادن اسباب و سامان
که فرار نمودن نگران علاوه آن گردید دران گوه و دره حیران و سرگردان
گشته همدم آه و ناله گردیدند و مجموع اردو و کارخانجات داراشکوه
مع همراهان بحادثه تاراج رفت - و چون دران شب تار و دره پر از
دود باروت خبر تحقیق دارا شکوه تا دوسه ساعت نجومی در هر دو
لشکر خصوص در فوج ظفر اثر نبود از هر دو طرف در بعضی
مورچال جنگ قائم بود و اسد خان و هوشدار خان با بعضی امرا
در جایی خود گرم داروگیر مالداده برقذازی می نمودند تا آنکه
بر فرار خصم و خالی شدن مورچال کوه اطلاع واقعی یافتند - و از
جمله همراهان داراشکوه عسکر خان و سید ابراهیم و جمعی دیگر
که از رفتن آن برگشته اختروافغ نگشته بودند تا قریب پاس

عقب حرکت متبوع می نمودند و محمد شریف مخاطب بقلی
خان که میر بخشی داراشکوه بود بزخم تیرری که بر شکم او رسیده
روز دهم در گذشت. اگرچه بمیادات خان پسر شهناز خان سه چهار
زخم گولی و تیر رسیده بود اما آخر التیام پذیرفت - و عسکر خان
و سید ابراهیم باجمعی از همراهان دارا شکوه بآبدن زخمی و دل پر
خون که موای رخت بدن همه امیاب ما احتیاج بتاراج رفته بود
بوسیله صف شکن خان آمده بزبان عجز بیان شرف اندوز ملازمت
گردیدند و مورد عنایات گشتند.

بر منصف پیدگان کارزار دیده تجربه کار ظاهر امی که
چنین چهار جنگ بچنان نهنگان دریای غیرت و شیران بیشت
شجاعتی که هر کدام را در روز رزم رستم وقت توان گفت نمودن و
در وقت انقلاب چنان حادثات که بزبان خامه جاری گشته از جا
در نیامدن و ثبات قدم از دمی ندان و غنیم و خصم غالب
آمده را از روی برداشتن بجز تایید و فضل الهی و مدد طالع
عالمگیر پادشاه غازی همل برچه توان نمود - القصه بعد استماع
آوارگی داراشکوه و وزیدن نسیم فتح و نصرت زبان بشکرو ستایش
پادشاه حقیقی کمرده از واقعه شهناز خان و شیخ میر انصوح
زبان نموده فرمودند که هر دو را در بقعه مبارک روضه حضرت
خواجه معین الدین باغناز و اکرام تمام کرده مدفون سازند - و خود
بعد از زیارت هزار آن زبده العارفین و مبلغ رسانیدن بخدمت آنجا
از آنجا کوچ نموده بر سر تالاب اناساگر حکم سه چهار مقام
فرمودند و زبده جیسنگ را یک لک روپیه و بهادر خان را سی هزار

رویه علمیت فرموده باجمعی از مردم کارزار دیده دیگر بار برای
 تماقیب دارا شکوه مقرر فرموده بعطای خلعت واسپ و فیل
 مفتخر ساخته مرخص نمودند - چون راجه جسونت از خجالت
 تقصیرات زیاده از اندازه تیاس روی بحضور رسیدن نداشت
 بموجب التماس راجه جیسنکه از سرنو فرمان عطفوت عنوان مبنی
 بر تسلی و خطابخشی و صوبه داری احمد آباد و بحال داشتن
 منصب هفت هزاره هفت هزار سوار مع خلعت برای او
 عطا فرمودند - و فرزندان و نوری بیگم اهلینه شهنواز خان را نظر
 بر نسبت صوری و حقوق خدمات به بقی مورد انواع مرحمت
 ساختند و بامیر خان برادر شیخ میر خلعت مامی و اضافت
 نمایان عطا فرموده رعایتیهای دیگر بعمل آوردند - از اموال داراشکوه
 صد فیل مع دیگر کارخانجات بضبط مرکب در آمد - و جمعی را که
 داراشکوه در اجمیر بمظنه هوا خواهی پادشاه ظفر آبت مقید
 ساخته بود خلاص نموده مورد عنایات ساختند - تربیت خان را
 باوجود تقصیر فرار قبل از رسیدن داراشکوه از راه خطابخشی و
 جرم پوشی بدستور سابق صوبه داری اجمیر مقرر فرمودند - و چهارم
 رجب سنه مذکور پیاده از روی نیاز بدرگاه حضرت خواجه معین
 الدین تشریف برده متوجه دارالخلافه شدند - درینوا بعضی رسید
 که شجاع از خدمات نزدیک رسیدن پادشاه زاده محمد سلطان مع
 قوچ گران بعد دست و پا زدن حرکت مذبح آراوه جهانگیر فکر
 گردید و معظم خان داخل قلعه مونگیر شد از خلعتی این مزده
 حکم نواختن شادمانه فرمودند - در منزل فتح پور که شرف نزول

واقع شد پیدمکش عادل خان مع عرضداشت مبارکباد فتح از نظر گذشت - و صلح ماه رجب باکوکه و دبدبه پادشاهی داخل مستقر اختلاف شدند همان روز عرضداشت خان دوران صوبه دار اله آباد بطریق فال نیک مشتمل بر اینکه قلعه چنار که در قباد دازاشکوه بتصرف شجاع در آمده بود بتصرف پادشاهی در آمده ذکر جشن جلوس ثانی مشتمل بر ذکر

تعیین سکه و خطبه و لقب پادشاه غازی

چون اصل جشن ثانی آن برگزیده دودمان صاحبقران موقوف بر قلع ریشه مخالفان و وارثان ملک نموده بودند درین ایام نصرت انجام که مراد از بیست و چهارم رمضان المبارک سنه هزار و شصت و نه باشد و فی الحقیقت بحساب تاریخ فتح اول سال دوم جلوس بوده است حکم فرمودند که ابواب عیش و عشرت بر روی هوا خواهان دولت مفتوح ساخته درودیوار حجرهای اطراف دولت خانه بیرون دیوان عام و اندرون غسل خانه از آرایش اقسام فرش و اقمشه طلا باف و کلابتون دوز آرایش دهند و آنقدر زر بفت ولایت و احمد آباد و مشجر کار فرنگ و دیگر بلاد بصرف در آمد که تجار هفت اقلیم از منافع آن فحیدرها اندوختند و رامشگران طناز یا هزاران عشو و ناز محفل آرا گردیده باصول گونا گون هنگامه پر جوش و خروش رقص و سرود گرم ساختند

معنی ز طنبور شد گرز دار * نگرود چرا فوج غم خوار وزار
بهرای برانگیخت تار و تاب * که گردید انگشت مطرب کباب

تخت مرصع که از صفت مدید بدین نوید بخت خویش را موعود می نمود بر خود بالیده از شرف تدمه و ص آن خسرو زمان و زمین زبان طعن بر شرف بر جیاه و کیوان کشود و منبر از فخر ذکر اسم و لقب ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر غازی سر فخر بر فلک برین سود - در عهد سابق یکطرف اشرفی و روپیه از کلمه طیبه و اسم خلفای راشدین - مزین میگردد فرمودند که چون نقش کلمه توحید بر در و دینار که اکثر جای نامناسب می افتد و زیر پای مشرکان می آید نقش مذکور را بدین سکه مبدل سازند *

* بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر
و در روپیه بجای مهر بدر مسکوک ساختند *

* بیت *

از سکه اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
از سکه او غلغله در چرخ فدا * گردید زر از سکه او عالمگیر
چون در تاریخ فتح هر دو بار روز یکشنبه اتفاق افتاده بود همان روز یکشنبه را روز جشن هر هفته مقرر ساختند - اگر بتفصیل انعامات و بخشش روز جشن پردازد باطناب کلام منجر میگردد لهذا بتحریر انعام چند اسمی خاص اختصار می نماید سوای آنچه بار باب طرب و استحقاق خرمن خرمن و طبق طبق سیم و زر و جواهر بخشش در آمد پنجم یک روپیه پادشاه بیگم و چهار لک روپیه بزیب النساء بیگم و در لک روپیه بزیبت النساء بیگم و یک لک و شصت هزار روپیه بدوز النساء بیگم و یک لک و پنجاه هزار روپیه بزیب النساء بیگم عطا فرمودند و در لک روپیه به پادشاه زاده محمد اعظم

که در حضور بود مع شمشیر مرصع و نیل خاصه با یراق نقره مرحمت
نموده تسلیم مذهب ده هزاری پنجهزار سوار فرمودند و پیداشاه زاده
محمد سلطان که بتعاقب شجاع مامور بود سه لک روپیه مع جواهر
و نیل حکم نمودند و دو لک روپیه برای پادشاه زاده محمد معظم
و یک لک روپیه برای پادشاه زاده محمد اکبر که در دکن بود جدا
فرمودند و بامیر الامرا خلعت خاصه با چهارتب زر دوزی و جمدهر
مرصع باعلاقه سردارید و دو امپ با ساز طلا و زین میناکار عطا نمودند
و فاضل خان خانسلمان را اصفانه هزاری پانصد سوار مرحمت نموده
پدایه چهار هزاری دو هزار سوار رساندند و رای رایان که از تربیت
کرده ها و پیش آوردهای سعد الله خان بود و نیابت وزارت
سربراه می نمود بخطاب راجه رگهناپه سر بلندی یانست و زیاده
از سی هزار نفر دیگر از روشناسان عمده بمعنایات خلعت و
اصافه مفتخر گردیدند و امتداد ایام جشن بدو و نیم ماه کشید و
هر شب از فروغ چراغان و آتشبازی منعقها بکار میرفت و از
افواج فالوس و چراغ اقسام گل بری و چمن و طاق بندی نمایان
می نمودند و کشتیهای مملو از اقسام آرایش و روشنائی نقاره زنان
بر روی دریای زیر قلعه در نظر تماشا نشان جلوه گر بودند - ملا
شاه که از گوشه نشینان مشهور کشمیر و پیر و مرشد دارا شکوه بود
قانون جلوس بنظم آورده بخندمت پادشاه ارسال داشت خالی
از انداز تصوف و اشاره ابطال ارادت مرید کامل نیست و بیت

مکن دل من چون گل خورشید شکفت

کامد حق و غبار باغی را رفت

تواريخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق اين را حق گفت

از واقعه ملك شرفي بعرض رميد كه اهتمام خان عرف محمد قاسم
در جنگ شجاع نقد حيات در باخت *

چون از عهد جلال الدين محمد اكبر بادشاه حساب بلای
مال و ماه دفتر و جلوس خود را از غره فروردی كه مراد از تحويل
نيز اعظم در برج حمل باشد تا آخر اسفندار گذاشته مصمی
بماه الهی ساخته بودند از انكه بآئين مجوس و پادشاهان
آتش پرست شبیه بود پادشاه حق شناس در پاس شریعت
گوهیده حساب مال جلوس و جشن بر سال و ماه عربی و قمری
گذاشتند و حساب دفتر را نیز چنان مقرر فرمودند كه ماه و سال
عربی بر مال شمسی مقدم باشد و جشن نوروز را بالکلی
از میان برداشتند اگرچه هر كه از علم ریاضی و نجوم بهره دارد
و بر تواریخ عبور نموده میداند كه باوجود نوروز مجوسی و ام
ماههای آنها بهمین نامهای فروردی و اردی بهشت تا اسفندار زبان
زدند اما جدا موضوع گشته اند كه اسم ماههای آنها بقید ابتدایی
سال در تقویم بفرس قدیم موسوم ساخته می نویسنند و شادی نوروز
كه غره فرودی آنها باشد در گرمان و بندر سورت مجوسها
مینمایند باین نوروز كه بنوروز سلطانی نیز نامیده می شود اصلا
كار ندارد و حساب دناترو مال و ماه ایران و توران بران ماهی
فرس قدیم است و نوروز سلطانی كه در اکثر بلاد عجم و هندوئی
پادشاهان توران و قبه الاسلام بلخ و بخارا تا حال میگذرانند و مدار

فصول اربعه و گرما و زمستان و برشکال هندوستان و فصل خریف و ربیع و رسیدن غله و میوه هر فصل و تنخواه جاگیر و نقدی منصبداران همه از سال و ماه شمسی معلوم می توان نمود از ماه عربی دریافت آن محال است لیکن پادشاه دیندار نظر بر مزید رعایت تقوی نداشت که بسبب مشابیهت بشادی نوروزمال و ماه منجوسی اہم جشن نوروز سلطانی مستمر باشد - در همین ابتدای سال ملا عوض وجیہ را کہ از فضلاء مشہور توران بود و پانزده ہزار روپیہ از عہد اعلی حضرت سالیانہ داشت منصب ہزاری دوصد سوار عطا فرمودہ خلعت خدمت احتساب عنایت نمودہ جمعہ از منصبداران و احدی ہمراہ او مقرر کردند و امر نمودند کہ رواج خرابات خانہ و قمار بازی و بت پرستی علانیہ برطرف سازد *

الحال بذکر باقی احوال پرمال دارا شکوہ و مآل کار او می پردازد کہ بعد از ہزیمت از جنگ درہ کویہ اجمیر چنانچہ بر زبان خامہ صدق بیان جاری گشتہ خود دارا شکوہ با سپہر شکوہ و زوجہ و صبیہ و قدری جواہر و اشرفی و چند اسامی خدمت محل باخویش گزینہ راہ احمد آباد اختیار نمودہ باقی خزانہ و اسباب و سرانجام ضروری باخدمتہ اثاث بردہ درازدہ فیل بار و سوار کردہ حوالہ بعضی نوکران قدیم و جدید برفاقت و نظارت چند خواجہ سرای معتمد نمودہ بود کہ زود از عقب برآمدن دران هنگامہ بعد از چہار پنج کروزہ کہ مسافت راہ طی نمودند ہمہا دست غارت و بیداد بران مال خداداد دراز نمودہ باہم شہت و گریبان شدند و ہرچہ بدست ہر کہ آمد و آنچه توانستند اشتران بابار و اشتران سبک رفتار ہر از نقد و جنس گران

بها که مال بصیاری از بالای فیلان فرود آورده بر شتران بار نمودند و عوض آن بعضی عورات را از زیور عربان ساخته از بالای کجاوهای شتر بر فیلان سوار کرده در صحرا سر دادند و باقی اسباب را هر طرف که راه یافتند و دانستند بردند و خواجه سرایان که مانع آن جماعه نتوانستند گردید از سرا میمگی و ملاحظه تعاقب افواج پادشاهی. دل باخته همان فیلان سواری عورات را بدر بردن و بدارا شکوه پیوستن سرمایه آبروی خود و ناموس آقا دانسته با هزاران هراس دران شب تار عقب دارا شکوه دشت پیما گردیده بعد تفاوت یک شب و روز که متصل راه رفتند بدارا شکوه پیوستند و آن سرگشته وادی سرگردانی در کمال تشویش و حیرانی که بی سرومجام و غارت زده آواره آن دشت و صحرا بود بعد هشت روز بنواح احمد آباد رسید متصدیان احمد آباد که از فتح عالمگیر پادشاه و هزیمت و فرار دارا شکوه اطلاع یافته بودند سوای سید احمد بخاری که به نیابت صوبه داری در احمد آباد از طرف دارا شکوه مانده بود و با دیگر متصدیان رفاقت نمود باهم مصلحت تعاقب بینی نموده متفق گشته بشهرت مشورت نمودن و باتفاق برای استقبال دارا شکوه بر آمدن بخانه سید احمد آمده او را در همان خانه مقید ساختند و با استحکام بندوبست شهر از روی اتفاق بی نفاق پرداخته کوش سلطنت محمد اورتک زیب عالمگیر پادشاه بلند آوازه ساخته آماده ممانعت و مدانعت آن برگشته وادی حیرت گشتند. بعده که دارا شکوه مشاهده نمود که برگشتگی ایام همه جا استقبال و پیشقدمی مینماید دل از تصرف شهر برگرفته

بهر گله کریا بدو گروهی احمد آباد رفته از آنجا یکجایی گولی که از چله امر کسان دره زنان مشهور آن ضلع گفته میشد التجا برده پیغام اعانت نمود • بیت •

آنکه هیوان را کند رویه مزاج • احتیاج است احتیاج امت احتیاج
و کانی رفیق او گشته از مرحد گجرات بر آورده بتعلق حد
ملک کچه رساند درین ضمن گل محمد نام از نوکران او که حاکم
بندر صورت و بهروج ساخته بود با قریب پنجاه سوار و دود پیاوه
بفرستاد از با او رسیده ملحق گردید و زمیندار کچه که وقت آمدن
با احمد آباد شرط ضمانت و خدمتکاری بتقدیم رسانده دختر خود
را بطریق پیشکش نامزد مهر شکوه بامید بهبود کار خود وار نموده
بود و دارا شکوه باز چشم مدد و رفاقت از او داشت درین سفر نکبت
انجام اصلا متوجه احوال پرمال او نگردید بلکه خود را آشناساخته
بکمال بیرونی پیش آمده ملاقات نه نمود • بیت •

یوقتی که دراحت ورا یار بود • زره پیش تیرش نمک می نمود
یوقتی که بختش نه دستگیر • نکرده خدش گذر از هریر
آخر دوسه روز بامید مستمال ساختن زمیندار سعی بهبود بکار
برده ناچار بادید اشکبار و دل پر از شعله نار راه بهر اختیار کرد
چون بکنار حد سبک رسید فیروز میواتی که تا این روز رفیق ایام
بود فرجام ایوبی از مشاهده نا موافقت روزگار از رفاقت آن بر گشته
اختیار دل برداشته بعدا گشته بطریق فرار راه دارا اختلاف اختیار
نمود بعد که آن بر گشته راهی هیئت بولایت جاوید رسید
پس از آن دیار جدا گشته باران دستگیر نمودن او پیش آمدند

بجنگ و کوشش از دست آن جماعه نجات یافت و بواسطه مکریان
 سریر آورد میرزا مکهی که سرگروه آن قوم بود با استقبال پرآمده باعزاز
 تمام بخانه خود برده بعد تقدیم ضیافت برآه نمودنی روانه ملختن
 ایران خواست که بدرقه راه گشته از اینجا بقندهار که درازده منزل
 مانده بود رساند و درین باب بمبالغه ترغیب بمیان آورد داراشکوه
 هرگشته بخت بآرزوی باز زود بدست آوردن تاج و تخت و بخیال
 محال متصرف گشتن ملک و مال از قبول ابا نموده اراده سمیت
 تعلقه ملک جیون زمیندار دهاندر که از سابق مرهون اهلان
 دارا شکوه بود و ادعای بندگی و اخلاص خاص در عرضه و پیام
 می نمود پیش نهاد خاطر داشت

• بیت •

چو تیرو شود مرد را روزگار • همان او کندکش نیاید بکار

چون بعد و طن آن زمیندار بد کردار رسید ملک جیون پرآمده چون
 اجل ناگهان استقبال نمود

• بیت •

اجل راه سر کرد و افتاد پیش • کشان صید دام فنا موی خویش
 همی رفت شادان و دامن کشان • کشید از قضا تیغ کین از میان
 چون میزبان مهمان کش حق ناشناس بخانه خود برده فرود آورده
 کمر بمهمانداري بست از اتفاقات در همان دو سه روز نادره پیغم
 زوجه دارا شکوه که دختر هرویژ بود و آزار اسهال داشت و در بعض
 هیات نمود از واقعه او که باهم محبت یافتند داشتند و آن مقهوره
 برین معنی از غصه کاهیده مرده بود کوه کوه اندوه بر دل داراشکوه راه
 یافت و غم بر غم و الم بر الم افزود - از آنکه در ایام بد مکهی چرخ
 عقل نیز بحال نمی صافد نظر در هاقبت اندیشی نمود تا بوقت ابر

همراه گل محمد که همان رفیق شفیق روز بیکمی و میاهی
 با اخلاص بود و راضی بجدا گردیدن نمیگردید و خواجه معقول که
 در جنون و فاقه او نیز با چند نفر معدود غنیمت بود روانه لاهور
 ساخت که در مقبره شاه میر پیر دارا شکوه برده مدفون سازند و
 خود با چند خدمتکار و خواجه سرای نا کاره ماند و بعد فراغ ماتم
 قرار مصاحبت بران داد که بامداد نقد و جنس و بدرقه ملک
 بچگون بازاده ایران سمت قندهار مرحله پیمای گرد ملک جیون که
 بحسب ظاهر کمروناقت تا ایران بسته بود بحسب پیش آمدن
 و ترقی احوال خود حق نمک احسان چندین سال پامال ساخته
 در فکر و تدبیر دستگیر نمودن آن سرگشته تیه سرگردانی یوه
 قابوی وقت یافته برفاقت مهنان برآمده چند کروه مسافت
 طی کرده برادر خود را باجمعی از مردم طرار و راه زن آن ضلع در
 خدمت داراشکوه گذاشته خود بعذر آنکه بعضی اسباب ضروری
 سفر ایران سرانجام داده همراه گرفته در دوسه منزلی میرسم رخصت
 گرفته مراجعت نمود - برادر او بافوجی که همراه داشت غافل بر
 سفر داراشکوه رختخته فرصت دست و پا زدن نداده دستگیر ساخته
 باسپهر شکوه و دیگر همراهان نزد آن میزبان وفا پرست نیک
 سرشت آورده در جائی که فرموده نگاهداشتند و حقیقت نیکو
 خدمتی خود براجعه جیسهنگه و بهادر خان کوکه که از اجمیر بتعاقب
 داراشکوه مامور بودند نوشته اطلاع داد و بیاقر خان فوجدار بهکر
 فیروز طغی مشتمل بر حسن عمل خود نوشته مصحوب قاصد باد پیمای
 روانه ساخت بطور خان همان ساعت عرضه داشت بحضور باخط

ملک جیون بدست شتر سوار تیز رفتار مال داشت بعد
که بعرض رسید بمطالعہ در آورده بمحرمان خاص اطلاع داد و تا
رسیدن خبر ثانی در اخفای آن کوشیده لب و زبان و باظهار
شفقت و خوشوقتی آشنا نساخته بنواختن شادیانه حکم نمودند
تا آنکه عرصه داشت بهادر خان مشتمل بر مبارکباد و دستگیر گشتن
داراشکوه بسعی ملک جیون و روانه حضور گردیدن بانیل مقصود
برفاقت ملک جیون از نظر گذشت - و اواخر ماه شوال باشاره
عالی شادیانه بنواختن درآمد و ضمیمه جشن جلوس تا عیدضحی
گردید - ازین خبر که انتشار یافت عالمی زبان بدشنام و نفرین ملک
جیون بدنام کشاد - درین سال امیر الامرا شایسته خان را بصوبه
داری دکن مامور ساخته پادشازاده محمد معظم را طلب حضور
فرمودند و برای ملک جیون خلعت و فرمان عطا پی منصب هزاری
دو صد سوار نزد بهادر خان روانه نمودند - درینوا بعرض رسید که
سلیمان شکوه در تعلقه زمیندار سری نگر رسیده در پناه او بسر می برد
براجه راجپوت حکم فرمودند که بزمیندار سری نگر به پند و نصایح
بنویسند که نظر بر بهبود و مآل کار خود نموده سلیمان شکوه را
از تعلقه خود بر آورد و الا پامال غضب سلطانی خواهد گردید *

از وقایع ملک شرتی بعرض رسید که شجاع وقت رفتن
از اکبر نگر به باندۀ برادره جدا شدن اله وردی خان اطلاع یافته او
را صبح پسر او بقتل رساند - وسط ماه ذی الحجه بهادر خان داراشکوه
وسپهر شکوه را بحضور آورد حکم شد که پدر و پسر را همچنان
مضامین بر حوضه فیل نشانده از دروازه صیت لاهور داخل

دارا خلعت نمایند و همچنان در نظر خلق جلوه داده از میهن
 هر دو چوک چاندنی و بازار سعد الله خلن وزیر قلعه ارکب تفسیر
 کنان برده بدھلی کهنه در خضر آباد فرود آورده در عمارت مخصوص
 پور آنجا مقید سازند - بهادر خان بعد رساندن داراشکوه درمکان
 مذکور بحضور آمده شرف اندوز ملازمت و مورد عنایات بی پایان
 گردید روز دویم آن ملک جیون که بخطاب بخت یار خان صرامزاری
 پانته بود وقت داخل شدن شهر و گذشتن از رستهای بازار
 از مردم اوباش و هواخواهان دارا شکوه و اصناف حره پیشگان هر
 کوچه و بازار و تماشاگران هر قوم که بتقلید همدیگر هجوم آورده
 بودند بر سر بختیار خان و همراهان او دشنام دهان آن قدر خشن
 و خاشاک نجاست آلود و سنگ و کلوخ ریختند و زدند که چند نفر
 مجروح گشته از پا در آمده هلاک گشتند و بسیاری زخمی گردیدند
 تا بختیار خان که بر سر او سپر در پیو بافته ازان انبوه بلا جان برگردیده
 بحضور رسیده شرف ملازمت دریافت گویک آنروز آن قدر مایه فساد
 و هنگامه بر هم خوردن شهر بر پا گردید نزدیک بود که از سرنوشت عظیم
 از مادر دهر زابد و بازار فساد رونق تازه گیرد اگر کوتوال باستانیان
 رسیده در دفع آشوب نمی کوشید احدی از همراهان ملک جیون
 جان بدر نمیبرد و از بالای بام زنان آنقدر خاکسترو کوزه های پر از بول
 و نجاست بر سر افغانان ریختند که ازین آن تماشاگران رسید -
 روز دیگر که کوتوال بموجب حکم دربی تحقیق بانی آن فساد پرداخت
 ظاهر شد که هیبت نام احدی پیش قدم این جرات گشته ماده
 فساد و آشوب تمام شهر گردیده بود بقتلای علمای زمان اولی

ہیبت و بقتل و مالہ روز دیگر کہ آخر لی الحجۃ الحرام باشد
فرمودند کہ دارا شکوہ را متواتق روایت فقہا کہ از دائرہ شرع
پا بیرون گذاشتہ تصوف را بدنام ساختہ کار بالحاد و کفر رساندہ
بود مذبوح ساختہ نعمش او را بر حوضہ نیل انداختہ در بارہ زندہ
و مردہ او را از رستگ بازار چوکہا گذرانده در نظر تماشاخان کہ
اکثر بر حال و مآل کار او گریان بودند جلوہ دہان بردہ در مقبرہ
ہمایون مدفون ساختند آری

* بیت *

تخت دارا پایدار از دور گبندی داشتی
تاجش اندر سر سکندر کس ندیدی در جہان

* بیت *

عیش دنیا اہتلام خواب غفلت پیش ڈیخت

در خیالش اینقدر آلودگی ای دل چرا

و حکم نمودند کہ سپہر شکوہ را در قلعہ گوالیار بردہ نگاہ دارند *

چون بسبب اختلال احوال ملک و عبور لشکر و افواج دریا موج
ہر طرفی خصوص طرف بلاد شرقی و شمالی تا دو سال لشکر کشی
بمیان آمد کہ بعضی جاکمی باران بہر علاوہ آن گردید غلہ رو بگرانی
آزرد نظر بر نفاہیت حال خلق اللہ و ترحم بحال رعایای شکستہ احوال
حکم معافی را اہداری کہ بزرہر گند و مرحد و معبر آبہامی گرفتند و
مبالغ خطیر حاصل آن واصل خزائنہ میگردد و پاندہی کہ در ہر
ماہ و حال بصیغہ کرایہ زمین و مکانی کہ ہمہ اصناف گران و گسبان
ضالک محرومہ از قصاب و کلال و سبزی فروش گرفتہ تا ہزار و
چوہری و صرف کہ بر ہر گل زمین بازار و سرورختہ نشستہ و لکان

میانگرفته خرید و فروخت می نمودند در سرکار بدستور معمول چیزی
میدادند زر کلی زیاده از لکها عائد بیت خراج میگردد و ابواب
مشروع و نامشروع دیگر مثل سرشماری و پرشماری و برگردی
و چرائی بنجاره و طوعانه و حاصل ایام بازار عرس و جائزه کفار که در
معبد خانهای هندو پرگنات دور و نزدیک هر سال یکبار چندین
لک آیدم فراهم آمده خرید و فروخت اجناس می نمودند و زر
معکرات و قمار خانه و خرابات خانه و جرمانه و شکرانه و چهارم
حصه وجه ادای قرض که باعانت حکام و مصل قرض خواهان
می شد و غیره قریب هشتاد بابت که از همه ابواب زیاد از کوروها
داخل خزانه سرکار میگردد از قلمرو هندوستان معاف فرمودند -
و سواي آن عشر و جنس غله که بدهت و پنچ لک روپیه ازودی
دندر دیوانی محصول شرعی آن بعرض رسید برای تخفیف گرانی
غله معاف نمودند و بجهت اجرای این حکم جا بجا در موصجات
احکام جهان مطاع عالم مطیع مع گرز برداران واحدیان روانه
فرمودند اما نفس الامر اینست که اگرچه پادشاه عالم نواز رعیت
پرور حکم معافی ابواب مذکوره نمودند و احکام منع آن به تهدید
صادر شد اما سواي محصول پاندری که بیشتر آن محصول در بلاد
پای تخت و حاکم نشین مشهور بضبط در می آمد موانع حکم
بمعل آمد باقی ابواب هر چند از طرف پادشاه ممنوع گردید لیکن
فرجداران و جاگیرداران دور دست بدو سبب دست از اخذ آن
کوتاه نموده اولاً پای سیاست که ترس و راهم آن در دل
جاگیرداران و فرجداران و زمینداران جاگیر اصلا در عهد پادشاه

عالمگیر و قلمرو ممالک محروسه هندوستان نماند دریم آنکه دامنه‌های اکثر ابواب ممنوعه مذکوره از تغافل و غلام غور یا از راه کفایت اندیشه دیوانیان خلاف مرضی که بایستی از نسخه دیوانی منها نموده وقت تنخواه باریاب ظالم در پروانه جاگیر عمل حشور منها نموده تنخواه مینمودند بعمل نیامد و جاگیرداران عمده بدین حسب که دامنه‌های این ابواب در پروانه تنخواه ما درج گشته و طبع زیاده طلبی و ظلم علاوه آن گردیده راهداری و بسیاری از ابواب مذکوره بدستور سابق بلکه مزید بران بظلم و تعدی میستندند اگر از روی سوانح و وقایع بعضی پرگنات بعرض میرمید بکمی منصب و تعیین گز برداران معاتب میگرددند و گز برداران مبلغ گرفته چند روز اخذ آن ممنوع ساخته می‌آمدند و بعد انقضای ایام معدود بوسیله مربی و ساخت و کلا کمی منصب بحال میگردد لهذا بندوبست معافی بیشتر ابواب بظهور نیامد خصوص زر راهداری که نزد خدا ترسان حق آگاه بدترین ممنوع و ماده فساد و مسافه آزاری است و مبلغ کلی محصل آن می‌شود در اکثر ممالک محروسه قلمرو هندوستان از بیوپاریان و مسافران بی بضاعت و ره نوردان محتاج نوجداران و جاگیرداران زیاده از سابق بظلم و سختی میگرفتند و الحال هم میگیرند و زمینداران از مشاهده عدم باز پرس آن در تعلقه خود ده زیاده از راههای تعلقه حکام پادشاهی شروع باخذ آن نمودند رفته رفته کار بجائی رسیده که مضاعف قیمت جنس و مالی که از ارنگ و بنادر خرید می‌شود تا رسیدن بکنان مقصود بخراج درمی‌آمد و بهر سرسماجت و تعدی راهداران و زمینداران تمام مال و آب و

سنه ۱۰۹۹

در چندین هزار مصائر و منردین آبرو طلب بباد فنا میروند
 در صورتی که پیش از این قبل از صلح و بعد از صلح که انشاء الله
 تعالی در ذکر پادشاه شهید مغفور محمد فرخ سیربزیان قلم جاری
 خواهد گردید و دیگر زمینداران سرحدی سختی و ظلم راهداری
 بجائی رسانده اند که از احاطه بیان بیرون است مگر حق سبحانه
 و تعالی پادشاه عادل ضابط حق پرستی را برین طائفه بدعاقتبت
 تسلط بخشد که چندین را بحزای کردار رسانده بانواع سیاست
 مبتدا سازد درین صورت شاید این ظلم راهداری مرفوع القلم گردد
 ذکر محاربات که با شجاع روداد و فریفتن
 پادشاه زاده محمد سلطان و صبیحه خود دادن باو

بعده که پادشاه زاده محمد سلطان باتالیقی و سپه سالاری
 معظم خان چنانچه بگزارش آمده مامور گردیده تعاقب کنان که
 درین مابین چندین مقابله و محاربه عظیم روی داد میرفت تا آنکه
 شجاع بجهانگیر نگر رسیده از سرنو بسر انجام و گرد آوری فوج و
 توپخانه پرداخت اگرچه دو سه جنگ سلطانی که بتحریر تفصیل
 آن پرداختن خالی از طول کلام نیست نمود و هر بار مغلوب گردید
 اما بسبب آنکه بیشتر اختیار فوج و تعیین امرا بتجویز معظم
 خان بود بر شاه زاده محمد سلطان گرانی می نمود و برین معنی
 شجاع اطلاع یافته بفکر مائل ساختن دل پادشاه زاده طرف خود
 افتاد و از راه زمانه سازی غدر آمیز اکثر اوقات بارسال زسل و نامه
 و تحف که دام و کمنه رام ساختن و تدبیر بدست آوردن دل جوانان
 نا تجربه کار است خلل در زهریت پادشاه زاده نسبت بطرف پدر

انداخت و دل پادشاه زاده را بدمت آورد رفته رفته رشته تدبیر
تذویر آمیز را بمرتبه استحکام داد که بقبول از دواج صبیغه خود که از
سابق نامزد بود پیغامهایی ابله فروب دیگر رخنه و لغزش تمام در ثبات
عقیدت پادشاه زاده راه یافت از آنکه جوانان را از رفاقت و صحبت
و نصیحت پیران آزموده کار نفرت می باشد و بصحبت بی کمالان
بدمال که ماده زوال عقل و دولت و آبرواند زیاده رغبت بهم
میرسانند دران ایام ندامت انجام بسبب درهم اندازی جمعی از
نمایا پیشگان واقعه طلب و غمازان صاحب غرض میان پادشاه زاده و
معظم خان قیاز خاطر روز بروز زیاد میگرفتند کار بجائی کشید که پادشاه
زاده از اثر نغمه افسون مخالف و دمکشی همدمان عرب و عجم قصد
ملحق گردیدن بشجاع پیش نهاد خاطر ساخته باندیشه دور از
صواب اواخر ماه رمضان شروع سال سه از جلوس مصحوب مصاحبان
و مقربان خانه بر انداز پیغام این راز بشجاع فرستاده آخر شب
باتفاق امیر قلعي داروغه توپخانه خود و قاسم علي میرترک که
ماده شعله افروزی این فساد بودند و چند خواجه سرا باقدري از
خزانه که توانست و جواهر و خدمه محل خود را بکشتیهایی آب
گنگ که در میان حائل بود رساند شجاع که بعد رسیدن خبر این
معنی را از عطیه و فضل الهی دانست بلند اختر پسر خود را
باچیان بیگ نوکر عمده خود و چند کشتی و کهار بسیار برای
استقبال و آوردن خزانه و اسباب پادشاه زاده بکنار دریا فرستاد
هنه که پادشاه زاده بآنطرف آب رسید و مردم شجاع از آب عبور
موده شروع به بردن خزانه و دیگر مر انجام نمودند افشای این راز

سرشته گردید و خبر که بمعظم خان رسید ازین سوانح فتنه انگیز که
 خیمه بخیمه نقل نقل برنا و پیر گشت کمال اختلال در جفوه
 پادشاهی راه یافت و اکثر بندهای پادشاهی نبات دل و پا باخته
 حوصله و استقلال از دست دادند اگرچه معظم خان نیز در باطن
 نهایت متردد و افسرده خاطر گردید اما در ظاهر کار وجود و عدم
 پادشاه زاده را مساوی دانسته سر رشته استقلال از دست نداده
 باستقلال و تزک تمام سوار شده در خبرداری مورچال و تسلی سپاه
 و دلدهی همراهان کوشیده در تدارک این سوانح ناملائم پرداخت
 لیکن چون ایام یرسات رسیده بود از تلاطم امواج و شکستن دل
 امواج و چهار طرف فروگرفتن آب اضطراب تمام در دلها راه یافت
 و سواي این تدبیر بخاطر نرسیدن که باتفاق ذوالفقار خان و اسلام خان
 و فدائی خان و آغر خان و راجه اندرسن بندیده و دیگر بندهای
 کار زار دیده تجربه کار پادشاهی که کومکي فوج او از سابق و حال
 شده رسیده بودند بتفاوت سی گروهی از اکبر نگر در مکان وسیع مرتفع
 فرود آمده برای رفاة لشکر ایام برشکل بسر برند - داود خان صوبه دار
 بهار که برای کومک مامور گردیده بود برین خبر اطلاع یافته بقصد
 ملحق شدن بلشکر از مکان خود روانه گردید اما بسبب شدت باران
 و طغیان آبها در راه توقف نمودن ضرور گشت - و خبر متعین شدن
 دلیر خان و روانه شدن او از حضور نیز در لشکر انتشار یافت و فوج
 شجاع بقوت نواره مکرر خود را باکبر نگر رسانده و غافل ساخته
 بر سر معظم خان تاخت می آورد باوجود تردد نمایان که از
 معظم خان بظهور می آمد بسبب ناموافقت و نفاق ورزیدن

بعضی کوسکیان فوج پادشاهی مغلوب گردید و بای استقامت
 بمیثاری از جا رفت معظم خان اطلاع یافته خود با جمعی از قو
 برآمده بدلدھی دلباختگان پرداخته بار دیگر حمله آور گردید
 و دو سه امیر نامی شجاع مثل اسفندیار خان و نور الحسن
 و گرده راتهور گشته و زخمی گردیدند - باز اثر غلبه از طرف
 لشکر شجاع بود همچنان در اکثر محاربات رو میداد تا آنکه ایام شدت
 باران منقضي گردید و آب رود خانها و طغیان موج دریا رو
 بتخفیف آورد و داود خان رسیده بفوج پادشاهی ملحق گردید و
 خبر نزدیک رسیدن دلیر خان نیز رسید و روز بروز لشکر معظم خان
 را تقویت تازه بهم میرسید تا آنکه دلیر خان نیز بادو سه هزار سوار
 افغان جلالت کیش رسیده به معظم خان ملاقات نمود و معظم خان
 از عطای چند تفوز پارچه و اسب و فیل و جواهر و مدد نقد اورا
 معزز ساخت - کوتاهی سخن شجاع باکبر نگر رفته صبیح خود را
 بعقد از دواج پادشاه زاده در آورده از زرینه و جواهر و افرو اسپهای
 عربی و عراقی و فیلهای آراسته از ساز طلا و مینا و یراق نقوش
 در جهاز دختر داده مقرر نمود که پادشاه زاده محمد سلطان
 چند روز در اکبر نگر هم آغوش عروس عیش و نشاط بوده بعد
 خود را بلشکر برساند و خود از سرنو هر انجام محاربه و مقابله
 معظم خان نموده بآراستگی لشکر و ترتیب توپخانه خشکی
 و چند هزار کشتی نوار که مدار جنگ آن سرزمین بر مصالح نوار
 و جنگ دریاست برابر لشکر پادشاهی فوج کشی نمود اگر بتفصیل
 محاربات و ترددات رستمانه و تدبیرات حکیمانه معظم خان که بعد

انقضای بر شکل و پیوستن دلیرخان ازو بظهور آمده پردازد سرورشته
 کلام باطناب میکشد حامل کلام در فرصت پانزده بیست روز محاربات
 عظیم بمیان آمد و هر بار فتح و نصرت نصیب فوج پادشاهی
 گردید و شجاع فرار نموده باز بقوت نواره جنگی که بیشتر بر روی
 دریا از شبخون زدن کارزارهای صعب رو میداد بمقابله می پرداخت
 و درین مابین یکه تازخان و بسیاری از مردم نامی پادشاهی
 بکار آمدند و از اسلام خان و فتح جنگ خان و دلیرخان و دادود
 خان ترددات نمایان بر روی کار آمد خصوص بعد که پادشاه زاده
 محمد سلطان باتفاق بلند اختر پسر شجاع برگشته اختر بفوج خصم
 پیوست از طرفین ترددات صف ربا که هر بار از هر طرف غالب
 و مغلوب گردیده باز بمقابله و مقاتله می پرداختند و داد و کشتیهای
 جنگی بسیار از ضرب توپ غرق و دستگیر گردیدند - از جمله جنگها
 که مابین هردو لشکر رو داده نقل یک جنگ که خالی از غرائب
 نیست قابل تحریر دانسته مجملی از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد چون آن طرف آب گنگ فوج شجاع بسرداری بلند اختر
 و دیگر سرداران جنگ جو باتوپخانه جهان آشوب که کنار آب بر سر
 معبری که بعضی جا پایاب بود چیده بودند رسیده مستعد کارزار
 گردیده چشم بر راه رسیدن فوج دریا موج پادشاهی داشتند بعد
 که فوج معظم خان که هراولی او بطریق قراولی باغر خان تعلق
 داشت بکنار آب رسید چون بعضی جا آب تا سینه میرسید
 و بشان پایاب دو طرف چوب نصب نموده بودند تمام لشکر
 از لحاظ بسیاری آب و باریدن آتش گول توپ و تفنگ از رویرو

قدم جزاوت پیش نمی گذاشت آغرخان اسب خود بآب زد و از عقب آن دلیرخان فیل سوار می خود بآب راند بعد آن پسر دلیر خان که بر اسب سوار بود با دیگر دلوران بطریق یورش جان بازی را کار فرموده مقابل توپخانه آشبار بدریا در آمدند و بغیرت همچشمی تمام لشکر خود را بدم آب و آتش زده دنبال هم میان چوب بندی که برای نشان پایاب نموده بودند روان شدند و از روبرو گولۀ توپ و گولۀ تفنگ چنان متصل هم باریدن گرفت که فرصت چشم وانمودن نمیداد و بهره می رسید سواي آنکه سربآب فرو می برد نشان ازو پیدا نمیگردید و درین هنگام عبور سپاه از صدمات اسپان و فیلان نشان چوب بندی بحال نماند و از بسیاری تردد سپاه و چهارپایان ریگ زیر پا خالی گردید و پایاب بالکل بر طرف شد لهذا سوار و پیاده بی شمار غرق بحر فنا گشتند در همین حالت پسر دلیر خان از توج دریا مع اسب بآب فرو رفت که نشان زنده و مرده او نیافتند و از غرش بان و باریدن تگرگ گوله و فرو گرفتن دود باروت که پدر پسر را نمی شناخت و برادر بحال برادر نمیتوانست پرداخت تمام دریا گلگون گشته بود جمعی راکه اسب شنا کرده بر آورد نجات یافت و بعضی که شناوری میدانستند و از صدمۀ گوله و بان محفوظ ماندند جان بر گردیده از آب گذشتند آغرخان که پیش فیل دلیر خان شمشیر زنان انبوه هجوم سوار و پیاده فوج خصم را از هم میدرد ناگهان فیل مست مقابل آغرخان بشارۀ فیلبان رسید آن مبارز فیل پیکار و بروی فیل حمله آورده شمشیر بخراطوم فیل رساند و فیل آغرخان را مع اسب بخراطوم

گرفته از چا برداشته چنان بر زمین زد که راگب و مرکوب بتفاوت
ده قدم از همدیگر دور افتادند اگرچه بهر دو صدمه ضرب رسید اما
روده اسپ کسخت و آغرخان در همان گرمی باز خود را جمع
ساخته به چستی و چلاکی تمام بر اسپ رسانده بار دیگر آن بهادر
فیل نبرد قصد مقابله فیل نمود اما از آنکه در اسپ طاقت ترده
نیامد و دانست که باز رویی بلای سیاه آمدن رایگان جان بباد
دادن است از عقب فیل خود را برابر فیلبان رسانده بضرب شمشیر
فیلبان را از بالا سرنگون ساخت و برق کردار از پشت اسپ جسته
بر گردن فیل سوار شد اما از آنکه کجک فیل بدست نیامد و فیل
در فرمان نبود و نمیدانست که چه کار کند درین ضمن یکی از نوکران
او گفت خنجر از کمر و غلاف بر آورده بر بناگوش او بخلاند درین
حالت دلیر خان که فیل او بفاصله ده بیست قدم عقب آغرخان
می آمد و از دور تردد رستمانه آن بهادر فیل نبرد مشاهده می نمود
فیل سواری خود برابر او رسانده آفرین و تحسین گوین اطراف
فیل بطریق تصدق شدن گردید آغرخان گفت من این فیل
را برای سرکار آن خداوند بقید آورده ام امیدوارم که به فیلبان سرکار
خود بفرمایند که داخل فیل خانه نماید و برای سواری من از
اسپهای کوتل مرحمت گردد دلیر خان بار دیگر زبان بتحسین
کشاده گفت که فیل هم بشما آرزائی باد و دو اسپ عربی و ترکی
باغرخان تواضع نمود و بیکی از فیلبان خود فرمود که بر فیل سوار
شود و آغرخان خود را به پشت اسپ رسانده با بسیاری از مغلان
جلاوت کیش و افغانان قدم پیش بمقابله فوج خصم پیش قدم

گردیده دست بقبضه‌های گمان در آورده صدای داروگیر بچرخ برین
رساندند

* بیت *

دها ده بر آمد ز هر پهلوئی * چکچاک برخاست از هر سوی
تو گفتی هوا تیر بارد همی * سراسر جهان تیغ بارد همی
و بعد حملهای پیاپی و چپقلشهای بهادرانه که دوهه سردار شجاع
با بسیاری از مردم غیر مشهور از پا در آمدند و جمعی از فوج
پادشاهی نیز بکار آمدند و زخمهای سرخروئی برداشتند فوج
هراول خصم از روبرو فرار نمود و پسر شجاع تاب استقامت نیاورده
رو بفرار آورده تا نزد پدر بند نکر دید - ملا امیدي نام شاعری بود که
شعرهای برجسته آبدار میگفت چون از دلیر خان غبار خاطر
داشت بعد غرق شدن پسر دلیر خان بجای مدح این چند بیت
عمدا بتغییر زبان فرس گفت تا بشعر او گمان نبوده و به دلیر خان
رسانند *

* بیت *

پسر نواب دلیر خان از اسب غلطید و رفت
بر سر و ریش پدر در یکنفس گوزید و رفت
چون پدر بر فیل بود اسوار و او براسپی
لا جرم از روی غیرت بر پدر قهرید و رفت
گرد بادی بود از خاشاک و که جمع آمده
در میان آب چون سرگین بخود پیچید و رفت

باوجود چنان مغالطه روز موه بعدی که دلیر خان برین اشعار اطلاع

یافت دانست که شعر کیست و قصد گرفتن او نمود ملا امیدي
گریخته بلسکر شجاع رفت و بعد چندگاه معظم خان را شفیع ساخت

دست برو مال بسته بخد مت دلیر خان آمد و دلیر خان مبلغ

نقد با خلعت با او تواضع نموده مصاحب خود ساخت *

القصة بهمین وتیمه مکاریات صعب بر سر نالهایی قلب و

بر روی دریای گنگ بجنگ نزاره و بمقابله صف در سواد اطراف

قائده که از معسورهایی مشهور آن ضلع و مکان ماندن پادشاه زاده

محمد سلطان که بعد از کد خدائی مقرر گشته بود بمیان می آمد

و مردم نامی بهیاری طرفین گشته و زخمی میگرددند *

الحال بذکر حضور می پردازد که حضرت خلد مکان از شنیدن

پیوستن پادشاه زاده محمد سلطان بشجاع و تردهایی فدویان معظم

خان بخاطر آوردن که از راه احتیاط و مصلحت ملک داری پنجم ماه ربیع

الاول سال مذکور خود بدولت متوجه سمت شرقی گردیدند - درین

آوان راجه جسونت را بالتماس محمد امین خان و اعتماد خان

عرفت عبد القوی از سر نو مخاطب بمهاراجه ساختند همه جا سیر

کنان و داد دهان و شکار افغان طی مسافت میفرمودند - بیست

و دویم شهر مذکور پادشاه زاده محمد معظم و وزیر خان از دکن رسیده

شرف اندرز ملازمه گردیده مورد عنایات گشتند - حوضه طلائی

بصورت بنگله برای سواری فیل که اختراع پادشاه عالمگیر است

و فرمایش نموده بودند خان سامان تیار نموده آورده از نظر گذرانید

بر فیل بسته سوار شده بداروغه زرگر خانه و زرگری که آن را ساخته

بود خلعت و اضافه و فیل و نقد عطا فرمودند - در منزلی از منازل

کنار آب گنگ یک هفته مقام نموده وسط ماه ربیع الثانی صبیح میرزا

سنجر نجم ثانی خراسانی باسم نور نسا خانم بعقد پادشاه زاده

محمد معظم در آوردند و اکثر رسوم و عنایات پادشاهی در حق داماد فرخنده شیم و عروس مبارک قدم بظهور آمد *

درین اوان خبر مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد سلطان از نزد شجاع و باز پیوستن بمعظم خان بعرض رسید مجملی از تفصیل آن می نگارد که چون پادشاه زاده از سوسه و گمراهی شیطانی که لازمه ایام جوانی است و خیال خلم بدام شجاع آمد آخر کار از ملاحظه بدعاقبتی که با وجود عامی گردیدن در خدمت پدر یزرگوار نظر بر مهال کار عمومی برگشته روزگار نموده دانست که آخر جان و ایمان در تمنای آن دولت ندامت انجام باختن است ناچار ازان راه خطا نادم گشته بفکر مراجعت نمودن افتاد چون خود در اکبر نگر نزد شجاع و حرم او در تانده که از شجاع بفاصله یک دو منزل بود درین ضمن خبر بیماری محل او رسید ببهانه و شهرت خبر گرفتن زوجه خود از شجاع رخصت گرفته بتانده آمده خفیه پیغام باسلام خان که بالشکر پادشاهی آن طرف آب بود فرستاده از اراده خود اطلاع داد و فوج بطریق مدد مع لوازم دیگر بر اشاره وقت معین طلب داشت ششم جمادی الاولی مع خدمه محل و چند خواجه سرا بشهرت سیر و شکار ماهی سوار شده جواهر و قدری که توانست اشرفی با خود گرفته بکنار دریا رسیده بر چهار کشتی سوار گشته طرف معبری که اسلام خان بموجب اشاره خود را رسانده انتظار میکشید روانه گردید مردم شجاع برین خبر اطلاع یافته بر کشتیها سوار شده تعاقب نمودند و از روبروی اسلام خان که باته بخانه و فوج خود استاده بود را کیم نواره گردیده باستقبال

پادشاه زاده و دفع کشتیهایی مخالفان پرداخت و از هر دو طرف توجه
 رگان شروع نمودند اگرچه پادشاه زاده با محل خاص و دیگر مردم
 شام از آفت بکنار رسید اما یک کشتی که بران بعضی کارخانه
 و قناری از خدمت محل بودند و گران بار بود دوسه گوله بسبب
 غلبه ماندن بدو رسید غرق گردید آدمهایی آن کشتی چند نفر از
 ذکور و اناث ببحر فنا فرو رفتند و بسیاری بمزد ملاحان و رسیدن
 کشتی اسلام خان از آفت غرق شدن محفوظ ماندند این خبر که
 بمعظم خان رسید گل گل شگفته خاطر گردید و همان وقت خیمه
 مختصر و حاضری و میوه برای پادشاه زاده روانه ساخت و بعد سه
 روز بدیدن پادشاه زاده آمده باظهار خوشوقتی و شغف در خورده
 پیهم حقیقت بحضور پرنور نوشته مع عرضه داشت پادشاه زاده
 ارسال داشت اگرچه بعد از پیوستن پادشاه زاده بغوج پادشاهی
 شجاع دست و پا باخته بفکر فرار افتاد اما باز مکاربات معب
 میان هردو لشکر رو داد و در همین ایام چهارده لک و پنجاه هزار
 روپیه از خزانه مونگیر و اطراف آن ضلع نزد معظم خان رسید و برای
 لشکر قوت سر بازی تازه حاصل گردید تا آنکه شجاع مغلوب هراس
 گشته ملک وسیع بنگاله را چنانچه مجملی از تفصیل آن بزمان
 قلم خواهد داد بتصرف معظم خان گذاشته روانه وادی گمنامی
 گردید - و معظم خان که قبل از فرار او بموجب حکم پادشاه زاده
 محمد سلطان را با فدائی خان و چندی از فدویان دیگر و مصالح
 لازمه خبرداری و ارادت خان مغضوب که ماده شریک فساد پادشاه
 زاده گردیده بود روانه حضور نمود بعد عرض حکم شد که الهیار خان

داروغه گرز برداران سر راه پادشاه زاده رفته از همانجا مقید ساخته
مع ازادت خان براه دریا بر کشتی سوار نموده برده به ملیم گنده که
از جملة قلمهای ارک دهلی کهنه است رساند - باز فرمان رفت که
ازادت خان را فدائی خان همراه گرفته بحضور آورد و فدائی خان
بعد رسیدن حضور مورد عنایات گردید و ازادت خان را از منصب
برطرف و از مجرا ممنوع ساختند *

اگرچه میان اعلیٰ حضرت و حضرت عالمگیر پادشاه نرشتجات کله
و شکوه آمیز و معذرت‌های خشونت انگیز بسیار بمیان آمد که ضبط
نقل همه آن منافی اختصار کلام است و نقل مسوده خطوط اعلیٰ
حضرت بدست نیامد اما مضمون جواب دوسه نامه که خلد مکن
بخدمت پدر بزرگوار نوشته اند و ازان مضمون خط فردوس آشیانی
ظاهر میگردد بلاکم و زیاد بزبان قلم میدهد *

در جواب خطی که از نزد اعلیٰ حضرت مشتمل بر طلب
خواجه سرای چپتی نویس رسیده بود نوشته شده - بعد ادای
مراسم عقیدت بعرض اقدس می‌رساند که فرمان والا شان سر امر
نکشته قلم مبارک که پنجم شهر حال در جواب عریضه این مرید
صادر شده بود عز و صل بخشید و از مطالعه تحریر کلک درر باز
جواهر سلک دیده را نور و دل را کمال بهجت و سرور بخشید
المنة لله تعالیٰ که ذات فائض البرکات تقدس قرین صحت و
عافیت است - پیر دستگیر سلامت - این مجبور حکم قضا و قدر که
بمشیت الهی در چلین ورطه خطرناک افتاده بچندین کلفتهای
ظاهرو باطن مبتلا گشته از خجالت و انفعال خود چه عرض

نماید که بر اعلیٰ حضرت هویدا نباشد - پیوسته از درگاه این بزرگوار
می نماید که توفیق استرغای خاطر ملکوت ناظر و فرصت تلاقی
و تدارک مافات عذر خواهی زلات خویش عطا نماید تا کار و خدمتی
که موجب خشنودی قبله و کعبه حقیقی تواند بود بتقدیم رساند -
و از ذره پروری و بنده نوازی آن حضرت نیز چشم دارد که بدعای
خیر این گناهکار را که عبارت از توفیق حسنات و خدمت گذاری
ولی نعمت است یاد میفرموده باشند - تجویز و ظهور بعضی امر
چنانچه قبل از بن نگاشته اضطراری است و ازین رهگذر چه شرمندگیها
که ندارد - خواجه سرای چہتی نویس را هرگاه کاری رو دهد حکم
شود که بسعادت خدمت میرسیده باشد *

نامه دوم در ایامی که شجاع دفعه اول در مقابل عالمگیر
پادشاه هزیمت خورده فرار نمود و قبل از دستگیر گردیدن
دارا شکوه خلد مکان گرفت و گیر قاصدان می نمود اعلیٰ حضرت
دران مدت نصیحت اعتراض آمیز نوشته بودند و برای آبدار
خانه و غسل خانه اعلیٰ حضرت که ممنوع و موقوف فرموده
بودند نیز درج بود و از اتفاقات در همان ایام نوشته خط هندوی
اعلیٰ حضرت که بنام شجاع فرستاده بودند بدست آمده بود
در جواب پدر بزرگوار خود نوشتند - بعد ادای مراسم عقیدت
و عبودیت بعرض اشرف میرساند صحیفه که بخط خاص پس
از تملایی ایام صادر شده بود پرتو ورود انداخت بمطالعه ارقام
سرمایه سعادت حاصل کرد کیفیتی که نگارش یافته بود بوضوح
انجامید از سبب گرفت و گیر خطوط استفسار شده بود بر خاطر دریا

مخاطر پدید آمده نشانه که ازین مرید در ابتدای حال و آغاز وقوع
موانعی که بتقدیر ایزد متعال رو داده باعتقاد آنکه چون آنحضرت
عقل کل اند و اکثر اوقات گرمی در تجارب پست و بلند روزگار
گذشته شاید ظهور این امور از قضا و قدر دانسته در شکست کار
این مرید و رونق بازار دیگران که ارادت الله بدان تعلق نگرفت
کوشش نفرمایند سلوک را بنهیج مستحسن قرار داده بود و
میخواست که بعد رفع شورش در استرضای خاطر والا کمر اهتمام
بمیان جان بسته بدان وسیله سعادت دارین حاصل کند و هر چند
می شنید که موجب ارتفاع غبار فساد و برهم خوردگی مهمات عباد
بتحریک آنحضرت است و برادران بفرموده اقدس دست و پا
میزنند و جانی میکنند گوش بسخنان مردم نینداخته اندیشه
انحراف از شاه راه عقیدت نمی نموده لیکن از آنجا که اخبار
بی توجهی حضرت بتواتر رسیده چنانچه از نوشته که بخط هندوی
بشجاع قلمی گردیده بود و خان و مان او بر سر آن خراب گشته
هویدا است یقین حاصل شد که آنحضرت این مرید را نمی خواهند
و آنکه از دست رفته هنوز تلاش دارند که دیگر استقلال پذیرد و
سعی و تردد این فدوی که مصروف بر اجرای احکام دین متین
و انتظام مهمات مملکت است ضائع شود و بهیچ طریق ازین فکر
باز نیامده درین کار مصرونه ناگزیر بمراعات لوازم حزم و احتیاط پرداخته
و از حدود مفسدهای ممتنع التدارک اندیشه مند گشته آنچه
بخطرات داشت نتوانست از قوه بفعل آرد و بر صدق این دعوی
خدای تبارک شاهد است درینصورت جمعیت خاطر این مرید

وقتی صورت خواهد گرفت که دو فتنه جو که دوباره بیغیرتی بر خود قرار داده گریخته انداز ممالک محروسه بدر روند یا بتوفیق الهی دستگیر گردیده همراه برادر سیوم خود بنشینند * بیت *

سروارش ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه پیرهن است
انشا الله تعالی بعد از آنکه کار معاندان بیکی ازین دو وجه ساخته شود چرا این همه عبت احتیاط خواهد نمود - در باب آبدار خانه قلمی بود آب خاصه در غسل خانه درین وقت که آن حضرت پیوسته در محل می باشند چه در کار است - و مهر بر کار خانه ملبوس نمودن از رهگذر تصدق شدن خواجه معمر می شد الحال که دیگر بدین عهده مامور گردید پوشاک مبارک بدستور سابق بی تعلل خواهد رسید *

نامه ثالث در جواب خطی که اعلی حضرت مشتمل بر عفو نمودن تقصیرات مع قدری جواهر بابت پوشاک داراشکوه که در محل مانده بود برای عالم گیر پادشاه فرستاده بودند نوشته شده - بعد ادای وظائف عقیدت بعرض اقدس می رساند والا فرمان عاطفت عنوان که در جواب عریضه این مرید صادر شده بود در اسعد زمان و بهترین ساعات عزورود آرزائی داشت از وصول نوید عفو زلات و تقصیرات جهان جهان نشاط و انبساط اندوخت و بلطف حمیم مرشد و قبله خطابخش عذر پذیر امیدوار گردید المنه لله که اعلی حضرت بمقتضای انصاف و قدردانی عفو را بر انتقام ترجیح داده این سرپا گناه روسیاه را از گرداب اندوه و ملال هردو جهان نجات بخشیدند رجا بکرم ایزدی واثق است که من بعد بموجب مصلحت امری که وقوع آن شاید ازین مرید بظهور نیاید خدای

غیب دان که او را بکذب و دروغ گواه گرفتن نزد اهل اسلام کفر و در
جمله ملل و ادیان مذموم گرفته اند میداند که این مرید هرگز بتجویز
ارباب نفاق مرتکب خلاف مرضی طبع مقدس نبوده و نیست
و خود را نائب حضرت دانسته بدین خدمت و امر خطیر قیام
مینماید لیکن انتظام اوضاع مملکت و ملت و تسلی رعیت
بظاهر نیابت امکان نداشت لهذا ناگزیر برای پاس ملک و حال
رعایا روزی چند این نوع سلوک که بخاطر خطور نمیکرد می ورزد
و خدا آگاه است که چه شرمندگیها که ازین رهگذر لازم نشده
انشاء الله تعالی همین که امنیت در مملکت پدید آید و غبار فتنه
فرو نشیند جمیع مرغوبات خاطر اشرف بوجه احسن و دلخواه
صورت خواهد گرفت این مرید که خلاصه عمر خود صرف رضا
جویی و نیکو خدمتی نموده باشد بجهت مزخرفات دنیوی فانیه
چگونه راضی میتواند بود که اوقات فرخنده سمات آنحضرت که
جان و مال و عیال نثار تحصیل خورسندی ایشان است بجمعیت
نگذرد و مردم محل از خدمت وافی سعادت جدا باشند از انجاکه
شجاع قدر عاقبت ندانسته بقصد فاسد باله بان رسیده شورش بر
انگیخته این مرید نیز که از طرف پادشاه زاده کلان قدری خاط
جمعی حاصل نموده نفسی فارغ نکرده بود توکل بر تاییدات الهی
و اعانت و مدد و نصرت بخش حقیقی نموده هفدهم شهر حال
متوجه آن حدود گردیده امیدوار است که بتوفیق الهی و اعانت
حضرت رسالت پناهی و توجه باطنی آن حضرت پیر دستگیر
عقب ازین کار فارغ شده اصلا مرتکب امری که نامرضی مبارک

پادشاه نگردد - بران حضرت هویدا است که سبحانه و تعالی و دایم
 غفور را بکسی که از عهد پر داخست حال رعایا و نگاهبانی برایا
 بر آید می سپارد بر عقلا ظاهر و هویدا است که از گرگ شبانی نیاید
 و هر کم حوصله از عهد این امر خطیر بر نیاید مراد از ملک رانی
 پاسبانی خلق است نه نفس پروری و شهوت رانی - بهر حال
 بحق سبحانه و تعالی این مرید را از خجالت آن حضرت بر آورد -
 تسلیمات عفو تقصیرات و ذلات و عنایت فرمودن جواهر بابت
 پادشاه زاده دارا شکوه بجا آورده شکر این فضل و مرحمت بتقدیم
 میسر سازد *

از روی ثقه که پیشکار مشرف جواهر خانه بود مسموع گردید
 که بیست و هفت لک روپیه را جواهر و میروارید مضمون محل
 نفوذ را دارا شکوه در جواهر خانه محلی آندرون قلعه باطلاع اعلی
 حضرت گذاشته بر آمده بود که بعد از بیست فرسخت همراه گرفتاری
 نیافت فرودس آشیانی بعد پر خاش و تجسس و طلب آن را مع
 فامه که طوعا و کرها مشتمل بر بخشیدن تقصیرات چنانچه بذکر
 در آمد نوشته نزد عالمگیر پادشاه فرستادند و سواي آن یک
 تبصیح میروارید که صد دانه آن همه همرنگ و هموزن غلطان به قیمت
 چهار لک روپیه بطلبش به مرسانده بودند و امام آن نیز بسعی قیام
 میسر آمده بود بایک آرسی الماس مدام در گردن خود داشتند
 بعده که مغزوی ساختند خلک مکان پیغام نمودند که چنین تکلف که
 از جمله ملبوسات ایام سلطنت است در انزوایگاه داشتن آن خلاف
 پاس طریق تقوی است و خراج سرای که برای طلبی

گردیده بود بمناجات پیش آمد اعلی حضرت بر آشفته خاطر گشته آرسی را از گرسن بر آورده حواله نمودند و برای تصبیح فرمودند که ازین اوراد خوانده می شود در هاون کوبیده و نوم نموده خواهم داد بعد از آن که جواب درشت خواجهم سرا شنید برگشته آمده عرض نمود باز طلب نمودند تا روز واقعه نزد اعلی حضرت بود دیگر مقدمات که میان حضرت اعلی و خلد مکن تا روز واقعه روده قابل تحریر نیست *

جشن جلوس سال سویم مطابق سنه هزار و هفتاد

هجری مشتمل بر احوال و کیفیات شجاع

بیست و چهارم ماه رمضان المبارک جشن سال میوم جلوس

چنان آراستگی یافت که نمونه روضه رضوان گردید و در هر طرف

و کنار آن عشرت خانه عالم افروز مغنیان زهره مثال و رقاصان حور

تمثال و رامشگران دلربا هنگامه نشاط را گرم ساختند * * بیت *

صدای مطربان با نغمه ساز * درین بزم طرب گردیده دمساز

برقص آورده هرسو شوخ و شنکی * بکار دلربائی تیز چنگی

همه رنگین دهان از صوت تهی تهی * چو مینا از سرود قلقل می

همه سلاطین و امرا و فضلا و صلحا و ارباب طرب موافق پایه و رتبه

و قممت کامیاب عطای اضافه و فیل و جواهر و مرصع آلات و زر

گردیدند و طبق طبق زر و گوهر بر فرق پادشاه نیکوسیر نثار گردید و

خرمن خرمن روپیه و اشرفی بانعام و بخشش درآمد از انجمنه سی

هزار روپیه بار بار استحقاق مرحمت فرمودند - خوشحال خان

گلپایه را که سر آمد نغمه سرایان بود هفت هزار روپیه هموزن او

بوتن در آورده در انعام او عطا نمودند. و پیشکش و نثار امرای آنچه
 بنظر گذشت و هرچه اضافه نقد و جنس بسلاطین و بیگمان و امیران
 مرحمت شد بتحریر تفصیل آن پرداختن از سر رشته کلام دور افتادن
 است سبب و شصت خلعت امرای حضور بشمار آمد دیگر
 خلعت خدمه محل و ارباب طرب و اهل حرفه را تا کجا بشمار
 آورد تا دهم شوال مجلس جوش و خروش عشرت آراستگی داشت
 و درین جشن که عرصه داشتهای معظم خان مشتمل بر مرده
 فتحهای پی اداری و فرار نمودن شجاع بملک رخنگ و پاک
 گشتن ولایت بنگانه بالکل از تصرف مخالف بعرض میرسید نشانی
 دوبلای بزم نشاط حاصل میگردد. چنانچه مجملی از احوال نکیت
 سال شجاع آنکه بعد از وقوع چندین کارزار که هر بار فرار نصیب او
 گردید آخر بار در کشتی را پر از اشیای خاصه و مرمع آلات و ظروف
 طلا و نقره و جواهر و خزانه و دیگر اشیای تجمل و لازمه سلطنت نموده
 خدمه محل و ناموس را نیز در کمال اضطراب و سراسیمگی بر قعها
 پوشانده در کشتی جاداده دوازده قیل دیگر پر از بار اسباب کارخانجات
 ضروری که برای رساندن تا نزد کشتی می آوردند از خدمات
 افواج پادشاهی که پاشنه کوب رسیده بود پاره بتاراج و دست برد
 لوباشان هر دو فرج رفت و بسیاری بدست مردم و سپاه معظم
 خان افتاد و بقیه تاراج بضبط سرکار در آمد و معظم خان حکم نمود
 که هرچه از هرجا از نزد تاراجیان توانند بدست آورده داخل اموال
 ضبطی نمایند و اکثر همراهان از مشاهده آن حال که هیچ خویش
 و بیگانه تاب خدمات روز بیگسی نمی تواند آورد پل سایه هم در

تنبه‌های نار زوال دولت گریزان میگردند جدائی اختیار کردند بلکه بیشتر آنها دست اندازی بمال و ناموس باقی مانده نمودند *

* بیت *

بقهر خدا چون کسی افتاد * همه عالمش پای برسر نهند
جویند که اقبال دستش گرفت * ستایش کنان دست برسر نهند
پسر شجاع در عالم مشاهده زوال مال و حال و احوال خود از راه
عاقبت بینی قبل ازان با راجه رخنگ رسل و رسائل محبت
افزا بار سال تحف و هدا یا بمیان آورده باعتماد خود بنای دوستی را
استحکام داده بود و نمیدانست که کسی را که مال کار او خواری و زاری
و بی اعتباری سر نوشت باشد هیچ دوست جانی و فرزند و جگر
گوشه او بتدبیر مکافات آن نتوانند پرداخت تا بدشمن دینی و
دنیوی چه رسد *

کسی را که اقبال از رو بتافت * نهیب قضا بر سرش دست یافت
همان کرد کزوی ندامت کشید * رهی رفت کزوی بخواری رسید
بعد ازین که دید که هیچ طرف یار و مدکار نماند و باقی همراهان
و جمعی که آنها را رفیق روز بیکسی میدانست از جدائی نمودند
تمهید گرفتن قلعه از قلعه‌های سرحدی متصل ولایت راجه رخنگ
بخطرات آورده بآن راجه التجا برد چنانچه تفصیل آن خالی از قصه
ملالت اثر نیست آخر ندامت کشیده منصوبه مرکوز خاطر را پیش
نتوانست برد بلکه خفت کشیده آخر کار بکمال ذلت و خواری
و بی اعتباری خود را گرفتار دام کید و غدر کفار نابکار آن دیار
ساخت و بقول مشهور دران ضلع مفقود الاثر گردید که احدی ازو

نشان نیابت - و لغایت انتهای ایام نکل سیه عالم که از سادات
مشهور بارهه بود با چند از همراهان و سید قلی نام یا دوازده نفر
که جمله بجهل نمیرسید با او شرط وفای یاری و رفاقت بجا آوردند *

ذکر جشن سال قمری و مهم فرمودن براجعه کردن

درین ایام که جشن وزن قمری متصل ایام بزم نشاط افروز
جلوس اتفاق افتاد و آن شاه خورشید افسر فلک سرپر چون
ماه تابان که در برج میزان جا کرد و در عیش و عشرت و شادی
بحکم اثر خانه زهره چنگی بر روی اهل نشاط کشاید بهزاران اثر
فیض بمیزان آمده زر و گوهر را آبروی تازه بخشید و بارباب استحقاق
قسمت گردید *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یافت گهر
در بله میزان چو در آمد گویی * خورشید نشست در افق تا بگر
پادشاه بیگم عقد مروارید مع پنج لعل بقیمت دولک و هشتاد هزار روپیه
و روشن آرا بیگم دو هزار اشرافی بوقت تسلیمات مبارکباد پیشکش
نمودند - محمد مقیم پنجاه هزار روپیه را جواهر گذرانید باقی نذر و نثار
امرا و انعام ارباب طرب و رعایت مستحقان که موافق دستور هر جشن
بعمل می آمد بزبان قلم نمیدهد - و در جشن این سال فرخ فال
معظم خان را بخطاب خان خانان و اضافه سه هزار سوار و اسپه سه
اسپه که اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار از انجمله
پنجاه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد معزز ساختند و موید داری
بنگاله بکمال استقلال و اختیار عزل و نصب حکام آن ولایت فرمودند
و خلعت و شمشیر مرصع با دو فیل نرو ماده مع سار طلا و دیگر

مذاکرات برای او روانه فرمودند. نجیب‌الدین که بسبب وقوع تقصیر
کشتن مسموم شدن از ابتدای جلوس متعصب بود بی یراق حضور
می آمد حکم شد با یراق بمجرای آمده باشد. راجه کرد که در ایام
پیمایی اعلی حضرت باقوای دارا شکوه بحکم از دکن برخاسته
آمد و روی ندامت باین درگاه نیاورده از روی کوتاه اندیشی در جواب
احکم بعد از غدار آمیز دفع الوقت نمودن را سرمایه نکال خود ساخته
بود امیر خانرا با غوغ نه هزار سوار برای تنبیه او مقرر و روانه
فرمودند و کیسرسنگه پسر او که از پدر جدا گشته نظر بر عاقبت
بینی خود در رکاب می بود خود التماس همراهی امیرخان نموده
بر استیصال پدر کمر بست *

ذکر احوال ابتدای غساک سیوای بدنهاد

آنچه از مردم ثقه دکن و قوم مرهنگه آن ملک در باب اصل
و نسب سیوای بد اصل مردود مسموع شده رشته اصل اجداد او
بصله رانی چطور می رسد چون میان قوم راجپوت و همه هذره
مقرر است که فرزند از بطن غیر ذات خود حاصل نمودن و از کنیز
توالد و تناسل پیدا کردن مذموم و شوم میدانند درینصورت که در
عالم جوانی و شهرت رانی غرضی از غیر کفو بهم رسد آنرا داخل
خانه زن و کنیز و غلام اعتبار می نمایند و بآن اولاد ترکیه میت
نمی رسد بلکه با وجودی که مادر مولود نسبت به پدر نجیب باشد
همی که از قوم خود او نباشد باو نسبت و کد خدائی نمی نمایند
اگر بطریق عاشقی مدخوله سازد فرزند او بکمال بی اعتباری بحکم
ولد الزنا پرورش می یابد و نسبت و کد خدائی او باز بهمچو خود

او می نمایند مثلا اگر زن قوم بقال بخانه قوم کمتر از و یا دختر بکر
برهنی بتصرف کهتری و کایت باشد هر فرزندی که از و بوجود آید
همان اعتبار کنیز و غلام دارد - گریند از اجداد سیوایی مردود که ازو
ملقب به بهوسله است در اطراف ملک رانا مسکنی داشت با
یکی از زنان غیر قوم بد اصل تعلق سرشار بهم رسانده بی عقد
بدستوری که میان آن قوم می باشد مدخوله خود ساخت از و
پسری متولد گردید از ملاحظه طعن خویش و تبار آن مولود را در
گوشه و گنارجبال بامر ضعه که برای او مقرر نموده بودند نگاه داشت و از
مردم پنهان او را پرورش میداد چون بآن زن رغبت و دل بستگی تمام
داشت هر چند مادر و پدر او خواست که میان قوم خود کدخدا
نمایند قبول ننمود بعده که طشت محبت بافراط او از بام افتاد و
پرورش یا تر پسر میان دوست و بیگانه زبان زد گردید لهذا فرزند
خود را از مکانی که پنهان نموده بود خفیه بر آورده با والد او
برداشته روانه دکن گردید چون بملک بیگانه رسید با وجود شهرت
کاذبه که فرزند از زن همقوم دارد از راجپوتان صحیح النسب هیچکدام
نسبت باو نه نمودند ناچار با قوم مرهته که آنها نیز خود را از
راجپوتان غیر مشهور میگیرند نسبت پسر خود نمود از آن فرزند نیک پشت
هفتم یا هشتم ساهو بهوسله بهم رسید و وجه تسمیه بهوسله که بگهوسله
نیز زبان زدست بروایتی این ست که بزبان هندوی گهوسله مکانی
را گویند که جای بسیار خورد و تنگ مختصر باشد چون آن حلال
زاده صحیح الاصل را در چنان مکان بقصد نقل مکان از آن پرورش
میداد ملقب به بهوسله گردید و وجه دیگر هم منافعی این قول شنید

الحاصل بعده که ملک نظام الملک بنقمامه بتصرف صاحب قزان نائی حضرت اعلی در آمد و با عادل خان رابطه وفاد و محبت بمیان آمد عادل خان التماس نمود که در عوض چند محال بیجاپور که بتصرف پادشاه در آمده بعضی تعلقه کوکن نظام الملکی سراد از بندر جیول و بابل و دندک راجپوری و چاکنه باشد و بعد تسلط عادل شاهیه تعلق بحدود ملک بیجاپور گرفته بود و متصل سرحد کوکن عادل شاهیه که به تل کوکن اشتها دارد واقع است و پرگنات بیجاپور متصل سرحد خجسته بنیاد بضبط بندهای پادشاهی منصوب کرده دکن واگذارند و از بندر جیول تا پرگنه چاکنه همه جنگل و کوه پر از اشجار و کنار دریای شور است بتعلقه بیجاپور مرحمت شود و این التماس مقرون باجابت گردید و بعد عوض و معاوضه هر دو کوکن تعلق بعادل خان و بیجاپور گرفت - و ملا احمد نام که بزرگان او از شرفای نو آمد عربستان بودند از ظلم حجاج بنی امیه در اطراف کوکن وارد شده یقوم نو آتیه زبان زد گردیدند از جمله اولاد آنها ملا احمد سرور از مقربان بیجاپور که بکمالات صوری و معنوی آراسته بود سه پرگنه جاگیر دران ضلع یافت و در همان ایام دو پرگنه باسم پونه و سوپه در جاگیر ساهو بهوسله مقرر گشت و سیوای بد سیواز طرف پدر ببندهاست جاگیر صاحب اختیار هر دو پرگنه گشته آمده به نسق آنجا باستقلال تمام پرداخت چون در فن شجاعت و رشادت میان قوم خود ممتاز بود و در حیل و تدبیر فرزند رشید ابلیس پر تلپیس گفته میشد دران حدود که همه جنال طلب

بفلک کشیده و جنگل پراز اشجار خار دار لاحاصل داشت بطریق
 زمینداران توطن اختیار نموده بساختن عمارات و احداث قلعات
 کوهی و حصار گلی که باصطلاح هندوی دکن گتھی نامند می
 پرداخت و در همان ایام عادل خان بیجاپوری بهارضه بدنی گرفتار
 گشته بعد از امتداد کشیدن مرض انقلاب و آشوب تمام در مملکت
 بیجاپور که نسبت بهمه صوبجات هندوستان وسعت مسافت و مداخلی
 زیاده دارد بهمرسید و چون ملا احمد که در همان ایام اراده حضور
 اعلیٰ حضرت نمود فوج او از طرف جاگیر کوکن بر خاسته آمد
 سیوای بدگهر ملک را از نسق فرمان فرما خالی یافته در آن ضلع
 از جوهر ناپاکی که علاوه آن جلالت ذاتی داشت قدم جرأت بی باکی
 در تعلقه جاگیرداران دیگر گذاشت که بنای فساد او و اولاد او
 چنانچه بقید قلم خواهد آمد تا حال بر صفحه آن ملک باقی و
 در کل دکن روز افزون است هر جا قصبه معمور و آباد و سیر حاصل
 پراز رعایای مال دار می شنید ناخته بقاراج و تصرف خود در آورده
 قبل از آنکه فریاد جاگیرداران دران ایام پر فساد به بیجاپور رسد
 عریضه آن مفسد عیار مع هدایا و تحف بسیار مشتمل بر عذر
 آنکه فلان محال گنجایش افزونی محصول داشت و از جاگیر دار
 و منصوبان او چنان و چنین تقصیر بظهور آمده بنابراین به تنبیه آن
 پرداخته و بجمع اضافه مبلغ کذا مرا در جاگیر خود یا بطریق خالصه
 سرکار قبول است و بکار پودنزان بیجاپور در آن آشوب که هیچ احدی
 بدیگری نمی پرداخت میفرستاد بعده نوشتجات جاگیر داران که
 می رسید فائده نمی بخشید و هیچ یک از متصدیان مرتشی متوجه

او نمي شد و ازین که ملک دکن همیشه خالي از فتنه و خلل و فساد نبوده و حکام و رعایا و سپاه آنجا بتائیر سرزمین بمرض حسد و حقد و خفت عقل گرفتار بوده اند و بدست خود تیشه برپاي خود زده عرض و مال و ملک بباد فنا داده اند و دام طمع کاربردان علاوه ایام اختلال و انحراف مزاج فرمان روای آن ولایت گردید موافق خواهش آن فتنه جوئی سرکش احکام اختیار زمام آن ملک بنام او مي رسید رفته رفته کار بجائی کشید که از جمله سرکشان مشهور گردید و از قوم مرهتہ مردم انتخابی قزاق پیدش جمع کثیر فراهم آورده کمر همت بر تسخیر قلاع نامی بست و اول قلعه چندن را متصرف گشت و بعد ازان دست تسلط و تصرف بغلبه تام بر دیگر قلاع که از ذخیره و وجود قلعه داران و حارثان تجربه کار و کار آزموده خالي بود دراز نمود - درین اوان انقلاب سلطنت بیجاپور روداد و سکندر علی عادل خان ثانی که در اثبات اصل و نسل او نیز گفتگو بود در صغرسن قائم مقام پدر گردید و بی نسقی و خرابی ملک بیجاپور از مهم فرمودن پادشاه عالمگیر در ایام شاه زادگی بحکم حضرت اعلی و بمیان آمدن دیگر شورش و فساد افزود سیوای مقرر روز بروز قوت گرفته بر تمام قلاع آن ملک تسلط یافت و بمرور ایام صاحب مکنات و سرانجام گردید و از فراهم آوردن جمعیت و مال و ثروت کمر مخالفت با پادشاه هند و بیجاپور بسته در پناه جبال قلب و جنگل پر از اشجار تابخت و تاراج ملک و راهبای دور و نزدیک بر و بحر پرداخت و قلعه راجکد و چاکنه را ملجا و مارای مقرری خود ساخت و بعضی جزیرهای دریا را هم در فراهم آوردن

کشتیها بدست آورده در آنجا نیز قلعه احداث نموده صاحب
چهل قلعه شد و در همه قلعه ذخیره و سامان جنگ مهیا ساخته
علانیه و بی باکانه طبل مخالفت زده از بغی پیشگان مشهور دکن
گردید بعده که سکندر عالی عادل خان بحد شعور رسید و بپرداخت
ملک متوجه شد بعد فرستادن رسل و رسائل و موثر نگردیدن
افضل خان را با لشکر گران برای تنبیه او تعیین نمود افضل
خان که از امرای عمده و از شجاعان با سرانجام بود بعد رسیدن
بر سر او کار بر و تنگ آورد و آن مفسد بهسگال چون دید که در
جنگ صف و محصور گردیدن صرفه او نمی کند بحیله و تزویر و
روباہ بازی پیش آمده مردم معتمد را در میان انداخته باظهار
فداست و التماس قبول عفو تقصیرات رجوع آورد و بعد آمد و رفت
برهمنان سالوس عهد و قرار چنان بمیان آمد که در مکان مقرری زیر
قلعه خود سیوا با سه چهار خدمتگار بی اسلحه و کمر او آمده
ملازمت افضل خان نماید و افضل خان نیز در پالکی با چهار پنج
خدمتگار بی یزاق در پای قلعه آمده بعد ملازمت نمودن سیوا و
بمیان آمدن بعضی عهد و پیمان بالمشافه او را خلعت داده مرخص
نماید و افضل خان را با وجه پیشکش و تحف بعد تقدیم ضیانت
ورانه بیجاپور سازد بلکه خود سیوا بعد تسلی یافتن در خدمت
ورفاقت افضل خان عازم بیجاپور گردد و آن نابکار مکار از فرستادن
انواع هدایا و اقسام فواکه آن ملک و پیش آمدن بعجز و انکسار دل
افضل خان را بخود رام ساخته بدام تزویر در آورد که همه اظهار ابله
فریب او را مقرون بصدق دانسته احتیاطی که بزرگان گفته اند بعمل نیاروده

بی یراق در پالکی نشسته زیر قلعه و مکان موعود رفته همه همراهان خود را در فوج بمفاصله تیر پرتاب نگاه داشت بعده آن غدار مکار از بالای قلعه پیاده فرود آمده از دور باظهار عجز و انکسار تضرع کنان نمودار شد چون بهای دامن کوه رسید بعد هر سه چهار قدم که بر میداشت زبان باقرار جرم گذشته والتماس عفو کشاده بلبه وسالوسی سراپا تر، و بدن را بلرزه در آورده ملتمس میگرددید که دیگر مردم اسلحه دار و خدمتکار که همراه پالکی اند دور شوند و حربه که باصطلاح دکن بچپوه گویند در انگشتان دست زیر آستین قسمی پنهان نموده پوشیده بود که اصلا معلوم نمی گردید و مردم خود را مسلح و مکمل درین و کنار هر غار و اطراف نشیب و فرزکوه متفرق پنهان ساخته نفیر نواز را بزینه استاده نموده ارشاد کرده بود که وقت ملاقات من ازین حربه جان ستان خصم خود را امان نخواهم داد همینکه از دور اثر انداختن حربه ظاهر شود در فکر مآل کار من نیفتاده بنواختن نفیر لشکر خود را خبردار سازد و آنها را تاکید فرمود که از شنیدن صدای نفیر از اطراف برآمده بر مردم افضل خان تاخته هر قسمی که نقش موافقت نماید بعمل آرند و افضل خان که او را اجل ناگهان تا آن مکان گریبان کشان آورده بود از غرور جلالت خود و دیدن سیواکه بدان صورت بی اسلحه هراسان و ترسان می آید وجود و عدم او را مساوی دانسته از جمله چند نفری که گرد پالکی او بودند آنها را نیز مرخص و از خود دور ساخت و همین که آن غدار پخته کار نزدیک رسید گریه کنان خود را بر پایی افضل خان انداخت و وقتی که سر او را برداشته خواست دست شفقت بر پشت

او گذاشته در بغل گیرد بچاپک دستی تمام آن حربۀ زیر آستین را بشکم او چنان رساند که امان آه کشیدن نداده کار او را بساخت و نفیر نواز موافق ارشاد صدای فتح بگوش سپاه او رساند و از هر طرف و گوشه و کنار دامن کوه سوار و پیاده بیدشمار برآمده بر لشکر افضل خان جان بباد داده حمله آوردند و دست بقتل و غارت و تاراج کشوند و آن ستمگار خوفخوار سالم جسته خود را بمردم رسانده فرمود که ندای امان جان بلشکر هزیمت یافته دلباخته در دادند و اسباب و قیلان و خزانه و اسباب تمام کارخانجات بتصرف خود دو آورد و سپاه را پیغام نوکری نمودن داده از خود ساخت و نهبت بسابق بیشتر اسباب تجمل و جمعیب بهم رساند چون این خبر بعادل خان بیجاپور رسید لشکر دیگر بسرداری رستم خان که از سپه سالاران بهادر پیشۀ بیجاپور بود بر تعیین نموده در نواحی قلعه پرناله میان هر دو جنگ رو داد رستم خان مغلوب گردید القصه ازین دست بردها که فلک سفله پرور غدار در همه کار بهد آن نابکار می پرداخت روز بروز صاحب لشکر و مستقل می گردید و قلعه احداث نموده در آبادی ملک غصبی خود و ویرانی ملک پادشاهی بیجاپوری میکوشید و بر قافلهای در دست تاخته مال و ناموس مردم را متصرف می گردید اما نسق نموده بود که هر جا لشکر تاخت می آورد بسبب بمسجد و کلام الله و ناموس احدی دست اندازی نمی نمودند هر چه قرآن مجید بدست می آمد آن را بحرمت و ادب نگاهداشته بنوکران مسلمان می بخشید و ناموس هر هندو و مسلمان که بدست آن جماعه گرفتار می آمدند احدی را یاری

آن نبود که نظر بد بر آنها اندازد و در محافظت و نگاهبانی او می کوشید و تا که وارثان او آمده بقدر حالت زر عرض او داده خلاص نمایند نگاه میداشت اما همین که اسم و نشان کنیزی بر او ظاهر می شد از ملک زر خرید خود دانسته متصرف می شد و چنان نسق نموده بود که هر جا تاخت می آوردند سوای رخت مستعمل غریبانه و پل سیاه و ظروف برنجی و مسی که بدست هر که هرچه می افتاد از بوه باقی جنس و نقره و طلا مسکوک و غیر مسکوک و زیور و اقمشه و جواهر بتصرف هر که در می آمد زهره آن نداشت که دام و درم دران تفاوت نماید همه سردار و عهده دار ضبط آن ظاهر ساخته بسرکار آن نابکار عائد می نمودند - چون حقیقت غلبه او بعرض عالی رسید بامیر الامرا سوبه دار دکن حکم صادر شد که به تنبیه و استیصال او پردازد *

متوجه شدن امیر الامرا بقصد تنبیه سیوا

بعد ورود حکم امیر الامرا بقصد گوشمال سیوای بد سگال از خجسته بنیاد بتاریخ اواخر جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بر آمده مرحله پیمای سمت پونه و چاکنه که در آن ایام مکان و ملجای او بود گردید و ممتاز خان را در خجسته بنیاد نائب گذاشته غره رجب سنه مذکور بموضع سیوگانو که از محال تعلقه آن ملعون بود رسید و سیوا که دران روزها طرف قصبه سوبه آراگی داشت از شنیدن خبر امیر الامرا آنجا را خالی گذاشته دشت پیمای سمت دیگر گردید امیر الامرا قصبه سوبه را بی قتال و جدال متصرف گردیده جادواری را در آنجا گذاشت و برای خبرداری آنجا رساندن رسد غله بلشکر

پادشاهی تاکید نمود و آن ناپاک بی باک لشکر خود را مامو
نمود هر طرف که کهی فوج امیر الامرا بر آید بتاخت و تاراج آن
پردازند و شروع بشوخی نمودند امیر الامرا ازین معنی اطلاع یافته
چهار هزار سوار با سردار های کار دیده به بغیبت همراه کهی مقرر نموده
و در هر منزل و هر روز که بکهی بر می آمدند دکنیهای آن نابکار
از اطرف نمودار شده بطریق قزاقان ناگهان بر سر کهی ریخته از شتر
و اسب و آدم هر چه بدست می آمد تاخبردار شدن لشکر میکشند
و بتاراج می برند و مبارزان فوج پادشاهی تا مقدور تعاقب نموده
بتایغ سرافشان و دست یاری بر قندازان حکم انداز و تیر اندازان
بیخطا دماغ از دمار آنها بر می آوردند و آنها جنگ بگیریز نموده هر
طرف متفق میگرددند تا به پونه و سیوا پور که آباد کرده آن سگ
بود رسیدند از جمله بهادران یک تاز هر دو مکان را از تصرف سیوا
بر آورده در پونه داخل شده جای ماندن خود قرار داده از انجا
سوار شده بپای حصار چاکنه آمده برج و باره آن قلعه را بنظر غور
در آورده مورچال تعیین و بخشش نموده به بستن دهنده و کندن
خندق گرد لشکر خود و دواندن نقب امر نموده آن حصار را نگین
وار در میان گرفتند و گمر سعی و جهد بر تسخیر آن بستند - باوجود
وفور بارش که دران سرزمین پنج ماه متصل شب و روز می باره
و فرصت مر بر آوردن از خانهها نمیکهد و از فراهم آمدن غبار تیره
که روز روشن را چنان بشب مبدل میسازد که اکثر بچراغ احتیاج
می افتد و آدم را آدم در مجلس واحد نمی بیند و باوجود از کار رفتن
بندوق و باروت و از چاه افتادن کماها چنان تردد و سعی بکار رمت

که از ضرب گولهای پی در پی دیوار های قلعه ششگ گردید
و مقصد انرا سراسیمه و مضطرب ساخت و محصوران تبه کار در شبهای
تار از قلعه بر آمده بر مورچال ریخته دست برد های غریب می
نمودند و گاه گاه فوجهای آن کافران تیره روزگار از بیرون و اندرون
روز روشن غلو آورده شوخی بجای میسرسانند که مورچالها را
در تزلزل می آوردند چون پنجه و شش روز محاصره بدین منوال
گذشت برجی که از طرف امیرالامرا نقب بزیر آن رسیده
بود پر از باروت نموده آتش دادند و برج پرید و سنگ و خشت
و آدم باهم چون کبوتران گره باز بازی کنان رو بهوا گداشتند و
بهادران جان باز اسلام سپرهای حفظ الهی را پیش رو گرفته یورش
نمودند و دامن همت و کمر جهد بهیان جان بهنه بقدم جانفشانی
شرط سربازی بتقدیم رساندند اما چون کافران اندرون قلعه هشته
خاک و اطراف نشیب و فراز را مورچال و پنجه ساخته بمداخلت
پرداخته بودند تمام روز درین تردد بآخر رسید و از مردم پادشاهی
جمعی کثیر بدرجه شهادت رسیدند و غازیان جان نثار عار فرار
بر خود قرار نداده بلخور و خواب تمام شب بهزاران تپ و تاپ
میان خاک و خون بسر برده بصبح رساندند همین که آفتاب عالمگیر
سر از دریچه مشرق بر آورد بهادران رزم جو و جوانان قلعه گیر
بجملهای پی در پی جمعی کثیر کافران را طعمه تیغ و تیغ و سنان
ساخته بدار البوار فرستادند و از کشتن و کوشش بسیار حصار قلعه را
بتصرف در آوردند و بقیده السیف بهزاران هراس خود را بقلعه ارک
رساندند و درین یورش صد نفر از مردم جان باز سوای پیلداو

و غیره عمله و فاعله قلعه گیری بکار آمده بر تبه شهادت رسیدند و شش صد سوار و پیاده از آرایش زخم سنگ و تفنگ و تیر و سنان محضر مرخروئی حاصل نمودند - و چون در حصار ارک نیز کار بر محصوران تنگ گردید زار بها و سنگ را شغیع خود ساخته قلعه را به بندهای پادشاهی وا گذاشته بامیر الامرا پیوستند - و روز دیگر امیر الامرا داخل قلعه شده بعد از ملاحظه اطراف قلعه و ذخیره و سامان از بک خان را در آنجا گذاشته خون از آنجا کوچ نموده متوجه تنبیه سیوای مردود گردید و بعد عرض بچاکنه را باسلام آهنگ نمودم ساخته جعفر خان را که در مالوا بود بخدمت امیر الامرا مامور فرمودند *

جشن وزن شمسی سال چهل و یک مطابق سنه

سه جلوس والا مشتمل بر بعضی وقائع حضور

یازدهم ربیع الاول جشن وزن شمسی سال چهل و یک ترتیب یافت و بدستور هر سال از ارباب طرح و مستحقان کمیناب عطای زر و گوهر گردیدند و در فتح سرور و شادی بر روی عالم کشود و بیست هزار شمع و فانوس صوای دیگر اقسام چراغان در آئینه بندی روشنائی بنصرف دار آمد - و درین بزم عالم انروز از عزیزنه امیر الامرا بعرض رسید که قلعه پرینده بی تردد قتال و جدال بمدد ظالع و اقبال جهان کشائی عالمگیر بقصر اولیای دولت در آمد - و نیز بلا فاصله بعرض رسید که امیر تخان که برای گوشمال راجه کرن رفته بود بعد دست و پا زدن لاجاصل باطاعت امر در آمده عهد و امان خواست هر دو پسر انوپ سنگه و پدم

سنگ که با او رفیق بودند بامیر خان ملاقات نموده نظر بر خطا بخشی پادشاه جرم پوش روانه حضور گردیدند - و در همان ایام عشرت انجام بعرض رسید که پرتهی سنگ زمیندار سری نگر که سلیمان شکوه بی اقبال از مدت در پناه جبال او میگذراند و افواج پادشاه بصحر کردگی تربیت خان ملک او را پامال هم سمندان باد پیا می ساختند بوسیله راجه جیسنگه عرضداشت مشتمل بر التماس عفو تقصیرات سابق و لاحق و حواله نمودن سلیمان شکوه فرستاد کنور رام سنگه پسر راجه جیسنگه را برای آوردن سلیمان شکوه مرخص فرمودند بعد رسیدن او سلیمان شکوه از اراده میزبان اطلاع یافته از ملاحظه جان حرکت مذبح نموده محمد شاه کوکه را که با او مانده بود بکشتن داده خود مقید گردید و همراه کنور رام سنگه و تربیت خان روانه حضور شده یازدهم جمادی الاولی سنه هزار و هفتاد بحضور رسیده معرفت اله یار خان و معتمد خان خواجه سرا بموجب حکم ملازمت نمود از راه لطف بی پایان زبان بخطا بخشی و امان جان او در بار فرموده به تسلی آن دل و جان باخته پرداخته فرمودند که همراه محمد سلطان که در قلعه سلیم گده بود بگوالیار بفرستند و همراه معتمد خان که قلعه داری گوالیار نیز باو فرمودند روانه ساختند - میدنی سنگ پسر پرتهی سنگ زمیندار سری نگر را که همراه سلیمان شکوه آمده ملازمت نمود و هزاری هزار موار منصب و سی و پنجهزار روپیه نقد و یک فیل و ده اسب عطا نموده بموجب التماس پدر او در حضور نگاه داشتند و خلعت و پونجهی و ار بسی و فیل برای پرتهی سنگ حواله پسر او نمودند -

هراجه کرن بحضور رمیده بعد ملازمت و تسلیمات عفو تقصیرات
 بمقتضای سه هزار و دو هزار سوار و خطاب رار کرن سرامزاری یافته
 مورد دیگر عنایات گردید و تعینات دکن فرمودند - خبر رسیدن قاسم
 آغا فرستاده حسین پاشا حاکم بصره مع نیاز نامه مشتمل بر تهنیت
 سلطنت و اسپان عراقی و ابراهیم بیگ ایلچی سبحان قلی خان
 با نامه و تحفه توران و خبر بداق بیگ نام ایلچی ایران که
 با نامه و اسپان بملتان رسیده بتفاوت هفتده خبر هر سه ایلچی بعرض
 رسید ابراهیم بیگ ایلچی توران را بعد ملازمت یازده هزار روپیه و
 کمر و پتکه مرصع مع خلعت مرحمت فرمودند چون مریض رسیده
 بود زود ازین جهان رحلت نمود و برای بداق بیگ ایلچی شاه عباس
 ابدال بیگ را مهماندار مقرر نموده بنام تربیت خان حاکم ملتان و
 خلیل الله خان صوبه دار لاهور و دیگر حکام حکم صادر شد که هر جا
 ایلچی ایران رسد بدستور هندوستان صیانت نموده طریقه مهمان
 چرمی در همه باب بجا آرند *

چون بسبب اختلال وضع روزگار و برهم خوردن ملک از فساد
 محاربات و عبور لشکر باطراف و امساک باران مزید علت
 گرانی موجب حوصله باختن خلق الله گردید و روز بروز قلت
 غله و عسرت حال بی بضاعتان بجای کشید که اکثر پرگانات
 و بومیانی گذاشت و عالمی از اطراف و اکناف دور دست
 و فواح دارالخلافه رو بشهر آوردند و در هر کوچه و بازار از
 هجوم فقیران و بی نوایان راه تردد بر مردم بستم و کار زیست بر
 خلق الله تنگ و دشوار گشت بعد عرض حکم شد که سوای بلغور

خانه خام و بختی مقرری ده لنگر خانه دیگر در شهر و دوازده بلغور
خانه در قصبجات نواح دار الخلافت و بر سر مزار ها مقرر نمایند و
داروغهای خداتر و متدین بر آنها تعیین نمودند و بهمه امیران
عمده نیز حکم شد که هر یک فراخور حال تاهزاری موانق مراتب
لنگر جاری سازند و برای گرد آوری غله معافی محصول چنانچه
بذکر در آمد جابجا احکام مجدد صادر شد و سزوالن منصوب
گردیدند فی الجمله تفاوت در حال خلق روداد *

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه

هزار و هفتاد و یک هجری

جشن آغاز سال چهارم از جلوس والا مطابق سنه هزار و هفتاد
و یک هجری بدستور هر سال لازمه زیست و آرایش بمعی کار
پردازان ترتیب یافت و حجره های که تدارک آن از زربفت و اقسام
باله تعلق بامراداشت زیب و آرایش چنان گرفت که هر یک
حجره نمونه روضه پروین و پرن گردید و هر گوشه و کنار اسباب طرب
آماده و چیده شد و را مشگران خوش ادا و مغنیدان حور لقا و مطربان
باصفا باصول گوناگون هنگامه افروز آن بزم گشتند و غم از میان کنار
گرفت و ارباب طرب بدستگیری رباب و طنبور صدای حوش و
خروش بگوش زهره چنگی بر فالک سیوم رساندند خصوص که
فرین ایام نشاط مزده تولد پسر پادشاه زاده محمد معظم که موصوف
بسلطان معزالدین گشت رحیمد نشاء دو بالا از در و دیوار عشرتخانه
عالم افروز باریدن گرفت *

• زیست •

مصل شاهدان رقص پرداز * هزاران دل زیاید در یک انداز

و خدمت افشانی رقاص دلکش * رمیده از چراغ صبر آتش
 حکم شد که ازین سال هر سال ایام جشن از ابتدای غره شوال که
 از میمست عید فطر در خانه شاه و گدا ابواب شادی مفتوح می
 باشد تا دهم آن ماه محسوب نمایند - آنچه نثار و پیشکش از نظر
 گذشت و هرچه بانعام اسرا و اهل طرب در آمد قلم را بذکر آن
 آنها ساختن تحصیل حاصل دانسته بتحریر دیگر مدعایم پردازد
 بعرض رسید که بذاق بیگ درملتان داخل شد و تربیت خان بعد
 تقدیم ضیافت پنجم هزار روپیه نقد و تحف دیگر تواضع نمود و
 بعد رسیدن لاهور خلیل الله خان موافق اسم و رسم هندوستان
 ضیافت رنگین پرتکلف نموده چهار صد قاب که اکثر از نقره بودند
 و هفتصد خوان حلویات و نقلیات هوای عطریات و دیگر لوازمات بر
 سرمفره آورد و طعامها آش با ظروف نقره آلات و غورهایی بیش قدمت
 بهمراهان ایلچی و گذاشتند و بیست هزار روپیه نقد و هفت تفوز
 پارچه بیش بها و دیگر از انواع سرع آلات تواضع نمود - و تا رسیدن
 ایلچی بحضور دو دهنه از طرف شاه و خون بذاق بیگ خریزه کاریز
 و اقسام میوه تر و خشک رمیده از نظر گذشت - چون خبر نزدیک
 رسیدن بذاق بیگ بعرض رسید حکم شد که اسد خان و سیف خان و
 ملتفت خان تا بیرون شهر رفته او را بحضور بیاورند بعد ملازمت
 و دهن و نامه گذراندن خلعت و خنجر مرصع و جیفه و ارگچه و
 سع خوان و پاندان طلا عطا فرمودند و در حویلی رستم خان
 ش سرکار نموده برای فرود آمدن او مقرر نمودند روز چهارم
 گذراندن تحف و هدایا حکم ملازمت فرمودند شخصیت

و شش اشپ عراقی و عربی مع ساز مرصع مردارید و فیروزه و
 یک دانگ مردارید غلطان آبدار بوزن سی و هفت قیراط که جوهریان
 شصت هزار روپیه قیمت نمودند و دیگر تحف ایران که مجموع
 بقیمت پنج لک روپیه در آمد از طرف شاه و سواهی آن اسبان و
 شتران و استران با بعضی هدایا از طرف بدهاق بیگ از نظر گذشت
 شصت هزار روپیه و یک ماده فیل بدهاق بیگ و ده هزار روپیه
 بهمراهان او روز ملازمت مرحمت فرمودند روز دوم پنجاه هزار
 روپیه و خنجر مرصع و پان و ارگچه مع خوان و پاندان طلا و قبطه
 بندوق بدهاق بیگ و سیزده هزار روپیه بتکویلدار و دیگر رفقای
 او عطا نمودند - روز عید الضحی سه صد اشرفی بوزن هفتصد توله
 و سه صد روپیه بوزن پانصد توله بدهاق بیگ بخشیدند - و روز رخصت
 یک لک روپیه با دیگر مرصع آلات و دو فیل که یکی ازان فیل
 دریائی بود مرحمت شد که مجموع پنج لک روپیه نقد و جنس
 بایلچی و پنجاه هزار روپیه بهمراهان او رسید و برای جواب نامه
 فرمودند که از عقب همراه یکی از بند های حضور روانه خواهم
 نمود - و عامل خان استغفای منصب نمود پنجاه هزار روپیه سالیانه
 مقرر نمودند - چندیست بندپله که از ایام عهد اعلی حضرت در مالوا
 طریقه بغی و راه زنی اختیار نموده بود با رجوع تعیین انواع قلع
 ریشه نساد و قطع شجر حیات او میسر نیامد در ایامی که پادشاه
 عالم ستان از دکن متوجه دارالخلافه بودند باظهار ندامت و ترک
 اتصال شنیده سابق بازآمده ملازمت نموده سعادت همراهی اختیار
 کرده تا مفر پنجاه بقصد تعاقب دار شکوه در حرکت بند ها حاضر

بود از آنجا برهنه‌مونی بد سرشتی ذاتی بی‌حکم چون بند های بی‌اصبی

گریزها راه فرار اختیار نموده خود را بنگار قدیم رسانده بدستور سابق

بقطاع الطریق پیرداخته بود و در ایام شورش شجاع و دارا شکوه

شوخی زیاده نموده اطراف مالوا را تاخت می نمود * بیت *

بدگهر با کسی وفا نکند * اصل بد در خطا خطا نکند

سابق که سبک‌ن بدبیل را برای تادیبه او رخصت فرموده بودند

فائده نبخشیده بعده که دبیبی سنگه را برای استیصال و قلع آن

مفسد با دیگر امرای تعیین نمودند تاب مقاومت و مقابله نیاروده

بزمیداران دیگر پناه برده ربه صفت بکوه و غارها در آمده بس

میبرد تا آنکه از اثر اقبال عالمگیری دستگیر گردید و سر او را بریده

بمضور آوردند و بموجب حکم بر سر دار مکانات انگشت نمای

عالمیان گشت * بیت *

بسی دیدم درین دیر پیر آفات * بدی راجز بدی نبود مکافات

صدیق راجه روپ سنگه بعقد پادشاه زاده محمد معظم در آوردند و

مجلس طوی قسمی آراسته شده که نظار گیان عالم بالا بهزاران

چشم محو تماشا گردیدند اندرون قلعه و رسته‌های بازار چوک درهر

طرف چندین هزار فانوس و چراغ بزمی با انواع اختراع شعاع

افروز زمین و آسمان گردید * بیت *

زبس شمع و مشعل برافروخته * زمین همچو مشعل شد افروخته

بهرافان چنان گشته عالم فروز * که نگذاشت درهر یک تیره روز

قریب دولک روپیه مرورید و مرصع آلات پادشاه زاده محمد معظم

عزایست فرمودند و لک روپیه نقد مع فیل و اسبان با ساز طلا و مرصع

وقت تسلیمات شهره عطا نمودند وقت سواری شهرگشت از سردادن
اقسام آتشبازی که هنرمندان این فن انواع تعبیه بکار برده بودند صحن
زمین گل افشان و آسمان پر از سنارهای درخشان گردید و صدای
جوش و خروش آن بچرخ برین رسید لک روپیه را زیور بعروس
رونمائی بخشیدند نه هزار روپیه به کلانوتان عطا فرمودند *

بمهاراجه جسونت سنگه حکم رفت که از احمدآباد خود را بدکن
نزد امیرالامرا برهاند و در استیصال سیوای بدسگال رفاقت نماید -
بقطب الدین خان فوجدار جونانگده فرمان صادر شد که تا رسیدن
صوبه دار از احمدآباد خبردار باشد - درین سال حکم تسخیر ولایت
بلادن که در صوبه بهار واقع شده و سه قلعه قلب در تصرف زمیندار آنجا
بود و از تعدی و سرکشی آن کافر بدنها تمام سنگه آن صوبه در
منصوبه فرار و اضطراب زندگانی می نمودند بداد خان فرمودند -
ترددی که در تسخیر آن از داود خان برفاقت بعضی کومکیان
بظهور آمده اگر سنگه تیزگام خامه را بتحریر تفصیل آن بچولان آرد
از سرشته اختصار دور می افتد - حاصل کلام بعد از کوشش تمام و
شهادت شدن و بجهنم واصل گردیدن صالح و طالح که چندین هزار هوار
و پیاده بکار آمدند و بدار البوار پیوستند و کارزارهای رستمانه و
ترددات مردانه بظهور آوردند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
بعده که از روی وقائع بعرض والا رسید داود خان مع همراهان بعطای
اضافه نمایان و دیگر عنایات میان همچشمان معزز گردید - در همین
سال امیرخان از تغیر مهابت خان بصوبه داری کابل مقرر گشت - و
فاضل خان میدرهمان از مستقر الخلافت رسیده شانزده لک روپیه

را جواهر و مرصع آلات و مروارید از نزد حضرت اعلی آورده از نظر گذراند - از شنیدن خبر واقعه خلیل الله خان بخانه آن مغفور مرحوم تشریف برده در تسلی امیر خان و روح الله خان و زوجه و صبیله او کوشیده به عنایت غیر مکرر معزز ساختند - هشتاد فیل فرستاد و خان خانان بابت شجاع از نظر گذشت سه صد و پنجاه و پنج آهوی زنده شکار بدست آمده بود از راه ترحم در صحرا سردادند •

ذکر مهم آشام بد انجام بسر داری عمده امرای
خجسته فرجام خان خانان عرف معظم خان

ملک آشام که وضع زیست مردم آنجا و ملت و آئین آن
جماعه و آب و هوای آن دیار از غرائب روزگار توان گفت متصل
امت طرف شرقی شمال بنگاله بجمبال طولانی واقع شده طول آن
در صد کرده جریبی تقریبی و عرض آن کوهستان شمالی تا جبال
جنوبی هشت روزه راه دارد اکثر کنار ساحل دریا واقع شده
گویند وطن پیران و یسه وزیر افراسیاب امت و راجه آنجا
خود را از اولاد پیران و یسه میداند که ابتدا آتش پرست
مجموعی بودند بمروار ایام از کافران بت پرست غیر مکرر هند گشتند
و تمام مکنه آنجا و رعایای آن سرزمین انسان صورتان نهضت
صفتند و آن جماعه اکثر برهنه می باشند مردم عمده آن جا
چادری از جنس ابریشمی که همانجا بهم میرسند می پوشند و
کفش و دستار دران دیار نمی دانند سمت شمالی آن دشت
خطا واقع شده فیل بسیار دران جنگل پیدا می شود و جنس عود
و مشک و طلای رنگی از جمله محصول آنجا است و نمک بمرتبه

کم‌یاب است که بر چهره هیچ مرد و زن آنجا هم نمک نیست بلکه بصورت انسان هم نمی مانند بزشتی صورت و سیرت موصوفند و غله آن سرزمین بجز برنج گنده و ماش دیگر جنس کمتر می باشد خصوص گندم که بتحفظگی و هدیه از جای دیگر دران ملک می برند حاصل زیاد آن ولایت ریگ طلاست و در آنجا مدار تجارت و مایه داد و ستد و محصول دیهات بر آنست موای آن آنچه رعایای مالگذار آنجا عوض محصول ریگ طلا مبلغهای کلی واصل می سازند جمعی که برای عمل گرد آوری طلای مذکور از طرف زمینداران عمده مقررنند بیست هزار نفر بعد از ضبط ملک خان‌خاندان بشمار قلم آورده بود و کسب و کار موروثی آن جماعه بر آنست که هر نفر یک توله خاک طلا در سال مقرری بشمار راجه آنجا می دهند - محرر اوراق ازان ریگ که تجارت طرف خطا در بندر صورت برای فروختن می آرند بسیار دیده - اشجار نارجیل و فونل و فلفل و اقسام نیشکر و کیلا و انبه و انناس زیاد از اندازه قیاس منجمله مداخل آنجاست اسب کلان و دراز گوش دران ملک بهم نمی رسد و نمی ماند و اگر آنجا برند اعتبار بسیار دارد کونت که اسب خورد و تانگن باشد و قسطاس و فرش پری از آنجا بدیار دیگر هند بتحفظگی می برند - کفار آنجا خلاف مشرکان هند از همه جانور ماکول اللحم و غیر آن می خورند و از خورده و نیم خورده مسلمانان نفرت و احتراز ندارند - و هرگاه زمیندار عمده و راجه آن سرزمین بمیرد زن و خدمت ران مع مرکوب سواری و فرش و ظروف طلا و نقره و برنج و غیره غله که دران ملک در زمان حیات استعمال می نمایند و زیوریه که زن

و سرود عهده آنجاسی پوشند و از جنس عطریات و فواکه بقدر کفایت
چند روز ایام حیات همراه او برده در دخمه که زیر زمین بوسعت
خانه کلان تیار ساخته نگاه میدارند گرد او چیده آنرا ذخیره و توشه
آخرت او نامیده در نا امیددی پر روی او می بندند چنانچه مردم
لشکر خان خانان که باحاطه تحریر خواهد در آمد مبلغهای خطیر
از زیر زمین بر آورده متصرف شدند و چند لک روپیه و جنس
خان خانان از اموال اموات آنجا بضبط در آورده بهیاء داد حاصل
کلام چون زمیندار آن حدود که ملک کامروپ نیز بهمان ولایت پیوسته
است و باهم دیگر مواصلت داشتند از مدت بدست سال علم
سرکشی و فساد بر انداخته اکثر جا های تعلقه صوبه بنگاله را
بسبب قرب و جوار تاخته رعایای مالگذار پادشاهی را با جمع کثیر
از مسلمانان هر سال دستگیر و مقید ساخته بدیار خود برده مضرت
مالی و جانی و خفت دینی می رساندند اسلام خان صوبه دار
بنگاله که در عهد حضرت اعلی مع سرو سامان بسیار برای تنبیه و
گوشمال آن جماعت بد سگال کمر همت بسته بود بسبب عزل که در
همان ایام او را طلب حضور نموده وزارت باو مقرر فرمودند آن مهم
بائنصرام نرسیده بعده که شجاع خود را به پناه زمیندار رخنگ که
یکی از زمینداران آن حدود بود رساند و اثر از مال کار شجاع ظاهر
نگردید خان خانان بعد بندوبست جهانگیر نگر و دیگر تعلقه بنگاله
وجه همت بر مهم آن سرز و بوم شوم بسته بگرد آوری پناه و مصالح
تسخیر آن دیار پرداخت چون راجه آشام و زمیندار کوچ بهار باهم
پیهم نراین که بهدب اتصال سرحد باهم عداوت همچشمی موروثی

دانشمند از انتشار خبر عزیمت خان خانان تزلزل تمام در بنای
امنقلال هر دو راه یافت و هریک عریضه بخدمت خان خانان
سپه سالار مشتمل بر اظهار اطاعت خود و اثبات ناهنجاری دیگری
نوشته التماس امان خود و ترغیب استیصال مدعی هم دیگر
بمیان آوردند و ندانستند که سیلاب بلای ناگهان که بخانه و همسایه
راه یافت اول از رخت هستی خودها دل باید کند خان خانان
ادعای هر دو زمیندار سرکش را بحضور معروض داشت در جواب
حکم قلع ریشه شجر هر دو بدگهر رسید و خان خانان با هر انجام
قلعه گیری از موجود نمودن توپخانه و نواره که جنگ آن ضلع اکثر
بران موقوف است و مصالح کارزار خشکی روآن ولایت گذاشت
آنچه ترددات و محاربات و تدبیر کارزار از آن شیر بیشه شجاعت
دران دیار بر روی کار آمد و بر صفحه روزگار یادگار مانده و تدبیراتی
که بعد از جنگل بری و صاف نمودن راههای پر از اشجار سر
بغلک کشیده که طائر خیال را همچال عبور از آنجا محال مینمود
دران کوهستان نموده و چندین هزار کافر دارالحربی را بدار البوار
فرستاده و جمع کثیر از فوج پادشاهی بر تبه شهادت رسیدند آذان
دین محمدی که هرگز بگوش دد ندادان آن مرزوبوم نرسیده بود
در بتخانهای هر بیشه پر وحشت آنجا بلند آوازه ساخته و باعث
قطع شجر حیات آن بدکیشان گردیده اگر خواهد مفصل باحاطه
تحریر در آورد دفتر و جلد علحده مطلوب گردد اما سامعه مستمعان
و مطالعه کنندگان را از لذت تذکار آن موعود ساخته فقره چند از
نردن آن رستم زمان بر صفحه بیان می آرد گویند که اول بقصد

پیکار و تسخیر شکار نخبگیر کوچ بهار ولایت بهیم نراین کمر سعی و همت بردست و چون لفظ نراین با اعتقاد باطل آن گروه بلامتشبهه قائم مقام اسم اعظم معبودیست که بالاتر از خالق دیگر نمیدانند و دران سرزمین بتها همه بذهنونه اسم نراین تراشیده و نصب کرده پرستش می نمایند و هر راجه که آنجا حاکم گردد لفظ نراین را تیمنا جزو اسم خود مینمایند و سکه که در آنجا میزنند صورت همان معبود بران نقش نموده باسم نراینی رائج می سازند و راجه آنجا دائم مسست باد و غفلت بوده کار و مدار مملکت را بوزیر مستقل خود سپرده خود در عیش و نشاط میگذرانند - و در کمال زشتی صورت که حق سبحانه و تعالی خمیر گل آن زمین را موافق ناپاکی باطن آنها سرشته و همه سکنه آنجا در زشت رویی بویکدیگر فوقیت میجویند و از طرف عمارت و بناغچه و فرش خوب و حوض و مکانهایی مرغوب و مطربهایی محبوب که از اطراف می آیند بدستور صاحب طبعان زندگانی می نمایند - و پیکان تیر و سندان و شمشیر آن قوم بد بوم بزهر آب میدهند زخم حریه دست ناپاک آنها بهر که میرسد همان ساعت درم نموده جان بر نمیگردند و علاج دفع سمیت آن از خوردن و مالیدن کسیر که قند بیخ قسمی از نباتات لذیذ آن سرزمین و از جمله میوههای خوش طعم بلاد هندی است و در شاه جهان آباد و نواح آن دوازده ماه در بازار می آرند می شود القصه آن سده سالار تهور نشان وقت عزیمت این مهم فرمود که نواره مصالح جنگ را دریا نوردان باهتمام محمد مقیم از راه دریا بیاورند و مخلص خان و احتشام خان را باجمعی از کومکیان

در اکبر نگر و جهانگیر نگر گذاشت - و از آنکه بملک نراین سه راه بود که از آن هر سه راه دو راه را بانواع تدبیر مسدود ساخته یکی راه بیشه و جنگل پراز مار و اشجار زهر دار سر بفلک کشیده داشت و عبور از آن راه طائر و هم را متعذر می نمود و بمحافظت آن از عدم فرصت و خاطر جمعی از تراکم اشجار و قلبیت راه نتوانست پرداخت خان خانان را همان راه اختیار نمودن اتفاق افتاد و بزور بازمی قوت و تدبیر که تقدیر فضل الهی بآن موافق آمد مرحله پیمای آن سمت گردید بعد رسیدن در آن جنگل هواناگ که از هر مشیت خاک آن بوی خون بمشام مبارزان خون آشام می رسید بدستگیری چندین هزار تبردار و بیلدار بیشمار و صدمات دندان فیلان کوه رفتار آن راه دشوار گذار را طی می نمودند و با مصالح مقرر می همراه خود آن سردار باوقار مصلحت پیاده شده تیر و دبل بدست گرفته بمدد دیگران می پرداخت و تبعیت آن سپه سالار چندین هزار سپاه از جوانان کار طلب بضرع شمشیر و اقسام اسلحه زور دست و بازو را دریغ نمیداشتند و مزاحمت درختان سال بسعی تردد و تدبیر دلاوران کهن سال از راه دور می ساختند و هرجا رود خانه دشوار گذار و آب عمیق پیش می آمد بهمان دستور بمدد همدیگر و نیروی تردد بهادران صحرا نور کوه نبرد می گذاشتند و در هر رشته کوه و قلعه های سر بفلک کشیده هر راه که آن گروه شقاوت پزوه پیش آمده سد راه مبارزان شد شکار می گردیدند بسزا رسیده فرار اختیار می نمودند تا آنکه بمکان و قلعه ها که نشین آن لعین بیدین رسیدند چون بهیم نراین از ملاحظه

خطر میلاب افواج بحر امواج باطفال و عیال سر بصر را و کوه
 گذاشت به تردد تیر و سیف و سنان آن مکان بتصرف بهادران
 در آمد در ابتدا هر که هر چه یافت غارت نمود بعد ازان سید محمد
 صادق صدر بنگاله را فرمود که جایجا قدغن چنان ضابطه تعیین
 نمایند و خود همه جا باهتمام پردازد که احدی بمال و عیال
 رعایا دست درازان نماید و آنچه اموال راجه بهیم نراین یابد
 بضبط آن و بت شکنی و اجرای احکام اسلام پردازد و سید مذکور
 قدغن تمام نمود که متعرض حال او و احوال سکنه آنجا هیچ احدی
 نتواند گردید و سیاست برای نسق حکم قطع ید و گوش و بینی
 غارت پیشگان نمود و بتسلی امان جان و مال رعایا و غربا
 پرداخت و اول سر و روی بت نراین کلان بضرب کلنک و بازوی
 اسلام شکسته بعده بتهای دیگر را دست و پا از هم جدا ساخته
 بالای بام بتخانها بر آمده از هر طرف صدای اذان دین
 محمدی را بلند آوازه ساختند و تنزل آن بگوش هوش باختگان
 آن مرز و بوم الداخند و مکرر منادی منع تاراج و غارت نموده
 صدای امن و امان را سامعه افروز مقدمان و رعایای دلباخته
 می ساختند و در محافظت خانه و گرد آوری مال جمعی که فرار
 نموده بودند بطریق امانت زیاده تاکید و احتیاط فرمودند از انتشار
 این خبر ترحمی که بحال و مال و عیال رعایا با وجود اثبات دار
 الحربی که ازان سیده سالار نیکو سیر بظهور آمد گروه گروه از هر
 صنف و قوم شروع بآمدن نمودند و خانهای ویران رو بآبادی گذاشت
 و پیش نراین پسر بهیم نراین که از پدر ذخیره ملال خاطر داشت

فرمانت داشت را غلبت دانسته آمده ملازمت خان خانان نمود و
 بتدایف آن پیش رویدین متین بهرقت احلام درآمد و رهنمائی
 بدست آوردن پدر و وزیر او نمود و همراه آن اسفندیار بیگ و فرهاد
 بیگ را برای بهمرماندن بهیم نراین و کارپرداز صاحب مدار او
 مقرر نموده و دیگر مردم معتمد خود را برفاقت کسان آن رهبر
 جدید الاسلام داده تاکید نمود که اطراف دشت و جنگل و دره های
 کوه بخبرداری و هوشیاری تمام تفحص نمایند - و یک صد و شش
 توپ خورد و بزرگ و دو صد و پنجاه زنبورک و رامچنگی و دیگر
 مصالح توپخانه بدست آورده روانه جهانگیر نگر ساخت و اسفندیار
 بعد کوشش بسیار و سعی زیاد بهولا ناتھ وزیر راجه را بهمرسانده
 با زن و فرزندان و چند نفر از همدمان او بدست آورده نزد همه
 سالار خان خانان آورد - و بهیم نراین پناه یکی از زمینداران
 سال خورد و معمر آن حدود برده بود و متصل قلعه و معموره آن
 مرزبان رودخانه کم عرض عمیق بود که دو زنجیر آهن موافق عرض آن
 ناله ساخته هر دو زنجیر را در هر دو گذار آب بهیخ و بیخ درختهای قوی
 استوار می بستند و هرگاه میخواستند بر میداشتند و مابین آن هر دو
 زنجیر زنجیرهای خورد تعبیه نموده بالای آن زنجیر دیگر بسته
 بودند که بدستیاری آن مردم بآسانی بگذرند و تمام روز مترو دین
 دست بآن زنجیر زده عبور و تردد می نمودند و شب زنجیر را کشیده
 می گرفتند - خان خانان آن مکان حاکم بشین را که هشتاد و نه پرگنه
 مشتمل بر پنج چکله بجمع ده لک روپیه بحساب نراینی رائج آنجا داشت
 موسوم به "المگیر نگر" ساخت و اسفندیار را که از واقف کاران آن - مرزبان

بود آنجا گذاشت و دو جماعه دار همده را با هزار و چهار صد سوار و دو هزار بندوچپی همراه او مقرر نموده قاضی تیمور را دیوانی آن خلع فرمود و شانزده مقام برای بندوبست آنجا نموده متوجه تسخیر آشام گردید - و دلیر خان را بقراولی و آغرخان را هراول ساخته میر مرتضی را با توپ خانه پیش قدم نمودند و نواره را همه جا بهمقدسی فوج همراه داشته دران جنگل خونخوار پر از اشجار خار دار و راههای ناهموار داخل گردید با وجود از صعوبت راه بمرتبۀ تردد ازان پیدشهای وحشت افزا دشوار بود که باد را هم گذر از آنجا متعذر می نمود اما آن سپه سالار نامدار با دیگر بهادران کار طلب دامن همت بمیان جان بسته بهمان دستور اول بمدد تبرداران و عملۀ جنگل بری پرداخته بکمال احتیاط و حزم بقطع اشجار بدستیاری تیشه و انواع اسلحه کوشیده آن پیدش و جاده را وسیع بر لشکریان ساخته طی مسافت و قطع مراحل می نمود و بدفع مفسدان کوه نورد آن ولایت که از اطراف یمین و یسار نمودار میگشتند می پرداختند اگرچه چندی از دد نژادان نسبتاً صورت آن سر زمین که بکمند قید در آمده بودند باظهار رسوخیت راه نمائی راه بی تعب می نمودند اما سردار آزموده کار اعتبار برگفته و حرف آن جماعۀ نابکار نموده بهمراهی نواره راه گذار دریا از دست نمی داد و هر جا فائز قلب هر از دلدل و آب زیان پیش می آمد شاخهای درخت و بهتارهای بانس بریده با کله بسیار انداخته از بالای آن چون موج صبک رو فوج فوج می گذاشتند بدین کساله گاه نیم کروه و گاه یک کروه راه بهمقدسی نواره طی مسافت می شد و خان خانان اکثر

پیدا شده برای تسلی و جذب قلوب سپاه بمدد همدستان اخص
نشان پرداخته این شعر حافظ شیراز را ورد زبان ساخته بود *

• بیت •

• گرچه منزل بحر خطر ناک است و مقصد نا بدید •

• هیچ راهی نیست کو را نیست پایان غم مخور •

و بدان محنت و تردیدیکه گاه شام و گاه سه پیر فرود آمدن میسر
می آمد بعد رمیدن منزل چون دران سرزمین ملاحظه شبخون بسیار
بود تمام تمام شب آن شیربیشه جلالت خود بیدار و خبردار بوده صحرک
تردد کوتوال و دیگر مردم آرام طلب می گردید - تا زیرکوهی رسیدند
که مراو بقلک برین کشیده بود و بر سر آن کوه دو قلعه احداث
نموده بودند که بیست هزار نفر جنگی از برتنداز و تیر انداز و دیگر
مضالم قلعه درانجا موجود می بود ازانجا تا جای حاکم نشین
یک ماه و چند روزه راه نشان میدادند و می صد و هشت کشتی
جنگی زیر قلعه بود بعد رسیدن بفاصله دو کوه ازان کوه لنگر اقامت
انداخته سپاه را فرمود که بکمال خبرداری فرود آیند و ماهتابها
اکثر روشن می نموده باشند و نواره را حکم نمود که مقابل نواره زیر
قلعه کفار لنگر اندازند و لشکر مامور گردید که حاجبا مورچال بسته
بتدبیر تسخیر قلعه پردازند و برای مر راه گرفتن آشامیان که دیگر
بمردم قلعه کمک نتواند رسید و شب خون نتوانند نمود مردان
کاری مع حوار و پیداهای بسیار بر هر پشته کوه و راههای رخنه
دار دشوار گذار تعین و مقرر نمود ازانجمله طرفی که رسوا رسید
کوچک زیاده بود آخر خان مامور گردید اتفاقا سه چهار هزار پیداه

و برآمد از آن دیار را باغرخان مروگر مقابله و پیکار افتاد و تیراندازان
 بیخطا کار اطراف مغلیه فرو گرفتند و آن شیر بدش شجاعت تندی
 بهادرانه مقابل آنها نموده بسیاری را بقتل رساند با وجودی که در آنوقت
 مردم کم باغرخان بودند و هر ساعت بر جمعیت کفار می افزود
 و چند سوار مغل بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گشتند و در چنان
 حالت زخم تیر زهردار پهای آغرخان رسید و همان ساعت وزم
 و وح از ظاهر گردید باز بحمله رستمانه آنها را از مقابل برداشت
 و چند نفر آشامی را زنده دستگیر ساخت بعده از تایید فضل
 ایزد متعال هیبت آن بهادران کوه نبود و مبارزان دریا نورد در دل
 آن وحشی نژادان بد نهاد چنان افتاد که اصلا بجنگ دل نداده دل
 و موصله باخته وقت شب از هر گوشه و کنار راه فرار اختیار نمودند -
 از آنکه مدار جنگ و تردد آنها بر پیداده و جنگ دریاست و در
 خشکی صد پیداده مسلم آنها از ده سوار بی یراق میگریزد بدشتر
 از آن کوه فرو آمده بمدد نوار خود رسیده بقصد مقابله و پیکار با نوار
 پادشاهی بفکر کارزار پرداختند و کشتی بسیار که معطل و زیر آب
 غرق بود بر آورده بران کشتیها سوار شده مستعد دار و گیر گردیدند -
 روز دیگر چون زورق جهان گرد خورشید از افق بحر پر موج بر آمده
 پرتو افزای بحر و برگردید صبحه دار تهور نشان اطلاع بآنچه با کوبه
 و دبدبه زهره شکاف بقصد مصاف آن مخدولان تیه ادبار سوار گشته
 و بجانب حصار آورد و هرچه توانست مردم جنگی را مع مصالح
 توبخانه بنوازه رساند و جوی دیگر از سپاه بگزار دریا که بروقت
 بگذاشتن نوار و تواند رسید نگاه داشته آشوب افکن آن تخته بد ان

در بان دیر گردید و از هر دو طرف کشتیها بحرکت آمده از ضرب گوله توپ و تفنگ و انداختن بان دریا را بحوش و هوش تلطم آوردند و از طرف خشکی نیز بانهای آتش نشان غرش کذان آوازه مرکب ناگهان بگوش هوش و عقل دل باختگان می رساندند از آنکه از هر دو طرف مصالح جنگ مبارزان اسلام تزلزل انگن دل مخالفان آن بر و بحر گردید و صدای توپ و تفنگ هم آهنگ آواز کوه گشته در گوشها پیچید و از هجوم دود باروت که چون ابر تیره نیلگون روی دریا را فرو گرفت تا مدت غالب از مغلوب معلوم نمیگردید چون بان در کشتی کفار کم بود و هراس اقبال عالمگیر در دلهای دل باختگان آن بدکیشان راه یافت بعد از دست و پا زدن بهیار و مرو جان بباد دادن جمع بی شمار کشتیها را در دریا و نموده راه فرار اختیار نمودند و نواره پادشاهی بتعاقب پرداخته چند کشتی را از زدن بان و گولهای توپ کوه ربا غرق ساخت و بمرتبه کار و عرصه تردد بر آنها تنگ گردید که بسیاری خود را بامید شنا نموده از آب بر آمدن بدریا انداخته طعمه نهنگ و ماهی گشتند و بعضی از صدقات گولهای جان ستان کشتیها را بکنار رسانده از نواره فرود آمده رو بپناه سنگهای دامن کوه و درختهای صحرا آوردند و برخی که بوسیله شناوری جان برگردیده تا از آب بر آمدند بدست مبارزان شیر شکار گرفتار گردیدند و صد و چهل کشتی هر از مصالح توپخانه و صد و چهل توپ و آدمهای دل و جان باخته باگیری بقصر و پادشاهان در آمدند و نتایج هر دو حصار نیز بلا تردد کارزار میسر آمد و چنان مکن قلب و قلعه آسمان شکوه پر از مردان جنگی را از اقبال

عبدوسل پادشاه ذو الاقبال و معی آن مدد دار نامدار چغین بآمانی
 بتسخیر در آوردند بالجمله خان خانان بعد تقدیم شکر الهی و
 ملاحظه نمودن اطراف و اندرون قلعه عطاء الله نام را با مصالح جنسی
 و نفی ضروری در انجا گذاشت و بقصد تسخیر قلعه کورتهی که
 آن نیز از مکانهای قلب آشامیان خون آشام بود متوجه گردید بعد
 تصدیقات و مدمات شداند راه چنانچه بذکر در آمده طی مراحل
 و منازل پر تعب نموده بجای رسیدند که دو قلعه هر دو طرف آب
 مقابل هم بنظر آمدند که هر یک ازان بآمان دعوی همموری
 می نمود و نوارها پر از اقسام مصالح جنگ مابین هر دو قلعه
 در دریا نمودار گشته و مسموع گردید که قریب لک پیاده میان
 هر دو قلعه و در کشتیها از آشامیان بد خصال موجودند اما
 از اقبال خدیو ظفر قرین نصرت مآل بهمان تدبیر و تردد رعب
 و هراس در دل آنجماع بد اساس راه یافت و بلا تردد سیف و
 همتان که در خشکی بمیان آید صدای دار و گیر در دریا بلند ساخته
 هر دو قلعه را خالی نموده بدستور راه فرار پیمودند و قلعهها
 مقتوح گردیدند و خان خانان اندرون و بیرون هر دو قلعه را ملاحظه
 نموده زبان بشکر و سپاس ایزد متعال کشاده جمعی را برای حرامت
 هر دو قلعه گذاشته پیشتر مرحله پیماکردید - بهمین دستور بدستگیری
 بهادران قلعه کشا که بهرجا می رسیدند از صدمه سم اسپان مبارزان
 کوه نورد شیر شکاو و پیش آهنگی فیلان کوه رفتار و ترکدازی مغلان
 بجان نثار مخصوصیکه بهادر میدان رزم آغر خان که همه جا پیش
 قدم دلیر خان بهادر دیو نبرد بود دلاوران دریا نورد شیر نبرد نواز

جنگی و قلعه های آسمان شکوه آن ضلع را که مورد مانع و از پراز مردان
شیر نبرد آن مرز زمین بودند میخاب و در اضطراب فکر قرار اختیار
نمودن می انداخت و همه جا ها و مکانهای قلب را که بتحریر
تفصیل آن قلم را رنج نهی دارد بتصرف پادشاهی می آوردند -
و از آنکه بعضی سر فوجان مبارز پدیده را بر سر مکانهای تسخیر
در آمده گذاشته بودند و بسیاری برای تاخت و راهور ضروری
اطراف مرخص گشته بودند و در لشکر جمعیت کم مانده بود باز
مقابل هزار حوار و بیست هزار پیداد آنها حکم رزم گوسفند داشت
که از مقابل شیر و گرگ رم خورده رو بگریز آرند اما در شب خون
نمودن و وقت شب غافل بر سر لشکر ریختن نهایت دلیر بودند و جرأت
زیاد می نمودند و بسبب کمال خبرداری و هوشیاری خان خانان
که خود اکثر اوقات بجای کوتوال می گردید و هوای آنکه اول پاس
شب که همه بیدار میباشند بعدا بخواب میرفت و در آن وقت آرام نمودن
غلبه می میدادند باقی شب خصوص دوپهر آخر شب تا سفید
صبح برفاقت جمعی روز چشم برهم نهی گذاشت برخلاف دیگر سر فوجان
که اطراف تعیین گشته بودند اکثر بسبب شب خون نمودن ناگهان
و تاختن آن مفسد پیشگان نصف شب و آخر شب که دست برد
نمایان می نمودند بمعرض تلف در می آمدند و بسیاری کشته و
زخمی می گردیدند و فوجها مع مال و ائقال با مال شب خون
زدن و دست برد نمودن آن جماعت بد سال می گردید و چشم
زخمهایی عظیم که بتحریر تفصیل آن نهی پردازد بانواج پادشاهی
می رسید - آری همه سالاری که امریست خطیر و مختصر بشجاعت

و افزونی سپاه نیست بآن همه خبرداری که خان خانان می نمود
جمع کثیر در گوشه و کنار لشکر بیدار و هشیار شب بپایان می آوردند
و روز طی مصافقت می نمودند بعد نزدیک رسیدن بقلعه بهیم گد
که از اعظم قلعه های ملک هائو آن ضلع و هاگم نهین بود روزی
قبل ازان که بمنزل رهند از وزیدن باد تند و فراهم آمدن ابر تیره
و ریختن تگرگ های کلان و ژاله های جان ستان که چند گهزی
متصل چون بلای ناگهان از آسمان نازل می شد و بر سر و روی آدم
و پشت چار پا می ریخت و هر جامی رحید مجروح و زخمی می
ساخت غریب تنزل در لشکر انداخت و بمرتبه باعث تهله و
بی آرامی لشکر گردید که آدم بسیار بسبب زخمی گشتن و باد
سرد زمهریر آسا وزیدن هلاک گردیدند و چند کشتی از تلاطم دریا
غرق گشتند بهر حال آن روز و شب را بپایان رساندند چون بپای
قلعه رسیده بمصافقت گوله رس فرود آمدند ازان که آن قلعه در کمال
ستواری و استحکام شهرت تمام داشت و همه سرگروهان آشام بامردم
بی شمار از ضرب شمشیر و صدمات فوج اسلام بدان قلعه پناه
آورده بودند و قریب سه اک پیاده در آن جا فراهم آمده با هم
عهد موافقت در کارزار با لشکر خان خانان بسته انتظار افواج
پادشاهی می کشیدند و مکرر لشکر پادشاهان سلف شرقی دران پای
قلعه بحادثه تاراج رفته بود و دل سپاه نصرت انجام از اجتماع
ازدهام آن گروه و ملاحظه مریضه کشیدن آن کوه پر شکوه پاره
متهوم گردیده و خان خانان که بآن سرزمین رسیده فرود آمده
پیاده های همه سپاه پرداخته برای بستن مورچال و دمدمه دایر

بخان و دیگر بهرامی کار طالب را مامور نمود سه شب و روز آشامیان
 از بالای قلعه بزدن گوله توپ و تغذنگ و انداختن سنگهای نیل
 ربای کلان برداختند و آدم و چهارپای بسیار زخمی و تلف
 ساختند و فرصت دمدمه بستن و مورچال پدش بردن ندادند و
 شب چهارم شبخون عظیم آوردند که چهار طرف فوج و گرد لشکر
 صدای بگیر و بزن بلند گردید و زهره شیر مردان مصاف دیده را
 آب ساخت و دران شب از دلیر خان ترددی که بشرح و بیان
 راست نیاید بعرضه ظهور آمد و آدم بسیار ضائع و زخمی شدند و
 پاره چهارپای کنار لشکر بدست آنها افتاد و از مردم آن مردودان
 نیز از دست افغانان دلیر خان و راجپوتیه همراه راجه بیر سنگه
 جمع کثیر بدارالبوار پیوستند بعده بمصلحت دلیر خان و دیگر بهادر
 نزم جو قرار بران یافت که آشامیان بدخصال را فرصت و مجال
 سرانجام محصور گردیدن نداده - پر فضل الهی را پناه خود ساخته
 یورش نمایند و باین قصد فاتحه نیت خیر خواندند و چند نفر
 جاسوس پیشه با وقوف را برای تحقیق راه قابل یورش اطراف
 قلعه تعیین نمودند درین ضمن یکی از بدبختان جدید الاسلام آشام
 که مدت در لشکر قبل ازین مهم نکر بوده و دائم دم از فدویت خود و
 واقف بودن از همه مکانهای آن کوه میزد بواسطت یکی از همدان
 خان خانان آمده ظاهر ساخت که چون من واقف راه و بیراه
 ملک و رویه این قوم بد راه ام و از هر وجه این سرزمین اطلاع
 واقعی دارم رهبری و پدش قدمی لشکر وقت یورش بمن بفرمایند
 خان خازان با همه تجربه کاری و حزم و احتیاط که داشته فریب

او خورده راهنمائی فوج با او فرمود بعده که دلیر خان و دیگر
 بهادران کمر عزیمت یورش بستند آن آشامی بد انجام پیغام باهل
 قلعه فرستاد که فلان سمت که راه قلب و آب خندق عمیق دارد
 لشکر اسلام را بدم تیر و بلای دام شما می آرم و در وسط شب رهگرای
 سمت مقصود گردیدند - چون محازی دروازه که در وسط او دیوار چون
 کوه استوار واقع است رسیدند آن مردود میر مرتضی داروغه توپخانه
 را گفت که بزدن گوله را میچنگی و تفنگ پیهم اشقیا را طرف
 خویش مشغول سازد تا از طرفی که من برای یورش می برم غافل
 گردند و مراد آن شقی ازین گفتن این بود که مصالح توپخانه
 که همراه گرفته اند بران دیوار کوه رایگان صرف شود و میر مرتضی
 باهتمام برق افروزی توپخانه پرداخت و از بالا تگرت و ژاله اجل
 باریدن گرفت و جمع کثیر تلف و شهید گردیدند و دلیر خان را صبح
 ناشده بر سر خندق برد که آب آن از هر طرف چون بحر عمان پایان
 نداشت و از بالا آشامیان باقسام حربی جان ستان آماده کارزار
 گردیدند و از اطراف گوله و حقه آتش و سنگ باریدن گرفت بهادران
 نصرت نشان باوجود مشاهده نمودن مرگ بی امان بچشم عیان دل
 از امید حیات برداشته رستمانه ثبات قدم ورزیده داد جلاوت و تهوری
 میدادند حصص دلیر خان و آغر خان در بحر بیکران خود جوشان
 و خروشان اسپ انداخته شناکان اختیار عنان بحافظ حقیقی
 سپرده توکل بذات پاك او نموده آنچه نهایت شرط جانفشانی و
 طریقه پیش آهنگان جان نثار است بتقدیم رسانده از باریدن آتش
 بلا اصرار اندیشیده در میان آب و آتش که از سر گذشته بود فیل

میراندند هر چند بعضی افغانان دلباخته همانندند که کار ازان گذشته که امید نجات از میان آب و آتش باشد معینا اگر از غرقاب این بحر خونخوار برآمدم سواي سربسنگ کوفتن و جان رایگان دادن فائده نخواهد داد مقتضای رای صایب آنست که هنوز قابوی وقت باقی است به بنگاه مراجعت نموده باز بتدبیر تسخیر قلعه باید پرداخت - دلیر خان آتش نبود عار فرار بر خود هموار ننموده و سعادت شهادت را سرمایه نجات دارین دانسته بر فیلبان بانگ بهیمت زده فیل پیش راند و افغانان و بهادران جانفشان دیگر مثل آغر خان و قرارل خان مع معدود چند بتبعیت آن دلاور معرکه کارزار تکبیرگویان خود را بآب جانبازی زدند * بیت *

نه تیغ نهنگی بر افراخته * پتیغ از نهنگان سر انداخته
چنان خاست زرمی زبالا پست * فدا دایان همچو از باد مست
بهر که گولہ اجل میرسید بآب سر فرو برده باز مهربالا نمیتوانست
نمود جمع کثیر در جثه شهادت رسیدند دران حالت آن ملعون رهبر که در فکر فرار بود و آغریه او را بسته باخود داشتند از رسیدن گولہ غرق بحر فنا گردید و جمعی دیگر ازان نهنگان بحر جلالت از زخم بندوق و سنگ سرخروئی ابد حاصل نمودند و سه چهار گولہ تفنگ و سنگ بر جوشن دلیر خان رسید که که بیدن او فرسیده هر دو گردید و کارگر نشد آخر برفاقت چند شیر دلان دریا نورد آتش نبود شفاکشان بنایه حصار که گولہ آنجا نمی رسید رسیدند و دلیر خان بزور باتری خود و مدد همدمان جان باز و کمند جرأت و حمله شجاعت مانند شهبازی که خود را بقصد صید زند بلای دیوار

گروگانان شکوه برآمد و بعد بالا برآمدن نیز چنان دان قهروری
 داد که اگر رستم دستان شمع ازان داستان می شنید زبان بانصاف
 کشاده اسم رستمی بر خود نمی پسندید و اگر افراسیاب آن جرات
 و جلالت او را مشاهده مینمود انگشت حیرت بدندان میگزید
 بالجمله همین که آر دلاوران را آن مشرکان دلباخته مقابله افتاد
 باهم آمیختند باوجود هجوم آن قوم شوم و قلت دلیران جان نثار بمجرد
 آنکه از ضرب شمشیر بهادران چندی بقتل رسیدند و از بیرون قلعه
 صدای شادبانه فتح بلند گردید فوج کفار رو بفرار گذاشتند
 و بهادران دیگر باتفاق میر مرتضی و جمعی از مبارزان بانام و ننگ
 بلا فاصله فرصت بمدد جان بازان پیشقدم رسیدند و آشامیان از
 هرگوشه و کنار قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و کافر بسیار در
 وقت هزیمت بدارالبوار پیوستند - خان خانان از وقوع و مشاهده
 چنان فتح نمایان و جلالت دلاوران بعد مفتوح گردیدن قلعه
 خود را نزد دلیرخان رسانده آفرین گویان در بغل گرفت و نصبت
 بحال همه همراهان تحسین نموده دو رکعت شکر ادا نمود و فرمود
 منادی نمایند که احدی دست بمال و عیال و ناموس رعایا دراز
 ننماید و اطفال و عورات باسیری نگیرند - چند هزار کس آن
 ناکسان که بقید در آمدند آنها را مسلسل ساخته برای باروت
 کوبیدن و دیگر مصالح توپ خانه و بعضی کارخانجات که
 هر روز هزار ها درانجا بمزید کار می کردند روانه ساخت - گویند
 خان خانان بهمین نیت خیر فتح نصیب بود که باوجود دست
 تسلط یافتن بعد تسخیر و مفتوح گردیدن قلاع و مکانهای زور طلب

هر وقت دار الحرف باشد اطفال خورد سال و عیال رعایای بعضی
 در آمده را مأمون ساخته در منع دست اندازی بر آنها تقید
 زیاده می نمود و می گفت که عورات و اطفال بحد تکلیف نرسیده
 مجبور در اطاعت ظالم باشند معذورند - بعد ازان برای مسمار ساختن
 بتخانه و بلند ساختن صدای اذان دین محمدی و ضبط اموال و
 توپ خانه امر فرمود و جمعی که از رعایای بلاد پادشاهی در قید
 آن جماعه بودند آنها را رخت و خرچ راه داده روانه او طان آنها
 ساخت - خبر تسخیر چنین قلعه بچنان جرأت و جلالت بهادران که
 بقلعهایی اطراف دیگر آشام رسید اکثر مکانهای خود را خالی
 نموده و ذخیره ها را سوخته و آب انداخته - توپها را در دریا غرق
 نموده بگرد آوری نواره پرداختند و قریب هشتصد کشتی جنگی
 مملو از مصالح توپ خانه فراهم آورده مقابل نواره پادشاهی غافل
 رسیده نایره قتال و آتش جدال بر افروختند و از چهار طرف نواره
 همروان خان خانان را در میان گرفتند ازان که دران روز قریب صد
 کشتی از جمله نواره پادشاهی برای امور ضروری اطراف رفته
 متفرق گردیده بود و زین الحسن داروغه نواره نزد خان خانان
 آمده بود و مردم نواره سردار کار فرمانداشتند از بسیاری نواره کفار
 کار بر مردم نواره پادشاهی تنگ گردید مع هذا استقامت ورزیده
 چهار پنج پهر تردد و کار زار مردانه نمودند و تا مقدور می کوشیدند
 چون فاصله از نواره تا خان خانان سه کروهی جریبی بود و مردم
 نواره را مجال و فرصت خبر رساندن بخان خانان نمائی تا آنکه بعد
 انقضای دو پاس شب صدای توپهای هر دو طرف بگوش

خان خانان رسید و دانست که بر نواره ازطرف غنیم هنگامه روداده همان وقت محمد مومن نام را مع توپ خانه و نقاره خانه همراه خود عجاله هرچه توانستند رفاقت نموده همراه زین الحسن داده روانه ساخت و در آئین تدبیر سرداري ارشاد نمود که بقدر مقدور تاشب باقی است اصپ تاز خود را برساند و بعد نزدیک رسیدن صدای نقاره و کرنا بلند سازند اگرچه محمد مومن بسبب تاخیری که در فراهم آمدن مردم رو داده هرچند جهد نمود تا باقی بودن شب خود را نزدیک نواره نتوانست رساند اما قریب بروشنی طلوع آفتاب که نزدیک بود زورق صبح حیات مردم نواره پادشاهی بشام غرقاب مبدل گردد و کشتی استقلال آنها در گرداب اضطراب افتد چنانچه از ضرب گوله چند کشتی در بحر فنا نورفته بود و بسیاری قریب بغرق بحر عدم بودند درین ضمن باقی کشتیهایی نواره پادشاهی که اطراف پراکنده بودند رسیدند همان ساعت محمد مومن و زین الحسن نزدیک نواره رسیدند اول کرناچیهایی همراه را فرمود که صدای کرنا باظهار رسیدن کومک بلند سازند بعده آوازه شادمانه را بگوش هوش باختکن نواره پادشاهی رسانده باعث تقویت دل آنها و هیبت افزای دل مخالفان گردید و در همان حالت از صدای تفنگ و رامچنگی و غرش بان تزلزل تام در نواره آشامیان راه یافت و مردم نواره پادشاهی را تقویت تمام حاصل گردید تا آنکه لشکر کومکی نمودار گشت و سردار نواره آشامیان دست و دل باخته استقامت نتوانست ورزید و بهزیمت نهاد آری تدبیر هر وقت که از سپه دار آزموده کار بعرضه ظهور آید بمراتب به از لشکر لک

سوار است که سردار مغرور نا تجربه کار داشته باشد چنانچه خان خانان بعد شنیدن خبر هزیمت نواره آشامیان زبان بشکر کشاده چند روز برای بند و بست اطراف آن قلعه توقف ورزیده جای بلخانه مسجد عالی بفانهادن حارس قلعه نگاه داشته مرحله پیدمائی سمت قلعه کمرگران که اصل مکان حاکم نشین آن بد اعلان بود و راجه آن ولایت اکثر ایام عیش آنجا بسر میبرد گردید و راجه آنجا برهمنان چرب زبان فیلسوف با عرضه داشت مشتمل بر اقرار تقصیرات گذشته و التماس قبول اطاعت آینده و امید عفو مع تحف و هدایا بخدومت خان خانان روانه نمود و پیهم عرائض و پیغام متضمن بر اظهار عجز و قبول پیشکش با هزاران ندامت و باز آمدن بشاه راه هدایت و ادعای پذیرفتن جرائم بامید صلح رسیدند مع هذا خان خانان از اندازه کلمه و کلام و پیغام غدر آمیز آن کافر بد انجام دانست که رجوع صلح و درخواست آنها خالی از تدبیر تدویر آمیز نیست و جواب داد که اگرچه راجه برگفته خود راسخ است و امان جان و ملک خود می خواهد آنچه درین مدت از ملک تعلقه صوبه بنگاله گرفته نقد و جنس را مع دختر خود برای پیش خدمتی پرستارن آن درگاه با پانصد فیل و مبلغ پنجاه لک روپیه پیشکش روانه حضور سازد و هر ساله پیشکش مقرر نماید التماسات او را بحضور معروض داشته التماس عفو جرائم او نموده خواهد شد - درین ضمن عریضه یکی از مسلمانان با نام و نشان که از مدت عوض مبالغه خطیر در قید آن راجه بود بطریق پنهانی رسید مشتمل برین که راجه از بیست صلابت و دبدبند صدمات فوج شهر آشوب قلعه کشایان

کوه نبرد پیغام غدر آمیز برای امان فرصت فرار بمیان آورده - درین
 مابین آنچه توانست از زر و نقد و جنس مالیت در اطراف فرستاده
 توپها را در آب غرق ساخته فیلان را سر بصحرا داده خود نیز آواره
 دشت ادبار گردید خان خانان از شنیدن این خبر بسرعت تمام
 سوار شده خود را بدان مکان رسانده با احتیاط تمام سیر و گشت
 جاها نموده همه جا بندوبست و منع غارت فرموده بضبط اموال و
 ائقل پرداخت و قریب صد کشتی بی ملاح که در آنجا مانده بود
 داخل نواره پادشاهی ساخت و بتخانها را مسمار نموده بذای مسجد
 گذاشت جمع کثیر از محبوبان مسلمان و هندو ملک پادشاهی
 که از مدت در قید بودند از زندان بر آورده رعایت خرچ راه نموده
 بوطنهای آنها رخصت ساخت و در صد و بیست ضرب توپ و
 سرب که در آب انداخته بودند بر آورده داخل توپ خانه سرکار
 نمود و ریاده از صد فیل کوه هیکل و سه لک روپیه را طلا و نقره
 و امتعه بسیار سواي آنچه بتزاج رخت بضبط در آمد دیگر
 از سرب و باروت و شوره و گوگرد و عود و صندل و خرمنهایی غله
 آنقدر فراهم آمد که قریب هزار کشتی برای برداشتن و پر
 نمودن آن مطلوب گردید و سواي خرمنهایی غله که بر روی زمین
 از سر رشته کاغذ یادمند یک صد و هفتاد و سه چاه غله و انبارهای
 مدنون بعد تفحص بهمرسید که از انجمله چند انبار که بوزن در آمد
 هر کدام از ده هزار من برنج و ماش و دیگر بعضی جنس ماکولات
 کم بر نیامد و از بر آمدن و بهمرسیدن انبار های غله که باعث رفاه
 خلق الله و سپاه گردید خان خانان نهایت مشغوف گشت و قدغن

نمود که صد و پنجاه انبار با احتیاط تمام برای ایام برشکال که نزدیک رسیده بود ذخیره نگاهدارند باقی و فراخور حالت بهمراهمان قسمت نموده مقدمان و رعایای مالگذار اطراف را عهد بر قول امان داده طلبید و خلعت بخشیده به تسلی آنها پرداخته یکساله محصول مغاف فرمرده خطبه بنام نامی عالمگیر پادشاه عالمستان غازی خوانده ستیم و طلا را بسکه همایون اسم عالمگیر سوخروئی بخشید و رواج نراینی را ممنوع فرموده - اگرچه خان خانان در فکر بدست آوردن راجه آن دیار بسیار پرداخت اما چون موسم برسات که پنج ماه دران ولایت متصل شب و روز می بارد و تمام روی زمین را آب میگیرد و راه تردد مسدود می گردد رسید و دیگر امور ضروری از نسق مالی و ملکی در پیش بود تعاقب نمودن راجه میسر نیامد - درین ضمن از زبانی کهن سالان ظاهر گردید که زر نقد و جنس بی شمار که همراه زمینداران عمده و راجهای گذشته چنانچه بزبان خامه داده زیر خاک مدفون است باندک تردد بدست میتوان آورد مردم معتمده را مع بیلداران بسیار تعیین نمود که زر سرخ و سفید لکها مع جنس بی شمار سوای آنچه مردم تلاش نموده بر آوردند بضبط در آمد و میر مرتضی داروغه توپ خانه را با راجه امرسنگ و جمع از تابینان برای محافظت کهرگان و گرد آوری آلات و ادوات توپ خانه که سرانجام عمده آن ملک است مقرر نمود و بهمان دستور دیوان و قاغی و امنا و کروری معامله فهم و متدین و آبادان کاو و فوجداران کارزار دیده ناجا تعیین فرموده حقیقت بحضور معروض داشته باده دوازده کلید طلا و نقشه آن ولایت بقید خصوصیات ارسال داشت و بعد فراغ تهنانه

بفندي همه جا نموده خان خانان سه ونیم گروهی کهرگانون در موضع
متنہرا پور کہ در دامن کوه وسیع بود و چندان ملاحظہ رسیدن سیلاب
نداشت برای بصر بردن پنج مہ بر شکل چہارونی مقرر ساخت و
اطراف ہفت ہشت گروهی فوج معقول یا سرداران کارزار دیدہ
تجربہ کار برای خبرداری و سد راہ گردیدن آشامیان کہ شب خون
نیازند بطریق تہانہ تعین نمودند معہذا مکرر کافران خونخوار
مردم آزار در شبہای تارمانند مور و ملح فراہم آمدہ ہر سر لشکر غافل
شب خون می آوردند و اسب و آدم ضائع و شہید می ساختند
چون این تردد کافرکشی و تسخیر ملک و قلعات از عرضہ داشت
خان خانان بعرض رسید و متواتر از روی وقائع معروض گردید
باعث سرور و خوشوقتی تمام خاطر پادشاہ گشت و محمد امین خان
خلف الصدق خان خانان را خلعت و سرپیچ مرصع عنایت فرمودند
و عنایات دیگر کہ درباره خان خانان بعد و رودخبر اضافہ و فرمان آفرین
و تحسین بدستخط خاص و خلعت خاصہ و خنجر و شمشیر مرصع
بعمیل آمد در ذکر جشن شروع سال پنجم از جلوس بتکریر می آرد *

ذکر سوانح سال پنجم مطابق سنہ ہزار و ہفتاد

دو ہجری مشتمل بر خبر واقعہ مراد بخش و توجہ

رایت ظفر آیت طرف کشمیر بہشت نظیر

جشن آغاز سال پنجم از جلوس مبارک مطابق سنہ ہزار و ہفتاد

و دو ہجری غرہ شوال بدستور ہر سال منعقد گردید و ہر یکی از
وطیع و شریف موافق قسمت و مراتب کامیاب گشت خن خانان
نہ در عوض حسن ترددی کہ از و در تسخیر آشام بظہور آمدہ یک

کرور دام انعام و هزار سوار دو اسپه اضافه و دو نیل با ساز نقره
مرحمت فرمودند بعد از فراغ جشن پادشاه را عارضه بدني
روداد و بسبب انحراف مزاج که در یک هفته اطراف دار الخلافت
انتشار یافت باعث اختلال حال رعایا و ماده قساد بعضی متمدنان
مفسد پیشه گردید و باز زود بصکت مبدل گشت لهذا جشن
غسل صحت و وزن قمری سال چهل و ششم از عمر شریف ضمیمه هم
فرمودند جهانی کامیاب فیض گشت - هفتم جمادی الاولی بعزم
سیرو شکار کشمیر بهشت نظیر متوجه دار الخلافت لاهور گردیده
دهم رجب نزدیک سواد لاهور مضرب خیام فرمودند چهارم شعبان
داخل شهر و قلعه گردیده میر منزل را مع بیلداران و تبرداران برای
صاف نمودن راه مرخص فرمودند *

اگرچه مولف عالمگیر نامه ذکر کشتن محمد مراد بخش را
موافق مرضی قلم انداز نموده اما مکرر اوراق آنچه از روی دفتر
بتحقیق آن پرداخته و زبانی والد مرحوم که از نوکران معتمد
زرتشناس مراد بخش و تا روز فراغ مقدمه در پای قلعه نشسته در
فکر منصوبه کمند بستن و فرود آوردن آقاي خود بسر برده بود و
بفکر نوکری عالمگیر نپرداخت و زبانی مردم ثقه آنوقت مسموع
گردیده بزبان قلم میدهد بعده که محمد مراد بخش را بقلعه فرستادند
سرس بانی را که محبوبه محمد مراد بخش بود بحسب درخواست
او همراه آن برگشته اختر رفیق ساختند و آنچه برای خرج آن
گرفتار دام اجل مقرر کرده بودند نصف آنرا طعام پخته بجمعی از
مغلان که در پای حصار قلعه فقیر شده نشسته بودند و مغلانی که

مسافر وارد می شدند میخورانه تا آنکه مغلان بعد تبدیل قلعه با انواع
تدابیر یک طرف بفضیل قاعه کمند بسته بآن محبوس بند بلا باشا
وقت و مکان معین خبر نمودند و آن ساده لوح غافل از دغل بازی
فلک غدار بعد دو پاس شب که مور و ماهی در خواب بودند
سرس بآئی را بر اراده خود اطلاع داده اظهار رخصت باین مضمون
بمیان آورد که اگر حیات وفا و فلک مدد نمود باز بهم خواهم رسید
و الا بخدا سپردیم سرس بآئی از شنیدن چنین گلمات بگریه و فغان
آمده گفت مرا بکه سپرده می روی ازین گریه محصلان و نگهبانان
حوالی خبردار گشته مهتابی و مشعلها روشن ساخته در پی جست
وجوی کمند پرداخته پیدا نمودند بعده که این خبر بعرض رسید بفکر
قلع ریشه و سراس نگاهداشتن مدعی سلطنت افتاده - برهنائی بعضی
هواخواهان پسران علی نقی را که پدر ایشان را محمد مراد بخش
کشته بود چنانچه بذکر در آمده بدعوی خون پدر بر انگیزتند پسر
کلان از ولایت قبول دعوی خون پدر ابا نمود و پسر دوم اطاعت
امر نموده بدعوی خون پدر در عدالت مستغیث شد و آخر
مغضوب نظر بادشاهی گردید حکم شد بقاضی رجوع نماید بعد از آنکه
در شرع ثابت شد در ماه ربیع الثانی سنه هزار و هفتاد و
دو هجری فرمودند تا قاضی برفاقت وارث مقتول نزد محمد
مراد بخش رفته بعد اظهار اثبات خون موافق حکم شرع بقصاص
رساند چنانچه تاریخ آن یافته اند - ای وای بهر بهانه کشتند - چون
پسر کلان که از دعوی خون پدر ابا نموده بود پادشاه قدر دان از فرمودن
خدمت حضور و دیگر عذایات متوجه حال او شدند - و چون پوزنمل

زمیندار جام فوت نمود پسر او یاسم ستر سال بموجب حکم و بدستور زمینداران بجای پدر قائم گردید رای سنگه برادر پورنمل باغواى بد سگالن آن مرزو بوم و رهنمائی نفس شوم جمعی از مفسدان عربده جو با خود فراهم آورده گردن رانهور را که جد مادری ستر مال و مدار المہام خانہ او بود مقتول ساخت و ستر سال را بدست آورده مع مادر و نوکران معتمد او مقید گردانید و سر از اطاعت و امر پادشاه نیز پیچیده شروع بمغسدي و راه زنی نمود قطب الدین خان فوجدار آن ضلع بر طریقہ سرکشی او اطلاع یافته دو ہزار سوار همراه محمد نام پسر خود دادہ بطریق استعجال برای تنبیه و استیصال او روانہ ساخت و بعد از رسیدن مقابل ہمدیگر کار بقتال و جدال افتاد بعد ازان کہ صد و ہفتاد نفر از کفار کشتہ گردیدند و جمعی زخمی و اسیر گشتند و بعضی از مردم پادشاهی نیز شہید و زخمی شدند آن بد فرجام نیز بقتل رسید و آنولایت بتصرف مردم بادشاهی در آمد و قطب الدین خان مورد عنایات گردید *

الحال فقرہ چند از باقی ذکر مهم و مآل کار آشامیان و خان خانان بزبان قلم میدہد اگرچہ خان خانان در حق جلالت پیشگان قدردان و مہربان بود و ترددات رستممانہ و کارزارهای بہادرانہ کہ از آغرخان و ہمراہان او در رفاقت خان خانان بظہور آمد اورا بدل و جان دوست می داشت و در فکر پرداخت او بود اما از آنکہ بعضی مغلان ہمراہ آغرخان بعد تسخیر بلاد دست بغارت و تاراج مال مردم دراز مینمودند باوجود منع آغرخان ممنوع نمیکردیدند و این معنی خلاف مرضی خان خانان کہ در تاکید منع دست اندازی نہایت

تقدیم مینمود بظهور می آمد مترجمه حال و پرداخت آغرخان
نگزید و از توجه و امداد آنچه طریقه سرداران کار طلب دربار
همراهان می باشد در حق او بظهور نیامد لهذا آغرخان اکثر آزار
مخاطر می بود تا آنکه روزی قبل از آنکه اثر طلوع آفتاب ظاهر گردد
و وقت تلاوت قرآن و اوزاد خواندن خان خانان بود آغرخان
با مغلان همراه مستعد و مسلح گشته بدر خانه خان خانان آمد
چو بداران مجال و جرأت مانع آمدن نداشتند آغرخان بی محابا
اندرون درآمده جای که خان خانان بر سر سجاده نشسته مشغول
خواندن ادعیه بود حاضر گشت خان خانان از مشاهده آمدن آغرخان
بدان هیئت و سواس و هراس تمام بهم رساند و بزبان خوش و
دلبری تمام سبب آمدن بیوقت استفسار نمود آغرخان در جواب
گفت که درین مدت در تردد جانفشانی و تقدیم خدمات ماموره
از میان هرگز کمی بظهور نیامده و الحمد لله به نیروی اقبال بیزوال
پادشاه عالمگیر و سعی و تردد و جلالت آن سپه سالار کفار مغذول
و پامال مکافات اعمال خود گشتند و ملک مفتوح گردید و کاری
نمانده افسوس آن داریم که هرگز آفرین باد و تحسین از زبان آن
کار فرمای قدردان درماد ما بکارها بر نیامد لهذا بودن و نبودن
خود معطل محض دانسته برای رخصت آمده ایم امید داریم که
فاتحه بدرقه راه خوانده دستک رخصت عنایت فرمایند که خود
را نزد آقای خویش رسانیم خان خانان هر چند بعدر تقصیر تغافل
ایام گذشته و تلافی ایام آینده پیش آمد فائده نداد و آغرخان
برای مرخص ساختن مبالغه از حد گذراند بعده که خان خانان

بعد از جاضر نبودن بخشی برای نوشتن دستک پیش آمده خواست
 بدفعه وقت پردازد آغرخان که دوات و پارچه کاغذ سفید عمدا
 همراه بوده بود پیش خان خانان گذاشت و گفت التماس آن دارم
 که نواب بدست مبارک دستک نویسند خان خانان نظر برینکه
 حق بجانب اوست و هیچ وجه دران حالت از دست آن جلالت
 دثار که بارها ازو کار دست بسته مشاهده نموده بود رهائی
 نداشت طوعا و کرها ناچار دستک رخصت نوشته و مهر نموده
 حواله نمود اما بر سر گذرها و معبرهای آب نوشتجات دواند که
 بعد رسیدن آغرخان کشتیها را بند سازند و تا مقدور نگذارند که
 از آنها عبور نماید لیکن هر جا که آن دریا نورد شیر نبرد رسید و
 ملاح و کشتی موجود نیافت با همراهان خود را بدریا زده عنان
 ا-پان بحافظ بروبحر سپرده شناکان گذشت و در بعضی دریاهای
 قلب چند نفر از مغلان و دیگر همراهان که اجل آنها دامنگیر گردید
 غرق بحر فنا گردیدند بعده که بحضور رسید چون نوشته خان خانان
 بنام محمد امین خان بخشی قبل از رسیدن آن بهادر سراپا
 غیرت مشتل بدین مضمون رسیده بود که آغرخان اگرچه از
 شجاعان عالی نسب کار طالب و سزاوار پرداخت و پیش آوردن
 است اما از آنکه جهالت ایام جوانی و غرور شجاعت را کار فرموده
 بسماجت تمام رخصت گرفته بعد رسیدن حضور چند روز چشم
 نمائی بر طرفی منصب نموده باز بدلاسی او پرداخته کار ازو باید
 گرفت چنانچه محمد امین خان موافق نوشته خان خانان بعمل
 آورد و ابتدا پای اعتراض پادشاهی بمیان آورده چند گاه از ملازمت

و از منصب برطرف ساخته باز خود بخانه آغرخان رفته
 از پادشاه آورد و شفیع جرائم گردیده تسلیم بحالی منصب فرموده
 از جمله کومکهای کابل نموده روانه ساخت چنانچه از ترددات
 او که در کابل بظهور آمده بگذارش خواهد آورد القصه خان
 خانان که بعد فرار راجه آشام متهم پور را مکان چهارنی قرار
 داده بود بعد رمیدن موسم باران که هرطرف فوج سحاب فیل رفتار از
 هر دامن کوه سار نمودار گردید و غریدن ابرو درخشیدن رعد زهره
 شکاف که اطراف دشت پر وحشت پیچید و از ملاحظه تیر باران
 آب و فرو ریختن یکه تازان فطرات نالها و رود خانها بجوش و خروش
 آمده زره موج پوشیده خود حباب بر سر گذاشت و تیغ آزمایان
 جو پبارو ترکش بندان آبشار وسیلابهای خانه بر انداز رود خانها از هر
 طرف به ترکنازیها در آمدند و روی زمین را آب فرو گرفت و راه
 تردد سپاه و اسب ناپدید گردید بمرتبه سیلها اطراف لشکر
 نور آورد که خیمها بالای پشتها حباب آسایشنا در آمدند آن تیره
 بختان بد فرجام و آشامیان خون آشام که در انتظار قابوی چنین ایام
 بودند از هر گوشه و کنار کوه و صحرا بر آمده بمدد همدیگر برتهانهای
 پادشاهی شبخون آورده و در بعضی جاها روزانه هجوم نموده
 دست بردها آغاز نمودند و بهادران شیر دل کوه صولت از شدت
 چنان سیلاب بلا از جا در نیامده بدفع آن ملاعین کوشیدند و در هر
 هفته و ماه چهار پنج شبخون میزدند و آدم و اسب ضائع و تلف
 می ساختند و بمرتبه هنگامه و فساد پریا نمودند که مردم بسیار
 بدرجه شهادت رسیدند و چارپای بی شمار بدزدی بردند و انور بیگ

نام پادشاه دارالخوارزم را با جمع کثیر از همراهان از که بعد تردد
 نمایان مغلوب گردید چنان زیر تیغ آوردند که يك نفری آنکه کشته
 و زخمی نگشته باشد سالم نماند و بر فوج سپه سالار چند بار بجرأت و
 شوقی تمام پیش آمده بعد بلند گردیدن صدای داروگیر که جمع کثیر
 از آنها مقتول و اسیر گردیدند و بسیاری از مسلمانان بدرجۀ شهادت
 رسیدند هزیمت یافتند و مکرر بر سر مورچال دلیر خان ریخته
 و ستخیز عظم بر پا نمودند و در آن شب تار از دلیر خان که بذات
 نفس خود بدان تیره روزان مقابلۀ کارزار افتاد تردد رستمانه و
 سعی بهادرانه بظهور آمد و فرهاد خان که از دلاوران جانباز بود
 در آن شبخون دو زخم تیر زهردار برداشت که همان ساعت دست
 او درم نموده و وجع زیاده بهم رسانده بیتاب ساخت اما آن مرد کافر
 نبرد دست از کارزار و تعاقب کفار برداشت بعده که آشامیان
 رو بفرار آوردند دلیر خان تاسه کرده میدان آب و گل بتعاقب پرداخته
 بسیاری را بقتل رسانده مراجعت نمود همچنان باستظهار تلاطم دریا
 بر سر نواره شبخون زده کشتی بسیار از تصرف مردم پادشاهی
 بر آوردند و راه رسد غله بر لشکر ظفر اثر بند ساخته شوقی از حد
 گذراندند و هرگاه و هر جا آن دد نژادان بدنهاد زور می آوردند بهادران
 نصرت نشان نظر بر کثرت آن ضلالت پیشگان و قلت همراهان نصرت
 نشان خویش ننموده خود را بی محابا بران بدسرشتان میزدند و اکثر
 غالب می آمدند و میر مرتضی که حاکم کهرکون بود از اخبار انتشار آن
 کفار در خرداری و بیداری شبها را بروز می آورد معینا بعد مکرر شبخون
 آوردن و هزیمت یافتن يك شب بمرتبه تاخست و زور آوردند که دیواری

که بجای حصار از چوب باریک دران سرزمین میخازند آتش زده
 میروگند و اندرون انحاطه در آمدند و دست بغارت کشافتند آخر
 بعد از غلبه الهی که دلاوران جانباز بدفع شر آنها پرداختند مغلوب
 گردیده راه فرار اختیار نمودند - چون اسفندیار را حاکم مستقل کوچ
 بنهار تعلقه بهیم نراین که اول بار مفتوح گردیده بود نموده بودند
 بسبب سر بصره گذاشتن راجه محمد صالح و دیگر مردم صاحب
 ثروت ابتداء برای جستن او تعیین شده بودند بعده دیوان و کروری
 جابجا تعیین ساختند درین هنگامه چون حکام آن مکان در مقدمات
 مالی با رعایا سختی و بی اعتدالی خلاف مرضی خان خانان بظهور
 آورده بودند رعایا ازین معنی بشورش آمده فراهم گشته خود را نزد
 راجه بهیم نراین رسانده ترغیب آمدن بر سر وطن و ملک خود
 نموده ازان کوه بر آورده چون مور و ملخ با او متفق گشته بر سر هردو
 حاکم منصوب کرده خان خانان زور آورده اول بمحمد صالح پیغام
 نمودند که سلامتی خود در دست برداشتن ازینجا دانسته راه لشکر
 خان خانان اختیار نماید بعده که نشنیده بتهیه کارزار افتاد بعد
 مقابله و مقاتله که روداد باجمع کثیر همراهان که کمر کسی ازان غرقاب
 بلا نجات یافت بعد رجه شهادت رسید بعده باسفندیار که صاحب مدار آن
 دیار نموده بودند همان پیغام داده کلمات موحش بگوش هوش باخته
 او کشیدند اسفندیار خود را ازینجا کشیده بگهرا گهات که متصل
 سرحد جهانگیر نگر تعلقه پادهی بود رساند این خبر که بخان خانان
 رسید ماده مزید بیدماغی و ملال خاطر آن سپه سالار گردید -
 حاصل کلام جراحتهای دیگر که ازان کافران بد انجام بتقاضای ایام

بظهور آمده و تردیداتی که از بهادران اسلام در دفع شر و ضرر آن جماعه
 بوجود آورده بود رفع پیوسته اگر خواهد. مفصل برنگرد بطول کلام ملال انجام
 منجر میگردد اما بذکر یکی از آن تردیدات که خالی از غرائب
 نیست می پردازد که بعد رسیدن خبر تسلط یافتن آن جماعه
 بر محمد بیگ و تصرف نمودن بعضی کشتیهای نواره و یفند نمودن
 رسد غله خان خالان فرهاد خان را با راجه سجان سنگه و قزاقان خان
 و دیگر افواج برای مدد محمد بیگ و رساندن رسد غله تعیین نمود
 فرهاد خان چون نزدیک کهرگانو رسید یک روز و شب آن
 قدر باران بشدت بلا فاصله بارید که از شورش آب و تلاطم ناهای
 خون خوار هشت بهر شمشیر و روز در یک مکان ایستاده ماندند و
 سواران بجز خانه زین یک و جمیع زمین برای پا گذاشتن نیافتند و
 پیاده ها سواي آن که تا کمر در آب ایستاده بودند و بعضی را شدت
 صدمه سیلاب غرق بحر فنا ساخت چاره کار دیگر نداشتند و چنان
 راه تردد بند و ناپدید گردید که هر چند خواستند طرف منزل مقصود
 قدم بردارند میسر نیامد تیر انداز خان که دران نواح تهنه داری
 می نمود و از آن سرزمین پاره واقف گشته بود خبر یافته شدافته
 شناختن خود را با جمعی از واقفان آن مکان رسانده رهبر
 سمیت کهرگانو گردید قدری راه که بتصدیع قطع نمودند جایی رسیدند
 که آشامیان بد کردار کودالها و جدولهای عمیق کنده اطراف آن
 مورچال بسته بر پشتها بر آمده مستعد کارزار گشته در انتظار صید
 تیر خورده جو یابی قاهری وقت بودند درین ضمن چند کشتی
 جنگی نیز بعد از آن در نزد آن بد نهاد رسید و شروع بانداختن گول

توپ و تفنگ و بان نمودند و جماعه که بر پشتها دام مورچال بسته در انتظار شکار بودند از طرف دیگر زور آوردند و مردم پادشاهی را در میان آب و آتش محاصره نمودند فرهاد خان و جمعی که در آن گرداب اضطراب گرفتار گردیدند ندانستند چه کنند ناچار هزار تصدیع طرف بالای آب خود را با رفقای جانباز رسانده پاره از صدمه گوله و تیرو سنان محفوظ گشتند اما چون دو سه روز در آب بکمال تصدیع گذرانده بودند در کسالت و زیدن باد سرد زمهریر بلیخور و خواب بمیان آب محصور گردیده قطع امید حیات نموده در آن ورطه که هیچ زندانی بدان عذاب مبتلا مباد گرفتار گشتند باز بدفع شراعدای خود پرداختند خبر بخان خانان که رسید مضطر گشته یک تاز خان را با محمد مومن بمدد آنها فرستاد و آن هر دو جلالت پیشه که خود را از یک تازان کار طلب می گرفتند هر چند سعی نمودند بفرهاد خان نتوانستند رسید و مابین راه بحال خود از شدت آب و ممانعت کفار در ماندند و یک هفته آن دلاوران در آن گرداب عذاب در میان گل و آب بهزار خون ناب دل که گاه از غلبه خواب ایستاده مره چشم بر هم گذاشته می شد بسر می بردند درین هفته در میان قلعه آب سوای غذای خون دل خوردن که باعث رفع فاقه پی در پی تواند گردید و ازان قوت سد رمق حاصل آید گوشت گاو بود که مسلمانان از گاوان همراه مذبح ساخته بر آتشی که از شعله دل بوسر دست روشن می نمودند بوی آتش رسیده و نا رسیده تناول نمودن واجب می گردید و جمعی که از هنود بودند ازان نیز محروم ماندند و بسخت جانی می گذراندند و کافران از اطراف نادره قتال می افروختند و دست از

مزارحمت راه بر نمي داشتند و حملها مي نمودند و فرهاد خان مع همراهان از ترس جان و ملاحظه آبرو در دفع شر آن جماعه مي كوشيد از آنكه دانستند كه رتبه شهادت حاصل نمودن بمراتب پي از آنست كه ميان آب و گل را يگان جان عزيز بباد اود دست از دل و جان برداشته بمدد توكل فضل الهي خود را بران تيره بخشان زدند ميان راجه سجان سنگه و آنها كار بكوته يراق بلكه مشقت و گريبان رسيد فرهاد خان خود را بمدد رسانده آهسته بگوش راجه گفت كه صلاح كار درين است كه مصلحه كفاز را بطريق هزيمت طرف خود كشيده از نواره جدا و دور بايد نمود راجه عمدا قدم بقدم پس پا گرديده آشاميان را طرف خود مي كشيده تا آنكه پارو از نواره خود دور افتادند و از راه غرور غلبه كه داشتند بيبا كانه قدم از قدم بر نمي داشتند درين حالت فرهاد خان و قراول خان با جمعي آغريه تكبير گويان بمدد راجه پرداخته بر سر آن گروه حمله آوردند و از چهار طرف درميان گرفته با نيم جاني كه داشتند داد جلاوت و تهويل دادند از آنكه كافران آن سرزمين بي استظهار نواره در جنگ صف مقابل شيران نبرد جواز روبا كمتروند بتدبير ميمازان دين تقدير موافقت نمود و در فرصت نيم ساعت نجومی كه معركه دارگير گرم بود آن حماعه بد سكال مغلوب گشته علف تيغ بهادران اسلام گشتند و چنان بجان دادن در ماندند كه يكي از آنها خود را بنواره نتوانست رسانيد و مردم نواره نيز بمدد آنها نتوانستند پرداخت و دلاوران اسلام گرم گيرا اشجار كيله و بانس كه دران كنار بختيار بودند بريده درلا و گل برای پا قايم نمودن انداخته بران مردانه قدم

پیش گذاشته برق کردار بر نواره تاختند و بمیاری بزور بازوی
 شنآوری بکشتیها رسیدند و بضرب شمشیر و سنان دمار از دماغ
 کفار بر آوردند و قریب چهل کشتی بدست آوردند از جمله غنیمت
 میان کشتیها از جنس خوردنی خام و پخته هرچه یافتند از آنجمله
 آنچه از کیله و برنج خام بود بکار راجپوتیه در آمد باقی مسلمانان
 قسمت نموده خورده آبی در آتش جوع چند روزه پاشیدند بعد از آن که
 بارانها رو بتخفیف گذاشت غلبه لشکر اسلام روز بروز زیاد میگردد
 و دران سر زمینهای قلب هرگاه و هرجا شب خون می آوردند
 بیشتر از کفار طعمه تیغ آبدار مسلمانان شجاعت شعار می گردیدند
 و هر طرف از اطراف هزارها بقتل می رسیدند و بسبب قحط و
 وبا که علاوه اشکر کشی و کافر کشی گردید آن قدر آشامیان بجهنم
 واصل گردیدند که کار از قیاس و شمار در گذشت بعده که کار بر
 راجه آن دیار تنگ گردید و امید جان بدر بردن از دست غازیان
 اسلام نماند یکی از نوکران عمده مدار علیه خود بطریق ایلچی زبان
 فهم باظهار خضوع و خشوع مع عریضه مشتمل بر استدعای صلح
 بخدمت آن سپه سالار با وقار روانه ساخت خان خانان همان جواب
 سابق مبذول بر طلب دختر در جرگه پرستانان مع سه لک توله
 طلا و پانصد زنجیر فیل در سال حال و لک توله طلا و صد فیل هر
 سال داد از آنکه از نزد خان خانان نیز آدم زبان دان آن ملک فهمیده
 کار طلب داشته بودند و خان خانان بر خوبیهای بهوکی وزیر راجه که در
 اصلاح مقدمه باظهار خیر خواهی طرفین بسیار میکوشید و راجه
 با او بدظن از نا همواری اطوار خود گردیده بود اطلاع یافت پوزنمل

نام نوکر کاردان سخن فهم خود را نزد بهوکن وزیر فرستاده کلمات راست و درشت پیغام نمود و بهوکن با احترام تمام با فرستاده خان خانان پیش آمده هرچه در تنقیح مقدمه و اصلاح کار کوشید و راجه را فهماند از نا فهمیهای راجه گفتگوی مصلحه صورت نگرفت و روز بروز از نامواققت آب و هوا که در همه بلاد اواخر برشکل از ضرر اختلاف فصلین موثر میگردد و باکثر مزاجها نمی سازد خصوص در طبع مسافر دور دست زیاد انحراف مزاج راه می یابد خاصه در دیار کوهستان و جنگل که اشجار زهردار بسیار می باشد و بیج درختها که سمیت دارند شست و شوی می یابند از آن آب هر مسافری که بخورد اثر آن سریع الاثر می باشد و از وزیدن باد گل بهار آن اشجار که حکم زهر مار دارد تغییر تمام در آب و هوا بهم می رسد و بمسافران مزاج نگر گرفته اثر سمیت می بخشد چنانچه مابین صوبه خاندیس و بندر سورت چهار منزل این طرف بندر مذکور رودخانه ایست مسمی بساین یعنی مار که آب آنجا فی الواقع در اول فصل خریف حکم زهر مار بهم می رساند هر مسافری که در آن موسم از آب عبور نمود هر چند که آب آنجا از روی احتیاط نخورد هوای آن قطع زمین کار خود می نماید و ممکن نیست از صد مسافری که بدون عارضه تب رهایی یابد مطلب انواع مرض جسمانی و تب محرق و امراض مهلکه دیگر بمرتبه بشدت تمام در لشکر اسلام پیچید که خیمه نماند که از ده نفر یکی برای خبر گرفتن دوا و غذا سالم بماند و اثر تب و بانی مهلک علاوه مرضهای دیگر گردید و گزائی و کمیای غله مزید عالمهای جسمانی گشت و

صد و هفتاد و سه انبار غله که بتصرف مردم پادشاهی آمده بود ازان
 جمله چند انبار بخزرج لشکر در آورده بجهت نگهداشتن و محافظت
 باقی آن انبارها برای ذخیره چنین روز تاکید نموده بودند بیشتر
 انبارها بسبب شدت باران که مردم لشکر از طریق محافظت آن عاری
 بودند و مردم آشام وقت شب خون و پورش قابوی وقت یانته بکندن
 دست بدست آب در انجاها سر می دادند و هر جا غله بالا می
 یافتند آتش می زدند و ضائع و نا بود می ساختند بوسید و از کار
 خوردن آدم و چارپا رفت و در سال حال از اختلال احوال رعایا
 زراعت نشد لهذا از عسرت غله کار سپاه خصوص بی بضاعتان کم
 قرار بهلاک رسید عرصه زندگانی و آرام جسمانی و روحانی بر تمام
 لشکر تنگ و نا گوار گردید و هر روز هزارها هر طرف افتاده جان
 بدشواری می دادند و گاو و اسب نمائد که از گوسنگی جان برگشته
 باشد یا مذبوح شده غذای غربا و ضعفا بگردن بلکه مردم عمده گاه گاه
 گوشت اسب و گاوی که کار او بمردن رسیده باشد ذبح نموده باهمه
 پیه او که نام روغن و چربی و نمک ناپدید بود کباب ساخته باقدری بونج
 شوربا دستور جوش داده بدان تنعم می نمودند و در امتداد ایام
 آن نیز میسر آمدن متعذر گردید و کار بجای رسید که چون
 مداومت لحم البقر مولد انواع مرض سودائی است علاوه اختلاف
 آب و هوا گشت و کفن و دفن مرد ها و بیمه دار ی مریضهائی
 نزدیک بهلاک باعت و بال جان و حال زنده ها بدتر از بیمار گردید
 و بپین آفتهائی غیر مکرر همه تهاه داران رو بعالم بقا گذاشتند
 یا با نیم جان باردوش در آشامی گشته خود را بلشکر رساندند و گمان

سحر و جادو دران ملک از کفر آنها زیاد شهرت دارد چنانچه پیشتر
علاج مرض دران سرزمین از افسون و خوردن کسب و که میوه مشهور
آنجا است و لیمو و نارنج که در آنجا بسیار است می نمایند و از
آب نارنج که صفر اشکن اکثر امراض می گردید و بمزاج مردم لشکر
موافق آمده بود علاج تخفیف تب و بعضی مرضها می گردید
و مردم لشکر بمرتبه تنگ آمدند و بجان رسیده مغلوب امراض
گردیدند که اکثر عمدها باهم اتفاق نموده هم مصلحت شده
خواستند که از سپه سالار خان خانان جدا شوند خان خانان
برین معنی اطلاع یافته ب فکر تدبیر کار پرداخته در ظاهر فرمود که
خیمه طرفی که راجه بود بر آزد و در سر انجام کوچ گردیده خفیه
در دلا سایی همراهان کوشیده امیدوار مصالحه و مراجعت ساخت
چون میر منزل پیش خانه طرف مسکن راجه بر آرد از انتشار
این خبر آشایان چون مور و ملخ جوق جوق فراهم آمده شروع
بشوخی زیاد از حد نمودند و دلیر خان به تنبیه آنجماعه پرداخته
هزارها از ان قوم شوم قتل و اسیر میساخت و خان خانان میفرمود
که سرمقتولان را برگردن اسیران بسته در لشکر تشهیر نمایند
و بتهاجمات میفرستاد که تشهیر کفان رده بقتل رسانند - داین ضمن
بهوکن وزیر راجه نظر بر عاقبت بینی خود و اصلاح کار راجه باوجود
ظن بد راجه که در حق او داشت بطریق فرار خود رانزد خان خانان
رساند و راجه اطلاع یافته اطفال و عیال او را گرفته مقید ساخت
و بعضی را سیامت نمود اما آخر کار سعی بهوکن نظر بر اصلاح
کار طرفین که هر دو طرف هموار نیز شده بودند قرار صلح بودن

یافت که فی الحال یک لک و بیست هزار توله لقمه و بیست هزار توله
طلا و پنجاه زنجیر فیل مع دختر بد روی نیک اختر خود برای خدمت
پادشاه و پانزده زنجیر فیل و یک دختر برای خان خانان مع نقد و
جنس دیگر بدهند و برای دلیر خان که در اصلاح و تنقیح مقدمه
میانجی شده بود نیز رسمیات بجا آرند و عذر ویرانی ملک
و تازاج رفتن سرمایه دولت خود را شفیع کم خدمتی و جرائم
خریش ساختند از آنکه خان خانان نیز بمرض نزدیک رسیدن اجل
گرفتار گشته بود و عده های لشکر برای کوچ تنگ آورده بودند مع هذا آزار
خود را پنهان می نمود ایندرا ضی صلح خاطر خواہ راجہ گردید و نیز مقرر
گشت که از جمله مکانهای مفتوحه چند قلعه و قصبه سیر حاصل
که پیوسته بسرحد بنگاله است بتصرف مردم پادشاهی باشد و
تا وصول پیشکش چهار نفر عده راجہ بطریق یرغمال که در هندی
اول گویند نزد خان خاندان باشند و از طرفین عهد نامه نوشتند و
بهمدیگر دادند و بندیهای هر دو طرف خلاص گردیدند و وسط جمادی
الاولی سال پنجم از جاوس خان خانان سپه سالار با لشکر که اکثر مریض
و بعضی مشرف بر هلاک بودند و چندی از عده ها مرحله پیمایی
سفر آخرت گردیدند متوجه بنگاله گردید و بقصد تادیب بهیم
نراین از راه محالائی که منجمه محال پیشکش مقرر گشته بود کوچ
مقرر فرموده بارجود شدت آزار خود و مشاهده آنکه اکثر را پا برکاب
سفر دار القرار میدید نظر برینکه تا نفس واپسین در کار ولی نعمت
کوشد خود داری نموده مرض خود را پنهان و سبک داری نمود و
شب و روز در اجرایی کار مالی و ملکی و تسلی سپاه صرف

اوقات نموده همت بر تسخیر دوباره کوچ بهار و تنبیه راجه آن گماشته از کوچ سفر دار القرار اندیشه بخاطر راه نداده کوچ بکوچ طی مسافت می نمود تا آنکه کار از مداوا و امید حیات گذشت و مزاج بالکل مغلوب مرض گردید و دانست که ایام موعود رسید عسکرخان را با رشید خان و دیگر همراهان که بر آنها اعتماد فدویت و نظر بر کار سرکار پادشاهی داشت مع نوازه اواخر شعبان المعظم برای تادیب بهیم نراین مرخص ساخت و در خلوت بطریق وصیت کلمه چند نصیحت آمیز بر زبان آورده فاتحه و داع رخصت خواند بعده که نزدیک انتهای سرحد کوچ بهار در منزل خضر پور رسیدند دریم ماه رمضان المبارک شروع سال ششم از جلوس همایون ازین منزل پر شور و شرفانی بدار السرور جاودانی انتقال نمود و این خبر ملال اثر در لاهور بعرض خلد مکان رسید نظر بر اینکه از بندهای عقیدت کیش کار طالب و کار فرما بود باعث کدورت خاطر عاطر گردید سعادت نوکری که در زمان حیات او آقا از بدین مرتبه راضی و خشنود باشد که او را بر چنان فرزند رشید تسلط بخشید و باجود رو گران شدن پادشاه زاده در مقابل وارث ملک چنین مہمی را بانصرام رسانده قریب دوونیم سال که هر روز و هر هفته و ماه و آن در انواع تہلکہ میگذشت صرف اوقات نموده آخر در راه ولی نعمت جان شیرین نثار نماید *

ذکر سوانح سال ششم از جلوس مطابق سنه هزار و هفتاد

و سه هجری و حادثه که بر امیرالامرا در دکن روداد

غره شوال سنه هزار و هفتاد و سه جشن آغاز سال ششم از

جلوس در کنار آب گنگ منعقد گردید بسبب ملال خاطر از
واقعه بنده کار طلب جانفشان بعضی رسمیات جشن را موقوف
داشته پادشاه زاده محمد معظم را با اسد خان فرمودند که برای
ماتم پرسي بخانه محمد امين خان رفته او را برداشته بيارند بعد
ملازمت از عطاي خلعت و اضافه و ديگر عنايات تسلي بخش دل
غمديده او گردیدند *

ديگر از اخبار کدورت افزا که درين آوان علاوه نا ملائمي
مزاج شريف گردید اين ست که از واقعه دکن خبر شبنجون زدن
سيوای مزدود نا بکار بر امير الامرا اندرون محل و کشته شدن
ابو الفتح خان پسر او و زخمي شدن خود امير الامرا بعرض رسيد -
تفصيل اين اجمال آنچه از والد خود که در خدمت امير الامرا دران
سفر و مهم همراه بود مسموع گردیده مجمل مي نگارد - بعده که امير
الامرا براي تسخير قلاع و تصرف اکثر معمور های آباد کرده و
متصرف شده آن سگ عيار لشکر کشي و کافر کشي نمود و بضرب
شمشير و راي صائب بيشتر قلعه ها و مکانهاي قلب را بتصرف
پادشاهي آورده بقصبه پونه رفته در حويلي که ساخته آن جهنمي
بود فرود آمده جايجا فوجها براي استيصال و بدست آوردن آن
بدسگال تعيين نمود دران ايام چنان نسق و بندوبست نموده بود
که هيچ احدي خصوص قوم مرهته سواي نوکر سرکار مع يراق بلکه
بي يراق بدون دستک داخل لشکر و شهر نگردد و قوم مرهته را
بر اسب نوکر نمي نمود و سيوا چنان منکوب و مغلوب هراس گردیده
بود که ميان کوههاي دشوار گذار هر هفته و هر ماه جائي بهر ميبرد

روزي جمعي از مرهته که در جرگه پياده‌ها نوکر بودند نزد کوتوال آمده دستک دو صد نفر مرهته همراه برات کدخدائي غير معلوم حاصل نمودند و پسر امروى را بلباس و ساز کدخدائي با دهل و نقره شادي و جمعي از مرهته اول شب بشهر در آوردند و آخر روز همان روز جمعي را بشهرت آنکه از مردم غنيم در يکي از تهاجمات دستگیر گردیده اند دستها طرف کتف آنها بسته با سرهاي برهنه که جمعي ديگر سر ريسما نهاي آنها را داشتند دشنام دهان و کذک زنان از چوکي گذرانده داخل شهر نمودند بعده همه را در محله و مکاني که مجمع خودها قرار داده بودند فراهم آمده و مسلح گشته در حالي که نوبت دوپهر شب مي نواختند جمعي خود را طرف بارچي خانه که متصل ديوار محل مرا واقع شده بود و مابين ديوار و خواص پوره دريچه خورد داشت که از گل و خشت مسدود ساخته بودند و آن جماعه ازان راه مطلع بودند رساندند چون ايام صيام ماه مبارك بود چند نفر بارچي را که براي پختن طعام سحر و دېگدان درست نمودن برخاسته بودند بيدار و باقي را در خواب يافتند ازانکه از راهي که ميدانستند هر قسمی که توانستند غافل برسر آنها تاختند هرکرا بيدار يافتند بخواب موت آشنا ساختند و هر کدام را که بر بستر خوابديدند همانجا بشهادت رسانده نگذاشتند که صدا بلند شود و جلد به شکافتن دريچه طرف محل پرداختند از صدای کلنگ و غرش نمرهاي کشتگان يکي از خواصان که حجره او عقب ديوار بارچيخانه بود خبردار گشته خود را بخدمت امير الامرا رسانده بر صدای کلنگ و آشوب بيرون مطلع ساخت امير

در جواب از روی اعتراض گفت باورچیهها پختن سحور و دیگدان درست نمودن برخاسته باشند تا آنکه سهیلان پیهم خبر شکافتن و در بچه بهمرسیدن در دیوار آوردند امیر الامرا سراسیمه وار تیر و کمان و برچهی در دست گرفته از رخت خواب برخاست درین ضمن چند مرهته از روبرو که حوض آب حائل بود پیدا شدند امیر الامرا تیر بر یکی از آنها انداخت مرهته خود را رسانده شمشیر بامیر الامرا زد که انگشت نر دست امیر الامرا جدا گردید دران حالت دو مرهته در حرض پر از آب افتادند و یک مرهته دیگر را امیر الامرا بضرب برچهی انداخت درین آشوب کنیزان فرصت یافته شایسته خان را دست بدست ازان هنگامه بر آورده جایی محفوظ برده رساندند و جمعی از مرهته بر سر چوکی خانه رفته غافل رنجته بر بالین هر خفته و بیدار که میرسیدند زیر تیغ می گرفتند و می گفتند که چنین چوکی میدهند و چند نفر خود را بنقار خانه رسانده از زبان امیر الامرا پیغام دادند که نوبت خوب بنوازند و صدای نقار خانه چنان بلند گردید که هیچ احدی آواز دیگری را نمی شنید و شورش داروگیر نابکاران علاوه آن گشت و دروازه را مسدود ساختند درین حالت ابو الفتح خان پسر شایسته خان که جوان نوحه شجاع بود خبر یافته خود را رسانده دوسه نفر را کشته و زخمی ساخته بدرجه شهادت رسید و یکی از جماعه دزبان عمده که عقب محل امیر الامرا خانه داشت از شنیدن آشوب اندرون و مسدود گشتن راه بیرون زینه گذاشته ریسمان بسته خود را از بالای دیوار انداخت چون او در عمر و ضعف بنیده پاره بشایسته خان

شبیه بود اورا امیر الامرا تصور نموده بر سر او ریخته و کشته سر اورا بریدند و دو حرم خاص امیر الامرا را زیر تیغ آورده یکی را چنان از هم گذرانده بودند که در سبد انداخته بکفن و دفن او پرداختند و دومی را با وجود سی و چهل زخم رسیدن از آنکه اجل او کوتاهی نمود علاج پذیر گردید و بتاراج مال و مالیت خانه چندان نپرداخته جلد از آن خانه برآمدند - مبع آن راجه جسونت که عمده کومکیان بود بدیدن و معذرت خواستن نزد امیر الامرا آمد آن سپه سالار بزرگ نژاد همین یک کلمه باو گفت که ما دانستیم که مهاراجه بکار پادشاهی آمد که بر ما چنین چشم زخم رسید - القصه بعد معروض گردیدن بر امیر الامرا و مهاراجه جسونت اعتراض فرموده صوبه داری دکن و مهم استیصال سیوای بد سگال بیادشاه زاده محمد معظم مقرر نمودند و امیر الامرا طلب حضور گردید باز حکم فرمودند ملازمت نا نموده بصوبه بنگاله بروند و راجه جسونت را بدستور سابق داخل کومکیان در خدمت پادشاه زاده تعینات فرمودند - و خلد مکان کوچ بکوه متوجه کشمیر گشتند - غره ذی قعدة وسط خورداک در سوا آن خطه دلپذیر شرف نزول فرمودند بعد سیر و تفرج گلزار و لاله زار آن مکان فردوس نشان حکم چراغان کنار تالاب دل و کشتیها نمودند و جوش و خروش رود و سرود ضمیمه زینت و آرایش آن تالاب گردید - راجه رگه ناتیه نائب وزارت گرفتار پنجه مستوفی اجل گردید و بجای او فاضل خان خانسامان را اصاله خلعت (ذیابت) وزارت مع قلمدان مرصع مرحمت فرمودند بعد شانزده روز از پوشیدن خلعت و ذیبت حیات نمود - فاضل خان که زاعیان و نجیبی خراسان بود در تدبیر و نیک

نشرشتی نظیر نداشت و در علم تنجیم بهره داشت اکثر احکام که بخدمت اعلیٰ حضرت و عالمگیر در ایام پادشاه زادگی نوشته داده بود کمتر خطا دران راه یانت چنانچه صدمه که به پای حضرت خلد مکن اواخر سن چهل جلوس در خواص پور مهم دکن رسید بر محل بگذارش خواهد آمد نیز نوشته داده بود - بعد بندوبست کشمیر و تنبیه بعضی افغانان جهالت کیش آن ضلع مشهور بافغانان نیازی که فدائی خان برای تادیب آنها مامور گردیده بود اواخر محرم الحرام متوجه لاهور گردیدند هرج و کسالت بسیار بلشکر و مردم بهیو روداد خصوص در منزل پیر پنجال عجب تهلکه بر سواری خادمان محل گذشت و آدم بسیار و چارپای بی شمار در غارها افتاده تلف شدند این معنی بر مزاج پادشاه عادل رحیم نا گوارا نمود فرمودند یدرون امور ضرور ملکی آمدن پادشاهان درین سرزمین بقصد سیر و شکار خلاف رای صائب است - از سوانح احمد آباد بعرض رسید که شخصی مجهول النسب معذور العقل خود را داراشکوه نامیده جمعی از صحرا نشینان ضلالت کیش باخویش فراهم آورده بخمال باطل ماده فساد و شورش گردیده بود بجوهر شمشیر و سفی مهابت خان صوبه دار جمعی از همراهان آن تبه کار بدار البوار پیوستند و خود اداره دشت نا کامی گردید - درین سال اسلام خان صوبه دار و کفایت خان دیوان اکبر آباد و دیعت حیات نمودند صفی خان پسر اسلام خان را صوبه دار مستقر الخلافت مقرر کردند و جعفر خان را برانی وزارت طلب حضور فرمودند و نجابت خان را بجای جعفر خان بصوبه مالوا منصوب نمودند - تربیت خان را مع نامه و جواهر و

تکف دیگر هندوستان قریب شش لک روپیہ نزدشاه عباس روانہ ایران
 ساخته از اصل و اضافه چهار هزار چار هزار سوار نمودند - امیر الامر
 که بعد مغضوب و تغیر گردیدن از دکن مامور برفتن ملک شرقی
 گشته بود از همانجا خود را بصوبہ داری بنگالہ برساند - در منزل
 پانی پت جعفر خان ملازمت نموده بعطای خلعت وزارت و قلمدان
 مرصع سوارازی یافت - ملائیکہ برادر ملا احمد نوآئیہ وزیر عادل
 خان بیجا پوری بحضور رسید و بمنصب دو هزار سوار
 سوارازی بخشیدند - سلخ ماہ ربیع الثانی داخل دارالخلافہ شدند
 و عاقل خان خافی را داروغہ غسخانہ از تغیر الہ یار خان نموده
 بعطای خلعت و اضافه معزز ساختند *

ذکر سوانح سال ہفتم جلوس مطابق

سنہ ہزار و ہفتاد و چہار ہجری

از عرضہ داشت سلطان محمد معظم برخبر و مژدہ تولد فرزند
 مبشر گردیدہ بسطان معز الدین موسوم ساختند - از واقعہ دکن بعرض
 رسید کہ سیوای نابکار علم طغیان زیادہ از حد برافراختہ روز بروز
 ریشہ فساد او از تاخت محالات پادشاہی و تاراج نمودن قافلہا
 دران سرزمین استحکام می پذیرد و بندر جیول و پابل و غیرہ کہ
 کنار دریا مائل بندر سورت است بتصرف خود آوردہ کشیدہای
 راہ کعبہ را در دریا تاخت می نماید و چند قلعہ در دریا احداث
 نموده باستظهار آن خلل عظیم در بحر و بر انداختہ و در قلعہ
 راج گدھے سکہ پول سیاہ و ہون می زند ہر چند کہ راجہ مہاراجہ
 جسونت در استیصال او سعی نمود فائدہ نبخشید بعد عرض راجہ

جی سنگه را با دلیر خان و داؤد خان و راجه رای سنگه سودیه و احتشام خان و راجه سجان سنگه بندبیل و پوزنمل و زیر دست خان و برقنداز خان و دیگر مبارز پیشهای کار طلب برای تنبیه و گوشمال آن بد خصال مرخص و روانه ساختند و راجه جی سنگه را خلعت مع مد اسب و دو فیل مع ساز طلا و نقره و پدم مرصع وقت رخصت عنایت فرمودند و بدلیز خان و دیگر همراهان فراخور پایه و حالت عنایات مبدول گردید و حاجی شفیع خان را دیوان دکن نمودند. درینوا بعرض رسید که نجابت خان صوبه دار اچین ازین جهان فانی انتقال نمود بجای او و زیر خان صوبه دار برهان پور را مقرر فرمودند و داؤد خان را صوبه دار برهان پور مقرر کرده حکم نمودند که نائب در برهان پور گذاشته خود همراه راجه جی سنگه بهم میاوا رفاقت نماید *

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس

مطابق سنه هزار و هفتاد و پنج هجری

راجه جی سنگه که برای استیصال مبنوای خسرو مال مرخص شده بود اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیده شرف اندوز ملازمت پادشاهزاده محمد معظم گشته روانه پونه گردید بعد رسیدن آنجا بنسق و بندوبست آن ضلع که تفصیل آن خالی از طول کلام نیست پرداخته همه کومکین را اجابجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات مرخص نمود و خود برای مفتوح ساختن قلعه پونه هر و رود مال (۴)

که از قلعه مشهور نظام الملک و حاکم نشین آن مرز و بوم بود و هر دو قلعه متصل هم بودند روانه گشت و دلیر خان را مقدمه الجیش ساخت و دلیر خان همه جا با فوج همه مدبران که از اطراف نمودار شدند جنگ کنان می رفت و آدم و مال و عیال بسیار کفار کشته و دستگیرد غازیان می گردید تا آنکه نزدیک و مابین هر دو قلعه بتفاوت گوله رس دلیر خان فرود آمد و بتردد قلعه گیری پرداخت و قلعه نشینان هر دو کوه محصور گشته شرط قلعه داری از زدن توپ و بان و دیگر آلات آتشبازی بتقدیم میسرسانند بعد محاصره چند روز قبل از رسیدن راجه افغانان به یورش ناگاه تا کمرگاه قلعه رحیده بازی پایین هر دو کوه را آتش زدند و تاخت و تاراج نمودند و مفسدان در تردد بر آمدن از قلعه و بر مورچال ریختن و از بالای کوه در زدن توپ و انداختن سنگ و اقسام آتشبازی کمی نه نمودند راجه جی سنگه نیز خود را مع کیسر سنگه پسر خود رسانده از طرف محاصره یورشهای پی در پی و تاخت و تاراج اطراف که اگر بتفصیل برونگرد از سر رشته اختصار می ماند عرصه بر محصوران تنگ آورده هر روز مقابل یاریدن تگرگ گوله توپ و تفنگ و حقه آتشبار مورچال پیش می بردند بعد که برج یک طرف را از باروت پراندند تنزل تمام در بنای کوه و قلعه نشینان افتاد و بهادران قلعه کشا یورش نموده بر فراز کوه برآمدند محصوران پیام امان جان بمیان آوردند بعد از آنکه راجه و دلیر خان عهد عدم ضرر جانی بآنها دادند قلعه داران هر دو قلعه بر آمده با دلیر خان ملاقی گشته مخلص شدند بعد که دلیر خان هر دو

قلعه دار را نزد راجه فرستاد راجه یراق همه را گرفته قلعه‌ها را
 بتصرف پادشاهی در آورد و دران تردد و یورش هشتاد سوار با جمعی
 از بیادها و عملی قلعه گیری بکار آمدند و از صد نفر زیاده زخمی
 گردیدند بعد تسخیر هردو قلعه هفت هزار سوار بسرداری
 داد خان و راجه رای سنگه و غیره برای تاخت و تاراج
 معمرهای ولایت سیوا که بغصب و طغیان بتصرف خود
 در آورده بود روانه ساخت و کوشش بسیار از هردو طرف بمیان آمد
 و تا پنج ماه فوج پادشاهی از مقابله و محاربه و کافر کشی نداشت
 که تا سیوا پور که آباد کرده آن مردود بود و قلعه کندانه و کنواری گده
 نشان آبادی نگذاشتند و مواشی بی شمار بدست آوردند و
 بسبب تاختهای ناگهان کفار و دست برد های نمایان آن گروه
 بد کردار و شبخونهایی شبهای تار و گرفتن سر راه و درهای
 دشوار گذار و آتش دادن جنگلهای پراز اشجار راه تردد بر لشکر
 اسلام تنگ ساختند آدم و چارپای بسیار لشکر پادشاهی تلف شدند
 آخر کار که کفار زیاده از شمار بدار البوار پیوستند راه فرار اختیار
 نمودند و قلعه‌های نامی سر بفلک کشیده متعدد مفتوح گردیدند
 بعده که کار بمحاربه و محاصره قلعه راج گده که حاکم نشین آن
 بد اصل بود و کندانه که قبیله و خویشان مادری او درانجا بودند
 کشید کوتاهی سخن کار بر محصوران از سعی بهادران قلعه کشا
 تنگ گردید و راه فرار از اطراف چنان محدود ساختند که هرچند
 آن محیل خواست قبائل را ازانجا بدر برده بمکان دشوار گذار دیگر
 رسانند لشکر را برای تعاقب آنها سرگردان سازد نتوانست و دانست

که بعد مفتوح گردیدن آن ملجا و ما وی مستقر ال ریاست آن واجب
السیاست تمام مال و قبیلہ و عیال آن بدسگال پامال مکانات کردار
او خواهد گردید لهذا چند نفر زبان فهم نزد راجہ برای التماس
عفو تقصیرات و سپردن بعضی قلعتجات باقی مانده و ارادہ دیدن
راجہ فرستاد راجہ نظر بر عیاری و مکاری او اغماض نموده برای
یورش زیاده از سابق تاکید فرمودہ تا آنکہ خبر رسید کہ سیوا جریدہ
از قلعه فروز آمد و برہمنان معتمد او رسیده قسمہای شدید بعجز
و زاری تمام بمیان آوردند راجہ عہد امان جان و آبرو دادہ بشرط
رفتن حضور و اختیار نمودن اطاعت نوکری درگاہ فلک بارگاہ بوعده
عطای منصب عمدہ قبول مصالحہ نمودہ برای آمدن و ملاقات
نمودن ماذون ہاخت بعدہ کہ نزدیک رسیدن سیوا بکمال عجز ظاہر
گردید راجہ منشی خود را باستقبال فرستادہ راجپوتان مسلح
ہمراہ دادہ تاکید نمود کہ از غدر آن مکار خبردار باشند و با او
پیغام نمود کہ اگر بصدق دل حلقہ اطاعت بگوش و ردای فدویت
بردوش انداختہ آمدہ در سپردن قلاع و قبول احکام حضور سرانگندگی
خواہد نمود التماس او قبول بارگاہ خطا بخشش عذر پذیر پذیرا
خواہد گردید و الا الحال ہم ماذون است کہ برگشتہ بمکان خود رفتہ
بسر انجام جنگ با مہلت خاطر خواہ پردازد و خود را درین باب مختار
داند بعد رسیدن پیغام آن ہیہ نامہ بدنام بزبان انکسار و نیاز گفت
کہ مہدائم در اطاعت و عبودیت جان بخشی و امان عرض و ناموس
من است باز راجہ مردم عمدہ دیگر را فرستادہ باعزاز نزد خود طلبید
بعد رسیدن او راجہ بر خاستہ معانقہ نمودہ نزد خود جاداک و آن

تبه کار بهزاران اظهار سرافکندگی و خجالت دمت بسته گفت
 بطریق بند های ذایل مجرم رو بدین درگاه آورده ام خواهی بخش
 و خداهی بخش رای رای تهمت و التماس نمودن قلعه های کلان ناهمی
 را با ولایت کوکن حواله بندهای پادشاهی می نمایم و پسر خود را
 در جرگه بند های جان نثار که در حضور خدمت نماید می سپارم
 و خود امیدوارم که به مهلت یکسال بعد حصول سعادت آستان پوس
 و دریافت ملازمت بدستور بند های مطلق العنان که در اقطاع
 خود و صونجات خدمت می نمایند با قبیل و عیال در یک دو
 قلعه خورد بگذرانم هرگاه و هرجا برای کار عمده پادشاهی امر
 فرمایند بجان و مال حاضر گردیده طریقه جانفشانی بتقدیم خواهم
 رساند راجه در تسلی او کرشیده نزد دلیر خان فرستاد و پروانگی
 برخاستن مبارزان قلعه گشا از محاصره داد و هفت هزار از مرد
 و زن و اطفال که از قلعه مامون گشته برآمده بودند بشمار قلم در
 آمدند و توپ خانه مع ذخیره و اسلحه و آنچه مردم قلعه نتوانستند
 برد بضبط سرکار در آمد و بند های پادشاهی بقلعه در آمدند بعد
 ازان دلیر خان سیوا را که تا آنوقت کمروا بود شمشیر و چمدن
 مرصع و دو اسب عربی مع ساز طلا از طرف خود تواضع نمود و
 نزد راجه آورده دمت او را گرفته براجه سپرد و راجه نیز خلعت
 و اسب و جیغ و فیل بخشیده از سرنو عهد امان جان و آبرو داده
 مطمئن خاطر ساخت و سیوا از راه بخته کاری ساعتی شمشیر بسته
 بزوا کرده گفت از جمله کمر بستگان بی یراق خدمت خواهم نمود
 چون از مدت مذکور گزیدن و رجوع آوردم سیوا در میان بود را راجه

بمضور نوشته برای او فرمان عفو تقصیرات و خلعت طلبیده انتظار
 وزود فرمان می کشید از اتفاقات همان روز گرز بردار مع فرمان
 و خلعت از حضور رسید راجه میوا را طریقه آداب استقبال و
 تسلیمات بجا آوردن ارشاد نمود میوا مطابق آن بعمل آورده سه
 گره پیاده پا باستقبال شتافته بتقدیم آداب کوشیده از گرفتن فرمان
 جان بخشی و خلعت خطا پوشی سر نخر بر آسمان رسانید و از
 سرور فضل و عنایات پادشاهی در جامه نگنجید و برای سپردن قلعبات
 بعد قیل و قال عذر آمیز چنان مقرر شد که از جمله سی و پنج
 قلعه که در تصرف خود داشت کلید بیست و سه قلعه مفتوح گشته
 سابق و خال بجمع محمول ده لک هون که چهل لک روپیه باشد
 به بند های پادشاهی بسپارد و درازده قلعه خورد کم حاصل در
 تصرف مردم او باشد و سنبها پسر هشت ساله او که بنام آن منصب
 پنج هزاری از حضور به تجویز راجه عطا شده بود بانواج شایسته تا
 روانه شدن حضور همراه راجه خدمت نماید و خود با عیدال خویش
 دران جبال بآبادی مملک پامال گشته خود پردازد و هرگاه برای
 کار پادشاهی بطلبند حاضر گردد و وقت رخصت باز خلعت واسپ
 و جیغه و شمشیر و فیل داده تکلیف یراق بستن نمودند و پسر او را
 تسلیمات منصب پنج هزاری فرمودند - درینولا ملا احمد نواتیه از
 مقربان صاحب مدار عادل شاه که بحسب ظاهر بطریق سفارت
 برای عفو تقصیر تاخیر باقی پیشکش کرور روپیه و دیگر کدورات
 از بیجاپور آمده بود و باطنا قصد واراده بندگی درگاه آسمان
 جاه داشت - مع ملا یحیی که بمضور رفته بمنصب معاونرازی یانته

اینک راجه آمده بود نزد راجه مع. تدریجاً جواهر و دیگر تحف
 آمده ملاقات نمود و راجه دو امپ با ساز طلا و نیل و دو تفوز پارچه
 تواضع نمود بعده که خبر آمدن میوا نزد راجه و مفتوح گردیدن
 قلعهات بعرض رسید باعث تفریح طبع پادشاه گردید و حکم بلند
 آوازه ساختن شادیانه فرمودند و راجه را باضانه دو هزار سوار دو اسبه
 و سه اسبه و عطای خلعت و شمشیر با ساز میدنا و یک زنجیر نیل مفتخر
 ساختند پسر راجه کنور رام سنگه که در حضور بود مورد عنایات گردید
 و بدلیرخان و همه همراهان او اضافهای نمایان عطا فرمودند - بعد از
 استیصال خان جهان لودی که افانده را مغضوب گردانده احدی را
 بیایه پنج هزاری پنج هزار سوار نرسانده بودند دلیر خان را
 بدین مراتب سرافرازی بخشیدند و باعث فخر قوم خویش گردید -
 بنام راجه جی سنگه حکم صادر فرمودند که ملک بیجاپور تعالیه عادل
 شاه را در مکافات تقصیر عدم وصول پیشکش سابق و حال تاخته
 تا پای قلعه بیجاپور ویران و خراب سازد - درینفلا عرضه داشت راجه
 جی سنگه و راقعه دکن بعرض رسید که ملا احمد نواتیه که اصل از
 شرفای نوآمد عربستان اندازان سبب نوآئیه گویند و بیشتر شافعی
 مذهب و فاضل می باشند خصوص موسی الیه که بکمال
 استعداد و فضیلت آراسته است و بحسب ظاهر برای حجابت
 از نزد عادل شاه آمده و اراده بندگی درگاه آسمان جاه دارد امیدوار
 نوازش و فضل و کرم است بعد عرض بمنصب شش هزار
 شش هزار سوار سرافرازی نموده فرمان خلعت و شمشیر مرصع
 و جیفه و نیل فرستاده طلب حضور نمودن و خفیه بر راجه نوشتند

که بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و خواهرزاده اجتماعت عمده سرائرازی خواهد یافت اما چون نمک و لی نعمت قدیم خود را منظور نداشته روگردان گردیده بود از دولت این درگاه نیز کامیاب نگردیده بحضور نارمیده و دینعت هیات نمود * چون مرزبان ثبت که ولایت عسکده متصل بسرحد کشمیر واقع شده در زمره سرکشان جهالت کیش بود و بصوبه دار کشمیر رجوع نمی آورد و سکه و خطبه بادشاه اسلام جاری نمی ساخت بنام هیف خان صوبه دار کشمیر حکم صادر شد که مصحوب یکی از معتمد فہمیدہ کار بدان بد کردار از پیغام نصیحت آمیز درباب بازگشت از راه ضلالت و قبول اطاعت و اجرای خطبه و سکه و بنای مسجد اسلام نماید که از کفر باز آمده قدم بشاه راه هدایت گذارد و امیدوار عنایات پادشاهی سازد و الا برو مهم فرموده ملک اورا بامال سم موکب انواع قاهره سازد و بدین مضمون فرمان وعدہ و عید آمیز بنام آن زمیندار نیز صادر فرمودند سیف خان بعد رسیدن حکم و فرمان محمد شفیع نام بخدمت پادشاهی را همراه فرمان روانه ثبت ساخت مرزبان از شنیدن این خبر اول بفکرهای فاسد افتاده آخر بہبود مآل کار خود در اطاعت حکم پادشاه اسلام دانسته در همان جمعی اول سکنہ شهر را بیرون سواد ثبت جمع ساخته خطبه بنام نامی پادشاه حق پرنسٹ محی الدین محمد اورنگ زیب عالم گیر غازی خواند و سرخطیب را از افشاندن گل طلا و نقرہ و دادن خلعت فاخرہ پیر آج برین رساند و مسجد بنا کردہ نقشہ آترا با دو ہزار اشرفی و نہ ہزار روپیہ تازه سکہ اسم عالم گیر و نجف دیگر

آن ولایت روانه حضور مامخت و عرضه داشت مع نذر در جواب فرمان باظهار کمال رسوخیت و عبودیت حواله محمد شفیع نمود و خدمتکاری محمد شفیع و همراهان باین شایسته بجا آورد * مرز زمین ثبت اگرچه اکثر ویرانه و دشت لاحاصل دارد که قابل کشت کار و محصول برداشتن نیست اما در طول بعد از صوبه پنجپور که چهار پنج ماهه راه فاصله واقع شده هیچ صوبه بدو نمیرسد و در عرض بعضی جا یک ماهه و برخی یک و نیم ماهه و دو ماهه راه واقع شده و بسعت آن در قلمرو هندوستان صوبه دیگر نیست لیکن بکمی محصول آنجا که برابر مداخل یک پرگنه سیر حاصل کلان دیگر مویجات توان گفت صوبه دیگر نیست و هیچ مکان لایفیع مقابل آن صوبه دیگر نخواهد بود بهمین سبب پادشاهان دیگر که خرچ آنجا را دخل احاطه نخواهد نمود در فکر اجرای سکه و خطبه آنجا نیفتادند - چون بعرض رسید که ملا احمد پنجپوری قبل از ورود فرمان و خلعت مرحله پیمای سفر آخرت گردید احد الله پسر او را طلب حضور نمودند - درینوقت بعرض رسید که پادشاه زاده محمد معظم بموجب حکم از دکن حضور رسیده امرای مقرب را برای استقبال فرستادند بعد ملازمت و گذراندن سه چهار لک روپیه نقد و جواهر مورد عنایات گشت *

در همین اوان معروض گردید که تغییر تمام بحال صاحب قران ثانی بهمرسیده و کار نزدیک بانتهال روضه جاردانی کشیده همان روز پادشاه زاده محمد معظم را بطریق ایلغار و استعجال برای عیادت و دیانت احوال مرخص فرمودند هنوز پادشاه زاده در

عالمگیر پادشاه

راه بود که خبر رحلت آن پادشاه نیکو سیر ازین زندان سرای
بی اعتبار فانی بدارالقرار جاردانی که اواخر رجب المرجب سنه
هزار و هفتاد و شش مطابق سال هشتم جلوس جهان را بدرو
نمود. بعرض رسید از شنیدن این خبر ملالت اثر کوه کوه غم و الم
دنیا و آخرت در دل آن پادشاه حق آگاه راه یافت می و یک
جال بهتر از پادشاهان سلف در فرمانروائی و جهان بانی
عمر عزیز صرف نمود و قریب هشت سال منزوی و مجبور بود

* بیت *

دنیا بمثال کوزه زرین است * که آب درو تلخ کهی شیرین است
پیوسته سمند اجل زیرین است * تو غره مشو که عمر من چندین است
(شاه جهان کرد وفات) تاریخ فوت آن شاه والا صفات یافته اند *

شمنه از رعیت پروری و عدالت گستری و آئین جهانداري
خاصه در آبادي ملک و نیکنامی دو جهان کوشیدن از جمله سوانح
آخر سال سلطنت در مقدمه متصدی معزول بندر سورت بگذارش
آمده - گویند هرگاه یکی از ترکان نو آمده های ایران و توران
ملازمت حضرت اعلی نموده بمنصب سرانرازی می یافت بدیوانیان
می فرمودند که چون ترکان تا مزاج نگیرند و بر مزاج ما و حال
و عایا اطلاع نیابند و قدر رعیت پروری و آباد کاری ملک نمی
دانند عوض جاگیر نقد بآنها رسانند - القصه پادشاه نیز بعد از شنیدن
خبر ملال اثر متوجه اکبر آباد گردیدند بعد رسیدن بمستقر الخلافت
برقبر پدر بزرگوار رسیده بدیده اشک آلود گهریار گشته فاتحه
آمرزش خواندند و نزد بیگم صاحبده برای پرتو تشریف برده همه

مقربان حضور را مأمور ساختند که بدر هرم مرا رفته بخندست
حضرت بیگم تسلیم آداب پرسه بجا آرند - و نقل نمایند که درحالت
فتراخ اعلی حضرت بیگم صاحبه سه بار برای عفو تقصیرات پادشاه
التماس نمود و در دفعه ادعای بیگم صاحبه بدرجه اجابت نیاست
گرفت معلوم که بهیار بقبول آن بمنّت عرض نمودند طوعا و کرها قبول
فرمودند چند گاه در اکبر آباد توقف نموده حکم بداروغه تخت
صادر فرمودند که تخت مرصع را بابعضی خدمت محل همراه
گرفته برای جشن از دارالخلافت بمستقر الخلافت ببارد *

دیگر از سوانح و فتوحات این سال تسخیر قلعه های طرف رخنگ
تعلقه بنگاله است که مرزبان سنگرام نگر و چانگام سراز اطاعت پادشاهان
گذشته پیچیده بصوبه داران آن ولایت رجوع نمی آورد و در تاخت
و خرابی اطراف می کوشید درینوا بسعی تعیین کردهای بزرگ
امید خان پسر امیرالامرا شایسته خان که از طرف خشکی و مدد
نواره تردد نمایان بکار بردند و بتفصیل آن قلم را رنجه نمی دارد
که بعد محاربه چهار پنج ماه مفتوح گردید و زمینداران آنجا با سیصد
و پنجاه نفر دستگیر گردیدند و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و
شهادت گشتند و یک صد و سی و دو کشتی و هزار و بیست توپخورد
و کلان و بدین قیاس دیگر مصالح توپخانه مع فیلان بضبط سرکار
در آمد و سنگرام نگر را موسوم بعالمگیر نگر و چانگام را باملام آباد
ساختند و سرزمینی که هرگز آنتاب نور محمدی بران نتانته بود
از آواز روح پرور اذان برخود بالید و بزرگ امید خان فتح نامه
با هر مقتول و امیران بسیار بحضور فرستاده مورد عنایات گردید -

امده الله پسر ملا احمد بلجاپوری بحضور رسیده بعد ملازمت
بهمناسب هزار و پانصدی و خطاب اکرام خان سرانرازی یافت -
یک صده و بیست فیل فرستاد امیرالمراسم تحفه دیگر از نذر
گذاشت و پسند افتاد *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار

و هفتاد و شش هجری و رسیدن سیوا بحضور

در شروع جشن بنواب قدیمه بیگم صاحبه که دوازده لک روپیه
سالیانه نموده بودند سه لک روپیه اضافه نمودند و یک لک روپیه و
ده هزار اشرفی که در انوقت هفده روپیه اشرفی بود نقد مرحمت
فرمودند و اضافه دو هزار سوارمع دولک روپیه نقد پادشاه زاده محمد
معظم و بهمین دستور دیگر پادشاهزادها و بیگمها اضافه و نقد عنایت
نمودند - چون راجه جی سنگه بعد تاخیر و محاربات بلجاپور که
عقربیب باحاطه تحریر می آرد باتفاق سیوا ترددات نمایان بظهور
آورد سیواى ضلالت کیش را بانواع تسلی امیدوار عنایات پادشاهی
ساخته خود کفیل الطاف خطا بخشی و جرم پوشی از طرف پادشاه
گشته روانه بارگاه آسمان جاء ساخته بود درین جشن عالم امروز خبر
رسیدن آن بد روز نزدیک اکبر آباد بعرض رسید حکم شد که کنور
رام سنگه پسر راجه جی سنگه و مخلص خان باستقبال رفته آن
وحشی خصال بد سگال را بحضور آورده ملازمت بفرمایند - چون سابق
بتقاضای مصلحت ملکی خزانه از قلعه مستقر الخلافت بقلعه
دار اخلانت طلبیده بودند درینولا بازهمراه نامدار خان بقلعه اکبر آباد
طلبداشتند - و در همین روزها هزار و چهار صد و نود و هشت گاری

پیرز اشرفی و روپیه و ظروف طلا و نقره و مرصع آلات بکوری چشم
 گن کافر و دیگر مخالفان و معاندان خاندان صاحب قران داخل قلعه
 اکبر آباد گردید - و هیچدم ذی قعدة سنه مذکور که جشن و زن
 قهری سال پنجاه از عمر شریف پادشاه منعقد بود آن وحشی خصال
 نگوهیده سگال باسنها پسر خورد سال که نه سال عمر داشت بحضور
 رسیده با خجالت و انفعال تمام شرف اندوز ملازمت گردیده هزار
 و پانصد اشرفی و شش هزار روپیه که مراد از سی هزار روپیه آن
 زمان باشد نذر و نثار گذراند باشاره عالی در جرگه پنج هزارها
 استاده نمودند از آنکه پسر هشت ساله او را غائبانه پنج هزاری نموده
 بودند و فتیله بوی خویش ارکه در ذکر تردد راجه جی سنگه در خرابی
 ملک بیجاپور بگذارش خواهد آمد بهمین مراتب سر افزای
 یافته بود ادعای آن خیره سرتهی مغز غدار کمتر از پایله هفت
 هزاری نبود و مهربانیهای که راجه بآن وعده او را خوشدل و امیدوار
 ساخته بود از راه بغضی که نظر بر انفعال و کردار آن نابکار در دل پادشاه
 دین پرور جا گرفته بود اکثر ازان مشاهده نمود و برای استقبال
 نیز آنچه چشم داشت بعمل نیامد قبل از آنکه عطای خلعت
 و جواهر و فیل که موجود نموده بودند بظهور آید عرق جهالت
 و خجالت آمیز بر چهره حالش ظاهر گردید و لمحه بلجه فکر فرو
 رفته از راه عیاری و مکاری باظهار ضعف دل بگوشه رفته خود را
 چون صید تیر خورده تازه بدام آمده بر زمین انداخته بعد ساعتی
 باظهار ساختگی و پخته کاری بحال آمده کنور رام سنگه را مخاطب
 یکلیمه و کلام شکوه و قصد ضائع نمودن خود ساخت و هر چند کنور

وام سنگه به تسلی آن وحشی نژاد بد نهاد پرداخت فائده نداد
چون اداهای خلاف ذاب آداب او بعرض رسید از روی کم توجهی
بی آنکه عنایات پادشاهانه بعمل آید مزخمس فرموده بخانه که
برای ارتجویز رام سنگه بیرون شهر نزدیک خانه جی سنگه مقرر کرده
بودند فرد آرزدند و حکم نمودند که حقیقت بر اجه جی سنگه نوشته
تا رسیدن جواب که آنچه مصلحت صواب دید داند بعمل آید سیوا
بمچرا نیاید و پسر اورا مامور فرمودند که همراه رام سنگه بمچرا
می آمده باشد *

الحال باقی ذکر آن تبه کار بر محل موقوف داشته مجملی
از محاربات و ترددات راجه جی سنگه با بیجاپوری که قبل از روانه
شدن سیوا بحضور و بعد ازان روداد می نگارد چون راجه
جی سنگه مع دلیر خان و دیگر همراهان برای تاخت و تاراج ملک
بیجاپور مامور گردیده بود به پیش قدمی و راه نمائی ملا یحیی
بیجاپوری و پردل خان و سیوا و ندهوجی که از خوبشان و جزو لایذفک
و مدار علیه آن مکار غدار بود و برای او نیز منصب پنجهزاری تجویز
نموده همراه خود نگاه میداشت روانه گردید اگرچه داستان ترددات
راجه و دلیر خان درین مهم خالی از طول کلام نیست اما حاصل
اختصار رویداد آنکه بعده که راجه دلیر خان را هراول نموده چند
منزل که قطع مسافت نمود و موجودات سده را گرفت از جمله سی
و سه هزار سوار قلمی بیست و پنج هزار سوار موجودی همراه بود
درین ضمن ابوالمجد نام نبیره بهلول خان که از شجاعان عمده
بیجاپور گفته می شد از عادل شاه جدا گشته خود را نزد راجه

روایتی حاصل و شریک کاربل و هشتانی استیصال ملک و جان و مال

پسند و فرمان روای آن ولایت گردید و راجه در همه باب رعایت

در باره او بعمل آورده تجویز منصب پنجهزاری چهار هزار سوار برای

او نموده بحضور معروض داشت و درجه پذیرائی یافت - کوتاهی

سخن هر جا قلعه تعلقه بیجاپور بنظر می آمد بسعی بهادران قلعه

گشا سر سواری یا در محاصره ایام معدود مفتوح میگردد خصوص

سیوا و تنهوجی که با دوهزار سوار و هشت نه هزار پیاده رفیق گردیده

بودند و در فن قلعه گیری شهرت تمام داشتند و استاد تجربه کار

کامل عیار گفته می شدند در فرصت سه چهار هفته سه قلعه منگال

پهرو و غیره از قلعه های سرحدی قلب مفتوح ساختند و مردم

قلعه را مامون ساخته هوای غله ذخیره و مصالح و توپخانه و اسلحه

یائنها را گذاشتند تا آنکه فوجهای بیجاپور از یمین و یسار زیاده از

شمار نمودار گردیدند و هر روز جنگ گوله و بان بهم نبرد می قراران

بمیان می آمد آخر غلبه دکنیان بجائی رسید که اکثر شهبه دلیر خان

با تمام سپاه بر پشت فیلان و اسبان بروز می آوردند و جمع کثیر از هر دو

طرف کشته و زخمی می گردیدند و شب و روز خورد و خواب و آرام

طلبی بر لشکر بادشاهی حرام می گردید و شوخی زیاد از حد نموده

کهی اصلانمی گذاشتند که به لشکر برسد هشت نه منزل که بدین دستور

طی نمودند خبر رسید که شرزه خان مهندوی با جمعی از سرداران

نامی و ده دوازده هزار سوار و پیاده کراتکی بدشماره در شهبه

تار بر صدای مرغ حکم اندازی می نمایند رسیده بمدد فوج هابقی

بیجاپور پیوست و اطراف فوج هر اول فرو گرفتند و جلو ریز ماندند

حکایت گوهر با خود را بر فوج بادشاهی زدند و دلیر خان شیر نبرد در مقابل آنها استقامت ورزیده بمحلهای پناهی رستمانه شرزه خان و از هزیمت داد و سوار و پیاده بسیار از هر دو طرف بمعرض تلف درآمدند و بعد هزیمت دادن بتفاوت سه چهار ساعت نجومی فوجهای دکنی چهار فوج شده بامتظار مرداران نامی از چهار طرف حمله آور گردیده هنگامه دار و گیر بمرتبه بلند ساختند که میلههای خون روان گشت و از هر دو طرف مردم نامی از پا در آمدند و از لشکر بیجاپور یاقوت نام حبشی که از مر فوجان مشهور بود با جمعی از حبشیان و دکنیان کشته گردید آخر مقابل حمله دلیر خان تاب مقاومت نیاروده فرار ورزیدند و اسب و مادیان و چتری و علم بهیار بدست افغانان افتاد باز وقت شب آمده چهار طرف محاصره نمودند و دو روز و دو شب زین از پشت اسبان و سواران از بالای زین جدا نکردیدند روز سوم بر چنداول که سیوا و نتوچی سر فوج بودند زور آوردند فتح جنگ خان با جمعی از فوج راجه بمدد رسید و کارزار نمایان نمودند و مردم بسیار از همراهان سیوا بکار آمدند و از تردد سیوا جادو رای نامی دکنی با همراهان بانام و نشان دیگر کشته گردید و دکنیان رو بفرار آوردند و هر روز بهمین دستور هنگامه نائرة قتال گم بود و از دلیر خان نبردهای رستمانه بظهور می آمد درین ضمن از نوشته قلعه دار منگل بیره (۵) که از قلعههای مفتوحه سرحدی بود ظاهر گردید که فوج

بیجاپور قریب بیست هزار سوار بیکه تاز تاور و از قلعہ رسیدہ از دم گولہ
 توپ و تفنگ نہ اند بھیدہ موچال قائم نمودہ اند ہر روز فوج دیگر
 بمیدن آنها می رسد اگر کومک زود نرسد قلعہ از دست خواہد
 رفت - ہر افراز خان بمیدن آن قلعہ دار تعیین شد بعد رسیدن کومک کہ
 قلعہ دار نیز از قلعہ بر آمدہ باتفاق بدفع دکنیان پرداختند و زخمہا
 بر داختہ جمعی را بکشتن دادند فوج رو بروی قلعہ برداشتند همچنان
 بیست روزہ راہ را در دو ماہ جنگ کنان بہ پنج کروہی بیجاپور
 رسیدند و دویم رجب سنہ مذکور بمحاصرہ پرداختند عادل شاہ محصور
 گردیدہ سرداران فوج خود را تعیین نمود کہ داخل ملک پادشاہی
 شدہ تاخت و تاراج نمایند و چند امرای او برای مقابلہ فوج
 راجہ و زدن کہی مقرر گردیدند و بند تالاب را شکستہ خالی نمودند
 و در چاہہا و باولیا از قوم و آدم و جانور مردہ انداختہ پرمودند
 و اشجار نمودار و سایہ دار و عمارتہای عالی متصل قلعہ را
 بریدند و مسمار نمودند و بمرتبہ باغات و عمارات را خراب از ہر دو
 طرف ساختند کہ دران سال باز نام آبادی بران شہر گذاشتہ نشد
 و عادل شاہیہ تا روز استیصال سلطنت کہ انشاء اللہ تعالیٰ بذکر
 خواہد در آمد مزہ زندگانی نیافتند - درین ضمن نیکنام خان
 خواجہ سرا کہ از جملہ نوکران عمدہ صاحب اختیار حیدر آباد
 گفتہ می شد کہ در اصل از امرای ایران بودہ و بسبب حادثہ
 بخشیدن یکی از پرستاران خاص کہ شاہ عباس در عالم بیخودی
 نشاء شراب بخانہ او فرستادہ بود و او برای خلاصی جان خود از
 غضب شاہ ایران کہ اگر خود را خصی نمی ساخت جانبر نمی

گردید بدست خویش خود را محبوب ساخته مامور از غلبه ظن
 بدگشته آخر کار رو بدکن آورده از امرای مقرب قطب الملک
 گردیده بود با شش هزار سوار و بیست و پنج هزار پیاده بمدد عادل
 شاه زمیده بفوج شرزه خان ملحق گردید و هر روز هنگام کارزار
 گرم بود و فوج و چارهای که برای کھی میرفت کمتر بلا آفت
 بر میگردد و هر طرف که بر فوج پادشاهی غلبه دکنیان ظاهر
 میشد شیر بیشه و غا دلیر خان خود را چون فیل دمان می رساند
 اگر بتعداد و تفصیل محاربات فوج پادشاهی و بیجاپوری پردازد
 باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید چه مرهای سران که
 دران صحرا غلطان نگردید و چه تنهایی صفدران که دران رزمگاه طعمه
 زاغ و زغن نگشت هیچ روزی نبود که صد و صد نفر بانام و نشن
 هردو طرف زیر تیغ و هدف تیر و گوله توپ و تفنگ نگردیدند و را
 همراه نتهوجی و چند هزار سوار پادشاهی برای تسخیر قلعه پرناله
 فرستاده بودند بعد ترددات نمایان کاری نساخته از انجا برخاسته
 طرف قلعه کهیلنا تعلقه خویش خود را رساند و نتهوجی را سرداران
 بیجاپور اغوا نموده از سیوا جدا ساخته طرف خود بردند باز راجه
 بددبیر بسیار استمالت نموده نزد خود طلبید آخر بتردد و منصوبه
 بازیهای سیوا چند قلعه بتصرف مردم پادشاهی در آمد - درین
 ضمن بموجب وعده و خواهش سیوا و رسیدن احکام حضور سیوا را
 استمالت نموده مع پسر او اواخر رمضان المبارک جریده روانه
 درگاه آسمان جاه نمودند چنانچه حقیقت رسیدن و ملازمت
 نمودن او بگزارش آمده و نتهوجی با اکثر توابعان شریک محاصره

بجای آور مانده بعد روانه شدن میوا که همان عقل محل عقد های
فوج پادشاهی گشته بود در ونیم ماه دیگر در محاصره گذشت
محاربات عظیم و کوشش و کشش بسیار بمیان آمد مخصوص از جمله
ده دوازده جنگ که از بهادران هردو طرف در عالمگیر نامه بطریق
کارنامه بزبان قلم داده اختتام کلام بر ذکر یک مقابله و مقاتله قابل
تحریر می نماید که اوائل ذی قعدة که ایام محاصره به پنج ماه
کشید روزی تمام دکنیان اطراف فوج پادشاهی در حالتی که
در مکان قلب عرصه بر لشکر راجه تنگ گردیده بود فرو گزفتند و
بیست و پنج هزار موارو پنجاه هزار پیاده بمدد زدن و باریدن گول
توپ و تفنگ و بان و اقسام آتشبازی و سنگ های فیل ربا که از بالای
قلعه متصل تا سه روز و شب می آمد بر کارزار چنان چهار طرف
فوج را داشتند که فرصت درخاریدن و چشم و انمودن نمی دادند و
هر طرف که حمله می آوردند دال تهوری میدادند خصوصاً ابوالعلا (6)
نبیره بهلول خان که برادر ابوالاحمد خان بلشکر پادشاهی پیوسته
دلوریها بکار می برد هردو بهادر شیر نبرد را علی رغم همچشمی
مقابله با همدیگر افتاده بود و هر یکی می خواست حق نمک
قدیم و جدید بعرضه ظهور آرد و از جانب دیگر شرزه خان و موسی
خان حملهای صف ربا نموده شورش عظیم در لشکر راجه انداختند
و هیچ نمانده بود که راجه با عمدهای خود کشته و دستگیر گردد
درین حالت دلیر خان شیر صولت که از راجه دور واقع شده بود و

هفت و نه هزار سوار با سرداران نامی دکن او را نیز در میان گرفته
 واه کومک بر انواع پادشاهی مسدود ساخته بودند خصم مقابل خود
 را بحملۀ رستمانه مغلوب ساخته خود را بسرداران محصور و مغلوب
 راجه رساند و کارزاری که بتحریر و تقریر راحت نیاید ازان بهادر شیر
 فہرہ صف شکن باتفاق ابوالمحمد خان دران نبرد گاہ بظہور آمد و سوار
 و پیادہ بی شمار بیجاپور علف تیغ افغانان و راجپوتان گردیدند و موسی
 خان کہ رستم داستان فوج خصم گفته میشد با بسیاری از همراهان
 خویش کشتہ و پامال ہم اسپان دلاوران همراه دلیر خان گشت و شکست
 عظیم بر فوج دکنیان افتاد و فیل و اسب و پالکی و جہتری و علم
 زیادہ از شمار بدست مردم لشکر پادشاهی آمد و تا ہفت کروہ تعاقب
 نمودند و آدم زخمی و سالم قریب ہزار نفر دستگیر گردید کہ ازان
 جملہ زیادہ از صد سوار از راتان یکہ تاز مشہور آن دیار بودند کہ ہر
 کدام مبلغ دادہ خلاص شدند و پانصد نفر ہمراہ لاش موسی خان
 مقتول کہ نتوانستند برد با ہزار کس زخمی بشمار آمدند و از لشکر
 راجہ و دلیر خان یکصد و سی نفر کہ قابل شمار بودند نقد جان دو
 باختند و دو صد نفر زخمی بتعداد در آمدند و چون از ابتدای
 ماہ جمادی الاولی لغایت اواخر ذی قعدہ ہفت ماہ سوار و اسب
 و پیادہ از تردد نیا سود و تا چہل پنجہ کروہ نواح بیجاپور نام و نشان
 گاہ و علف نماندہ بود و از نرسیدن رسد کار و عرصہ بر ہردو لشکر
 تنگ گردید راجہ و دلیر خان مصلحت دران دانستند کہ چند روز
 برای تداوی زخمیہا و فراہم آوردن حرب و باروت و آرام گرفتن
 لشکر متصل قصبہ دھاردر کہ امید بوی گاہ و دانہ بہم رسیدن دران

مکان بود فرود آمده حقیقت بحضور عریض داشت نمایند درین ضمن
دکنیان نیز بسبب آخر رسیدن مصالح اندرون قلعه و تمام شدن
آذوقه و از کار رفتن کمانها و ریختن پرهایی تیر و گند گشتن دم
شمشیرها بجان رسیده بودند سرداران هر دو طرف برای مصالحه
بهانه طلب گردیدند و بیجاپوریان باظهار المفلس فی امان الله
زبان بعجزو امان کشادند و از آنکه فی الواقع در خزانه و کارخانجات
عادل شاه و راتان صاحب لاف و کذاب سوای سیفهای دم
باخته و بی غلاف اسپان پوست و استخوان مانده چیزی نمانده
بود و ملک پایمال گردید بعده که حقیقت بعرض رسید حکم صادر
گشت که دست از محاصره و مزاحمت حال عادل شاه برداشته راجه
خود را به خجسته بنیاد رساند و دلیرخان را روانه حضور سازد *

الحال عذاب کمیت خامه تیز رفتار را از معرکه کارزار مغلوب پای
قلعه بیجاپور بتحریر روانم حضور معطوف می سازد که بعده که میوای
غدار از مجرا ممنوع و مغضوب گشته خانه نشین گردید بکوتوال
حکم فرمودند که اطراف خانه آن بد خصال چوکی نشانند آن
بد کیش ضلالت اندیش نظر بر افعال سابق و حال خویش نموده
مراحمه کاروبار خود گردید سوای آنکه خود را بهر حيله و تدبیر که
داند ازین مکان پر بیم بر آرد فکر دیگر بخاطر او نرמיד و منصوبه
تازه که در دل شیطان تصور آن محال می نمود بخاطر آن شقی
پرتدبیر رسید ابتدا در ظاهر با امرا و کنویرام سنگه طریق
وفق و مدارا بمیان آورده از فرستادن تحف و هدایای دکن رابطه
التیام را احتکام داده شفیع جرائم خود ساخته باظهار عجز و ندامت

از کردار خجالت اثر پرده‌خانه آخر خود را بتمارض بیمار ساخت و
 بوا نمودن آه و ناله پرداخت و از وجع جگر و سپرز بی تابی زیاده
 نموده صاحب فرارش گردید و باز باظهار منجرگشتن بمرض دق و سل
 بمندار و علاج اطبایی هندی می کوشید چند گاه بدین حیل زار و نزار
 بمسربرد بعده بشهرت شفا غسل نموده شروع ببخشیدن انعام حکما و
 ارباب طرب و رفقا و خور اندن طعام ببرهمنان و تصدق غله خام و
 نقد بمستحقان مسلمین و هندو کرده پتارهای کلان را بکافذ گرفته
 هر از اقسام شیرینی نموده بخانههای امرا و خائفاة فقرای می‌نرستاد
 تا آنکه دوسه اهلپ راهوار باد رفتار بشهرت بخشیدن برهمنان چهارده
 کروهی شهر جای مناسب مصحوب همرازان که همدم محرم و رفیق
 خود قرار داده بود نرستاده موجود ساخته عوض خود یکی از همراهان
 جان نثار که پاره بشکل و شمائل او می ماند و از مدت در عالم
 عاقبت بینی برای چنین روز بهم رسانده با خود داشت بالای
 پلنگ خویش خوابانده حلقه مرصع طلا که در دست خود می پوشید
 با پوشانده بدو تعلیم نمود که بعد از روانه شدن او یکلائی پارچه باریک
 بر سر خود کشیده کمر دست را نمودار زیر پارچه ساخته بحضور
 متددین اندرون و بیرون خود را بخواب را نماید و خود با پسر در
 دو هیدن نشسته باشد تا فرستادن شیرینی برای برهمنان و فقیران متهمرا
 آخر روز او اخر ساله صفر سنه مذکور از مستقر الخلافت اکبر آباد برآمده
 خود را با سپاه رساند و از انجا بتفاوت دوپهر بقصبه متهمرا رسیده در انجا
 ریش و برت تراشیده خاکستر بر روی خود و پسر مألیده مع قدری
 جواهر و اشرفی که با خود گرفته بود با چند فقیر که با او همداستان

شده بودند از آب معبر غیر مشهور جمنا گذشته راه بهارس اختیار نمود و باتفاق هرکارهایی تیز رفتار دکن که بتغییر لباس و صورت مختلف راه رفتن کسب و پیشه آنها امت در شبهای تاریکی مسافت می نمود و نقل نمایند که اشرافی و هون و جواهر بقدر مقدور میان چوب دهنیهایی خالی نموده ازان پر کرده با خود برداشته بود گویند روز دیگر بتفاوت پنج پهر هرکاره دکن که بخدمت جاسوسی و رساندن خبر مامور می باشند بعرض رساند که هیدرا گریخته مرحله پیمای دشت ادبار گردید و از کوتوال که حقیقت استفسار فرمودند بعرض رساند که چوکی اطراف خانه او نشسته باز هرکاره که بمبالغه رفتن آن غدار را عرض نمود آدمهای کوتوال رفته ملاحظه نمودند سیوا خوابیده و کمر دشت او از زیر پارچه یکلائی باریک پیدامت کوتوال بعرض رسانید کرت سیوم هرکاره التماس نمود که اگر سیوا تا حال چهل بلکه پنجاه کوره راه طی ننموده باشد مرا داخل کشتنیها نمایند آخر بعد تجسس و تحقیق که فرار نمودن آن مکار بدبوت پیوست برام مذکوره و کوتوال اعتراف فرموده یکمان و شهرت آنکه بساحت کنور رام سنگه برپن جرأت اقدام نموده او را بی منصب و از مجرا ممنوع ساختند و حکم نمودند که گرز برداران اطراف دکن و جانب شرقی و شمالی مع احکام بنام صوبه داران و فوجداران بروند که هرجا ازان بدنام گریز یا اطلاع یابند مقید ساخته روانه حضور سازند و راجه جیسنگه که در همان ایام از مهم بیجاپور فراغ حاصل نموده بنجسته بنیداد رسیده بود فرمان رفت که قبل از انتشار خبر فرار آن تبه کار نتموجی خویش او را مفید

بخت روزگار چنانچه سازد بعد از بخت و جویی آن مرغ از قفس
 صفت بود از او و نگذار که او جانی، قتل و جمعیت تولد گرفت چون
 گمان فرار از طرف دکن براه احمد آباد و برادر زیاده بود ابتدا
 بتاکید تمام گرز برداران همان طرف مرخص گردیدند و بعد بهمه
 صوحت تعیین فرمودند لهذا گرز برداران سمیت بخارین که آن غدار
 صرحه پیمای گشته بود بتفاوت چهار پنجروز بلکه بعد انقضای هفت
 و نه صفت گردیدند گویند اگرچه سیوا در راه رفتن چنان استعجال ورزیده
 بود که هیچ شاطر و هرکاره سریع السیر باو نمی توانست رسید اما
 چون سنه با پسر او در صغر من با او همراه بود و بتصدیع تمام او را
 تا یکی از معمرهای اله آباد رساند بعد چون در پسر طاقت
 راه رفتن نیافت در خانه یکی از برهمنان کیکاس نام که از جمله
 زناز داران مشهور آن مکان بود و خویشان او در دکن با پدر سیوا رابطه
 یکجتهی داشتند نگاه داشته قدری اشرافی و هون باو داده سفارش
 نمود که تا خط دست خودم بتو نرسد از خود جدا نسازی و در صورتیکه
 خبر مردن و کشته شدن من بتو تحقیق رسد بختری و از انجا
 سمیت بنارس روانه گردید باقی ذکر او انشاء الله تعالی پر محل
 بگزارش خواهد آمد *

درینولا چون خبرهای ناخوش از طرف شاه ایران بسبب
 ناموانیت با تربیت خان ایلیچی و روانه شدن ایلیچی بخفت
 و ناخوشی و نزدیک رسیدن او با خبر حرکت شاه برالسنة عوام
 از نوشته تجار و زبان مهربان انتشار یافت و خلک مکان بتقاضای
 مصلحت از مستقر الخلافت بدار الخلافت متوجه شدند همینکه داخل

قلعه شاه جهان آباد گردیدند خبر رسیدن تربیت خان بلاهور بمعرض رسید اگرچه آنچه میان شاه عباس و تربیت خان گذشته باختلاف قول مسموع گردیده قابل تحریر نیست اما حاصل کلام رنجش انجام هرچه بنبوت پیوسته خلاف ایلچیان قاعده دان دیگر خصوص خان عالم که در عالم گاردانی و رعایت مزاج طرفین و تقاضای صلاح دولت چنانچه بگزارش آمده چنان بتقدیم خدمت مامور پرداخته بود که شاه ایران او را مخاطب به جان عالم ساخته دوبار بخانه او آمده نسبت بهم ایلچیان زیاده باعزاز او کوشیده با تحف و هدایای لائق مرخص ساخت تربیت خان بمرتبه پا از دائره سلوک بدرون گذاشت که باعث نهایت بددماغی شاه و خفت خود گردید محبت و الفت موروثی طرفین را چنان بکلفت مبدل ساخت که کار بلشکر کشی هر دو طرف کشید بعده که بحضور رسید پای اعتراض آمد و بکمی منصب معاطب و از مجرا ممنوع ساختند - در همین آوان خبر حرکت شاه عباس از عراق بالشکر گران و توپخانه سنگین طرف خراسان رسید و موجب مزید ملال خاطر عاطر پادشاه گردید و بفکر مهم و استیصال آن مایه فساد افتاد عجالة پادشاه زاده محمد معظم را با مهاراجه جسونت و دیگر امیران مع بیست هزار سوار و توپخانه رعد آثار و پیدای بیشمار مرخص ساختند پنجم لک روپیه نقد و سه لک و هفتاد هزار روپیه جواهر آلات سواي العامات دیگر وقت رخصت بیادشاه زاده و راجه و همراهان عطا فرمودند وسط ماه ربیع الاول سال مذکور پادشاه زاده برآمد و خود نیز بتنهائیه سرانجام سفر مهم پرداخته حکم طلب امرای موبجات و

تیارى کار خانجیات فرموده جایجا گرز برقرار تعیین نمودند *
 درین اوان غریب سوانح از کشته شدن اعتماد خان عرف
 عبد القوي رو داده تفصیل این اجمال آنکه شیخ عبد القوي که از
 فضاي مشهور استاد پادشاه بود بعد جلوس در کمال قرب بمراتب
 پنج هزارى رسانده مخاطب با اعتماد خان ساخته در خلوت حکم
 نشستن فرموده بودند اگرچه بکمال تدین و راستی و صلاح و تقوی
 موصوف بود گفته و التماس او نزد پادشاه نسبت بهمۀ ارکان
 سلطنت زیاده اعتبار داشت اما در کلمۀ خیر گفتن و فیضرمانی
 اصلا زبان نزد پادشاه آشنانمی ساخت و دیگر از سختی سلوک مطعون
 عالمی بود و در همان ایام فقیری قلندر وضع که از پهلوانان عیار پیشه
 ایران گفته میشد و آن گروه که در تهوری و شجاعت و سر کلمه زدن
 بامیران نامی آن ولایت و بزور از آنها زر گرفتن و در بزم و عیاشی
 صرف نمودن شهرت تمام دارند و در بنذر سورت و برهانپور ازو
 کارهای نمایان بظهور آمده بود سیر کنان وارد دارالخلافه گردید
 و امرای ایران هرکه بروضع او اطلاع داشت رعایت بحال او می
 نمود و قلندران بسیار با خود فراهم آورده هر روز در باغی بارود
 و سرود مبلغها صرف می آورد هرگاه حقیقت او بعرض
 رساندند و ظاهر ساختند که مایه مداخل او که بحال فقیری چنان
 اوقات بسر می برد در ظاهر معلوم نیست و بکیمیا گری و پیشه
 دزدی زبان زد ساختند و نیز ظاهر شد که در تهوری و شجاعت
 آنقدر شهرت دارد که زنده بدست آمدن متعذر میناید حضرت
 خلد مکان برو گمان جاسوس شاه ایران برده بگوتوال فرمودند که اورا

غافل ساخته در هنگام خواب زنده بدست آرند کوتاهی سخن
 بهیچ بسیار او را دستگیر ساخته طوق در گردن و زنجیر در پا انداخته
 هر دو دست او را در چوب گرفته سرپا مسلسل آورده روزی یوان
 استاده نمودند پادشاه نظر برینکه برای تحقیق حال او بهتر از
 اعتماد خان دیگر را ندانستند باو حکم فرمودند که بخانه خود برود
 در خلوت ازو بوعده و وعید حقیقت و نفوس الامرازو استفسار نمایند
 اعتماد خان بخانه آورده در خلوت او را فرزند خود طلبیده گفت اگر
 جان خویش را عزیز میداری بر راستی حقیقت بمعرفش اظهار بدار
 او در جواب گفت فقیر میاج گدا پیشه ام فائده نه بخشید و اعتماد
 خان زبان بتهدید کشاد آن گرفتار پنجه اجل چون دانست که
 بهیچ وجه رهائی نیست و راستی مقرون بقبول نمی افتد التماس
 نمود که اگر جان بخشی تمایزند در گوش نواب حقیقت واقعی ظاهر
 می سازم هر چند که دماغ اعتماد خان برداشت آن نداشت که در
 گوش او آن اسیر بلا حرف زند اما بعد سماجت بسیار مافون
 ساخت سوزنی که زیر پای اعتماد خان نه کرده بطول و عرض
 نیم دره یکسر می انداختند و بالای آن نیمچه همشیری گذاشته
 بود باوجود هر دو دست او چنان در بند گرفته بود که هیچ عضو او
 سوای انگشتان پنجه قادر بر حرکت نبود وقت خم شدن و خود
 را نزد گوش او رساندن بجلدی و چابکی تمام بهر انگشتان همشیر
 از بالای مسند اعتماد خان برداشته چنان ضرب مع غلاف بر پسر
 او رساند که مجال آه کشیدن نیافت و آن قاتل بد فرجام را نیز
 پاره پاره ساختند و ذکر سبب عقید گردیدن آن قلندر مشرب

بروایست دیگر نیز مسموح گردیده اما آنچه محرر اوراق از رفقای
اوشنیده بود بقیه قلم آورد - بهر حال پادشاه در اقبال در تهیه و فکر
بر آمدن بود که از مواقع مملکت و غنایها خبر واقع شاه عباس
بمصر رسید و مستحق عزت است آن مهم نمودند *

باز بتفکار احوال راجه نجیب سنگه می پردازد که بموجب حکم
شاه از قاضی و محاصره مملکت و قلعه بیجاپور کوتا نموده چون
دانشست که بعد از مرادجست او قلعهائی مفتوحه از هجوم دکنیان و عدم
تخصیره بقسطنطنیه از آن زمان متعذر است مصلحت دران دانست
که قلعه را خالی نموده هرچه از مصالح توپخانه قابل همراه گرفتن
بود با خود گرفته بانی را بتاراج سپاه داده و آتش زده بارهای
که لایق مستعار نمودن بود از پا در آورده از آنجا کوچ نموده خود را
بجبهه بنیاد رسانده درین ضمن از حضور متواتر حکم مشتمل بر
فرار نمودن سوار و پیاد ساختن و روانه نمودن نتهوجی رسید و
راجه نتهوجی را مع پسر او مقید ساخته روانه حضور نمود - دلیر خان
که قبل از رسیدن به خجسته بنیاد بموجب حکم با جمعی از
کومکیان روانه حضور گردیده بود بعد از عبور آب فودا حکم مهم
و گوشمال دادن رسیدار چانهه بدو رسید بعد و رو حکم بازندوله خان
و راجه سبجان سنگه و او و پسر او و تعداد خان و زیر دست خان و آتش
خان و برقیه از خان روانه سمت برار و ملک چانده گردید - و ایرج
خان بطوریکه از برار مع فوجک از آن نواح قیصر رفقت نمود چون
نزدیک سرحد بنیاد رسیدند مردمان آن بوم متزلزل خاطر گردیده
مستمدان خود را نزد دلیر خان فرستاده التماس عفو جرائم گذشته

و قبول پیشکش لائق حال و طلب عهد و امان بمیان آورد - دلیرخان فرستاد هالی او را استمالت نموده موافق ادعای او بشرط ملازمت و قبول پیشکش خلعت داده مرخص ساخت - کوتاهی سخن زمیدار مذکور کمربند منبت و احسان و امان جان بگردن عجز انداخته چون مجرمان عذرخواه آمده باهفت هزار اشرفی و پنج لک روپیه بطریق شکرانه عفو تقصیرات برای پادشاه و هزار اشرفی و دو هزار روپیه نذر و ضیافت دلیرخان ملاقات نمود - دلیرخان جهت مقرر نمودن پیشکش حال و هر سال و باز آمدن از افعال نکوهیده و اطاعت نصائح زجر و توبیخ آمیز نموده بعد گفتگوی بسیار قرار یافت که یک کور روپیه جرمانه سابق و شکرانه حال از نقد و جنس در فرصت دومه سرانجام دهد و هر سال دو لک روپیه مقرری در سرکار عائد می ساخته باشد و پنج لک روپیه به دلیرخان تواضع نماید و چار دیواری که بطریق حصار ساخته مسمار سازد و نام مکان بودن خود را بقلعه ارک زین زند سازد - و محمد لطیف نام دیوان لشکر را برای وصول زر پیشکش حال و مسمار نمودن حصار شهر پناه و برج و باره و عمارت حاکم نشین زمیدار تعیین نمود و دستور ساخت که تا وصول زر پیشکش ملهاری نام دیوان او در لشکر باشد و در مدت دومه از نقد و جنس مبلغ هفتاد و هفت لک روپیه بوصول آورده مصکوب زین العابدین دیوان برهان پور که از بند های روشناس والا شاهي بود روانه حضور ساخت - و نورمان عنایت آمیز مع خلعت و جیغه و شمشیر مرصع و فیل برای زمیدار از حضور رسید و برای وصول باقی تعهد و ضامن معتبر گرفته ملهاری را خلعت داده مرخص ساخت و در سه ماه فراغ

حاصل نموده متوجہ تادیب زمیندار دیوگڈہ کہ بسرحد چاندہ متصل است گردید و در اندک فرصت مبلغ پانزدہ لک روپیہ برو مقرر ساخته و دو لک روپیہ پیشکش سال بسال نیز قرار داده قریب بنصف پیشکش حال بوصول آورده بود - درین ضمن خبر بیماری راجہ جی سنگہ مشرف برہلاک کہ متصل خبر فوت او و برہم خوردن نسق بالاگہات انتشار یافت رسید - و در همان روز احکام حضور مشتمل بر فرمودن مہم بیجاپور مجدداً مع فرمان صوبہ داری دکن بنام دلیر خان رسید و برای وصول باقی پیشکش ہر دو زمیندار ابقاداد خان را گذاشتہ روانہ خجستہ بنیاد بقصد تسخیر بیجاپور گردید ، کہ تہہوجی خویش سیوا ہمراہ گرز بردار و کسان راجہ جی سنگہ بحضور رسیدن حکم شد کہ با احتیاط مسلسل نگاہ دارند تہہوجی خلاصی خون را قبول اسلام بنفاق دانستہ بمواسطت مقربان حضور بعرض رساند حضرت خلد مکن بر رغبت تمام التماس اورا مقرون باجابت نموده تلقین کلمہ فرمودہ سہ ہزاری دو ہزار سوار بخطاب محمد قلی خان منصب اورا بحال داشتند بعد چند گاہ کہ با تعیینات دلیر خان شدہ بدکن رفت بار دیگر مرتد شدہ قابو یافتہ خود را نزد سیوای مردود چنانچہ بزبان قلم خواہد داد رساند و نساہا از بظہور آمد کہ تا حال در صوبت دکن روز افزون است •

ذکر سوانح سال دہم از جلوس مطابق

سنہ ہزار و ہفتاد و ہفت ہجری

در شروع سال دہم از جلوس پادشاہ زادہ محمد معظم را بدستور

سابق صوبہ دار دکن نمودہ پنج ہزار سوار اضافہ و پنج لک روپیہ نقد

مرحمت فرموده از اصل و اضافه، بهست هزاری دوازده هزار سوار که بر آوردی پانزده هزار سوار باشد سرافراز ساخته مع کومکیان مرخص ساختند - درین ضمن بعرض رسید که راجه جی، هنگی باجل طبعی درگذشت *

چون حقیقتها مرکشی، و فیروز افغانان یوسف زئی معروف گردید. فیروزان تنبیه آن جماعه بدنام بنام میرخان صوبه دار کابل و کابل خان فوجدار اٹک و دیگر فوجداران نواح که همه باتفاق در استیصال آن جماعه بدسگال پردازند صادر گردید - کابل خان انتظار کامل صوبه دار نکشیده با جمعیت خود برای تنبیه آن مفسدان بدنام کوشیده فوجداران نواح را با خود رفیق ساخته بمید تدبیرات رای مائب محاربات عظیم و تربیت نمایان که بتجربو تفصیل آن نمی پردازد بکار برده کارزارهای صوب که چندین هزار افغانان کشته گردیدند و جمع کثیر از سوار و پیاده پادشاهی بکار آمدند رود - باوجود فراهم آمدن چهل پنجاه هزار سوار و پیاده افغانان که مکرر فوج کشی بمیان آمد و شمشیر خان از همراهان میرخان که با چهار پنج هزار سوار بروقت بمدد رسید و از وزیر برون رفت کامل خان تردد رستمده بظهور آمد و افغانان را گوشمال واقعی دادند از جمله افغانان مقتول کله، دوهزار و چهار صد افغان بحضور رسید و کله مینار فرمودند - معینا افغانان جهالت کیش از طریقه مفسدی خویش باز نیامده در راه زنی و مفسدی و مردم آزاری زیاده از سابق می کوشیدند و فریاد شورش آنها می رسید بنابراین محمد امین خان بخشی را که صوبه داری لاهور ضمیمه بخشیکری

حضور نیز داشت و مط ذی قعد ۴ سده مذکور سوبه دار کابل نموده برای تذبیه آن گروه شقاوت پر و مرخص فرمودند سه هزار سوار بهاد شاهزاده محمد اعظم اضافه داده از اصل و اضافه پانزده هزاری هشت هزار سوار نمودند - پادشاهزاده محمد اکبر را که لغایت حال منصب نیافته بود منصب هفت هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره مرحمت فرمودند - از پادشاهزاده ها که بدون خدمت در صغر سن منصب یافته باشد همین پادشاهزاده محمد اکبر است - راجه رام سنگه را که بسبب فرار سیوا بی منصب ساخته بیای اعتراض آورده بودند بعطای خلعت ماتمی پدر و بحالی منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و دیگر انعامات سرافرازی دادند - عنایت خان را دیوانی خالصه از تغیر رای لعل چند مقرر فرمودند - چون محمد تقی خان بخشی دکن و دیعت حیات نمود غیاث الدین خان پسر اسلام خان که متصدی بندر سورت بود بخدمت بخشگیری دکن مامور گردید و زین العابدین دیوان برهانپور که با خزانه پیشکش چانده بحضور رسیده بود ب خطاب خانی سرافرازی بخشیده متصدی بندر سورت نموده مرخص فرمودند *

از عرضداشت زمیندار تبت بعرض رسید که عبد الله خان والی کاشغر که از تعدی و تسلط پسر بقصد زیارت بیت الله و شرف اندوزی ملازمت بکمال بی سرو سانی بآن حدود رسیده و معدودی چند از اهل و عیال همراه دارد خواجه محمد اسحاق نام را مهماند ار مقرر نموده با بعضی سرانجام ضروری بانقبال اوروانه ساختند و از عقب آن یکصد و نه اسب با ساز میفا

و طلا و صاده و دو زنجیر فیل با ساز نقره و خنجر و شمشیر مرصع و از ظروف طلا و نقره و اقامه اقمشه و فرش و پنجاه هزار روپیه نقد بر خزانه کشمیر تنخواه نموده روانه فرمودند - بعد ازان بمحمد امین خان که بلاهور تعلقه صوبه خود رفته بود حکم رفت تا رسیدن عبدالله خان توقف ورزیده در تقدیم ضیافت او کوشیده پنجاه هزار روپیه از خزانه لاهور رساند و در همه باب بمهمانداری او پردازد - و جایجا بحکم و فوجداران احکام سرانجام دادن مائحتاج ضروری او و دیگر مهمان نوازی و مسافر پروری صادر گردید - بعده که نزدیک دار الخلافت رسید جعفر خان را با اسد خان باستقبال مامور نمودند و باعزاز تمام در عبادت خانه طلبیده ملاقات نموده نزد خود نشانده کلمات فرحت افزا بمیان آورده در تسلی او کوشیده حویلی رستم خان را برای ماندن او مقرر کرده تمام سرانجام ضروری موجود نموده فرود آوردند - و تا هشت ماه نگاه داشته طریقه مهمان نوازی را کار فرموده بموجب خواهش مهمان سرانجام راه کعبه الهه خاطر خواه مهیا ساخته مهمان دار همراه داده روانه بندرسورت ساختند و بحاکم بندر نیز در تقدیم خدمتگاری و مهمانداری احکام صادر نمودند - از ابتدای ورود لغایت رخصت ده لک روپیه رعایت و صرف مهمان پروری بعمل آمد •

بر ضمیمه منیر مطالعه کنندگان ظاهر باد که لغایت سال دهم جلوس احوال پادشاه خالد آرامگاه عالمگیر از روی تاریخ تالیف غفران پناه محمد کاظم منشی پسر میرزا محمد امین مشهور بمیرزا امینا که از مستعدان موروثی ایران بود و دیگر مولفان که قریب هفتده

هزار بیت گنابست میشد انتخاب نموده که جمله بسه هزار بیت نمیرسد معینا اگر باعث ملال طبع مطالعه کنندگان از روی اطناب و نامربوطی کلام گردد و بعضی سوانح خلاف نسخه دیگر مقدم و موخر سال باشد از عیب جوئی آن چشم پوشی نموده معاف دارند *

ذکر سلطنت سال یازدهم خلد مکان لغایت سنه

بیست و یکم که دران ضمنا نیک سال نیز نوشته شده

چون بعد انقضای ده سال مورخان ممنوع از تسطیر احوال آن پادشاه عدالت گستر دین پرور گشتند مگر بعضی مستعدان خصوص مستعد خان بطریق خفیه برخی از احوال مهم دکن را مجملا بلا تذکار مکروهات که همان ذکر فتوحات بلاد و قلاع را بزبان قلم داده و بندراین احوال چند سال عشر ثانی و ثالث را مجمل نوشته تاریخی که احوال چهل سال باقی مجمل و مفصل دران درج باشد دیده و یافته نشد لهذا از سنه یازده هجری لغایت سنه بیست و یک جلوس که بضبط تاریخ سال و ماه بتذکار سوانح حکم رانی عشر ثانی حضرت خلد مکانی تواند پرداخت سر رشته بدست نقواند آورد اما بعده که بسعی و تفحص تمام هر آنچه توانست مقدمات عمده لائق تحریر از روی دفتر وقائع و زبانی راویان ثقة و بعضی محرمان و مقربان قدیم بارگاه آن خلد آرامگاه و خواجه سرایان کهن سال مجملی بتحقیق در آورد و آنچه خود بعد حد تمیز رسیدن در مدت سی چهل سال برای العین مشاهده نموده بصندوق حافظه سپرده بود بقید قلم در آورد - چون مصدوع گردید که بندر این داس بهادر شاهي که

مدت در ایام پادشاهزادگی متصدی حضرت شاه عالم بود تاریخی
تالیف نموده در آن سوانح سی و چند سال را باحاطه بیان در آورده است
از استماع آن بغایت مشغوف گشته در بهمرسانیدن آن تاریخ
نهایت تعصب بکار برد - بعده که بسعی بسیار آن نسخه را بدست
آورده بامید آنکه از خرمن اندوخته او خوشه چینی نماید از روی
غور من اوله الی آخره بمطالعه در آورد - نصف آنچه راقم حروف
جمع ساخته درین اوراق باحاطه بیان در آورده بنظر نیامد - بهرحال
در خدمت ارباب دانش و سخن سنجان گنج معانی التماس
دارد که اگر در وقت مطالعه در ذکر سوانحی قصور بنظر آید یا بر
اختلاف روایت یا بر مقدم و موخر بودن سال از روی تاریخ و
راوی دیگر اطلاع یابند تا مقدور در اصلاح آن کوشند و الا از روی
عیب پوشی معذور شناسند *

بهرحال مجمل از احوال آن پادشاه خجسته خصال بزبان
خامه صدق مقال میدهد روز بروز در اجرای امور شرعی و پاس
اوامرومناهی الهی بمرتبه تقید می نمود که متصل هم احکام
برای منع اخذ راه داری و پاندوی و غیره که لکها حاصل آن
هر سال در سرکار واصل میگردد و برانداختن رواج مسکرات
و خرابات خانها و اجتماع جاتره که هر سال در روز و تاریخ معین
در معبد خانهای هندو زن و مرد زیاده از اندازه شمار هرقوم
فراهم می آمدند و لکها مال بخیرد و فروخت می رسید و مبلغ کلی
محصول آن در هر صوبه داخل خزانه می شد صادر میفرمودند -
و کلانوتان و قوالان بانام و نشان که در سرکار نوکر بودند آنها را از سرود

خوانی توبه داده بر مراتب منصب آنها افزودند - و حکم منادی منع سرود و رقاصی نمودند - گویند روزی جمعی از کلانوتان و قوالان بازدهام و غوغای تمام فراهم آمده جنازه با شان تمام ترتیب داده پیش و پس جنازه نوحه گنان از پای جهروکه در سن گذشتند بعد عرض که از کیفیت جنازه استفسار فرمودند کلانوتان التماس نمودند که راگ مرده می بریم که مدفن سازیم فرمودند که چنان بخاک بسپارند که باز صدا و ندا ازو برنیاید *

در زمان پادشاهان سلف لغایت آن سال جهروکه درس مقرر بود که پادشاهان باوجود عارضه بدنی برای انتشار خبر سلامتی روز یک دفعه و گاه دو دفعه در وقت معین دران جهروکه که مشرف بر دریای همنای اکبر آب و شاه جهان آباد ساخته بودند هر از جهروکه بر می آوردند سوای امرای سبجرائی آنوقت چندین لک آدم از زن و مرد همه قوم پای جهروکه فراهم آمده دعا و ثنا بجا می آوردند و بسیاری از قوم هند بودند بدرسنی مشهور یعنی تا صورت پادشاه را در پای جهروکه درس نمی دیدند هیچ چیز از ماکولات در دهن نمی انداختند آن خسرو دین پرور آنرا نیز از جمله ممنوعات و نا مشروع دانسته در پای جهروکه نشستن موقوف نموده حکم منع فراهم آمدن آن ازدهام فرمودند *

در آغاز سال دوازدهم از سوانم دار السور برهان پور بعرض رسید که در ایام عاشورا جمعی از مردم محله احدی پوره و کهزکی پوره از قدیم میان هم عداوت همچشمی داشتند و مردم احدی پوره هر سال وقت بر آوردن تابوت برای گشت بر مردم کهزکی پوره بلکه اکثر

بر مردم محله دیگر غالب بودند و زیاده از دو صد هوار نره پوش و بند و قچی بسیار همراه تابوت وقت گشت بر می آمدند شبی در وقت گشت با تابوت مردم کهزکی پوره اتفاق مقابل آمدن افتاد هر چند که مردم کهزکی پوره راه را گردانده خواستند خود را از آفت مقابل شدن تابوت احدی پوره محفوظ دارند مردم احدی پوره از غرور جهالت و بسیاری جمعیت مکرر سر راه تابوت کهزکی پوره گرفتند و نزدیک جامع مسجد جنگ واقع شد و چنان جنگ عظیم در پیوست که تماشاگران بسیار فراهم آمده رفات مردم کهزکی پوره نمودند و آنقدر مردم برای مدد طرف کهزکی پوره بر درو بهام دکانها سوار شدند که یک سفال برخانه هیچ احدی از دکان دار نماند و زیاده از پنجاه نفر احدی پوره کشته شدند و قریب صد نفر زخمی گردیدند و چهل پنجاه هزار روبیه را مروارید و دیگر اقمشه تابوت و شد های احدی پوره بتاراج رفت. بعد عرض فرمودند که احکام منع ساختن تابوت در ایام عاشورا و بگشت بر آوردن در همه صوبجات بر نگارند *

در زمان پادشاهان سابق خصوص در عهد صاحب قران ثانی شاعران و منجمان اعتبار زیاد داشتند و در هر عهد یکی از شعرا بخطاب ملک الشعرا سرافرازی یافته بر دیگر شعرا امتیاز بهم رسانده در رکاب و پای تخت حاضر می بود و منجمین را جر و مصالح رکاب و دنتر دیوانی دانسته داخل بند های پادشاهی روشناس نوکو می نمودند و برای تحقیق فصول اربعه و سر رشته حساب ماهای شمسی و تنخواه تیول جاگیرداران و نقدی احدیان و توپخانه و اختیار نمودن ساعت که بر نگاهداشتن تقویم موقوف

بود همه را موقوف فرمودند و رواج شعر گفتن و شنیدن و اختیار ساعت از روی تقویم نمودن و تقویم در دفتر نگاهداشتن بر انداختند اهل دفتر بعرض رساندند که حساب تاریخ ماه شمسی که مکرران از روی تقویم نگاه میداشتند ممنوع گردید و بدین تقویم حساب طلب تنخواه جاری نمی تواند نمود فرمودند از روی *

* بیعت *

لا ولا لب لا ولا لاشش مه است * لل كط وكط لل شهر كوته است سر رشته ماههای شمسی نگاه دارند اگرچه از آن سال مکرران دفاتر از روی لا و لب چنانچه نموده حساب نگاه میدارند اما اینکه موافق تقویم حساب تحویل آفتاب راست آید و در غره شمسی تفاوت راه نیابد محالست چرا که موافق قاعد منجمان اگر لمحۃ قبل از وقت زوال تحویل شود آن روز را غره حساب می نمایند و در صورت آنکه اگر عشر عشر ساعت زمانی از وقت زوال گذشته تحویل آفتاب اتفاق افتد داخل سلخ میگیرند و این باریکی حساب بدون استخراج منجمان که در تقویم ثبت می گردد دریافتن متعذر بلکه سخن در تقویمهای این عهد نیز میگذرد لهذا آنچه مکرران از روی دفاتر دیوانی صوبه دکن و دار الخلافت و امرای صاحب اقتدار تحقیق نموده همه جا باختلاف تفاوت دو سه روز تانه و ده روز از روی استخراج منجمان بنظر آمد که بمورور ایام تفاوت راه یابند اگر محاسبان نکته سنجم که از سال و ماه شمسی و قمری اطلاع دارند آن تفاوت را از روی غور حساب نمایند برای ارباب طلب منصبداران که بعد سرگردانی سالها تنخواه می یابند مبلغ کلی علاوه نقصان ایام گذشته می شود - و قضات را در

امور ملکی و مقدمات جزئی و کلی چنان مستقل ساختند که باعث رشک و حسد امیران عمده صاحب مدار سلطنت گردید چنانچه قاضی عبد الرهاب احمد آبادی که قاضی القضاة محصور بود آن قدر استقلال و اعتبار بهمرساند که همه امرای با نام و نشان از و ملاحظه حفظ آبروی خود داشتند و مهابت خان ثانی که در زیاده سوری و گستاخی در خدمت پادشاه سرآمد روزگار خود را میگرفت همیشه در فکر خفت رساندن بقاضی بود چنانچه از راوی ثقه و محرمان خاندان قاضی مسموع گردید که در ایامی که مهابت خان بهمم دکن مامور گردیده از حضور مرخص گشته برآمد بیرونها مدت مقام نموده التماس درخواست مساعدت زیاده از مرضی پادشاه بمیان آورده بود درین ضمن خبر باورساندند که سه چهار لک روبیه را جواهر و اسباب کشمیر و اکبر آباد مال قاضی همراه مال تجارت بیوپاریان احمد آباد برآمده داخل قافله شده بعد تحقیق فرمودن همه را کشیده آوردند و همان روز بسپاه تقسیم نموده داد بعده که بعرض پادشاه رسید و پای تحقیقات بمیان آمد مهابت خان پیغام نمود که مال سوداگر از راه اغطار بطریق قرض گرفته ام که با منافع آن بتجویز قاضی ادا سازم و قاضی درین باب سوائی اغماص مصلحت کار ندانسته کاوش بمیان نیارد - روزی از نوشته اخبار نویسان دکن شوخی و فساد زیاد سیوای مردود بعرض پادشاه رسید و تجویز رخصت مهابت خان درمیان بود پادشاه رو بجعفر خان و مهابت خان نموده فرمودند که این کافر بچه بسیار پا از حد بیرون گذاشته فکر استیصال این نمودن ضرور است مهابت خان

در جواب التماس نمود که حاجت فوج و تعیین لشکر نیست اعلام
قاضي کفایت می نماید - پادشاه بیدماغ گشته در خلوت بجعفر
خان فرمودند که مهابت خان را بفهمانند که چنین کلمات لغو
سر دیوان بعرض نمی رسانده باشد *

الحال چند کلمه از احوال سیوای خسران مآل که بعد فرار از
حضور کار آن بد سگال بکجا رسید بزبان قلم میدهد که بعده که آن
کافر محیل از متها تغییر لباس نموده ریش و بروت تراشیده همراه
منزبها پسر خورده سال و قریب چهل و پنجاه نفر از هرکارها و دیگر
وابستها که همه خاکستر به رو ماییده خودها را بصورت فقیران هنود
ساخته آنچه از جنس جواهر بیش قیمت داشت و قدری از
اشرفی و هون که ترانست برداشته در چوب دستیها که محجوف
ساخته بود انداخته سر آنها قائم کرده و قدری زیر کفشهای کهنه
دوخته سه فروقه مختلف الوضع بیراگی و گسائین و اداسی
شده راه اله آباد و بنارس پیش گرفته مرحله پیمای گردیدند
و یکدانه الماس بیش قیمت با چند دانه یاقوت در موم گرفته
در رخت پوشش هرکارها دوخته و در دهن بعضی همراهان داده
طی مسافت می نمود تا بمکانی رسید که بعلي قلی نام فوجدار
آنجا از نوشته وکیل قبل از رسیدن گرز برداران مع احکام خبر فرار
سیوا و تعیین فرمودن گرز برداران رسیده بود فوجدار از شنیدن
خبر فرار سیوا و رسیدن هرسه گروه فقیران فرمود که همه را مقید
سازند و پای تفنیش درمیان آورد و یک روز و یک شب همه
آن فروقه با جمعی دیگر از مسافران در قید بودند شب دوم

در پاشا از شب گذشته سیوا خود را تنها در خلوت نزد فوجدار
 رسیده اقرار نمود که من سیوا ام و دو دانگ الماس و یاقوت بیش
 قیمت که از لك رویه زیاده ارزش دارد با خود دارم اگر میدانی
 که در صورت آنکه مرا زنده دستگیر نموده بفرستی یا سر مرا بریده
 ارسال داری و این هردو سنگ بی بها برای تو نمائند اینک من و
 این سرمن و الا دست از ما سرگشتگان وادی ضلالت بردار -
 علي قلي سودای نقد را بر امید نسیم مجرا که آخر چه نقش
 بر روی کار آید اختیار نموده آن هردو سنگ بیدها را ازو گرفته صبح
 آن بعد تفتیش تهدید آمیز دست از همه فقیران و مسافران برداشت
 و سیوا خلاصی خود را عمر دوباره یافتن دانسته چون مرغی که
 بقفس آمده نجات یابد از دام فوجدار جسته مرحله پیمایی سمت
 بفارس گردید - بعده که باله آباد رسید اگرچه خود در جلد روی و
 پیاده رفتن گرو از شاطران می برد اما سنبها که پسر خورک سال همراه
 آمده بود آبله در پای او افتاد و زنجیر پای او گردید لهذا کبکلس
 نام برهن که پروخت موروثی جد و آبی او که وقتی به بفارس
 آمده بودند گفته می شد و ضابطه است که هنوز صاحب اسم و رسم
 بر مکانی که رسیدند خط بمهر خود به برهن که خدمت مینماید
 نوشته میدهند او را پیدا نموده پسر خود را با قدری جواهر و اشرافی
 حواله نموده سفارش نمود که اگر حیات من وفا نمود و بمکان خود
 رسیدم و بخط خود بتو بنویسم سنبها را با خود گرفته براهی و قسمی
 که بنویسم خود را بمن خواهی رساند والا ترا و پسر را بخدا سپردم
 اما با اختیار و خواهش پسر نوشته مادر او زهار حرکت از جای خود

تنگانی و برهنه معتمد قدیمی خود را که بهسبب او کیکلس را
بهتیرسانده بود باخروج چندساله همراهِ سَنَدِها گذاشته راه بنارس اختیار
نمود قضا را روزی که داخل بنارس شد و صبح آن برای غسل و
لوازمی که هنوز بجامی آرند دوگهری شب مانده بکنار دریا رفت هنوز
از ریش تراشی و شست و شوی بدن فارغ نشده بود و اثر تاریکی بود
که هنوز غوغای خبر گریختن سیوا از حضور و رسیدن گرز بزرگاران و
صدای گرفت و گیر بلند گردید *

در ایامی که محرم سوانح در بندر سورت بود بانها نام زناردار
طیب پدشاه نقل می نمود که چون در قوم ما ضابطه است که
برای تحصیل علم نجوم و طبابت و شاستر برهمنان بی سر و مایه
از دور و نزدیک ببنارس رفته یکی از برهمنان آنجا را استاد
خود قرار میدهند و نزد او درس میخوانند و صبح و شام از طرف
استاد خود کنار آب گنگ رفته موافق دایمی که مقرر است
مردمی را که برای غسل می آیند بدستور و آئین مقرری
خدمت می نمایند و هرچه ازان بهمرسد بلا تصرف و خیانت
نزد استاد خود می برند و خرج خوراک و پوشاک شاگردان بر دوش
استاد است که بقدر کفاف ضرور خبر می گیرند من به بنارس رفته
مدت سه چهار سال خدمت یکی از برهمنان می نمودم و هرچه
کنار دریا بدستور دیگران بهم میرساندم در خدمت استاد میبرد و او
بسیار به تنگی و سختی خبر قوت من میگرفت تا آنکه روزی که هنوز
اثر تاریکی بود کنار آب بدستور هر روز رفته شخصی خدمت مرا
گرفته مثنی پر از جواهر و اشرفی و هون بدست من داده

خدمت مشیت را و مکرر و مرا زود از لوازم غسل فارغ کن من از
ظواهر و وقتی در جامه نگینیده نظر مجمل بران انداختم سوای جواهر
و اشرافی بنظر نیامد و جلد بتراشیدن ریش و غسل دادن او پرداختم
هنوز فارغ از خدمت او نشده بودم که غوغای گرفت و گیر و رسیدن
گرز برداران برای سیوا بلند گردید تا خبردار شدم شخصی که خدمت
او می نمودم در طرفه العین از پیش رو و نظرم غائب شد و دانستم
که همان سیوا بود و باز نظر بر کمیت مبلغ انداختم نه جنس
جواهر و نه اشرافی و نه هون بشمار آمد و مصلحت درین دانستم
که دیگر صورت استاد ندیده راه وطن اختیار نمایم و خود را به بندر
سورت رساندم حوایی ملک که دارم از همان زراست *

القصة سیوا از بنارس براه بهار پتنه و چانده که پراوتراکم
اشجار دشوار گذار است و از سرحد زمینداران سوای بیوباری قولی
و قاصدان تردد دشوار است بتغییر وضع هر جا که میرسید خود را و
همراهان را بصورت دیگر ساخته طی منازل می نمود تا خفیه نزد
عبد الله قطب الملک بحیدر آباد رسید و بافسانه و افسونهای
مکر انگیز و ابله فریب چندان باغ سبز نمود که عبد الله شاه فریفته
حرفهای او گشته از آنکه چند قلعه سرحدی قطب شاهیه بتصرف
عادل شاهیه رفته بود و سیوا در فن قلعه گیری شهرت تمام داشت
با عبد الله شاه بکفالت قسم و عهد و پیمان قرار داد که اگر همراه
من فوج و مصالح قلعه گیری بدهند قلعه را که بتصرف بیجاپوری
رفته در اندک فرصت بتسخیر آورده حواله منصوبان شما که
همراه من باشند خواهم نمود و سوای قلعههای شما چند قلعه من

که بتصرف منصوبان عالمگیر بادشاه رفته هرچه بمدد و کوشک مصالح
شما باز بتصرف خود آر در ادای حق احسان شما خود را معاف
نخواهم داشت و باقی عمر خود را از جمله بند های دستگرفته و
غلام زر خریدۀ آن جناب خواهم دانست عبد الله شاه نظر بر عاقبت
بینی و افعال آن غیار پیشۀ بدسگال نموده جمعیت شایسته با
مصالح قلعه گیری و چند نفر قابل قلعه داری را سرفوج قرار داده
سفارش اطاعت و رفاقت سیوا نمود و سیوا آن فوج را همراه گرفته
بپای هر قلعه که میرسید بانواع حیل و تدبیر که در فن قلعه گیری
ید بیضا داشت در محاصره ایام معدود به تسخیر و تصرف در می
آورد و منصوبان عبد الله شاه را که برای قلعه سپردن و قلعه دار
ساختن همراه گرفته بود باقسام چرب زبانی که فی الحال شما بازوی
منذبه به ازین قلعه دیگر بشما خواهم سپرد امیدوار ساخته بر عایت نقد
و جنس که ازان قلاع بدست می آمد فریفته بر سر قلعه دیگر می برد
تا آنکه ستاره و پر ناله و غیره ده دوازده قلعه نامی مشهور بیجاپوری
را که سالها بخرچ لکها نتوان گرفت در اندک فرصت بتصرف
خود آورد و به تسخیر قلعه راجکده و غیره که از سعی راجه جیسنگه
و دلیر خان و دیگر بندگان پادشاهی که خود کلید های آنها را
سپرده بود بر همه دست یافته یک دو قلعه حواله نوکران عبد الله
شاه نموده مرخص ساخت - و بقول مشهور و روایت زبانی مردم
حیدر آباد در سنه اول یا دوم فرمان یوئی ابو الحسن سیوا
بحیدر آباد آمده با ابو الحسن در خورده با او نرد ایله قریبی باخت -
القصه بعد فراغ قلعه گیری بدستور سابق در قلعه راجکده مستقل

گردید و از سرنو علم طغیان بر افراخته در ایامی که هنوز حصار شهر
 پناه بندر سورت بنا گذاشته نشده بود در بندر مذکور تاخت آورده
 آن قدر زر نقد و طلا و نقره غیر مسکوک و قماش کشمیر و احمد آباد
 و دیگر بلاد با چند هزار زن و مرد هندی با نام و نشان و مسلمین
 آبرو طلب دستگیر نموده بود که کرورها نقد و جنس مجموع بدست
 آن کافر بد سرشت آمد بعده که بعرض پادشاه رسید حکم فرمودند
 که قلعه شهر پناه اطراف بندر سورت بسازند و دلیر خان و خان جهان
 بهادر برای تنبیه آن بد مآل با فوج و سرداران کار طلب مبارز پیشه دیگر
 تعیین گردیدند - گویند سیوا ده دوازده هزار اسپ کچی و عربی فراهم
 آورده بود که هرجا فوج تعیین می نمود بیشتر سواران بارگیری
 خود او بودند و از سرنو قلعهها که سابق در دریا احداث نموده بود
 بتعمیر آن پرداخته کشتیهایی جنگی ساخته در پای قلعهها نگاهداشته
 شروع بزدن و تاراج نمودن جهازات راه ولایت و کعبه الله نمود - بعده
 خاطر از بندر بست اطراف قلعه راجکده که ملجای قدیم اوبه جمع
 ساخته بدین فکر افتاد که مکان و کوه قلب تراز راجکده برای
 ماندن خود بهمرساند بعد تفتیش و تجسس بسیار کوه راهیری
 که در رفعت با آسمان همسری می نمود و از پای دامن کوه تا سر
 قلعه آن که تیغه آن بناف چرچ زمردی فام رسیده بود سه کوه
 ارتفاع داشت و بیست و چهار کوه از آنجا دریای شور واقع شده و
 شعبه دریا از پای دامن کوه هفت کوه می شمردند و اطراف آن طرف
 راه بندر سورت که ده دوازده کوه راه منزل براه خشکی واقع شده و
 راجکده از آنجا چهار پنج منزل است و کوههای سربلک کشیده دشوار گذار

بسیار قلب در راه دارد پنجمه متصل باران دران سر زمین میبارد
و تعلق بکوکن نظام الملکی دارد اختیار نموده بتعمیر و عمارت آن قلعه
پرداخت و دروازه و برج و باره در کمال قلبی قرار داده ترک ماندن
راجگده نموده قلعه راهیری را ملجا و جای ماندن خود مقرر ساخت
از بعد تیار شدن قلعه و نصب نمودن توپها و مسدود ساختن راه تردد
اطراف که همان یک راه قلب گذاشت روزی مجمعی ساخته خریطه
زر و کره طلای صدهون در میدان گذاشته فرمود که منادی نمایند که
هر که سوای راهی که مقرر نموده شد براهی دیگر بالای قلعه بلا مدد
زین و کماند مع نشان رود بدر آن زر و کره طلا بخشیده شود یکی از قوم
دهیر آمده التماس نمود که اگر حکم راجه باشد من بالای کوه مع
نشان رفته نشان نصب نموده بیایم بعده که آن دهیر بانسان بالای
قلعه آن کوه رفته نشان نصب نموده بجلدی فرود آمده آداب دعا
و ثنا بجا آورد سیوا فرمود که آن خریطه زر مع کره طلا بار بدهند
و پای او را از بند قطع نمایند و حکم نمود از راهی که آن دهیر بالا
رفته بود آنرا بند سازند چون راهیری ابتداء اطراف آن تعلق بکوکن
نظام الملکی داشت بعده که ملک او را و بعضی تعلق بیجاپوری را
صاحب قران ثانی متصرف شده باز که بر عادل شاه مهربان شدند
عرض ملک تازه بتصرف آمده بیجاپور را به کوکن نظام الملک
عرض نموده به عادل شاه مرحمت فرمودند و فتح خان نام افغان
از طرف عادل شاه دران ضلع کوکن حاکم بود - و قلعه دندا راجپوری
که نصف در دریای شور واقع شده و نصف در خشکی است حاکم
فشین او بود و باز قلعه جزیره که برآپوی جزیره اندرون دریای

در سال ۱۰۷۹ رس از دندا راجپوری در کمال استحکام واقع شده بود که هرگاه غلبه غنیم دران نواح رو میداد فوجدار آنجا پناه بدانجا می برد بعده که سیوا راهیری را که از دندا راجپوری بیست کروه مسافت داشت حاکم نشین و جای ماندن خود مقرر نموده هفت قلعه خورد و کلان دیگر که دران نواح بود باندک فرصت بتصرف خود آورد همت بتسخیر دندا راجپوری گماشت - فتح خان از ملاحظه غلبه سیوا که همه قلاع بتصرف او در آمد حوصله باخته دندا راجپوری را گذاشته پناه بقلعه جزیره اندرون آب برد و سیوا بقصد تسخیر جزیره نیز عرصه برفتح خان تنگ آورد و فتح خان باین فکر افتاد جزیره را نیز بعد گرفتن قول امان بغنیم بسپارد و خود جان بسلامت بدر بردن غنیمت داند سیدی سنبل و سیدی یاقوت و سیدی خیریت نام سه غلام حبشی فتح خان داشت که باز همراه هر کدام ده ده غلام حبشی سپاهی تربیت کرده آنها بودند و اختیار بندوبست جزیره و اکثر کاروبار خانه بدست همان حبشیها بود هر سه غلام حبشی بر غلبه غنیم و اراده فتح خان که می خواهد قلعه جزیره را حواله سیوا نماید اطلاع یافته باهم مصلحت نمودند که در صورت زدن قلعه جزیره بتصرف کافران خدا داند برسرمایان چه آرند بهتر آنست که فتح خان را دستگیر نموده مقید سازیم و سیدی سنبل را بسر داری و حکومت آن ضلع برداریم چنانچه در سنه چهارده جلوس حبشیها فتح خان را غافل کرده زنجیر دریا انداخته حقیقت بعادل شاه بیجاپوری معروض داشتند و بخدمت خان جهان بهادر صوبه دار دکن نیز عرضه داشت نموده استعدائی

بندگی درگاه پادشاه و طلب کومک از راه بندر سورت و دریا
 بمیان آوردند. از نزد خان جهان بهادر جواب عنایت آمیز با تجویز
 منصب چهار صدی دوصد سوار برای سیدی سنبل و سه صدی صد
 سوار برای سیدی یاقوت و دو صدی صد سوار برای سیدی خیریت
 مع خلعت و پنجهزار روپیه نقد مدد خرچ و عطای جاگیر سیر
 حاصل نواح بندر سورت رسید و سیدی سنبل از رسیدن منصب
 و خلعت و زر نقد مستظهر و مفتخر گشته کمر همت بردفع شر
 سیواى مردود بسته کشتیهای پای قلعه که تعمیر طلب شده بودند
 شروع بمرومت نمودن آن ساختند و فراهم آوردن کشتیهای جنگی
 دیگر بقصد دریا نوردی نمودند و شبی تاخت بر کشتیهای قلعه
 دندا راجپوری آورده با دو صد نفر خلاصیه و پیادهای جنگی که
 مصالح کشتی و تردد روی دریا بودند بدست آوردن از انجمله صد
 نفر که از قوم مرهت و تازه منصوب کرده سیوا بودند سنگ بر پای
 آنها بسته غرق بحر فنا ساختند و از آن روز عداوت شدید میان
 حبشیه و سیوا بهمرسید و سیوا چهل پنجاه کشتی جنگی ترتیب
 باسجکام قاعه قلابه و گندیری که از جمله قلعههای نواحداث آن
 مردود بر روی دریا بود پرداخته در فکر تسخیر قلعه جزیره و دستگیر
 ساختن حبشیه افتاد و گاه گاه میان فریقین بر روی دریا جنگ
 واقع می شد و اکثر حبشیه غالب می آمدند تا آنکه سیدی
 سنبل بپایه نهصدی رسیده ذیعت حیات نمود و وقت مردن
 سیدی یاقوت را قائم مقام خود ساخته دیگر حبشیه را برای
 اطاعت و وفات بلا نفاق او سفارش و وصیت نمود و سیدی یاقوت

به در جوهر شجاعت و رعیت پروری و آباد کاری و منصوبه بلخی
 میان قوم خود ممتاز بود زیاده از سابق در قراهم آوردن کشتیهای
 پر از مصالح جنگی و تعمیر برج و باره قلعه و تردد دریا نوردی
 پیوسته شب و روز مصالح و مکمل بود سیوی وقت رفتن بجای
 ضرور و مقاربت با نسا کمر وای نمی نمود - مکرر کشتیهای غنیم را
 بر روی دریا گرفته سر مرهته بسیار بریده به بندر سورت فرستاده
 حقیقت بخان جهان بهادر عرض داشت می نمود اضافی نمایان پیرم
 رای او بتجویز خان جهان بهادر میرسید و همیشه درین فکر و منصوبه
 بود که قلعه دندا راجپوری را از تصرف آن ملعون بر آورد و
 توپهای هوائی بهمرسانده بردارنها بسته وقت شب طرف
 دندا راجپوری آتش میداد و بهمین دستور سیوی بدسکال بانواع
 تدبیر برای تسخیر قلعه جزیره می کوشید و بسرداران همراه که در فن
 قلعه کشائی ممتاز بودند یک من طلا با دیگر لوازم انعام وعده
 می نمود تا آنکه در ایام هولی که سیوا در مکانی که بفاصله سه کروزه
 از قلعه راهبری جای بودن خود مقرر نموده در منصوبه دست
 یافتن بر قلعه جزیره شب بصبح میرساند شبی که کفار اندرون حصار
 دندا راجپوری هولی بازی نموده و مست و لایعقل گشته بودند
 سیدی یاقوت چهار صد پانصد نفر با مصالح قلعه گیری و اینه
 و کمند همراه سیدی خیریت داده از طرف خشکی تعیین نمود
 و خود با سی و چهل کشتی پر از مصالح پوش از طرف دریا
 خود را بپای حصار رسانده با شاره متوری که سیدی یاقوت و سید
 خیریت میان هم قرار داده بودند و مدد قلعه را غافل و سر مست

یاده ناپ یافتند همین که ابتداء سیدی خیریت از طرف خشکی
صدای یورش بلند ساخت و کفار خبر یافته بهیئت مجموعی
بدفع آن طرف پرداختند سیدی یاقوت با جمعی از جانبازان تهور
پوشه و پریشان جان نثار بمدد کمند همت و زینهای آسمان رفعت
که از کشتیها بپای حصار رسانده بودند بجلدی و چابکی تمام
که درین ضمن جمعی که اجل آنها رسیده بود غرق بحر فنا گردیدند
و بعضی از دست کفار شربت شهادت چشیدند خود را اندرون حصار
رسانده صدای بگیر و بکش بلند ساختند و در همین حال چند نفری
که با سردار برای وا نمودن کوته باروت خانه و بر آوردن باروت و
تقسیم نمودن آن آمده بودند از دست آنها آتش در باروت افتاد
و جمعی که پروانه وار فراهم آمده بودند مع سردار و سقف آن
خانه پریدند و ده دوازده نفر همراه سیدی یاقوت در جرگه جانبازان
داخل شهیدان گردیدند و سیدی یاقوت که لفظ خسو خسو تکیه کلام او
بود از مشاهده آن هنگامه که از پیچیدن دود و برخاستن فریاد هر
طرف صورت دوست و بیگانه ظاهر نمیشد بفریاد میگفت خسو
خسو بهادران خاطر جمع دارند من زنده و سلامت و دست و پا و
بر کشتن و بستن کفار بقیه النار کشاندند درین حالت سیدی
خیریت نیز با بسیاری از بهادران جانباز خود را بمدد زینه و کمند
رسانده قلعه را مفتوح ساختند - مکرر سوانح که مدت دران ضلع
بود مکرر از زبان مردم آنجا و زبان یاقوت خان شنیده که وقتی که
سقف باروت خانه باعمله و فعله آن پرود سیوا باوجود مسافت
بخصوص کوه از خواب جسته برنقا و همدان خود گفت که بقلعه

دند را چپوری آفت رسید و جاسوسها و هرکارهایی تیز رو برای آوردن خبر تعیین نمود - ازانکه دران ایام لشکر سیوا و فوج خانگی آن جهنمی برای تاخت اطراف بندر سورت رفته بود و شش هفت قلعه نظام الملکی که چهار پنج گروهی دند را چپوری واقع شده اند همه بتصرف سیوا در آمده بودند درین وقت خود را بامداد قلعه داران دیگر نتوانست رساند و سیدی یاقوت فرصت وقت را غنیمت دانسته بران قلعات تاخت آورد چون آوازه تسلط حبشها دران ضلع زبان زد گردیده بود قلعه داران شش قلعه در تردد دوسه روز امان خواسته قلعهها را سپرده مامون گردیدند و قلعه دار یک قلعه که بامید رسیدن کومک سیوا تا هفته جنگ نمود و بمورچال حبشها نزدیک رسید از زدن توپهای هوایی و دیگر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری عرصه برو تنگ آوردند امان طلبیده قلعه را سپرد سیدی یاقوت باوجود دادن امان هفتصد نفر که از قلعه برآمدند ازان جمله آنچه خورد سال و زنهای صاحب جمال بودند بعبدیت خود و بشرف اسلام در آورد و زنهای پیرو بدهیئت را آزاد نمود و باقی مردم را بقتل رساند ازان روز چنان هیبت و ترلز در دل سیوا و کفار دیگر راه یافت که نگاهداشتن قلعه راهبری را غنیمت دانسته بفقر قلعه دیگر نیفتاد بعده سیدی یاقوت حقیقت تسخیر دند را چپوری و دیگر قلاع بخدمت پادشاه زاده محمد معظم صوبه دار دکن و خان جهان بهادر عرضه داشت نمود اضافه و خلعت و خطاب خانی برای سیدی یاقوت و سیدی خیریت صادر گردید - باقی ذکر قهوداتی که از حبشها بظهور آمده بر محل بگزارش خواهد آمد

عالمگیر بادشاه

الحال کلمه چند از طلبیدن سنبها که سیوا در آله آباد نزد کبکلس
 زینار دار گذاشته آمده بود بزبان خامه میدهد - سیوا خطی
 از زبان کبکلس مشتمل بر خبر مردن سنبها نوشته شهرت فوت
 پسر داده بماتم او نشست و زمیداران اطراف و بعضی امرا و
 راجپوتان متعینند دکن که با سیوا خفیه رسل و رسائل داشتند
 پرسه باو نوشتند و زن سنبها که بعد بلوغ رسیده بود خواست
 که سنی شود بمنبت و الحاح مانع آمد و همه لوازم رسمی که
 برای میت می باشد بجا آورد چنانچه از نوشته واقعه نگاران و
 اخبار نویسان بندر سورت و اطراف که بعرض رسید فرمودند (خس
 کم جهان پاک) چهار پنج ماه برین نگذشته بود که سنبها با کبکلس
 از آله آباد رسید و صدای شادیانند رسیدن پسر بلند ساخت
 بعده که زن سیوا و همدان او از سبب آن خبر بد که شهرت داده
 بود استفسار نمودند گفت اگر بدان شهرت پادشاه را غافل و از
 تجسس پسر مطمئن خاطر نمی ساختم رسیدن پسر از مسافت
 دو ماه بملاحظه گرفت و گیر راه مشکل بود *

الحال ذکر باقی آن کافر جهنمی و تردد حبشها را که در
 کوکن ضرب المثل است موقوف بر محل داشته بتقریر سوانح
 حضور می پردازد حکم معافی محصول مال تجارت مسلمانان
 یک قلم از قلمرو هندوستان فرمودند بعد چند روز بتجویز دیوانیان
 و روایت فضلا و فقها امر نمودند که هر جنسی که قیمت آن
 از حد نصاب تجاوز نکرده باشد بمسلمانان محصول آن معاف
 شناخته زیاده ازان اگر مایه تاجر پابند محصول آن باز یافت

نمایند و مالی مضاربت را اصلاً بعلت محصول مزاحم نشوند
باز که دیوانیان کفایت انجام بعرض رسانند که محصلان مالی
تجارت خود برای معانی محصول بدفعات آورده میفروشند و مالی
خود را بنام خود می نویسند و زکوة که حق کافه انام موافق
شریعت است تلف می شود حکم فرمودند که بدستور سابق و موافق
شریعت غنائی صد دو و نیم روپیه از مسلمانان و پنج روپیه از هندو
می گرفته باشند *

چون حقیقت فساد و غلبه افغانان یوسف زئی سمت کابل
در عمل صوبه داری سید میرخان چنانچه بزبان خامه داده
متواتر بعرض میرسید و آغرخان را که بعد رسیدن از نزد خان خاتان
میرجمله بی حصول رضای او بپای اعتراض آمده بود باز نظر
بر شجاعت و کار طلبی او مورد عنایات ساخته بطریق کومکی
تعیینات صوبه کابل نموده بودند و آغرخان بعد رسیدن به پیشاور
آنقدر شمشیر زد و افغان کشی نمود که از سرهای مفسدان آن ضلع
و افغانان شقاوت پزوه کله مینارها اطراف کابل و پیشاور ساختند -
بعد از آنکه مهابت خان صوبه دار کابل شد همراه او نیز از آغرخان
ترددات نمایان بظهور آمد باز از تغییر مهابت خان که محمد امین
خان پسر میرجمله بصوبه داری کابل مقرر گردید دران ایام چنانچه
بگزارش آمده غلبه فساد سیوای بد نژاد طرف دکن پیهم بعرض
می رسید مهابت خان را مع آغرخان بحضور طلبیده برای تنبیه
غنیم دکن بطریق کومکی سردار مستقل ساخته روانه فرمودند و از
مهابت خان کافر کشی زیاد در دکن بر عرصه ظهور رسیدن خصوم

آغرخان آنچه در تسخیر و جنگ قلعه پهنل پلنه جلالت و تهوری بکار برده و تردیدی که ابتداء همراه خان جهان بهادر گولکش باز در قزاقی و هراتی دلیر خان شیردل نموده اگر مفصل بزرگوار معمول باغراق میگردد - مجمل از جمله تردادات بگزارش می آید که در یکی از محاربات که دلیر خان را بانوج مرهته اتفاق مقابله افتاد چون ضابطه قوم مرهته است که ابتدا با فوج کم نمودار شده بعد از طرف جنگل و آب کنه های دشوار گذار پا کشیده از هر طرف هزارها تاخته اطراف فرو گرفته عرصه تنگ می نمایند در آغاز مقابله چهار صد و پانصد سوار نمودار گشتند همراه آغرخان هراول با وجود دران روز فوج بسیار کم بشمار معدود بود مقابل آنها تاخته در حمله اول آن گروه شقاوت پژوه را از پیش رو برداشته هزیمت داد و آن بهادر شیرنبرد دست از تعاقب برنداشت همین که مرهته فوج مغلیه را از لشکر سه چهار کروه طرف خود کشیدند قریب هفت هشت هزار سوار غنیم لئیم از اطراف رسیده هجوم آورده دست بکارزار کشادند آغرخان از بسیاری کفار نیندیشیده مستانه خود را بران انبوه زده مانند شیری که بر گله گوسفند تازن هر طرف که رومی آورد بآب شمشیر صاعقه کردار گرد ادبار آن تیره بختان را شست و شومیداد و حملهای رستمانه می آورد بعد از عرصه بز مرهته تنگ گردید و دوحه سردار نامی مرهته که از راتهای مشهور بودند و در فن شمشیر بازی و تهوری از یک بهادران خود را میگرفتند مقابل خود آغرخان و برادر او استقامت ورزیده داد مردانگی دادند آخر از ضرب شمشیر آغریه بدارالبوار پیوستند باقی رو

بهزیمت آورد شکست عظیم برفوج غنیم افتاد - درین ضمن دلیر
خان که از بسیاری غنیم خبر یافته بود خود را بامردم خاص رسانده
آفرین گفت چنانچه در آغر نامه بنظم آورده * بیت *

بهر یلک ازایشان هزاران غنیم * مقابل شدند و شدند در جحیم
چنان کشته شد از عدو بحساب * ندیدی زمین پرتو آفتاب
چو دشمن بگردید عاجز ز جنگ * براه گریز آمده بیدرنگ
دلیر خان رسید از قفا آن زمان * بکرد آفرین بر جهان پهلوان
فی الجمله دو نشان و چهلتری بسیار بدست آمد و تا پونه که
مکان و ملجای اصل سیوای بد اصل است تاخته تعاقب نموده
غنیمت بیشمار که از گرد آوری آن عاجز آمدند بتصرف آوردند
چنانچه تا حال نشانهای مرهده که آغر خان از سرداران سیوا گرفته
آغر خان ثانی خلف الصدق آن آغر خان بطریق نشان فتح نمایان
پدر با خود نگاه میدارد *

انقصه چون بعرض رسید که مابین پیشاور و کابل در منزل
غریب خانه محمد امین خان صوبه دار کابل را با ایمل خان
و دیگر سردان افغانان که از مور و ملخ زیاد فراهم آمده اتفاق نموده
بودند جنگ عظیم روداد - بعد محاربه صعب و کوشش بسیار
که از محمد امین خان بظهور آمد و پسر و داماد و نوکران عمده
محمد امین خان با بسیاری از مردم پادشاهی بکار آمدند و بسیار
افغانان نیز بقتل رسیدند بهزیمت بر فوج محمد امین خان افتاد
و کار بجائی رسید که تمام بهیر و خزانه و فیلان و دیگر اسباب بتاراج رفت
و قیائل و ناموس سرداران و همراهان دستگیر افغانان گردیدند و

بهزار سعی محمد امین خان با جمعی زنده ازان تهلكه برآمد و بعد گرفتن مبلغ خطیر دیگر صبیغه خورد سال محمد امین خان را با بعضی عورات مرخص ساختند - گویند بعد از صلح والده محمد امین خان با صبیغه خورد سال نزد محمد امین خان آمدند - اما زن از راه غیرت و خجالت نزد شوهر آمدن قبول نه نموده همانجا لباس ساده و کمرته پوشیده بعبادت معبود پرداخت و خبر نداد ایمل خان بد نهاده بمرتبه انتشار یافت که آن مردود ددنزداد سکه دران کوهستان بنام خود زده بایمل شاه خود را زبان زد ساخت - بعد عرض غبار ملال زیاد بر خاطر پادشاه راه یافت و خود در سنه اواخر شانزده جلوس رایت توجه طرف کابل برافراشتند و از روی لطف فرمان طلب آغر خان از دکن بطریق ایلغار عادر فرمودند و صوبه کابل بغدادی خان کوکه مقرر نمودند *

درین ایدم آمدن اسلام خان رومی (۷) حاکم بصره که با مطلاع آنجا پاشه خوانند بهندوستان اتفاق افتاد - سبب آن مجمل می نگارد که بسبب نزاع خویشان و همچشمان بمرتبه اختلال در حکومت ارثی او راه یافت و فساد و نزاع و تعصب بجائی رسید که چند محله شهر و قریات را آتش زده و خانه بی شمار شرفا و اکابر را سوخته از راه بندر سورت خود را بحضور رساند - مورد عذایات

(۷) صاحب تذکره السلاطین در ضمن سال دوازدهم مطابق

سنه ۱۰۷۹ نوشته که حسین پاشا بتاریخ پانزدهم صفر سنه ۱۰۸۰

در آغر آباد بملازمت رسیده خطاب اسلام خانی یافت *

ساختہ پنچہزاری چہار ہزار سوار نمودہ نقارہ و دیگر لوازم امارت ہندوستان عطا فرمودہ برای مہم دکن بطریق کومکي ہمراہ خان جہان بہادر و دلیر خان کہ دران سال با بہلول خان بیجاپوری محاربتہ و کارزار عظیم بمیان آمدہ بود چنانچہ مجمل از اختتام آن مہم در ذکر سلطنت عادل شاہ بیجاپوری بزبان خامہ خواہد داد مرخص فرمودند •

درین سال (۸) جعفر خان وزیر ودیعت حیات نمود - در امرای متاخترین مثل او در خوش وضعی و میرزا منشی کہ ممیز بتشخص شامہ و ذائقہ باشد امیر دیگر دیدہ و شنیدہ نشد - گویند روزی ہندوانہ کوکن کہ در تمام ہندوستان بہ ازانجا، ہندوانہ نمی باشد برای جعفر خان آوردند بعدہ کہ ازان برودہ بحضار مجلس تفریق نمودہ قدری خود میل نمود ہمہ زبان بتعریف آن کشادند جعفر خان گفت آری در شیرینی و شادابی و سگندگی و بیجرمی و کلانی بہ ازبر، دیدہ نشد اما ہمین عیب دارد کہ بوی مہی از وقت خوردن می آید ازانکہ در کوکن فالیزی کہ می کارند گرد آن ریزہ مہی کہ در خاک آغشتہ کردہ گندیدہ می نمایند میدہند و بقوت همان مہی فالیز بمراد میرسد حضار بعد از شنیدن و اطلاع آن زبان بآفرین کشادند •

قاسمی ابو الفتح نام قاضی بھار صوبہ مالوا کہ از مستعدان

(۸) صاحب تذکرۃ السلاطین وفات جعفر خان در سال سیزدہم جلوس اواخر سنہ ۱۰۸۰ نوشتہ •

وصاحب کمالان نیک نام و متدین واقعی آن عهد بود از زبان او مسود اوراق شنیده که مرا بخدمت جعفر خان رفتن ضرور اتفاق افتاد از آنکه شنیده بودم که او را به پارچه سفید بیش قیمت رغبت تمام است از جنس سوت و نخ بسیار باریک فرمایشی بسعی تمام بهم رسانده ببافندها داده جامه وار بهیرون که دران سرزمین خوب می یافتند و برای امرا به تحفگی تیار می نمودند نه طاقه بتقید تمام با تمام رسانده و شسته همراه بردم و بعد رسیدن حضور جامه وار سفید ساده قیمت چهل روپیه تاپنجاه روپیه از بزازان حضور بهم رسانده باو مقابله نمودم بمقماش او نرسیدند از تحفگی او خاطر جمع نموده بطریق نذر بردم وقت ملازمت که بر فرد حقیقت نذر نه طاقه پارچه سفید نوشته بودند یک طاقه آن را در دست گرفته روبرو رفتم از مشاهده پارچه سفید از راه رغبتی که بیوشاک سفید داشت مرا پیش طلبیده از انگشت کوچک یک لائی آن برداشته قماش آن را ملاحظه نموده بچین آبرو گفت قاضی این پارچه گنده بنظر می آید کجا صرف میتوان نمود در جواب آن بزبان من جاری گردید پارچه سفید عریض باب چاندنی دانسته جرأت نموده آورده ام از شنیدن آن بسیار مشغوف شده پسند نموده فرمود که همانوقت چاندنی قطع نمایند *

اسد خان را خلعت وزارت عنایت فرمودند اما در همه امور وزارت خود را می رسیدند - درین ایام خبر ودیعت حیات عبد الله قطب شاه و قائم مقام او گردیدن ابو الحسن داماد قطب الملک با عدم وراثت که شرح آن بر محل بزبان قلم خواهد داد

پادشاه رسید - چون خلد مکن اراده تنبیه افغانان کابل داشتند
 پادشاه زاده محمد سلطان را مطلق العنان ساخته تسلیم بحالی
 منصب و دیگر عنایات فرمودند - و کفایت خان را دیوان و محمد
 رفیع برادر زاده وزیر خان را بخشی سرکار پادشاه زاده نمودند - و در
 سنه شانزده جلوس مطابق هزار و هشتاد و سه خان جهان بهادر
 را بهر اولی دلیر خان و رفاعت اسلام خان آن طرف آب به مبره نزدیک
 سواد تصبه ملکه میر که بچهار منزل بیجاپور واقع شده با فوج بهلول
 بیجاپوری مقابله گارزار صعب روداد و در حالتی که اسلام خان رومی
 تردد نمایان می نمود و غلبه فوج خصم از حد زیاد بود و چهار طرف
 افواج پادشاهی را بر کار وار فرور گرفته بودند هنگام قسمت نمودن باروت
 نزدیک فیل سواری اسلام خان آتش در باروت افتاد و از صدمه شعله
 آتش که بغیل و فیلان اسلام خان رسید و فیل از اختیار فیلان که
 او نیز باختیار خود نمانده بود بیرون رفت و اسلام خان را بلبشکر
 بیجاپور برد اطراف فیل او فرور گرفته از فیل فرود آورده بقتل رساندند -
 و دران جنگ کار خانجات بسیار پادشاهی بتاراج رفت و جمعی
 از فوج دلیر خان و خان جهان بهادر بکار آمدند و بمرتبه آتش پیکار
 شعله ور گردید که تا چند کروه خرطوم فیل و سر آدم گوی و چوگان
 دلاوران گردیده بود *

نکنده همه دشت خرطوم فیل * نقاده تن گشتگان چند میل
 و خرطوم فیل و سر جنگ جوی * همه دشت پاشیده چوگان و گوی
 آخر الامر کار بر فوج پادشاهی بمرتبه تنگ گردید که اگرچه با وجود
 کمال غلبه دکنیان خیره سر در استقامت سرداران خلل راه نیدانند

امرا راهی که جنگ گمان در چهار پنج روز بالای پشت فیلان و امپان
 در تعاقب دکنیان طی نموده بودند باز همچنان قدم بقدم عقب
 برگشته در سه هفته قطع نمودن ضرور گردید - فی الجمله بعد از
 از روی وقائع دکن خبر هزیمت دلیر خان و کشته شدن احلام خان
 بعرض رسید چون خلد مکان در همان ایام متوجه تادیب افغانان
 گشته اراٹل منہ هفته جلوس طرف حسن ابدال رايت ظفر آیت
 برافراشته بودند تلافی تنبیه دکنیان بروقت دیگر موقوف داشتند -
 آغر خان که بعد از رسیدن حکم طلب اطاعت امر کرده در دکن
 امیاب زیادتى را گذاشته با قبيله و همراهان جانباز جریده گشته
 مع اسباب ضروری سفر بطریق ایلغار طی مسافت بعیده که عقل
 در قبول آن تردد دارد نموده سه چهار ماهه راه را در فرصت چهل
 روز که پادشاه در راه حسن ابدال بمنزل سرای خربوزه رمیده بودند
 خود را برکاب رسانده مورد آمیزش و عنایات بی پایان گردید - بعد
 رسیدن حسن ابدال چند بندۀ کارزار دیدۀ دیگر با چهار پنج هزار
 حواری همراه آغر خان مقرر نموده مبلغ دو لک روپیه نقد عطا نموده
 و بغوازشهای دیگر مفتخر ساخته برای تنبیه افغانان مرخص فرمودند -
 بعد از آنکه آغر خان به پیشاور رسید آن جماعه که از سابق مغلوب
 همشیر او بودند چند صاحب الوس میمند و غیره باهم اتفاق نموده
 بطریق شب خون بر آغر خان تاخت آوردند آن دلاور شیر نبرد خیز
 یافته بمقابلۀ پرداخته چنان تردد رستمانه بکار برد که بعد کشته و
 زخمی گردیدن جمع کثیر آن سیه بختان راه فرار اختیار نمودند -
 و آن سه حواری معرکه شجاعت تعاقب آن جماعه نمود و مغالان جلالت

پس بهر که میزدیدند سر از تن جدا و زین از سوار خالی می
 نمودند تا آنکه تعاقب کنان هزیمت خوردگان را بمکان اصلی آنها
 رسانده قریب سه صد سوار آن جماعت بد عاقبت را علف تبع و
 هدف تیر و سنان ساختند و نزدیک دو هزار زن و مرد آنها اسیر
 نمودند و مال و مواشی بسیار بدست آوردند و بقتل و نصرت به
 پیدشاور مراجعت نمودند - بعده افغانان برای خلاص نمودن امیران
 رجوع آورده مبلغ خطیر داده بند یها را بردند - خبر این فتح که
 بعرض رسید خلعت و اضافه مرحمت فرمودند و حکم کردند که
 بخیر در آمده بقتل و استیصال آن گروه بد خصال پردازد -
 فدائی خان صوبه دار را با دیگر متعین پیدشاور نیز مامور فرمودند
 که بهراولی آغر خان در تنبیه و گوشمال آن جماعت بدسگال کوشند
 و هرطرف که آغر خان رو می آورد از کشتهای آن برگشته روزان
 پشتهای می ساخت تا آنکه باز چهل هزار افغانان خیبری و غیره
 فراهم آمده نزدیک منزل علی مسجد تاخت شبخون بر آغر خان
 آوردند - و مغلان خبردار گشته بمقابله آنها پرداختند و جنگ
 عظیم روداد و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب برپا گردید و
 استقامت نوج طرفین بامتداد کشید - و جمعی از هر دو طرف
 کشته و زخمی گردیدند و آغر خان زخم کاری برداشت آخر بمدد
 اقبال عالمگیری و جلالت مغلان که آغر خان باوجود زخم برداشتن
 عملهای بهادرانه که بران بد عاقبتان آورد هزیمت در انواع افغانان
 افتاد و از هرطرف صدای بکش بکش بلند گردید و هر مغلی
 جمعی از افغانان را چون گله رم خورده گوسفند پیش انداخته

و اهلک مقتولان گرفته بر سر افغانان اسیر گذاشته بر صنها دست
آنها بسته پیش اسب انداخته میدواند و بشمار هزارها افغانان
اسیر و علف تیغ و هدف تیر و سنان صغان گشته بقیة السیف
زوبکوها و درها گذاشتند - از اشعار نا موزون که در آخر نامه درج
است نظر بر صحت کلام برای شادابی سخن نوشته می شود

* بیت *

چو افغان نیاورد طاقت بجنگ * شدند آنزمان منهدم بیدرنگ
بهر کوه و هر سو پریشان شدند * چو شانه زده مو پریشان شدند
و آخر خان عرضداشت فتح با سرهای بیدشمار و امارای بسیار
بمقصود ارسال داشت بعد عرض مورد آفرین گردید و خلعت مع
اضافه و مومیائی و تعویذ بخط مبارک عنایت فرمودند و این معنی
باعث رشک و حسد همچو شمان گردید خصوص هندی نژادان
همراه زیاده بر آتش حسد سوختند

* بیت *

گروهی که بودند همراه او * بگشتند از رشک او را عدو
ز روی حسد آن رفیقان او * شده دشمن اندر پی جان او
که تانام او باشد اندر میان * نراند کسی نام ما بر زبان
با وجود چنان تردد و جانفشانی آخر خان و دیگر بندهای بادشاهی
بسبب هجوم افغانان که با آن همه مغلوب گردیدن باز چون مورد
ملیح فراهم می آمدند و درهای قلب را ملجأ و پناه خود ساخته
مد راه تردد مسافران و عبور فوج پادشاهی میگردیدند و حسد
و نفق همراهان علاوه مزید فساد آن گروه میگردید - عبور فدائی
خان صوبه دار از خپهر متعذر گشت و آخر خان بموجب حکم

میراث فدائی خان گشته براه بازارک و سه چوبه همه جا جنگ
 گذشت و سرانگنان صوبه دار را از پیشاور بجلال آباد رساند بعد ازان
 فدائی خان آغرخان را برفاقت سلطان مراد قلی و سلطان لشکری
 که از سلاطین زادهای که بکر گفته می شدند و جمعی از راجپوتیه
 و افغانه که جمله پنج هزار سوار همراه آن عالی نژاد شیر نبرد
 تعینات بودند برای بندوبست شاه راه و ضبط ملک نیک بهار
 که در تصرف افغانان بدکردار در آمده بود گذاشته خود بکابل
 رفت و در آن ضلع نیز ازان ترک عالی نژاد در تنبیه افغانان
 بدنهاد غلغلی که در غلاظت وضع و بدی افعال شهرت تام دارند
 تردد نمایان و کارزار رستمخانه بظهور آمد و مکرر محاربات صعب
 و دوداد - همچنان افغانان نیک بهار از ضرب شمشیر او بزنجار در آمدند
 و راه چلگ که بسبب فساد آن بدنهادان مهذود بود جاری نمود
 و در تهنه گندمک رفته استقامت ورزید - و باز افغانه ددنژاد که
 در خواب طاقت مقابله و جنگ صف بآن مغدر ندیدند
 سی چهل هزار پیاده و سوار افغانان جمع شده غافل بطریق شبخون
 بر آغرخان تاخت آوردند و مغلان خبر یافته دل و دست نباخته
 بدفع شرر مقابله آن گروه شقاوت پزوه پرداختند بعد زن و خورده
 که بمیان آمد تا سه پهر روز نائز قتال شعله ور بود و افغانان زیاد
 از شمار کشته و زخمی گردیدند بقیة السیف رو بفرار آوردند - بعد
 ازان که فدائی خان خواست که از کابل به پیشاور مراجعت نماید
 افغانه بدنهاد زیاده از شمار فراهم آمده سد راه گردیدند و محاربه عظیم
 رو داد ازانکه فدائی خان براه نمایی حامدان و همچشمان آغرخان

که محتاج بکوسک و هراولی مغلان نگردیده یکی از روس الوس
عرب را که از تهور پیشگان مشهور گفته می شد هراول ساخته بود و
او بعد تردد نمایان گشته گردید و چنان هزیمت بر فوج هراول افتاد
که تمام فیلان و توغخانه و بهیر و ناموس و مال مردم بذراچ رفت
و بتصرف افغانان در آمد و بعد از تردد تمام فوج قول محفوظ
ماند و ناچار قاصدان سریع السیر نزد آغرخان فرستاده اشاره بر
طلب او نمود و آغرخان شهباز دار با چند هزار سوار ایلغار نموده
خود را رساند و بر هر کتل چلک که درهای قلب دشوار گذار مشهور
دارد محاربه صعب رو داد آنقدر تیر و گولته بندوق و سنگهای فیل
و با از بالای کوه می آمد که کلر بر افواج پادشاهی تنگ گردید

* بیت *

افغانین ز بالا و ایشان ز زیر * زدندی بهم بندق و سنگ و تیر
چو باران ز بالای آن کوهسار * فرود آمدی سنگ و ناوک هزار
آخر از تردد رستمیه آن رستم زمان افغانه هزیمت یافتند و فدائی
خان بجلال آباد رسید - و بموجب حکم در تهیده نشانند تهنات
واحدات قلعات مابین راه گردید - درین ضمن پادشاه عدو مال بعد
انقضای سه سال او اخر منتهی بیچده یانوزده جلوس از حسن ابدال متوجه
دارالخلاف گشته امیر خان پسر خلیل الله خان را از تغیر فدائی
خان صوبه دار کابل نموده پادشاه زاده محمد معظم را فرمودند که
تا بندوبست امیر خان در کابل توقف ورزیده بامداد و معاونت او
کوشد و آغرخان را مع مهارجه جسونت منجمه کوسمی بسر داری
چند امیر مبارز پیشه دیگر همراه امیر خان مقرر نمودند و امیر خان

بهراولی آغرخان به پیشاور آمده به تنبیه افغانان پرداخت و پادشاه زاده بعد چند گاه بموجب احکام حضور متوجه لاهور گردید و آغرخان در نیک بهار باحداث قلعه آغرا آباد و غیره مشغول گشت و بگرد آدری مصالح و تدارک قلعه پرداخته در اندک فرصت بنای آن باتمام رساند *

حصاری دران عرصه بنیاد کرد * باندک توجه قلعه آباد کرد چو آن قلعه گردید آنجا تمام * شدش زان سبب آغرا آباد نام چون خبر احداث قلعه در افغانه انتشار یافت دانستند که دربنای فساد آنها خلل خواهد پذیرفت *

ازین وجه دل تنگ و حیران شدند * سراسیمه حال و پریشان شدند افغانین زهر سو برانگیخت سر * همه بسته بر خون آغرا که زحد اتک تا حد قندهار * پدید آمده لشکر بی شمار همه جمع گشتند بهر مصاف * توشکر مگو بلکه یک کوه قاف مسلح همه گشته از بهر کین * رسیدند برحد لمرغان زمین درین حالت خبر فراهم آمدن افغانان بامیر خان رسید محمد رضا نام داروغه توپخانه خود را باقریب هزار سوار و توپخانه پادشاهی بکومک آغرا خان روانه ساخت و آغرا خان نیز خبر یافته بترتیب فوج پرداخت و محمد رضا را با توپخانه و یکی از برادران کارزار دیده خود و جمعی از مغلان رزم جو هرارل نمود یک طرف تنگری وردی خان برادر حقیقی خود را بابسیاری از مبارز پیشگان نبرد ازما مقرر ساخته جانب دیگر راجپوتان و افغانان جلالت کیش بپرداری سلطان زادهای که بر تعیین نموده مقابل فوج جهان

آشوب آن گروه بدمآل معرکه کارزار بیاراست و ازان طرف ایمل
خان بدنهاد باچندی از سرداران امغان و تومن داران بانام و نشان
که با هر یک پیداه جنگی بیدشمار و سواران خونخوار مردم آزار
فراهم آمده بودند بمقابله فوج پادشاهی پرداخت و محاربه
صعب وزد و خورد عظیم رو داد و صدای دار و گیر دران دشت و
کوه پر وحشت پیچید و هر طرف مرهائی سران چون گوی غلطان
در خاک و خون آغشته گردید و از هر جانب که معلمان رزم جو
بر انغانان پلنگ خو بهم آوازی صدای کوس و کرنای رزم حمله
می آوردند هر از تن و سلاح از کمر آن طائفه ضال بدسگال می
ر بودند و افغانان بدمعاش با منتظار پناه کوه دشوار گذار و بهیاری
لشکر حملهای صف ربا بر افواج پادشاهی آورده عرصه تردد بر
مغلان تنگ می آوردند و هیچ نموده بود که صدمه عظیم بلشکر
آغر خان رسد اما از استقامت ورزیدن آن ترک والا نژاد که با پسر
و برادر و دیگر دلبران هر طرف که می تاخت از کشته پشته می
ساخت و چندین سردار نامی آن تیره بخندان را با دیگر افغانان
بشمار الوف علف تیغ و هدف تیغ و سنان گردانیده تزلزل تمام
در لشکر آن بدنهادان انداخت چنانچه از جمله ابیات آغر نامه که
درین جنگ امغان بنظر آمده چند بیت نوشته می شود

* بیت *

مانید جاسوس قوم مغل * خبر را بخان از ره جزو کل
همان لحظه خان شجاعت شعار * سراپا بگرد اسلحه استوار
باو بخت شمشیر مثل هلال * به پهلوی خود خان گردون خصال

طلا دوز ترکش به پهلونی خویش * حمائل برگد آن یل رزم کیش
 دلیران دیگر بدستور او * همه گشته در بحر آهن فرو
 چو کردند اسباب جولان درست * سواری نمودند چاک و چمت
 رسیدند در عرصه جنگ گاه * که امتاده افغان چو ابر سیاه
 بقلب سپاه خود استاده شد * ز هر دو طرف فوج آمده شد
 ز هر جانبی صف بپارامند * دلیران پی جنگ برخاستند
 صداها برون آمد از طبل جنگ * درنگا درنگ و درنگا درنگ
 بفرید طبل و فغان کرد نای * تو گوئی بجنبید کوه از جای
 صدای نفیر آنچنان شد بلند * که بر ترک گردون رسیدی گزند
 چنان سنج زرین فغانها برگد * که بر جان اعدا به پیچید درد
 چنان نعره زد از جگر کرنا * که شد بند بند خودش هم جدا
 دلیران گردان ز روی غضب * بدنشان غیرت گزیدند لب
 بشمشیر و خنجر به تیرو کمان * زهم یکدیگر می ربودند جان
 بگیر و بدار یلان در مصاف * تزلزل بیفکنده در کوه قاف
 صدای تراق تراق و تراق * زلمغان رسیدی بملک عراق
 کمانها ز غیرت به بسته میان * که آوند تیري در آغوش جان
 چنان گشته هر یک از اسباب جنگ * بجنگ عدو مستقل بیدرنگ
 یلان دلیران هردو سپاه * بهم در زده حمله چون باد و گاه
 چنان گرم گردید بازار جنگ * که می سوخت پره های تیر خدنگ
 غریو و فغان سرزد از هر دو صف * که زهره بملک بدن شدن تلف
 فغانها به پیچید باهم روان * بلرزه در آمد زمین و زمان
 به پیچیده باهم دلیران رزم * که باشد قیامت بمیدان رزم

زده دشت اندر گریبان هم * رساندند چاکش بدامان هم
یکی تیغ میزد بفرق یکی * اجل درمیان کرد پوی و تکی
بهم کرده زان گونه جنگ وجدل * که دریای لمان بخون شد بدل
زده نعرها همچو رعد بهار * در افتاده باهم چو ابرو شرار
کشیده همه تیغ کین از غلاف * پی قتل افغان و اهل خلاف
گویند باردیگر از غلبه افغانان نزدیک بود که چشم زخم عظیم بشکر
آن چشم و چراغ مغلان رعد درین ضمن آن شیر نبرد صف
شکن خود از قلب لشکر اهی برانگیخته بران انبوه زده چنان
رستمانه کوشید که بعد سرنگون گشتن چند سوار نامی از خانه
زین به زمین باقی فوج رو بفرار آورد * بیت *

چو آغر بغرید مانند شیر * فرص راند در صحن میدان دلیر
باعداد در افتاد بهر قتال * چو شیرینی که افتد بجلگ غزال
نموده بگردان اعدا نبرد * عدورا بهر سو پراگنده کرد
نقل نمایند که بعد هزیمت تمام افغانان خیبر و لمان ایمل خان
باظهار تهوری بجای خود استقامت ورزیده بود آغر خان مرد
افغان خود را بدر رساند و کار بمشت و گریبان رسید و هیچ نمانده
بود که آن سرگروه بد نژاد جون صید تیر خورده بخم کمان آن رستم
زمان در آید و او نیز مستعد کشته گردیدن گشت دران حالت
جمعی از افغانان که بار مانده بودند بلاگردان جان او گشته چندی
خود را بکشتن دادند و بعضی او را غنان کشان از رزمگاه بدر بردند -
و از غارت و تاختی که بر بقیة السیف آن گروه گذشته اگر مفصل
بر زبان قلم دهد محمول باغراق میگردد * بیت *

هوانکو نشد گشته از تیغ و تیر * به بردند غارت گرانش امیر
 زن و بچه و خان و مان هرچه بود * گرفتند و تاراج کردند زود
 از راویان راست گفتار که دران عرصه کارزار بودند مسموع گشته که
 افغانان بمرتبه مغلوب هراس گشته ازان معرکه رو بدرها و جوف
 کوهها گذاشتند که جمعی که از ملاحظه تعاقب مغلان دشت پیدمائی
 فرار گشته خود را اندرون غارها و خانهای وحوش که در کمرگاه
 کوه و آبکنها می سازند میرساندند دران مفاکها چنان نقش خاک
 و قالب بی جان گشته بودند که بعده که مغلان به نشان نقش پا و
 گوشه دامن و ردا بر سر آن جان باختگان رسیده ازان سوراخها کشیده
 بر می آوردند سوای صورت مرده اثر از جان در آنها نمی یافتند *
 القصه آخر خان بعد فتح نمایان یک هزار و هفتصد سرب مقتولان
 و اسیران بسیار مع عرضه داشت بحضور ارسال داشت و مورد عنایات
 بی پایان گردید و از اصل و اضافه چهار هزار و سه هزار سوار
 نموده بعطای نقاره بلند آوازه ساختند و بتنگری وردی خان برادر
 و دیگر همراهان آخر خان بهریک فراخور پایه اضافه مرحمت
 فرمودند و آوازه شمشیر و افغان کشی آخر خان بمرتبه دران سر
 زمین زبان زد خاص و عام گردید که طفلهای افغانان را برای
 خواباندن و از گریه باز داشتن بنام آن و الا نژاد شیر نبرد می ترسانند
 و بعد بندوبست بنام پادشاهزاده محمد معظم حکم صادر شد که
 آخر خان را و راجه جسونت را بکوسکی امیر خان در کابل گذاشته
 خود را بلاهور رساند و حضرت خلد مکان بدولت و اقبال اواخر سده
 شانزده جلوس بدار الخلافت رسیدند - پادشاهزاده محمد سلطان را

صوبه تهنه مقرر فرموده حکم نمودند که کفایت خان را نایب خود مقرر نموده روانه سازد - در همین ایام پادشاهزاده باجل طبعی و دبعت حیات نمود - چون قاضی عبدالوهاب غفرالله له در سفر مراجعت از حسن ابدال ازین جهان فانی بروضة جاردان انتقال نمود و ازو چهار پسر ماندند از انجمله پسر کلان شیخ الاحلام که بحلیه صلاح و فلاح آراسته بود و از علم با عمل و دیانت و نیک نفسی ذخیره عاقبت بخیری اندوخته اسم بامسمی گفته میشد و فی الواقع مثل او نیک سرشت در جرگه قضات کم بعرضه روزگار آمده چنانچه از صفات نیک عاقبتی او در محل بذکر خواهد در آمد از جمله متروکه پدر خود که دراک اشرفی و پنچ لک روپیه نقد سولی جواهر و دیگر جنس وافر که مانده بود آنچه بجهت او رسید دام و درمی از انجمله خود املا نگرفته بسیاری ازان زر بقصد تخفیف عذاب پدر بمسکقان و مستاجان رسانده باقی به برادران و دیگر ورثه قسمت نمود - هر چند که از قبول تعلقه نضا ابا کرد خلک مکان بتکلیف و تملق تمام بنام آن نیکنام مقرر فرمودند - دلیر خان را از تغیر خان جهان بهادر صوبه دار دکن نمودند - چون سید نور علی را که از شجاعان نامی گفته میشد قلعه دار سالیر که از قلعه های آسمان شکوه سر بفلک کشیده مشهور شش گروهی قلعه ملیر بگلانه امت مقرر نموده بودند از اتفاقات نامواقعت ایام در سنه هفده جلوس عمل صوبه داری خان جهان بهادر قبیلہ و وابستگان قلعه دار که از خجسته بنیاد می آمدند و غنیمت لایم در نواح آن آوارگی داشت غافل بر سر ناموس قلعه دار رسید بعد که چند نفر باغیرت همراه

مستورات بدرجۀ شهادت رسیدند قبائل را تاراج نموده دستگیر ساختند و ناموس قلعه دار را با فوج سنگین بپای قلعه آورده پیغام دادند که قلعه را زود خالی نماید و الا فضاحت و بی ناموسی تمام بر سر ناموس شما می آریم قلعه دار هم چند که سعی نمود و جهد بکار برد که بتد بیرو دادن مبلغ در خلاص نمودن عیال و فرزندان از دست آن ظالمان گوشه فائده نداد آخر کار قلعه دار دید که در صورت بر آمدن از قلعه و خود را بدم شمشیر و سنان دادن و کشته شدن قلعه از دست می رود و بی ناموسی زیاد تمام بر سر عیال گرفتار دام بلامی آید و امید خلاص متعذر بود چار ناچار بحال ماندن آبروی ناموس را بر بحال نماندن منصب و اعتراض پادشاه مقدم داشته امان خواسته قلعه را خالی کرده بدان مفسدان سپرد - چنان قلعه سر بآسمان کشیده مشهور موبه خاندیس بلا تردد تیغ و سنان بتصرف مرهقه نابکار زنت و فی الحقیقت از بندر صورت تا خجسته بنیاد و دارالسرور برهانپو باحاطه قزاقی و تاخت آن سگان نابکار در آمد و راه تردد قافله مسدود گشت و باستظهار آن قلعه در سه قلعه دیگر باسم ناهیه و غیره تعلقه سرکار بکلانه به تسخیر کفار در آمد بعد عرض قلعه دار را مغضوب و بی منصب ساخته طلب حضور نمودند درینوا فرمان مع گرز برادر بنام دلیر خان صادر گردید که خود را بپای قلعه سالیبر رها نده از تصرف غنیم لیثم بر آرد و دلیر خان مع توپخانه سنگین و دیگر کومکیان کرزار دیده بپای قلعه آمده بمحاصره پرداخته آنچه شرط سعی و تردد و جلالت بود بجا آورد و در یورشهای بهادرانه افغان بسیار و جمعی از نوکران نامی بادشاه

بدرجۀ شهادت رسیدند و ایام محاصره بامتداد کشید فائدۀ بروی کار نیامد بعده که حقیقت ضائع شدن مردم که ناموافقت آب و هوای آن ضاع علاوه آن گردیده بود بعرض رسید حکم برخاستن دلیر خان شرف ورود یافت *

درین سال از راه حق پرستی و عدالت گستری حکم فرمودند که در حضور و شهرها مفادی نمایند که هرکه بفرمان پادشاه طلب و دعوی شرعی داشته باشد حاضر گشته بوکیل پادشاهی دهی رجوع نماید بعد اثبات حق خود را بستاند و فرمودند وکیل شرعی از طرف آن پادشاه دادگر برای جواب خلق الله که دست رس برسیدن حضور نداشته باشد در حضور و بلاد دور و نزدیک مقرر نمایند و در همه صوبجات وکیل شرعی تعیین گردیدند - دیگر در همان ایام حکم صادر گردید که مسلمانان که باهم ملاقات نمایند بسلام شرعی سلام علیک اکتفا نموده بدستور کفر دهنده بر سر نگذارند و حکام نیز باطاعتۀ انام و مردم خاص و عام همین سلوک مرعی دارند - و نیز فرمان بتمام صوبه داران و حکام صوبجات صادر فرمودند که صوبه داران و تعلقه داران پیشکاران و دیوانیان هئودرا برطرف نموده مسلمانان مقرر نمایند و دیوانیان امر فرمودند که کردوری محالات خالصه مسلمان می نموده باشند - بعده که این خبر از حضور انتشار یافت از اتفاقات دران روزها محمد محسن نام پسر حاجی زاهد ملک التجار بندر سورت و پسر پیرجی بهوره که او نیز از عمده تجار بندر مذکور بود از تعدی غیاث الدین خان متصدی بندر مبارک مذکور بطریق استغاثه بحضور رسیده بودند

از آنکه در ایام شورش حبس البول صاحب قران ثانی محمد مراد بخش در احمدآباد مکه و خطبه بنام خود خوانده بود چنانچه بگزارش آمد خواجه شهباز را برای تسخیر قلعه بندر سورت تعیین نموده بود و خواجه شهباز بعد تسخیر قلعه تجار بندر سورت را جمع ساخته ده لک روپیه بطریق قرض طلب می نمود حاجی زاهد و پیرجی بهوره عوض همه تجار بندر سورت پنج لک روپیه بطریق قرض داده تمسک بمهر محمد مراد بخش حاصل کرده بودند و خواجه شهباز آن مبلغ را بخرج نیارده همچنان اشرفی نقد در سرکار داخل ساخته بود و متصدیان محمد مراد بخش اشرفیهایی بابت بندر سورت را در صندوقها بمهر بهر موجود داشتند تا محمد مراد بخش دستگیر گردید و از جمله خزانه او صندوقهای مذکور که بالای آن بابت تجار بندر سورت نوشته بودند چنان سر بسته بجنس داخل خزانه سرکار گردیده بود درینوقت محمد مسکن بعد شنیدن حکم عدالت پروری پادشاه اصالة و وکله از طرف پسر پیرجی بهوره معرفت محمد علی خان خاندانسان که در خدمت خلک مکان قرب و اعتبار تمام داشت التماس نوشته داد که چون از راه فضل و عدل چنین حکم صادر شده و مبلغ کذا حق مایان در سرکار واجب الاداست لهذا عرض رساندن آن واجب گردید - فرمودند که باثبات رسانده بستانند - محمد علی خان که مربی او بود عرض نمود که التماس دارد موافق ضابطه دیوانی بثبوت رساند یا شرعا اثبات نماید حکم شد در هر دو صورت که بثبوت رسد حق او عطا خواهم نمود بعد از آن محمد مسکن به پشت گرمی و مدد توجه محمد علی خان روایت

از روی فتاوی عالمگیری که در همان ایام بموجب حکم از مدت هفت هشت سال فضلا و علمای لاهور و دار الخلافه در تالیف آن جهد فراوان بکار برده بنام ناسی باتمام رسانده معممی بفتاوی عالمگیری ساخته بودند روایت مفتی به نوشته آورده بدین مضمون گذراند که در صورتیکه متروکه میت را یکی از وارثان او متصرف شده باشد ادای وجه دین میت بر او واجب و لازم است و فرد دیگر بموجب داخله خزانه بمهر ارباب المال و ارباب التحاریل بتفصیل آنکه پنج لک روپیه را اشرفی منجمه زر صندوقهای اموال محمد مراد بخش بقید بابت قرض حاجی زاهد و پیترجی تاجار بندر سورت بضبط در آمده از نظر گذشت - بعد مطالعه و تاامل قبل از آنکه جواب باصواب وحی بیان بدین باب بزبان مبارک جاری گردد محمد محسن هر دو دست برداشته عرض نمود که مطلب فدوی آن بود که حق بند ها موافق التماس که نمودیم بران حضرت ظاهر گردد این مبلغ را نثار آن پادشاه دین پرور عدالت گستر نمودیم آن خسرو معدلت اساس رو بمحمد علی خان نموده فرمودند محمد محسن زر حق بما بخشید یک اسب و فیل و خلعت بدو مرحمت شد و غیاث الدین خان را از بندر سورت تغیر ساخته طلب حضور فرمودند - اما محمد علی خان ازین فضولی محمد محسن که می بایست بصلاح مربی نذر نمودن پنج لک روپیه بعد اثبات بعرض می رساند بیدماغ گشته در خانه از روی زجر بدو گفت که چنین مقدمه را که بچنان تلاش نزد پادشاه بر کوهی نهانده باشم بدین اضطراب که ازین مصلحت

نہر سیدی کہ عرصہ آن برای توکاری از معافی عشور و غیر ذلک
می ساختم کہ ازان آبروی دائمی تو و اولاد تو حاصل میشد عرض نمودن
خلاف رای صائب بود - اگرچہ سوای آن بیاد شاہان دعوی حق
خود نمودن و باثبات رساندن و گرفتن زر معلوم - اما ازان سال وکیل
شرعی از طرف پادشاه عالمگیر در ہر شہر و صوبہ و اطراف مقرر
شد کہ در محکمہ ہمراہ قاضی می نشستہ باشد و این بدعت استمرار
یافت - و بر طرف نمودن ہندو از پیشکاری حکام نیز بسبب عدم
سیاست پیش نرفت مگر از بعضی بلاد چند گاہ کروری ہندو
بر طرف شدند و بجای آنہا مسلمانان مقرر گشتند بعدہ چنان قرار
یافت کہ از جملہ پیشکاران دفتر دیوانی و بخشیان سرکار یک پیشکار
مسلمان و یک ہندو مقرر می نمودہ باشند *

دیگر از سوانحی کہ دران سال روداد بغی ورزیدن و فساد فرقہ
فقیران سنانامی امت تفصیل این اجمال آنکہ گروہی از فقیران
ہندو مشہور بستنامی کہ مندبہ نیز زبان زد بودند و قریب چہار پنج
ہزار خانہ دار اطراف پرگنہ نرنول و میدوات میباشند و آن مندبہا
اگرچہ بلباس فقیران زیست می نمایند اما بیشتر کسب و پیشہ آنہا
زراعت و تجارت پدستور تجارت پیشکان کم مایہ امت و در طریقہ
ملت خود می خواہند بمرتبہ نیک نام کہ ترجمہ لفظ ستنام
باشد زیست نمایند کہ در اخذ مال حرام سوای کسب حلال
اقدام نمی نمایند اما اگر کسی خواہد بر آنہا تعدی و ظلم بدعوی
شجاعت و حکومت نماید متحمل آن نیستند و اکثر با براق
و اسلحہ میباشند در ایامی کہ پادشاه از حسن ابدال مراجعت

نموده بودند روزی یکی از آنها را که نزدیک قصبه نازنول زراعت
 مینمود با پیاده که نگاهبانی خرمن می نماید گفت و گوی سخت
 بمیان آمد و از ضرب چوب دست آن پیاده سر آن ستنامی
 شکست جمعی ازان گروه بران پیاده انبوه نموده چنان زدند که
 بصورت میت ساختند این خبر که بشقدار رسید جمعی از پیاده ها برای
 گرفتن و آوردن آن جماعه تعیین نمود ستنامی بسیار فراهم آمده
 با کسان شقدار بجنگ پیش آمدند و چند نفر را زخمی ساخته
 و غالب آمده براق همه را کشیده گرفتند و هر ساعت بر جمعیت
 و غلبه آن گروه می افزود تا آنکه کار طلب خان فوجدار نازنول
 خبر یافته سوار پیاده بسیار برای امداد شقدار و تنبیه و گرفتن
 آنها تعیین نمود با جمعیت فوجدار نیز مقابله نموده جمعی را
 کشته و زخمی ساخته هزیمت دادند و کار بجائی کشید که فوجدار
 بنگاهداشت سوار پیاده و گرد آوری کوسک زمینداران پرداخته با
 تمامی فوج سابق و نو نگاهداشت و مدد زمینداران اطراف سوار شده
 بمقابله و محاربه آنها رفت و جمع کثیر بکشتن داده کاری نساخته
 رو بفرار آورد چنانچه آخر کار که تفصیل آن طول کلام دارد بعد
 مقاتله و محاربه که مکرر روداد فوجدار گشته گردید و قصبه نازنول
 بتصرف آنها در آمد و بگرد آوری محصول دیهات نواح و نشانند
 تهانه خود پرداختند بعد ازانکه پادشاه داخل دار الخلافت شدند و
 حقیقت فساد و آشوب آن جماعه بعرض رسید و فوجها از حضور
 تعیین گردید هر فوجی که مقابل میرسید بغارت و تاراج می رفت
 ازانکه شهرت تمام یافته بود که بآنها تیغ و تیر و تفنگ اصلا کار گر نمی

شود و هر تیر و گولگ تفنگ که ازان طرف بر فوج پادشاهی میرسد
دو سه کس را از پا در می آورد و بدین سبب آنها را به سحر و جادو
منسوب می نمودند و کلمات چند که عقل از قبول آن در تحیر بود
در ماده آن جماعه زبان زد خاص و عام گردید و شهرت تمام گرفت
که اسپ جادو از چوب ساخته زن را بران سوار می نمایند که مثل
اسپ جاندار پیش قدم هر اهل آنهاست و کار بجائی کشید که
راجهای نامدار و امرای کارزار دیده با فوجهای سنگین مقابل
آن گروه تعیین شدند و آن جماعه باستقبال مبادرت نموده شانزده
هفته گروهی دار الخلافت رسیدند و انواع پادشاهی جرأت پیش
رفتن و اقدام بر مقابله و مقاتله آنها نمی نمودند و زمینداران
اطراف و بعضی راجپوتان کم حوصله فرصت وقت را غنیمت دانسته
سر از اطاعت پیچیده و دست از مالگذاری کشیده قدم جرأت
بشوخی پیش گذاشتند و نائره فساد روز بروز زیاده شعله ور میگردد
و کار بدین حد منجر گردید که پادشاه خیمه بیرون زدن فرمودند
و دعا و نقشا بدست مبارک نوشته میفرمودند که بر نشان و علم
دوخته رو بروی فوج آن بدسگالان ببرند آخر بسعی تمام که از راجه
بهمن سنگ و حامد خان پسر مرتضی خان و دیگر جمعی از امرای
جانباز تردد رستمخانه بظهور آمد چندین هزار آنها کشته شدند و بقیه
الصیف رو بفرار آوردند و دنع آن آشوب گردید و گرد فتنه فرو نشست چون
از شورش کفار فجار که همچشمی آن گروه بدکردار زمینداران عمده
اطراف سر از اطاعت پیچیده بودند باصف پیرم خورگی صوبه اجمیر
و نواح اکبر آباد گشته بود و حکم خیمه بیرون زدن فرموده بودند باران

زینارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره که درین ضمن تنبیه بعضی از راجه پوتان سرکش نیز مرکوز خاطر عاطر بود کوچ سمت اجمیر مقرر فرمودند - و حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که برای منکوب ساختن کفار و تفریق مطیع الاسلام از دار الحرب جزیه از هنود بگیرند و اخذ آن بکل صونجات صادر گردید - بعد انتشار این خبر تمام هنود دار الخلافه و اطراف زیاده از شمار لکها فراهم گردیده زیر جهر و کذا دریا آمده باظهار ضعف نالی التماس معافی آن می نمودند و خلد مکان متوجه فریاد آنها نمی شدند تا آنکه روزی پادشاه بنماز جمعه تشریف می آوردند از در قلعه مبارک تا مسجد جامع آنقدر هنود فراهم آمده بقصد استغاثه سر راه خلد مکان گرفتند و از دحام نمودند که راه تردد مردم مسدود گردید و صرافان و بزازان و کل کامبجان اردو بازار و جمیع اهل حرفه شهر ترک کسب و پیشه نموده بمرتبیه مابین راه جمع آمدند که بعد سوار شدن پادشاه باوجود فرمودن اهتمام از روی زجر که سرورست و پای جمعی شکست رسیدن سواری خاص تا مسجد متعذر گردید و هر لمحّه بر کثرت و ازدحام آن گروه بد فرجام می افزود ساعتی سواری استاده نموده آخر فرمودند که فیلان پر شکوه و شان سواری در مقابل آن گروه روانه سازند و چندی کشته و با مال فیلان و اسبان گشتند بدین دستور چند روز هنگام اجتماع عام و استغاثه هنود بود آخر تن بادای جزیه دادند *

و درین حال جمله الملک احمد خان را برای بد و بهت مقدمات مالی دکن مقرر کردند چون سابق مراتب ماهی مخصوص

بسرکاران و صوبہ داران دکن عطا می شد ماہی و فیل و سرپیچ مرصع مرحمت نموده مرخص فرمودند۔ میرزا قوام الدین کہ از برادران خلیفہ سلطان و از سلسلہ پادشاہ زاد ہای ماژندران بود بعدہ کہ ماژندران بتسخیر شاہ ایران در آمد شاہ عباس با خلیفہ سلطان نسبت نموده وزیر خود ساخت چون میدان برادران موافقت نشد میرزا قوام الدین خان رو بہدروستان آورده شرف اندوز ملازمت گردید ابتدا چہار ہزاری دو ہزار سوار نموده بمعطای خطاب و عنایت انواع اسباب امارت و علم و تقارر مقتدر ساختند بعد چند گاہ ہزاری ہزار سوار اضافہ عطا فرمودہ اول صوبہ کشمیر بعدہ صوبہ دار دار السلطنت لاہور نمودند - از آنکہ دران ایام بموجب رعایت و اعانت خلک مکان در امور شرعی قضات استقلال زیاد داشتند علی اکبر نام از مردم پورب کہ قاضی لاہور شدہ بود با صوبہ داران سلوک ہمچشمی می نمود و قوام الدین خان کہ بعد از داخل شدن لاہور بر حقیقت قاضی اطلاع یافت ازینکہ او را نیز نظر بر حسب و نسب خود کہ مادہ فضیلت ضمیمہ آن داشت تحمل سلوک با قاضی نبود از ابتدا میان صوبہ دار و قاضی ناموافقت بمیان آمد و ہردو در بی خفت و اہانت ہم دیگر بودند و براہنمائی مصاحبان و ہمدمان ناعاقبت اندیش و بر ہمزنان بد اندیش کہ اصلاً اندیشہ مآل کار بخاطر راہ نمیدہند سررشتہ اختیار خود داری طرفین از دست رفت و میان ہردو گفتگوی خشونت آمیز بدین حد کشید و نائرہ پر خاش بمرتبہ شعلہ ور گردید کہ ہردو شکایت ہم دیگر بحضور نوشتند و قبل از رسیدن جواب قوام الدین خان

بشهرت رسیدن حکم حضور نظام الدین نام عرف میرزا بیگ کوتوال
شهر را فرمود که جمعیت همراه برده قاضی را بخفت کشیده بیارد و قاضی
علی اکبر از شنیدن خبر مذکور به بند و بست استحکام در دیوار
و بام خانه خود پرداخت بعد بلند گردیدن صدای دار و گیر قاضی
با خواهرزاده خود و چند نفر دیگر گشته گردید و پسر قاضی زخمی
گشت - از آنکه مردم لاهور در چنین مقدمات باظهار تبعیت شرع
محمدی بهانه طلب اند بعد کشته شدن قاضی چندین هزار نفر
از فضلا و جهلا و باندها و جمیع اهل حرفه فراهم آمده بر صوبه دار
و کوتوال هجوم آوردند و چنان کار بر قوام الدین خان و نظام الدین
تنگ نمودند که تردد مردم آنها در رسته و بازار متعذر گردید بعده
که حقیقت بعرض پادشاه عدالت امام رسید قوام الدین خان را
از صوبه داری تغیر نموده بنام پادشاه زاده محمد اعظم حکم
فرمودند و نیابت آن بقطب الدین خان مقرر گردید چون خود
متوجه مهم رانا بودند و لطف الله خان را مصالح رکب میدانستند
عجالة حکم بنام حفیظ الله خان برادر لطف الله خان که باستعداد
ظاهری و باطنی آراسته بود و فوجداری جنوب که از لاهور مسافت
قریب دارد داشت صادر گردید که خود را بنیابت برادر بلاهور
رسانده کوتوال را مقید ساخته بعد تحقیق وقوع مقدمه بانواع
خفت حواله وارث قاضی نماید که بقصاص رساند - و صوبه دار را
همراه گرز برداران که برای آوردن او تعیین گردیده اند روانه حضور هازد
بمد ورد حکم حفیظ الله خان در اخفای آن احتیاط نموده خود را
بلاهور رساند و یکدو جماعه دار فهمیده کار را نزد کوتوال فرستاده بتدبیر

عدم افشای حکم پیغام طلب او نمود بعدہ کہ کوتوال طوعا و کرہا
آمدہ حاضر شد حفیظ اللہ خان بعد تحقیق کوتوال را موافق حکم
شرع حوالہ وارثان قاضی نمود کہ بقصاص رسانند چون بر قوام الدین
خان نیز مردم لاهور هجوم زیاد آوردہ بودند سلامت بر آمدن او
متعذر بود بدو پیغام نمود کہ بموجب حکم رفتن شما بحضور ضرور
و بسبب غلو و هجوم مدعیان و انبوهی مردم عام از راہ شہر و بازار
سلامت بر آمدن متعذر لہذا مصلحت درین است کہ از راہ دریا
خفیہ دریالکی پردہ دار بر آمدہ روانہ حضور گردد بدین دستور
اورا روانہ درگاہ معالی ساخت - بعدہ کہ بحضور رسید پسر قاضی
باتفاق جمع کثیر مدعی خون پدر گردید - فرمودند کہ بشرع رجوع
نمایند اگرچہ وارثان قاضی بسیار بر سر شدت بودند و نمیگذاشتند کہ
قوام الدین خان وکیل از طرف خود برای جواب دعوی نماید و بر
پالکی و اسب سوار گشتہ بمحکمہ آید و در پی خفت آن گرفتار
سرنجہ بلا بودند اما از آنکہ خود قوام الدین خان بہرہ تام از
فضیلت داشت و قاضی شیخ الاسلام کہ طریقہ نیک نفسی و
خداترسی او نسبت بقضات دیگر زمانہ بتحریر راست نمی آید
حکم بر اثبات خون در حق او نمی نمود بنابراین مدت مقدمہ
در کشاکش بود آخر چون ایام اجل موعود او رسید و مرض جسمانی
علاوہ غم و الم روحانی گردید بآنحالت نیز بمحکمہ می آوردند تا
ازین تنگنای سرای فانی درگذشت •

• بیت •

خلاف رای سلطان رای چستنی

بخون خویش باید دست شستن

چون قبل از آنکه مقدمه قوام الدین خان رنده خبر فوت راجه
جسونت که در کابل کومکي گذاشته بودند بعرض رسیده بود بعده ظاهر
گردید که بعد فوت راجه معتمدان جهالت کیش همراه او هر دو بسر
خورد سال راجه را که در آخر عمر همان دو فرزند با سم اجیت سنگه
و دلتین داشت مع رانیها همراه گرفته بی آنکه انتظار حکم حضور کشیدند
یا دستک و رضای صوبه دار حاصل نمایند روانه حضور شدند. ^{بسیار}
که بمعبر اٹک رسیدند و میر بحر بعلت عدم دستک مانع آمد با او
پیرخاش پیش آمده کار بفساد و کشتن و زخمی ساختن میر بحر
و جمعی رسانده بسر پنجگی عبور نمودند. بعد از آنکه نزدیک
دار الخلافت رسیدند از آنکه از اداهای خارج سابق جسونت غبار
ملال در خاطر مبارک جا گرفته بود و این شوخی راجپوتیه علاوه
آن گردید فرمودند که نزدیک شهر طرف پاره پله فرود آرند و کوتوال
را مامور ساختند که مردم خود را با جمعی از منصبداران و
متعینه توپخانه اطراف خیمهای وابستگان راجه چوکی نشانده
بطریق نظر بلند نگاه دارند. چند روز که بران گذشت جمعی از
راجپوتان همراه آنها رخصت وطن خواستند بعد عرض رفتن آنها
را قریب مصلحت دانسته مازون ساختند دران مابین راجپوتیه
دو طفل موافق عمر پسرهای راجه بهمرسانده با چند کنیز که آنها
را بلباس رانیها مقطع ساخته با احتیاط تمام که افشای راز نشود
در خیمه نگاه داشته رانیها را لباس مردانه پوشانده وقت شب
سوار نموده دو عمه نوکر راجه را با جمعی از راجپوتان جان باز با خود
گفته بطریق ابلغار راه وطن اختیار نمودند و یک دو سردار معتمد

را بانوج شایسته تهر پیشه جانباز که اگر زود خبر یابند و قصد تعاقب نمایند شرط جانفشانی بتقدیم رسانده یک دو پهر سدره تواند گردید نزد خیمه پسرهای جعلی راجه نگاه داشتند بعد دو سه پاس که باختلاف صدق و کذب حقیقت بعرض رسید و مردم صده معتمدان برای تحقیق تعیین نمودند مکرر معروض گردید که ^{در} مع پسران هستند حکم شد که همه وابسته های راجه را اندرون قلعه آرند راجپوتان جهالت کیش باتفاق آن کنیزان که بدستور مردان جلالت پیشه آنها نیز بجنگ پیش آمدند و سینها را سپر بلا ساخته بلا گردان نام و ناموس راجه گشته شرط قدویت بتقدیم رسانده بسیاری بقتل رمیدند و جمعی راه فرار اختیار نمودند - هرچند که رفتن رانیه بنبوت نه پیوست اما مزاج بعضی اهل غرض که خواستند حسن تردد و عدم غفلت خود بر کرمی نشانند در اثبات گذاشته بر رفتن پسران بمرتبه مصر بودند که رای میر وزیر بردستگیر گردیدن پسران راجه قرار گرفت و فوج پادشاهی تا بیست گروهی دار الخانات تعاقب نموده بر راجپوتان نرسیده مراجعت نمودند و هر دو طفل بخادمان محل سپردند و هر دو را حجله نشینان سراچه عصمت بفرزند برداشتند و آن هر دو پسر را که راجپوتان بدر برده بودند مدتها مطعون بآن می نمودند که برای اثبات نسل جسونت شهرت داده اند تا که رانیه چنور با اجیت سنگه نصبت نه نمود این شبهه از دل خلد مکن بر طرف نشد *

توجه خلد مکن عالمگیر پادشاه طرف اجمیر

وجودپور بقصد تنبیه راجپوتان سرکش آن ضلع

بسبب انتشار اخبار فساد انگیز راجپوتان اوائل ذی الحجه سال
بیست و دو جلوس بقصد گوشمال آن طائفه ضال رایت ظفر و اقبال
طرف اجمیر برافراشتند امانت خان خوانی را که سابق دیوان
لاهور بود دیوان دکن نمودند - از جمله متصدیان که متدین و
باشد و خیرخواهی و کم آزاری خلق و رفاه حال رعایا را بر تزايد آبرو
و ترقی خود در گرد آوری مال پادشاه رجحان دهد و در عالم
حکومت ضرر مالی و جانی با حدی نرساند کمتر مثل او دیده و
شنیده شد - هرجا دیوان می شد عمال و زمینداران مطالبه دار
سرکار که از مدت در قید بودند و کار بعضی نزدیک بهلاک
شده بود آن نیک عاقبت نظر برینکه آخر آنها در حبس هلاک
خواهند گردید و برای پادشاه و دیوانیان بجز مظلمه و بدنامی
چیزی دیگر عائد نخواهد شد بر ذمه هر کدام که بیست هزار و
سی هزار روپیه طلب بود سه هزار و دوهزار بوعده قسط مشخص نموده
خلاص می نمود چنانچه ابتداء در دیوانی لاهور از نوشته واقعه نگاران
نقصان دولک روپیه بعرض پادشاه رسید خلاف مرضی بظهور آمد
بعده که از عرضداشت امانت خان حقیقت مفصل معروض گردید
مستحسن افتاد باقی احوال و طریقه زیست آن نیک خصال بر
محل بذکر خواهد در آمد *

فرمان تهدید آمیز برای قبول جزیه و بر آوردن فرزندان
نامشخص راجه جهونت از تعلقه مرحد جود پور برانای چتر

صادر فرمودند بعد رسیدن دار الخیر اجمیر و زیارت خواجه معین الدین چشتی قدس سره حکم تعیین انواع دریا امواج برای تاخت و تاراج معمورهای تعلقه جودپور و دیگر برگذات راجپوتان سرکش فرمودند - رانا تاف مقاومت نیاورده و کلاهی معتبر زبان دان را مع پیشکشهای لائق و عرضه داشت مشتمل بر اظهار اطاعت و تهنیت جزیه بجا نمودن دو سه برگنه عوض زر جزیه از ملک خود و عدم اعانت فرزندان جسونت بکمال عجز و التماس عفو نقصیرات گذشته نزد مقربان حضور روانه ساخت بذا برآن خان جهان بهادر را برای باقی و بزد و بستم آن ضلع گذاشته خود باز بدار الخلافت مراجعت فرمودند - و ایام توجه باجمیر و معارفت زیاده از هفت ماه و بیست روز نکشید - اما از آنکه باز معروض گردید که رانای کم حوصله یار دیگر طریقه عصیان و خلاف عهد و قرار شعار خود ساخته و خان جهان بهادر بنسحق واقعی نتوانست پرداخت لهذا آتش غضب سلطانی بار دیگر شعله ور گردید و او اخر همان سال بقصد گوشمال و تادیب رانا و دیگر راجپوتان بد مآل عنان توجه طرف اجمیر معطوف داشتند و فرمان بنام پادشاه زاده محمد معظم صادر شد که از دکن خود را باجین رسانده چشم بر راه حکم باشد و حکم طلب پادشاه زاده محمد اعظم که در بنگاله بود بطریق ایلغار نیز شرف صدور یافت - بعد از آنکه نزدیک اجمیر مضرب خیام واقع شد پادشاه زاده محمد اکبر را برای تنبیه و تادیب رانا با لشکر قاهره مقرر فرموده شاه قلیخان را بعطای اضافه و خطاب تهور خان مفتخر ساخته با جمعی دیگر از امرای کار طلب هراول پادشاه زاده نمودند رانا از استماع

آن اودیپور را که حاکم نشین او بود ویران ساخته با مال و عیال
خود و جسونت و رعایا رو بجبال و درهائی دشوار گذار آورد
پادشاه زاده نیز مامور گردید که با بسیاری از بهادران کوه نورد
شیر نبرد که در حضور کمتر کسی از امرا و روشناسان مانده بود داخل
درها شده در استیصال کفار گروشد و چندی از دلداران کارزار دیده
را برای تاخت و پامال ساختن ملک و زراعت رانا تعیین نمودند
بعده که خبر رسیدن پادشاه زاده محمد معظم باجین رسید حکم
بنام پادشاه زاده صادر گردید که بر تالاب انا ساگر تعلقه رانا که از
سواد اجمیر هشتاد کوه فاصله داشت فرود آید و لشکر خود را اطراف
تعیین نماید که هر جا اثر آبادی یا بند زیر سم اسپان بهادران هامون
فرود کوه نبرد پامال سازند درینفلا بعرض رسید که پادشاه زاده محمد
اعظم بموجب حکم چهار ماه راه را در کمتر از یکماه طی نموده جریده
با فوج جنگی خود را رسانده فرمودند که بکوهستان و درهائی قاص
رانا و تعلقه را تهوران در آمده بقتل و تاراج و اسیر نمودن راجپوتان
پردازد و فوج تعیین نماید تا نگذارند که رسد غله بملک رانای تبه کار و
کفار اطراف رسد و زراعت بعمل آید اما قریب بستم و پنج هزار
سوار را تهور تعلقه جسونت و دیگر راجپوتان بمدد رانا فراهم آمده
بمقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده نموده شرط جانبازی بتقدیم
رساندند و تاخت بر گهی و رسد غله مینمودند چنانچه چند هزار
سوار پادشاهی را طرف درهائی قلب کشیده اطراف فرود گرفته سوار
و پیاده بیدمار را مفقود الاثر ساختند لیکن آخر مغلوب فوج اسلام
گردیدند و با وجود آنکه راجپوتانی جهالت کیش سر راهی درها

گرفته بودند و گاه گاه از کوهها برآمده غافل برسر لشکر پادشاه زاده
 شبخون میزدند لشکر پادشاهی خصوصاً تهر و خان باتهر پیشگان دیگر داد
 جلالت داده به تنبیه آن جماعه میکوشید و در خرابی ملک و مسار
 نمودن بتخانها و عمارات عالی و قطع اشجار ثمردار باغات و اسیر
 نمودن زن و مرزندان کفار که بغار و مغاکهای قلب پناه برده بودند خود را
 معافی نمیداشتند - فرمان بنام محمد امین خان صوبه دار احمد آباد
 نیز صادر فرمودند که با افواج خود آمده مابین تعلقه سرحد راجپوتیه
 و احمد آباد استقامت ورزد و هر جا خبر و اثر راجپوتان یابد
 باستیصال آنها پردازد - خان جهان بهادر کرکلتاش را بدستور سابق
 صوبه دار دکن فرموده رخصت نموده برای تسخیر قلعه سالیر که
 بتصرف غنیم در آمده بود تاکید فرمودند بعده که کار برانا و
 معاونان او تنگ گردید و نام و نشان غله نایاب گشت و کشت و کار زراعت
 متعذر گردید رانا و راجپوتیه را تهر و فکر تزویر و تدبیر تازه افتاد اول
 پناه بیادشاه زاده محمد معظم آورده خواستند شفیع جراثم خرد
 سازند و یا ببغی ورزیدن راهنمایی نموده رنایق خویش گردانند
 پادشاه زاده گوش بر حرف آنها ننموده و نواب بانئی یعنی والد
 پادشاه زاده نیز بران اطلاع یافته زبان به پند و نصائح کشاده مانع آمد
 که در هیچ باب بامداد و معاونت و شفاعت راجپوتان خود را آشنا
 نسازد و کلای رانا را نزد خود راه ندهد بعده که ازان طرف
 مایوس شدند بیادشاه زاده محمد اکبر نظر بر تقاضای ایام
 شباب و بهنمایی احباب همدم او رجوع آورده زبانیه درگا داس
 که از راجپوتان چرب زبان حراف گفته می شد آنقدر افسون و

افسانه خواندند و میدند و امیدوار رفاعت چهل هزار موار راجپوت
جرار و مدد خزانه نا معدود ساخته چندان باغ سبز نمودند که دل
پادشاه زاده را فریفتند و بعضی همراهان بد عاقبت نیز بدین
مصلحت همدستان شدند و پادشاه زاده نا تجربه کار را از راه
بردند و بتقاضای سن و طمع خام بدام انسون راجپوتان بد کردار
گرفتار گردید *

با بد مذشین و باش بیگانه او * در دام افتی اگر خوری دانه او
تیر از ره راستی کمان را کم دید * دیدی که چگونه جست از خانه او
چون ابتداء بوی شهرت این خبر بیادشاه زاده محمد معظم رسیده
بود درین باب بمحمد اکبر که با او یک گونه محبت نیز داشت
دو کلمه نصیحت آمیز نوشت و بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت
مشمول بر اشاره بدین مضمون نمود که از مکر و غدر کفار که در فکر
اغوی شاه زاده نا آزموده کارند غافل نباید بود - از آنکه خلد مکان
از طرف محمد اکبر وسواس نداشتند و برای پادشاه زاده محمد معظم
در حسن ابدال ازین مقوله بدنامی بر زبانها شهرت یافته بود و راجپوتان
و درین ماده ابتداء بیادشاه زاده مهین پیغام نموده بودند این خبر
سامعه افروز پادشاه گشته بود نوشته محمد معظم را در حق محمد اکبر
محض افترا دانسته در جواب نوشتند که هذا بهتان عظیم حق
سبحانه و تعالی شمارا همیشه بصراط مستقیم رهبری نماید و از
آلودگی سخن شنوی بد خواهان محفوظ دارد - بعده که اخفای این
راز بلا مبطل گردید و خبر ملحق شدن سی هزار راجپوت بسرداری
در کاداس و غیره خیمه بخیمه نقل نقل هر برنا و پیر گشت و

خبر جلوس محمد اکبر بر تخت و سکه زدن او و تهور خان را
هفت هزاری نمودن و مخاطب بامیر الامرا ساختن همچنان
مجاهد خان و دیگر نوکران عمده همراه را که بعضی مجبور گردیده
مصلحت قبول نمودند اضافهای نمایان داده بجنب قلب همه
پرداختن و بقصد فاسد متوجه طرف پادشاه گشتن شهرت تمام
یافت. چون دران ایام جمیع افواج برای تنبیه کفار برفاقت
محمد اکبر تعیین شده بود و سواي اسد خان و بهره مند خان که با
جمععی از مردم معدود در رکاب مانده بودند و امیری نامی
نمانده بود و تمام فوج حضور با خواجه سرایان و اهل
دفتر بهقتصد هشتصد سوار نمیرسید تزلزل تمام در لشکر راه یافت
و غریب هنگامه برپا گردید - فرمان بدستخط خاص برای پادشاه
زاده محمد معظم بمبالغه تمام که بلا توقف مع تمام فوج بطریق
ایلغار خود را بحضور رساند صادر گردید - و پادشاه زاده بعد ورود
حکم لکده و لحظه تاخیر جائز نداشته متوجه خدمت پدر بزرگوار
گردید - بهیروز خدمت محل را همانجا بحاظ حقیقی سپرده نه ده روزه
راه را بطریق ایلغار طی نموده در دوسه روز خود را مع شاه زاده
معز الدین و محمد عظیم رساند - از آنکه دران حالت که محمد
معظم با نه ده هزار سوار رسید از غلغلۀ جهان آشوب فوج محمد
اکبر که با هفتاد هزار سوار بقصد مقابله نزدیک رسیده بود هیچ
احدی از مردم لشکر امید نجات ازان بلیه نداشت باظهار
بعضی هواخواهان از طرف محمد معظم نیز در عالم احتیاط و
دور بینی و سراسیمه خاطر پادشاه راه یافت بغایر تقاضای

وقت فرمودند که روی توپخانه رکاب طرف لشکر محمد معظم نمایند و پادشاه زاده پیغام نمودند که لشکر را همانجا گذاشته خود را با هر دو پسر جریده نزد ما رساند - پادشاه زاده اطاعت حکم نموده دستهای خود را بسته بخدمت پدر عالیقدر جریده رسید - قبل از رسیدن پادشاه زاده چون بسبب بندوبست راجپوتان خبر لشکر پادشاه زاده محمد اکبر واقعی نمیرسید شهاب الدین پسر قاضی خاں بهادر که اثر جوهر رشادت و شجاعت از جبین حال او پیدا بود برای آوردن خبر تحقیق از لشکر محمد اکبر بطریق قراولی تعیین فرمودند - آن شهسوار معرکه جلالت همین که رو بفوج محمد اکبر آورد مجاهد خان برادر شهاب الدین که همراه محمد اکبر مجبور گردیده بود بتقاضای وقت و مصلحت رفاقت اختیار نموده در انتظار قابوی برآمدن بود از نزدیک رسیدن شهاب الدین برادر خود خبر یافته بخدمت محمد اکبر التماس نمود که اگر حکم شود خود را به برادر رسانده استمالت نموده باخود بیارم بعد مرخص گشتن آنچه از نقد و جنس توانست با خود برداشته باقی اسباب همانجا انداخته خود را برادر رساند و هر دو باتفاق بخدمت پادشاه رسیدند - در حالتی که از انتشار اخبار مختلفه طبع مبارک نهایت مکدر بود خبر رسیدن هر دو برادر معروض گردید و نسیم فرح و خوشوقتی بر دل کدورت اثر خلک مکان وزید و بمحمد مراد که از خانه زادان معتبر حاضر بود فرمودند که شهاب الدین را وقت ملازمت مخاطب بشهاب الدین خاں نموده تسلیم بفرماید و از زیانی مجاهد خان که او نیز مورد عنایات بیکران گردید بر حقیقت لشکر و تعداد موافق و منافق مجبور و غیر مجبور

که درین ضمن مردم روشناس دیگر شروع بآمدن حضور نمودند مطلع گردیدند - و نیز بعرض رسید که بعد بر آمدن مجاهد خان از لشکر محمد اکبر خلل دران فوج افتاد - بعده خواجه مکارم که از ملازمان معتبر سلطان محمد معظم بود خود را مقابل قراولان محمد اکبر رسانده بعد دست بازی که میان فریقین روداد و خواجه مکارم زخم برداشته دوسه نفر آن طرف را زخمی ساخته آمده خبر رسانید که تهور خان هراول فوج با چند نفر معدود باراد حضور از فوج خود جدا گشته و نزدیک رسیده - تا آنکه خبر نزدیک رسیدن او بگلال باری معروض گردید - فرمودند که یراق را نموده ملازمت نماید تهور خان دروا نمودن یراق تعلل ورزید پادشاه زاده محمد معظم اشاره بر کشتن آن برگشته بخت نمود - درین ضمن یکی از مقربان بعرض رسانید که تهور خان باظهار تهوری و اراده فاسد برخست و مصلحت و فرموده محمد اکبر خود را رسانیده - پادشاه از شنیدن آن چون شعله آتش برآشفته شمشیر بدست گرفته فرمودند که مانع نیامده با اسلحه آمدن دهند - درین حالت یکی از سزاولان و خدمه دست بر سینه آن اجل رسیده زده بخفت مانع آمد - تهور خان طپانچه بر روی اوزده برگشت دران حالت پای او بطناب بند گردید و او بر افتاد از چهار طرف صدای بزن و بکش بلند گشت و از اطراف بر سر او ریخته کشته مر او را بریدند - اگرچه بعد کشته شدن از زیر جامه او زره بر آمد اما در باب اصل اراده او روایت مختلف ضد یکدیگر مسموع گردیده اما از زبانی خواجه مکارم که بعده بجان نثار خان مخاطب گشته بود از معمران کهن سال گفته می شد راقم حروف

شنیده که تهور خان بموجب نوشته عنایت خان که دیوار
و خسرو میشد از روی ارادت باز گشت بدین بازارگاه و
نظر بر حسن خدمت و عقیدت و غیرت خود در او نمود
عذر آورد - بهر حال از خبر رسیدن تهور خان بحضور و کشته
او تزلزل تمام در فوج محمد اکبر و میان راجپوتان عاقبت
انقاد و پایی ثبات آنها از جا رفت - چندی از امرا و راجها
حضور شدند و بسیاری رو بفرار گذاشتند - و مردم عام چپ
اشتهار یافت که پادشاه از روی تدبیر فرمان محمد اکبر
و دران درج نمودند که اگرچه در باب اخذ قلوب و قوا
آوری راجپوتیه چنانچه ارشاد شده بود بعمل آوردید
تدبیر آن فرزندان بظهور آمد اما اگر آنها را هر اول
نزدان را از هر دو طرف برسر تیر می آوردید
و چنان منصوبه بکار بردند که فرمان بجنس
و باعث تفرقه آن فرقه ضال بد سگال گردید
راوی ثقه مسموع نگردیده - القصه با آن همعشیر
محمد اکبر بقصد مقابله پادشاه ذویوسه
ناشده و شمشیر از غلاف بر نیامده و
و تاکه محمد اکبر از رو تافتن راجپوت
درگاداس بد آساس و یک دو نفر دیگر معتد
هزار سوار از جمله مردم قدیمی او بار مانده بودند
بکار او آید با خود نیافت و سرشته تدبیر و عقل و
و دل باخته ناچار راه فرار اختیار نمود *

عرض رسیدن مقریان حضور باتفاق پادشاه زاده محمد
 داب نهنیت فتح بجا آوردند و اکثر کارخانجات محمد
 همراه او بود از حالت تاراج رفتن مانده بود بضبط پادشاهی
 و پادشاه زاده محمد معظم برای تعاقب او مامور گردید -
 محمد مراد ولد مرشد علیخان را بخدمت واقعه نگاری کل دکن
 و فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح امپراتور بیست و سیوم عهد خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود هجری

ملکه سوانح که در صوبه دکن در سال بیست و سه جلوس
 و فقره بتحریر آورده بعد از ذکر باقی سوانح محمد
 نور خواهد پرداخت خان جهان بهادر کوکلتاش
 بنیاد اورنگ آباد موافق حکم بقصد تسخیر
 ف غنیمت لئیم آمده بود خود را رسانده آنچه
 ایام محاصره بتقدیم رساند و مردم را جپوتیه
 سلمانان زیاد بدرجه شهادت رسیدند اما
 ا بعد چهارپنج ماه از پای قلعه برخاسته
 ماند - از آنکه میوای جهنمی با فوجی
 ن می نمود خود کمتر بر می آمد *
 بل همراه فوج سنگین در ایامی که خان زمان
 برآمده ابتداء داخل ملکه خاندیس گشته
 و که از جمله پنه و معمورهای مشهور آن
 غبای کلی از جنس کرانه و اقسام قماش و مال

بندر سورت و دیگر از نگها دران قصبه موجود میباشد
 تاخت و تاراج نمود - بعده برگشته چوپره و دیگر برگشت
 سوخته طرف برگشته جالنده که از قصبه‌های معمور پر از ما
 تعلقه بالا گهات گفته میشد آزاره گردید - چون دران قصبه
 و معارف آگاه سید جان محمد که از درویشان واصل بالله صاحب
 ریاضت و دعوت مسکنی داشت و هرگاه غنیمت روآن قصبه می
 جمعی از سکنه آنجا با مال و عیال پناه بتکیه و مکان آن
 والاند میبردند و از آفت کفران و خیم العاقبت محفوظ می
 دران سال که اکثر مردم سایه دار با مالیت نقد و جنس
 واصل بالحق آوردند مردم آن جهنمی اطلاع یافته پاس
 منظور نداشته دست تعدی و تاراج بر آنها دراز نمود
 امیر تیر ساختند بلکه دران حالت ممانعت
 و توبیخ آن سید و منصوبان او دراز نمودند -
 در دعوت نیز از جمله شاهیر دکن بود و تو
 حکم تیراجل ناگهانی داشت متوجه قطع شد
 گردید تا باجل طبعی بدار البوار پیوسته
 سال سیوا در نواح مرتضی آباد بجهنم واصل
 (کافر بجهنم رفت) مکرر اوراق یافته و از دو
 و سنبها بجای پدر قائم گشت و کب کلس
 همراه او آمده بود دیوان صاحب مدار خود
 که او در حفظ ناموس رعایای تعلقه خویش
 بنی که در تاراج قافلها مردم آزاری ازوبه.

بگر احتراز تمام داشت و در پایش محافظت آبروی عورات
 نبرد و کلام الله که با سیری و تاراج می آوردند نهایت تاکید
 و اگر خلاف مردمی او ظاهر میشد سیاست میفرمود پسر
 معاد و خلاف پدر در گرداوری زنان غیر قوم خود دست اندازی برناموس
 های مکانی که می ماند بدنمایی تمام حاصل نمود و پدر او اگرچه
 وخت و تاراج پرگنات و معمور های مشهور کمی نمی نمود اما
 خجسته بنیاد و برهانپور که پای تخت پادشاهان گفته می شدند
 دست اندازی ننمود اگر نوکران عمدۀ او صلاح تاخت هردو شهر
 بنزد از راه دور بینی و عاقبت اندیشی مانع آمده میگفت
 و تاخت هردو شهر نمودیم تقاضای غیرت عالمگیر پادشاه
 و جانب متوجه شود باز خدا داد ستیزۀ پادشاهان
 دهده که او بدارالبوار پیوست و آنها پسر نابکار او
 می نسبت به پدر قدم جرأت پیش گذاشته
 نیان برافرازد و بیستم ماه محرم سنه بیست و سه
 زار ونود و یک هجری که کاکرخان انغان دران
 بنیابت خان زمان صوبه دار برهانپور بود و
 سوار با خود نداشت با قریب بیست هزار
 مد تاخت اطراف صوبۀ برار از سی و پنج
 دران ایام بهمین دستور تاخت می آوردند
 و که اصلاً خبر آوارگی فوج کفار هیچ طرف
 و گنود جلوریز برسر بهادر پور که یلک و نیم گروهی
 غلاممور پر از مال واقع شده و صرافان و تجاران

صاحب لکوک در انجا مي بودند و از جواهر و زر وافر و اق
هفت اقلیم و مال بيشمار همه بذا در لکها در هر دکان موجود
آوردند و چنان بي خبر رسیده اطراف بهادر پوره و هفده پوره نامي د
را که برون حصار شهر پناه واقع شده بودند احاطه نمودند خص
بهادر پوره چنان غافل تاخت آوردند و چنان بي خبر رسيدند که
دام و درمي از مال و متنفسي از اطفال و عيال و ناموس
نتوانست برد و کاکر خان و مردم شهر وقتي خبردار گشتند
شعلهاي آتش سوختن پور هاي مذکور با آسمان رسيد
نائب صوبه که در خود طاقت بر آمدن و مقابله نم
محمود گردید و باستحکام دروازه ها و برج و باره پور
حسن پوره و شاه گنج و شاه جهان پوره و خرم
غیره هفده پوره نامي ديگر را که پر از مال متص
بودند و حکم وسط شهر داده اند و در هر پوره لکها زر
مشهور موجود بود فرو گرفته دست بغارت
کشادند بعضي شرفاي صاحب غيرت نامو
خود نيز جنگ نموده بدرجه شهادت رسيد
تضاي آلهي در دادند و جمعي که متصل
بودند دست عيال و اطفال خود گرفته ب
دران آشوب قيامت اندرون چار ديوار
پورجات مذکور را بخاطر جمعي بتاخت
خطير که زیر زمين از مدت ها مدفون بر
صاحب خانه هم خبر نداشتند بدست کفار ف

بقصد یورش نمودن و بالای حصار شهر پناه برآمدن حملها
 نون جمعی از منصبداران بر سر مورچال و دروازه و برج
 اد جلالت داده بدفع شرآن بد سگالن کوشیدند اندرون شهر پناه
 متخذ در آمد و سوای زر سرخ و مفید و طلا و نقره غیر مسکوک و
 نامرصع واقمشه بیش قیمت که در فراهم آوردن و برداشتن آن از مال
 دستغنی گریزند متصرف نشدند از اقسام ظروف برنجی و مسی
 نجی آلات و بلایه و کرانه مثل قنفل و فلغل و فونل و دارچینی و
 رخت مستعمل که ابتدای بتاراج فراهم آورده بودند آخر
 متین ندانسته انداخته رفتند و بعد از آواره شدن آنها آنقدر
 بازار افتاده بود و سوزانده بودند که با حاطه تحریر راست
 که از زبانی جاسوسان خبر انتشار فوج غنیم لئیم
 نواح خجسته بنیان بخان جهان بهادر کولکتناس
 لا توقف سوار شده سه چهار روزه راه را در یک شب
 طی نموده خود را به کتل فردا پور سی و دو
 تا بسبب عبور لشکر و آرام چهار پا سه چهار
 یل مشهور جمعی که سوی ظن در حق خان
 عالم داشتند وکیل سنبها رجوع آورده مبلغ
 بود که چهار پنج پاس در آنجا درنگ واقع
 غنیم بعد از هزیمت از برهانپور بسبب
 لب خان جهان بهادر بقلعههای نامی دور
 و کبرساند ناچار راه قلعه سالیر تعلقه بکلانه که
 غنیم و در تصرف آنها بود از راه برگشته مصطفی

آباد عرف چوپره اختیار نمود درینصورت لازم بود که -
 بهادر از فرداپور بلا توقف طرف دست چپ مائل را،
 و چوپره پیدش کرده سد راه کفار گردد بالتماس وکیل غنیم لنیم
 رای سلیم برای راسع عیدل آباد روانه شد و غنیم از رسیدن این
 فرصت را غنیمت دانسته هرچه از نقد و جنس و طلا و نقر
 واقمشه توانست برداشت و جمعی از اسیران با خود گ
 رسیدن خان جهان بهادر بپرهانیور از راه چوپره بطریق ای
 چهار پنج روز بقلعه سالیس رسید - فضلا و شرفا و مشایخ برهان
 مشتمل بر غلبه و تسلط کفار و برباد رفتن مال و ناموس،
 آئینه ترک نماز جمعه نمودن مع عرضه داشت -
 بعد عرض فرمان اعتراض آمیز مشتمل بر اشاره آن -
 برای تنبیه کفار دکن متوجه آن طرف میشویم بنا
 صادر فرمودند و مغضوب ساخته هرچه طومار
 اضافی که دران سال خان جهان بهادر ارسال حضور
 دستور سابق یک قلم نامنظور فرمودند و نظر بر
 پادشاهزاده محمد اکبر حکم پیشخانه برآوردن طرف
 ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس
 پادشاه مطابق هفت هزار و نود یک
 پادشاهزاده محمد اکبر بعد هزیمت نمودن و فرار
 سوای سه صد چهار صد سوار از مردم قدیم و راجپوت -
 و جمعیت با او نماند از جمله مردم اعیان قدیم ا
 ضیاء الدین شجاعی با دو سه مردم نامی دیگر رفقت

همه مال و اسباب تجمل و خزانه و توپخانه بعد غارت
 شده مانده مع یک پسر خرد سال با هم نیکو سیر و با دو
 بتصرف پادشاه درآمد و یک پسر که بعد تمیز رسیده
 بدست راجپوتیه ماند که با خود بردند و محمد اکبر
 با همه کار و بار خود گردیده نمیدانست که کجا رود و چه چاره
 و گاه بارادش شاه جهان آباد و لاهور راه اجمیر پیش نهاد
 چپمی ساخت و گاه بقصد ایران عنان اختیار از دست میداد
 همه میرفت فوجداران و زمینداران اطراف بموجب رسیدن
 متوسل راه می گردیدند و پادشاه زاده محمد معظم مامور
 در سبب محمد اکبر پردازد اما بروایت مشهور پادشاه زاده
 کنی تعاقب او اغماض بکار برده عنان کشیده طی
 نا آنکه محمد اکبر راه شارع لاهور و ملتان را گذاشته
 ران از راه دشوار گذار و جبال سمت دکن مرحله پیما
 نمای تعلقه گذر اکبر پور بتفاوت هشت کره نزدیک
 ن سنگه که در تعلقه میر بحری مکرر سوانح بود
 به سرحد تعلقه میر نورالله پسر میر میران قلعه دار
 نکه مکرر فرمان و احکام بزام خان جهان بهادر
 همه فوجداران باین مضمون رسیده بود که اکبر ابتر
 برآرد سدره او گردیده تا ممکن زنده دستگیر نمایند
 و خان جهان بهادر بموجب حکم بقصد دستگیر
 اکبر بطریق ایلغار تعاقب نموده بتفاوت چهارده پانزده
 را رساند اما بعد نزدیک رسیدن برای دستگیر نمودن اغماض

نمود و این معنی از عرضه

بی محابا بود بعرض رسید و فرمان

آمیز بر تمام اخبار نویسان صادر گردید بعد که محمد

تعلقه راجه دیبی سنگه بندیلہ قلعه دار و فوجدار ملهیر رسید

دیبی سنگه فوج خود را برای سدا راه گردیدن و دستگیر نمودن محمد

تعیین نمود اما فوج وقتی رسید که محمد اکبر از سرحد بکلانہ گذشتہ بود

و چند نفر راجپوت که عقب مانده بودند آنها را مردم راجه بدلا ساوڑیا

خوش مجبور و رام ساخته نزد دیبی سنگه آوردند و در

حالت که راجه از راجپوتیہ احوال محمد اکبر استفسار می نمود چه

دیگر راجه نیمہ آستین خون آلود محمد اکبر را که بسبب حدت

بدن برآورده پرورش یکی از چدایهای خود انداخته بود و از

راجہ چند سوار بر سر آن چاده او را زخمی ساخت

آوردند تا تحقیق این

بمحمد اکبر رسانده اند

نمود القصہ بعدہ کہ

بکلانہ بتشویش تہ

برہبری آنها ب

استقبال نموده

مسانت دارد

محمد اکبر بر

سنه ۱۰۹۲

جلوس عالمگیر

هزار و نود و دو هجری

سال بیست و پنجم جلوس حضرت خلد مکن

تنبیه کفار دکن بشهرت تعاقب محمد اکبر متوجه دکن

شد و همه جا داد دهان و شکار کفان که پادشاه زاده‌ها در رکاب

بودند از گذر اکبر پور عبور نموده چهاردهم شهر ذیقعده سنه مذکور

از السرور برهانپور شده در دولت خانۀ قلعه ارک نزل

مقام جهان بهادر صوبه دار و امین خان دیوان چهار

دکن بادیگر فوجداران عمده و متصدیان با نام و نشان بحضور

شرف اندوز ملازمت گردیدند و اکثر از نوکران نامی بیجاپور

شاهی و مرهتہای صاحب فوج رو بدرگاه پادشاه جهان پناه

آمدند اندوز ملازمت گه ۲۰۰۰ کامیاب عطای خلعت و منصب

از بلده و برگزانت در ادای

همی پیش می آمدند

قدمان سرکش جنگ

و استادزاده پادشاه

امانت و تحصیل

ار و پیاده همراه

زیه تکهیل پیش

واقع است و دران

بی بخته میشد

ف خانه پرید

و آدم بسیار سوختند درین ضمن بعرض پادشاه رسید که در ته خانه که زیر خوابگاه پادشاه واقع شده می کله ایزوت است بعده که بتحقیق آن پرداختند ظاهر شد که از مدت ابتدای جلوس که پادشاه متوجه دار الخلافت گردیده بودند کلهای باروت را متصدیان توپخانه و قلعه ارک درانجا گذاشته بودند درین مدت از انجا بر نیارده بودند بعد عرض همه متصدیان توپخانه و قلعه ارک پای اعتراض آمدند و داروغه توپخانه و قلعه دار و داروغه عمارت و مشرف کار خانجات و غیره هفت هشت نفر را منصب کم نموده فرمودند که اگر جهانگیر پادشاه می بود همه متصدیان را در همین کلهای باروت می پراند آری از وسعت خلق و دینداری که حضرت خلد مکان اختیار نموده بودند کمال اعتراض او کمی نمودن منصب بود که آنهم در اندک مدت بکار سازی و شفاعت بخشیان عظام بحال می شدند - سه چهار ماه در دار السرور برهانپور بسرور و کامرانی بسر برده متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند میر عبدالکرم امین جزیه بعرض رساند که جزیه تمام بلده برهانپور سال گذشته بیست و شش هزار روپیه داخل خزانة سرکار گشته خانه زاد در مدت سه ماه از پورجات نصف بلده یک لک و هشت هزار روپیه عائد سرکار ساخته الحال امیدوار است که در رکاب همراه باشد و خدمت جزیه بدیگری مقرر شود بعد عطای اضافه و آفرین باد فرمودند خدمت جزیه بحال نائب خود گذاشته همراه باشد - مابین راه بعرض رسید که دلیر خان که از شجاعان کار طلب و افغانان صاحب غیرت با نام و نشان بود بنه بدون عارضه بدنی و دینیت حیات نمود و در عوام

شهرت یافت که چون اعظم شاه خفیه وقت شب بدیدن دلیر خان رفته بود و بهادر شاه اطلاع یافته بعرض رساند او خود را مسموم ساخت و بعد داخل شدن خجسته بنیاد پادشاه زاده محمد معظم را برای تسخیر قلعات و تنبیه کفار رام دره و پادشاه زاده محمد اعظم را برای تسخیر سالیمر متصل قلعه ملهیر سرکار بکلانه که از چند سال در تصرف غنیم لثیم در آمده بود چنانچه بذکر در آمده مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد معظم که برای رفتن طرف رام دره کوکن مامور گردیده بود ملک آباد کرده کفار را همه جا تاخت و تاراج کنان داخل دره های قلب و کوه های سربلک کشیده پر از اشجار خاردار و جنگلهای دشوار گذار گردید و کفار بسیار زیر تیغ آمدند و دران سفر از خواجه ابو المکارم که از نمک پروردهای قدیم پادشاه زاده بود و آخر مخاطب بجان نثار خان شد و دیگر بندهای پادشاهی تردد های نمایان و کفار کشی زیاده بظهور آمد اما ازانکه دران ملک سوای جنس ارزن و کاورس و کودون که برای مسافرو و مردم ملک دیگر اثر سمیت ازان ظاهر میشود و نارجیل و فونل بهم نمی رسد و باسپ و شتر اصلا آب و هوای آنجا راست نمی آید آدم بسیار و چهار پای بیشمار هلاک و تلف شدند و از بی اسپي کار بجائی رسید که در طویله خاص پادشاه زاده اسپ قابل سواری نماند و مردم لشکر بیشتر پیاده شدند و از نرسیدن رسد که کفار از هر چهار طرف سر راه را گرفته بودند عرصه زندگانی بر لشکر بمرتبگی تنگ گشت که توقف پادشاه زاده دران سرزمین دشوار گردید بعد که بعرض حضرت خلد مکان رسید فرمان طلب حضور صادر شد *

ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس عالمگیر

پادشاه مطابق هزار و نود و سه هجری

پادشاهزاده محمد اعظم که برای تسخیر قلعه سالیمر مامور گردیده بود اگرچه قلعه سالیمر نه آن چنان قلعه ایست که آن را محاصره میتوان نمود و اطراف آنقدر غارهای عظیم متصل دریای شور دارد که اگر لکها هوار در اطراف آن کوه سربلک کشیده بمحاصره پردازند کاری نتوانند ساخت اما نیکنام خان نام قلعه دار ملهیر و فوجدار سرکار بگلانه که دران ضلع بندوبست خوب داشت و مابین قلعه ملهیر و سالیمر زیاده از شش کوه فاصله نداشت قبل از انتشار خبر تعیین شدن پادشاهزاده محمد اعظم قلعه دار غنیم را که در سالیمر بود بنامه و پیغامهای التیام آمیز و فرستادن تحف و هدایای محبت انگیز بخود رام و مستمال ساخته مبلغ کلی از نقد و جنس رسانده قول فرمان عظامی منصب چهار هزاره برای او طلبیده بارجود رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک قلعه چنان تردد نمود که کار بمحاصره محمد اعظم نکشید و قلعه بلا تردد تبخ و سوزان بتسخیر و تصرف مردم پادشاهی درآمد - اگرچه این معنی خلاف مرضی پادشاهزاده بوقوع آمد و شکوه زیاده نیکنام خان بانواع تمهید بحضور نوشت اما ازانکه تردد و معنی نیکنام خان موافق مرضی حضرت خلد مکان بود و کار بجنگ و آدم کشی منجر نگردیده شکوه بهفارش منجر گردید - چون در ایامیکه صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه دفعه ثانی بدکن رسیده برای تسخیر قلعات طرف گلشن آباد و کوکن نظام الملکی انواج تعیین نموده بودند اول بار قلعه رام سیج

که نسبت بقلهای سر بفاک کشیده دیگر کوهی ست مختصر
 قلاب که اعلای توپ نداشت باندک توده بتسخیر و تصرف بندهای
 پادشاهی درآمده بود و از شگون زرد بتسخیر درآمدن قلهای
 نامی دیگر نیز بلا امتداد ایام محاصره بتصرف درآمده بودند این
 دفعه نیز حضرت خلدن مکان بقیاس عهد شاه جهان اول بار فوج
 بسرداری شهاب الدین خان برای تسخیر قلعه رام سیج تعین فرمودند
 و از شهاب الدین خان آنچه شرط سعی در محاصره نمودن و گذدن
 نقب و دیواندن مورچال و بالا بردن دمدمه و یورش بود بظهور آمد
 اما چون قلعه دار رام سیج از جمله مرهتهای آزموده کار و تجربه دیده
 روزگار بود در مقابل خبرداری و تلاش او تردد افواج پادشاهی بجائی
 نرسیده - مکرر سوانح از جمله متعیننه آن فوج بود چون دران قلعه توپ
 آهنی نبود و چرم بسیار موجود داشت از چوب توپ ساخته چرم
 گرفته بر وقت قابو آتش میداد که کار ده توپ ازان بظهور می آمد بعده
 پادشاه بتقاضای مصلحت شهاب الدین خان را بحضور طلبیده
 خان جهان بهادر کولکناش را برای تسخیر آن قلعه تعین فرمودند
 از خان جهان بهادر نیز آنچه شرط سرداری و تردد در ایام محاصره
 بفعل آمده اگر بشرح و بسط بر نگارد باغراق منجر می گردد اما
 کاری ساخته نشد یک روز خان جهان بهادر کولکناش وقت شب
 فرمود که یکطرف قلعه بشهرت یورش مردم توپ خانه با مصالح
 آتش بار و جمعی از مردم توپخانه و بسیاری از عمله و فعله بازار
 باغلوئی عام شورش تمام نمایند تا مردم قلعه آن طرف هجوم آورده
 همان طرف شرط قلعه داری و احتیاطی که باید بظهور آرند و از

سمت دیگر سراغ چسته صد و دو نفر از جوانان سرباز و تهمندان فلکناز که در فن قلعه گیری هشت بر مزاره می بستند و در قلعه کشتایی یدیدضا داشتند خفیه بدون شور و شر و مصالح یورش و روشنائی اصلا همراه نداشته مار صفت بمدد کمند و انواع تدبیر بالا برآیند و قلعه دار ازین تمهید خان جهان بهادر خبر یافته مقرر نموده بود که در مقابل هنگامه و شورش هجوم یورش لشکر و مردم بازاری قلعه باجمعی از تهور پیشگان با نفیری و نقاره و فریاد و غوغا در دنعیه می کوشیدند و در انداختن سنگهای کلان و چپر های آتش زده و لچافهای کهنه چرب نموده نیم سوخته تقصیر نمی نمودند و از طرف دیگر یورش خفیه که خان جهان بهادر مقرر کرده بود قلعه دار چند نفر جانباز تهور پیشه را با چنگهای آهنی بی هنگامه شور و شر که صدا و ندای آدم بر نمی خاست نشانده انتظار مهمانهای ناخوانده میکشیدند همینکه اول بار دو نفر بالا برآمده سر از ان مکان برآوردند جوانان قلعه از ان چنگهای آدم ربا چنان بر سر و صورت آنها نواختند که پوست سر را مع چشمها از کاسه سر آنها برآوردند بصدمة پیایی از راهی که بدشواری تمام باختیار خود آمده بودند سر و دست و پا باخته غلطان همراه دیگران که از عقب می آمدند پیاپین رسیدند - بعده روزی یکی از سائس طویله خان جهان بهادر التماس نمود که من در فن تسخیر جن دست تمام دارم یک مار طلا بوزن صد توله ساخته بدست من داده مرا پیش آهنگ یورش نمایند امید تمام است که بمدد جتیان تا دروازه قلعه بند نشوم خان جهان بهادر فرمود مطابق گفته او بعمل

آوردند و در آن روز شش نفر بودند نصف راه طی نموده بودند که گوله از رستمیان
 سن چنان بر سینۀ او رسید که مایه را از دست او پرید و خود او غلطک
 زبان تابا بدین بند نگردید - حاصل کلام بعد تردد بسیار که کاری
 نتوانستند ساختن خان جهان بهادر نیز بموجب حکم از آنجا
 برخاست - روز کوچ فرمود که چوبها که برای مصالح مرحله بدین
 بخرچ مبلغ کلی در زمین سنگ لاج فرو برده بودند آتش زنند
 مردم قلعه بشوخی تمام بر کنگره های اطراف جمع آمده به طبل و
 نقاره حرفهای ناگفتنی بزبان آوردند - بعده قاسم خان کرمانی که
 در سبه سالاری و کار طلبی شهرت تمام داشت بدین خدمت
 مامور گردید از ر نیز تردد نمایان بظهور آمده اما کاری ساخته نشد
 آخر پادشاه تسخیر آن قلعه را موقوف بر وقت داشته قاسم خان را
 بر خدمت دیگر مامور فرمودند بعده که سنبهای نابکار قلعه دار
 رام سیج را بفرستادن خلعت و کمر مرصع و مبلغ نقد بر قلعه داران
 دیگر امتیاز داده ازان قلعه تغیر نموده بر یکی از قلعه های نامی دیگر
 مقرر فرمود نیک نام خان قلعه دار ملهیر معروف عبدالکریم نام که یکی از
 زمینداران اطراف رام سیج بود ساخته از قلعه دار جدید آن قلعه را
 بتصرف و تسخیر پادشاهی در آورد •

الحال بذکر رفتن محمد اکبر بایران می پردازد - بعده که
 محمد اکبر براهیری رفته مهمان سنبهای جهنمی گردید
 اول ازان مردود سلوک و مدارات موافق شان پادشاه زاده بظهور
 نمی آمد و برای مردمی که همراه محمد اکبر بودند خرج هم
 برافه نمی رسید و تصدیع میکنند روزی قاضی آنجا بحضور محمد

اکبر از راه بهروردنی و خوش آمد نجایا بسننها میگفت که دشمنان
 مهاراج پایمال شوند محمد اکبر شنیده بر آشفته قاضی را بحکمت
 مخاطب ساخت و بسننها نیز گفت که بحضور ماچنین کلمات
 لغوگفتن و شلیدن از شما بدنامت و دیگر خبر تعین فوج بهرداری
 اعتقاد خان خلف الصدق جمده المک اسدخان برای تسخیر قلعه
 راهبري نیز شهرت یافت لهذا محمد اکبر مصلحت درین دانست
 که خود را بهر وجه بایران برساند و دو جهاز خرد ترتیب داده
 ذخیره چهل روزه در جهاز موجود کرده خواست روانه شود ابتداء سیدی
 یاقوت خان حبشی که دران اطراف دریا کوس اناالملکی میزد
 بملاحظه توهم بادشاه خواست چند جهاز جنگی برای گرفتن مروره
 پادشاه زاده مهیا سازد و آخر اغماض نمود و محمد اکبر با زاد و راحله
 توکل همراه ضیاءالدیر، محمد شجائی و چهل و پنجاه نفر معتمد
 دیگر جهاز را سفری نمود و در راه بوجهاز محمد اکبر تفرقه وحدانادات
 عظیم رودان که بشرح و تفصیل آن نمی پردازد - آخر جهاز از ناموافقت
 ایام بجزیره توابع امام مسقط اندک و مسقطیان پادشاه زاده را گرفتار کرده
 نزد امام مسقط بردند امام مسقط که بجای زمینداران عمده و هاکم
 مستقل توابع قلمرو ایران است بحسب ظاهر در مهمانداری با
 پادشاه زاده با دار و مدار پیش آمده بطریق نظربند نگاهداشته بجلدی
 تمام بخدمت حضرت خلد مکان عرضه داشت نمود دران درج کرد
 که اگر دو لک روپیه نقد و سکه معانی عشور آنچه جنس مسقط
 بندر رسوت بالای جهازات میبرد همراه یکی از بند های پادشاهی
 بفرستند محمد اکبر را حواله او نموده روانه حضور نمائیم بعده که بعرض

حکام نگران رسیدن حکم بنام مقصودیان بندر صورت صادر گردید که موافق التماس امام مسقط بعمل آرد متصدی سررت حاجی تاجعلی نام را که از ملحقه ناخدایان جهازات پادشاهی و خانه زادان موروثی پادشاهی با همه زبان آشنا بود برای فرستادن مسقط و آوردن محمد اکبر مقرر نمود - درین ضمن خبر رسید که بعده که خبر مقید گردیدن محمد اکبر در مسقط و اراده ناصواب امام آنجا بفرمان روی ایران رسیده پدایی احکام تهدید آمیز برای روانه نمودن محمد اکبر بامام مسقط باین مضمون رسید که مهمان مارا باهتمام تمام زود روانه نماید و الا فوج هامون گرد دریا نورد برای پایمال ساختن آن دیار رسیده داند و حکم پیشخانه بیرون زدن و تعیین فوج نمودن بر امام مسقط فرمود و امام مسقط ناچار پادشاه زاده محمد اکبر را حواله مردم شاه سلیمان باعزاز تمام نمود - آنچه در ایران بمحمد اکبر گذشته اگرچه بروایت مختلف مسموع گردیده اما آنچه از زبانی محمد هاشم تبریزی که بخشی و واقعه نگار برهانپور بود و خواهرزاده محمد ابراهیم مستونی الممالک ایران که برای آوردن محمد اکبر مهماندار مقرر شده بود گفته می شد مکرر موانع شنیده بزبان قلم میدهد - بعده که خبر رسیدن محمد اکبر به بندر تعلقه ایران بشاه سلیمان رسید محمد ابراهیم را باسر انجام مهمانداری تعیین فرمود و مصور چابک دست مالی نژاد همراه داده حکم نمود که اول تصویر محمد اکبر را بلا شهرت چنان بر صفحه مرقع نگاشته روانه اصفهان نماید که همراهان محمد اکبر بلکه مردم شاه نیز خبر نیابند و برای تقدیم ضیانت و سرانجام مایحتاج ضروری و آنچه مرغوب طبع پادشاه زاده و همراهان

از باغ مخصوص برای بهرماندن و مهیا ساختن آنچه پادشاهزاده در هندوستان بدان خو پذیر بود مثل پان و انبه و اناس و دیگر ماکولات و ملبومات و خوشبوئی که در هندوستان بهم میرسد تأکید زیاده فرمود بعد از آن که محمد اکبر سه گروهی اصفهان رسید در باغ پادشاهی فرود آوردند و شاه ملیحان خود تاباغ استقبال فرمود محمد اکبر تا دروازه باغ رفته با پنج قطعه الماس و یاقوت بیش بها با شاه ملاقات نموده گفت که اگرچه نزد پسرگان ایران غیر متعارف است که نذر و هدیه در دست گرفته بپسرگان ملاقات و ملازمت نمایند اما در هندوستان دست خالی بخد مت مرئی آمدن ترک ادب است شاه باظهار شفقت تمام خیر مقدم گویان شعری از اشعار حانظ مشتمل بر شکر قدوم مهمان خوانده دانهای جواهر را از روی شفقت و اظهار اخلاص بر داشته در دستار خود گذاشت و محمد اکبر هم شعری از شعرهای حانظ در جواب شاه خواند و بعد از خوراندن حاضری هر دو بر اسب سوار شده بالای پایندازی که از زریفت و مخمل کار کاشان و چپینست بندری تا مکان فرود آمدن محمد اکبر انداخته بودند باهم گپ زنان روانه شدند - نقل می نمود که چون شاه براسپی که سوار بود بسیار هموار راه میرفت و اسب پادشاهزاده شوخی و جلادی می نمود و چابک سوار محمد اکبر چنان اسب دیگر بجلادی رساند و محمد اکبر هم بچابکی تمام چنین خود را بر پشت آن اسب رسانده تبدیل سوار می نمود که ناظران در تعجب مانده آنرا گفتند - بعد که بشهر رسیدند شاه از مکانی که راه مهمان خانه محمد اکبر جدا می شد جلوی اسب کشیده با احترام تمام بمکانی که برای فرود آمدن

از سفر ساخته بود مرخص نموده گفت که فردا تا من بدیدن شما نیایم شما از جای خود حرکت نخواهید نمود و باز روز دیگر شاه بدیدن پادشاهزاده رفته لشکر نشسته کلمات دلبری و دلداري بمیان آورده محمد اکبر را همراه گرفته بخانه خود آورد و هر روز ضیافتهای رنگین و مجلسهای نوآئین می نمود چون فصل و ایام خزان بود که در ایران چهل روز دو ماه اشجار صحرای و باغات برای تبدیل لباس همه برهنه از برگ می شوند محمد اکبر را بدیغ خود برده ضیافت نموده فرمود که بجای شکوفه و میوه از سرورید ریزه و گلان آبدار همه درختان ثمردار را آئین بندي نمایند بعد که پادشاهزاده محمد اکبر بدیغ تشریف برده آن وفور سرورید را تماشا و ملاحظه کرد و پادشاه نموده گفت چون دریاها می سرورید خیز بتصرف ملازمان شماست تمام اشجار باغ از سرورید آبدار شکوفه کرده و ثمر بار آورده اما در جواهر خانه هندوستان نیز آنقدر جواهر فراهم آمده که اگر خواهند از الوان جواهر آئین بندي باغ می توانند نمود - روزی از بنادر تعلقه شاه خبر آوردند که فرخته اختر نام پسر از هندوستان رسیده و شاه از شنیدن آن پادشاهزاده پیغام فرستاد که آمدن پسر شما مبارکباد میخواهم مهمانداری برای آوردن او تعیین نمایم شما هم خط به پسر خود بنویسید پادشاهزاده محمد اکبر جواب داد که پسرهای من که در هندوستان گذاشته آمده بودم جد آنها نزد خود طلبیده پسر دیگر ندارم که آمده باشد باز پادشاه هر چند در فرستادن مهماندار باعزاز طلبیدن مبالغه نمود محمد اکبر در منع آن سماجت و انکار زیاده بکار برده بآن جوان پیغام داد که نشان پسر من چه

داري بتوبس او در جواب گفت بعده که رو برو شوم نشان پصري
و پدري را خاطر نشان خواهم نمود محمد اکبر در انکار پسر بودن او
مبالغه از حد گذرانند تا آنکه آن جوان از غصه عدم قبول محمد اکبر
و یحسان را بخلق خود کشید منصوبان شاه خبر یافته ریحمان از
خلق او بر آوردند و شاه روز مرگ برای او مقرر کرد اما محمد اکبر
بقبول پصري او تن نداد - بعده که تکلیف امداد برای آمدن هندوستان
بمیان آورد شاه جواب داد که تا حیات پدر شما مهمان عزیز مانید
بعده که شما را کار به برادران افتد هرچه توانیم در امداد خواهم
کوشید بعد چند گاه که سلیمان شاه و دیعت حیات نمود و سلطان
حسین قائم مقام او گردید در تیمار داري و مهمان نوازي پادشاهزاده
نصرت بسابق زیاده کوشید - روزي پادشاهزاده بدستاورز نوشته
جمده الملک اسد خان شهرت واقعه حضرت خلد مکانی داده تکلیف
امداد فوج و خرچ بمیان آورد شاه حسین در جواب گفت که واقعه
نگران خفیه ما در تهفه و بنادر هندوستان هستند که اخبار ضروری را
می نویسند بعد رسیدن خبر واقعی آنچه از ما خدمت بیاید خود را
معاف نخواهم داشت بعده که خبر خلاف برآمد پادشاهزاده خجالت
زیاده کشید و در عزت و آبروی او تفاوت بسیار راه یافت آخر تکلیف
ابن معنی بمیان آورد که هوئی هرزمین عراق بمزاج من نمیسازد مرا
مرخص سازند که در توابع گرم سیر سرحد خراسان که نزدیک سرزمین
هندوستان امت رفته بنشینم و بحکام آنجا بنویسم که بروقت مدد
فوج و رفاقت سرداران فوج بمن نمایند بعده وجه خرچ در ماهه
برای پادشاه زاده مقرر کرده بر محصول توابع هرات تنخواه

نموده حکم نوشتند که هرگاه پادشاهزاده محمد اکبر را با برادران و روزگار
 بیکار اتفاق افتد پانزده هزار سوار از نوکران سرکار و مددگار مقرری
 رعیتی همراه نمایند - بعده پادشاهزاده در توابع گرم میر خراسان رفته
 بخوشی و ناخوشی اوقات بهر می برد تا آنکه در آروزی سلطنت
 هندوستان در اواخر عهد حضرت خلد مکان ازین تنگنا مرای فانی
 بروضه جاودانی شتافت •

نزاع بر سر دنیای دون مکن درویش • نه عمر خضر به اندونه ملک اسکندر
 ذکر سال بیست و هفتم از جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سده هزار و نود و چهار هجری •

اگرچه محرر اوراق را بر سوانح این دوسه سال کما هو اطلاع حاصل
 فاشده که قابل تحریر داند و از جای دیگر نیز مسوده تسطیر احوال
 این ایام بنظر نیامده که بر اعتماد آن قلمبند توان نمود اما آنچه
 از زبان راویان ثقه مسموع گردیده و بسبب تعیذات بودن برادری
 غفران پناه محمد مراد خان که از تربیت یانتهای حضور بود
 و بر اقوال او اعتماد کلی داشت و خود در سفر رام دره و حجاب
 حیدرآباد مشاهده نموده بعد تحقیق اختلاف اقوال از بیش و کم
 بزبان قلم می دهد اگر از روی نسخه و زبان راوی دیگر تفاوت کم و زیاد
 بگوش مطالعه کنندگان دقیقه منج درآید معاف فرمایند •

بعده که در اوائل سده بیست و هفت از احمد نگر پادشاهزاده
 محمد معظم را برای تشخیص قلعجات طرف رام دره که در تصرف
 منصوبان منتهای جهنمی نابکار بود و آن طرفها هرگز فوج
 پادشاهی را اتفاق عبور نیفتاده بود برای تنبیه مفسدان آن

ضلع مبرخص فرمودند و آتش خان داروغه توپخانه را با لطیف شاه
دکنی که مخاطب بسرفراز خان گردانده بودند و اخلاص خان
برادر بهلول خان و ناگونام که از مرهت‌های نام آور و واقف کار
آن طرف بود و خواجه مکارم که اصل از نوکران پیش آورد های
پادشاهزاده معظم بود و در همان ایام او را بمنصب نهصدی
سرفرازی داده مخاطب بجان نثار خان ساخته بودند اگرچه کم
منصب بود اما در منصوبه بازی و رای سلیم و شجاعت منظور
نظر پادشاه گردیده بود همراه داده طومار فوج بندی بیست هزار
سوار درست نموده سعادت خان عرف محمد مراد را که بخداست
واقعه نگاری کل دکن سرفرازی داشت واقعه نگاری فوج پادشاهزاده
را نیز ضمیمه آن ساخته همه را از عطای انعام اسپ و فیل و خلعت
و اضافه سرفرازی بخشیدند - مابین راه از پیش آمدن فوجهای
مقاهیر و درهای تنگ جنگهای عظیم با هراول پادشاه زاده روداد
بعده که جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند مقهوران به تلبیه
رسیده فرار اختیار نمودند چون بموضع سانپ گانون که قلعه قلب
آسمان شکوه داشت رسیدند حکم محاصره نمودند و از سرداران قلعه
کشا ترددات نمایان و شرط جانفشانی بظهور آمد و جان نثار خان و
دو سه امیر نامی دیگر زخم برداشتند آخر در ایام معدود مفتوح
گردید - بعده که داخل ملک رام‌درة گردیدند چون درهٔ بسیدار قلب بود
و هوای آنجا بلشکر موافقت ننمود و کافران از هرطرف هجوم نموده
شورش کرده راه رسد غله از هرطرف معدود ساختند و از آنکه
یلبک طرف دریای شر و دو طرف کوههای پر از اشجار زهردار و

مارهای بسیار واقع شده بود لهذا غنیمت کبھی میزد و چارپا و آدم کمتر بلافت از کبھی بر میگشت و از غذاهای که بکار چارپا و انسان آید موای نارجیل و غله کودون که از خوردن آن اثر سمیت ظاهر می شد جنس غله دیگر نبود و اسب و آدم بیشمار ضائع و تلف میشدند و گرایی و کم یابی غله بمرتبه رسید که چندگاه آرد گندم سه روپیه چهار روپیه را آثار بهم نمیدرسید و از جمله مردم لشکر که از چنگ اجل نجات یافته بودند با نیم جانی که داشتند زار نزار گشته هر نفسی که میزدند از باقی عمر غنیمت می شمردند اسب در طوبه هیچ امیر نماند که بکار سواری آید تابشپاه نامراد چه رسد بعده که خبر این معویت لشکر بعرض رسید برای متصدی بندر سورت حکم صادر شد که هرچه تواند غله بر جهازات بار کرده بلشکر پادشاهزاده براه دریا برساند از جمله جهازات غله که از بندر مذکور روانه شد غنیمت خبر یافته مابین راه که همه جاد دریا قلعبات احداث کرده آنهاست سر راه کشتیهای ذخیره گرفته تاخت آوردند چند کشتی که از آفت تاراج مقهوران سلامت رسید ببازار هر امیری که در لشکر بود زیاده از سی چهل پله غله فرسید تا آنکه حکم مراجعت پادشاهزاده رسید همه جا جنگ کنان خود را تا احمد نگر بخدمت حضرت خلد مکان رسانند *

همینکه بحضور رسیدند از آنکه ابو الحسن قطب الملک فرمان روی هیدر آباد بافعال قبیح از هیزدن ملک بمادنا و آکنا که هردو کافر شدید العداوت بودند و سختی و ظلم زیاده بر مسلمانان میگذاشت و فسق و فجور علانیه از رواج مسکرات و اهنو لعب

زیاد بعرض رسید و علاوه آن در امداد سنبهای جهنمی دارالحربی در تاخت ملک و تسخیر قلعات و رساندن لک هون نقد خود را بدنام و زبان زد عالمی ساخته بود درین ضمن میرهاشم نام پسر سید مظفر که از امرای مقرب ابوالحسن گفته می شد و ابوالحسن باعانت او کامیاب سلطنت گشته او را بپای وزارت رسانده باز بسبب عدم موافقت برهنمائی مادنا و آکنا چنانچه در ذکر سلطنت ابوالحسن مفصل بگزارش درآمده او را از وزارت معزول ساخته منصب وکالت و اختیار سلطنت بآن هردو کانر داده بود بحضور رسیده بوسیله مقربان بارگاه بانواع نالاش ترغیب و رهنمائی مهم تسخیر حیدرآباد و خلاصی و طلب سید مظفر پدر خود که بطریق نظریند نزد ابوالحسن بود نمود - و معا بعرض رسید که چند پرگنه میر حاصل سرکار گلکذده و رامگیر تعلقه صوبه ظفر نگر بدعوی آنکه سابق داخل ملک تلنگانه بود امرای بد عاقبت او بتصرف خود آورده اند پادشاه کشور ستان بفکر تسخیر حیدرآباد و استیصال ابوالحسن افتاده ابتداء خان جهان بهادر کوکلناش را با پسران او که هر یکی خصوص همت خان بهادر که ازیکه بهادران کشور کشا بود با راجه رام سنگه و جمعی از امرای دیگر برای تنبیه و تادیب منصوبان ابوالحسن و بر آوردن پرگنات از تصرف آنها تعیین فرمودند بعده پادشاهزاده محمد معظم را با فوج گران که صفدر خان صفدر و اعتقاد خان پسر جمده الملک و ملتفت خان و سید عبد الله خان بارهه و جان نثار خان و صو به راجه نامدار و دیگر جمعی از امرای رزم دیده را برعایت

مطالعات ادبی و ادبی و فیض و جواهر و نقاره سرانبرای بخشیه

برای تسخیر ملک تلنگانه مرخص فرمودند .

و در همان ایام میرزا محمد مشرف غسلسخانه را که از تربیت
یافتهای حضور و مرد زبان آور و مزاج دان حضرت خلد مکن
بود نزد ابو الحسن قطب الملک مرخص فرموده پیام نمودند
که بعرض ما رسیده که نزد تودو الماس مربع خوش قطع شفاف
بوزن صد و پنجاه سرخ است آنرا با تحف دیگر که داشته
باشد بقدیمت در آورده منجمله باقی پیشکش ارسال دارد
و در خلوت ارشاد فرمودند که ما ترا برای آن پارچه سنگهای
ناکاره که اصلا احتیاج آن نداریم نمیفرستیم بلکه بدین شهرت
برای دریافت و تحقیقات بعضی افعال قبیحه که از طرف او
بعرض ما رسیده می فرستیم و کلیه غرض ما این است که چون
ترا از خانه زادهان جان نثار و مزاج یافتهای خود میدانیم
میخواهیم که مثل دیگران بطمع رعایت مال فریفته او نشوی
و موافق مرضی او بخوش آمد او فپردازی بلکه در کلمه و کلام چنان
بی محابا و درشت پیش آئی که او هم باتو درشتی نماید و
برای ما حجتی و دست آویزی بجهت تنبیه و استیصال او باشد
و تامقدور با او برهم زنی و اصلا رعایت ادب او در هم کلامی خلا
و ملا منظور نداری - بعده که میرزا محمد رفته ابلاغ حکم نموده
المامها که بدان وزن و صفت که فرموده بودند طلب نمود
ابو الحسن باظهار قسمهایی شدید جواب داد که ندارم اگر میداشتیم
معافیت خود دانسته بدون مکور حکم بحضور ارسال مینمودم - چنانچه

مطابق در عہد اہلئ حضرت آنچہ الماس لائق ارمال بارگاہ جہان
مطامع از کان برآمدہ بود و عبد اللہ قطب الملک داشت موافق
حکم و بدون ورود فرمان بحضور ارسال داشتہ بود۔ و چند پارچہ
الماس تراشیدہ و نا تراشیدہ پیش بہا مع یاقوتہای رمانی کہ قبل
ارمال داشت حوالہ نمود بعدہ در کلمہ و کلام اکثر میرزا محمد
موافق ارشاد عمدا بر حرف ابو الحسن ایراد گرفتہ بی محابا
در سوال و جواب پیش می آمد و قائل می ساخت اما روزی
بتقریب بعضی مذکورات از زبان ابو الحسن برآمد کہ ماہم
پادشاہ این الکلمہ محقر گفتہ می شویم میرزا محمد از راہ تشنیع و
توبیخ بر آشفتنہ گفت کہ شمارا نمی رسد کہ لفظ پادشاہ بر خود اطلاق
نمایید از استماع چنین کلمات کہ بسمع حضرت عالمگیر میرسد زیادہ
مادہ گرانی خاطر مبارک پادشاہ می گردد۔ ابو الحسن در جواب
گفت کہ میرزا محمد این اعتراض شما غلط است تاکہ ما پادشاہ
گفتہ نشویم حضرت عالمگیر پادشاہ پادشاہان نخواہند گفت *

مکرر اوراق این مذکور را مکرر از زبان میرزا محمد کہ نزد
خود محمد مراد خان نقل می نمود شنید میگفت کہ در ہیچ
کلمہ من ایراد نگرفتم کہ ابو الحسن را لاجواب نساختم الا درین
مذکور کہ ابو الحسن مرا لاجواب ساخت - القصہ بعدہ کہ میرزا
محمد از نزد ابو الحسن مراجعت نمود و خبر تعیین افواج قاہرہ
بسررداری پادشاہ زادہ محمد معظم و خان جہان بہادر کوکلتاس
بابو الحسن رحید ابراہیم خان عرف حسینی بیگ را کہ از
امرای عمدہ و سپہ سالار حیدر آباد گفتہ میشد مخاطب بخلیل اللہ

خان ساخته با شیخ منهاج و رستم راو که از زناداران صاحب
 السیف و القلم و مشیر ابو الحسن و پسر عموی مادنا وزیر
 بود و دیگر امرای رزم جوی کارزار دیده با سی چهل هزار سوار
 در مقابل فوج پادشاهی مرخص فرمود - بعد که فوج مابین
 سرحد بیجاپور و حیدر آباد نزدیک هم رسیدند از آنکه پادشاه زاده
 محمد معظم نمی خواست که تا مقدور کار بجنگ کشد بخلیل الله
 خان پیغام نمود که اگر ابو الحسن باظهار ندامت و التماس عفو تاصیر
 پیش آمده دست اختیار مادنا و آکنا را از امور ملکی کوتاه نموده
 مقید سازد و دویم آنکه برگزانت میرم و رامگیر و غیره که بغصب از تصرف
 بندهای پادشاهی بدعوی بیجا بر آورده دست ازان برداشته باز
 حواله منصوبان پادشاهی نماید دیگر آنکه باقی پیشکش سابق و
 لاحق بلا توقف و اهمال روانه بارگاه آسمان جاسازد برای عفو
 تصیرات او بحضور معروض داشته آید - امرای ناقص عقل دکن از
 راه غرور بجوابهای مهمل پیش آمده در دفعه غضب پادشاهی
 نتوانستند پرداخت تا آنکه کار بجنگ و صف کشی طرفین منجر
 گردید و از هر طرف فوجها بجنبش در آمد - از جمله محاربات که
 با خان جهان بهادر کوکلتاس روی داده اگرچه همه را درین انتخاب
 کلام بزبان خامه نمی توان داد اما مجمعی از ذکر یک جنگ با حاطه
 بدیان می آورد - روزی محاربه که با خلیل الله خان روداد همراه
 خان جهان بهادر زیاده از ده یازده هزار سوار نبود و با امرای ابو الحسن
 زیاده از سی هزار سوار جرار بود و هراولی بهمت خان بهادر
 مقرر نموده بودند - از صبح کوس و کرنای رزم بلند آرازه گردید

و مدای توپ و غرش بان میان زمین و آسمان پیچید و چندان محاربه عظیم روداد که تا سه بهر روز از هر طرف پشته‌های کشته‌ها پدید آمد و از جوی خون سطح زمین گلزار گردید و اکثر سردار های طرفین زخمی گشتند و چهار طرف فوج پادشاه را نگیان و اربمیان گرفتند *

سپه از دور و تیغ برهم نهاد * نره دیده از بیم برهم نهاد و بر همت خان بهادر که هر اول فوج بود چندان عرصه تردد تنگ گردید که هر بار برای طلب کومک و باظهار نالش غلبه غنیم پیغامها از نزد او میرسید - و خان جهان بهادر بمرتبه مغلوب افواج دکن گردیده بود که فکر خلاصی خود او بر او دشوار می نمود و هر ساعت بر هجوم لشکر دکن می افزود - درین ضمن بری خان که ملقب هات بهته که از مبارز پیشگان جانباز مشهور گفته می شد و سنگ دست او از دور کار گوی بنه روق می نمود اسپ تازان بهاله دردست خود را مقابل فیل خان جهان بهادر رسانده فریاد بلند نمود که فیل سواری خاصه سردار کدام است و خواست که نیرنگ طرف خان جهان بهادر اندازد خان جهان بهادر بفریاد آمد که خاصه منم و او را فرصت بهاله انداختن نداده بقبضه کمان تبر درآورده تا بذاگوش کشیده برو انداخت که از بالای اسپ سرنگون ساخت و بر تمام فوج پادشاهی عرصه تنگ گردید و هر ساعت از طرف هر اول و چنداول پیغام غلبه غنیم میرسید و هیچ نموده بود که هزیمت بر فوج خان جهان بهادر افتد درین حالت فیل محبت راجه رام سنگه که در فیلخانه او بسته بود فیلبان زنجیر سه

چهارمینی در دهن او داده او را واگردن میان فوج همت خان بهادر
 هراول رساند و راوتهای نامی و مبارزان صف شکن فوج ابوالحسن
 مقابل همت خان بهادر اسپان بجولان درآورده بودند فیل مقابل
 هر کدام که حمله می آورد از صدای زنجیر و صدای خرطوم فیل
 تزلزل تمام در لشکر خصم افتاد و اسپان دوسه سردار نامی
 برقص بلا درآمده چراغ پا گشتند و سواران خود را از بالای زمین
 بزمین سرنگون ساختند و هزیمت بر فوج دکن افتاد و خان جهان
 بهادر حکم شادیانگی فتح نواختن نموده همانجا خیمه زدن فرمود
 و غنیمت بسیار و اسب و فیل بدشمار مع توپخانه بدست مردم
 پادشاهی افتاد و چند روز دران سرزمین مقام نموده انتظار فوج
 پادشاه زاده و بعضی سرداران که عقب مانده بودند کشیده جان نثار
 خان عرف خواجه مکارم را برای تسخیر گذهی سیرم که در تصرف
 منصوبان ابوالحسن افتاده بود تعیین نمودند و جان نثار خان بعد
 تردد نمایان گذهی مذکور را بتصرف خود درآورده تهانه قائم نمود
 و فوج دکن اطراف گذهی یورش نموده بمحاصره پرداختند و جان نثار
 خان مکرر از گذهی برآمده با فوج دکن مقابله نموده سرداران
 ابوالحسن را هزیمت داده در محافظت گذهی استقامت ورزید
 تا آنکه ده هزار سوار دیگر از فوج خاصه مادنا و رستم را که در
 اطراف پرگنات بودند و نو نگاهداشت بمدد خلیل الله خان رسید و
 فوجها مقابل پادشاه زاده آمده چند روز به پیغامهای غدر آمیز
 گذرانیدند آخر کار مقابله صعب افتاد و سه روز جنگهای عظیم
 گردان در هر جنگ جمع گذیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند تا روز چهارم چنان محاربه جهان آشوب اتفاق افتاد که
 همت خان بهادر و سید عبدالله خان و راجه مان سنگه و معادت خان
 دیوان فوج خان جهان بهادر زخم برداشتند آخر از حملهای صف
 ربای سرداران فوج پادشاهی لشکر دکن رو بفرار آورد راجه رام
 سنگه و سید عبدالله خان مصلحت تعاقب فوج دکن دادند
 پادشاه زاده و خان جهان بهادر مصلحت در تعاقب فوج دکن ندانسته
 فرمودند که همانجا خیمه زده مقام نمایند و عرضداشت فتح
 بحضور روانه ساختند و از نوشته اخبار نویسان نیز بجنب تعاقب
 نه نمودن پادشاه زاده بعرض رسید از آنکه پادشاه مدتی بود
 که از پادشاه زاده پاره کدورت خاطر داشتند و از خان جهان بهادر
 بسبب بازار فسق و فجور که در لشکر او بسیار رواج یافته بود
 و مکرر فرمان اعتراض درین باب صادر فرموده بودند و موثر
 نمیگردید و در تعاقب پادشاه زاده محمد اکبر هم با وجود نزدیک رسیدن
 در سرحد پای کوه سلطان پور خان جهان بهادر در دنگیر نمودن
 پادشاه زاده پهلوتهی نموده بود و از نوشته میر نورالله پسر میر میران
 فوجدار پرگنه تهالیر بعرض رسیده بود و دیگر بعضی ملوک در
 بعضی مقدمات ملکی و مالی بعرض حضرت خلد مکان میرسید
 و هرگاه فرمان نصیحت آمیز صادر می شد در جواب از راه گستاخی
 عرضداشت می نمود و سردیوان نشسته بدعوی نسبت برادر رضاعی
 کلمات ناگفتنی پزبان می آورد و بعد عرض خلاف مرضی پادشاه
 بظهور می آمد لهذا ذخیره ملال خاطر از طرف خان جهان بهادر
 داشتند و بعضی اطوار ناهموار دیگر راو نیز بر غبار مزاج می افروند

ذکر موانع سال بیست و هشتم از جاووس عالمگیر

پادشاه مطابق یک هزار و نود و پنجم هجری

بعده که عرضه داشت فتح و هزیمت فوج دکن بعرض رسید
خلاف مرضی خلد مکان بظهور آمد که بعد هزیمت فوج چراتابنگاه
آنها تعاقب نه نمودند و مجرای حسن تردد باعتراض مبدل گردید
و درین باب فرمان از روی غضب تمام بنام پادشاه زاده شاه عالم
و خان جهان بهادر صادر فرمودند و این معنی باعث ملال خاطر
پادشاه زاده گشت اگرچه ازان روز سرداران ابو الحسن بقصد
مقابله و محاربه سوار نگشتند و مقابل پادشاه زاده نیامدند الا آنکه
گاه گاه وقت شب بطریق قزاقان اطراف لشکر ظفر اثر سیاهی نموده
بزدن بان مبادرت مینمودند و بعضی اوقات روزانه نیز از دور نمودار
گشته بدستور طلایه گشت نموده خود را به بنگاه خویش میفرستادند
اما پادشاه زاده و خان جهان بهادر که آزرده خاطر بودند متوجه آنها
نمی گشتند و ترک سوار شدن و تردد نموده تا چهار پنجم ماه در آنجا
نشسته گذرانندند و این معنی بعد عرض باعث مزید ملال و
اعتراض پادشاه عالم ستان گردید و بدست خاص فرمان در کمال
اعتراض و سرزنش صادر فرمودند و بخان جهان بهادر نوشتند *

* مصرع *

ای باد مباد این همه آزرده تست

شاه عالم بعد مطالعه فرمان با دیده گریان و دل پراز شعله
آتش بخانه آمده صبح آن دیوان فرموده خان جهان بهادر را مع
دیگر امرای صاهب رای جمع ساخته در باب تنبیه غنیمت کنگایش

بمیان آورد از آنکه سرداران حیدرآباد مرضی شاه عالم بر صلح و دنع
 مایه نهاد مائل دانسته پیغامهای دلفریب و رسل و رسائل در میان
 داشتند و خان جهان بهادر نیز نظر بر افسردگی خاطر از طرف
 پادشاه و وقور سپاه خصم مصلحت بمحاربه نمیداد و بعضی امرا
 با او درین باب همدم بودند و سید عبدالله خان و دو سه راجه ترغیب
 بمقابله می نمودند چون رایها مختلف بمیان آمده بود آن روز
 بنای مصلحت نا تمام ماند روز دیگر سید عبدالله خان باره در
 خلوت التماس نمود که اگرچه خان جهان بهادر از سرداران کهنه
 کار آزموده روزگار و هواخواه جهان پناه است اما صلاح دولت
 دران است که دیگر خلاف مرضی پادشاه بعمل نیاید و بقصد
 گوشمال این طائفه محیل که بالتماس صلح دنع الوقت میزداید
 سواری باید نمود اگر خان جهان بهادر هراولی قبول نماید فدوی را
 چنداول مقرر نمایند و الا بنده در هراولی شرط جانفشانی بتقدیم
 خواهم رساند و در رکاب یکی از شاهزادها که سرداری هراولی بنام
 او قرار دهند جوهر تردد و مدویت بظهور خواهد آورد بعده شاه عالم
 بمحمد ابراهیم سر لشکر حیدرآباد پیغام داد که باوجودیکه بسبب
 انماض و رعایتی که نسبت بشما بعمل آمده مغضوب بادشاه
 گشته ام باز نظر بر صلاح کار طرفین و بحال ماندن دولت و آبروی
 شما و ابوالحسن صلاح دران میدانم که اگر شما از پرگنه و گدهی
 سیرم و کیر و دیگر محال سرحدی که بتصرف بندهای پادشاهی
 درآمده بود دست برداشته برگشته برزید این معنی را وحیل دست
 آویز و التماس عفو تفصیرات و شفاعت ابوالحسن ساخته بحضور

معروض دارد بعد ازانکه این پیغام مصحوب زمرد نام ناظر محل
 شاه بمحمد ابراهیم سر فوج رسید و محمد ابراهیم که این پیغام
 موافق خواهش او بود مصلحت جواب آن با سرداران دیگر بمیان
 آورد شیخ منهای و رستم راو زار دار و دیگر جهالت کیدشان متفق
 اللفظ گشته بزبان دکنی ترجمه این مضمون در جواب گفتند که
 قلعه سرحد سیوم بر سر نوک شمشیر و سدان فیزهای ما وابسته است
 و بجنگ آماده ایم چنانچه دران روز مرهته در انداختن و زدن بان
 شوخی نمودند که یک بان وقت آوردن خوان خاصه اندرون مراچه
 محل رسید و از صدمه آن خوان از سر خواص افتاد چون همان روز
 توپخانه زیاده با فوج تازه از نزد ابوالحسن رسیده بود توپ خالی
 بسیار آتش داده صدای شلک پی در پی سامع افروز پادشاه زاده
 و مردم لشکر ساختند و دست اندازی برکهی فوج پادشاهی نمودند
 ازین شوخی دکنیهای بی ادب رگ غیرت پادشاه زاده بحرکت آمد
 شاهزاده معزالدین را با خان جهان بهادر بدستور سابق هراول نمودند
 و صفدر خان و همت خان و دیگر دلوران رزم جو برفاقت راجهای
 جلالت پدشه طرف بر نغار و جرنغار و یلمتمش مقرر کرده سید عبدالله
 خان را با چند تنی از بهادران شعله خو چند اول ساخته ملتفت خان
 خوانی و راجه مان سنگه و سمندر بیگ و خواجه ابوالمکارم را در قول
 با خود گرفته بقصد مقابله و مقتله با بمعرکه کارزار گذاشتند
 از انطرف سرداران ابوالحسن باهم مصلحت نموده صلاح کار دران
 دانستند که بهیتر را از مکانی که بود سه چهار کروه جانب دست
 وامت روانه ساخته صرفه در جنگ توپخانه بدانسته توپهای کلان را

در مخاک انداخته چند توپ را زیر خاک نموده در سه فوج ساخته
یک فوج مقابل هراول امواج پادشاهی دویم یلتمش قرار دادند
و یک فوج سنگین با دو سردار شیر شکار کارزار دیده موافق دستور
دکن که اکثر غلبه بر چنداول می آرند برای مقابله سید عبدالله
خان مقرر کردند و یکبارگی جوشان و خروشان جلو ریز مانند سیلاب بلا
بر فوج بادشاه زاده تاختند و ازین طرف بهادران شیر خصال و
دلوران نیز چنگال بمقابله پرداخته چپقلشهای رستمانه بر روی
کار آوردند و از هر طرف کوشش و کشش بهادرانه عرصه کارزار آمد
و صدای دار و گیر دران دشت پر وحشت پیچید و عرصه کارزار از
خون دلوران با نام و ننگ جان نثار لاله زار گردید * رباعی *

زهر سو شده انجمن فوج فوج * چو دریا که خیزد زهر گوشه موج
ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان

سرداران دکن هر ساعت قدم جرأت پدش گذاشته داد تهوری
داده پرگار وار اطراف لشکر هراول و چنداول فرو گرفتند و از شاهزاده
معز الدین و همت خان پسر خان جهان بهادر و اعتقاد خان پسر
جمعه الملک ترددات بهادرانه بظهور آمد و سید عبدالله خان بعد
تردد نمایان فوج مقابل را بر داشته بمدد سرداران یمین و یسار
پرداخت تا دو بهر روز معرکه کارزار شعله افروز بود بعده دکنیها
رو بفرار گذاشتند و فوج پادشاهزاده تعاقب کزان سرداران ابوالحسن
را تا بنگاه خشم رساند غافلگ عظیم در لشکر دکن روداد شیخ منہاج
دو سوار زبان دان نزد پادشاه زاده و هراول فوج پادشاهی فرستاده
پیغام نمود که منجاریه و دعوی قتال و جدال میان ما و شما است

میدان پادشاهان سلف اسلام ناموس و عیال مسلمانان از تاخت و
تاراج محفوظ بودند اگر ما را سه چهار گهري فرصت دهند که از
طرف قبائل پاره خاطر جمع نموده باز بمقابله پردازیم از طریق
سرودت دور نخواهد بود شاهزاده معزالدين درین ماده مرضي پدر
حاصل نموده عذر کشیده سزاواران برای منع دست اندازی مال
و عیال تعیین فرمودند دکنیها قبائل را براسپان و فیلان سوار
نموده طرف گدھی که نزدیک بود روانه ساختند و سه پھر باز از
هر طرف سیلاب بلای فوج دکن نمودار گردید و سرداران بی شکوه
بار دیگر بشکوه تمام جلوریز مقابل فوج ظفر موج جلوه گر
گشتند و معرکه کارزار گرم تر از اول روز ساختند و ترددات
رستمانيه از هر دو طرف بظهور آمد و جمع کثیر طرفین مع دو
فیل فوج پادشاهی از پا در آمدند و ازان جانب شیخ منهاج
و رستم را زخم برداشتند و بندر این دیوان شاه را دکنیان زخمی
ساخت فیل سواری او پیش انداخته روانه شدند سید عبد الله
خان باوجود که در همان حالت صدمه چوب چهری بان بدهن
او رسیده بود باتفاق یکی از راجها خود را رسانده بندر این را
خلاص نمود و زن غیرت خان میر بخشی شاه از ضرب بان در
حوضه فیل با یک سهیلی کشته گردید و چهار پنج سردار دیگر
فوج طرفین زخم کاری برداشتند و بسیاری از مردم بی نام
و نشان از پا در آمدند و دکنیها تا شام ثبات قدم ورزیده آخر
رو بفرار آوردند و بهادشاه زاده پیغام نمودند که در جنگ مغلوبه
صف جمعی از مسلمانان طرفین کشته میگرددند بهتر آنست که

یک دو سردار ما و سه چهار سر فوج شما بی آنکه پای فوج در میان باشد بمیدان آمده با هم قتال نمایند و بقتل و تیرد سپاه گری امتحان زور بازوی خود بر روی کار آوریم و به بینیم که خدا کرا یاروی میدهد بعده که بعرض شاه عالم رسید در جواب گفت آری شما از راه غرور استعمال شمشیر بازی که میان شما یان زیاده رواج دارد جرأت بدین خواهش می نمایید اما ما را ملاحظه آنست که چون آخر کار بر مردم دکن عرصه کارزار تنگ می گردن تنگ فرار بر خود هموار مینمایند بلکه از جمله هنر سپاه گری میداند و نزد مایان بدتر ازین عار دیگر نیست پس بهتر آنست که سید عبداللہ خان و یک دو سردار دیگر لشکر ما بر پای فیل سواری خود زنجیر انداخته بمقابلہ شما مبادرت نمایند و شما یان نیز بر پای فیل سواری خود زنجیر اندازید و در معرکه کارزار استقامت ورزیده امتحان شجاعت و تهوری بمیان آرید آنها از شنیدن این جواب گفتند ما فیل سواریه پا بزنجیر جنگ نمی نمائیم شاه فرمودند که ما هم جنگ بگریز نمی توانیم نمود - روز دیگر آن همینکه خاور عالمگیر جهان افروز سر از در بچشم مشرق بر آورد هر کارها خبر رساندند که سرداران ابو الحسن فرار نموده رو بحیدر آباد آوردند شاه عالم فرمود شاد یانہ فتح بلند آرازه ساخته بتعاقب فوج حیدر آباد کوچ نمایند بعده که کوچ بکوچ نزدیک حیدر آباد رسیدند از آنکه مادنا و بعضی همدماں او خلیل اللہ خان عرف محمد ابراہیم را نزد ابو الحسن متهم برجوع آوردن طرف پادشاه زانہ ساخته بدین مرتبه در بارہ او بد ظن نموده بودند کہ در فکر دستگیر ساختن بلکه بقتل رساندن او میان

هم قرار یافته بود این خبر که بمحمد ابراهیم رسید بخدمت پادشاه
 زاده آمده ملازمت نموده مورد عنایات گردید بعده که خبر صلح
 شدن محمد ابراهیم سر فوج بشاه عالم در حیدر آباد انتشار یافت
 ابو الحسن حوصله باخته خود را بی آنکه بارکن دولت مصلحت
 نماید یا در فکر بردن مال و عیال و ناموس خود و مردم دیگر پردازد
 یکبارگی وقت اول پاس شب با جمعی از خدمه محل و
 صندوقهای جواهر و هون هرچه توانست با خود گرفته رو بقلعه
 گولکنده آورد از شهرت این خبر همه کارخانجات ابو الحسن و مال
 تجار زیاده از چهار پنج کرور روپیه خروار خروار مع ناموس سپاه و
 رعایا که در شهر مانده بودند بحادثه تاراج در آمد و عجب هنگامه
 قیامت و ستغیز غریب برپا گردید و چندین هزار شرفا که فرصت
 سواری و برداشتن مال نداشتند سرانیمه وار دست زن و فرزندان
 خود گرفته که بسیاری را مجال برقه و چادر پوشاندن نماند رو بقلعه
 آوردند و قبل از آنکه خبر بلشکر پادشاه زاده رسد اوباشان
 و غارتگران شهر اطلاع یافته دست بغارت و تاراج مال دراز نمودند
 و امرا و تجار و غربا برهم دیگر بدقت ورزیده هرکه بزور بازو و مدد
 تردد و خرچ نمودن زر در فرصت تمام شب آنچه توانستند از مال
 و عیال بقلعه رساندند و صبح ناشده مردم لشکر بر شهر تاخت
 آوردند چون از هر محله و رسته و بازار لکوک از زر نقد و اقسام مال
 واقمشه و چینی خوانهای امرا و تجار و قالیهای فراش خانه
 ابو الحسن و ارکان دولت او مع اسب و فیل که موجود بود وقت
 غارت عجب هول قیامت و نمونه حشر و نشر آشکار گردید *

چو سلطان خاور بر افراخت سره بدامان گردون برافراشت زر
 بسی درج و صندوق با قفل زر * پراز لعل و یاقوت و درو گهر
 ز پوشیدنی و ز گستردنی * زهر چیز کان بود آردنی
 ز دیبا و زربفت و خز و حریر * ز دینار و یاقوت و * شک و عبیر
 بمی زبور از گوهر آبدار * بسی خانم و یاره و گوشوار
 که بغارت تاراجیان رفت و آنقدر زن و فرزند مسلمانان و هند
 با میری در آمدند و عرض و ناموس شرفا و غربا و ضعفا برباد فنا
 رفت که زبان خامه از احاطه بیان آن قاصر است و قالینهای گران بها
 که از سنگینی برداشتن آن متعذر بود بخنجر و شمشیر بریده
 پارچه پارچه نموده از دست همدیگر می ربودند هر چند که شاه عالم
 سزاولان تعیین نموده در منع آن کوشید فائده مترتب نگردید کوتوال
 لشکر را مامور نمودند که باتفاق دیوان پادشاهی چهار صد و پانصد
 سوار با خود گرفته در گرد آوری و ضبط مال بقية القاراج کار خانجات
 ابو الحسن پردازد - و بعده که فرستاد های ابو الحسن بهزاران عجز
 و نیاز پیغام التماس عفو جرائم کرده و فاکرده نزد پادشاه زاده
 آوردند و شاه عالم عجالة سزاولان شدید برای زجر و منع تاراجیان و تنبیه
 جمعی که آتش میزدند تعیین نمود پاره شعله فتنه فرو نشست
 اما تاراجیان ممنوع واقعی نگردیدند و بعد آمد و شد پیغام
 التجای ابو الحسن بقبول هر تکلیفی که بمیان آمد از حد گذشت
 پادشاه زاده را بر حال آن برگشته بخت و سگفته آنجا که فی الحقیقت
 از مغضوبان درگاه الهی گردیده بودند رحم آمد و التماس او
 بشرط چند که ازان جمله قبول پیشکش یک کرور و بیست لک

روپیه سواي وجه مقرري هر سال و مقید و بیدخل ساختن مادنا و آگذاکه هردو برادر مایه فساد خرابي سکنه حیدر آباد بودند و دست برداشتن از گدهي سیرم و پرگنه کپیر و دیگر محالات مفتوحه که بتصرف پادشاهی در آمده بود بمیان آمد قبول نمودند که بخدمت پادشاه معروض داشته شفیع جرائم ابوالحسن گردید - درین مابین آمد و رفت پیغام که ابوالحسن در مقید ساختن هردو کافر صاحب مدار تامل داشت از آنکه سپاه و بعضی سرداران عمده و خدمه صاحب اختیار محل نظر برانیکه تمام خرابی حیدر آباد و لشکر کشي و مسلمان کشي از حکومت هر دو برادر دجال میرت بدسرشت است تنگ آمده بودند سروما و جانی صاحب که در محل تسلط تمام داشتند و حریمهای صاحب اعتبار عبدالله شاه میشدند بی آنکه بابوالحسن برگشته اختر اطلاع دهند زبانی بعضی محرم راز که از همراهان همان بدانجام بودند و جمشید و غیره غلامان اشاره قتل هر دو بد کردار جفا کار نمودند در حالتی که هر دو اجل رسیده از در بار بخانههای خود مرخص گردیده بودند جمشید و جمعی از غلامان در راه بر سر آنها ریخته بقتل رساندند و رستم راو که بخانه رسیده بود در همان خانه او را قتل کرده و تاراج نموده کار او ساختند و جان و مال زناردار بسیار آن روز بیداد فنا رفت و سر هر دو برادر بریده آورده مصحوب یکی از مردم فهمیده کار نزد پادشاه زاده فرستادند *

کلمه چند از سبب تسلط و استقلال یافتن هردو برادر در وزارت که درین ضمن حسب و نسب ابوالحسن نیز بتذکار خواهد درآمد و خالی از غرائب نیست برای شادابی کلام بزبان خامه میدهد - در ایام

سلطنت عبدالله قطب شاه که قریب پنجاه سال فرمان روائی نموده چون پسر نداشت از جمله دوسه دختر که خدا باو داده بود یکی را بسید احمد نام که از سادات و فضایی موروثی عرب بود منصوب ساخته بیایه امارت رسانده اختیار اکثر امور ملکی بدو رجوع می نمود بعد از چند گاه سید سلطان نام که شاگرد پدر میر احمد گفته میشد و در حسب و نسب زیاده بر خاندان میر احمد شهرت داشت بخدمت عبدالله قطب شاه رسیده مقرب و معزز گردید و دختر دویم قطب شاه بدو نامزد و منسوب گشت و روز بروز بر اعزاز و مراتب او می افزود تا آنکه میان هردو سید رشت و حسد همچشمی که خانه بر انداز چندین هزار خان و مان و کل سرسبد ابلیس پر تلخیص است بمیان آمد روزی قطب شاه از سید سلطان پرسید که شما بر حقیقت بزرگان مبر احمد اطلاع دارید او در جواب گفت آری فضیلت موروثی دارند و استاد زاده مانند ازین کلمه زیاده از سابق تخم عداوت در مزرع دل میر احمد کاشته گردید و روز بروز بوسیله درهم اندازان تمام پیشه که به تیشه سخن چینی مدام در فکر بر انداختن خاندان قدیمند و بآب یاری غمازان شیطان سیرت نخل شقاروت و مخالفت میان هردو سید نشو و نما می پذیرفت و هر روز بر ماده فساد می افزود تا آنکه جشن کارخیر بمیان آمد و تا چند روز هنگام عیش و نشاط رونق افزای درو بام حیدرآباد بود از اتفاقات دران ایام شادی ادای خارج دیگر بمیان هردو همچشم ظهور آمد و کار بجائی کشید که شب عقد و زفاف میر احمد قسم شدید یا که نموده بقطب شاه پیغام نمود که

آنرا که دختر سید سلطان می‌دهید مرا مرخص سازید و بفکر مرانجام
برآمدن از حیدرآباد بشهرت عزم جزم پرداخت هرچند که مردم
عمده فهمانده باصلاح کار کوشیدند فائده نه بخشید و سروما که
مدار علیه محل بود و دیگر مکرمان هرم همد و معاون میر احمد
گشتند و گفت و گوی نزاع بدین جا انجامید که چون عبدالله شاه
را خاطر داشت میر احمد و دختر کلان زیاده منظور خاطر بود
ناچار گشته در فکر چاره کار افتاد و بعد مشورت با همدان و
مکرمان اندرون و بیرون قرار مصلحت بران یافت که ابوالحسن
نام را که از طرف سلسله مادری با عبدالله قطب شاه قرابت بعیده
داشت و از شروع ایام شباب در صحبت فقرای خراباتی وضع بسر
می برد و از اختیار نمودن اطوار نامحمود مطعون صاحب کمالان و
همدمان قطب شاه گشته چنان از طوق دلها اذقاده بود که عبدالله
شاه اصلا متوجه پرداخت احوال او نگردید لهذا ابوالحسن بلباس
درویشان در خانقاه سید راجو که از مدت شانزده سال مرشد او گفته
می شد بنا گامی میگذرانید از آنکه مردود خلق منظور نظر خالق
می باشد در همان مجلس شادی که ساعت عقد مقرب گشته بود
او را جسته آورده بحمام فرستاده مخلع ساخته مهره مرارید گران بها
بر سر او بسته بر اسب عراقی با ساز مرصع الماس سوار نموده با
مرانجامی که برای سید سلطان موجود و میها بود بمجلس
دارالامارت بدبدبه و شان سلاطین حاضر ساخته عقد بسته دختر
حواله او نمودند و سید سلطان بعد پی نمودن اسپان و بتاراج داد
مال و مالیت خانه فقیر گشته با دل پر غم و دیدگی پر نم دست

حضرت و انصوس بر هموزان بمایومی تمام مر خود گرفته از شهر
 برآمده خود را نزد محمد امین خان رساند بعهده که ابام رحلت
 عبدالله قطب شاه و تلافی انتقام ناکام ساختن سید سلطان که در باره
 آن سید از میر احمد بظهور آمده بود رسید از آنکه میر احمد
 از روی تبختر با امرا خصوص بسید مظفر که از سلسله حلیفه
 سلطان از سلاطین زادهای مائزندان و امرای عمده و صاحب فوج
 حیدرآباد گفته می شد و بموسی خان محاکم سلوک نمی نمود
 و هیچ ارکان دولت قطب شاهیه را موحد نمی دانست و بعضی
 خدمه محل نیز ازو نفرت بهم رسانده بودند برخلاف ابوالحسن که
 با همه برفق و مدارا سلوک برادرانه می نمود قبل و بعد و اتعده عبدالله
 قطب شاه در تعیین سلطنت اختلاف تمام بهم رسید و گفتگو بجائی
 کشید که بیرون میر احمد با سپاه خود مستعد جنگ گردید و اندرون
 زن میر احمد که ما صاحب کلان گفته می شد شمشیر برهنه در
 دست گزیده با کنیزان حبشی و ترکی آماده فساد و فتنه گشت
 از هر گوشه و کنار نائز و قتال و جدال اشغال گرفت آخر از اعانت
 سید مظفر و موسی خان محل دار و سعی و تردد مدنا و آکنا که هر دو
 برادر نوکر و پیشکاران متمد سید مظفر بودند همه نوکران عمده را
 رفیق ابوالحسن ساختند و میر احمد را مغلوب و بی اختیار و منزوی
 ساخته ابوالحسن را بسلطنت برداشتند و وزارت بنام سید مظفر
 که از ابتدا خطاب قبول نلموده بود مقرر گردید و بحکم منتقم
 حقیقی میر احمد حسدی که در باره سید سلطان بکار برده
 بود خمار نشه آن کشید همچنان سعی که از سید مظفر در

بر انداختن بذای درات میر احمد بظهور آمد نخل گلشن مراد او نیز ثمر ندامت بار آورد - شمع ازان می نگارد که چون اکثر چنان بوقوع آمد که هر امیری که در اعانت جلوس سلطنت پادشاه کوشیده صاحب مدار امور ملکی گردد خلل تمام در دماغ او راه می یابد و می خواهد که در مقدمات جزئی و کلی بر آقای خود تسلط داشته باشد و مزاج سلاطین را تحمل و برداشت آن دشوار می گردد و ماده فساد آماده می شود آخر کار بقصد استیصال همدیگر می کوشند میان ابو الحسن و سید مظفر بر سر تکالیف شاقه نزاع بمیان آمد و روز بروز خشونت می افزود و کار بجائی کشید که ابو الحسن بفکر آن افتاد که دست اقتدار سید مظفر از امور ملکی کوتاه سازد هر چند تدبیر و منصوبه بکار میبرد که بی آنکه هنگام فساد و خونریزی برپا گردد او را از وزارت معزول نماید میسر نمی آمد آخر الامر مادنا پندت که از پیشکاران مستقل و صاحب مدار خانه سید مظفر گردیده بود با ابو الحسن دم ساز و همراز گشته بمروزی ایام چنان منصوبه بکار برد که بعضی جماعه داران عمده سید مظفر را باستمال امید وار انواع رعایت نموده هوادار ابو الحسن ساخته باخود رفیق نمود و جمعی از نوکران صاحب فوج را برای امور ملکی بیرونها فرستاد بعده که سید مظفر را بی پرو بال گردانیدند قلمدان وزارت ازو کشیده گرفتند و منصب اصلی او را بحال داشته منزوی ساختند خلعت و قلمدان وزارت بهادنا داده تعلقه سابق او باکنا برادر او مقرر نمودند چنانچه مادنا نیز مع برادر در مقابل نمک هراسی که ازو نسبت بسید مظفر بظهور آمده بسزای اعمال رسید .

از دور نیفتند قنح تلخ سکادات

زهری که چشیدن نتوانی نچشانی

چون درین ایام برای طلب سید مظفر که بطریق محبوسان مذبذوبی بود بموجب نالش میر هاشم پسر او حکم بنام پادشاه زاده رسید پادشاه زاده نصرت خان پسر خان جهان بهادر را برای آوردن او تعیین نمود - و نصرت خان بقصبه کوهپیر رسیده ابلاغ حکم نزد ابو الحسن نمود و ابو الحسن او را راه رستم راو نزد نصرت خان روانه ساخت بعد رسیدن حضور که مورد عنایات ظل سبحانی گردید و تکلیف عطای منصب نمودند برعایت پاس نمک خاندان قطب الملک از قبول ایا نموده رخصت کعبه الله حاصل نمود و بقولی در لشکر ودیعت حیات نمود *

القصة چون عرضه داشت شاه عالم مشتمل برقرار صلح با ابو الحسن بعرض خلد مکان رعید اگرچه بحسب ظاهر منظور فرموده سعادت خان را که دیوان فوج خان جهان بهادر و از تربیت کردهای حضور بود بحجابت مقرر کرده برای وصول زر پیشکش باقی سابق و حال تاکید بلیغ بکار بردند اما شاه عالم و خان جهان بهادر را خفیه مطعون ساخته منضوب نمودند و خان جهان بهادر را طلب حضور ساختند خان جهان بهادر اگرچه سردار شجاع بود و مدبر کار آزموده چنانچه از ترددات او شمه بزبان قلم داده اما از آنکه میدان پادشاه و خان جهان بهادر بسبب بعضی اداهای خارج او سوء مزاج طرفین بمیان آمده بود و دران ایام اعتقاد خان خلف الصدق اسد خان که علم شهوت و شجاعت

و جانفشانی بر افراشته در اطاعت امر بادشاه میکوشید و حضرت
خلد مکن متوجه پیش آوردن او بودند و همچنان از تهور خان
پسر صلابت خان و خواجه ابو المکارم و غیره دو سه خان زاک جوهر
تهوری و کار طالبی که مشاهده نموده بودند در تربیت آنها می
کوشیدند مکرر در جواب عرضه داشت فرمان اعتراف آمیز مشتمل
بر تعریف اعتقاد خان و تهور خان بدین عبارت که خانه زادانی
که هنوز بوی شیر از دهان آنها می آید نسبت بآن پدر سال
خورده زیاده شرط فدویت و جان نشانی بجا می آرند پرداخته
بودند و اعتقاد خان منجمه متعینه فوج شاه عالم بود و خان جهان
بهادر بغض این معنی را در دل خود جا داده خفیه بسرداران
مذہبها که پنهان و آشکارا در اعانت بیجاپوری و حیدر آبادی
میکوشیدند خطی نوشت مشتمل بر اینکه بسبب عسرت و گرانی
لشکر بعرض شاه رسانده اعتقاد خان و خواجه ابو المکارم و تهور خان
و غیره را برای آوردن رسد غله روانه خواهم نمود باید که شما بانوای
زیاد چنان تاخت بر سر آنها آرید که امیر یا قلیل گردند از اتفاقات
آن خط بدست سعادت خان دیوان فوج خان جهان بهادر که
داروغه هرکارها نیز بود افتاد از آنکه سعادت خان را باوجو سابقه که با
خان جهان بهادر بهسبب رفاقت واقعه نگاری کل دکن بود طرف
حق نمک پادشاه و خاطر جمده الملک زیاده منظور میداشت و
پادشاهی راز زبان آشنا نمودن مناسب نمیدانست خفیه نزد اعتقاد
خان رفته بعد گرفتن قسم اخفای آن بر حقیقت کار اطلاع داد اعتقاد
خان نهایت متوهم گردید و بنای مصلحت بران قرار یافت که در خلوت

بخندمت پادشاه زاده ظاهر هازد بطفه که بخندمت شاه زاده زاین
معنی اطلاع دادند شاه عالم از وسعت خلق در جواب فرمودند که اظهار
این مذکور بخان جهان بهادر نمودن موافق مصلحت نیست
و هرگاه خان جهان بهادر در باب فرستادن اعتقاد خان عرض نماید
مارا قبول باید نمود اما باعتقاد خان از طرف ما بگویند که او از
قبول رفتن آنجا ابا نماید بالجمله چون در لشکر پادشاه زاده گرانی
و کمینابی غله و گاه زیاده از حد روی داد میخواستند تا رسیدن جواب
ثانی بمضی مطالب بقصبة کوهیر رفته انتظار حکم کشند درین
ضمن میر هاشم پسر سید مظفر هیدر آبادی که بعد از شرف نزل
رایات عالیات در خجسته بنیاد خود را با پسر بملازم رسانده مورد
عنایات گردیده بود مع میر عبد الکریم و چندی از بندهای نامی پادشاهی
بافدری جواهر و خلعت که مصلحت برای ابو الحسن بموجب القماس
شاه زاده فرستاده بودند نزدیک حیدر آباد رسید چون میان خاص
و عام شهرت یافته بود که فرستادن جواهر و خلعت برای ابله فریبی
و تسلی ابو الحسن است و میر هاشم پسر سید مظفر که مدعی
است و بادعای مدد فوج پادشاهی و تسخیر قلعه حیدر آباد آمده
فوج ابو الحسن بسر داری شرزه خان و عبد الرزاق خان لاری و
غیره برآمده خود را بر فوج تازه رسیده پادشاهی زدند از آنکه آنها
غافل بودند و از طرف پادشاه کرمک نرسید یک دو سردار با میر
هاشم زخمی گشته دستگیر گردیدند و باقی فوج بغارت رفت و شاه
عالم از کنار حیدر آباد بشهرت گرانی غله کوچ نموده بکمر آمده استقامت
ورزیدند درین اوان قلیچ خان بهادر عرف عابد خان بموجب حکم

که بعضی مقدمات درین ضمن مرکوز خاطر مبارک بود بشهرت وصول زر پیشکش بانوج شایسته نزد شاه زاده رسید و شاه زاده را بحضور طلب داشتند چون بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپور بخاطر مبارک حضرت خلدمکان خطور نمود که خود متوجه تمخیر بیجاپور گردند چهارم ماه شعبان المعظم سال مذکور رایت ظفر آیت طرف بیجاپور برافراشتند از آنکه دران ایام خبر فساد جات نزدیک اکبر آباد مکرر بعرض عالی رسیده بود بعد رسیدن خان جهان بهادر بحضور میان مردم معظم خان خسر پادشاه زاده محمد کام بخش و خان جهان بهادر در جلو خانه بر سرپالگی گذاشتن خانه جنگی و هنگامه و فساد عظیم برپا گردید و خان جهان بهادر را که برای فهماندن مردم خود رخصت فرموده بودند و چیلها برای معقول نمودن جهان هر دو طرف تعین فرمودند خان جهان بهادر بعد بر آمدن از دربار فرمود که بازار معظم خان را غارت نمایند و این معنی نیز خلاف مرضی حضرت خلدمکان بظهور آمد و علاوه بیدماغی سابق گردید لهذا خان جهان بهادر را برای تنبیه و استیصال جات و مسمار ساختن گدھی سنسی (۹) احداث کرده آن کافر که به پناه آن گدھی در هر ماه چندین قافله میزد و تاراج می نمود و نواح اکبر آباد می تاخت مرخص فرمودند چون از فساد و نفاق بیجاپوری یعنی سکندر والی آنجا که وارث ملک هم نبود معینا باغذیم رفاقت می نمود متواتر بعرض رسید و مکرر

فرمان نصیحت آمیز از راه تهدید و وعده و وعید صادر گردید
فائده نه بخشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با امرای رزم دیده
و فوج شایسته برای تسخیر بیجاپور مرخص فرمودند بعد رسیدن
پادشاه زاده نزدیک بیجاپور که همه جا فوج دکن بسرداری
عبد الرؤف و شرزه خان اطراف فوج پادشاهی آوارگی داشتند
و در آن حال از رسیدن آفت برزراعت در همه بلاد گرانی رو داده
بود و دکنیان از هر طرف هجوم آورده راه رسد بیجاپور را بند
ساختند بمرتبه گرانی و کمیابی غله در لشکر رو داد که نانی بجانی
بهم رسیدن متعذر گشت و هر فوجی که برای کهی میرفت سالم
بر نمیگردید و بمرتبه غلو اطراف پادشاه زاده آورده فرو گرتند که
عرصه بر محمد اعظم شاه و همراهان لشکر نهایت تنگ گردید
بعده که بعرض پادشاه رسید غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ را
بامجاهد خان و تیر انداز خان و خنجر خان و دیگر امرای کارزار دیده
برای رساندن رسد غله بلشکر پادشاه زاده تعیین فرمودند همین که
غازی الدین خان بهادر با رسد نوزده بیست هزار کاه نزدیک پرگنه
ایندی تا پانزده شانزده کردهی بیجاپور رسید سرداران بیجاپور چند
هزار سوار و پیاده برای محاصره فوج محمد اعظم شاه که در اسپان
فوج پادشاهی از ناکه راکب و مرکوب پوست و استخوانی بیش
نمانده بود و بقول مشهور کار بجائی رسیده بود که جانی بیگم محل
خاص پادشاه زاده از بالای فیل بدست خود تیر میزد و در تسلی
و دلداری امرای میکوشیده گذاشته چهل پنجاه هزار سوار و قریب دو
لک پیاده جنگی کرناتکی مشهور باستقبال غازی الدین خان بهادر

شدافتند بعده که فوجها مقابل هم رسیدند تا نظر کار میکرد سوی برق
تیر و سنان و هجوم سوار و پیاده که زمین از غلوی سپاه دکن نمی
نمود بنظر نمی آمد اگرچه از زور فوج دکن که دهم حصه
آن فوج پادشاهی نبود بمرتبه تزلزل در لشکر افتاد که اکثر همراهان
دل و حوصله باختند اما آن سپه سالاران تهمتن یعنی غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ و مجاهد خان بهادر هر دو برادر از بسیاری فوج
خصم نیندیشیده خدا را بعظمت یاد نموده فاتحه بقصد نصر من الله
و فتح قریب خوانده اسپان برداشتند و چنان جنگ عظیم جهان
آشوب رو داد که تا چشم نظارگیان زیر فلک نیلگون و دیدۀ چرخ بوقلمون
بر سطح زمین پرتو افکن است در قرنهای گردش لیل و نهار
چنین محاربه جان ستمان یاد ندارد و بمرتبه صدای ماروگیر جنگ
مغلوبه بلند گردید که بهادران مغلیه را از راه غیرت سوی جانفشانی
نمودن نجات ازان جنگ صف ربا متعذر بود و از هر دو طرف
چندان سرو تن دلاوران بخاک و خون آغشته گردید که از هر طرف
رود خانه خون پیدا گشت

* بیت *

برانگیخت رزمی چو بارزده میغ * تگرگش ز پیکان و باران ز تیغ
آخراز چپقلشهای پیاپی بهادران خصوص ترددی که از مجاهد خان
بهادر برادر فیروز جنگ دران صف کارزار بظهور آمد خط ابطال بر قصه
شهرت رستم داستان کشید صف مقابل را برداشته رسد را بلا آفت
بلشکر پادشاه زاده محمد اعظم شاه رساندند و محمد اعظم شاه از محاربه
چنان آفت جانی نجات یافته بلا اختیار آفرین کنان غازی الدین
خان بهادر را در بغل گرفته بانواع رعایت و عنایت مفتخر ساخت

و عسرت شام لشکر بصبیح عشرت مبدل گشت و بحضرت خلدملکان که از روی وقائع و زبانی هر کارها بعرض رسید بعد عطای اضافی نمایان و دیگر عنایات فرمودند که چنانچه حق سبحانه تعالی از تردد فیروز جنگ شرم اولاد تیموریه نگاه داشت آبروی اولاد او تا دور قیامت خدانگاه دارن *

القصة از شنیدن اخبار نفاق آمیز لشکر پادشاه زاده محمد معظم قلیج خان بهادر عرف عابد خان را که از مزاج گرفته کار طلب بود برای بعضی مقدمات امور عمده ملکی که مرکوز خاطر داشتند بشهرت وصول زر پیشکش نزد ابو الحسن روانه ساختند و فوج شایسته بامیر عبد الکریم تهنیتی که مخاطب بامیر خان گردید و از مستعدان روزگار گفته میشد و محمد هاشم که همراه محمد اعظم شاه زاده بودند همراه دادند *

درین ضمن بسبب امتداد کشیدن محاصره قلعه بیجاپوری و بعرض رسیدن نفاق امرای کومکی که همراه پادشاه زاده محمد اعظم شاه داده بودند بخاطر پادشاه چنان خطور نمود که خود متوجه تسخیر ملک بیجاپور گردند اوائل شعبان المعظم سنه بیست و هشت از شوالپور رایت توجه طرف بیجاپور بر افراشتند و بیست و یکم ماه مذکور نزدیک سواد قلعه مزبور مضرب خیام سپهر احتشام گردید و تزلزل تمام در دل محصوران عقل و هوش باخته راه یافت شاه عالم و روح الله خان بهادر و فیروز جنگ و سید عبد الله خان باره و دیگر امرای کار طلب رزم آزمایان برای محاصره و تسخیر بیجاپور و مدد پادشاه زاده محمد اعظم شاه چند کلمه

غیرت انرا ارشاد فرموده مرخص فرمودند و هر یکی برای اظهار
فدویت و حسن عقیدت خود کمر همت بقصد تسخیر قلعه بسته
در پیش بردن مورچال و دواندن نقب و پرکردن خندق و پورش سعی
بلیغ می نمودند و جوهر شجاعت و تهوری بر روی کار می آوردند از آنکه
شاه عالم که طرف دست راست مقابل دروازه شاه پور مورچال
داشت میخواست که بسلوک و پیغام ساخت بنام او قلعه مفتوح
گردد برای جذب قلوب امرای بیجاپور می کشید و شاه قلی
نام ایرج خانی که از نوکران معتمد شاه عالم و از شجاعت پیشگان
بی باک گفته می شد در زبانها برفتن خفیه نزد سکندر بقلعه
مشهور گردیده بود و از آن طرف نیز گاه گاه سید عالم نام پیام الیتام
آمین نزد پادشاه زاده می آورد و شاه قلی غافل ازین که گفته اند *

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

خصوص که پای مثل محمد اعظم شاه معاند و وارث ملک در میان باشد
نهان ماندن راز خیال محال می خواست که بدین منصوبه کلید تسخیر
قلعه بوساطت او بدست آید شاه قلی نام جوانی بود او دانش
مشرّب که زبان او بند نبود هرگاه برای تغیر تبدیل مردم مورچال
شاه بهای حصار می آمد محصوران را با آواز بلند مخاطب ساخته
میگفت که اینها مردم خود شما اند فهمیده این طرف توپ و تفنگ
و سنگ خواهید انداخت و مردم خود را نیز تسلی میداد از طرف
قلعه بشما آمت نخواهد رسید تا آنکه این گفتگو بزبانها جاری گشته
بمحمد اعظم شاه رسید و زبانی واقعه طلبان فتنه جو گوش زد پادشاه
گردید و نیز خبر رساند که روز هفدهم پورش شاه قلی اندرون قلعه نزدیک

سنگدرد بود و ظاهر ساختند که سید عالم نام وقت شب از قلعه برآمده
 بهادشاه زاده در خلوت هم کلام می گردید بفرقه که زبانی روح الله خان
 کوتوال تحقیق صدق این مقال بعرض عز و جلال رسید بسیادت خان
 صدر و کوتوال حکم شد که خفیه سعید و جاسوسی نموده مید عالم
 را وقت آمدن نزد شاه عالم بدست آرند و برای دستگیر نمودن
 شاه قلی نیز حکم نمودند اما تدبیر کوتوال میسر نیامد آخر بمنصوبه
 آنکه شخصی را نزد قاضی بر شاه قلی استغاثه نموده اعلام کرده
 دستگیر ساخته نزد پادشاه آوردند ابتداء بزبان خوش و دلاسا ازو
 استفسار احوال آمد و رنمت و سوال و جواب قلعه نمودند او انکار بلند
 نموده ادبشانه جواب داد بعده که حکم بستن و شکنجه نمودن او
 فرمودند و چند چوب زدند بفریاد آمده پرده راز از روی کار بر داشته
 نام چند نفر دیگر که مومن خان نجم ثانی و سید عبدالله خان
 باره و بندگان دیوان شاه و محمد صادق باشند ظاهر نموده شریک
 بد نامی خود ساخت حضرت خلد مکن شاه عالم را در خلوت
 طلبیده گاه و شکوه این مذکورات بمیان آورده باوجود انکار شاه عالم که
 شاه قلی نوکر من نیست منفعل ساختند و حکم قید نمودن سید
 عبدالله خان و اخراج دیگران از لشکر فرمودند - چون از سابق ماده
 کم توجیهی پادشاه نسبت بشاه عالم در مقدمه حید رآباد بود الحال
 که ظن بیقین مبدل گردید هرچند در ظاهر مراتب و منصب
 و لوازم ولی عهدی شاه عالم کم نمودند اما برآثار کم توجیهی روز بروز
 می افزود - چون روح الله خان که مکرر شفیع جرائم سید عبدالله
 خان گردید بطریق نظربند بدو حواله نمودند بعد چندروز بشفاعت

عالمگیر بادشاه (۳۲۲) سنه ۷ - ۱۰۹۹

روح الله خان حکم خلاصی او فرمودند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم و سی ام از جلوس مطابق

سنه هزار و نود و شش و هفت هجری * شتمل بر تسخیر

بیجاپور و حیدر آباد

بعده که از سعی و تردد غازي الدين خان بهادر فیروز جنگ و دیگر بهادران با نام و ننگ عرصه بر محصوران و سرداران بیجاپور تنگ گردید و از نرسیدن غله و کمیابی گاه اسب و آدم بیشمار دکنیان اندرون قلعه تلف شدند شریزه خان و دیگر سرداران از زبان سکندر امان خواسته در آغاز سنه سی جلوس که امر داد اوائل ذی قعدة سنه هزار و نود و هفت باشد کلید قلعه بخد مت پادشاه کشورستان حاضر ساختند و سکندر مقید گردید و صدای شادیانه بلند آوازه گشت و تاریخ تسخیر قلعه بیجاپور (سد سکندر گرفت) بعرض رسید گویند شیخ هدایت کیش واقعه نگار کل برای داخل نمودن واقعه این فتح عرضی نمود این فقره بدستخط خاص نوشته عنایت فرمودند که بدست یاری فرزند ارجمند بی ريو و رنگ غازي الدين خان بهادر فیروز جنگ مفتوح گردید و همین مضمون در فرمان امیر خان صوبه دار کابل نیز درج نمودند - بعد فرستادن سکندر بقلعه دولت آباد قلعه دار را برای نگاه داشتن او با عزاز و احتیاطی که باید تاکید نوشتند و فراخور کفاف او یومیه مقرر نمودند - و بعد عطای اضافهای نمایان به بندهای حضور و فراغ بند و بست نواح بیجاپور بشهرت زیارت حضرت بنده نواز سید محمد گیسو دراز رحمة الله علیه اواخر محرم الحرام از بیجاپور ممت گلبرگه کوچ فرمودند و بدام ابوالحسن و

سعادت خان حاجب حیدرآباد فرامین مشتمل بر مضامین بوم و رجایی تسلی آمیز صادر فرموده برای وصول زر پیشکش ذمه آن تخته بند دریای حیرت تاکید بلیغ درج نمودند و خفیه حکم بنام سعادت خان شرف صدور یافت که چون ما بدولت عزم جنم تسخیر حیدرآباد داریم و درین زودی توجه رایت جهان کشا بآن طرف خواهد گردید تا مقدور در وصول زر تقید بکار برده مجرای کلی خود را در تقدیم این خدمت شناسد - و سعادت خان ابوالحسن را امیدوار توجهات و عنایات پادشاه ساخته برای وصول زر پیشکش سزاولی و تقید زیاده بکاربرد ابوالحسن بامید مامون گردیدن باظهار اطاعت آمیز عذر عدم میسر آمدن زر نقد بسعادت خان پیغام داد که چون واصل ساختن زر متعذر است از جمله جواهر و زیور مرصع عورات و مرصع آلات دیگر میفرستم خواجه سرای خورد سال خود بفرستید که بحضور او زیور و هرچه جنس مرصع در خانه موجود باشد جدا نموده حواله او نمایم سعادت خان از فرستادن خواجه سرا ابا نمود و بعد گفتگوی چند روز که خبر رسیدن پادشاه بگلبرگه انتشار یافت و ابوالحسن مابین خوف و رجا بود کسان حاجب را طلبیده ذمه عدد خوانچه پر از جواهر و زیور و مرصع آلات دیگر مع افراد تعداد آن بلا تعیین قیمت بطریق امانت در پارچه و سرکش پیچیده بران مهر موم زده قرار دادند که خوانچه را سعادت خان در خانه خود برده نگاه دارد و در دوسه روز زر نقد نیز هرچه میسر آید واصل ساخته مقوم جوهر را با سر رشته دار جواهر خانه بخانه حاجب فرستاده بعد تعیین قیمت جواهر حواله او

نموده قبض الوصول پیشکش بمهر سعادت خان مع عرضه داشت
او مشتمل بر اظهار فرمانبرداری و اطاعت ابو الحسن و التماس
عفو جرائم او روانه حضور سازند - از اتفاقات روز دیگر ابو الحسن چند
بهنگی میوه برای پادشاه روانه ساخت همراه آن سعادت خان نیز
کهاران دالی از طرف خود بحضور ارسال داشت یک دو روز دیگر
برین نگذشته بود که خبر کوچ پادشاه از گلبرگه جانب کلکنده
بابو الحسن رسید و عزم جزم تخییر کلکنده زبان زد خاص
و عام گردید - ابو الحسن از شنیدن این خبر موحش هوش ربا
بسعادت خان پیغام نمود که مطلب ما در فرستادن جواهر و زیور
ناموس خود بامید ترحم پادشاه بحال ما بود الحال که چنان خبر
یاس رسیده و توجه حضرت عالمگیر بدین طرف بکمال کم توجهی
برین عاجز بنبوت پیوسته و امید خطا پذیرفتن نموده خوانچهای
امانت ما را واپس فرستند سعادت خان در جواب گفت که چون
بر من بموجب ابلاغ حکم بادشاه خبر توجه رایت ظفر پیکر بدین
سمت تحقیق نبود لهذا نظر بر پاس حق نمک و خانه زادی آن درگاه
خوانچهای جواهر را همچنان سر بهر میان دالیهای میوه که همراه
بهنگیهای سرکار روانه ساختم گذاشته ارسال حضور نمودیم الحال عوض
خوانچهای جواهر و روجان من حاضر و فدای نام پادشاه است و بر سر
مقدمه مذکور گفتگو و شورش فساد انگیز بمیان آمد و ابو الحسن
فوج بر خانه حاجب تعیین نمود و دو روز هنگامه پرخاش در میان
بود بعده سعادت خان بابو الحسن پیغام نمود درینکه درین ماده
حق بجانب شماست و من نظر بر مرضی و حکم پادشاه و پاس

حق نمک خلاصی خود در روانه نمودن خوانچها دانستم هیچ گفتگو نیست لیکن الحال که مرا ناچار گشته باید گردید و برای کار ولی نعمت جان نثار باید نمود پادشاه را که از مدت بر استیصال شما دست آویز می خواست حجت به از کشتن حاجب نخواهد بود والا تا من زنده ام امید و احتمال عفو جرائم شما باقی است و بشرط حیات من هم کمر خدمتگاری در رستگاری شما بحد مقدور خواهم بخت - از آنکه سعادت خان در بعضی مقدمات خلاف مرضی پادشاه حق خدمت خود نزد ابوالحسن ثابت کرده بود چنانچه بگزارش خواهد آمد ابوالحسن را نیز نظر بر عواقب امور این عذر بگوش بند نیدوش مسموع گردید و دست از مزاحمت برداشت بلکه بتقاضای مصلحت سعادت خان را طلبیده نسبت بسابق اعزاز زیاده نمود و آفرین گفته خلعت و جمدهر و الماس دیگر تواضع نمود * در همان ایام روزی در مجلس ابوالحسن فضایی حیدر آباد عمدا بتقریبی ذکر خوبیهای پادشاه دین پرور بمیان آورده سر رشته سخن باینجا رساندند که با این همه ادعای صلاح و اتقا و دانائی عالم گیر پادشاه که زبان زد خاص و عام گردیده در ایامی که تربیت خان را بحجابت نزد شاه ایران فرستاده بودند و او از بد سلوکی خود خفت کشیده مراجعت نمود و از نحوست او میان پادشاه و شاه ایران مخالفت تمام بهم رسید و از هر دو طرف کار ببلشکرکشی کشید درین ضمن اسپان فرستاده شاه عباس بحضور رسیدند بتعصب شاه فرمودند که اسپان را مذبح ساخته بفقر قسمت نمایند با این همه تبعیت شرع و ادعای تقوی بچنین اسراف

خلاف طریقه شرع اقدام نمودن بجز اطاعت نفس سرکش حمل
برچه توان نمود بایستی که آن اسپان را بفضلا و صلحا و مستحقان
قسمت می نمودند تا جمع کثیر ازان فیض یاب مگردیدند سعادت
خان در جواب گفت که اینکه پادشاه دیندار ما بسبب بیدماغی
شاه ایران اسپان را مذبح ساخته بفقیران تقسیم نموده شهرت یافته و
بزبان مردم عام جاری گشته غلط محض است اصل حقیقت این است
بعده که رسیدن اسپان از نزد شاه ایران بعرض رسید و حکم شد
بوقت معین اسپان را آورده از نظر بگذرانند از اتفاقات و تئیکه
آخته بیگی اسپانرا برای نذر گذرانند آورد پادشاه در تلاوت کلام الله
مشغول بودند بخاطر خطور نمود که چون دیدن همه اسپان فرصت
طلب است باقی معتاد تلاوت قرآن را موقوف بروز دیگر داشته
متوجه دیدن اسپان باید گردید دران حالت آیه کریمه که در شان
حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام که در شغل دیدن نهصد اسپ
منجمله هزار امپ پیشکش نماز سنت و بروایتی نماز فرض قضا
گردید حضرت سلیمان در کفاره آن فرمود که اسپانرا مذبح سازند
وارد گردیده بود بتلاوت درآمد آب دیده گردیده آن آیت حسب
حال خود دانسته برای تنبیه نفس خویش بهمت حضرت
سلیمان عمل نموده لذت سواری آن اسپان برخود حرام ساخته
بذبح کردن آنها حکم فرمودند مردم عام هرچه خواهند قیاس
نمایند - علمای حیدر آباد بعد شنیدن این جواب گفتند درین صورت
فرستادن اسپان برای ذبح نمودن بدر خانهای امرای ایران چه لازم
بود سعادت خان جواب داد این شهرت نیز غلط بر زبانها جاری

گشته چون دران ایام شاه جهان آباد تازه آباد گشته بود که هر محله بنام امیری از امرای ایران شهرت داشت و هیچ محله نبود که یکی از امرای نامی ایران دران محله حویلی نساخته باشد در صورتیکه یکجا ذبح می نمودند از دحام بسیار می شد و فقرا به تصدیع ازان متمتع می گردیدند بنابراین حکم فرمودند که در هر محله یک دو اسپ مذبح سازند و مستحقان قسمت نمایند بعده که از روی نوشته واقعه نگار این سوال و جواب سعادت خان بافضالی حیدر آباد بعرض حضرت خلد مکان رسید بم سعادت خان آفرین نمودند - بعد از آنکه در سواد حوالی گلبرگه شرف نزول واقع شد و مکرر بغایت مزار فائض الانوار قدوة الواصلین سید محمد گیسودراز تشریف برده بیست هزار روپیه بخدمه آن درگاه رسانده هفته در آنجا توقف ورزیده عنان توجه طرف ظفر آباد معطوف داشتند بیست روز در آنجا مقرر مرکب ظفر اثر ساخته حکم روانه شدن پیش خانه سمت حیدر آباد فرمودند - ابو الحسن را که از رسیدن اخبار وحشت افزا یقین شد که ابام اقبال او بزوال دولت مبدل گردید مصحوب نوکران سخن دان عریضه مشتمل بر التماس اطاعت و عفو جرائم و باز آمدن از طریق سابق مع تحف و هدایا روانه نموده و ندانست که *

* ع *

بازان بی محل ندهد نفع گشت را

جواب عریضه او را حواله پزبان شمشیر آبدار مبارزان تیغ گذار و مضمون فرمان سعادت عنوان سعادت خان که برای خاطر نشان نمودن تقصیرات او صادر فرمودند نمودند - شرح فرمان آنکه اگرچه

انفال قبیح آن بد عاقبت از احاطه تحریر بیرون است اما از صید
یکی و از بسیار اندکی بشمار می آید اولاً اختیار ملک و سلطنت
بکف انتدار کافر فاجر ظالم دادن و سادات و مشایخ و فضلا را منکوب
و مغلوب او ساختن و در رواج فسق و فجور بافراط علانیه کوشیدن
و خود از باده پرستی برباست و بدمستی دولت در انواع کبائر
شب و روز مستغرق بودن بلکه کفر از اسلام و ظلم از عدل و فسق
از عبادت فرق نمودن و در اعانت کفار حربی اصرار ورزیدن و خود
را در عدم اطاعت اوامر و مذاهبی الهی خصوص در ماده منع
معارفت دار الحربی که نص کلام مجید بتاکید واقع شده نزد
خلق و خالق مطعون ساختن چنانچه مکرر درین باب فرامین
نصیحت آمیز مصحوب مردم آداب دان مزاج گرفته حضور صادر
شد و پنبه غفلت از گوش نکشید بلکه درین تازگی فرستادن
لکاهون برای سنبهای بدکردار بعرض رسید با این سمه غرور و مستی
باده ناکامی نظر بر افعال و زشتی اعمال خود نمودن و امید
رستگاری در هر دو جهان داشتن *

* مصرع *

زهی تصور باطل زهی خیال محال

بالجمله بعده که ابو الحسن مایوس مطلق گردید بفکر تعیین
عساکر بقصد استقبال افواج ذوی الاقبال امتاده شیخ منهاج و شرزه
خان و مصطفی خان لاری و دیگر سرداران مبارز پیشه دکن را
مقرر و مرخص فرموده وقت رخصت ارشاد می نمود که هرگاه
بر پادشاه ظفر بایزد تا مقدور سعی نمایند که زنده دستگیر گردند و باعزاز
بیارند و امرای جهالت نشان معذور العقل او می گفتند که دن

و جگر ما از طرف محمد عالمگیر حکم مجمر پر از ابله اخگر بهم رسانده
بعد ظفر یافتن حرمت او نگاه داشتن از ما نخواهد آمد - القصه
بعده که دو منزلی حیدرآباد مضرب خیم ظفر انجام حشر
آشوب گردید بعضی سرداران دکن با چهل و پنجاه هزار سوار
نمودار گشته دست و پای لاحاصل زده دور از لشکر قطع اثر دایره
نمودند - غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که بعد تسخیر بیجاپور
برای محاصره ابوالهیم گده مامور گردیده بود عرضداشت او مع کلید
طلا مشتمل بر مردی مفتوح گردیدن قلعه و روانه شدن خود بطریق
ایمان رسید - و بیست و چهارم ربیع الاول نزدیک قلعه کلکنده
بتفاوت گوله رس شرف نزول واقع شد و تزلزل وحشت افزای
خول قیامت دران سرزمین پیچید و حکم قضا توام بتقسیم مورچال
و فراهم آوردن اسباب قلعه گیری و از پا در آوردن اساس حیات
محصوران و برانداختن برج و باره از صاعقه ریزی گوله توپ دشمن
کوب و برانداختن دمه آسمان رفعت شرف صدور یافت و پنجم
اخبار انتشار یافتن فوج ابوالحسن اطراف لشکر ظفر پیکر و بشوخی
پیش آمدن معروض می گردید - بعده که امرای رکاب مامور به تنبیه
آن جماعه گردیدند مکرر دست بازي مصافحه و معانقه مقابله و مقاتله
میان هر دو فوج روداد و از بالای قلعه نیز آتش گوله و بان باریدن گرفت
و از ابتدا اگرچه شوخی زیاد ازانها بظهور آمد و خواجه ابوالکلام
با چندی از مغلان و سادات نامی باره منجمله ملازمان شاه عالم
نخعی و جمعی از هر دو طرف کشته گردیدند اما بعده که از
هر طرف جوق جوق بهادران رزم جو و دلوران شعله خداد تهوی

داده بمقابلۀ آن گروه پرداختند دکنیان برگشته اختر رو بفرار آوردند -
و بعد رسیدن فیروز جنگ اهتمام تعین مورچال و گرد آوری مصالح
و بستن دمدمه و کندن نقب و تقسیم افواج بحر امواج بنام آن
سپه سالار با فرهنگ مقرر گردید و کار بمحاصره و قتال و جدال هرروز
کشید - در همان ایام آغاز محاصره وقت تردد مورچال گولۀ توپ
قلعه بدست راست قلیچ خان بهادر پدر فیروز جنگ که از امرای
عمده کارزار دیده بود رسید و در دو سه روز مرحله پیمای منزل
دار البقا گردید - چون پادشاه زاده شاه عالم که از سابق پادشاه در
محاصره بیجاپور درباره او بدگمان بودند و در محاصره نگه داشته مورچال
طرف راست تعلق باو داشت و ابام دولت و ثروت او بیکبخت و
نحوست چند سال مبدل گشته بود پیغامهای محبت آمیز خفت انگیز
ابوالحسن مع تحف و هدایا مشتمل بر اظهار رجوع و التماس سعی
در عفو تصرفات او بخدمت پادشاه بوساطت محرمان و همدمان پیهم
بشاه عالم میرسید و اراده شاه عالم نیز آنکه در هر دو صورت صلح و
جنگ باستصواب آن پادشاه زاده وای عهد انفصال یابد و بعد
مقدور ابوالحسن را مرهون احسان خویش سازد و ندانست که
این معنی آخر ماده وبال و نکال دولت و آبروی او خواهد گردید
تا آنکه طشت بدنامی او از بام افتاد و فتنه جویان واقعه طلب
برین مقام و پیام اطلاع یافته از راه نامی بعضی بداندیشان بآب
و قاب تمام در خدمت پادشاه ظاهر ساختند و نور النساء بیگم نام دختر
میرزا سنجر که از خاندان نجم ثانی گفته می شد و محل خاص
شاه زاده و بچندین حسن صفات آراسته بود و در فن شعر هندی

دست تام داشت و در سخاوت و فیض رسانی شهرت تمام بهم رسانده روز
 بروز در سلوک و اطاعت و دلبری شوهر کوشیده شاه را بمرتبه
 فریفته و رام خود ساخته بود که زنهای دیگر برو رشک و حسد یدیده
 او را بعدم تقید عصمت و واسطه رمل و رسائل گشتن میان
 ابو الحسن و شاه و دیگر اطوار مذموم متهم ساخته گوش پادشاه را
 پرساخته بودند و رفتن نور النساء بیگم بقلعه گلکنده بتغییر وضع برای
 عهد و پیمان آنکه اگر پادشاه التماس صلح را درباره ابو الحسن
 قبول ننمایند شاه زاده رفاقت ابو الحسن نماید زبان زد مدعیان
 دولت شاه گردید - درین ضمن بتقاضای نامرانقت ایام داروغه
 پالکی خانه شاه بعرض پادشاه زاده رساند که سواری زنانه از
 دولتخانه دور واقع شده و مردم قلعه برآمده بر مورچال گاه بیگاه
 می ریزند مبادا چشم زخم بدنامی حاصل گردد شاه فرمود که
 سواری زنانه نزدیک دولت خانه آرند بعضی همدمان محمد
 اعظم شاه خبر بپادشاه رساندند که شاه در فکر رفتن قلعه است
 آتش غضب بادشاه شعله ور گردید حیات خان داروغه غسل خانه
 شاه زاده را در خلوت طلبیده از روی تقید استفسار اراده شاه زاده
 نمودند و از خواجه ابو المکارم که او را نیز باوجود تربیت یافتن در
 خدمت شاه عالم از فدویان راست مقال خود می دانستند بانواع
 تمهید خواستند بر راز شاه اطلاع یابند هر دو بعرض رساندند که
 هوای آنکه اراده و مطالب شاه آن است که یا بالتماس او قلم عفو
 بر جریده اعمال ابو الحسن کشیده گردد یا بسعی و تردد او قلعه
 به تسخیر در آید اما اراده فاسد دیگر پادشاه زاده ظاهر نگشته

چگونه خلاف عرض نموده زبان بمتهم ساختن مرشد زاده کشائیم
چندانکه حیات خان در اجواب مبالغه پادشاه بدلائل موجه بی
تقصیری پادشاه زاده ظاهر ساخت نقش سوء ظن شاه از دل
پادشاه شسته نگردید - چون آن روز حکم خفیه بنام بخشیان و مقربان
محرم صادر گشته بود که مردم کار طلب رزم جو مستعد گشته در
چوکی خانه حاضر باشند بعد می خواستند که فوج همراه حیات
خان داده برای آوردن شاه عالم مقرر فرمایند حیات خان عرض
نمود اگر حکم شود چیله از حضور رفته پادشاه زاده را که بغیر از
اطاعت امر خیال و اراده دیگر بخاطر او راه نیافته بحضور بیارد -
آخر هیجدهم ربیع الثانی سال بیدمت و نه جلوس بموجب
التماس حیات خان یکی از چیلهارا فرمودند که شاه عالم را مع محمد
عظیم پسر میانبی بخدمت پادشاه حاضر سازد و شاه بمجرد ورود
حکم بلا توقف خود را بخدمت پدر بزرگوار رساند بعد که بخدمت
پادشاه حاضر گشته لمحک نشست جمده الملک اسد خان که از سابق
مامور برای منزوی ساختن شاه گشته بود آمده آهسته بگوش
شاه عالم گفت که بموجب حکم بعضی مذکورات در خلوت باید
گفت و شاه را باخود گرفته بمکانی که مقرر نموده بودند برده
تکلیف را نمودن یراق بشاه و محمد عظیم باظهار آنکه حکم شده چند روز
بلا تشویش کاروبار روزگار بعبادت پروردگار مشغول باشند نمود شاه
بجز اطاعت حکم چاره کار ندید در همان حالت معز الدین و رفیع
القدر مع دیگر برادران برسیدند یراق آنها را نیز گرفته نزد پدر جا
نهند - گویند در آن ابتدائی رسیدن خبر تا وقت طلبیدن یراق یکی

از پسران شاه خواست بارادۀ باطل پیدش آید شاه بچشم زهر آلود
 پرو نگاه کرد باطاعت او اشاره نمود - و حلقم فرمودند که کارخانجات
 پادشاه زاده محمد معظم را با پسران در سرکار ضبط نمایند و
 منصب چهل هزاری چهل هزار سوار که هفت هزار سوار در
 اسپه و سه اسپه بودند و ده کرور دام انعام برطرف ساخته
 محاللات جاگیر را بار باب طلب نخواه دهند - روز اول نور النساء بیگم
 محل شاه را فرمودند بی آنکه اموال او را بضبط درآرند مقید سازند
 روز سیوم چهارم آن یاقوت نام خواجه سرا که آخر خطاب محرم خان
 یافت و در درشت گوئی و بیرونی مشهور بود مامور گردید که
 نور النساء بیگم را بارختی که در بدن دارد بتبدیل مکانی که خیمه
 و فرش قابل زندانیهای مغضوب داشته باشد برده بخفت مقید
 ساخته کارخانجات او را با زیوریه که در گوش و گردن و بدن او باشد
 بضبط سرکار درآرند آن خواجه سرا نزد نور النساء بیگم آمده بسختی
 تمام متکلم گشته در تفتیش و تجسس نقد و مرصع آلات بدرشتی
 و سخنان ناملائم و نامناسب پیدش آمد و سختی بجائی رساند که
 نور النساء بیگم زبان بدشنام گشاده گفت که پادشاه بجای پدر من ست
 عزت و آبرو و زر و دولت که داشتیم عطا کرده او بود حالا که
 می گیرند اختیار دارد عذر ندارم اما ترا نمی رسد که با من چنین
 سلوک و سختی نمائی بعده که شکوه نور النساء بیگم زبانی خواجه
 یاقوت بعرض رسید زیاده باعث غضب پادشاه گردید همشیره
 بی مادری شاه زبان بشفاعت او کشاکش مع هذا فرمودند که از
 طرف غذا و دیگر مایحتاج ضروری بخفت نگاه دارند همچنان در

شاه شاه روز بروز سختی زیاده بکار میرفت - گویند بعد از چند روز از قید بشاه پیغام نمودند که اقرار بتقصیر خود نموده استغفار نماید تا از سر تقصیرات لاتعداد او گذریم شاه از قبول و اعتراف بتقصیر ابا نموده در جواب گفت هر چند در باطن بدرگاه الهی و در خدمت پدر بزرگوار مجسم از انواع تقصیرم اما در ظاهر تقصیر یک قابل استغفار از من سرزده باشد بخود گمان نمیبرم که زبان باستغفار آن آشنا سازم ازین جواب آتش غضب حضرت خلد مکن بیشتر از پیشتر شعلهور گردید و حکم منع سر تراشی و ناخن گرفتن نموده از غذای خوب و آب سرد و رخت مرغوب طبع پوشیدن مانع آمدند و رانی چتر بانی و دیگر زوجهای شاه مغضوب که بی تقصیر بودند از آنت غضب محفوظ ماندند - نوید خواجه سرای محلی را که محرم راز نور النساء بیگم گفته می شد فرمودند که مقید ساخته خانه او را ضبط نمایند و برای تحقیق اراده ناصواب شاه و همدستان بودن نور النساء بیگم و آمد رخت قلعه حکم شکنجه نمودن و بمیاست استفسار کردن نمودند هر چند او را بانواع زجر و توبیخ زدند و دیگر عقوبت سیاست کردند سوای اظهار عقیدت و رسوخیت شاه و فدویت نور النساء بیگم از زبان او ظاهر نشد بعده که کار او نزدیک بهلاک رسید دست از او برداشتند و میرزا شکر الله عمومی نور النساء بیگم که خطاب شاکر خان داشت و باظهار بدگویان میانجی رسل و رسائل ابو الحسن و شاه شدن او بعرض رسیده بود او را نیز بخفت مقید ساختند و دو خواجه سرای دیگر شاه را نیز بقید در آورده بعد تحقیقات این شکنجه و انواع عذاب خلاص نمودند *

الحال ذکر باقی مکروهات ایام محبومی و خلاصی شاه
بر محل موقوف داشته بتحریر احوال محاصره قلعه گلکنده
می پردازد که هر روز و هر هفته بسمی بهادران رزم جو و قلعه
کشایان شمله خو مورچال پیش میرفت روزی از روزها که
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مورچال قائم می نمود شیخ
نظام و مصطفی خان لاری عرف عبد الرزاق و غیره برآمده
مقابل فوج پادشاهی بشوخی پیش آمدند و رد و خورد غریب
بمیان آمد و کشور سنگه هاره زخم کاری بهداشته از اسپ افتاد و
جمعی از راجپوتان بکار آمدند تا او را از دست دکنیان برآوردند
و چند نفر نامی دکنیان نیز کشته و زخمی گردیدند اما آنقدر
دکنیان هجوم و غلبه نمودند که هر چند مردم فوج پادشاهی
جلادت بکار بردند که لاش یکی از آنها بدست آرد قادر نگشتند و
آنها لاشهای خود را با لاش چند نفر پادشاهی برداشته بردند آخر
بسمی بهادران ایران و توران و جلادت سادات باره و افغانان و
راجپوتیه آن گروه رو بفرز آوردند و ازان روز باز کمتر چنان شوخی
بظهور می آمد بلکه شیخ مذهاج و شیخ نظام و اکثر از نوکران
ابو الحسن رو بدین درگاه آورده بمنصب عمده و خطاب سرافرازی
می یافتند چنانچه محمد ابراهیم که ابتداء از راه خطا بشاهراه
هدایت رو آورده بود بمنصب هفت هزاری شش هزار سوار سربلندی
یافته مخاطب به مهابت خان گردید و بیش از همه سعی
در تسخیر قلعه می نمود و شیخ نظام را بعد ملازمت شش
هزاری پنجهزار سوار نموده خطاب تقرب خان مطا فرمودند -

از جمله نوکران عمده ابو الحسن کسی که تا روز تسخیر قلعه از ابو الحسن رو نداشت بلکه روز مفتوح گشتن قلعه نیز تردیدی که از اندازه قبول عقل بیرون است ازو بظهور آمد چنانچه بگذارش خواهد در آمد مصطفی خان لاری عرف عبدالرزاق بود بالجمله مدت محاصره بامتداد کشید و از بسیاری ذخیره و باروت و اسباب توپخانه که در قلعه بود شبانه روز لاینقطع از درو دیوار و برج و باره قلعه گول تپ و گلوله تغذی و بان و حقه آتشبار در کار باریدن بود و از بسیاری آتشبازی و برخاستن دود روز از شب فرق نمی گردید و هیچ روز نبود که از بندهای کار طلب پادشاهی تلف نشدند و زخمی نگردیدند و بهادران فوج پادشاهی تردد نمایان بر روی کار می آوردند خصوص فیروز خانگ و صفشکن خان پسر قوام الدین خان و غیرت خان داروغه توپخانه و مهابت خان با چندی از بهادران قلعه کشا که زیاده از دیگران در طریقه جانفشانی ثبات قدم ورزیده بودند کاری که در مدت یکسال صورت بستن محال می نمود در فرصت یک ماه و چند روز مورجال بکنار خندق رساندند و حکم پر نمودن خندق نمودند و گریزند اول خود حضرت خلد مکان وضو ساخته کیسه کرباس برای پر نمودن خاک و انداختن در خندق بدست مبارک درختند و دمدهای آسمان رفعت تیار ساخته توپهای اثردها پیکر کوه ربا بر بالای آن بره بمحازی قلعه مجرا بستند و از صدمات اثر در صولتان کشور کشا تزلزل در ارکان آن حصار افتاد اما گرانی و کمیابی غله و کاه بمرتبه شد که اکثر صاحب ثروتان حوصله باختند و آنچه بر بی بضاعتان سقیم الاحوال گذشت چه سان

بیان نماید چرا که ابتداء دران سال در تمام دکن از کمی باران بوقت برآمدن خورشید جوار و باجرا که عمده مجلس خریف و مدار قوت قریبی آن ملک است از گدوی اطفال نباتات بر نیدامده خشک گردید دیگر کشت و کار و زراعت شالی که مدار زیست مردم حیدر آباد بران است بسبب فساد فوج کشی و کمی باران بعمل نیامد دویم آنکه دکنیان و فوج سنبهای حهنمی که بمدد حیدر آباد اطراف لشکر را تاخته مانع رسیدن رسد غله گردیده بودند و اثر و بنا نیز معاون هلاک بندهای خدا گردید از هجوم حوادث مذکوره عالمی تلف گشته و بسیاری تاب صدمه گرسنگی و بی برگی نیاورده برخاسته نزد ابو الحسن رفتند و بضی خفیه نفاق ورزیده بمعاونت محصوران پرداختند چون ایام محاصره بامتداد کشید پادشاه زاده محمد اعظم شاه را که بسبب نفاق شاه عالم برای بند و بست اطراف اجبن و اکبر آباد مرخص فرموده بودند و بدرهانپور رسیده بود باز طلب حضور نمودند - روح الله خان را که از عمدهای کار طلب و مشیر امور سلطنت بود و برای بند و بست بیجاپور گذاشته بودند او را نیز بحضور طلبداشتند - از آنکه بعد رسیدن محمد اعظم شاه گرانی غله از حد گذشته بود میرزا یار علی که در امانت و سرانجام کارهای سرکار بمرتبه کوس شهرت او عالمی را پر آوازه ساخته بود و باوجود کمال توجهات و عنایات بادشاهی خطاب و اضافه قبول نمی نمود خدمت داروغگی رسد غله از راه فضل و قدردانی بار حکم فرمودند میرزا یار علی نظر برینکه از صدمات چهارموجه حوادث ایام سرانجام آن قسمی که بر نیکنامی او

افزاید و از قدر و اعتماد او نگاهد متعذر می نمود سرطاعت امر از قبول آن بپسید پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بهیاضی اطوار سختی او در اجرای امور ملکی رخنه جوی آبروی او بود بحضور پادشاه زبان بشکوه او کشوده گفت که با این همه فضل و الطاف حضرت پاجی را چه یارا که از فرموده ولی نعمت ابا نماید بر خاطر پادشاه نیز این معنی گرانی نمود فرمودند که گردنی زده از دیوان بر آرند و بتجویز روح الله خان حکم شد که بشریف خان عرف میر عبد الکرم که از سختیهای او نیز در تعلقه جزیه چنانچه بگذارش آمده عالم بفرمان آمده بود و دل همه متصدیان حضور چون دانهای انار از پر خون بود خلعت سرانجام رسد غله که باعث شنیدن چندین هزار دشمن از زبان خلق گردید عطا فرمودند بالجمله تردداتی که از عدهای عقیدت کیش فرج ظفر انتساب بظهور آمد و است بردهای که از محصوران بمدد و موافقت باد و باران و طغیان آب که علاوه معیبت گرانی و دیگر صدمات گشته بود بوقوع پیوست اگر خواهد بتحریر تفصیل آن پردازد جلدی علمیده مطلوب گردد .

اما نعمت خان عرف میرزا محمد که آخر مخاطب بدانشمند خان گردید و از مستعدان آن عهد گفته می شد و از نظم و نثر و اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام حاصل کرده بود حقیقت ایام محاصره حیدر آباد را از راه شوخی طبع که هیچ کلام او بی آنکه هجو ملیح و بذاه گوئی دران بکار نبرد یافته نمی شود پوشته بیان کشیده چند سطر ازان بعبارت کم و زیاد بطریق

انتخاب و تضمین برای شادابی سخن باحاطه تحریر می آرد -
 وسط ماه رجب که قریب سه ماه از محاصره گذشته سپه سالار
 با فرهنگ غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ با بهادران جانباز
 بیای مورچال حصار خود بعد طلبیدن خبر غفلت محصوران
 و تعین قابوی یورش امر نمود که تا سه پاس شب پاس این
 معنی که بر حارسان حصار فوج خواب تاخت آرد داشته در عمل
 پاس چهارم بمدد رسائی کمند دراز تراز عمر دشمن و نردبانهای
 رسا تراز طول امل ببالاتی حصار خود را رسانده بر خفتگان اندرون
 قلعه شبخون آورده علم شهرت تسخیر قلعه باید افراشت تا آنکه
 دوتن روئین تن از دلیران شیر جنگ دست بردارن جرأت زده
 پا بر نردبان جانبازی گذاشته از راه فلک تازی سر از چاک گریبان
 کنگره آن حصار آسمان رفعت بر آوردند دلوران دیگر از عقب آن
 هر دو بهادر پیش آهنگ بدست یاری نزد بانها که با قلابهای کمند
 تعبیه نموده استوار ساخته بودند بدستور ریسمان بازها شروع بیلا
 بر آمدن نمودند همین که هر دو پیش قدم تهور شعار بر سر دیوار
 رسیدند از اتفاقات سگی بر فراز فصیل بانداز انداختن خود بالای
 لاشهای خندق برآمده راه فرود آمدن می جست بآن هر دو بهادر
 شیر پیکر چار سپار دو چار شده بفریاد در آمد از مدای عف
 عف اوجارسان قلعه خبردار گشته کار بالا رفتگان را باتمام رساندند
 و دید بانان دیگر شرر وار از جا جسته شعله آسا بهر سو دیده
 چراغ و مشعل بر افروخته سر رشته قلعه داری از دست نداده ببردن
 رشتههای کمند قطع رشته هیات جمعی که در نیمه راه بودند نمودند

و چند تنان دیگر را بزنان حقه آتشبار سوختند چون وقت بالا برآمدن
 دلاوران مریاز حاجی مکراب که از مکرمان درگاه آسمان جاه بود
 بدون تحقیق مآل کار از راه خوشوقتی سراسیمه وار باراد آنکه در
 رساندن خبر فتح دیگری برو سبقت نذاید تند تراز باد نسیم خود
 را وقت طلوع آفتاب صبح که حضرت خلد مکان بر سجاده بخواندن
 اوراد مشغول بودند رساند و از دور شروع بتقدیم آداب تهنیت
 و مبارکباد نمود و از زبان فیروز جنگ و دیگر بهادران مورچال زبان
 بعرض مبارکباد کبود پادشاه مشغوف گشته اشاره بنواختن نوبت
 فرمودند و حکم طلب سواری و پوشاک خاص نمودند اکثر بندهای
 حضور بزبان و دست در تقدیم آداب تهنیت کوشیدند و عجب
 نشئه سرشار خوشوقتی بر روی هوا خواهان درگاه ظاهر گردید *

* ابیات *

نوید فتح و ظفر چون پادشاه رسید
 نوای عیش و طرب تا بمهر و ماه رسید
 ز صدمه گوش ملائک بر آسمان کر شد
 ز بس که نعره شایش و واه واه رسید
 شگفتگی ز تبسم بخنده منجر شد
 سخن گذشت ازان هم بقایا رسید
 بصحبتی شده مشغول هر یک از طری
 که کیف شادی شان زود چون بگاه رسید
 یکی بجست که فال من است آمده راست
 تمام شد غم دل هالت رفاه رسید

یکی بشروط که فرداست کوچ تا دهلی
توان بعرض چهل روز یا دو ماه رسید
بکی دراند پی ساریان خود قاصد
که خلعتی دهمت گر شتر پگاه رسید
یکی بگفت که پالان بدوز ای ظالم
چپر شکافتم اینست چوب و گاه رسید
یکی سوار شد و رفت و گفت بانوکر
بیا اجین که خواهی به نیمه راه رسید
ز قلعه گولہ امتاک در همین اثنا
کشید ناله اجل کشته که آه رسید
چو غنچه جمع شده زیر لب بهم گفتند
چه بود این ز کجا از کدام راه رسید
چو گل بخنده یکی گفت شاک فتح است
چه خوب شد که برین مدعا گواه رسید
هنوز بر لب او بود این سخن که ز دور
گلوله دگر آمد بیارگاه رسید
یکی به پشته برآمد که من به بینم چیست
بلند شد دوسه گامی بقعر چاه رسید
بخاست دیگری از جا که همچو باید دید
ازان وقوف گلوله بقتل گاه رسید
مدبری بعقب رفت و دور بین طلبید
بدید و گفت شکستی بدین - پناه رسید

دربین مکالمه بودند تا خبر آمد

که چشم زخم عظیمی بفوج شاه رسید

روز دیگر از زبانی جاموسان ظاهر گردید که ابو الحسن، قبیح
کردار طوق طلا و قلابه مرصع و جل زربفت بآن سگ انعام نموده
رو بروی خود بستن فرمود بهر حال از سر نو عجب هنگامه و طرفه
آشوبی بر مردم لشکر رو داد و هر یکی بکساله و عسرت احوال
گرفتار گشته به بحر فکر مآل کار فرد رفته نمی دانست چه چاره
سازد مگر اطفال که گرد ملال از چهره حال خود بآستین بی نیازی
پاک نموده دامن خنده و بازی بر زده قطعه نصاب فرا گرفته بخاطر
خرسند و آواز بلند در مکتب بیغمی سر گرم و مشغول
خواندن بودند *

سخن را بود در تقارب قبول * فعول فعول فعول فعول
آه امت الله و رحمن خدای * مگر او کند رحم بر فوج شاه
رحیم ست و غفار آمرزگار * ندانم چه شد حصه این سپاه
شمار فلک چیست هفت آسمان * که از دود باروت گشته سیاه
تکلم سخن گو و قل حرف زن * دلی گاه با اشک و گاهی بآه
امین و متین محکم و استوار * چه دیوار این قلعه بی اشتباه
بود ارض و غبرا زمین آنکه شد * پر از مرده زیر و زبر در سه ماه
فخذ ران عقب پاشته رجل پای * همه زخم خورده است در جنگ گاه
رینه شش قفا حیره و رجه روی * همه شد ز آسیب گواه تباه
ید و جارحه دست و حلقوم نای * خدا ز امت بان دارد نگاه
بعیرا شتر است و جرس چه درای * غنیمش زد و برد از نیمه راه

رجل مرد و مرأت زن و زوج جفت * جدا گشته از هم دگر سال و ماه
 گران عود و بریط ترنم سرود * شکست این همه سخت سببی گدا
 وای منج چنگ است و مزمار نای * که در خواب بیدند کسی گاه
 کلام و عبارت سخن شعر بیت * چو این قطعه خواندی بگو:

چون حکم کنند سه نقب و رساندن بجوف بروج و پای
 نموده بودند کار پردازان این کار بعرض رساندند که نه

رسیده و درین زودی کار بهر کردن باروت و آتش داد

سابق اشاره برین رفته بود که خلد مکان از قلا

در باب جواز مهم بیجاپور و حیدرآباد مسئله استفسار

خلاف مرضی جواب داد قاضی که از مدت شوق ز

در دل او راه یافته بود و بعد بمیدان آمدن این مقال

نموده احرام کعبه و حج بسته مرخص گردید درین ار

عبدالله بدین خدمت مقرر بود روزی بعرض رساند

مسلمانان است و اطاعت حکم قبول می نماید و بسبب

که بمیدان آمده هر روز جمعی از مسلمین هر دو طرف ک

اگر قلم عفو بر جریده اعمال ابو الحسن کشند بحکم

قتال و جدال بصلح منجر گردد مطابق شریعت غمرا

مسلمانان ترحم بیجا نخواهد بود در جواب چنان عرض

فرموده حکم نمودند که چند گاه در بناگاه بتنقیص

بوده بمجرا نیاید چند بیت از قصیده که نعمت

شدائد ایام محاصره حیدر آباد گفته شده

نوشته می شود *

درین ملک خراب امروز کس را نیست سامانی
 چو گنج افتاده اند اهل هنر در گنج ویرانی
 بدان حدی رسیده خلق را افلاس و ناداری
 که معنی هم ندارد این زمان بحرف سخندان
 سپاهی هم بمیدان قناعت میکند جولان
 : شمشیر و سپر دارد دمی آب و لب نانی
 ، از علم طب در یاد میدارد همین معنی
 خوب تر از شربت دینار درمانی
 را نشد غیور ار فلاکت از فلک حاصل
 ف جوع بیدند قرص مه را گردانانی
 ، عطار مشتاق است قوت لایموتی را
 شمش آتش و نان آید چو بنویسد اشنانی
 بر مفلسی رمال از بس ریش خود کزده
 ده با دودستی لکجه اش را شکل لکجانی
 شد آن قدر سرمایه هم جراح مسکین را
 ، بر زخم دل خود سرنگون سازد نمکدانی
 محاسب سال را بنوشت ماه روزه در دفتر
 برای آنکه معلومش نشد شوال و شعبانی
 حیرت گفت قاری من کلو میخوانده ام یارب
 ، هم هیچ که لا تا کلو در هیچ قرانی
 همچون سوزنی از تنگ چشمها
 د دامنش در جیب احسانی

رسیده چنان سپاری کار تنبلی ز بی برگی
 برای سرخوردنی چون ندارد بیدر پانی
 تنور آسا بخاکستر نهشته نازبا زین غم
 که از افتادن نان بر سرش افتاد تاوانی
 درین لشکر بمانم یا روم با خویش می سنجد
 نموده در دکان بقال را جز سنگ و میزنی
 نه بیند روی زر حجام اگر آئینه بفروشد
 که یک مورد بساطش نیست غیر از چشم خبرانی
 ز خامی میپزد سودا نمی پابد چو باورچی
 برنج و روغن و میرو پیاز و مرغ و حلوانی
 بگفتا کاغذی کو کاغذ رنگین ز پیرکاری
 که پندارم کماچ سرخ از خشخاش افشانی
 ز گهربالی یکی پرسید از روزت چه ماند آیا
 بگفت احوال اگر این امت پهری هاعتی آنی
 صدای ماتمی از خانه بر حامت پرسیدم
 چه شد گفتند در این خانه وارد گشته مهمانی
 ز جای غلغله شادی شنیدم گفت همسایه
 که شخصی دید شب در واقعه پر ارد انبانی
 یکی گفت ای خداوند کریم از حرمت عیسی
 برای ما فرست امروز همچو مائده خوانی
 یکی گفت ای خداوند بحق نوح پیغمبر
 برای قلعه گلنده بکن ایجاد طوفانی

یکی می گفت بهر قرض دادن خلق کن یارب

یهودی هندوی نصرانی گبری مسلمانی

باهل حرف باید گفت اهل حرفه بسیداراست

بخاموشی ادا کردم سخن را نیست پاپانی

وسط ماه شعبان المعظم دو سه روز باران بشدت نازل شد و برای
مردم لشکر وارد و رحمت الهی بزرگوار آمد و بزرگوار گردید خیمه نماد
که حباب وار در گرداب چهار موج شناری نغماید و چادر و سراچه
بنظر نمی آید که از صدمه باد و باران پاره گشته از پا در نیامده
باشد بجز از سایبان ابرو خیمه سحاب که بطواب باران محکم و
سایه افکن غنی و فقیر بود باقی همه آب و گل فرو رفتند و
آفت عظیم باران و لشکر پادشاهی رسید و محنت و سعی که
در برافراشتن صدمه آسمان رفعت و پیش بردن کوچه سلامت نموده
بودند همه از سیلاب آب و طغیان ناله که آب از سر مرحله گذشت
و دیوار مرحله فرو نشست ضائع و باطل گردید محصوران قلیل
القدر کثیر المقدر ذره وار از روزنه های حصار برآمده فرصت و
قابوی وقت را غنیمت دانسته مانند موج جواله شه شیرهای آبدار
برق کردار و نینزه و تیر سینه گذار بر سر مردم توپخانه و عمل مورچال
و کار خانجرات آلات ناری و خاکی که هر یکی بحال خود در مانده و
بفکر بلای گرداب آب فرو رفته بود غافل ریختند و نخل حیات بسیاری
را از پا در آوردند سلیم خان حبشی که از تهور پیشکن اخگر نژاد
خون را می گرفت ابتداء شعله وار از جا جسته بقصد مقابله آن
کم فوستان پرداخت بعده که دانست که صرفه کار در جان سالم

بدر بردن صفت خویش را در مغاک انداخت و صف شکن خان که نسبت بدیگر شجاعان زیاده بدل و جان در تسخیر قلعه می کوشید بعده که عبد الرزاق خان لاری بر مورچال او رسید ازانکه پیشتر ازان بدو زخم کاری رسیده بود خود را میان زخمیها بآب و گل آغشته انداخته جانبر گردید و جمشید که دائم دم از بهادری میزد باوجود دست و پا زدن تاب صدمه دست برد آن بد سرشتان نیارده خود را کنار کشید بعده که آن سیلاب بلای ناگهان بر سر غیرت خان میر آتش رسید فرار اختیار نموده پناه بکوچه سلامت که از هم پاشیده بصورت دام بلا گردیده بود برد اگرچه آن را کوچه اسم با مسمی پنداشت اما ازانکه آن غار برای آن بیعار حکم گور آماده بهم رسانده بود بمجرد رسیدن او بدانجا آن جماعه بد انجام بر سر او رسیدند و او را که بصورت مرده لا و گل آلوده گشته بود نشناختند و منجمله مردم عام بدام اسیری در آوردند درین ضمن انغازیکه سابق در جرکه نوکران شاه عالم بود الحال منجمله نوکران ابوالحسن است بر سر آن دل و هوش باخته وارد گردید او را شناخت و شکار مفت دانسته بمردم دیگر نشان داد و دست بدست کشان او را ازان غار بر آوردند همچنان بربراه خان عرف جلال چیله که از جمله محرمان قدیم الخدمت پادشاه بود با دوازده منصبدار دیگر گزینار چنگل آن ناکسان دور از مرحله مرورت گردید بعده که خبر طغیان آب و شوخی طاعنی پیشگان بعرض رسید فرمودند که حیات خان داروغه نیل خانه با هفتاد هشتاد نیل کوه پیکر آهن پوش میاه کفن بدوش خود را کنار ناله آب رسانده لشکر را گذرانده بمده

بهادران جان سپار برساند اما با وجود رسیدن فیلان عفریت منظر
بر لب آب از بسیداری آب کاری ساخته نشد تا ثلث شب حیات
خان با لشکریان در گرداب حیرت معطل و سرگردان ماند و نصف
شب گذشته بخیمهای خود مراجعت نمودند - بالجملة جمعی که
باسیری در آمده بودند همه آنها را بقاعه برده نزد ابو الحسن حاضر
ساختند ازینکه غیرت خان خود را بصورت میت بیجان ساخته
یا از کمال وحشت خویش را باخته بعده که فتیله بندوق به
پیشانیش رساندند اثر بقای حیات درو یافتند ابو الحسن در سه
روز آنها را مهمان پذیرگشته تعمیر دل باختهای آن جماعه نموده
غیرت خان را و سربراه خان را اسب و خلعت داده و دیگرانرا نیز
مخلع نموده باعزاز مرخص ساخت و سربراه خان را بانبار خانه
غله و ذخیره باروت خانه فرستاده گنجهای سر بفاک کشیده غله
را نمود بعده عرضه داشت بخدمت حضرت خدیو زمان نوشته حاصل
مضمون آنرا زبانی نیز خاطر نشان جلال نموده برای رساندن عریضه
مع پیغام در خدمت مقربان درگاه آسمان بارگاه قسم به جاه و جلال
رب العباد و سر مبارک پادشاه داده بخدمت خلد مکان روانه
نمود - چون خبر رسیدن آنها بعض مقدس رسید غیرت خان را که
هزاری دو صد سوار بود پانصدی با خطاب بحال داشتند و فرمودند
که تعینات بنگاله نمایند و در باب سربراه خان فرمودند که گریختن
کار غلامان است بعزل خطاب معاتب ساخته گفتند منصب ذات
این کم ذات که چهار صدی بود بحال دارند - عرضه داشت
ابو الحسن را نزد فیروز جنگ فرستادند که انتخاب آن را که اگر قابل

عرض باشد. بعرض رساند. بعده که جلال برای پیغام زبان‌ی
التماس نمود فرمودند که ثلث از شب رفته پس پرده خلوت
آمده عرض نماید حاصل مضمون عرضداشت و پیغام که بعرض
رسید آنکه من خود را از جمله بندگان جان نثار آن درگاه
میدانم اگر تقصیری ازین عاجز با اختیار و بلا اختیار بظهور آمده
بسزای خود رسیدم الحال امید فضل و عفو دارم و التماس می
نمایم در صورتیکه قلعه بتصرف بندگان آن حضرت در آمد و
بخیریت مراجعت بدار الخلافت نمودند بدیگری این ملک
برهم خورد پایمال گشته را خواهند سپرد امید وارم آن بنده
من باشم چرا که هر امیری که درینجا مقرر فرمایند زیاده از
محصل این سرزمین در وجه منصب خود و همراهان و دیگر
اخراجات ضروری از مرکز خواهد گرفت تا از عهده آباد نمودن
این ملک که ویرانه منقض گشته برآید و بنظم و نسق اینجا پردازد.
بر عالمی ظاهر است که هفت هشت سال باید که این بوم
که از ورود عساکر مسکن چغد و بوم گردیده صورت آبادی بهمرساند
بنده هر آنچه بولای درگاه ملک بارگاه سلاطین سجدگاه می‌رسانم وصول
آن متعذر خواهد بود اگر التماس عاجز قبول افتد بعد معاودت
هر منزلی که در سرحد این الکة محقر مضرب خیم گرد کرد
روپیه تسلیم دیوانیان - مرکز خواهیم نمود و بعد از هر یورش که قدم مبارک
بپای حصار قلعه رسید کرد روپیه طریقه نثار قدم مبارک می‌گذارم
این همه خدمات برای آن بجای آرم که زیاده ازین خونریزی
مسلمانان نشود و مپاه اشکر ظفر اقبال بیشتر ازین مدت محروم

از مال و عیال خود نباشند معینا اگر التماس بقده درجه پذیرائی
 نیابد و خواهند مدت دیگر تضییع اوقات بندگان عالی گردن نظر
 بر رفاه سپاه پانصد شش صد هزار من غله که جلال چیلته سرکار در
 انبار ذخیره دیده رفته بحضور ارسال دارم این مقدمات که از زبانی
 جلال بعرض رسید در جواب کلمات ناصواب و اغو فرمودند که اگر
 ابو الحسن از فرموده و حکم ما بیرون نیست بعدی که دست بسته
 حاضر شود یا سر و گردن او بسته حاضر آید آنچه تقاضای مروت
 ما باشد بعمل خواهد آمد و علی الرغم در خواست ابو الحسن
 همان روز فرمودند که احکام بنام متصدیان برار مع گرز برادران صادر
 شود که پنجاه هزار خریطه کرباس بطول دو درعه و عرض یک
 درعه دوخته با گاو و سوت و دیگر مصالح قلعه گیری را روانه حضور
 سازند که از سرنو خندق انباشته شود و سامان یورش سرانجام یابد
 از شنیدن این حکم بعضی هرزه درایان بزبان آوردند که ای وای
 مدت باید که باز سرانجام خریطها و پر کردن خندق بر روی کار آید
 کاشکی التماس ابو الحسن بدمال در باب ارسال غله شرف قبول
 می یافت تا هم وسیله بقای حیات ما می گردید و هم همان
 جوالهای غله بکار پر نمودن خاک و انباشتن خندق می آمد
 خورد و بزرگ لشکر به بحر فکر فرو رفتند مگر اطفال فارغ از هجوم
 ملال و نکل روزگار بفرار بال در خواندن نصاب درین بحر اشتغال
 داشتند *

* شعر *

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن

باز در بحر رمل شد موج زن آب حیات

خامنه من خضر را شوق شد در رهبری
 چار موج بحر خوش موج است گر بشمری
 بسکه برهم خورد دنیا جملگی برباد رفت
 امر کر و قول گفت و فعل کرد و اهم نام
 رسم دادن از جهان رفت و گرفتن مانده است
 اجر مزد و عشوه ناز و غم تاران دین وام
 بی سرو پا گشت لشکر آنقدر کز یاد رفت
 نوم خواب و مشی رفتن بعد دوری خطوه گام
 خان و مان کو تا کسی داند که اینها نیز هست
 جنب پهلوی جار همسایه نگهبان سطح بام
 زنده مسکه دهن روغن قطن پنبه صوف پشم
 مانده است از خوردن و پوشیدن ما محض نام
 عام و حول و حجه سال و اسبوع هفته شهر ماه
 منقضی در قحط و بیماری و محنت شد تمام
 سبت شبیه جمعه آئینه احد یکشنبه است
 ایلک از کلفت ند دم این ددام است آن کدام
 فیست خبر از حسرت و اندوه ما را هیچ کار
 غدوه بکرة باداد و فجر و مغرب صبح و شام
 لون رنگ و ریخ بوی و باد و غین و غیم صبح
 زرد و مذن تذو ناخوش کس چه گوید و السلام

نوزدهم شعبان از زبان کار فرمایان زیر حصار بعرض رسید که بعد
 فراغ کار نقابان تیز دست مردم توپخانه باروت را به حفرهای بروج

مقلنه ناري که سران از مه نقب باشد پر کرده اند بوسی آتش دادن چشم هر راه حکمند فرمودند که اول آن جماعه که در سوچال استقامت دارند بشهرت یورش و اظهار تهوری اطراف حصار نعره های وهوی بهادرانه بلند سازند تا محصوران دباخته خبر یافته کنار برج و حصار مانند کفکره کوکنار فراهم آیند بعده در عقبها آتش زنند از آنکه عبد الرزاق لاری و دیگر محصوران ازین ماجرا اطلاع یافته در پیدا و تفحص نمودن راه نقب کار دست بسته بکار برده درین فرصت چند روز بسعی و تردد بسیار مکان مقابل نقبها را پیدا نموده بدستگیری سنگتراشان جلد پیشه و پیلداران چابک دست دست بدست خاک و سنگ مقابل آنها برآورده باروت یک نقب را مع فتیله آن دزدیده بر آوردند و از دو نقب دیگر قدری باروت بدست آورده آنقدر آب در هر دو نقب انداخته بودند که خاطر آنها از ضرر پریدن برج و دیوار برای مردم آن طرف حصار پاره جمع گردید و در انکالت صدای دار و گیر مباد زان قلعه گیر بلند گشت و جمعی بالای حصار برآمدند کارپرداران توپخانه که چشم بر راه بالا برآمدن آن جماعه بودند بچشم اشاره آتش زدن یک نقب نمودند بمجرد آتش دادن از آنکه بیشتر باروت طرف قلعه نشینان از آب ضائع گشته بود و پاره دزدیده بودند وقت پریدن برج حدت قوت باروت طرف مردمان پادشاهی زیاده کار خود ساخت و در طرفه العین بیشتر از عمل توپخانه و تفنگچیان مرحله و تماشائیان و سپاهی که مستعد یورش بودند سوختند و سنگریزهای آدم رد آمدند و جمعی کثیر که قریب بعدد سال هجرت آن سال تعداد ایشان

میر سید همدان خواب عدم گردیدند از انجمله جمعی از مردم فاسی
 بکار آمدند و معدومی چند از آن طرف نیز فدا هیات در باختند اگرچه
 بهادران مرحله برای یورش چشم بر راه پدید آمدن رخنه و راه یورش
 و برخاستن حجاب دیوار بودند اما قضیه بر عکس رود که چنان
 و اولیای کشته شدن و زخمی گردیدن و دست و پا با ختن مردم کاری
 کار طالب بلند گردید و گرد و غبار دود باروت و انفادان برج طرف
 مردم پادشاهی پیش نظرهای مبارز پشگان گرفت که مردم قلعه
 فرصت وقت را از دست نداده خود را با حرهای جان ستان
 چون بالای آسمان از بالا رسانده آفت جان باقی ماندگان مرحله و
 عمل توپ خانه گردیده مورچاها را متصرف شدند بعد عرض حکم
 تنبیه و اخراج آن گروه بد مال نمودند و بعد سعی بسیار که جمعی
 از هر دو طرف کشته و زخمی گشتند مورچاها قائم گردیدند هنوز
 جا گرم نموده بودند و تحقیق تعداد جانبازان در میان بود که
 نقب دریم را آتش دادند و چندین هزار سنگ خرد و کلان چون
 طائران هوا باراج سما بر آمده بدستور سابق بیستمدی بر سر مردم
 پادشاهی فرود آمدند فریاد و غوغای کشتگان و زخمی گشتگان بر اوج
 سما رسید و مضاعف شمار سابق که تعداد آنها بعدد حروف غوغا
 موافقت می نمود ضائع و تلف گشتند از آن جمله بعضی عوض
 جان دندان و دست و پا بیاد داده بودند و او را کفان می گفتند
 بآرزوی سنگهای گران بها بدای حصار حیدر آباد آمده بودند و
 دندان طمع بر الماس و یاقوت تیز نموده آرزوهای دیگر بسیار داشتیم
 نمي دانستیم که از ضرب سنگ دست و پا و دندان طمع بر باد

خواهیم داد جمعی با دل زار و سرو پا شکسته میفالیانند که هر چند
 هر سنگ و سنگ بر سر می زنیم ابو الحسن سنگ دل دل از حصار
 گلگنده بر نمی کند در قیامت دستهای ما و دامن او و محصوران
 خبره هر بار دیگر بشوخی پیش آمده مانند یاجوج و ماجوج از
 عقب حصار بر آمدند و خواستند که در مرحله های اطراف حصار
 که از محیی بهادران شیر شکار در انتظار مدت شش ماه تیار گشته
 بود رحل اقامت و ~~نیز~~ قازی الدین خان بهادر فیروز جنگ
 با دلاوران رزم جو و شیر دلان شعله خورسیده به تذبذبه آن جماعه
 پرداخت و پیکار آتشبار از هر دو طرف و کنار بر روی کار آمد و دران
 زد و خورد نیز جمعی بکار آمدند و طرفه حشر گاه پر وحشت بر پا
 گردید عدد کشتگان مردم پادشاهی آن روز نیز بشمار عدد حشر گاه
 موافق آمد باوجودیکه فیروز جنگ دران جنگ تردد رستمانه
 ظهور آورد علاج شرخی آنها نتوانست نمود بعد عرض رسیدن
 این خبر آتش غضب سلطانی شعله ور گردید و حکم طلب سواری
 فرموده بانوج قاهره رکاب با برکاب در آوردند و امیران جلالت
 شمار شیر شکار اطراف پادشاه گردون و قار جمع آمدند و خسرو رستم
 جنگ چون آفتاب عالم افروز بر تخت خورشید شمع سوار گشته
 اصلا اندیشه باریدن گولاه توپ و تفنگ نه نموده فرمودند سواری خاص
 بمکان گولاه رس برده بهادران رزم جو و دلاوران شعله خور بی باکانه قدم
 بممرکه کارزار گذاشته بیورش پردازند باوجود رسیدن گولاه و پریدن
 دست بگی از خواص نزدیک تخت روان بالکل اندیشه و محاسن
 هر اس بخاطر راه نداده شجاعت و تهوری که دران روز زان پادشاه

عدو مال سمندر اقبال بظهور آمده اگر افراسیاب در خواب میدید زهره
 لش آب می گردید و از فیروز جنگ و دیگر بهادران مبارز پیشگان
 تردد رستمانه در رکاب پادشاه کشور ستان بظهور آمد و هیچ نموده
 بود که آب تیغ فوج دریا موج از محاصر قلعه نشینان بگذرد و
 وجود محصوران را بباد فنا دهد درین حالت باد و باران بی محل
 تردد مبارزان کشور کشا گردید و سلطان فصل برشکال بقصد
 کومک قلعگیان چتر ابر بر سر داشته علم گرد و باد بر امراشته کوس
 وعد بلند آدازه ساخته باغیان محاب آب رفتار و صدای تزلزل
 افزای برق قطره زنان از گرد راه رسیده اطراف فوج پادشاهی را فرو
 گرفت و از هر طرف کوه کوه سیلاب کوه ربا بجنبش درآمد * نظم *
 بر آمد یکی میخ از تیغ کوه * بفسرید غریدن با شکوه
 بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتی بخواید پریدن جهان
 چو باران نیسان بدرید تیر * تو گفتی شده پاره ابر مطیر
 دزان هو برین لشکر تیز جنگ * ز قلعه همه گواه بارید و سنگ
 و مقدمه کارزار بجائی رسید که مردم پادشاه عالم ستان بر گردیدند
 و آنها خیره تر گشتند و آب از سینۀ اسپان گذشت و قابوی ترده
 نماند و از شدت بارش و دمدهای سیلاب پای دمدۀ فلک اساس
 بگل فرو رفت و برده نشینان چهار بند حصار فرصت وقت را
 غنیمت دانسته از قلعه بر آمده بیباکانه بر مورچال ریختند و توبه‌های
 ازدها پیکر که بسعی بسیار و خرچ مبلغهای خطیر بالای دمدۀ
 برده بودند باسانی متصرف شدند و هر چه توانستند برداشته بردند
 و آنچه برداشتن آن متعذر بود میخ زده نابود ساختند و چوبهای

کمان که با چنوبین هزار جوال پر از خاک بخرچ مبلنهای خطیر و
 مسافت بیکران دفعه ثانی در خندق انداخته شده بود آن دیو
 خصالان در نردان چون مال یغمان دست بدست از خندق برآورد
 دست برد نمایان بر روی کار آورده بقلمه برده مصالح مسدود
 ساختن رخنه که از پریس میرجهای بهم رسیده بود ساختند و بنیان
 حال میگفتند *

* مصرع *

چه خوش بود که برآید بیک کرشمه دوکار

انچه ناله‌های عمیق حائل فوج دریا موج گشته بود اما اکثر
 بهادران همراه فیروز جنگ و پای رکاب کمی نیارنده در دردی لاوگل
 غوطه زنان ثبات قدم ورزیده داد قهوری داده حملهای مرد ربه
 می نمودند لیکن فائده بر روی کار نمی آمد - نیل قیمت چهل
 هزار روبیه از جمله فیلان خاصه که در سواری همراه بود از رسیدن
 گولگ توپ و صدقات باد و باران از پا در آمد عطار قضا کیفدان
 بلا ناگهان بگردش در آورده همگنان را تکلیف نشسته سربازی
 می نمود هر که یک جوز گولگ بخورد فی الحال از خود رست و
 هر که نخم خشخاش ساچمه تناول کرد هر چند کیفش کم بود اما
 خوب میرهید و از هر برج که صدای قهقهه توپ بلند میگشت
 عالمی را زیر و زیر می ساخت و از آواز زبر و بم تغنگ و رعد
 پرمضاتی زنبورک و رام جنگی نو آغاز که بجای جنگ ورود سواخته
 می شد صحنی مشربان بزم رزم را محبت باد و بیخودی ساخته
 برقص بلا می آوردند درین ضمن عجب منازعت میان هم روداد
 یکی گفته که آیا برج انداخته کدام است دیگری در جواب برآشت

که نمی بینی دود باروت پرده حجاب گشته و بسان ابر تیره پیش روی او را گرفته و هوای ریزش باران علاوه آن گشته برج شکسته و سالم چگونه فرق توان نمود یکی از روی غضب گفت که باران از شدت باد و باران کور گشته اند و نمی بینند چوبها و جوالهای خندق را برده بالای هم چیده راه رخنه را بصورت دیوار نمودار ساخته اند آن یکی از روی تعجب دست حیرت برهم سائیده میگفت که چگونه درین زودی دیوار افتاده را بدین عظمت درست نموده اند تا آنکه گفتگو بدشنام انجامید و کار بمقتضای خانه جنگی کشید و بمرتبه برهم زدند که مخالفان از مشاهده آن خنده کنان آفرین گفتند و مصالحان از هر گوشه و کنار دویده میانجی دفع فساد تازه گشته در تفحص دور بین افتادند اما چون شام شد تحقیق آن مجهول نزد مجهولان نامشخص ماند و وعده تنقیح آن بصبح افتاد و لشکر بجای خود آرام گرفت * * * بیت *

دگر روز چون گنبد لاجورن * برآورد و بنمود یاقوت زرد

روزی دیگر پادشاه کشور سدان غازی با همه اعیان سلطنت بقصد آنکه نقب میوم را بحضور خود آتش داده یورش فرمایند سواری فرمودند *

* * * بیت *

بتوسن نشسته شه بر شکوه * چو خورشید رخسار بالای کوه
دو افتاد دریای لشکر بموج * چو ماهی زره پوش گردان فوج
زمین جمله گردید صرف غبار * ز خون بطن شد حجاب آشکار
امیران همه جا بجا دور شاه * بنوعی که انجم بود گرد ماه
ز گل در بهاران سپه بود پیش * وای همچو غنچه همه سرب پیش

یکی سرخ پوشیده اما ز بیم • رخس زرد و خیره شده با غلیم
یکی غنچه سان گرز انراخته • ولی همچو گل رنگ را باخته
کجک بر کف فیلبان می نمود • چو ماه نو از آسمان کبود
بحکم خسرو انجم سپاه هر چند خواستند بنقب سیوم آتش زنند
در نگرمت دربی تحقیق سبب آتش نگرفتن آن افتادند اما چندانکه
کم و کاو نمودند فکده نه بخشید تا آنکه از زبان جاسوس راست گفتار
بر سر کار اطلاع یافتند و ظاهر شد که محصوران باروت آن را پاک رفته
فدیله آن را بریده برده اند لهذا از خیال آن جست و جو باز آمده
تهیه یورش بروز دیگر موقوف داشته بخیمهای خود مراجعت نمودند
بلکه چون دران تردد بغیر روز جنگ در زخم تیر رسیده بود و جمعی
دیگر زخمی گشته بودند بجای فیروز جنگ سرداری فوج و
اختیار تردد تسخیر قلعه پادشاه زاده محمد اعظم شاه واگذاشتند •
چند روز عدم و وجود ابو الحسن را یکسان دانسته ارکان سلطنت
بعرض رساندند هرگاه شهر و معمورهای مشهور نواح حیدر آباد
بقصر پادشاه کشور ستان در آمده باشد ابو الحسن سوخته اختر
که متارقه طالع او روز بروز در وبال احتراق است تا چند روز
به پناه حصار دست و پای لاحاصل خواهد زد گوکه چند روز دیگر
هرده نشین باشد و دیوانیان کفایت شعار و حکام آباد کار و ارباب
عدالت جا بجا منصوب نموده حکم نمودند که دارالجهان حیدرآباد
در دفاتر و احکام مینوشته باشند و عبدالرحیم خان بیوتات را برای
احتیاط و احتساب شهر مقرر نموده فرمودند که بعضی رسم کفار و
پندتهایی دیگر که ابو الحسن بیدین رواج داده از شهر بر طرف

سازند و بتغذیه آنها را مسمار نموده مسجد بنا نمایند •

حکایت غریب آنکه صف شکن خان بهر قوام الدین خان باوجود آنکه بدل و جان خلاف دیگر اهل ایران در تسخیر قلعه کدو جهد تمام داشت چنانچه روزی یکی از فضلاء ایران که همدم و مصاحب او بود گفت که جمع کثیر از مومنان و صالحان و سادات صحیح النسب و فضلا درین قلعه محصورند و این همه معی و تسخیر قلعه و خرابی محصوران و بیناموسی عیال و فرزندان آنها می نمایند او در جواب گفت که اگر امام حسینی خود درین قلعه است در تسخیر این قلعه خواهیم کوشید و این کلمه خیمه بخیمه از زبان او انتشار یافت معینا بسبب نفاقی که میان همچه شمان می باشد و از اثر آن کلمه لغو بتهمت اتفاق با محصوران و دیگر بدنامی که شرح تفصیل آن طول کلام داد و منضوب گردید و چند روز از نظر اعتبار انداخته بلکه مقید ساخته اموال او را بضبط در آورده باز قام عفو بر جریده اعمال او کشیده بخدمت میر آتشی که بصلابت خان و دیگر دل باختگان تجویز شده بود و از قبول ایای می نمودند و کار توپخانه از نائب بی استقلال ابتر بود فرمودند - آری گفته اند • • بیپ • کسی در مقسم اقبال و ادبار • بغیر از قدرت حق نیست مختار یکی را ساخت با توفیق دم ساز • به پیش آرد سرفرازی سرافراز یکی را بی سعادت کرد بد نام • که پست رو تو ناگامی تو نا کام سر رشته سخن نعمت خان که بتغیر کم و زیاده بعضی فقره فامناصب بگذارش آمده از ملاحظه طول کلام بدینجا رسانده منقطع

ساخته بتحریر باقی جوانی تسخیر قلعه پرداخته با تمام میرساند *
 چون اکثر نوکران ابو الحسن رجوع بجناب پادشاه عالمیان مآب
 آورد، بمقاصب مناسب و عطای خطاب عمده و نقاره و اسب وفیل و
 جواهر که بتوضیح تفصیل آن نمی پردازد بلند آوازه گشتند و شیخ
 منهاج را بسبب شهرت آنکه او نیز اراده رجوع بلشکر پادشاهی
 دارد ابو الحسن مقید ساخته خانه او را ضبط نموده بود و از اعیان
 سواى عبد الرزاق لاری که مخاطب بمصطفی خان بود و عبد الله
 خان پنی افغان با ابو الحسن نمالدند لغایت اواخر شوال که سران
 از محاصره قریب هشت ماه باشد بدل و جان از طرف ابو الحسن
 می کوشیدند و شرط جانفشانی بتقدیم رساندند آخر کار عبد الله
 خان نیز خفیه با ارکان سلطنت حضرت خلد مکن به پیغام و پیام
 و مساز و همراز گشته و عده افتتاح دروازه بر روی لشکر پادشاهی
 بمیان آورد و مکرر برای عبد الرزاق لاری فرمان و قول شش هزار
 شش هزار سوار با عنایات دیگر پادشاهی رفت از قبول ابا نمود بلکه
 آن بی ادب و فاکیش ملاحظه آبرو و جان خویش نموده فرمان
 مرسله پادشاه را بر سر برج مورچال خود بمردم لشکر نموده از روی
 بی ادبی تمام که بتحریر تفصیل آن قام را رنجه نمی دارد پاره
 نموده انداخت و زبانی جا-وس که فرمان پیغام استمالت آورده
 بود جواب داد که این جنگ بلا تشبیه بجنگ کربلا میماند
 عبد الرزاق امیدوار است که تا نفس باقی ست در جرگه بیعت و
 دو هزار سوار که با امام بیعت نموده آخر تیغ بر روی آن شهید کربلا
 کشیدند در نیاید بلکه منجمه هفتاد و دو تن سرخروئی دنیا و آخرت

حاصل نماید - اگرچه بعد عرض رسیدن از روی اعتراض ظاهری فرمودند
 زهی بدبخت لاری بازاری اما در باطن نظر بر پاس حق نمک او
 آنرین گفتند چنانچه نتیجه انتهای سرانجام کار نمک حلای او
 آنچه بظهور خواهد آمد بزبان قلم خواهد داد - هرچند باوجود
 ترددات نمایان بهادران که در یورش بظهور آمد و مکرر انداختن
 خندق از چندین هزار خر و بطنهای پر از خاک و خس و خاشاک و
 انداختن هزاران چارپای مرده و آدمها که از قحط و وبا مرحله پیمای
 سفر آخرت می گردیدند و در یورش و مرحله بکار می آمدند
 و مکرر بعد بالا برآمدن دلاوران جان نثار که کار بمفتوح گردیدن قلعه
 میرسید باز از سبب خبردار گشتن محصوران راه دشوار رفته را
 بآسانی طی نموده جان شیرین را بتلخی ناکامی بباد میدادند
 کاری ساخته نشد و قلعه بدست نیامد - اما آخر اقبال عالمگیر
 پادشاه غازی کار خود ساخت و بعد محاصره هشت ماه و ده روز
 بلا تردد تیغ و سنان چنانچه بمعرض بیان می آرد بتصرف مبارزان
 کشور کشا در آمد و ابو الحسن سوخته اختر مقید گردید .

ذکر سوانح سال می و یک جلوس عالمگیر پادشاه

مطابق سنه هزار و نود و هشت هجری

اواخر ماه ذی قعدة شروع سال می و یک از جلوس مطابق
 سنه هزار و نود و هشت هجری بسعی روح الله خان که بواسطت
 رنمست خان افغان پنی برسل و پیغام با عبد الله خان پنی نوکر
 معتبر ابو الحسن که صاحب اختیار دروازه مشهور بکهرکی بود
 ساخت بمیان آمد و پاسی از شب مانده روح الله خان و مختار خان

و زمخت خان وصف شکن خان و خواجه منکام که بخطاب جان
نثار خان در جلدوی تردد یورش ها سرفرازی یافته بود بدست یاری
زیلهای آسمان رفعت بالای دمدمه و راهبای اطراف که از ضرب
توبها شکست و ریخت بهم رسانده بود باشاره عبد الله خان پنی
داخل حصار شدند - و پادشاه زاده محمد اعظم شاه با فوج خود
طرف دروازه آمده چشم بر راه فتح الباب گشته بر نیل ایستاده
بود - درحالتی که بهادران قلعه گیر خود را بدروازه رسانده به بند
و بست نشانیدن مردم و کشادن دروازه پرداختند و صدای مفتوح
گشتن قلعه بلند گردید عبد الرزاق لاری اطلاع یافته فرصت بستن
کمر و زین نمودن اسب ذیافته از راه جوهر شجاعت و تهور ذاتی
و حق نمک بیکدمت شمشیر و بدست دیگر سپر گرفته بر پشت
اسب چار جامه سوار گشته خود را با ده دوازده نفر مقابل فوج
پادشاهی که تا بمقابل رسیدن دروازه و آمده بودند و سیلاب فوج
پادشاه کشورگشا تمام قلعه را فرو گرفته بود رسید باوجود که دران آشوب
رفقای عبد الرزاق نیز متفرق گشتند خود را مانند قطره که بدریا افتد
یاذره که با خورشید همصربی نماید بر فوج زد و از راه جلالت و تهوری
که بعقل راست زیاید مردانه وار دست و پا زده فریاد میزد که تا
جان دارم نثار راه ابو الحسن خواهم نمود - و هر دم قدم پیش
گذاشته مقابل هزارها که شمشیر برو میزدند باخون خویش دست
بازی می نمود - آنقدر زخم شمشیر و سنان بروی زدند که از کانه
سر گرفته تا ناخن پا زخمهای کاری بی شمار بدو رسید - اما چون
اجل او نرسیده بود تا دروازه قلعه آنرا از پا در نیامده جنگ کذلک

میرفت دوازده زخم فقط بر چهره او رسید بعده که پوست پیشانی
 پیش چشمها و بینی او در گرفت بلکه بر چشم هم یک زخم کالی رسید
 و در تمام بدن زخمهای ستاره شمار پدید آمد و اسب هم زخمهایی
 بدشمار برداشته می لرزید عذاب اسب را باختیار اسب گذاشته خود
 را بخود داری تمام بالای اسب نگاه داشت تا آنکه اسب او را ببانگی
 که در نواحی ارک موموم بباغ نگین بود پیاپی درخت نارجیل کهن
 سال رسانید و او باتکلی آن درخت خود را از اسب انداخت تا آنکه
 صبح روز دریم جمعی از مردم حسینی بیگ را پان ممت گذار
 افتاد بنشان اسب و علامات دیگر تشخیص شخصیت او کرده از راه
 مروت آن نیم بمسل در خون غلطیده را با اسب و براق بر چهار
 پایه برداشته بخانه او رساندند و مردم او خبر یافته بالتیام جراحتهایی او
 پرداختند - این شمه از جوهر شجاعت ذاتی او نوشته شد باقی ذکر
 انتهای نملک حلای آن بهادر شاعر نبرد افشاء الله تعالی بگزارش
 خواهد آورد *

بالجمله بعده که از صدای دار و گیر به ابو الحسن برگشته اختی
 خبر رسید و آواز جزع و فزع اندرون و بیرون بلند گردید ابو الحسن
 بتسلی خدمت محل کوشیده از همه بحلی طلبیده وداع خواسته
 با دل باخته خود را جمع ساخته بدیوان مکان خاص خود برآمده برمسند
 تمکین خویش نشست و چشم بر راه مهمانهای ناخوانده داشت چون
 وقت طعام خوردن او رسیده بود برای طعام کشیدن تاکید فرمود
 بعد از آن که روح الله خان و مختار خان با نام بردهای دیگر رسیدند
 بر سلام علیک زیبائی بر همه سبقت نموده وقار سلطنت را از دست

نداده جواب سلام همه را باظهار خود داری و تعظیم داده بهر کدام
از راه گرم جوشی و فصاحت کلام متکلم گردید - آری عقلای تجربه کار
گفته اند هرگاه صاحب ثروتان برگشته اختر را باخیل حوادث لیل
و نهار سرور کار پیکار رو نماید و مقابل حملۀ فلک غدار جفاکار مردم
آزار کار بکار زار کشد حوصله بردباری از دست نداده بجز خفتن رضا
و حصار تسلیم چاره کار نجویید * نظم *

با تیر قضا سپر نجویید هشیار * باجمله بتقدیر چه صحرا چه حصار
خفتن رضاگزین و حصار از تسلیم * باخیل حوادث چو بیفتند پیکار
تا اثر صبح باهم صحبت بی نفاق داشتند چون بکارل خبر طعام
کشیدن آورد از امر اذن خبزن خوردن خواسته تکلیف هم نمک شدن
بمیان آورد بعضی بی مردن صلاح در مازون ساختن نمی دادند
باز مغلیه مضایقه نموده مرخص ساختند - مختارخان بایک دوکس
شریک خبزن خوردن گردید - روح الله خان در یافته از روی تعجب
پرسید که این کدام وقت طعام میل نمودن است - ابو الحسن مطلب
سوال روح الله خان در نیافته یا عدا در جواب گفت وقت خبزن
خوردن من همین است - روح الله خان گفت میدانم اما در
تعجبم که درین حالت تشویش چگونه رغبت به طعام خوردن
می نمایند - ابو الحسن جواب داد که موافق طریقه جمهور است
که میگویند اما اعتقاد من بخدای که مرا و شاه و گدا را آفریده است
و در هیچ وقتی و حالتی نظر لطف از بندۀ خود باز نمیدارد و
رزق مقسوم او باو میرساند اگرچه جد پدری و مادری بزرگام مدام
برفاه و آبرو گذرانده اند اما چند گاه تقاضای مصلحت پروردگار

من درین بود که مدت پانزده شانزده سال من بلباس فقیری گذراندم
 باز که نظر فضل او بر من عاجز افتاد بی آنکه مرا تصور آن هرگز بخاطر
 گذشته باشد یا دیگر را شان و گمان آن باشد در فرصت ساعت واحد ماده
 سلطنت برای من آماده ساختند الحمد لله هوس و آرزوی در دلم
 نگذاشت لکن بخشیدم و کمرورها بصرف در آوردم الحال هم که مراد
 مکافات بعضی اعمال ناشایسته که از من در ایام سلطنت سرزده
 نظر لطف از من برداشته باز شکر میزنم که زمام اختیار مرا که
 امید زیست چند سال معدود مانده بدست مثل عالمگیر پادشاه
 دیندار داده

* نظم *

هر ارادت ما آستان حضرت دوست

که هرچه بر سر ما میروند ارادت اوست

القصة بعده که اسب سواری طلبیده با مالهای مرورید که در گردن
 داشت باتفاق امرا سوار گردید - چون پادشاه زاده محمد اعظم شاه
 بر دروازه آمده خیمه مختصر زده فرود آمده انتظار می کشید نزد
 او حاضر ساختند - ابوالحسن باظهار بشاشت ماله مرورید که در
 گردن داشت برآورده نذر گذراند - شاه قبول نموده دست لطف
 بر پشت او رده بتسلی و دلای آن برگشته اختر پرداخته
 بخدمت پادشاه جهان ستان آورد - حضرت خلد مکان نیز باو
 ملوک که در خور سلاطین خطا بخش جرم پذیر می باشد نموده
 باعزاز نگاه داشته بعد از چند روز چنانچه بزبان خامه خواهد دان
 بدون آنکه تکلیف ملازمت بفرمایند روانه دولت آباد ساخته فراخور
 احوال ضروری از خوراک و پوشاک و خوشبونی که بفراغ بال

تواند گذراند مقرر فرمودند - بعده که روح الله خان و دیگر متصدیان
 بضبط تفحص اموال ابو الحسن و دیگر نوکران عمده او پرداختند
 و بر حقیقت برآمدن عبد الرزاق مقابل فوج پادشاهی و برداشتن
 زخمهای بیشمار اطلاع یافتند او را در حالتی که از خود خبر
 نداشت و رمقی باقی داشت برداشته نزد روح الله خان آوردند -
 همینکه نظر صفشکن خان بر او افتاد بفرباد آمد که این همان
 لاری ناپاک بی ادب است سرادرا بریده بر سر دروازه باید آویخت
 روح الله خان گفت سر مرده که اصلاً امید حیات او نیست بی حکم
 بودن از مروت دور است - حقیقت او را عرض نمودند همین که
 حضرت خلد مکان بر سر گذشت جرأت و جلالت و انتهای شرط نمک
 حلای او اطلاع یافتند از راه انصاف و قدر دانی حکم نمودند که
 دو جراح فرنگی و هندی از حضور برای علاج او آورند و حقیقت
 زخمها و امید بقای حیات او روز بروز بعرض رساندند - و روح الله خان
 را بحضور طلبیده فرمودند که اگر ابو الحسن مثل عبد الرزاق
 لاری یک نوکر دیگر نمک حلال میداشت در تسخیر قلعه زیاده ازین
 صرف اوقات بایست نمود - بعده که جراحان بر زخمهای او اطلاع
 یافتند بعرض رساندند که قریب هفتاد زخم او بشمار می آید
 صوای آن زخم بالای زخم بسیار دارد که بشمار نمیتوان آورد - اگرچه
 یک چشم او از زخم محفوظ مانده اما شاید بنور هر دو چشم او آفت
 برسد باز برای علاج و تیمارداری او تاکید فرمودند بعد انقضای سیزده
 روز بعرض رسید که عبد الرزاق چشم او نموده بکنک زبان حرف
 میزند و امید رو به بهی دارد - حکم نمودند که از طرف ما بدر پیغام

رسانند که ما تفصیلات ترا بخشیدیم بمرکبان عهد القادر نام خود را
 بادگیر هسران که قابل ملازمت باشند بفرستد که بمنصب سرفرازی
 یابند و از طرف پدر نیز تسلیمات عفو تفصیلات و عطای منصب
 و دیگر عنایات بجا آرند بعد که این پیغام سراپا لطف و فضل پادشاه
 خطا بخش جرم پذیر بآن بهادر نمک حلال بی نظیر رسید بلکنه زبان
 بعد تقدیم آداب شکر قدردانی جواب داد که هر چند این جان سخت
 تا حال بر نیامده اما بدین حال امید حیات داشتن خیال محال
 مع هذا اگر حق سبحانه و تعالی باظهار کمال فضل و قدرت خود مرا
 حیات دوباره بخشد با این دست و پایی باخته بتقدیم رساندن مراسم
 نوکری متعذر و بعد از اینکه نوکری هم توانم نمود کسی که بزمک
 ابو الحسن گوشت و پوست بدن او پرورش یافته باشد نوکری
 عالمگیر پادشاه نمی تواند کرد - بعد عرض رحیدن این مقال در ظاهر
 قدری اثر ملال بر چهره پادشاه معلوم گردید اما از راه انصاف
 آمردن گفته فرمودند بعد صحت کامل حقیقت او بعرض
 رسانند - و از جمله اموال او که بپشتی بکانه تاراج رفت و
 قدری بتصرف متغلبان در آمده باقی را بدو بخشیدند تدمه ذکر او
 بر محل بذکر خواهد در آمد *

آنچه از اموال ابو الحسن بعد تفرقه بضبط در آمد شصت
 و هشت لک و پنجاه و یک هزار هون و در کرور و پنجاه و سه
 هزار روپیه که تخمینا زر شش کرور و هشتاد لک و ده هزار روپیه
 باشد حوای جواهر و مزعم آلات و ظروف طلا و نقره بعرض رسید -
 و جمع دامی یک ارب و پانزده کرور و میزده لک و کسری دام در

دفتر ثبت گردید - تاریخ فتح میر عبد الکریم که درین نردن
مخاطب به ملتفت خان شد و آخر بخطاب میرخان سرانرازی یافت
و از مستعدان حضور گفته می شد (فتح قلعه گلکنده مبارکباد)
گفته گذراند پسند انداد *

و بتحریر حقیقت اصل قلعه گلکنده و توصیف استحکام او
و خوبیهای آن شهر و لطافت آب و هوای آن سرزمین و حسنهای
نمکین سبز فام و سیر حاصلی آن مرزبوم اگر پروازم از سر رشته
سخن باز میمانم مجمل می نگارم که قلعه خام گلکنده بنا کرده
جد و آبای راجه دیورای است که سلاطین بهمنیه بعد سعی
بسیار بتصرف اسلام در آوردند بعد برهم خوردن سلطنت بهمنیه
چنانچه در جلد ثالث که بذکر سلاطین دکن و بیست و یک
صوبه هندوستان پرداخته انشاء الله تعالی باتمام رسد مفصل
بگزارش خواهد آمد - سلطان محمد قلی نام مخاطب بقطب
الملک از امرای سلاطین محمد شاه بهمنیه که حکومت گلکنده داشت
بعد ملوک الطوائف گشتن صوبجاب دکن بطریق تسلط فرمانروای
انجا گردید - قلعه خام احداث کرده راجه دیورای را که بالای تپه
کوه بود پخته ساخت بعده که بچند واسطه نوبت سلطنت بمحمد
قطب الملک که همه اولاد او بدین لقب ملقب میشدند رسید و
بر تعمیر قلعه گلکنده افزود و با بهاگمتی نام از زنهای خود
صحبت و تعلق سرشار بهم رسانده بموجب درخواست او بفاصله
دو کروهی قلعه شهری باسم او آباد نموده مسمی به بهاگ نگر
ساخت بعد از چند کاه که بهاگمتی فوت گردید و بر قبع اسم

بهیگ نگری بی برد اسم مذکور را بحیدر آباد مبدل گردانید اما در السنت عوام تاحال بهیگ نگری شهرت دارد و بسبب آنکه آن زنکه خرابات خانها و مسکرات زیاده در آنجا ساخته بود و فرمانروایان آنجا مدام عیاش بودند بانواع فسق و عذبه تعیش می نمودند و ابو الحسن زیاده بر سلاطین دیگر بعیش و عشرت میل داشت لهذا شهر مذکور بزنادتی فسق و فجور بدنام گردیده بود بعده که بتسخیر حضرت عالمگیر بادشاه در آمد بدار الجهاد موسوم ساختند - بعد از آنکه نویت سلطنت شاه عالم رسید چنانچه بگزارش خواهد در آمد باسم فرخنده بنیاد در دفاتر ثبت گردید - در گرما و سرما هوای معتدل دارد و مدار کشت و کار و غذای آن ملک بدرنج است اگر چهار ماه ایام بارش باران نرمک نرمک بدار زراعت نمیشود اگر یک دروز باران بشدت بارد و تالابها پر می شود همان آب بزراعتها تمام سال وفا می نماید *

القصة چون مابین بیجاپور و حیدرآباد قلعه سکر که از معمورهای مشهور آن ضلع است واقع شده و حاکم آنجا پروه نایک نام که از قوم بدترین مردار خوار دکن گفته میشد و مرزبانی آنجا ارثا بدو تعلق داشت و در ایام محاصره بیجاپور و حیدرآباد با دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار به هاونت سکندر و ابو الحسن و بستن راه رسد غله رحیده مقابل لشکر پادشاهی شوخی زیاده نموده بود بادشاه آفاق گیر در ایامی که بمحاصره نگذاشته بودند خلفه زاد خان پسر ارشد روح الله خان که در شجاعت و کار طلبی گوی سبقت از اکثر بهادران بزم دیده آن عهد می برد برای تابخت

و تاراج و خرابي ملك پريه نايك و تسخير قلعه سكر تعين فرمودند -
 بعد رسيدن خانه زاد خان و تردد نمايان در تاخت و تاراج
 معمورهای اطراف سكر بعرصه ظهور آوردن خبر تسخير قلعه گلکنده
 انتشار يافت - آن بدنام گمنام سوانجام نيكنامي خود در امان
 خواستن و باطاعت در آمدن دانسته بهزاران عجز و نياز ملتجي
 بخانه زادخان گرديد - و خانه زاد خان ارزا مامون و اميد وار عنايت
 پادشاهي ساخته بحضور معروض داشت - در ماه صفر همين سال
 پريه از قلعه برآمده مع كلید قلعه با خانه زاد خان ملاقات نمود
 و خانه زاد خان بانگ صلوة و اذان محمدي دران ديار كه هرگز
 بگوش سامعان كافر كيش آن مرز و بوم نرسیده بود بلند آوازه ساخت
 و مسجد بر بالاي تپه كوه سربفلک كشید؛ آن قلعه بنا نهاد و
 قلعه داري آنجا را بموجب حكم حضور بيكي از بند های پادشاهي
 مقرر كرده پريه را همراه گرفته بحضور آورده ملازمت فرمود - گویند
 پريه چنانچه بدی آفرينش در قوم كفار كه از جمله مردار خواران
 بي اعتبار مي باشند اشتهار داشت زياده بران در زشتي صورت
 عجب كرده منظر بدهيئت واقع شده بود بخاري بود از خم نيل
 و ديگ قير فراهم آمده به نمونه انسان مجسم گرديده اگرچه بعد
 ملازمت بتقاضاي مصلحت بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار
 سرفرازي بخشيدند اما هرگاه نگاه هريكی از امراي حضور برومي
 افتاد آن صورت مكروه او را می دید و آن مراتب منصب را بنام آن
 زشت صورت بدنام می شنیده بي اختيار بخنده می آمد و كلمه لاحول
 بزبان او جاري می گرديد تا آنكه در اندك فرصت كه بدو سه هفته

نکشید باجل طبعی بمکان اصلی خود شتافت - و پسر و همراهان
 او را بمنصب زیاده از حوصله آنها سرفراز ساختند - و برای تسخیر قلعه
 ادھونی که در تصرف مسعود حبشی بیجاپوری بود غازي الدين
 خان بہادر فیروز جنگ را ہراول پادشاہ زادہ محمد اعظم شاہ نموده
 مرخص فرمودند - و بیست و پنج ہزار سوار ہمراہ فیروز جنگ مقرر
 فرمودہ نظر بر عدم پایباقی و میسر نیامدن جاگیر اکثر مغلیہ ہمراہ
 فیروز جنگ مقرر فرمودہ تنخواہ نقدی حکم نمودند - و از عقب
 فیروز جنگ پادشاہ زادہ محمد اعظم را با چہل ہزار سوار و توپخانہ
 بیشمار برای پشت گرمی فیروز جنگ مرخص ساختند و خود
 بدولت بافروشکوة عالمستانی بعد از بند و بست نواح دارالجمہاد
 حیدر آباد اوائل ربیع الثانی رایت ظفرآیت طرف ظفرآباد
 بر افراشتند - بعد رسیدن بظفرآباد بیدر ابوالحسن را کہ برای فرستادن
 دولت آباد ہمراہ جانشینار خان مقرر کردہ بودند و لغایت حال
 بسبب بعضی موانع در رکاب ہمراہ بود بقلعہ مذکور روانہ ساختند -
 و مکرر برای سرانجام دادن ما یحتاج آنچه مرغوب طبعیت
 ابوالحسن باشد تاکید فرمودند - و اوائل جمادی الاولی در سواد گلبرگہ
 شرف نزول فرمودہ بعد زیارت حضرت سید محمد گیسو دراز
 قدس سرہ ہفت مقام نمودہ متوجہ بیجاپور گردیدند - و آخر ماہ
 مذکور حوالی بیجاپور مضرب خیم ظفر انجام گردید - ازانکہ شہر و
 نواح بیجاپور کہ بسبب حوادث لیل و نہار چنانچہ بتذکار در آمدہ
 ویرانہ و خرابہ محض گشتہ بود حکم چہاونی و تعمیر عمارات و
 دلہای شکستہ مکنت آنجا نمودند *

ذکر هوائی سال - یی و دوم جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و نود و نه هجری

بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه وقت عبور بقصد تسخیر قاعه ادهونی نزدیک قلعه ملکانو (۱۰) که از جمله قلعه های قلب مشهور توابع بیجاپور است رسید و شنید که قلعه دار آنجا مرده است و محصوران آنجا طفل خرد سال او را که از طرف بیجاپوری هارس بود قلعه دار قرار داده اند حکم محاصره آن نمود - محصوران چند روز دست و پای لاهاصل زده آخر مع کلید قلعه آمده رجوع آوردند بعد عرض آن قلعه را باعظم نگر موسوم ساختند - و بسبب رحیدن ایام برشکال بموجب حکم پادشاه زاده همانجا چهاونی فرمود - و خان فیروز جنگ بعد رسیدن بپای قلعه ادهونی اول بمسعود نا محمود که از حبشیهای کهن سال بیجاپور بود پیغام اطاعت و عاقبت اندیشهی نمود آن پیر نابالغ سر از قبول امر پیچید بعده که فیروز جنگ بتاخت و تاراج آن ولایت پرداخته به پیش بردن مورچال و رواندن نقب و اسیر نمودن و کشتن جمعی که از قلعه بشوخی برآمده دستگیر می گردیدند شروع نمود و کوشش و کشتش بسیار و تردهای نمایان و یورشهای بهادرانه بظهور آمدن مدهرش بیپوده کوش پتبه غفلت از گوش بر آورده از راه عجز پیش آمده قلعه را بتصرف بندهای پادشاهی در آورده از جمله حلقه بگوشان درگاه گودیک و فرزندان خود را روانه حضور لامع النور نمود و خود

التماس معاف فرمودن ملازمت و عدم اختیار نوکری بمیان آورد از راه فضل قبول فرمودند - بعده که خبر صحت کامل عبد الرزاق لاری بعرض رسید حکم بنام صوبه دار صادر شد که عبد الرزاق را مستمال ساخته روانه حضور نماید - عبد الرزاق بعد از عدم قبول التماس فرمود که امید وارم مرا مع اطفال روانه بیت الله سازند که بعد حصول سعادت طواف حرمین بوطن رفته بدعای ازدیاد عمر پادشاه مشغول باشم بعد عرض فرمودند مقید ساخته روانه حضور نماید فیروز جنگ اطلاع یافته شفیع او گشته نزد خود بدلاسی تمام طلبیده چند گاه با خود نگاهداشته بدلبری او پرداخت بعد یک سال بقبول منصب چهار هزارى سه هزار سوار بجزیره بندهای پادشاهی در آمد *

ذکر سوانح سال سی و سه از جلوس خلد مکل مطابق

سنه هزار و صد هجری

در آغاز سال سنه سی و سه از جلوس فرزندان سیدی مسعود مع کلید طلای مرسوله فیروز جنگ بحضور رسیده ملازمت نمودند و هر یک بمنصب لائق سرفرازی یافته مورد عنایات گردیدند و سیدی مسعود را سالیانه مقرر فرمودند - خان فیروز جنگ را نیز بعد بحضور رسیدن بعنایات و اضافه هزارى هزار سوار دیگر رعایت مفتخر ساختند - سعادت خان عرف محمد مراد حاجب حیدر آباد اگرچه از خانه زادن عقیدت نشان و ندویان جان نثار پادشاه بود اما چون در ایام حجاب از راه نیک سرشتی که داشت بامید عفو تقصیرات ابو الحسن ترحم بحال او نموده در بعضی مقدمات

فدای خواست که آتش امروزی زیاد نسبت باو بمیان آید در اخفای دور سه
مقدمه خلاف مرضی حضرت خلد مکان ازو بظهور آمده بود از آن جمله
فرستادن مبلغ خطیر برای سنبهای مردود نابکار که از خارج بسمع
مبارک رسید و سعادت خان بحضور معروض نداشت و یکدو
مقدمه دیگر که بدو ارشاد فرموده بودند در تقدیم آن کوشیدن از آئین
مروت دور دانست بنابراین بعد فتح گلکنده که بحضور رسیده ملازمت
نمود بپای اعتراض آمد و صدی (۱۱) سوار از منصب او کم و از خطاب
بر طرف فرموده هشتاد هزار روپیه از جمله مبلغی که در ایام
حجابت یافته بود بعد از ملازمت بعرض رساند باز یافت فرمودند
اما نه عدد خوانچه جواهر که قریب ده لک روپیه مالیت منجمه
زر بپشکش بحسن تدبیر چنانچه بگزارش آمده بلا قید قیمت
بجانبازی تمام سر بهر نزد خود نگاه داشته بود و در ایام کم توجهی
پادشاه هر چند خواست تحویل متصدیان جواهر خانه نماید آنها
در گرفتن خوانها بلا دست آویز سر رشته که لازم ملزوم دفتر دیوانی
می باشد بلحکم و بיעرض عذر می آوردند و محمد مراد از راه
ناموافقت ایام اعتراض بعرض آن جرأت نمی نمود و نهایت
وسواس باز پرس آن داشت و شب و روز از اندیشه مآل کار آن
متزلزل خاطر می بود چنانچه برین مذکور یکسال گذشت آخر متصدیان
جواهر خانه بعرض رساندند که محمد مراد نه عدد خوانچه جواهر که
نقش مهر موم آن پیدا نیست و دستاویز سیاهه آن بمهر متصدیان

ابو الحسن ندارد به جواهرخانه می سپارد پادشاه از راه فضل و خانه زاد پروری فرمودند که درین ماده خاطر ما از طرف عدم خیانت محمد مراد جمع است چون از خانه زادان واقعی ما است و در دوش و گذار ما بازی کرده از آنکه در حجابت خلاف مرضی ما ازو بظهور آمد چشم نمائی ضرور بود چنانچه همان روز که می او را بحال فرموده خواستند که بخطاب مرشد قلی خان که پدر او بدان مخاطب بود سرفرازی بخشند عرض نمود که چون از ما خانه زادان که اکثر خطا سر میزنند و بعزل خطاب پای اعتراض می آئیم مدت باید که تا اصل اسم در السنه زبان زد گردد گمنام باشد و خود را قابل خطاب پدر هم نمی دانم امید وارم که از راه فضل بر اسم خانه زاد خطاب عطا شود تبسم نموده قبول فرمودند •

چون مکرر اوراق مدت همراه محمد مراد خان بود و بروض و اطوار او محرمیت تمام داشت و مطلع بود برینکه هر چند بعضی همدمان اندرون و بیرون با او گفتند که جواهر و مروج آلات خوانچها را عدد شمار بحال داشته با جواهر کم قیمت عوض نماید آن بزرگ مندر نظر بر امانت وای نعمت راضی نشد و اصلا تصرف و خیانت درو نه نمود - و مکرر از زبان او شنیده که حق سبحانه تعالی از برکت همان پاس امانت و عدم خیانت در چنان ایام که ملاحظه کلي آبرو بحال نماندن در میان بود از شر و ضرر چنان باز پرس محفوظ داشت •

چون ذکر دیانت بمیان آمده کلمه چند ازان بزبان خامه صدق بیان میدهند - هر چند بسیاری از مقصدی پیشه‌های این زمانه و

صاحب غرضان سوخته روزگار که از پروری نفس شوم حق بجانب آنهاست هیچ احدی را متدین نمیدانند و دیانت و امانت داری را فعل لغو میدانند اما بر عقلای صلاح شعار عاقبت اندیش ظاهر است که زیر آسمان برای انسان هیچ خصلت محمود به از امانت و دیانت نیست و برکت و عزت و آبرو و ترقی و بایداری دولت و خلاصی بازخواست دارند و عاقبت بخیری خود و فرزندان بر دیانت و کم ازاری خلق الله است *

آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعۀ فال بنام من دیوانه زدند اما بشرطیکه امانت داری او محض برای رضای خدا و عدم قصد ایذا و فرسازدن مضرت بخلق الله و نظیر آباد کاری ملک باشد نه آنکه برای خوشنودی مخلوقی خلقی را زیر تیغ کشیدن و از باز پرس روز جزا نیندیشیدن *

امین باید از داور اندیشناک * نه از زجر دیوان و رفع هلاک و الا نه جمعی که برای نفس پروری خود یا برای خرسنودی مصلحت و وزیر ظلم و تعدی بر رعایا می نمایند حق سبحانه تعالی همین مخلوق را بر آنها گمارد که دماغ از دمار آنها برآرد - بدین تقریب جمعی که از جمله پیش آوردهای حضرت خلد مکان و امرای عالیشان آن عهد که بدین صفت موصوفند هر چند بتعداد همه آنها نمیتوان پرداخت اما چندی که مشهورند و مسود سوانح بر احوال آنها اطلاع دارد بزبان خامه میدهد *

ابتداء بعد عاقل خان خوانی امانت خان بود که باوجود اختیار نمودن کار و بار روزگار فقیر وضع زیست می نمود چنانچه

قلوب سابق بگزارش آمده مدام جذب قلوب زبردستان و رعایت حال مستمندان را بر کفایت و گردواری مال پادشاه رجحان میداد از جمله نیکنامی احسان او که در باره رعایای مالگذار و زمینداران صوبه خجسته بنیاد و خاندیس و غیره در ایام دیوانی دکن بکار برده معاف نمودن ده دوازده لک روپیه است که بابت باقی سنوات بر ذمه رعایای سقیم حال طلب سرکار بود و هر سال منصفداران و اعدیان منصوب کرده دیوانیان برای وصول آن میرفتند - و دام و درمی وصول نا نموده مبلغی موقوفانه برای خود گرفته طومار ندارد نوشته آورده بدفتر رجوع می نمودند - بهمین دستور مبلغ کلی پیشکش بر ذمه زمینداران نادر بود که بوصول در نمی آمد و بوسیله تعلقه تحصیل آن منصفداران و دیوانیان جز صوبجات متمتع میگردیدند یک نلیم معاف نمود - روزی بخدمت خلد مکان تقریبا صفات امانت و دیانت بمیان آمد و خلد مکان زبان بوصف امانت خان کشاد او التماس نمود که مثل من خائن دیگری نخواهد بود که هر سال چندین لک روپیه مال ولی نعمت را برعایا و عمال که باقی دار بودند معاف می نمایم و امید عفو از پادشاه خطا بخش جرم پوش دارم فرمودند ما معاف نمودیم و میدانیم که شما خزانة دنیا و آخرت ما را معمور میسازید - اما روزی رشید خان دیوان خالصه که با امانت خان پاره سوی مزاج همچشمی داشت پروانههای معنایی جزیه را که امانت خان با دست آویزهای مختلف به نمود نوشته میداد و پادشاه را در اجرای جزیه نهایت تقید بود از نظر گذرانیده عرض نمود که از نصف هنوز بیشتر را امانت

خان سغد عدم مزاحمت جزیه داده خلاف مرئی بظهور آمد و با امانت خان فرمودند که در مقدمات دیگر مالی و ملکی آنچه سغد معافی بمردم میدهد مختارید اما جزیه که بهزار دشاری بر کفار جاری ساخته ایم معاف نمودن آن بدعت و باعث برهم خوردن بندوبست جزیه میگردد - ازان روز امانت خان دست از معاف نمودن جزیه باز کشید و تمام عمر سوای رخت غریبانه و پا جامه گلداه سفید نمی پوشید و کنیز در خانه نگاه نمیداشت - و دیگر حسن صفات آن سید والا نسب بسیار است و از اثر خوبیهای او بچهار واسطه فرزندان او بقرب و آبرو دیوانی دکن و دیگر خدمات عمده بلا تفرقه حادثه روزگار که کمتر باوادم تصدی پیشهای مردم آزار اتقان افتاده لغایت حال که سنه هزار و صد و سی و پنج باشد سربراه می نمایند *

دیگر حاجی شفیع خان سبزواری از دیانت دارهای واقعی بود اما در سلوکی که با همچشمان بیش منصب و رعایای سخت واقع شده بود لهذا آخر مغضوب و بی منصب گردید *

بعده میرزا یارعلی که از پیش آوردهای حضرت خلد مکان بود دیانت او بمرتبه بود که هر چند می خواستند او را بعطای اضافهای پیاپی و خطاب بر دیگر همچشمان امتیاز بخشند از قبول ابا می نمود اگرچه از ابتدا به پیشکاری بخشی گری مامور بود و خدمت ماموره را باستقلال تمام سربراه می نمود مگر بسخت گیری و دقت زبان زد مردم شده بود و بعد کاوش تمام کار خلق را جاری می نمود اما آخر کار در همه امور ملکی دخیل

گردد و مدت مدید داروغگی ذاک ضمیمه خدمات دیگر داشت و در داروغگی کچهری تا عین میرزا یارعلی برکل اسناد پادشاهی نمی شد هیچ سند جاری نمی گردید - بچشم پرشی و حسن نیت در اجرای کار خلق می کوشید - و در عرض چنان گسناح بود که روزی جوان امری را برای منصب استاده کرد پادشاه فرمودند که خورد سال است در جواب التماس نمود - تا جاگیر یافتن داخل بندهای پادشاهی ریش مفید خواهد گردید - روزی پادشاه اولش میوه برای او فرستادند روز دیگر که بمجرا آمد تسلیم عطای اولش از خاطر او زنت خلد مگان این معنی را دریافته بتقریب استفسار مرز آن بیداد دادند پائین رفته بعد ادای چهار تسلیم مقرری چهار تسلیم دیگر بجا آورده عرض نمود که این تسلیمات سجد سهو است - از چنین عرضهای مکرر پای اعتراض آمد چنانچه یک روز بتقریب ادای شهادت تورانی در مقدمه شرعی بعرض رساند که این تورانی است شهادت او چه اعتبار دارد خلاف مرضی بظهور آمد و فرمودند که پاس ادب این معنی را منظور نداشت که ماهم تورانی ایم *

دیگر از جمله متدینهای واقعی قاضی القضاات شیخ الاسلام پسر قاضی عبد الوهاب بود برخلاف طریقه پدر و برادران بلکه نسبت با اکثر قضاات این زمان بکمال بی غرضی و دیانت تقدیم قضایا می نمود و نظر بر فساد زمان که بیشتری به بیند دروغ ادای شهادت می نمایند بعد گذشتن شاهدین کمتر حکم اثبات حق می نمود و تا مقدور می کوشید که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند *

دیگر از جمله امرای عالی نسب محمد یار خان نبیره
آصف خان است که باین صفت محمود و دیگر حسن صفات
موضوف است *

بعد ازان فاضل خان خانسامان خرامانی که مدتها دیوانی
تن نیز سرواژه نموده تن باخذ رشوت نداده به نیکنامی خدمات
موجوعه را سرانجام داد *

دیگر شجاعت خان صفاهانی که از حسن دیانت و صفات
کم آزاری خلق غائبانه که پادشاه او را ندید و از جمله متعینهای کم
منصب احمد آباد بود بپایه پنجهزاری پنجهزار سوار و صوبه داری
احمد آباد و اجمیر و جودهپور ضمیمه هم سرافرازی یافت و در
مقدمات جزئی و کلی دست طمع دراز ننمود *

بعده اعتماد خان عرف ملا طاهر که از جمله رفقای شجاعت
خان بود او نیز از پایه دویستی غائبانه بپایه دوهزاری و متصدی
گری بندر سورت و دیوانی احمد آباد که مدتها داشت رسیده
علم شهرت بمرتبه برافراخت که نزد پادشاه نهایت آبرو و اعتبار
داشت - و در گرد آوری مال پادشاه باین حد تقید داشت که
بعده آقا محمد زمان نام برادر حقیقی او که تجارت سی نمود
از ایران آمده در خانه اعتماد خان فرود آمد و عشر مال تجارت برادر
را که دود روپیه می شد نمیخواست معاف نماید حساب نموده -
خواست که از طرف خود در سرکار واصل سازد - آقا محمد زمان اطلاع
یافته مانع آمد و عشر مال خود را ادا ساخته آزرده گشته برخاسته
باحمد آباد رفت - تا حالت نزع اعتماد خان روی برادر ندید *

دیگر عنایت الله خان که از نجبای کشمیر بود و آبروی
رفته مردم کشمیر بسبب حسن خدمت و امانت او که در
دیوانی و دیگر خدمات بتقدیم رسانده بحال آمد و از منصب
جز روز بروز بر آبروی او می افزود و پادشاه بمرتبه در پرداخت
و خاطر داری او متوجه بودند که روزی میان مردم جمده المملک
اسد خان و عنایت الله خان بر سر خیمه و جای مثل گفتگو
و پرخاش بمیان آمد و مابین هر دو ماده بیدمانی بهم رسید حضرت
خلک مکان جمده المملک را فرمودند که بدیدن عنایت الله خان
رفته عذر بخواهد *

و دیگر از جمله خاتنه زادان با نام و نشان اشرف خان و عبدالرحمن
خان و حاجی عبد الرحیم خان پسران اسلام خان که بخدمت
بخشی گری و دیگر خدمات سرفرازی داشتند به نیکذامی و دیانت
زیست نمودند *

همچنان مخلص خان پسر صفشکن خان ندیره قوام الدین خان
که در استعداد نظم و نشر طبع عالی داشت ببدنامی اخذ کار سازی
تن نداده ازین جهان فانی مرحله پیمای سفر آخرت گردید *

دیگر امیر خان عرف میر عبد الکرم بهمنی که از مستعدان
روزگار و پیش آوردهای خلک مکان بود *

همچنان حمید الدین خان پسر سربره خان کوتوال ركب
در زمره دیانت پیشگان محسوب گردیده اند *

و عبد الرحیم خان بیوتات و میر احمد خان که برادر هم
گفته می شدند جامه نیکذامی و دیانت پوشیدند اما در

بعضی مقدمات بستختی زبان زد گردیدند *

و از متصدی پیشهای کم منصب عبد الوهاب استر آبادی
که دیوان حیدر آباد نموده بودند دیانت دار واقعی بود و سوای نام
بردها بسیار از تربیت یافتهای حضرت خلد مکانش که جامعه
نیک انجامی این صفت محمود پوشیدند اگر بتعداد همه آنها
پردازد از سر رشته مطلب باز می ماند اما از زبان مردم روزگار هیچ
احدی نجات نیافت و فی الحقیقت بی عیب ذات حق است *

درین ایام حادثه خانه برانداز طاعون و وبا که از چند سال
در ملک دکن تا بندر سورت و احمد آباد پیچیده بود در لیجاپور
و اردوی معلی بشدت تمام فرا گرفت - و کار بجائی کشید که
چون هر یک از افراد انسان جان خود را در معرض تلف می دید
کار ازان گذشته بود که بفکر ماتم خویش و تیمار پردازد و سیه کانس
مهمان کش فلک خراست که یکبار تخم انسان را از مزرعه دنیا
بر اندازد و باد صرصر فنا چنان بفکر قطع شجر حیات هرنی حیات
افتاد که می خواست نخل نشو و نمائی همه را از صفحه روزگار
بر کند همینکه اثر دانه طاعون برابر عذاب و کنار در بغل و زیر
بناگوش و در کش ران ظاهر میگشت یا در حدقه چشم سرخی
حرارت تب وبا معلوم میکردید بر وارثان او فکر کفن و دفن
واجب می شد - از جمله مردم غیر مشهور و نامرادان بی بضاعت
هزارها در محل و بازار جان میدادند و کمتر کسی را کفن و قبر
میسز می آمد - از مردم نامی که بوسیله اجل ناگهانی و با رخت
هستی ازین جهان فانی بریستند پرستار خاص اورنگ آبادی

محل و فاضل خان صدر و محمد راج که بنام پسر جسونت - بنده
 بدگمان در محل پرورش داده بودند با جمعی دیگر از مردم عمده
 بشمار آمدند تا ریخ غلیظه این مرگ انبوه یافته اند * مصرع *
 * قیامت بود یا شور و یا بود *

و ابتدا از سنه بیست و هفت سال جلوس چنانچه بگزارش آمده
 شروع شد و انتها بهشت و هشت سال کشید بالجمه بالتماس بعضی
 عمد های حضور از بیجاپور طرف اکلوج کوچ فرمودند و باره
 تفاوت در و یا بهمرسید *

ذکر - و انج سال می و چهارم از جلوس خلد مکان

مطابق سنه هزار و صد و یک هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را با جمعی از مردم نامی و
 امرای کار زار دیده برای تنبیه و استیصال کفار بد سگال طرف
 بهادر گده و گلشن آباد و فیروز جنگ را با فوج شایسته برای تسخیر
 قلعات صمت راجده و غیره روانه فرمودند و مقرب خان عرف
 شیخ نظام حیدر آبادی را با برخی از بندهای روشناس برای تنبیه
 سندهای بد اساس مرخص ساختند و هر یکی برای ظاهر ساختن
 جوهر تردد خود در تقدیم خدمات مامور میکوشیدند تا آنکه مقرب
 خان که در فنون - پایه گری و کار طلبی از مبارز پیشگان مشهور دکن
 بود بتسخیر قلعه پرناله نزدیک کولا پور رسیده جاسوسان راست
 گفتار برق رفتار اطراف و کنار آن دیار برای خبر آوارگی کفار
 خصوص اطلاع مکان سندهای بد کردار که در طغیان افعال ناشایسته
 ده برابر مرده تر از سیوای جهنمی پدر خود بر آمده خود را

بمذیبهای سوانی ملقب ساخته علم شهرت بدنامی زیاده از آبی
 ملعون خویش بر افراشته بود تعیین نمود از اتفاقات آن بد اصل
 از اصل مکان خود که راهیری باشد پراگنده گشته پناه بقلعه
 کپیلنه برده بعد خاطر جمع از سرانجام ذخائر و دیگر بند و بست
 اطراف براهنمائی طالع واژگون که از رسیدن افواج پادشاهی
 غافل بود بارادۀ سیر و غسل آب مان گنجا که نزدیک حد پرگنه
 منگمنیر یک منزلی دریای شور واقع است در دره کوهی قلب
 دشوار گذار که کبکلس دیوان ناپاک آن سگ نابکار درانجا عمارت
 عالی پر از نقش و نگار و باغ پر از اشجار ثمردار و لاله زار احداث کرده
 بود باتفاق کبکلس و عیال و ساهو نام پسر بد سگال و جمعی از
 هوا خواهان دیگر و دوسه هزار سوار بی خبر از اندیشه شاهین قضا
 و قدر رسیده بعد فراغ غسل نظر برقاب مکان و راههای پرتعب سرا پا
 نشیب و فراز و تراکم اشجار خار دار درانجا توقف ورزیده بود از آنکه
 خلاف طریقه پدر جفا کار بخوردن شراب و صحبت مه جدیدان لاله
 رخسار رغبت تمام داشت بعیش پرداخت هر کارهای بادپیمای
 تیز رفتار مقرب خان رسیده از غفلت او در شغل لهو و لعبه که خانه
 ویران کن ظالمان بد عاقبت است آگاه نمودند مقرب خان بارادۀ
 قلع ریشه آن شقی لعین ملاحظه جان خود و مکان قلب نموده رستمزه
 کمر همت بسته از کولا پور که بنگاه او بود تا مکان آن کافر بد مآل
 جهل و پنهج کروه مسامت داشت با دو هزار سوار بیکه تاز و هزار
 پیاده قدر انداز جان باز انتخابی روان شد - باوجودیکه همراهان مانع
 آمده از قلب راه آگاهی داده گفتند که ما بین راه چندین کتل

سربلک کشیده مثل انبیا کهانه و غیره درهای قلب واقع شده اگر سی
چهل پیاده بی یراق سرراه گرفته بانداختن سنگ بردازند عبور
فوجهای کلان خیال محال است - آن تهور پیشه جلالت کیش بقصد
جهاد و آرزوی آنکه اگر بران کافر غالب آمده کاسرا گردیدم در جرگه
غازیان علم شهرت خواهم برافراشت و اگر قضیه واژگون گردید از
درجه شهادت بی نصیب نخواهم گشت سوار شده بطریق یلغار طی
مسافت دشوار گذار نموده ببعضی مکانهای قلب که میرسید اول خود
پیاده میشد بعده همه همراهان رفاقت می نمودند و مازند برق ازان
تنگنای هر از اشجار میگذاشتند تا نزدیک آن اجل رسیده برگشته
طالع رسیدند - گویند بعده که هرکارهایی آن سگ ناپکار او را از رسیدن
فوج پادشاهی که باصطلاح مرهتها فوج و لشکر مغل نامند خبردار
ساختند آن سر مست باده غفلت و ناکامی بگمان آنکه رسیدن
افواج مغل درین مکان توهم محض و تصور باطل است در عالم
غزور و نخوت که نشئه سرشار باده خانه بر انداز علاوه آن گردیده بود
حکم قطع زبان هرکارها فرمود و اصلاً بفکر تهیه سواری و مورچال
یستن نپرداخت تا آنکه آن بهادر جلالت پیشه با پسر و برادرزاده
و ده دوازده نفر از خویشان شجاعت شعار و دو صد سه صد سوار
دیگر برق کردار با شمشیرهای برهنه بر سر آن خون گرفتگان
هوش باخته رسید و آن سر مست نشئه بیخودی بعده که کار
از دست رفته بود باتفاق فوجی که همراه او بود و بیشتری روپوش
گردیده بفکر کمر بستن و یراق برداشتن پرداخت و کبکلس و زیر او
که از همدمان و ندیمان شجاعپ نشان فدربیت کیش او گفته

می شد او را پس پشت خود داده با جمعی از مرهت‌های نامی بمقابله پرداخته پیش قدم گردید - و در آغاز دار و گیر تیری بر بانوی او رسید که دست راحت او را از توده باز داشت از اسپ افتاده فریاد می زد که من ماندم و سنبها که در فکر فرار بود او نیز از اسپ جسته گفت پانچی من هم ماندم - و همینکه چهار پنج مرهته از پا درآمدند باقی مردم سنبها رو بفرار آوردند و کیکلس دستگیر گردید و سنبهای برگشته اختر خود را بپناه عمارت بتخانه رسانده پنهان و محصور گردید - بعد جست و جوی سراج او را یافتند دست و پای لاحاصل زن گرفت آخر چند کس از نا کسان خویش بکشتن داده او نیز مع عیال و پسر خرد سال ساهو نام گرفتار سر پنجه تقدیر گردید و جمله از مردان و زنان بیست و شش نفر مع ساهو نام پسر هفت هشت ساله و دو زن دیگر اقربا و همدان صاحب مدار سوای رام راجه نام برادر خرد او که در یکی از قلعهها بطریق قید نگاهداشته بود مقید و دستگیر گشتند - و همه را دست بسته موکشان تا پای فیل سواری مقرب خان آوردند با وجودی که در آن فرصت ریش تراشیده خاکستر بر روی مالیده تغیر لباس داده بود بعلامت آنکه مالک مروارید از زیر رخت - او نمودار گردید و نشان یافتن سواری او که خلخال طلا در پای اسپ بود شناختند او را بر فیل سواری خویش ریف ساخت بعده بعضی را مع طوق و زنجیر مکافات اعمال بر فیل و جمعی را بر اسپ سوار نموده نزاره فتح نواخته کامیاب گشته اهیران را از انجا محزم و احتیاط سپاهانه بر آورده روبه بنگاه خود آورده حقیقت بحضور معروض داشت -

قبل از آنکه عرض داشت مقرب خان از نظر بگذرد از زبان منبیهان و
جاسوسان معتبر بعرض رسید و این مرزده روح پرور باعث فرحت
و شادی عالمی و خوشوقتی و سرور برزا و پیر خیمه بخیمه گردید - و
در همان زودی خبر نزدیک رسیدن مقرب خان با اسیران معروض
گشت - فرمودند دو گروهی اکلوج که حضرت خلد مکان تشریف
داشتند توقف ورزیده باتفاق حمید الدین خان نائب کوتوال که
باستقبال فرستاده بودند زیاده از شمار لکها مردم که برای
تماشای آن شقیان بدعا قبت برآمده بودند آن مدبران تیور روزگار را
بدستور ابران تخت کلاه نموده و لباس مضحکه پوشانده همه را
بأنواع عقوبات در شکنجه عذاب سرا پا صواب درآورده بدان خواری
و زاری در چشم نظارگیان و انبوه خلایق شتر سواره جلوه داده دهل
کوبان و نفیر زنان تشهیر کنان بلشکر در آوردند - و غریو کوس
شاد یازه که عالمی بر این امید سرا پا گوش بود بنوازش درآمد - و
خریش و خوشوقتی این مرزده که غمزهای دل چندین لک هندو و
مسلمان که سوخته آتش بیداد آن گافر ناجرباغی طغمی بودند گردید
و اثر فرحت جان فزای روح پرور آن بفلک برین رسید - گویند دران
چهار پنج روز که خبر نزدیک رسیدن مقرب خان رسیده بود از زبان
مستورات گرفته تا مردان دست و پا باخته از خوشوقتی این خبر
خواب نموده تا در منزل بتماشا برآمده شکرگویان استقبال نموده
بودند - و در هر قضیه و دیهات سرراه و اطراف هرجا خبر میرسید
دهل شادی نواخته می گردید و هرجا گذر می نمودند دروایم
پر از زن و مرد گشته شادی کنان تماشا می کردند و بقصد سیر و

تفرج شرط استقبال و شباعت بجای آوردند و چند روز و شب برای عالمی شبها شب برات و روزها روز عید بو - القصه بعد که آن سزاوار قتل و زجر را باهمراهان بدان فضاحت و رسوائی و عذاب آوردند در وقتی که پادشاه دیوان نموده بودند و از سلاطین و امرا و خلایق خاص و عام جمعی آمدند حکم شد که آن گروه شقاوت پزوه را بپای تخت آورده حاضر سازند و حضرت خلد مکان از مشاهده آن شکر گویان از بالای تخت فرود آمده دو رکعت شکرانه ادا نمودند - گویند در آن حالت کبدکلس بد بخت که در شعر گفتن هندی طبع موزون داشت باوجودیکه سر و گردن و همه اعضای او در شکنجه عذاب بود سواي چشم و زبان او قادر بر حرکت نبود از مشاهده آنکه پادشاه عالم ستمان از راه عجز و سرافکندگی و نیاز بدرگاه بی نیاز از تخت فرود آمده بادی در رکعت شکرانه پرداخت باشاره چشم و زبان منبها را مخاطب ساخته بدیهه شعر هندی بدین مضمون ادا نمود که ای راجه از دیدن تو بادشاه عالمگیر را با چنان فرو حشمت طاقت تخت نشینی نماند و بی اختیار گشته از برای تعظیم تو از تخت برخاسته فرود آمد بعد از آنکه بزدان خانه مکافات فرستادند اگرچه بعضی هواخواهان رکاب مصلحت صواب در آن دانسته بودند که آن تیره بخندان را بجان امان داده کلیدهای قلعات را از نزد منصوبان او طلبیده جا بجا قلعه داران تعین نموده آنها را در قلعه محبوس ابدی سازند اما چون آن تبه کاران دانستند که آخر کار سر آنها بر دار جزا جلوه گر خواهد گردید و اگر بانواع ذلت و خواری محبوس و مایوس و محروم از لذت زندگانی مانند هر روز برای

آنها مرگ تازه خواهد بود هر دو بد مآل تیره روزگار زبان بژاخر خوانی
 حرفهای ناشایسته و کلمات لغو دراز نموده آنچه می خواستند در عالم
 هوزه گوئی نسبت به بند های درگاه عالم پناه و مقربان حضور می
 گفتند و مشیت الهی بران رفته بود که ریشه فساد آن بدنهادان
 از ملک دکن کنده نگردد و پادشاه باقی عمر عزیز دران مهم و قلعه
 گیری صرف نماید غیرت پادشاه تقاضای آن نمود که فرصت نداده بقطع
 شجر حیات آن ملعونان و قلع بیخ فساد آن ناکسان باید پرداخت
 قلعبات باندک توجه بتسخیر خواهد در آمد راضی بدادن قول
 امان و طلبیدن کلید قلاع نگردیده حکم فرمودند که ابتداء زبان
 هردو ملعون را از دهان برآورده از ناسزا گفتن کوتاه سازند بعد چشمهای
 آن خیره چشمها را از کاسه سر بر آرند بعد ازان با ده یازده نفر
 دیگر یانواع عقوبت بسزای کردار رسانده پوست کلهای سنبهای
 جهنمی و کبکلس را پر از گاه نموده در همه بلاد و معمورهای
 مشهور دکن با ساز نقاره و سرنا و نفیر تشهیر نمایند آری سزای
 مفسد پیشگان مردم آزار جفاکار بد کردار همین است - و ساهو نام پسر
 هفت ساله آن بد فرجام را با چند نفر دیگر از رجال آن طائفه
 بد سگال جان بخشی فرموده حکم نمودند که اندرون احاطه گلال
 بار نگاه دارند برای تردید او موکلان فهمیده کار تعیین نمودند و بمنصب
 هفت هزاری سزافرازی بخشیدند و دیوان و بخشی او بتجویز
 مقربان حضور جدا مقرر کردند که آخر مار کشتن و بچه مار نگاه داشتن
 و آتش فرو نشاندن و اخگر گذاشتن ثمره اش بعد واقع خلد مکان
 چنانچه بر محل بگزارش خواهد در آمد بظهور آمد بفرجای اینک *

* بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود
 و دیگر بعضی عورات را که مادر سنبها و دختران آن بد مال بودند بقلعه
 دولت آباد فرستادند تاریخ آن فتح عظیم * * مصرع *
 با زن و فرزند سنبها شد اسیر
 بعرض رسید پسند نموده خلعت عطا نمودند *

در ایامیکه محرر اوراق را همراه عبد الرزاق خان لاری در حویلی
 متصل قلعه راهیری که سیوا ساخته بود چند گاه بسر بردن اتفاق
 افتاد از زبان مردم آن جا مسموع شد که آن ناپاک ماده فساد عالمی بود
 و آنچه بر زشتی افعال دیگر سنبهای بد خصال اطلاع یافته در سه
 فقره می نگارد - که چون آن قطعه سرزمین که نمونه قطعه جهنم توان گفت
 و همه یک لخت کوه و سنگ رافع شده و در اواخر تابستان آب بسیار
 کمیاب میگردد بر مکنه آنجا نهایت تصدیع می گذرد سیوای جهنمی
 متصل مکان نشیمن خود بارلی مختصر کنده بر سر بارلی قالیچه وار
 نشیمن از سنگ خارا تراشیده بر آورده و تکیه از سنگ بران نمودار
 ساخته در آنجا نشسته هرگاه زنان ساهوکار و دیگر غربا برای آب
 می آمدند بطفالان آنها میوه فصل آن هنگام میداد و بزیانی که
 با مادر و خواهر حرف می زنند بآنها حرف مزه بعد که نوبت
 راج بسنبهای ناپاک رسید بر سر همان چبوتره بر بارلی نشسته
 زن و عروس رعایای آنجا که از لالاجی برای آب دران بارلی
 آمده سبو پر کرده بر سر گذاشته یک دست بر سبو و دست دیگر بر کمر
 زده بالای زینت متصل نشیمن آن سگ بد بخت می رسیدند

آن لعین نابکار دست تعدی دراز نموده پستان آن زن را گرفته
یک گهری دو گهری نمی گذاشت که برآید آن زن عاجز آمده سبوی
را از سر خود انداخته بعد فزیحی تمام از دست او نجات می
یافت تا آنکه رعایای آباد کرده پدر او رو بولایت فرنگیان که از آنجا
نزدیک است آوردند و خود جزای کردار خود یافت *

ذکر موافق سال سی و پنجم از جلوس عالمگیر پادشاه

سنه هزار و صد و در هجری

اگرچه از آنکه توجه ریای ظفر آیات پادشاه عالم ستان از
اجمیر بصوب دکن محض برای تادیب و استیصال آن کار حربی
بد نژاد بود و کار دست بسته و فتح نمایان که از مقرب خان
برقوع آمد از هیچ پادشاهزاده نامدار و امرای ذی وقار دیگر من
ابتدای شروع فساد و مهم آن بد نهاد لغایت سال حال بظهور نیامده
بود حضرت خلد مگان می خواستند در مقابل چنان تردد و
حسن خدمت او از عطای اضافی نمایان و خطاب عمده و دیگر
عزایات میان امرای حضور و دکن سرافرازی و امتیاز خاص بخشند
بعضی مقربان پای تخت و خانه زادان قدیم الخدمت از راه حسد
همچشمی که می باشد صلاح نداده دلیل و حجت چند بمیان
آورده نگذاشتند که فراخور حسن تردد او سربلندی حاصل گردد
بهر حال مقرب خان را اضافه هزار سوار داده و خطاب خان زمان
فتح جنگ و عطای پنجاه هزار روپیه نقد و خلعت و اسب و فیل
با ساز طلا و یراق نقره و جمدهر و دھوپ و پرتله مرصع سرافرازی
دادند و اخلاص خان پسر مقرب خان را که چهار هزار و چهار هزار سوار

بود مخاطب بخان عالم ساخته هزارى هزار سوار اضافه عطا فرمودند و چهار پنج پسر و برادر زاده ها خان زمان را بخطاب منور خان و اختصاص خان و غیره دیگر عنایات سر بلندي بخشیدند و همه منصبداران متعینه همراه خان زمان خان را موافق مراتب اضافه مرحمت نمودند و سه روز شادیانگه فتح نواخته ده هزار روپیه براه خدا برآورده برای خادمان حضرت سید محمد گیسودراز فرستادند *

در همین ایام خبر عارضه چشم غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ و رفتن نور باصره او بعرض رسید و باعث بیدماغی حضرت خلد مکان گردید و افسوس بسیار نموده کمال تجربه کار برای علاج از حضور روانه ساختند - درین اوان معروض گردید که قلعه راجکده که از قلعه های حاکم نشین سیوا و سنبها بود و بسعی بسیار بهادران جان باز بتسخیر در آمده بود و ابو الخیر خان پسر عبد العزیز خان را که از غلامان و تربیت یافته های خاندان بیدرم خان خانان گفته می شد و بجوهر رشد شجاعت و مدد طالع بپایه سه هزارى رسیده مدتی قلعه داری قلعه خیبر نموده تردن نمایان بظهور آورده بود نظر بر اینکه پدر او در فن قلعه داری ممتاز بود بقلعه داری راجکده مقرر ساخته بودند درینولا قبل از افشار خبر دستگیر شدن سنبها فوج اشقیا اطراف قلعه مذکور رسیده باظهار غلبه و تسلط بابو الخیر خان پیغام خالی نمودن قلعه دادند آن بی جوهر کم اصل باوجود نزدیک بودن لشکر فیروز جنگ دل و استقلال باخته امید رهایی از چنگ آنها محال دانسته قول امان جان و مال و عیال خواسته وقت شب مع دو سه دولی سوارى زنانه که باقی همه مستوزات

پیاده بودند و چند پتاره و صندوق و رخت زنانه و زر نقد و زیور
و غیره همراه گرفته از قلعه برآمده - مرهته که اطراف پراکنده
گشته انتظار بر آمدن او می کشیدند خبر یافته با آنکه قول امان
جان و مال در میان آورده بودند سر راه قلعه دار را گرفته بعد متصرف
شدن جنس و نقد و غیره ابو الخیر خان را با ناموس او بکمال
بیحرمتی گذاشتند و دو پاس شب گذشته در لشکر فیروز جنگ
رسیده بآه و ناله ندامت دست انصوص برهم می - آید - بعد عرض
فرمودند از منصب و جاگیر بر طرف و گرز بردار شدید رفته او را روانه
بیت الله نموده به بندر سورت رساند - بعده که والد ابو الخیر خان
بسبب نسبت آنکه حضرت خلد مکان را در خدمت حقائق و
معارف آگاه شیخ عبداللطیف ساکن برهانپور ارادت خاص بود و والد
ابو الخیر خان و همه و ابستهای عبد العزیز خان نیز از مریدان و
معتقدان عقیدت نیش آن درویش بودند خود را با نوشته شیخ
عبد اللطیف مشتمل بر استدعای عفو تقصیر رسانده عجز و زاری
بسیار نمود حکم موقوف داشتن و بحال گرداندن منصب و بر
گرداندن ابو الخیر خان حاصل نموده نزد حاکم بندر سورت فرستاد -
اما وقتی که حکم مذکور رسید ابو الخیر خان بر جهاز سوار شده بود
و لنگر جهاز برداشته بودند - فی الجملة پادشاه از اکلرچ کوچ فرموده
رایت توجه طرف کورگانون (۱۲) و شکارپور توابع سمت پونا برافراشتند
بعده که آن سواد زمین چندگاه مضرب خیام گردید روزی وقت دیوان

برسر اهدام که سهراب خان میر تزک دوم بود برسر یکی از مردم آبرو طلب توپخانه چوب دست او رسید چند نفر بیش قرار توپخانه که حاضر بودند بحمايت او بشوخي تمام پاش آمده هجوم آورده بسهراب خان خفت رساندند صلابت خان که میر تزک اول بود خواست که بتادیب آنها پردازد قضیه برعکس روداد و هنگامه فساد عظیم برپا گردید و بمطلب خان که او نیز در جرگه میر تزکان شریک اهدام بود خفت رسید و کار بجائی کشید که پادشاه از دیوان برخاسته بمخلص خان که از انتقال پدر در همان ایام داروغه توپخانه شده بود برای دفع فساد تاکید تهدید آمیز نمودند و صلابت خان به پناه سپر و شمشیر همراهان بهر وجه خود را بخانه رها کرده روز دیگر از ملاحظه باقی ماده فساد خانه نشین گردید و صبح آن تمام مردم توپخانه که بسیاری از مغلان بیکار و واقعه طلبان بی روزگار و اوباشان بازار بآنها رفیق گشته فراهم آمدند - روح الله خان بموجب حکم برای فهماندن و تنبیه مردم فتنه جو و آوردن صلابت خان از خانه بدربار سوار شده و تشویش تمام صلابت خان را بحضور آورد و بسعی بسیار آتش فساد فرو نشست و چند نفر از مردم توپخانه بکسی منصب و منع مجرا مغضوب گرایدند *

چون از واقعه صوبه اکبر آباد بعرض رسید که آغرخان از کابل بموجب حکم بحضور می آمد نزدیک اکبر آباد مردم جات برسر قافله ریخته از جمله گاو های عقب قافله چند اراکه تاراج نموده مع عورات باسیری می بردند آغرخان خبر یافته بتعاقب

آنها تاخته نزدیک گدھی آنها خود را رسانده بعد تردد نمایان ناموس مردم را خلاص نموده روانه ساخته از راه غیرت و تهوری بمحاصره و تسخیر گدھی پرداخت - درین ضمن گولہ بذوق بدو رسید مع داماد شهید گردید - و سابق خان جهان بهادر کوکلتاش که بهم تذبیه جات از حضور مامور گشته بعد رسیدن بر مهم مامور باوجودیکه ازو تردد نمایان بظهور آمد و در مسمار ساختن گدھی سندسني (13) و دیگر مکانهای قلب ساخته آن کافر سعی وافر بکار برد بحسب مدعا کاری ساخته نشد بنابراین ازآنکه از سابق بسبب بعضی اداهای ناخوش او پادشاه برو کم توجه بودند برای استیصال جات شاهزاده محمد بیدار بخت را مرخص ساختند و خان جهان بهادر را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند آن جا ناریدنه معزول نموده صوبه دار لاهور فرمودند باز ازانجا بصوبه دیگر فرستاده سه چهار سال در سفر آمد و رنت صوبجات سرگردان ساختند که هر جا می رسید محصول جاگیر بدست او نمی آمد و مبلغ کلی بخرچ می آمد بعدہ طلب حضور فرمودند *

درین ولا حکم شد که هنوز برپالکی و اسپ عربی و عراقی بی حکم سوار نشوند - چون فرخیان لغایت سال حال از حضور جا بجا در همه بلاد مقرر بودند ازآنکه فضلا و علمای صلاح شعار ازروی مسئله خاطر نشان نمودند که تعیین نرخ خلاف شرع است و فروشندہ اختیار مال خود دارد بهر فرخی و قیمتی که

خواهد بفروشد حکم عالی شرف نفاذ یافت که نرخ از همه بلاد
برطرف سازند و من بعد خدمت نرخ باحدی نفرمایند - دیگر حکم
فرمودند که یادداشت منصب بندهای پادشاهی که بعد از
مرتب شدن نزد منصبداران می ماند در دفتر بخشیان نگاه دارند
و دفتر سر رشته چهره که جدا بود بر همان یادداشت می نوشته
باشند - از آنکه سابق بعد رجوع محاسبه جاگیر داری اکثر طلب
سرکار بر نامه منصبداران بر می آمد بنابران برای رجوع محاسبه سزاواران
تعیین می نمودند و منصبداران مبلغی خرج نموده از راه رجوع
محاسبه دفعه بکار میبردند - بعده که از قلت پایبانی و بسیاری
منصبداران خصوص مرهته و دکنیهایی بی شمار که بمنصبهایی
عمده سرفرازی یافتند خانه زادان را اکثر چهار سال و پنج سال جاگیر
میسر نمی آمد - و باوجودیکه بعد مقرر شدن موسوی (۱۴) خان
دیوان تن چنان مقرر شد که از منصبداران نو ملازم مچلاک بگیرند که
بعد تیاری یادداشت تا یافتن جاگیر دعوی طلب ایام مابین ننمایند
بعده که جاگیر یافت اگرچه پای تغییری جاگیر بمیان آید لغایتی
که باز جاگیر تنخواه بیابد ایام مابین در محاسبه محسوب گردد و
در عوض این بدنامی که بنام موسوی خان بنای بدعت آن
بر زبانها انتشار یافت چنان مقرر نمود که خلاف دستور سابق
بمجرد حصول تصدیق نو ملازم را تعینات افواج می نمودند بالتماس
موسوی خان مقرر نمودند تا جاگیر نیابد جایی تعینات ننمایند

مگر باختیار خود تعینات شود - باوجود مچلکای عدم تقاضای طلب من ابتدای ایام تذخواه نیاتن وقت محاسبه مبلغ کلی طلب منصبدار در سرکار پادشاهی برمی آمد لهذا هرچند منصبداران برای محاسبه رجوع می نمودند - مستوفیان دفترناشنیده انکاشته تن بگرفتن محاسبه منصبدار نمی دادند و در صورتیکه منصبداران بجهت رسمی و بهم رساندن مرئی و وکیل دلسوز قابل بعد دریدن هفت هشت ماه و خرچ نمودن زر مبلغ کلی طلب خود ثابت می نمود چهارم حصه آن بزور و تلاش تمام از سرکار می توانست گرفت آخر رفته رفته همه دستور از میان برخاست و محاسبه در میان نماند *

ذکر سوانح سال سی و شش از جلوس مطابق هزار

و صد و سه هجری

در اوائل یا اواسط این سال از کورگان و شکار پور کوچ فرموده رایت ظفر آیت طرف بیدر برافراشته چند گاه در آنجا توقف و مقام نموده جانب گلگه که از توابع بیجا پور است و از بیجا پور یکروزه راه مسافت دارد حکم کوچ و چهارنی فرمودند چون ایام نحوسهت پادشاه زاده محمد معظم منقضي گردید و زمان رجوع دولت و اقبال نزدیک رسید حضرت خلد مکن بر سر عنایت آمده خواستند که بمردر آثار لطف و توجهات بر پادشاه زاده ظاهر و آشکار ساخته رسوخیت و اراده مافی الضمیر او را در یابند روزی قلمدان باساز ضروری و همراه آن قلمتارش بدست یکی از خواجه سرای محرم برای پادشاه زاده فرستاده از آنکه گارد و حریه خرد و کلان برای محبوسان صاحب غیرت فرستادن خلاف ضابطه است بخواجه سرا

فرمودند که اگر پادشاه زاده بعد را نمودن قلمدان در نگاه داشتن قلمتراش تامل نماید خواهی گفت که عمدا فرستاده اند و اگر بلا مضایقه نگاه دارد حقیقت دریافته آمده عرض نماید بعده که خواجه سرا مطابق حکم قلمدان رساند پادشاه زاده بعد تقدیم اداب قلمدان را و نموده همینکه قلمتراش بنظر در آمد دست بآن نرسانده باشاره گفت که شاید بغلطی آمده باشد خواجه سرا گفت از راه فضل و لطف عمدا بدست مبارک گذاشته مرا آگاهی بخشیده اند بعده بتجدید تسلیمات بجا آورده نگاه داشت بعد از آنکه خواجه سرا آمده حقیقت را بعرض رساند فرمودند که ما غیرت فرزندان خود را میدانیم باندک کم توجهی اعلیٰ حضرت که ما خود ترک منصب نموده چند روز منزوی گزیدیم غبار مال آن در دل ما بود تا گستاخی در تلاقی آن از ما بظهور آمد - باز چند روز دیگر که گذشت روزی حدیث نبوی متضمن برین معنی که حافظ کلام الله را هر چند سزاوار حبس باشد محبوس ابدی نمیتوان نمود بخط مبارک نوشته نزد پادشاه زاده فرستادند پادشاه زاده را چون عبور بر احادیث بسیار بود و چند هزار حدیث یاد داشت بعد مطالعه و دربانان اراده و لطف پادشاه در جواب مرسومه پادشاه حدیث دیگر نوشتند که حافظ قرآن را حبس ابدی نیامده مگر پدر که فرزند را باوجود احترام حفظ کلام الله حبس ابدی می تواند نمود ازین جواب زیاده متوجه حال پادشاه زاده گردیدند و در منع سرتراشی و دیگر بعضی سختی که لازم قید شدید می باشد تخفیف فرمودند و امید نجات از حبس بهمرسید *

سابق از زمان قدیم اسم بعضی بلاد و معموورها و قلعهها که بزبان
 هندی شهرت دارند و آخر آن در تلفظ حرف هامیل بالف ظاهر
 می شود مثل مالوه و بنگاله و بگلانه و پرناله می نوشتند
 میرهادی مخاطب بفضائل خان که بخدمت دارالانشا مامور
 بود بعرض رساند که در زبان و رسم خط هندی آخر هیچ کلمه
 و اسم صریح حرف ها نیامده اگرچه الف هم اصلا در کلمه هندی
 نمی آرند و از جمله سی حرف سیزده حرف الف و حا و خا و ثا و
 ذال و زا و صاد و غاد و طاظا و عین و غین و قاف باشد در کلمه و کلام
 هندی بالکل متروکند و در نوشتن و تلفظ نمی آیند داخل حروف
 هندی نمی شمارند مگر آنکه عوض عین و الف و همزه حرفی
 دارند که اول کلمه در تحریر و تقریر می آرند و در وسط
 و آخر کلمه اصلا نمی آید اما از آنکه از جمله ده دوازده اعراب که
 برای حرف هندی موضوع است و مدار مرکب ساختن حروف
 بران است یکی را باسم کادا نامند که از برای آخر کلمه وضع کرده
 اند و آن را بصورت الف می نویسند و بمخرج الف نیز می
 خوانند این همان الف است که ممشیان فارسی از ابتدای اسلام
 هندوستان سها بها در فارسی می نویسند باید بالف نوشته شود بعد
 عرض پسند پادشاه نکته سنج آمد - و در این سال حکم فرمودند
 که آینده بجای ها الف می نوشته باشند مثل بنگالا و مالوا و
 بگلانا هرکه بخط هندی آشنائی دارد لطفش را خوب غور
 میتواند نمود *

مخلص خان را از داروغگی توبخانه تندر نمود و بعرض

رسد که رام راجه نام برادر سنبهای مقتول جهنمی که فی الحقیقت در قید سنبها می بود بعضی ناسرداران مرعیه او را بجای پدر و برادر جهنمی او برآج بر داشته لشکر زیاده همراه او فراهم آورده باراد از قلعہ بر آورده اند و برای قلعہ داران و سرداران خود خلعت و کزۀ طلا جا بجا فرستاده و در استمالت عمدۀ فوجها کوشیده بدستور پدر و برادر جا بجا نوکران نامی را برای تاخت و تاراج ملک و تسخیر قلعات رخصت نموده *

چون سابق در ذکر سلطنت اعلیٰ حضرت صاحبقران ثانی اشاره بر حقیقت نصاری کنار دریای بنادر هند رفته باز بزدان خامه میدهد که منصوبان پادشاه پرتگال در اکثر نزدیک بنادر و بلاد کنار دریای شور در پناه جبال و مکانهای قلاب قلعها ساخته دیهات آباد نموده در اکثر امور در کمال رعیت پروری و عدم تکالیف شاقه با رعایای آباد کرده خود میکوشند و برای مسلمانان پورۀ علیحدۀ قرار داده مسلمانان را میان آنها بجای قاضی سرگروه مقرر کرده تنقیح معاملات جزئی و نکاح با او گذاشته اند اما رواج بانگ و صلوة در اینجا اعلانیست و اگر مسافری نامراد در تعلقۀ آنها وارد شود هر چند ضرر دیگر بدو نمی رسانند اما ادای نماز بلا تشویش نمی تواند نمود و در دریا برخلاف طریقۀ انگریز برجهازات دست تعدی دراز نمی نمیزند مگر جهازی که قول آنها موافق دستور مقرری حاصل نموده باشد یا جهاز عرب و مسقطی که مابین هر دو فرقه عداوت قدیم است و بر قابو بر جهاز همدیگر تاخت می آرند و دیگر در صورتیکه جهاز بذر دور دست معیوب نباشد

گشته بدست آنها افتد شکار خود میدانند - و ظلم عمدۀ آنها این است که اگر یکی از رعایای تعلقۀ آن طائفۀ بد کیش باجل خویش وفات یابد و ازو فرزند نابالغ ماند و پسر کلان نداشته باشد اطفال او را بیت المال سرکار پادشاه خود دانسته در معبدخانۀ کلیساکه همه جا ساخته اند میبرند و پادری آنها که مقتدای آنها باشد او را احکام ملت نصرانی تعلیم می نماید خواه فرزند سید مسلمان یا برهمن هنود باشد بمذهب خود می آرند و بدستور غلامان ازو خدمت میگیرند - ازآنکه در کوکن عادلشاهی متصل دریا قلعه معمورۀ مشهور بگونه حاکم نشین آن گروه واقع شده و کپتان مستقل از طرف پرتگال در آنجا می باشد و دیگر بذار و دیهات سیر حاصل آباد کرده اند همچنان سوای آن از چهارده پانزده گروهی بندر سورت مائل طرف جنوبی تا سرحد قلعه منبئی تعلقۀ انگریز و سرحد حبشیها که کوکن نظام شاهی می نامند در پناه کوههای عقب برگذات بکلانا و جواز جبال دشوار گذار گلشن آباد هفت هشت قلعه خرد و کلان احداث نموده از آن جمله دو قلعه باسم دمن و بسی که از سلطان بهادر گجرات بحیلۀ قول و اذن حاصل کرده در کمال استحکام ساخته اند و دیهات آباد کرده اند اگرچه در طول چهل و پنجایه گروه در تصرف خود دارند اما در عرض زیاده از یک گروه و یک و نیم گروه نیست که پای دامن کوهها را کشتکار می کنند و از جنس اعلی مثل نیشکر و انناس و برنج می کارند و اشجار نارجیل و فوفل بیشمار دارند مبلغ کلی محصول از آن بر میدارند و در جمیع دیهات بنام اشرفی وضع کرده آنها که مراد از نقره

قیمت نه آنه باشد و سکه فرنگ است رواج می نمایند و رائج آنجا
 صوای اشرافی مزبور پارچه ریزه مسی است با مزرگ نامند که یک یک
 فلوس را چهار بزرگ آنها خرید و فروخت می شود و حکم پادشاه اصلا
 در آن جا جاری نیست و دیهات را وقت کد خدا نمودن دختر در
 جهاز میدهند و اختیار کل مهمات اندرون و بیرون خانه بزن و امی
 گذارند و زنهای آنها تسلط تمام بر شوهر دارند و سوای یک زن
 زن دیگر و سریت در ملت آنها نمی باشد - بعده که حقیقت زشتی
 اعمال آنها بعرض رسید ازینکه کپتان متصل کوکن نظام شاهي که
 تاج کپتان گووه میباشد نسبت بکپتان گووه کم زور واقع شده ابتداء
 بنام معتبر خان فوجدار گلشن آباد و توابع آن که از قوم نایده
 و خویشان ملا احمد بیجاپوری که در عهد اعلی حضرت ذکر او
 بگزارش آمده بود و در شجاعت و کار طلبی شهرت داشت حکم صادر
 شد که باتفاق فوجداران و کومک حبشیدان در استیصال و اخراج
 طائفه جبال آن ضلع کوشد - معتبر خان محتاج بمدد و کومک دیگران
 نگردیده جمعیت زیاده نگاه داشته مصالح قلعه گیری فراهم آورده
 بر دیهات آنها تاخت نموده غافل بر یک دو قلعه خرد که مصالح
 جنگ نداشت تاخت و یورش نمود چون آن جماعه در جنگ
 میدان عاجزند و سوای بغدوق و شمشیر که بصورت سیخچه
 دارند یراق دیگر ندارند و اسب نگاه نمیدارند در حمله اول رو
 بفرار آورده بیشتري خود را به پناه قلعه دمن و بسی رساندند و
 جمعی از فرنگیها با زن و فرزند با سیري در آمدند و دو قلعه را که
 بحالی نموده گذاشته رفته بودند بتصرف معتبر خان در آمد و دبدبه

و زلزله عظیم میان آن قوم رو داد و همه دلخواهها در قلعه دمن و
بسی فراهم آمده به بند و بست برج و باره پرداختند - بعده که این
خبر بکپتان گووه تعلقه کوکن عادلشاهی که خود را بجای
صوبه دار کل و نائب مستقل پرتگال می گیرد رسید از آنکه آن جماعه
خود را صاحب اختیار دریا میگیرند و در جنگ جهاز بر روی دریا
ترددی که از آنها می آید از هیچ قوم دیگر نمی آید عرضه داشت
از کمال تضرع و عجز بخدمت پادشاه و مقربان حضور نوشته دران
درج نمودند که ما از طرف شما نوکر بیعلوفه برای دفع شر مفسدان
روی دریا هستیم پارچه زمین ناکاره کنار دریا که حکام و فرمانروایان
سلف این مرز و بوم بجزرگان ما داده اند آباد کرده خدمت می نمائیم
در صورتیکه خلاف مرضی مبارک باشد ماها که خانه بدوشیم
خانه ما و مکان اصلی ما روی دریا است بر جهازات سوار شده
بموجب حکم پادشاه خود که برای مقابله و پرخاش نمودن با پادشاه
هندوستان ممنوعیم بمحافظت دریا خواهیم پرداخت - از آنکه مبلغی
تحف و هدایا برای حوшы و صاحب مداران حضور نیز فرستاده بودند
مقربان پادشاهی خاطر نشان نمودند که تا از بند و بست خشکی و قلع
ریشه کفار بد کردار بالکل خاطر جمع حاصل نشود زنبور خانه دریا
را بشورش نمی توان آورد - بنابراین حکم معاف نمودن تقصیر آن
جماعه و خلاص نمودن اسیران فرنگ بنام معتبر خان صادر فرمودند *
از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان بعرض رسید که سید شاه
سلیمان که مدت می سال فرمان روی ایران بود و ودیعت حیات
نمود و بجای او سلطان حسین جلوس فرموده بدستور پادشاه دین پرور

هندوستان حکم نمود که خرابیات خانها و بدعات نا مشروع قمارخانه و
غذا و دیگر سرمایه فساد از قلمرو ایران برطرف سازند - شاهزاده معزالدین
و شاهزاده محمد عظیم پسران پادشاه زاده شاه عالم را از قید خلاص
ساخته فرمودند که مراتب منصب هر دو بعرض رسانند و خیمه برای
آنها نزدیک کلال بار زدن فرمودند و بعد از چند روز هر و برادر را تسلیم
بحالی منصب فرموده همراه شاهزاده معزالدین فوج و توپخانه
داده برای تنبیه اشقیای طرف کوکن مرخص فرمودند - و شاهزاده
محمد عظیم را در حضور نگاه داشته مامور و مقرر ساختند که از طرف
پادشاه دستخط می نموده باشد - چون حقیقت فساد و سرکشی
مرزبانان چنجی و چنچاور توابع بیجاپور که از سرکشان مشهور و از
خزانه معمور بودند و فی الحقیقت از منصوبان ستمهای مقتول
و از قدیم منجمه ملک رام راجای بیجاگر گفته می شدند و همیشه
با فرمان رزایان بیجاپور دم مخالفت می زدند نظر بر استحکام دو
سه قلعه که پیوسته بهم داشتند شوخی زیاده از آنها بظهور می آمد
بعرض رسید - شاهزاده محمد کام بخش را با تالیقی جمده الملک اسد
خان و هراوی اعتقاد خان که مخاطب بدو الفقار خان نصرت جنگ
ساخته بودند مرخص فرمودند و بهره مند خان را نائب جمده الملک
مقرر نمودند و عبد الرزاق خان لاری را که فیروز جنگ چند کاه نزد
خود نگاه داشته بود مستمال ساخته بعد تسلیم منصب چهار
هزاری سه هزار سوار بخدمت فوجداری کوکن عادل شاهی که
کنار دریای شور متصل گوه تعلقه فرنگ واقع است مقرر کرده
کروانه نموده عبد القادر خان نام پسر او را در حضور نگاهداشته

بودند - چون عبدالرزاق خان که در قبول نوکری مجبور بود و اکثر اراده وطن را در زبان داشت و با اخبار نویسان بکمال سختی سلوک می نمود از سوانح تعلقه فوجداری او بعرض رسید که عبد الرزاق خان می خواهد بر سر جهاز سوار شده روانه وطن گردد - بعد عرض فرمودند که عبد القادر پسر او را محبوس سازند و عبد الرزاق خان را تغییر نموده گرز بردار تعیین فرمودند که او را بحضور آرد - این خبر که بعبد الرزاق خان رسید قبل از رسیدن گرز برداران از عدم خرچ و میسر نیامدن بار بردار خیمه و اسباب زیادتی را سوخته جریده گشته بطریق یلغار خود را بحضور رساند - بعد ملازمت مورد عنایات ساخته پسر او را حواله او نمودند و عبد الرزاق خان را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار نموده بخدمت فوجداری راهبری مامور فرمودند *

از ابتدای تسخیر ملک دکن که بتصرف تیموریه در آمد محصول خربزه گرما دران ولایت در ریک کنار رود خانه مردم عاجز و نامراد می کارند معاف بود دمی و درمی بتصرف عمال پادشاهی و جاگیر داران نمی آمد و در نسخه تنخواه دیوانیان و سر رشته زمینداران داخل نبود - درین ایام که مکرّم خان عرف خواجه یاقوت را داروغه کل باغات پادشاهی نمودند او بر حقیقت عدم ضبط محصول فالیزهای کنار رود خانها اطلاع یافت از راه شرارت ذاتی بعرض رساند که محصول خربزه صوبجات دکن که مبلغ کلی می شود و بضبط در نمی آید رایگان تلف می گردد و نقصان سرکار می شود - حکم بنام دیوانیان صادر شد که حاصل آن را ضبط

نمایند - از بنای این بدعت که هر سال کهاران و نامرادان
 بی بضاعت قوت دو سه ماه ازان بهم میروسانیدند بعد این حکم
 احدی و منصبدار علیحده برای ضبط محصول آن از روی
 جریب در همه برگزانت تعیین شدند - و دستگاه ظلم تازه برای
 حکام و عمال بدمال بهم رسید - بدین وسیله مبلغ برای خود و سرکار
 می گرفتند بنابراین جمعی که بدین شغل پارچه نان برای اطفال
 و عیال پیدا می نمودند دست از کشتکار و کسب این کار کشیدند -
 و دیگر بنای بدعت بد عاقبتی این گذاشت که بابق دروازه‌های
 باغهای پادشاهی که محض برای تفریح و فیض خاص و عام
 موضوع ست بر روی عالم مفتوح بود محرم خان فرمود که باغات
 مربوطات همیشه مقفل نگاه دارند مردم را از سیر و تماشا محروم
 ساخت مگر جمعی که چیزی بنگاهانهای باغ بدهند و تملق
 نمایند در بر روی آنها کشاده گردن

* بیت *

ذیکوان رفتند و سنتها بماند * ظالمان رفتند و لعنتها بماند

باقی سخنهای او که باعث قید و بی آبرو گردیدن پادشاه زاده
 محمد کام بخش گردید بر محل بذکر خواهد درآمد *

چهار دختر از ابوالحسن مانده بود که کدخدا نه نموده بود
 دختر کلان را هر چند خواستند بکسی منسوب سازند قبول نه
 نموده پیغام نمود که اگر پادشاه را در خدمت خویش برای آب
 وضو بر دست ریختن در حرم محرم شرعی خویش مازد نخر خود
 میدانم و الا از باقی لذات دنیای اجتناب دارم لهذا یومیه برای
 او مقرر کرده با احترام تمام نزد پدر او نگاه داشتند - و یک دختر در

عقد کند در بیجاپوری درآورده با او در حبس همدم ساختند و دختری دیگر را بمنایت خان پسر اسد خان عقد بستند و یک دختر بیکي از فرزندان حلسله نقش بند منصوب نمودند که خلاف رعایت خاطر ابوالحسن بظهور آمد. روح الله خان میر بخشی که از امری مزاج گرفته موروثی گفته می شد و به مزاج پادشاه آشنا شده بود و در برآمد کار خلق میگوشت و دیعت حیات نمود تاریخ وفات او (روح در تن ملک نماند) یافتند. بهره مند خان را که تن بخشی بود و نیابت وزارت ضمیمه آن داشت میر بخشی نمودند و مخلص خان را که خدمت عرض مکرر داشت تن بخشی مقرر کردند و شریف خان بخد مت عرض مکرر مامور گردید. درین سال بسبب شهرت خیر خلاصی پادشاه زاده محمد معظم اخبار فساد افزای مختلف از اراده باطل پادشاه زاده محمد اعظم شاه بزرگانها جاری گردیده بود بدقضای مصلحت پادشاه زاده را از بنکاپور برای رفتن طرف و اکن گیره که از اردوی پادشاهی سر راه واقع شده بود مامور نمودند. بعد که محمد اعظم شاه بکمال آراستگی فوج و شان و شوکت تمام نزدیک لشکر رسید از آنکه خیمه بخیمه از زبان هرزه درایان خبر اراده فساد پادشاه زاده زبان زد گردیده بود و همچنان که از طرف محمد اعظم شاه کلمات وحشت انزا بگوش مقریان پادشاه میرمید از طرف پادشاه نیز کلمات لغو در لشکر پادشاه زاده انتشار یافت پادشاه زاده عرضداشت فد که اگرچه آرزوی حصول سعادت قدم بوس زیاده ازان هست که بعرض آن پردازد اما از آنکه موافق حکم زود بر خدمت ماموره باید رسید و مواس دارد که در صورت داخل لشکر گردیدن مردم

همراه خانه زاد مبادا جا بجای بخیمهای خویشان و آشنایان رفته
 لغیر اقامت اندازند و در برآمدن تکاهل ورزند باز هرچه ارشاد شود
 بدان عمل نماید. در جواب از راه فرزند نوازی فرمان صادر شد که
 ماهم خواهش دیدن آن فرزند کامگار بمرتبه اتم داریم اما چون
 داخل شدن آن نور چشم بلشکر مصلحت نیست ماجریده بشکار
 می آیم آن سعادت اطوار نیز با چهار صد پانصد سوار با هر دو
 فرزند کامگار جریده آمده ملازمت نماید هما نوقت رخصت خواهم
 نمود و حکم شد که خیمه مختصر شکار بیرون برده در زمین پست که
 لشکر بنمود نیاید نصب نمایند و خفیه به بخشیان و داروغه جلو
 خاص و توپخانه و گرز برادران و مردم خاص چوکی حکم فرمودند
 که مردم بسیار کم انتخابی تهور پیشه مسلح همراه بگیرند و در ظاهر
 تاکید بلیغ نمودند که مردم زیاده نیایند و جمعی از قراولان متعینند
 توپخانه مامور گردیدند که همراه لشکر پادشاه زاده و چهار طرف
 دولخانه چنان بند و بست پردازند که باد راهم مجال بیحکم داخل
 شدن لشکر نباشد و میرتزگان را مامور فرمودند که از دخام عام و تماشائی
 را نگذارند و بعد رسیدن بدولخانه مجددا حکم بنام پادشاه زاده
 صادر شد که جای دولخانه بسیار کم وسعت واقع شده زیاده از سه صد
 سوار با خود نیارند همینکه پادشاه زاده موافق حکم با مردم خاص
 قلیل روانه گردید حکم دیگر رسید که با جمعیت در صد سوار خود را
 برساند چند قدم راه که طی نمود یکی از چیلهای روشناس زبان دان
 پیغام رساند که زیاده از صد سوار با خویش نیارد همچنان پیهم
 حکم می رسید تا آنکه نزدیک بارگاه رسید جمال چیله حکم رسانید

که میدی که بر سر تیر آورده ایم رم خواهد خورد و چپقلش مردم زیاد و میدان جلو خانه تنگ واقع شده از سه جلودار زیاده باخود نیاورده باقی مردم را رخصت نماید - حاصل سخن تدبیر قضا توام عالمگیر چنان موافق افتاد که بعد که پادشاه زاده همراه والاچه و عالی تبار نزدیک رسید و بندوق قتیلہ روشن بقصد شکار بقابو آمده در دست پادشاه بود بسبب اهتمام میر تزکان زیاده از دو جلودار بار نیافتند و برای گرفتن اسپ عالی تبار جلودار نبود - درین حالت که پادشاه زاده رنگ رو باخته خود را در عین تهلکۀ دام بلا دید مختار خان حکم رساند که هر سه یراق را نموده بیایند - پادشاه زاده زیاده متوهم گردید مختار خان به تسلیم پرداخته باخود بود - بعد ملازمت بتقدیم آداب کوشیده سه بار طواف پادشاه نموده نذر و نثار گذراند - حضرت خلدسکان از روی لطف و شفقت تمام در بغل گرفته تنگ در آغوش کشیده بندوق بدست پادشاه زاده داده حکم تیر بر عید انداختن نموده باز همراه بتسبیح خانه آورده حکم نشستن فرمودند - باظهار گرمی و تپاک تمام استفسار احوال نمودند - از آنکه شهرت یافته بود که پادشاه زاده زیر جامه نرۂ پوشیده ست لهذا پیدائے ارگچه طابیده برای تسکین و دفع حرارت فرمودند که بزد جامه را نماید و بدست مبارک ارگچه مالیدند بعده شمشیر خاص که پیش تخت می گذاشتند از غلاف بر آورده تعریف آن که از عهد فردوس مکانی بما رسیده نموده بدست پادشاه زاده دادند - دست پادشاه زاده لرزیدن گرفت - بعد تقدیم آداب شمشیر را ملاحظه نموده خواست که باز بخدمت پدر بزرگوار

بگذرانند از روی عذایت پیداشاه زاده مرحمت فرمودند
و چند کلمه و عظم و نصیحت آمیز مشتمل بر اشاره آنکه شمارا گرفته
خلاص نمودیم و خبر بوابسته‌های شما رسیده باشد و همه در کمال
مایوسی معصوم خواهند بود زود مرخص شوید بر زبان آورده
خلعت و جواهر داده رخصت نمودند - گویند تارسیدن خبر مرخص
ساختن پادشاه زاده جانی بیگم محل خاص محمد اعظم شاه و دیگر
بیگمان و خدمه محل مایوس مطلق گشته بگریه و زاری پرداخته
بودند - بعد رسیدن خبر نجات ازان بلیه رنگ بر روی همه آمد - نقل
نمایند هرگاه فرمان بدستخط خاص بنام پادشاه زاده صادر می شد
و از نوشته وکیل بر مضمون آن اطلاع نمی یافت وقت سوار شدن
باستقبال فرمان تا بر مضمون اطلاع یابد چنان متزلزل خاطر می
گردید که رنگ بر چهره او بحال نمی ماند *

چون بسبب مزید اعتبار و استقلال میرزا یار علی که داروغه
دارک بود و بکمال دیانت و استغذ خدمات مرجوعه را سرانجام میداد
سوانح نگاران بلاد و قصبات بمرتبه استقلال و اعتبار بهم رسانده
بودند که فی الحقیقت شریک غالب صوبه داران و فوجداران گردیدند -
درین ایام سوانح نگار بندر سورت محمد باقر نام را بعلمت وقوع
تقصیری تغیر نموده بودند - سادات و فضیلت پناه سید سعد الله
که از جمله فضایی متبحر و منزویان و خرقة پوشان مشهور هفت
اقلیم گشته بود و نوشته او نزد پادشاه اثر تمام می بخشید و در
جواب از همیشه فرمان بدستخط خاص بآغاز تمام صادر می فرمودند
و سید که در نوشتن سفارش از باب حاجت جرأت زیاد می نمود

در باب بحال گردیدن محمد باقر و یکی از حکیمان دار الشفا که عزل او نیز بمیان آمده بود بحضور معروض داشت - بعد عرض هرچند که خدمت هر دو را بموجب نوشته سید بحال نمودند اما در جواب خلاف هر بار که بدستخط خاص فرمان می رفت حسب الحکم بدین مضمون صادر شد - اگرچه بموجب نوشته آن سیادت پناه خدمت هر دو بحال نمودیم اما شما که فاضل و فقیرید باید که در ماده علما و فقرا می نوشته باشید درباره این مردم که پیشه ظلم اختیار نموده اند چه نسبت باحوال آن سیادت پناه دارد هرچند که در کار پادشاهی سعی و متدین باشند در قبول خدمت بر نفس خود ظالمند خلاف نص کلام الله که اعانت ظالم نمودن شریک ظلم گردیدن است چرا از شما بظهور آید *

چون بسبب امتداد مهم دکن بیشتر خزانه اندوخته تیموریه بصرف درآمد بود و قلت پای بانی و بسیاری از باب طلب از حد گذشت و در ایامی که روح الله خان مرحوم در گذراندن مثل نو ملازمان جرأت زیاده می نمود باوجود ممنوع گردیدن خود داری نمی نمود - روزی از روی بیدمانی فرموده بودند که ما مکرر گفتیم نوکر درکار نداریم شما هم چرا مردم را جواب نمی دهید - روح الله خان در جواب التماس نمود که دولت سلطنت خداداد هندوستان ملجای سلاطین هفت اقلیم است از زبان ما خانه زادان کلمه یاس در باره از باب حاجت برآمدن از پاس ادب دور است از ما عرض نمودن امریست واجب قبول نمودن و جواب آن باختیار آن ولی نعمت است - بعده در همان ایام مخلص خان بخشی گردید او می خواست

نصیحت بروح الله خان زیاده در فیض بر روی خلق الله کشاده گردید
و در مثل گذراندن جرات زیاد از اندازه خود بکار میبرد و همه دفعه
بزبان نصیحت آمیز منع فرمودند فائده نه بخشید تا آنکه روزی از روی
بیدماغی و اعتراض تمام هر دو بخشی را خصوص مخلص خان را
مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که چندین بار گفتیم که نوکر
در کار نداریم قباحات نفهمیده حکم آقائی شنواند آنقدر زجر نمودند
که هر دو بخشی آزرده خاطر گشته بخانه آمدند - و به پیشکاران گفتند
که مردم را جواب دهند و سند و اسناد نو ملازمان جاری سازند و در
تجدد بر روی ارباب حاجت بسته گردید و بخشیدان بحضور آمده
بصورت طلسم ایستاده می شدند و جمعی که از سالها می دریدند
مایوس گشته فکر های فاسد بخاطر راه میدادند و خیمه بخیمه
نوحه بودند - چون حاجی محمد انوار که از علم عقای و نقلی بهره
تمام داشت و آثار رشد بر چهره حال او پیدا و هویدا بود بحضور
رسیده سعادت اندوز ملازمت شد - پادشاه پرسیدند که احدی از جد
و آبای توبه بندگی این درگاه سعادت اندوز شده یانه - عرض نمود که
دون همتی را این بنده اختیار نمود - خدیو گیهان بر صدق مقال او
خوش شده بمنصب مذاسب و خطاب خای و بخدمت
پیشکاری مخلص خان بخشی سرافراز فرمودند او از خطاب ابا
نمود و طریقه دیانت و راستی و کار طلبی او اگر مفصل بزبان
خامه دهد باطناب کلام منجر می گردد تا که بود خدمت را به
نیکنامی تمام سرانجام داد آخرش استعفاى خدمت کرده
رخصت بیت الله حامل نمود پادشاه از راه عنایات و قدر دانی

فرمودند که از طرف ماهم چند لک روپیه بخدمت مکه معظمه برساند
چنانچه بعد زیارت حرمین شریعین و رساندن مبلغ مذکور چون
مراجعت نموده بسبب بیماری اجل بلمشکر ظفر اثر نتوانست رسید
در بلد خجسته بنیاد ودیعت حیات نمود بعد عرض تاحف
بسیار فرمودند *

درین ضمن از زبانی هرکارها بعرض رسید که فوجهای
رام راجا جا بجا برای تاخت ملک و تسخیر قلعات که بتصرف
بند های پادشاهی درآمده متفرق گشته اند چنانچه قلعه پرناله که
از قله های فلک ارتفاع نامی مشهور توابع بیجاپور است و بتدریج
و سعی زیاد قلعه کشایان به تسخیر درآمده بود باندک تردد
بتصرف منصوبان رام راجا رفت و قلعه دار پادشاهی وقتی که کار
از دست رفته بود خبر یافته دست و پای لاجل حاصل زده زخمی
گشته دستگیر گردید - و نیز معروض گردید که رام راجا قصد دارد
که خود را با اعانت مرزبانان چنجی رسانده در گرد آوری فوج خود
بپورازد - از شنیدن این خبر نهایت غبار ملال بر خاطر عاطر
پادشاه روی داد پاره ببحر مراقبه و کمر فرو رفته بعد به بهره مند خان
فرمودند که پرناله نفرت بیجاپور رفت الحال زود بفکر تلافی آن باید
پرداخت - و خواستند که بهره مند خان را با فوج شایسته مرخص
سازند چنانچه طومار فوج بندی تیار شد و بدین سواران پیشخان
بهره مند خان برآمد - درین اوان خبر رسید که شاه زاده معزالدین خود
را بپای قلعه پرناله رسانده بمحاصره پرداخت لهذا بنای مصلحت
بران قرار یافت که خود بدولت تابیرم پوری تشریف برده از آنجا

افواج برای تنذیہ اشقیات معین فرمایند و بہ تسلی بخشیان ہر داخلہ
برای گذراندن مڈل بدستور سابق حکم فرمودند و شب ناکامی ارباب
غرض بصبح امید مبدل گردید۔

ذکر سوانح سال می و ہفت جالوس مطابق سنہ ہزار

و صد و چہار ہجری

درین سال رایت ظفر اقبال طرف بیرم پوری، ہر امراشہ شد
بعدہ کہ ویرانہ آن مر زمین از نزول مقدم پادشاہ کشور گیر رونق
آبادی پذیرفت حکم چہاونی نمودند و فرمودند کہ بیرم پوری را
اسلام پوری می نوشتہ باشند و امرا بساختن عمارت و غر با بانداختن
چہر شروع نمودند۔ قاضی شیخ الاسلام چنانچہ بگزارش آمدہ
رخصت کعبہ خواستہ بعد رسیدن بحرمین شریفین و ادای دوحج
و رساندن فیض بہ سادات و دیگر مکنت آتجا و ساختن مکانہای
خیر جاری مراجعت نمود۔ بعدہ کہ خبر رسیدن او بہ بندرہورت
بعرض رسید حکم طلب او باعزاز تمام صادر فرمودند۔ اگرچہ قاضی
شیخ الاسلام اطاعت امر پادشاہ اسلام نمودہ طوعا و کرہا خود را
بحضور رساند و پادشاہ کشور ستان توجہ و عنایات و ترحمات را زیادہ
نہبت بحال قاضی شیخ الاسلام بعمل آوردہ مکرر عطر و دیگر
خوشبوہا بدست مبارک بجامہ شیخ الاسلام مالیدہ تکلیف باز
قبول نمودن منصب مع اضافہ و خدمت سابق و صدارت و ہر
خدمتی کہ خواہد بمیان آوردند و آن پیرو حق از قبول ابا نمود
بعد مکرر فرمودن پادشاہ لاچار گشتہ بتقاضای مصلحت دفع الوقت
التماس نمود امیدوارم کہ الحال رخصت وطن یابم کہ باحمد آباد

رفته زیارت مزار بزرگان آنجا نموده چندگاه در آنجا نزد عیال و اطفال
بسر برده رعایت صله رحم نسبت ببعضی وابستهای بی بضاعت
بجا آرم بعده هرگاه که یاد فرمایند خود را برکاب خواهم رساند بدرجه
قبول در آمد و متخاج نموده باعزاز رخصت نمودند - برای تسخیر
قلعه پرناله و راجکده و دیگر قلعبات جا بجا فوج تعیین فرمودند
و حکم بزام فیروز جنگ که بموجب فرموده حضور در بهادر گده
چهارونی نموده بود مادر گردید که بنگاه در آنجا گذاشته جریده خود
را بتقدیده اشقیار ساند قلعبات آن ضلع را بتسخیر در آورد - اگرچه بعد
دستگیر و مقتول گردیدن سنبهای جهنمی بسیاری از سرداران نامی
مرهده از طرف رام راجا برای تاخت و تاراج ملک قدیم و جدید
انتشار یافته اطراف افواج پادشاهی علم شهرت بر افراشته آتشوخی
و دست اندازی از حد گذرانده کارهای دست بسته نمودند. که بتفصیل
آن قلم را رنجه داشتن از سر رشته سخن دور افتادن است اما ازان
جمله ستا کهور پوره و دهنجا جادو که از سرداران نامی صاحب پانزده
بیست هزار سوار جرار جنگی موجودی بودند و مرهتهای صاحب فوج
دیگر رفاهت و اطاعت آنها می نمودند چشم زخمهای عظیم از آنها
بسرداران فوج پادشاهی میرسید خصوصاً سندی نابکار در تاخت
و تاراج معمرهای مشهور و مقابله نمودن بامرای سر فوج عمده
چنان شهرت گرفت که هرکرا با او منابله و مقاتله اتفاق می
افتاد سوامی آنکه کشته شود یا زخمی گشته اسیر گردن یا هزیمت
یافته فوج و بهیر بغارت داده جان پدر بردن حیات دوباره داند
چاره کار نمی دانست و هرطرف که آن سگ لعین نابکار به پیشکار

کمر می بست هیچیک از امرای ذی وقار پادشاهی در مقابل او
 کمر نمی بست و هر ستمی که با فوج جهان آشوب رو می آورد
 دل شیر مردان رزم از ما را در تزلزل می انداخت چنانچه اسماعیل
 خان یکه راکه از سرداران تهور پیشه مشهور دکن گفته می شد و بشرح
 و تفصیل جنگ آن نمی پردازد در مقابله و حمله صف ربای اول از
 جابرداشته تمام فوج او را بغارت برده خود او را بعد زخمی گردیدن
 دستگیر ساخته چند ماه با خویش داشته آخر مبلغ کلی گرفته
 خلاص نمود - بدین دستور رستم خان عرف شریزه خان که خود را
 رستم زمان و شیر شریزه میگرفت در ضلع قلعه ستاره بعد مقابله با
 نمودن بهیر و هرچه باخود داشت بباد داده بچنگ آن کافر گرفتار
 آمده بعد مبلغ کلی دادن نجات یافت - هم چنان علی مردان
 خان عرب حسینی بیگ حیدرآبادی شش هزاری را که بدان سگ
 ناپاک مقابله و کارزار روداد بعد تردد نمایان تمام فوج و بهیر
 بتاراج رفت بعد کشته و زخمی گشتن جمعی از مردم نامی همراه
 فوج و علی مردان خان با چند نفر نامی زخمی و دستگیر گردید
 و چند روز نگاه داشته دولک روپیه از او و مبلغی از همراهان او گرفته
 دست از برداشت - این خبرهای ناخوش غبار ملال بر خاطر پادشاه
 عالم ستان می افزود - در ایامی که خان جهان بهادر را از صوبجات
 بنگاله و غیره معزول ساخته بی پروبال نموده بحضور طلبیده
 بی جاگیر کرده نگاه داشته بودند و او از بیدماغی بمجرا کمتر می
 آمد شهرت تردد و جان فشانی جان نثار خان و تهور خان پسر
 صلابت خان که تازه بعرضه کارزار آمده مصدر ترددات نمایان گردیده

بودند بجای رسیده بود که خلد مکان بظهار حسن تردد آنها مکرر
 خان جهان بهادر را مطعون ساخته از روی قدردانی زبان بتوصیف
 شجاعت و تهوری هر دو آشنا می ساختند - در همان اوان بعرض
 رسید که مابین سرحد کرنا ناک سننا را با جان نثار خان و تهوور خان
 و غیره که به تازیده اشقیا مامور بودند سروکار مقابله افتاد و بعد
 زرد خوردهی که بمیان آمد جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی
 گردیدند بمرتبه هزیمت بفوج پادشاهی روی داد که تمام فوج و توپخانه
 و بهادر بغارت رفت - جان نثار خان زخم برداشته بمسی فراوان جان
 بدر برد و تهوور خان زخمی گشته خود را میان مردها و زخمیها که
 در لاو گل آغشته افتاده بودند انداخته عمر دوباره یافتن غنیمت
 دانست - هم چنان با کثر مردم عده روشناس که دران فوج بودند
 چشم زخم بدنامی مآل و آبرو بباد دادن رسید و بسیاری دستگیر
 گشتند و بعضی بحیل جان بدر بردند - بعده که این خبر بعرض پادشاه
 رسید اگرچه نهایت بر کدورت خاطر افزود اما در ظاهر بر زبان آوردند که
 اختیار بنده نیست همه از جانب الله امت - از اتفاقات آن روز
 محمد مراد خان که مدت با خان جهان بهادر رفیق بود از در بار
 برگشته بدیدن خان جهان بهادر رفت از آنکه این خبر ناخوش خیمه
 بخیمه انتشار یافته بود خان جهان بهادر باظهار شماتت از محمد
 مراد خان استفسار نمود که حقیقت شوخی سننا و تردد خانه زدان
 کار طلب پادشاهی که بعرض رسید چه فرمودند - محمد مراد خان
 گفت بعد عرض بر زبان مبارک جاری شد که آنها چه تقصیر دارند
 همه از جانب خداست - خان جهان بهادر گفت خیر در عالم بالا

عرض مکرر نمی باشد که بدینک و بازستاندهر کرا هرچه روز ازل دادند
دادند یعنی دسر لشگری و فوج کشبها بمن هرگز چشم زخم خفت و بی
آبروئی نرسید - خدمت بادشاه زاده محمد معظم را از جائی که بدستور
مجبوسان بود بیرون متصل گلال بار نصب نمودن فرموده برای
مجرأ آمدن ماذون ساختند و گاه گاه از انوش خاصه و میوه یاد
میفرمودند *

ذکر سوانح سال می و هشت جلوس مطابق سنه هزار

و صد و پنچ هجری

بعده که پادشاه زاده محمد کام بخش و جمده الملک اسد خان و
قو الفقار خان نصرت جنگ نزدیک چنجی رسید به تفارت گوله
رس فرود آمده بفکر تدبیر تسخیر قلعه افتادند - اگرچه نظر بر طول
و عرض قلعه چنجی که چند کوه متصل هم واقع شده و هر کدام باسم
علیهه بقلعه نامیده می شود از انجمله دو کوه سر بفلک کشیده
است که سرانجام توپخانه و همه ذخیره ماکولات و اسباب جنگ آماده
داشت تمام اطراف آنرا محاصره نمودن متعذر بود اما بقدر مقدور بترتیب
و تقسیم مورچال پرداخته شروع بکندن نقب و بستن دمدسه و
پیش بردن مورچال پرداختند و بهادران کار طلب و دلوران جانباز
خواستند که جوهر تردد و سعی خود را بعرضه ظهور آرند و کفار
قلعه نشین بدستور قلعه داران آزموده کار به بندوبست برج و باره
پرداخته باستغذای تمام که پنداری اصلا از آمدن لشکر تزلزل در دل
آنها راه نیافته گاه گاه یک دو توپ میزدادند و زمینداران اطراف
دور و نزدیک و فوج مرهده از هر طرف نمودار گشته بر سرکهای

یمنین و یسار لشکر ریخته شوخی زیاد می نمودند و مانع رسیدن رسد غله میگردیدند و بعضی اوقات غافل بر سر مورچال ریخته دست برد نمایان بر روی کار می آوردند و تزلزل تمام در افواج انداخته محضت مورچال را ضائع و باطل می ساختند - چون مفصل بذکر سوافهی که در اینجا از ترددات فوج پادشاهی و محصوران بظهور آمده پرداختن خالی از طول کلام نیست و مکرر اوراق بسبب بعد مسافت بروایت مختلف اطلاع یافته آنچه ثقه دانسته خلاصه آن را بزبان قلم میدهد - حاصل سخن آنکه بعده که ایام محاصره باستداد کشید و مردم بسیار بدرجه شهادت رسیدند هر چند غلبه فوج کمکی کفار روز بروز زیاده می گردید ذو الفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر مبارز پیشگان قلعه کشا چنان دلیرانه میکوشیدند که کار بر محصوران تنگ آوردند - اما از آنکه زمام اختیار فوج و کار فرمائی اسرار ملکی و مالی و بند و بست آن صلح بدست جمده الملک و نصرت جنگ بود بر خاطر پادشاه زاده محمد کام بخش گرانی می نمود و از بعضی اطوار و کارهای پادشاه زاده که لازم و ملزوم ایام شباب است جمده الملک و نصرت جنگ کلمات نصیحت آمیز درشت و تاخ نسبت پادشاه زاده بزبان می آوردند و این معنی باعث رنجش خاطر محمد کام بخش می گردید - خصوص که پادشاه زاده در سعی آن بود که تسخیر قلعه بنام او بحضور نوشته شود و سرداران صاحب اختیار طرف خود سعی داشتند روز بروز زیاد ماده فساد و عذاب آماده می گردید - خبر که بمحصوران رسید بر حقیقت کار اطلاع یانده به تمهید

مختلف پیغام رسل و رسائل شعله امروز پادشاه زاده بیان آورده
 علاوه آشوب و برهم زدن فوج گردیدند - درین ضمن خبر آمد آمد سنتای
 نابکار بمرتبه اتم اشتهار یافت و انواع مقهوران اطراف لشکر
 پادشاهی و سر راه را چنان فروگرفتند که چند روز رسیدن احکام و کرر
 برداران و هرکاره و قاصد از حضور متعذر و بند گردید و نه از پادشاه
 زاده و جمده الملک پادشاه خبر میرید و نه پادشاه زاده را
 بر حقیقت و خبر سلامتی حضور اطلاع حاصل می شد - و پیغام های
 توهم افزای جهان آشوب مشتمل بر ترغیب و طلب پادشاه زاده
 از نزد محصوران میرید لهذا وسواس هراس آمیز بدین مرتبه
 در دل پادشاه زاده رای یافت که بقول بعضی نظر بر عذاب جمده الملک و
 فریدن خبر حضور خواست خود را بقلعه نزد محصوران رساند - جمده
 الملک و نصرت جنگ اطلاع یافته بی خبر خود را رسانده
 اطراف خیمه محمد کام بخش را فرو گرفتند و غافل بر سر پادشاه
 زاده رسید دستگیر ساختند - درین حالت که ماده وساک و آشوب لشکر
 پادشاهی آماده گردیده بود ستانی نابکار با بیست و پنج هزار
 سواریکه تاز جنگی رسیده اطراف فاج پادشاهی را چنان فرو گرفت
 که تزلزل عظیم در دل برپا و بر لشکر انداخت و عرصه کارزار بمرتبه
 بنسرداران تنگ آورد که مصلحت کار درین دانستند که بهیر را
 با اکثر کار خانجات سنگین بار بدام تراج ستاندند خود را به پناه
 جای قلب رسانند - و بقول مشهور نظر بر تقضای وقت باهم
 ساخته پیغام مصاحبه بدین شرط بمیان آمد که سنتا بدمعاب
 حال لشکر و سرداران که هر آنچه دران اضطراب با خود تونند

برداشت نه پرداخته بتاراج باقی بهیرو اشیای که دران بنگاه یابد
اکتفا نماید - و هر دو سردار چند کروه مصلحت جنگ کنان خود را
بکنار و پناه کوهی کشیده دفع شرحانی ازان کافر غنیمت دانستند
و بعد دفع سنا باز بمحاصره پرداخته در فرصت چند روز که کار بر
محصوران تنگ گردید و براینی مبلغی بدانها رسید قلعها را خالی
نموده راه فرار اختیار نمودند - بعد ازان که خبر دستگیر ساختن
پادشاه زاده بحضرت خان مکان رسید اگرچه بحسب ظاهر نظر بر
تقاضای وقت که متصل آن خبر تسخیر قلعه رسید هرچه ازان
هر دو سردار بظهور آمد مستحسن افتاد اما در خاطر گرانی تمام
راه یافت و پادشاه زاده را باهر دو سردار طلب حضور فرمودند و تا
رسیدن بحضور پادشاه زاده همچنان در قید بود بعد ملازمت پاره
کلمات نصیحت آمیز به جمده الملک گفته اثر کم توجیهی بظهور
آورده حکم خلاصی پادشاه زاده نمودند *

سابق حقیقت فساد انگریز بر روی دریا و مهم نمودن
سیدی یاقوت خان و بعد نزایک رسیدن کار تسخیر قلعه
منه و بموجب حکم برخاسته آمدن بزبان خامه داده درین
سال جهاز پادشاهی مسمی گنج سوانی که کلان تر از جهاز در بندر
سورت نبود و بسفر بیت الله هر سال میرفت و مبلغ پنججاه
و دولت روپیه نقد زر سرخ و ریال که بعد فروختن جنس هندوستان
در محله و جده به نادر سورت می آوردند محمد ابراهیم نام
ناخدای جهاز که خود را از جوانان تهور پیشه میگرفت و
چلکهای آهنی ساخته با خود گرفته بود که وقت مقابله با

جهاز غنیم بهمین چلکها جهاز را با غنیم دریا زنده دستگیر خواهیم نمود و هشتاد توپ و چهار صد بندوق در جهاز سوای آلات دیگر جنگ موجود بود همیکنه هشت نه روزه راه بندر سوزت جهاز رسید جهاز انگریز که نسبت بجهاز پادشاهی بسیار خرد بود و سیوم و چهارم حصه گنج سوائی مصالح جنگ نداشت از مقابل پیدا گردید بعده که بتفاوت گوله رس نزدیک هم رسیدند توپ اول دفعه از جهاز پادشاهی آتش دادند از شامت مردم جهاز توپ ترقید و از ضرب صدمه پارچهای آهن که از جدا شده چهار نفر ضائع و تلف گشتند و در همان اثنا گوله جهاز خصم بر چوب میان جهاز گنج سوائی که باصطلاح دریا نوردان قول چهار نامند و مدار سلامت روی جهاز بران است رسیده معیوب ساخت و مردم جهاز انگریز نیز اطلاع یافته دلیر گشته بطریق یورش جهاز را بجهاز پادشاهی رسانده شروع بجنگ شمشیر نموده خود را اندرون جهاز انداختن نمودند - باوجودیکه نصرانی در جنگ شمشیر چندان جرأت ندارند و آن قدر مصالح و آلات کارزار در جهاز پادشاهی بود که اگر ناخدا استقامت می ورزید از عهده دفع شر آنها بر می آمدند اما بمجرد اثر غلبه جهاز انگریز محمد ابراهیم ناخدا که بجای فوجدار جهاز میباشد زیر تختههای خن جهاز گریخت و اول بار کنیزهایی ترکی که در محله خریده سربست خود نموده بود و درین هنگامه چیره بر سر آنها بسته شمشیر بدست آنها داده ترغیب جنگ می نمود بدست نصرانیها افتادند و تمام جهاز را متصرف شدند و آنچه نر نقد سرخ و سفید در جهاز بود بر آورده با اسیر بسیار بر جهاز خود

بردند بعده که جهاز آنها سنگینی نمود جهاز پادشاهی را کنار خشکی
نزدیک تملقۃ خود آورده قریب یک هفته در جست و جوی صل
و برهنه نمودن مردم جهاز و بی ناموسی مستورات پدر و جوان
کوئیده دست از جهاز و مردم جهاز برداشتند و بعضی زنهای باغیرت
قابو یافته برای پاس عصمت خود را بآب انداختند و چندی
بکار و خنجر در هلاک خود کوشیدند - بعده که حقیقت از روی
وقائع بعرض پادشاه رسید و سوانح نگار بندر سورت روپیه مکّه انگریز
که در منبئی باسم ناپاک پادشاه خود می زنند همراه ادراک سوانح
بمصور ارسال داشت حکم گرفتن گماشتهای انگریز که در بندر
سورت تجارت می نمایند و فکر تسخیر قلعه منبئی بذا اعتماد
خان متصدی بندر سورت و سیدی یاقوت خان رسید و مقدّمه
ابن فساد بسالها کشید اما از آنکه انگریز بدنامی این جرأت اصلا
بر خود نمی گرفت و یاقوت خان را بسبب خفت رسیدن سابق
آورده خاطر می دانست نسبت بسابق زیاده در تعمیر برج و باره
و مسدود ساختن راههای دشوار گذار کوشیده راه تردد بالکل مسدود
ساخته بود اعتماد خان متصدی بندر سورت که نظر بر بندر بست و
استحکام قلعه منبئی میدانست کدعلاج پذیر نیست در صورت کوش و
شورش باکله پوشان سوامی مدافعت که مبلغ کلی نقصان محصول بندر
خواهد شد خود را از کفایت شعاران واقعی پادشاهی می گرفت
و نمی خواست که یک روپیه از محصول پادشاهی تلف شود هر چند
بحسب ظاهر گماشتهای انگریز را مقید ساخته بود اما در باطن
بندبیر دفع گفت و گوی بدنامی انگریز می کوشید و انگریز بعد از قید

افتادن گماشته‌ها هرگاه نام منصب دار پادشاهی بر روی دریا یا کنار دریا می شنید و دست او میر-ید گرفته برده عوض گماشته‌های خود قید می نمودند و مقدمه بطول انجام-ید *

دران گرسی هنگامه محرر اوراق را که از طرف عبد الرزاق خان و مردم احشام متصدی صاحب اختیار بودند در بندر سورت باگیریز منبئی غریب قسمی اتفاق ملاقات افتاد - چون در همان ایام بذه قریب دولک روپیه نقد و جنس از زر احشام خریده ذخیره پادشاهی و عبد الرزاق خان لاری فوجدار راهیری از بندر سورت براه کنار دریا از تعلقه فرنگ و انگریز براهیری می برد بعد رسیدن نزدیک سرحد منبئی در تعلقه فرنگ که رسید بموجب نوشته عبد الرزاق خان در انتظار بدرقه سیدی یاقوت خان ده دوازده روز توقف نمود از آنکه مدان عبد الرزاق خان و انگریز رابطه محبت قدیم بابت حیدرآباد بود و عبد الرزاق خان برای مدد بدرقه باو نیز نوشته بود انگریز برادر دیوان خود را برای طلب اینجانب باظهار اخلاص فرستاد - هرچند کپتان فرنگ آن مکان و مردم همراه بنده راضی بتردن این جانب مع آن مبلغ سال نشده صلاح نمیدادند - محرر اوراق توکل بخدا نموده نزد انگریز رفت و از برادر دیوان او پرسید که بعد ملاقات اگر ذکر تقریب استفسار مقدمه چهار که در میان آمده بگفت و شنید آید موافق مزاج گوئی جواب نخواهد داد و برآستی سوال و جواب خواهم نمود وکیل انگریز که در اصلاح مقدمه و صلیحت آن شقی ساعی شقی بود نیز چنان مصلحت داد که بخاطر جمع از روی نصائح پیش آمده بجز راستی کلمه و کلام نه نمایند.

بعده که اين عاجز داخل قاعه شد ابتدا از دروازه هر دو طرف رسته
 پسرهای دوازده و چهارده ساله مقطع بندوقهای مکلف بدوش قطار
 قطار استاده کرده بودند چند قدمي که پيش رفت جوانان خط
 آغاز مطبوع بلباس فاخره با بندوقهای پرتکاف هر دو طرف بنظر
 در آمدند باز که کامي چند طی نمود انگريزهای ريش دراز
 هم عمر بهمان ساز و لباس استاده بودند بعد ازان برقذازان متدش
 جوان بکمال زينت لباس آراسته صف زده در نظر جلوه دادند
 از آنجا که گذشتم انگريزهای ريش سفيد زرفت پوش بندوق
 بدوش دو رسته بکمال آراستگي بنظر آمدند بعد آن کله پوشان
 سال خورد مقطع که گذار کلاه آنها سروريد گرفته بودند بهمان دستور
 هر دو طرف صف آراسته تا در خانه که نشستن او بود قريب
 هفت هزار برقذاز مکلف مقطع بطريق محله استاده يافتند بعد
 ازان جائي که خود او بر کرسی نشسته بود روبرو رسيدم باظهار
 خوشوقتي در سلام بدستور خود سبقت نموده برخاسته معانقه
 نموده مقابل خود بر کرسی اشاره به نشستن فرمود و بعد احوال
 پرسی سوال و جواب راست و درشت و تلخ و شیرين در لباس
 اظهار اخلاص و صحبت عبد الرزاق خان بسيار بهميان آمد از آنجمله
 آنکه ابتدا سبب قيد نمودن گماشتهای خود استفسار نمود در
 جواب خدا و رسول خدا را حانظ خود دانسته گفتم هر چند اين
 فعل شنيع ذر از طريقه اهل خرد که از طرف مردم شما سرزده
 شما بر خود نميگيريد اما اين سوال بدان ميماند که باوجود يکه شعاع
 آفتاب عالمی را فرو گرفته باشد یکی از اهل دانش استفسار نمايد

که پرتو آفتاب از کجاست در جواب گفت آنها که با ما عذاک دارند
 قهمت دیگران بر ما میگذارند بر شما از کجا یقین شده که این کار
 از مردم ما بظهور آمده و بچه دلیل معقول تحقیق شما گشته گفتم
 ازینکه دران جهاز جمعی از آشنایان مال دار و در سه نفر فقیر
 فارغ از آرایش مالیت دنیا بودند از زبان آنها شنیدم که در وقت
 تاراج جهاز و قید نمودن آنها جمعی که بلباس و صورت انگریز
 بودند و بردسته و بدن آنها نشان و زخم و داغ پیدا بود و زبان
 خود میگفتند که این داغی است که در وقت محاصره سیدی یاقوت
 خان ما رسیده و امروز داغ این از دل ما بر آمد و شخص دیگر
 رفیق آنها بود و زبان هندی و فارسی میدانست ترجمه آن
 خاطر نشان مایان میزند بعده که این تقریر از زبان بنده شنید
 بقیه بخدمت آمده گفت راست است آنها چنان گفته باشند اما
 آنها جمعی ازان انگریز بد که در ایام محاصره یاقوت خان زخم
 برداشته بقید یاقوت خان در آمدند و بعضی خود از نرد ما جدا
 شده بدان حبشی پیوسته مسلمان شدند و چندگاه نزد یاقوت خان
 مانده باز از نزد او فرار نموده روی آن نداشتند که نزد ما بیایند
 الحال نزد قینک مار که سکنه نیز گویند و بر روی دریا دست
 اندازی بر جهاز میزنمایند رفته نوکر و مصالح جهاز قطاع الطریق
 آنها شده اند و مردم پادشاه شما از عهده آنها بر نمی آیند و
 قهمت آن بر ما می بندند و جواب آن تبسم کنان گفتم آنچه
 تعریف حاضر جوابی و دلالتی شما می شنیدم مشاهده کردم
 آفرین بر طبع شما که چنین مقدمه را بلافکر بدیده بدین تمهید

معقول جواب دادید اما بخاطر بیارید که پادشاهان موروثی بلجاپور و حیدر اباد و سنجهای نابکار از دست عالمگیر پادشاه نجات نیافتند پناه جزیره منبی معلوم و گفتم همین که سکه بر روپیه زدن شما چگونه اظهار سرکشی است در جواب آن گفت که هر سال مبلغ کلی از منافع مال تجارت ما را بملک خود باید فرستاد و سکه پادشاه هندوستان را بفقصان بر میدارند و دیگر در روپیه سکه هند قلب و غش بسیار بر می آید و درین جزیره وقت بیع و شرای آن منافشه بمیان می آید بنابراین نشان اسم خود بران زده در تعلقه خود رائج می سازم - دیگر ازین مقوله کلامه و کلام بسیار بمیان آمد پارچه بر خاطر او گرانی نمود اما نظر بر پاس خاطر عبد الرزاق خان و عهد و قرار امان بر خود هموار نموده وقت بخصت تکلیف تواضع و ضیافتی که میان آنها رسم است بمیان آورد چون از ابتدا شرط نموده بودم که در ملاقات حال پای رسمیات بمیان نیاید بعطر و پان اکتفا نموده خلاصی خود را ازان بلیه غنیمت دانستم - محصول تمام جزیره منبی که بیشتر آن فوفل و نارچیل است بدو سه لک روپیه نمی رسد و از بیست لک روپیه مایه تجارت آن بدکیش شهرت زیاد ندارد باقی مدار دولت ناپایدار انگریز از زدن و تاراج نمودن جهاز راه کعبه الله است که یک دو سال در میان دست اندازی می نمایند و وقت رفتن جهازات به بندر محله و جده که پر از جنس مال هندوستان می رود سروکار بجهازات ندارند اما وقت مراجعت که نقد زر سفید و سحر و ابراهیمی و ریال در جهاز می آرند جاسوسی نموده جهازی که زیاد مالیت دارد بران تاخست می نمایند اگرچه مرهنة

که قلعه کهنديري و قلایه و کسه و کتوره در دریا مقابل قلعه جزیره
تعلقه حبشیه نواحداث کرده کهنیهایی جنگی اطراف قلعه
فراهم آزاده بروی دریا بروقت قابو دست اندازی می نمایند و
هم چنان از قوم سکنه که بواریل نیز زبان زداست و از مفسدان
سورت تعلقه صوبه احمد آباد مشهورند بر جهازات خرد که از
بذر عباسی و مسقط می آید گاه گاه شوخی بظهور می آمد اما
جرات مقابله و دست اندازی جهازات کلان راه بیت الله ندارند
و انگریز بدنامی خرد بر همان سکنه ثابت می نمایند *

دیگر از سوانح این سال بتاراج رفتن قاسم خان و خانه زاد خان
مخاطب به روح الله خان ثانی و صف شکن خان و دیگر امرای
نامی که بحسب تقدیر دستگیر شدند کهور پره نابکار گردیدند - تفصیل
این اجمال بطریق اختصار کلام بزبان خامه می دهد - چون اخبار
تاخت و تاراج سنتا بهم بعرض میرسد روح الله خان را با صف
شکن خان خوانی و محمد مراد خان بخشی پادشاه زاده محمد کام
بخش مع فوج پادشاه زاده و میرزا حسن عم زاده مختار خان و
دیگر امرای دکن با طومار ووج بیست و پنج هزار سوار که پنج شش
هزار سوار موجودی آن عهد باشد برای تنبیه آن کافر بد نهاد مرخص
نموده فرمودند که باتفاق قاسم خان موجودار ضاع دندیری که سنتا
در همان نواح آواره بود باستیصال آن بد مآل کوشند - بعده که
امرای مذکور بقاسم خان که فوج جنگی شایسته و توپخانه آراسته
داشت پدوستند ستای ملعون از شنیدن این خبر از مسامت
دور باستقبال شتامت - روزی که قاسم خان بقصد مقابله غنیم

باهتمام فوج پرداخته پیش خانه را پیشتر روانه ساخته خون بطریق
 هراول سوار گشته بود و روح الله خان با دیگر سرداران بآراستگی تمام
 می آمد هرکارهایی قاسم خان خبر آوردند که یک دسته فوج غنیم
 برسر پیش خانه رسیده آنچه که توانستند تاراج نمودند و خیمهای
 سنگین را آتش زده و قریب ده دوازده هزار سوار برسر بهیر فوج
 روح الله خان تاخت آورده عرصه بر فوج پادشاهی تنگ آورده اند و
 هفت هشت هزار سوار مابین قاسم خان و روح الله خان حائل گشته
 شوخی آغاز نموده اند که فوجها بکمک هم نتوانند رسید از شنیدن
 این خبر قاسم خان سراسیمه گشته خواست که خود را بکمک سرداران
 دیگر رساند از هر طرف صدای دار و گیر بلند گردید و آن روز تاغروب
 آفتاب فوجهای کفر و اسلام باهم می کوشیدند باوجود آنکه دلاوران
 تهور پدیده داد جلاوت دادند بیشتر بهیر و کارخانجات انواع پادشاهی
 بتاراج رفت و دران روز از روح الله خان و محمد مراد خان ترددات
 نمایان بظهور آمد با آنکه جنس خوردنی برای آدم و چار پا میسو
 نیامد سرداران بالای فیل و سپاه تمام شب جاوی اسپان بدست گرفته
 از ملاحظه شب خون و پای دادن اسباب آن شب را بروز رساندند
 همین که خاور فلک تاز سر از دریچه مشرق بر آورد فوجهای مرهته
 از اطراف شوخی آغاز نمودند و محاربه صعب روی داد و دران جنگ
 میرزا حسن با جمعی از مردم نامی و جماعه کثیر از مردم غیر مشهور
 بدرجه شهادت رسیدند چنانچه لاشهای میرزا حسن و غیره چند
 نفر عمده را هر چند جستند از غلبه آشوب پیدا نشد و خداداد پسر
 محمد مراد خان زخم برداشته پیاده گشته سه چهار روز مفقود الاثر

گرفتند همچنان تا سه روز فوج پادشاهی مغلوب و محصور بوده
 باوجود غلبه مرهته بدفع شرکفار می کوشید تا آنکه عرصه بر
 سرداران تنگ گردید و بقصد پناه گدھی دندیری تعلقه فوجداری
 قاسم خان جنگ کنان که اطراف مرهته حلقه وار فرو گرفته بودند
 روانه شده آخر روز زیر حصار گدھی مذکور رسیدند - چون درین سه روز
 اصلا بوی خوردنی بمشام لشکر اسلام نرسیده بود مگر آنکه آن روز برای
 مردم خاص از اندرون گدھی گاه و دانه رسید و راه آمد و شن مردم
 لشکر تنگ گردید همچنان سه چهار روز دیگر در پناه دیوار گدھی
 روبرو مورچال بسته در دفع حملهای غنیم لئیم روز باخر و شب بصبح
 میرساندند و گار و شتر و اسب بتاخت مرهته میرفت چون از غلبه
 آشوب هردو لشکر دروازه های گدھی بسته بود بقال و سکنه آن حصار
 غله بقدر مقدور از بالای دیوار فرود آورده روپیه و دو روپیه آثار
 بدست هرکه می آمد می فروخت روز چهارم و پنجم در لشکر
 غنیم خبر رسیدن همت خان بهادر پسر خان جهان بهادر که در
 تهوری علم شهرت بر افراخته بود و از حضور بظام او نیز حکم کمک
 و استیصال مقهوران صادر فرموده بودند انتشار یافت سنتا از نصف
 فوج خود بیشتر با سرداران رزم آزما مقابل محصوران فوج
 پادشاهی گذاشته خود بقصد مقابله و سد راه همت خان بهادر
 گردیدن شتافت - چون باز هرکارها باو خیر رساندند که بمقابل
 همت خان بهادر فوج دیگر رام راجا پرداخته از بند و بست آنطرف
 خاطر جمع حاصل کرده جاسوسان سریع السیر گذاشته مراجعت
 نمود درین مابین فرصت چون عرصه بر سرداران پادشاهی تنگ

گردید قاسم خان و روح الله خان و صف شکن خان که نزدیک هم
 فرود آمده بودند باهم خفیه مصلحت اندرون گذهی در آمدن
 نمودند و بی آنکه بمحمد مراد خان و دیگر همراهان که مورچال
 آنها بفاصله بود خبر نمایند ابتدا شروع بفرستادن کار خانجات که
 بعد از تاخت غنیم باخود داشتند بشهرت سبکدار گردیدن بقصد
 جنگ نمودن روانه نمود - اول شب قاسم خان به بهانه گشت
 یرآمد از آنکه از راه دروازه بچند جهت داخل شدن مصلحت نبود
 و ازدحام عام و غلوی سرداران زیاده بود بمدد ریسمان بدستور
 کمند بالای دیوار برآمده خود ر اندرون حصار رساند بعده روح الله
 خان و صف شکن خان براه دروازه بچیدقش تمام مع ازدحام عام
 داخل گذهی شدند بعد ازان محمد مراد خان و دیگر همراهان
 خبر یافته بتصدیع تمام خود را رساندند - و صف شکن خان رو بمحمد
 مراد خان نموده گفت که چگونه مردانه خود را رساندیم سلطان
 حسین خواهرزاده محمد مراد خان که در عهد حضرت خلد مکان
 خطاب طالع یار خان یامت در عالم واسوختگی بر آشفته گفت
 تف برین صفت مردانه آمدن شما که بران فخر می نمایند
 و همه همراهان طعن بسیار بر او نمودند - القصه قریب یک ماه
 دران چار دیوای محصور بودند و روز بروز عرصه بر محصوران
 تنگ می گردید و کار بجائی رسید که چارپای سواری و بار بردار
 بسیار که کار آنها نیز بهلاکت می رسید مذبح نموده می خوردند
 از جمله غله که در انبار خانه و چاههای گذهی به تمام و تجسس
 تمام بهم رسانیدند قاسم خان برای همراهان مردم نامی که

بقید اسم نوشته بر آوردند فی نفر نیم پار آثار جنس جوار
و ارزن که با گندم و نخود آغشته جوش داده می خوردند مقرر
کرد و سوای آن مردم دیگر رو بهلاک آوردند و بسیاری بقصد
امان جان از گرسنگی خود را از بالای دیوار زیر انداخته پناه بلمشگر
غنیم بردند چون بسیاری از کاسبان و پوچ اشرفی و رو به بر کمر بسته
همراه داشتند بدست مردم سفنا که می افتادند کمر آنها وانموده
زر کشیده می گرفتند و مردم بازار غنیم از جنس میوه و شیرینی
زیر دیوار گدهی آورده بقیمت خاطر خواه می فروختند و محصوران
از بالای دیوار زر در پارچه بسته فرود آورده خرید نموده بالا می
کشیدند و قوت رمق می نمودند آخر ذوق گدهی رو باتمام آورد
و کسافت و عفونت و ملت آب علاوه کمایی غله بمرتبه گردید که
عرصه حیات بر تمام مردم تنگ گشت - و درین حالت قاسم خان
بروایتی خود را مسموم ساخت یا از نرسیدن معتاد افیدن که علاوه
غم و غصه گشته بود و ذیعت حیات نمود - و روح الهه خان و دیگر
سرداران چار ناچار قرار بر جوع صلح و طلب قول امان جان بقبول
لکها در وجه جان بهاکه هر کدام بدهند و سرداران را بایک اسب سواری
و رخت بدن بگذارند بمیان آوردند - بعده که دیوان روح الهه خان و
دیگر سرداران با یکی از دکنیهای عمده متعین فوج نزد سفنا رفته
ذکر قرار خلاصی سرداران و تعیین مبلغ بمیان آوردند سفنا گفت که - وای
فیل و اسب و نقد و مالیتی که همراه است از لک هون که سه لک
و پنجاه هزار روپیه میباشد کم نخواهم گرفت - آن دکنی نمک حرام
آهسته در جواب گفت که این چه حرف است پاره سخت بگیرد

این مبلغ فقط از روح الله خان برای شما مقرر می نمایم فی الجمله آخر گفتگوی هفت لک روپیه بتفریق بر همه سرداران مقرر شد و چنان قرار کردند که هر کدام موافق حصه رسد خود قبولیت باظهار احسان امان جان نوشته داده تا وصول زیر یکی از خویشان یا نوکر عمده صاحب اختیار بطریق بر غمال نزد سنتا بگذارند و کسان منتای نابکار بر سر دروازه گذهی نشسته سرداران را بایک اسپ سواری و رخت بدن و دیگران را بارختی که قابل مشعل در بر داشتند گذاشتند باقی زرنقد و جواهر و فیل و اسپ و اسباب دیگر همه بضبط در آوردند اگرچه از جمله مبلغ وجه قرار که اکثریر غمال وقت یافته گریخته از لشکر آن ملعون برآمدند و خود او نیز چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد بجزای کردار خود زود رسید نصف زر بوصول نرسید - اما دران حادثه آنچه از جمله زر خزانه پادشاهی که همراه فوج داده بودند و زرامیران و جواهر و غیره بتاراج رفت و دران محاربه و محاصره بدست آن کافر بد فرحام آمد از پنجاه شصت لک روپیه تجاوز کرده بود - بعد عرض هرچند حادثه که بر امیران و تمام فوج گذشت از تقدیر الهی باختیار سرداران نبود اما بسبب گرد ملال که بر خاطر پادشاه راه یافت چند روز از طلب حضور ممنوع نموده هر یکی را بخدمتی از خدمات دور دست مامور و منصوب ساخته یا تعینات صوبجات نموده روانه فرمودند *

بعده که سنتا از طرف فوج مغلوب پادشاهی فراغ خاطر حاصل نموده خبر نزدیک رسیدن همت خان بهادر که از شنیدن محصور گردیدن امرا ابلغار نموده می آمد با و رسیده دو فوج نموده از هر دو طرف

مقابل همت‌خان شتانت بتغارت شانزده‌کروه بانوج اول که سنقا دران
فوج بود همت‌خان را مقابله افتاد و مبارکه عظیم روداد و نرد
نمایان از همت‌خان دران کارزار بعرضه ظهور آمد و مرهغه بدشمار
بدارالبوار پیوست و بسیاری از همراهان همت‌خان بدرجه شهادت
رسیدند و فوج سنقا رو بهزیمت گذاشته فوج بادشاهی را طرف فوج
دویم کشیدند و همت‌خان شیر نبرد بتعاقب پرداخت از آنکه سنقا از
برقندازان حکم انداز در جنگلهای دشوار گذار پناه اشجار جابجا برای
سرداه فوج همت‌خان گذاشته بود بعضی از برقندازان کالیه که درین
من شهرت دارند بالای درختی انبوه پنهان شده نشسته بودند همینکه
سواری همت‌خان دران انبوه اشجار رسید ناگهان گوله تفنگ اجل بر
پیشانی او خورد و مجال نفس کشیدن نداده شهید ساخت و
تمام بهیرو نیلان و کار خانچات که همراه همت‌خان بود بی آنکه
تفرقه شود بدست سنقا افتاد *

ذکر سوانح سال سی و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و یک صد و شش هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه که برای بندوبست و تنبیه
غنیم طرف کهریز رفته بود از اختلاف آب و هوا انحراف مزاج
بهیم رساند و آخر منجر باستسقا گردید بعد عرض طلب حضور
فرموده اندرون گلال بار فرود آورده و اطبائی تجربه کار حضور
برای علاج پادشاه زاده مقرر کردند - چون از پادشاه زاده احتیاطی
که باید در پرهیز بوقوع نمی آمد حکما هکوه این معنی بعرض
رساندند و مرض چنان رو بشدت آورد که اطبا عاجز آمدند لهذا

هنگام پادشاه زاده را نزدیک خرابگاه خاص بحضور طلبیده خود دور
و غذای پرهیزانه می خوراندند بلکه از راه مهر پدری خود در غذا
رفاقت می نمودند و تنقید تمام در علاج بکار می بردند تا حق
سبحانه و تعالی شفای کامل بخشید - خواجه یاقوت نام مخاطب
محرم خان که در سختی سلوک بهنام و از راه شرم و چشم مروت صد
مرحله دور بود و بخدمت اتالیقی پادشاه زاده کام بخش سرانرازی
داشت و پادشاه زاده نیز از بد مستی بادیه ایام جوانی حرف
اورا بسمع رضا نمی شنید و از بیرونی و بد خوئی محرم خان پادشاه
زاده و همراهان او مخصوص کوکه و دیگر مقربان همدم آزرده خاطر می
بودند و ادا های ناخوش از طرفین درباره همدیگر سر میزد - وسط
ماه جمادی الاولی سال حال وقت مراجعت پادشاه زاده از دربار
که محرم خان از عقب می آمد ناگهان تیری که پیکان او دو
زبان داشت از طرفی که معلوم نشد بشکم محرم خان رسید چون
دستش بالای شکم حائل بود اجلش کوتاهی نمود و قدری
دست او را مجروح ساخته بشکم او رسید و پرده اندرون شکم
ندید و پرده نریخت - محرم خان همچنان با دست خون چکان و
دل و بدن پر خون خود را بخدمت پادشاه رسانده بگمان نزدیک و
یقین شکوه تعدی همراهان پادشاه زاده نموده تیر را بجنس از نظر
گذراند - کوتوال حضور برای تحقیق و پیدا نمودن صاحب تیر مامور
گردید - بعد تفتیش و تجسس بسیار اسم پنج نفر از همراهان ادبش
وضع پادشاه زاده که چهار جماعه دار و یک هدو نام کوکه پادشاه زاده
باشد بر آنها ظن برده بعرض رساند حکم شد هر پنج نفر را گرفته

مقید ساخته تحقیق نمایند - چهار نفر که از جماعه داران و همدم^۵ محرم پادشاه زاده و بیگانه بودند اطاعت حکم نموده بقید کوتوال در آمدند اما همدو کوکه بحکم آنکه الخائن خائف بخیره سري پیش آمد و پادشاه زاده نیز شغیع و حامی او باظهار بی تقصیری او گردید و بعد عرض حکم شد که خواجه محمد بخشی پادشاه زاده او را بحضور بیدار والا همانجا باتفاق کوتوال بتحقیق تیر انداز خطا کار بدکردار پردازد و خواجه محمد او را در ابتدا بکلمات نصیحت آمیز چرب و نرم بی آنکه پای ستیزه و درشتی بهمیان آید فهمانده و راضی ساخته تابدر دولخانه والا آورد از انجا بسبب وسواسی و هراسی که در دل او راه یافته بود خواجه محمد را غافل ساخته خود را در میان ازدحام مردم که همراه پادشاه زاده می آمدند انداخت و پادشاه زاده را حامی خود ساخت - بعده که بعرض رسید باز بنام پادشاه زاده محمد کام بخش حکم صادر شد که او را از همراهان خود جدا ساخته کسان کوتوال همراه داده از لشکر اخراج نمایند و خانه او را بضبط در آرند پادشاه زاده او را بوعدهای لطف آمیز نهانی امیدوار ساخته دوصد اشرفی و خیمه مختصر و دیگر سرانجام همراه داده بیکمی از محاللات جاگیر خویش مرخص نموده وقت رخصت اشک ریزان گردیده در بغل گرفت - از زندانی محرم خان این حقیقت نیز بعرض رسید باز یگر بهم حکم صادر گردید که بیرون رفتن ندهند - پادشاه زاده باخود گرفته همراه بیدار و برای عفو تقصیر او التماس نماید - پادشاه زاده او را بر گردانده همراه گرفته بدر دولخانه رسانید - بعد عرض فرمودند که او را بیرون نگاه دارند و پادشاه زاده آمده بدستور

هر روز مجرا نماید - محمد کام بخش در جواب گفت که من او را از خرد جدا نمی نمایم و بالا بند کمر خود را را نموده دست خود و او را باهم بسته استاد - چون این ادای ناخوش بعرض رسید حکم نمودند که هر دو را در عدالت برده بنشانند و مخلص خان بخشی را فرمودند که بعضی پیغامهای نصیحت آمیز به پادشاه زاده رسانده او را ازان اراده ناصواب باز دارد ازان پیغام زیر فائده نه بخشید بلکه زیاده ماند طغیان سودای پادشاه زاده گردید - بعده حمید الدین خان بهادر مامور گشت که رفته همدوی گمراه را از پادشاه زاده جدا سازد و حواله کوتوال نماید همینکه حمید الدین خان رفته خواست که موافق حکم بعمل آرد پادشاه زاده کتاز کمر خود کشیده بر حمید الدین خان انداخت حمید الدین خان دست انداخته کتاز را گرفت و دست او زخمی گردید و از چهار طرف بر پادشاه زاده هجوم آورده همدورا بضرب چوب و لکد و مشمت از پادشاه زاده جدا نموده بزدان فرستادند و حکم فرمودند که پادشاه زاده را نیز مقید ساخته نزدیک جواهر خانه خیمه مختصر استاده نموده نگاه دارند و بعزل منصب و ضبط جاگیر و کار خانجات مغضوب ساختند - آری همه ثمر اثر صحبت بد است که کار پادشاه زاده نیز بدینجا رساند * بیت *

صحبت سقلا چو انکشت نماید نقصان

گرم سوزد بدن و مرد کند جامه میاه

درین ایام که ستاره طالع مسعود و عاقبت محمود پادشاه زاده بهادر شاه عرف شاه عالم که هفت سال منزوی بود از هبوط برآمد حکم خلاصی او فرموده بعنایات پادشاهانه بدستور سابق معزز ساخته

حکم نمودند که پادشاه زاده متصدیان هر کار خود بتجویز خود جدا نمایند و کارخانجات پادشاه زاده آنچه بضبط آمده و سوای آن هر چه ضروری و لازمی باشد مجالۀ از سرکار جدا نموده حوالۀ متصدیان شاه زاده نمایند و روز بروز بدستوری که حکما در ایام نقاهت مریض شفا یافته در شکستن پرهیز می افرازند در مهربانی و پرداخت حال پادشاه زاده حکیمانۀ متوجه شده می افزودند و این مومنی باعث خارخار دل پادشاه زاده محمد اعظم شاه و مقربان او میگردد .

قاضی شیخ الاسلام که بعد مراجعت از بیت الله از پادشاه رخصت وطن احمد آباد گرفته رفته بود و بموجب حکم که مکرر برای طلب او فرمان صادر گردید از احمد اباد بر آمده در راه بعد ادای صلوات خمسۀ از خدا درخواست می نمود که باز آلودۀ تعلقات خدمت پادشاهی نگردد مابین راه باجل طبیعی بر وضۀ جنان شتافت - بعد عرض پادشاه حق شناس در بارۀ او انوسوس زیادۀ نموده فرمودند خوشا حال او که بعد از مراجعت از بیت الله پاک از آلودگی دنیا لبیک حق را اجابت نمود - فی الواقع در سلطنت تیموریۀ مثل او قاضی حق پرست صالح متدین شنیده نشد اولاً از ترکۀ قاضی عبد الوهاب پدر خود که لکها اشرفی و روپیۀ و جواهر و املاک بسیار مانده بود تمامه به بردران و وارثان وا گذاشته و مبلغی برای خدا بمستحقان داده خود دایمی و درمی ازان متصرف و مالک نگردید - بعده که تکلیف منصب قضا باو نمودند بعد ابرام و مضایقۀ تمام بشرط چند که با پادشاه در میان آورده قبول نموده مدام تا دم آخر در فکر استغفا بود - و

حضرت خلد مکن دست لزو برنمیداشتند تا آنکه مهم بیجاپور و
حیدرآباد بمیان آمد - بعده پادشاه ازو فتوای جواز آن خواست بنابران
رخصت احرام بیت الله را وسیله نجات خود از آلودگی دنیا و
باز پرس آخرت ساخته چنانچه بریان قلم داده خود را بدان مکان
متبرک رساند و زر وافر بمستحقان و شرفا و محتاج آنجا رسانده
دوسه بذای خیر جاری گذاشته با آبرو مراجعت نمود - و باز
حق سبحانه و تعالی اورا توفیق قبول کاروبار تعلقه سلطانی نداد
تا بدار البقا شدامت - و در ایامی که قاضی القضاات بود هرگز بقبول
هدیه و تحف آشنائی بیغرض همراضی نمیگردید تا برشوت و ظلم و
کاری که پیشه و رویه ظالمان جفاکار روزگار است چه رسد - چون
میدانست که در رجوع قضایا شاهدان نور بسیار را وکلی شرعی
و مدعیان ابن الغرض حاضر می سازند و ثبوت طرف حق وایسته
بعلم ذات پاک حق است از گذشتن بینه و شنیدن شهادت کمتر
اجرای حکم پرتنقیح قضیه می فرمود و تا مقدور سعی می نمود
که مدعی و مدعی علیه باهم صلح نمایند و دیگر صفات حمیده
بصدور داشت

نیکوان رفتند و سنتها بماند • ظالمان رفتند و لعنتها بماند
مصطفی خان کاشی که میان افغانان از جمله مستعدان و صاحب
کمال روزگار توان گفت و در همت و سحر و تدبیر و رای صائب
که همیشه شجاعت ذاتی داشت شهرت تام بر آورده بود و از پیش
آورده ها و مقربان و همدمان و شریک راز پادشاه زاده محمد اعظم
شاه گفته می شد - سابق در مرکز بادشاه زاده بسبب عدم بذور

بست که همیشه دخل خرج را احاطه نمی نمود سپاه از طرفت طلب هفت هشت ماه نالش داشت مصطفی خان بکمال تدبیر دخیل کار و بار سرکار پادشاه زاده گشته دستور نگاهداشت سپاه برین قرار داد که زیاده از شش هزار سوار در سرکار نگاهدارند و زیاده ازین که بسبب شغارش و رجوع مردم آمده و پیش آمدن مهم ضرورت در نگاهداشت آید تا که منجمه شش هزار سوار فوتی و فراری بعمل نیاید تنخواه او جاری نگردد بدین سبب نالش دیر طلبی سپاه و شاگرد پیشه برخاست و هم فوج زیاده از ده دوازده هزار سوار مدام موجود بود چنانچه آخر بمروار آیام همین دستور در سرکار همه پادشاه زاده ها سوی سرکار شاه عالم استمرار یافت و نوکری پادشاه زاده ها حکم پایبانی سرکار پادشاهی بهم رساند القصه بیابوری طالع و جوهر رشادت مصطفی خان آنقدر در دل پادشاه زاده جا گرفت و قرب بهم رساند که تمام اختیار سرکار پادشاه زاده بقضبه افتد او در آمد و پادشاه زاده هیچ کار بیصلاح و مصلحت او نمی نمود و هر چه از پادشاه زاده خلاف مرضی پادشاه بظهور می آمد از آن افغان پخته کار می دانستند و این معنی بخاطر پادشاه نهایت گرانی می نمود و نظر بر رویه افغانان سلف نخواستند که قوم افغان این همه اختیار و استقلال در خانه پادشاهان بهم رساند - مکرر پادشاه زاده از روی نصیحت برای منع اختیار او فرمودند فائده نه بخشید - درین ضمن ادای خارج از مصطفی خان بظهور آمد که بر خاطر اشرف زیاده ناگوار گردید و او را مغضوب و بی منصب ساخته گرز بردار شدید بر او مزارع نموده فرمودند که از لشکر پادشاه زاده اخراج کرده تا بندر سورت رسانند و بنام متصدی

بندر حکم صادر شد که بر جهاز سوار ساخته روانه بیت الله سازد *

محرر اوراق مکرر در بندر سورت از زبان مصطفی خان مسموع
 نموده که پدرم باوجود کمال پریشانی و عسرت برای تحصیل علم من
 تقید زیاده می نمود روزی که واقعه ناگیر پدر رو داده من چهارده
 ساله عمر داشتم و در خانه آنقدر میسر نبود که بکفن و دفن و نا
 نماید بعد از فراغ فاتحه روز سیوم بقصد رفاقت قافله و جمعی افغانان
 که بدار الخلافت می رفتند کمر بسته بجهت فکر معاش از والد
 خود رخصت خواستم - مادرم گریه کزان دست بدامنم زده مانع آمد
 و گفت که باین عمرو بدین بی سرانجامی کجامیدی و چگونه دست
 از تو بدارم و بجدائی تو راضی شوم من بدارم گفتم ای مادر مهربان
 ذات پاك حق نسبت بداري که بسیار بسیار فرزند را دوست
 دارد هفتاد برابر آن مادر بر بندۀ خود مهربان تر می باشد مرا
 بهمان خدا بسیار دست از دامنم بدار - مادرم که این جواب
 از زبان من شنید اشک ریزان گفت برو که ترا بهمان خدائی که
 صفت او بیان نمودی سپردم - پس در هر لحظه چندین شکر بر من
 واجب است که از چندان حالتی مرا بدین پایه رساند که پادشاه
 بدان عظمت هندوستان از من اعتبار برداشته و بعد از آنکه مرا
 مغضوب ساخته حکم اخراج فرموده روانه بیت الله نمودند بعده که
 بکعبه رفتم از زیارت حرمین شریفین فراغ حاصل نموده می خواست
 که چند روز دران مکان شریف بسر برد باوجود رعایتی که از رساندن
 هدیه و تحف بشریف مکه آنچه بایست بعمل آمده بود وقت
 مراجعت قافله هندوستان شریف مکه موافق رویه که دارند بعضی

تکالیف شافیه بمیان آورده از مصطفی خان زیاده طلبی می نمود
مصطفی خان متکمل نگردیده مستعد روانه شدن گشته با جمعی
از همراهان کمر بسته برای رخصت رفته چند کلمه معقول گفته
برخواست مردم شریف خواستند که با او کارش نمایند شریف
منع نمود بلکه بعد از تواضع پیش آمده مرخص ساخت و بعد
رسیدن به بندر سورت باوجودیکه پادشاه دربار او اکثر مفضوبان بعد
از مراجعت از بیت الله مهربان شده باز متوجه پراخت او می
شدند دربار مصطفی خان هرچند پادشاه زاده سعی نمود که
شفیع جرائم او گشته با خود بگیرد فائده نه بخشید اگرچه بعد رسیدن
ببندر سورت حکم طلب او صادر فرمودند اما چون ازان بوی عفو
تقصیر ظاهر نگردید مصطفی خان که خجسته بنیان دید نظر بر
مرضی پادشاه لباس فقرانه پوشیده روانه حضور گردید و روز
ملازمت بهمان خرقه و تبرک بیت الله از نظر گذشته رخصت
انزوا حاصل نموده در خجسته بنیان آمده باقی عمر منزوی بود -
چون مصطفی خان رساله تالیف نموده بود که ازان باسانی آیه کلام
الله به تعیین سوره و رکوع زود توان بر آورد و آن رساله را پادشاه زاده
روزی از نظر پادشاه گذرانیدند عرض نمود که تصنیف مصطفی خان
است بعد مطالعه فرمودند که تصنیف گویند تالیف است پادشاه زاده
باز عرض نمود که تاحال دیگری باین فکر نیفتاد لهذا تصنیف میتوان
گفت بعده پادشاه از روی بیدماغی بداروغه کتب خانه فرمودند
که رساله درین ماده سابق ازین نوشته اند از کتب خانه آورده بدست
پادشاه زاده بدهد باری چون مصطفی خان نیک عاقبت بود از ضرر

زیاد ازین که در قرب پادشاهان موافق شامت کردار هر یکی عائد حال او میگردد محفوظ ماند *

در ایامی که پادشاه زاده شاه عالم را منزوی ساخته بر مهریانی پادشاه زاده محمد اعظم شاه افزوده بودند و محمد اعظم شاه خود را ولیعهد مستقل میدانست درین ایام که پادشاه زاده مهین را مطلق العنان ساخته زیاده از سابق متوجه احوال او گردیدند این معنی روز بروز باعث ملال خاطر محمد اعظم شاه میگردد تا روزی که برای نماز عید الضحی تشریف می بردند پادشاه زاده گلار را پیشتر اشاره نموده بودند که وقت نشستن طرف سمت راست بنشیند و بعد رسیدن بر سر سجاده نماز عید شمشیر کمر را نموده بدست محمد اعظم شاه داده او را بدان مشغول ساخته دست شاه عالم را گرفته دست راست جا دادند محمد اعظم شاه چون تهنیت شمشیر بر خود پیچیده زمانی عقب پادشاه استاده ماند بعده دست محمد اعظم شاه را گرفته اشاره نشستن طرف چپ فرمودند آن روز محمد اعظم شاه بیچ و تاب بسیار خورد و نزدیک بود که ماده فساد آماده گردد اما از هیبت و تسلط پادشاه هیچ کدام از پادشاه زاده را زهره و یارای چون و چرا نبود تا آنکه پادشاه زاده محمد معظم را که مخاطب بشاه عالم بود معقب به بهادر شاه ساخته برای بند و بست مستقر اختلاف اکبر آباد و تنبیه مفسدان آن ضلع باستقلال تمام مرخص ساختند بعد رسیدن شاه والا قدر باکبر آباد پادشاه زاده معز الدین و محمد عظیم را نیز نزد پدر مرخص ساختند بعد از آنکه چند گاه شاه در اکبر آباد

به بند و بست پرداخت بسبب اخبار مختلف شورش و فساد ملتان که فرقه مشهور بلپي بپای سه نقط هندی که بلباس فقیران طریقه مفسدان اختیار کرده بودند و آشوب بلوچان علاوه آن در صوبه ملتان گردیده بود پادشاه زاده ولیعهد را مع پسران برای بند و بست صوبه کابل مامور نمودند و شاه زاده معز الدین را بصوبه ملتان مقرر فرمودند *

چون حضرت خلد مگان حوض مربع از مس ساخته موافق روایت امام محمد رحمت الله علیه که اگر دست و پای مصلي طاهر باشد هرچند که ظرفیت آب کم باشد یک دوکس بدان وضو میتواند ساخت دران آب وضو می نمودند - روزی یکی از فضلا که نزد پادشاه قرب داشت درین ماده التماس نمود متوجه جواب او نشدند بعد از چند روز همان فاضل یاشاره بلکه باتفاق شیخ عبد الرحمن مفتی حضور درین باب بعرض رساند در جواب آن از روی بی ادبی فرمودند که اینقدر جاهل مسئله فیستم که بنقصان عبادت خود راضی باشم - بعده در همان ایام شیخ عبد الرحمن مفتی رخصت کعبه خواست بعد طواف حرمین شریفین که مراجعت نموده وارد بندر سورت گردید - دران ایام امانت خان خواری پسر امانت خان مرحوم متصدی بندر صورت بود حاجی عبد الرحمن را بضيافت طلبید - مگر سوانح دران مجلس نیز حاضر بود امانت خان از حاجی عبد الرحمن درباب مسئله وضوی پادشاه دران آب حوض سوال نمود حاجی عبد الرحمن جواب داد که خوب نمی گنجد - و مگر عرض نمودیم بسمع رضا

نشندیدند چه کذب پادشاه اند - دران مجمع یکی از شاگردان خاندان
 خواجه دیوانه که از اعیان و اکابر زادهای مشهور توران اند و بدو
 سه واسطه در بندر سورت سکزی دارند عبارت روایت جواز وضو
 از آن آب بقول امام محمد رحمت الله علیه از فتوای معتبر
 خوانی - حاجی عبد الرحمن در جواب او بر آشفته گفت برین
 قول عمل نمودن و فتوی دادن دو قباحت لازم می آید - اول طهارت
 ظاهری دست و پای مصای لازم و در مردم عام احتیاط آن
 بعمل آمدن معلوم - دوم آنکه همین که پادشاهان پیران عمل نمایند
 برای اهل تشیع دستگاه گفتگو بهم میرسد - اما حضرت خلد مکان
 مدت مدید دران حوض وضو می نمودند *

درین سال از فتوح غیبی که بطالع خلد مکان رو داده استیصال و
 بچشم واصل شدن سنتمای بدخصال است - اگرچه در باب کشته شدن
 آن سگ ذابکار باختلاف روایت مسموع گردید اما آنچه از زبان را
 و یار ثقه که دران لشکر بودند شنیده شد چند کلمه از تفصیل آن بطریق
 اجمال بزبان خامه میدهد - بعد از آنکه آوازه تسلط و تاخت و تاراج
 سنتمای ملعون از حد تجاوز نمود در ایامی که غازی الدین خان
 بهادر فیروز جنگ بمساعت چهار پنج منزل بیجا پور برای تنبیه
 سنتما و دیگر اشقیای مامور گشته استقامت ورزیده بود و در همان
 ایام قلیچ خان خلف الصدق فیروز جنگ برای تعاقب غنیم نواح
 لشکر پادشاهی با بیشتر از همراهان و کومگیان نامی صاحب
 فوج بر آمده بسبب غبار خاطری که دران روزها با پدر بهم رسانده
 بود مع فوج بملازمت پادشاه رسیده اراده باز گشت نزد پدر

نداشت و از جمله متعینه هوای حامد خان برادر دلیر خان
عرف عبد الرؤف بیجاپوری و لطف الله خان دیگر مردم
نامی نموده بودند بلکه برادرهای آنها نیز همراه قلیچ خان رفته بود
درین ضمن خبر رسید که سنهای کهور پرایی نابکار با فوج بیست
و پنج هزار سوار بتفارت هشت و نه کرور رسیده آن سده حلال با فرهنگ
نظر بر شهرت و غلبه سننا که مبارز پیشگان با نام و نشان از شنیدن
نام آن بدنام حوصله بباد میدادند رنگ و روی می باختند فیروز جنگ
نظر بر قلت فوج خود بتقاضای وقت مصلحت دران دانست
که شهرت سوار شدن طرف سننا داده میر منزل را مع دیگر مردم
برای صاف نمودن راه روانه نمودن پیدش خانه تعیین نمود
و خود سوار شده برای کوچه غلطی راه بیجاپور اختیار کرد - بعده
که هشت نه گروهی بیجاپور رسید از زبانی جاسوسان ظاهر
گردید که چون میان سنهای شقی و دهنا جادو که هر دو خود را
سیناپتی می گرفتند یعنی باصطلاح دکن سپه سالار گفته می شد
باوجودیکه دهنا جادو از سرداران عمده قدیم مرهته گفته می
شد و نسبت بدیگرنه سزاران و سننا با امرای پادشاهی طریقه
سلوک و سلامت روزی مرغی میداشت سننا برو تفوق می جست
لهذا میان هر دو غبار خاطر بهم رسیده بود و مدام در استیصال
همدیگر میکوشیدند و سننا نسبت بهمراهان در سیاست شدید
القلب بود و باندک تقصیر زیر پای فیل می انداخت اکثر
امرای مرهته با او عدوت داشتند و خفیه با دهنا جادو برای
استیصال سننا بنامه و پیغام باهم ساخت نموده بودند - درینولا

هنونم رای و نام که از سرداران نامی گفته می شد با اشاره دهنا جادو که با همراهان عمده سنتانیز ساخته بود باتفاق فوج دهنا جادو تاخت آورده بهیر اورا تاراج نموده و بسیاری از رازتہای نامی لشکر سنتا ازو جدا گشته به هنونم راو پیوستند و جمعی کشته و زخمی گشتند - و سنتا بی پر وبال گشته رو بجبال و ماوای خود گذاشت - از شدن این خبر در فوج فیروز جنگ عجب خوشوقتی روداد - و غازی الدین خان بہادر بہ تہیہ تعاقب با همراهان مصلحت بمیان آورد و درہمین اوان فرمان بدستخط خاص رسید - متضمن براینکہ از نفاق سردارہای مقہوران ظاہر می شود کہ درین زودی سنتای ملعون بجزای کردار خود خواہد رسید آن سپہ سالار بافرہنگ بی درنگ تعاقب نموده چنان سعی نماید کہ فتح استیصال آن بدخصال بذم ان فرزند بی ریس و رنگ بر صفحہ روزگار ثبت گردد - و آن ملعون خود را جمع نتواند نمود - بعد رسیدن حکم فیروز جنگ با فوجی کہ داشت بتعاندن سنتای بدعاقبت پرداخت - از یک طرف فوج پادشاهی و از طرف دیگر فوج دهنا جادو پاشنہ کوب عقب آن صید بدام اجل گرفتار گشته می تاختند تا آنکہ فوج سنتا بالکل ازو جدا و متفرق گردید و درین حالت نا کونا میان (۱۵) نام کہ یکی از سرداران سرہنہ گفته می شد و چند گاہ در جرگہ ہنہامی پادشاهی در آمدہ باز بفرقہ خویش پیوستہ بود و دران سر زمین وطن داشت از آنکہ سنتا برادر او را قبل ازین بچند سال زیر پای فیل انداختہ بود و

ماده عداوت جانی باهم داشتند برهنمائی زن خود باجمعی از مردم
بتعاقب سنا تاخته بمکانی رسید که سنا کوفته و مانده بی پرو
پال گشته بر سر ناله رسیده غسل می نمود - غافل بر سر او رسیده
بقتل آورده سر او را بریده در توبه انداخته عقب اسپ بسته نزد
زن خود یا پیش دهنا جادو می برد سنا بین راه تو به از اسپ
جدا شده افتاد - هرکارها و سواران فوج فیروز جنگ که بتعاقب
سنا دران کوه و صحرا انتشار داشتند آن تو به مع سر بدست
هرکارهای که سرا و راسی شناختند افتاد - و نزد لطف الله خان
که هراول بود آوردند - و لطف الله خان نزد فیروز جنگ آورده زنان
بمبارک باد و فتح نمایان خدا داد کشاد و صدای شادیانه بلند
گردید - بعده در لشکر تشهیر داده مصحوبت خواجه بابای
تورانی نزد پادشاه عدو مال روانه نمود - بعد از آنکه سر آن کافر
مقتول از نظر گذشت شکر عظمی الهی بجا آورده اشاره بنواختن
نوبت نموده خواجه بابا را مخاطب به خوش خبر خان ساخته
حکم فرمودند که سر او را در لشکر و در بعضی بلاد دکن تشهیر دهند -
و درین ماده روایت دیگر نیز مسموع گردید و الله اعلم *

درینولا خبر واقعه خان جهان خان بهادر بعرض رسید اگرچه چون
در آخر عمر پدای اعراض آید بود بسبب بیچاکری در کمال
عسرت بهر سی برد اما از امرای با وقار فتح نصیب صاحب
تدبیر بود بدست و دو جذب فامه نموده زخمهای کاری برداشت
به نیکنا به پایان رساند .

عبد الرزاق خان لاری که از ابتدای نوکری برای رفتن دطن بهانه

جو بود و باخبار نویسان در کمال سختی ملوک می نمود
درینولا بموجب شکوه سوانح نگار از فوجداری راهبر می تغییر نموده
طلب حضور نمودند - بحضور نارسیده از راه استعفای منصب
نوشته رخصت کعبه خواست - اگرچه بعد عرض بحسب ظاهر
مرخص فرمودند اما از آنکه از مشاهده شجاعت و نمک حلائی
او در نوکری ابوالحسن از راه قدردانی بسیار از او راضی بودند
و همیشه در اتمالت او کوشیده ترغیب طلب مردم لاری می نمودند
بعد رسیدن حضور عذایات زیاده میذول حال او فرمودند - خفیه
مخلص خان بخشی را مامور نمودند که از طرف خود در تسلی
عبدالرزاق خان پردازد - و او را از اراده مرکوز خاطر باز داد - عبدالرزاق
خان راضی نگشت و دستک رخصت مع مال و عیال از کمال
لطف مرحمت نمودند محمد معصوم و غیره سه پسر او بهمهرا
پدر رفتن راضی نگشته در حضور ماندند - و هیچ نوکر ابوالحسن در
نوکری پادشاه چنین خوش عاقبت نگردید که عبدالرزاق خان
بسبب پاس حق ذمک بآبرو مرحله عمر بپایان رساند *

ذکر سوانح سال چهارم از جاوس خلد مکان مطابق سنه هزار

و صد و هفت هجری

پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای بند و بست و تنبیه غنیم
عاقبت لئیم طرف برگانو [16] رخصت فرمودند - درین اوان بعرض
رسید که رام راجا برادر سنجایی جهنمی که از قلعه جات ضلع

واجب که برآمده طرف چنچی و دیگر مکانهای قلب پناه برده
مغفور الاثر بود باز خود را بعلقه ستاره و غیره رسانده هفت ماه
در قلعه بسر برده از شنیدن کشته شدن سنجها دهنا جادو را برای
مصلحت طلبیده باراده فاسد و فکر فراهم آوردن اشکر است - درینوا
از نوشته اخبار نویسان صوبه ملتان معروض گردید که پادشاه زاده
محمد اکبر که نزد شاه سلیمان ایران رفته بود بعد واقعه شاه که
سلطان حسین جلوس نمود چون محمد اکبر مکرر در خواست
مدد فوج و دیگر سرانجام بمیدان آورد شاه سلطان حسین
بدستور شاه مغفور شاه سلیمان عذر آورد تا که پدر شما تخت آرای
هنگ است از ما کمک برای رفتن هندوستان توقع داشتن تکلیف
بیجا است - بعده که کار به برادران شما افتد آنچه از ما خدمت
آید خود را معاف نخواهم داشت - بعد از چند روز محمد اکبر
شهرت خبر غیر وقوع بموجب نوشته بعضی تجار هندوستان داده
به شاه ظاهر ساخته ادعای رخصت بپیان آورد شاه در جواب
فرمودند تا که نوشته تجاران ما از هندوستان نرسد بر صدق این
خبر اعتماد نمی توان نمود - بعد از دو سه ماه محمد اکبر از
خیالت اظهار خبر مذکور ادعای آن نموده که آب و هوای اصفهان
بمنزاج من نمی سازد اراده دارم که چند گاه بطریق تبدیل مکان
در سرزمین گرم سیر بعلقه خراسان خود را رسانده همانجا بسر
برم - لهذا التماس دارم که بنام حکام آنجا احکام مدد قشون بروقت
اگر صادر گردد باعث مزید احسان خواهد بود - شاه بموجب
درخواست محمد اکبر سرانجام روانه نمودن او نموده تفرقه مدد

خرج بر حکام آنجا نوشته برای رفاقت و مدد ده هزار قزلباش که بروقت کار آیند یرایغ صادر نمود. پادشاه زاده بسمت مذکور روانه شد و در ماه محرم این سال از وفور رحمت الهی و طغیان آب دریای بهمنره که چهارونی لشکر پادشاهی کنار آب بود و امرا و عمارت بسیار ساخته بودند عجب تهلکه بر مردم لشکر گذشت که از دوپهر شب عالمی آسوده و بیخبر در خواب بودند آب رو به طغیان آورد و تا صبح شدن نصف بلکه بیشتر لشکر را فرو گرفت از آنکه تاریکی شب و هجوم آب و شدت بارش و بسیاری لا و گل علاوه هم گردیده بود عرصه فرصت جان و مال و عیال از آن تهلکه ناگهانی بدر بردن بر مردم تنگ گردید و قریب ده دوازده هزار آدم معه کار خانجات پادشاه و پادشاه زاده ها و امرا و اسب و گاو و شتر بیشمار و خیمه و اسباب بیحساب بآب فرو رفتند و عمارت بسیار خراب گشتند و بعضی عمارتها را چنان آب برده بود که نشان باقی نماند و ساعت بساعت طغیان آب زیاده می شد و غریب آشوب و تزلزل در لشکر افتاد و تمام مثل پادشاه زاده و امرا بی مثل گشته و برهم خورده هر طرف که راه یافتند رو بفرار آوردند - و هر کدام دست از مالیت برداشته دست فرزندان و عیال گرفته خود را به پشتهای مرتفع و بالای درختان بلند رساندند - تا آنکه باوجودیکه دولت خانه پادشاه بالای تپه بسیار مرتفع بود از اطراف دولت خانه آب فرو گرفت و حکم شد که سواران خاصه و همه فیلان برای سواری خدمت محل و خزانه و جواهر خانه و دیگر کار خانجات ضروری آورده حاضر ساختند - و حضرت خاد مکان بدست خود دعاها نوشته می فرمودند که در

آب اندازند تا آب روبه تزلزل آورد - و در آن حالت چهره‌ی بروی آب
 پدید آمد که بالای آن زلفی جمیله با زیور و رخت فاخره نشسته فریاد
 میزد و بدست اشاره می نمود و عجز میکرد که مرا بر آرید و آنچه
 دارم بگیرد - بعده که بتلاش تمام بر آوردند معلوم شد زن هندی
 صراف پیشه بود که از بهادر گده آب برداشته در پنج شش بهر
 باسلام پوری آورده بود - از زبانی راوی ثقه مسموع گردید که کنار
 دریا بتفاوت مسافت که گمان آب رسیدن نبود بعضی از متوسلان
 مخلص خان بخشی فرود آمده قریب یک روپیه از نقد و زیور
 از ملاحظه دزدی زیر خاک مدفون ساخته بودند بعد ازان که
 طغیان آب رو داد فرصت بر آوردن مالیت مذکور نیافتد بخاطر
 جمعی تعیین نشان و گمان آنکه از زیر زمین محفوظ تر جای دیگر
 نخواهد بود جان خود و عیال ازان آفت بدر بردن غنیمت دانستند -
 بعده که آب از بالای آن گل زمین برطرف شد و باوجودیکه دم بدم
 خبر گیران بودند و قدم و دست بیگانه آنجا نرسیده بود و بمجرد کم
 شدن آب چند قنات در آنجا برده استاده کرده هر چند آن زمین را
 سه چهار جا کند بندند و تلاش بسیار نمودند اثری ازان مال نیافتند *
 دیگر از سوانح غریب این سال آنکه از وقایع ظفر آباد بعرض رسید
 که در مسجد قلعه بدر ساخته خواجه جهان وزیر دکن که از مدت
 مسجد عالی یادگار گذاشته نماز تراویح می خواندند از افتادن برق
 همه سوختند مگر سه چهار نفر جان بدر بردند - بروایت ثقه نقل
 نمایند که امام مسجد که از مدت در آن مدرسه تدریسی گردیده
 خانقاه اختیار نموده بود آن روز بعد غسل و تجدید رخت از همه

وابستہا رخصت حاصل نموده گفت آثار مرگ مشاهده می نمایم
رخت بدن او همه بحال و اثر سوختنی پیدا نبود جان بحق
تسلیم نمود .

ذکر سوانح سال چهل و یکم از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و هشت هجری

چون سیدی خیریت خان که بند و بست باری و پای قلعه
راہبری با او تعلق داشت و در سنه سی و نہ جلوس و دیعت
حیات نموده بود و بموجب عرضه داشت عبد الرزاق خان که
فوجداری آن ضاع داشت اموال خیریت خان را بہ سیدی یاقوت خان
بخشیده ادای طلب سپاہ ذمہ خیریت خان را بہم داد او نموده بودند و
سیدی یاقوت خان بدین دست آویز همه متروکہ خیریت خان را کہ
از نقد و جنس مبالغ کای می شد بضبط خود در آورده زن
و فرزندان خود سال ادرا در قلعه جزیرہ تعلقہ فرجدارۃ خود برده
دعاہ داشته بود و یومئہ بقدر کفایت ضروری بدستور مکتوبان می
رساند - درین سال از روی واقعہ راجپوری تعلقہ سیدی یاقوت خان
بعرض رسید کہ شب ماہ رمضان المبارک کہ عورات بسیاری کہ
برای مبارکباد ماہ نو اندرون محل یاقوت خان میرفتند یکی از
جوانان امرود نما بموجب اشارہ و فرستادہ زن خیریت خان بلباسی کہ
زنان ہنود و مسلمین کوکن می پوشند خود را ملبس ساخته
یک جہدہ و گرز چوبی زیر گھگرہ و عاری پنهان نموده میان
ہجوم عورات خود را اندرون رساندہ در جای ضرور کہ مخصوص
برای رفتن سیدی یاقوت خان بود رفتہ پنهان گردید - از آنکہ سیدی

یا قوت خان تمام روز تا یکپاس شب مسلح و مستعد بیرون نهشته
 بکاربار ضروری می پرداخت بعد رفتن اندرون نیز تا دو پاس شب
 بهمان هیئت کمر بسته می بود در عمل پهر سیوم کمر را نموده
 بجای ضرور رفته بعد فراغ وضو ساخته خواب می نمود - آن شب
 بدستور هر شب همینکه نزدیک جای ضرور رسید کنیزی که پیش
 پیش او با چراغ و آفتابه میروفت بعده که قدم اندرون گذاشت و آن
 شخص را بدان صورت حربیه بدست دید بی اختیار فریاد نمود و
 چراغ از دست او افتاد و آن شخص بلا فرصت خود را رسانده ابتدا
 گرز چوبی سنگین بر سر حبشی فرود آورده باز خواست که جمدهر
 برو اندازد - باوجودیکه دران حالت یا قوت خان ازار بند و نموده
 بود فواره خون از سرش روان شد دست حریف با جمدهر گرفته فرصت
 دست و پا زدن نداده در بغل قائم گرفته بر زمین زده بر سیفه او
 نشست اما قادر بر کشیده گرفتن جمدهر از دست های او نگردید تا
 آنکه صدا و ندای این هنگامه در محل بلند گردید و کنیزک های
 حبشی با مشعل و چوب دستی بسیار بمدد رسیده جمدهر ازو جدا
 نمودند و از بیرون نوکران نیز رسیدند و او را بسته خواستند که بسیاست
 و تنبیه او پردازند یا قوت خان که او را بصورت و اسم می شناخت
 و خوب می دانست که با او عداوت ندارد که باختیار خود بر چنان جرأت
 اقدام نموده باشد اغاب که فرستاده دیگری است لهذا به تسلی او
 پرداخته دیگرانرا از زجر و زدن او مانع آمده دست و زری او شسته
 از روی دایری تمام قسمهای مغلظه برای امان جان بزبان آورد و
 بدلاسا اقرار از کشیده بر حقیقت سرکار آگاهی یافت. و نام جمعی

از همراهان معتمد بقوت نغان که درین مصلحت بازن خیریت خان هم داستان شده بودند ظاهر ساخت - اگرچه آن گزینار دام بلا را مدت محبوس داشته آخر موافق عهد و قسم ضرر جانی بدو نرساند اما دیگران را که شریک مصلحت گشته بودند بمروور همه را بجزای اراده باطل آنها رساند و به آن زن نیز اذیت نرسانید بلکه بعد چندگاه بر یومیّه او افزود - یکی از فضلاء مکه متبرکه مشهور به اماندی که در قراءت و خوش آوازی و دیگر کمالات مقتدای وقت بود و مبلغ خطیر مدد خمیچ فرستاده قبل ازین بدو سال ازان مکان شریف طلبیده و مورد عنایات ساخته بخدمت خطابت و امامت معزز ساخته بودند و روز بروز مترجه حال او می گردیدند و دو خواص جمیل از محل با زرینّه مرصع بدو بخشیده بودند درین سال روز عید الضحی وقت خواندن خطبه بعد حمد و نعت که باسم خلفای راشدین رضوان الله رسید ازو سهو عظیم روی داد و اکتفا بذکر دو اسم نموده باتمام خطبه پرداخت - اگرچه بعضی از فضلاء مقرب حضور خواستند که برو هجوم آورده به بیحرمتی پیش آیند بعده که پادشاه سبب آن سهو عظیم ازو استفسار نمودند امام جواب داد و اعتذار نمود که وقت خواندن خطبه دلم از محرومی سعادت طواف بیت الله و تفرج آن مکان متبرک بجای خود نبود ندانستم چه خواندم و چه پیش آمد - پادشاه خطا بخش جرم پذیر عذر او پذیرفته از آفت بیحرمتی پناه لطف خواش کشیدند لیکن چون ازان روز آبروی سابق او نزد پادشاه و دیگر مقربان بحال نمانده بود بعد از چند ماه رخصت وطن خواست - باعزاز روانه فرمودند -

مخلص خان بخشي نمیره قوام الدین خان که بحلیه صلاح و تدبیر و کمالات صوری و معنوی آراسته بود ازین جهان فانی بروضه جاردانی شتافته بجای او روح الله خان را بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال چهل و دوم از جلوس خلد مکان مطابق

سنة هزار و یک صد و نه هجری

ازروی سوانح برهانپور بعرض رسید که نیبا سندهیا و دهننا و دیگر نا سرداران غنیم لئیم با فوج عظیم آمده برهانپور را محاصره نموده بودند - نجابت خان صوبه دار با دیگر بندهای پادشاهی برآمده در دنج شر مقهوران کوشیده تا سه شبان روز از بالای فیل فرود نیامده تردد نمایان بر روی کار آورد و مفسدان از نواح شهر برخاسته طرف سرکار بیجاگده بقصد عبور از آب گذر اکبر پور برای دست اندازی صوبه ماوا آواره گشتند و فیروز جنگ بتعاقب آنها پرداخته بعد مقابلہ تنبیه واقعی نموده جمعی کثیر از مقهوران علف تیغ و هدف تیر و سنن بهادران گشتند - فرمان بدستخط خاص متضمن بر آفرین پاک صادر فرمودند *

از سوانح بندر سورت بعرض رسید که میر علی نقی از دبایر خلیفه سلطان که با بادشاه ایران نیز رشته قرابت قریبه دارد بامید بزدگی درگاه آسمان جاه از ایران رسیده - حکم شد دوهزار روپیه از خزانه بندر سورت تنخواه نمایند و مهماندار از حضور تعیین فرمودند - سید حسن علی خان ولد سید عبد الله خان باره که از خدمت فوجداری سلطان پور ندر بار و غیره تغیر شده فوجداری سیونی هوشنگ آباد یافته آنجا رفته بود بعد انقضای یکسال

باز بخدمت فوجداری ندر بار و پرگنّه تهالیز سرکار آسیر بدمتور سابق
 مامور گردیده بعده که به پرگنّه تهالیز رسید بعد از بند و بست
 آنجا خواست بتعلقه ندر بار خود را رساند - درین ضمن نیدبا سندهیا
 وغیره نا سرداران رام راجا با فوج هشت هزار سوار که به پرگنّه
 ندر بار رسید بیشتر دیهات را تاخته و سوخته بودند - از شنیدن
 برآمدن حسین (۱۷) علی خان از تهالیز اطلاع یافته دست از
 تاخت ندر بار برداشته متوجه مقابله حسین علی خان شدند
 حسین علی خان نیز از بسیاری فوج غنیم ناندیشیده با هفت
 صد و هشت صد سوار و قریب دوسه هزار برقداز و کماندار
 که نوکر داشت و از زمینداران تعلقه فوجداری خود فراهم
 آورده بود باستقبال غنیم شنادت بغاصله دو گروه از قصبه
 تهالیز مقابله افتاد و سادات بارهه مستانه وار پا بمعرکه کارزار
 گذاشته و محاربه صعب رویداد و حسین علی خان تردد و
 حملههای رستمانه نموده مکرر فوج مرهده را از پیش رو برداشت آخر کار
 نیدبا سندهیای ناپاکر بسبب بسیاری فوج اطراف حسین علی خان
 را حلقه وار فرو گرفت و زد و خورد غریب بمیان آمد و قریب
 سه صد سوار و پیاده همراه حسین علی خان بدرجه شهادت
 رسیدند و حسین علی خان که عرصه بر او تنگ گردید باوجودیکه
 در سه زخم کاری برداشته بود با زخمهای خون چکان خود را
 از بالای فیل انداخت - اما چون از رسیدن زخمهای پیاپی

قوت و طاقت تردد نمانده بود از چهار طرف بر مر او ریخته
 دستگیر ساختند و تمام بهیر و مردم لشکر مع فیلان و
 غیره هرچه داشت بغارت بردند و سواي مالي ده از نقد و
 جنس بتاراج بردند دولت روپيه ديگر مقرر کردند که گرفته خلاص
 نمایند و بعد از سعي بسيار نزديک به یک لک و هشت هزار
 روپيه از زر جاگیر و باقي اسباب که در قصبه تهالیز مانده بود و
 مرصع آلات ادا نمود - برای تكمه هرچند بصرانان و تاجر پيشگان
 قصبه ندر بار تکليف نمود که کم و زیاد بطريق قرض بدهند مردم
 قصبه قبول نمودند - از آنکه رعایای قصبه ندر بار چوتنه غنیم هرگز
 نداده به پناه فوجدار محصور گشته بدفع شر مرهته می پرداختند
 و غنیم از آنها غبار خاطر داشت - حسين علي خان نیز از سختي
 آنها بيدماغ گردیده ناچار با غنیم اتفاق و مصحلت نموده قرارداد
 که بعد محاصره یک دو روز و بلند شدن صدای دار و گیر دروازه شهر
 پناه بر روی غنیم و نمایند بشرطیکه سمت بتاراج رعایا نکشایند اما
 مردم عمده مال دار و صرافان و تجار و مقدمان را گرفته بشکنجه و
 عذاب تمام مضاعف باقی وجه قرار بوصول در آورده بآنها رسانده
 در عوض دعوي محسوب نموده خلاص گردید - چنانچه مبلغ یک
 لک و چهل هزار روپيه بدل هشتاد هزار روپيه مرهته عاید گردید
 و قریب سی هزار روپيه برای حسين علي خان نیز به تحصیل
 درآمد - بعد عرض خلاف مرضي پادشاه بظهور آمد فرمودند که هرگاه
 طاقت مقابله نداشت چرا جنگ بصره نمود - و عبد الرزاق خان
 لاری که رخصت کعبه الله گرفته رفته در وطن منزوي بود از راه

فضل و قدر دانی نظر بر انتهای شجاعت و تهوری و پاس حق نمک که ازو مشاهده فرموده بودند عبد الکَریم نام پسر او را که در میان پسرهای عبد الرزاق خان جوان مستعد کار طلب بود برای طلب و آوردن پدر مع فرمان و خلعت و پنجاه هزار روپیه نقد که بر خزانه بگذار سورت تذخواه نموده روانه فرمودند در فرمان درج کردند که هزار نفر لاری انتخابی همراه بیازد - بعد روانه شدن عبد الکَریم بعرض رسید که عبد الرزاق خان لاری بموجب طلب شاه ایران از لار روانه شده بود نزدیک به شیراز رسیده و دیعت حیات نمود - بعد عرض انفسوس نموده حکم مراجعت عبد الکَریم صادر فرمودند - از جمله امرای حیدرآباد مثل عبد الرزاق خان لاری دیگری تا بقای عمر بابر و بسر نبود *

ذکر سوانح سال چهل و سیوم از جلوس خلک مکن

مطابق سنه هزار و صد و ده هجری

چون حقیقت فساد و شوخی مقهوران در ملک پادشاهی و تسلط آن گروه بدمال پیهم بعرض مقدس میرسید بخاطر مبارک خطور نمود که کمر همت بقصد جهاد بر تسخیر قلعات که مسکن و مادی آن قوم بد نهاد است بسته برای استیصال این طایفه ضال فکر بر اصل باید نمود - بعد انقضای چهار سال چهارمی در اسلام پوزی که مردم در آنجا عمارات عالی و مکانهای دلنشین ساخته میدانستند که شهر نو آباد شد و ازینجا سفر دور دست اختیار نخواهند نمود حکم کوچ فرموده اول امر نمودند که به اهتمام معماران چابک دست احاطه خام گرد آبادی بنگاه تیار نمایند و حصاری

که در مدت شش هفت ماه اتمام آن متعذر می نمود در فرصت پانزده بیست روز سربراه کاران کار پرداز با تمام رساندند - و نواب قدسیه زینت النساء بیگم همشیره حقیقی پادشاه زاده محمد اعظم شاه و والدۀ محمد کام بخش و دیگر بعضی خدمت محمل را با جملة الملک اسد خان در اینجا نگهداشته حکم فرمودند که مذاهی نمایند که همه امرا و منصبداران و خلائق اطفال و عیال خود را مع اسباب زیادتی و تمام خلائق همراه کار خانجات پادشاهی در آن بنگاه بگذارند - و تاکید اکید نمودند که هیچ احدی قبیلۀ و عیال همراه نگیرند - هر چند که درین باب قدغن تمام فرمودند اما از آنکه در سفر و مهم هندوستان این حکم بدون ملاحظۀ سیاست که میان پادشاهان عدالت اساس تیموریه از راه ترحمی که بحال خلق دارند بظهور نمی آید پیش نمی رود بذدوستی که بایست در همراه گرفتن قبایل بعمل نیامد - و پنجم جمادی الاولی سال مذکور رایات ظفر آیات سمت قلعه بسنت گده و دیگر قلاع جات آنطرف برافراشته شد و در کوچ و مقام بیست روز نزدیک مرتضی آباد عرف مرج مضرب خیام واقع شد - پادشاه زاده محمد اعظم شاه که از بیدگانون (۱۸) طلب حضور شده بود درین منزل رسیده ملازمت نمود *

در همین ایام از زبان منهدیان بعرض رسید که رام راجا برادر سنبهای جهنمی مقتول که بعد دستگیر شدن سنبها از مکن قلعههای

تعلقه خود بهسبب تسلط امرای پادشاهی برآمده بطریق فرار آواره
دشت ادبارگردید و باراده باطل هرماه و سال در پناه جبال و مکانهای
دشوارگذار بسر میدبرد - درینولا از شنیدن توجه پادشاه بقصد تسخیر
قلاع با فوج عظیم رو بصوبه برار آورده و خرابی بسیار بقصده جات و
معمورهای آن طرف رسانده - و دیز معروض گردید که زمیندار
بد کردار دیوگده که بسبب مذاقشه وطن و غلبه وارثان دیگر رو
بدین درگاه آورده بشرف اسلام درآمده ملقب به بلند بخت گشته
چندگاه در حضور معزز بود آخر کار ازانکه گفته اند * بیت *

عاقبت گرگ زاده گرگ شود * گرچه با آدمی بزرگ شود

از شنیدن خبر فوت مدعی وطن بی آنکه رخصت حاصل نماید
از حضور فرار نموده خود را بدیوگده رسانده در وجه ادای پیشکش
مقررری هر سال با تحصیلداران پیشکش از راه مفسدی پیش
آمده در تاخت و تاراج ملک با رام راجا اتفاق نموده - حکم
فرمودند که او را نگون بخت می نوشته باشند و پادشاه زاده بیدار بخت
را مامور نمودند که با فوج سایسته خود را برای تنبیه رام راجا
و نگون بخت برگشته طالع رساند - و تاکید باین فرمودند که بنگاه
خود را در مرتضی آباد گذاشته بطریق یلغار طی مسافت نموده
چنان تعاقب نمایند که اگر افسرده زیر خانستر را بگذارد که شعله ور
گردد - و روح الله خان بخشی را با حمید الدین خان بهادر مورد
عذایات ساخته برای تاخت و تاراج آبادی اطراف قلعه پرناله و
ستاره مامور و مرخص فرمودند - بعد از کوچ از مرتضی آباد
مسجدی بنظر آمد که از نشان معمورهای آنطرف بسبب

تاخت غنیم سوای آن مسجد نمازده بود - فرمودند که نزدیک مسجد مضرب خیم نمایند - و خود بمسجد تشریف برده بعد ادای نماز حکم تعمیر آن فرموده تعیین تهنه در آنجا نمودند - ازان مکان که کوچ واقع شد سه کروهی بسنت گده نزدیک تهنه مسوری نام نزول و مقام فرمودند - تربیت خان را که میر آتش و صاحب اهتمام مورچال مقرر گشته بود برای محاصره و بند و بست مورچال حکم نمودند و قلعه نشینان از فراز کوه بسر دادن توپ و دیگر آلات آتشبازی پروراختند - بعد دوسه مقام حکم شد که از کنار آب کشنا که از قلعه یک کروه مسانت داشت باوجود آنکه گوله رس بود مضرب خیم ظفر انجام نمایند - صبح آن فرمان شد که لشکر آماده یورش گردن - محصوران از ملاحظه جرأت و عزم پادشاه قلعه ستان حوصله باخته باظهار عجز و امان جان پیغام سپردن قلعه بمیان آوردند - فرمودند که یراق همه را گرفته مضرت جانی بانها نرسانده بگذارند - وقت شب بی آنکه احدی بر آنها اطلاع یابد دست زن و فرزند خود گرفته چنان از قلعه برآمده فرار نموده مفقود الاثر گردیدند که نام و نشان از آنها معلوم نشد - بعد عرض شادیانة ابتدای فتح بنوازش درآمد و امرای عظام دست و زبان بتقدیم آداب مبارکباد شروع تسخیر قلعه کشادند - و مصالح و ذخیره قلعه با قدری غله و اشیای دیگر بتصرف بند های پادشاهی درآمد - و آن قلعه را مسمی بکلید فتح ساختند *

از نوشته اخبار نویسندگان ملتان بعرض رسید که شاه زاده

معزالدین ناظم بمدد سعی هفیظ الله خان پسر خورده جمده الملك

مزحوم ناظم صوبه تنجه که تسلط کلی دران ضلع داشت به تنبیه بلوچان مفسد پیشه که ده دوازده هزار سوار فراهم آمده بودند و قوم لٹی (19) که شوخی و فساد هر دو طائفه بدمال از حد تجاوز نموده بود پرداخت مکرر متقابل و مقابله عظیم رویداد و از غلبه مفسدان عرصه بر فوج شاه زاده تنگ گردید بعد از آنکه ترداد از شاه زاده بظهور آمده و لطف علی خان و راجه سورج مل و بهار خان (20) با جمعی از بند های پادشاهی و نوکران شاه زاده بکار آمدند - و ازان طرف لٹی با هزار سوار و پیاده کشته گردیده فتح نصیب شاه زاده گشت *

فتح قلعه ستاره

بعده متوجه تسخیر قلعه ستاره گردیدند - بر قلعه کشابان عالمگیر ظاهر است که قلعه ستاره اسم با مسمی است زمر چرخ نیکگون بدان رفعت و شکوه کوه کمتر دیده و شنیده شد چنانچه در تعریف آن شاعر گفته

* بیت *

بالای سرش ز ارجمندی * تابنده ستاره بلندی

آخر جمادی الثانی سنه مذکور مقابل قلعه بغا صله یک و نیم کوه خیمه گردون شکوه پادشاهی استاده گردید و جانب دیگر دایره فلک رفعت پادشاه زاده محمد اعظم شاه قرار گرفت و دیگر

(19) ن - لبی - لبشی *

(20) ن - نهار خان

عمدهای نامدار بتجویز تربیت خان جابجا اطراف قلعه مرکزار
 فرو گرفته فرود آمدند و هر کدام بهم چشمی همدیگر به پیش بردن
 مورچال و کندن نقب و گرد آوری مصالح قلعه گیری پرداختند -
 و باندک تدبیر و کمتر اتمام توپهای ازدها صورت نهنگ صولت که
 از صدای آن رعد حوصله باخشی و مریخ زهره گداختی پای دامن
 کوه و بالای دمدسه های آسمان پایه رساندند و از بالا و پائین
 آتشبازیهای کوربا باریدن گرفت و شب و روز بان و گولت توپ و
 تفنگ و حقه شعله فشان و چادر آتش بار از فراز کوه می بارید
 و از سنگ متواله که هر دم چندین هزار مستانه وار سرقدم
 نشناخته غلطان بر سر و کمر و پای مبارزان و چارپا رسیده و
 نا رسیده کار او را تمام می ساختند از نرسیدن رسد غله بسبب
 بارش و فساد غنیم که بر کهی و رعد شوخی می نمودند و نواح
 قلعه تا بیست کوه سوخته بودند گرانی و کمیابی غله و کاه بیشتر
 بمرتبه رسید که بتحریر تفصیل آن پرداختن اولی فی الجمله دمدسه
 فلک پایه بارتفاع بیست و چهار درع مقابل کوه بر پا گردیده و از
 طرف پادشاه زاده نیز مورچال پهای قلعه رسید و یک لک و شش
 هزار روپیه در طلب احشام و جماعت ماولیه آن ضلع که در فن قلعه
 گیری ید بیضا دارند داده سرگرم تردد ساختند و از زینهای آسمان
 پایه و جامهای جرهمی هزارها مهیا گردید و از اشجار ثمر دار
 بیرون احاطه شمار برای مصالح قلعه گیری از کجادی و چوب
 بندی و غیره بصرف درآمد تا کار بر محصوران تنگ گردید و
 قابوی زدن گولت توپ و گولت تفنگ نماند مگر آنکه از بالای دیوار

سنگ می انداختند و آدمهای پایی کار ضایع می هاخفتند از
 باریدن سنگ متصل فرصت لمحظه نمی دادند پیررش بهادران صورت
 نمی گرفت فتح الله خان که از کهنه دلوران رزم آزما و مبارز پیشگان
 کار زار دیده توران بود و در جرأت و جلالت ثانی نداشت مامور
 گردید که رو بروی دروازه قلعه باتفاق روح الله خان مورچال دیگر
 پیش برود و در فرصت یک ماه دیگر بریونی رسیدند اما کاری
 نکشود و تربیت خان نمی خواست که مقابل تردد او دیگری
 نام برآورد - در کمرکوه بتجویز رای صایب و مدد سنگنراشان جان باز
 تیز دست دو طاق بقدر طول چهار درعه و عرض ده درعه خالی
 نموده مردم کار زار دیده کوه نبرد در اینجا برای چوکی نشانند که بر
 وقت کار زار ازانها شرط جانفشانی بظهور آید چون مقصود که
 مرکوز خاطر او بود پیش نرفت تدبیر تازه بدل راه داده آن هردو
 طاق را که چون طاق ابروی محبوبان جانستان بودند پراز باروت نموده
 بعده که حسن تردد او بعرض رسید حکم شد که همه بندهای
 جان نثار بهر کاری مخلص خان بخشی و حمید الدین خان بهادر که
 چند هزار پیاده غزی (۲۱) و کرناٹکی نیز رفیق گردیدند در پای
 کوه حاضر گردیده چشم بر راه پریدن کمرگاه کوه باشند و بروقت تردد
 و جانفشانی که باید بکار برند - و صبح پنجم ذی القعدة که قریب
 چهار ماه از محاصره گذشته بود طاق کلان را آتش دادند - پشت
 بالای آن مع دیوار پریده اندرون قلعه افتاد و جمعی از محصوران

نبردند و سوختند - مردم پادشاهی از مشاهده آن جرأت بهمرسانده
 مردانه قدم پیش نهادند - در همان حالت باروت حفر دویم را
 آتش زدند - پارچه کوه بالای آن که گمان افتادن آنطرف قامه بود
 بر مربندهای جان نثار اجل رسید؛ پادشاهی چون کوه بلا ریخت -
 و زلزله هوش ربای غریب دران دامن کوه و دشت پر وحشت
 پیچید - و چند هزار نفر که دران مغاکها و بناها چشم بر راه یورش بودند
 در چشم برهمزدن زیر سنگها آمدند و چون گنج شهیدان بی غسل
 و کفن و دفن بالای هم خوابیدند - از منصبداران و عمال توپخانه که
 قابل شمار بودند دو هزار نفر بتعداد درآمدند - و دیگر مردم عمله
 و فعله و پیداهای احشام و مارلیه مضاعف آن بودند ته سنگ و
 خاك آمدند - و غریب اتفاق افتاد که قریب صد نفر که بطریق
 ندرت ازان صدمه جانبر گردیده از ملاحظه جان دادن پائین قلعه
 قابو یافته افتان و خیزان خود را بالا رساندند - بر فراز قلعه از ذخایرات
 کسبی را نیافتند - درانجا نیز سوای لاش مرده زنده بنظر نه آمد -
 بخوشوقتی تمام فریاد بر آوردند که عرصه تردد خالی است بهادران
 جان باز زود خود را رسانند - از آنکه هیچ احدی در پای قلعه نمانده
 بود که از آسیب زخم سنگ سالم مانده باشد یا دل نباخته باشد و
 قابوی بالا رفتن هم نبود - و از فریاد بالا رفتگان سوای آنکه از
 صدای آنها محصوران خبر یافته بر سر آنها رسیدند و کملک فرسیده
 همه را زیر تیغ آوردند فائده دیگر حاصل نشد - و قلعه نشینان چون
 حریفان جانباز مقابل را بالای هم افتاده دیدند و میدان از تردد
 پیر دلان خالی یافتند شروع به برداشتن دیوار حایل و زدن گلوله

تفنگ و حقه آتش و سنگهای آدم ربا نمودند - خضر و آفاق ستان
 برین اطلاع یافته چون دانستند که مبارزان قلعه گشا حوصله باخته
 اند خود بدولت بر اسب کوه رفتار بکمال وقار مستعد کارزار
 گشته بآرزوی شهادت سوار شده با دیگر بندهای رکاب بر سر کار
 آمده فرمودند که لاش مردها را بالای هم فراهم آورده سینها را مهر
 تیر بلا ساخته بزینده همت و کند جرأت مردانه قدم پورش
 پیش گذارند - چون در مردم اثر حرف شنیدن مشاهده نمودند
 خواستند خود بذات شریف به هم قدمی محمد اعظم شاه پیش قدم
 بهادران جان نثار گردند ارکان سلطنت بالحاج و تضرع ازین جرأت
 مانع آمدند بعده باستمال و دلبری سپاه پرداخته فرمودند که
 بدین مرتبه توهم و هراس چرا در دل راه میدهید و هنوز عظیم
 لیتم بر شما دست بردی نموده جمعی که اجل آنها رسیده بود
 بسعادت شهادت که انتهای درجه آرزوی اهل دین و سرمایه
 دستکاری آخرت است رسیده اند شماها را باید که کمر جهاد قائم بسته تا
 جان در بدن دارید بکوشید - و بسرافراز خان دکنی حکم شد که با همراهان
 هر باز که مصالح قلعه گیری اند و مردم بهره مند خان بخشی
 بمدد تربیت خان شناخته از سرنو به بستن مورچال پردازند - جمعی
 از بی جگران حوصله باخته دست انوس برهم سائیده میگفتند
 که هزار انوس که چنان بهادران کار طلب و مبارز پیشگان کوه نبرد
 مفت رایگان بزیر خاب خفتند و هم آشوش سنگ و کلوخ گشتند
 و چندین لک روپیه با محنت و تردد پنجمه اخاک برابر گردید
 و باز مآل کار معلوم نیست و نمی دانستند که

گل را چه مجال امت که گوید بگل

کز بهر چه سازی و چرا می شکلی

گاه از سنگ ریزه منقار ابابیل دمار اصحاب فیل برآرد - و گاه از قتل شهدای احد کفار را خورسند سازد - بهر حال از اصحاب آن غار که جان عزیز بغارت دادند هر کدام از آنها که وارث دلسوز داشتند بعد از کج و کار بسیار اگر لاش میت خود را می شناخت بغسل و کفن و دفن او می پرداخت *

و واقعه غریب دیگر که روداد آنکه چون یکسریه پیاده هندو بصیار کشته گردیده بودند و خوبشان ایشان قادر بر جستن و برآوردن لاشهای آنها نبودند و از ضرب صدمات تغیر تمام در صورت همه صاده‌ها بهمرسیده بود و تفریق مسلمانان و هندو و شناختن خویش و بیگانه میسر نمی آمد و از مبر آتش شعله عداوت در دل همه عملة توپخانه زبانه می زد وقت شب بقصد و نیت آنکه اثر آتش به جسد ناپاک جان باختهای آنها رسد مرحله که بخرچ مبلغهای خطیر و هزاران سعی و تدبیر در مقابل باریدن آتش بالا ساخته شده بود خفیه آتش دادند - و چنان حصار آتشین شعله ور گردید که تا یک هفته برای مردم لشکر بلکه از برای قلعه نشینان چراغان نشاط افروز بود و جمعی از هندو و مسلمین زنده که دران مرحله بودند فرصت برآمدن نیافتند مرده و زنده باهم سوختند

* بدت *

این مرحله گرچه دلنشین است * هشدار که پاداشش آتشین است در همین آوان منهدان خبر رساندند که رانای مقهور مشهور برام

راجه که طرف برابر آواره دشت ادبار گردیده بود از آنجا بقصد
 سمت جبال تعلقه خود آواره گردیده مابین راه باجل طبعی
 بماوای اصلی خویش شناسنت - و ازو سه پسر خورد مال و دو زن
 ماندند - و در آن زودی بعرض رسید که پسر کلان که پنجم سال عمر داشت
 بمرض آبله به پدر جهندی خود پیوست - و نا سرداران همراه او
 تارا بائی نام زن کلان او را که در عقل و فرامت و پرداخت حال
 سپاه و ملک در حیات شوهر شهرت تام داشت و صاحب
 یک فرزند امت قائم مقام او ساختند و رانی مذکور رو بجبال
 دشوار گذار خود گذاشت - پادشاه حق آگاه از شنیدن این خبر حکم
 شادبانه نواختن فرموده شکر دفع شر آن کافر از سر خلق الله بجا
 آوردند - و ازین مرده که در لشکر ظفر اثر انتشار یافت هواخواهان
 عقیدت نشان و اکثر ظاهر بینان غافل از اراده کارخانه الهی زبان
 بشکر و تهنیت پادشاه دین پرور و مبارک باد همدیگر کشادند -
 چنانچه از دستگیر شدن و بقتل رسیدن سبهاکه رانا برادر او را موجود
 نمی دانستند و می گفتند دیگر ماده فساد دکن برطرف شد -
 الحال نیز همه متفق اللفظ گشته خوشوقتها نمودند و گفتند که
 قلع و قطع شجر بنیاد مرهته بد کردار گردید - و دو طفل شیر خواره
 که با زن بیدست و پا مانده اند استیصال آنها وابسته بهیچ امت
 اما از آنکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

چنانچه از تارا بائی زوجه رام راجا شروط سرداری و تردد در طغیان
 ورزیدن بظهور آمد و روز بروز باعث مزید فساد و بندوبست مرهته

گردید سال بحال بر محل بذکر خواهد در آمد *

قصه از خبر فوت رام راجا پرسرام نام که در قلعهٔ پرلی بتفاوت مسافت هفت کروزه از قلعهٔ ستاره واقع است بجای دیوان برای بندوبست مالی آن ضلع که از طرف آن ناپکار بد انجام قیام داشت استقلال باخته بی علاج قلعه دار بر آمده ملازمش نمود - درین ضمن قلعه دار پرلی نیز حوصله برباد داده پیغام طلب قول امان جان وصال بمیان آورد - در همین حالت سوبهان نام قلعه دار ستاره که بسبب پریدن دیوار یک طرف قلعه و سوخته شدن جمع کثیر که انتشار یافتن خبر رام راجا علاوه آن گردیده با قلعه دار پرلی عداوت داشت سرامیمهٔ مآل کار گشته باستصواب پادشاه زاده محمد اعظم شاه رجوع آورده التماس نمود که اگر امان جان و آبرو یابم و تقصیر قلعه دار پرلی معاف نشود کلید قلعه حواله می نمایم و تعهد می دهم که قلعهٔ پرلی را در فرصت کم بلا قول امان بتصرف بندهای پادشاهی در آورم - التماس او قبول افتاد *

سیزدهم ذیقعدة سنه مذکور کلید قلعهٔ ستاره تسلیم نمود و زیاده از سه هزار نفر ذکور و انات مامون گشته از قلعه بر آمدند - و شادیانه فتح و تهدیت تسخیر قلعه باصول گوناگون بنوازش در آمد - و سوبهان را دست و گردن بسته به پایتخت حاضر آوردند از راه خطا بخشیدن و جرم پذیرفتن حکم دست وانمودن فرموده منصب پنج هزار سوار مع اسب و فیل و کتار مرصع و علم و نقاره و بیست هزار روپیه نقد عطا نمودند - چون بعد تسخیر ستاره متوجه محاصرهٔ قلعهٔ پرلی گردیدند - بعد از که برهمنان

قلعه دار پری مایوس از قبول وعهد و امان مراجعت نمودند قلعه دار پری که آن قلعه زیاده از ستاره سرفخر بر چرخ گردون می سائید مستعد جنگ گردیده به نعتی برج و باره پرداخت - اگر ستاره بر خود می نازید که آرایش فلک از وجود منست - پری می گفت که آوازه عظمت آسمان از همسری منست اگر ستاره ستایش خود ازین می نمود که برجهای حصار نیلگون از من شرف زینت پذیرفته - پری می گفت که برجهای فلک در سایه رفعت من تابنده است *

القصة ترددات و یورشهایی که در مدت ایام محاصره آن قلعه آسمان شکوه از بهادران قلعه کشا خصوص از سر آمد مبارزان فتح الله خان بظهور آمده اگر به تفصیل آن پردازد باطناب سخن می کشد - خلاصه کلام آنکه دهم ذی الحجه از یرش دلاوران کوه نبرد آدم بسیار بدرجه شهادت رسیدند - اگرچه از تردد و جانفشانی فتح الله خان و سعی تربیت خان و دیگر بندها جان نثار در اندک فرصت عرصه بر محصوران تنگ گردیده بود - اما از آنکه از باریدن شب و روز شدت باران آن ضلع که پنج ماه امان یک ساعت نمی دهد و مسدود شدن رود غله و گاه از تاخت مقاهیر که اطراف لشکر مور و ملخ وار انتشار داشتند و از طغیان آب ناله ها که می نمی رسید بر غوج بادشاهی نیز بمرتبه اتم عرصه تنگ گشت - و جنس خوردنی و قوت آدم و چارپا بحدی نایاب گردید که هیچ ذی حیات را قوت حرکت نماند و بسبب گرانی و قلت زر سوای جنس ماکولات اگر آب حیات به پیشیزی می فروختند کسی

بجوی نمی خرید - و اگر همه قطره باران لواوی آبدار میگردد از
بی بشیزی و بی برگی کسی بطرف او نگاه نمی نمود - حاصل
سخن رونق بازار قحط روز بروز در افزونی بود - و گوشت بدن هر
فی حیات از ناقه درگاهتن از امپ و بار بردارهای نام نمانده - لهذا
قلعه نشینان گاه بیکاه غافل از کوه فرود آمده شوخی زیاد می نمودند -
تا آنکه از یورش مکرر و تهوری فتح الله خان یکه بهادر محصوران
دل باخته بغریاد الامان در آمدند - و اوائل محرم الحرام در محاصره
یک و نیم ماه قلعه مفتوح گردید و مردم قلعه با عیال و رخت کهنه
بدن امان یافته برآمدند - و امرا اداب تهذیب بجای آوردند - چون آن
هر دو قلعه مسجدهای نامی که پادشاهان بیجاپور بنا گذاشته بودند
داشت و کفار در خرابی آن کوشیده بودند حکم تعمیر آن فرمودند -
و قلعه ستاره را باسم اعظم تارا و قلعه پرلی را بنورس تارا موسوم
ساختند - و بعد منصوب نمودن قلعه دار و دیگر نسق و بند و بست آن
سرزمین آراده کوچ نمودند اما بار بردار اصلا برای کارخانجات پادشاهی
و امرا و غیره موجود نبود و از زیادتی بارش و ناموافقیت آب و هوا که
دران سرزمین اصلا بشترنمی سازد نام و نشان شتر نمانده بود - و تردد
ارابه بسبب درهای قلب دشوار گذار آسمان رفعت دران ضلع متعذر
معهد از گاوهای ارابه باربردار که از تیر باران ایام برشکل پنج ماه زنده
مانده بودند هوای پوست و استخوان باقی نبود - سخن درین است
که بر قیلهای کوه شکوه نیز همین حادثه گذشته بود اسباب سرکار
پادشاهی و امیران بر همان فیلان ناتوان پوست و استخوان و گاوهای
نیم جان و مزدوران و فقیران بلغور خانه همه توانستند برداشتند

باتی پاره اسباب حواله قلعه دار نمودند و پاره سوخته سبک بار گشتند و زامرادان بی بضاعت که خانه آنها بار خروس (؟) گشته بود خانه بدوش گشته روانه شدند - و عهده آن قدر فیل و گاو که جان آنها بر آنها گران باری می نمود میان درها از گرانی بار افتاده جان عزیز را خیر باد گفتند و راهها بند گردید - و بصعوبت و کسالت تمام تا کنار دریای کشنا که پنج کوه مسافت داشت در سه منزل که آخر روز بمنزل میرسیدند رسیده برای فکر عبور که سوای هفت کشتی شکسته بسته موجود نبود حکم مقام نمودند - از شدت طغیان آب کشنا چه شرح دهم که هر کرا بر امواج جان ربای آن دریای خونخوار نظر می افتاد نظر بر کثرت لشکر و قلت معبر جان از قالب تهی می نمود *

* بیت *

چه دریا سایه قهر الهی * آرزو در رعشه از مه تابماهی

بعده که شروع بعبور نمودند باوجود تعین شدن گرز بردارها که زیرستان بر زیرستان تعدی نتوانند نمود و مقرر شدن آنکه هر روز یکی از پادشاه زاده و امیر نامی بگذرد آنقدر فساد و شمشیر کشی کنار دریا می شد که هیچ روز نبود که دو سه نفر گشته و زخمی و عرق نگردیدند - ترک تاز خان و دیگر مغلان تواران دو کشتی بضرب شمشیر بی حکم بتصرف خود آورده بعد گذشتن خود ها از آب کشتیها را کچکول گردانی و کاسه مداخل وجه حلال دانسته مانع گذشتن دیگر ها گشته بجای یک روپیه اشرفی گرفته ستم شویکی ملاهان نموده مبلغ فراهم آوردند و بیچاره های که زور و زور نداشتند کنار دریا مستغرق بحر فکر گردیده در پای درخت چکنم لنگر

اقامت اندخته نمی دانستند چه کنند و مضمون این بیت بگوش
پند زیوش آنها میرسید

* بیت *

گر همه خضر است پی گم کرده کار خود است

گر همه عیسی است در فکر خر و بار خود است

و بسیاری از جان میر آمده ها که از جان و مثل گذشته بامید آنکه
شاید بزور بازوی شفا یا بمدد دست غیب بسلامت از آب بگذرند
خود را بآب میزدند از ده یکی بساحل نجات میرسید و بسیاری
غرق بحر فنا میگرددند و از بی بضاعتان عقب مانده چندین
هزار نفر داخل بیابان مرگ گشتند که نام و نشان آنها پیدا نکردید
بدین حالت از آب گذشته وسط ماه صفر المظفر سال مسطور بدی
قلعه غیر مشهور که قابل چند روز بسر بردن بود رسیده حکم مقام
یک ماه نمودند و باران که تا این مکان شرط رفاقت بجا آورده
بود الوداع گفت و مردم لشکر دم بآرام زدند - چون از پادشاه زاده
محمد اعظم شاه بعضی ادای خلاف مرضی ظاهر میشد
و موافق اظهار پادشاه زاده پریشانی حال سپاه بعرض میرسید
باجودیکه برای تسخیر قلعه پرناله و دیگر قلعات آسمان
شکوه کمر همت بسته عزم جزم داشتند پادشاه زاده محمد اعظم شاه را
برای آرام سپاه بتعلقه صوبه داری اوچین مرخص فرمودند و همچنان
اکثر بندهای بی سر و سامان را بجاگیر که ده دوازده روز راه نواح آنجا
داشتند و به بیجاپور و دیگر معموره های اطراف رخصت نمودند - و
شاه زاده بیدار بخت را که بعد از تعاتب رام راجا طالب حضور شده بود
بحضور نوربیده بطریق هر اول بجهت تسخیر قلعه پرناله مامور

ساخندند - از عقب ذوالفقار خان و تربیت خان را نیز با توپخانه روانه فرمودند - چرن بسیاری از بند های جان نثار و اسپان بی شمار در پای قلعات مفتوحه بکار آمده بودند و تلف میگردیدند حکم جهان مطاع عالم مطیع بتاکید تمام بنام صوبه داران خجسته بنیاد و بیجاپور و حیدر آباد و احمد آباد و دیگر صوبجات دور و نزدیک صادر شد که هر کدام هزار سوار خوش اسبه نگاهداشته ششماه پیشگی از خزانه سرکار داده روانه درگاه معلی سازند و خود بقصد آرام گرفتن لشکر طرفه خواص پوره که فی الواقع مکانی پر از سبزه و کاه و اشجار ثمر دار و آب و انر بود عنان توجه معطوف داشتند - اواخر ربیع الاول بدان مکان رسیده مضرب خیم فرمودند و از آرزانی غله و فراوانی همه ماکولات چند روز رفاه بحال مردم رو داد و هریکی بزبان حال میگفت *

باز آمد رنگ ما بر روی ما * باز آمد آب ما در جوی ما
اما از آنکه زمانه غدار رنگ بر روی گل نمی تواند دید حادثه تازه ناگهانی آسمانی بر مردم لشکر و خود پادشاه عالمگیر گذشت مجمل ازان سوانح می نگارد که چون لشکر کنار زاله کم آب که اطراف ناله ریگ بوم خشک داشت فرود آمده بودند و بسبب انقضای ایام پر شکل گمان آب باران بی هنگام بشدت نبود آخر ماه ربیع الثانی از بارانی که در جبال و کوهستان و در دشت پروسعت غیر موسم بارید و پاس شب گذشته کوه کوه سیلاب بلا بیکبار رو بلشکر آورد و بلای مبرم جان مردم گردید جمعی که مد هوش بادد عشرت و هم آغوش خواب غفلت بودند وقتی خبردار گشتند که آب از سر گذشته

بساط خانه را مع خیمه و فرش زیر پا در هم پیچیده بود و هر کدام که سرانجام گشته بفکر نجات شروع بدست و پا زدن نمودند هر طرف که دران شب تار نظر می افکندند جز موج آب بی پایان بنظر نمی آمد و خیمه احباب را بر روی آب نمودار گشت و عالمی همچو محشوران یوم النشور سر و پا برهنه استغفار و عجز گنان نفسی نفسی گویان هر طرف بقصد جان سلامت بدر بردن میدویدند و اکثری نقد جان دران بحر می پایان بداد فنا دادند در حالتی که ابتداء صدای وحشت افزا تزلزل فزای فرو گرفتن سیلاب بهیئیت مجموعی دران شب تار در لشکر بر خاست و غلغلۀ عظیم هوش ربا دران عرصۀ پر وسعت پیچید پادشاه عالم ستان که در جایی ضرور تشریف داشتند بگمان آنکه هنگامه رستخیز از ناگهان رختن غنیم بر اردو بر پا شده همینکه برخاستند در عالم اضطراب پای خدیو زمان بلغزد و چنان ضرب صعب بپای مبارک رسید که علاج پذیر نکردید و بگمنه لنگی که میراث صاحبقران است منجر گردید و کار بجائی کشید که سیلاب تا دولتخانه پادشاه رسید و سواری خاص و برای خدمت محل طلبداشتند بعده که صبح دمید آب روی کمی آورد و بسیاری از مردم عمده نامی اسباب و سرانجام بیان داده سر و پا برهنه هر طرف میدویدند - آنچه ضرر مالی و کسالة و تصدیع بخلق الله رسید از احاطۀ بیان بیرون است *

الحال فقره چند از عزم تسخیر قلعه پرناله که علت غائی این سفر مرا بنا خطر عمده قصد مفتوح ساختن همین قلعه آسمان توأم بود که بعد از در آمدن بتسخیر از سعی پادشاه

زاده محمد اعظم شاه و مدت در تصرف پادشاهی ماندن در
سال سی و پنج جلوس باز غنیم لیتم بر آن قلعه دست یافته
بنتصرف خود آورده بود وسط ماه رجب المرجب سنه مذکور
اردوی گیهان خدیو بآن طرف باهتزاز درآمد اوائل شعبان المعظم
نواحی مرتضی آباد رسیده شرف نزول فرمودند - مخلص خان که
درین راه بیمار گشته بود بعد رسیدن بمنزل مرتضی آباد ازین
تنگنا سرای فانی بدارالقرار جاویدانی شنافت - درین منزل
فوج غنیم بانبوهی تمام آمده اطراف فوج شوخی زیاد نمود بعده
که بهره مند و دیگر امرا بمقابل برآمده به تنبیه مفسدان پرداختند
مقهوران رو بفرار آوردند - چون از همه صوبجات دور و نزدیک فوج
تازه مع مصالح قلعه گیري بمنزله گریز برداران طلبداشته بودند
تا اواخر ماه رمضان المبارک دران ضلع بسر به دند بعد عید فطر
کوچ فرموده دهم شوال المکرم نزدیک قلعه پون گده که بقلعه پرناله
چسپیده بودکنار دیا رو بروی قلعه شرف نزول فرمودند - دین مدت
سفر دکن تا مقدور هر جا که معموره و آبادی که اسم مصر بران
اطلاق توان کرد می شنیدند برای نماز عیدین و جمعه متوجه
می شدند بعده که مهم تسخیر قلعات بمیان آمد و عارضه صدمه که
بپای حضرت خلد مکان رسید علاوه تصدیعات آن سفر گردید باراده و
قصد آنکه هرگاه که از جهاد و مهم دکن فارغ شوند و متوجه دارالخلافه
گردند حکم نماز قصر فرموده ادای نماز جمعه و صلوٰه عیدین بر رسیدن
مکان مقصود موقوف داشتند - خان فیروز جنگ را برای تنبیه
و قتل و اسیر نمودن اشیقای اطراف رخصت فرمودند •

ذکر سوانح سال چهل و چهار از جلوس مطابق

سنه هزار و صد و یازده هجری

شاه زاده بیدار بخت و دیگر امرای نامدار برای احاطه نمودن هر دو قلعه که هفت کروه دور آن از روی جریب بعرض رسید ماسور گردیدند بعده که حکم نگاه داشتن و روانه نمودن هزار سوار بنام اکثر صوبه داران صادر گردید چنانچه بزبان خامه داده بنام شجاعت خان صوبه دار احمد آباد که بی آنکه بملازمت بادشاه رسد غائبانه در همان صوبه مذکور بمنصب جزوی از جمله متعینند احمد آباد بود بوسیله حسن تردد و شجاعت و امانت از جمله کار طلبان و دیانت پیشگان مشهور و ملقب بکار طلب خان گردید و روز بروز نظر بر جوهر رشد بر مراتب او می افزودند تا آنکه در اندک مدت پنج هزاری پنجهزار سوار و صوبه احمد آباد و جودپور نموده مخاطب بشجاعت خان گردانده مورد عنایات دیگر ساخته بودند نیز حکم روانه نمودن هزار سوار همراه نظر علی خان که متبذای او می شد و به پسر مزارع شهرت داشت شرف صدور یافته بود شجاعت خان نظر بر اینکه مردم احمد آباد برفتن مهم دور دشت تن نمی دادند و غرور قدم خدمت و تردداتی که ازو بظهور آمده بود خلاف صوبه داران دیگر که کم و بیش موافق حکم بعمل آوردند در سرانجام و تقدیم خدمت ماموره نپرداخته عرضه داشت متضمن بر عذر آنکه مردم احمد آباد برای مهم و سفر دور معذورند مع دولت روپیه در کفاره این کم خدمتی روانه حضور نمود از اتفاقات همان روز که عرضه داشت شجاعت خان از نظر گذشت عرضه داشت محمد مراد خان که از

خانه‌زادان کم منصب و تربیت یافته‌های حضور و مزاج دریافته بادشاه بود و بخدمت فوجداری سرکار گودره و غیره تعلقه صوبه احمدآباد سرفرازی داشت و میان شجاست خان و او سویی مزاج به میان آمده بود بدین مضمون رسید که درین ایام پادشاه عدو مال اسلام بقصد جهاد کمر بتسخیر قلعات تعلقه کفار بسته این خانه زان را زیر سایه آرام نشستن و آب سرد خوردن گوار نمودن دشوار گردیده و بی حکم بحضور نمی تواند رسید اگر مامور گردد یکی از خانه زادان را در تعلقه فوجداری نائب گذاشته خود را با جمعی که تواند بحضور رسانده سعادت شرف ملازمت ضمیمه ثواب جهاد حاصل نماید بعده که مضمون هر دو عرضه داشت بعرض رسید آتش غضب سلطانی در حق شجاعت خان شعله ور گردید حکم شد که مراتب پسر خوانده شجاعت خان مع مراتب جمله فوجداران صوبه احمدآباد و متعینند عمده آن صوبه بعرض رسانند و همه را بکمی منصب مغضوب ساختند و حسب الحکم باعتراض تمام که خلاصه مضمون آن بکم و زیاده عبادت نوشته می شود بنام شجاعت خان صادر فرمودند وای صدای بر عقل و دانائی آن پیر عقل و هوش باخته که در مقابل چنان حق نمک و عنایات بی پایان بی آنکه سعادت ملازمت دریافته باشد از ادنی پایه بمراتب اعلی رسانده باشیم و همیشه در صوبه داری بهمراد خاطر بسوروده باشد در چنین وقتی که ما بدولت بر جهاد و قلع ریشه کفار بدنهاده کمر همت بسته باشیم و بر هر مسلمان که بهره از ایمان داشته باشد اعانت پادشاه اسلام خاصه در جهاد واجب و لازم برای طلب هزار سوار بخرچ زر

سرکار حکم صادر فرموده باشیم بعدرهای لایعنی ولایت و لعل
گذرانیدن و در فرستادن پسر مزارعی که متبذای خود نموده اغماض
بکار بردن و از غضب سلطانی ملاحظه نمودن هوای بی سعادت
چه حمل میتوان نمود - آن قلیلی که برای دفعیة عدم اطاعت بطریق
پیشکش فرستاده بود بآن می نماید که درگاه را مقابل آفتاب دارند
یا قطره را در دریا اندازند دولت خداداد سلطنت هندوستان
دریایست بپیدایان که در هر حال و ماه کورر ها بانعام و دیگر
اخراجات در می آید آنها که تربیت یافته و خانه زاد مزاج دان
این درگاه آسمان جاه اند و جبین عقیدت آئین برین آستان سوده
اند و آرزوی احرام این بارگاه را جزو عبادت خود می دانند خود
التماس رغبت رسیدن حضور لامع النور می نمایند الحال هم
باید که ازین عقیده فاسد باز آمده زود و شتاب متبذای خود را
با فوج شایسته روانه درگاه معلی نماید و فرمودند که گرز بردار شدید
رفته پسر خوانده شجاعت خان را با متعینه دیگر احمد آباد بحضور
بیار - و بنام محمد مراد خان علی الرغم صوبه دار فرمان ازروی
کمال عنایات و خانه زاد پروری بدین مضمون مصحوب گرز بردار
صادر شد که مضمون عرضه داشت او متضمن بارانده احرام حضور
بعرض رسید و مستحسن افتاد باید که هزار سوار خوش اسبه را میدوار
عطای منصب و تعینات جاگیر در همان صوبه ساخته بقرار شصت روپیه
در ماهه سراسری شش ماهه نقد پیشگی داده همراه بیارد بعد رسیدن
فرمان که محمد مراد خان برخلاف مرضی شجاعت خان شروع
بنگاهداشت سپاه نمود شجاعت خان اطلاع یافته بجماعه دارانی که

رجوع بمحمد مراد خان می آوردند پیغام تهدید آمیز منع نوکری اختیار نمودن می نمود تا آنکه محمد مراد خان بسعی بسیار قریب پانصد سوار نوکر نمود ازان جمله هدایت الله نام را که سابق بخشی شاگرد پیدش شجاعت خان بود امید وار ساخت که بعد رسیدن حضور او را سر مثل نموده قبل از همه ملازمان دیگر ملازمت نماید بعد که محمد مراد خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان بمنزله گرز برداران در ایام شروع محاصره پرناله بحضور رسیدند و بعرض رساند که هر دو بر سر چوکی رسیده اند محمد مراد خان را از راه فضل و خانه زاد پوری بدون آنکه تغییر رخت بدن نماید بتاکید طلبیده وقت ملازمت مورد غایات ساخته مع متعینه و برادر می اضافه مرحمت فرمودند و گرز برداری که همراه محمد مراد خان آمده بود او را ندز بعطای اضافه سرافرازی بخشیدند بعد که نظر علی خان ملازمت نمود - دایره گرز برداران برای اضافه گرز برداری که نظر علی خان را آورده بود عرض نمود فرمودند که نظر علی خان را گرز بردار نیاورده همچشمی محمد مراد خان آورده - آورده های محمد مراد خان را حکم نمودند که محمد مراد خان مثل آنها از نظر گذرانده بمنصبی که سرافرازی یابند تصدیق آن بمهر خود بدهد و از روی همان تصدیق بعرض مکرر آمد و بخشیان را دران دخل نباشد چنانچه هدایت الله را که سر مثل نموده بود سه صدی صد و پنجاه سوار نمودند - درین ضمن بالتماس روح الله خان بخشی کمی منصب نظر علی خان و دیگر متعینه صوبه احمد آباد که بحضور رسیده بودند بحال فرموده حکم فرمودند

که جاگیر بابت کمی جماعه که بحال شده اند بآوردنهای محمد مراد خان تنخواه داده باقی که بماند بآنها بحال نمایند و الا جای دیگر عرض خواهند یافت - از شهرت این خبر بعد ازقضای چند روز عرضه داشت شجاعت خان بدین مضمون از نظر گذشت که محمد مراد خان جمعی را که بحضور آورده بمنصب سرافرازی یافته اند همه از قوم اردال و بازاری احمد آباد و نوکران خانها و ازان صورتی آن درگاهند که بحضور رسیده بمعاف فرمودن تقصیر و بحال گردیدن بکمی منصب سرافراز گردیده اند ازآنکه حکم شد که جاگیر بابت کمی منصب آن جماعه بعد تنخواه آوردهای محمد مراد خان بآنها بحال گردد و الا جای دیگر تنخواه یابند این معذی باعث کمال خفت و بی آبرویی بندهای قدیم پادشاهی است و همه وکلای فوجداران و متعینان احمد آباد باشاره شجاعت خان همین مضمون را بطریق استغاثه بعرض رسانیدند و حسن خدمت محمد مراد خان باعتراض مبدل گردید و چون محمد مراد خان وقت گذراندن مثل که هدایت الله را سر مثل نموده معرفی او باین نموده بود که بخشی شاگرد پیشه شجاعت خان بود بعد گذشتن عریضه شجاعت خان محمد مراد خان را مخاطب و معاتب ساخته فرمودند که شجاعت خان راست نوشته گواه صدق قول او این است که بوقت گذراندن مثل اول بخشی پاجیان پاجی ما را سر مثل کرده معرفی او نمودی مگر خانه زادن و امرا زادهای امید وار بندگی ما در احمد آباد مطلق بهم نمی رسیدند و از روی بددمانی فرمودند که آوردهای محمد مراد خان را

که از صدی تا پانصدی سرافرازی یافته بودند همه را سه بستی اعتبار نمایند بعده که محمد مراد خان عرض نمود که بسبب اغوای شجاعت خان که هیچ جماعه داری رجوع نمی نمود وعده سر مثل نمودن هدایت الله را با حقیقت چند نفر از امرا زاده که همراه آورده بود بعرض رسانید از پایه عتاب بر آمد و منصب آوردهای او موافق تجویز محمد مراد خان بحال گردید •

الحال بذکر محاصره قلعه پرناله می پردازد بعده که تربیت خان و دیگر بهادران قلعه کشا جابجا خیمهای آسمان شکوه ایستاده نموده به پیش بردن مورچال و دو اندن نقب ساعی گردیدند و توپهای صاعقه بار شعله افروز مقابل برج و باره نصب نمودند و بالا بردن دمدنها محاذی قلعه پرداختد بعد از تردد چند گاه که از صدمات گواهی کوه ردا بعضی اطراف قلعه از هم پاشید - اگرچه از اهتمام تربیت خان و دیگر کارپردازان کوه کن و دستداری سنگ تراشان چابک دست در دواندن نقب عجب کارخانه بر روی کار آوردند و چند جریب زمین را بوسعت عرض قسمی خالی نموده مجوف ساختند که سه جوان مسلح پهلوئی هم گپ زنان بفراغ تردد نمایند و مابین هر چند قدم نشیمن مربع وسیع که بیست و سی نفر در آنجا توانند نشست تیار نمودند و همه جا جمعی از بهادران جان نثار نشانند که آسیبی از آتش باریدن بالای کوه بآنها نرسد و آنها بر قابوی وقت از زیر زمین که سوراخها گذاشته بودند تفنگ بر محصوران که بر برج و باره نمودار می گشتند میزدند اما بحسب ظاهر نفی برای تسخیر قلعه و بیدل ساختن محصوران نداد

تا آنکه موسم برمهات رسید و از شدت بارش و طغیان سیلابهای
 کوه ربای اطراف تخیل تمام در تردد قلعه کشایان افتاد - در همان
 ایام فتم الله خان بهادر که طرف جاگیر مرخص شده رفته بود
 رسیده ترددات نمایان بر روی کار آورد و بعد رساندن کوچۀ سلامت تا
 پایکار باتفاق منعم خان که دوست و بیگانه آفرین گفتند بوشهای
 بهادرانه ازو بظهور آمد اما تربت خان و دیگر هواخواهان او نمی
 خواستند که مقابل تردد میر آتش حسن خدمت فتم الله خان بظهور
 آید همچنان از محمد مراد خان غریب سعی و جانبازی بر روی کار
 آمد و از حسد و نفاق امرای مقرب تردد او پایمال گردید -
 خان جهان پسر حاجی محمد انور از وطن بحضور رسیده سعادت
 ملازمت حاصل نمود پادشاه عالم سنان از راه خانه زاد پروری
 فرمودند که می خواستیم عنایات نمایان بحال حاجی محمد انور
 مبذول فرمائیم حیاتش وفا نکرد الحال بحال تو بعمل خواهد آمد
 ملقب بخان جهان کرده از راه نوازش و خانه زاد نوازی بمنصب
 مناسب و بخدمت پیشکاری حمید الدین خان بهادر داروغۀ دیوان
 خاص ضمیمه و قانع نگاری و امیننی هفت چوکی فوج پادشاه زاده
 محمد کام بخش سراراز فرمودند او بموجب حکم برای دریافت
 حقیقت تردد بهادران رزم جو و مبارزان شعله خود در مورچال رفته
 بود چون دران وقت آتشباری غلوطه توپ و تفنگ و بان و سنگ
 از بالای قلعه بشدت تمام بود و خانه زانان جانفشان و بهادران
 عقیدت نشان در پیش بردن مورچال سعی و تردد رستمانه بظهور
 می آوردند غریب زد و خورد و عجیب دار و گیر روی داد جماعه

کثیر از آن گروه شقارت بژوه بجهنم واصل و زخمی و امیر گشتند و از
شجاعان اسلام برخی درجه شهادت یافتند و چندی گلگون زخم
سرخروئی حاصل نمودند خان جهان در آن رستخیز طرفه تردد
رستمانه و سعی بهادرانه نموده اکثر ملاعنه نابکار را بدار البوار
رساند بعد عرض مورد تحسین و آفرین گشته بعنایات ممتاز شد
چون خان جهان منظور نظر و مورد مراحم و تربیت کرد آن پادشاه
قدر افزا و بر چهره او آثار رشد شجاعت و تهوری نمودار بود پادشاه
روز بروز ببدل عنایات بر دیگر خانه زادان او را امتیازی می بخشیدند
انشاء الله تعالی باقی احوال ترقیات او بر محل بزبان قلم ستوده بیان
خواهد داد *

و محمل از احوال محمد مراد خان بزبان قلم می دهد چون
مابین قلعه پرناله و پون گده که پیوسته بهم بودند تیغه واقع شده بود
و بالای آن آبادی ظاهر می شد اما هر چند می خواستند حقیقت آن
پارچه کوه واقعی ظاهر نمی گردید و بسبب باریدن گلوله تغنگ و
سنگ متصل از هر دو طرف کوه هر کاره ها جرأت بالا رفتن نمی نمودند
محمد مراد خان و خواجه محمد بخشی پادشاه زاده محمد کام بخش
را که از شجاعان کار طلب بودند و در همان زودی به بحال گشتن منصب
و جاگیر سرافرازی یافته بود مامور فرموده بودند که مابین هر دو قلعه زیر
همان تیغه کوه همراه آوردهای خود و فوج پادشاه زاده تهاند قائم نمایند
و نگذارند که غنیم از بالا فرود آمده شوخی تواند نمود و چند روز
بر آن گذشت روزی قبل از طلوع آفتاب جمعی از مردم غنیم غافل
از بالا فرود آمده یک طرف گذار لشکر رسیده پاره مواشی که می

چریکند پیش انداخته خواستند که بالا برند محمد جوان پسر محمد مراد خان و سلطان حسن و سلطان حسین خواهرزادهای او خبر یافته همچنان که نشسته بودند شمشیر و سپر در دست گرفته پیاده با جمعی از همراه به تعاقب آنها پرداختند اشقیا تاب مقاومت نیارده دست از مواشی برداشته رو بفرار آوردند بهادران همچنان پاشنه کوب مبرهنند که محمد مراد خان نیز برین جرأت همراهان خود اطلاع یافته خودرا بمدد پسر و خواهرزادهها رساند و از بالا تکرک گول و تفنگ و سنگ متصل باریدن گرفت و محمد مراد خان باهم قدامان کوه نبرد دست از تعاقب برنمی داشت و بمحمد مقیم نام خانسامان محمد مراد خان با یکی از خواجه سرا و دوسه نفر دیگر زخم گولی تفنگ و سنگ رسید و خواجه سرا با چهار نفر دیگر درجه شهادت یافت باز رحمتانه سینهها را سپر ساخته بر فراز کوه برآمدند و نشانها بالای تیغه برده نصب نمودند و خود در پناه جوف کوه بفکر مورچال بستن پرداختند چون دران حال نشانهای محمد مراد خان بنظر مردم لشکر در آمد چنان شور و غوغای آفرین آفرین در لشکر پیچید که صدای آن بگوش حضرت خلد مکان که در تسبیح خانه بودند رسید و استفسار سبب آن فرمودند درین ضمن نظر خواجه سرایان که در خدمت حاضر بودند بران نشانها افتاد چون اکثر مقریان حضور با تربیت خان که با عمت ترغیب این مهم گشته بود و کاری ازو نمی کشود عداوت بهم رسانده بودند بی اختیار باظهار هواخواهی پادشاه زبان بدشنام و

و کلمات لغو نسبت بمیر آتش و توصیف محمد مراد خان کشاده شروع به تسلیمات علامت نشان تسخیر قلعه نمودند و حکم فرمودند که قنات از روبرو برداشتنند و خود حضرت نشانهای آثار فتح مشاهده نمودند در همان حالت پیغام التماس درخواست مدد و طلب مصالح مورچال از طرف محمد مراد خان بعرض رسید و همان لحظه شقه بخط مبارک بذام روح الله خان و حمید الدین خان در باب رسیدن آنها بطریق معارفت و رساندن تخته و دیگر مصالح مورچال بمحمد مراد خان و شقه آفرین بذام محمد مراد خان صادر فرمودند - روح الله خان و حمید الدین خان بپای همان تیغه کوه آمده پیغام بمحمد مراد خان دادند که شما چنین تیز جلوبی بجای نموده مارا برای اعانت خود طلبیده اید اما از ما استمدادی که توقع دارید بعمل آمدن متعذر اگر شما بذات خود و همراهان خود مورچال قائم می توانند نمود مبارکست و الا عذر عدم قائم گردیدن مورچال بحضور نوشته فرود آید ازین مقوله پیغام و آمد رفت سوال و جواب تا آخر روز بود و محمد مراد خان آن به ننگ فرود آمدن از بالا بی نیل مقصود که درین ضمن از بالای قلعه نیز پیغام طلب امان بشرط چند بمحمد مراد خان رسیده بود نهی داد تا آنکه اشاره زود فرود آمدن محمد مراد خان از طرف تربیت خان بروح الله خان پیهم رسید و روح الله خان و حمید الدین خان بمحمد مراد خان مصحوب محرم خاص پیغام دادند که شما راضی اید که ما تعینات شما باشیم و فرود تربیت خان و همه عده های رکاب پایمال گردد آخر ناچار قرار برین یافت که روح الله خان بخدایت پادشاه

نوشت که اگرچه محمد مراد خان در عالم رسوخیت و خانه زادی
 شرط تهروری و جانفشانی بتقدیم رسانیده اما آن مکان قابل
 استقامت و زربدن و مورچال قائم نمودن نیست و در ماندن شب
 ملاحظه چشم زخم بد نامی است و محمد مراد خان بیحکم فرود
 آمدن در عالم کار طلبی بر خود هموار نمی تواند نمود بعد عرض
 خلد مکان ازوری بیدماغی و اعتراض شقه بخط خاص بنام محمد
 مراد خان صادر فرمودند که چنین جرأت بیجا که ندامت حاصل
 آن باشد چرا باید نمود زود فرود آید اگرچه دران وقت بعضی
 مقربان که اکثر عمدها بروج الله خان بخشی و میر آتش رجوع
 داشتند تردد بیجای محمد مراد خان خاطر نشان نموده مجرای
 حسن خدمت او را باعتراض مبدل ساختند چنانچه عمده سبب
 امتداد کشیدن مهم دکن همین نفاق و عدم اتفاق اسرا بود اما وقت
 شب در خلوت از خارج حقیقت واقعی خاطر نشان و دلنشین پادشاه
 گردید - و روز دیگر که محمد مراد خان بمجرا آمد بی آنکه بدستور
 هر روز مثل آردنهای خود ایستاده نماید بجای خرد ایستاد پادشاه
 از روی لطف فرمودند که چرا مثل نمی گدرانی در جواب عرض
 نمود که مردم بسبب بیدار خوابی و تردد بیجا که واقع شده زیاده
 اذ از راه قدردانی و خانه زاد نوازی به تسلی او پرداختند و
 گفتند که بر ما تحقیق شده که از تو در جانفشانی و تهروری
 کوتاهی واقع نشد اما اعمدهای کار طلب ما نخواهند که تردد تو
 به مرصه ظهور آید و همان وقت حمید الدین خان را طالبیده در خلوت
 فرمودند چنانچه سعی و تردد و کار دست بسته که از خان زمان عرف

شبیخ نظام در دستگیر ساختن سنبهای بد فرجام مع فرزندان و عیال
بظهور پیوست و مقربان ما نگذاشتند که در مقابل آن خدمت قدردانی
و عنایات بظهور آریم اگر ازین مقوله حسن تردد رستمانه بسعی یعی
از خانه زادن ما رو میداد فرزندان او دودمان تیموریه را مرهون
احسان می نمودند بهمین دستور سعی محمد مراد خان از برای
خاطر تربیت خان نگذاشتند که بجائی رسد بنو که گمان کمال
راستی داشتیم تو هم بزاخلش تربیت خان شده و به تربیت خان
برای یورش بتاکید تمام پیغام نمودند او در جواب التماس نمود
که مصالح قلعه گیری و یورش موجود است و بمحمد مراد خان
که از وی سعی و تردد بهادرانه بظهور آمده بود حکم شود که باز روز
یورش رفاقت نماید مطلب تربیت خان آن بود که بر پادشاه
ظاهر گردد که آن روز تردد اتفاقی از و بظهور آمده بود چون همین
فزع هم چشمی و حسد با فتح الله خان که در تهوری اسم بر آورده بود
امرای دیگر می ورزیدند باز پادشاه در جواب فرمودند که محمد
مراد خان و فتح الله خان در تردد خودها را معاف نخواهند داشت
باید که شما بعار امتداد ایام محاصره راضی نباشید *

ذکر - و انج سال چهل و پنج از جلوس خلد مکنان

مطابق سنه هزار و صد و دوازده هجری

بعده که ایام محاصره بدوماه کشید و بهادران بانام و ننگ مکرر
بمدد زینهای آسمان پایه و کمندهای رساتر از طول امل شرط
جانبازی بجا آوردند و مردم بسیار بمعرض تلف آمده بدرجه
شهادت رسیدند و کاری ساخته نهد و روز یورش داز نشانهای محمد

مراد خان بالای همان تیغ کوه رسید و از فتح الله خان شیر نبرد تردد
 بهادرانه بظهور آمد چون در السنه شهرت یافت که محصوران باظهار
 طمع در سپردن قلعه بمحمد مراد خان پیغام در میان دارند
 و عرصه بر محصوران بسیار تنگ گردیده بود بسعی رسل و رسائل
 بهادران قلعه دار پرناله بوماطت پادشاه زاده محمد کام بخش
 و تربیت خان خفیه مبالغ گرفته قول امان خواسته اواخر ذی الحجه
 سنه چهل و پنج کلید هر دو قلعه فرستاده قلعه خالی نمودند
 و قلعه های فلک شکوه بتصرف بندهای پادشاهی در آمد و قلعه
 پرناله را مسمی به بنی شاه درک نمودند و در فکر کوچ بودند
 در همان ایام ابر و آثار باران بیموسم بر روی آسمان ظاهر گردید و تند
 بادی که از علامت غضب الهی توان گفت پدید آمد و خیمه های
 خرد و کلان روی زمین و سایه بانهای سربلک کشیده بصورت کاغذ
 بان در روی هوا بهرواز در آمدند و شاه و گدا آفتاب نشین گردیدند
 خیمه نبود که طاق او آن روز از باد تند گسیخته نگشته باشد و چادری
 روی بآسمان نیاورد که از هادن باد باز سالم بر زمین فرود آید
 عالمی از بیداد آن بان فرباد الامان بدرگاه رب العباد بر آورد و حجاب
 ستر پرده نشیذان سراچه عفت به پرده دری و بی حجابی نوعی
 مبدل گردید که اوباشان پی آرم و حسن پرستان دور از حیا و شرم از
 خوشوقتی نظاره مستورهایی بشحجاب در جامه نمی گنجیدند .

القصة اوائل محرم الحرام غنان توجه طرف کهاون که برای
 آدم سپاه علف زار بسپار و آرزانی غله زیاده از همه طرف بود و
 تسخیر قلعه چندین مذن نیز دران نواح مذبور نظر داشتند برانرشتند

فتح الله خان را باضافه پانصدی ذات مد - وار و خطاب بهادری
 سرافرازی بخشیدند و فرمودند که برای تنبیه و قلع ریشه اشقیای
 اطراف قلعات آن سمت رفته در استیصال آن جماعه بدمال کوشد و
 آن بهادرکار طلب شیرنبرد خود را بآن طرف رسانده بسیاری از کفار
 بد کردار را علف تیغ آبدار نمود و بر کمر گاه هر چهار قلعه
 که دران ضاع بودند تاخته دست بردهای بهادرانه بروی کار آورد و
 جمعی کثیر را طعمه تیغ و تیرو منان ساخته و اسیران و مواشی
 بسیار بدست آورده بمرتبه علم شهرت بر افراشت که کفار قلعه مغلوب
 هراس گشته از آوازه آمد آمد رایت ظفر آیت بی آنکه پای محاصره
 بمیان آید قلعه پارس گذه را خالی نموده راه فرار اختیار نمودند
 و اواخر محرم دو گروهی پانجه گان در باراد چهاونی مضرب خیام
 واقع شد قلعه پارس گذه را مسمی بصادق گذه ساختند - و بهره مند
 خان را برفاقت فتح الله خان برای تسخیر قلعه چندن مندن معنوج
 شایسته رخصت فرمودند و بهره مند خان آن طرف شتافته در
 اندک فرصتی زیاده از فتح الله خان نیز جنگ و تردد رستمانه
 بظهور آورد و بتفصیل آن نمی پردازد و قلعهها بتصرف اولیای
 دولت قاهره در آمد تا وسط جمادی الاول از تسخیر هر چهار قلعه
 فارغ گردیدند •

ذکر سوانح سفر پر تعب تسخیر قلعه کهیلنا

شانزدهم جمادی الاخری سنه چهل و پنج جلوس از پانجه
 گان ب قصد تسخیر قلعه کهیلنا رایت ظفر آیت بر افراشتند اگر خواهد
 تصدیقات و کسالت که دران سفر سراپا خطر از ابتدا تا آخر بر لشکر

ظفر اثر گذشته خصرص از شدائد راه دشوار گذار پر از اشجار زهردار و
 جنگلهای انبوه پر خار و بدی هوا آنچه خلق کشیده مفصل بزبان
 قلم دهد باعث ملال طبع مطالعه کنندگان نازک مزاج خواهد
 گردید مجمل می نگار که دو روزه راه در دوازده روز طی نموده
 بانبا گهات که از کتلهای قلب مشهور بود رسیده بلشکر حکم
 فرمودند که بمرو از گهات بگذرند - و شاه زاده بیدار بخت که برای
 تذبذبه مفسدان طرف کوکاک مرخص شده بود بعد از فراغ تاخت
 و سوختن مکانهای اشقیای آن ضلع درین منزل آمده ملازمت نمود -
 درین چند روز بسبب بارش بیمهنگام چنان لاوکل شد که از خیمه
 بخیمه دیگر تردد متعذر گردید تا بکوچ چه رسد - فتح الله خان را
 مامور نمودند که راه کتل را درست نماید وسط ماه رجب در دامن
 کوه کهیلنا که از آنجا قلعه سه و نیم کوه مسافت داشت و مکان
 مرغوب پر از اشجار و اقسام گل و فوا که آن ولایت بود شرف نزول
 فرمودند حکم نمودند که تا مکان گوله رس باهتمام فتح الله خان
 بیدار و سنگ تراشان کوه کن نشیب و فراز و درختهای غار را از
 بریدن و انداختن درختهای تفوسند هموار نمایند و آن بهادر کار
 طلب که هم در دفع هجوم اشقیای که از اطراف گوشه و کنار جبال در
 پناه اشجار غافل می تاختند می کوشید و هم در خدمت ماموره
 می پرداخت کار یکماه را در یک هفته چنان سرانجام داد که صد سوار
 برابر هم توانند گذشت - جمده الملک اسد خان را مخاطب باسیر
 الامرا ساخته چهار هزار اشرفی و خنجر مرصع اتمام فرمودند و
 حمید الدین خان بهادر و منعم خان و فتح الله خان بهادر و راجه

جی سنگه و دیگر بهادران رزم جوی کارزار دیده را مورد عنایات ساخته بعطای پادشاهانه نواخته برای محاصره قلعه مرخص ساختند فتح الله خان و حمید الدین خان بطریق قراولان داخل دره شدند از آنکه مکانی را که فتح الله خان قابل دهنده بستن و توپها بالا بردن دیده به ترده تمام تهانه در آنجا قائم نموده آمده بود کافران تیره روزگار شورش آورده آن مکان را متصرف شده دیوار در آنجا کشیده حد مورچال خود قرار دادند - چهار پنج هزار مرهقه باستعدال لشکر پادشاهی سرراه دره گرفته در پناه اشجار سربلک کشیده و پارچه سنگهای کوه شکوه بزدن گول و بندوق و لغزاندن سنگهای فیل ربا شروع نمودند فتح الله خان بهادر با دیگر بهادران شعله خوتردد نمایان نموده بدفع اعدا کوشیده سینهها سپر ساخته بضرب شمشیر آبدار بسیاری را از پا در آورده بدار البوار فرستاد و جمعی از مردم پادشاهی بکار آمدند آخر چنان کار بر سر آن کفایت کرد که تنگ ساختند که راه فرار یافته خود را از بالای کوهها انداخته بجهنم راصل گردیدند و جمعی کثیر را که دستگیر ساختند سنگها در گردن شان بسته در غارهای کوه سرنگون نمودند و دران روز که تمام روز شمشیر بهادران از خون ریختن دمی نیاسود از ذات خود فتح الله خان بهادری نمایان و ترده رستمانه بظهور آمد

* بیت *

بروز و غا آن یل زور مند * بچلت چاک شمشیر و خم کمند
زدشمن بسی کشت و آرد بند * خدا دادش این دست و نام بلند
بعد عرض این فتح نمایان فتح الله خان را باضافه دو صد سوار و عطای علم و خنجر مرصع و حمید الدین خان را کتار و منعم خان

را که اسپ سواری او بکار آمده بود اسپ مع ساز طلا مر بلندی بخشیدند و بالتامس فتح الله خان بهمه منصبداران برادری او موافق پایة مراتب اضافه مرحمت نمودند - در ماه شعبان اطراف قلعه جا بجا از تردد و جانبازی بهادران قلعه گشا مورچال قائم گردید و بدواندن کوچه سلامت دران سنگ لاج و بستن دمدمه پرداختند آنچه سعی و تردد از فتح الله خان در گذدن نقب و کانر کشی دران محاصره بظهور آمده اگر مفصل بتحریر آرد باطناب سخن می کشد مجمل می نگارده در کوچه سلامت چنان کار نامه بر روی کار بزور بازو و تدایر خود و هنر پردازى سنگ تراشان فوهاد تیشه ساخت که نشیمنهای دلنشین و درپچهای روشن هوا دار زیر زمین نمودار نموده دار بسته بدستور تاک درانجا قرار داد که هرگاه بمرور هفتااخته مر و دست آنها را بریده می آورد پوست سر آنها را پرازگاه نموده بادستهای آن جماعه بجای خوشه انگور می آویخت و چنان هیبت اسم آن بهادر دل در دل آن بدسگالان افتاده بود که جرأت تاخت بر مورچال از نمی نمودند و فتح الله خان گویان از خواب می جستند - پادشاه سوار شده آمده کوچه سلامت و کارنامه ساخته فتح الله خان را مشاهده نموده آفرین گفتند و قرار دادند که از جانی که تشریف داشتند بتفاوت سه و نیم کروه جریبی دو امتحان بود بفاصله نیم کروه از قلعه مضرب خیم ظفر انجام نمایند لیکن بعد کوچ در مسافت آن سه کروه زیاده از هفت خان راه ماندران که بر رستم دستان گذشته و در داستان رستم درج است معوبت و کساله بر خلق گذشت و از غرق رمضان که کوچ فرمودند بعده که چندین

هزار چار باها و آدم از بالای کوهها بمغاک افتادند و زیر دست و پای همدیگر پامال گشتند و دست و پا بباد فنا دادند و بتاراج مرهتبا که ازان طرف ناگهان سر برآورده سرازتن و یراق و رخت از بدن می ربودند رفتند در ده روز بتفاوت نیم کوه پای قلعه نزدیک مورچال رسیدند و کارخانجات و مردم بسیار که با چنداول مانده بودند بعد چند روز بدشواری و صعوبت تمام با جان و مال نصف بتاراج داده رسیدند و خیمهای کهنه و نوبیشمار و اسباب زیاد که بمنزل رساندن از عدم بار بردار و دست اندازی غنیم اطراف متعذر گردید آتش زده نیم سوخته میان غارها انداختند که بکار کفار نیاید القصه آنچه نقصان جانی و مالی و بی ابروئی برخلق گذشت گذشت و آنچه کشیدند کشیدند تا ازان منزلهای پر خطر جان بسلامت برآورده بدام آفت گواهای کوه ربا و توپهای بالای قلعه رسیدند - شاهزاده بیدار بخت را مامور فرمودند که برگشته خود را نزد بک بنی شاه درک رساند و برای تنبیه اشقیای سر راه آن طرف که فی الحقیقت برای اعانت قلعه دار تازه منصوب شده پادشاهی بران قلعه پشت گرمی از دست اندازی کفار باشد رخصت نمودند و فرمودند که در آنجا استقامت ورزیده نگذارد که ازان طرف کمک مقهوران برای محصوران قلعه کهنه بتواند رسید همچنان محمد امین خان را که دران ایام صدر الصدور نموده بودند حکم فرمودند که با فوج منهایه زیرکهاست اندک ازان طرف رسد غله برای کفار نرسد و بدرقه بنجاره رسد لشکر پادشاهی تواند گردید خود را رسانده جوهر تردد خود بر روی کار آورد محمد امین خان درگاهت مذکور فرود آمده از

تاخست و تاراج و سوختن معمور های آن بدسگالان و کشتن و اسیر نمودن آن گروه ضال و بدست آوردن مواشی کوتاهی نمود و دران ضلع اثر از آبادی و نام و نشان مرهتہ بد فرجام نگذاشت و تربیت خان نیز بدین خدمت مامور گردیده باتفاق محمد امین خان تردد های نمایان بروی کار آورده شریک کافر کشی گردید . کلمتہ چند از تردد فتح اللہ خان بہادر کوه نبود بزبان خامہ میدہد - بعدہ کہ کوجتہ سلامت سر بغار های پای آن کوه آسمان شکوہ کہ انتها و پایان آن پیدا نبود و پیدش بودن آن خیال محال می نمود بر آورد اگرچہ ظاہر بینانان ناآزمودہ کار و ہمچشمان برہم کار خندہ بر تردد آن بہادر کوه پیکار می نمودند و از بالای قلعہ متصل ولایت قطع اقسام آتش بلا می نازید اسافتح اللہ خان چنان سعی و تردد در گردآوری مصالح و استادان چاک دست می نمود و زربجای خرمہرہ می پاشید و شب و روز خود تقید ورزیدہ تیشہ و کلند و ارہ بدست خود گرفتہ شریک ہنرمندان آن فن میگردید کہ اگر فرہاد کوه کن میدید انصاف میداد و آفرین میگفت تا آنکہ نقب نزدیک دروازہ رساند درین ضمن آن قدر آدم دران تردد بکار آمدند کہ از احاطت شمار بیرون بودند همچنان در بالا بودن دمدمہ و کجاوہا و سبدهای بیدمار پر از خاک و خس و خاشاک و کلہای آدم و دست و پای چار پا موجود نمودہ محاذی قلعہ کوهی آسمان پایت دیگر نمودار ساختہ باعث تزلزل دل محصوران گردید - از زبان راویان ثقہ مسموع گشتہ روزیکہ آن بہادر شیر دل ہمراہ مزدوران بہ بستن و بالا بردن کجاوہا و دیگر مصالح دمدمہ مشغول بود کہ یکبار پارچہ

سنگ فیل ربای صد منی با آنکه یک لخت گوهی از بالا غلطان آمده
بر تخته عربی که مصالح کجاده و غیره بران گذاشته بودند خورده
آن نخته را چنان خورد نمود که از هم پاشید و در حالتی که نتم الله
خان دست بکجاوه زده شریک تردد مزدوران بود پارچه ازان تخته بر سر
او خورد و از همان ضرب که بساق پایش نیز رسید پایش بدر رفت
مع کجاده غلطان گشته در غاری که پایان آن پیدا نبود پائین افتاد
چنانچه غریب فریاد و هنگام شور دران مرحلهها و لشکر بلند
گردید و اکثر مایوس از حیات او گشته خبر پادشاه رسانیدند اما چون
حیات چندگاه او باقی بود بحکم حافظ حقیقی کجاده در درخت
سال خورده کلان پر از شاخ بند گردید و آن بهادر دلیر دل که دست
از کجاده برنداشته قوی گرفته بود آویزان ماند و مردم بمدد او
رسیده ازان بلیه ناگهانی او را بر آوردند اگرچه بر سر و کمر و همه
اعضای او آنقدر ضرب سنگ و صدمات دیگر رسیده بود که مدت
بیهوش ماند بعد ازان که بحال آمد بعلاج پرداختند مومیدانی
خاصه پادشاه عنایت نمودند یک ماه صاحب بستر بود و باعث
شفاست ایرانیان و تورانیان حسد پیشه همچشم گردید بعده
که شفا یافته بمجرا آمد بعنایت سرپاچ مرصع و تحسین و آفرین
باد او را مفتخر ساخته فرمودند که باعث آبروی نام توران گردیدی -
گویند بمرتبه در سلوک سخت و بی محابا وقت عرض و کلمه و
کلام با پادشاه و دیگر امرای مقرب واقع شده بود که با آن همه
جلالت و حسن تردد و کار طلبی او و لطف و مهربانی حضرت
خلد مکان که در باره او داشتند از ملاحظه داعیه و تهوری او نظر بر

ساقبت بدینی بر مراتب و پایت منصب او بسیار بتمام می
افزودند - نقل نمایند که روزی برای مقدمه که خلاف مرضی پادشاه
ازو بظهور آمده بود مصحوب یکی از خواجه سرایان حضور پیغام
سرزنش نصیحت آمیز باو فرستادند از آنکه مرحله عمر او از
هشتاد تجاوز کرده بود و با خلد مکان نسبت همسال بودن داشت
در جواب بخواجه سرا گفت عرض نمائید که هر انسان کامل العقل که
سال عمر او بخانه هشتاد و نود رسید در عقل او خلل تمام راه می
یابد و حواس خسته او بحال نمی ماند من خود سپاهی صد
مرحله از عقل دور از روز ازل خلق شده ام بعده که خواجه سرا
و دیگر مردم بر قبض معانی آن جواب ناصواب اورا بسرزنش
خبردار ساختند بعذر خواهی معقول پیش آمد شبی جمعی
کثیر از غنیم لیثم بر مورچال و مرحله فتح الله خان ریخته
از در سه طرف هجوم آورده شوخی زیاده نمودند جمعی از
مغلان و عملاً کارخانه مرحله کشته و زخمی گردیدند همینکه
فتح الله خان خود را مانند شیر غران بران تیره بختان رسانده
چندی را بدست خود زیر تیغ آورد اشقیا رو بفرار گذاشتند از آن روز
دوهزار پیاده کرمی بابت سیدی یاقوت خان که با مصالح فلعه
گیری رسیده بودند تعینات فتح الله خان فرمودند - شاهزاده بیدار
بخت را از بنی شاه درک طلب حضور نمودند - تردد محمد امین
خان از کافر کشی زیاده نمودن و رساندن رسد بعرض رسید باضافه
دو صد سوار و عطای خطاب بهادری و دهوپ و اسپ و فیل
و فرمان آردن معزز ساختند و اکثر همراهان او را نیز موافق

مراتب اضافه مرحمت نموده طلب حضور مع کومکيان فرمودند .

ذکر سوانح سال چهل و شش از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و سی و هجری مشتمل بر تسخیر قلعه کبیلدا

و صعوبت راه

اگرچه از فتح الله خان بهادر بهادر یهای رستمیه در پیش بردن نقب و برانداختن برج و باره بظهور آمد و دمی از تردد و سعی نمی آسود اما از زیاده سرب او مقربان کار طلب دیگر نمی خواستند که فتح بنام او بظهور آید و ترددات و یورشها که ازو بعمل آمد بتفصیل آن نمی پردازد فائده بفتح اسم او نداد - و اوائل فی الحجه سنه چهل و شش راجه جیسنگه که عمر او بحد بلوغ نرسیده بود باتفاق مردم پادشاه زاده یورش نموده بحملۀ پیایی که از بالا گوله و سنگ و اقسام آتشباری چون تگرگ بلا بلا فاصله می ریخت و راجپوت بسیار و اکثر مردم شاه زاده بکار آمدند ریونی قلعه را متصرف شدند و مقربان حضور تسلیمات مقدمه فتح و متنازل گشتن محصوران بتقدیم رسانیدند و راجه که هزار و پانصدی هزار سوار بود باضافه پانصدی پانصد سوار سرافرازی یافت و شاه زاده بعطای سربلج مرصع مرلند گردید - عبد الرحمن خان پسر اسلام خان که رخصت بیت الله گرفته رفته بود از سعادت زیارت فارغ شده آمده ملازمت نمود بخشی سیوم نمودند - اسد الله خان پسر میر سیف الله خان که اورا نیز از روی اعتراض بی منصب ساخته یومیه مقرر نموده روانه کعبه متبرکه ساخته بودند درین اوان از بیت الله مراجعت نموده آمده بمنصب پانصدی سرافرازی یافته بود و از در آمد و شد پیغام

اندرون قلعه که پسررام قلعه دار در سپردن قلعه در خواسته های بیجا می نمود حسن خدمت مشاهده نمودند بعطای اطافه و خطاب پدر و خدمت میر بحری کل آبرو رفقه اورا بحال آوردند -

بشاه زاده حکم شد که توپ هیر دهان و کترک بجلی و دیگر توپهای خرد و کلان هرچه توانند اندرون ریونی برده تردد بر انداختن دیوار قلعه نمایند و فتح الله خان دست و پا میزد که شهپر بر آورده بزور بازو و پرواز جو را اندرون قلعه اندازد و هر کدام از امرای کار طلب سعی داشتند که کلید فتح قلعه بوسیله سعی آنها بدست آید و هریک در قبول خرچ زر کلي از طرف خود جرأت پیش قدمی نموده رسل و رسائل در میان می آوردند - باوجود شدت باران شب و روز و عدم مدد طالع فتح الله خان ترددی که آن بهادر در خالی نمودن زمین و پیش بردن نقب تا دروازه قلعه بخرج مبلغهای کلي نموده بود همه باطل و ضائع گردید و بسبب بدست آوردن ریونی پسررام قلعه دار دست و پا باخته برهمنهایی چرب زبان را بوسیله شاه زاده بیدار بخت برای پیغام عفو تصیرات و قبول بعضی التماس درمیان انداخته بود از محال طلبی او درجه قبول نمی یانمت حتی روح الله خان بخشی و فضائل خان بیوتات میانجی شده مکرر اندرون قلعه رفتند فائده نداد و پادشاه زاده تن بقبول زیاده طلبیهای او نمی داد آخر کار بقول مشهور شاه زاده و امرای صاحب تردد خفیه مبلغ بقلعه دار انعام نموده قرار برین دادند که قلعه دار با جان و عیال و آبرو از قلعه بر آمده ملازمت نماید بعد مصاصیر شش ماه و چند روز نوزدهم

محرم الحرام نشانهای شاه زاده و روح الله خان را بموجب حکم و درخواست پسررام که دیگر از مردم پادشاهی آن روز همراه نشانها اندرون قلعه نیدید خود قلعه دار آمده نشان بدست خویش گرفته با ساز و صدای نقاره بالای قلعه برده شب امان خواسته از خجالت باعیال و مالی که توانست در شب تار از قلعه بدر رفت بارجود که جمع کثیر از غنیمت لیدم در آن قلعه مانده بودند بحکم پادشاه رحیم کسی مزاحم جان و آبروی آنها نگردید و از قلعه برآمده راه ویرانهای خود گرفتند و صدای شادیانۀ فتح بلند آوازه گردید از جمله تاریخیهای صاحب طبعان که بعرض رسید (فتح شد قلعه کهیلنا) پسند افتاد چون وقت تلاوت کلام الله که آیت کریمه الحمد لله الذي سخر لنا بزمان جاری بود خبر نشان بالا بردن قلعه معروض گردید قلعه را مسمی بسخرلنا ساختند اگرچه از زقوم خار دار و اقسام اشجار پر از خار و انواع مارهای زهردار دران درهای دشوار گذار آنقدر دامگیر خلق گردیده بود که رخت سالم بریدن احدی نماند اما بقول حافظ شیراز

• مصرع •

عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو

در دامن و اطراف آن کوه و گل زمین چندین قسم سبزه زمردین نام و اقسام گل خوشبو و رنگین که تا نظر کار میکرد تختیهای گل مهندسی قسم اول هزاره و عباسی الوان در مد چشم جلوه گر بود و انواع اشجار نمرود فواکه خصوص انبه و فوفل و نارجیل که از اندازه شمار و قیاس زیاده توان گفت و الیچی و قهوه و عافرقه و صندل سرخ و سفید و ملاگیرد بمرتبه دران جنگل وفور داشت که اگر

بار بردار میسر می آمد مردم آفت رسیدند لشکر ذخیره ها بر می داشتند - و از ارتفاع و استحکام برج و باره قلعه آسمان رفعت چندینم

* بیت *

حصاری که مثلش ندید است کس

همین حصن سخر لنا هست و بس

اما قلعه بد اندرون و بد عمارت واقع شده * بیت *

وز برون چون گور کافر بر خلل * و ز درون قهر خدای عز و جل
شاهزاده بیدار بخت را یک اک روپیه انعام نموده برای چهارونی
و آرام لشکر طرف رای باغ رخصت فرمودند و حمید الدین خان را دوصد
سوار اضافه مرحمت نمودند و فتح الله خان را که دران تردد بسیار امید
پیش آمدن و ترقی داشت بعطای جینه مربع و بر خطاب او
عالمگیری افزوده خورسند ساختند - روح الله خان را بر دو هزار
پانصدی اضافه مرحمت فرمودند و منعم خان را که نه صدی
در صد سوار بود هزاری سه صد سوار نمودند - چون از قاصد وقت
طالع فتح الله خان نتیجه تردد جانبازی او بظهور نیامد بموجب
درخواست او تعینات کابل نمودند و منعم خان را دیوان لاهور
فرمودند - از آنکه منعم خان در خدمت شاه عالم عقیدت خاص
داشت شاه اختیارات محالات جاگیر خود که در صوبه پنجاب و
اطراف آن ضاع داشت بدو سپرده متصدی بالاستقلال ساخت چنانچه
تردد نیکو خدمتی که از و نسبت بشاه بظهور آمد بر محل بذکر
خواهد در آمد *

بر عقلانی تیز هوش ظاهر باد که حلم و برد باری و خبرداری پادشاه

بدین مرتبه بود که چون پادشاه عالم سنان تحقیق میدانست که اکثر قلعات امرای دور دست غائبانه و مقربان صاحب اختیار رکاب ظفر انتساب در محاصره چندگاه که تردد نمایان بظهور می آمد و محصوران نیز عاجز می آمدند آخر مبلغ بقلعه دار داده کلید قلعه بدست می آوردند و هرکارها خبر آن به تعین مبلغ میرساندند اکثر چنان می شد که حضرت خلد مکان همان مبلغ را بلا کم و زیاد بصاحب اهتمام آن تسخیر انعام مفرمودند - اگر چه از بسیاری بارش شب و روز و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای فیل ربا مرضی مبارک پادشاه نبود که تا انقضای ایام بر شکل ازان سرزمین سراپا آفت کوچ فرمایند اما بسبب اضطراب و مصلحت بعضی امرای آرام طلب که از گرانی غله و اختلاف هوا و ذالش مردم ناآزوده کار تنگ آمده بودند اواخر محرم الحرام بقصد سمت بیرگانون کوچ فرمودند - آنچه بر مردم لشکر از شدت بارش لاینقطع که هرکه دران سرزمین رسیده میدانند که پنج ماه دمی و ساقی فرصت چشم را نمودن نمیداد و طغیان آب نالها و سیلاب کوههای سرشار و گل که تا زانو و سینه آدم و اسب فرو میرفت گذشته و در دکن قرنهای السنه خاص و عام ضرب المثل و از انتهای شداوند سفر زبان زد خواهد بود از بسیاری یکی بقید تحریر می آورد ازن قبایس باید نمود که هرگاه سه کره زمین در ایام خشکی در ده روز بدان کساله و نقصان مالی و جانی قطع شده باشد خصوص وقت داخل شدن دره همه کس از ملاحظه آفت جان قدم کشیده می آمدند و تلاش عقب آمدن داشتند

آنقدر چپقلش نبود و هنگام برآمدن تمام مردم لشکر می خواستند در پیش قدمی و زود ازان سرزمین نجات یافتن سبقت و رزند اولاً اسم بار بردار در میان نبود و خانه اکثر از صغیر و کبیر و غنی و فقیر از شدائد آن سفر سرا پا خطر که نمونه سفر بلا مبالغه توان گفت بر خروس بار شده بود خانه بدوش گشته انتان و خیزان در تمام روز پا در کرده طی کرده وقت شب بر پارچه سنگی اگر میسر می آمد والا در میان لاز کل گذرانده باز روز دیگر بهمان کساله قطع راه پر از آب و گل می نمودند - از منصبدار و مردم آبرو طلب تا پاچی و کاسبان بازار همین فرق بود که مردم عزیز عصای چوب در دست گرفته اسباب ضروری بر سر و دوش مزدور و نفر گذاشته دشنام کنایه آسین از زبان برآورده مرحله پیمای بودند و جمعی که ازان کم ظرف بودند هرزه و فحش و کفر گویدان مرفتند تا بر سر ناله رسیدند که از طغیان آب عبور فیل بتصدیع میسر می آمد تا بدیگر سواری و بار بردار چه رسد - ازا که بار بردار برای کارخانجات پادشاهی و امرای نامی سوای فیلان و فقیهان میسر نیامده بود بعد نزدیک رسیدن بدان ناله حکم فرمودند که چند فیل از فیلخانه مرکب و امرای دیگر بر سر ناله مقرر نمایند که مال و عیال مردم لشکر بگذرانند - هر چند عورات و قبائل مردم لشکر نسبت به سفرهای دیگر بسبب قدغن و تاکید بسیار کم بودند اما باز چندین هزار برقع پوش ناسوس مردم که بر شتر و اسب و گاو سوار بودند از تلف شدن چارپا یا سرو پا برهنه اکثر با زیورهای گران بها تا زانو آب و گل فرمته تضرع و عجز کنان بغیلبدانان تملق می نمودند و برای گذراندن بجای روپیه

اشرفی بلکه زیور میدادند از بسکه بسیار هجوم می آوردند هر که اجل او دامنگیر می گردید بالای فیل نارسیده سر بآب فرو برده غرق بحرفنا میگشت و بر سر ناله عجب حشر و نشر برپا گردید و نام و نشان خوردنی پیدا نبود و هریکی را بجز غم عدم عبور وابستها اصلا جنس خوردنی میسر نمی آمد - جمدة الملك امیرالامرا با خیمه بسیار مختصر بتصدیع تمام از آب گذشته هرچند خواستند که جای خشک خیمه زن میسر آید بهم نرسید چون ناچار رادتی که در لا و کل برپا نموده بودند و میخها خوب قائم نشده بود و بازار شب بشدت شروع نمود دوبار رادتی بالای سر جمدة الملك افتاد که آخر تمام شب فرایشان طغابهای خیمه را بدست گرفته ایستاده بودند و چیزی بختن و خوردن دست بهم نداد بدین تصدیع شب بروز آوردند - احوال بافی مردم برین قیاس باید نمود - بسیاری از کارخانجات پادشاهی که چند روز در لا و کل افتاده بود حرکت دادن آن بر فرایشان دشوار گردید تا بگذراندن از آب چه رسد حکم شد که حیات خان که قلعه دار سخرا لدا مقرر شده رخصت حاصل نموده بود همراه خود ببرد - طرفه آنکه همان ناله آدم خوار فیل ربای مردم آزار که دهان را بغروبیدن آدم و چارها کشاده و دمی نمی آسود و بهیچ وجه سیری نداشت دو بار عبور نمودن ضرور گردید و جاندار بیشمار غرق بحرفنا گردید و کار بجائی رسید که فیلبدان در طلب حق السعی گذراندن از ناله بجز اشرفی نام رویه بر زبان آنها جاری نمی گردید - هر که بزور بازو و شناری و خرچ نمودن زر سرخ از آب گذشت جان سلامت در برده حیات

دوباره یافتن از فضل الهی دانست - و مال و عیال اصحاب الفیل تمام ازان آب عبور نمود و بسیاری از مردم با نام و نشان کنار ناله ماندند تا بمردم بی بضاعت و نامراد چه رسد هرچند بینوایان این زمزمه تهی دستی بگوش صاحب ثروتان میرسانند * بیت *

تا چند ز مغلسی خود ناله کنیم

زین ناله توان گذشت اگر پل باشد

خداوندان کرم و درم کرو کور گشته بدر بردن جان و مال خود را غنیمت میدانستند - آری بر عقلای تجربه کار ظاهر است جائی که بجای قطرات رحمت حق ابرقهر الهی دریا دریا برای زحمت بندهای عامی در مکافات اعمال آنها رو ریزد و باد طوفان غضب پادشاه حقیقی بمعاونت او پردازد مخلوق را چه یارا که بدفع آن تواند کوشید - و پیدا است که اگر شامت افعال این طائفه که مدام مست باد و غفلت و خود کامی و غرق دریای معصیتند شاه و گدا را دامن کشان بدان سرزمین نمی برد و دران مکان هریکی را بانواع بلا مبتلا ساخته باز بدین کساله و تعب و رسوائی که جان و مال و ناموس بسیار از آبرو طلبان از خدا غافل بباد فنا رفت از انجا بر نمی آورد باعث تنبیه و گوشمال بلخبران از مکافات روزگار نمی گردد القصه دران چند روز بعد رفاه غله که فی روپیه (یک) آثار یسعی و ابرام تمام برای صاحب ثروتان بهمرسیده چه نویسم که از صدمه باد زمهریر آسا که از بالا و پایین سواي آب و گل بنظر نمی آمد چه گذشت باری غنیمت بود که جلهای اسپان سقط شده و رخت آدمهای مرده که برای دفع مرما بانواع تدبیر می سوختند

بفریاد جان باقی مردم سخت جان رسید و بکنار ناله و هر سر قدم
آنقدر چارپای و مردم آماجیده افتاده بودند که از بوی و تعفن آن
کار زندها نیز بجان میرسید

* بیت *

بس گرسنه خفت کس ندانست که کیست

بس جان بلب آمد که برو کس نه گریست

القصه پادشاه جم جاه بعد بیست و چهار روز که لشکر و کارخانجات
از آب و لا و گل که حکم دریای خون دریم داشت بکسالت تمام عبور
می نمودند اما از ناله خونخوار گذشته آن قدر جایانند که زیاده از
یک خیمه که همان برای عدالت و تسبیح خانه بکار آید ایستاده
نمایند - از آنکه قریب به نیم ماه آفتاب در پرده حجاب ابر و ماهتاب
در نقاب سحاب بوده دیدار عزیز نموده بود و از وفور رحمت الهی که منجر
بزحمت و غضب گشته بود و خلق آرزوی پرتو آفتاب عالمگیر را
خیال محال تصور می نمود بعد امتداد ایام خاور عالمگیر
طارم چارم از زیر گوشه چادر جهان نور بر حسب خواهش
مشتاقان جلوه گر گشت مریاد شادی و غلغلۀ خوشوقتی آن چنان
بلند آوازه گردید که حضرت خلد مکان عالمگیر از جا در آمده سبب آن
استفسار فرمودند - و در یک ماه و هفده روز چهارده کروه راه از پای
قلعه سخرلنا طی نموده دوازدهم ربیع الاول نزدیک قلعه بنی
شاه درک رسیده مضرب خیم نمودند - اگرچه روز بروز دمای طبلسان
از رخ خسرو جهان گرد و آفاق گیر برافراشته میشد اما ابر دریا دل
از قطره پاشی باز نمی آمد باری بازار بیع و شرای حرص و
احتیاج گرمی تازه پذیرفت و سردی مرده دلان بخوشوقتی حیات

دوباره مبدل گردید و خلقي عظیم که عقب مانده بودند بسبب آنکه رخت در بدن و گوشت و خون در رگ و پوست آنها پیدا نبود و لنگ لنگان درپوزه کنان می آمدند از ضرر آدم و جانور موفی محفوظ مانده در مقام چهارپنچ روز بلشکر رسیده ملحق گردیدند و به بیرگانون رسیده برای آرام لشکر یک ماه و هشت روز مقام فرمودند از آنجا که کوچ واقع شد چون خبر شدت طغیان آب دریای کشا و بسیاری لا وکل کنار دریا که نه کوره مسافت از آنجا داشت بگوش مردم اردوی هاسون نورد دائم سفر رسید همه از سرنو دل باخته مبارکباد مرگ تازه زهره گداز بهم دیگر گفتند و آن نه کوره درشانزده کوچ و مقام این قسم طی گردید که چندین هزار چارپای سواری و باربردار که بهزار سعی و خون جگر اززان و گران بدست آورده بودند چنان در دلدل و کودالها فرو رفتند و افتادند که صاحبان آنها دست امید از آنها برداشتند خصوص یک کوره بدریا مانده حالمی بر خلق گذشت که آدم بیشمار مع سرانجام سفر آخرت درمقابر تیار مغاکها فرو رفته تا روز معاد از رنج شدائد راه آسودند قریب سی چهل فیل ناتوان آفت رسیده بآنجا رسیده چون خر بگل فرو رفتند و بر نخاستند - هرکه دران روز جان بسلامت بمنزل رساند غنیمت دانست - جمعی که دل و حوصله آنها بجا بودند بدین زمزمه تسلی دلباختگان می دادند *

• بیت •

گرچه منزل بس خطرناک است و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کو رانیست پایان غم مخور

بعد رسیدن بر سر دریا که دریا دریاخون بجای آب در نظر موج میزد

بمسبب ناهمواری و نشیب و فراز معبر قلب و قلمت معبر چند
 کشتی معدود درهم شکسته کهنه که از مصالح کشتی طوفان حضرت
 نوح ساخته شده بود بدست آمد چه نویسم که چه هرج و کساله
 بر مردم بهیر و خلاق دوباره آفت رسیده رسید - و از لجاجت
 ملأحان و صدمات پواج و تعدی ظالمان بی مروت که در عبور همه
 می خواستند بر همدیگر مہمت نمایند و هر کشتی حکم یک
 تابوت و صد مرده بهم رسانده بود بندهای خدا چه کشیدند از آنکه
 اکثر از جان سیر آمده را ضرور شده بود که در شب تار از آب عبور
 نمایند بهم آوازی جوش و خروش دریا باین ترانه گویا بودند *

* بیت *

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکساران ساحلها

بدین حال سراپا اختلال در هیئته روز عبور واقع شد - آنچه بوسیله
 شناوری و فرو رفتن کشتی و صدمه امواج و سماجت پواج طعمه
 آن بحر آدم خوار گشتند کرا دل و دماغ شمار آن جماعه بود بهر حال
 بهر صعوبتی که گذشت بهیادر گداز رسیده یکماه و چند روز برای
 تخفیف باران و آرام سپاه مقام فرمودند و همه بگرد آوری سرانجام
 تازه پرداختند - همیکه نیم جان در تن مردم آمد حکم کوچ
 بقصد تسخیر قلعه کدانه فرمودند - و اواخر رجب المرجب سنه
 مذکور از بهادر گداز طرف کدانه رایت ظفر پیکر برافراشته شد -
 و از اراده این سفر چه کوه کوه غم و الم در دلهای رنج کشیده
 دائم سفر سراپا خطر روی داد - میزدیم شعبان المعظم پای قلعه

کندانه رسیدند و تربیت خان مع دیگر بهادران کار طلب جفا
 کشن در کشمکش پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن
 دمدمه آسمان پایه پرداختند و کفار از بالایی کوه چون بلایی ناگهانی
 رسیده دست بردهای نمایان می نمودند و هر روز جمعی کشته و
 شهید می گردیدند و بهادران تردد نمایان بر روی کار می آوردند •
 ذکر سوانح سال چهل و هفت از جلوس خلد مکان
 مطابق سنه هزار و صد و چهارده هجری مشتمل بر
 تسخیر قلعه کندانه

کوتاهی سخن در تردد سه و نیم ماه که مردم بسیار بکار
 آمدند و صاحب مداران و کار فرمایان حضور تنگ آمده بمبلغی
 قلعه را از قلعه دار خریدند - قلعه به تسخیر در آمد و مسمی
 به بخشنده بخش گردانیدند - بعد این فتح کوچ فرموده یکماه ایام
 برشکال در راه پونا و مقامات حوالی قصبه مذکور که از جمله
 مکابهای آباد کرده سیدوای جهنمی گفته می شد و بامیر الامرا
 شایسته خان همانجا حادثه چشم زخم شب خون اندرون حویلی
 چنانچه بگذارش آمده رسیده بود برای آرام لشکر گذراندند - و آن
 مکان را بنابر آنکه شاه زاده محمد محی الملت خلف الصدق
 پادشاه زاده محمد کام بخش که از بطرن رانی منوهر پوری بود و
 زیاده برده سال تمتع زندگانی عارض نیافته باجل طبعی مرحله پیمایی
 جنت الماوا گشت و دران مکان متصل مزار فائض الانوار شیخ
 صلاح الدین مدفون گشت لهذا بمحی آباد موسوم گردانیدند - دران
 سال باوجود وفور بارش بروقت و بیوقت بسبب آنکه بخریف

آفت آب زد گی رسید و برزراعت گندم و دیگر جنس ربیع شبنم
تیز که بزبان هندی کهرا خوانند و دهور نیز نامند چنان چند روز
متصل بارید که زمین و آسمان ناپدید گردید که گندم بهرخی زد و در دو
سه صوبه دکن بجای ده من یکمن غله بعمل نیامد و خرمن بسیار و
دیگر جنس غله از بسیاری بارش گندیده بهار بوسیده و ضائع گردید
و سپاه که امید عشرت آرزائی و توقع چندگاه دران سرزمین داشتند
بعسرت گرانی مبدل گردید - وسط رجب المرجب باران تسخیر
قلعه راجکده که ابتداء قلعه قلب و ملجا و مکان آن کافر بانی فساد
آن سرزمین و علت غائی تشریف آوردن بادشاه دران ضلع و کسالت
آن سفر پرخطر برای خلق همان پارچه کوه بود و تسخیر دو سه
قلعه دیگر نواح آن نیز مرکوز خاطر داشتند رایت ظفر آیت بر
افراشتند چهار کوهی پونا کوهی بود سر بفلک کشیده که نام و نشان
جادو دران پیدا نبود سواي مرهته و کوه نوردان آن ضلع که از اسب
پدا شده بحسب ضرورت انجا عبور می نمودند تردد شتر و گاو مع
بار متعذر بود تا بارابه چه رسد و مردم بسیار که مدتی رنج سفر
کشیده از اطفال و عیال دور و هیچو مانده بسبب مقام چند گاه با میدان
آرام چند روزه قبائل خود ها را از دور و نزدیک طلبیده بودند و
بعضی هم انجا تاهل اختیار نموده از صدمه کوچ و عبور کوهها فراغ
خاطر داشتند بعده که پیاپی آن کوه که پنداری در شان همان پارچه
کوه گفته

* بیت *

آن نه کوهی بود کورا بر زمین باشد نشان
آسمانی بود گویا بر فراز آسمان

رسیدند با رجودیکه قبل ازان بیدک ماه چند هزار سنگ تراش و بیلدر
 بسزاولی مردم عمده آزموده کار راه درست نمودن تعین شده بودند
 آن قدر کار نساخنند که برای گذشتن ارابهای توپخانه و کارخانجات
 دیگر برابر پل صراط راه جاده بهم رسد بعده که لشکر بپای کتل رسید
 بهیر ناچار از هر طرف که تواستند سرداران کوه پراز سنگ و
 اشجار گذاشتند و عورات و مستورات که بر بهل رتبه و شتر و گارسوار
 بودند برقع پوشیده و چادر بر سر کشیده پیاده گشته و گاوها را از رتبه
 و بهل را نموده ریسمانها بر ارابها بسته بعد بریدن اشجار سرازه
 بهزار کساله و خون جگر از صبح تا شام مسافت تبه بان راه طی
 می نمودند و بار از شترها و ارابها فرود آورده بر سر آدم گذاشته
 بالامی بردند بدین تصدیع و کساله که آدم و بار بردار بسیار بغارها
 افتادند و طعمه و حوش و سباع گشتند یک و نیم کوه مسافت
 راه که بجزریب پیموده شده بود در دو هفته ازان کوه دشوار گذار فرود
 آمدند - و اوائل ماه شعبان المعظم نزدیک قلعه رسیده شرف نزول
 فرمودند چه نویسم از رفعت و شکوه آن قلعه که فلک پر وسعت
 از ملاحظه صدمه تیغه قلعه اش شکم دریده و گازیر زمین از گرانی
 بار آن بفریاد آمده و از بسیاری مار و انواع سباع مردم آزار که در
 دامن آن کوه و غارهای وحشت افزا بودند عالمی بفریاد آمد -
 اگرچه از وسعت دوره که دوازده کوه جریدی به پیمایش آمده
 بود محاصره واقعی متعذر گردید که رسد غله بمکصوران نتواند
 رسید اما تر بیت خان و حمید الدین خان و بخشیان عظام و دیگر
 بهادران قلعه کشا بمحاصره و بستن مورچال و کندن کوچه سلامت

مامور گردیدند و دلاوران تجر به کار بسرانجام قلعه گیری کمره مت
 بسته در اندک مدت توپها را بر کمر آن کوه آسمان رفعت و
 مورچالها تا پای حصار محصوران رساندند - چون دو کوه دیگر بقلعه
 راجد پیوسته بودند سیوای جهنمی بران عمارتهای عالی ساخته
 مصالح جنگ نیز در آنجا موجود نموده در استحکام برج و باره آن
 برای چنبرن روزها میگویند محصوران هر سه کوه در زدن گولگ توپ و
 تفنگ و انداختن سنگهای سنگین و در کدین بودن برای بردن
 غله بالایی قلعه کمی نمودند - بتحریر تفصیل تعداد ایام محاصره
 قلم را رنجه نداشته باختصار کلام می بردازد که در محاصره دوماه
 و چند روز بسعی بهادران کوه کن و ضرب توپهای قلعه شک پانزدهم
 شوال المکرم نشانها بالای اول دروازه قلعه مع پردلان قلعه کشا
 بر آمدند و جمعی از مقاهیر وقت فرار گرفتار پنج اجل گردیده
 طعم تیغ بهادران گشتند و بسیاری از هر طرف که راه یابند جان
 به سلامت بدر بردند اما هاماجی نام که نگاهبان آن قلعه گفته میشد
 با دو هممایه فساد دیگر که در هر دو کوه بودند دو اзде روز دیگر
 دست و پای لاحمل زده آخر بالتماس امان جان روح الله خان را
 مردانگی ساخته بدین شرط مامون گردیدند که قلعه دار خود بر سر دروازه
 آمده نشانها اندرون قلعه برده روز دیگر آن قلعه را خالی نماید - بعد
 داخل شدن نشانها که چادر ظلمت شب حائل نظرها گردید در
 پرده تاری شب آنچه توانستند مال و عیال خود را از قلعه برآورده
 بدر بردند و سحر که نیر اعظم سر از در یچه مشرق بر آورد و فرار
 قلعه دار به مرض شادیده فتح بلند آوازه گردید و بندهای پادشاهی

داخل قلعه شده باقی کفار را بطریق اخراج بان با سرو پا برهنه برآوردند - حمید الدین خان را بعطای نقاره که آرزوی دیرینه او بود بلند آوازه ساختند و تربیت خان را پانصدی دوصد سوار اضافه مرحمت نموده از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی و هزار و نه صد سوار نمودند و روح الله خان را بعطای سرپیچ مرصع گران بها خورسند ساختند و قلعه را مسمی به بنی شاه گده نمودند - چون در لشکرگرانی و کمپای غله بمرتبه شده بود که گندم و نخود و گاه روپیه را دو آثار و گاه گران تر ازین بهم می رسید و سیدی یاقوت خان فوجدار دندا راجپوری که بند و بست تمام کوکن نظام الملکی بدو تعلق داشت از اینجا بفاصله سی و پنج کروزه بود بنام او حکم صادر شد که بقدر مقدور سرانجام رسد غله نموده مع مصالح قلعه گیری خود را بحضور رساند - اگرچه سیدی یاقوت خان که ذکر او مکرر بزبان قلم جاری گشته در همه باب سراز اطاعت و حکم پادشاهی نمی پیچید و در نسق و تذبیه کفار اطراف تعلقه خود و اجرای راه بیت الله در دریا که خرچ سه لک روپیه از ما و فوجداری دریا یعنی جهازات و کشتیهایی خرد و و کلان نیز تعلق باو داشت بمرتبه می کوشید که هرکه دران ضلع و مکان پرفتنه رسیده میداند که در فدویت و جانفشانی و مغلوب و مذکوب داشتن غنیم مرهغه خشکی و دریا کاری که ازو بر می آمد کار دیگر بندهایی پادشاهی نبود اما از آنکه سیدی خیریت خان رفیق او بود بعد تسخیر راهیری علی الرغم مدعی بموجب حکم چنانچه بذکر در آمده بلا توقف خود را بحضور لامع انور برساند و بعد ملاحظه وضع دبدبه

دربار و مشاهده شان و تجمل سلطنت خود را باخت و در خویش
 حوصله بی آبرویی و خفت کشیدن مقابل زیست و قرب امرای
 نامدار حضور نیافت ناچار کار او بتمارض کشید تا آنکه بتدبیر و
 سعی سیدی یاقوت خان خود را از اردوی معلی به پناه جبال
 وطن و مسکن خود رساند درین ایام که باز سیدی یاقوت خان را طلب
 حضور فرمودند خود را قابل حصول سعادت شرف ملازمت ندانسته
 از خجالت و انفعال آنکه بچه روی روی خود بمقربان حضور
 نماید بعد کار سازی خرج مبلغ خطیر که وکیل او نمود چند
 لک روپیه پیشکش با دو سه هزار پیاده مصالح قلعه گیری
 بحضور ارسال داشت و عرض داشت نمود که در صورت برآمدن
 غلام ازین مکان سرانجام رسد غله و بحال ماندن بند و بسمت این
 ضلع متعذر بود عذر او شرف پذیرائی یافت - و در همان ایام خبر
 فوت او بعرض رسید - گویند چون سیدی یاقوت خان فرزند نداشت
 سیدی عنبر نام را قائم مقام خود ساخته وصیت نموده که تا مقدر
 بهر تدبیری که پیش رود بقبول پیشکش و خرج دربار جان و
 جاسه گرو گذاشته دست از وطن بر نداشته نخواهی گذاشت که
 ثعلقه این سرزمین بدام دیگری مقرر شود چنانچه بسعی بسیار
 که ابتدا تجویز خدمت آنجا بنام دیگری از بندهای رکاب بمیان
 آمده بود صاحب مداران حضور بعرض رساندند که سوای حبشیان
 و تربیت یافتهای سیدی یاقوت خان بند و بسمت آن کوهستان و
 قلعه داری راهبری و اجرای راه کعبه الله در دریا بحال نخواهد ماند
 پادشاه نیز بغور و تقاضای مصلحت را رسیده سیدی عنبر نام را که سابق

بمنصب جز سرانرازی داشت بعضای اضافه نمایان و خطاب یاقوت خان مفتخر ساختند - چون شجاعت خان صوبه دار احمد آباد از روزی که بیای اعتراض پادشاه آمده بود باز با وجود بحال نمودن کمی منصب منصوبان او از راه غیرت دائم مریض و ملول خاطر می ماند درین ایام خبر واقعه ناگزیر او بعرض رسید معینا که فرزند صلبی سوای یک دختر نداشت بسیاری از اموال بورئ او بخشیدند باقی بضبط سرار در آوردند *

اگرچه بعد راصل شدن رام راجا بدار البوار که از دو زن و دو فرزند خرد سال مانده بودند و مردم را تصور آن بود که الحال زن بیوه با طفلهای شیر خواره که مانده دست تعدی مرهقه از ملک دکن کوتاه خواهد شد و استیصال آن مقابل افواج ظفر امواج عدو مال چندان کار نیست اما از آنکه گفته اند * مصرع *

دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

و تا اراده خدا نباشد در مکافات شامت افعال بند های عاصی قلع ریشه ظلم و فساد بسعی و تدبیر مخلوق متعذر - تارا بانی نام زن کلان رام راجا پسر سه ساله بطن خود را قائم مقام پدر قرار داده زمام اختیار کار و بار و تغیر و تبدیل نا سرداران و آبائی معمور های خود و سعی در خرابی ملک پادشاهی بدست خود گرفت و چنان بندوبست تعین افواج برای تاخت و تاراج شش صوبه دکن تا سرحد سررنج و مند سور و صوبه مالوا و جذب قلوب منصوبان خود پرداخت که در مقابل آن همه تردد و منصوبه و لشکر کشی و قلعه گیری عالمگیر پادشاه تا بقای سلطنت ماده سرکشی کفار روز بروز زیاد گردید و هر چند

خلد مکلن که بضرب شمشیر و خرج کلي خزانه اندوخته حضرت صاحب قران ثاني و شهيد گشتن و کشته گردیدن چندین هزار آدم در ملک مغصوبه آنها داخل گردیده قلعه‌های سربلک کشیده را بتصرف درآورده موهته رابي خان و مان ساخت آنها زياده شوخي نموده بافوجهای سنگين بملک قدیم پادشاهی درآمده بتاخذ و تاراج پرداخته هرجا که رسیدند چون پادشاه با تمام فوج و امرای کارطلب که دران کوههای دور دست واقع شده بود منصوبان تارا بائي بهرمگانیکه ميرمیدند لنگر اقامت اذداخته به بندوبست کمایش دار پرداخته با زن و نرزن و خیمه و فیل بخاطر جمعی سال و ماه بسر میبردند و شوخي زياد از حد می نمودند و همه برگذات میان هم تقسیم نموده بدستور حکام پادشاهی صوبه دار و کمایش دار و راهدار مقرر میکردند *

صیغه صوبه دار آنها آنکه صاحب فوج باشد هرجا قائله سنگين بشنود با مفت هفت هزار سوار خود را رسانده تاخذ نماید و همه جا کمایش دار برای وصول چوتنه تعین نماید و هرجا که کمایش دار از سختي زمیدار و فوجدار زر چوتنه وصول نتواند نموده صوبه دار بمدد او خود را رسانده بمحاصره و خرابي آن معموره پردازد - و راهدار آن بدراهمان پیشه او آنکه بدیواری متفرقه که خواهد از آفت آنها سالم بگذرد فی ارابه و گاو وجه مقرری که سه چهار برابر راهداري فوجداران ظالم پیشه پادشاهی باشد گرفته شریک غالب جاگیر دار و فوجدار گشته راه جاری نماید - در هر صوبه یکادو گدهی ساخته ملجای خود قرار داده از اطراف تاخذ می آورند و

مقدمان صاحب سر انجام بعضی دهات بصلاح و اتفاق صوبه داران
 کفار گدھیها بذات نهاده بحماییت و اعانت مرهتہ با حکام پادشاهی
 در ادای محصول بدار و مدار می ساختند و تا مرحد احمد آباد و
 برگذات صوبہ مالوا تاخذہ بخاک برابر می نمودند اگرچه آنچه
 خرابیها که در صوبہ جات دکن احمد آباد و اطراف اجین رسانیدند و
 قانلمای کلان تا نزدیک ده دوازده کروهی ارودی معلی بلکه تا
 گنج پادشاهی تاخذت و تاراج نمودند برای ضبط احوال آن مکروهات
 قلم را رنجه داشتن رنج لاحاصل کشیدن است اما بذکر سوانح شوخی
 که دران ایام قلعه گیری که آخر هیچ فائده برای دفع فساد مرهتہ
 نداد مابین سرحد بندر سورت و احمد آباد کفار معبر بابا پیاری و آب
 نربدا ازان کفار رو داده می پردازد - بعد واقعه شجاعت خان که صوبہ
 احمد آباد بنام پادشاه زاده محمد اعظم شاه مقرر فرمودند قبل ازانکه
 پادشاه زاده آنجا برسد یا فائب مستقل تعیین نماید سند نیابت
 بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان احمد آباد فرستاده بود درین
 ضمن فوج غزیم لیتم قریب پانزده شانزده هزار سوار طرف نواح
 بندر سورت آواره گشته بعد خرابی بسیار که به چند برگنه رساندند
 بقصد عبور از آب نربدا که مابین مرحد احمد آباد و بندر سورت
 واقع شده روانه شدند نائب پادشاه زاده و فوجداران صوبہ احمد آباد
 باهم مصلحت و اتفاق نموده با فوج شایسته بسرداری محمد بیگ
 خان و نظر علی خان پسر خوانده شجاعت خان و القفات خان
 فوجدار تھانیسر و کودره و دیگر فوجداران نامی احمد آباد که
 قریب ده دوازده مردار با سیزده چهارده هزار سوار و هفت هشت

هزار کولی جنگی آن سرزمین فراهم آمده بودند بقصد مقابله و دفع شر آن گروه بد مال از آب نربدا عبور نموده گذار آب خیمه زدند - صبح آن فوج مرهه نیز بفاصله هفت هشت کروه رسیده فرود آمد و از آنجمله دو سه هزار سوار خوش اسپه قزاق پیشه از یک طرف نمودار گشتند فوج احمد آباد خبر یافته بمقابله آنها پرداختند بعد زد و خوردی که بمیان آمد کفار فرار اختیار نمودند سرداران فوج پادشاهی دو سه کروه تعاقب نموده چند مادیان و بهاله و چهری بدست آورده نثار فتح بلند آوازه ساخته برگشته آمدند و سپاه بخوشدای و خاطر جمعی آنکه فوج غنیم را هزیمت داده ایم کمرها را نمودند و زین از پشت امپان فرود آوردند و بعضی بخواب رفتند و جمعی بشغل پختن و خوردن پرداختند درین حالت هفت هشت هزار سوار جنگی انتخابی کفار که در اطراف آب کنها و مغاک گذار دریا پنهان شده جاموسان برای خبر فرستاده قابو طلب بودند غافل و ناگهان چون سیلاب بلا رسیده بر لشکر پادشاهی ریختند و مردم نا آزموده کار احمد آباد که دست برد دکنیا ندیده بودند عقل و هوش باخته فرصت امپ زین نمودن و کمر بستن نیافتند چون سردار مستقل میان آنها نبود و دکنیها اطراف را فرو گرفتند تزلزل تمام در لشکر افتاد از آنکه از یک طرف دریا که در اوقات از رسیدن موج دریای شور پایاب نایاب گردید و از طرف دیگر فوج بلاموج بر سر رسید آدم بسیار کشته و زخمی گردیدند و جمعی کثیر خود را بآب زده غرق بحر نذا گشتند و نظر علی خان و خواجه عبد الحمید خان با دو سه سردار دیگر دست

و پایی لاحاصل زده دستگیر شدند و القفات خان که خود را از یک بهادران میگرفت بر اسب چار جامه خود را باب زده خواست جان بدر برد چون بسیار تشدد آب بود و غایم تمام فوج پادشاه بمیان آوردند و هذا جادو از زبانی همه سرداران صاحب اختیار بنای قرار مصالح بران گذاشت که فرمان تسلی همه نوگران عمده رانی مشتمل بر طلب حضور صادر گردد بعد که نزدیک اردوی مملی برآمد راجه را ساهو - در خدمت پادشاه زاده محمد کام بخش داده چهار پنج گروهی لشکر بفرستند که سرداران مرهتة ابتدا با راجه ساهو ملاقات نمایند بعد باستصواب راجه ساهو پادشاه زاده را ملازمت نموده بدستگیری پادشاه زاده بحضور آمده شرف اندوز ملازمت پادشاه گردند چنانچه حکم تیار نمودن قریب هفتاد فرمان بنام ذا سرداران صادر شده بود آخر این مصلحت و قرار موافق مرضی حضرت خلد مکان زیغندانه و از راه عاقبت بدینی و روباه بازی آن طائفه بدسگال و سواص بخاطر رسید که اگر آن طائفه بدعاقبت با چهل و پنجاه هزار سوار فراهم آمده نزدیک اردو رسیده بدین تزییر راجه ساهو را با پادشاه زاده همراه گرفته رو بجبال دشوار گذار گذارند چرا عاقل کند کاری که بار آرد پشیمانی

سلطان حسین را طلب حضور نموده وکیل رانی را جواب دادند و سلطان حسین را بعد مراجعت که مرهتة بسیار فراهم آمده مر راه گرفته بودند بآنها محاربه عظیم اتفاق افتاد باوجود بسیاری هجوم قنار از اقبال بادشاهی بدفع شر آن گروه پرداخته همه جا جنگ کنان درین ایام که برای محاصره قلعه تورنا خبر کوچ در میان بود

بمحمود رسید بعد عرض حکم فرمودند که ملازمت نا نموده پای قلعه رفته مورچال خود قائم نماید *

ذکر سوانح سال چهل و هشت از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و پانزده هجری

بعد تسخیر قلعه بنی شاه گذه چند روز برای آرام لشکر ظفر اعتصام مقام نموده اواخر ماه شوال المکرم بقصد تسخیر قلعه تورنا که چهار گروهی راجگذه واقع است رایت ظفر آیت بر انداشتند - در دو کوچ و دو مقام بسبب عدم میسر آمدن بار بردار تمام لشکر خانه بدوش بودند و اکثر امرا اسباب خود را برفیلان و مزدوران و فقیران بلغور خانه بمنزل میفرسایندند - بکوچ یک دو گروه بهای قلعه تورنا رسیده حکم محاصره و پیش بردن مورچال فرمودند - چون برای ملازمت سلطان حسین مکرر بعرض رسید از روی اعتراض لطف آمیز که مخصوص بخانه زادان میباشد باز فرمودند که بی آنکه ملازمت نماید پای قلعه تورنا رفته مورچال خود قائم کند و بعد ظهور حسن تردد ملازمت نماید - و تربیت خان و دیگر بهادران کوه فبرد و دلادران قلعه گشا سرگرم خدمت مامور گردیدند خصوص محمد امین خان بهادر و امان الله خان نبیرک اله وردی خان دران محاصره تردد شایسته بعرض ظهور آوردند - و در محاصره چند روز از زبانی هر کارها بعرض رسید که سلطان حسین از جانی که مورچال قائم کرده بود باوجود قلت جمعیت و شب و روز باریدن تگرگ گوله و اقسام آتشبازی رو برو و ضائع شدن چند نفر بیست درع مورچال پیش برده و هشتاد نفر مع

غله که بقصد ذخیره بالا بردن طرف مورچال او آواره گشته بودند دستگیر گردانید از راه فضل حکم نمودند که غله را بمردم همراه خود تقسیم نماید و بحضور طلبیده ملازمت و تسلیم اضافت دوصدی بر سه صدی فرمودند - و در ایام کم تردد زیاد که از بهادران کارطلب و مبارزان قلعه گیر عالمگیر بادشاه کشورستان در محاصره و تسخیر این قلعه آسمان رفعت بعرض ظهور آمده عنان کمیت خامه تیز رفتار را از تحریر تفصیل بیان آن کوتاه ساخته بطرف اختصار ما حاصل کلام فتح انجام معطوف می سازد - که خلاف قلعه های دیگر بی آنکه بقلمه دار پیغام و پیام و ده و وعید تهدید انگیز و رسل و رسائل التیام آمیز بمیان آید شب پانزدهم شهر ذی القعدة که غره فروردی و روز نو روز عالم افروز تاریخ آغاز جشن و شروع سال هشتاد و نه از عمر شریف خسرو عالم ستان بود امان الله خان که درین محاصره عمده شریک تردد محاصره گفته میشد باتفاق جماعت ماوا که در فن قلعه گدیری شهرت تمام دارند کمر همت بسته بدستیاری زینهای آسمان پایه و کمانهای دراز تر از طول امل اول شب که هنوز روشنی ماه پرتو افروز نگشته بود و از دود توپ اندازی طرفین و غبار تردد مردم بالا و پائین محصوران اصلا گمان چنین جرأت و جلالت باحاطه حصار خاطر و وهم خود راه نمیدادند دو بهادر کوه نورد شیر نبرد با هر بهای جان ستان پیشقدم همقدمان گشته از راهی که قابو داشتند بفرز کوه برآمده باشاره و علامت مقرری که میان هم دارند دیگران را طلبیدند و قریب بیست و پنج نفر مسلح بچسبندی و چابکی با یک نفر نواز خود را پیهم رساندند و از عقب آن جماعت

سرباز امان الله خان مع عطاء الله خان برادر و چند همدم جانباز دیگر که همقدم هر دو بهادر گشتند بمدد همدیگر پاشنه کوب رسیده ابتداء بنواختن نفیر و تاختن ناکاه برسر محصوران قلعه نشینان را بیدست و پا ساختند و حمله بهادرانه آوردند. درین ضمن حمید الدین خان بهادر که در کمین فرصت بود خود را بمددزینه و ریسمان و دستگیری ماولیها رساند و باتفاق هم مقابل محصوران هوش و جان باخته که سراسیمه گشته دست و پای لاجمل میزدند کارزار مردانه نموده اکثری را زیر تیغ درآوردند و بسیاری الامان الامان گویان راه فرار اختیار نمودند و جمعی در گوشه و کنار خزیدند و از بالا صدای نفیر اشاره فتح راز پائین نقره شادیانه بنوازش درآمد. و بعضی که از هرطرف راه یافتند با سروپای برهنه جان بدر بردند و بسیاری محافظت جان و مال را غنیمت دانسته بعضی درآمده مامون گردیدند و قلعه بفتح الغیب موسوم گردید. و آنچه بر السنه خاص و عام شهرت دارد و مستعد خان که بتذکار سوانح تسخیر قلعات دکن پرداخته نیز بزبان قلم داده که از جمله قلعههای آن ضلع قلعه که بی رسل و رسائل بضرب شمشیر و یورش جانبازی بتسخیر درآمده همین قلعه فتح الغیب است. امان الله خان که هزاری پانصد سوار بود باضاده پانصدی دوصد سوار سرافرازی یافت و عطاء الله خان برادر او و دیگر همراهان فراخور حالت بعطای اضافه و دیگر عذایات سربلندی یافتند و حمید الدین خان بهادر را خلعت درشاله پوشاک خاص مع سربلیچ و فتح پیچ مرحمت فرمودند. چون ایام بارش

رسید بقصد چهارنی حکم پیشخانه بردن طرف قلعه چنبر که در
تصرف مردم پادشاهی و ملک نوآباد نواح گلشن آباد بودند و آخر
ماه ذی القعدة بر موضع کهنیر متصل دریای گنگ رسیده شرف نزول
فرمودند - روح الله خان ثانی بازار سنگ مثانه درین ایام ازین
تنگنا سرای بی بقا بدارالبقا شتافت *

سابق بذکر پیم نایک زمیندار کم اصل از قوم بیدر که در زبان
هندی ترجمه معنی بی ترس باشد و اصل آن ذات قهیر که
نچس ترین قوم دکنند و از مفسد پیشگان مقرری گفته میشد
و در ایام شورش حیدر آباد برای کمک ابو الحسن فوج خود
فرستاده بود و پادشاه خان زاده خان پسر روح الله خان را برای
تسخیر قلعه سکر و مکانهای قلب و ملجای آن کافر تعیین
نموده بودند و از صدمات ادواج بحر امواج امان خواسته بحضور
آمده در همان زودی بمقر اصلی شتافت - پرداخته - باز در ایامی
که روح الله خان کلان در سنه می و دو بتسخیر رایچور
مأمور گردید پریا نایک نام برادر زاده پیم نایک را که هنگام
نزول ریات ظفر آیات قبل از مهم بیجاپور در احمد نگر باردویی
معلی تشریف داشتند پریا بعد رسیدن حضور بقاضی وقت که
دبدبه عالمگیری مشاهده نموده و بمنصب هراقرازی یافت
مصالح کار مهم رایچور دانسته همراه خود گرفت بعد رسیدن
رایچور آن محیل نابکار شریک تردد گشته حسن خدمت
خویش باثبات رسانده بعد فتح رایچور ظاهر ساخت که اگر اجازت
یابد واکنیرا که مسکن آبا و اجداد آن بد اصل بود رفته و رسامان

درست کرده باز هر جا طلب فرمایند با فوج شایسته حاضر گردند و بعد حصول رخصت آن کافر بد نژاد بواکنگیرا که دیهبی بود آباد از توابع سمر بر فراز کوه برقداز بسیار که مراد از کالی پیداهای سیاه رو باشند و در دور اندازی و حکم اندازی شهرت دارند در آنجا مسکن داشتند و بعد از برآمدن سمر از تصرف پیم نایک آن سگ نابکار بحیله و رویه بازی مقر و جای ماندن عیال و فرزندان خود قرار داده بود رفته لنگر اقامت انداخت و باز اراده یازگشت نموده در استحکام بنای حصار که سوای احاطه سابق احداث نموده و گرد آوری مصالح جنگ و طغیان ورزیدن پرداخته بمدد روزگار سقله نواز و زمانه کمینه پرور قریب چهارده پانزده هزار پیاده آنجا که در قدر اندازی و جلالت شهرت تمام دارند فراهم آورده آن پشته کوه را طلسم سد سکندر ساخت و باندک فرصت چهار پنج هزار سوار بهمرسانده شروع بتاخت و تاراج معمرهای مشهور نواح دور و نزدیک و زدن قافلها نمود و هرگاه فوج بر او تعیین می شد بزور جمعیتی که باز فراهم بودند و استظهار پناه قلب و قوت خرچ زر رشوت که از حقیقت و طریقه ساخت و ساز دربار واقف و دلیر شده آمده بود دوفرستادن خریطهای هون و جواهر و اقسام جنس رخنه گفتگورا میداد و می ساخت و در عرضه داشت بعهدهای غدر آمیز خود را در جرگه زمینداران مال گذار مطیع و محسوب می نمود و هر ماه و سال در افزونی عمارت و استحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج و قوهای خردوکلان میکوشید تا آنکه آن مکان بقلمه واکنگیرا مشهور گشت و با غنیم لیثم

مقرر ي دکن همدان گردید و جگنا (۲۲) پسر پیم نایک که وارث آن ملک بود بحضور رسیده به منصب سرفرازی یافته سند زمینداري آن ولایت بطریق ارث حاصل کرده با فوج بر سر او رفت دخل نیافت و بعد جنگ هزیمت خورد بعده که پادشاه زاده محمد اعظم شاه را برای تنبیه و گرشمال آن بدسگال تعیین فرمودند و فوجهای اطراف تعلقه او را تاخت نمودند قابوی وقت را کار فرموده ملازمت بادشاه زاده نموده باظهار عجز و ندامت و بلطایف الحیل پیش آمده بقبول پیشکش مبلغ هفت لک روپیه بنام پادشاه و دو لک روپیه نقد که بهر کار پادشاه زاده سوای مدارات متصدیان واصل و عائد ساخته از آفت پنجه غضب سلطانی رهائی یافت همینکه محمد اعظم شاه بحضور مراجعت نمود همان طریقۀ مذموم سابق را اختیار کرده زیاده از پیشتر آتش فساد برافروخت بعد از آنکه فیروز جنگ را با لشکر گران برای استیصال آن تبه کار بدکردار نامزد فرمودند و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بدانجا رسیده عرصه بر او تنگ آورد همان روباه بازی سابق را بیشتر از پیشتر بکار برده بانواع پیغام افسانه و افسون و اظهار اطاعت بقبول نه لک روپیه پیشکش خود را از آفت جان و آبرو محفوظ داشت - و در فرصت ایام نزول رایات بقصد تسخیر قلعات طرف پونا و چهارلې سمت جنیر که هفت و نیم ماه در آنجا توقف واقع شد و درین ضمن دو سه قلعه غیر مشهور دیگر آن ضلع بزور همی بهادران

کوه نبرد بتسخیر درآمد روز بروز خبر تمرود و نجات آن بدنهاد بعرض می رسید لهذا بقصد جهاد و گوشمال آن بد خصال پیشخانه طرف واکنگیرا بر آوردند *

ذکر سوانح سال چهل و نه از جلوس خلد مکان مطابق

سنه هزار و صد و شانزده هجری

در آغاز سنه چهل و نه از جلوس رایت ظفر آیت طرف واکنگیرا برافراشته قلیچ خان خلف ارشد فیروز جنگ را که بصوبه داری بیجاپور مامور و از مدبران کار طلب بود و برگذات نواح واکنگیرا تعاقب بجایگزیر او داشت و دست او بسبب مفسدهای پریا بدو نمیدرید طایب حضور فرمودند و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که برای حراست خجسته بنیاد مامور بود بنام او فیز حکم صادر شد که خود را بواکنگیرا رساند بهمین دستور بنام اکثر خوجداران عمده صاحب فوج احکام مع گرز برداران روانه نمودند و اواخر شوال حوالی قلعه مذکور شرف نزول واقع شد - در همان زودی قلیچ خان خود را مطابق حکم رساند و برفاقت تربیت خان و محمد امین خان و دیگر بهادران رزم آزما و توپخانه جهان آشوب مامور بمحاصره و مورچال بستن و گرد آوری مصالح قلعه گیری گشتند و خود عالمگیر غازی بتفاوت یلک کروه مضرب خیام حکم نموده بهادران کار طلب را سرگرم تر در جانفشانی و کافر کشی ساختند و آن بدسگال باستحکام برج و باره و فراهم آوردن فوج متفرقه خویش پرداخته برای طلب کرمک از نزد تارا بائی و دیگر سرداران مهده رسی و رسائل بمیان آورد باستظهار چند هزار

مؤار که از همه قوم مخصوص مسلمین حتی جمعی از بد نام کن
 سادات فراهم آورده بودند وجوش و خروش پیدان سیاه روی بیشمار
 و توپخانه آتشبار بشوخی تمام برآمده بمقابلۀ غازیان ظفر انجام
 اقدام نمود و همراه گولهای توپ خرد و کلان چندین هزار بان
 شرر بار شب و روز باریدن گرفت و فرصت آن واحد نمی دادند
 محاربات عظیم بمیان می آمد و از هر دو طرف جمع
 کثیر کشته و شهید و زخمی میگردیدند تا آنکه روزی وقت
 طلوع نیر اعظم محمد امین خان و تربیت خان و چین قلایچ
 خان بهادر و عزیز خان روهیلہ و اخلاص خان میانه که فرصت
 قابو جویان بطریق طلایہ اطراف میرومی نمودند برپشته که بلال
 ٹیکری شهرت داشت و پارۀ سرکوب حصار آن معموره بود جلو ریز
 رسیده جمعی از برقدازان را که نگهبان آن مکان بودند بضرب
 شمشیر و تیر بجهنم فرستاده از پیش رو برداشته بقصد مورچال
 قائم نمودن تردد رستمانہ بظہور آوردند - و درین ضمن شوره بختان تیرہ
 درون از اندرون و بیرون حصار برآمده از هر طرف چون سیل بلا از
 بالا و پائین رسیده هجوم آورده اطراف مردم پادشاهی فرو گرفتند
 و از انداختن چندین هزار سنگ و فلاخن و گولهای توپ و تفنگ
 غالب آمده فرصت پا قائم نمودن ندادند و باوجودیکہ بعد رسیدن
 خبر پادشاه بادشاه زاده محمد کام بخش را مع امیر الامرا اسد خان
 و دیگر بندهای رزمجو مامور بکمک نمودن فرمودند هر کدام خود را
 با فوج کم و زیاد کہ توانستند عجالہ رساندند - و چین قلایچ خان بهادر
 و دیگر بهادران آنچه شرط تردد بهادری بود بظہور آوردند اما رائدہ بر روی

کارنیامد و از بسکه تگرگ گولۀ جانستان پیهم می بارید و مردم بسیار بدرجۀ شهادت رسیدند و از ضرب گولۀ و صدمۀ بان هر دو پای اسب محمد امین خان و یک دست اسب چین قلیچ خان از کار رنت و هر دو بهادر پیاده گشته شکر نرسیدن آسیب جان و محفوظ ماندن اعضا بزبان آوردند - چون بسبب حشر و نشر و چپقلش فیل و اسب و آدم که بالای هم می افتادند اسبان کوتل هر دو سردار نتوانستند رساند چند قدم پیاده تردد نموده خود را از ان صدمات موج بلا بقدر مقدور کنار کشیدند - این خبر که بحضرت خسرو آفاق ستان رسید دو اسب کوتل خاصه برای هر دو سردار فوج نامدار فرستادند - و چون اثر هول دل قلیچ خان داشت و مقرر است که در چنین اوقات بر مرض مذکور می افزاید شمامۀ عنبر چهل توله وزن همراه امیر خان از روی عنایت مرحمت نموده پیغام آفرین و دلنوازی دادند و روز دوم و سوم آن حمید الدین خان بهادر مع جمعی از دلاوران جانباز بحملۀ بهادرانۀ بر فراز پشتۀ دیگر که محاذی بازار آباد کردۀ آن کافر که بزبان هندی پدنته گویند و پورۀ آباد کردۀ جماعۀ قهیزان که اشجع لشکر و هم قوم آن بد اصل بودند خود را رسانده بتقدم بهادرانۀ جمعی را کشته آن مکان را قائم نمود - چون درین حالت جمعی از مفسدان که بر پشتۀ لال تیکری منتشر بودند برای مقابله حمید الدین خان خود را رساندند محمد امین خان که چون باز گرسنه جویای قابو بود خود را بران پشتۀ لال تیکری رسانده استقامت ورزید - در همین حال سلطان حسین عرف میر ملنگ با جمعی از فوج محمد کام بخش خود را رسانده رفیق و شریک تردد گردیده

جا قائم نمود همچنان باقر خان پسر روح الله خان خود را بر پشت
دیگر رسانده جا را نگاهداشت و مقابل همه بهادران علی اتصال
گوله و اقسام آتشبازی و سنگ دست و فلاخن میدارید و نزدیک
بود که کاری ساخته شود و تردد بهادران جانباز بجائی رسد و آثار
فتح و تسخیر قلعه بزبانها جاری گردیده بود درین ضمن خبر رسیدن
فوج سنگین مرهتہ بداندیش بکومک آن بد کیش انتشار یافت
- و روز دیگر آن دهنا جادو و هندو را در مع دوسه نا سردار نامی
دیگر که قبیله و فرزندان اکثر آنها دران حصار واکنکیرا بودند باهشت
نه هزار سوار و پیاده زیاده از شمار از دور نمودار شدند - از آنکه آمدن
دهنا جادو که از مدت کمتر بتاخت و تاراج ملک و مقابله فوج
پادشاهی می پرداخت درین اوان بقصد آنکه هم قبیله و مال
و عیال خود را ازان حصار که جای مامون تراز قلعههای مفتوح
گشته دیگر دانسته نگاهداشته بودند برآزند و هم منت و احسان
کمک بران کافر بگذارند خود را رساند از یکطرف فوج سنگین آنها
مقابل افواج پادشاهی شوخی زیاده بغلبه تمام نمودند - درین حال
که از بالا و اطراف نیز زیاده از سابق تکرر و زلزله بلا می رسید
سرداران پادشاهی را طرف خود کشیده مشغول زد و خورد ساختند
و از طرف دیگر دوسه هزار سوار یکبار تاز رسیده قبائل خود را بر
مادیان باد رفتار سوار نموده بمدد رفات پیدانهای قلعه که بر آمده
بودند از پناه آن حصار بدر بردند - بعد از ناسرداران رانی بآن تیره روزگار
پیغام نصائح آمیز دادند که هر چند ما و تو برفاقت و اعانت همدیگر
مقابل افواج بحر امواج پادشاهی دست و پا زنیتم محالست که جانبر

گردیم مصلحت در اطاعت ورزیدن و ملک موروثی خود بعجز و فرمان بوداری نگاه داشتن است آن مغرور بد اصل و مخمور بادۀ نخوت گفته آنها را بگوش ندموده مبلغي نقد و جنس ماکولات و مشروبات بطریق غیافت نزد آنها فرستاد و هر روز برای ناسرداران خرچ مقرری قرار داده تا انقضای ایام محاصره برساند و بمساجت تمام تکلیف رفاقت و معاونت بمیان آورد تا سرداران مرهته گرفتن زر مفت را غنیمت دانسته لنگر اقامت انداخته هر روز هر طرفی که شویی آغاز می نمودند جمعی کشته و زخمی میگردیدند و روز بروز بر فوج مرهته می افزود و بسیاری از بندهای پادشاهی نیز بکار می آمدند و بدرجه شهادت میرسیدند و تنازل تمام در لشکر افتاد آخر کار رای آن بدکردار بران قرار یافت که از راه رویه بازی و مکاری تمهید و منصوبۀ تازه بخاطر آورده ابتداءً عبد الغنی نام کشمیری که بوسیله دست فروشی و داک و سند مایه تجارت بهم رسانده با همه قوم سودا و معامله نموده طرح اختلاط و گرمی آمد و رفت بهم رسانده و از فوج پادشاهی اندرون حصار آن تبه کار راه آمد و شد پیدا کرده بود همدستان شده بدست او پارچۀ کاغذی مشتمل بر التماس مصالح باظهار عجز و ندامت فرستاد عبد الغنی آن التماس را نزد هدایت کیش واقع نگار کل که سر رشته تمام مقدمات ملکی و مالی قلمرو هندوستان نزد او می باشد آورده حاضر ساخت که در پای حصار برای تفرج و نماز خواندن رفته بودم محصوران غافل بر هرم رسیده مرا گرفته بردند و آن بیدرید گهر بعد استفسار احوال لشکر ظفر اثر این پارچۀ کاغذ بمن سپرده نزد شما که خیر خواه خلق

و پادشاهید فرستاده هدایت کیش کاغذ مرسوله آن بد کیش را بخدمت پادشاه برده بعرض رساند بعد تامل بسیار نظر بر تقاضای وقت و غلبه کفار بد کردار حکم فرمودند که مطالب خود را بواسطت پادشاه زاده محمد کام بخش و هدایت کیش بعرض رساند خلاصه التماس آن مکار بد کردار آنکه سوم سنکر نام برادر آن بد نام از قلعه برآمده ملازمت نماید و بعطای خلعت و اسب و جواهر و منصب هر افزای یافته بطریق یرغمال در گلال بار باشد بعده از روی درخواست او محتشم خان پسر شیخ میر خوانی را که دران ایام بی منصب و منزوی بود و کشمیری مذکور مبلغ ازو که سودای نقد و جنس مدام باو می نمود طلب داشته قلعه دار و اکنکیرا بشرط آنکه تا خالی نمودن قلعه بوعده یک هفته قلعه دار با چند نفر معدود بنشان پادشاهی اندرون قلعه رفته به بندوبست پردازد نمایند - اختصار کلام آنکه بموجب التماس او سوم سنکر برادر آن بد اصل از قلعه برآمده مع نذر و نثار ملازمت نمود و بعطای خلعت و اسب و جواهر و منصب هر افزای یافته آداب تسلیمات عنایات پادشاهی و عفو تقصیرات برادر بجا آورده بعجز و الحاح تمام وعده و مهلت یک هفته نمود که درین مابین محتشم خان اندرون حصار در آمد و شب برسمیات ضیافت و آمد و رفت پیغام آنکه فردا ساعت ملاقات پریدا است که بعد ازان بدستگیری قلعه دار ملازمت نماید گذرانند چنانچه بعد داخل شدن قلعه دار صدای شادیانه بلند آوازه گردید و روز دیگر ارکان دولت آداب تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و هدایت کیش برین حسن تردد خدمت

بعطای خطاب هادی خان سرفرازی یافت و بعد الغنی کشمیری در دلالی تقدیم این خدمت منصب سه صدی مرحمت فرمودند و مردم قلعه برای تسکین قلعه دار برآوردن اسباب ناکاره و عورات و پیرزلهای چند که عدم وجود آنها مساوی بود شروع نمودند تا سه پهر خبر حاضر شدن پریا نزد قلعه دار گرم داشتند آخر روز بعد از حرارت و عارضه تب بشدت دفعیه نمودند روز سیوم آن پیغام برسام منجر گردیدن تب و هذیان گفتن او آوردند روز دیگر آن شهرت دادند که پریا جنون بهمرسانده آخر شب از قلعه بدر رفت و هیچ تحقیق نیست که بقصد هلاک خود را از قلعه بزیر انداخت یا از اثر خود را بلشکر مرهده رساند و مادر آن مکار شیون و گریه وزاری و بیقراری از راه مکر و عیاری بلند ساخته پادشاه التماس و پیغام فرستاد که بعد خاطر جمعی از مفقود اثر گردیدن پسر قلعه خالی می نمایم امیدوارم که سوم سنکر پسر خود مرا بجای برادر خلعت زمینداری مرحمت نموده نزد محترم خان بفرستند که بعضی جا خزانه باطلاع او مدنونست بقلعه دار نشان دهد و با باقی مال و عیال از قلعه برائتم پادشاه غافل از مکر و منصوبه آن مکار شوم مذکر را نیز بقلعه نزد مادر او مرخص ساختند و بعد رفتن آن مگ نابکار و عیار پرکار دنده ثانی بحیله و وعده امروز و فردا دفع الوقت نموده درآمد و رفت بر روی مردم پادشاهی بسته محترم خان را بدستور محبوسان با چند نفر معدود در قلعه نشانند تا آنکه منصوبه وغدر و تزویر آن کافر بر پادشاه و هواخواهان دولت تحقیق گردید اما آن

بادشاه باوناراز راه حوصله و بردباری و تقاضای وقت و مصلحت بزرگی
بر روی خود نیاروده بدار و مدار موافق را نموده با آنها سلوک
مرعی داشتند - درین آران چون خبر نزدیک رسیدن ذوالفقار خان
بها در نصرت جنگ و داود خان و غیره چند سردار صاحب فرج
رسیده بود حکم زود خود را رساندن بنام آنها صادر گردید و باوجود
باز آغاز شوخی نمودن آن طائفه ضال بدسگال پای قلعه استقامت
ورزیده انتظار فوج تازه می کشیدند و این معنی نزد مردم
کم حوصله بدنامی تام منجر گردید و خیمه بخیمه دست انوس
برهم ساییده همین ذکر شماتت آمیز درمیان داشتند که زهی
تقاضای روزگار سفله پرور دون نواز که چنین نجس ترین قوم سردار
خواه چنان پادشاه مرا پادبیر و فرهنگ را بدین مرتبه بغربدد - و شوخی
مفسدان قلعه و اطراف که پادشاه حکم محصور گردیدن بهم رسانده
بود روز بروز زیاده میگردد تا آنکه خبر رسیدن ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ و داود خان پنی صاحب مدار تسخیر چنچی و
جمشید خان بلجا پوری و بهادر خان میر شمشیر آن ضلع و یوسف
خان قلعه دار قمر نگر و کامیاب خان قلعه دار گلبرگه و راو دلپت
بندیل و رام سنگه با جمعی دیگر فوجداران که با مصالح قلعه گیری
از عقب می آمدند انتشار یافت و پادشاه بنصرت جنگ شقه بخط
مبارک مختصر بدین مضمون نوشت که - ای یاری ده بی کسان
زود خود را برسان - بعده که بهادر بهادران با جمعی دیگر از پردلان
رسیده هر حواری ملازمت نموده بی آنکه آداب و عنایات
طرفین بمیان آید نظر برینکه عرصه بر دیگر دلاوران تنگ بود و

مفسدان زیاده از حد شوخی می نمودند گرت راه تکان نداده از راه
 نا رسیده ابتداء طرف پشته که محمد امین خان و سلطان حسن
 مورچال بسته مرکزوار در محاصره بودند و چند نایه بر آنها
 گذشته بود تا خت آورد و دیگر پردلان کوه نور شیر نبرد پیهم رسیده از
 هر طرف بران بدسراشتان نکرده خصال حمله آور گردیدند - درین
 ضمن هرکاره از اثر گردی که از عقب نمودار شد ظاهر ساخت که
 فوج مرهته بمدد محصوران رسید - نصرت جنگ مصلحت در طرح
 دادن یورش مقابله دانسته هر عنان طرف اثر گرد گردانید باز
 معلوم شد که غدار فوج طلایه پادشاهی است درین فرصت
 کفار زور آوردند و رستخیز غریب و زد و خورد عجیب بمیان آمد
 و از چهار طرف افواج دریا موج بتلاطم درآمد و از هر یک بندهای
 کار طلب شرط جانفشانی بعمره ظهور رسید خصوص حمید الدین
 خان و قلیچ خان بهادر و داود خان و جمشید خان و راجپوتهای
 جلالت پیشه و دیگر بهادران رزم جو ترددات نمایان بروی کار
 آوردند و چهار پنج روز تمام روز معرکه کارزار گرم بود تا آنکه جمشید
 خان باجمعی از راجپوتان روشناس بهمراه راوداپت و چندی دیگر
 منجمه خانزادان عقیدت نشان بکار آمدند - بعده بچین قلیچ خان
 و محمد امین خان و بعضی دیگر پردلان حکم شد که بطریق
 طلایه اطراف قلعه برآمده هر جا اثر از کفار که بقصد کمک آن
 قیره بختان آواره باشند نشان یابند به تنبیه رسانند و نگذارند که
 فوج مرهته و غیره بمدد محصوران تواند رسید درین اوان ذوالفقار
 خان چند باولی و چاه که مدار آب خوردن آدم و چار پای آن قوم

شوم بران بود بتصرف خود آورد و تنگی آب فوج ظفر موج بران شور بختان مبدل گردید و از فراهم آوردن کتگی و چوبهای عمارت و اشجار روز بروز مورچال پیش می آوردند تا بپایه دیوار قلعه رسید و سرداران دیگر نیز بضرب شمشیر و زور بازو سعی بهادرانه نموده مورچال خود زیر حصار رساندند - روزی که یورش کوه نبردان قرار یافت خدیو کشورستان خود بدولت سوار شده بقصد جهاد و آزادی شهادت که وقت تردد محاصره همه قلعبات این تمنا در دل آن پادشاه غازی متمکن بود شریک تردد قلعه گشایان گردیده در مکان گوله رس عمدا استقامت ورزیده کار فرما گشتند و از یکطرف ذوالفقار خان بهادر با امیران تازه رسیده و از جانب دیگر تربیت خان و حمید الدین خان و یکه تاز خان و جمعی دیگر از یکه بهادران رزم جو به پشت گرمی هم دیگر حملهای صف ربا نمودند کافران بمرتبه از بالا و اطراف هجوم و زور آوردند که اکثری از بهادران جانباز و مبارزان جلالت پیشه سینها سپر ساخته و سپرهای توکل پیش رو گرفته پیاپی شده مقابل حمله مخالفان شعله وارو آوردند و زد و خورد غریب درمیان آمد و رستخیز عجیب بر پا گردید و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند *

* بیت *

ز بس کشته افتاد در کوه و دشت

جهان گفت بس بس که از حد گذشت

و کفار مغلوب گشتند و در دوسه حمله ابتداء پشتهائی که بالای آن بازار تپه آباد نموده بودند و نسبت بهمه جا ازان تپه

زیاده ریزش آلات جانمستان بلا افروز بود بدست آمد و آن بدکیشان کوته اندیشی رو بفرار آوردند و کوه نبردان تهور پدشاه زیاده از یک گروه پداده تعاقب آن گروه نمودند و بسیاری را بدارالبوار فرستاده و زخمی نموده بر فراز کوه نزدیک دروازه علم ثبات و نشان فتح برافراشتند - و مخدولان دلباخته دو سه هزار بند و قچی را بر سر دروازه و پناه اطراف برای فرصت دم واپسین سر راه بهادران قلعه گیر گذاشته سراسیمه وارزن و فرزند و زیوی که همراه توانستند گرفت با خود گرفته معبد خانه و اکثر جاها را بدست خود آتش زده از دروازه دیگر و راههای مختلف که برمی گریز چنین روز می گذارند برآمده پیغم خود را بفوج مرهته رساندند و باتفاق آنها راه فرار اختیار نمودند - از بلند شدن شعله آتش اندرون حصار و کم شدن آثار باریدن آلات شرربار بر فرار آن بدکیشان سوخته احقر مطلع شده اکثر دلاوران مع دلاودخان و منصورخان باجمعی که پیش قدم بودند خود را بقلعه رساندند و اثری از آن جماعه نیافتند مگر چندی دست و پا باخته زخمی که پای گریز نداشتند و محشم خان بیچاره که اگر لمحه مردم پادشاهی بفرهاد او نمی رسیدند سوخته آتش بیداد آن گروه می گردید در آنجا یافتند - چهاردهم محرم الحرام قاعه بقصر پادشاهی درآمد و صدای شادیانگه و تم بلند گشت - و ذوالفقار خان با دیگر بهادران بخدمت پادشاه رسیده مورد آفرین گردید و بعطای اضافه هزار سوار و شمشیر مرصع و اسب با ساز طلا و نیل با براق نقره مفتخر ساختند همچنان دلاودخان و بهادرخان و حمید الدین خان و دیگر مقربان

حضور و بندهای اخلاص کیش که دران مهم شرط جائفهانی بتقدیم
 رسانده بودند هر کدام بعطای اضافه و خلعت و فیل و اسب و
 جواهر سربلندی حاصل نمودند - حاجی سیف الله خان میر تزک
 که زخم گولی بدست او رسیده بود صد اشرفی انعام زخم بها باو
 مرحمت نمودند - و بروایتی چین قلیچ خان و محمد امین خان که
 ابتداءً مصدر تردد نمایان گشته بودند و روز فتح بسبب تعیین گشتن
 برای تنبیه غنیم اطراف حاضر نبودند و در گشت و طلایه نیز
 ترددات از آنها نظهور آمده بود بعد رسیدن بحضور چین قلیچ خان
 را اضافه هزاری بر چهار هزاری مع شمشیر مینا عطا فرمودند و
 اضافه پانصدی مع شمشیر مرصع بمحمد امین خان مرحمت کردند
 و قلعه و اکنکیرا را برحمن بخش موسوم ساخته بنای مسجد
 درانجا گذاشتند - بعد از فراغ فتح قلعه رحمن بخش و استمات
 زمینداران مالگذار ازان مکان کوچ نموده برای بسر بردن ایام
 بر شکل و آرام سده طرف قصبه دیو گانون که کنار کشنا بتفاوت
 مسافت سه چهار کروه جریبی واقع امت چهارمی مقرر گردید -
 و جا بجا حکام فهمیده کار برای ضبط و بندوبست مالی و ملکی تعیین
 نمودند - و ذوالفقار خان را برای تنبیه و تادیب بعضی زمینداران
 سرکش مفسد پیشه آن ضلع مقرر فرمودند - و مبلغ کلی از ملک نو
 مفتوح و پیشکش زمینداران بومول در آمد - دریغوا خبر رسید که
 قلعه بخشنده بخش عرف کندانان از بخش بوی قلعه دار و حیلہ پردازی
 غنیم بتصرف مرهقه رفت همان روز حمید الدین خان بهادر را
 مع تربیت خان برای تسخیر و محاصره آن مرخص فرمودند •

درین آوان عارضه بدنی پیداشاه رو داد و در تمام اعضا اثر درد مفصل بشدت و وجع عجیب بهم رسید و باعث اختلال احوال عالمی گردید هرچند هرروز خود داری نموده در نشستن و دیوان نمودن خود را مشغول داشته باعث تسلی خلق الله میگرددند آخر انحراف مزاج بامتداد کشید و از غش نمودن و بیخود گشتن یک دو دفعه خبرهای ناخوش آمیز فساد انگیز زبان زد واقعه طلبان گردید و ده درازده روز غریب هنگامه بر لشکر و مردم اردو گذشت اما آخر فضل الهی شد که اثر مزاج بحال آمدن و گاه گاه دیوان نمودن بر عالمی ظاهر گشت و الا دران دارالحرب که همه ملک غنیم بود و سوخته بی خان و مان گردیده بودند اگر همانجا واقعه ناگزیر رو میداد یک تن واحد ازان کوهستان و سرزمین پر از شور و شر کفار نجات نمی یافت - و بتجویز حکیم صادق خان شروع بچوب چینی خوردن نمودند سه چهار هفته دوا خورده هر روز مبلغ تصدق برمی آوردند بعد از فراغ این دوی مبارک و حصول صحت حکیم را باشرفی وزن نموده بدو انعام فرموده مخاطب بحکیم الملک ساختند و وسط ماه رجب ازان مکان کوچ فرموده متوجه بهادر گده عرف بیرگانون شدند - چنین قلیچ خان را بتعلقه صوبه داری او مرخص فرمودند و بکویج و مقام که بتحریر و انعامت مابین راه قلم را رنجه نمی دارد به تعب و کسالت تمام اواخر شعبان بهادر گده رسیدند برای آرام سپاه و ایام صیام حکم مقام چهل روز گذراندن فرمودند *

ذکر مواعیم سال پنجاه از جلوس والا مطابق هزار

و مد هفده هجری

ماه مبارک رمضان را دران مکان بگرفتن روز و خواندن تراویح و ادای صلوة فرض و سنت پدستور هر سال بآخر رساندند و بعد اتمام ایام صیام در وقت بلا نافع دیوان نموده متوجه امور ملکی و مالی میگرددند - ذر الفقار خان را برای تسخیر قلعه بخشیده بخش مرخص فرمودند و خود متوجه احمد نگر شدند *

اگرچه ساهو پسر سننها نبیره سیوای جهنمی را از مدت قبل ازین بچند سال بعطای منصب هفت هزارى دو هزار سوار و خطاب راجه و جاگیر میر حاصل سرافرازی بخشیده دیوان و خاناسامان و دیگر متصدیان او علیحدہ مقرر فرموده بودند اما در احاطه کلال بار در ظل عاطفت خود نگاه داشته متصدیان را فرمودند که متوجه تربیت او گردند و از ابتدای قید لغایت حال از رکاب عالی جدا ننموده بوقت کوچ با خود حکم سواری میفرمودند درینولا ذر الفقار خان که متوجه پرداخت حال آن مار بچه بود و نمیدانست که بزرگان گفته اند که مار کشتن و بچه او در آستین پرورش دادن نه کار خردمندان است بخدمت بادشاه اتماس کرده درین سفر از رکاب جدا نموده باخود برد - و مط ساه شوال در سواد احمد نگر که از همین جا کوچ بقصد تسخیر ملک بیجاپور فرموده بودند بعد انقضای بیست و دو سال بهم عنانی نزدیک رسیدن ایام موعود مضرب خیام نمودند و روز نزول دران مکان بر زبان خلد مکان جاری گردید

که احمد نگر مکن اختتام سفر است - در ماه ذی حجه خبر تسخیر قلعه بخشنده بخش از سمنی و تردد ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و دیگر بهادران بعرض رسید و باعث فرح خاطر بادشاه گردید *

سابق پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در صوبه احمد آباد بود از شنیدن عارضه جسمانی که بمزاج پدر بزرگوار راه یافت عرضه داشت اراده احرام حضور باظهار اضطراب بسیار بعد از ناموافقت آب و هوای احمد آباد نمود خلاف مرضی بظهور آمد و فرمان در جواب بدین مضمون صادر شد که ماهم در ایام انکراف مزاج اعلی حضرت عرضه داشت بهمین مضمون بحضور ارسال داشته بودیم در جواب ما فرمان رسید که هوای همه جا بانسان سازگار است مگر هوای نفس اماره بعد از که محمد اعظم شاه مکرر معروض داشت صوبه مالوا باز مقرر فرمودند پادشاه زاده باجین نارسیده باز برای رسیدن خود عرضه داشت نمود طوعا و کرها طلب حضور فرمودند و بطریق استعجال طی مسافت راه دور نموده او اخر ماه مذکور بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردید -

صوبه احمد آباد از تغیر پادشاه زاده محمد اعظم شاه بمحمد ابراهیم خان که در صوبه بنگالا بود مقرر فرمودند و نظر بر بعد مسافت راه بشاه زاده بیدار بخت پسر ارشد پادشاه زاده محمد اعظم شاه که در برهانپور بود حکم صادر شد که تا رسیدن محمد ابراهیم خان با احمد آباد خود را رسانده از بند و بست آنجا خبر دار باشد و فرمان صوبه داری برهانپور به نجابت خان ضمیمه قلعه داری و نوجداری قلعه ملهیر و سرکار بکلا صادر نمودند - و صوبه مالوا بخان عالم پسر خان زمان حیدر آبادی مقرر فرمودند *

درین ایام سوانح غریب از نوشته اخبار نویسان دار الخلافت
بمعرض رسید که همان مضمون را محرر اوراق بعد مدت از زبانی
میر عبد الله نام که دران ایام نوکر محمد یار خان قلعه دار
شاه جهان آباد بود مفصل مجموع نمود چون خالی از غرائب
نیست چند سطر ازان می نگارم مکرم خان پسر شیخ میر خوانی
که دران روزها ترک منصب نموده منزوی بود از آنکه بقلاش
کیمیا شهرت تمام داشت روزی بخانه او درویشی با عصاره‌ای
مشایخانه آمده باظهار کمال استعداد و استغنا نشست و تا متفرق
شدن مردم زبان بهیچ کلمه و کلام نکشود بعده که مجلس خلوت شد
و صاحب خانه استفسار اسم و احوال بمیان آورد فقیر در جواب
گفت که من از معتقدان و فدویان جناب حضرت غوث الاعظم
قدس سره ام و در عالم ربیاء بتولیم علم کیمیا مبشر گشته‌ام و مامور
برین که تا ازان جناب اشارت و اذن حاصل نکند نزد هیچ احدی
زبان باظهار این راز نکشایم درین روزها ماذون گشته‌ام که در خدمت
شما رسیده تعلیم این علم شریف نمایم و بچرب زبانی و سالوسی
آنقدر افسانه و ادسون ترغیب امتحان باظهار بیغرضی و عدم
احتیاج خود دمید که آتش شوق مکرم خان در آزمودن آن صفت
بیش از بیش شعله ور گردید و جای خلوت با صفا برای او مقرر
کرد در همه باب کمر خدمتگاری بهت و آن فقیر پر تزویر از میل
نمودن گوشت و روغن و غذای لذیذ اجتناب تمام می نمود تا
آنکه مکرر محک امتحان بمیان آمد و هر بار چند اشرافی و قدری
پرسید او در جواب گفت که خلیل در صنعت این عمل راه یافته

که علاج و اصلاح آن منحصر بر ریختن خون طفل سیاه نام است
مکرم خان از شنیدن این نوای هوش ربا ببحر حیرت فرو رفته
گفت که من چگونه رضا بر ریختن خون طفل معصوم بدهم و
چنین طفل درین حال از کجا بهم رسانم آن مکار عیار گفت
من پسر کافر لاراک در نظر دارم که بمبالغ قلیل بدست آرم
و درین باب چندان ابرام و سماجت نمود که صاحبخانه بجا آید
طمع راضی گشته چند اشرفی بدست آن شعبده ساز داد و او آن
اشرفی را نگرفته قدری زر سرخ و سفید از جیب خود برآورده نموده
که رفته در فرصت چهار پنج گهری طفل خردسال آورده
بر سر دیگ مذبوح ساخت همینکه چند قطره خون بران
آتش چکید صدای دیگ فرو نشست و طفل مذبوح را عجالة
زیر خس و خاشاک پنهان ساخت و دوسه ساعت که بران
گذشت قریب پھر شب مانده مردم کوتوال با صدای بوق و روشنی
مشعل بر سر دروازه آمده هنگامه زدن درو طالب آن فقیر که طفل
بیچاره را دزدیده بدغل آورده مادر و پدر او نالش دارند فقیر را
حواله ما نمایند بلند گردید مکرم خان از شنیدن آن شور و غوغا
هوش باخته سراسیمه و مضطرب شده شروع بتملق و راضی
ساختن مردم کوتوال بقبول صد دو صد روپیه از ملاحظه بدنامی
تا هزار و دو هزار رسانده پیغام به میان آورد و فقیر باظهار آنکه مرا حواله
آنها نمایند و یک دام ندهید بتسلنی صاحب خانه می پرداخت
هر لحظه بر سماجت پواج می افزود تا آنکه آن نیرنگ ساز
شعبده باز از منع مکرم خان باز نیامده بزور و چرب زبانی تمام

خود را بیرون درالداخت و گفت اینک حاضرم کجا میبایزد
 طلای غیر مسکوک را در کوره آتش انداخته از راه تلبیس و جعل
 مضاف در نظر او جلوه داده هر روز بر ترغیب او افسون تازه دمیده
 آتش رغبت او را تیز مینموده و کار عیاری بجائی رساند که تحقیق
 صاحب خانه شد که این درویش بیغرض درین فن کامل عیار
 است و درین مابین هر چند بد و تواضع بوضع تکلیف تغییر
 لباس می نمود او بلباس بی طمع القماس اورد می نمود - و در
 هر یک دو روز باظهار رشادت و اثبات کمالات خرد صنعت چند که
 عقل درغور آن حیران بود بجلوه ظهور می آورد و بر اعتقاد مکرم خان
 یکی بده می افزود و هرگاه برای اصل تعلیم این علم ذکر در میان
 می آمد وعده می نمود که وقت رخصت چند من طلا که هم
 فال و هم تماشا باشد ساخته داده کلید تعلیم آن حواله نموده بقصد
 مدیاحی طرف بغداد مرخص خواهم گردید تا آنکه ایام موعود بآخر
 رسید و فرمود که دیگی که ازان کلان تر نباشد حاضر سازند و آنقدر اشرفی
 و طلا طلب نمود که هموزن آن پل سیاه و پارچه مس دران ظرف
 جاشود مع دیگر مصالح که در مصلحت و وقت دران دیگ
 گنجد باشاره چشم و زبان آن شعبده باز موجود گردید و موافق رویه
 عیار پیشگان در فنون بحضور صاحب مال دران ظرف مالامال
 بالای هم چیده سر او را بکل حکمت گرفته کودال کنده زغال بسیار
 مع دیگ در انجا مدنون ساخته نزدیک بوقت مغرب آتش
 بر انداخت بعد از آنکه از اول شب گذشت صدای غریب
 و آواز مهیب ازان دیگ بلند گردید و آن محیل غدار باظهار

سراپه‌مگنی دست افسوس برهم مالید مکرم خان هجیب اضطرار
 هر جا که خواهید بزد جوازت خواهم داد بلکه ضرر گرديد که
 دست آن لعبت باز گرفته حواله مردم کوتوال نمودند و پياده‌ها
 بحضور مردم مکرم خان دستهای فقير را بسته با خود گرفته
 بزدند - مکرم خان نزديک بصبح مردم را برای تحقيق احوال که
 بر هر فقير چه گذشت فرستاد کسان رفته هر چند پی تحقيق احوال
 فقير پر تزوير پرداختند اصلا نشان مقوله شب و آمدن مردم
 عسمی بر در خانه نیافتند تا بیدار فقير چه رسد چندانکه
 چست و جوی هنگامه دوشینه از مردم کوتوال و از خارج نمودند
 بالکل اثر ازان نیافتند و نام و نشان فقير معلوم نگردید که چه شد
 و کجا رفت حتی از مردم محله خود که بر دروازه و دران کچه
 بودند استفسار شنیدن آواز برق و شور و فساد شب نمودند احدی
 زبان بر اطلاع این مقدمه آشنا نساخت و ازان طفل مذبح که زیر
 خاک و خاشاک گذاشته بود خبر گرفتند نشان او نیز نیافتند -
 و هر ساعت بحیرت افزرد تا آنکه آتش اطراف دیگ را
 خاموش نموده در تفحص اصل و سودمایه پرداختند سواى سنگریزه
 و پل سیاه بجای طلا و اشرفی بنظر نیامد و قصه سر بسته باوجود
 احتیاط اخفا بر ملا افتاد و خبر بمحمد یار خان رسید و همان میر
 عبدالله نوکر خود را که نزد مسود اوراق نقل نموده نزد مکرم خان
 برای تحقیق ماجرا و حقیقت کار فرستاد مکرم خان گفت آری
 هیار عیار پیشه آمده صنعت چنی نمود و مبلغی که در قصه است
 او بود در مرد و انعام تماشای که دینم بار بخشیدم برد *

باز بکنز پرسوانج حضور و ذکر سفر آخرت حضرت خلد مکان می پردازد - بعد رسیدن محمد اعظم شاه بحضور ازانکه از راه غرور شجاعت و تهوری و گردآوری لشکر و خزانه جزوی که در احمد آباد فراهم آورده بود و چشم بر خزانه و فوج رکاب داشت و وجودی بر برادر کلان نمی گذاشت بلکه در همه باب خود را بزرگ می پنداشت و پادشاه زاده محمد کام بخش را از عدم بعمره وجود نیامده می انگاشت نظر بر انحراف مزاج پدر بزرگوار که اکثر طبع بحال نبود اول بدین فکر افتاد که شاه زاده محمد عظیم را که در عظیم آباد عرف بهار پدنه مدت صوبه دار بالاستقلال بوده بفراهم آوردن خزانه بسیار شهرت یافته از انجا بیجا نموده طلب حضور نماید و از طرف او کلمات وقوعی و غیر وقوعی خاطر نشان پادشاه کرده بسماحت تمام مصلحت طلب حضور داد و ندانست که بحکم آیه کریمه وَلَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّءُ إِلَّا بِأَهْلِهِ حرکت شاه زاده محمد عظیم بلا می عظیم جان او خواهد گردید و گرز برادر و فرمان طلب پیهم برای شاه زاده محمد عظیم صادر گردید و محمد عظیم بعد ورود حکم احرام رسیدن بخدمت جد عالی قدر بصت - و خبر واقعه پادشاه زاده محمد اکبر در حوالی توابع گرم سیر خراسان که از یک حال شهرت یافته بود و در عالم احتیاط برای صدق و کذب این خبر نوشتجات بنام حکام مبلتان و اطراف ملک سرحدی نوشته بودند درینوا از زبانی محمد اعظم شاه بنبوت پیوست *

ذکر موانع سال پنجاه و یک از جلوس مشتمل بر واقعه
 ناگزیر خلد مکان طاب نراه مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری
 محمد اعظم شاه بعد رسیدن حضور از آنکه غرور شجاعت و
 گردآوری لشکر و سپاه کارزار دیده که علاوه آن جمده الملک اسد
 خان را با جمعی دیگر امرای صاحب مدار حضور با خود رام ساخته
 بود برای پرخاش با پادشاه زاده کام بخش بهانه می جست - باز
 مزاج پادشاه پاره بحال آمد اگرچه چند روز دیوان و عدالت
 بلائنه نمودند اما اثر ضعف و علامت مفر آخرت از چهره حال
 پادشاه پیدا و هویدا بود - چون درین مابین از طرف پادشاه زاده
 محمد اعظم شاه نسبت به پادشاه زاده محمد کام بخش که حافظ کلام الله
 و از علم عقلی و نقلی بهره تمام داشت روز بروز اثر بی اعتدالی
 و حرکت های بیجا وقت قابو ظاهر می گردید از آنکه پادشاه را
 رعایت خاطر او بدستوری که پدران را نسبت به فرزند خود
 محبت زیاده می باشد منظور نظر و مرکوز خاطر بود سلطان حسن
 عرف میر ملنگ را که آثار شجاعت و فدویت بر چهره حال او
 ظاهر بود مخاطب به حسن خان ساخته بخشی کام بخش
 نموده در خدمت پادشاه زاده سپرده در خبرداری او تاکید فرمودند -
 حسن خان از راه حسن عقیدت و کار طلبی نظر بر تقاضای
 وقت هرگاه پادشاه زاده محمد کام بخش بدربار می آمد
 با جمعی از مردم خاص که سوای نوکران رفیق خود ساخته بود
 مسلح و مکمل رفاقت می نمود و چند روز و شب کمر بسته با احتیاط
 تمام در نگاه بان پادشاه زاده می کشید - پادشاه زاده محمد اعظم

شاه اطلاع یافته مگرر شکوه این معنی بخدمت پادشاه نمود
 جواب حاصل نهد تا آنکه رقعہ بخدمت نواب زیب النساء
 بیگم همشیرہ اعیانی خود مشتمل برگلہ بی ادبی حسن خان
 کہ با از دائرہ حد مراتب خود بیرون گذاشته نوشت و دران درج
 نمود کہ اگرچہ مقابل شوخی او تادیب آن بی ادب کاری نیست
 اما ادب حضرت مانع است آن رقعہ کہ بحضورت خلد مکن رسید
 بعد مطالعہ بر همان جواب بدستخط خاص نوشتند کہ وجود
 حسن خان معلوم کہ از طرف او این ہمہ مغلوب و مواس و هراس
 گردد با محمد کام بخش را جانی مرخص می نمایم - اگرچہ
 محمد اعظم شاه از مضمون طعن آمیز جواب برخود پیچید اما
 بجز صبر چاره کار ندانست و جدا شدن برادر خود را غنیمت
 دانست - از آنکہ پادشاه عاقبت بین مزاج خود را خالی از
 مادہ خلل نیافتند و گرمی بازار فساد پادشاه زاده را روز بروز
 زیادہ مشاہدہ می نمودند مانند هر دو شیر زنجیر گسیخته بعد
 ارتحال خود در لشکر مادہ خلل و فساد عظیم در بارہ خلق اللہ
 دانستند و رعایت خاطر محمد کام بخش نیز ضرور بود ابتداء
 پادشاه زاده کام بخش را با ہمہ اسباب سلطنت و اکرام و
 احترام تمام بصوبہ بلچاپور مرخص فرمودند و حکم نمودند کہ از
 جفسور نوبت نواخته روانہ شود از مشاہدہ آن محمد اعظم شاه چون
 مار زہردار پیچ و تاب خورد اما طاقبت دم زدن نداشت - و در
 همان دروسہ روز محمد اعظم شاه را نیز بتعلقہ صوبہ مالوا بتعین سزاوان
 شدید رخصت نمودند - بعد روانہ نمودن هر دو پادشاه زاده آزار

پادشاه زیاده رو بشدت گذاشت و تپ بشدت گرفت و سه چهار روز دیگر باوجود اشتداد مرض از راه کمال تقوی نماز پنج وقت بجماعت نمودند - درین حالت حمیدالدین خان بتجویز منجمان برای برآوردن فیل و یک دانه الماس بیش قیمت بطریق تصدق مرض نمود بران دستخط نمودند که فیل تصدق بر آوردن طریقه هندو و اختر پرستان امت چهار هزار روپیه نزد قاضی القضاة بفرستد که بمستحقان رسانند و بر همان عرضی دستخط نمودند که این خاکسار را نزد بمنزل اول رسانده بخاک سپارند و بزیخت تابوت نپردازند - گویند و صیت نامه برای تقسیم ملک بقام فرزندان نوشته حواله حمیدالدین خان نمودند *

روز جمعه که بیست و هشتم ذی القعدة سنه پنجاه و یک جلوس مطابق سنه هزار و صد و هیجده هجری میزد هم اسفندار ماه الهی بعد ادای نماز صبح هروم بذکر کلمه توحید نموده قریب پاسی روز برآمده ازین دار فنا بروضة جنان شتافت - نود سال و چند ماه مرحله عمر بپایان رساند و پنجاه سال و دو نیم ماه علم سلطنت بر افراشت *

* بیت *

اگر صد سال مانی در یکی روز * بیداید رفت زین کاخ دل افروز
و ما بدین مزار حضرت شیخ برهان الدین و دیگر بزرگان دین و
و شاه زری زر بخش متصل دولت آباد مدفون ساختند و چند
دیه سیر حاصل از برگذات نواح خجسته بزیاد منجمه سرکار
دولت آباد جدا ساخته به پرگنه خلد آباد موسوم نموده برای
خروج مزار آب خلد آرامگاه مقرر گردانیدند *

در اولاد تیمور بلکه در پادشاهان سلف دهلی بحسب ظاهر
چنان پادشاه که در عبادت و ریاضت و عدالت گستره ممتاز باشد
بعد از سکندر پادشاه لودی که از صفات حمیده او در جلد اول
بر محل بگزارش آمده کمتر پادشاه دیگر سریر آزادی
هندوستان گردیده و در شجاعت و بردباری و رای صائب بی نظیر
بودند اما از آنکه نظر بر پاس رعایت شرع سیاست را کار نمی
فرمودند - و بند و بست ملک بی سیاست صورت نمی گیرد و میان
امرا بسبب هم چشمی نفاق بهم رسیده بود هر تدبیر و منصوبه که
بکار می بردند کمتر پیش میرفت و هر مهمی که می نمودند بطول
می کشید و بآخر نمی رسید - باوجود طی نمودن نود سال از مرحله
عمر در حواس خمسه ایشان تفاوت راه نیافته مگر پاره در سامعه که
آنها بدیگری معلوم نمی شد - و شب اکثر در بیداری و عبادت بسر
می بردند و از اکثر لذات که لازم سازم بشریت است گذشته بودند •
روزی ضعیفه از تعدی فوجدار ظالمی فریاد بخضور آورد حکم
تاکید مسترد ساختن زر مغضوبه باز دادند باز برگشته آمد که
فوجدار آن زر را واپس نداد و زیاده از سابق بر من تعدی نموده
فرمودند که فوجدار را تغیر نمایند بعده آن ستم رسیده باز دیگر همان
فریاد آورد که فوجدار حال گرفتن آن زر را دستور العمل حاکم سابق
قرار داده از من از ظلم و تعدی گرفته چنانچه باز مکرر این فریاد
آورد در جواب فرمودند که دعا کن خدا پادشاه دیگر فرستد اما
حکم سیاست ملک در فوجدار ظالم هرگز نفرومودند چنانچه تمام
ابواب ممنوعه را از عدم ملاحظه سیاست حکام و فوجداران برگذات

می گرفتند و گرز برداران رفته برای خود زر و برای نمود مچکا
گرفته برگشته می آمدند *

اگرچه اکثر اولیا و پیران دین و بزرگان روی زمین که در بیست
و یک صوبه قلمرو حضرت خلد مکان بودند بر احوال ایشان اطلاع
یافتن معلوم که بذکر تعداد آنها پردازد اما بر اسم بعضی بزرگان
راه حق که اطلاع دارم مجملی و از بسیار کمی بزبان قلم میدهد *

حقائق و معارف آگاه شیخ محمد وارث که مجموعه فضل
و کمالات صوری و معنوی بوده در عالم انزوا بکسب ریاضت کوشیده
منظور دیگر نظر یافته‌های الهی گردیده بودند چندان خرق عادت
ازان پیر و راه دین بظهور می آمد که مردم ایشان را بعلم دعوت
زبان زد ساخته بودند و مکرر بادشاه بدیدن ایشان تشریف آوردند
و در بر آوردن کار خلق سعی وافر از ایشان بعمل می آمد *

دیگر شیخ با یزید که اصل ایشان قوم افغان بوده در ریاضت
و نفس کشی خویش و بارکشی محتاجان دلریش چنان
طبل شهرت آن داصل الحق گوش عالمی را پر آوازه ساخته بود
که اکثری از مسلمین و هندو و مستمندان هر قوم ایشان را
مرجع خود ساخته بودند و اکثر اوقات ایشان صرف بر آوردن کار
محتاجان و دماندگان میکردیدند و سر پرهنه بذکر الله هو مشغول
بوده دمی بی یاد الهی نمی بودند - بعده که سیدی یحیی کوتوال
شاه جهان آباد گردید مردم نوکر می نمود جمعی نزد شیخ آمده
التماس سفارش نوکری خود نزد کوتوال نمودند شیخ آنها را همراه
گرفته نزد کوتوال برده سفارش نوکری آنها نمود - سیدی یحیی گفت

صاحب مرجع و مرآی عالمی اند و من سے عیب دارم اولاً غلام
بیع زدہ و دوم قوم حبشی کہ درشت روی و درشت گوی بدترین
انسانند سیوم کوتوال کہ کسمب و کار او بہ بیروٹی است الحال
کہ تشریف آوردہ برای این جماعہ می فرمایند بجان مفت داشتہ
قبول دارم اما بار دیگر کہ تصدیع کشند قبول نخواہم نمود - شیخ
گفت اگر باز آمدہ باعث تصدیع کردم سر مرا تراشدہ بر خر سوار
نمودہ تشہیر نمایند - سیدی یحیی جمعی را کہ شیخ بردہ بودند چہرہ
فرشتہ صبح نمود بعد دو ۵ روز دیگر باز ۵ چہار نفر آمدہ
بخدمت شیخ از روی سماجت بجد شدند کہ ما را ہم بردہ نوکر نمایند
ہر چند شیخ عذر خواستند صاحب غرضان ابرام نمودند - شیخ حجام
و خری ہمراہ گرفته نزد سیدی رفتہ گفت چون شرط کردہ بودم
کہ اگر باز تصدیع دہم سر مرا تراشدہ تشہیر نمایند و این خرو
حجام ہمراہ آوردہ ام الحال سزا کہ باید داد قبول دارم اما این چند نفر
را نوکر باید نمود - سیدی یحیی شنیدہ تبسم کذا فرمودہ شیخ را
قبول نمود - روزی در مسجد جامع حضرت خلد مکان را مخاطب
ساختم بطریق وعظ گفتند کہ ہر گاہ مید کونین رسول الذقلین صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم دختر خود را کدخدا نمودہ باشد تو کہ بادشاہ دیندار
باشی دختر ہارا چرا کدخدا نمی نمائی - دیگر اوصاف حمیدہ
ایشان زیادہ از انست کہ بتعداد آید •

بعدہ مید حسن رسول نما کہ مجموعہ فضل و کمال و از
مستعدان روزگار واصل باللہ بود خصوص در علم تفسیر و
حدیث و عبادت و ربانیت نادرۃ العصر بودہ بحسب ظاہر

با اهل دول که در خدمت آن سید از روی ارادت و عقیدت رجوع می آوردند بدستور فقرای ملامتی در کلمه و کلام که از مردم نفرت گیرند سلوک می نمود و از ملاقات دنیا پرستان خود را می کشید و هر که بخدمت ایشان رفته اظهار ارادت و مرید گردیدن می نمود حرفهای درشت و خلاف رویه روزگار باو می گفتند اما از راویان ثقه مسموع شده که بعضی خادمان صادق العقیدت را به سعادت حاضر نمودن در مجلس حضرت سرور کائنات مفتخر ساخته بودند و اکثر محتاجان از توجه باطنی ایشان بمراد دل می رسیدند و دیگر حضرت شیخ برهان قدس صرّ از مریدان خاص حضرت شیخ عیسی طاب ثنوه که از مشاهیر برهانپور بودند مدت در خدمت ایشان با اراده تمام بسر برده کلّی اسلّیجا برای ایشان می آوردند و تا مقدور در مجلس سرود و سماع حاضر می بودند و تغیر تمام در حال ایشان بهم می رسید تا آنکه از مشاهیر بزرگان دین گردیدند - آنچه از حسن صفات آن برگزیده حق نویسد کم است - با کانه انا خاص و عام چنان سلوک و مشربیت را کار می فرمودند که از قوم همه ملل ارادت تمام در خدمت ایشان داشتند - و از خرق عادت ایشان چندان مشاهده نموده بودند که زبان زد خاص و عام گردیده بودند - در ایامی که حضرت خلد مکان بقصد مقابله دارا شکوه می رفتند خواستند که بدیدن ایشان بروند چون با سلاطین ملاقات نمودن خلاف مرضی ایشان می دانستند پادشاه بدرون اطلاع شیخ وقت شب میان جمع کثیر مردم دیگر بتغیر وضع رفته نشستند شیخ آدم تازه دیده اسم پرسیدند گفتند اورنگ زیب

دیگر شیخ هیچ نفرو نمودند و تبرک هم عطا نہ نمودند و روز دوم کہ باز بخدمت شیخ رفتند شیخ برفان فرمودند اگر این مکان ایشان را خوش آمده مارا بفرمایند کہ برای فقرا تکیہ دیگر اختیار نمایم بعدہ حضرت عالمگیر بمالو (۲۳) نام کہ در خدمت شیخ شب و روز برای آب وضو حاضر می بود و خاطر او را بسیار می خواستند رجوع آورده باستصواب شیخ نظام ماذون بدین شرط گردیدند کہ وقت برآمدن برای نماز بدر خانقاہ حاضر شوند و چنان استادہ فاتحہ رخصت حاصل نمایند - بعدہ حضرت خلد مکان شیخ نظام و شیخ مبر و میر میران را همراه گرفته وقت برآمدن شیخ برای نماز حاضر شدند شیخ همانجا استادہ از پادشاہ احوال پرسی نمودند حضرت خلد مکان شروع بشکوہ عدم احتیاط مقدمات شرعی دارا شکوہ وازادت خود در ادای احکام دین نبوی و رعیت پروری نموده درخواست فاتحہ امداد و توجہ باطنی نمودند - از زبان حق بیان شیخ برآمد کہ از فاتحہ مانقیران کم اعتبار چہ میشود شما کہ پادشاہید بہ نیت خیر و عدالت و رعیت پروری فاتحہ بخوانید ماہم دست بفاتحہ بر میداریم شیخ نظام آہستہ گفت کہ پادشاہی مبارک باد - والد محرم اوراق کہ بتجویز منصب شاہ عالم بارادہ حضور برای رخصت و التماس فاتحہ بخدمت شیخ رفته عرض مطلب و التماس فاتحہ نمود فرمودند در رفتن اختیار دارید اما قبل از رسیدن حضور کامیاب مطلب خواهید گردید و چنان بظہور آمد .

چراکه ابتداء بعد عرض منصب درجه پذیرائی نیافته بود که باءش روانه شدن والد همان بود اما زین العابدین خان بانی خجسته بنیاد اردنگ آباد که خالوی والد میشد درین ماده بمصطفی خان نوشته بود بعده که بدست آویز آن باردیگر بعرض رسید غائبانه درجه پذیرائی یافته بود - جمعی از مریدان خاص شیخ که شب روز در خانقاه حاضر می بودند از کمال عقیدت و نفاذی الشیخ گشته در عالم بلخودی سکر شیخ را بخدا منسوب و مخاطب ساختند شیخ هر چند بنصیحت و توبه نمودن ازین کلمات پرداختند نائده نداد آخر شیخ چند نفر را مقید ساخته در خانقاه خود نگاهداشته بهر روز ایام ازان اعتقاد فاسد باز آورده توبه داده بحال آوردند اما جمعی از مریدان که اصلاح پذیر نبودند نزد قاضی فرستاده پیغام نمودند که تا مقدور در بحال آمدن آن جماعه کوشند والا احکام شرع بر آنها جاری سازند چنانچه قاضی چند روز آنها را محبوس ساخته در توبه دادن آنها سعی نمود نائده نه بخشید تا آنکه بر قتل آنها حکم فرمود - دیگر از صفات آن واصل یالله آنچه بزبان قلم دهد تحصیل حاصل است - در سینه بیهوش و در جلوس خلک مکان آن برگزیده حق لبیک حق را اجابت نمودند روزیکه جنازه آن بزرگ را برداشته می بردند محرر اوراق هم از جمله چندین هزار آدم در پایی جنازه میزفت هر چند که بدیده تامل نظر می انداخت اصلا مرئی نمی شد که جنازه بر سر انگشتان مردم می رود یا بر هوا می رود •

لطیف که در محله

و هم عصر حضرت شیخ برهان بودند خلد مکان را در خدمت ایشان ارادت و حسن عقیدت تمام بود هیچ ماه و هفته نبود که فرمان لطف آمیز بدستخط خاص بنام ایشان صادر نشود و بمرتبه در پاس اطاعت شرع محمدی موافق رویه متکلمین می کوشیدند که از شنیدن سماع و صدای انواع ساز نهایت نفرت داشتند و در جوار خانه ایشان احدی را جرأت نبود که آواز سرود بلند نماید بلکه سواری گنبدائی شاه و گدا که از در خانقاه ایشان می گذشت بدون آنکه آواز نقاره و آرایش نامحرم همراه نباشد نمی توانستند گذشت - و احدی را مرید نمی نمودند بلکه در اوائل حضرت شیخ برهان را بلفظ بدعتی یاد می نمودند اما شیخ برهان درباره شیخ عبداللطیف مکرر می فرمودند که ما را شکر باید نمود که با چنان متشرع حق پرست هم عصر واقع شده ایم - گویند در اواخر عمر حضرت شیخ عبداللطیف را نیز باشیخ برهان اعتقاد بهم رسیده بود •

دیگر حضرت میر نصیر الدین هروی طاب مرثده از سادات عالی نسب بحلیه صلاح و تقوی و ریاضت چنان موصوف بود که هرچه از وصف آن برگزیده زمان بزبان خامه صدق بیان جاری کردن بجااست - از هر دو پا و دست چپ از ابتدای جوانی معذور بودند از یک دست کتابت کلام الله و تفسیر و دیگر کتب سلوک نموده وجه معاش خود بهم میرساندند و صائم الدهر بوده بعد انتظار

وقت نماز صبح مشغول میبودند و در تلاوت چندان رقت می نمودند که اکثر جوی آب از چشمه چشم ایشان جاری بود - و از وجه همان کتابت چنان زیست و گذران می نمودند که عقل از مشاهده آن عاجز بود - و اگر کسی بطریق اظهار ارادت نذر و نیاز میبرد قبول نمی نمودند مگر کسی که از راه اخلاص باطنی و محبت ته دلّی سوغات و هدیه می آورد قبول می نمودند اما تا که در چند سه چند آن بهر وجه باو عائد نساوند بار احسان او برخورد هموار نمی نمودند - و سوال کمتر کسی را رد می نمودند و نظر بر مداخل و مخارج ایشان اکثر مردم را تحیر روی میداد - و از ملاقات اهل دین و حکام نفرت تمام می داشتند - مکرر اتفاق افتاده که ناظم شهر بدیدن ایشان رفته و با او بزبان ناخوشی و قبول فزودن نذر پیش آمده و بنصائح تلخ پرداخته مرخص می فرمودند چنانچه روزی منور خان صوبه دار بخدمت ایشان رفته بود او را مخاطب نموده فرمودند که نمی دانم سرای آنکه فیل سواری شما و لشکر شما راه تردد مردم نا مراد را بسته فقیر را شریک نفرین ظلم خود می نمایند مطلب دیگر از تصدیع کشیدن خود و تصدیع دادن دیگران چیست او در جواب گفت از راه توجه باطنی ما را طرف خود کشند سید در جواب فرمودند که از بس از من عامی عصیان و نافرمانی در درگاه الهی واقع شده که هر دو پای و دست مرا معیوب ساخته شما هم نظر بر افعال و کردار خود که در حکمرانی با خلق الله دارید آری مجمل از امتغنا و قناعت آنها

غائبانه بهم رسانده بود بعرض پادشاه رسانده حسب الحکم بنام
خواجه ادهم صدر پرهانپور بدین مضمون فرستاد که چون حقیقت
صلاح و تقوی و استحقاق سیادت و فضیلت پناه حقانق و معارف
آگاه سید نصیر الدین بعرض اقدس رسیده حکم والا شرف نفاذ
یافته که آن صدارت پناه بجناب آن سید والا قدر رفته بر حقیقت
گذران و استحقاق او رسیده در ماه یا یومیة نقد تجویز کرده
معروض دارد که مطابق آن فرمان و سند دیوانی از حضور عطا شود
بعده که خواجه ادهم آن حسب الحکم را نزد آن سید برده نمود آن
بزرگ والا مقام بمطالعه در آورده بدست صدر دان صدر گفت
هرچه حضرت فرمایند و هر دیه که نزدیک شهر خوش نمایند یا
نقد تجویز نموده بحضور معروض دارد سید برحق در جواب صدر
گفت نمیدانم این حکم بمن چرا نمودید و ازین چه استفسار می
نمایید صدر گفت چون بنام شما حکم رسیده بخدست شما
آوردن و استفسار نمودن ضرور دانست آن واصل بالله گفت باین
غلطی و گمان هم اهمی دیگری شاید نزد من آورید اما درین
حکم چهار صفح نوشته اند از انجمله سیادت را انکار نمی توان نمود
و دعوی هم ندارم اما از صلاح و استحقاق و فضیلت که نوشته اند
تحقیق من است که هیچ کدام در من نیست صدر ازین جواب
بیدماغ شده گفت ظاهرا مایة توکل دارند سید در جواب فرمودند
آری شخصی که تو محتاج اوئی لک و کرور مثل او محتاج آنکه
در کلید دار رزق منست - چون می رسد ای پناه

ران جوانی از نوکران معتبر خان زمان و روشناس حضرت
 خلد مکان بود ترک علائق دلبوی نموده منزوی گشته بودند مشاهده
 نموده که اگر بتکریر آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - در سالی
 که خلد منزل بچنگ کام بخش رفته بودند بر شش ماه از ایام وصال
 جد آگاهی داده بودند *

سید سعد الله فواسق شیخ پیر محمد سلونی که از متوطنان
 مدرسان مشهور دیار شرقی بود می و پنج سال نزد جد
 صابری خود درس خوانده از جمیع علوم عقلی و نقلی و
 ریاضی و سلوک فارغ التحصیل گشته بود بعده بزیارت بیت الله
 رفته دران مکان متبرک دوازده سال بشغل درس و تحصیل علم
 کتب متداوله گذرانده یازده حج نموده در کسب مقیری و علم سلوک
 و ریاضت چنان ممتاز گردیده بود که شریف مکه متبرکه باعزاز و اکرام او
 سلوک می نمود - و بسیار بکار مردم عرب و عجم و هند که از اطراف
 حج می آمدند میکوشید - و هرگاه از طرف شریف سختی بمردم
 میرید سید پیغام می نمود بسیار مؤثر میگردد و باآبروی تمام
 درانجا بسر میبرد - در یک درمقدمه که از سید بمیان آمد و شریف
 گفته او را نشنید آزرده شده از مکه برآمد بعده که در بندر سورت
 رسید همانجا منزوی گردید - بعد از آنکه از روی نوشته اخبار نویسان
 و از خارج حقیقت آن میدید بعرض حضرت خلد مکان رسید
 و دیه بجمع مبلغ هفت هشت هزار روپیه برای مدد معاش
 بد و حوبلی از منازل نزول برای بودن متعلقان خانقاه آن
 بااحترام مقرر فرمودند و باعزاز تمام در بند سورت بسر میبرد

و با قوم همه ملل چنان سلوک و زیست می نمودند که همه پیش
خود میدانستند حتی که کفار در خدمت او ارادت خاص بهمرسانم
بودند - و در برآوردن کار مردم از نزد حکام و نوشتن بخدمت پادشاه
تا مقدر سعی می نمود حضرت خلد مکان را بخدمت آن سید
اخلاص تمام بهرمحیده بود چنانچه اکثر خط اخلاص سید که بخدمت
پادشاه میرسید بخط خاص بدستور فرمان جواب صادر می شد و برای
هر مطلبی که در حق کائنات نام می نوشت درجه پذیرائی می یافت
اما یکبار که برای بحالی سوانح نگار و حکیم دارالشفا از نوشته سید معا
یمرض رسید اگرچه بحال نمودند اما فرمودند در جواب حسب الحکم
بفریبند که شمارا که فقیر و فاضل و پرهیزگار از علائق روزگار باشید بجز
سفارش فقرا و علما با سفارش جمعی که ظالم پدیده اند چه نسبت
اگر بگویند که در کار ما متدیفند اند و خائن نیستند دربنکه در قبول
خدمات ما بنفس خویش ظلم می نمایند و باین کسب و کار تن
میدهند و ازانها در ماده مردم دیگر ضرر جانی و مالی عائد می
گردد هیچ شک نیست و اعانت ظالم اگر چه بتراشیدن قلم باشد
منع فرموده اند ازان روز پادشاه نوشتن جواب سید بخط خاص
کم نمودند اما سید نوشتن سفارش را ترک نمود - چون دیگر مکرر
بخدمت پادشاه در باب فرض دانستن محبت ائمه اثنا عشر از روی
مبالغه می نوشتند حضرت خلد مکان بفضای حضور رجوع آورد
فرمودند که سید مکرر درین ماده می نویسد نمیدانم مطلب
چیست و شما درین باب چه میگویید فضلا گفتند راست میگوید
اما نزدیک اهل سنت و جماعت لفظ امام منحصر بر دوازده ام

نیامده - از آنکه یکتا دو فاضل بندر سورت را نظر بر مشربیت و سلوکی که سید با جمیع هند و مسلمین و در بعضی اعتقاد منویدہ سوی مزاج بمیان آمده بود روزی سید در جواب هندوئی که هر رای نام او و پیشکار مستقل و متصدی بندر سورت بود بخدمت سید عقیدت تمام داشت بجای القاب او نوشتند *

• بیت •

بنام آنکه او نامی ندارد • بهر نامش که خوانی سربرآرد
مضمون آن که بگوش فضلا رسید بر سید اعتراض این معنی نمودند
که بجای القاب کافر مضمون این بیت منافی پاس شریعت است
سید در جواب فرمودند که ما بدون ذات پاک واجب الوجود همه
ممکن الوجود را معدوم الوجود میدانیم *

و میر مرتضی واعظ ساکن ملتان که بحلیه کمال صلاح آراسته
بود و موافق عقائد متکلمین بمرتبه پیروی شرع محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم می نمود که هر جا مجلس سماع و ساز
بود نمی رفت بلکه در منع آن تامقدور می گوشید و در محله که
سکنی اختیار می نمود احدی را در جوار آن جرأت نبود که صدای
سرود بلند سازد - و طعام خانه حکام نمی خورد - و جمع کثیر بار
گرویده بودند اما هر که بخدمت او آمده می گفت مرید می
شوم با زجر و ملامت در منع این کلمه پیش آمده می گفت بگو
آمده ام توبه و استغفار از گناهان گذشته نموده تائب شوم و آینده
توبتق آن یابم که قولا و فعلا مرتکب خلاف شرع نگردم بعده از
می پرسید که اگر حق سبحانه تعالی ترا فرزند عطا فرماید و زن

تو تکلیف رقص و سرود موافق رویه روزگار نماید قبول خواهی کرد
 یانه او در جواب میگفت که هر چه حضرت بفرمایند بعد ازان میگفت
 که فرموده من چه اعتبار دارد بگو هر چه خدا و رسول خدا فرموده
 اطاعت خواهم نمود و باز باو می پرسید که اگر زن تو بتو کاوش
 نماید که اگر بشادی فرزند من راضی نیستی در خانه تو نمی مانم
 برضامندی زن خواهی کوشید یا فرموده خدا و رسول خدا بجا
 خواهی آورد بعد که می گفت که حکم خدا را بجا خواهم آورد
 ازین مقوله گفتگوی نموده توبه میداد و تائب می نمود تا آنکه سه چهار
 هزار آدم از شهر ملتان و لاهور گرفته تا دکن باو گرویده بودند
 هر که برای او نذر و نیاز می آورد بعد کمال تحقیق که کمسب و
 پیشه او چیست و از وجه حرام بهم نرسانده و از عهده نفقه زن
 و فرزندان بر می آمده باشد میگرفت و از جمله نذری که می آوردند
 پنجم حصه آن بنام خمس بر میداشت و آن را مایه تجارت خود
 ساخته بود - و حکام تا پادشاه که تکلیف مدد معاش می نمودند قبول
 نمیکرد - و اکثر صائم و در عبادت حق سبحانه تعالی قائم و شب زنده دار
 و مشغول تلاوت قرآن میبود اما چون در وقت وعظ کلمات درشت
 در مذمت حکام ظالم و علمای صاحب ریا و جمعی از فقرا که
 مصاحب حکام برای ترقی معاش میگرفتند و در مزاج گوئی
 و جذب تلو باهل دول می کوشند و حکام را رهنمائی بهوی خلاف
 فرموده خدا و رسول خدا می نمایند و در مجلس آن جماعه سرود
 می شنوند و رقص و سماع بر مقابل بزرگان می نمایند میفرمود - و دیگر
 در ذکر جمعی که مرتکب بعضی بدعتهای نامشروع خلاف کتاب

که در شب بركات و عشا و عیدین رواج یافته میگردند و در براندختن رواج طعامی که بنام میت پخته حق مستحقین را بخانه یکدیگر می فرستند و طعام و ماکولات که بار رواج میت و نذر بزرگان خلاف ازویة عربستان و ایران و توران بعد خوراندن مسلمین و مستحقین بر سر سفره فاتحه می خوانند و در هندوستان رواج یافته که بالای آن طعام قبل از صرف آن فاتحه خوانده صرف می نمایند هر چند عمل مشایخ شده اما در کتب متداوله منع آن نوشته اند و در حرام بودن تنباکو بسیار میکوشید و کلمات درشت بزیان می آورد لهذا بهر شهری که میرفت و وعظ میگفت حکام و فضلا و مشایخ با او عداوت بهم رسانده در خفت او می کوشیدند چنانچه روز جمعه در مسجد جامع خجسته بنیاد ارننگ آباد قاضی اکرم که آخر قاضی القضاة حضور گردید همه ارباب عدالت را جمع ساخته اعلام طالب میر مرتضی در میان آورد و نزدیک بود که فساد عظیم برپا شود و جمعی که بامیر مرتضی از راه ارادت رفیق بودند خواستند که بهیئت مجموعی بر قاضی هجوم آرند و خفت رسانند میر بزجر و تسلی در منع هجوم آنها کوشیده خود در مجمع مجالس قاضی حاضر گردید قاضی بر سر حرمت تنباکو که در کدام کتاب و قول کدام مجتهد بنظر شما آمده که باین همه مبالغه در حرمت کشیدن آن گفتگو می نمایند موال کرد میر مرتضی انکار نمود که بدین عبارت من نگفتم و گفتگوی زیاد بمیان آمد و ارباب عدالت طرف قاضی گرفتند بعده قاضی گفت که مسلمان زیاده از شمار الوف با شما جمع شده اند برای مسلمانان دیگر که بنماز می آیند چا تنگی می نماید شما برای

وعظ جای دیگر اختیار نمایند و کلمه و کلام درشت از طرفین در میان آمد میر در جواب همین گفت که آنچه موافق شرع شریف باشد حضرت خواهند فرمود و من هم تابع شرع - اما بعده در ایامی که حضرت خلد مکان بهم تمخیر قلعجات در پونا تشریف داشتند و قاضی اکرم قاضی حضور شده مخاطب باکرم خان گردیده بود میر مرتضی خود را بخدمت پادشاه رسانده کتابی که مسمی بحق گو تالیف نموده بود گذراند پادشاه دین پرور دو سه ورق آن مطالعه نموده کتاب را بزانو گذاشته هر دو دست برداشته فرمودند الحمد لله ثم الحمد لله که در عهد ما چنان مردم حق گوهستند - بپادشاه زاده محمد کام بخش فرمودند شما سید را نزد خانه خود جا داده آنچه ارشاد نماید بسمع رضا بشنوید و موافق آن عمل نمایید و تکلیف مدد معاش نمودند سید والا قدر از قبول ابا نمود و بعد چند روز دیگر پادشاه فرمودند سید ما می خواهیم که شما خدمت احتساب یکی از شهرها که آب و هوای آنجا بشما موافق باشد بفرمایید سید در جواب عرض نمود که اگر احتساب مردم خاص می فرمایند قبول می نمایم و الا مردم عام اکثر شهرها بمن گرویده اند پادشاه فرمودند معنی خاص و عام نفهمیدیم قاضی اکرم خان که قابوی سخن می جست بعرض رساند که مراد سید از مزار و مقابر بزرگان است که وقت وعظ بالای منبر می فرمایند بر سر قبر هر بزرگی که طنبور و دهل و انواع ساز نواخته می شود و سرود می نمایند استخوان آن بزرگرا برآورده باید سوخت پادشاه فرمودند که ما تا اینجا همراه نیستیم اگرچه سید انکار نمود اما فائده نداد و

آبروئی که مید بخدمت پادشاه بهمرسانده بود بحال نماند میر مرتضی هم ترک رفتن درخدمت پادشاه نموده بدون آنکه رخصت حاصل نماید روانه برهانپور گردید - چون فضلا و حکام و مشایخ همه شهر از راست گوئی مید بمرتبه ناراضی و شاکی بودند که برای خفت او رخنه می جستند و آخر یک روز برسر منبر که در مذمت خوردن مسکرات آیه و حدیث می خواند درباب حرمت بنگ حدیث تهدید آمیز خواند یکی از فضلاء کشمیری مدعی شده بخفت تمام پیش آمده گفت که بنگ در وقت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم کجا بود بعد از پانصد سال دیگر بهم رسید توکه حدیث وضعی می خوانی ترا تعزیر باید نمود ازین مقوله مکرر خفت بسید رسید و کار بجای رساندند که از سختی جوانان عشرت دوست و فضلاء دنیاپرست میر مرتضی از مسجد بخانه خود رفته بر نیامد و در همان ایام اجل موعود او رحید و بقول مشهور خود را مسموم ساخت *

ذکر سکه و خطبه نمودن محمد اعظم شاه و بمراد دل
نرسیدن او و کامیاب شدن شاه عالم بادشاه که بواسطه
دوازدهم بصاحب قران امیر تیمور گورگان میرسد

محمد اعظم شاه بصوبه داری مالوا از پادشاه رخصت حاصل
نموده بیست گروهی از لشکر رسیده بود وقت شام خبر واقعه خلد مکان
بار رسید همان روز سواری فرموده بهیر و کارخانجات را همانجا گذاشته
با امرای خاص و جمعی که توانستند رفاقت او نمود بطریق ایلغار
خود را بلشکر رسانده داخل کلال بار گردید - همه امرا سوای اسدخان
و حمید الدین خان که بتقریب تعزیت و نگاهبانی اندرون کلال
بار بودند باستقبال شتافتند و مراسم تعزیت و تهلیت بجا آوردند
بعد از فراغ احوال کفن و دفن پدر بزرگوار بجدب قلوب و تسلی
جمعه الملک اسد خان و دیگر امرای عمده رکاب و خدمه محل
پرداخت - بعده از کمیت خزانه و جواهر خانه و توپخانه و
کارخانجات دیگر خبر گرفته اطلاع یافته آنچه قابل برداشتن
همراه رکاب بود تفریق نموده سزاواران شدید برای سرانجام
باربرداری و دیگر مایحتاج سفر مقرر نمود و بحکم اختر شناسان
هند و فرس برای جلوس دهم ذی الحجه قرار یافت - بشاه زانه
بیدار بخت که در احمد آباد به نیابت خود گذاشته آمده
بود و بعد رسیدن ابراهیم خان صوبه دار در فکر بر آمدن بود حکم

بدین مضمون صادر شد که بسرحدمالوا رسیده منتظر حکم دیگر باشد و تار سیدن رایست ظفر بیکر در پیش قدمی جرأت ننماید. دران ایام محرم اوراق در رفاقت محمد مراد خان که واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه احمدآباد و فوجداری سرکار تهافیسر و کودره داشته بود بهم فی الحقیقه که محمد مراد خان خلعت رخصت از شاه زاده بیدار بخت پوشیده بخانه آمد درین اثنا چویدار ابراهیم خان ناظم رسید که بتأکید طلبیده اند بعده که محمد مراد خان نزد ابراهیم خان رفت چون بر خلعت رخصت شاه زاده مطلع گشته بود پرسید که نزد شاه زاده خبری از حضور رسیده و شاه زاده را بچه حالت دریافتند محمد مراد خان گفت اثر هیچ خبر تازه معلوم نگردید و مزاج شاه زاده بدستور هر روز دیده شد بعده ابراهیم خان خط وکیل را که روز دهم از احمد نگر باحمد آبان مشتمل بر خبر واقعه ناگزیر حضرت خالد مکن رسیده بود بدست محمد مراد خان داد، گفت که همین ساعت بخدمت شاه زاده رفته خط را بنمایید و از طرف ما تعزیت و تهنیت سلطنت عرض کنید - بعده که محمد مراد خان بخانه آمده تبدیل رخت خلعتی نموده بخدمت شاه زاده رفت شاهزاده در خواب بود نظر بر تأکید زود رساندن خبر بخواجه سرای صاحب نبوت بتقید گفت که شاه زاده را بهر تدبیری که دانید بیدار نمایید تا آنکه شاه زاده بیدار شد و خواجه سرا عرض نمود که محمد مراد خان بهیار مضطر آمده التماس بیدار نمودن دارن بشاه زاده چون خبر بدماری پادشاه رسیده بود پرمید خلعتی که پوشیده رفته بود در بردارده پانه خواجه سرا عرض نمود که رخت سفید دیگر پوشیده آمده شاه زاده

گربان گشتہ باچشم اشک آلودہ برآمدہ در خلوت خانہ محمد مراد خان را نزد خود طلبید محمد مراد خان خطی کہ باخود برده بود بدست شاہ زادہ دادہ تسلیہ باب تعزیت و تہذیت سلطنت از طرف ابراہیم خان و خود بجا آورد بعدہ شاہ زادہ گفت محمد مراد خان تحقیق بدانید کہ کار سلطنت ہندوستان ابتر خواہد شد قدر عالمگیر پادشاہ خالق نمیدانستند زیادہ ازین نیست کہ چند روز آسمان بر مراد ما گرد و حق سبحانہ و تعالی سلطنت نصیب پدر ما نماید اما کار بخون ریزی خواہد افتاد - بعد ازان ابراہیم خان بفکر آن افتاد کہ خطبہ عید اضحیٰ بنام کدام پادشاہ زادہ خواندہ شود آخر قرار بران یافت کہ بعد طلوع آفتاب کہ هنوز شہرت واقعہ عالمگیر پادشاہ غازی بر زبانہا جاری نگردیدہ بود بعید گاہ رفتہ خطبہ بنام نامی اورنگ زیب عالمگیر پادشاہ خواندند - و ابراہیم خان کہ خود را اعظم شاهی می گرفت چشم بر راہ بود و انتظار میکشید کہ اگر حکم رفاقت بیدار بخت از طرف محمد اعظم شاہ برسد نگاہ داشت سپاہ نمودہ باتفاق محمد بیدار بخت خود را بطریق ایلغار باکبر آباد رساند و فی الواقع اگر محمد اعظم شاہ از راہ ومواس مانع نگردیدہ بیدار بخت را ماذون می ساخت در اکبر آباد کہ مختار خان خسر بیدار بخت صوبہ دار بود و نہ کرور روبیہ مولی اشرفی و روپیہ غریب نواز کہ تا پانصد تولہ بوزن می باشد و طلا و نقرہ آلات غیر مسکوک موجود بود و باقی خان قلعہ دار کہ خزانہ در تصرف خود داشت انتظار می کشید کہ از وارثان ملک ہر کہ پیشتر برسد خزانہ و کلید قلمہ حوالہ او می نمایم موافق

مصلحت عقل و رای صائب بود اما آنچه در تقدیر الهی بود
بعمل می آید *

الحال چند کلامه از احوال محمد کام بخش باحاطه بیان می
آرد که پادشاه زاده محمد کام بخش بعد از رخصت از خدمت
پدر بزرگوار بقلمه پریونده که چهل پنجاه کروه مسافت داشت
رسیده بود که خبر واقعه ناگزیر پادشاه عالم ستان بار رسید -
محمد امین خان باتفاق جمعی بدون اذن و اطلاع محمد کام بخش
کوچ نموده خود را بخدومت اعظم شاه رسانید و از جدا شدن
محمد امین خان تفرقه و فساد زیاد در لشکر کام بخش رو داد
و احسن خان عرف میر سلطان حسن در تسلی و جذب قلوب
دیگر مردمی که همراه مانده بودند کوشیده از انجا بقصد تصرف
قلمه بیجاپور روانه گردید چون نزدیک قلمه بیجاپور رسیدند بهید
نیز خان که قلمه دار بیجاپور بود پیغام وعده و وعید لطف آمیز
برای سپردن قلمه نمودند سید نیاز خان ابتدا از قبول اطاعت
ابا نموده به بندر بست برج و باره پرداخت و کار بمورچال بستن
مقابل دروازه کشید - چون خبر واقعه عالمگیر تا رسیدن کام بخش
مندبند بود بعده که بثبوت پیروست بعد آمد و شد پیغام که از احسن
خان تردد و تدبیر های نمایان بظهور آمد مید نیاز خان کلید قلمه
را فرستاد و خود برآمده ملازمت نمود و بعد انقضای قریب دو ماه
که از بند و بست شهر و اطراف خاطر جمعی حاصل نمود احسن
خان را بمنصب پنجهزاری سرانندی داده بخدومت بخش دیگری
مستقل گردانید و حکیم محسن را قلمه ان وزارت عطا نموده مخاطب

بتقرب خان ساخت و سید احمد و سید خان و حکیم محمد مهدی
حیدرآبادی و احمد خان و دیگر همراهان پادشاهی و والا شاهی
را از بخشیدن جواهر و خطاب میان همچشمان ممتاز گردانیده جشن
جلوس نموده خود را در خطبه ملقب بدین پناه گردانیده سکه
بدین مضمون جاری ساختن فرمود •
• بیت •

در دکن زد سکه بر خورشید و ماه • پادشاه کام بخش دین پناه
بعده که هفت هشت هزار سوار فراهم آورده بود متوجه تسخیر
قلعه واکنگیر گردید - و سید نیاز خان یک دو منزل وفات نمود
وقت شب خیمه خود را چنان امتاده گذاشته فرار نموده خود را
باعظم شاه رسانید - بعده که کام بخش گلبرگه رسید قلعه را بتصرف
خود آورد و سید جعفر نام از سادات باره را بتجویز احسن خان
قلعه دار نموده پیشتر بقصد واکنگیرا که بعد خبر واقعه حضرت خلد مکان
بتصرف پریانایک رفته بود متوجه گردید بعد از آنکه بپای قلعه واکنگیرا
رسید باهتمام احسن خان شروع بمورچال بستن و تردد قلعه گیری
نمود و پریا محصور گردیده تا پانزده بیست روز شرط قلعه داری
بجا آورده بعده که بوساطت احسن خان تسخیر قلعه نمود قلعه دار
گذاشته متوجه ملک گیری گردید - ازان که میان تقرب خان و
احسن خان در عالم همچشمی سوء مزاج بمیان آمده بود
تقرب خان قلعه داری گلبرگه را از تغیر سید جعفر بنام دیگری
مقرر کرده فرستاد سید جعفر عمل نداد بعد از آنکه محمد کام بخش
خود بپای قلعه گلبرگه رسید باز سید جعفر چند روز در پیروان
قلعه استنادگی نمود و بدنامی آن با احسن خان عائد گردید - بعد ازان که

پیر سر بازار گنج احسن خان که قول معانی محصول داده در گرد
 آردی رمد میکوشید تقرب خان بعرض محمد کام بخش رساند که آبادی
 بازار گنج احسن خان باعث شکست شاه گنج پادشاهی می گردد
 و کام بخش مانع آبادی بازار احسن خان گشت این معنی بر طبع
 احسن خان نظر بر حسن عقیدت و جانفشانی که در خدمت کام بخش
 می نمود بسیار ناگوار گردید و جهنده بازار خود را شکسته نزد
 تقرب خان فرستاد بهر حال باز تسلی احسن خان نموده برای
 تسخیر قلعه کرنول که یوسف خان فوجدار و قلعه دار بود تعیین
 نموده پیس خرد خود را بطریق توره همراه او نمود یوسف خان از
 پییدن قلعه سرور از ده پیغامهای وعده و وعید و دوا بدین مورچال سه لک
 روپیه برای سرکار داده احسن خان را راضی ساخته برخیزاند - و بعد
 آن طرف ارکات که داود خان افغان پنی فوجدار آن ضلع بود
 احسن خان برای ملک گیری مامور گردید و تردد های که از
 احسن خان در جانفشانی با وجود کمال عسرت که بر تمام لشکر
 فاقه می گذشت در آن طرف بظهور آمد - اگر بتحریر تفصیل آن
 پردازد باطناب کلام می کشد لهذا باقی ذکر محمد کام بخش بر محلی
 موقوف داشته بتحریر سوانح کوچ اعظم شاه و بهادر شاه می پردازد *
 اعظم شاه دهم ذی الحجه بر تخت جلوس نموده بدین
 سکه دکن را پر آوازه ساخت *

* بیت *

سکه زد در جهان بدولت و جاه * پادشاه ممالک اعظم شاه
 و امروای قدیم پادشاهی و الاشاهی و اکثر امیران رگاب را بعطای
 خلعت و جواهر و امانه و وعده و وعیدهای لطیف آمیز نواخته و

امیدوار ساخته و ستماء ذی الحجة باتفاق جمدة الملك امیرالامرا
اسد خان و ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و میرزا صدر الدین
محمد خان و صفوی خان که تازه از ایران رسیده بخدمت
بخشیگوی سرفرازی یافته بود و تربیت خان میر آتش و
چین قلیچ خان بهادر که در همان ایام از صوبه داری بلجیا پور رسیده
بود و محمد امین خان و خان عالم و منظور خان پسران خان زمان خان
دکنی که هر دو در شجاعت ضرب المثل بودند و کامیاب خان و
سید مظفر خان اسدخانی و راجه رام سنگه هاره و دلپت راو بندیل و
جمعی دیگر از امرای نامی همراه خود و رکاب حضرت پادشاه
منفور که اگر بتعداد همه پردازد بطول کلام منجر می گردد بقصد
مقابل شاه عالم روانه گردید - همینکه نزدیک نواح خجسته بنیاد
رسیدند شنیدند که حمید الدین خان بهادر بر سر قبر حضرت عالمگیر
که در جوار درگاه حضرت برهان الدین و زین الدین مدفون گشته
مجار گردیده بعد که برای فاتحه مرقد حضرت عالمگیر تشریف بردند
دست حمید الدین خان گرفته همراه آوردند - بعد از آنکه داخل
خجسته بنیاد شدند منصور خان روز بهانی را که بحکم عالم گیر
برای جاری نمودن راه پیشتر آمده بود بعد ملازمت بصوبه داری
خجسته بنیاد مامور فرمودند - میرزا یار علی رخصت کعبه الله
حاصل نمود - بعد که بسواد دار السور برهانپور رسیدند یک دو مقام
نموده بعد بند و بست ضروری کوچ فرمودند - محمد امین خان
بهادر و چین قلیچ خان بهادر که مخاطب بخان دوران گردیده بود از
بعضی وضع و سلوک اعظم شاه افسرده خاطر گشته ترك رفاقت

نموده خود را به اورنگ آباد رساندند و اکثر پرنجات را قابض و متصرف گشتند *

الحال بذکر بهادر شاه میپردازد - چون پادشاه مغفور منعم خان را که در منصوبهای کاروبار و کار طلبی نادر العصر گفته می شد تعینات کابل نموده بودند و بخدمت شاه عالم عبودیت و رسوخیت خاص بهمرمانده بود شاه دیوانی محالات جاگیر خود که در صوبه لاهور داشتند بدو فرموده تجویز دیوانی صوبه لاهور نیز بنام او بحضور معروض داشته بودند و سند دیوانی نیز بنام او رسیده بود بعد رسیدن خبر امتداد آزار عالمگیر پادشاه منعم خان از راه فدویت که در خدمت شاه داشت در فکر سرانجام مهیا ساختن بار بردار و اسباب سفر افتاده قطارهای شتر و گاوهای توپ کشی و دیگر مائحتاج ضروری جنگ سلطانی که بروقت بکار آید در پرنجات ما بین راه لاهور و پشاور بمنصوبه و تدبیری که شهرت نیابد موجود ساخته گوش برآواز تغیر وضع روزگار بوقلمون می بود تا آنکه بدست و هفتم ذی الحجه خبر واقعه پادشاه به پشاور رسید و بهادر شاه همان روز بفکر کوچ افتاد و روز دریم آن که عرضه داشت منعم خان نیز مشتمل بر مبارکباد «الطننت و التماس زود برآمدن از نظر گذشت حکم پیشخانه برآوردن فرمودند و روز دیگر بلا توقف خود بدولت برآمدند و همه اصرای متعینه رکاب رفاقت نمودند الا فتح الله خان که از شجاعان مشهور گفته میشد و دران نزدیکی تعینات کابل شده بود از رفاقت ابا نمود بعد عرض فرمودند که جان نثار خان که از نمک پروردهای قدیم ماکه

در شجاعت و تردد ثانی فتح الله خان است در مرحد اکیراباد با
پنج شش هزار سوار خود را بعظیم الشان خواهد رساند - و احکام
طلب امیران و شاه زاده معزالدین که صوبه دار تهنه بود و
اعزالدین که نیابت پدر در ملتان داشت و دیگر جمعی که
گمان فداویت و هوا خواهی برانها داشتند صادر فرمودند و کوچ
بکوچ طی منازل می نمودند تا آنکه نزدیک لاهور رسیدند
و مدغم خان که بمحرم رسیدن خبر واقعه پادشاه بفکر نگهداشت
مجاهد و سرانجام توپخانه و فراهم آوردن خزانة افتاده بود با چهار
پنج هزار سوار برآمده دو منزلی لاهور محله مجاهد و توپخانه نموده
با فرد موجود ساختن چهل لک روپیه ملازمت نمود و تسلیمات
سلطنت بجا آورد شاه عالم فرمودند که بشما هم وزارت مبارک باد -
حاصل کلام اواخر محرم الحرام سنه [۱۱۱۹] مذکور نواح دار السلطنت
لاهور شرف نزول فرمودند - دران منزل مبارک که در سلخ محرم
و غره صفر المظفر از عدم رویت اختلاف بود مقام نموده بزن سکه
و خواندن خطبه بنام نامی خود حکم فرمودند و امیران همراهم
مع نذر و نیاز تسلیمات مبارکباد بجا آوردند و زر سرخ و سفید
کهنه را سرخ روئی تازه حاصل گردید و طلا و نقره سفید بخت را
شرف رواج زیاده از اندازه روی داد - اگرچه حکم نمودند که نیم
باشه بر وزن روپیه افزوده مسکوک سازند و بدان وزن در حضور لکها
مسکوک گردید اما چون در تفرخواه ارباب طامب و داد و ستد بهمان وزن
سابق محسوب می نمودند رائج نگردید - و برای طلب پادشاه زاده
محمد معزالدین صوبه دار ملتان مع پسر کلان که حکم صادر گردیده بود

درین مکان نشاط افروز رسیده سعادت قدمبوس حاصل گرد و تسلیم منصب بیست و پنج هزارى پانزده هزار سوار از اصل و اضافه فرمودند و محمد اعزالدين پسر محمد معزالدين را منصب هشت هزارى سه هزار سوار عطا نمودند و پادشاه زاده محمد عظيم را غائبانه بعطای منصب هجده هزارى پانزده هزار سوار سرافرازى بخشیدند و فرمان زود رسیدن بمستقر الخلافت اکبر آباد بنام محمد عظيم صادر فرمودند و پادشاه زاده محمد رفیع القدر را شانزده هزارى پانزده هزار سوار و پادشاه زاده خجسته اختر را چهارده هزارى نه هزار سوار نمودند و شاه زاده محمد کریم خالف پادشاه زاده محمد عظيم را بهفت هزارى دو هزار سوار سرافرازى بخشیدند و منعم خان را از پایه هزار و پانصدى مراتب چهار هزارى دو هزار سوار بخطاب خان زمان و نقاره و عنایات دیگر مرحمت نموده امیدوار عطای وزارت و مراتب اعلی ساختند و پسر کلان خان زمان را اضافه و خطاب خانه زاد خان عطا فرمودند و بهادر علی خان را مخاطب باله وردی خان نمودند و مردان عالی خان را بخطاب وزیر خان سربلندی دادند و عنایت خان پسر لطف الله مرحوم نبیره سعد الله خان را بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و علم و نقاره سرفراز ساخته بهراولي فوج پادشاه زاده کلان محمد معزالدين ممتاز فرمودند و خواجه شکر الله خان را خطاب سادات خان عطا کردند و محمد رستم خان را مخاطب برستم دل خان ساختند و حسین علی خان پسر عبد الله خان را که هزار و پانصدى بود سه هزارى دو هزار سوار نموده از عطای نقاره باند آوازه گردانیدند و نیاز عالی خان را خطاب

قلیچ خان عطا نموده و سید تاج را مخاطب بشهامت خان ساخته و محمد سعید را مالک خان را بخطاب سیف الله خان امتیاز بخشیدند و دیده مغل خلف آغمر خان را بخطاب موروثی او مفتخر ساختند و بخدمت قراولی مامور فرمودند و بهمین دستور بسیاری از خانه زادان در شناس و ملازمان کار طلب و الاشاهی را که اگر بتحریر تفصیل هر یک پردازد از سر رشته اختصار باز می ماند بعطای اضافه و عذایات دیگر بر هم دیگر امتیاز بخشیدند و همه را بامید ترقی آیدنه خورمزد گردانیدند مبلغ چهل لک روپیه از خزانه لاهور گرفته کوچ فرمودند بعد رسیدن سهرند بیست و هشت لک روپیه وزیر خان که صاحب مدار سهرند بود از زر پادشاهی پیشکش نمود و اواخر صفر المظفر بحوالی دار الخلافت شاه جهان آبک مضرب خیم ظفر انجام فرمودند - درین ضمن عرضداشت پادشاهزاده محمد عظیم (متضمن برینکه بعد رسیدن نزدیک شهنشاه پور برخبر واقعه ناگزیر جد بزرگوار اطلاع یافته شروع بنگاهداشت مپاه نموده بگرد آوری فوج و دلایای تمن داران عمده آن نواح و تسلی و رعایت فوجداران صاحب فوج پرداخته زباده از بیست هزار سوار فراهم آورده بطریق ایلغار قبل از رسیدن محمد بیدار بخت خود را باکبر آبک رساند و مختار خان صوبه دار را مغلوب هراس و بیدخل و محصور ساخته اموال او را بضبط در آورده باقیخان قلعه دار را نیز مستمال نموده برای سپردن مقالید خزانن انتظار مقدم سعادت توام میکشد - سلطنت سواد اعظم هند بران زمیند تاج و تخت پادشاه سلیمان پایگاه سکندر اقبال همایون فال بغرخی و فیروزی مبارکباد) رسید - بعد عرض این مرزده

فرحت اثر شکون مفتاح سلطنت دانستند و بهمین مضمون
خبر تسخیر اکبر آباد و مقید گردیدن مختار خان و اطاعت باقی
خان قلعه دار که برای سپردن خزانه عذر نزول رایت ظفر آیت
بمیان آورده انتظار مقدم سعادت اثر می کشید از زبان منہیان و اخبار
نویسمان معروض گردید - گویند باقی خان در سپردن کلید قلعه و
خزانه از روی عجز و نیاز بخد مت پادشاه زاده محمد عظیم التماس
نموده که اگرچه قلعه و خزائن تعلق بهر دو وارث تاج و تخت دارد اما
هر که پیشتر برسد کمر خدمت بسته مقالید خزانه مع قلعه خواهم
سپرد و هیچ احدی را گمان نبود که باوجود آن همه بعد مسافت
بشار نظر بر تروند محمد اعظم شاه شاه عالم قبل از محمد اعظم شاه
خواهد رسید *

القصة بعد شرف نزول دارالخلافت و رسیدن عرضه داشت
پادشاه زاده محمد عظیم حکم شادیانه نواختن فرمودند - و خان زمان
را نزد محمد یار خان نبیره آصف خان که قلعه دار دارالخلافت بود
فرستاده به پیغام عنایت آمیز استمالت نمودند محمد یار خان بسمع
رضا شنیده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و صد اشرفی
و دوهزار روبیه نذر همراه خان زمان فرستاد که از طرف محمد
یار خان آداب مبارکباد سلطنت و قبول اطاعت بجا آورد - و جمعی
از بند های پادشاهی و ارباب عدالت و دیگر اهل خدمات آمده
شرف اندوز ملازمت گشته مورد عنایات گردیدند - و بعد فراغ از
زیارت مقابر بزرگان و رساندن فیض بخدام و مکانهای میمنت
نشان و بدست آوردن سی لک روبیه از خزانه دارالخلافت و سرانجام

بعضی مطالب ضروری اوائل و بیع الاول کوس توجه روایت
ظفر آیت طرف مستقر الخلافت اکبر آباد بلند آوازه ساختند و وسط
ماه مذکور در سواد باغ دهره نواح اکبر آباد مضرب خیام ظفر انجام
فرمودند - و پادشاه زاده محمد عظیم مع پسر شاه زاده محمد کریم
شرب اندوز - لازمست گردید - باقیخان قلعه دار با مقالید قلعه و خزائن
سعادت آستان بوس دریافته آداب تهنیت جلوس بتقدیم رسانند و مورد
الطاف و عنایات بی پایان گردید مبلغ نه کرور روپیه را اشرافی و
روپیه باختلاف روایت سواهی طلا آلات و نفقه غیر مسکوک که از جمله
بیست و چهار کرور روپیه فراهم آورد صاحبقران دانی بعد از خرچ
نمودن حضرت خلد مکان که بیشتر در سهم ملک دکن بصرف درآمده
بود و بروایت دیگر مع اشرافی و روپیه غریب نواز که از صد توله تا
پانصد توله مخصوص انعام مسکوک نموده بودند و اشرافیهای دوازده
ماه و سیزده ماهه عهد محمد اکبر پادشاه سیزده کرور محسوب
می نمودند بعرض رسید حکم شد که غنایه چهار کرور روپیه را اشرافی
و روپیه بر آورده ازان جمله سه لک روپیه بهر یک از پادشاه زاده رکاب
که نه لک روپیه باشد و سه لک روپیه بخان زمان بهادر مع پسران و
لک روپیه بسادات باره و لک روپیه بآغرخان و مغلیه همراه او
بدهند و بهمین دستور بهمه بند های پادشاهی که در رکاب بودند
و نوکران سابق که هشت ماهه نه ماهه طلب داشتند - و دو ماهه
بنو ملازمان و سه ماهه بمردم توپخانه و عده تمام کارخانجات و خدمه
محل رسانند و همچنان بارباب طلب و درویشان صاحب ریاضت و
ارباب حاجت خرمن خرمن روپیه و دامن دامن اشرافی بخشش

در آوردند جمله دو کورور روپیه بتعین سزاولان شدید بقسمت درآمد -
گویند در تقسیم زر بمرتبه تقید تاکید آمیز بکار رفت که از چوب
دمت خان زمان که خود از روی تهدید سزاولی می نمود یکی از
تحويلداران کشته گردید - خان زمان را از اصل و اضافه پنج هزار
پنج هزار سوار نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب به صاحب السیف
و القلم وزیر با فرهنگ جمله الملك بهادر ظفر جنگ ساخته هراول
فوج ظفر موج مقرر نمودند - و بترتیب فوج پندسی پرداخته امرای
کارزار دیده رزم آزما را جرنغار و برنغار و یلتمس و قول و چنداول
مقرر ساختند - و آخرخان را بخدمت قراولی مامور فرمودند و پادشاه
زاده محمد عظیم که قریب هشت نه کورور روپیه و بقولی یازده کورور از
زر فراهم آورده صوبه بنگاله همراه داشت محکم سی هزار سوار داده
مورد آفرین گردید جمله قریب هشتاد هزار سوار بقید اس شمار درآمد -
اگرچه جان نثار خان که از مدت فوجدار و قلعه دار گوالیار بود و در
خدمت شاه عالم از ابتدای نشو و نما پرورش یافته و جانفشانیها
نموده چشم امید ترقی زیاد از قدیم الخدمتهای دیگر داشت
و هم چنان شاه عالم نیز نظر برحق نمک قدیم و فدویت او چشم
بر راه بود که جان نثار خان با چهار پنج هزار سوار جان نثار آمده
به پادشاه زاده محمد عظیم پیوسته باشد اما از آنکه از غلبه تسلط و
اجرای حکم و سکه و خطبه محمد اعظم شاه و بعد مسافت شاه
عالم پام رعایت و اطاعت محمد اعظم شاه بر اکثر محذورات دیگر
اهم می دانست و حق نمک قدیم شاه عالم را نیز می خواست
که رعایت نماید و بدبده محمد اعظم شاه از طرف دکن و آمدن

بادشاهزاده محمد عظیم از طرف عظیم آباد انتشار یافت ببحر فکر
 فرو رفته از آنکه خود را در عقل و رای صائب معلم ثالث میگرفت
 در عالم عاقبت اندیشی چنان منصوبه بخاطر او رسید که بخدمت
 محمد اعظم شاه عرضه داشت نمود که اگرچه بحسب ظاهر از
 قدیم الخدمت شاه عالم گفته می شوم اما بدل و جان از بندهای
 عقیدت نشان آن جنابم و اراده ملازمت عزم جزم نموده در فکر مرانجام
 برآوردن عیال و ناموسم لیکن چون باربردار و سواری زنانه میسر نمی
 آید و محمد عظیم که نزدیک رسیده از شنیدن این اراده پدر غلام فوج
 برای گرفتاری و بردن عاجز تعین نموده امید و ارم که از راه فضل و کرم
 قبل از رسیدن فوج آن بلای عظیم مدد سواری و باربردار مع فوج شایسته
 عنایت و تعبیر فرمایند تا خود را برکاب عالی رساند و بهمین مضمون
 بخدمت شاه زاده محمد عظیم معروض داشت که غلام قدیم الخدمت
 احرام رکب بقصد جانفشانی بسته محمد اعظم شاه فوج برای
 بردن عاجز مقرر ساخته اگر از حضور فوج و باربردار برسد خود را
 بوالا خدمت رساند و بخاطر آورد از هر جا که زود فوج برسد همراه آن
 روانه شده برای طرف ثانی عذر بلا اختیار را شفیع جرائم خود
 سازد اما بروقت فوج هیچ طرف نرسید تا آنکه خبر پرتو رایت
 ظفر آیت شاه عالم طرف اکبر آباد بدو رسید و خبر آمد آمد محمد
 اعظم شاه نیز انتشار یافت ناچار بقصد ملازمت شاه عالم عازم گردید
 لیکن ازینکه یا سپاه برای طلب سابق و شرح حال نزاع بمیان آمد
 و باربردار مبسر نیامد بسیاری از اسباب زیاده سوخته بهر وجه که
 دانست جریده خود را با چند سوار معدود که قدری باربردار از طرف

پادشاهزاده محمد عظیم نیز در راه رسید خود را بغوج شاه عالم رسانده ملحق گردید - از آنکه شاه عالم نظر بر حقوق نمک قدیم و گذرانیدن سیزده چهارده سال برفاه حال در تعلقه قلعه داری و موجوداری و جاگیر میر حاصل چشم داشت رسیدن جان نثار خان با فوج شایسته داشت بعد عرض اهتفاس فرمودند که چه قدر جمعیت با خود آورده بعرض رسانند که با سه چهارنیل پانزده بیست سوار رسیده خلاف مرضی شاه عالم بظهور آمد و آخر نتیجه آن چنانچه بگزارش خواهد درآمد بوقوع پیوست *

الحال کلمه چند از محمد اعظم شاه بزبان خامه میدهد بعده که محمد اعظم شاه با توپ خانه رکاب قریب سی و پنج هزار سوار موجودی که بحساب فوج بندی از هشتاد و نود هزار سوار تجاوز کرده بود و امرای کارزار دیدند مزاج گرفته حضور متوجه پیکار خصم گردید منصور خان را در خجسته بنیاد گذاشته و فیروز جنگ را که در برابر بود همان جا نگاه داشته بطریق قافله سالاری که بهم عنانی پیک اجل طی مسافت نماید کوچ بکوچ قطع مراحل و طی منازل می نمود - اگرچه از عطای اضافه و ترقی مراتب و دیگر عنایات در جذب قلوب امرا می کوشید اما در تقسیم دادن و طلب سپاه و عطای مساعد و انعام نقد بسبب قلت خزانه امساک را کار می فرمود و اگر درین باب امرای عقیدت کیش بعرض میرساندند از راه غرور و تهوری که داشت بعدم احتیاج لشکر و جبن در طرف ثانی در جواب کلمات درشت بر زبان می آورد و فی الحقیقت خزانه هم آنقدر نداشت که بکشاده پیشانی

صرفت نماید سواي آن در وقت گوئی و کج خلقی گاه گاه موافق رویه او که داشت علاوه خراش خاطر ها و انسر دگی دل های همراهان می گردید - بعده که از دار الهور برهان پور عبور واقع شد چین قلیچ خان بهادر که بخطاب خان درانی مخاطب گردیده بود با چندی از مردم مشهور ترک رفاقت نموده بخجسته بنیاد معارفت نمود و محمد امین خان با اکثر مغلیه دست اندازی بر بنجاره لشکر نموده وقت کوچ رجعت کرده راه خجسته بنیاد اختیار کرد بعد عرض شنیده ناشنیده انگاشته متوجه تلافی آن نگردید - بعد از آنکه از آب هاندیا عبور نموده بسرحد در راه رسیدند از آنکه در الغفار خان نصرت جنگ با راجه ساهو نیبرگ سیوای غنیمت مقرری دکن که حقیقت او بگزارش آمده رابطه خاص داشت و از قدیم متوجه احوال او بود او را با چند نفری که رفیق شفیق او بودند بعرض اعظم شاه رسانده مطابق العنان ساخت و او خود را با پنجاه و شصت نفر که رفاقت او توانستند نمود نزد موهن سنگه زمیندار مفسد پیشه مشهور مابین سرحد جبال دشوار گذار سرکار بیجاگده و پرگنه سلطان پور نذر بار رساند و او پاره سرانجام ضروری راجه ساهو نموده از تعلقه خود و سلطان پور باعزاز گذراند و از آنجا آبو نام مرهته معروف بداند که از مفسد پیشگان مشهور گفته می شد و گدهی کوکر منده مابین پرگنه سلطان پور در تصرف او بود و از بندر سورت تا برهانپور تاخت و تاراج می نمود جمعیت با او داده بتعلقه وطن و قلعهای سر بفلک کشیده موروثی او که در آن ایام اختلاف سلطنت اکثر از قلاع مفتوحه خلد مکان باز

بمنصرف شمیم لکیم رفته بود رحماند و بعضی سرداران مرهته که بحسب ضرورت از راه نفلای با رانی تارابائی زن رام راجا رفاقت نمودند خود را بر راجه ساهو رحمانده رفیق گشتند - و راجا ساهو فوج عظیم فراهم آورده ابتدا بنواح احمد بگرآمده بروایتی وقت رفتن بوطن برگل زمینیی که واقعه حضرت خلد مکان روداد بود رسیده آن مکان را زیارت نموده نقد و طعام وافر بفقرا داده از اسجا با فوج سنگین که قریب بیست هزار سوار مرهته فراهم آمده بود بقصد زیارت قبر خلد مکان که نزدیک دولت آباد مدفون گشته و درینولا بخلد آباد موسوم ست روانه شد بعده که فوج پیش آهنگ او نزدیک خجسته بنیاد رسید هر چند راجه ساهو و برادران همراه او قصد تاخت و تاراج نداشتند اما تاراجیان چاشنه خور شروع بدست اندازی نواح خجسته بنیاد نمودند و منصور خان و دیگر متعین خجسته بنیاد برآمده به بند و بست برج و باره پرداخته در دفع شر آن جماعه کوشیدند و راجه ساهو بمنع مردم خود پرداخته بعد زیارت مزار بزرگان و قبر حضرت خلد مکان متوجه قلاع خود گردید - الحال ذکر باقی احوال راجه ساهو بر محل موقوف داشته عیان کمیت خامه را بتکریر امل مدعا معطوف می سازد *

بعده که محمد اعظم شاه از آب نربدا عبور نموده بگوالدیار رسید و خبر رسیدن شاه عالم و محمد عظیم با لشکر جهان آشوب باکبر آباد انتشار یافت بترتیب فوج پرداخته زیب النساء بیگم را که همشهره اعیانی محمد اعظم شاه بود مع خدمت دیگر زیادتیی محل خلد مکان و تواج خود با امیرالامرا آمد خان و نهایت الله خان و غیره با کار خانچایت

غیر ضروری و خزانه و جواهر آلات مع تبدیلی اکثری از امرای همراه در قلعه گوالیار نگاه داشت و چندی از پسر گیان محل را با قدری جواهر و اشرافی همراه گرفته باز زر در طلب سپاه داده شاه زاده بیدار بخت را هراول نموده ذو الفقار خان را مع خان عالم و منور خان پسران خان زمان حیدر آبادی و راو دلپت بندلیه و رام سنگه هاره و جمعی دیگر از بهادران رزم جو و افغانان شعله خو هراول بیدار بخت نموده و خود پادشاه زاده والا جاه و جمعی از امرای نامدار مثل میرزا صدرالدین محمد خان و ترویت خان و امان الله خان و مطلب خان و ملابت خان عرف سلطان نذرو عاقل خان عرف شیخ سلطان و صفوی خان بخشی تازه از ولایت آمده و سید شجاعت خان و ابراهیم بیگ تبریزی و عثمان خان و دیگر امرای کارزار دیدند ایران و توران و افغانان و راجپوتان تیز جلو که اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد پاشنه کوب هراول روانه شده بانوج قریب بیست و پنج هزار سوار جرار مانند سیل تند کوهسار بکمال غرور شجاعت و تهروری متوجه اکبر اباد گردیدند - گویند اگرچه همراه محمد اعظم شاه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آمده بود اما بصبب تنگی خزانه که در رحاندن زر بسپاه امساک می نمود و شهرت زر پاشی و گنج بخشی طرف ثانی انتشار یافت بیشتری از سپاه و تمن داران بانام و نشان متفرق شده برخاسته طرف شاه زاده محمد عظیم و شاه عالم رفتند - نقل می نمایند که خبر رسیدن محمد اعظم شاه نزدیک گوالیار بشاه عالم رسید فرمودند که نامه نصیحت آمیز به برادر بنویسند مشتمل بر اینکه پدر بزرگوار بخط مبارک

وصیت نامه مبني بر تقسیم ملک نوشته از جمله شش صوبه
دکن چهار صوبه مع صوبه احمد آباد بشما آرزائي داشته سواي
آن یک دو صوبه ديگر هم بشما تواضع مي نمايم و نمی خواهم که
خون ریزی مسلمانان بميان آید - نزد اهل اسلام و جمعی که بهره
از ایمان دارند ظاهر است که مقابل خون یک مسلمانى که ناحق
ريخته شود خراج ملکي اگر بکفارت آن دهند تلائی نمی تواند
شد باید که موافق وصیت پدر بزرگوار و عطا کرده داور دادگر
راضي شده در دفع فساد و آشوب بکوشند - و نیز گویند که پیغام
نمودند اگر از زیاده طلبی و بی انصافي دست بر نمی دارند
و مطابق فرموده پدر بزرگوار که خداوند مجازيست و بموجب حکم
خداوند حقيقي وصیت نموده راضي نمی شوند و باظهار شجاعت
و تهوري خواهند شمشیر خلاف از غلاف بر آرند چه لازم است که
برسر ملک فاني که باهم نزاع داشته باشیم عالمي بشامت ما و شما
زیر تیغ آید بهتر آنست که ما و شما بنفس واحد در میدان معین
بمقابله پردازیم و

• بیت •

به بینیم کز ما بلندی کراست

و پادشاه حقيقي باعانت که مي پردازد چون شما مقابل شمشیر
خود دیگری را موجود نمیدانید برای شما صرفه درین کارزار است
باز واهب بی منت کرا یآوری نماید - اگرچه بر ظاهر بیدان
خورده گیر نظر بر تهوري و پردای که محمد اعظم شاه فیل پیکار
داشت بر خلاف شاه عالم که تا مقدور در دفعه قتال و جدال
می کوشید این پیغام بعید می نماید اما از راوي نکه که بیغرض و

بلا تعصب طرفداري نقل مي نمود مسموع گردید که شخصی که
 واجبه پيغام بود وقت رساندن پيغام با او رفیق بودم - و نیز از زبانی
 جمعی که مدت بر رویه هردو زبده اولاد تیموری محرم و همدام
 بودند و طریقه انصاف از دمت نداده نقل می نمودند برینکه
 هر چند مقابل تیز جلویی محمد اعظم شاه که کوس دلوری او عالمی
 را پر آوازه ساخته بود شاه عالم تا مقدور بجنگ اقدام نمی نمود و
 بخونریزی مسلمانان راضی نمی شد لیکن بعده که کار بکارزار و مقابله
 با خصم می کشید هرگز در استقامت و حوصله او خلل نمی
 پذیرفت چنانچه شاهد این مقال است که اگر جبین او بر شجاعت
 غالب می بود و از خون ناحق ریختن مسلمانان تقرب نمیداشت
 بعد فتح و جلوس بر تخت وراثت تاج و سلطنت و مدعیان ملک
 و دولت را چنانچه بگزارش خواهد آمد برخلاف سنت جد و آبا
 مطلق العنان با خود نگاه نمی داشت - و درین مابین هرگاه مقربان و
 همدان شاه عالم باظهار بهیاری لشکر و فراهم آمدن خزانه کلمات
 غرور بر زبان می آوردند شاه عالم بسرزنش آنها پرداخته میگفت
 تکیه بر لشکر و خزانه و شجاعت نمودن خلاف طریقه دیندار است
 اخکیار پادشاه حقیقی است *

مرورا رسد کبریا و منی * که ملکش قدیم صفت و ذاتش غنی
 آری گاه گاه بر زبان او جاری می گردید که برادر ما بشجاعت و
 پرندهی خویش آن قدر غره است که شاید در حمله اول از راه تیر
 جلویی خود را در تهلکه بلا اندازد و اغلب از روی غروری که دارد
 آرزوی سلطنت باخو ببرد *

القصة بعده که نامه و پیغام برادر کلان بمحمد اعظم شاه رسید
بر آشفته گفت مگر آن عقل و هوش بلخته گلستان هم نتوانده
که حضرت شیخ معدی شیرازی فرموده که در پادشاه در اقلیمی
نگنجند و ده درویش در گلیمی بخسپند و آستین برمالیده این
شعر خوانده *

چو فردا بر آید بلنده آفتاب * من و گرز و میدان و انرا میاب
بعده که جاسوسان بهادر شاه خبر رسانیدند که هراول فوج محمد
اعظم شاه روانه شده می خواهند که از آب چنبل که هلیجه
کروهی اکبر آباد است گذشته آب بتصرف خود آرند حکم فرمودند
که خانه زان خان و صف شکن خان داروغه توپخانه با چندی از
بهادران و آغر خان قراول رفته معبر آب را در تصرف خود آورده
نگذراند که فوج خصم عبور نماید - درینوا بعرض رسید که محمد
اعظم شاه می خواهد که از گذر طرف سمو گده گذشته اکبر آباد را
جانب پشت گذاشته بمقابله پردازد فرمودند که پیش خانه برده
نزدیک مرای جاجو استاده نمایند - رستم دل خان را با دوسه
امیرنامی صاحب فوج و بیشتري از مردم توپخانه همراه دانه
آغر خان را بقراولی مامور ساخته امر نمودند که خبر فوج خصم
پیهم رسانید و خود بعزم شکار سوار شدند - و بشاه زاده محمد عظیم
پیغام صادر شد که با لشکر خود مستعد جنگ گشته گوش بر آواز
فوج خصم بوده بمقابله پردازد و خان زمان را مامور ساختند که
بقوچ بندی پرداخته بروقت کمک محمد عظیم نماید و بهر سه
شاه زاده نامدار فرمودند که باد یگر امرای کارزار دیده رزم آزمای

خصوصاً چفته خان بهادر فتح جنگ و حسن علي خان و حسين علي خان مع برادران و ديگر سادات شير نبرك بارهه و بهادر علي خان و اله وردی خان و هزبر خان و تهور خان و رحمت دل خان و سادات خان و سيف خان و شهامت خان و عنایت خان نبیرة سعد الله خان و مقصود خان و فتح محمد خان و جان نثار خان و آتش خان و راجه جی سنگه نبیره راجه رام سنگه و راجه انوپ سنگه و باز خان ادغان با بسیاری از دلاوران ایران و توران و افغانان تهور نشان و راجپوتان جلالت پدشه مستعد و آمادۀ مقابله خصم باشند و دیگر بهادران رزم دیده طرف جرنغار و برنغار و فوج یلتمش از سرنو مقرر گشتند و هر یکی طرفی مستعد کارزار و چشم بر راه فوج خصم گردیدند - و ازان طرف محمد اعظم شاه آرایش فوج خود نموده و نظر بر بسیاری فوج برادر نگذاشته بی آنکه بمنصوبه و تدبیر جنگ پردازد از راه تهوری مانند شیر غران که خود را برگلۀ گوسفندان زند متوجه فوج شاه عالم گردید و از یک طرف همراه شاهزاده محمد بیدار بخت هراول ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و خان عالم و مذور خان که از تهور پیشگان دکن گفته می شدند و امان الله خان و خدا بنده خان و راو دلپت بنده و رام سنگه هارا و سترسال پسر رتن را تهور و مرشد قلی خان پسر مصطفی قلی بیگ رنگنه که از بندهای قدیم خدمت بود و خطاب پادشاه قلی خان و خدمت دار و غکی توپخانه هر بلندی یافته بود با دیگر نام آوران جنگ جو و توپخانه آتش بار مقرر نمودند و شاهزاده محمد و الاجاه طرف دست چپ قرار داده امان الله خان نبیره اله وردی خان

و عبد الله خان عرف امان الله بیگ ترکمان و حسن بیگ
والا شاهی و جمعی از مردم عمده کار طلب همراه شاهزاده هراول
و از طرف دیگر شاه زاده والا تبار با سلیمان خان پلئی و عمر خان و
عثمان خان پسران شمشیر خان قدیمی و عبد الله خان و صلابت
خان و عاقل خان و حمید الدین خان و امیر خان و مطلب خان و
میرزا صدرالدین محمد خان صفوی و صفوی خان که هر دو از خاندان
پادشاه ایران گفته می شدند و جمعی دیگر از جلالت کیشان ایران و
افغانان شیونبرد و راجپوتان جلالت کیش که ترتیب فوج بندی از تیز
جلوئی بحال نماید یکه تاز ناگهان و غافل بر سر پیش خانه شاه عالم
رسیدند - رستم علی خان و جمعی دیگر که همراه پیش خانه بودند با
مردم توپ خانه ساعتی بمقابله هراول پرداخته چند نفر بکشتن داده
رو بهزیمت آوردند و تمام بهیر همراه توپخانه و پیش خانه بتاراج
رفت و خیمه را آتش زده سوختند و هر چه توانستند بغارت بردند
و داروغه توپخانه را دستگیر نموده بخدمت محمد اعظم شاه آوردند
گفت کیستی عرض نمود داروغه توپخانه بودم و میدادم گفت بگذارند -
شاه زاده محمد عظیم که بیخبر بطریق طلایه سوار شده بود خبر یافته
با فوج سنگین خود بمقابله شتامت و از هر طرف فوجها مانند سیلاب
بلامقابل فوج هراول اعظم شاه پیهم رسیدند ازین خبر که در فوج شاه عالم
انتشار یافت تزلزل تمام در لشکر روی داد ذوالفقار خان و دیگر
مقریان اعظم شاه عرض نمودند که صلاح دولت درین است که امروز
شادیانه فتح بنوازش در آید و همین جا حکم خیمه زدن فرموده قرار
مقابله بفردا نمایند از دبدبه شهرت فتح امروز و آوازه تملط خبر

مقابله بفردا تزلزل تمام در لشکر خصم رو خواهد داد و بسیاری از
نام آوران آن طرف درین فوج آمده ملحق خواهند گردید و جمعی
دل باخته بلا اختیار رو بفرار خواهند آورد درین صورت اغلب که در
استقامت شاه عالم نیز خالی تمام راه یابد و دل باخته بلا اختیار فرار
نمایند محمد اعظم شاه بر آشفته در جواب گفت این مصلحت
زنان است زبان بزجر و توبیخ کشاد - القصه باوجودی که پیشتر
از سپاه محمد اعظم شاه مشغول غارت و تاراج گردیده بودند
سزاولان شدید با پیغامهای تاکید و تهدید بر هراول و سرداران فوج
خود تعیین نمود - هجدهم ربيع الاول مطابق بیست و نهم خور داد
سنه یک هزار و یکصد و نوزده که زمین و آسمان از تابش آفتاب
کوره جدایی شده بود در میدان حاجو که بفاصله هفت هشت کوره
اکبر آباد است فوجها را باهم اتفاق مقابله افتاد * بیت *

رقم سنج شهنشاه زرنکار * چنین کرد تحریر آن کارزار
که چون شد مقابل بهم هردو فوج * طپش زد بدلهای چو در بحرموج
ابتدا هراول محمد اعظم شاه را با راجه بهادر خالوی محمد عظیم
و محمد رفیع خراسانی که آخر مخاطب بسربلند خان گردید و
بازخان و چندی دیگر از بهادران مبارز پید و نهنگان دریای غیرت
که هراول و پیش قدم فوج محمد عظیم بودند سروکار نمود رو داد و
از هردو طرف صدای توپ و غرش بان جانستان بهم آوازی کوس و
گرنای رزم غیرت امزای دلبران آن دشت پر وحشت گردید و دلوران
رزم جو و مبارزان شعله خوی هردو سو دلیرانه قدم بمحرکه کارزار
گذاشتند و فیلان کوه شکوه مست جنگی غرق آهن بازنجبرهای

دو منی و سه منی عفریت صفت هرطرف که رومی آوردند و منتخب
عظیم برپا می گردید *

• بیست •

چو گشت از دو سولشکر آراسته * جهانی پرخاش بر خاسته
دهاده برآمد زهر پهلوی * چکاچاک برخاست از هر سوی
زبس خون که از کشتگان شد روان * محیط بلا گشت هندوستان
بسی سرکه بی تن شد از تیغ نیز * نه دست نبرد و نه پای گریز
هرین دار و گیر و باریدن گوله و تیر را دلپست بندیده و راجه رام سنگه
هارا که هر دو از مبارز پیشگان شیر نبرد بودند با چندی از سر
گذشتگان پیش قدم هراول محمد اعظم شاه نقد حیات در باختند -
و از طرف فوج شاه عالم باز خان از پا در آمد و هر لحظه آتش پیکار
شعله ور میگردد تا آنکه خان عالم و منور خان که از دلاوران
صف شکن دکن گفته می شدند و در مبارزت بارها علم شهرت
برافراشته بودند نعره زنان فیل جرأت مقابل فیل محمد عظیم پیش
راندند و منور خان بی باکانه بمحمله رستمانه نیزه طرف شاه زاده
انداخت محمد عظیم نیزه او را زد کرد آن نیزه بر جلال خان تروار
زد بف محمد عظیم رسید محمد عظیم تیر بچله کمان در آورده
چنان بمینه حریف رساند که کار او ساخته شد و بروایتی از تیر
دست دیگری گشته شد - خان عالم که از کشته شدن برادر جهان در
چشم او تاریک گشت با دیده پر آب مع نیزه ابدار بر شاه زاده نیل
پیکار حمله آور گردید محمد عظیم نیزه او را نیز زد نموده و از گلوله تفنگ
جلال خان خان عالم نیز از پا در آمد - درین ضمن شاه زاده رفیع القدر و
بسیاری از بهادران بهد محمد عظیم رسیدند متصل آن محمد معزالدین

با حسین علی خان بارهه و عذایت خان نبیره معد الله خان رسیده
 بکمک برادر پرداخت و شاهزاده بیدار بخت مستانه وار نیل مقابل
 فوج خصم رانده داد مردانگی داده بحملهای پیاپی عرصه بردلوران
 مقابل تنگ ساخت درین حال حسن علی خان و حسین علی
 خان با دیگر برادران بارهه خود را از نیل انداخته با جمعی از دلوران
 حملهای رستمانه بروی کار آوردند و رستم علی خان و نورالدین خان
 و حفیظ الله خان و غیره پنج نفر که برادر و پسر خاله و خواهرزاده
 هردو برادر می شدند شرط جانفشانی بتقدیم رساندند و درین حالت
 شجاعت خان که از سادات بارهه نامی بود و مست علی خان
 بخشی خانگی محمد اعظم شاه فرود آمده مقابل سادات بارهه فوج
 بهادر شاه شرط جانفشانی بتقدیم رسانیدند و خان زمان مع پسر
 کلان زخمهای کاری گوله و تیر برداشت و ازان طرف شاهزاده
 بیدار بخت بعد تردد نمایان که هاله وار اطراف او فرو گزیده بودند
 و بصیاری از همراهان شاهزاده بگر آمدند از زخم گولهای پیاپی
 جان بجهان آفرین سپرد و خبر کشته شدن محمد بیدار بخت
 که بمحمد اعظم شاه رسید آه درد آلود جگر سوز شعله افروز از سینۀ
 پراخگر برکشید و مانند پیل مستی که خود را بر گوه پر از شعلۀ
 آتش زند نیل مقابل فوج خصم رساند و حملهای رستمانه و نبرد
 بهادرانه می نمود و بهر تیری صفدری را از خانۀ زین سرنگون
 می ساخت از هر خدنگی حوضۀ نیل بهادری رنگین می نمود و
 هر اجل رسیده که مقابل او می آمد از تیر شصت عدو دوز او
 بخاک هلاک می افتاد *

* نظم *

زهر تیر کز شست پرواز کرد • تنی را ز پیوند جان باز کرد
 در افکند خود را دران کار زار • چو شیرینی که گور افکند در شکار
 بر آید خروشی ده و دار و گیر • چو باران ببارد ژوبین و تیر
 گران جنگ رستم دیدی بخواب • شدی از نه بپش دل و زهره آب
 تردد و تهوری که ازان زبندد دودمان تیموری دران معرکه کارزار
 بعمره ظهور آمده و کوشش و کششی که ازان تهمتن والا نصب
 بوتوق پیوسته قلم مقطوع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است
 اگر داستان بی لاف و گزاف آن تهمتن وقت بگوش رستم داستان
 می رسید کوس شهرت تهمتنی آن منجر بافسانه و داستان کذب
 آلود میگردد - دران حالت ابراهیم بیگ تبریزی که از مبارزان مشهور
 گفته می شد اسپ بمیدان تاخته رو باعظم شاه آورده التماس نمود
 الحاح تردد و جانفشانی شیر خود درین میدان ملاحظه نمایند و از
 اسپ فرود آمده شرط پاس حق نمک بجا آورده داد مردانگی داده از پا
 در آمد - بالجمله دران دار و گیر که از غدار رستخیز و دود باروت هیچ
 احدی بحال دیگری نمی توانست پرداخت گولۀ زنبورک بشاه زاده
 والا جاه برادر خرد بیدار بخت که فیلبان فیل او در همان حال از
 زخمهای پیاپی افتاده بود رحید کار او تمام ساخت - و در همان حال
 گولۀ اجل اندرون سواری حوضۀ فیل والا جاه رحید و زوجۀ او
 جان بحق تسلیم نمود - و فیل سواری والا جاه که دران آشوب
 قیامت از مصدمات غرش بان و زخم گولهای شرور بار لاش آن نونهای
 سلطنت را برداشته دران لشکر سراسیمه وار می گردید و بروایتی
 از لشکر برآمده راه اکبر آباد پیش گرفته بود و احدی از لشکر طرفین

بجمال او نمی برداخت بلکه هرچند محمد اعظم شاه می خواست
 که از احوال آن شاه زاده جان باخته اطلاع یابد در آن آشوب اثری پیدا
 نبود. و از هر طرف مبارزان صف نبرد شاه عالم خصوص خان زمان
 مع پسران و شیرنبردان بارهه و حامد خان و عنایت خان نبیره
 سعد الله خان و جان نثار خان و لطف الله خان پانی پتی و قلیچ
 خان و دیگر بهادران شیرجنگ که در رکاب شاه زاده محمد اعظم
 و دیگر شاه زاده های نامدار بودند هاله وار اطراف محمد اعظم
 شاه فرو گرفتند و در چنین اختلال احوال و صدای دار و گیر باد
 تدبیری که یاد از دم صور مکش میزد از طرف قبله و لشکر شاه عالم
 چنان بر فوج محمد اعظم شاه وزیدن گرفت که هر تیریری که
 بمقد باد جهان آشوب بلشکر محمد اعظم شاه می رسید از زره
 و بکتر می گذشت و هر سنگ ریزه از طوفان که نمونه صرصر عا
 و نمود نشان می داد بر مبارزان آن شاه شیر نبرد می آمد حکم
 ساجمه تفنگ می داشت خلاف بان و تیر و گولش لشکر محمد
 اعظم شاه که از مخالفت باد و ناموافقت طالع بفوج خصم مقابل
 نارسیده بر زمین می افتاد - نقل می نمایند که در آن حالت تربیت
 خان از طرف اعظم شاه عمدا در بندوق جانب عظیم الشان خالی
 نمود هر دو خطا شد در همان حال گولش بندوق بسینه او خورد و
 در همین آن تیر هوایی نیز بردهن او رسید و جان در باخت - بهر حال
 در آن گرد و باد جهان پیش چشم لشکر اعظم شاه سیاه نمود *

* بیت *

ز گردی که بر خاست در رزم گاه * جهان گشت در چشم مردم سیاه

بدان گونه کم شد دران گرد مهر • که می جست با صد چراغش سپهر
 دران دار و گیر قیامت آشوب با وجود اثر غلبه نوج شاه عالم از
 حملهای رستمائه محمد اعظم شاه که کارنامه مبارزت بنزخمهایی
 کاری در اولاد چفته بسکه و مهر ختم بهادری رساند نزدیک بود که
 بسیاری از لشکر خصم تاب صدمه و مقابله آن نهنگ دروای
 غیوت نیاروده از پیش آر شیر بیدشت جلالت رو بهزیمت آرند -
 و عنایت خان پسر لطف الله خان نبیره سعد الله خان و سلطان
 خان و تهور خان و چندی از سادات نامی باره جمله چهارده
 پانزده سردار نامی لشکر شاه عالم بکار آمدند و بسیاری گنگونه
 سرخروئی زخم برداشتند - و از لشکر اعظم شاه تربیت خان که از مدتی
 دارونگی توپخانه از عهد خلد مکان بدو تعلق داشت و درین
 اوان ازو تغیر نموده بودند و صغوی خان بخشی تازه از ایران آمده
 و مرشد قلی خان که در همان روزها داروغه توپ خانه شده بود - و
 کوکلتاش خان عرف میر بدو که ازو تردد نمایان یظهور آمده و سید
 یوسف خان بلولی که خود را بغیل شاه زاده محمد عظیم رسانده
 زبدها خالی نموده قریب بیست زخم برداشته بود افتادند - و
 مست علی خان و شجاعت خان و اشرف خان و شریف خان
 و ضیاء الله خان نواسه شیخ ابو المکارم و عثمان خان و دیگر افغانان
 قریب پنجاه و در نفر نامی فیل سوار شرط جانفشانی بنقدیم
 رساندند - و خدا بنده خان که در عهد خلد مکان خانسامان بود و
 عبد المطلب خان که نیابت ذو الفقار خان میر بخشی داشت و
 ایمان الله خان زخمهائی کاری برداشته هر چند ازان معرکه جان

بسلامت بدر بردند اما بعد ملازمت شاه عالم بهمان زخمها و دیص
 حیات نمودند - و میرزا صدر الدین محمد خان بخشی و عمر خان و
 ظفر علی خان با جمعی دیگر از مردم با نام و نشان زخم برداشتند -
 درین ضمن بر لب ذوالفقار خان زخم کم نمائی رسید چون دید که
 کار از دست رفت و بسیاری از همراهان مبارز پدیده کشته و زخمی
 گردیدند و عرصه چنان بر محمد اعظم شاه تنگ گردیده که امید
 نجات نموده خود را بمحمد اعظم شاه رسانده گفت بر دیگر پادشاهان
 وجد و آبی شما نیز ازین قسم ماجرا گذشته که بریده از لشکر برآمده
 تقاضای وقت را از دست ندادند فی الحال مصلحت درین است
 که پا از معرکه کارزار کشیده خود را جایی باید رساند تا باز اگر طالع
 مدد نماید بتدارک می توان پرداخت محمد اعظم شاه ازین سخن
 بر آشفته جواب داد بهادری شما جان خود را در عرجا که خواهید
 سلامت بفرید حرکت ما ازین گل زمین متعذر است پادشاهان را
 تخت ست یا تخته - بعده ذوالفقار خان که حمید الدین خان
 نیز رفاعت او کرد راه گوالیار اختیار نمود دران حال آن شاه
 کم گشته سپاه که زیاده از دو صد سه صد سوار رفیق روز بیکسی
 پاو نمانده بودند خود را میان چندین هزار سوار و تیر و گول
 آتش باز گرفتار دید بفریاد آمد که شاه عالم بامن جنگ نمی
 نماید خدا از من برگشته بخت برگشته است - و شاه زاده عالی
 تبار را که بسبب صغر من در حوضه باخورد نشانده در محافظت
 او از صد تیر و گول می کوشید آن شاه زاده شیر نبرد بدان
 من میخواست جوهر شجاعت تیموریه بظهور آرد محمد اعظم

شاه مانع آمده زیاده محافظت از می نمود چون در سه فیلبان
فیل سواری محمد اعظم شاه از زخمهای بارش گوله افتاده بودند
و بفیل نیز زخمهای بی شمار رسیده بود ببقراری می نمود
هرچند که محمد اعظم شاه نیز از رسیدن زخمهای جانستان پای
خود در رکاب سفر آخرت می دید از راه غیرت و شجاعت خودداری
نموده پای خود از حوضه بر آورده فیل را می خواست
نگاه دارد و پیش راند نمی توانست درین حال که آفتاب عمر او
نزدیک بغروب بود تیری بر پیشانی او رسید کار او تمام ساخت -
رستم علی خان که نزدیک فیل او رسیده بود اطلاع یافته خود را
بالای فیل رسانیده سر اعظم شاه را بدیغ بیدریغ بریده در دامن خود
گرفته نزد شاه عالم روانه گردید و در لشکر شاه عالم صدای شادیانگ
فتح بلند آوازه گشت - تاریخ واقعه محمد اعظم شاه یافته اند
های محمد اعظم

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
بعده که بامید تمام سگ نامرد عرف رستم علی خان سر
محمد اعظم شاه را نزد بهادر شاه آورده ابتدا از دامن خود بر آورده
رخساره خون آلوده محمد اعظم شاه را بدنندگان نایاک خود از روی
غضب گزید بعد ازان بر پای فیل شاه عالم انداخته زبان
به تهنیت و دست بآداب تسلیم کشاد بهادر شاه از مشاهده گزیدن
آن مک سیرت نگاه تند طرف او نموده آب در دیده گردانید -
و هر چهار شاهزاده و خان خانان مع پسران و دیگر امیران از عقب

هم رسیده بدست و زبان آداب تهنیت فتح بجا آوردند - و شاه زاده
 عالي تبار و بیدار دل و سعید بخت را با دیگران حاضر ساختند - و سواي
 جواهر و اشرفی که در حوضه فیض محمد اعظم شاه بود بتاراج رفت -
 خیمه و فیلان و توپ خانه و دیگر کار خانجات محمد اعظم شاه بضبط
 در آمد - و شاه عالم خیمه مختصر استاده نموده فرود آمده در رکعت
 نماز شکر ادا نمود باز حکم باحضر عالي تبار پسر محمد اعظم شاه
 و بیدار دل و غیره پسران محمد بیدار بخت فرموده همه را باظهار کمال
 لطف در آغوش گرفته پدرانه دست شفقت بر سر آنها گذاشته
 بموده امان جان و پرورش دادن بدستور فرزندان و عنایات بی پایان
 دیگر مستمال ساخته بهمه پردگیان مغفوم پیغام تسلی و پرسه ماتم
 نمودند - و خان خانان را در آغوش مرحمت گرفته از راه کمال
 قدردانی فرمودند که آنچه یافتم از سعی و تردد و جانفشانی شما
 بود و حکم کردند که لاش محمد اعظم شاه را بالاش بیدار بخت
 و والا جابه بعد غسل و کفن نزدیک روضه همایون پادشاه برده مدفون
 سازند - روز دیگر بعیادت خان خانان تشریف برده مرورا بچرخ
 برین رسانیده مخاطب بخان خانان بهادر ظفر جنگ و یار و نادار
 ساخته یک کرور روپیه نقد و جنس انعام که از ابتدای عهد تیموریه
 هیچ پادشاه بهیچ امیر رعایت و بخشش چنین نکرده بود نمودند و
 تسلیم منصب هفت هزاره هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه و
 سه اسبه و دو کرور دام انعام و خدمت وزارت بالاستقلال فرمودند -
 و از جمله ده لک روپیه که خان خانان پیشکش نمود یک لک روپیه
 نقد و جنس قبول افتاد - و نعیم خان پسر کلان خان خانان را مخاطب

بخان زمان بهادر ساخته از اصل و اضافہ پنج ہزاری پنج ہزار سوار
 نموده خلعت بخشی سیوم مرحمت نمودند و پسر خرد اورا
 بخطاب خانہ زاد خان بہادر ساخته سربلندی بخشیدہ تسلیم چہار
 ہزاری سہ ہزار سوار از اصل و اضافہ فرمودند - و ہر چہار پادشاہ
 زادہ را منصب سی سی ہزاری بیست ہزار سوار از اصل و اضافہ
 مقرر فرمودند و محمد معز الدین مہین اختر سلطنت را مخاطب
 بچہاندار شاہ بہادر و محمد عظیم را ملقب بعظیم الشان بہادر و
 رفیع القدر را بخطاب رفیع الشان بہادر و خجستہ اختر را مخاطب
 بچہانشاہ بہادر ساخته ہر چہار اختر برج سلطنت را حکم فواختن فرست
 بحضور و سوار شدن بر ناکی کہ بصورت تخت روان ساختہ بودند فرمودند -
 و ارسلان خان کاشغری را کہ خواہر زادہ مہر پرور حرم محترم پادشاہ
 بود مخاطب بچنتہ خان فاتح جنگ ساخته ہفت ہزاری ہفت
 ہزار سوار نمودند و دیگر ہمہ خانہ زادان قدیم و امراہی رکاب کہ زانہا
 تردد و جانفشانی بظہور آمدہ بود بعظای اضافہ نمایان و فیل و
 جواہر و تبدیل خطاب کہ اگر بتعداد آنہا پردازد باطناب کلام منجر
 می گردد مگر ہرجا کہ ضرور داند بر محل بزبان قلم خواہد داد
 بر ہم دیگر امتیاز بخشیدند - بعدہ کہ خبر فتح بہادر شاہ و کشتہ شدن
 محمد اعظم شاہ بگوالیار رسید حیمہ بخیمہ صدای زاری و نوحہ آشوب
 قیامت برپا گردید امیر الامرا اسد خان بخدمت زیب الذسا بیگم
 کہ خواہر امیری محمد اعظم شاہ می شد رفتہ شرط تعزیت
 بتقدیم رساند و بہ تسلیم دیگر پرد گیان حرم پرداختہ باتفاق
 عنایت اللہ خان کہ دیوان خزانہ رتن بود مہر بر خزانہ و جواہر خانہ

شاه عالم (۶۰۰) سنه ۱۱۱۹

و دیگر کارخانجات نموده بتأمین روانه شدن حضور پرداخت - درین
ضمنی فرمان عنایت عنوان مشتمل بر اظهار لطف و امان و طلب
امیر الامرا و ذوالفقار خان نصرت جنگ و حمید الدین خان که
خود را بگوالیار رسانیده بودند با خدمه محل و کارخانجات هادر
گردید و امیر الامرا در رکاب نواب قدسیه زیب النساء بیگم که
بلباس تعزیت ملبس گردیده بود روانه شده بحضور رسید بعد
رسیدن حضور اگرچه بسبب ماتم داری که از نواب زیب النساء بیگم
بظهور آمده آداب مبارکباد بجا نیاورد برخاطر پادشاه گرانمی نمود
اما از راه وصعت خلق انعام کرده سالدانه بیگم که مقرر بود
مضاعف فرموده مخاطب بپادشاه بیگم ساختند - و بعد تقدیم
تعزیت و تهذیت که از طرفین بحسب ظاهر ظهور آمده همه
خدمه محل محمد اعظم شاه را فراخور حال هریک بعد عطای
خلعت ماتمی یومیه مقرر نموده حکم نمودند که همراه پادشاه
بیگم بدار الخلافت روانه شوند - و امیر الامرا اسد خان را مخاطب
بنظام الملک آصف الدوله فرموده وکیل مطلق که در زمان
پادشاهان سلف گفته می شد و عزل و نصب وزیر و دیگر
ارکان سلطنت بقبضه اقتدار وکیل می بود نموده بعطای
چهار قب و پنج اسب با ساز و طلا و یراق نفه و سرپیچ مرصع
سرافرازی بخشیده بنواخن نوبت در حضور مادران ساختند - اگرچه
بعضی مقربان حسد پیشه در خلوت خاطر نشان نمودند که امیر
الامرا رفیق شغبی و شریک عمده مصلحت محمد اعظم شاه بود
اما در جواب فرمودند که اگر دران آشوب همراهم ما هم در دکن

میبودند تقاضای مصلحت آن بود که رفاقت عمومی خود نمایند -
ذوالفقار خان را از اصل و اضافه هفت هزار و هفت هزار سوار
نموده مخاطب بضمیمه الدوله امیر الامرا بهادر نصرت جنگ
ساخته بخدست میر بخشیدگری بدستور سابق بحال داشتند -
و میرزا صدرالدین محمد خان صفوی را از اصل و اضافه پنج
هزاری پنج هزار سوار نموده مخاطب بحسام الدوله میرزا شهنواز
خان صفوی معزز ساخته تسلیم بحالی خدمت تن بخشی
فرمودند - مختار خان ناظم معزول صوبه دار اکبر آباد را بحال نموده
مخاطب بخان عالم بهادر شاهی و مفتخر بخدست خانسامانی
ساخته فرمودند که در صوبه اکبر آباد نائب مقرر نماید و حکم
نمودند که آنچه پادشاه زاده عظیم الشان از مال و اموال او ضبط
سرکار در آورده باشد بعد عطای خلعت و فیل باو مسترد سازد -
حاصل کلام همه اکابر و اصغر پادشاهی و والاشاهی بانعام الکمال
و اضافهای نمایان سه چند و چهار چند از مراتب و عطای جواهر
و فیل کامروا گشتند - اگرچه بعد فرمودن وزارت بخان خانان از راه
وسعت خلق و خاطر جوئی امیر الامرا آمد خان و ذوالفقار خان
تقاضای مصلحت دانستند که آمد خان را بخدست و کالت
مفتخر ساخته بحسب ظاهر برتبه وزارت امتیاز بخشیدند اما آنچه
لازم اختیار و کالت است نسبت باصف الدوله از طرف خان خانان
بظهور نیامد - و باز روزی که آصف الدوله دیوان نمود خان خانان را لازم
گردید که بدستور دیگر امرا آمده مجرا نماید و ایستاده کاغذ
بدستخط رساند این معنی نیز بر او ناگوار نمود - و اینکه آصف الدوله

نهر عیش و آرام طلب بود و از سفر دائمی عهد حضرت عالمگیر
 کنت زندگانی نمی برد قرار مصلحت بران یافت که در حضور
 قیامت و کالت پدر را مصمم الدوله مرانجام دهد و آصف الدوله
 نواب پادشاه بیگم را با خود گرفته بدار الخلافت شاه جهان آباد
 رفته بلا هرج سفر دائمی بغراغ خاطر ایام پیرانه سالی را بسربرد
 لیکن سواي مهر آصف الدوله که در پروانجات و اسناد مالی و
 مالکی بعد مهر وزارت می شد دیگر اصلا دخل او در امور سلطنت
 نبود - حکم فرمودند که حضرت پادشاه عالمگیر را خلد مکان می نوشته
 باشند - و خان خانان خدمت وزارت را بسیار به نیکنمایی و نیک
 نفسی و بی طمع و استقلال مرانجام می داد و در اجرای کار خلق
 بمرتبه کوشید که وقت نشستن دیوان سزاولان تعیین می نمود که
 کاغذ ارباب حاجت و دستخطی روز دیگر نماند - و از جمله نیکنامی و
 ثواب عظیم که حاصل نموده تخفیف کسالت خوراک دراب منصبداران
 است مجملی ازان می نگارد که در زمان عهد حضرت خلد مکان
 آخته بیگی و دیگر مقصدیان بد فرجام برای خرج دراب چنان
 مقرر کرده بودند که منصبدارانی که برو خوراک دراب لازم می گوید
 باوجودیکه منصبداران مدتها از قلت پایباتی که پادشاه خود دستخط
 یک انار و صد بیدار نموده بودند بدان شب محتاج بودند بعد
 صغی و تردد بسیار از جمله قلیلی جاگیر می یافتند هر چند
 جاگیر ویران باشد و تمام مداخل جاگیر بنصف و ثلث خرج
 دراب وفا نه نماید تا بخرچ قوت لایموت اطفال و عیال او چه رسد
 و کمال او را مقید ساخته بزجر و خفت تمام از خرج دراب طایب و

بازخواست می نمودند و هر چند وکلا امتیاز این تعدی بخندست
 پادشاه نمودند داروغه فیلخانه و آخته یکی قصمی خاطر نشان
 پادشاه می کردند که نوباد آن جماعه بجای نمی رسید و عالمی
 ازین بدعت چنان بجان رسیده بودند که وکلا استعفاي وکالت
 می نمودند در عهد شاه عالم پادشاه خان خانان چنان قرار داد
 بعده که بمنصبداران جاگیر تنخواه دهند موافق خرج دواب
 دامها از جمله طلب ذول او وضع نموده تنمۀ تنخواه نمایند درینصورت
 کسالت خرج دواب از سر منصبداران و وکلا بالکل ماقط گردید
 بلکه فی الحقیقت حکم معاف شدن خوراک دواب بهم رسانند .
 چون در مزاج خان خانان تصوف غالب بود و از علم نیز
 بهره داشت کذابی مسمی بالهامیه در علم سلوک و تصوف
 تالیف نمود که باعتقاد متکلمین در بعضی مقدمات و فقرات
 پا از جاده شرع بیرون گذاشته حکم فرمودند که در حکم رویه
 و اشرفی نظم نباشد بعبارت نثر اسم شاه عالم بهادر شاه و نامبلده
 نویسند و در خطبه امر نمودند که نام ناصی شاه عالم بلفظ سید
 مزین باشد - اگرچه از ابتدا از سلسلۀ صاحبقران بلکه از شروع
 سلطنت غوریان اسم سیادت بنام هیچ یکی از پادشاهان سلف
 هندوستان از روی تواریخ در خطبه و ذکر حسب و نسب ثابت
 نشده مگر خضر خان که باوجود از اصل و احم جد و آبایی او قوم
 افغان بلفظ ملک ظاهر میگردد بعده که بسلطنت دهلی کامروا
 گردید بدلیل روایت ضعیف چنانچه بگزارش آمده مورخان
 عهد او احم سیادت بر او اطلاق نمودند اما شاه عالم که بعد ازین

بجمله منزل و آنچه بزبان قلم جاری خواهد گردید بذکر خواهد درآمد
 به برهان و دلیلی که خود را ملقب بسید ساخته هرچندکه دران نیز
 اختلاف قول مسموع گردیده اما مجملی از حاصل کلام بزبان همام
 صدق بیان میدهد گویند سید شاه میرنام از اولان حضرت خیرالانام
 غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی قدس سره در کوهها و سلسله جد
 صادری خلد منزل که از توابع اطراف کشمیر واقع شده آمده مندری
 نگردید و راجه آنجا اطلاع یافته بخدمت سید رسیده بمروپ ایام
 عقیدت تمام بهم رسانده صبیح خود را بخدمت سید شاه
 میزگردانند و آن سید ذوالاحترام آن دختر را بشرف اسلام و عقد
 ازدواج خود در آورده ازو یک دختر و یک پسر تولد شد و راجه در
 تربیت و غم خواری آنها می کوشید بعد از آنکه آن سید ازان مکان
 بقصد طواف بیت الله سفر اختیار نمود و باز ازان سید اثری ظاهر
 نگردید راجه در تربیت اطفال آن سید کوشیده باهل اسلام پیوند
 نداده در عالم عاقبت اندیشی یاخفای آن کمال احتیاط بکار برده
 در همان جبال پرورش میداد تا آنکه فردوس آشیانی صاحبقران
 ثانی ازان راجه دختر او را با باج و خراج خواست و راجه از اولاد
 همان سید دختری که بحسن صورت و سیرت و ذکا موصوف بود بانحسب
 و پیشکش بطریق جهاز روانه ساخت و شاه جهان آنرا بتعیین
 معلم و انکه و مغالنه های آداب دان بهمه زبان آشنا ساخته در
 سباعت معهود معقد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب در آورد که
 از طریق او شاید عالم بهادی شاه بعمره وجود در آمد که مراد از نواب
 یائنی بیگم باشد بانواع صفت و خوبی آراسته بود و سرای فردا پور

وسط سرحد خاندیج که در پای کتدل واقع است و مدت در جاگیر
او بود و بانی جی پوره درخسته بنیاد ساخته و آباد کرده اوست
درین صورت از طرف مادر سیادت شاه عالم ثابت می گردد •
الحال کمیت خامه را بگزارش اصل مطلب معطوف می سازد
بعد فراغ جشن وزن قمری شروع سال شصت و هفت که
در سلخ ماه رجب سنه احد جلوس مطابق سنه هزار و صد و نوزده
هجری در سواد مستقر الخلاف اکبر آباد بکمال زینت و فیض بخشی
انعقاد یافت بقصد تنبیه و تادیب راجپوتیه سمت اودی پور
وجود پور رایت ظفر آیت برداشتند چنانچه مجملی از تفصیل آن
بگزارش می آرد از نوشته اخبار نویسان صوبه اجمیر و برگزات اطراف
جود پور بعرض رسید که راجه اجیت سنگه که پسر مجهول الذهب
راجه جهونت گفته می شد در ابتدای نشو و نما باغواهی درگلاس
و دیگر کفارد اساس بحکم الولد سرلابیه از آوان عهد حضرت
خلد مکان ماده فساد بوده و اداهای ناخوش ازو سر میزد درین ایام
بعد از واقعه ناگزیر پادشاه قدسی مرثت از سرنو طریق نا فرمانی
و سرکشی در ایذا رساندن مسلمین از منع گاوکشی و بانگ صلوٰه
و برانداختن بعضی مساجد که بعد شکستن بیتخانها در عهد
خلد مکان بنا گذاشته شده بود و تعمیر و احداث معبد خانهای
خود شروع نموده و به پشت گرمی و مدد فوج رانی اودی پور
ورفاقت راجه جیهنگه که باهم نسبت دامادی دارند بمرتبه
مصمت باده ناکامی گردیده بود که قبل از فتح و بعد از جلوس
از معادات ملازمت محروم و بی نصیب ماند لهذا هفتم

شعبان سنه مذکور متوجه گوشمال آنجماعه بد سگال گردیدند
 براه آنبیروطن جیمنگه مرحله پیمای آنطرف گشتند و مابین
 اجمیر و چنور که مضرب خیام گردید و ماه رمضان المبارک رسید
 هم مقامات فرموده افواج هامون نور کوه نبرد بصر فوجی
 پادشاه زاده محمد عظیم الشان و هراوی جمده الملک خان خانان
 بهادر و مصاصم الدوله و دیگر امرای عقیدت کیش برای تنبیه
 و پایمال و غارت ساختن ملک و بلاد کفر آباد آن گروه بد کیش
 تعین نمودند بعده که از هم ستوران بهادران یکه تاز و کوه نوروی
 دلوران جانباز خرابی بسیار بملک و مال و جان و عیال
 آنها رسید وزن و فرزند راجپوت و رعایای زیاده از حساب با سیرمی
 در آمدند و تصبجات و دیهات آباد را سوختند و تاراج و غارت
 نمودند سرداران صاحب فوج راجپوتان استقلال باخته با مال و
 عیال و اطفال رو بجبالهای دشوار گذار پر از اشجار خار دار گذاشتند -
 اجیت سنگه و دیگر راجهای معاون او دانستند که سلامتی جان
 و امان مال و عیال آنها در انقیاد و اطاعت امت بخان خانان
 و خلف ارشد او خان زمان رجوع آورده باظهار عجز و امان جبین
 قبول عبودیت بهزاران ندامت و هراوندگی بر زمین نیاز
 بودند و بتضرع و الحاح تمام پیغام دادند که خان زمان و قاضی
 القضاات قاضی خان بجزو پور در آمده بتعمیر مساجد و تخریب
 بتخانها و اجرای احکام شرعی از بانگ و صلوة و کشتن گاو
 و منصوب نمودن ارباب عدالت و تعین نمودن حکام جزیه پردازند
 و قلم عفو بر جریده اعمال ما کشند و التماس آنها در عالم خطا

بخشی بدرجه قبول در آمد و ارباب عدالت از قاضی و مفتی و امام و موفن مساجد دز جود پور و دیگر معمولیهای اطراف تعیین شدند و اجیت سنگه و جیسنگه باتفاق درگاه داس که سرمایه فساد اهل نفاق گفته می شد بحضور آمده بامید عفو تقصیرات جبین سا گردیدند و هر کدام بعطای خلعت و نیل و شمشیر و بدم و دیگر عنایات معزز و مختصر گشتند *

ذکر جشن سال دوم از جلوس میمنت مانوس

بهادر شاه پادشاه غازی

هیجدهم ماه ذی الحجه که آغاز سال جلوس مقرر فرموده بودند بموجب حکم آئین بندی و آرایش جشن آغاز سال دوم مطابق بیست و یکم اسفندار ماه الهی بهزاران خرمن و نشاط منعقد گردید آنچه از زر و گوهر خرمن خرمن و دامن دامن ببخشش در آمد و از عطای خلعت و جواهر و نیل و اضافهای نمایان عالمی کامیاب و حاجت روا گشتند و چندین هزار کس از صغیر و کبیر هر صنف قوم از خوان کرم و احسان آن پادشاه باذل ذخیره نقد و انواع نعمت فراهم آورده بدین دعا گویان شدند

• بیت •

بدر بجای پسر هرگز این کرم نکند

که دست جود تو با خاندان آدم کرد

خدای خرامت که بر عالمی ببخشاید

بفضل خویش ترا پادشاه عالم کرد

اگر خواهد که مفصل بر نگارد زبان قلم از تحریر تفصیل آن قاصر است - درین اوان فرمودند که نامه محبت افزا و فرمان نصیحت

و تعلی آمیز بمحمد کام بخش مشتمل برین مضمون برنگارند
 که پدر بزرگوار حکومت صوبه بیجاپور بآن درة التاج عطا فرموده
 بودند ما حکم رانی هردو صوبه بیجاپور و حیدر آباد با کل توابع
 و لواحق بآن برادر عالیقدر واگذاشتیم بشرطیکه سکه و خطبه بدستور
 فرمان رویان سابق دکن بنام نامی ما جاری نمایند و پیشکشی که
 از زمان قدیم حکام آن هردو صوبه واصل و عائد سرکار پادشاهی
 مینمودند بآن نور الابصار ذوالاقتدار معاف فرمودیم باید که شکر این
 رعایت و عنایت بحکم آیه کریمه فان شکرتم لازیدنکم بدل و زبان بجا آورده
 طریقہ سلوک و عدالت پروری و داد گستری موافق رویه جدو آبا
 در باره رعایا و برابری و ضعفا و کافه انام مبذول دارند و تنبیه سرکشان
 و اخراج ظالمان و راه زنان آن ضلع پیش نهاد همت خود دانند -
 و برای بردن فرمان و حجابیت این کار حافظ احمد مفتی را که
 مخاطب بمعتبر خان ساخته بودند مقرر نموده چند کلمه نصیحت
 آمیز که باعث عدم ماده شورش و دنع فتنه و فساد و خونریزی
 مسلمانان باشد باظهار کمال شفقت زبانی نیز ارشاد نموده مع
 خلعت و جواهر و فیلهای کوه شکوه و اسپهای باد رفتار و
 تحف و هدایای دیگر رخصت نموده تاکید فرمودند که بطریق
 استعجال خود را برساند - و آخر ذی الحجه رایت توجه طرف اجمیر
 برانراشتند بعد ورود موکب ظفر اثر و زیارت حضرت خواجه
 معین الدین قدس سره مبلغ کلی بخدمه درگاه رساندند *
 الحال کلمه چند از سلوک محمد کام بخش می نگارند که هرچند
 از طرف محمد کام بخش بگفته مدعیان در حق احسن جهان عرف

میرملنگ اثر کم توجهی ظاهر می شد و باعث خفت احسن خان میگردد اما در دل او سواي طریقه فدویت و خیر خواهی اصلا اراده دیگر نبود تا آنکه متوجه تسخیر گولکنده و شهر هیدرآباد گردید بطه که سه چهار منزلی حیدر آباد رسیدند احسن خان بنامه و پیغام التیام آمیز رستم دل خان را که از خاندان با نام و نشان پادشاه رس و از عهد خلد مکان صوبه دار حیدر آباد بود مستمال ساخته بقلعه دار نیز رسل و رسائل سپردن قلعه گولکنده وعده و وعید بمیان آورد اگرچه قلعه دار بعد از فرمان بهاار شاه تن بسپردن قلعه نداد اما رستم دل خان فریفته استمالت احسن خان که فرمان بدستخط خاص محمد کام بخش بعهد و پیمان کلام الله نیز بار رسید گردیده با چهار پنج هزار سوار مستعد استقبال نموده ملازمت کرد و باتفاق احسن خان و اظهار خیر خواهی بذای مصلحت برین گذاشت که فی الحال بگرفتن قلعه صرف اوقات نه نموده به بند و بست مملکت و گردآوری محصول اطراف از تعیین حکام و عمال باید پرداخت و راه مداخل جاگیر و رسد غله بر قلعه دار مسدود باید ساخت - از آنکه تقرب خان عرف حکیم محمد محسن که منصب وزارت بار فرموده بودند و حید احمد نام که از پیش آوردهای احسن خان بود نایباً باتفاق خواجه مرایان موافق تقاضای روزگار با احسن خان سوی مزاج بهم رساندند و از برای برانداختن اعتبار احسن خان که تمام مدار کار و بار سلطنت کام بخش بار تعلق گرفته بود و او از غرور نخوت مدد طالع که نهفته جوانی و تردد جانفشانی در کار آقا که اکثر در عالم همچشمی ماده زوال دولت میگردد علاوه آن گردیده بود اصلاً با صلاح همد مدعیان

نمی پرداخت و گاه گاه احسن خان و سیف خان که استدان تیر اندازی محمد کام بخش بود و ارشدخان و ناصر خان و احمد خان با رستم دل خان همدستان و همدم گشته برای مشورت کار سرکار خلوت می نمودند و در رعایت و ضیافت هم دیگر بتواضع تحف میکوشیدند تا آنکه تقرب خان و اهددا خان و دیگر مدعیان حسد پیشه اتفاق نموده در خلوت بانواع مذنوبه و تدبیر بدی نسبت باحسن خان و همدان او مدام خاطر نشان محمد کام بخش می نمودند *

چون از ابتدا اثر سودای وافر در مزاج محمد کام بخش راه یافته بود از دمیدن افسونهای بد خواهان باستماع حرفهای موحش فتنه انگیز سودای او بمرتبه زیاده شد که نیشه ناکامی بروی خود زد مجمل از تفصیل آن بزبان قلم جاری می گردد - چون میان احسن خان و رستم دل خان برای جذب قلوب همدیگر رابطه خاص بمیان آمد و همدیگر را بضيافت میطلبیدند و سیف خان و احمد خان نیز بآنها همدم و هم بزم بودند تقرب خان و اهددا خان و میر احمد نام باهم همراه گشته از راه حسد که دیران کن خانمان کهن است خاطر نشان محمد کام بخش بدینوجه نمودند که رستم دل خان و احسن خان و سیف خان و احمد خان باهم اتفاق نموده اراده دستگیر نمودن پادشاه دین پناه دارند و باهم اتفاق نموده اند که روز جمعه در مسجد جامع بدین جرأت اقدام نمایند اگر بعلاج دفع فساد زود نپردازند اثر اتفاق نفاق آمیز هر سه چهار بدخواه دولت درین زودی بعرض ظهور خواهد آمد محمد کام بخش از شنیدن این کلمات بنی آنکه بغور سخن

صاحب غرض و تحقیقات آن پردازد شب شفق بخط خود برستم
 دل خان بدین مضمون نوشت می خواهم بصلاح همدیگر جواب
 نامه بهادر شاه نویسم که آفتاب بر نیامده مع قلمدان خود را برماند
 رستم دل خان که غافل از نیرنگی روزگار بود موافق طلب محمد
 کام بخش خود را رساند بعد رسیدن او گفت ازدحام از خود دور
 نموده در تسبیح خانه رفته باقلمدان خود بنشیند که من حاضری
 خورده می آیم و برای شما آتش الوش میفرستم بعد فراغ چیزی خوردن
 باتفاق مسوده جواب بهادر شاه خواهم نمود رستم دل خان موافق
 ضابطه هرروز که رانموده خالی از رسواس به تسبیح خانه رفت
 همان زمان منصوبان محمد کام بخش بر سر او فراهم آمده مع پسران
 دستگیر نموده مقید ساختند - چون گوش زد محمد کام بخش ساخته
 بودند که میان احسن خان و سیف خان و رستم دل خان آمد و
 رفت رتبه و پیام است بعد جست و جوی قلمدان خطی
 از طرف سیف خان بنام رستم دل خان بدین مضمون برآمده آنچه
 از طریقه سلوک با همراهان صاحب مدار دین پناه استفسار نموده آید
 باید که اول در استرعا و سلوک احسن خان که سرفوج و میر بخشی
 و صاحب اختیار حضرت دین پناه است بکوشند بعد با احمد خان
 و دیگران رویه سلوک را مرعی دارند از مطالعه آن رتبه بدخواهی
 نامبردها بظن غلطانزد او به ثبوت پیوست سه روز درتید داشته بعد
 فرمود که رستم دل خان را دست و پا بسته برپای فیل سوار
 همان اجل رسیده برگشته طالع بستند اما هر چند خواست موافق
 حکم محمد کام بخش مضرت جانی از طرف آن فیل بر رستم دل خان

برسد فیل اقدام ننمود بعده فیل دیگر آورده زیر پای فیل انداخته
 بدان عذاب گشته در شهر تشهیر داده زیر درختهای باغ انبلی محل
 که متصل یکی از مکانهای ساخته سلاطین واقع شده مدفون ساختند -
 و بروایتی پیش از گرفتن آن مقتول مظلوم برای ضبط خانه آن مید
 مرحوم مردم تعیین نموده زن او که از خاندان با نام و نشان مختار
 خان بنی مختار بود به بند و بست اطراف خانه پرداخته مستعد
 بزدن تیر و تفنگ گردید و چند نفر کشته و زخمی گردیدند بعده احسن
 خان رفته آن ماتم زده مجبور را فهمانده ازان دست و پا زدن
 لاحاصل باز داشت و آن سیده مغرور و مستور را به بیحرمتی تمام
 مقید ساخته با میر حسن نام برادر رستم دل خان و یلک پهلوان
 آورده بحضور آنها حکم کشتن رستم دل خان نمود و خانه او را بضبط در
 آوردند بعد ازان سیف خان را مقید نموده رتعه او را دست آویز
 نمک حرامی و فکر فاسد او ساخته حکم دست پریدن او فرمود و
 سیف خان که استاد تیر اندازی محمد کام بخش بود هر چند
 بعجز و اظهار خیر خواهی خواست خاطر نشان نماید که مضمون
 رتعه دلالت بر هواخواهی دین پناه می نماید فائده نداد بعده که
 دست او بریدند شروع بدشنام دادن نموده گفت این نشان کم اصای
 از جانب مادر است که بهمان دستی که تعلیم تیر اندازی نموده ام
 بی تقصیر پریدن فرمودی و باز فرمود که زبان او نیز قطع نمایند - درین
 حالت مدخوله او را کشیده آورده نزدیک عمارت خاص جا داده بودند
 از ملاحظه احوال سیف خان زبان خود را بحلق کشیده جان داد و
 لاهمداخان افغان را فرمود که دست و پا بسته در از بخوابانیدند و اسبهای

دندان گیر بالای او دوانیدند تا مظلومانه جان داد - و سیف خان نیز از آن
 هردو زخم و برروایتی دست دریم او نیز بریدند و دیعت حیات نمود -
 ارشد خان را که نبیره ارشد خان دیوان دکن بود فرمودند که زبان
 او را نیز از بیخ بریدند اما از قطع زبان او چندان تفاوت در حرف
 زدن او بهم نرسیده بود - و دیگر مقتولان مظلوم را فرمودند که
 بالای خر بسته تشهیر داده بهمان رختهای بدن زیر همان انبلی
 محل همراه رستم دل خان زیر خاک نمایند که باهم مصلحت
 مفید ساختن من می نموده باشند - و بعضی جماعه داران عمده که
 با احسن خان اخلاص خاص داشتند و همدمان دیگر نزد احسن
 خان آمده ظاهر ساختند که بما خبر رسیده که فکر مفید نمودن
 و کشتن شما نیز دارد عیال و اطفال خود را بر اسبان راهوار سوار
 و بار نموده سوار شو ما سه چهار هزار سوار باتو رفیق گشته دو سه
 شب در میان بسرحد بهادر شاه میرسانیم والا جان هم در معرض
 تلف بکمال بی ابرویی خواهد آمد بلکه اگر احسن خان علانیه
 طلب مخالفت نواخته راه فرار اختیار مینمود تمام سپاه جماعه داران
 عمده چنان بار گرویده بودند و حسن عقیدت باو داشتند که وفات
 نموده از سرحد محمد کام بخش بیرون می بردند اما احسن خان نظر
 بر حسن عقیدت و فدویت خود از خواب غفلت بهوش نیامد و
 گفته آنها ناشنیده انگاشته گفت حضرت دین پناه در حق من
 بیگناه که از خانه زادان عقیدت کیش مو روئی اویم هرگز چنان گمان
 نخواهند برد و گفته دشمنان در باره من چنین اثر نخواهد بخشید
 تا آنکه احسن خان را نیز بحیله و تدبیر از خانه طلبیده فرمودند

که نزدیک تسبیح خافه مقید دارند انگاه احسن خان بیپوشانه از خواب گران جسته بفکر تدبیر کار از دست رفته افتاد و بخانه پیغام نمود که زرینه و نقد آنچه توانند بجائی بفرستند چنانچه وابستهایی احسن خان قبل از آنکه بضبط خانه پردازند آنچه زیور و اشرفی و هون توانستند در صندوق انداخته بخانه افغانی که از مدت آشنا و مروهون احسان و دست گرفته احسن خان بود فرستادند بعده بضبط در آوردن خانه که چند روز گذشت و هر روز بر قید و شکنجه آن مجبور بلای قضا می افزود آن صندوق نیز بسبب جست و جوی مدعیان و دل باختن آن افغان بدست آمد و نزد محمد کام بخش آورده و نمودند از مشاهده خریطه های هون و اشرفی گفت که این خریطها است که برای دستگیر ساختن من رستم دل خان بدو داده بود و آتش غضب او زیاده شعله ور گردید و هر روز بر آزار قهاری و سختی در شکنجه و انواع عذاب می افزود و پاو آزار گچجری با نمک زیاد خوراک او مقرر نموده با طوق و زنجیر برهنه زیر باران و آفتاب میداشتند و دوبار مسموم ساختند کار گرنیامد دو سه ماه بدین شکنجه بانواع عذاب گرفتار بود تا جان بجان آفرین سپرد - و دیگر در عالم غلبه سودا و وسواس افعال سفاهتی که از محمد کام بخش بدون تحقیق بظهور آمد این بود که بعد رمیدن ایلچی از نزد بهادر شاه بعضی از هواخواهان بدسرشت هرزه گو خاطر نشان او نمودند که معتبر خان ایلچی جمعی از سرهنگ پیدشگان بیبک را همراه خود بدین داعیه آورده که قابو یافته بقصد فاسد خود را بدین پناه رساند از شنیدن این کلمات پیروده بدون آنکه بغور و تحقیق آن پردازد

فرمود که اسم همراهان ایلچی نوشته بیاورند که یومیۀ نقد و خوراکي برای هریک مقرر نمایم از شهرت این خبر بعضی از مردم بی بضاعت آن شهر که از شعبده بازی روز کار خبر نداشتند بوسیله حفظ قرآن و طالب العلمی و استحقاق نزد ایلچی رابطه آمد و رفت بهم رسانده بودند اسم خود هارا داخل همراهان ایلچی نویسانیدند بعد فرمود که همه را موعود خبز خوردن نموده یک جا جمع نمایند و وقت شب که قریب هفتاد و پنج نفر فراهم آمده بودند فرمودند که همه را دستها بسته ده ده کس را با مشعل و تیغهای برهنه در هر محله و بازار برده زیر تیغ بیدریغ آرند - ازان جمله دو جوان نوکنجدا بودند که والدۀ آنها آمده هرچند واویلا و فریاد نمودند که اینها از رفقای ایلچی نیستند بجائی نرسید - و از ملا سعد الدین مفتی حیدر آباد که از فاضلان متدین صاحب تقوی بود برای کشتن مقتولان مظلوم که بذکر درآمده فتوی خواست آن خدا پرست حق گو بی باکانه بی محابا در جواب گفت که موافق شرع محمد محض از راه سوی ظن و گفته مدعیان جرأت و اقدام بر خونریزی مسلمانان نمودن باعث ندامت باز خواست روز جزاست و اژدن خونریزی و ظلمی که ازان مخمور بادۀ ناکامی بظهور می آمد اکثر فضلا و شروا ترک ماندن حیدر آباد نموده با مال و عیال هرطرف که توانستند جان بدر بردند تا آنکه از شهرت فرار اختیار نمودن مردم اطراف شهر چوکی مقرر نموده ایلچی را بخت تمام مقید ساخته در جواب نامه لطف آمیز بهادر شاه پادشاه کلمات حصومت انگیز

بآیه کریمه کم من فئه قليلة غلبت فئه کثیره باذن الله نوشت
 بعد رسیدن جواب نامه با اخبار اطوار عداوت افزای دیگر که پیایی
 بعرض شاه عالم پادشاه که بعد ازین خلک منزل نیز بزبان خامه جاری
 خواهد گردید رسید بکوچه های طولانی از ملاحظه رسیدن برشکال
 متوجه مهم محمد کام بخش گردیدند - و راجه جیسنگه و دیگر راجپوتیه
 که از عقب خود را با کبر آباد رسانده رفیق رکاب گشته بودند
 بعد که متصل حد دار الفتح اوجین رسیده مضروب خیم
 فرمودند نام بردها به بهانه شکار سوار شده آنچه قابل برداشتن بود
 با خود گرفته خیمهای کهنه را گذاشته بعضی را آتش داده راه وطن
 اختیار نمودند بعد عرض نظر بر تقاضای وقت نا شنیده انگاشته -
 غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در ایام واقعه ناگزیر خلک
 مکان صوبه داری برار داشت و بعد توجه محمد اعظم شاه طرف
 شمالی به برهانپور آمده استقامت ورزیده بود و او را صوبه دار احمد
 آباد ماخته بودند و از طرف عدم اطاعت در رفتن بر سر صوبه خود
 و اراده رفاقت محمد کام بخش بر السنه واقعه طلبان زبان زد
 گردیده بود از آنکه از جمله سرداران صاحب فوج و صاحب تردد و
 امرای عمده گفته می شد تزلزل تمام در لشکر شاه عالم افتاده
 بود درینولا بعرض رسید که بر سر تعلقه صوبه خود از برهانپور روانه
 گردید - محمد مراد خان که خالوی احسن خان عرف میر ملنگ
 میر بخشی محمد کام بخش می شد و در مهم حیدر آباد که خطاب
 خانی داشت از طرف خلک مکان مدت بوسیله خدمت بخش دیگری
 و واقع نگاری در خدمت شاه عالم پادشاه حقوق نیکو خدمتی و

حسن عقیدت بالذات رسانده بود بوعدهای اطفال آمیز امیدوار نتایج
گشته بود و مدت حجاب حیدر آباد نیز داشت چنانچه بزبان
قلم داده درینولا از جمله منصوبان خلک مکان خدمت واقعه نگاری
وسوانح نگاری کل صوبه احمد آباد ضمیمه فوجداری کودره و نهامره
در سرکار عمده صوبه مذکور بار مقرر بود اعتماد خان نام باوجود
داشتن قرابت با محمد مراد خان و مرهون احسان او بودن بوسیله
ذو الفقار خان بعرض رسانده بود که محمد مراد خان خالوی احسن
خان که در صوبه احمد آباد واقعه نگاری و سوانح نگاری تمام صوبه
احمد آباد ضمیمه فوجداری آن ضلع که مالک سپاه خیز سرحدی
است بار مقرر است با احسن خان همشیره زاده خود که صاحب
اختیار فوج محمد کام بخش است رحل و رسائل دارد امید دارم که
خدمات مذکوره بنام خانه زاد مقرر شود بعد مرض چون خطاب
معدت خانی که سابق داشت از خاطر پادشاه مگو گشته بود
بی آنکه بغور حرف مدعی و قدوبت محمد مراد خان پرنزد
خدمت فوجداری از تغیر او باعتماد خان مقرر نموده حکم فرمودند که
واقعه نگاری و سوانح نگاری دیگر تعیین نمایند و محمد مراد خان را
طلب حضور بتعین گرز بردار نمودند خان خانان برین ماجرا اطلاع
یافته بموجب التماس وکیل حقیقت فدویک و رسوخیت محمد
مراد خان و خلاف گوئی مدعی بعرض رساند و حکم بحالی
خدمات و موقوف داشتن طلب حضور حاصل نمود چون تا حاصل
شدن و رسیدن سند بحالی واقعه نگار و سراج نگار منصوب
کرد حضور رسیده بود محمد مراد خان باوجود رسیدن حکم

بحالی برای اظهار واثبات حسن عقیدت خود و منکوب ساختن مدعی صلاح کار خود دران دانست که از تعلقه واقع نگاری و سوانح نگاری دست کشیده بمنصوبان حضور را گذاشته ببحالی فوجداری که بنام مدعی او مقرر شده بود اکتفا کرده خواجه حمید خان دیوان احمد آباد را نائب گذاشته خود را بحضور رساند و قبل از عبور آب نریدا که هنوز خبر مغضوب و کشته شدن احسن خان فرسیده بود شرف اندوز ملازمت گردید هفتصدی چهار صد سوار منصب داشت بعنایت خلعت و خنجر مرصع مفتخر ساخته از اصل و اضافه تسلیم هزار و پانصدی هزار سوار فرموده در عرض مکرر در هزاری هزار و پانصد سوار نموده خلعت خدمت داغ تصحیحه حضور عنایت فرمودند - میر سلطان حسین برادر گلان احسن خان که همراه خالوی خود شرف اندوز ملازمت گشته بود از مراتب سه صدی پنجاه سوار بهایه هزاری دو صد سوار رسید و بخطاب طالع یار خان سرافرازی یافت و حکم فرمودند که باحسن خان تسایی نامه لطف آمیز مشتمل بر رجوع آوردن بدین درگاه خطابخش عذر پذیر برنگارند - اگر چه در زبان عوام و اکثر مردم عمدت غیر واقف خبر انتشار گرفت که بسبب بدست افتادن نوشتجات محمد مراد خان و طالع یار خان احسن خان را محمد کام بخش مغضوب ساخته بسیاست کشت اما غلط محض بود از یک ماه زیاده قبل از رسیدن خطوط مقید گشته بود بعده که خطها را هواخواهان او در ایام حبس بتدبیر و احتیاط تمام رساندند در آب باران شسته دور انداخت - اوائل جمادی الاولی در سوات دارالسور برهانپور مضرب خیام واقع

شد و همان شب باران بشدت تمام بارید و دریای تبتی که زیر قلعه برهانپور جاری است چنان طغیان نمود که عبور لشکر دران پانزده بیست روز متعذر می نمود و روپیه را پنج توله کاه بفروخت رسید بعد مقام چهار روز طغیان آب بپایاب مبدل گردید - باوجود رسیدن موسم برشکال ایام فرصت را غنیمت دانسته از برهان پور کوچ نموده یک کوچ و یک مقام مقرر کرده از راه ملکپور و ناندری طی مسافت نمودند تا آنکه او آخر شوال سنه احد جلوس نزدیک دوسه مئذلی جیدر آباد رسیدند - باوجودیکه تمام فوج و لشکر محمد کام بخش از سفاکی و غلبه سودای او متفرق شده بود و زیاده از پانصد شش صد سوار باو نمانده بود که آنها نیز از بدساکتی و ملاحظه خونریزی و گرسنگی که یکساله سپاه طلب داشتند همه نالان و رنجیده خاطر بودند و همراه شاه عالم پادشاه قریب هشتاد هزار سوار فراهم آمده بود بمرتبه تزلزل و تروم و رسواس شب خون در لشکر راه یافت که تمام لشکر پادشاه طناب در طناب خیمه زده از واهمه خوابی نمی نمودند و در همان ایام حیف خان عرف میر اسد الله که از خانه زادان روشناس حضرت خلد مکن بود و نشه جنون بمرتبه داشت پادشاه اورا از لشکر اخراج نموده بکعبه الله روانه فرموده بودند بعد از مراجعت از کعبه الله به بحالی منصب سابق مع اضافه مفتخر گشته بخدمت میر بحری کل صوبجات هندوستان مامور گردیده بود درین ایام در شورش نشه جنون یا ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و آصف الدوله امیر الیمرا برهم زده خفت کشیده از لشکر پادشاه فرار نموده خود را نزد راجه جی سنگه و راجه اچیت سنگه و دیگر

راچپوتان با نام و نشان رسانده بوکالت و حجابت محمد کام بخش بآنها دم موافقت زده عهد و قراری که بایست بمیان آورده قول و عهد وفاقت که در صورت رسیدن محمد کام بخش از راه برار در سرحد تعلق آنها پنجاه هزار سوار راچپوت تا مراجعت بهادر شاه از دکن در رکاب او موجود شده بشاه جهان آباد برده بر تخت نشاند و دست آویز بمهر آن جماعه که از بهادر شاه غبار خاطر داشتند حاصل کرده بدل گرمی این منصوبه که فی الواقع ماده فساد عظیم بود بامید اظهار حسن خدمت و فدائیت از راه گوندوانه و برار و چانده خود را بحیدر آباد رسانده بمحمد کام بخش باران ملازمت پیغام حسن تردد و تدبیر خود و تکلیف بالا بالا بردن محمد کام بخش و رساندن میان راچپوتان و هفده هیجده هزار سوار تا نر بدا باستقبال آمده تا خبر رسیدن به بهادر شاه و بدان فوج سنگین مراجعت نمودن خود را باتفاق راچپوتیه بدارالسلطنت رسانده سکه و خدیه جاری نموده و بجذب قلوب دیگر امرای غائب و حاضر پرداخته مقابل بهادر شاه بر آید نمود کام بخش که مغلوب هراس و سودا و رسواص آمیز گشته بود آمدن و اظهار پیغام سیف الله خان را محض تمهید و ساختگی با پادشاه دانسته اصلا بحرف او گوش نداده متوجه احوال او نشد و بار ملازمت نداده در جواب پیغام گفت در اینجا سواي زبان بریدن و باقسام سیاست کشتن شجر حسن تردد و عقیدت تو ثمر دیگر بار نمی آرد بعد مضایقه و ابرام تمام که آخر بار ملازمت نیانت یومیه برای قوت لایموت او مقرر نمود - با این همه غلبه سودا و بی بضاعتی که لشکر و خزانه اصلا نزد محمد کام بخش

نمانده بود چون از زبان فقرای صاحب حال و منجمان بی کمال گرفتار بصد ملال بصدق مقال آنها فال میگرفت و شهرت فتح محمد کام بخش در لشکر پیچیده بود استقامت ورزیدن آن شیر بیدشت تهوری باجمعیت قلیل که بسحر و جادو نیز نسبت میدادند و از دیگر تمهیدات جرأت دو سه گروهی از حیدر آباد باجمعیت قلیل که عمدتاً آنها ققرب خان عرف حکیم محمد محسن و عبدالرزاق خان لاری عرف محمد معصوم و محمد کریم برادر او دو سه رفیق تهور پیشه دیگر که ترک رفاقت ننموده بودند و چند چلبه و کوهای جانباز که جمله فوج او زیاده از سه صد چهار صد سوار با او نمانده بود انتظار فوج دریا موج بهادر شاه می کشید تا آنکه دهم ذي القعدة سنه احد که بغاصلة سه گروه مضرب خیام گردیده بود پادشاه زاده رفیع الشان و جهان شاه را مقرر نمودند که بهراولی هر دو پادشاه زاده خان خانان بادیگر امرای صاحب فوج که قریب ده دوازده هزار سوار و پانزده شانزده امیر کار زار دیده نیل سوار رزم آرمه که از عمد های سر فوج داود خان و نیبا (ن) سینه ها مرهته و رستم خان و دیگر امرای کارزار دیده بسردابی پادشاه زاده جهان شاه سواهی فوج پادشاه زاده رفیع الشان طرف یمین و بهمین دستور ذوالفقار خان بهادر با چهارده پانزده هزار سوار جانب یسار مقرر نموده مرخص کرده فرمودند که تا مقدور در جنگ سبقت و تیز جلویی ننموده بطریق قراولی اطراف محمد کام بخش فرو گرفته نگذارند که

کشته شود و خونریزی مسلمانان بمیان آید بمده که پنج شش گهری روز برآمد خان خانان و ذوالفقار خان برفاقت پادشاه زاده رفیع الشان سوار شده بتفاوت گواه رس مقابل محمد کام بخش رسیدند چون در رسیدن پادشاه زاده جهان شاه توقف شد طرف دست راست پادشاه زاده رفیع الشان بمفاصله نیم کروزه از خان خانان و طرف دست چپ ذوالفقار خان بمفاصله يك بان پرتاب استاده انتظار حکم یورش می کشیدند - از آنکه بمسبقت جنگ مانده نبودند هر دو سردار و همه فیل سواران تا قریب دو پهر روز استاده مانده جرأت بز پیش قدمی در جنگ نهموده دمدم برای خواستن اذن در خدمت پادشاه پیغام می فرستادند بعد از آنکه پادشاه در خواب معتاد راحتند جواب نمیرسید یا باوجود بیداری عمدا تساهل می نمودند و جواب حاصل نمی گردید ذوالفقار خان که با محمد کام بخش عدا قدیم داشت هرساعت بخان خانان پیغام مخفی یورش می نمود و محمد کام بخش با فوج قلیل استقلال ورزیده انتظار یورش خصم با دل پر از بیم و رجا می کشید آخر ذوالفقار خان انتظار حکم پادشاه و رفاقت خان خانان نکشیده طبل جنگ نواخته یورش نمود و خان خازان نیز ناچار گشته از طرف یمین با چهارده پانزده هزار سوار حرکت نمود و هر دو فوج چون بلای موج بر سر محمد کام بخش تاخت آوردند بعده که ابتدا ذوالفقار خان و داود خان و نیبا سینه های که چهار پنج هزار مرهته با او بودند مقابل آن گرفتار دام اجل رسیدند - چون محمد کام بخش سواى بان بسیار و چهار صد پانصد سوار مصالح جنگ نداشت فرمود که بانها را آتش

دهند همیکنه ذوالفقار خان و خان خانان خود را بر توپخانه آتشبار
 زده مقابل محمد کام بخش به تفاوت بله تیر رسیدند و دو سه رفیق
 جان نثار محمد کام بخش کشته و زخمی گردیدند محمد کام بخش
 رستمانه پای قائم نموده دست بقبضه کمان آورده با وجود رسیدن
 سه چهار زخم چنان داد تهوری داده مقابل بیست و سی هزار
 سوار حمله آور گردید که تنزل تمام در فوج بهادر شاه افتاد و نزدیک
 بود که فوج دارد خان و دیگر سرداران عمده رو بهزیمت آرند دو
 ترکش خالی نموده بسیاری را از پا در آورد و زخمی ساخت تا آنکه
 از بسیاری زخم و رفتن خون زیاد ضعف برر غالب آمد چهار
 طرف فیل او درآمده دستگیر ساختند و پسر خرد را که بالای فیل
 با خود رفیق ساخته بود او نیز بعد برداشتن چهار پنج زخم کاری
 همراه پدر اسیر سرنیجه بلا گردید - و محی السنه پسر کلان دران
 معرکه جانستان دست و پای بهادرانه میزد تا آنکه فیلبان او
 بار دیفی که رفیق او بود از زخمهای پیاپی افتادند و خود شاهزاده که
 فیلبانی می نمود بعد رسیدن زخم گولی و تیر های پیاپی بیهوش
 گشته در حوضه فیل افتاد و فیل هر طرف در فوج می گردید
 از آنکه همه سرداران متوجه دستگیر ساختن محمد کام بخش بودند
 هیچ احدى بغیل محی السنه نمی پرداخت و تاراجیان بالای
 فیل برآمده آنچه یافتند غارت نموده ریسمانهای ابریشمی حوضه و سقر لاط
 هرچه توانستند بریده گرفته فیل را بها کردند و فیل از لشکر
 برآمده راه محرا گرفت مرهقه های لشکر که برای جسد و جوی
 غایت اطراف لشکر بودند بحکم ذوالفقار خان از عقب تاخته فیل

را گرفته آوردند •

القصه شادمانه فتح بنوازش درآمد و بر مردستگیر ساختن آن
امیر پنجه قضا میان هر دو امیر کار بگفتگو انجامید - چون پادشاه
زاده زینع الشان که سر فوج لشکر طرف خان خانان بار تعلق داشت
و سرداران هر دو فوج باهم نزاع کنان فیل محمد کام بخش را نزد
پادشاه زاده آوردند پادشاه زاده نظر بر رفع فساد محمد کام بخش
را حواله ذو الفقار خان نمود و از طرف مردم پادشاهی هوای
جلال الدین خان نام از همراهان خان خانان که بار گول زنبورک
رسید بدیگر هیچ یک از مردم نامی پادشاهی آفت جانی
نرسید - و مسود اوراق که دران حربگاه حاضر بود بعد فراغ جنگ
مقتولان همراه محمد کام بخش را که همه نزدیک فیل آن برگشته
بخت محروم از تخت بکار آمده بودند بشمار درآورد شصت و دو
نفر بقصداد درآمدند - و در همان حالت که تاراجیان دست بغازت
دراز نموده بودند در گنج باروت و بان آتش افتاد قریب بیست
و چهار نفر سوختند - بعد از آنکه محمد کام بخش را با هر دو پسر که همه
را زخمهای کاری رسیده بود نزد خادم منزل آورده نزدیک خدمه محل
فرود آوردند از حضور جراحان فرنگ و یونانی برای علاج زخمهای
آنها تعیین فرمودند محمد کام بخش بعلاج مانع آمد و شوربایی که
برای غذای او فرستادند نخورد وقت شب پادشاه خود بدیدن
و عیادت برادر رفت بعد زان که نزدیک او رفته نشست
اول ردائی که بر دوش خود داشت بالای آن مغموم مایوس از
تخت و بخت انداخت و باظهار کمال شفقت شروع باحوال

پرمی نموده از روی رقت فرمودند که ما نمی خواستیم که شما را بدین حال به بینیم او در جواب گفت من هم نمی خواستم بشهرت ببحوهری و بیغیوری ارلاد تیمور دستگیر گردن و شاه عالم بسماجت و ابرام تمام دو سه چمچ شوریبا خورانده با دیده پر نم بر خاست بعد انقضای سه چهار پهر محمد کام بخش و یک پسر باسم فیروزمند و دیعت حیات نموده جان را بخداوند جان آفرین سپردند *

* بیت *

نو عروسی است جهان از ره صورت لیکن
هرکه پیوست بدو جان خودش کاپین داد
لاش هردو را بر روضه همایون پادشاه روانه شاه جهان آباد نمودند
و سه روز مراسم تعزیت بجا آورده نواختن نوبت موقوف فرمودند -
و بر القاب خان خاندان معظم خان افزوده خان زمان پسر کلان
خان خاندان را مخاطب بمهابت خان بهادر شاهی ساختند
و نیکبایند هیا که از جمله ناسرداران مشهور غنیم و عمده
سرفوجهای مقهران لعین دکن گفته می شد و از تاخت و تاراج
او خرابی زیاد تا صوبه مانوا رسیده بود درین اول بدستگیری
و تجویز ذو الفقار خان روی انابت باصید بندگان بدرگاه پادشاه
خطا بخش عذر پذیر آورده شریک تردد جنگ محمد کام بخش
گردیده وسیله شفاعت خود ساخته مع پسران و اقوام شرف ملازمت
حاصل نمود خود او را تسلیم هفت هزار پنیج هزار سوار و عطای
دو لک رپیه نقد و خلعت و فیل و نقاره و دھوپ مرصع و جیفه
فرموده پسران و نبیرهای او را بهر کدام منصب پنجهزاری و

چهار هزاری که جمله چهل هزار بیست و پنج هزار سوار بقلم آمد عطا فرمودند و بموجب درخواست او و التماس بخشی الممالک قبل ازانکه اسناد منصب تیار شود بلکه پیش ازانکه بعرض مکرر رسد حکم فرمودند که پرگنات جید سیر حاصل سرکار نیر و دیگر محالات آباد صوبه خجسته بنیاد از تغیر قریب هزار منصبدار کم منصب و بیش منصب در جاگیر او تفخواه نمایند - بنام کارخانه قدرت الهی را که بعد از نادم شدن آن کافر حربی که از تاخمت و تاراج ملک باز باعث خلل رزق عالمی از شرفا و سادات و صلحای هر قوم گردید راست گفته اند پر عقاب را که زیاده از همه طائران تیز چنگال و بال جان طیور میگردد بعد مردن او که پرتیر می سازند باز باعث هلاک چندین جاندار می شود *

وکیل راجه ساهو بوسیله ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ که بخدمت صوبه داری کل دکن ضمیمه مدیر بخشی گری مغفوض گشته بود برای حصول فرمان سردیس مکه بی جوته شش صوبه بشرط آباد ساختن ملک ویران بنام راجه ساهو بعرض رساند - ازانکه جمله الملک معظم خان خان خانان صوبه برهانپور و نصف صوبه بنوار را که به برار پایان گهات در دفاتر و زبانها موسوم است موافق سر رشته قدیم فاروقی و محمد اکبر پادشاه از شش صوبه دکن برآورده داخل صوبهای توابع شاه جهان آباد که اصل هندوستان زبان زد مردم عام است ساخته می خواست که اختیار امور ملکی و مالی و عزل و نصب حکام بنام مهابت خان پسر گلان خود مقرر نماید بر هر این میان ذوالفقار خان و معظم خان سوی مزاج بر سر زبانها شهرت یافت

و بخشي الملك نمي خواست که در کل مقدمات ملكي و مالي دکن ديگري دخيل و صاحب اقتدار گردد - و تارا باثي زوجه رام راجا که زن عموی راجه ساهو ميشد از دو پسر خرد سال رام راجا مانده بودن و در عهد حضرت خلد مکان بعد لشکر کشي و سرکشي که تاده سال نمود رجوع آورده التماس صلح و قبول و عطای نه روپيه هر صد سرديسمکهي می نمود - چنانچه بر محل بشرح و بسط بگزارش آمده که حضرت خلد مکان بسبب بعض شرطها قبول نمودند چون درينولا بوساطت جملة الملك معروض داشت که بعطای فرمان نه روپيه سرديسمکهي که پای چوتنه درميان نباشد بنام پسر خود که دفع مفسدان ديگر بند و بست ملك نمايد درخواست نمود از انکه مصمم الدوله ذوالفقار خان بهادر طرف راجه ساهو داشت درين ماده گفت و گوی اختلاف اراده هر دو مربي بميان آمد آخر پادشاه از وسعت خلق که در دل خود مقرر فرموده بودند که التماس هيچ احدي را از ادني و اعلى ردنمايم چنانچه مدعی و مدعی عليه که بر ضد مدعی همدیگر بعرض اقدس ميرسانند بتفاوت صبح و شام التماس هر دو در وجه قبول می افتاد و حکم ناطق عطا میفرمودند در مقدمه سرديسمکهي نیز موافق درخواست جملة الملك و مير بخشي حکم عطای فرمان نمودند که آخر بسبب پرخاش همدیگر مقدمه سرديسمکهي بنام هر دو ملتوي ماند و ديگر از ابتدای عهد تيموريه مقرر بود که یک خطاب بدو کس عطا نمي فرمودند البته تفاوت یک دو حرف می نمودند درين عهد صفدر خان باپی متعینه احمد آباد که از عهد خلد مکان بدین

خطاب موروثی مفتخر بود بدیگری یکی از بندهای قدیم رکاب عطا فرمودند صفدر خان بابی درباب بحالی خطاب و بی تقصیری خود عرضی نمود بر عرضی او دستخط نمودند که بحال بحال گو دیگری هم داشته باشد ازان روز قبح آن که یک خطاب بنام دو سه کس باشد از میان برخاست و بهمین دستور اعتبار منصب و نوبت و نقاره و فیل و جیغه و سزیدچ نظر بر پایه و مراتب نماند - چون درین ایام اخلاص خان جدید الاسلام که بحلیه فضايلت و دیانت آراسته بود و در متصدیگری سختی و دقت حسابی نمودن شهرت تمام داشت بخدمت عرض مکرر معزز گردید و نظر بر همت و عدم غرور پادشاه دریا دل در عطای منصب و اضافه بدین ملاحظه مراتب که چون آب سیل رایگان گشته بود متحمل اجرای عرض مکرر آن نگشته بخدمت جملة الملک اتماس نمود که موافق همت پادشاه اقلیم بخش بادولت سلطنت هفت اقلیم وفا نمودن خیال محال و دور از عقل است و تمام عالم بیدش طلب پس درین صورت شجر فیض بخشی پادشاه عالم نواز برای همه منصبداران و خاندانان بازام و نشان ثمر بیچاکری بار خواهد آورد و دولت قلمرو هندوستان بعشر عشیر این همت پادشاه وفا نخواهند نمود صلاح دولت و تقاضای مصلحت آنست که درین ماده تدبیر و بندوبستی بکار رود که راه آب سیل و سر بسر شدن مداخل پرو همت هندوستان برای بخشش پادشاه کم و بیش تواند گردید اگرچه این کلمات بقول جمهور صاحب غرض بحسب ظاهر نزد کافی اذام به بخل و حسد و شرارت اخلاص خان اشتهار یافته بود فی الواقع مایع خیر و بانی خلیل رزق خالق الله گردیدن بدترین

صفت مذموم است اما نزد بعضی نکته سنجان منصب پیشه سخن راست تلخی آمیز بود اخلاص خان می خواست که هرگاه یاد داشت منصب نزد وزیر برای دستخط عرض مکرر رساندن بیاید بعد تحقیق و غور اصل و فسل و پایه و مراتب صاحب منصب دستخط نماید خان خانان بد فامی این وقت و بند ساختن اسناد رزق خلق برخود نه پسندید و باخلاص خان تکلیف تحقیقات آن نمود اخلاص خان نیز از ملاحظه ملامت و طعنه زبانها تن بقبول آن گرفت و گیر نداده خواست استعفاى خدمت نماید آخر کار قرار بران یافت که برین خدمت فواحداث سرا پا ملامت مستعد خان عرف محمد ساقی را که از جمله مستعدان راست و درست و نیک رو گفته می شد و از صورت و سیرت او ماده سرانجام اجرای این کار هویدا بود مقرر ساختند و چنان نسق نمودند که هرگاه یاد داشت منصب از دستخط عرض مکرر رسانیده فارغ شده برای عرض مکرر بیاید و بمستعد خان رجوع نماید او بدین تحقیق پردازد که صاحب منصب نو ملازم قابلیت بندگی پادشاه دارد یا نه و بچه سبب و وسیله منصب و اضافه یافته و زیاده از پایه و مراتب و قبل از ایام میعاد مقرری اضافه نیافته باشد همچنان در تحقیق یومیه وجه معاش کوشد و بعد تجسس و تفحص این امر که بسیار دیر می کشید نشان لفظ صحیح مستعد خان بر یاد داشت منصب و اضافه و یومیه وجه معاش میدشد. و اکثر پیشتری یادداشت بتعین سزاواران شدید مقرر و امه الحبیب هر دو محل پادشاه و دیگر مقرران حضور بدون کاوش تحقیق بدستخط مستعد خان بانجام میرسید

امبار تفاوت تمام در اجرای کار خلاف غایب میسرید دستخط پادشاه را
اعتبار نماند نیز بمتصدیان می فرمودند که ما را بجز قبول
اعتبار نماند مطالب خلق چاره نیست و مقلد دستخط باهم بهمرسیده
شما در آنچه بهتر میدانید بعمل آرید گویند که اکثر این شعر میرزا
صائب ورد زبان داشت *

هر که اینجا دست رد بر سینه سائل زند

حاجب جنت گذارد چوب پیشش روز بار

هر چند در سخاوت و همت و وسعت خلق و عیب پوشی خلق
و خطا بخشی چنین پادشاه در زمان ماضی از روی تواریح خصوص
در تیموریه کمتر بنظر آمده اما از آنکه بی عیب ذات پاک حق واقع
شده در کار و بار سلطنت و خبر گرفتن ملک و بندوبست امور لایذنی
چنان مستغنی و بیخبر واقع شده بود که صاحب طبعان شوخ طبع
تاریخ جلوس او را (شه بی خبر) یافته اند - و شبها اکثر بیهوشی
بسر برده تا دو بهر روز در آرام و خواب می گذرانند باین سبب در
سفر روز کوچ تصدیع زیاد بر خلق الله می گذشت و اکثر مردم
غریبا در شبهای تاریک بسبب تفرقه لشکر و نگاه مؤل خیمهای
خود نیافته پیش دربار معلی در نقارخانه و کچهریها و بازارها
شب بسر می بردند *

و قاضی سرکار ورنکل و دیگر جمعی از اعیان و شرفای سرکار
مذکور از ظلم و تعدی پاپرا نام مفسد روزانه مشعلها روشن کرده
مستغیث شدند چنانچه ذکر طغیان ورزیدن او مجمعی باحاطه بیان
می آرد که در عهد خلد مکان که رستمندل خان پسر جانشین خان صوبه دار

حیدر آبک شده بود پاپرای بد اصل که اصل او از قوم سیندهی
 فروشان بی اعتبار بود خواهری داشت بیوه صاحب مایه بدیدن او
 رفته چهار پنج روز در خانه او مانده مالیت نقد و جنس او را بنظر
 آورده چند پیاده با خود رفیق ساخته خواهر خود را گرفته بانواع
 سیاست و ظلم تمام اعضای او را سوخته آنچه از نقد و زیور داشت
 متصرف شده پیاده بسیار نگاه داشته بالای پارچه کوهی رفته ملجا و
 پناه خود ساخته شروع برهنی و دست اندازی بر مسافران و رعایای
 اطراف نموده تا آنکه سرانجام بغی ورزیدن و جمعیت زیاده بهمرسانه
 فوجداران و زمینداران نواح اطلاع یافته در فکر دستگیر نمودن او
 افتادند پاپرا خبر یافته از انجا فرار نموده خود را نزد ونکت راوکه
 زمیندار عمده پرگه کولاس سرکار ایلمندل بود رسانده بجماعه داری
 نوکر شده بعد از چند روز باتفاق چنانمونت نام جماعه دار دیگر آن
 زمیندار هم مصلحت گشته با خود رفیق ساخته باز شروع بدست
 اندازی متددین آن ضلع نمود ونکت راو اطلاع یافته بعد اثبات
 دزدی هر دو را گرفته مقید ساخته بشکنجه سیاست تمام نگاه داشته
 بود بعد یک در ماه پسر ونکت راو بیداری شد بدین بهمرسانید زن
 ونکت راو بقصد شفای پسر خود باعث خلاصی همه محبوبان
 گرهید پاپرا نیز از قید خلاص گشته در موضع شاه پور عملیه پرگه
 نرکنده سرکار بهونگیر که جای قلب واقع شده آمده با سررا نام
 که او نیز از مفسد پیشگان مشهور تازه بعمره آمده بود رفیق
 و انباز و دمساز گشته جمعیت زیاد فراهم آورده بالای پارچه
 زمین سنگ لاج بنای احاطه خام بدستور گذهی در شاه پور گذاشته

ملجاي خود ساخته علانیه بتاخت و تاراج نمودن اطراف پرداخت و فساد او بجائی رسید که هرجا از زن مقبول و مال هنود و مسلمانین می شنید بتعدی کشیده آورده متصرف می گردید تا آنکه جمعی از بیوپاریان و شرفای هر قوم بحضور رفته استغاثه نمودند و حکم تنبیه آن بنام رستم دل خان آوردند و بعد رسیدن حکم رستم دل خان فوجدار برگنۀ کلپاک که هفت هشت کروزه از شاه پور واقع شده بنام قاسم خان افغان که از شجاعان صاحب تدبیر مشهور بود مقرر کرده جمعیت شایسته با او داده برای دستگیر ساختن پاپرا تاکید نموده بعده که قاسم خان به کلپاک رسید به بندریست برگنۀ و تنبیه مفسدان نواح پرداخته جمعیت فراهم آورده همیشه در فکر و تادیب و استیصال پاپرا بود و پاپرا نیز گاه گاه شوخی زیاد مقابل او می نمود تا آنکه آن ملعون روزی بر یکی از مواضع برگنۀ کلپاک تاخت آورد قاسم خان خبر یافته خود را برای تنبیه او رساند و میان پاپرا و قاسم خان جنگ واقعی رو داد بعده که جمع کثیر از مردم پاپرا کشته گردیدند فرار نموده خود را بر بالای پارچۀ کوه قلب رسانید قاسم خان تنها دست از تعاقب او بر نداشته قدم بقدم پاپرا از عقب روان گردید درین حالت گویی از دست همراهان پاپرا بر پیشانی او رسید و از درجۀ شهادت کامیاب گردید و باقی فوج هزیمت یافته دست خوش غارتیان آن کافر مفسد گشت از شنیدن این خبر رستم دل خان باز مکرر فوج بهمداری یکی از شجاعان کار طلب برای تنبیه او مقرر نمود فائده مترتّب نگردید آخر خود بقصد تنبیه آن شقی برآمده بشاه پور

رسیده محاصره نمود و پاپرا و سروا تا دو ماه محصور گردیدند جنگ می نمودند آخر راه دوار اختیار نمودند - رستم دل خان گدھی را مسمار نموده مراجعت نمود پاپرا و سروا بعد مراجعت رستم دل خان باز آمده گدھی خام شاه پور را از سنگ و چونه پخته ساخته توپ و دیگر مصالح جنگ فراهم آورده

* بیت *

درختی که اکنون گرفته است پای * به نیروی مریدی برآید ز جای
اگر همچنان روزگاری هلی * بگردنش از بدخ بر نگه سلی
بهمان شیوه که داشتند پرداختند - از آنکه درین مابین رستم دل خان او را گدھی پخته ساختن داده بود و ندانست در اندیشه شهرت یافت که رستم دل خان برای گرمی بازار خود نزد پادشاه و گرفتن اضماع مهم مفسدان را دست آویز ساخته برای تنبیه و استیصال آن کافرتن بواقعی نمیدهد - بهر حال مقدمه فساد او بطول کشید و کار بجائی رسانید که تا پانزده بیست گروه شاه پور هیچ احدی شب خواب بآرام نمی نمود - درین ضمن میان سروا و پردل خان نام جماعه دار او گفتگوی نزاع آمیز بجائی کشید که هر دو میان هم بدعوی فن سپاه گری جنگ یکینگی که در دکن ضابطه است نمودند و پردل خان بعد رساندن زخم کاری بر پای سروا خود هم کشته گردید و بعد چند روز سروا نیز بهمان زخم بجهنم و اصل گردید - و پاپرا بعد کشته شدن سروا احتیاط زیاد بهمرسانده روز بروز بگرد آردی فوج و ذخیره و تسخیر قلعات اطراب می کوشید و در فکر فراهم آوردن مصالح قلعه گیری بمرتبه افتاد که رستم دل خان مکرر بر او سواری نموده دوسه ماه بمحاصره شاه پور

پرداخت آخرکاری نساخته و بدار و مدار بار ساخته مبلندی گرفته
مراجعت نمود - بعد ازان آن کافر شدید العداوت بفکر گرفتن قلعه
ورنگل که از شاه پور بمسافت شانزده هفتده کروه واقع ست و تاخت
آن قصبه مذکور که تجار مایه دار بسیار و با اقمشه لکوک و قالینهای
بیش بها کار همانجا داشت افتاده شب دهم ماه محرم (۱۱۲۰) که
مسلمین و هندو در اشتغال و سرانجام شهر گشت تابوتها مشغول بودند
با دوسه هزار پیداده و چهارصد پانصد سوار خود را بقلعه ورتکل رسانده
جمعی را بر سر راهها نشانده چنان بزد و بست نمود که اصلا بمردم
قصبه خبر نرسید و آخر شب بر قصبه ریخته از یک طرف پیاده
بمدد کمند و زینهای رسا بالای قلعه که چندان استحکام برج و باره هم
نداشت برآمدند و باقی مردم بتاراج و غارت قصبه پرداختند
حوای مال و امر که لکها از نقد و جنس بدست آوردند و قالینهای
بیش بهای سنگین را بریده دست بدست بردند ناموس و عیال
بسیار مردم شرفا قریب پانزده دوازده هزار مرد و زن و اطفال بدست
آن کافر مردود افتاد ازان جمله زن قاضی محمد سعید نام را با صبیغه
هشت نه ساله گرفته داخل اساری درآورد و دوسه روز بخاطر جمعی
مانده تمام خانهای آن قصبه را چنان رفت و روب نمودند که همه
مردم را خاک نشین ساختند و زن قاضی را علی الرغمی که با
مسلمانان داشت بتصرف خود آورده دختر قاضی را داخل
رقاصان برای تعلیم دادن سپرد و قاضی را چند روز نگاهداشته هرچند
قاضی برای خلاصی ناموس خود باالحاح وزاری کوشید فائده نداد
قاضی را مرخص ساخت - کار استقلال و سرانجام سواری او بجائی

رسیده بود که هفتصد بندوق خاصه تیار کرده باخود داشت که در هر بندوق دو خزانه تعبیه کرده بودند که بعد از خلاص شدن یک خزانه هرگاه خواهند خزانۀ دویم را آتش دهند و همه خاصه برداران را گرد پالکی و اسب سواری خود نگاه می داشت - روزی جمعی از بنجارهای نامی را قول داده نزد خود در قلعه طلبیده مقید ساخته ده دوازده هزار گاو غله را با مال و جنسی که داشتند تاراج نموده برای ذخیرۀ قلعه متصرف گردید و گاوها را برای قلبه رانی جا بجا فرستاد که برای او زراعت و مینوی نمایند - بعده بفکر تسخیر قلعه بهونگیر که از قلعه های مستحکم مشهور و بمقامت شانزده کوره از حیدر آباد واقع است و از شاه پور نیز بمقامت شانزده کوره عرفی دارد شب دوازدهم ربیع الاول که اکثر شرفای مسلمین قبائل خود را برای فاتحه طعام حضرت رسالت پناه از دور و نزدیک طلبیده بودند آن بدبخت ملعون صبح نشده خود را بپای قلعه رسانده کار بجائی رساند که نزدیک بود از گذاشتن زینهای طولانی و مدد کمندهای رساتر از طول امل داخل قلعه شود درین ضمن از افتادن سنگی که بران کمند بسته بودند و بالای چپهر مردم چوکی قلعه بصدای مهیب افتاد و مردم چوکی را خبردار و سرمایه ساخت و در سه صدای بندوق از طرف آن ملعون نیز بگوش مردم قصبه رسید و از چهار طرف صدای رسیدن پاپرا بلند گردید عجب آشوب و شور قیامت برخاست اگرچه قلعه بدست آن ملعون نیامد اما قصبه و بته را تا یک بهر روز تاراج و رفت و رو به زودند و خود آن سگ در خانه سوانح نگار رفته فحشته

کارنرمائی می نمود و مردم او بکندن زمین و جهت و جوی زر نقد پرداختند قضا را دو دیگ کلان با چهار پنج طبق و سرپوش دران خانه یافتند نزد پاپرا حاضر آوردند آن سگ ملعون نظر تند بران طرفها انداخته گفت شخصی که ظروف خوردن او این باشد زرنقد در خانه او مدفون یافتن معلوم بعده که از بالای قلعه سنگ و گوله بسیار باریدن گرفت و از اطراف شرفای بسیار جمع شدند مرنه در زیاده ماندن ندانسته اول فرمود که خرمفهای شالی را که همراه او بود آتش دهند تا در پناه دود آن برقندازان و مردم بالای قلعه حکم اندازی نتوانند نمود بعده فرار اختیار کرد و دو سه هزار زن و مرد از بته و قصبه باخود گرفته باسیری برد - و از زبان راوی ثقه عجب نقلی شنیده شد که آن بد بخت شدید العداوت با لشکر خود مقرر کرده بود که هرکه زن مسلمان باسیری بیارد پنج روبیه باو انعام نماید و هرکه از خاندان مشهور قضات و مشایخ زن گرفته بیارد پنج هون انعام دهد آن روز چنان اتفاق افتاد که وقت تاراج نمودن قصبه دختر هفت هشت ساله یکی از شرفای مشایخ که بخاندان قاضی هم رشته داشت شیخ زین الدین نام بدست یکی از برقندازان آن کافر فاجر افتاد دختر را مثل بچه گوسفند بر پشت خود بسته از قصبه برآمن درین ضمن سوار مسلمانی که رشته خویشی دور و نزدیک بسلسله شیخ زین الدین داشت و از گردش ایام بدکام نوکر پاپرا گشته بود برسر وقت دختر رحیمه و گریه گزان و نالان بالای پشت پیاده دریافت فرزند مسلمان دانسته بر حال او رحم کرده بدان پیاده التجا برای خلاصی آید

دختر نمود پیاده به تنندی و تلخی پیش آمده گفت که اگر نزدیک من آمدمی یا شفیخ خلاصی دختر گردیدی ترا به بندوق خواهم زد سوار بملایمت و مدارا پیش آمده الحاح و نرمی بسیار نموده راضی ساخت و ازان دختر احوال پرسید آن طفل امیر گشته احوال قبیله و خاندان خود بیان نمود که سوار شذاخت که آن معصوم صبیغه شیخ زین الدین امت و آب در دیده او گردید هرچند خواست بدادن زر نقد و جنس کم و زیاد آن دختر را از دست او خلاص سازد دانست که فائده نمی دهد با دختر کپ زنان و ازان پیاده احوال پرسان نزدیکتر رفته یکبار پیاده را غافل ساخته چنان شمشیر بگردن او رساند که بدختر ضرر نارسیده سراو از تن جدا گردید دختر را بر اسب خود نشاند و نزد قبیله و خویشان دختر که قریب دو هزار مرد و زن از شنیدن خبر تباهی افتادن دختر فراهم آمده قلعه را ماتم سرا ساخته بودند و همه بر سر و سینه درد آلوده دست می زدند آوردند از دور مجملی بر حقیقت اطلاع داده دختر را همانجا گذاشته از راه اضطراب بصد شتاب باز نزد پاپرا خود را رساند - بعده متصل موضع تاریکند که چهار کروه از شاه پور واقع شده پارچه کوهی قلب بنظر او آمد بالا و پائین آنجا را قابل بنای قلعه بنظر آورده آنجا نیز قلعه احداث کرده زیر آن پرکونه قرار داده برای پناه گاه و بیگاه خود آن مکان را در تصرف خود داشته ذخیره و انر همه مایحتاج دران قلعه موجود ساخت و اکثر مجبوسان صاحب تقصیر و بی تقصیر را درانجا نگاه می داشت و جمعیت زیاد درانجا نیز نگاه داشته بود - چون فساد آن مردود بامتداد کشید

آرام خور و خواب برساکنان دور و نزدیک آن ضلع حرام گردید و رسم عروسی و شادی از میان برخاست هر جا که عروسی دختر بالغ و نابالغ بگوش او می رسید از میانه راه یا از خانه او کشیده می طلبید بهر حال فریاد آه و واویله مظلومان بآسمان رسید - بعد از آن شاه عنایت نام پدر زن قاضی مبتلا ببلای که از جمله مشایخ مشهور و گوشه نشینان واصل بالله گفته می شد با شرفای دیگر چنانچه مجلسی بذكر درآمده بحضور بهادر شاه پادشاه آمده روزانه مشغول روشن کرده مکرر التماس این معنی بمیان آورد که بر پادشاه واجب است که خود متوجه استیصال آن کافر بدکردار گردند پادشاه فرمودند ما را مناصب نیست که برای تنبیه سزای خود متوجه شویم یکی از نوکران خود را صوبه دار حیدر آباد مقرر می فرمایم و فوج شایسته همراه او داده نکر تنبیه او می نمایم آن ستم رسیده حماقت زیاد نمود تا آنکه میرتزرکان حضور آن مجبور بلای آسمانی را بخفت و بی آبرویی از نزد پادشاه بیرون نمودند او بخانه خود رفته از درد بی ناموسی که بی آبرویی تمام نزد همچشمان خاص و عام علاقه آن گردید چنان مریض غم و غصه گشت که از همه مردم خانه رخصت و بهلی حاصل کرده کنج خانه اختیار نموده دروازه تردد بروی مردم بسته چهل روز از خانه بر نیامد تا همانجا وفات یافت - بعده پادشاه یوسف خان روز بهائی را تسلیم صوبه داری حیدر آباد فرموده بعد از عطا اضافه باو و همراهان او و دیگر عنایات سردیوان در خلوت طلبیده برای تنبیه و استیصال پاپرا تاکید تمام بمبالغه تام فرمودند - و یوسف خان بعد رخصت شدن

از پادشاه و داخل شدن در حیدر آباد دلاور خان نام را که از
 جماعه داران کار طلب و شجاعان مشهور گفته می شد فوج
 شایسته همراه داده مع هشتاد خان و نیاز خان و تاتار خان که
 همه از انغانان تهور پیشه گفته می شدند با دلاور خان برای تنبیه
 آن کافر تعیین نمود - بعد رسیدن دلاور خان از آنجا که آن شقی بدکیش
 قبل از تعیین فوج بقصبه کلپاک که هشت کروه از شاه پور واقع
 شده و باز میندار آنجا عداوت جانی داشت رسیده اطراف قصبه
 کلپاک را محاصره نموده بود و زمیندار محصور گردیده جنگ و جدل
 چون مردان مرده دل می نمود و مکرر عرضه داشت آن زمیندار در باب
 طلب فوج و کمک نمودن بیوسف خان می رسید بعد رسیدن فوج
 انغانان آن تبه کار بشوخی زیاد پیش آمده بعد دست و پا زدن
 بسیار که جمعی کثیر از همراهان او بجهنم واصل گشتند دست از
 محاصره برداشته با توپ رام لجهنم نام که از شاه پور آورده بود
 خود را بشاه پور رساند و دلاور خان تهانه دار کلپاک تهانه قائم کرده
 انتظار وقت و قابو می کشید و مردم آن نا پاک نیز در تاخت
 اطراف کلپاک تقصیر نمی نمودند تا آنکه خسرو پور آن مردود
 با جمعی کثیر از مدتی در قلعه بانواع شکنجه عذاب در قید بود
 و هیچ احدی را از مردم بیرون نزد او راه نبود مگر زن او را مادر
 ساخته بود که برای او چیزی خوردن بعد هشت بهر می آورد او بزن
 خود گفت که برای من سه چهار سوهان بهم رسانده همراه طعام برماند
 زن او حسب گفته او چند سوهان تیز دندان پیدا نموده زیر طعام
 گذاشته آورده بشوهر هنر پیشه خود داد و او از آن سوهان شروع به

بریدن زنجیرهای پای خود و چند نفر محبوس دیگر که رفیق و محرم خود ساخته بود نموده چشم برراه عطیة الهی داشت تا آنکه روزیکه آن سگ ناپاک برای شکار ماهی در کوره از شاه پور رفته بود و از اتفاقات دران روز سوای چند نفر نگهبانان محبوسان و مردم دروازه آدم زیاد اندرون قلعه نبود محبوسان کار بریدن زنجیرها با تمام رسانده از هر بهای ذخیره حجرهای همانجا برداشته بهیئت مجموعی غافل بر سر نگهبانهای خود و دروازه بانها ریختند و کار آنها در چشم برهم زدن با تمام رسانده دروازه را بدست آوردند و جمعی کثیر مردم دیگر که محبوس و سوخته بیداد او بودند رفیق آنها گشتند و پیش از آنکه آن شقی بشکار رود زبانی زن خود بنمیزد از کلپاک اشاره گرفته فرستاده بود که چشم برراه و گوش بر صدای توپ بوده خود را بلا توقف با فوجی که توانند برسانند بعده که خبر فساد قلعه بآن شقی مردود رسید اول خنده کنان زبان شخصی که خبر آورده بود بریدن فرمود بعده که صدق خبر بتواتر کشید سراسیمه گشته سوار شده وقتی مقابل دروازه شاه پور رسید که صدای زدن توپ بلند گردیده بود و بعد رسیدن صدای توپ به کلپاک که هر کارهای جلد رو نیز خبر رساندند دلاور خان با فوج گران خود سوار شده همان لحظه روانه گردید و قبل از رسیدن دلاور خان آن کافر شروع دست و پا زدن لاحاصل نموده فرمود که دروازه را آتش دهند و از آنکه آن مردود وقت بنای قلعه بالای دروازه را برای مزید استحکام از تختهای آهنی و سنگهای عریض چنان تعبیه نموده بود که هرگاه دروازه چوبی سوخته گردد آن پارچه تخته آهن و سنگ از بالا فرود آمده بجای چوب قائم گردد آخر آن تعبیه

و احتیاط بالای جان او گردید بعد آتش دادن دروازه چند
 گام پیش را گشته پوست آنها را کشیده خوانست که یگ پوست
 خون آلوده را خود پرشیده و چند پوست را بدیگران پوشتانیده خود
 را بران آتش زده اندرون قلعه داخل شود اما نتوانست که چند قدم
 رفته برگشتند بعد سوختن دروازه تختهای آهن و سنگ از بالا فرود
 آمده سدره فیل و فوج گردید درین حالت فوج کلیات فیز رسید و با
 مردم پاپرا زد و خورد عجیب واقع شد و مردم پاپرا پناه بجایهای
 قلب و دیوارهای اطراف برده دست و پای لاجاصل میزدند
 و مردم دلار خان نثاره نتج نواخته داخل قلعه شدند و خسروپور
 پاپرا را مورد آفرین ساختند - و پاپرا نزدیک بشام که تمام فوج او
 متفرق شده بود فرار اختیار نموده خود را بقلعه تاریکند رساند
 مردم قلعه وقت شب در عالم احتیاط او را اندرون قلعه نگرفتند
 بعد روشن شدن صبح به بندوبست برج و باره و خبر گرفتن
 ذخیره پرداخت و تمام فوج متفرق شده او خود را بتاریکند
 رساندند - مردم یوسف خان سه چهار روز در قلعه شاه پور مانده در
 گرد آوری مال و بندوبست قلعه پرداختند و انتظار حکم یوسف خان
 می کشیدند تا آنکه بعد رسیدن خبر بیوسف خان که لقمه از فکر
 نگاهداشتن سپاه و سرانجام مهم آن ملعون غافل نبود میرزا علی را
 که دیوان صاحب مدار بیوسف خان بود و در شجاعت و کارطلبی
 خود را رستم ثانی می شمرد با پنج شش هزار سوار که موجود
 نموده بود بلا توقف روانه ساخت و میرزا علی به شاه پور رسید
 بعد فراغ از مقدمات مالی با فوجی که فراهم آمده بود بتصد

محاصره تاریکند از روانه گردید و سه چهار ماه آنچه شرط سعی و تلاش بود در دواندن مورچال و کندن نقب و یورش تقصیر نه نمود اما فائده بر روی کار نیامد بعد از یوسف خان خود با پنج شش هزار سوار دیگر رسیده بمحاصره قلعه پرداخت با وجود محاصره نمودن ده دوازده هزار سوار و بیست هزار پیاده که قلعه داران و زمینداران نواح نیز رسیده رفیق گشته بودند قلعه داری که از آن کافر جهندی بظهور آمد و از زبان مردم نکه مسموع گردیده اگر بتحریر تفصیل آن پرداز باطناب کلام ملالت انجام میبخشد - بعد از که امتداد محاصره بنه ماه کشید و آدم بسیار هر دو طرف از زدن گواهِ و جنگ ضائع میگردد کار بجائی رسید که یوسف خان جهندی قول در لشکر خود استاده نموده خفیه بمردم قلعه پیغام ترک رفاقت آن کافر فاجر رساند و علمونه دوچند از آنچه آن مردود بآنها می رساند نموده در جذب قلوب آنها کوشیده تفرقه در فوج او انداخت و جوق جوق مردم هر دم از قلعه برآمده زیر جهندی قوای رسیده بیوسف خان می پیوستند و مبلغها بآنها می رسید - بعد از که ذخیره باروت رو باتمام آورد یوسف خان مکرر یورشهای رستمانه نموده بنه و پر کوته و باره و برج اطراف قلعه بتصرف خود در آورد پاهرا ایام برگشتگی طالع خود را مشاهده نموده بفکر فرار افتاده بدین تدبیر از قلعه برآمد که در آن قلعه زیر زمین جای بود که دروازه و زینها برای پادین رفتن داشت مردم چراغ باخود گرفته زیر زمین می رفتند و آن مفسد عیار کفش نجس حقه نکبتی خود بر دروازه گذاشته از راه دیگر چنان بتغییر وضع برآمد که تا دو روز هیچ احدی حتی پسران از اطلاع نداشتند و از قلعه

جنگ می نمودند - بعده که پاپا آنها سر از موضع حصی آباد که آباد کرده او بود و از تاریکندا مسافت دو منزل داشت بر آورد تازی فروشی در آنجا باو در خورد باو گفت تازی خوب برای من بیار هر چند که وضع خود را تغیر داده بود اما تازی فروش بعد ملاحظه صورت او را از اطوار کلام شناخت و او را بامید آوردن تازی خوب نشاند و خود را نزد نائب فوجدار که حکومت آنجا تعلق بهمان خمر پورده آن مردود که باعث زوال جان و مال او گردیده بود و همه تشنه خون او بودند رسانده بر سرکار آگاهی داد و همان لحظه دو صد سکه پیاپی بقصد گرفتن او خود را رساندند آن دیو سیرت باوجود دمت و پا زدن که درین ضمن گولی بر پایی او رسید بدم رو افتاد - بعده که او را گرفته نزد یوسف خان آوردند آنجا هم سر شیخیها نموده از زبان فحش و لایعنی بر می آورد چند روز برای تحقیق خزانه نگاهداشته آخر بزد بند او جدا کرده سر او را بحضور فرستادند و دیگر اعضای او را بدرواز حیدر آباد آویخته بسزای کردار او رساندند • • بیت •

دهقان سال خورده چه بخوش گفت با پسر

که ای نور چشم من بجز از کشته ندروی

از جمله موافق که در آخر سال جلوس خلد منزل روداده و از نوشته اخبار نويسان کابل و ملتان بهر ضربه مجملی بگزارش می آرد که چون در عهد فردوس آشنایی میان شاه ایران و پادشاهان دهلی بر سر قلعه قندهار نزاع و فوج کشی بود درینوقت گورگین خان بنام از طرف سلطان حسن شاه از آن قلعه مدار ضابطه است قلعه مذکور

قیام داشت میراو بهی افغان که بسبب شهرت شجاعت و تهن داری
 سلسله اورا میر می خوانند از جمله نوکران معتمد صاحب رای
 گرگین خان بود و بند و بست یک دروازه قلعه نیز تعلق باو داشت
 گاه گاه میان قلعه دار و میراو بهی نا خوشی ملال افزا بمیان می آمد
 و باز بحسب ظاهر رفع کدورت می گردید و ذخیره آن در دل
 افغان بد نهاک جا میگرفت و اکثر شورش افغانان و بلوچان و ازبک
 اطراف قلعه انتشار می یافت تا آنکه روزی میراو بهی گرگین خان
 را بحیله و تدبیر برای بند و بست کمر گاه و پائین قلعه پر آورد و
 بهر مکر و تدبیر که داشت روز بآخر رسانیده تکلیف ضیافت نمود
 شب برای مصلحت خلوت کرده مردم معتمد اورا از اطراف دور
 ساخته با همراهان مبارز پیشه خود که بکمین گاه نشانده بود غافل
 بر سر قلعه دار ریخته با ده دوازده نفر هوا خواه او و هرکس که بجنب
 پیش آمده کشته و چندی را دستگیر ساخته و جمعی را بخوشی
 و نا خوشی منقاد و مطیع خود نموده چنان بند و بست بکار برد
 که اصلاً خبر کشته شدن گرگین خان بقلعه نرسید و همان شب
 مراجعت بقلعه نموده کوس سواری نواخته از راه همان دروازه که بدو
 تعلق داشت داخل گشته باقی همراهان گرگین خان را مقتول و
 مغلول ساخته اموال و خزانه اورا میتصرف شده مصلحت خطبه بنام
 قطب الدین بهادر شاه پادشاه برای رفع بدنامی و استحکام بند و بست
 خوانده کلید طائنی تسخیر قلعه مع عرض داشت مشتمل بر استدعای
 منصب پنج هزاره بنام خود و محمود خان نام پسر و برادر و اقوام
 و سبب قلعه داری بحضور روانه ساخت خلد منزل باوجود اخلاص

ته دلي که بشاه ايران داشت و آرزوی دیرینه او این بود که غبار و
 ملالی که از عهد خلد مکل بصبب ایلیچیان ناهموار به میان آمده
 بود ابتدا با ارسال نامه و تحف مصحوب تجار عمده رفت و روب
 داده بعد ازان از فرستادن نامه‌های محبت افزا و هدایای بیش بها
 همراه سفیر سخن فهم جهان دیده رشته اخلاص موروثی را از سزنو
 استحکام دهد فی الحال تقاضای مصلحت وقت دران دانست که
 خلعت و فرمان آفرین باد و سند قلعه داری مع عطای منصب
 پنج هزاری برای خود او و همراهان او فراخور پایه ارسال داشت و خفیه
 زبانی تجار به سلطان حسین شاه ایران پیغام نمودند که جرأت نمک
 هراسی که ازان افغان بظهور آمده باعث ملال خاطر محبت اثر
 ما گردیده و بسیار بد ازو واقع شده بدفع ماده این فساد که استحکام
 بنیاد افغان بدنهاد برای ملک و ملت طرفین خلاف رای مائیم
 است زودتر باید کوشید و از طرف ما در رسیدن کمک بآن افغان خاطر
 جمع دارند لیکن ازانکه بتقاضای عهد دور فلکی شاه ایران نیز بمرتبه
 از بند و بست سلطنت بی خبر و عاری بود که اصلاً بفوج کشی
 و تعیین لشکر و مردم کشی راضی نبود سواي محبت علما و فضلا و
 شکستن و ساختن عمارات باصور ملکی و مالی نمی پرداخت و خلاف
 طریقه جد و آبی خود بقتل هیچ امیری صاحب تقصیر و بی
 تقصیر راضی نمی گردید بلکه در سپردن خونی بوارث بعد ثبوت
 شرعی و عرفی رضا نداده وجه خون بها از سرکار بوارث مقتول
 می رساند این معنی منافی نسق سلطنت الکب ایران می گردید لهذا
 زود بفکر تلافی تمخیر قلعه قندهار پرداخت بعد مدت در سال

شاه عالم (۴۴۶) سنه ۱۱۲۰

بی آنکه خود برآید فوجها تعیین نمود اما کاری نتوانست ساخت
چنانچه ندامت و خمیازه آن کشید انشاء الله تعالی در ذکر
سلطنت محمد شاه بادشاه بزیان خامه جاری خواهد گردید
حکم فرمودند که حیدر آباد را که بعد از تسخیر عهد خلد مکن
دار الجهاد می نوشتند فرخنده بنیاد حیدر آباد می نوشته باشند *
ذکر مواعظ سال میوم از جلوس خلد منزل مطابق

سنه هزار و بیست هجری

هیجدهم ماه ذی حجه جشن آغاز سال میوم از جلوس
مطابق اواخر سنه هزار و صد و بیست هجری موافق سرانجام سفر
زیبت ترتیب یافت اگر بتحریر انعامات نقد و فیل و جواهر و
اضافهای نمایان پردازد بطول کلام منجر می گردد و شاهزادهها را
فرمودند که بر نالکیها که بصورت تخت روان ترتیب داده بودند
سوار می شده باشند و پسران محمد اعظم شاه و بیدار بخت و
کام بخش را بعطای خلعت و حکم نشستن در حضور و سوار شدن
بر اسب وقت سواری و دیگر عنایات سرافرازی بخشیده مکرر
از طرف امان جان و عطای آبرو تسلی داده مطمئن ساختند -
جملة الملک خان خافان و بخشی الملک ذوالفقار خان بهادر را
مادون فرمودند که نوبت در حضور می نواخته باشند و بر
نالکی سوار شوند ذوالفقار خان بعد تقدیم تسلیمات عنایات
التماس نمود که همه آرزوی ما پروردهای انواع نعمت از راه
فضل و کرم آن خداوند آبرو بخش برآمد و فرقی که میان ما
خانوادهان و پادشاه زادهها مانده همین پاسا به نواختن نقاره در

رکاب ولی نعمت است و از قبول این عنایت ابا نمود - چون میان
جملة الملک و بخشی ممالک غبار سوی مزاج بهم رسیده بود و
رخان خانان آرزوی نواختن نقاره در حضور داشت ابا نمودن
ذو الفقار خان را ازین عنایت پادشاه مردم حمل بر حسد همچشمی
ار نمودند - و بعد بند و بست نواح فرخنده بنیاد حیدرآباد یوسف
خان را در حیدرآباد نگاهداشته برای امتیصال پاپرا و دیگر مفسدان
که در ایام تبدیل سلطنت سر بفساد برداشته بودند تاکید بلیغ
نموده اوائل ربیع الاول (۱۱۲۱) بقصد مراجعت طرب دار الخلافت
کوچ فرمودند - محمد مراد خان را از اصل و اضافه سه هزار دوهزار
سوار نموده بمطای نقاره و خلعت و صوبه داری دار الظفر بپاپور
باضافه مشروط هزار و پانصد سوار مقتدر ساختند *

چون دو پسر از قوم دهیران که مردار خوار و بی اعتبار ترین
قوم صوبجات دکنند از شکم مادر توام پهلوی هردو باهم چسبیده
برآمده بودند از آنکه که قدرت و حکمت بالغه الهی تقاضای
آن می نماید که بعضی مرض و علت جسمانی باعث نکال و زوال
دولت و موجب بی اعتباری و تصدیع بدنی متکبران صاحب جاه
و جلال می گردد و بسیار عیب و علل لازم ملزوم خلعت انسانی
است که همان کلید افتتاح رزق و ماده دفع و بال و نکال بی بضاعتان
محتاج بنان شب می شود *

* بیت *

بسا شکست کز کارها درست شود

کلید رزق گدا پای انگ و دست شل است

مادر و پدر آنها که ابتدا آن خاقت را نشان غضب الهی در حق

خود دانسته بودند آن هر دو برادر را بدوش و کنار خود گرفته سر راه
مقرر دین و مسافری می نهادند هر کرا نظر بران خلقت می افکند
رحم بر جان آنها نموده رعایت خیرات بحال آنها می نمودند و
مادر و پدر آنها روپیه دو روپیه فراهم آورده هر روز بخانه می بردند بعده
که لشکر پادشاه عالم نواز وقت توجه حیدرآباد ازان راه عبور نمود
آن هر دو برادر را برای گدائی بلشکر آورده خیمه بخیمه می گردانیدند
همین که بعرض شاه عالم بهادر شاه رسید بحضور طلبیده یک هزار
روپیه نقد و یک اسب برای سواری عطا فرمودند - دریاولا که
لشکر مراجعت نمود باز هر دو برادر که بخدمت میز رسیده بودند و بپای
خود قطع منازل می نمودند بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت
گشتند از راه فیض بخشی و ذره نوازی یک دبه بجمع پانصد روپیه
در وجه مدد معاش : یک فیل برای سواری و دو هزار روپیه نقد
عطا نموده حکم فرمودند که همراه لشکر در رکاب باشند و خوراک
فیل از سرکار می رسیده باشد رزاق حقیقی همان خلقت
معیوب را چنان کلید افتتاح رزق آنها ساخت که باعث مباحث قوم
گردیدند - چون محمد مراد خان که صوبه دار بیجاپور شده بود از عدم
سرانجام باوجود آنکه ذوالفقار خان بهادر ده هزار روپیه از طرف
خود برای خرچ مدد نمود طاعت رفتن بر مر تعلقه خود نداشته
و مکرر خبیر فساد و برهم خوردگی آن صوبه بعرض رسید لهذا صوبه
دار الظفر بیجاپور از تغیر محمد مراد خان بنام حامد خان بهادر
برادر غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مغرض نموده صوبه
داری خجسته بنیان بنیابت ذوالفقار خان بهادر بنام محمد مراد

خان فرموده: برخیز - بختند - سیف الله خان که حقیقت رفتن او نزد محمد کام بخش و امیران او کارگر نداشتن بزبان قلم داده باوجود ظهور چندان تقصیر و کم توجهی در الفقار خان که با امیر الامر اسد خان برهم زده خود را نزد محمد کام بخش رسانده بود چون بجملة الماک معظم خان خان خاندان رجوع آورده اظهار ندامت بامید شفاعت نمود از سر تقصیر او گذشته در بحال فرمودن منصب عهد خلد مکان و پنج هزار روپیة سالیانه مختار ساختند - سیف الله خان ابتدا بقبول سالیانه راضی شده باز بجاذبة حب ریاست خود را پابند نوکری ساخت - وسط جمادی الاولی (۱۱۲۱) گذار سواد خجسته بنیاد رسیده و ضرب خدام و حکم مقام يك و نیم ماه برای تخفیف ایام برشغال فرمودند و بعد بند و بست امور ملکی و رفتن برای زیارت مزار و مقابر بزرگان و فاتحة حضرت خلد مکان و رساندن مبلغ کلي بخدمت آنجا و حکم فرمودن برای جدا نمودن چند موضع سیر حاصل از پرگنت سرکار دولت آباد بجمع پنجاه هزار روپیة و آن را مسمی به پرگنة خلد تباک ساختن و برای خرج خدمه و لاگرو عرس حضرت خلد مکان مقرر کردن و منصوب نمودن متولیان در آخر جمادی الاخری (۱۱۲۱) از خجسته بنیاد کوچ فرموده متوجه سمت دار خلافت گشتند - چون ابتدا در الفقار خان باظهار مدعی صاحب غرض شکوه محمد مراد خان بعرض رسانده حکم تظیری و طلب حضور حاصل نموده بود بمده که خان خاندان حقیقت بی تقصیری و حسن عنایت و فدویت و حقوق بیکو خدمتی ایام پادشاه زادگی عرض نموده حکم بکلي خدمات

فزند محمد مراد خان فرستاده بود بعد رسیدن محمد مراد خان
 بحضور از آنکه حق نیکو خدمتی محمد مراد خان در مقدمه
 خان جهان بهادر چنانچه بگزارش آمده بر ذر الفقار خان داشت
 و از خاطر او معفو شده بود از عرص سابق ندامت کشیده خواست
 تلافی نموده در گرفتن اضافها و تجویز خدمت صوبه داری بیجا پور
 و خجسته بنیاد و رعایت ده هزار روپیه از طرف خرد متوجه احوال
 محمد مراد خان گردیده از خجالت برآید بر خ. طر خان حاذان گرانجی
 نمود و حمل بر رجوع محمد مراد خان طرف ذر الفقار خان نموده
 کم توجه بحال او گردیده از طرف دادن جاگیر کم حاصل وزود تغیر نمودن
 که علاوه پرنشانی سابق محمد مراد خان گردید و بندوبست صوبه
 داری خجسته بنیاد نیز ازو صورت نگرفت لهذا نیابت صوبه مذکور
 نیز ازو تغیر نموده به داود خان پنی مقرر نمودند - و آخر رجب
 در سواد دز السرر برهانپور و ضرب خیام واقع شد اگرچه میخواستند که
 چندگاه بسیر و شکار رندا و باغات و تفرج آبشار کراره که از مکانهای
 فرحت انزلی دامشای شکار گاه و میز گاه مشهور است بلا تفرقه
 خاطر بسر برده به بندوبست ملک پردازند اما از آنکه خبر فساد
 راجپوتان بدخصال که وقت توجه مهم محمد کام بخش در نواح
 اجمیر پا از جاده عبوریت و اطاعت بیرون گذاشته هنگام شورش
 گرم ساخته تهاذهای صوبه اجمیر و فوجداران آن ضلع برداشته
 بودند بعده که حیدر حسین خان بارهه صوبه دار اجمیر بقصد
 قادیب آنها پرداخت از اطراف هجوم آورده بمقابله پرداختند
 و سپید هسینی خان بعد کارزار صعب که راجپوت بسیار پدار البوار پیوستند

و چند هزار زن و فرزند راجپوت باسدیری در آمدند و بتخانهای بسیار مهمار نمود از چهار طرف راجپوت مانند مور و ملخ فراهم آمده سید حسین را با احمد سعید خان فوجدار میر تهیه سنگاهانه و غیرت خان فوجدار نازنول که هر دو برادر حقیقی حسین خان بودند و جمعی دیگر از فرزندان و خویشان و همراهان و بندهای پادشاهی بدرجه شهادت رساندند مکرر بعرض رسید - توقف برهانپور مصلحت ندانسته میر احمد خان را در برهانپور حارس نموده اوائل شعبان المعظم (۱۱۲۱) از دار السور کوچ فرموده بعد نزدیک رسیدن بآب نرید ایام ماه صیام را نزدیک گذر اکبر پور مقام نموده بعد عید فطر از آب نرید عبور فرمودند *

چون نزدیک سرحد اجین رسیدند خبر فساد فرقه گرو بضم کاف فارسی در اطراف نواح دار الخلافت و پنجاب بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که جمعی از کفار بدکردار زنده پوش مسمی به گرو که باهم سکه بکسر سین و تشدید کان زبان زدند پیشوای آنها بلباس فقیری نزدیک لاهور سکونت و مقام مقرری خود اختیار نموده از ایام قدیم در همه بلاد و معمورهای مشهور معبد خانه ساخته یکی از فقدران از طرف خود نائب درانجا گذاشته مقرر نموده بود که هر که از جمله معتقدان گرویی آن طائفه ضال که بیشتر از قوم جنت و کهنه ریهایی پنجاب و دیگر اراذل قوم کفار بودند نذر و نیاز باهم او دران معبد خانه بیارد گرفته جمع ساخته بقدر قوت و خرچ ضروری خود برداشته باقی بلا خیانت برای او رساند - خلد مکان برین اطلاع یافته حکم اخراج نائبان آن گروه

بدمال و خراب ساختن معبد های آن کفار فرموده بودند -
 در ایامی که بهادر شاه پادشاه متوجه هیدرآباد گردیدند گویند نام
 از سرگروهان آن قوم بد نام بحضور رسیده با دوسه صد سوار
 نیزه دار و پیداده در رکاب رفاقت نمود بعد دو سه ماه از زخم جمدهر
 ناگهانی که قاتل او معلوم نگردید بدارالبوار پیوست - بعد از رسیدن
 خبر او به پنجاب که مجمع آن گمراهان شقاوت پزوه بود یکی از
 جمله آن گروه غیر مشهور که در تعیین اسم او اختلاف روایت مسموع
 گردیده بشهرت تفاسخ که نزد آن طائفه بد اعتقاد اوتار خوانند
 خود را عوض گروگیرند مقتول که از سرنو خلعت حیات بتغیر صورت
 ریش دار در آن واحد پوشیده خود را برای کشیدن انتقام آن مگ
 نابکار اشتهار داده بادعای خروج بسیاری از ان قوم ضال را فراهم آورده
 علم بغی برافراشته بغن شعبده بازی و دمیدن افسانه و افسون بنظر
 ظاهر بیدان مست اعتقاد خرق عادت چند وانموده خود را بسپا
 پادشاه موسوم ساخته در نواح سرحد پنجاب و مهند شروع بتاخت
 و تاراج نمود در فرصت دوسه ماه چهار پنج هزار یابو سوار و هفت
 هشت هزار پیاده جرار بار گرویده رفیق او گردیدند و روز بروز
 جمعیت می افزود و مال را فر از غارت بدست آنها می افتاد تا
 هیجده نوزده هزار نفر با اسلحه و یراق کار زار بار جمع گشته علم
 شهرت قزاقی و مردم آزاری برافراشتند و با دوسه فوجدار که بقصد
 تنبیه آنها گمر بستند بمقابله و مقابله پیش آمده و غالب گشته
 بقتل رسانده دیهات بسیار را تاخت و تاراج نموده تهاذه دار و
 تحصیلدار مال از طرف خود مقرر ساختند کار بجائی کشید که

سی چهل هزار کافر باو رفیق گشته احکام بنام حکام پادشاهی و عمل جاگیر داران عمده بزی اطاعت و دست برداشتن از تعلقهای خود می نوشتند تا آنکه وزیر خان نوجدار سرکار سهرند که از مدت حکومت ملکی و مالی آن ضلع بدو تعلق داشت و صاحب فوج و خزانه گفته می شد و در استقلال و بند و بست آن ضلع شهرت تام بهم رسانده بود بعد شنیدن خبر رساندن خرابی و ناخست برگذات تعلقه او بفکر گردآوری سپاه و فراهم آوردن مصالح جنگ افتاده چهار پنج نوجدار و زمینداران نامی را باخود رفیق ساخته سرانجام سرب و باروت نموده مع پنج شش هزار سوار و هفت هشت هزار پیاده برتنداز و تیر انداز و مصالح توپخانه و فیلان مست جنگی بقصد تذبذبه آن فرقه ضال خذلان مآل سوار شده بتفارت سه چهار گروه مقابل آن گروه شقاوت پزوه خود را رساند - آن سامون از خبر حرکت وزیر خان اطلاع یافته بشوخی تمام که همه همراهان او فریاد سیجا پادشاه و فتح درس می نمودند با-تقبال وزیر خان تفاوت بعده که کار بمقابله و مقاتله کشید از هر دو طرف خصوص ازان مدبران چنان تردد و تهوری نمایان بظهور آمد که شمشیر هارا علم کرده بر فیلان حمله آورده یک دو فیل را از پا در آوردند و جمع کثیر از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند و بسیاری از کفار نیز بدار البوار پیوستند و نزدیک بود که از حملهای پیاپی فوج اسلام در استقامت آن گروه بدنام خلل پذیرد - درین ضمن از رسیدن بندوق ناگهانی وزیر خان بدرجه شهادت رسید و بر فوج اسلام هزیمت افتاد و مال و اسباب وافر مع فیلان

و احمیان چنان دستخوش کفار بد کردار گردید که احدی از سپاه اسلام موای جان و رخت بدن بدر نتوانست برد و موار و پیداده بدشمار زیر تبغ بیدریع کفار درآمد و آن شقی تعاقب کنان خود را بهمهرند رساند - از آنکه سهرند شهری بود پراز مال تجار و صرافان مالدار و کاجان صاحب مایه و شرفای هر موم خصوص از اعیان صلحا و فضلا زیاده از شمار دران شهر سکونت داشتند هیچ کدام فرصت جان و مال و عیال بدر اردن نداشتند و از شنیدن گشته شدن وزیر خان و بغارت رفتن لشکر اسلام حوصله باخته محصور گردیده یکادر روز دست و پای لاحاصل زده آخر گرفتار قهر الهی گشته رضا بقضا دادند - و آن سگ سیرتان بد خصال شروع بغارت مال و قتل رجال و امیر نمودن اطفال و عیال و ضیع و شریف نموده تا سه چهار روز چنان بیداد و ظلم نمودند که شکم عورات حامل را پاره ساخته هر طفل که زنکه بر می آمد بر زمین میزدند و عمارات را سوخته فقیر و غنی را بیک صورت می ساختند و هر جا که مسجد و مقبره و مزار بزرگان یافتند شکستن و کندن و بر آردن استخوان مرده تقصیر نمی نمودند - و بعد فراغ تاراج سهرند در همه برگذات برای تحصیل باج و خراج عمال خود تعیین نمودند - بعده که نوشته آنها بنام علی محمد خان فوجدار سهارنپور رسید از شنیدن حادثه که بر سکنه سهرند گذشته بود حوصله باخت هر چند که جمعی از شرفا و افعانان فراهم آمده ترغیب برای استقامت و زبیدن و استحکام برج و باره پرداختن نمودند فائده نداد با مال و عیال خود راه شاه جهان آباد اختیار نمود - مردم

قصبه فراهم آمده باهم اتفاق نموده همه اطراف را مورچال بسته
بعد رسیدن آن گروه شقاوت پژوه استقامت ورزیده جنگ بهادرانه
نمودند و در پناه مکانهای قلب داد تهوری داده از زدن تیر و گوله
بسیاری را بجهنم فرستادند و جمعی از شرفا عیال و ناموس خود را
کشته بعد تردد نمایان خود نیز بدرجه شهادت رسیدند اگرچه
بیشتری مال و عیال مردم قصبه بحادثه تاراج رفت و عورات بسیار
از ملاحظه ناموس بباد فنا رفتن و اسیر گردیدن خود را بچاهها
انداختند اما بعضی شرفای جلالت پیشه که عیال و ناموس را
یکجا ساخته در دنع کفار کوشیدند چندان مضرت جانی و مالی و
بی ناموسی بآنها نرسید - بعد از آنکه مال وافر از نقد و زیور و اقمشه
مهارنپور بدست آن طائفه ضال افتاد به بند و بست اطراف
پرداخته حکم تهدید آمیز بنام جلال خان فوجدار جلال آباد که آن
قصبه آباد کرده او بود و حصار قائم داشت و افغانان مایه دار
بسیار در آنجا سکونت داشتند نوشته فرستادند جلال خان که در
شجاعت و تهوری و تمن داری دران ضلع علم شهرت برافراشته
بود بعد رسیدن نوشته آن ملعون فرمود که حاملان خط را تشهیر
داده اخراج نمایند و بند و بست بهج و باره و گرد آوری اسباب
جنگ و تهیه مصالح نام و ننگ و بر آوردن فوج باستقبال آن گروه
ضال بد مال پرداخت - درین ضمن خبر رسید که فوج آن مردود سه
چهار گروهی رسیده بر دو موضع توابع جلال آباد که گذهی و آبادی
پراز مال تجار داشتند تاخت آورده محاصره نمودند از شنیدن این
خبر سه صد چهار صد سوار افغان قریب هزار برقداز قدر انداز و

تیر انداز به سرداری غلام محمد خان نبیره خود و هزبر خان بنی عم
 بکومک محصوران و دفع شر کفار روانه ساخت - بعد رسیدن نام برده ها
 که محصوران را از رسیدن مدد تقویت تمام حاصل شد چهار صد
 پانصد برقداز و تیر انداز جلالت پیشه و بسیاری از رعایا با تمام
 اسلحه و سنگ فلاخن برآمده بدفع کفار مردانه وار کمره مت بستند
 و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید - اگرچه ازان گروه بد مال
 نیز تردد و شوخی زیاده بظهور آمد و هزبر خان و جمعی کثیر از
 مسلمانان و رعایا شهید و کشته گردیدند اما آخر از حملهای پیاپی
 افغانان و دیگر مسلمانان نازام و ننگ شکست فاش بر فوج کفار افتاد
 و بعد کشته شدن جمع کثیر رو بگریز آوردند - و باز مکرر محاربات
 میان جلال خان و کفار رو داده بود و آن ملعون دو سه بار هزیمت
 یافته باز بمحاصره جلال آباد می پرداخت تا آنکه هفتاد هشتاد هزار
 پیاده که مثل مور و ملخ از اطراف و جوانب می رسیدند فراهم آمده با
 در صد سه صد مورچال روان که از تختهای چوب ساخته پایها بصورت
 ارابه بران قرار داده بودند رسیده جلال آباد را نگیان وار در میان گرفتند
 اما تردیدی که ازان افغانان جلالت نشان در مقابل یورش آن مخدولان
 بد عاقبت بظهور آمده زیاده ازان است که مفصل بزبان قلم توان
 داد لهذا باختصار کلام می پردازد که هرگاه مورچال آن مردودان بد
 مال بهای دیوار نزدیک دروازه می رسید خود را بدم تیر و گول
 بندوق و سنگ باران داده فتح درس گویان با چهار صد پانصد کاند
 و اقسام حربیه بقصد کندن پای حصار و گذاشتن زینه و سوختن
 دروازه ها شرخی از حد می گذرانند - و افغانان - راز دروازه ها

را را نموده با تیغهای برهنه سپرها بر رو کشیده برآمده بران
سگان ناخست می آوردند و در هر حمله مرد ربا صد در صد نفر از
کفار پدار البوار می پیوستند و زخمی می شدند و از مسلمانان نیز
بدرجه شهادت می رسیدند - و شبها نیز برآمده غافل برانها ناخست
آورده کافرکشی می نمودند و تابیدست روز و شب خورد و آرام بر
محصوران حرام گشته بود آخر کفار بد کردار چندین هزار کافر
بکشتن داده کاری نساخته بر خاسته رفتند و متوجه تسخیر
سلطان پور و برگذات دوابه جالندهر گردیده بشمس خان فوجدار آن ضلع
خط بدستور پروانه مشتمل بر قبول اطاعت و سرانجام نمودن بعضی
فرمایش و استقبال نمودن با خزانه موجوده نوشته مصحوب دو سکه
سگ سیرت فرستاد - شمس خان بعد مصلحت نمودن با شرفا
و تمن داران شجاعت پدیده که همه بقصد قبول رفاقت و نیت
رسیدن بدرجه شهادت فاتحه خواندند و قسم رفاقت و اتفاق بی نفاق
بکلام الهی بمیان آوردند بحضور فرستادهای آن مردود حکم خیمه
بیرون زدن فرمود و جواب تهدید آمیز مشتمل بر تکلیف زود رسیدن
نوشته با قدری حرب و باروت که از جمله فرمایش حرب و باروت نیز
طلبیده بودند فرستاده در خط درج نمود که چون هواری و بربرداری
برای رفا و شرفای جانباز مطلوب است سرانجام فرستادن حرب
و باروت زیاده میسر نیامد و الا نزد تجاران بازار و باروت خانه
سزگار گنج در گنج موجود است هر قدر بار برابر بفرستند بار
نموده فرستاده آید - بعد شمس خان با قریب چهار پنج هزار سوار و می
هزار پیاده بر قنداز و تیرانداز و دیگر اسلحه دار که از سابق داشت

و نو نگاهداشت که برفاقت زمیداران اطراف فراهم آورده بود و از شرفای
 همه قوم و رعایا و کاسبان که بیشتر از بافندها بآرزوی شهادت کمر
 همت برغیبت و خواهش تمام بستند و دست از جان و مال و
 عیال شسته عهد و پیمان رفاقت بکفالت کلام الله بمیان همدیگر
 بسته در خرچ زر نیز شریک گشتند زبانه از لک آدم فراهم آورده
 بدبدبۀ تمام از سلطان پور برآمد و کفار نابکار از شنیدن جرأت
 شمس خان و برآمدن باچنان فوج و مصالح جنگ مع تمام همراهان
 خود که محله هفتاد و هشتاد هزار سوار و پیاده گرفتند با توپهای
 که از سهند باخود آورده بودند و مصالح وافر از تختها و جواهرهای
 پر از یک برای مورچال بستن و سرب و باروت بار نموده همراه گرفته
 همه جا تاراج گزان نزدیک قصبۀ راهون که هفت کروه از سلطان پورست
 رسیده لنگر اقامت انداخته در پناه پژاوه خشتهای که همه گنج
 خشتهای را بجای گدھی لشکر خود قرار داده بود اطراف خود
 مورچال بسته مستعد کارزار گردیدند و فوج طلایه هر طرف روانه
 ساخته احکام اطاعت از ری تهدید بغام چوهریان و قانون گویان
 پرگناب نوشته روانه نمودند و شمس خان که یمین و یسار او چندین
 هزار مسلمان جلالت شعار بارادۀ غزا و جهاد و آرزوی شهادت
 بهمدیگر ترغیب نموده می گفتند که در صورت هزیمت یافتن و کشته
 شدن شمس خان جان و مال و عیال همه ماها در مهلکۀ تاف خواهد
 درآمد بهیئت مجموعی باظهار ذوق و شوق و اندعاش تمام تکبیر
 گویان برهمدیگر سبقت نموده مردانه رار پیدش قدم گشتند همینکه
 بفاصلۀ کوه رس کفار رسیدند از پهر روز برآمده صدای زدن

توپ و گولی تفنگ بلند گردید و یکبارگی قریب ده دوازده هزار گوله و سنگ فلاخن تکرار بر لشکر اسلام بارید اما از فضل الهی آنقدر بر لشکر مسلمین کار گر نیامد که آدم نامی کشته گردد و شمس خان که در منع تیز جلوتی و خرج باروت بیصرفه تاکید می نمود قدم بقدم پیش میرفت بعد انمام شلت اول و دویم کفار بد فرجام فوج اسلام فیل جرأت پیش رانده بهمقدمی و رفاقت چهل و پنجاه هزار مسلمان که از پرگنات اطراف دیگر نیز رسیده رفیق گشته بودند صدای تکبیر همت افزا بلند نموده بران مدبران پرکین یورش کرده و تاخت آورده بحملهای کافر را پیهم بسیاری را بقتل رساندند و زخمی ساختند و کفار بعد دست و پا زدن لاحاصل مغلوب هراس گشته پناه بحصار راهون که بتصرف آنها قبل از جنگ درآمده بود برده محصور گردیده شروع بزدن بندرق و انداختن بان نمودند - چون از سابق ذخیره اسباب جنگ و ماکولات که بیشتر مردم راهون گذاشته جان بسلامت بدر برده بودند فراهم آورده موجود داشتند دران گذهی استقامت ورزیده چند روز محصور گردیده شبها برآمده بهتیت مجبومی بر اطراف لشکر اسلام می ریختند و اسپ و آدم ضائع می ساختند تا آنکه کار بر طرفین مخصوص برکفارتنگ گردید و شب از گذهی برآمده راه فرار اختیار نمودند و شمس خان چند کره تعقب نموده یک توپ و چند شتر و گاو پر از بار بهیر بدست آورده بسلطان پور مراجعت نمود - اما روز دیگر قریب هزار نفر گرد آمده تهانه که شمس خان در راهون گذاشته

آمده بود برداشته تهاغه خود باز درون حصار قائم نمودند - بعد آن کفار بد فرجام بقصد تاخت پرگنات حوالی دار السلطنت لاهور خود را رسانده غریب وارویلا و هنگامه تنزل در لاهور و اطراف آن انداختند اسلام خان که دیوان پادشاه زاده و نائب صوبه لاهور بود باتفاق کاظم خان دیوان پادشاهی و دیگر حکام بعد بند و بهت برج و باره باز دحام عام جمعی از مسلمین و هندو برآمده بتفاوت سه چهار کروه از شهر خیمه زده در دفع مضرت طلبیه کفار می کوشید - اگرچه مردم لاهور از ضرر جانی و مالی محفوظ ماندند اما اطراف تا باغ شالامه که دو کروهی شهر واقع سمت خرابی بسیار رساندند القصه در مدت هشت و نه ماه تا دوسه منزل دار اختلاف شاه جهان آباد و سواد حوالی دار السلطنت لاهور همه قصبجات و معمرهای مشهور از تاخت و تاراج ناپاکان صد مرحله از مروت دور پامال و ویران محض گردید و آدم زیاد از احاطه شمار بدرجه شهادت در آمدند و عالمی بباد حادثه کفار رفت و مساجد و مقابر زیاد را کردند و شکستند خصوص بعد مراجعت از لاهور بر قصبه و دیهات سادهوره و کرنال که فوجدار آنجا بعد تردد بقدر حالت خویش با بسیاری از مسلمانان شربت شهادت چشید خرابی زیاد آوردند و صد دوسه نفر هندو و مسلمین که دستگیر آن مردودان بیدین می گردیدند یکجا نشانده بقتل می رسانیدند - از آنکه در کفر هم تصرف تازه نموده تراشیدن موی سر و ریش خلاف آئین خویش قرار داده بودند و بسیاری از اراذل بدکیش قوم هندو بآنها گرویده جان خود نثار راه قدم آن مردود نمودن متاع بی اعتبار و ادنی مراتب

عقیدت و عبودیت خود می دانستند و در ایذا و قتل دیگر فرقه
 هنوز اصرار می ورزیدند - بعد معروض گردیدن آن همه هنگامه و فساد
 آن طائفه ضال بدنهاد اگرچه گرد ملال بر چهره حال پادشاه ظاهر
 گردید اما صلاح و صواب دولت دران دانستند که چون فرو نشانیدن
 شعله آتش فساد آن گروه جلالت پدیشه مقابل ماده شورش و
 سرکشی راجپوتان عاقبت وخیم سرراه چندان کار بدست هرگاه
 رایت ظفر آیت ولی نعمت متوجه آن سمت گردد زنت و روب
 خس و خاشاک آن ناکسان بدکردار بوجه احسن صورت خواهد
 گرفت تنبیه و تادیب راجپوتیه مقدم بر دفع دیگر فساد دانسته
 از بلده دار الفتح اجین رایت توجه بسمت اوطان راجپوتیه
 بر افراشتند *

خبر واقعه محمد مراد خان که باجل طبعی در گذشت بعرض
 رسید - بعد از آنکه در سواد دار الخیر اجمیر مضرب خیام گردید
 برای پا مال ساختن ملک و مال و بدست آوردن اطفال و عیال
 راجپوتان بدسگال اطراف سرزمین اودیپور و جودپور تعلقه راجه
 جی سنگه و رانای چتور افواج دریا موج با هرداران رزم آزمای
 کار طلب تعیین فرمودند *

درین آوان حکم نمودند که در همه بلاد لفظ رمی در مذاقب
 حضرت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه در ذکر خلفای
 راشدین وقت خواندن خطبه داخل نمایند *

بعده که افواج عدومال برای تاخت و خرابی معورهای
 بهیر حاصل راجپوتان و پامال ساختن زراعت تعیین گردیدند

آن سرکشان بادیه ضلالت از خواب غفلت بهوش آمده
 رسولان درمیان انداخته خان خانان معظم خان بهادر و مهابت
 خان بهادر را واسطه شفیع تقصیرات خود ساخته بعجز و
 انکسار تمام التماس عفو جرائم نمودند - اگرچه در قبول
 بعضی احکام موافق مرضی پادشاه عالی جاه بظهور نیامد
 اما از آنکه خار خار شورش اطراف لاهور و دار الخلافت در دل
 پادشاه می خلید و تذبذبه و تادیب آن جماعه بد عاقبت پیش
 نهاد خاطر آن پادشاه دریا دل بود بتقاضای وقت و التماس مقربان
 پای تخت چنان قرار ملازمت بمیان آمد که راجه جی سنگه و راجه
 اجیت سنگه و وکلای رانا و دیگر راجپوتان سرسواری ملازمت
 نموده خلعت ملازمت و رخصت همان روز پوشیده بعد کوچ
 پادشاه بسرانجام سفر پرداخته خودهارا برکاب برسانند - التماس
 فام بردها بشرف قبول درآمد - و همه راجپوتهای با نام و نشان
 جمعیت سی چهل هزار سوار بطریق محله نموده دست خودهارا
 برومال بسته سرسواری ملازمت نمودند و از عطای خلعت
 و اسب و فیل مقتخر گردیده مرخص گشتند *

درین منزل فوت شدن میرزا یار علی که از کعبه الله برگشته
 آمده ملازمت نموده بود بعرض رسید *

ذکر جشن سال چهارم از جلوس شاه عالم پادشاه مطابق

سنه هزار و صد و بیست و یک هجری

بعد فراغ جشن سال چهارم که هیچکدام ذی الحجه موافق
 سرانجام سفر منعقد گردید و عالمی بفیض رسید بقصد استیصال

گروی بد مال رايت ظفر اقبال سمت دار الخلافت و دار السلطنت
پنجاب برافراشتند - چين قليج خان بهادر بصوبه داري صوبه اودهه
مامور گرديد - و از سوانح بذر سورت بعرض رسيد که ميرزا محمد
هاشم نام که بسه واسطه نواسه شاه عباس ايران و بدو واسطه نبیره
خلیفه سلطان پادشاه زاده مازندران می شد بعد که مازندران
بتصرف شاه عباس ثانی درآمد وزارت ايران بخليفه سلطان سپرده
صبيحه خود را بدو داده بود و محمد صالح نام عموی مومن خان نجم ثانی
که با پادشاه زاد رفيع الشان قرابت جدی مادرى دارد از ايران
رسیده اند - حکم شد که دو گرز بردار و مهماندار برای آوردن هر دو
با تنخواه مبلغ سه هزار روپيه بزام ميرزا محمد هاشم و دو هزار
روپيه بزام محمد صالح نجم ثانی بر خزانه بذر سورت روانه نمایند
وسواى آن بزام غازی الدين خان بهادر فيروز جنگ صوبه دار احمد آباد
فرمان صادر شد که بعد رسيدن ميرزا محمد هاشم با احمد آباد سرانجام
ما بحتاج او بدستوری که محمد آمين خان صوبه دار احمد آباد
در عهد خلد مکان برای قوام الدين خان که بني عم ميرزا محمد هاشم
می شد و تازه از ولايت ايران رسیده وارد احمد آباد گردیده موافق
حکم سرانجام نموده روانه حضور ساخته بود نماید - و مهماندار خود
همراه داده روانه بارگاه سلاطين سجده گاه سازد *

از سوانح دار السلطنت لاهور بعرض رسيد که بعد رسيدن حکم
داخل نمودن لفظ رمی در مناقب حضرت امير المومنين
علي کرم الله وجهه در خطبه جان محمد و حاجی يار محمد که
افضل الغضاي لاهور بودند باتفاق ديگر فضلا و علما هجوم

عام نموده بخانه قاضی و صدر آمده برای خواندن خطبه بقید لفظ وصی مانع آمدند و بهمین دستور فضلا و مشایخ دار الخلافت و مستقر الخلافت باتفاق جمعی از مسلمانان در منع خواندن خطبه بدان دستور که حکم رسیده بود شورش نمودند و بهمین مضمون از نوشته اخبار نویسان دیگر بلاد بعرض رسید - و در همین آوان از سوانح احمد آباد معروض گردید که خطیب مسجد جامع را بسبب خواندن لفظ وصی گروه اهل سنت و جماعت بقتل رساندند - اگرچه در باب کشتن خطیب روز جمعه و محبوس گردیدن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار احمد آباد که بعد کشتن خطیب روز یکشنبه بفرموده فیروز جنگ خفت رسانده در چبوتره کوتوالی مقید ساختند اگرچه بروایت مختلف در احمد آباد اشتهار یافت اما از آنکه مسود اوراق دران ایام تازه وارد احمد آباد گردیده بود و تا مقدور بتحقیق آن پرداخت مجملی می نگار بعد العلم عند الله - بعد رسیدن حکم خواندن لفظ وصی صدر احمد آباد برای حاصل نمودن این بخدمت فیروز جنگ صوبه دار عرضی نوشت در جواب دستخط نمودند که موافق حکم خلیفه بخواند بعد از روز جمعه در مسجد جامع خطبه بلفظ وصی خواندند چند نفر از مردم پنجاب و حضرات توران بشورش آمده خطیب را مخاطب و معاتب ساخته گفتند که درین جمعه که خواندی ترا معذور داشتیم در جمعه آینده نخواهی خواند او در جواب گفت موافق حکم پادشاه و ناظم و صدر می خوانم - بعد از آنکه روز جمعه دوم خطیب بر منبر آمد یکی از مغلها گفت لفظ وصی نخواهی خواند

خطیب اجل رسیده ممنوع نگردیده همینکه وقت خواندن خطبه
لفظ رمی بر زبان او جاری گردید پنهانی برخاسته دامن خطیب
گرفته از بالای منبر کشیده بزجر و تشنیع پیش آمد و مغل تورانی
از جا جسته کار از یکی بشکم او رسانده بزیر منبر انداخت
و در مسجد هنگام غلغله و غلری عام برپا گردید و خطیب را با نیم
جان کشیده بصرح مسجد آورده آنقدر خنجر و پاپوش زدند
که به بلحرمتمی تمام جان داد و وارثان او یک روز و یک شب
جرات برداشتن لاش و کفن و دفن او نتوانستند نمود روز دوم
والدین مقتول نوحه کنان نزد فیروز جنگ استغاثه و التماس
برای اذن تجهیز و تدفین او نمودند انگاه فیروز جنگ چند روپیه
بوارثان از سرکار داده برای کفن و دفن او مرخص ساختند
و روز سیوم آن مهر علی خان بخشی و واقعه نگار را بر سر تقصیری
که در بعضی مقدمات خلاف نویسی او ظاهر گردیده بود از خانه
طلبیده خفت رسانده بحبس خانه فرستاده بعد از سه چهار روز
خلاص نمودند - درین ایام خان دوران خلف الصدق فیروز جنگ
که بصوبه داری او دهه گورکپور مامور گشته بود بعد رسیدن بر سر تعلقه
خود بارجود بندوبست واقعی نمودن وزیر بار خرج سه بندی آمدن
بدون اثبات تقصیر معزول گردیده بحضور رسیده بود که نظر
بر بیخبریهایی پادشاه بغور پرداخت خانه زادن کار طلب پیداختند
گروه استعفا منصب نموده منزوی گردید - میرزا محمد هاشم که از
بندر سورت با احمد آباد رسیده بود بدیدن فیروز جنگ آمد پسر
خود را با استقبال فرستاده بعد نزدیک رسیدن بخانه خود چند قدم پیش

آمده با عزاز در خورده چهار پنجم روز مهمانداری نموده پانزده هزار روپیه نقد و یک فیل و چهار اسب تواضع نمود و مکرر سوانح را دیوان و مهماندار از طرف خود ساخته بآبروی تمام روانه نمود *

درین حال خبر محاصره نمودن غنیم دکن برهانپور را و بدرجه شهادت رسیدن میر احمد خان صوبه دار باجمعی بعرض رسید مجملی از تفصیل آن بگزارش می آرد که زنی از قوم زنهای مرهته تلمی بانی نام با پانزده شانزده هزار سوار بقصد گرفتن چوتنه بلده دار السور برهانپور و تاخت نمودن نزدیک قصبه رانوپر که هفت گروهی برهانپور واقع شده رسیده سرای رانوپر را که جمعی کثیر از قافله و مردم دیهات پناه بآنجا برده فراهم آمده بودند محاصره نموده به میر احمد خان صوبه دار پیغام طلب چوتنه یازده لک روپیه عوض بلده و مردم سرای که بمحاصره آمده بودند نمود میر احمد خان که قبل از رسیدن خط تلمی بانی و خبر شوخی آن زن جنگی بخاطر آورده بود که مقابل زن کافر عربی مردان را ملاحظه جان نمودن و از درجه شهادت که عین مراد اهل قبله است رو پوشیدن خود را کمتر از زن دانستن است با جمعیت هشتصد نه صد سوار که فوجداران نواح را با فوج خود فراهم آورده و همه متصدیان و منصبداران بهان پور را که با خود گرفته بود نهم ماه محرم الحرام از برهانپور برآمده از جمله فوجداران نواح ظفر خان فوجدار برگنه جاسود که از شجاعان مشهور صاحب فوج و صاحب تدبیر بود ازرا هراول فوج نموده کوس معرکه شهادت نواخته مقابل اشقیا روانه شد . مخدران خبر یافته سه چهار هزار سوار بر سر بهیر خود

گذاشته با چهار پنجهزار سوار جنگ آزمایه استقبال میر احمد خان
 شتافته بمقابله پرداختند و باقی فوج هر هفت خوار بقصد
 محاصره و تاراج پورهای برهانور تعیین نمودند - میر احمد خان که
 در سه روز درین مابین تردد نمایان نموده با پذیرهای خود زخمهای کاری
 برداشته بود از شنیدن محاصره نمودن برهانپور نزدیک بآخر روز
 بقصد کمک محصوران شهر مراجعت نمود و همه جا غنیمت را اطراف
 خود داشته جنگ کنان میرفت درین ضمن ظفر خان بعد تردد
 نمایان زخمی گشته نزدیک آخر شب غلبه کفار را زیاده دیده
 تقاضای مصلحت دران دانست که یک پسر میر احمد خان را با
 خود گرفته با جان سلامت خود را بشهر رساند و میر احمد خان که
 بدیشتري مردم فوج با شهامت خان چنداول او بدرجه شهادت
 رسیده بودند بانی مردم جان سلامت بدر بردن غنیمت دانستند
 و جمعی اسیر کفار گردیدند - میر احمد خان که تنها دران فوج کفار
 تردد می نمود بزخمهای پدایی از اسب افتاده خود را بانیم
 جانی که داشت ز پر درخت رسانده کامیاب ثواب درجات شهادت
 گردید - و از جمله منصفداران برهانپور میر علی رضا نام که از سادات
 سبزار و از شجاعان آبرو طلب گفته می شد و جمعی دیگر از
 متعین میر احمد خان کامیاب شهادت گشتند و بسیاری دستگیر
 گردیدند از انجمله شرف الدین نام بیوتات شهر که در فن هرد
 خوانی باج بکلانیت و قوال نمیداد بعد دستگیر گردیدن تقاضای
 وقت دران دانست که خود را قوال را نموده اشعار رنگین فارسی
 و هندی و زبان مرهته خواندن شروع نمود و وقت کلام و کلام

با سرداران آن قوم بدنام بدستورستایش که اهل نغمه با صاحب ثروتان می نمایند حرف میزد بعده که نا سرداران آن فرقه ضال بار گفتند که اگرچه دانستیم که تو از جمله مغنیان و نغمه سنجان مجلس امیران مشهوری اما تحقیق ما گشته که از جمله مردم مایه دار و آبرو طلبی اگر در هزار روپیه میدهی خلاص می نمایم آخر بعد رد و بدل و مناظره بسیار هزار و در صد روپیه برای خلاصی خود قبول نموده از خانه طلبیده رسانیده برات نجات خود نویسانیده هرکاره غنیم همراه گرفته خود را بکنار شهر رسانیده بر کشتی سوار شده هرکاره غنیم را صدا نموده گفت که بهر دار خود بگویی که من از منصبداران مشهور و بیوتات شهر بودم هزار و در صد روپیه تصدق جان و مال خود داده نجات یافتم - و محمدنقی نام جوان که از ندیرهای امانت خان مرحوم بخشی و واقعه نگار برهانپور بود بعد از انتقاد بدست غنیم هرچند مردم بوزان فارسی و اشاره فهمانیدند که خود را منصبدار صاحب اسم و رسم ظاهر نسازد او در جواب گفت من چرا از قومیت و مراتب خود ابا نموده در اخفای حسب و نسب بکوشم و با آواز بلند طبیل صدق مقال نواخته گفت من بخشی شهرم و ندیر امانت خان دیوان دکن می شوم سرداران مرهته شنیده آفرین گفته بعزت و آبروی تمام پیش آمده از ماکولات مرغوب همه جنس حاضر ساختند حاصل سخن آخر بسی هزار روپیه الحاقام کلام برای خلاصی او قرار یافت بعده که مبلغ مذکور را واصل ساخت نجات دادند - چون بادشاه نزدیکدار الخلافت رسیدند چوراسن جاآهه که بعد از هزینه خوردن فوج محمد اعظم شاه

جواهر و مال وافر بتاراج برده رو گردان بود بحضور رسیده سعادت اندوز ملازمت گردید دوازده کروه دار الخلافت را دست راست گذاشته متوجه تنبیه و اخراج گروهی بد مال گردیده فوج سنگین بمررداری محمد امین خان بهادر رستم دل خان و چوراسی جاقه و دیگر عمدی لشکر بطریق هراول برای تادیب و امتیصال آن طائفه ضال تعیین فرمودند و حکم اخراج و برداشتن تهناسجات آن کافر شدید العداوت و باز قائم نمودن تهناس مردم پادشاهی و آباد نمودن رعایای مدم زده شاه آباد و مصطفی آباد و شاهپوره و دیگر معمورهای قدیم که بتاراج و تصرف آن ملعون درآمده بود نمودند - و باوجود پرتو افکن گردیدن رایت ظفر آیت دران ضلع آن طائفه بد عاقبت که بعد فرار باز بدستور قزاقان یکه تاز خود را غافل می رساندند دست از شوخی بر نمی داشتند - دهم شوال سنه مذکور مضروب خیام چهار پنج گروهی قصبه شاهپوره واقع شد رستم دل خان را مع فیروز خان میواتی برای دیدن جا که قابل مقامات و فرود آمدن لشکر باشد مرخص فرمودند مابین راه سی چهل هزار سوار و پیاده بدشمار آن کروه ضال از ده دوازده کروه تاخته فتح درس کویان چون میل ناگهان مقابل فوج پادشاهی رسیدند چه نویسم که از حملهای وحشت انزا و چپقلشهای مرد ربا و آمد آمد تزلزل افزای آنجماعه فقیر لباس چگونه ترس و هراس در فوج پادشاهی راه یافت و چنان مدای دار و گیر و مردکشی بلند گردید که عرصه بر فوج بندهای پادشاهی تنگ گشت و کار بجائی رسید که به کشته شدن و زخمی گردیدن

جمعی از مردم خاص و عام فیروز خان میواتی و چندی دیگر از
 سادات بارهه از قیل و اسپ پیاده گشته بمقابلہ و دفع شر آن
 جماعہ پرداختہ بحملہای بہادرانہ آن گروہ کفار بد کردار را ہزیمت
 دادند - اما بعد از آنکہ در شادہورہ بقصد تعیین افواج برای تنبیہ
 و اخراج آن کافر بد نہاد نزول رایات ظفر آیات واقع شد اول ایائل
 ذی الحجہ کہ آواخر دی ماہ آلہی و عین چلہ زمستان می باشد
 چہار پنج روز باران گذدہ بہار بلا فاصلہ بارید و چنان باد زمہریر آما
 بران لشکر آب و گل آغشته وزید کہ چندین ہزار آدم خصوص
 از مردم دکن کہ تاب سرمای آن اطراف نیدارودہ بمعرض تلف
 درآمدند و چہارپای بیشمار از اسپ سواری و بار بردار آن قدر
 سقط شدند کہ از گذدہ بوئی آن زیست بر مردم پادشاہی تنگ
 گردید و مردم عام حمل بر سحر و جادوی آن زمرہ بد نام کردہ
 کلمات ناگفتنی بر زبان می آوردند دویم آنکہ خبر انتشار و فساد
 آن اشقیای مردم آزار کہ بر کھپ و فوجہای اطراف پادشاہی تاخت
 می آوردند و شوخی زیاد بمرتبہ می نمودند کہ یکدو فوجدارنامی
 بعد رسیدن فوج پادشاہی دران حدود بدرجہ شہادت رسیدند متواتر
 بعرض میرسد جملہ الملک خان خانان را بایک پسر و حمید الدین
 خان بہادر و رستم دل خان و راجہ چتر سال و فیروز خان میواتی
 و چوہامن جاٹھہ و دیگر بہادران کارزار دیدہ بسررداری پادشاہ زادہ
 رفیع الشان ہراول و برنغار و جرنغار و یلتمش قرار دادہ برای
 احتیصال آن جماعہ خذلان مآل تعبیر فرمودند و آن مفسد غدار
 بعد مکرر بمیان آمدن کارزار کہ بیشتری ازان گروہ شقاوت پژورہ

حلف تیغ و هدف تیر و سنان شدند و بسیاری از مردم بی نام و نشان پادشاهی بدرجه شهادت رسیدند آن ملعون هزیمت یافته خود را بیکي از مکانهای قلاب مسمی بلوه گنده که میان جدال قلب نزدیک تعلقه راجه برفی واقع شده و وسعت حصار و استحکام آن قابل محصور گردیدن شصت و هفتاد هزار موار و پیداده داشت و مانده محصور گردیده به بند و بست برج و باره پرداخت و دوسه هزار گاو و بنجاره را تاخت نموده آذوقه دران حصار ذخیره نمودند و بهادران کوه نور و فیل نبرد شیر صولت بمحاصره آن کمر همت بسته شروع به بستن و پیش بردن مورچال نمودند و آن سرگروه بد فرجام با معتقدان ضلالت پیشه خذلان مآل که زرپرستی و حسن ظن عقیدت بآن گمراه روز ازل علاوه هم گردیده بود بانواع دمیدن افسانه و افسون آنکه هرکه درین جنگ بحسب ظاهره نبرد نادیق عدم و ضلالت می گردد بلا فرصت و فاصله ایام بهمان صورت امر و ریشدار که بجهنم واصل می گردد عون نموده و حیانت ابدی باندته بتدریج درجات دینوی می رسد ترغیب و تحریر بصنگ و محاربه می نمود و آن مکان که گفته پیر و پیشوای خود را در تناسخ که مردود اهل کلام همه ملل ذی قبله است برهان قاطع دانسته بسمع رضا می شنیدند و ازان حصار برآمده باظهار شغف و شوق و رغبت تام صدای فتح درمن سچا پادشاه وقت دار و گیر بلند ساخته پروانه وار خود را بشعله آتش توپخانه و بدم تیغ و تیر و سنان مستانه و دلیرانه می زدند و حملهای صف ربا بر مورچال پادشاهی می آوردند و هرروز بسیاری بقتل می رسیدند و

جمعی از مسلمانان سرخروئی ازلی شهادت حاصل می نمودند -
 اگرچه از قوم اذال هندو بیشمار مثل مور و ملنج فراهم آمده در
 کشته شدن و عوض او هماندم بعرضه کارزار در آمدن حکم خلق
 الساعه بهم رسانده بودند اما از قوم اشراف هندو نیز بیشتری از
 کهتریان پنجاب که شریک مصلحت و تدبیر آن ملعون بودند و
 جانیهای شجاعت پیدش مشهور که همدم و همقدم لشکر آن مردود
 می گردیدند بآنها اذیت نمی رساندند باقی همه هندو را
 با مسلمانان واجب القتل می دانستند - بر مصاف دیدگان رزم جو
 ظاهر است که در اکثر افواج میان دو هزار و سه هزار سوار اگر صد
 دو صد سوار باشند که بجوهر شجاعت و ارادت پاس مرعات حق نمک
 در جانیهای داشته باشند باعث فخر و فتح آن لشکر می گردد
 برخلاف آن گروه شقاوت پرور که باوجود پیاده بودن اکثری کمتر
 کسی دران انبوه از سوار و پیاده بود که خود را بدستور گوسفند
 قربانی بدل و جان نثار راه مرشد نمودن کمال مراد و آرزوی دل
 خویش ندانند و همین معنی و طمع زر و اقسام اقمشه و زیور که
 بقاراج آنها در می آمد باعث مزید تسلط و غلبه آن گدا صفتان
 هگ سیرت بد مآل می گردید و مردم عام مست اعتقاد آنرا حمل
 بر سحر و جادوی آن قوم می نمودند - القصه بعد امتداد کشیدن
 محاصره که از هردو طرف داد جلالت و تهوری بظهور آمد و ذخیره
 اندرون حصار بآخر رسید بمرتبه عرصه تردد بر محصوران بدعاقتبت تنگ
 گردید که از بالای حصار باشاره دست و چشم با بقالان لشکر ساخته
 بقیمت دو روپیه و سه روپیه آثار غله داد و هند می نمودند و چادر از بالا

انداخته دران غله بسته از طلا بها اندرون مي کشيدند و بقدر
 يک مِشَت و دو مِشَت ميان خود ها قسمت مي نمودند و قريب سه
 چهار هزار آدم از فاقه مردند و چهارپاي سوار ي و بار برداري نماند که همه
 را ذبح کرده و ناکرده خوردند بعد از عرصه بران کفار تنگ گرديد يکي از قوم
 که تري که گلابونام داشت و تذابا کوفروشي کسب او بود بقصد جانفشاني
 در راه پير و مرشد خود بدستور آن سر گروه رخت فاخره پوشيده در
 مکان مرشد خود آمده نشست و آن مملعون با فوج و لشکر خود يک
 طرف مورچال پادشاهي يورش آورده راه کوهستان راجه برني پيش
 گرفته بدر رفت - بعد در آمدن فوج پادشاهي دران گدهي که آن
 مملعون را بدان زينت نشسته يافتند گرفته معقيد ساخته بهوزاران
 خوشوقتي پيش خان خانان آوردند و از چهار طرف صدای
 مبارکباد و آواز شاد يانگه فتح بلند گرديد و مغيان خبر بحضور
 پادشاه رسانده ب عطايي انعام سرفرازي يافتند و خان خانان و
 همراهان او مورد تحسين و آفرين گرديدند بعد ازان که آن گرفتار
 و اسير سر پنجه اجل را بحضور خان خانان آورده باستفسار احوال
 او و تحقيقات کار و بار پرداختند و پرده از روی کار بر داشته شد
 دانستند که باز پرده و عوض آن يکي از بوم صفتان بي اعتبار آن
 قوم خود را شهباز آن گروه قرار داده از راه جانفشاني خویش را
 عمدا گرفتار دام ساخته ازین معني خان خانان که برای او
 ماده خجالت روي داد نهايت افسوس خورد - سرداران همراه خود
 را بعد مرز نشن بسيار فرمود که همه پياده گشته در کوه راجه برني
 درآيند اگر آن مملعون را زنده يابند دستگير نمايند و الا عوض او راجه

برفی را گرفته بحضور بیاورد چنانچه راجه آن کوه عوض سردار آن گروه دستگیر گردیده بحضور رسید - چون بمجرد خبر دستگیر گردیدن آن ملعون حکم فرموده بودند که آهنگران جلد دست تیزهوش قفس آهنی سیخ دار دست بدست تیار نمایند آخر آن قفس نصیب راجه برفی و آن مرید صادق العقیده که خود را تصدق پیر خود دانسته چنان جانفشانی نموده بود گردید و بقلعه دارالخلافه فرستادند - چون در میان آن قوم موی سروریش تراشیدن گناه عظیم میدانستند و جمعی از معتقدان پنهانی آنها که از قوم کهنتری و جاآه در لشکر وکالت و در دربار نوکری می نمودند و مصالح دفتر بودند حکم مژدای ریش تراشی هنود عموما نمودند و جمع کثیر در پاداش آن اعتقاد فاسد که داشتند بعتاب ریش تراشی درآمدند و چند روز بازار حجامان گرم بود و بعضی ریش داران صاحب اسم و رسم بدین سبب ریش اعتباری که داشتند بباد فنا دادند - چنین قایم خان بهادر صوبه دار اوده که از بعضی وضع بهادر شاه پادشاه و خلف عهد و قراری که از ابتدا بمیان آمد و با کراه صوبه اوده را قبول نموده بود و از دیگر سلوک پادشاه ملال خاطر بران والا نهیب می افزود درینولا نظر بر سقله نوازی زمانه و ناقد دانای پادشاه استعغای منصب و خدمت نموده منزوی گردید و اکثر از نقد و جنس بفقرا و مساکین تقسیم نمود چنانچه در یک روز پنج لک روپیه نقد بارباب حاجات رسید - درینولا خللی در مزاج خان خانان که ازان روزی که آن خجالت گریختن گرو برای او رو داده بود روز بروز از غصه می کاهید بهم رسید بسبب عارضه مختلف بدنی

که حکمای یونان و فرنگ از معالجه آن عاجز آمدند ازین سرای
دانی بروضه جاردانی شتافت *

مردی بود صوفی مزاج فقیر و دهرت که در عالم حکومت
او ایدائی بخلق نرسید و بدعتی که اثر ضرر آن بهیچ احدی
از مسلمانان در عالم وزارت او رسد بظهور نیامد مگر آنکه همه
کار و بار روزگار که باختیار انسان سراپا خطا باشد ممکن نیست
که همه راست و درست آید بلکه آنچه در اراده الهی است
همان بظهور می آید بسیار دیده و شنیده شده آدم بعضی
کارها بقصد ثواب و نیکنامی بامید نجات از عذاب الهی
مبلغها خرچ کرده شروع باحداث آن کار که خیری جاری باشد
می نماید قصد ثواب آن به بدنامی منجر می گردد چنانچه
بخاطر خان خانان رسید که در هر شهری سرائی و مسجدی
و خانقاهی بنام او ساخته شود و جا بها بصوبه داران و دیوانیان
نوشتجات برای خریدن زمین و بنای سرا و مسجد و مدرسه
بمبالغه و تاکید تمام مع هندوئیهای مبلغ خطیر فرستاد بهر جا که حکم
رسید همه حکام صاحب مداران آنجا نظر بر پایة وزارت او حکم
او را وحی آسمانی دانسته در فکر احداث سراهادرون آبادی شهر افتادند
اما بعضی جا زمینی که برضامندی بفروشد و وسعت ساختن
سرا داشته باشد میسر آمد و بعضی جا چنان اتفاق افتاد که هر چند
خواستند که زمین موافق احاطه سرا بخورند و رضامندی مالکان بدست
آید میسر نیامد ناچار نظر بر حکم رانی خود و رضامند داشتن
خانخانان خانهای بسیار را بدین طریق بدست آوردند که صاحب خانها

را که بزرگان آنها از قرنهای ساخته بودند بزور و تعدی از مکانهای موروثی آنها برآورده خاک نشین ساختند و جمع کثیر از قوم مسلمین و سادات و هندو آه کشان و نفرین کنان از انجا برآمدند چنانچه که در شهر برهان پور و بندر سورت واقع شد - همین که شروع بساختن سرا و داککین برای سکنه مردم بازار نموده مبلغی زر بخرچ درآوردند هنوز عمارت تمام نشده بود که خبر واقعه خان خاان انتشار یافت و حکام که برای حصول رضای مخلوقی نظر بر غضب خالق نموده می خواستند دل خلقي را بیازارند تا دل مخلوقی بدست آرند دل مرد شده دست از اتمام کار آن برداشتند و آن خانهای ندم ساخته که سر راه گذر عیدگاه برهان پور واقع شده بود مثل خانهای ندم سوخته مزبله محله و راه روگردید و قصد ثواب آن بیچاره میت موقوف بر فضل الهی ماند - ازین مقدمه مکرر اوراق بسیار از روی غور مشاهده کرده که هیچ کار ظالم بانصرام نرسید و فرزندان و اولاد ظالم روی بهبود ندیده بمراد خود نرسیدند و بانی بدعتهای مردم آزاری هم درین دنیا انگشت نمایی عالمی گردیده بسزای افعال خود رسیدند و هم کار اولاد خاندان آنها بگدائی و رسوائی چند منجر گردید که زبان قلم را بتحرییر آن آشنا ساختن ماتم بر حال خود نمودن است - باری الحمد الله که مسود اوراق باوجود از ابتدای نشو و نمای عمر خود در کاروبار سرا پا معصیت و خدمات بد عاقبت ضائع ساخته و خود را بدترین مغضوبان درگاه الهی میداند اما هرگز راضی به مردم آزاری که در زبانها بظلم منجر گردد نگردیده خدا را که بدروغ شاهد گرفتن در همه ملل کفر

است همان خدا را بعظمت یاد نموده اقرار می نماید که تا سن
می و دوی عالم گیر در تبعیت نفس کافر کیش خود را معاف
نمی داشت و مال حضرت خلد مکن که در صوبجات دکن خوان
یغما بود بسیار خورده شده اما دران ایام هم احتیاط تمام داشت
که کار بانجا نرسد که در زبانها گفتگوی بظلم منجر گردد بعده
بسبب روی دادن بعضی مقدمات که بتحریر تفصیل آن پرداختن
پرده روسیاهی خود را از میان برداشتن است با خدای خود
عهد نموده و تا مقدور بدل و جان کوشیده که در اکل و تصرف
و تلف نمودن مال مسلمانان تبعیت نفس شوم نموده اما
هرچند خواست که از بدنامی ظاهری قبول عملی که سگبانی و
خوک چرائی بمراتب بهتر از انست نجات یابد و دست و پای بسیار
زد که بدیانت داری کوشیده خود را در زبانها از بدنامی اخذ و
جرعمال بد مآل محفوظ دارد چون این فیض محض بفضل الهی
وابسته است میسر نیامد *

القصه بعد واقعه خان خانان بر سر تعیین وزارت و تبدیل
خدمات عمده حضور و صوبه داری دکن رایهای مختلف بمیان
آمد و قصد پادشاه زاده عظیم الشان که صاحب اختیار سلطنت
بود و سعد الله خان پسر عنایت الله خان که دیوان مستقر تن
و خالصه نموده بودند آنکه وزارت بنام ذوالفقار خان بهادر مقرر
شود و خدمت بخشی الملکی و صوبه داری دکن بهر دو پسران
خان خانان تجویز نمایند . و التماس ذوالفقار خان آنکه بامید
وزارت دست از ملک دکن و بخشی الملک بودن بردارد در جواب گفت

که چون حضرت پادشاه بخان خانان وعده وزارت نموده بودند عذر نتوانستیم نمود و تا بر پدرم بدستور سابق پایتخت وزارت قائم نباشد من در قبول آن فخر نمیتوانم نمود و این گفتگو بامتداد کشید و پادشاه زاده عظیم الشان می گفت که ذو الفقار خان می خواهد که وزارت بنام پدر و دیگر خدمات بنام خود نگاه دارد و پادشاه در قبول التماس هیچ کدام دست رد نمی توانست زد و بمرتبه مستغرق این فکر بود که چون در همان روزها میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که مکرر سوانح را غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ ازطرف خود مهماندار و دیوان شاه زاده مقرر نموده همراه داده بودند و از حضور پادشاه مهماندار دیگر مخاطب بکوکه خان باستقبال شاه زاده رسیده بود والده او که اندرون محل بخدمت خوراندن طعام نوکرو مقرر بود مسودا وراق را بسبب تعلق دیوانی بملشکر رفتن ضرور گردید و باوالده کوکه خان هم کلام گردیدن اتفاق افتاد از زبان پادشاه می گفت که مکرر در خلوت فرمودند که من از مذاقشه وزارت چنان تنگ آمده ام که می خواهم بنام پادشاه زاده ایران وزارت مقرر نموده یکی از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او بفرمایم و از همان نایب کار وزارت بگیرم اما بدنامی چند ازطرف شاه زاده ایران قبل از ملازمت بگوش پادشاه رساندند و بعد رسیدن حضور از طرف شاه زاده بمرتبه تبخترو تغن چنانچه عنقریب باحاطه بیان می آرد نسبت بمقریان حضور بظهور آمد که خود او و همراهان او کامروا نگردیدند - و برای وزارت چنان مقرر فرمودند که تا تعیین وزیر مستقل سعدالله خان پسر عنایت الله خان که

دیوان تن و خالصه مقرر شده بود به نیابت و اطلاع پادشاه زاده محمد عظیم کار جاری می ساخته باشد - و در آخر ماه جمادی الاولی در نواح دار السلطنت لاهور مضرب خیم واقع شد رستم دل خان را که برای گذراندن بهیر از دریا عقب گذاشته بودند بحضور رسیده ملازمت نمود - از آنکه بر سر معبر با مردم بهیر لشکر از سختی و تعدی بسیار در گرفتن زرو بی آبرو ساختن مردم واقع شده بود این معنی بعرض رسید مخاطب و معاتب از کمی منصب و از مجرا ممنوع گردید - و میرزا محمد هاشم نواسه شاه ایران که تازه رسیده بود پانزده اسپ عربی و عراقی و دو تفوز زربفت پیشکش گذراند و اسپ قبول نموده باقی بار بخشیدند بعد عطای خلعت و شمشیر و جمدهر و سپر مینا و مرصع و جیغه که مخالغ شده باردیگر برای تسلیم آمد از شدت گرمای تیر ماه الهی عرق ضعف بر چهره او ظاهر گردید حکم فرمودند که در خس خانه برده بنشانند و آب یخ پرورده بخوراند و پنکجه نمایند - اگرچه پادشاه در یادل گنج بخش در باب منصب و عطای خدمت عمده اراده دلجوئی و فیض رسانی نسبت بار بسیار داشتند اما از آنکه نام برده با همه مقربان حضور اصلا سلوک نذمود و از همه طمع سبقت سلام داشت و هر که باو سلام می نمود در جواب دست بر سینه می گذاشت حتی که در خدمت هیچ یکی از پادشاه زاده ها رابطه ارادت بهم نرساند و بخانه هیچ یک نرفت خصوص میرزا شاه نواز خان بخشی که چهار پنج واسطه از نیاثر شاه ایران می شد نظر بر تبحر او حسد همچشمی را کار فرموده نمی خواست که عنایات پادشاه نسبت

بار بظهور آید و باشاره میرزا شاه نواز خان کوکه خان مهماندار باعث
 تمهید خفیه او گشته از طرف شاهزاده ایران بپادشاه عرضی نویسانند
 که اگر پادشاه زاده در راه در خورند یا در حضور چهار چشم گردیدن
 اتفاق افتد چه مان آداب بجا آید و با امرای حضور که اتفاق
 افتد در محبت و جواب سلام آن چه امر شود و اگر پیش از برآمدن
 حضرت بدیوان آمدن من اتفاق افتد تا برآمدن پادشاه هرچاکه حکم
 شود به نشیمن پادشاه دستخط میروند که اگر پادشاه زاده در راه در خورند
 از اسب پیاده شده آداب بجا آید و اگر در حضور رو برو شدن اتفاق
 افتد بدستوری که مقررست مجرا نماید و تا سه هزارگی که محبت
 سلام نمایند برای آنها دست بوس شود بعده که بر سر مذکور نشستن قبل
 از برآمدن پادشاه بدیوان رسیدند طرف میرزا شاه نواز خان متوجه شدند که
 چه دستخط باید کرد میرزا شاه نواز خان عرض نمود که تا برآمدن
 حضرت در پیشخانهای خاندان بنشینند و روز دیگر که شاهزاده ایران
 قبل از خبر برآمدن پادشاه روانه شده بود سزاوی از منصبیوان
 میرزا صدر الدین خان در راه رسیده موافق حکم سزاوی نموده در
 پیش خانه میرزا شاه نواز خان برده نشاند و از طرف صاحب خانه
 سوای تعظیم هیچ رسمیات از حاضر ساختن عطریات و پاندان
 بظهور نیامد و این معنی بر پادشاه زاده بسیار گرانی نمود و در
 تمام لشکر خفتی که از روی تدبیر باو رسانند نقل مجلسها گردید -
 روز دیگر میرزا شاه نواز خان بدیدن شاه زاده رفته عذر خواهی و
 اظهار اخلاص و تپاک باطنی نمود حاصل کلام آنکه تسلیم منصب پنج
 هزارگی سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان که شاه زاده خود

درخواست نمود عطا فرمودند و حکم دادن جاگیر نمودند - درینو
 خبر واقعه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که صوبه دار احمد آباد
 گجرات بود بعرض رسید و نیز معروض گردید که امانت خان
 متصدی بنهر سورت از شنیدن خبر واقعه فیروز جنگ که بعد از
 ظاهر شدن علامت سفر آخرت حکم نموده بود که طلب مهله و
 شاگرد پیشه داده فارغ سازند بلا توقف خود را بطریق یلغار با احمد آباد
 رسانده بضبط خزانه و دیگر کار خانجات پرداخت *

غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ امیری بود فتح
 نصیب صاحب نسق که بر غنیم همیشه تسلط زیاد داشت چنان
 آمیر با جاه و جلال صاحب تصرف بکمال خوش خلقی و شیرین
 کلامی میان مردم توران کمتر بعرضه روزگار دیده و شنیده شده -
 گویند قریب ده لک روپیه متصدیان سرکار از خزانه او بر آورده
 عوض روپیهها پل هیاه در خربطها پر کرده در خزانه گذاشتند خبر این
 تغلب که بفیروز جنگ رسید چنان تدبیر و تحمل بکار برد که بی آنکه
 پای تحقیقات آن بمیان آید و تفتیش نماید متغلبان متنبه
 گردیده از واهمه و ترس آبرو بعضی زرها را در خزانه آورده گذاشتند *

چون مقدمه خطبه بمسب دقت فضلی لاهور بر لفظ وصی
 که در خطبه داخل نمودند فرموده بودند معطل مانده بود حکم احضار
 فضلی لاهور نمودند از انجمله حاجی یار محمد و محمد مراد
 با سه چهار فاضل مشهور آمده ملازمت نمودند در تسبیح خانه
 طلبیده حکم نشستن فرموده عبد القادر خان را که برادر زاده
 قاضی میر میشد با دوسه فاضل رکاب هم کلام نمودند و خود

پادشاه ار روی کتب معتبر و احادیث موافق قول حضرت امام اعظم
رحمة الله علیه و دیگر امامان دین روایات در باب اثبات لفظ وصی بر آنها
خواندند بعد قیل و قال بسیار که حاجی یار محمد در رد قول پادشاه
گستاخانه و بی محابا پیش آمده با پادشاه سوال و جواب می نمود
پادشاه بر آشفتہ فرمودند که از غضب پادشاهان نمی ترسی که چنین
خلاف داب مجلس سلاطین مبادرت بکلمه و کلام مینمائی حاجی
یار محمد در جواب گفت که من آرزوی عطای چهار چیز از
وهاب بی ظنّت خود داشتم اول تکمیل علم دوم حفظ کلام الله
سوم حج چهارم شهادت الحمد لله که از طرف عطای سه نعمت
الهی کامیاب شده ام آرزوی شهادت باقی مانده امید وارم که از
توجه پادشاه عدالت اساس کامروا گردم و برای تحقیق و تنقیح
این گفتگو چند روز کشید و مردم بسیار از عوام شهر باتفاق جمعی
از افغانان تمن دار که زیاد از لک آدم فراهم آمده بودند و با حاجی
یار محمد خفیه رفیق گشتند و پادشاه زاده عظیم الشان نیز خفیه
طرف این جماعه داشت تا آنکه اواخر شوال صدر برای خواندن
خطبه عرضی نمود بر عرضی دستخط شد که خطبه بدستور عهد
حضرت خلد مکان بخوانند در مناقب حضرت امیر المومنین علی
رضی الله عنه الفاظ بسیار واقع شده گو لفظ وصی نباشد - اما
چون مردم عام و اوباش پیشگان بدنام بقیاسهای غلط در فکر شور شدند
اهتمام و احتیاط نمایند که از جماعه بی سرو پای واقعه طلب
یقت خواندن خطبه داخل مسجد نشوند چون از دستخط پادشاه کم
نسی اطلاع داشت حتی که مقربان خاص نیز مطاع گردیده بودند

چندین هزار کس از هر قوم بالعیای رای خود بفکر هانی فاسد
افتاده اطراف مسجد فرو گرفته گوش بر آواز هنگامه فساد داشتند
آخر که خطبه بدستور قدیم خوانده شد رفع آن گفتگو گردید اما چنان
مهموع گشت که آخر حاجی یار محمد را با دو فاضل دیگر
مغضوب نموده بیکي از قلعه‌ها فرستادند *

ذکر جشن سال پنجم از جلوس شاه عالم بهادر پادشاه غازی

مطابق سنه هزار و صد و بیست و دو هجری

جشن شروع سال پنجم از جلوس شاه عالم پادشاه هیجدهم
ذی الحجه منعقد گردید و عالمی از صغیر و کبیر و امیران با نام و
نشان و علما و صلحا و مستحقان و اهل نشاط و دیگر بی بضاعتان
کم مایه هر کدام بقدر پایه و اندازه کسب و کار خود کامیاب عطای
اضافه و خاعت و جواهر و فیل و اسب گردیدند خصوص برای
داؤد خان صوبه دار دکن و امانت خان صوبه دار احمدآباد و دیگر
صوبه داران فرمان عنایت آمیز مشتمل بر عطای خلعت صادر
فرمودند - و اواخر عشر ثانی محرم الحرام [۱۱۲۳] که مرحله عمر
پادشاه از هفتاد سال قمری تجاوز نموده بود تبدیل مزاج پادشاه بهم رسید
و در فرصت هفت هشت بهر آثار سفر آخرت ظاهر گردید
پادشاه زاده عظیم الشان که یعیادت پدر آمده بود از شنیدن خبر
رسیدن هر سه پادشاه زاده که بهیئت مجموعی بغتة رسیدند
چنان حوصله باخت که باحوال پدر نپرداخته بلکه فرصت کفش پا
پوشیدن نیافته جان بدر بردن غنیمت دانست و شب هشتم
ازین جهان فانی بروضة جاودانی شتافت و بعد از فراغ کفن و دفن

که نزدیک روضه حضرت قطب الدین چهار پلج کوهی از دارالخلافه
مدفون گردید چهار سال و دو ماه پادشاهی نمود - و در اواخر سده
چهار زر خزانه سابق که قریب میزده کرور روپیه باختلاف روایت
مانده بود همه بصرف بخشش درآمد - چون مداخل سلطنت
عهد او بخرچ وفا نمی نمود کار بجای کشیده بود که در همه
کارخانجات حضور خصوص در بیوتات کار تنگی خرج بجائی کشید
که از خزانه عظیم الشان هر روز مبلغی بطریق دستگردان میرسد *

* بیت *

فکر صد سال میکند بنده

مرگ بر دوش میزند خنده

ذکر سلطنت جهاندار شاه بن بهادر شاه پادشاه که بواسطه سیزدهم با میر تیمور صاحبقران میرسد

بعد وفات شاه عالم پادشاه یک هفته میان هر چهار برادر پیغام رسل و رسائل صلح بر تقسیم ملک و مال در میان بود ذوالفقار خان بهادر که فی الحقیقت طرف جهاندار شاه داشت از طرف هر چهار برادر در میان هم آمد و رفت می نمود چنانچه بعضی مقربان و همدستان جهان شاه مکرر مصلحت دادند که ذوالفقار خان را وقت آمدن و رفتن گرفته مقید سازند تا پروبال جهاندار شاه کذده شود اما جهان شاه جرأت ن نمود - و باروت و توپخانه جهان شاه را قابو یافته آتش دادند که تمام باروت و بانها سوختند - و طلایه هر چهار پادشاه زاده میگردید - درین مابین دوسه قطار شتر پر از مال و اقمشه که شاید چند خربطه اشرفی نیز دران میان بود از لشکر عظیم الشان وقت تبدیل مکان در طلایه بدست مردم جهان شاه اودان بر سر حصه آن نیز گفتگو بمیان آمد و قرار یافت که دکن بجهان شاه واگذارند و ملتان و تهته و کشمیر برنفع الشان دهند و باقی صوبجات هندوستان را عظیم الشان و جهاندار شاه هم قسمت نمایند اما آخر بزم تقسیم ملک و خزانه صلح بنزاع منجر گردید و تقسیم ملک صورت نگرفت - و در همان ایام آشوب میرزا صدوالدین محمد خان صفوی بخشی که از خانه عظیم الشان برگشته از

پیش فوج جهان شاه می گذشت مردم لشکر جهان شاه بگمان و ظن غلط بر سر میرزا صدر الدین محمد خان غافل ریخته آنقدر حربهای پیاپی برو رساندند که قبل از آنکه کار بجنگ افتد فارغ ساختند درین مابین رفیع الشان حکیم الملک پسر حکیم محسن خان را که باهم همدم و هم مصلحت بودند بتقصیری مغضوب ساخته و آریخته مبلغی از نقد و جواهر بشکنجه و بیکرمی تمام گرفت و عظیم الشان را پاره تبدیل مکان نموده متصل موضع بودانه که سه چهار کرده از شهر واقع شده پشت بدریای راوی داده فرود آمده دو طرف لشکر حکم کنند خندق فرمود و طرف دیگر لشکر عظیم الشان دریا داشت و هر سه برادر برای مقابله عظیم الشان باهم اتفاق نمودند و چهار پنج روز هر سه برادر هوار شده تفاوت نیم گروه استاده توپ و بان بر لشکر عظیم الشان می انداختند و از توپخانه عظیم الشان نیز گولهای آتش فشان بفوج هر سه برادر می رسید و اسب و آدم ضائع میگردید تا آنکه اواخر عشر ثانی صفر المظفر طبل مخالفت صریح از هر چهار طرف نواخته گردید و فوجها از هر طرف نمایان شد و عظیم الشان نیز ترتیب فوج داده معرکه آرا گردید و میان هم جنگ عظیم روی داد و سرهای سران ناسی بخاک و خون آغشته گشت . درین ضمن عظیم الشان که بر فیل سوار بود از نظر مردم مفقود الاثر گردید بقول بعضی از گول توپ پرید و بروایتی دیگر چون دید که او را هاله وار در میان گرفتند و از چهار موج افواج جان بر نیست خود را در میان دریا انداخت که باز اثری از او ظاهر نگردید و لچهای اطراف و سپاه

هر چهار پادشاه زاده بر خزانه ریخته کورورها مبلغ خطیر که بظلم و تعدی در صوبه بنگاله و اطراف بهمرسانده بود در چشم برهم زدن دست بدست بتاراج بردند و هر سه پادشاه زاده نقره فتم نواخته بمکانهای خود مراجعت نمودند - روز دیگر که میان جهاندار شاه و جهان شاه مکرر پیغام مصالحه بمیان آمد آخر فائده نبخشید و کار بخونریزی یکدیگر کشید بعده که ما بین هر دو پادشاه زاده کار بفوج کشی انجامید و از اول روز تا سه پهر معرکه سربازی از هر دو طرف گرم بود فرخنده اختر پسر جهان شاه با چند امیر نامی کشته گردید و از طرف جهاندار شاه نیز جمع کثیر با چند امیر عمده بکار آمدند آخر جهان شاه فیل جرأت پیش رانده فوج جهاندار شاه را از پیش رو برداشت و چنان عرصه برجهاندار شاه تنگ گردید که از معشوق دلبازی جانی خود لال کنور جدا افتاد و از غلبه فوج خصم پناه پنازاهای خشت برد و شادیانه فتم جهان شاه نواخته شد چنانچه از دویدن نوشتجات صرافان راجپوتیه خبر و جهان شاه باکتر بلان رسید و بعضی جا خطبه بزم جهان شاه خوانده شد اما آخر بعد آثار فتم طرف جهان شاه که شادیانه بنواختن درآمده بود و مردم هر دو طرف در جست و جوی جهاندار شاه بودند درین حال ناگهان گولم قضا برجهان شاه خورد و فوج رو بگریز آورد - مردم لشکر ذوالفقار خان خبر یافته بر فیل جهان شاه تاخته همچنان با لاش او و فرخنده اختر نزد جهاندار شاه آوردند و خجسته اختر را که زنده مانده بود با برادر خرد او دستگیر ساختند و مدای شادیانه فتم جهاندار شاه بلند گردید - بعده رفیع

الشان که با او نیز قول و قرار لطف آمیز تفریق ملک در میان بود او را غافل ساخته آخر شب بر او سواری نمودند رفیع الشان دمت و پای بهادرانه زده خود را با دو پسر از بالای فیل انداخته تردد نمایان بر روی کار آورده آخر با چندی از همراهان کشته گردید سه پسر ازو زخمی و زنده ماندند محمد ابراهیم و رفیع الدوله و رفیع الدرجات - بعده که جهاندار شاه از طرف برداران فراغ حاصل نموده سرپر آرای هر وسعت قلمرو هذوستان گردید محمد کریم و شاه زاده همایون تخت را که از نه ده سال عمر پیش نداشت و هر دو پسران جهان شاه را و پسران رفیع الشان را بقلعه دار الخلافت روانه نمود و حکم فرمود که رستم دل خان و الهوردی خان را که از تعدی ظاهری و افعال دیگر باطنی او جهانی در فریاد بود با مخلص خان که تقصیر او ظاهر نگردید بانواع سیاست گشته اند بند آنها جدا نمایند - و مهابت خان و خان زمان خان و حکیم الملک و هدایت الله خان و ندوی خان و عبدالقدیر خان و لطف الله خان پانی پتی و عقیدت خان پسر امیر خان که زخمی بودند و هدایت کیش و محمد علی خان بخشی جهان شاه و دیگر امیران که جمله از بیست نفر زیاده می شدند همه را حکم قید و زنجیر نموده بعضی ازینها را شکنجه و انواع سیاست نموده خانه آنها ضبط نمودن فرمود از انجمله مهابت خان را باخان زمان خان و دوسه امیر دیگر طوق و زنجیر نموده بقلعه دار الخلافت روانه ساخت - شاه زاده محمد کریم که بعد موقوف الاثر شدن عظیم الشان گریخته بخانه یکی از مردم ناصراک رفته نهان شده انگشتی خود را از دمت برآورده برای

فروختن فرستاد و بسبب آن انگشتري گرفتار گردید نزد جهاندارشاه
آوردند اگرچه جهاندار شاه نمی خواست که بمشد اما باغواي
ذوالفقار خان و بقواي براهنمائي شاه قدرت الله فقير عليه اللعنة
کشدند *

و در عهد نا پايدار جهاندار شاه که بنای ظلم و فسق را استحکام
تمام شد چنان بازار رود و سرود قوم قوالان و کلاونت و ده‌ترهي
گرم گردید که نزدیک بود که قاضي قرابه کش و مفتي پداله نوش
گردد - و همه برادران و خویشان دور و نزدیک لعل کنور بزمصب چهار
هزاری و پنج هزاري و عطاي فيل و نقاره و جواهر بیش بها
سرفرازی يافته میان هم قوم خود سرفراز گردیدند و اعتبار
خانه‌زادان و دیگر صاحب‌کمالان و علما از میان برخاست و ظریفان
شوخ طبع نقل و انساني راست و دروغ بستند - از انجمله نقل
نمایند که بغام برادر لعل کنور خوش حال خان صوبه داري اکبرآباد
بعطاي منصب پنج‌هزاری سه هزار سوار مرحمت فرمودند ذوالفقار
خان بخشي الممالک در تياري فرمان و اسناد دیگر چند روز
همدا تکامل و تغافل ورزید آنکه لعل کنور شکوه بخشي الممالک
بخدمت بادشاه نمود جهاندار شاه بذوالفقار خان گفت که سبب
تعویق تيار نمودن فرمان و اسناد برادر لعل کنور چیست چون
ذوالفقار خان که پیش جهاندار شاه در عرض گستاخ بود در جواب
عرض نمود که ما خانه‌زادان در رشوت گرفتن بدآموز مقرر شده ایم
بدون رشوت کار جاری نمی سازیم جهاندار شاه تبسم کذا ن گفت
که از لعل کنور چه رشوت مي خواهيد عرض نمود که هزار طنپوره

کار استاد نقاشی می خواهم گفت هزار طنبوره چه خواهد کرد گفت چون کسب و کار ما خانه زادان بدین قوم می فرمایند خانه زادان را ضرور شد که کسب و پیشه این طائفه آبرو طلب اختیار نمایند بعده جهاندار شاه تبسم نموده موقوف نمودند * نقل دیگر که بصحت پیوسته و شهر بشهر نقل مجلس گردیده این ست که چون اکثر وقت شب با معشوقه همدم خود بر رتبه سوار شده با خاصان چند برای سیر و تفرج بازار و خرابات خانها تشریف می بردند شبی از شبها که در رتبه هر دو همدم جانی سوار شده رفته بودند آن قدر شراب هردو خوردند که وقت مراجعت مست و لایعقل گشته بدر دولتخانه پادشاهی رسیدند و لعل کنور بمرتبه هوش باخته بود که وقت فرود آمدن اصلا متوجه پادشاه نگردیده خود را بیهوشانه برخت خواب رساند و در عالم طغیان نشسته شراب خوابش ربود و پادشاه که نیز بالکل بحال خویش نمانده بود همچنان در میان رتبه بیهوش افتاده ماند و رتبه بان رتبه را بمکان آن برده آویخت بعده که خواصان پادشاه جهاندار شاه را نزد لعل کنور یافتند سراسیمه گشته لعل کنور را ازین معنی خبردار ساخته استفسار احوال پادشاه نمودند لعل کنور ازان خواب بیهوشی پاره بحال آمده پادشاه را قرین خود نیامت مضطرب گشته هوشی که داشت باخته گریه کزان هر طرف میدید تا آنکه پادشاه را در رتبه یافتند و این نقل در شهرها بدین مضمون که برادر لعل کنور در عا مستی پادشاه را کشت بگفت و شنود در آمد *

دیگر افعالی چند که از سلاطین بلکه نسبت بمردم عام بسیار

قبیح است و بتحریر آن قلم را رنجه نمی توان داشت و در حق پادشاهان افترا می محض باید دانست زبان زد مردم گردید * و از طرف داود خان که نائب ذوالفقار خان در صوبه دکن بود ظلم چندان از سر میزد که اگر خواهد بتحریر آن پردازد باطناب کلام می کشد و سبها چند که دیوان و صاحب اختیار ذوالفقار خان گفته می شد فحش و هرزه گوئی آنقدر تکمیل کلام او گردیده بود که از بوی گنده دهان او عالمی در رنج و بیچ و تاب بود و بتقاضای دهر دون پیرست روز بشب میروماندند *

دو سه ماه از سلطنت او نگذشته بود که آوازه تهیه اسباب جنگ گرفتن فرخ میر که در پهنه استقامت ورزیده بود و پیوسته سادات باره بدو بلند گردید جهاندار شاه بمقتل و هوش باخته اوائل ربیع الثانی از لاهور متوجه دار الخلافه گردیده وسط جمادی الاولی داخل قلعه شاه جهان آباد شد - چون قلبچ خان بهادر پسر ارشد و خلف الصدق غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ که در شجاعت و کارطابی و رای صائب و اکثر کمالات انسانی نادر العصر بود و در عهد بهادر شاه بادشاه بسبب دزد پروری فلک و بیخبری پادشاه در عالم غیرت و عدم قدر دانیه ترک منصب نمود و منزوی گردیده بود بتقاضای مصلحت کار فرمایان او را مستمال نموده تسلیم منصب پنجهازاری فرموده در جرگه مقربان حضور درآوردند و راجی محمد خان نام را که از پیش آوردهای خان خانان بهادر شاهي گفته می شد از تغیر سید عبدالله خان صوبه دار اله آباد مقرر کرده سید غفار نام را که از شجاعان مشهور گفته می شد برای

بند و بست موبه اله آباد به نیابت راجی محمد خان مرخص ساختند سید عبد الغفار یک دو زمیندار صاحب فوج را با خود رنیک ساخته شش هفت هزار سوار جرار فراهم آورده روانه آله اباد گردید چون نزدیک کوه مانکپور رسید ابو الحسن خان بخشی سید عبد الله خان که با سه هزار سوار برای مقابله سید عبد الغفار مرخص گردیده بود سه گروهی کوه مانکپور مقابل هم رسیدند و آخر جمادی الاخری سید عبد الغفار به ترتیب فوج پرداخته بغرور سپاه و توپخانه قدم بقدم می آمد از اتفاقات همانروز برادران سید عبد الله خان با سیم سیف الدین علی خان و سراج الدین علی خان و نجم الدین علی خان و رتن چند دیوان با سه صد چهارصد سوار بمدد فوج خود رسیدند که فوجها بغاصه تیر و بدوق نزدیک هم شدند سید عبد الغفار شلق توپخانه خود فرموده بلا فرصت اسبها برداشته چندان عرصه تردد بر سادات باره تنگ آورد که با آن همه جوهرتوپیهای بهادرانه مردم باره را تاب مقاومت نماند و بعد مقتول و زخمی گردیدن جمع کثیر از لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آوردند مگر هر سه برادر سید عبد الله خان و ابو الحسن خان و رتن چند با سه صد چهار صد سوار جان نثار استقامت ورزیدند که آنها نیز در محاصره فوج سید عبد الغفار در آمدند و بیشتیری از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند . سید عبد الغفار اطراف سادات باره را چنان فرو گرفته بود که عرصه بر فوج سادات تنگ گردید و سراج الدین برادر سید عبد الله خان با جمعی از پا در آوردن درین ضمن چنین کرد و ناتند و زیدن گرفت که صورت

دوست و دشمن ظاهر نمی گردید در همین حالت خبر کشته شدن سید عبد الغفار در هر دو لشکر شهرت یافت و فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گشته راه فرار اختیار نمود هر چند سید عبد الغفار فریاد زد که من زنده ام کسی نشنید و صدای شاد یانۀ فتح سادات بلند گردید - چون این خبر به جهاندار شاه رسید بتقاضای مصلحت هواخواهان فرمان صوبه داری الہ آباد باضافہ ہزاری بذا م سید عبد اللہ خان مع خلعت روانہ نمود درین ضمن از زبان منہدان ظاہر گردید کہ ہفتاد و پنج لک روپیہ از خزانہ بنگالہ و اطراف بدست فرخ سیر و سید عبد اللہ خان افتاد و نیز معروض گردید کہ سر بلذ خان فوجدار کترہ دہ دوازده لک روپیہ فراہم آوردہ و بفرخ سیر و سید عبد اللہ خان رجوع نہاوردہ مع خزانہ روانہ حضور گردید چنانچہ بعد رسیدن بخدمت جهاندار شاه مورد آمرین گشتہ بصوبہ داری احمد آباد از تغیر امانت خان مامور و مرخص گردید و امانت خان را صوبہ داری مالوا فرمودند چنانچہ بعد رسیدن بصوبہ دارالفتح اجین کہ از فساد انقلاب سلطنت ملک بتصرف راجہ اسلام خان عرف رتن سنگہ رفتہ بود و میان سری امانت خان و راجہ روز بروز نیز عداوت می انزود نوشتہ ذو الفقار خان براجہ رسیدہ بود کہ بامانت خان عمل نہند یا آنکہ راجہ آن نوشتہ را جعلی ساختہ بود یا از راہ زیادہ سری کہ راجپوتیہ دارند سر از دخل دادن امانت خان وا زدہ بمسال و جواب لا یعنی پرداخت تا آنکہ گفتگوی مقال و پیغامہای سخت بفرخ کشی منجر گردید و رحیم بیگ نام تہانہ دار امانت خان کہ بسارنگ پور فرستادہ بود دلیر خان

نام افغان با راجه مع چهار پنجهزار سوار آمده آن تهانه را برداشت و جمعی کثیر در آن تهاقه کشته شدند و بعضی امیر گردیدند امانت خان بمجرد شنیدن این خبر غیرت افزا شجاعت را کار فرموده بتهدیه سواری پرداخت باوجودی که مجموع فوج امانت خان به سه هزار سوار نمی رسید که از انجمله چهار صد پانصد سوار در آن تهانه زیر تیغ آمدند و فوج آن جدید الاسلام که باوجود شهرت قبول اسلام در طریقه کفر و تعصب ورزیدن با مسلمانان در ضرر مالی و جانی زیاده از ایام کفر طغیان می ورزید از بیست هزار سوار که سیاهی سی چهل هزار سوار میزد زیاده داشت و بدشتی ازشکر او اغناهای با نام و نشان مثل دوست محمد روهیله که همیشه چهار پنج هزار سوار با او بودند و دلیر خان صاحب فوج و راجپوتهای جهالت کیش بوده بعد رسیدن نزدیک ناله سارنگ پور که از دارالفتح اجین چهار پنج منزل مسافت دارد ناگهان لشکر اسلام خان که تا نظر کار میکرد روی زمین را سوار و پیاده گرفته بود همدار گردید دلیر خان با پنج شش هزار سوار است چپ امانت خان رسیده بحملهای صف ربا صدای بکیر و بزن بفلک برین رساند باوجود آنکه اسلام خان ده دوازده هزار سوار همراه سه سردار مقرر کرده بود که چهار طرف امانت خان در آمده تا مقدور زنده دستگیر نمایند و عرصه بر لشکر امانت خان بمرتبگی تنگ کرده بودند که هیچ احدی از مردم لشکر و بازار امید جان بسلامت بدر بردن نداشت اما آن یل فیل پیکار شیر افکن اصلا اندیشه کمیت جمعیت خود و کثرت فوج خصم ننموده بر فضل غالب حقیقی تکیه کرده جنگ رسته مانده و تردد مردانه که جای

صد آنرین داشت بذات خود می نمود و کار رسائی میکرد و از چهار طرف فوجها هجوم آورده امانت خان را نگین وار در میان گرفتند و با دلار خان که هم زلف امانت خان گفته می شد جنگ عظیم واقع شد درین حالت خان جهان که ملقب بانور خان و آخر مخاطب بانور الدین خان بهادر شده در هنگامی که امانت خان خدمت متصدی گری بندر سورت داشت و خدمات چند در تعلقه سورت از حضور بانور الدین خان بهادر مقرر بود ازین سبب میان هر دو رابطه اخلاص پیدا شده بود با فوج طرف دست چپ قرار گرفته بود - دلیر خان نظر بر آنکه بعد امانت خان سردار عمده صاحب فوج و تردد سوای انور الدین خان بهادر نیست با پنجم شش هزار سوار جرار افغانان جهالت نشان و توپ خانه جهان آشوب مقابل آن بهادر رسیده حمله آور گردید انور الدین خان بهادر با جمعی قلیل که رزیق خود داشت مردانه بمقابل آن افغان بد مست پای ثبات ورزیده زد و خورد غریب و عجیب نمایان شد و طرفه رستخیز حشرو بشور از تیر اندازی و برق اندازی دران دشت پر وحشت بر ملا گردید تا سه گهری نائره قتال و جدال از کوته یراق اشتعال داشت دران وقت امانت خان فتوانست که بکمک آن نهنگ دریای شجاعت خود را با آنجا رساند و دلیر خان بغرور و فور جمعیت فیل سواری خود را محاذی فیل انور الدین خان بهادر رساند آن هنریر بیشه و غا با وجود زخم نیرزه باستقلال کمال علی الاتصال تیر بمخطا برخشم می انداخت آخر بگلوانه بندوق خاصه که بر فیل با خود داشت جامه حیات آن افغان بد خصال را بر قات

او چاک ساخت و شکست فاش بر فوج خصم افتاد درین حالت برادر انوار الدین خان بهادر که از شجاعان کارطلب بود بکار آمد و در واقع جنگی که بمیان آمد و با انوار الدین خان بهادر روی داد و تردد و سعی رستمانه که ازان بهادر شیر نبرد بظهور آمد و مردمی که از طرفین مجروح و مقتول گشتند اگر مفصل بر زبان قلم دهد بطول کلام منجر میگردد محملی ازان می نگارد که از طرف راجه اسلام خان دلاور خان جماعه دار زخمی شد و چند جماعه دار نامی دیگر کشته گردیدند و از بهر روز برآمده تا سه بهر هر طرف که نظر کار می کرد فیستان تیر با بیاری جوی خون نمودار بود درین ضمن چنان اتفاق افتاد که از طرفی که راجه با فوج مقرری قول اسپ برداشته بمقابله پرداخت که همراهان راجه که در هرزه گوئی و اکثر اطوار ناپسند و بجان رنجیده در قابوی چنیز وقت بودند از رفاقت پهلوتی نمودند و راجه با تعدادی چند اسپ تاخته بمقابله شتافت تا آنکه گولۀ اجل بر راجه رسید و چنان بی خبر کشته گردید که تا یک ساعت نجومی لشکر هر دو طرف مشغول کارزار بود و از زنده و مرده راجه خبر نداشتند اما امانت خان بعد فرار نمودن دلاور خان جماعه دار حکم شادیانه فتح نواختن فرمود و فوج راجه که اطراف امانت خان داشت متفرق گشت و آثار وزیدن نسیم فتح ظاهر گردید درین حالت سر راجه را نیز بریده آوردند و افغانان صاحب ثمن خیمهای خود را آتش زده دسمت از همه مالیت دیگر برداشته فرار اختیار نمودند و اسپ و فیل بیشمار و خیمهای با تکلف و زر وافر بضبط سرکار امانت خان

درآمد و تمام لشکر از تاخت و تاراج ذخیره‌ها اندوختند بعد ازان که بعرض جهاندار شاه رسیدند فرمان آفرین با دو خلعت صادر گردید - بعد ازان امانت خان بقصد پایمال و تاراج نمودن رام پوره که وطن اسلام خان بود خواست که روانه شود رانیه‌ها خبر یافته مبلغ نقد و دو فیل فرستاده القماس نمودند که راجه پیدایش کردار خود رسید بر ما بیوها سواری نمودن خلاف طریقه بزرگان امت بعد ازان امانت خان را صوبه داری احمد آباد بدستور سابق مقرر فرمودند و بعد از رسیدن با احمد آباد رزق تغییر نمودند سبب آن معلوم نشد و مکرر خبرهای مختلف دور از عقل شنیده شد که قابل تحریر و تسطیر نیست *

بعده که متواتر خبر حرکت محمد فرخ میر باتفاق سادات باره جهاندار شاه رسید اعز الدین نام پسر خود را با پنجاه هزار سوار برای مقابله محمد فرخ سیر مرخص ساخت و خواجه حسن خان را که نبیره کولکنش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزار و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار پادشاه زاده و تمام فوج و کار خانجات باو سپرده با توپخانه سنگین روانه کردند - اگرچه ذوالفقار خان بهادر نظر بر تنگ حوصلگی و عدم تجربه و سومی مزاجی و انسرده خاطری پادشاه زاده و حسب و نسب و سلوک و درشت خوئی خواجه حسن خان که از سغله نوازی زمانه بدین پایه رسیده بود اطلاع داشت رخصت او را همراه پادشاه زاده و اختیار کل باو دادن خلاف رای سلیم دانسته گوش زد پادشاه نموده بود لیکن ازانکه میان کولکنش خان و ذوالفقار خان عداوت همچشمی بجائی رسیده بود که هر حرف و مصلحتی که از

فر الفقار خان بظهور می آمد خلاف رای یکدیگر می دانستند و پادشاه را خاطر داری کولکناش خان کوکه و لعل کنور از جمله ارکان ایمان او گردیده بود ناچار شده اغماض می نمود و چنین قلیچ خان بهادر که برای رفاقت پادشاه زاده مامور گردیده از عدم سرانجام سفر همراه پادشاه زاده نتوانست برآمد بموجب حکم از عقب روانه گردید بعده که پادشاه زاده اعزالدین از دریای جمنا عبور کرد اختلال تمام بسبب عدم اتفاق و نفاق سرداران و بی اختیار بودن پادشاه زاده روی داد بعد از آنکه قلیچ خان بهادر با کبر آباد رسید چون شنید که کار و بار لشکر شاه زاده بسبب ناموافقت سرداران ابتدر است مصاحبت دران دانست که چند روز در اکبر آباد توقف نموده انتظار آن کشد که ملک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار می آرد - و از آن طرف محمد فرخ سیر باتفاق سید عبد الله خان و حسین علی خان و دیگر بهادران رزم آزما قطع مراحل می نمود - چندیله رام که فوجدار کورّه و کتره بود باتفاق علی اصغر خان پسر کار طلب خان بهادر شاهي که فوجداری اثاره داشت با خزانه پرگنات تعلقه خود بخدمت پادشاه زاده رسیده ملازمت نمودند بعده که بر رویه و سلوک خان دوران و بی اختیار بودن شاه زاده و بی نسقی لشکر اطلاع یافتند باز قابو یافته بر آمده خود را با خزانه بخدمت محمد فرخ سیر رساندند - همینکه اعزالدین نزدیک قصبه کججوه رسید و خبر نزدیک رسیدن محمد فرخ سیر اشتها را یافت هنوز که حاصله میزده چهارده کروه مانده بود حوصله باخته اواخر شوال نزدیک منزل کججوه لنگر اقامت انداخته اطراف خیمه خود و لشکر حکم گذدن غندق

و بستن مورچال فرمود - - همیشه جهندهای لشکر قراول محمد فرخ سیر بغاصله در کوره نصیب و نمودار گردید تزلزل تمام در لشکر اعزالدین افتاد - و سید عبدالله خان هراول محمد فرخ سیر دیوارهای اطراف دیهات ویران مورچال قرار داده شروع بزدن توپ از سه بهر روز نموده تا سه بهر شب توپ برفوج اعزالدین میزد شب بیدمب و نهم شهر مذکور پادشاه زاده که از سابق بسبب سختی سلوک لعل کنور مغضوب پدر و افسرده خاطر می بود و بی اختیار بودن درین مهم از صاحب مدار گردیدن خان دوران که علاوه بیدماغی سابق گشته بود زیاده بیدل و دلباخته گردید و با خان دوران که آثار دل باختن او از جبین و چهره او ظاهر بود مشورت فرار نمود و هر دو بمرتبه مغلوب هراس گشتند که آنچه جواهر و خزانه و اشرفی توانستند با خود گرفته باقی از خزانه نقد و خیمه و توشک خانه و کارخانجات برای تاراجیان گذاشته پاسی از شب مانده هر دو سرداران با وقار مع همراگان وفادار سوار گشته راه فرار اختیار نمودند و چنان تزلزل و خلل در فوج پادشاه زاده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته اکثر مردم را فرصت زین نمودن و مایحتاج ضروری باخود برداشتن نماند و در فرار بریکدیگر سبقت می نمودند که جان بسلامت بدر برند - هرگاه که خبر هزیمت پادشاه زاده اعزالدین بلشکر محمد فرخ سیر رساندند مدای مبارکیاد خیمه بخیمه باواز ساز تال و مردنگ بلند گردید و لچهای بازار با سپاه گرسنه تر از باز روز شکار برای تاراج خود را رسانده از زر نقره و فیل و اسب آنچه

بدست آنها افتاد بودند - بعده که شاهزاده خود را با کبرابان رساند
چین قلیچ خان بهادر مصلحت پیش رفتن نداده همانجا
نگاه داشت - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل
دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود بر خبر شکست
او اطلاع یافته عقل و هوشی که از تاراج لشکر عشق مانده بود
یکبارگی در باخت و به تهیه سفر جنگ پرداخته وسط ذی قعدة
سنه بیست و سه مطابق بیست و پنج آذر ماه الهی از دار الخلافت
برآمد - نوجوی که همراه ذوالفقار خان بهادر بصورت جنگ بشمار آمد
از بیست هزار تجاوز نمود و بیست و پنج هزار سوار کولتاش خان
بمحله در آمد که مجموع اندازه هفتاد هشتاد هزار سوار و قریب
لک پیاده بعرض رسید و کوچ بکوچ متوجه مقابله فرخ سیرگردیده
خود را بسموگده متصل اکبرآباد رساند و از مقابل فرخ سیر که سوم
حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و بعسرت تمام طی مسامت
می نمود بعده که نزدیک مستقر الخلافت اکبرآباد رسید اگر چه
بموجب ظاهر نظر بر وفور مدد ظن غالب مردم طرف فتح جهاندار
شاه بود اما از بسکه از طرف اختیار زن بازاری و سقله پروزی و
پیش آوردن کم اصلا بد نام همه امرای ایران و توران از اطوار
جهاندار شاه راضی نبودند و با زبان پرشکوه کلمات یاس در شکست
جهاندار شاه می گفتند و فتح فرخ سیر آرزوی مردم صغیر و کبیر و مراد
دل لشکر گردیده بود و قلیچ خان بهادر و محمد امین خان که
هر دو سرگروه اهل توران بودند بمحمد فرخ ساخته بدلدھی
و تحریک و ترغیب جنگ می کوشیدند و دیگر آنکه هر چند

ذوالفقار خان و کولکناش خان بهادر خود را از جمله بند های عقیدت کیش و جان نثار می شمردند اما حسد و نفاق همدیگر در دل آنها چنان جا گرفته بود که هر مصلحتی که می دادند و هر کاریکه می کردند خلاف رای همدیگر بود کولکناش خان برای بستن سر راه معبر آب جهنما بر محمد فرخ سیر مصلحت میداد و طرف ثانی او می گفت که خود از آب گذشته بمقابله باید پرداخت هر کدام موافق رای خود نزاع می نمود - و روزی که محمد فرخ سیر از راه دروایلغار نموده بکمال عسرت سپاه آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود سوای آنکه جماعه داران با جمعیت قلیل خود را رسانده بودند باقی فوج عقب مانده بود از ملاحظه شب خون آوردن فوج جهاندار شاه تمام شب یلدای دی را لجامهای اسبان بدست گرفته از سرما لرزان و از ناگهان رسیدن دشمن هراسان بسختی تمام بسر بردند - حاصل کلام که سرداران هر دو فوج موافق قابوی خود جویای ترون جنگ بودند چنانچه در ذکر سلطنت فرخ سیر بشرح و بسط باحاطه بیان خواهد آورد - سیزدهم ماه ذی الحجه سنه مذکور موافق نوزدهم دی ماه الهی بعد سه بهر فوجها را باهم بمقابله روی داد و سید عبد الله خان با فوج خود بآراستگی تمام مقابل جهاندار شاه حمله آور گردید اگرچه امرای توران بسبب غبار خاطر که از بعضی اطوار جهاندار شاه داشتند چنانچه باید دل بمقابله سید عبد الله خان ندادند و سید عبد الله خان نیز متوجه پیکار بهادران توران نگشته مقابل ذوالفقار خان پرداخته ترون نمایان بر روی کار آورد و از توپ خانه گذشته

خود را نزدیک قول رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسین بیگ و فتح علی خان داروغه توپخانه و میر اشرف و زین الدین خان با بعضی دلاور پیشگان بارهه مقابل ذوالفقار خان رسیدند و از طرف فوج ذوالفقار خان نیز چنان صدای دار و گیر بلند گردید که بر لشکر بارهه از تیر باران نمودن عرصه تنگ گشت و جمعی کثیر از مردم بارهه از پا در آمدند - و از لشکر فرخ سیر علی اصغر خان و چهیلله رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر کولتاش خان صف آرا گشتند و عجب زد و خوردی بمیان آمد که از چهار طرف سوای فواره خون و آدم مرو پا باخته بنظر نمی آمد دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که در حوضه فیل ردیف حسین علی خان بود و فتح علی خان و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیلله و میر اشرف برادر میر مشرف که از مبارز پیشگان مشهور بود با جمعی بسیار نقد حیات در باختند و جانی خان جهان شاهی و مختار خان از لشکر جهاندار شاه از پا در آمدند و بر حسین علی خان چنان عرصه کارزار تنگ گردیده که بدستور بهادران تهوور پیشه هندوستان خود را از فیل انداخته با چندی از شجاعت پیشگان بارهه تردد رسته اند نموده بعد برداشتن زخمهایی کاری بی خبر گشته در معرکه افتاد - و سید عبد الله خان که از صدقات فوج جهاندار شاه تفرقه در فوج او افتاده بود که زیاده از صد دو صد سوار همراه او نموده بودند و از رسیدن خبر موحش حسین علی خان عبد الله خان نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد شد و می خواست که خود رابه بهادر جهاندار شاه رساند - و

از تفرقه شدن فوج بارهه کار بجائی رسید که صدای شادیانگه فتح جهاندار شاه بلند گردید - درین ضمن سید عبدالله خان بمدد طالع برپشته رسید که مشرف بر فوج قول سواری جهاندار شاه بتفاوت تیررس بود درین حالت جمعی از مردم بارهه بدو پیوستند عبد الله خان قابو و تقویت یافته با مردم کم جرأت زیاده نموده شروع بزدن تیر و انداختن بان نمود و سادات بارهه بهیئت مجموعی بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب و رشیدون عجیب روی داد جهاندار شاه تا بتحقیق خبر پردازد فیل سواری لعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر باران بجوش و خروش برقص درآمده هیجان شدند و اکثر همراهان جهاندار شاه نیز مغلوب هراس گشته در فکر فرار بودند درین حال فیل سواری جهاندار شاه نیز چنان به بدتابی درآمد که اختیار فیلبان ننماید و از غلبه فوج بارهه خمل تمام در لشکر جهاندار شاه روی داد - درین ضمن خبر گشته شدن گوکلناش خان و رضا قلیخان داروغه توپخانه رسید و اعظم خان برادر گوکلناش خان زخم کاری برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و جهاندار شاه بمرتبه حوصله باخت که خود را بر فیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر روز راه اکبرآباد بقصد فرار اختیار نمود - ذو الفقار خان که برین ماجرا اطلاع یافت و باوجودیکه عرصه کار زار برو گشته بود تا یکپاس شب برای تحقیق خبر جهاندار شاه و اعز الدین مقابل فوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست و جوی پادشاه زاده اعز الدین بود که اگر او را بیابند زود بیارند که به پشت گرمی او خصم را از پیش رو بردارم نشانی ازان

برگشته طالع نیانندند و ذو الفقار خان را قدم جرأت پیش گذاشتن توفیق نشد و الا باندک تردد محمد فرخ سیر را که با جمعی قلیل روی او ایستاد، بود میگرفت - بهر حال جهاندار شاه بقول مشهور ریش تراشیده بالعل کنور درسواری ردیف گشته راه دارالخلافت اختیار نمود و ذو الفقار خان نیز مایوس گشته خود را نزد پدر رساند و ذو الفقار خان و جهاندار شاه بتفارت یکپاس شب بدار خلافت رسیدند و جهاندار شاه یکسر نزد آصف الدوله اسدخان رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان آورد و ذو الفقار خان نیز درین ماده بخدمت پدر التماس کرد که جهاندار شاه را طرف دکن یا کابل برده باز لشکر فراهم آورده بتلافی پردازد آصف الدوله دانست که اختیار کار از دست رفته و جهاندار شاه قابل پادشاهی فمانده و خزانه برای خرچ یکماهه میسر آمدن مشکل صلاح کار درین دانست که جهاندار شاه را بقلعه فرستاده بطریق نظر بند نگاه دارد *

آری نمر شجر سغله پروری که ترک او امر الهی و اصرار در مناهیه ورزیدن علاوه آن گردد همین می باشد که ایام مدت حکم رانی جهاندار شاه یازده ماه نکشید که آخر از دست محمد فرخ سیر مذبح گردید آری انسان غافل از کردار خویش آنچه بهزاران عیش و خوشوقتی می کرد آخر بندامت تمام همان را میدرد و نمی داند که دنیای بی اعتبار فانی عجب مکافات خانه درگاه الهی است هیاهات هیاهات باین همه شعور و عقل که حق سبحانه و تعالی از راه فضل خود بانسان کرامت فرموده و چشم و گوش و هوش داده بدین حیات چهار روز بی بقای دولت ناپایدار این سپنجی سرا که فی الحقیقت دولت

است یکی درین جهان که با آن همه ثروت و کامرانی همیشه در غم و غصهٔ ابدی زمان بسر برده آخر بهزای افعال خود میبرد دریم دران جهان بپاداش عمل خواهد رسید آن را بی سوادان دهر پرست دولت می خوانند و آنقدر مست باد که کامرانی می گردند که سواي آنکه ترک اواصر الهی را جزو ایمان خود دانسته چنان مستغرق در یابی غضب آفریدگار خود می گردند که بدون آنکه بتبعیت نفس کافر کیش عمر عزیز بی بدل را صرف مذهبی الهی می نمایند کار دیگر ندارند خصوص در امور کامرانی و ریاست پیش چشم آنها را چنان پرده غفلت میگیرد که برای حکومت پنج روز و نفع و ضرر سه چهار درم حلال و حرام که پدر پسر را و پسر پدر را بآره سیاست مذبح ساختن بجای گوسفند قربانی تصور می نمایند و آخر خمیازه خمار آن در هر دو جهان باید کشید •

مهابت خان و خانزاد خان و میر خان و دیگر محبوسان که از ابتدای جلوس جهاندار شاه در قلعه محبوس بودند بسختی ایام ساخته بهزاران درد و صبر روز بشب می آوردند از شنیدن مرده فتح فرخ میر که جهاندار شاه نیز با دیگر محبوسان در همان قلعه گرفتار پنجه اجل گردید در عیش و شادی بر روی خود را نموده با نگاهبانان بلطف و مدارا پیش آمده سواي پادشاهزادهها اکثر مغضوبان جهاندار شاه را بدون آنکه فرخ میر داخل دار الخلافت شود از قید بر آورده آزاد ساختند و غم و الم اکثر ستم رسیدهایی جفا کشیده بفرحت و شادی مبدل گردید - و از انتشار این خبرخانه بخانه ارباب طرب صدای نوحه و زاری ماتم بلند گشت و مندل خوش صد!

از خجالت فریادهای مشورت افزا که آخر هر خنده بگریه منجر میگردد
 بقصد آبرو روی خود سیاه نموده در اختلاط بر روی شاه و گدا بهست
 و دائره که از خوشفروتنی در پوست نمی گنجید لباس ماتهی پوشیده
 در بدر بگدائی کف بکف زدن آغاز نمود و بند بند سرنای خوش
 الحان از هم جدا گردید و بلبان خوش آهنگ که لب از لب همزیار
 حورلقا جدا نمی نمود بکمال خواری و بی اعتباری بر خاک
 مذلت افتاد *

ز حادثات جهانم همین پسند آمد
 که سخت و سست جهان جمله در گذر دیدم

ذکر سلطنت محمد فرخ سیر پادشاه بن عظیم الشان بن بهادر شاه که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور میرسد

برطالبان اخبار لیل و نهار روزگار مخفی نماند که در ایامی که عظیم الشان پسر ارشد بهادر شاه پادشاه از صوبه بنگاله بموجب طلب خلد مکان عازم دکن گردید محمد فرخ سیر پسر میانی خود را که بواسطه چهاردهم بامیر تیمور صاحب قران می رسید در صوبه مذکور نیابت نگاه داشته متوجه منزل مقصود گشت بعد که مابین راه چنانچه در ذکر سلطنت خلد منزل باحاطه تحریر در آمده بر واقعه جد خود اطلاع یافت و بهادر شاه پادشاه از صوبه کابل باکبر آباد رسیده باتفاق عظیم الشان مقابله و مقاتله با محمد اعظم شاه نموده فتح یافته تخت آرای هند گردیده متوجه مهم کام بخش برادر خرد خود گشت تا مراجعت بهادر شاه پادشاه از دکن بلاهور محمد فرخ سیر در بنگاله نیابت بامتقلال داشت در مئه هزار و صد و بیست و دو مطابق سال پنج از جلوس که خلد منزل بهادر شاه رایت نزل در دار السلطنت لاهور انگذده بود صوبه بنگاله از تغیر محمد فرخ سیر باعز الدوله خان خانان بهادر مقرر نموده اورا طلب حضور نمودند محمد فرخ سیر از بنگاله روانه شده بعظیم آباد عرف پتنه رسید - از آنکه محمد فرخ سیر را نسبت به برادر کلان محمد کریم

و برادر خرد محمد همایون بخت در مراتب صوری و معنوی
نزد جد و پدر چندان قدر و اعتبار نبود رفتن حضور بزرگ شاق می
نمود بعد رسیدن پتنه بعد از عدم خرج و رسیدن ایام برشکال لنگر
اقامت در نواح سواد عظیم آباد عرف پتنه انداخته بحضور عرضه
داشت نمود - درین ضمن بعضی درویشان ریاضی دان باتفاق
محمد رفیع نام حکیم که از علم تنجیم نیز بهره رافر داشت محمد
فرخ سیر را از مزد نصیب شدن تخت در همان مرزمین مبشر
ساخته وسیله پندش آمدن خود ساختند این معنی زیاده باعث
توقف و مکث او دران ضلع گردید *

و در همان ایام محمد رضا نام مخاطب برعایت خان از
مغضوبان بهادر شاه پادشاه که آواره گم نام از سمت دکن گشته
خود را طرف موجبات شرقی رسانده بود فرمان جمعی قلعه داری
قلعه رهناس گده که نزدیک صوبه بهار از قلعات مشهور آسمان
شکوه واقع شده درست نموده باستقلال تمام آمده داخل قلعه گشت
و بعد از خاطر جمعی از بندوبست و گرد آوری موصول محال نواح
و متعلقه قلعه و فراهم آوردن ذخیره که متواتر حقیقت غدراو
بعرض بهادر شاه پادشاه رسید و او نیز معروض داشت که از
عدم بندوبست متصدیان حضور بدیر، منصوبه قلعه را متصرف
شده ام کاست که از تصرف من برآرد بعد عرض فرمان بهادر
شاه پادشاه و حکم عظام الشان برای تنبیه و تادیب آن متغلب
بی ادب و قلعه از تصرف او برآوردن بام محمد فرخ سیر رسید
و محمد فرخ سیر از همراهان صاحب رای مشورت سرانجام نکال آن

بد انجام خواست چون محامره آن قلعه مصالح و تردد طلب بود و اقدام بران مهم بی مدد اندیشه صائب متعذر می نمود لاجین بیگ نام قلماق که از تهور پیشگان کار طلب خود را می گرفت و دران روزها از جمله نوکران مغضوب برطرفی محمد فرخ سیر گشته بود از امر جانبازی بامید رزق رفته باز بآبروی تازه بجنگ آوردن مصحوب یکی از مقربان در خلوت پیغام نمود که اگر شاه زاده محمد فرخ سیر بشهرت رسیدن فرمان عفو جرائم و آفرین باد بر جرأت و جلالت و رشادت آن بد خصال و بحال داشتن قلعه بآن قلعه دار بد کردار نشان و خلعت همراه بنده داده نزد او روانه نمایند اغلب که بمدد طالع پادشاه عدو مال و آن شاه زاده بلند اقبال وقت سپردن نشان کار آن بد سگال بسازم اگر خود جان بر شدم ب نتیجه آن سرافرازی خواهم یافت و در صورتیکه تصدق سر وای نعمت گشتم فرزندان من به نفع آن سر بلندی ابدی حاصل خواهند کرد و این مصلحت دهند همه ارکان دولت آمد و بعد شهرت رسیدن حکم عفو تقصیرات و اهتمام ساختن او و قلعه را بحال داشتن بران اجل رسیده نشان و خلعت حواله لاجین بیگ نموده مرخص ساختند و آن بهادر دل تهور نشان باجمعی از جانبازان شجاعت پیشه نزدیک قلعه رسید؛ بعد از آمد و شد پیغام و ابرام تمام باد و نفر ماذون گردید که بر سر دروازه آمده خلعت و نشان بسپارد - همینکه محمد رضا و لاجین بیگ نزدیک هم رسیدند و قلعه دار خواست که بتقدیم آداب نشان پردازد آن جوان جلالت پیشه دست از جان شسته بجلدی و چابکی تمام کارد از یکی

به تهیگاه او رسانده بیک زخم کار او بساخت اگرچه عمده و فعله قلعه دشمن قلعه دار گشته واقعه طلب چندین روز بودند اما بعضی هواخواهان و خود مقتول چند زخم کاری بلاچین بیک و همراهان او رسانده رفقای او را از پا در آوردند اما بحکم آنکه • بیت •

اگر تیغ عالم بچند ز جایی • نبرد رگی تا نخواهد خدای
چون اجل لاجن بیک نرسیده بود باوجود رسیدن زخمهایی کاری
جان بسلامت برد و مردم احشام و دیگر بندهای پادشاهی غلو
نموده بمدد او کوشیده او را زنده بخانه برده بعلاج زخمها پرداخته
با سرقلعه دار نزد محمد فرخ سیرروانه ساختند و محمد فرخ سیر
او را مورد آفرین و عنایات ساخته بمنصب پادشاهی و خطاب بهادر
دل خان سرافرازی داده بحضور معروض داشت و بعد عرض رسیدن
چندین منصوبه عاقبت بخیر نزد جد و پدر محمد فرخ سیر نیز
مستحسن افتاد - و در همان ایام خبر رحلت بهادر شاه پادشاه ازین
جهان فانی بروضه جاردانی رسید و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر
بدون تحقیق انفصال مقدمه میان برادران خطبه بنام عظیم الشان خوانده
سکه باسم پدر زده برای رساندن خود بمدد عظیم الشان باهمراهان
مصلحت نمود بعضی درویشان دنیا طلب و محمد رفیع منجم
مانع آمده گفتند که حرکت تو ازین مکان میمنت نشان بدون آنکه
خود در اینجا صاحب سکه و خطبه شوی صلاح دولت نیست - و درین
آوان حسین علی خان باره که به نیابت عظیم الشان صوبه داری
پتنه داشت و طرف پرگنات برای تنبیه اشغیا رفته بود از شنیدن
سکه و خطبه باسم عظیم الشان بدون رسیدن خبر مغلوب گردیدن

دیگر برادران ملال وسواس اثر از طرف محمد فرخ سیر در خاطر بهرمالید و همچنان نظر بر شجاعت ذاتی سادات باره و تسلط حسین علی خان دران صوبه و موسسه عظیم در دل محمد فرخ سیر نیز راه یافت و بنامه و پیغام مودت التیام او را مستمال ساخته نزد خود طلبید و والدۀ محمد فرخ سیر نیز ملتجی بحسین علی خان شده از زبانی محمد فرخ سیر قول و عهد ایفای اختیار و مدار سلطنت بمیان آورده چنان مطمئن ساخت که وسواس هراس طرفین باتحاد اخوت مبدل گردید - و دران زودیی خبر کشته شدن عظیم الشان مع دیگر برادران و غالب آمدن جهاندار شاه لغایت بیستم ماه صفر چنانچه بزبان قلم داده شد رسید - و محمد فرخ سیر بعد استماع این خبر اوائل ربیع الاول سنه هزار و صد و بیست و سه هجری مطابق عشر ثانی فروردی ماه الهی سکه و خطبه بنام خود نمود و روز بروز در عهد و قرار با حسین علی خان و استقلال محمد فرخ سیر می افزود - چون سید عبد الله خان عرف حسن علی خان صوبدار مستقر اله آباد که درین هنگامه بتبدیل سلطنت خزانه بنگاله بدست او آمده بود و از شجاعان صاحب رای گفته می شد، خار خار وسواس و هراس عدم اطاعت او بهوا داری جهاندار شاه در دل محمد فرخ سیر می خلید با فرمان تسلی و قرار می که با برادر او نموده شده مع رخصت تصرف خزانه و ترغیب نگاهداشت پناه فرستاده مستمال نمود و حسین علی خان نیز درین ماده آنچه ایست به سید عبد الله خان نوشته رنگ غبار دویی از آئینه خاطر و زدود به آنکه هر دو برادر که از رؤسای سادات شجاعت نشان

باره بودند بدل و جان پیمان مدد و رفاقت بمیان جان بسته
غائبانه و حاضرانه از سرنو عهد و قرار بمیان آوردند و در تهیه و
سرانجام این مهم عظیم با دل پر امید و بیم کمر اتفاق بستند * ع *

آری با اتفاق جهان میتوان گرفت

و احمد بیگ که از جوانان و همراهان کار طلب و کوکبه جهاندار شاه
گفته می شد و خواجه عاصم که از رفقای جان نثار خود را
میگرفت رفیق و محرک بر آمدن محمد فرخ سیر از پکنه به سمت
دار الخلافت گشتند - بعده که این اخبار شرر بار در لشکر
جهاندار شاه انتشار یافت جهاندار شاه که مست و خماری زده
عشق خانه بر انداز بود خبردار گشته اوایل ربیع الثانی از لاهور
متوجه دار الخلافت گردید و از شنیدن عهد و قرار رفاقت هر دو
برادر راجی محمد خان نام را که از پیش آورد های خان خانات
بهادر شاه می بود از تغیر حمید عبد الله خان صوبه دار آله آباد مقرر
کرده سید عبد الغفار نام را که از شجاعان مشهور و نبیره صدر جهان
گفته می شد نائب باستقلال راجی محمد خان قرار داده مرخص
ساختند - سید عبد الغفار با هفت هشت هزار سوار و سه چهار
هزار برقنداز که یکی از زمینداران صاحب فوج آن ضلع نیز رفیق
او گشت روانه آله آباد گردید چون نزدیک کراچی مانکپور رسید سید
عبد الله خان قریب سه هزار سوار و سه چهار هزار پیاده همراه ابوالحسن
خان بخشی خود که اصل از سادات نجف اشرف و مشهور از
شجاعت پیشگان باتمکین بیجاپور بود برای مقابلت سید عبد الغفار
مرخص ساخت بعده که نزدیک سرای عالم چند بتفاوت مسافت

دو سه گروه هر دو لشکر فرود آمدند و چهار پنجروز در پیغام و پیام معقول نمودن همدیگر گذشت اواخر جمادی الاولی سید عبدالغفار بآراستگی و آهستگی تمام بهمعنائی غرور و فور سپاه توپخانه را پیش روی خود گرفته قدم بقدم می آمد و همان روز برادران سید عبدالله خان با سم سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان و سراج الدین و رتن چند دیوان با قریب سه صد سوار بمدد فوج خود رسیدند هرچند که از سادات بارهه بعضی تیز جلوئی نموده قدم جرأت پیش میگذاشتند مردم سید عبد الغفار اندام بر مقابلہ نمی نمودند بعده که بمقامه تیر و بندوق نزدیک بهم رسیدند سید عبد الغفار بهیئت مجموعی شلک توپخانه فرموده بلا فرصت اسبها بر داشته چنان تاخت بر سر خصم آورد که سادات بارهه را با آن همه بنوهر سر بازی تاب مقاومت نماند و بمجرد مقتول و زخمی گردیدن چند سوار لشکر سید عبد الله خان رو بفرار آورد الا ابو الحسن خان مع برادران سید عبد الله خان و رتن چند دیوان هرچهار پنج سوار مع دو صد سوار جان سپار استقامت ورزیده از مقابلہ حمله خصم رو نتافتند و بیشتر از فوج سید عبد الغفار بتاراج و غارت بهیمر فوج سید عبد الله خان مشغول گشتند و خود سید عبد الغفار اطراف سادات بارهه را فرو گرفته چنان عرصه تردد بر فوج مغلوب تنگ نمود که کار بکوتہ یراق و امتحان مآل جرأت سربازان تهور نشان کشید و دران دار و گیر سراج الدین علی برادر سید عبد الله خان با جمعی نقد حیات مستعار در باحت و در همان گرمی غلبه و حملهای مرد

روا سید عبد الغفار که سرداران بارهه سینه سپر ساخته بودند و امید نجات بقیة السیف نمانده بود بمرتبه بازار زد و خورد از طرفین گرم گشت و گرد و باد تند چنان علاوه حجاب چشمها گردید که سردار از سپاه و سفید از سیاه فرق و شناخته نمی شد - درین ضمن آوازه کشته شدن سید عبد الغفار بگوش هر دو طرف سپاه رسید و مردم سید عبد الغفار دل شکسته گشته تا بتحقیق خبر پردازند سرداران بارهه اشاره بنواختن شادیانه فتح نموده چنان حمله رستمانه بر خصم آوردند و رگ هاشمی سادات چنان بحرکت آمد که فوج سید عبد الغفار مغلوب هراس گردیده رو بهزیمت آورد و جمعی که مشغول تاراج بودند نیز از شهرت کشته شدن سردار و فرار فوج دل و دست و پا باخته جان بسلامت بدر بردن را غنیمت دانسته دست از غنیمت برداشته اسب تاخته رو بهزیمت آوردند سید عبد الغفار هرچند نزدیک زد که من زنده ام کجا میروید از غلوی اثر حمام سپاه دل باخته گوش بحرف او نمی نمودند تا آنکه سید عبد الغفار نیز چار ناچار فرار اختیار نموده تا شاه زاک پور که فاصله یک منزل داشت عذر باز نکشید - بعده که خبر هزیمت سید عبد الغفار بجهاندار شاه رسید صلاح کار بتجویز صاحب مداران سلطنت دران دید که سید عبداللہ خان را از سرنو مستمال ساخته بر مراتب چهار هزاری او دو هزاری افزوده آن صوبه را باو اصالۃ بحال داشته و فرمان عذایت آمیز و آفرین باد بغام او صادر فرموده مع خاعت روانه ساخت *

ذکر توجه نمودن محمد فرخ سیر از پتنه بسمت دارالخلافه

شاه جهان آباد بقصد مقابله جهاندار شاه

بعده که محمد فرخ سیر باتفاق هر دو سیه سالار با وقار و صف شکن
خان عرف حسن بیگ که نیابت صوبه داری اودیسه داشت
و احمد بیگ و خواجه عامم و دیگر رفقای جان نثار که مجموع
به بیست و پنج هزار سوار میرسید بکمال عسرت خرج از پتنه
برآمده متوجه دارالخلافه گردید - از جمله خزانهای پادشاهی و
جاگیر عظیم الشان که از صوبجات بنگاله دران سال روانه شده بود قریب
ببست و هشت لک روپیه بدست سید عبد الله خان افتاد و
قریب هفتاد و پنج لک روپیه بتصرف محمد فرخ سیر درآمد و دو
سه لک روپیه را جنس از تجار پتنه قرض گرفت - و از جمله خزانه که
که بقابوی سربلند خان فوجدار کرا افتاده بود چند لک روپیه خود
متصرف شده باقی خزانه را با خود گرفته بهد بارهونار بیگار و کرایه
بطریق ابلغار قطع منازل نموده خود را بجهاندار شاه رسانده مورد
آفرین گشته بصوبه داری احمد آباد گجرات مرخص گردید - و
جهاندار شاه بعد شنیدن خبر حرکت محمد فرخ سیر از پتنه
اعزالدین پسر کلان خود را بافوج قریب پنجاه هزار سوار برای
مقابله محمد فرخ سیر مقرر و مرخص ساخته خواجه احسن خان
را که یزنه کولتاش خان می شد و پنج هزار بود هفت هزار
و مخاطب بخان دوران نموده زمام اختیار شاه زاده و تمام فرج باو سپرده با
توبخانه سنگین روانه ساخت - و قلیچ خان بهادر پسر غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ را که از امرای کار طلب بود و نظر بر انقلاب

روزگار از عهد بهادر شاه استعفاي نوکري نموده منزوي گردیده بود
مستمال ساخته بمیدشاه زاده مقرر فرموده از عقب روانه نمودند
بعد رسیدن قلیچ خان بهادر باکبر آباد چون شنید که شاه زاده
قبل ازان از دریای جمنا عبور کرده و اختلال تمام در لشکر بهسبب
نفاق سرداران و عدم اختیار پادشاه زاده رو داده لهذا از راه عاقبت
اندیشی و رهنمونی رای مائب توقف نموده چشم بر راه آن بود
که فردا فلک شعبده باز چه نقش تازه بر روی کار آورد - و ازان طرف
محمد فرخ سیر که سید عبد الله خان و حسین علي خان و دیگر
بهادران جان نثار بطریق هراول طرف دست راست و چپ
بشکوه تمام صف آرا بودند قطع مراحل می نمود - و چهبیله رام که
فوجدار کزا بود و علی اصغر خان پسر کار طالب خان بهادر شاهي
که فوجداری اتاوه داشت در راه آمده مصلحه بشاه زاده اعز الدین
ملحق شدند و چندروز در رفاقت بودند باز قابو یافته خود را باخترانگه
متعلقه فوجداری علي اصغر خان به محمد فرخ سیر رساندند -
همینکه اعز الدین نزدیک قصبه کهجوه رسید و آوازه نزدیک رسیدن
محمد فرخ سیر شنید هنوز فاصله میزده چهارده کرده منزل مانده
بود که هراس شمشیر سادات دردل او راه یافت و اواخر شوال
نزدیک منزل کهجوه لنگر اقامت انداخته گرد خیمه خود و لشکر
حکم خندق گذدن و مورچال بستن فرموده خصم را برخود دلیر
نمود بعده که جهنذهای پیدش خانه سید عبد الله خان و حسین
علي خان بتفارت یک دو کرده نصب و نمودار گردیدند بدین آنکه
فوجها را باهم مقابله انقد سید عبد الله خان دیوارهای اطراف

دیہات را مورچال بسته از سه پھر روز تا سه پھر شب توپ
 برفوج اعز الدین می زد شب بیست و نهم شهر مذکور شاه زاده که
 از ابتدا به سبب سختی ملوک پدر که از ناموافقت لعل کنور مغضوب
 می بود و بی اختیار بودن درین مهم از تسلط خان دوران علاوه آن
 گشت زیاده بیدل و دلباخته گردیده با خان دوران که آثار جبین و
 دل باختن از جبین و چهره حال او نیز پیدا بود مشورت فرار بمیان آورد و
 بمرتبه مغلوب هراس گشتند که سوای جواهر و خزانه اشرفی که بقدر
 مقدور توانستند با خود گرفتند باقی از جمله خزانه و خیمه و توشک خانه
 و کارخانجات همانجا گذاشته سه پاس شب گذشته هردو سردار با وقار
 مع همدمان و نادار سوار گشته راه فرار پیش گرفتند و چنان تزلزل
 در فوج هزیمت خورده افتاد که از لشکر دل و دست و پا باخته
 اندر مردم عمده فرصت بار نمودن مائحتاج ضروری و زین نمودن
 اسبان نیافته در فرار بیکدیگر سبقت می نمودند که افتاد و خیزان
 جان بسلامت بدر برند - هرکارها که خبر هزیمت خصم بلشکر محمد
 فرخ سیر رسانند سوار و پیداد بيشمار که چون باز گرسنه در آرزوی
 چنان شکار بودند بقصد تاراج هزیمت خوردها تاختند و از فیل و
 اسب و خزانه و خیمه و کل کارخانجات آنچه بدست آنها افتاد
 تاخت و تاراج نموده جمعی که قادر بر قوت یگروزه نبودند و شبها
 بغافه بسر می بردند ذخیرهها اندوختند و شام عسرت لشکر محمد
 فرخ سیر بصبح عسرت مبدل گردید - گویند از جماعه اموال که بعد
 تاراج رفتن بضبط در آمد آن قدر رخت زلانه از توشکخانه خان دوران
 برآمد که از شمار آن عاجز آمدند تا بقماش فاخره دیگر چه رسد -

و اعز الدین که بحال تباد خود را با کبر آباد رساند قلیج خان بهادر مصلحت دران دانست که او را در مستقر الخلافت اکبر آباد ترمیدن حکم جهاندار شاه نگاه دارد - جهاندار شاه که هفدهم شهر جمادی الاولی داخل دار الخلافت شده چشم بر راه خبر فتح اعز الدین بود چون بر قضیه جانکاه وحشت افزای فرار پسر اطلاع یافت عقل و هوش که از بقیة السیف لشکر عشق داشت یکبارگی باخت و بتیقه برآمدن سفر جنگ پرداخته وسط ذبقعه سال هزار صد و بیست و سه مطابق بدست و پنجم آذرماه الهی از دار الخلافت برآمده بهراری ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ و پشت گرمی کولتاش خان بهادر و اعظم خان و جانی خان و سپه دار خان و بهادران ایران و توران و دیگر امرای رزم دیده مبارز پیشه و توپخانه جهان آشوب که قریب هفتاد هشتاد هزار سوار و پیاده بی شمار فراهم آورده بود متوجه مقابله محمد فرخ سیر گردیده خود را بدبده و عظمت تمام بسموگده متصل اکبر آباد رساند و از آن طرف محمد فرخ سیر بمدد یاروی اقبال و پامردی حید عبد الله خان و حسن علی خان و دیگر امیران و مبارزان رزم جو که سیوم حصه لشکر جهاندار شاه فوج نداشت و به بی سرانجامی تمام و عسرت خرج طی منازل بعیده نموده بود نزدیک مستقر الخلافت اکبر آباد رسید - اگرچه نظر بر زیادتى سپاه و افزونی توپخانه و همه سوانجام محاربه که جهاندار شاه داشت گمان مغلوب شدن او نزد عقلا توهم محض می نمود اما از بعضی اطوار ناهموار جهاندار شاه و پیش آوردن مردم کم اصل بدنام امرای قدیم وجدید و همه سرداران و

فرخ سیر

سپاه بمرتبه آزرده خاطر بودند که با زبان پرگله کلمات یاس می گفتند و بعضی نامداران با نام و نشان توران ملال خاطر از طرف جهاندار شاه بدین حد داشتند که بقول مشهور برای استحکام رابطه التیام و ثبوت حق بنامه و پیغام با محمد فرخ سیر عهد موافقت در میان آورده بودند - هرچند که ذو الفقار خان بهادر و گوکلتاش خان مع برادر خود را از جمله بند های عقیدت نشان جان نثار می شمردند اما بعزت حسد و نفاق که میان هم داشتند و تشنه خون همدیگر بودند اکثر کارهای عمده را علی الرغم همدیگر ابتر و ضائع می نمودند و در منصوبه استیصال هم میکوشیدند خصوص گوکلتاش خان که از حسد ذاتی همه وقت خلاف رای سلیم از سر برمیزد تا آنکه برای بستن سر راه معبر آب جهنم بر محمد فرخ سیر یکی می گفت تا مقدور نداید گذشت که لشکر خصم از آب بگذرد و خود از آب گذشته بدقابله باید پرداخت دیگری صلاح میداد که محمد فرخ سیر را این طرف باید کشید چراکه اگر از آب گذشته جدگ اندازیم اغلب که خصم بعد هزیمت یافتن فرار اختیار نموده سرنو ماده فساد ملک گردد و مهم بطول انجامد و از بسیاری آب و عدم پایاب گمان عبور محمد فرخ سیر از آب بدان زودی نداشتند و روزی که محمد فرخ سیر بکمال عسرت خرج و بی سرانجامی خود و سپاه که همه بحال تباه مسافت دو روزه را بطریق ایلغار طی نموده آن روی آب مقابل اکبر آباد رسیده بود و بیشتر از فوج عقب مانده بود و سرداران بجمعیت قلیل خود را رسانده بودند بمرتبه تزلزل ناگاه رسیدن

فوج جهاندار شاه و شب خون زدن بر لشکر محمد فرخ سیر داشتند که اکثر سپاه لجامهای امپان بدست گرفته از سرما لرزان و از دشمن هراسان چهار پاس شب یلدای ماه دی را در پاس چشم زخم لشکر و شمردن ستاره بسر بردند و آخر شب یازدهم ذی الحجه سید عبدالله خان هراول بعد تحقیق معبری که تا سینه آدم آب داشت راه بالای آب اختیار نموده از مقابل لشکر جهاندار شاه گذشته از معبر متصل سرای روز بهانی که مائل طرف شاه جهان آباد چهار گروهی از اکبر آباد واقع سمت عبور نموده باز دار الخلافت را طرف پشت داده از عقب فوج خصم نمودار گردید و محمد فرخ سیر نیز با بعضی همدمان خاص و مبارزان جانباز یکه تاز بتفاوت سه چهار پاس از آب گذشت و حسین علی خان و چهچیلله رام ناگر برای سد راه فوج جهاندار شاه گردیدن بطریق چنداول آنطرف آب مانده بعد خاطر جمعی بتفاوت یک شب و روز از آب عبور نمودند و سپه سالاران جهاندار شاه وقتی خبردار شدند که آشوب رسیدن سیلاب بالای فوج محمد فرخ سیر از عقب نمودار گردید سراسیمه وار که فوج بندی اول بحال نماند متوجه خصم گشته از سر نو بترتیب فوج و اهتمام پیش بردن توپخانه پرداختند جانب راست گولکنش خان بهادر با برادر خود و اعظم خان و جانی خان و دیگر بعضی از سرداران جانباز جا گرفت و طرف چپ ذو الفقار خان و عبد الصمد خان با جمعی از امرای رزم جوی معرکه آرا گردیدند و جانب یمین گولکنش خان اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر و قلیچ خان بهادر و جان

فرخ سیر

نثار خان و دیگر بهادران توران جابجا جا گرفته آرایش فوج گشتند و راجی محمد خان و اسلام خان و مرتضی خان و حفیظ الله خان و رضاقلی خان داروغه توپخانه با توپ و رگله و شتر نال و هتھیل و زنبورک بی شمار مع دیگر امرای کار طلب رزم جو و جمعی از افغانان پلنگ خوکه اگر بتعداد اسم هر یک پرداخت بطول کلام می کشد پمین و یسار و یلتمش فوج مقرر گشتند - روز چهارشنبه سیزدهم ماه ذی الحجه موافق نوزدهم ذی ماه الهی سنه هزار و صد و بیست و سه که تاسه پھر روز اثر بمقابلۀ فوج پیدا نبود قریب به پھر روز مانده اول سید عبد الله خان هراول با جمعی از نامداران تهور پیشه باره بآراستگی تمام مقابل فوج جهاندار شاه حمله آور گردید - اگرچه امرای توران بسبب ییدلی که از بعضی اطوار پادشاه داشتند چنانچه باید دل بمقابلۀ خصم ندادند اما بمجرد چند تیری که بر روی سید عبد الله خان انداختند سید عبد الله خان متوجه پیگار بهادران توران نگشته بمقابلۀ دیگر دلاوران فوج جهاندار شاه پرداخت و تردد نمایان بر روی کار آورده از توپخانه گذشته خود را نزدیک فوج رساند و از طرف دیگر حسین علی خان و صف شکن خان عرف حسن بیگ که از ترکان جلالت نشان بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ سیر و میر اشرف و زمین الدین خان با بعضی از دلاوران باره مقابل ذوالفقار خان معرکه آرا گشتند و خان زمان عرف علی اصغر و چه بیلہ رام ناگر با چندی از مبارز پیشگان برابر گوکلتاش خان صف بیاراستند غریب دار و گیر و عجیب زد و خورد بمیان آمد تا نظر کار میکرد از برق شمشیر آبدار شعاعه بار

دلاوران شیر شکار و خون فرقی مریزانان جان سپار • هر که کارزار گلزار
آرغوان می نمود •

بیت •

بهاری ز شمشیر کین برگرفت • فی نیزه سر سبزی از سر گرفت
چنان آتش تیغ کین شد بلند • که هستی ز جا جوهرش چون سپند
دران حملهای مرد ربا صف شکن خان که ردیف حسین علی خان در
حوضه فیل بود و فتح علی خان داروغه توپخانه محمد فرخ میر
و زین الدین خان پسر بهادر خان روهیله و میر اشرف برادر میر
مشرف که هر دو از جماعه داران و رفیقان تهور پیشه همدگ حسین
علی خان بودند با جمعی نقد هدایت در باختند - و خان زمان و چهیلرام
ناگر دران حالت صرفه درین دیدند که خود را کنار کشیده جریای
قاپوی وقت باشند - و جانی خان جهان شاهي و ممتاز خان از طرف
جهاندار شاه شرط جان نذاری بتقدیم رسانده از پا در آمدند - و
حسین علی خان که همدگ کارزار بر فوج خود تنگ دید نظر بر
غلبه خصم بدعتور و آیدن بهادران تهور پیشه هندوستان خود را
از فیل انداخته با جمعی از دلاوران باره تردد رستمانه نموده
زخمهای تیر و گولی برداشته از خود بیخبر گشته در معرکه فدا -
و سید عبد الله خان که از صدمات تیر باران تفرقه تمام بر فوج
او روی داد و فیلهایی نشان او با بیشتر از جماعه داران از جدا
گشتند - گویند با وجود از صد دود سوار زیاده با امانانده بودند دران
حالت سید عبدالغفار روزبوی فیل سید عبد الله خان آمده گفت منم
سید عبدالغفار و تیری بچله کمان در آورده طرف سید عبد الله خان
انداخت همراهم سید عبد الله خان برو تاختند و سید عبد الله خان

نیز تیر او را رد کرده تیری بر او انداخته زخمی ساخت سید عبدالغفار زخم برداشته جان به سلامت بدر برد - بعد سید عبدالله خان که نمی دانست کجا می رود و سال کار بیجا منجر خواهد گردید و از حال برادر نیز بواقعی آگاهی نیافته بود درین حالت جمعی از همراهان او بدر پیوستند و یک گونه تقویت بهمرسانده خواست از عقب فوج جهاندار شاه خود را بر بهیر خصم رساند اما از صدمات فوج اطراف بر او معلوم نبود که از کجا سر بدر خواهد آورد و درین ضمن بمدد طالع بر پشتند رسید که مشرف بر قتل و فیل سواری جهاندار شاه بتفادرات تیر رس بود باوجود بلند شدن صدای شادیانه فتح پادشاه برگشته اختر از اثر بد صدای ایام که از رسیدن فوج خصم طرف عقب خبر نداشت سید عبدالله خان قابو یافته با مردم کم شروع بزدن تیر نمود و سادات بارهه بیکبار جلوریز بخانهای کمان در آمدند و میان فیلهای سواری زنانه آشوب غریب رو داد هنوز جهاندار شاه بقصد دفع خصم نپر داخته بود که فیلان سواری بعل کنور و دیگر نغمه سرایان و خواجه سرایان از صدمه تیر پاران بجوش و خروش آمده چا خالی نمودند و اکثر همراهان جهاندار شاه مغلوب هراس گشتند جهاندار شاه که بیخبر و غافل از نیرنگی زمانه بود از مشاهده آن هنگامه خواست که متوجه خصم گردد فیل سواری او نیز برفاقت فیلان دیگر شوخی آغاز نمود و اختیار فلیهان نماند دران حالت فوج متفرقه سید عبدالله خان که هردم از اطراف رسیده زیاده می شدند و هجوم می آوردند سادات بارهه و لیرانه قدم جرأت پیش گذاشتند و جلال تمام در لشکر جهاندار شاه

بهمرسید و فرج رو بهزیمین آورد - و گوگلشاش خان از مشاهده آن خواست که خود را بمدد بجهاندار شاه رساند درین ضمن علی اصغر خان و چهبیله رام که بر دلبوی وقت در کین بودند و بروایتی دیگر قبل از آن بر گوگلشاش خان تاختند و همراه او گرفته بزخمهایی پیای گولی و تیر از پا در آوردند و رضا قلی خان داروغه توپخانه نیز بکار آمد و بروایتی زخم برداشته خود را باکبر آباد رساند. بعده مسموم گردیده و دیعت حیات نمود - و اعظم خان برادر گوگلشاش خان زخم برداشته خود را بجهاندار شاه رساند و کار بمرتبه بر جهاندار شاه تنگ گردید که خود را بر قیل سواری لعل کنور رسانده نزدیک بآخر رز راه اکبر آباد پیش گرفت و ذوالفقار خان که ازین ماجرا اطلاع یافت باوجودیکه عرصه کار زار برو تنگ گشت تا قریب یکپاس شب مقابل قوج محمد فرخ سیر استقامت ورزیده در جست وجوی خبر تحقیق جهاندار شاه و اعز الدین سعی نموده بکار برده مردم را امیدوار رعایت مبلغان نموده باطراف درازد که اگر پسر جهاندار شاه را بیابند و یارند بتقویت او حریف را از پیس رو بردارد نشان از آن گم شدگان برگشته طالع نیانفتند و ذوالفقار خان نیز مایوس گشته راه دار الخلافه اختیار نمود - آری ثمر شجر ندامت سقله پروری پادشاهان همین می باشد و حسد و نفاق نوکران صاحب مدار آخر کار همین نتیجه می بخشد - بعده که صدای شادینانه فتح و نصرت محمد فرخ سیر بلند آوازه گشت مردم سید عبدالله خان برای جهشت و جوی حسین علی خان میان لشها آمدند از دست اندازی لچها برهنه و بیخود

انتقاد یافتند اما همین که مرده فتح محمد فرخ سیر
 یغوش هوش باختند او رسید جان تازه در قالب او دمید
 و او را برداشته نزد برادر او سید عبد الله خان آوردند - و
 جهاندار شاه شب در اکبر آباد بسر برده بقول مشهور ریش تراشیده
 تغییر وضع و هیئت نموده آخر شب باتفاق لعل کفر و چند نفر
 دیگر روانه شاه جهان آباد گردید - ذوالفقار خان و جهاندار شاه
 بطریق ابلغار بتفاوت یکپای شب بدار الخلاف رسیدند و جهاندار
 شاه یکسر نزد آصف الدوله رفته طلب مصلحت کار و معاونت بمیان
 آورده ابرام تمام نمود و ذوالفقار خان نیز درین ماده بخندمت
 پدر التماس کرد که جهاندار شاه را ظرف کابل یا دکن برداشته
 ببرد باز لشکر فراهم آورده در تلافی کوشد آصف الدوله که جهاندار
 آزموده کار بود چون دید که سر رشته کار از دست رفته و معزالدین
 قابل فرمانروائی نمانده و هوای شورش آملک و بجز خرابی خلق
 فائده دیگر مرتب نخواهد شد و خزانه نمانده که ازان گرد آوری سپاه
 توان نمود صلاح کار درین دانست که معزالدین را بقلعه فرستاده
 بطریق نظربند نگاه دارد و ذوالفقار خان را ازان اراده جهان آشوب
 مانع آمده گفت هر که از اولاد تیموریه فرمان فرما گردد ما را اطاعت
 او لازم لزینه جهاندار شاه را برداشته بسمت دیگر برویم و باعث
 فتنه و فساد تازه گردیم خدا علیم است که مآل کار بجای منجر گردد -
 اگرچه بر عقلاي منصف پیشه ظاهر است که هر چند باز داشتن
 آصف الدوله پسر را با فسانه و انهنون نصائح بموقع و بجای بود اما
 نمی دانست که بحکم بضحک التقدير علی التدبیر دستگیر بلای

فرخ هیر (۷۲۹) سده ۱۲۳۱

تقدیر و هدف تیر ملامت برنا و پیرو مطعون جمع. کثیر خواهد
گردید و جان شیرین بصر و آبرو و دولت موروثی خود بباد فنا
خواهد داد • بیت •

مباش غره که دارم عصای عقل بدست
که دست فتنه درازست و چوب را در سر است

و نیز گفته اند •

• بیت •

بعذر توبه توان رستن از عذاب خدای

و لعل می نتوان از زبان مردم رست

• سلطنت جهاندار شاه ده ماه چند روز بود •

• بیت •

زمانه دیر شد کین پیشه دارد • کزین بستانند و آنرا سپارد

بر هوشمندان نکته سنج مخفی نماند که در ابتدای دیباجه بزبان
قلم داده - باید که مورخ امین باشد یعنی بامید نفع و بیم زجر
موافق رویه موافقان مجبور عهد طریقه طرفداری و عداوت درزی
دوست و بیگانه از میان برداشته بجز راستی زبان خامه را آشنا
بدست طیر - روانی نسازد باز بتحریر می آرد که چون در سلطنت محمد
فرخ سیر بادشاه که از انقلاب وضع روزگار بوقلمون رنگ تازه ریخته شده
و واقعات غریبه و حادثات عجیبه ناشدنی از تغیر اوضاع عالم بعرضه
ظهور آمده و عزیزان واقعه طلب حیدری و نعمت آلهی گشته
جانب داری خصامت طرفین را از حد گذرانده هر طرف که نظر
بر نفع و نقصان خود عنان توجه معطوف داشتند همه بخوبی
طرف دیگر را بمیب منسوب نموده و عیب طرف ثانی را بچشم
پوشی مبدل ساخته از جهاد اعتدال قدم بیرون گذاشته اند و محرر

اوراق که بجایه شوق خویش تصدیق اوقات درین تالیف می نماید و جانب خویش و بیدگانه باصید فیض و هم رویه مزاج گوئی میر و وزیر اختیار نموده آنچه خود مشاهده کرده و از زبان جمعی که مصاحب گاه بیکاه مقربان محمد فرخ سیر و سادات که محرم بزم و شریک رزم بوده اند مجموع نموده بعد تحقیق اختلاف قول آنچه مقرون بصدق دانست بزبان خامه صدق بیان می دهد چنانچه چون انفراد وقائع و رویداد نزد این عاجز نمی رسید بلکه در آن ایام تالیف از پیرشانی و بد مددی زمانه کاغذ برای مصوذه میهر نمی آمد و روایت مختلف علاوه آن گردیده اگر در بعضی مقدمات از روی تاریخ و راوی دیگر که آن هم شاید که خالی از جانب داری طرفین هم نباشد اختلاف یابند از آنکه در کتب معتبره سیر هم تفاوت روایت می باشد مورد حکایات را معذور داشته مطعون هدف تیز ملاحت نسازند بلکه قلم عفو بر جریده گفتار او کشند *

فکر سلطنت محمد فرخ سیر بن عظیم الشان بن شاه عالم بهادر شاه و فتح یامتن او و سوانح سال اول از جلوس بعد از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه جهان را بکام خود یادت و شب خطر بصبح ظفر مبدل گردیده اول قلیچ خان بهادر و دیگر سرداران توران بوساطت سید عبدالله خان آمده آداب تهنیت سلطنت بجا آورده مورد تحایات و آفرین گردیدند و سید عبدالله خان را مع لطف الله خان صادق و دیگر امرا برای بند و بست دار الخلافت مرخص ساخته خود پادشاه بعد هفتة متوجه شاه جهان آباد

شده چهاردهم محرم [۱۱۲۳] دوباره پله متصل هواه دار الخلافت
 نزول نمودند - سید عبد الله خان را مخاطب بقطب الملک و یار
 و نادر ظفر جنگ با عنایات دیگر نموده منصب هفت هزار
 هفت هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرحمت ساخته تسلیم وزارت
 فرمودند و حسین علی خان را خطاب امیر الامرا بهادر و نهر و جنگ
 و مراتب هفت هزار هفت هزار سوار مع دیگر مراعات عطا
 فرموده بخدمت میسر بخشی مقرر نمودند و محمد امین خان را
 ملقب باعتماد الدوله باضافه هزار هفت هزار سوار ساخته بخشی دویم
 فرمودند و قلیچ خان را که پنج هزار بود از اصل و اضافه هفت
 هزار هفت هزار سوار نموده خطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ
 عنایت فرموده صوبه دار دکن ساختند و داور خان را که پنیابت
 دو الفقار خان در خجسته بنیاد بود و صوبه داری برهانپور اصالة
 داشت صوبه دار احمد آباد گجرات مقرر فرمودند و محمد عامر
 خطاب مصمم الدوله خاندوران بهادر و منصب هفت هزار
 شش هزار سوار سرزمندی یافت و احمد بیگ را که کوکه
 معزالدین بود مخاطب بغازی الدین خان غالب جنگ ساخته
 شش هزار پنج هزار سوار نموده بخشی سیم فرمودند و
 قاضی عبد الله تورانی را که قاضی جهانگیر نگر بود و اورا قبل از
 توجه رایات سمت دار الخلافت برای اصلاح بعضی مقدمات
 خفیه روانه شاه جهان آباد نموده بودند ملقب بخان خاندان
 میسر جمله نموده بمنصب هفت هزار هفت هزار سوار مقرر
 ساختند - اگرچه بحسب ظاهر بخدمت داروغگی دیوان خاص

و داروغگی قاک مفوض گردید اما همدم و محرم راز نموده اختیار دستخط خاص بار و اگداشتند و محمد جعفر را که منشی گری ضمیمه بعضی خدمات دیگر داشت خطاب تقرب خان و خدمت خانسانانی و دار الانشا مفوض گردید و دیگر میف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران قطب الملک و خان جهان و جمع کثیر که رفیق کارزار بودند و دیگر سادات باره و بعضی و الا شاه پادشاهی کار طلب که حق خدمات آنها ثابت شده بود که اگر بغداد اسم آنها پردازد از سر رشته اختصار بیرون میبرد هر یکی فراخور قسمب و حسن خدمت میان همچشمان از عطای منصب و اضافه و خطاب و خدمات امتیاز یافتند *

بعده که قطب الملک سید عبد الله خان بموجب حکم برای بندوبست ملکی بشاه جهان آباد رسیده بذسق سلطنت و وزارت و مهمات ملکی پرداخت اول علت غائی ماده فزاع که مابین میر و وزیر بمیان آمد این بود که بعد از جدا شدن قطب الملک از پادشاه محمد فرخ سیر دیوانی تن و خالصه را به چهلپله رام ناگر مقرر نمودند و افضل خان را که اهتاد محمد فرخ سیر پادشاه بود صدر الصدور فرمودند و قطب الملک که بدار الخلافت رسید دیوان خالصه را بنام لطف الله خان صادق و صدارت کل باسم سید امجد خان که سابق در عهد بهادر شاه پادشاه نیز بدین خدمت منصوب بود مفوض نمود - بعده که محمد فرخ سیر پادشاه بسواد دار الخلافت رسیده متوجه امور سلطنت گردید در تعیین صدارت و دیوانیان میان پادشاه و وزیر مضایقه

بمیان آمد قطب الملک گفت که در ابتدای استقلال وزارت
 که مقرر کردهای من بحال نماند اعتبار وزارت معلوم میر جمله
 و دیگر بعضی مقرران حصد پیشه نیز درین ماده خاطر نشان
 پادشاه نمودند که پادشاهان هر چند نوکران را اختیار دهند باید که
 حد خود را دانند نوکر را چه یا را که بی حکم پادشاه تعین خدمات
 عمده صدارت و نیابت و وزارت نماید - اگرچه محمد فرخ سیر پادشاهی
 بود بوسعت خلاق و قدر دانی موصوف در مقابل خدمت و تردد
 هر یک می خواست بقدر امکان برعایت و عنایت منصب و
 خدمات عمده میان همپشمان امتیاز بخشد اما چون اختیار
 نداشت و جوانی بود ناآزموده کار از امور سلطنت بشنید و از
 خرد سالی در صوبه بنگاله دراز جد و پدر نشو و نمایانت و
 مستقل بر روی غیر که استقامت مزاج و رای صائب اصلا نداشت
 و از مدد چوگان طالع گوی مراد دولت خدا داد سلطنت ربوده
 بود و جبن ذاتی برخلاف جوهر خاندان تدموریه علاوه آن داشت
 و بغور سخن صاحب غرض نمی رسید از ابتدا خود ماده فساد
 سلطنت خویش گردید و کشید آنچه کشید انشاء الله تعالی
 بتفصیل بزبان قلم صدق بیان داده خواهد شد - چنانچه در آغاز
 جلوس از محمد فرخ سیر غلطی که در اصول بنای جهان بینی
 بظهور آمد آن بود که منصب وزارت چنان امریست خطیر که
 همیشه پادشاهان سلف بدانشمندان با وقار صاحب حوصله که
 بصفت بردباری و تجربه کاری و طبع حلیم و رای سلیم موصوف
 باشند بعد امتحان مرور ایام مقرر می نمودند که اگر اول پایه وزارت

که مراد از دیوانی یکی از بلاد و اولاد و احماد سلاطین باشد
 فرا خور حوصله سادات باره می بود حضرت صاحب قران ثانی
 در سلطنت می و یک سال و خلد مکان که دستور العمل سلطنت
 بودند در مدت پنجاه سال فرمان روائی دیوانی یکی از صوبجات
 یا مقصدی گری یکی از پادشاه زاده ها برؤس باره می فرمودند
 بلکه سادات باره که در جوهر شجاعت و بهادری ضرب المثل
 اند از عهد اکبر پادشاه بپایه امارت رسیده بودند و بهرگز از حلم و
 برد باری که کمتر اثر جوهر غیرت با شجاعت ضمیمه میگردد
 میداشتند پابند جاذبه حب ریاست بدین مرتبه نمی گشتند
 که چنان بار سنگین امر خطیر اختیار نموده مدار سلطنت بعهد
 خود گرفته آخر کار کار بجائی رسانند که مطعون عالمی گردیدند
 و بد نامی آقا کشی آنها بگوش عالمیان و بادشاهان هفت اقلیم
 رسید و ماده نساد آشوب تمام سواد اعظم هندوستان گردیده آخر کار
 باعث استیصال و قلع ریشه دولت باره گردند چنانچه عنقریب
 باحاطه تحریر خواهد درآمد آری بزرگان گفته اند هر یکی را عقل
 بکمال و فرزند بجمال نماید اما نه چنانست - هر یکی را بهرکاری
 آفریده اند - القصه اگر چه نزاع صدارت و دیوانی خالصه تن چنین
 صورت انفصال یافت که صدارت موافق فرموده پادشاه بنام افضل
 خان قرار گرفت و دیوانی خالصه بلطف الله خان صادق مقرر
 نمودند و چه ببله رام را بصوبه داری اکبر آباد تعیین نمودند اما تخم
 عداوت در مزرعه دلای طرفین بآبیاری شیطان صفتان نمام پیشه
 کاشته گردید - و میر جمله که در مزاج پادشاه جا گرفت اگرچه

نسبت باشنایان و محتاجان در فیضرسانی و اجرای کار خلق الله و دیانت ممتاز بود و عالمی ازو کامیاب می گردید اما چون نمی خواست که زمام مدار فرمان فرمائی هند بدست سادات بارهه باشد از مشاهده اختیار مملکت که بکف اقتدار هر دو برادر میدید در عالم همچشمی و حسد برر گوارا نمی نمود و بوسیله اظهار خیر خواهی و همدمی مقربان تازه بعرضه آمده و دیگر آتش افروز ماده فساد و عذاب میان پادشاه و سادات بارهه می گردید ، بقول مشهور محرک مصلحت قطع شجر حیات امیران موروثی و بر انداختن خاندان آصف الدوله نیز او گشت و هر دو برادر بسبب ماده نفاق و نزاع که میر جمله در کار و تعلقه آنها دخل می نمود متحمل نگشته روز بروز قدم از جاده طریقه اطاعت بیرون میگذاشتند هرچند که در بعضی السنه مردم عام شهرت یافت که سادات نیز شریک قتل و محرک استیصال ذوالفقار خان نصرت جنگ گردیدند اما آنچه بر مسود اوراق بروایت ثقه ظاهر شده بقید قلم می آرد *

بعده که آصف الدوله و ذوالفقار خان با دل پر از وسواس و هراس در باره پله آمده خیمه زده اراده ملازمت پادشا نمودند چون امیر الامرا حسین علی خان بر مشورت و اراده میر جمله و پادشاه اطلاع یافته بود بآصف الدوله پیغام نمود که اگر بوساطت من ملازمت نمایند یک سربوی شما را احادی که نمی تواند نمود صاحب مداران دیگر که برین معنی مطلع گردیدند . خلاف صلاح و صواب دید دولت دانسته تقرب خان را که از مرد

ایزان بود به نهدت همچنسی نزد ذو الفقار خان فرستاده تسلي او نموده و قسم کلام الله مجید بمیان آورده خاطر نشان نمودند که در صورت ملازمت معرفت امیر الامرا سواي ندامت و خسارت جاني و مالي فائده ديگر نخواهد شد - و اصل آنکه در مقابل انفعالی که در ایام حکم رانی و سر فوجي بر غربا و ضعفا و سادات از اکثر صاحب ثروتان باختیار و بلا اختیار بظهور می آمد چنانچه از داود خان نائب دکن او چه ظلمها که باتفاق مرهنة بعمل نیامد و در صاحب اختیار گردیدن سبها چند که در اخذ رشوت و اهانت سادات و مردم با نام و نشان زیاده از حد می کوشید منتقم حقیقي می خواست که مکافات کردار او را بکنار او گذارد و او را نیز غیرت رجوع آوردن بسادات بارهه دامنگیر گردید و اجلش گریبان کشان بهای دار مکافات اعمال او رساند القصه میر جمله آصف الدوله و ذو الفقار خان را آورده دستهای ذوالفقار خان را ببالا بند بسته ملازمت فرمود و آصف الدوله دو سه کلمه مشتمل بر عذر تقصیرات و التماس عفو جرائم خود و پسر عرض نمود از روی مهربانی ظاهري حکم را نمودن دست و عطای خلعت و جواهر نمودند و بآصف الدوله فرمودند که شما بخانه رید چون با ذو الفقار خان کار و مصلحت ضروری داریم در خیمه بیرون نشیند بعد که آصف الدوله رسیدن اجل موعود پسر از دیدن دل مشاهده نمود با دل زار و دیده اشکبار بخیمه خود مراجعت نمود و ذو الفقار خان دست از جان شسته و مستعد قتل خود گشته در مکان مامور رفت و نشست اطراف او را امرا و چیلها فرو گرفتند

فرخ سیر (۷۳۴) سنه ۱۱۲۴

اول پیغام خشونت آمیز چند از دعوی خون عظیم ایشان و محمد
کریم به میان آوردند و ذوالفقار خان بحکم آنکه • بیت •

هر که دست از جان بشوید • هر چه در دل آید بگوید

جوابهای سخت و درشت میداد درین ضمن لاچین بیگ مایه
به بهادر دل خان و بروایتی یکی از چیلها از عقب سر ذوالفقار
خان آمده غافل تسمه برگردن او انداخته کشید و از اطراف چیلها
آمده هجوم آورده شروع بزدن چوب و مشتی و لگد و رساندن سرکارد و
خنجر نموده فرصت حرکت و پازدن ندادند تا فارع ساختند - و همان
روز فرمودند که بقلعه رفته جهاندار شاه را که در تربولیه اندرون قلعه
جای تنگ و تار معید بود بهمان کشیدن تسمه روانه شهرستان
عدم ساختند - و محمد فرخ سیر که هفدهم محرم الحرام داخل شهر
و قلعه گشت فرمود که جهاندار شاه را در مکانات آنچه ازو در حق
برادران و امرا گذشته بالای فیل برسر نیژه نموده لاش او را در حوضه
فیل انداخته و لاش ذوالفقار خان را واژو گون بردم فیل بسته در
نظر خلق جاوه داده عقب سواری بشهر در آورده لاشها را پیش
دروازه قلعه بیندازند • بیت •

ای برادر مادر دهرار خورن خوننت سرنج

چون ترا خون برادر هچو شیر مادرست

و آصف الدوله را فرمودند که پالکی او را با سواری زنانه همراه آورده
مع رخت و لباس که در بدن او و متعلقان او بود در حوبلی
خان جهان بهادر نظر بند بطریق محبوسان فرو آرند - و اموال خانۀ پدر
و پسر را با اموال کونکلتاش خان و راجه سبها چند و چندی از

مغضوبان جهاندار شاهی که فی الحقیقت مغضوب درگاه الهی بودند بقید ضبط در آوردند راجه سبها چند که بمردم زبان درازی می نمود حکم قطع زبان او فرمودند اما سوامی آنکه سرزبان او را از دشنام کوتاه ساختند در حرف زدن تفاوت نمود بعد ازان سیدی قاسم را که مدتها کوتوالی به نسق و بندوبست نموده بود و سبب مغضوب نمودن او بدبوت نه پیوست و همچنان هدایت کیش خان را که تربیت نموده خلد مکان و واقعه نگار کل بود و سعد الله خان عرف هدایت الله خان پسر عذایت الله خان را که مدتی دیوانی قن و خالصه با نیابت وزارت با مسئول داشت فرمودند که سیاست تسمه کشی لاجپن بیگ مرحله پیمایی سفر آخرت گردیدند و خطاب بهادر دلی لاجپن بیگ به تسمه کش برزبانها مبدل گشت - و چون بدون وقوع و ثبوت تقصیر گذشته و حال مردم را بدین سیاست مبتلا می ساختند بمرتبه تزلزل و راهمه تسمه در دل امرای خلد مکانی و خلد منزلی راه یافت که وقت برآمدن از خانه بقصد مجرای پادشاه از فرزندان و عیال رخصت و بهلی حاصل نموده می رفتند و کار بجائی کشید که مقلدان و معرکه آرایان بازار تقلید بدعت تازه سیاست تسمه کشی را وسیله رزق خود ساخته بودند - و تقصیری که بر هدایت کیش خان بستند این بود که هادی فیل محمد کریم برادر محمد فرخ سیر نزد جهاندار شاه گردیده بود و سبب کشتن هدایت الله خان هیچ ظاهر نشد مگر آنکه گویند از طرف پادشاه بیگم رقعہ جعلی مشتمل بر اشاره استیصال هدایت الله خان که خانسامانی بیگم نیز داشت بدام محمد فرخ سیر رسیده بود اما بعد

ملاقات محمد فرخ سیر با بیگم که پادشاه بیگم تشنیع کشتن بجای هدایت الله خان نمود و پادشاه ذکر رقعہ بمیان آورد بعدہ کہ بیگم انکار کرد محمد فرخ سیر افسوس خورده اظهار پشیمانی نمود - و غریب تر آنکہ شاه قدرت الله نام درویش کہ از تعلقہ منصب و خدمت فارغ بود بشہرت محض آنکہ اورا عظیم الشان گاہ گاہ شریک مصلحت بعضی امور سلطنت می نمود و حکیم سلیم کہ از نوکران مقرب عظیم الشان گذرہ می شد براہنمائی او مقتول گردیدہ بود میر جملہ اورا بطریق مہمان بخانہ طلبیدہ شب باعزاز او کوشیدہ صبح ناشدہ چوبدار بدر خانہ او نصب نمودہ اورا بحلق کشید و در زبانها بدنامی کشتن اکثر اجل رسیدگان نسبت بمیر جملہ بدشتر انتشار یافت *

میر مرتضی خفاف ایلچی شاه حسین کہ بعد انقضای مدت پنجاہ سال کہ از ابتدای سلطنت عالمگیر پادشاه بسبب بد سلوکی و اطوار مذموم تربیت خان ایلچی چنانچہ در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان خامہ جاری گشتہ راہ آمد و رفت ایلچی مسدود گردیدہ بود با نامہ تہنیت جلوس خلد منزل بہادر شاه و تعزیت واقعہ خلد مکان مع سہ صد اسپ انتخابی عربی و عراقی نژاد و زین و سازہای مرصع مروارید و یاقوت و فیروزہ و عقدہای مروارید بیش بہا و زر بفتہای مقدسہ و فالیدہای خوش باف و دیگر تحفہای بلاد فرنگ و روم و خطا اگر بشرح و تفصیل آن پردازد باغراق منجر می گردد روانہ شدہ بود بسبب تباهی افتادن جہاز و دیگر حادثات کہ اسپان بسیار از آفت جہاز و نا موافقت آب و هوا سقط شدند

و در همه سال طرف بنادر بنگاله سرگردان بود بحضور رسیده ملازمت نمود - از زبان مردم ثقه مسموع گردیده که آنقدر تحف بیش بها باخود داشت که هیچ یک از پادشاهان سلف ایران عشر آن نفرستاده بود و دوازده سینه اسب با دیگر جنس که قریب پانصد تومان که دوازده هزار روپیه باشد ارزش داشت از طرف ایلچی از نظر گذشت لك روپیه و یک اشرفی بوزن دوصد توله و دو روپیه بوزن چهارصد توله و خلعت مع جیغه و سرپیچ مرصع و خنجر و شمشیر با ساز مرصع و دو اسب مع ساز طلا و مینا مرحمت نمودند - و دیگر فرمودند که ایام سلطنت جهان دار شاه را عهد مخالف نوشته ابتدای سال جلوس محمد فرخ سیر از غره ربیع الاول مطابق سنه هزار و صد و بیست و سه نویسند - بعده که نظام الملک بهادر فتح جنگ بدکن رسید از صدمه شمشیر موزنی و رای صائب او بی آنکه پای قتال و جدال با غنیم لیثم مرهته دکن بمیان آمد نسبت بایام سابق تخفیف تمام در تاخت و تاراج ملک و قافله بهمرسید اما بدستور عمل نصرت جنگ و داود خان هرجا که دست آنها میرسید دار و مدار نموده چو ته می گرفتند و باقی ذکر ایام صوبه داری فتح جنگ بگزارش خواهد درآمد *

ذکر سوانح سال دوم از جلوس محمد فرخ - میر شهید

الحال چند کلمه از مهم راجه اجیت سنگه می نگارن راجه اجیت سنگه که بعد رحلت خلدسکان از کردار ناهموارش مثل تعمیر بتخانه و تخریب مساجد در جوده پور وطن او از بظهور آمده

بود و بهادرشاه بعد از فراغ فتح از محاربه محمد اعظم شاه
 باوجود متوجه شدن بقصد تادیب او و پامال ساختن ماک دیگر
 راجپوتان بدکیش فرصت وقت نیداشته عذر توجه طرف دکن برای
 هم محمد کام بخش برادر خرد معطوف داشت و در عهد بهادرشاه
 پادشاه نیز از اجیت سنگه و بعضی راجپوتان بدکردار اداهای ناشایسته
 چنانچه بزبان قلم داده بوقوع آمد لهذا بعد مراجعت از دکن بار
 دیگر بهادر شاه پادشاه برای گوشمال آن طائفه ضال چنان فوج کشی
 نموده باز بسبب هذگامه آشوب و طغیان گروهی بخسران مال آن
 مهم را بتعویق انداخت و رایت توجه برای تذبیه آن شقی
 برافراشت و بعد جلوس محمد فرخ سیر نیز از خدمت پشایده
 بظهور نیامد بنا برین امیر الامرا حسین علی خان را با شایسته
 خان خالوی خود و جمعی از امرا و فوج شایسته برای تذبیه او
 مقرر کرده رخصت فرمودند و اجیت سنگه بعد شنیدن این خبر
 از صدمه فوج پادشاه و تسلط سادات مغلوب هراس گشته مال و
 عیال خود را بکوهستان و مکانهای قلب روانه ساخته ملک خود را
 خالی نموده وکلای معتبر مع هدایا نزد امیر الامرا فرستاده
 التماس امان و عفو جرائم بمیان آورد - درین ضمن نوشتجات سید
 عبد الله خان مشتمل بر ماده فساد و عذر برهم کاران حضور که
 مفصل بزمان خامه خواهد داد و اشاره طلب امیر الامرا پیهم رسید
 لهذا امیر الامرا با اجیت سنگه بشرط قبول پیشکش مع صبیغه
 خود برای محمد فرخ سیر و فرستادن پسر برای ملازمت امیر الامرا
 صالح نموده شایسته خان خالوی پادشاه را برای آوردن صبیغه

راجه مقرر ساخته خود را بحضور رساند - چون سید عبدالله خان و امیر الامرا می خواستند که هیچ کار و منصب و اضافه و خدمت بدون تجویز و صلاح هر دو برادر صورت نگیرد و میر جمله را پادشاه از طرف خود برای دستخط نمودن ماذون ساخته مکرر فرموده بودند که زبان میر جمله و دستخط میر جمله بجای زبان و دستخط مامت و قطب الملک رتن چند نام بقال دیوان خود را بخطاب راجه و منصب دو هزاره مقرر ساخته در تمام امور سلطنت و وزارت اختیار داده بود و او بدون کارسازی عمده که برای سید عبد الله خان و خود مقرر نماید متوجه کار احدی نمی گردید و بمیر جمله هر صاحب مطلبی که رجوع می آورد از عطای منصب و اضافه و تفویض خدمت بیغرضانه به نیابت پادشاه دستخط نموده کامیاب می ساخت ازینکه این معنی خلاف دستور وزارت و باعث بی استقلالیه سادات بود موجب رنجش خاطر هر دو برادر می گردید و میر جمله نیز بعضی اوقات گله و شکوه سادات باره را سرمایه اظهار خیر خواهی نموده بانواع دلائل خاطر نشان پادشاه می نمود که چنان خدمات عمده و اختیار ملکی زیاده از حوصله سادات باره است و از اطوار ناهموار آنها آثار نمک حرامی ظاهر می گردد و چندان کلمات فساد آمیز گاه بیگاه در خلوت دلنشین پادشاه می نمود که وسواس تمام در دل محمد فرخ سیر پادشاه از طرف هر دو برادر بهم میرسد و مکرر تدبیر و مصلحت دستگیر ساختن امیر الامرا و سید عبد الله خان بمیان آورده بقصد شکار و سیر باغ محسن خان برآمده هر چند به تمهیدات

مختلف اراده مرکوز خاطر را پیش نهاد همت می ساخت
 پیشرفت نمی گردید بلکه بقول مشهور والد پادشاه نظر بر قول
 و عهدی که با هر دو برادر نموده بود سید عبد الله خان را اشاره
 نموده برین راز اطلاع داد - و حیدر قلی خان عظیم الشانی را که از
 پیش آوردهای میر جمله و در جوهر رشادت و کار دانی و کار
 طلبی خود را نادر العصر می گرفت بخندمت دیوانی کن دکن
 که دیوانیهای جزو صوبجات و بعضی بنادر و سرکارهای عمده قریب
 چهارده پانزده دیوانی دیگر و تعلقه کل امانت محال خالصه
 و داروغیهای سائر و کانهای الماس که سوای صوبه داری و اخبار
 نویسی و خدمات ارباب عدالت هیچ تعلقه مالی نماند که بار مقرر
 نه نمودند مامور فرموده باستقلال تمام روانه ساختند - دیگر از جمله
 راه نمایی که در السنه خاص و عام بمیر جمله زبان زد و منسوب
 می گردید و اغلب سادات باره دران مصلحت شریک نبودند
 محمول ساختن شاه زادهها سمت یعنی اعزالدین پسر جهاندار شاه
 که بعد فرار پدر از معرکه جنگ گریخته پنهان در اکبر آباد شده بود
 و گرفته آورده بودند و محمد همایون بخت برادر خرد محمد مرخ - میر
 که هنوز زیاده از ده یازده سال از مرحله عمر او طی نشده بود و الاعتبار
 پسر محمد اعظم شاه را میل در چشم کشیده جهان روشن را در نظر
 آنها سیاه و تیرهگون ساختند و در مکافات آن پسر دو ساله محمد
 فرخ سیر در همان زودی و دیعت حیات نمود - و درین ضمن امیرالامرا
 درخواست صوبه داری دکن بمیان آورد بدین اراده که داود خان
 را بدستور نیابت ذوالفقار خان بعد تعیین مبلغ کلی که هر سال از

محمول دکن رساند نائب مقرر نموده خود از حضور جدا نشود و مصلحت پادشاه و میر جمله آنکه امیر الامرا خود روانه دکن شود و بر سر قبول و ابای این شرطها که امیر الامرا نظر بر طریقه سلوک پادشاه و میر جمله از تنها گذاشتن قطب الملک بر رفتن دکن راضی نمی شد گفتگوی خشونت آمیز بمیان آمد و کار بجای کشید که هر دو برادر از رفتن حضور و مجرای پادشاه پا کشیدند و بفکر گرد آوری سپاه و بستن مورچال اطراف خانه خود افتادند و پادشاه نیز امرای خیر اندیش خود را که عمده شریک این مصلحت میر جمله و خان دوران و محمد امین خان بودند در خلوت طلبیده هر روز منصوبه تازه بکار می برد و ازین شهرت خلل گرانی غله و دیگر ماده فساد در شهرهای دور و نزدیک گردید و بعد آمد و رفت رسل و پیام که والده پادشاه خود بخانه قطب الملک رفته مطمئن خاطر ساخته قرار برین یافت که در قلعه بند و بست سادات شود بعده هر دو برادر برای مجرا بدربار بیایند چنانچه بعد بند و بست که جابجا مردم سید عبدالله خان و امیر الامرا نشستند قطب الملک و امیر الامرا بخدمت پادشاه رفته عذر تقصیرات خود خواستند و شکوه سوی ظن پادشاه بمیان آورده شمشیر کمر برآورده پیش پادشاه گذاشته گفتند که اگر در خاطر مبارک از طرف ما بگفته غمازان و سواس راه یافته هم اینجا بفرمایند که ما را بقتل رسانند یا بی منصب ساخته روانه کعبه سازند اما بر حرف نمانان و گفته درهم اندازان صاحب غرض باعث خفت و ضرر جانی و مالی بندهای جانفشان خود گردیدن از طریقه پادشاهان حق شناس بعید

است آخر برای دفع پتینه بنای صلح بر رخصت میر جمله طرف صوبه عظیم آباد عرف پتینه قبل از روانه شدن امیر الاسرا بدکن قرار یافت چنانچه در همان زودی میر جمله را خلعت صوبه داری پتینه داده مرخص ساختند - و نیز امیر الاسرا التماس نمود که اگر در غیبت من باز میر جمله را نزد خود طلبیدند یا با برادر من قطب الملک قسم دیگر سلوک مرعی داشتند مرا در فرصت بیست روز از دکن رسیده دانند - و دیگر شرط نمود که اختیار عزل و نصب جاگیر و خدمات جزو کل و تبدیل قلعه داران با اختیار من باشد پادشاه بذابر تقاضای وقت و مصلحت قبول نمود بلکه بقول مشهور مهر خاص متبرکه را طوعا و کرها بدست خود بامیر الاسرا سپرد که برای فرامین قلعه داران محتاج فرمان حضور نگردد و درین گفتگوهای فساد آمیز بعد رخصت امیر الاسرا چهار پنج ماه در شهر و باره پله توقف واقع شد *

الحال فقره چند از بند و بست صوبه داری نظام الملک بهادر فتح جنگ که در دکن بعمل آمده بگزارش می آید بعد که آن بهادر والا نزاک صوبه دار دکن شده بخجسته بنیاد رسید چنانچه بزبان خامه داده بی آنکه با فوجهای راجه ساهو و تارا بائی رانی قتال و جدال به میان آید از شهرت شمشیر ارثی آن سردار نامدار افواج مرهته نابکار دست از شوخی تاخت و تاراج ملک و قافله که هر سال می نمودند کشیدند اما چون هرجا دست آنها میرهید و گماشتهای آنها که جابجا از سابق برای وصول چوتنه یعنی چهارم حصه جمع مال هر محال مقرر بوده

بدستور هر سال بدار و مدار وجه چوتنه از پرگنات می گرفتند و نظام الملک بهادر در عالم غیرت برخود هموار نموده خواست که دست تصرف آنها از گرفتن چوتنه خصوص از نواحی خجسته بنیاد کوتاه نماید بفوجداران و ضلع داران تاکید نوشته کمایش داران راجه ساهو را از اکثر جاه و محال خجسته بنیاد بیدخل ساختند و خود بعد عید فطر سنه دو جلوس یا پنج شش هزار سوار و توپخانه سنگین برای بند و بست پرگنات و دفع مضرت فوج غنیم لئیم برآمد و محمد غیاث خان را که از تهور پیشگان کار طلب بود و کهیم کرن دیوان خود را با دیگر سرداران جلالت نشان برای نسق پرگنات و تنبیه مفسدان اطراف تعیین نمود چون هیچ یکی از نا سرداران مرهته را سوای فرار نمودن جرأت مقابله نبود لهذا بعد از خاطر جمعی از بند و بست و گوشمال بعضی سرکشان حوالی آن سمت مراجعت نموده اوائل ذی الحجه داخل خجسته بنیاد گردید - و بعد معاودت آن سپه دار باوقار گاه گاه فوج مرهته تبه کار اطراف دور دست شوخی و دست اندازی بر قافله نمودن آغاز کردند چنانچه قافله از بندر سورت و احمد آباد باورنگ آباد می آمد محمد ابراهیم تبریزی بخشی و واقعه نگار بکلانه دران قافله با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسید و در ماه رجب [۱۱۲۵] سنه سه از جلوس بیست و سه گروهی خجسته بنیاد کفار به پناه گدھی که در آنجا بدستور همه صوبجات برای ملجای فرار خود ساخته بودند جمع شدند چون میدان هم گفتگوی خشونت آمیز داشتند انبوهی نام دیمکه برگنه شیز که یکی از پرگنات نواحی گلشن آباد است از مرهتها

سپاهی کار طلب بود و گاه باغزیم آمیزش دوستی داشت و گاه برای دفع شر آن گروه شقاوت پژوه با بندگان پادشاهی رفاقت مینمود و دران مجمع بطریق مصلحان رفیق گردیده بود درین ضمن انور خان نام ضلع دار نوکر نظام الملک بهادر که در قصبه پهلومری هشت گروهی اورنگ آباد استقامت داشت بقصد خبر گرفتن پیرگنه تعلقه خود برآمد و یکی از کمایش داران مرهته که سابق وصول چوتنه آن ضلع بعهد آن بود بعد دست کشیدن از اخذ چوتنه بامید ملازمت و درآمدن در سلک ملازمان نظام الملک خدمت انور خان می نمود بقصد تنبیه جمعی ازان مفسدان و اعانت یکی از جمله سرگروهان آن گروه که بانور خان سلوک تبعیت و اطاعت مرعی میداشت برهنمونی و رفاقت آن کمایش دار روانه گردید مابین راه خبر باهم ساختن و مصالحه نمودن ناسرداران مرهته شنیده درخود طاقت آن نیامد که از عهده تنبیه همه سرداران تواند برآمد لهذا براهنمائی بعضی همراهان بخاطر آورد که کمایش داری که بنفاق و لا علاجی رفاقت می نماید او را غافل گرفته دستگیر باید ساخت و بمردم خود اشاره نمود که ناگهان برسر او ریخته یراق او گرفته بقید در آوردند این خبر که دران مجمع مفسدان رحید نظر برینکه این معنی را آخر کار ماده وبال و نکال جان خود دانستند همان لحظه باخود اتفاق نموده قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته جمع کثیر ازان جماعه بد انجام بر هیئت مجموعی بر سر انور خان تاخته فرصت تردد نداده دستگیر ساخته کمایشدار خود را خلاص نموده همراه انور خان بردند و دران مکان مجمع خود هنگامه فساد

تازه برپا نمودند بعد از آنکه خیر چندین فتنه و جرات و شوخی آن گروه به نظام الملک بهادر فتح جنگ رسید ابراهیم خان پنی برادر داود خان را با فوج همراه خود و جمعی از نوکران پادشاهی برای تنبیه و گوشمال آن جماعت بد سگال تعیین نمود بعد از آنکه ابراهیم خان مقابل آن بد سگال رسید از آنکه با ابراهیم خان نسبت بفوج غنیمت لیتم جمعیت بسیار کم بود و از شدت باران شب و روز تیر و کمان و بندوق مردم پادشاهی از کار استعمال افتاده بود فوج مرهته که پانزده شانزده هزار سوار جنگی فراهم آمده بود ند بهیئت مجموعی برابر ابراهیم خان آمده آغاز شوخی نموده اطراف او را فرو گزفتند و عرصه کارزار بر ادغانان با نام و ننگ تنگ ساختند ابراهیم خان استقامت و زبده برای کومک به فتح جنگ نوشت نظام الملک بهادر بر غلبه آن گروه اطلاع یافته باقی تمام فوج خود را مع متمیزه خجسته بنیاد بسرداری محمد غازی الدین خان خالف الصدق خود که هشت سال از مرحله عمر او طی شده بود باتالیقی و هراولی محمد غیاث خان دیوان و میرزا خان بخشی مرخص نمود بعد از آنکه فوج فتح جنگ نزدیک البو آن گروه شقارت پرتو رسید باوجود فراهم آمدن ده یازده ناسردار و مرهته بیست و هشت از شهرت آن هنگامه هر روز چون مور و ملخ جمع می آمدند و از دفر و رحمت الهی و بسیاری لاوگل اسلحه و توپخانه مردم پادشاهی از کار تردن رفته بود و اسپن را طانت حرکت نبود بمرتبه هیبت و دبدبه لشکر اسلام و تسلط تام فتح جنگ بران طائفه بد نام غالب آمد که در مقابله فوج فتح جنگ

نصیب استقامت نتوانستند ورزید و آنبوجی که یکی از سرداران آن گروه بد انجام بود و در اطاعت مردم پادشاهی و رفاقت و معاونت آن قوم شوم چنانچه بگزارش آمده حکم خفنی داشت و مدبر کار آزموده خود را میگرفت صلاح مقابل شدن ندانسته مرهته را مصلحت فرار داد و چند هزار سوار کارزار دیدند انتخابی با سرداران نامی مقابل هراول فوج نظام الملک بهادر داده شروع بجنگ گریز نموده ره نورک هزیمت گشتند و بهادران فوج فتح جنگ بعد مسمار ساختن گدھی آن بدخصالان با آن همه صعوبت بر شکل و طغیانی نالها دست از تعاقب برداشته همه جا پاشنه کوب می رفتند و فوج پیدش آهنگ فتح جنگ را با چنداول آنها زد و خورد بهادران به میان می آمد و هر منزل کافر کشی و غنیمت کشی زیاده رو میداد و اسب و مادیان و چهرتری و نشان آن طائفه ضال بدست غازیان اسلام می آمدند بدین طریق جنگ کنان طی منازل که بر فریقین خالی از تعب نبود می نمودند درین مابین بعضی گدھی که مابین راه ملجای مقرری آن مفسدان بود و لشکر پادشاهی را فرصت محاصره آن نبود و مقدمان نامی اکثر دیهات که در هریک دو پرگنه بحسب ظاهر برای دفع مضرت غنیم احاطه بکمال استحکام کشیده و در باطن بجهت دفع ضرر مال و عیال خود با مرهته رابطه اتحاد گرم نموده در چنین اوقات زن و فرزند آنها را دران حصار جا میدهند و از گزند فوج پادشاهی محفوظ میدارند هرگاه آنجا که میرمیدند قبائل خود را با اسباب زیاده در آنجا فرستاده برای فرار سبکبار می شدند بدین دستور قریب هفتاد هشتاد گروه تعاقب

نمودند بعده که آنها تنگ آمدند و فیل که سرمایه اعتبار و افتخار آنها بود گذاشتند و اکثر مردم بهیر را بدم شمشیر و تاراج مردم پادشاهی داده خود در کوههای قلب و غارهای دشوار گذار متفرق و ناپدید گشتند و فوج ظفر موج با هر دو فیل و مادیان و چهرتری بسیار مراجعت نمود - چون در همان ایام فتح جنگ از بیماری صعب صحت یافته بود و بر چنین فحی که بعد مدت چنان صدمه شدید بمرهته رسید کامیاب گردید جشن عالی نموده تا نه روز خلعت و اضافه بعمدهای پادشاهی که شریک تردد گشته بودند و مردم خود داده فیلان را مع عرضه داشت فتح مصحوب میرزا بیگ خان روانه حضور ساخت *

چون ذکر نظام الملک بهادر فتح جنگ بمیان آمد کلمه چند از ورع و تقوی و خدا ترسی و نیک نفسی و رعیت پروری و سلامت روی و دیگر صفات حمیده آن نیک سرشت که دران ریا و مزاج گوئی را دخل نباشد بزبان خامه صدق بیان میدهد اول آن والا نژاد از اولاد حضرت شیخ الشیوخ شیخ شهاب الدین سهروردی و نبائر شیخ عالم قدس سره است که بر احوال ایشان از بعضی تذکره اولیا اطلاع واقعی میتوان یافت و دیگر از علوم عقلی و نقلی که سرمایه حاصل زندگانی و کلید فتح ابواب ترقی دلبوی و نجات اخروی است بهره حاصل نموده و در ربط کلام نظم و نثر دست زدم دارد و شاکر تخص می نماید چنانچه دو سه بیت از زاده طبع آن بزرگ نژاد نگاشته می آید

* بیت *

چون گل بهوی وصل گردیدنی است

آهی ز سوز سینۀ بریان کشیدنی است
 زهار دل بنقش و نگار جهان میند
 رنگی که دیده ز رخ گل پریدنی است
 شاکر بربگ برق درین عرصۀ خیال
 دامن زخوبش بر زده یک ره دویدنی است

از آنکه حق سبحانه و تعالی ذات شریف او را از جمله سعادت
 کیشان مخمر ساخته در تبعیت او امر و نواهی الهی تقید تمام می ورزد و
 چون در خدمت خلد مکان تربیت پذیرفته در عقل معاش و معاد و
 تدبیر امور ملکی و دیگر حسن سیرت اکثر اخلاق و صفات آن پادشاه
 مغفور اختیار نموده عمده آنکه هوای زر جاگیر از زر رشوت و جرمه
 ناوان و پیشکش غیر کفار حربی بری و متذکر می باشد و بمرتبه
 از آلودگی آن اجتناب می نماید که اگر مفصل بزبان خامه دهد
 محمول بطریقه مترسمان روزگار میگردد - در ایامی که این عاجز را
 بکمال نادانی از راه لطف و قدردانی دیوانی سرکار خود در صوبه داری
 دکن مقرر نموده بود قریب هشت لک روپیه بابت ضلع داری که
 داؤد خان صوبه دار بنامی بدعت اخذ آن از زمینداران و رعایای
 پرگنات صوبه خاندیج و بالا گهاٹ و غیره گذاشته باعانت و اتفاق
 فوج غنیم که باهم چون شیر و شکر آمیخته بودند برای خویش گرفته
 بود بعده که متصدیان فتح جنگ ظاهر نموده برای وصول آن خواستند
 استمزاج حاصل نمایند برابر پیشیزی اعتماد نمودند معاف فرمود
 بلکه مدام بدیوانیان تاکید می نمود که در پرگنات و محلات جاگیر
 بعمل بر نگارند که از ابواب فوجداری و راه داری و دیگر انواع ابواب

ممنوعه درگاه والا که اکثر حکام و عمال بد مآل از شیر مادر حلال تر دانسته بظلم و تعدی می گیرند معاف شناخته دام و در می نگیرند هر چند که عمال دست ازین ابواب بر نمی دارند اما خود آن بزرگ باختیار خود راضی نبوده ترحم بحال کافه انام بدین مرتبه می نمود که هرگز حکم قطع یدر قتل دزد هم ننمود تا بدیگر کارهایی بد عاقبت چه رسد و در ایامی که ترک منصب نموده منزوی گردیده بود جواهر و مرصع آلات مبلغ خطیر که داشت متغلبان بد عاقبت دزدیده بجای آن همه الوان جواهر بهمان رنگ و چهره از سنگ بلور و پیگون و غیره درست کرده عوض جواهر نصب نموده هنگهایی گران بها را از میان ربوده بودند بعده که در ایام اختیار نمودن منصب ظاهر شد هر چند متصدیان خواستند که از مشرف و بعضی عماله جواهر خانه که دران وقت حاضر بودند بچشم نمائی تحقیق نمایند آن حق پرست بدون اثبات تقصیر راضی نشد که باعث خفت و بی آبرویی آنها گردد - و دیگر از صفات محموده آن نیک نژاد آنکه مدام با صلحا و علما و فقرا محبت و مجالست نمودن و بدیدن آنها رفتن و همت باعانت و رعایت بحال آنها مصروف داشتن شیوه و شعار خود ساخته و سوای روز دیوان جشن پادشاهی به تزیین لباس و زینت اساس دولت و انداختن مسند نمی کوشید چون خود از شعر و سخن فهمی بهره تمام دارد گاه گاه بصاحب طبعان سخن منج می جوشد اما اگر شاعری در مدح او قضیده و شعری گفته بیارد خلاف مرضی اوست - اوقات مخصوصه را بدین طریق

مقرر ساخته که بعد ادای نماز صبح و فراغ اوراد تا دوپهر بکار و بار ضروری پادشاهی و سرکار خود که در امور جزوی و کلی بقدر مقدور بخود متوجه می شود می پردازد بعد سه پهر اکثر برای ادای نماز ظهر و عصر و ادعیه و تلاوت کلام الله مجید و درس حدیث و صحبت اهل کمال و فقر صرف می نماید و نسبت باهل بیت حضرت خاتم النبیین و ائمه طاهرین اعتقاد خاص دارد و در شجاعت و برد باری و حوصله آنچه از و بظهور آمده در ذکر سلطنت خلد مکان شمه بنگارش آمده باقی انشاء الله تعالی بر محل بگزارش خواهد درآمد *

في الجملة در همین ایام خبر مقرر شدن صوبه داری دکن بنام امیرالامرا حسین علی خان و روانه شدن سند نیابت بامور ملکی بنجابت خان صوبه دار برهانپور و تعلقه مالی بنام حیدر قلی خان دیوان دکن از طرف حسین علی خان رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ اوائل ماه صفر المظفر بقصد حضور از خجسته بنیاد برآمد و به برهانپور که رسید چون دو سه نا سردار غنیم با فوج عظیم اطراف برهانپور شوخی می نمودند نظام الملک بقصد گوشمال و تنبیه آنها حوار شده بتعاقب آنها پرداخت بعده که کار بمقابله رسید اگرچه جنگل بسیار دشوار گذار بسبب استقامت و وزیدن مرهقه و آتش دادن جنگل هیچ نمانده نزدیک بود که باروت و شترهای بار را اسیب آتش رسد اما حق سبحانه و تعالی ازان آفت نگاهداشت و پای استقامت مرهقه لغزید و تا چهل کوره تنبیه کنان رفته بعد رسیدن بسرحد پرگنه تهانیر مراجعت نموده روانه حضور گردید چون اواخر جمادی الاولی همین علی خان از باره بله دار الخلافت کوچ

نموده بود مابین راه بقفاوت يك دور کرده بهم دیگر رسیدند باوجود آنکه خواهش حسین علی خان برای ملاقات فتم جنگ بود نظر بر پاس خاطر پادشاه اغماض نموده گذاشت - امیر الامرا بعد رسیدن بمعبر گذر اکبرپور آب نرید! مسموع نمود که داور خان پنی که صوبه دار احمد آباد بود بموجب حکم صوبه دار خاندیس گشته خود را بدار السرور برهانپور رسانده و نیز از زبانی عوام شهرت یافت که ضغیه بنام او احکام رسیده که - رباطاعت و ملاقات حسین علی خان نرود نیارده تا مقدور در دنع و استیصال او کوشیده امید وار صوبه داری کل دکن باشد لهذا داور خان دم از صوبه داری باستقلال میزد و اراده ملاقات ندارد امیر الامرا بعد اطلاع برین ماجرا بدار خان پیغام فرستاده که چون کل صوبه داری دکن بما تعلق گرفته باید که قدم از جاده اطاعت بیرون نگذاشته باستقبال ما شتاب و الا خود را نزد پادشاه رسانده ماده نساد و خونریزی مسلمانان بگردن داور خان از قبول هردو تکلیف ابا نموده اگرچه بسماجت تمام برآمده بیرون شهر دائره نمود اما از اطاعت امیر الامرا سر و زده از آنکه با سرداران مرهده رابطه و اتحاد زیاد داشت و ندبایند هیا که از جمله نوکران عمده پادشاه گفته می شد و بشهرت استقبال حسین علی خان و اعانت داور خان که بر وقت کار رفانت طرف غالب اختیار نماید مع چند ناسردار مرهده دیگر آمده اطراف برهانپور فرود آمده بود و روز بروز گفتگو میان امیر الامرا و داور خان بطول می کشید تا آنکه اوائل ماه رمضان المبارک سنه چهار جلوس کار بجنگ صف کشید و امیر الامرا با لشکر خود که قریب پانزده هزار سوار موجود داشت حوار

شد و از آن طرف داور خان که از سه چهار هزار سوار افغان زیاده
 با او در آن روز موجود نبود و هیرامن بکسریه را که همیشه میر شمشیر
 او بود هراول نموده بمعرکه در آمد مابین میدان لعل باغ برهانپور
 باهم مقابله کارزار اتفاق افتاد و از طرف امیر الامرا سیف الدین
 علی خان بهادر و عالم علی خان که برادر و برادر زاده امیر الامرا
 می شدند و خان زمان پسر خان خانان و اسد علی خان و علی
 مردان خان و رستم بیگ و التفات خان و فیروز علی خان و بسالت
 خان اعظم شاهي عرف سلطان نظر که بخشی و واقعه نگار فوج
 بود و محمد یوسف خان داروغه توپخانه و ذوالفقار بیگ بخشی
 و راجه محکم سنگه دیوان امیر الامرا و میر مشرف که سابق از نوکران
 عمده و شجاعان مشهور گفته می شد و دیگر امرای پادشاهی
 و نوکران نامی و متعینه برهانپور و خجسته بنیاد که هراول فوج بدست
 راست و دست چپ مقرر شده بودند معرکه آرا گشتند و جنگ
 عظیم در پیوست و عجیب دار و گیر و غریب زد و خورد بمیان آمد
 از هر دو طرف که حمله می آوردند چشمهای دلبران رزم جواز
 نظاره جواله شمشیر برق کردار مبارزان خیره می گردید و سرهای
 پر دلاں چون گوی غلطان زیر چوگان سم اسپان می غلطید چه
 سرهای سران که از تن جدا نشدند و چه تنهای تلواروار که از
 خانه زمین بزمین نرسیدند داور خان که بقصد پیکار و مقابله
 حسین علی خان یکه تازه خود را بمعرکه کارزار رسانیده بغلبان
 خود تاکید بلیغ نموده بود که فیل او را بغیل سواری امیر الامرا
 برساند باوجود در اول حمله هیرامن هراول که تیر زدی ترکش

لشکر داود خان گفته می شد با بسیاری از همراهان خود را
 بتوپخانه امیر الامرا زده آشوب غریب انداخته زیر تیغ سادات
 آمده بود و جمع کثیر از افغانان نامی اطراف فیل او کشته و
 زخمی گردیدند - داود خان با آنکه مردم کم با او مانده بودند حسین
 علی خان گویان حمله رستمانه می نمود با دو صد سه صد سوار
 افغانان جان نثار که با خود داشت تیر میزد و بقصد آنکه خود را
 مقابل امیر الامرا رساند فیل میراند تا آنکه تزلزل تمام و رستخیز
 عظیم در لشکر امیر الامرا افتاد و رستم بیگ و محمد یوسف داروغه
 توپخانه و بسالت خان و جمع کثیر دیگر از پا در آمدند و خان زمان
 خان و عالم علی خان با بعضی مردم عمده دیگر زخمی گردیدند -
 درین دار و گیر میر مشرف که از بهادران نامدار و جوانان قوی هیکل
 غرق سلاح آهن چون کوه البرز بالای حوضه فیل جلوه گر بود مقابل
 فیل سواری داود خان تیر بحلقه کمان در آورد چون داود خان خود در
 وقت مصاف زره و بکتر نمی پوشید بز میر مشرف بانگ زد که
 روی خود مثل زنان چه پوشیده جهام بردار تا صورت ترابه بدیم و
 تیری بر روی زد که نزدیک گلولی او زخم کاری رسید و میر مشرف
 تیر را بتصدیع تمام کشیده بالای حوضه بدم رو افتاد و بروایت
 بعضی فیلبان داود خان بسبب پیوستن فیلهای بهم دیگر دو سه
 ضرب پشت کجک فیل بر پشت و پهلوئی میر مشرف رساند درین
 ضمن فیلبان میر مشرف فیل خود را از فیل داود خان جدا
 ساخت و از مشاهده صدمه که بمیر مشرف رسید مجرم فرج
 امیر الامرا را گمان آن شد که میر مشرف از آن زخم فارغ گردید هیبت

و هراس تمام در دل سپاه حسین علی خان راه یافت و نزدیک بود که تفرقه تمام در لشکر افتد بلکه اکثر خود را از معرکه بگوشه و کنار کشیدند بغیر از سرداران جان نثار که بجای خود قائم بودند پای استقامت جمع کثیر لغزیده بود دران آشوب گولغ بندوق جان ستان بداد خان رسید کار او ساخته شد فیلبان و همراهان بقیة السیف بر کشته شدن او اطلاع یافته فیل را از معرکه گردانیدند - امیر الامرا که بران فتح مبشر گردید حکم نواختن شادیانه فرمود و میل جسد داود خان را بر گردانیده آورده لاش او را بر دم فیل بسته در شهر گردانید - و نیداسیندهیا و دیگر ناسرداران غنیمت مرهته که رفیق امیر الامرا گشته از دور تماشا می دیدند و چشم بر راه غارت طرف مغلوب داشتند و در غلبه زد و خورد پای استقامت آنها از معرکه لغزیده بود و رو بفرار آورده بودند خود را بمبارک باد امیر الامرا رساندند و سپاه آنها بتاراج بهیر و مال داود خان پرداختند - خزانه و فیلان و اسبان و کارخانجات بضبط امیر الامرا در آمد که از آنجمله بعد دو سال چند فیل بحضور ارسال داشت *

گویند اگر چه داود خان بعدم رجولیت شهرت داشت اما نقل می نمایند که در ایام صوبه داری احمد آباد دختر یکی از زمینداران آن حدود که موافق رویه آن سرزمین بحکام پیشکش می نمایند مسلمان نموده بعقد خود در آورده بود ازو حمل هفت ماهه داشت و وقت سوار شدن بقصد جنگ آن زن با غیرت جمدهر کمر او را گرفته بطریق اذن و اطلاع نگاه داشته بود بعد شنیدن کشته شدن داود خان شکم خود را پاره ساخته

طفل زنده بر آورده رفیق سفر آخرت شوهر گردید لیکن این قول بثبوت نه پیوسته - بعده که خبر جنگ و کشته گردیدن داور خان بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رسید اثر ملال بر چهره حال او ظاهر گردید و بقطب الملک فرمودند که چنان سردار نامی با وقار را بیجا کشتند سید عبد الله خان در جواب التماس نمود که اگر برادرم از دست آن افغان کشته می شد باعث خشنودی مرضی مبارک و بجا بود *

ذکر سوانح سال سیوم از جلوس محمد فرخ سیر شهید الحال عزان کمیت خامه را بذکر سوانح که در سنه سه جلوس محمد فرخ سیر در احمد آباد رو داد و شعله فساد و عذاب میان فرقه هندو و مسلمین افروخته گردید و انتهای آن در دار الخلافت منجر بمنازعت مابین خواجه محمد جعفر درویش و شیخ عبد الله واعظ گشت معطوف داشته مجمل بزبان قلم میدهد که در سنه احد جلوس که داور خان پنی صوبه دار احمد آباد گجرات گردید سال دریم آن شبی که هولی هندو سوخته می شود یکی از هندو که مقابل خانه او جمعی از مسلمانان می ماندند و مابین هندو خانه صحن کوچه مشترک واقع شده بود خواست که پیش خانه خود هولی بسوزد و مسلمانان مانع آمدند هندو به پشت گرمی طرفداری داور خان که اکثر در اعانت کفار می کوشید بحجت آنکه اختیار در خانه خود دارم پیش آمد بعد گفتگو و ابرام تمام اقدام بر سوختن هولی نمود روز دیگر مسلمانی که رو بروی خانه او می ماند طعام وفات حضرت سرور کائنات خلاصه موجودات خواست بپزد علی الرغم هند و باطهار آنکه این جای در خانه من است گاو آورده ذبح

نمود هفود تمام محله فراهم آمده بر سر مسلمانان هجوم عام آوردند
 مسلمانان طاقت مقاومت نیاورده در خانهای خود پنهان شدند هفود
 جرأت شوخی بمرتبه رساندند که پسر چهارده پانزده ساله کار قصاب
 را و بقول یکی ازان بهرها را که بدست آنها افتاد کشیده گرفته
 مذبح ساختند از شهرت و مشاهده این تعدی کفار از هر طرف
 مسلمانان جمع شده ندای بلوای عام نموده مستعد جنگ با هفود گشته
 بهیأت مجموعی که چند هزار نفر افغان از نوکران داود خان بغیرت و
 حمیت اسلام بی استرضای آقا و افغانان پورجات احمد آباد و
 بهرهای شهر اجماع و غلوی عام نموده باتفاق بدر خانه قاضی
 آمدند قاضی نظرب فساد و ازدحام و جانب داری صوبه دار
 در خانه خود بر روی اهل نزاع بست و بقول مشهور باشارت
 قاضی بسبب رعایت و طرف داری داود خان که در باره
 هفود داشت مسلمانان دروازه خانه قاضی را آتش زده شروع
 بسوختن دکانهای رسته چوک و دیگر خانهای هفود نمودند و دران
 هنگامه دکان بسیار از بزازان و دیگر تجارت پیشگان بغارت رفت بعده
 بقصد سوختن خانه کپور چند نام بدنام جوهری که ماده نساک و مصاحب
 داود خان و کافر شدید العدوت بود روانه شدند کپور چند خبر دار
 شده با جمعی از برقعندازان دروازه محله خود را قائم نموده
 بجنگ پیش آمد و جمعی از مسلمانان و هفود کشته شدند و
 بمرتبه بازار فساد در احمد آباد گرم گردید که سه چهار روز کار و بار
 بازار و اهل حرفه بند و معطل بود - بعده که جمع کثیر فریقین بقصد
 استغاثه احرام حضور بستند و داود خان بکپور چند محضر بمهر خود

وقاضی و دیگر حکام مشتمل بر تعدادی مسلمانان نموده داده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساخت و از طرف مسلمانان شیخ عبدالعزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ که بحلیه فضايلت و صلاح آراسته بودند با جمعی از بهرہا و فرقہ دیگر مسلمین بحضور رسیدند چون راجہ رتن چند دیوان قطب الملک را جانب داری هم‌قوم ضرور بود بدست آویز محضری که هنوز در دست داشتند عبد العزیز و شیخ عبدالواحد و شیخ محمد علی واعظ را با دیگر مسلمانان گرفته مقید ساخت - خواجه محمد جعفر نام برادر خان دوران بخشی که از درویشان و منزویان با نام و نشان بود بر حقیقت مذکورہ و مقید گردیدن مسلمانان اطلاع یافته بوساطت خان دوران در استخلاص آن جماعه کوشید لهذا شیخ محمد علی واعظ را رابطہ اتحاد و الفت خاص با خواجه محمد جعفر به‌مردید - از آنکه در خانه و مجلس خواجه محمد جعفر مقرر بود کہ قوالان اکثر اشعار متضمن بر نعت حضرت خاتم النبیین و منقبت ائمه طاهرین می خواندند و خواجه رغبت تمام بشنیدن مناقب ائمه داشت و شیخ محمد علی نیز در وقت وعظ بعد حمد الہی و نعت حضرت رسالت پناهی چند فقرہ در منقبت ائمه اثنا عشر بر زبان فصاحت بیان خود جاری می نمود درین اوان شبخ عبد اللہ نام کہ از ملتان رسیدہ در مسجد جامع وعظ میگفت برای دیدن خواجه محمد جعفر رفت چون در مجلس خواجه مشاهده نمود کہ بعضی مریدان و معتقدان بجای سلام اقدام بر آداب زمیرو بوس می نمایند و قوالان بدشتر بخواندن منقبت ائمه اثنا عشر اشتغال دارند شیخ عبد اللہ باظہار

نصائح پرداخته گفت که سجده بجز معبود برحق را فسق و باوجود
شنیدن سرود که خلاف طریقه شریعت است فقط بااستماع حمد و
منقبت اهل بیت که ذکر و اسم اصحاب کبار رضوان الله علیهم بمیان
نیاید پرداختن از طریقه و آئین اسلام دور است خواجه در جواب
گفت که ما فقرا بجز ذات پاک حق دیگری را موجود نمی دانیم
چگونه رضا بسجده غیر حق خواهیم داد اما اینها که از فرط اخلاص
همه جا معبود خود را حاضر دانسته بتقدیم زمین بوس پردازند
و ممنوع نمیگردند مارا چه تقصیر *

* بیت *

آنها که بکوچه حقیقت راه است * از سر وجود ازلی آگاه است
میداند اگر ذره بود یا خورشید * در دیده عاشقان جمال الله است
دیگر قوالان آنچه از استاد خود یاد گرفته اند بخواندن آن اشتغال
دارند منع آن لازم نمیدانیم اگر اشعار مشتمل بر مناقب اصحاب
کرام یاد دارید تلقین نمائید آنها را بخواندن آن مأمور نمائیم
شیخ عبد الله از شنیدن آن جواب میل خواجه به مذهب تشیع
گمان برده آزاده گشته برخاست و در مسجد جامع روز جمعه که وعظ
میگفت علی الرغم خواجه بعضی قول و اعتقاد متاخرین متعصب
مثل آنکه حضرت امیرالمومنین مرتضی علی داخل آل عبانیست
و علوی را سید نمیتوان گفت و پنج تن پاک که میگویند خلاف عقیده
اهل سنت است آن پنج تن را که پاک می خوانند مگر دیگر اصحاب
کبار کرام پاک نبودند و کلمات دیگر در مذمت مذهب امامیه بر زبان
آورد خواجه محمد جعفر برین مذکورات اطلاع یافته بشیخ عبد الله
پیغام داد که چنین ذکر در وقت وعظ بگفتگو آردن خارج از

فرخ سیر

طریقه دین متدین اهل سنت و جماعت است بلکه یاد از رویه
خارجیان میدهد اگر بفقیه خانه تشریف آرند یا جائی مقرر کنند
و بادیگر فضایی بلاغت نشان در اثبات اقوالی که میگویند بدلائل
عقلی و نقلی مباحثه نموده از روی کتب معتبره خاطر نشان نمایند
تصدیع بیجا نخواهد بود شیخ عبد الله در جواب پیغام کلمات
درشت گفته فرستاد - از اتفاقات در همان زودی روز جمعه وقت
وعظ چندی از مغل زادهای ارباب وضع با تسبیحهای کربلا در
گردن و بازو بهیئت مجموعی در مجلس وعظ آمده نگاههای
تند بشیخ عبد الله نمودند ازان طرف دوسه هزار کس که سامع
وعظ بودند بگمان وظن آنکه این جماعه فرستاده خواجه اند که
برای قتل شیخ آمده اند کلمات تشنیع روان بر زبان راندند
مغل زاده را طاقت شنیدن آن نماند پیچتاب خورده از مسجد
برآمدند از عقب آن جماعه هندوی اجل رسیده سپاهی وضع که
بوسه شنیدن وعظ مسلمانان آمده بود روانه شدیکی از خدمه مسجد
با جمعی دیگر بگمان آنکه آن هندو نیز از جمله آن جماعت است
که بارادگ کشتن شیخ آمده بودند بقصد گرفتن و کشتن او دوید آن
هندو نیز برگشته جمدهر کشیده بر موفن انداخته شهید ساخت
و آن هندو را نیز کشتند و تا دوسه روز برای تحقیق که آن هندو
فرستاده کیست نگذاشتند که لاش او را بردارند و چندی از فضلا
و هوا خواهان شیخ عبد الله بوسیله مقربان نزد محمد فرخ سیر
پادشاه استغاثه نمودند که خواجه محمد جعفر می خواهد که
خلل در دین اهل سنت اندازد و در عهد خلد منزل برای

لفظ رمی آن هنگامه شد و پیش نرفت الحال زیاده ازان ماده
 فساد آمده خواهد گردید و الا خواجه محمد جعفر را از شهر
 بیرون باید نمود و در هر معرکه و بازار شاه جهان آباد که سابق
 مدح حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام بذکر در می آمد
 بعد رو دادن هنگامه مسجد جامع مضمون درق را بر گردانده بدون دم
 روافض مذکور دیگر بزبان نمی آوردند اما محمد فرخ سیر که بشریعت
 خان قاضی حضور ازین مذکورات بمیان آورده استفسار نمود قاضی گفت
 که بداعتقادی خواجه محمد جعفر شرعا ثابت نمی شود و آنچه شیخ
 عبدالله میگوید مطابق کتب معتبره عقائد اهل سنت نیست اما اگر برای
 رفع گفتگو خواجه محمد جعفر تبدیل مکان نماید بهتر است و خان دوران
 نیز درین باب بخواجه آنچه می بایست گفته معقول نموده قرارداد
 که چند روز در درگاه حضرت خواجه نظام الدین رفته دفع شر نماید
 و شیخ عبدالله را خان دوران طلبیده گفت که بچه مطلب و مدعا
 درین شهر آمده اید و مطالب او را موافق اظهار او در سه چهار
 روز سرانجام داده روانه ملتان ساخت شیخ عبدالله که بملتان
 رفت بعد از چند گاه باز دران شهر با عقیدت خان ناظم آنجا بر سر
 چنان روایات گفتگو نموده کار بجای رسانده که عقیدت خان محضر
 نموده بحضور فرستاده گرز بردار طلبیده مقید ساخته روانه حضور
 نمود و جمعی از معتقدان و پیروان شیخ عبدالله بقصد خلاصی شیخ
 تعاقب نموده بر سر گرز برداران ریختند و چند نفر از هر دو طرف
 زخمی شدند و آخر قادر بر خلاص او نگشتند و بحضور رمیده تا عهد
 مصادات نظر بند بود *

ذکر مواعظ سال چهارم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

مشتعل بر استیصال گروهی جهنمی نابکار

دیگر از فتوحات عهد محمد فرخ سیر که در حقه هزار و صد و بیست و هشت (شش) مطابق سال چهار جلوس که به نیروی اقبال پادشاه عد و مال و تردد بازوی عبد الصمد خان دلیر جنگ و دیگر امرای اسلام روداده دستگیر شدن و بقتل رسیدن گروهی شقی است که شمه از خروج و سرکشی و تاخت و تاراج او با وجود متوجه شدن خلد منزل و تعیین خان خانان با سی هزار سوار و محاصره نمودن در لوه گده و بدر رفتن آن مردود و باز مقرر نمودن محمد امین خان بهادر و آغر خان و رستم دل خان و انعام خان و دیگر امرای مدت محاصره بطول کشیدن و کار نساختن و آنچه ابدای او از خرابی پرگنات و قتل نفس چندین هزار زن و مرد هندو و مسلمین و شکستن و مسمار نمودن مساجد و مقابر بزرگان که اکثر محلات و قصبجات صوبه شاه جهان آباد و پنجاب خراب شده اوست و خود را بسپا پادشاه ملقب ساخته قریب سی چهل هزار سوار و پیاده جنگی که همه شجاع بدل و جان مرید و مطیع آن مردود بودند و فدا نمودن جان و مال سرمایه سعادت خود میدانستند و طغیان او از حد گذشته بود و هر ضرر و بی ادبی که بر مسلمانان و مقابر و مساجد میرسانند از عبادات و حسنات اعمال خود می شمردند در ذکر سلطنت خلد منزل مفصل گزارش یافته درین آران احاطه حصاری در صوبه پنجاب که مسافت ده دوازده روزه راه از دارالخلافه شاه جهان آباد بگرداس پور مشهور بنا کرده و معبد گروهی سابق بود

آنها بطریق قلعه‌چق پروسعت بر احاطه او افزوده چنانچه پنجاه شصت هزار سوار و پیاده را جا شود مسکن و مادی خود ساخته بتعمیر و استحکام برج و باره آن پرداخت و برگذات سیر حاصل نواح را بتصرف خود آورده تا لاهور و مهرند عرف سرهند تاخت و تاراج می نمودند عبدالصمد خان دلیر جنگ را که بصوبه داری دارالسلطنت لاهور مرخص ساخته بودند مع ذکریا خان پسر او بهمم استیصال آن بد سگال مامور ساختند و قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله و محمد امین خان بهادر و آغر خان و جمعی از فوج مغلیه و الاشاهی و احدیان با مصالح توپخانه بمدد و کومک او تعین فرمودند - بعد رسیدن عبد الصمد خان دلیر جنگ که از خاندان با نام و نشان توران و شجاع کار طلب بود نزدیک گدهی آن مردود فوج گروه از مور و ملخ زیاده بودند برآمده بمقابله پرداختند و چنان آشوب در لشکر پادشاهی انداختند نزدیک بود که چشم زخم عظیم بفوج اسلام رسد و مکرر چنین جرأتها ازان طائفه ضال بد سگال بظهور آمد و جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند باز مغلیه بران جماعت غالب آمده هزیمت داده باحاطه آنها میرساندند چون چندین کورت ازان گروه بد نهاد شوخی و تردد بی باکانه بوقع آمد و شب خون می آوردند دلیر جهک چار ناچار مقابل قلعه‌چق آن بد کیشان احاطه برای لشکر خود کشیده گرد آن خندق کنده به بستن و پیش بردن مورچال پرداخت و مدت محاصره بطول انجامید و درین مابین جرأت و تردیدی که ازان مفسدان بدعاقبت بظهور می آمد و گاه بیگاه از گدهی برآمده دست برد بر

مورچال لشکر اسلام می نمودند و مردم پادشاهی را بدرجه شهادت می رسانیدند و عبد الصمد خان با همراهان آنچه شرط سعی و تردد نمایان بود بجا آورده اگر بتحریر تفصیل آن پردازد منافی اختصار کلام است - القصه فوج پادشاهی در فرصت ایام راه رسد غله و گاه بدان فرقه بد انجام مسدود ساخت و هرچه ذخیره دران قلعه فرام آورده بودند باتمام رسید و روز بروز ابواب تردد آمد و شد بر روی آن تبه کاران بسته میگردد و کار بجای کشید که با انواع حیل و ساخت که با مردم لشکر اسلام می نمودند هر آثار غله بدو روپیه و سه روپیه گاه گاه بدست آورده نا موداران آنها برای قوت لایموت برابر کف دست بدستور دوا می مریض زهر مار می نمودند - چون در کفر هم ملت نا مشخص غیر مقرر داشتند و عرصه زندگانی برانها تنگ گردیده بود کار و بعضی چهارپایان را کشته از میسر نیامدن هیمة گوشت خام می خوردند و از خون شکم و گرسنگی هر روز جمعی بجهنم واصل می شدند مع هذا بعضی اوقات روز و شب از قلعه برآمده خود را بر مورچال زده بسیار را شهادت و زخمی ساخته با ندم جانی که داشتند جان سلامت بدر می بردند و بهادران اسلام در هر هفته و ماه مورچال بهزار سعی و اشکال پیش برده کاربران جماعت بدسکال تنگ می ساختند تا آنکه کار بخوردن آرد استخوان چهارپایان و پوست درختان کشید و قریب هفت هشت هزار کس ازان نا کسان مردار خوار از فاقه بدار البوار پیوستند و بسیاری وقت فرار زیر تیغ مغلان آمده بجهنم واصل گشتند مع هذا لشکر پادشاهی

از تهور و جان فشانی که ازان قوم بد عاقبت مشاهده می نمودند ملاحظه کلی داشتند که مبادا بهیأت مجموعی برآمده سینها را سپهر ساخته آن سگ سردار نابکار را بدر برند - و چون بسحر و جادو که بصورت سگ و گربه شده بدر می رود میان مردم سست اعتقاد شهرت داشت هرگاه گربه و سگ از طرف قلعه بنظر مردم مورچال می آمد بتیر و سنگ هدف تیر بلا می ساختند بعده که مدتی بدان سخت جانی بر محصوران گذشت بر بقیة السیف آن مردودان عرصه زندگانی تنگ گردید و از حیات مایوس شده پیغام جان بخشی بامید نجات ازان احاطه ممات بمیان آوردند دلیر جنگ ابتدا راضی بقول امان جان بخشی نمی شد آخر کار مصلحه امیدوار التماس عفو جرائم و تقصیرات در خدمت پادشاه نمود چار ناچار سرگروه آن مدبران با پسر هفت هشت ساله و دیوان خود و سه چهار هزار نفر نیم بسمل برآمده دستگیر بلای مکانات خانه تقدیر گردیدند و عبد الصمدخان فرمود در سه هزار کس را زیر تیغ بیدریغ آورده آن دشت پر ومعت را طشت پر از خون ساختند *

* بدت *

دران سرزمین دشت و خاکی که بود

گلی ارمی شد ز خون یهود

و پوست سر آنها را پراز گاه نموده بر نیزها بستند و بقیة السیف را برای زنده بردن نزد پادشاه طوق و زنجیر نمودند و جمعی از مقتولان که بامیدنجات و حیات و حرص زیاد که انسان را بمال دنیا میباشد اشرفیها را اندوخته زر و مال را بشکم فرو برده بودند و آخر بدم

شمشیر جزای اعمال و افعال خود در آمدند و بشهرت فرو بردن
 اشرفیها تماشاگران شکم آنها چاک نمودند مبلغهای خطیر بدست
 لچهای بازار و مغلان تیغ گذار افتاد - بعد عرض تردد عبدالصمد خان
 نزد پادشاه مستحسن افتاد و حکم طلب آن شقی با سر مقتولان و
 اسیران صادر شد عبدالصمد خان قریب دو هزار سرپر از گاه و هزار
 نفر مسلسل از بند آهنگی همراه پسر خود ذکریا خان و قمر الدین
 خان روانه حضور ساخت و وسط ماه محرم الحرام آن حال که امیران
 و سرهای آن گروه بدنام بد انجام نزدیک بدار الخلافت رسیدند
 اعتماد الدوله محمد امین خان بخشی را فرمودند که برون شهر رفته آن
 مقهور بد عاقبت را با دیگر همراهان تخته کلاه و رو سیاه نموده خود
 او را بر فیل و دیگران را بر شتران سوار کرده و سرها را بر نیزه نموده
 بشهر در آورند تا باعث عبرت نظارگیان مردم ازار گردد - بعده که
 داخل شهر شد و از نظر پادشاه گذشت حکم حبس سرگرد آن
 مفسدان با پسر و دوسه نفر معتبر همراه او در قلعه نمودند و
 دیگران را فرمودند که هر روز دوسه سه نفر آن گروه شقاوت پرور را
 پیش چبوتره کوتوالی و رستهای بازار بقتل رسانند - از جمله قوم
 کهتریان که خفیه خود را از زمره معتقدان و مریدان آن سرود می
 شمردند بمحمد امین خان و دیگر متوسلان امیران بقبول مبلغهای
 خطیر برای جان بخشی آن نابکار رجوع آوردند پیش رفت نگردید
 و بعد فراغ قتل همه همزهان فرمودند که اول فرزند او را بحضور او
 بلکه از دست خود او موافق بی رحمی که ازان ملعون در کشتن
 فرزندان دیگران بوقوع می آمد، بقتل آورده بعده بند بند او را

جدا سازند و این سزا موافق جزای کردار آن بد کردار برفقای او نیز رسانند آری که کرد که نیافت که گشت که ندرید * * بیت *

از مکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم برید جو جو
از اعتقاد آن گروه شقاوت پژوه که بآن سگ بد عاقبت داشتند
نقل چند می نمایند که عقل در قبول آن تردد دارد اما آنچه
محرر اوراق بچشم خود مشاهده نموده بزبان قلم می دهد که در
ایام کشتن آن جماعه مادر یکی از آنها که جوان نوخیز تازه بعمره
ظهور آمده بود وسیله و سربشی بهم رسانیده نزد پادشاه و سید عبد الله
خان استغاثه نموده بعجز و الحاح تمام التماس نمود که پسر من از
جمله ستم رسیدگان و محبوسان آن ضال بود که بعد تاراج نمودن
مال دستگیر نموده بودند و بی تقصیر داخل آن گروه باسیری
در آمده و بیگانه در زمره کشتنیها گردیده محمد فرخ سیر را بر حال
و مقال آن زن مکاره رحم آمد و برای خلاصی پسر او سزاوار از
حضور تعیین نمود و آن زن محکیل با حکم خلاصی بسر وقتی رسید
که جلاک بر سر آن شقی با تیغ آخته خون چکان استاده بود پروانگی
استکلاص او رساند پسر او بفریاد آمد که مادرم دروغ می گوید
من بدل و جان از معتقدان و فدویان جان نثار مرشد خودم مرا
زود برفیقان من رسانید - گویند اعتماد الدوله محمد امین خان وقت
ملاقات از آن مقتول مردود یعنی سر گروه آن پرسید که آثار عقل و
رشادت از چهره حال تو پیدا است ترا چه برین داشت که از
مکافات اعمال نیندیشیدی و برای چهار روزه زندگانی بد عاقبت
مرتکب چنین ظلم و افعال شنیع بر قوم هنود و مسلمان گشتی

در جواب گفت در همه مذهب و ملل هرگاه نافرمانی و معصیت از انسان مجسم از عصیان زیاده از حد بظهور می آید منتقم حقیقی در مکافات سیئات او مثل من ظالم را میگرداند که باعث جزای کردار آن جماعه می گردد *

* بیت *

چو خواهد که ویران کند عالمی * نهد ملک در پنجه ظالمی
بعده برای تلافی اعمال او مثل شما صاحب ثروت را بر تسلط
می بخشد که او را نیز بجز او سزای اعمال او درین جهان رساند
چنانچه ما و شما مشاهده می نمائیم *

ذکر سوانح سال پنجم از جلوس محمد فرخ سیر شهید

در شروع این سال استیصال عیسی خان مهمند زمیندار
عمده صوبه پنجاب رو داد مجمل ازان بزبان می دهد عیسی خان
که اصل او از راجپوتان زمیندار پیشه بود اگرچه در جرگه
منصبداران پادشاهی در همچشمان سرفرازی داشت اما بسبب
تقاضای ایام و انقلاب سلطنت سر از آستین اطاعت برآورد و طریقه
سرکشی از روی بدنهادی اختیار نموده محصل محال جاگیرداران
دور دست را بتعدی متصرف می شد و گاه گاه بر قافلهایی راه
کابل و کشمیر تاخته قطاع الطریقی می نمود و سر از اطاعت
صوبه داران و حکام می پیچید و مکرر فوج صوبه داران و فوجداران
مقابل او رفته هزیمت یافته بودند درین ایام که بوسیله رسل
و ارسال تحف و هدایا باخان دوران رابطه آمد و شد عرائض
بهم رسانده بود زیاده در تمرد می کوشید عبدالصمدخان بهادر که بعد
از فراغ مهم گرو متوجه تذبذبه او گشته در قابوی وقت بود با نائب

خان مذکور اتفاق مقابله او افتاد و از بسیاری فواج خون بی باکانه
با بمعمرکه کارزار نهاد از آنکه مآل کار باغی پیشگاه خسرو ان مآل
بجزای اعمال خود رسیدن است بعد که جنگ عظیم در پیوست
بعد زد و خورد بسیار که جمع کثیر از هر دو طرف بکار آمدند گرفتار
تیغ اجل گردید و سرور ابرید و پسر خرد سال و دیوان اورا مقید ساخته
بحضور روانه ساختند *

دیگر از مرده فتح غیب آن سال کشته شدن دهیر مفسد
پیشه است مجملی از تفصیل آن بتحریر می آرد که دهیر از
جمله زمینداران سرکش پیشه مقرری مشهور صوبه عظیم آباد
بود که مکرر با فوج پادشاه زاده‌ها و صوبه‌داران آن ضلع مقابله نموده
طریقه طغیان و سرکشی از حد گذرانیده بود فوجها و قافلها بغارت
میدید بعد که میر جمله بصوبه‌داری آنجا مقرر گشته خود را برساند
از دست برد دهیر که محال جاگیر سیر حاصل آن صوبه در
تصرف او بود و عمل و دخل نمیداد با وجود نگاه داشتن سپاه زاده
از ضابطه و بباد دادن خزانه مبلغ کلی از سرکار پادشاهی و خود برو
تسلط نیافت و بر رعایا و سکنه پتنه از مغلیه ظلم و تعدی بسیار
رسید میر جمله تنگ آمده بآرزوی تقرب و اختیار حضور خود را
چنانچه عنقریب بذکر خواهد در آمد نزد پادشاه رساند و صوبه
عظیم آباد بسر بلند خان مقرر گردید و سر بلند خان به نسق ملک
و تادیب سرکشان پرداخت و دهیر مفسد که تمام رعایا و
جاگیرداران از تاخمت و تاراج او بجان آمده بودند مکرر برآمده
در نواح پتنه شوخی می نمود سر بلند خان جمعیت زیاد

نگاه داشته برای تاجیه او برآمد و با آن شقی مقابله نمود. بعد ترددات نمایان که از هر دو طرف به میان آمد و جمعی کثیر کشته و شهید شدند و هیر رو بفرار گذاشت و بعد آوارگی در جنگلهای دشوار گذار بقول مشهور از زخم غیب که از دست همراهان او بار رسید و بروایت دیگر از دست تیغ جان ستان یکی از یکه تازان فوج سربلند خان بهر وجه از تیر آه درک آورد جگر سوختگان که ناگاه دران گریز بار رسید بدار البوار پیوست *

چون محمد فرخ سیر پادشاه بتجوز لطف الله خان صادق حکم فرموده بودند که از دو بیستی تا نهصدی منصبدار پادشاهی و هفت هشت هزار سوار والا شاهی تا یافتن جاگیر در ماهه پنجاه روپیه بعد اسب بداغ رساندن از خزانه می یافته باشند از انجمله مردم والا شاهی که حق رفانت و جان بازی ثابت نموده بودند ده درازده ماهه طلب در سرکار داشتند و جمعی بامید جاگیر خدمت می نمودند و بیشتر از والا شاهی مغلیه بودند احکام برطرفی آنها یک قلم صادر فرمودند و بخشیان بآن جماعه جواب دادند - و در همان ایام که شورش برطرفی آنها در میان بود میر جمله که از زیادتی طلب سپاه باوجود صرف نمودن مبلغ کلي از خزانه پادشاهی و تعدی مغلان بر رعایا که فغان ظلم آنها از حد گذشته بود در اینجا بآ برور استقامت نمی توانست ورزید و جاذبه قرب پادشاه علاوه آن گردید لهذا از عظیم آباك جریده سوار شده بطریق ایلغار که مسافت بعید یک و نیم ماهه راه در چهارده پانزده روز روپوش از سپاه که بعضی از نوکران او نیز خبر نیافتند گذار

راه جمنا اختیار نمود بعد رسیدن دوسه منزلی اکبر آباد برکشتی سوار شده بغتة وقت شب خود را بدر قلعة دار الخلافت رساند - از آنکه دران روزها در هر هفته و ماه اخبار مختلفه و منصوبهائی تازه از قصد پادشاه در حق قطب الملک در السنه و زبان واقعه طلبان و خبر طلبیدن میر جمله نیز زبان زد خاص و عام گردیده بود و این معنی نزد هنگامه جویان باعث مزید ماده بدنامی تدبیر دستگیر نمودن قطب الملک در زبانها میگشت هر چند که پادشاه میر جمله را وقت ملازمت رو نداده تشنیه زیاده از خرابی رعایای پتنه و بیحکم آمدن حضور نمود و میر جمله نیز منفعل گردیده نزد قطب الملک آمده باظهار عجز و انکسار و اطاعت خواست که التماس عفو جرائم خود نزد پادشاه و قطب الملک نماید اما اهل تدبیر همه حيله و تزویر برای مقید ساختن وزیر میدانستند و در همان ایام بشاره یا اتفاقا هفت هشت هزار سوار منصبدار برطرفی فراهم آمده بخانه محمد امین خان بخشی و خان دوران نائب امیر الامرا و میر جمله رفته نالش تقاضای طلب خود نمودند و گفتگوی این فساد و هجوم مغلیه با زره و بکتر و فرو گرفتن حویلی نام بردها بطول انجامید و نیز شهرت یافت که مغلیه بشاره بخشیان فتنه جو که بر وقت قابو خود نیز رفیق گردند می خواهند بهیأت مجموعی برخانۀ قطب الملک بدست آویز طلب خود یورش و شورش نمایند و قطب الملک در فکر فراهم آوردن فوج متفرقه و نگاهداشت جمعیت تازه گردید - و غیرت خان خویش سید عبد الله که دران روزها بغوجداري نازنول مقرر گشته برآمده بود با مردم دیگر

تازه از باره رسیده خود را رساند و هر روز تا چهار پنجروز فوج مغلیه سوار شده در رستهای بازار مستعد کارزار نهاد بودند و از طرف دیگر سرداران قطب الملک نیز با جمعیت شایسته کمر بسته تا شام بر فیلان و اسپان هنگامه آرا می گشتند - میر جمله سراسیمه گشته سر رشته کار و تدبیر از دست داده بخانه محمد امین خان آمده پناه گرفته از هر طرف نشانه تیر ملامت گردیده نمی دانست چه کار سازد و آخر چاره کار درین دانستند که پادشاه نظر رفیع فساد و تسلی قطب الملک میر جمله را مغضوب و کم منصب و از صوبه عظیم آباد تغییر ساخته تعینات صوبه پنجاب نمودند و سربلند خان را صوبه داری عظیم آباد فرمودند و نظام الملک بهادر فتح جنگ را خدمت فوجداری مراد آباد که بتقاضای وقت برای دفع ایام فساد قبول نمود مقرر نمودند و مدت مدید در السنه فتنه جویان هنگامه طلب شهرت داشت که میر جمله را پادشاه مصلحه بسرهند و صوبه پنجاب فرستاده باز در تدبیر و فکر طلبیدن اوست - و هرگاه پادشاه برای شکار اطراف شهر برآمده سه ماه و چهار ماه بیرونها میگذراند خانه بخانه و خیمه بخیمه همین ذکر بود که برآمدن پادشاه باران منصوبه دستگیر ساختن سید عبد الله خان اهت و مدام قطب الملک متوهم بوده نگاهداشت سپاه می نمود و هوای سادات و متوطنان باره دیگران را کمتر نگاه میداشت *

و درین سال مطابق هزار و صد و بیست و نه اسد خان قره مالو که نود و چهار سال از مرحله عمر طی نمود خدمت

وزارت و دیگر خدمات عمده صاحب قران ثانی و خلد مکان و خلد منزل بتقدیم رسانده بود و ذوالفقار خان و دیگر بزرگان جد و آبای اسد خان از امرای ذوالافتداز ایران بودند ازین کلفت سرای فانی بروضه جاودانی شتامت و در امرای متاخرین بدین خوبی آمیزی مزاج گرفته دیده و شنیده نشده و از ابتدای نشوونما در عیش و کسرتانی و لذت دولت بسربرده و بعد جعفر خان مغفور چنانکه او بتمکین و نشاط دائم و نیک سرشتی و کم آزاری که هرگز ازو بدی در حق غیر بعمل نیامده صرف اوقات نموده با زیردستان برفق و مدارا و زبان شیرین و بهمچشمان تازه بعرض آمده باشان و تمکین سلوک می نمود از جمله امرای قریب العهد دیگری نبود - گویند در ایامی که بیماری مرض سفر آخرت او بطول کشید روزی محمد فرخ سیر پادشاه مصحوب یکی از محرمان خاص که برای عیادت فرستاده بود خفیه پیغام نمود که مآقدر شما ندانستیم و آنچه نسبت بخاندان آن دستور العدل سلطنت نبایست بعمل آمد و ندامت آن سود نمیدهد الحال از شما مصلحت سلوک باسادات می خواهم در جواب گفت این غلطی که از شما خلاف رویه جد و آبا بظهور آمده بجای حکم خدا نبوده و میدانم چنانکه وزارت از خاندان ما رفت در سلطنت دودمان تیموریه هم خلل تمام خواهد پذیرفت اما الحال که زمام اختیار ملک و خود بدست سادات باره داده اند صلاح دولت درینست که تا مقدر بآنها سلوک نمایند و کار بآنجا نرسانند که روز بروز زیاده ماده نساد و عذاب

آماده گردد و سر رشته اختیار از دست رود * بیت *

چو در طاس رخشده افتاد مور • رهانده را چاره باید نه زور



ذکر سوانح سال ششم از جلوس محمد فرخ سیر پادشاه شهید
بسبب رسیدن خبرهایی دکن که بفرستادهای حضور امیرالامرا
دخل نمی داد قلعه داربهای عمده که همیشه از نزد پادشاه مقرر
می گردید او بهمراهان خود می فرمود و بحضور راجه رتن چند
دیوان سید عبد الله خان در تعلقه همه مقصودیان دخل نموده
احدی را اصلا اعتبار و استقلال نمی داد خصوصا در مقدمات مالی
که دیوان تن و خالصه معطل محض بودند و برگذات خالصه
بطریق اجاره در معرض بیع و شرا لکها می آمد روز بروز بر
کدورت خاطر پادشاه می افزود - و اعتصام خان نام را که بتجویز
خان دوران دیوان خالصه و رای رایان جهان شاهی را دیوان تن
کرده بودند و آنها ناچار بودند که هم رضا جوئی پادشاه و هم مرضی
قطب الملک از دست ندهند و اعتصام خان را طرف پادشاه
و رای رایان را خاطر داری سید عبد الله خان زیاده مطلوب بود
بنابراین هر دو از هر طرف در پایت اعتراض می بودند لهذا استعفا
نمودن دیوانی برهر دو واجب گردید - و عنایت الله خان که در سنه
احد جلوس بعد کشته شدن هدایت الله خان پسر او از پادشاه
رخصت کعبه الهه گرفته به بیت الله رفته بود درن سال مراجعت
نموده خود را بحضور رساند - از آنکه محمد فرخ سیر پادشاه بسبب

برهم خوردن نسق سلطنت از برانداختن امرای خلد مکان
ندامت داشت و عنایت الله خان که تربیت کرده خلد مکان و
متصدی مزاج گرفته کفایت اندیش گفته میشد بعد از رسیدن
بحضور بمصلحت و صواب دید بعضی همدمان خیر اندیش پیش
آمد کار و صلاح دولت دران دیدند که عنایت الله خان را از عطای
اضافه منصب و مقرر فرمودن یکی از خدمات حضور مستمال
ساخته سرگرم کار سازند درین ضمن اعتصام خان دیوان خالصه که
از بی اختیاری و خفتی که از مردم احشام و دیگرار باب طلب
می کشید نیز استعفای خدمت نمود و تجویز دیوانی خالصه و
تن با صوبه داری کشمیر بنام عنایت الله خان بمیان آمد هر چند که
خان مذکور نظر بر استقلال قطب الملک در قبول خدمت دیوانی
تن نمی داد و سید عبد الله خان نیز از سختی سلوک او که در
عهد خلد مکان با جمده الملک اسد خان نموده بود راضی بدیوانی
او نمی گشت اما اخلاص خان بهادر شاهي که در استعداد و
و کمالات در جرگه جدید الاسلام خود را معلم ثالث می دانست و
باوجود کمال اخلاص با سادات نظر بر فساد ایام تارک خدمت
گشته بنوشتن تاریخ عهد محمد فرخ سیر مامور گردیده مصاحب گاه
و بیگاه قطب الملک بود بمیان آمده باصلاح طرفین کوشیده
عنایت الله خان را معقول ساخت که در هیچ مقدمه دیوانی
بدون اطلاع و صلاح سید عبد الله خان بعرض پادشاه نرساند و تجویز
خدمات ننماید و نیز بخدمت قطب الملک التماس نمود که راجه
رتن چند در محال خالصه پادشاهی دخل نکند - و چون سید

عبدالله خان بسبب بی‌دماغی پادشاه که عیاشی و خلوت نشینی علاوه آن گردیده بود چهار ماه پنج ماه برای اجرای کار وزارت و دستخط در کچه‌ری نمی نشست و کار خلق الله بند بود عنایت الله خان درین ماده نیز ملتزم گردید که در هفته یک دو بار در قلعه آمده کچه‌ری نمایند اگرچه چند روز بدار و مدار باهم ساختند اما آخر کار چنانچه باحاطه تحریر خواهد در آمد پیش رفت کار نگردید - درین سال مطابق سنه هزار و صد و سی و یک بموجب عرض عنایت الله خان حکم اخذ جزیه از هندو که مرضی رتن چند نبود نمود و نیز چون هندو و خواجه سرایان و مردم کشمیر بساخت و تغلب و زیردستی منصبها پیش گرفته جاگیرهای سیر حاصل در تصرف خود آورده بودند و عرصه جاگیر بر مردم دیگر تنگ گردیده بود عنایت الله خان بعرض رسانده خواست که از ردی اوارجه و توجیه منصب هندو و مردم دیگر متغلب را کم و ضبط نماید و این معنی بر رتن چند و همه صاحب مداران دندر شاق نمود بقطب الملک رجوع آورده راضی با اجرای آن حکم نگردیدند بلکه تمام هندو بعزت باز جاری نمودن جزیه و تجویز کمی منصب کمر عداوت بعنایت الله خان بستند و از کوشهای حسابی و بیحسابی طرفین قراری که میان دیوان کل و جز مقرر گردیده بود بحال نماند و مکرر پای رنجش در میان آمد اما ناچار بکجدار و مریز باهم می ساختند - درین ضمن یکی از عمال محال خالصه که دست گرفته و فرستاده رتن چند بوده پای حساب دیوانی آمده بود و مبلغ کلی بر ذمه او

برآمد عنایت الله خان برای وصول زر او را معقید ساخت و مکرر رتن چند وسیله خلاصی او گردید فائده نداد روزی عامل مذکور قابو یافته گریخته پناه برتن چند برد و رتن چند حامی او گردید عنایت الله خان بعرض پادشاه رسانید و چیلها برای گرفته آوردن عامل از خانه رتن چند تعیین شدند و کار بگفتگوی فساد انگیز منجر گردید و پادشاه از روی اعتراض بقطب الملک درباب برطرف نمودن رتن چند فرمودند فائده مترتب نشد و دیگر سبب فساد زیاد که میان محمد فرخ سیر و سادات بارهه آمد و سرشته اختیار از دست رفت این گردید که چوراسن نام جائه که از مفسد پدشاهی مشهور بود و پدر و جد و برادر او از عهد خلد مکن اطراف اکبر آباد و فتح پور را تاخت و راه زنی می نمودند و مکرر افواج پادشاهی بسر فوجی شاه زاده محمد بیدار بخت و خان جهان بهادر و دیگر امرا برای تنبیه و تادیب آن جماعه و تسخیر ولعه سنسنی که بنا کرده آنها بود تعیین شده بودند و در ایام مقابله اعظم شاه و بهادر شاه و رسیدن محمد فرخ سیر پادشاه نزدیک اکبر آباد شوخی و بی ادبی زیاده از دست اندازی و تاراج کارخانجات پادشاهی و تصرف نمودن خزانه و جواهر ازو بعمل آمده بود برای تنبیه او چنانچه بزبان فلمداد راجه دهیراج جیسنگه را سرخص و تعیین فرموده روانه نمودند و سید خان جهان بهادر خالوی قطب الملک را از عقب جیسنگه بطریق سر فوج علحدده کوهی باستقلال رخصت کرده بودند اگرچه سید خان جهان بسبب بعضی موانع و عدم سرانجام مطالب بعد رخصت چنده ماه گذار شهر معطل ماند اما راجه جیسنگه

بر مهم مامور خود را رسانده به بند و بست مورچال و محاصره
 گدھی چورامن پرداخته زیاده از یک سال تردد نمایان نمود و مکرر
 یورش و جنگهای عظیم بمیان آمد و مردم بسیار از هر دو طرف کشته
 شدند و بعد رسیدن سید خان جهان نیز مصدر ترددات گشت و
 مورچال نزدیک بقلعه رمید و کار بر چورامن تنگ گردید آخر کار
 وکیل چورامن ملعون بقطب الملک رجوع آورده قرار صلح
 بقبول پیشکش و بودن خود چورامن در حضور بشرط عفو جرائم
 و سرافرازی منصب بی آنکه جی سنگه اطلاع یابد و پای او
 در میان باشد نمود پادشاه طوعا و کرها التماس سید عبد الله خان
 را قبول فرمود اما چون این مصالحه خلاف مرضی پادشاه در کمال
 ناخوشنودی جی سنگه بمیان آمد جی سنگه دل شکسته گشته
 خود را بملازمت پادشاه رساند و چورامن را بعد رسیدن حضور
 نزدیک محله خود سید عبد الله خان فرود آورد اگرچه یکبار بخوشی
 و ناخوشی ملازمت چورامن میسر آمد اما باز بسبب ملال خاطر
 که محمد فرخ سیر پادشاه ازین صلح داشت راضی بمجرای ثانی
 او نگردید - درین ضمن خبرهای مختلف خلاف مرضی پادشاه که
 عنقریب باحاطه تحریر می آید از دکن رسید و باعث مزید فتنه
 و فساد جهان آشوب گردید *

ذکر سوانح سال هفتم از جلوس محمد فرخ سیر شهید
 بعده که امیرالامرا بر داود خان فتح یافته خود را بخسته بنیاد
 رسانده به بند و بست ملک پرداخت و اطلاع یافت که کهنه

پهاریه (ن) نام که میده سالار عمدۀ راجه ساهو گفته می شد و از آنکه در هردو صوبۀ دکن یکی از سرداران مرهتۀ بدستور صوبه داران پادشاهی صوبه دار که وجه چوتنه مرهتۀ بوصول آورد مقرر بود صوبۀ خاندیس در تصرف خود داشت و مابین راه بندر سورت قلعه های گلی ساخته تهانها قائم نموده هر قافله که از آن راه میگذشت اگر چوتنه یعنی چهارم حصۀ مالیت آنچه در قافله از تجار و غیر تجار داشته باشند قبول می نمودند سالم میگذشتند و الا بتاراج درآورده آدمهارا امیر نموده باز مبلغی سرنفر می گرفتند انگاه سر میدادند امیر الامرا ذوالفقار بیگ نام بخشی خود را با سه چهار هزار سوار و پنج شش هزار پیادۀ بند و قچی برای تنبیه او رخصت نمود - بعدۀ که ذوالفقار بیگ از کوتل مابین خجسته بنیاد و خاندیس گذشت و خبر کهندو پهاریه که قریب هشت نه هزار سوار جنگی همراه او بود نزدیک سرحد بکلانۀ و کالنه که بتفاوت هفتاد کروه عرفی از خجسته بنیاد مسافت دارد شنیده مستعد جنگ گشته خرواست که برو تاخت آورد کهندو بطریق فرار ناهموار لشکر ذوالفقار بیگ را بطرف جنگلهای خار دار دشوار گذار کشید هر چند که هر کارها ظاهر ساختند که قابوی مقابلۀ با غنیم نیست ذوالفقار بیگ از غرور شجاعت و راهزمائی دیگر جهال باره سخن هر کارها نشنید و یکۀ تاز خود را بکهندو رساند در اول مقابلۀ که جمعی از کفار بدار البوار پیوستند کهندو موافق داب دکهنیان رو بفرار آورده فوج امیر الامرا را بدمود چهار صد پانصد

سوار خوش اچده اطراف خود کشیده لشکر بارهه را پراگنده ساخته باز یکبارگی بهیئت مجموعی بر ذوالفقار بیگ هجوم آورده راه کوسک سواران متفرقه بسته چنان عرصه تردد و کار زار بر لشکر اسلام تنگ آورد که ذوالفقار بیگ با جمعی از همراهان جانباز بدرجه شهادت رسید و باقی فوج هرکه بزنها آمده از اسب غرور پیاده شده سپر انداخت زنده متعید گردید و دیگران با جان و مال بعرصه تلف آمده علف تیغ بیدریغ گشتند و آنچه بزبانها مشهور است کاو و شتر و اسب احدی از سوار و پیاده آن فوج ازان بلیه محفوظ نماند - بعد رسیدن خیر بامیر الامرا راجه محکم سنگه دیوان مستقل خود را با فوج شایسته برای تنبیه او رخصت نمود و میف الدین علی خان صوبه دار برهانپور را که برادر حسین علی خان می شد برای نسق از برهانپور طرف سلطان پور و نذر بار برآمده بود بجهت تادیب کهندو باتفاق محکم سنگه امر فرمود و هر دو سردار نامدار چندانکه بقصد گوشمال آن کفار تبه کار تعاقب نمودند و خواستند که تلافی بظهور آید یا تهنای او را بردارند که باز اذیت او پیرگنات و رعایای صوبه خاندیش نرسد فائده نداد اگرچه کهندو دوع الوقت نموده خود را نزد راجه ساهوکه در قلعه و مکانهای قلب می بود رماند اما تهنای او جایجا که بودند قائم ماندند هرگاه فوج تعیین کرد امیر الامرا میزمنت فرار نموده همین که فوج رو میکردند مردم کهندو آمده قائم می شدند هرچند که با فوجهای دیگر مرهته که اطراف احمد نگر بتاخت و تاراج آمده بودند محکم سنگه را مقابله و مقاتله اتفاق افتاد و غنیم

را هزیمت داده تا پای قلعه ستاره رساند اما تلافی گشته شدن
 ذو الغفار بیدگ و تاراج رفتن فوج او با کهندو دیهاریه بعمل نیامد - و
 بسبب انتشار خبرنا موافقت پادشاه با سادات که بقول مشهور فرامین
 و احکام خفیه بنام راجه ساهو و دیوانیان و زمینداران عمده طرف
 کرناٹک در باب عدم رجوع و استیصال امیر الامرا رفته بود و
 آنها سرتابی می نمودند بندوبست واقعی در صوبه بیجا پور و
 حیدر آباد نشد اگرچه مبارز خان صوبه دار حیدر باد که از مبارز
 پیشگان باشان و وقار گفته می شد بخجسته بنیاد آمده بامیر الامرا
 ملاقات نموده باز بتعلقه خود مرخص گردید اما صوبه دار و حکام
 و زمینداران بیجاپور و کرناٹک هر دو صوبه چنانچه بایست رجوع
 نیاروندند - و صوبه دار و دیوانیان و دیگر اهل خدمات که از حضور
 مامور شده میرسیدند اکثر دخل نمی یافتند - و قلعه ملهیر سرکار
 بگلانه که از قلعه های سرحد با نام و نشان صوبه خاندیس است و مدت
 سی و چهار سال قلعه داری آن قلعه بسه واسطه بخاندان نجابت
 خان که از سلسله میرزا شاهرخ بنی امام تیموریه گفته می شد
 ارثی مقرر بود از تغیر فتح یاب خان پسر نجابت خان بامد علی
 خان علی مردان خانی مقرر فرمودند و فتح یاب خان امده علی
 خان را دخل نداد و گفتگو بطول انجامید و از آنکه نجابت خان
 که در ایام روانه شدن امیر الامرا از حضور صوبه داری برهانپور
 داشت مدد نیابت صوبه داری خجسته بنیاد نیز بنام او بمهر
 امیر الامرا رسیده بود و بعد رسیدن امیر الامرا نجابت خان را بپای
 حساب آورده مبلغی بر ذمه او بر آورده نظر بند داشتند بگمان

آنکه فتح یاب خان باشاره پدر دخل نمیدهد نجابت خان را زیاده از اول پای اعتراض آورده معاتب ساخت و این معنی که بعرض محمد فرخ سیر پادشاه رحید علاوه کدورتها مزید عناد خاطر گوید و مکرر از حضور قلعه داری ملهیر بنام دیگری مقرر فرموده خلعت رخصت عنایت نمودند و قلعه دار از شنیدن اخبار دخل ندانن امیر الامرا و نزاع میان نجابت خان و منصوب کرده صاحب اختیار دکن جرأت روانه شدن برخد مت ماموره نه نمود و بعد قیل و قال بسیار و کالت خان نام را قلعه داری قلعه مذکور از روی سند امیر الامرا مقرر شد و فتح یاب خان ناگزیر قلعه را بار سپرده از قلعه برآمد.

ذکر سوانح سال هشتم از جلوس محمد فرخ میر شهید

دیگر از سوانح قابل تحریر که قرنهای بر صحنه لیل و نهار یادگار خواهد ماند مقدمه صلح غنیم دکن است که در صوبه داری امیر الامرا مقرر گشته فقره چند ازان بمعرض بیان می آرد در ایامی که خلد مکان برای تسخیر قلعات مقهوران دکن کمر عزیمت بسته مدتها صرف اوقات و خزانهها نموده قلعه ستاره و پر ناله و راج گدشه و غیره قریب سی و چهل قلعه با نام و نشان را بتصرف در آورده مرهته رابی خان و مان ساخت سرداران آن گروه شقاوت بزوه ملک قدیم پادشاهی را خالی و پادشاه را دور دانسته نهبت بهالهای دیگر زیاده شوخی نموده با فوجهای سنگین اطراف صوبجات دکن و احمد آباد و مالوا بقصد تحصیل نمودن چوتپه تاخت و تاراج پراکنده شده هرجا که میرسیدند اگر شهر یا قصبه کلان می بود هرکاره و خط نزد حاکم و زمیندار آنجا فرستاده پیغام طلب چوتپه می نمودند یا

خود مقدم و زمیندار دیهات و قصبجات باستقبال فوج مرهته شتافته باظهار قبول چوتنه قول امان خواسته هرکاره و سوار برای محافظت دیه و زراعت گرفته بجای جمع هزار دو هزار چهار صد پانصد ظاهر ساخته هرچه پیش میرفت چهارم حصه آن مقرر نموده وعده وصول بگذاشتن یر غمال که بزبان هند اول می نامند بمیان آورده دنع ضرر تاخت و تاراج آنها می نمودند - و در صورت آنکه فوجداران و زمینداران آنجا اطاعت ادای چوتنه نمی نمودند یا رجوع نمی آوردند چنانچه در ذکر سلطنت خلک مکن و خلک منزل باحاطه تحریر در آمده در صورت غالب آمدن آن محال را تاخته خراب مطلق می ساختند و الا بعد محاصره چند روز مایوس شده آواره دشت ادبار می گشتند چنانچه قصبه نذر بار و سلطان پور و جامود و قصبات مشهور بسیار صوبه برهانپور و برار و دیگر صوبجات دکن را بیست و هشت هزار سوار دو هفته سه هفته محاصره می نمودند و نا کام بر می خواستند و با قافلهها نیز همان سلوک بعمل می آمد و بیشتر قافلهها بتاخت و تاراج میرفت اما سردارها تا مقدور در تشخیص چوتنه کوشیده بتاخت و تاراج راضی نمی شدند برخلاف لشکر آن مردودان تا می توانستند در برهم زدن چوتنه و تاراج نمودن می کوشیدند چراکه در صورت رجوع و عدم تاراج چوتنه وجه مقرری بسرداران عائد میگرددید و لشکر متمتع نمی گردیدند و در تاخت هرچه بدست هرکه می افتاد مال او بود بسردار فوج چندان نفع نبود و در اواخر عهد خلک مکن هر چند وکلای تا رابائی رانی که زن رام راجه باشد

و بعد فوت شوهر تاده درازده سال دم مخالفت با پادشاه میزد
 التماس مصالحه بشرط عطا نمودن سردیسمکهای شش صوبه دکن
 بدستور سرمد نه روپیه رجوع آورده بود پادشاه مغفور از غیرت اسلام
 و بمیان آوردن بعضی مہیب کہ در ذکر سلطنت خلد مکان بزبان
 قلم داده قبول نمود و در عہد خلد منزل اگرچہ وکلای راجہ ساهو
 و رانی رجوع آورده فرمان سردیسمکهای بشوٹ چند کہ در ذکر فرمان
 روائی خلد منزل بزبان قلم داده حاصل نمودند اما بسبب نزاع
 مابین رانی و راجہ ساهو بند و بستی کہ مرکوز خاطر بہادر شاہ بود
 بعمل نیامد و دستور سردیسمکی نیز جاری نگردید و در صوبہ داری
 داود خان کہ نیابت ذوالفقارخان داشت و میان او و غنیم عہد و
 قرار اخوت و موافقت بود بشرط آنکہ در جاگیر پادشاه زادہا و داود
 خان مزاحمت نرسانند از باقی محاللات امرای عظیم الشان
 ہیرامن نام نائب داود خان باستصواب خود چوتہ میدہانیک و
 بقافلہا آزار نرساندہ باہم چون شیر و شکر جوشیدہ بکچدار و
 مریز بعمل می آمد و در صوبہ داری نظام الملک بہادر چنانچہ
 بگزارش آمدہ در ابتدا بصلح و در آخر بفوج کشی کہ ہمہ یکسان
 و پنج ماہ نکشید بدار و مدار گذشت و آخر بغنیم تنبیدہ واقعی
 رسید بعدہ کہ در سہ سال از صوبہ داری امیر الامرا در فساد و عذاب
 با پادشاہ گذشت با وجود نگاہ داشتن فوج زیادہ تردیدی کہ بایست
 بعمل آوردن بند و بست واقعی کہ مرکوز خاطر امیر الامرا و موافق
 رسم سادات بارہ بود صورت نگرفت ہذا نظر بر قابوی وقت
 و رفع فساد در سنہ ہزار صد و سی ہجری بصلاح انور خان کہ از

شیخ زاده‌های متوطن برهانپور و پیش آورد های سادات بود و دیگر امرای همراز با اتفاق سنکرا جی نام برهنی که سابق متوسل و از نوکران عمده سیوا و سغدها بود و از زمان تسخیر قلعه چنچی در جرگه نوکران پادشاهی درآمد و کالت خیرخواهی سرداران مطیع و غیر مطیع مرهته می نمود و خالی از جرهر رشادت که مدد طالع ضمیمه آن گشته بود نبود و وساطت بالاجی بشوناتپه و جمناجی که از برهمنان و سرفوجان عمده فهمیده کار راجه ساهو بودند قرار صلح باین شرط بمیان آوردند که از جمله محصول مال و سائر محال خالصه پادشاهی و جاگیرداران هرچه امینان و کروریان و شققداران بوصول در آرند چهارم حصه آن بمنصوبان راجه واصل سازند و نیز مقرر شد که سوای چهارم حصه که شریک محصول جاگیرداران نمودند فی صد ده روپیه دستور سردیسمکھی از نزد رعایا بگیرند که فی صد سی و پنج بر تحصیل وصول کل ابواب فوجداری و شققداری و ضیافت و آخراجات دیگر از روی کاغذ خام وصول نمایند بدین حساب قریب بنصف جمعبندی از روی طومار در باری میکشد مقرر گردید و شریک غالب عمال راجه ساهو شدند و اینکه از روی سر رشته وصول کل حبوبات بگیرند برریعا و حکام پادشاهی و جاگیرداران نهایت سخت و دشوار گردید و در هر محال دو تحصیل دار که یکی خود را کمایش دار و دویم گماشته سردیسمکھی میگویاند و بر طومار واصلات اول دستخط سر رشته دار سردیسمکھی شود و لوازم رسمیات آن جدا بگیرد و بال جان عمال پادشاهی و جاگیرداران گشتند و -

سواي آن هر دو شريك راهدار عليحده در هر محال كه از سابق
بسبب سستی فوجداران و غلبه غنيم جا بجا نشسته سر گاو و ارابه
فيم روپيده و يك روپيده از بيوباريان و هرچه خواهند از مردم ديگر
دوچند رسته چند از فوجداران ظالم پيشه ميگرفتند الحال نيز بدستور
قبل از ايام صلح آن تعدی علاوه ديگر شراكت مانند درينصورت در
هر پرگنه سه عامل مستقل راجه ساهو با جمعيت سوار و پياده در
كچهري و چپوتره مال و سائر و سر راهها بدعت نواحيات قرار يافت
و سواي آن هر جا كه ديهايت ويران را مرهته قول داده آباد نموده بود
مثل ديهايت پرگنه نذر بار و غيره صوبه خاندیس و ديگر پرگنات صوبه برار
و غيره كه از اصل خراب و ويران كرده مرهته بود قرار داد امير الامرا
منظور نداشته قول سوم حصه بنائي كه بجاگير دار عائد گردد داده
مقرر كردند منجمه سه حصه يك حصه بجاگير دار و يك حصه سالم
مرهته متصرف شوند و يك حصه برعايا وا گذارند و در مقدمات ملكي
و مالي حكم و عمل غنيم زياده بر اختيار فوجدار و جاگيرداران جاري
گرديد - هر چند امير الامرا وقت مصالحه مقرر نموده بود و تاكيد
مي نمود كه راهداري كه بظلم في ارابه و گاو سه برابر و چهار برابر
نسبت بفوجداران و حكام ظالم چنانچه بگزارش آمده از بيوباريان
و مسافران در ايام قبل از قرار صلح مي گرفتند نكيرند اما پيش
نرفت آري در اكثر پرگنات تاخت و تاراج ديهايت و قانله
از ميان برخاست و نسبت بايام سابق مسافرين و متردين
بعد ادای راهداري بآرام تردد مي نمودند و بعضی ديهايت كه از
تاخت مقهوران و تعدی حكام بد انجام ويران مطلق شده بودند

رو بآبادی گذاشت - بعده که امیر الامرا سند قرار صلح بشرطهای
 مذکور بمهر خود بودکلاهی راجه ساهو نوشته داده برای طلب فرمان
 پادشاه مطابق سند خود موقوف نداشته جایجا گذاشتهای مستقل
 راجه ساهو را دخیل ساخته مقرر نمود که بالاجی بشوناته و
 جمناجی دو نوکر عمده راجه ساهو با جمعیت شایسته بطریق
 نیابت وکالت راجه ساهو در خجسته بنیاد باشند و کارهای
 ملکی و مالی بوساطت آنها صورت گیرد بعده که عرضه داشت
 حسین علی خان مشتمل بر حقیقت مصالحه با مرهته و طلب
 فرمان بعرض پادشاه رسید چون بعضی خواخواهان دولت
 خاطر نشان نمودند که در محصول و حکم رایی غنیمت لایم را سهمیم و
 شریک غالب نمودن مصلحت نبود لهذا خلاف مرضی محمد
 فرخ سیر بظهور آمد و در همان ایام جان نثار خان که از امرای
 مزاج گرفته قدیم و تربیت کرده خلک مکان و قدیم الخدمت خلک
 منزل و جهان دیده پخته کار و با عبد الله خان مرحوم برادر خوانده
 بود و هر دو برادر صاحب مدار در بغل و کنار او کلان شده بودند
 پادشاه بامید آنکه امیر الامرا با او سلوک نکار خواهد نمود و جان نثار
 خان هرچه باو از راه خیرخواهی طرفین بفهماند و معقول نماید
 بسمع رضا خواهد شنید نیابت صوبه داری برهانپور از طرف
 امیر الامرا بنام او مقرر کرده در باب پند و نصائح بحسین علی
 خان در خلوت ارشاد نموده بعطای خلعت و دو فیل نر و ماده
 و سرپیچ مرصع مختصر ساخته مرخص نمود - و در همان آوان که ماه
 ذی قعدة سنه شش جلوس مطابق سال هزار و صد و سی هجری

باشد اعتماد الدوله را برای بندوبست صوبه مالوا مرخص فرمودند و مقرر شد که بعد رسیدن سرحد مالوا فرمان صوبه داری از تغیر راجه جیسنگه سوائی نیز عطا خواهد شد و بقول مشهور همان روز حقیقه فرمان صوبه داری نیز با عنایات دیگر مرحمت نمودند بعد ازان که جان نثار خان نزدیک آب نربدا رسید باوجودی که از راه پخته کاری خود را معلم ثالث روزگار میگرفت و عسرت و پریشانی حال علاوه آن داشت و از طرف دخل یافتن در تعلقه منوره خود نیز مذذب خاطر بود اصلا جمعیت سوار و پیاده نگاه نداشته طی مسافت می نمود چون خبر رسیدن محمد امین خان بسرونچ تعلقه مالوا و رسیدن جان نثار خان نزدیک گذر اکبر پور معا در خجسته بنیاد انتشار یافت بر زبان هرزه گوینان هنگامه طلب خبر رسیدن اعتماد الدوله با شصت هزار سوار مع امرای کارزار دیده بسرونچ بقصد پیکار امیر الامر و مقرر شده، جان نثار خان هراول باهفت هشت هزار سوار شهرت بمرتبه گرفت که حسین علی خان نیز متردد خاطر گردید مع هذا نوشتجات جان نثار خان متضمن بر اظهار پریشانی و عسرت حال خود و اصلا همراه نداشتن جمعیت و طلبیدن فوج بطریق بدرقه بسبب انتشار ستانام غنیم که غیر از منصوبان راجه ساهو طرف هاندیه علم سرکشی و فساد عظیم برداشته سر راه جان نثار خان گرفته بود پیهم بحسین علی خان رسید بر نوشتجات او اعتماد نموده هرکارهایی معتمد برای تحقیق جمعیت اعتماد الدوله و وضع آمدن جان نثار خان تعیین نمود بعد رسیدن خبر که با مضمون نوشتجات خان مذکور موافق آمد جمعیت

برای آوردن جان نثار خان روانه ساخت بعده که جان نثار خان
 بپرهان پور رسید شنید که امیر الامرا باسد الله خان مشهور بنواب
 اولیا که پسر عمه هر دو برادر می شد و زیابت صوبه داری برهانپور
 داشت باوجودیکه مردم برهانپور از ظلم او بجان رسیده بخجسته
 بنیاد باستغاثه رفته بودند نوشته که از آمدن جان نثار خان
 وسواس بخاطر راه نداده در تعلقه خود مستقل باشد و جان نثار
 خان را نزد خود طالب نمود خان مذکور مجبور گردیده خود را
 نزد امیر الامرا رساند و بعد رسیدن او بخجسته بنیاد حسین
 علی خان در احترام و تعظیم و فرستادن طعام هر روز و مدارات
 دیگر می کوشید و مخاطب بعمو صاحب می نمود اما از آنکه
 برهانپور صوبه سرحدی بود و با فرستاد های حضور در دخیل
 ساختن بخدمات ماموره قصور واقع می شد و جان نثار خان
 را از جمله منصوبه بازان روزگار و شجاعان آزموده کار می دانست
 تا سه ماه که فصل خریف و ربیع بالتمام معزول برداشت
 خان مذکور را بحرف و سموت نگاه داشته بدار و مدار و مهربانیهای
 زبانی و فرستادن طعام هر روز و دیگر توجهات دفع الوقت نموده
 گاه تکلیف فرستادن نادیر و صوبه بیدر بمیان می آورد و گاه
 در قبول صوبه حیدر آباد و بیجاپور که دران هر دو صوبه دخل
 یافتن او متعذر بود مختار می ساخت و گاه می گفت که چون
 بر عقل و دانائی و تجربه کاری و دوستی شما اعتماد کلی دارم
 می خواهم که برای مشورت امور ملکی از خود جدا ننموده پرداخت
 حال عمو صاحب نمایم - هم درین اوان بر امین خان برادر خان عالم

که نیاخت صوبه محمدآباد عرف بیدر و نادیر داشت حادثه غریب
رو داد مجمل از تفصیل آن می نگارد که چون از بعضی قصبات
و دیهات صوبجات دکن که مقدمان و زمینداران نوج و گدھی قائم
داشتند غنیم درین مدت باوجود محاصره بیست روز و یک ماه
از آن محال چوتنه بوصول نرسانده بود و وقت قرار صلح با دکلای
راجه ساهو چنان مقرر شد که در محال که از سرکشی و زور طلبی
زمینداران و مقدمان و حکام گماشتهای راجه ساهو چوتنه بوصول
نمیوانند رساند امیر الامرا معاونت نموده بوصول رساند و در صوبه
تعلقه امین خان از بعضی محال نرمل و غیره درین مدت یکدام
چوتنه نداده بودند فتح سنگه پسر خوانده راجه ساهو که ضلعدار و
تحصیل دار چوتنه آن ضلع بود شکوه سرکشی زمینداران آن نواح
بامداد امین خان بامیر الامرا نوشت حسین علی خان درین ماده
بامین خان نوشتجات فرستاد امین خان باظهار آنکه هرگاه درین
مدت چوتنه ازین دیهات نگرفته باشند من چگونه تن باین ننگ و
عار ادای چوتنه دهم التماس استعفا درمیان آورد میرزا علی نام
که از شجاعان مشهور آن ضلع گفته می شد بدان خدمت مامور گردید -
و از شهرت این خبر که در استقلال امین خان خلل راه یافته روزی درهمان
اختلال ایام امین خان با جمعیت معدود که بدیشتر از همراهان معتمد او
در سرانجام شدی کدخدائی دختر او در خانه مانده بودند بشکار
دور دست دربالکنده صوبه نادیر رفته بود و فوج نژد او جمع نبود فتح سنگه
پسر خوانده راجه ساهو خبر یافته باتفاق زمینداري که با امین خان
عداوت داشت باسپرده چهارده هزار سوار بمعیت جگیت راو

زمیندارن رمل که او هم سه چهار هزار سوار بر قنداز حکم انداز داشت
 شتافته ناگهان خود را رساند و امین خان که خاندان آنها در شجاعت
 و تهوری از مشهوران دکن گفته می شد از بسیاری کفار نیندیشیده
 بقصد مقابله با خصم پرداخته داد دلوری و مردمی داده زخمهای
 نمایان برداشته بیخود گشته افتاده دستگیر گردید و از سرداران و رفقا
 در سه نفر نامی با جمعی دیگر بدرجه شهادت رسیدند فیلان و اسپان
 و آنچه همراه داشت بتاراج و غارت بردند - بعده که حقیقت دخیل
 نساختن جان نثار خان در صوبه داری برهانپور و حادثه امین خان
 بعرض پادشاه رسید باعث مزید ماده ملال خاطر گردید و آخر سال
 که فصل ربیع با آخر رسید جان نثار خان را بدین شرط بخدمت
 صوبه برهانپور مامور نمود که داراب خان نام پسر کلان خود را
 بطریق نیابت ببرهانپور بفرستد و خود در خجسته بنیاد نزد
 امیر الامرا باشد *

و در همین آوان ضیاء الدین خان نام را که دیوان دکن از تغیر
 دیانت خان نبیره امانت خان مقرر نموده بودند با جلال الدین
 خان که بدیوانی برهانپور مامور گردیده بود و فضل الله خان را که
 بتعلقه بخش دیگری دکن منصوب ساخته بودند بخجسته بنیاد رسیدند
 ضیاء الدین خان را بسبب سفارش که قطب الملک مکرر ببرادر خود
 نوشته بود دخیل کار و بار دیوانی ساخت اما موای آنکه بر اسناد
 و پروانجات تنخواه مهر او شود اصلا در مقدمات دیوانی استقلال
 و اختیار نداشت و فضل الله خان بخشی جواب صاف یافته بار سلام
 هم نیافت و جلال الدین خان را عوض دیوانی برهانپور دیوانی

برابر فرموده این همه اخبار باعث مزید ملال خاطر پادشاه میگردد -
و در همان ایام بد فرجام محمد مراد نام کشمیری الاصل بدنام که
در هرزه گوئی و صفات مذموم دیگر زبان زد خاص و عام بود و
در عهد خلد منزل چون جهان دار شاه متوجه حال او گردید
بمنصب هزاری و خطاب و کالت خان سرفرازی یافته میان همقومان
امتیاز بهم رسانده سرمایه افتخار خود میدانست درین آوان
بوسیله هموطنی با صاحب نسوان والد پادشاه قرب همگامی در
خلوت پادشاه مرحوم محمد فرخ سیر بهم رسانده قابوی وقت یافته
بنیرنگی انسانه و انسون آنکه در اندک فرصت تدبیر و اندیشه
صائب بی آنکه کار بمصاف با اهل خلاف افتد و شمشیر از غلاف
برآید قلع ریشه خرد و بزرگ باره می توانم نمود چندان باغ
سبز در نظر پادشاه جلوه داد که در فرصت کم چنان در دل و رگ
و ریشه شاه شهید مرحوم جا گرفت که در کمتر ایام از عطای اضافهای
نمایان و خطاب رکن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهی از پایتخت هزاری
بمراتب هفت هزاری ده هزار سوار برآوردی رسید و در خلا و ملا
همدم و دمساز و محرم همراز گشته شریک مصلحت بر انداختن
دولت باره گردید و هیچ روزی نبود که از جواهر گران بها و مرصع
آلات و پوشاک خاص باو انعام نفرمایند و بعنایات دیگر زیاده از
حوصله او کامیاب نسازند و قرار بران یافت که سر بلند خان را از پتینه
و نظام الملک بهادر فتح جنگ را که در مراد آباد بندوبست واقعی
نموده در تنبیه و گوشمال مفسدان و سرکشان کوشیده باعث آبادی
و امان آن ضلع گردیده بود از مراد آباد و راجه اجیت سنگه را از

احمد آباد طلبیده هر یکی را امیدوار خدمات عمده حضور و عذایات دیگر نموده شریک سعی بر انداختن دولت باره نمایند و غرائب درین بود که بعد رسیدن نظام الملک بحضور بخدمت دیگر مامور نفرموده فوجداری سرکار مراد آباد و محال جاگیر که دران مرکز داشت ازو تغیر نموده مراد آباد را مسمی برکن آباد ساخته صوبه علجده قرار داده در صوبه داری و جاگیر رکن الدوله اعتقاد خان بطریق آل تمغا عنایت نمودند - و بعد فراهم آمدن امرا راجه اجیت سنگه که بخطاب مهاراجه و عذایات دیگر سرنوازی یافت با سید عبد الله خان مدد و همداستان گردید و نظام الملک بهادر فتح جنگ و سر بلند خان که هر یکی را در ابتدا امیدوار وزارت و میر بخشی ساخته بودند تکلیف قلع ریشه فساد سید عبد الله خان با هر یک بمیان می آوردند آنها التماس می نمودند که قلمدان وزارت بهر یکی از بند ها که قابل این کار دانند مرحمت فرمایند بعده که در استقلال سید عبد الله خان خلل پذیرفت اگر ادعای نافرمانی نماید بسزا خواهد رسید در جواب میفرمودند که برای وزارت بهتر از اعتقاد خان دیگری را نمی دانم و از هر یک از امیداران عمده ایران و توران که مشورت برای چنان امر خطیر وزارت بنام چندن هرزه گوئی کم اصل بدنام باظهار رغبت تمام بمیان آورده اتمزاج حاصل می نمودند دل شکسته گشته تن برضای مطیع و منقاد گشتن اعتقاد خان نمیدادند درین گرمی هنگامه عید فطر اتفاق افتاد و قریب هفتاد هزار سوار و پیاده روز سواری تشریف بردن عیدگاه در رکاب حاضر بودند و تزلزل تمام در مردم خاص و عام

از طرف دستگیر ساختن سید عبد الله خان روان معینا که آنروز
 زیاده از چهار پنج هزار سوار همراه سید عبد الله خان نبود از هیچ
 طرف مدائنی بلند نگردید و شهرت بدنامی لاحاصل زبان زد خلائی
 گردید - و از انتشار این خبر سید عبد الله خان شروع نگاهداشت
 هیاه نموده چون سابق سوای مردم باره که بر شجاعت و تهوری
 و جانفشانی آنها اعتماد کلی بود قوم دیگر را کم نوکرمی نمود
 درین گرمی هنگامه فرمود تا بیست هزار سوار از همه قوم
 نگاهداشت نمایند - بعد رسیدن اخبار شربار حضور بدکن امیرالامرا
 متوهم گشته اراده حضور را پیش نهاد همت نمود و قبل ازان
 تمهید منصوبه تازه نموده معین الدین نام مجهول النسب گم نام را
 که نزد راجه ساهو دستگیر بود پسر اکبر شهرت داده جمعیت
 فرستاده بشان و دبدبه تمام که بهیچ وجه صورت او را نمی نمود نزد
 خود طلبیده بحضور نوشته جواب طلب نموده بود - درین ضمن خبر
 رسید که میان پادشاه و سید عبد الله خان صلح بمیان آمد و راجه
 اجیت سنگه که بموجب طلب بحضور رسیده بخطاب موروثی
 مها راجه و دیگر عنایات پادشاهی بامداد و اعانت سید عبد الله
 خان سرفرازی یافته بود باوجود منسوب بودن صبیحه او پادشاه
 بسید عبد الله خان همدم محرم و همراز گشته قرار وفای عهد
 رفاقت تا دم واپسین بمیان آورده واسطه صلح گشته •
 اواخر ماه شوال این سال سرا پا نکال محمد فرخ سیر پادشاه
 باتفاق اعتقاد خان و خان دوران و بعضی دیگر امرای خیر اندیش
 بخانه قطب الملک تشریف آورده باهم عهد موافقت با قسم عدم

مخالفت بسته از طرفین عذر سلوک و فکریهای فاسد ایام گذشته خواسته بدولت خانه قلعه مراجعت نمودند و اخلاص خان را که از قدیم منجمه اخلاص کیسان هردو برادر گفته می شد برای مطمئن خاطر ساختن امیر الامرا و باز آوردن از فکر و اراده فاسد حرکت از دکن بتاکید اکید زود رسیدن مرخص و روانه ساختند - بعد رسیدن خبر صلح حضور بدکن حسین علی خان تا رسیدن خبر تحقیق ثانی تهیه روانه شدن حضور چند روز بتعویق انداخت درین ضمن بلا فاصله از رسیدن خبر صلح باز اخبار بحال نماندن آشتی میان میرو و وزیر انتشار یافت و نوشته قطب الملک مشتمل بر اشاره طلب برادر بتاکید رسید و شهرت تنگ گردیدن عرصه بر سید عبد الله خان نقل و نقل هر خانه و بزم صغیر و کبیر خجسته بنیاد با اخبار موحشه دیگر گردید *

ذکر سوانح سال نهم از جلوس محمد فرخ سیر شهید چون هنگامه فساد و عناد پادشاه محمد فرخ سیر و قطب الملک چنانچه باحاطه بیان در آمده بامتداد کشید و هرتدبیر و مصلحت که می اندیشید بحکم یضحت التقدیر علی التدبیر بجائی نمی رسید و از آنکه عزم و رای پادشاه بر یک حال قرار نمی گرفت گاه بصلح و مدارات پیش می آمد و گاه بقصد قلع ریشه بداندیشان دولت کمر می بست و از مصلحت بعضی امرای منافق که با سید عبد الله خان همداستان بودند مقدمه یکسو نمیکردید و اگر جمعی از مقربان خیر اندیش مثل نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج جیهنگه سوانی بتقاضای وقت

مشورت برداشتن، پرده نفاق از میان و یکسو نمودن گفتگو با صلح
 صلاح کل نظر برداریافت استمزاج بمیان می آوردند از راه
 بعضی وسواس که بتوضیح آن نفرداختن اولی شذیده ناشنیده
 می انکاشتند - اگرچه فتح جنگ و مریدان خان و دیگر نوکران عمده
 وفادارش بودند که مهم دفع این فساد بعدد خود بگیرند اما از آنکه
 مامور بپرهیزدن آشکارا نمیگردیدند و از بسکه در اکثر امور بحسب
 تقدیر و سرنوشت روز ازل که بایست آن پادشاه شهیدکشته و ناکام
 از جهان رود خلاف تقاضای وقت و رای صائب بظهور می آمد
 خصوص از تجویز وزارت و دیگر رعایت و عنایات بیجا چنانچه بگزارش
 درآمده در باره رکن الدوله اعتقاد خان مبدول میگردد - از آنکه در
 حسب و نسب و استعداد ظاهری و باطنی امیران ایران و توران
 عار تبعیت او بر خود هموار نمیتوانستند نمود و فوج والا شاهي و
 مردم توپخانه که هشت نه ماهه نقدی طلب داشتند از انماض سید
 عبد الله خان دامی و درمی نمی یافتند و سردار کار فرمانمیداشتند
 و نگاهداشت سید عبد الله خان قریب به بیست هزار سوار رسیده
 بود روز بروز ماده مزید فتنه و باعث خلل نسق پادشاه میگردد -
 درین ضمن در یکی از فرامین در جواب عرضه داشت نفاق آمیز
 امیر الامرا که مشتمل بر ارادت قدیمه معروض داشته بود و از
 نا موافقت آب و هوای دکن نیز شکوه درج نموده بود حکم
 فرمودند که اگر خواهد باحمد آباد رفته تا بحال آمدن مزاج
 بگذرانند والا ما را هم مشتاق دانسته خود را بحضور برساند و درباب
 معین الدین پسر جملی اکثر چنانچه بذکر درآمده نیز معروض داشته

بود که میخواست خلل در ملک اندازد نوکران راجه ساهو او را مقید ساخته بموجب نوشته این جانب بخجسته بنیاد فرستاده اند حکم برای طلب او نیز صادر گردید - و نوشتجات برادر نیز مشتمل بر زود رسیدن خود بحسین علیخان میرسید لهذا پانزدهم ماه شوال سنه هفت جلوس سیف الدین علیخان برادر خرد خود را با چهار پنجهزار سوار بطریق هراول و فراهم آوردن سرانجام توپخانه مرخص ساخته روانه برهانپور نمود - چون برای بندوبست صوبه خاندیس از طرف جان نثار خان خاطر جمعی حاصل نبود و رعایای برهانپور از تعدی داراب خان پسر و نائب جان نثار خان نزد حسین علی خان باستغاثه آمده بودند بدین بهانه هم صوبه داری خاندیس از تغیر جان نثار خان بنام سیف الدین علی خان مقرر کرده انتظارخبر ثانی میکشید - بعد رسیدن نوشتجات متواتر سید عبد الله خان اواخر ذی الحجه سنه مذکور از خجسته بنیاد بر آمده یک هفته توقف برای امر ضروری نموده اوائل محرم الحرام سنه هزار و صد و سی و یک مطابق اوائل آذرماه الهی موافق سال هفت جلوس بتهیه و سرانجام توپخانه و دیگر ما محتاج مقرر و جذب قلوب امرا و سرهته پرداخته باتفاق اسد الله خان عرف نواب اولیا مع پسران جان نثار خان و عوض خان نائب صوبه برار و امده علی خان عای مردان خانی و دلیر خان برادر لطف الله خان صادق و اختصاص خان نبیره خان زمان و حاجی سیف الله خان و ضیاء الدین خان دیوان دکن و فیروز عای خان بخشی که از سادات نامی بارهه می شد و دیانت خان نبیره

امانت خان خوانی و راجه جیسنگه بندیا و راجه محکم سنگه که نوکر عمده امیر الامرا بود و غیره بدست و دو نفر نوکر پادشاهی که اکثر در رفاقت مجبور و بی اختیار بودند و قریب هشت نه هزار سوار خانگی و یازده درازده هزار سوار مرهنگه و دیگر اهل خدمات و متعین خجسته بنیاد و برهانپور و برار که هرگز عبور آنها از آب نریدند همراه هیچ امیر و شاه زاده نامدار نشده بود و تمام عمده و فعله کچهری دیوانی و بیوتات و بخشی که جمله قریب بدست و پنج هزار سوار فراهم آورده بود و توپخانه و ده یازده هزار پیاده برقنداز روانه دار الخلافت شاه جهان آباد گردید و سادات خان را که از هر دو چشم معذور و از امرای قدیم با نام و نشان بوده قلعه دار احمد نگر ساخته هزاربهای احشام از قدیمان خود همراه داده روانه ساخت و قلعه ملهیر که از مدت چهل سال در تصرف خاندان نجابت خان بود برای تصرف آوردن آن چنانچه بذکر در آمده سعی تمام می نمود و کالت خان نام را قلعه دار نموده بران قلعه فرستاده بتصرف خود در آورده بود و همچنان قلعه سالیمر و دو سه قلعه دیگر بهمرهان خود مقرر نمود و برای فرستادن بعضی از وابستهها و اشیای کار آمدنی بقلعه دولت آباد بقلعه دار پیغام نمود چون از قبول ایا کرد جاگیر او تغیر نمود بکمی منصب نیز منسوب ساخت همچنان قلعه دار آسیر نزدیک برهانپور نیز پای اعتراض آمد و جمعی از اهل خدمت پادشاهی و منصوبان حضور که سابق برتعلقهای مامور آنها مرخص ساخته بود و بعضی از آنها زیر بار خرچ سه بندی آمده هنوز جا گرم نموده

بودند هر یکی را باظهار مدعیان صاحب غرض متهم ساخته معزول نموده دیگران را بدان خدمات منصوب ساخت و معزولان را مغضوب نموده محتاج بنان شب گردانده با خود گرفت - از انجمله محکوم سوانح که بعد کساله و تصدیع سه سال که از دکن بحضور رفته در رکاب برده بخدمت امانت و نوجداری محال مصطفی آباد که بخالصه پادشاهی تعلق داشت مامور گردیده بخدمت آن صاحب مدار دکن رسیده سند مطابق با هزاران منت احسان حاصل کرده بر سر تعلقه خود که محال ویران و خراب کرده پسر عمه امیرالامرا صوبه دار برهان پور بود رفته مبلغ خطیر بخرچ سه بندی و غیره آمده همینکه مساعی جمیله در آبادی برگشته و گردآوری رعایا نموده مشغول کشت و کار ساخت هنوز فصل درو خریف نرسیده بود که تنخواه بیست هزار روپیه برای سرانجام توپخانه بقصد مبارزه پیداشاه شهید محمد فرخ سیر مذکور نموده از آنکه از نرسیدن فصل در سرانجام زرتاخیر شد مبلغ از دیگری گرفته معزول نمود بعد عزل آنچه از تقاضای سوار و پیاده و دعوی حساب و بیکساب مرهقه که شریک غالب همه حکام و عمال گردیده بودند خرابی و کساله که کشیده باحاطه تحریر نمی آرد - و قریب سیزده هزار سوار مرهقه بسرداری کهندو دیهاریه که از سر فوجان مشهور و صوبه دار خاندیص از طرف راجه ساهو گفته می شد و سنتا و چندمی دیگر از سرداران گم نام همراکب خود ساخت و هر کدام از سرداران نامی و جماعه داران عمده را برعایت اسمپ و فیل و خلعت و مبلغ مدد خرچ مرهون احسان نموده برای آینده امیدوارها داد

و برای سپاه مرهقه نیم روپیه سراسری سر نفر خروج از مرکز مقرر کرده و جمعی از زمینداران را با خویش رام ساخته همراه گرفت القصه بعد رسیدن برهانپور که برای امور ضروری سه چهارم مقام واقع شد رنجهابنال کر نام مرهقه که نوکر پادشاهی گفته می شد و منجمه نوچ کومکي نزد امیرالامرا رهیده بود و سنکراجی ملهار و بشوناته صاحب مداران راجه ساهو با او عداوت داشتند و مکرر ازو خفت کشیده از مدت در فکر تلافی بودند ادرا حسین علی خان بموجب اشاره مدعیان او در خلوت به بهانه مصلحت طلبیده غافل گرفته بقید و زنجیر در آورده لشکر و بهیر مغلوب هراس گشته او را تاراج نمود و عمه و فعله متصدیان کچهری دیوانیان و بخشیان و اخبارنویسان را که بوعده رخصت از پای کتل فردا پور همراه آورده باز امیدوار مرخص ساختن از برهانپور نموده بود از آنجا نیز رخصت نداد و همه حکام و عمال معزول را در کمال بی سرانجامی همراه گرفته بیست و دویم محرم از برهانپور کوچ نموده کوچ بکوچ از آب نرید گذر اکبر پور عبور نمود - درین ضمن اخلاص خان که برای تسلی و برگرداندن امیرالامرا بعد قرار صلح اواخر شهر شوال از حضور روانه شده بود اوائل ماه صفر نزد بک قاعه ماند و رسید و باهم ملاقات نموده در خلوت از کلمات صلح بی ثبات و هنگامه آشوب فراهم آمدن امرا در دارالخلافه و خاطر داری اعتقاد خان نسبت بهمه خانه زادان و آورده و بیدل ساختن دیگر امرا بذکر در آورده آن سیه سالار بهانه طلب را زیاده از سابق مرگرم زود رسیدن حضور ساخت - چون در زبانها شهرت داشت که اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر صوبه دار

نامشخص مالوا که نزدیک اجین استقامت داشت بگرد آوری فوج و زمینداران پرداخته ارادۀ مقابله با امیرالامرا دار حسین علی خان یکی از همراهان چرب زبان نصیرالدین خان نامی ایرانی را که داروغۀ اصطبل بود نزد او برای دریافت تحقیق و قصد او فرستاده پیغامهایی وعده و وعید آمیز داده بود یکبارگی خبر برخاسته رفتن اعتمادالدوله بی حکم پادشاه در السنۀ عوام انتشار گرفت - و بعد رسیدن مقابل و برابر فلغۀ ماندو مرحمت خان پسر امیر خان که در نسق قلعه داری و تذبذبه و تادیب مفسدان کوه نشین و بندوبست آن سرزمین واقعی کوشیده بود بعد از تمارض و دیگر موانع با امیرالامرا ملاقات نمود و این معنی ماده ببدماغی و نزاع حسین علی خان گردید - چهاردهم صفر که گزار دار الفتح اجین نزول واقع شد از نوشتجات برقداد خان فوجدار گوالیار و وکیل حضور بظهور پیوست که پادشاه بعد از انتشار خبر کوچ و حرکت امیرالامرا از خجسته بنیاد خود بدولت بیست و پنجم محرم الحرام بخانۀ سید عبدالله خان تشریف آورده بانفاق بعضی امرای موافق و منافق بنای قرار صلح و عدم مخالفت و ترک مذاعرت بکفالت کلام الهی که از طرفین بمیان آمد مستحکم ساختند و دستار سر مبارک برداشته برسر عبدالله خان گذاشتند و روز دوم در قلعه و دولتخانه سید عبدالله خان را با مهاراجه اجیت سذگه طلبیده بتجدید عهد و پیمان اخوت و موافقت و اتفاق مبرا از نفاق درمیان آوردند و درین ماده باعتقاد خان و دیگر امرای برهم کار درهم انداز بمبالغه فرمودند که من بعد در همه باب باصلاح و رفع ماده نزاع

کوشند امیرالامرا بعد مطالعه و اطلاع بر مضامین نوشتجات مذکوره در مجمع دیوان بزبان آورد که اگر واقعی پادشاه را با ما نزاع و عداوت نمانده و بلا نفاق با ما سلوک خواهند نمود ما را هم جز اطاعت و نوکری مطلب و اراده دیگر منظور نیست بعد ملازمت و خاطر جمعی از بعضی مطالب زود بدکن مراجعت خواهیم نمود از شهرت ابن خبر فرحت اثر در همه مثل و خیمه بخیمه ترانه شادی و مصالحه و امید زود مراجعت نمودن بدکن بر زبانها جاری گشت اما روز دوم و سیم آن از زبان راوی ثقه و محرم راز حسین علی خان مسموع گردید که در خلوت بر زبان آورد که این همه دام افسانه و انسون ابله فریب که پادشاه می باند عبث است نمیدانند که گفته اند *

* مصرع *

نهان می ماند آن رازی کز و سازند مخفله

تقاضای مآل اندیشی نزد عقلا این است که اگر ما بقابوی پادشاه در آئیم رهائی و امان از جان نیابیم و اگر ما برو دست یابیم او را نجات متعذر گردد *

و نیز از نوشتجات حضور ظاهر گردید که سر بلند خان بسبب تغیر نمودن جاگیر که در چنان حالت بعضی محال سیر حاصل او را بمیر جمله دادند و عسرت خرچ و هجوم سپاه و طلب و تقاضای دیگر از باب طلب ترک نوکری و استعفاي منصب نموده فیلان و اعیان و اثاث البیت بجماعه داران و قرض خواهان داده میخواهت خرقه پوش گردد سید عبدالله خان اطلاع یافته نزد او رفته بتسلی او کوشیده رعایت نقد و فیل و اسب از طرف خود نموده صوبه داری

کابل بنام او مقرر کرده مرهون احسان خویش ساخت. و نظام الملک بهادر نیز از فاهمواری اطوار روزگار سفله نواز و تغیری بدوقت از مراد آباد که او را امیدوار وزارت و دیگر عنایات ساخته بحضور طلبیده بودند خدمت و جاگیر سابق را باعتقاد خان دادند پیدماغ و سوخته نا قدر دانیها گشته بود قطب الملک بتسلی او نیز پرداخته امیدوار صوبه داری مالوا نمود. و اعتماد الدوله که بی رخصت و بی حکم پادشاه از مالوا آمده مغضوب و بی منصب گردیده بود سید عبد الله خان او را نیز مطمئن خاطر گردانید و همه مدعیان دولت خویش را بانواع مدد و تفقد احوال ممنون ساخته امیدوار پرداخت حال نمود. و خان دوران را که از ابتدا باتفاق میر جمله از جمله هواخواهان پادشاه گفته می شد نیز رفیق و همدم و محرم خود ساخت. و نیز بظهور پیوست که روزی برای شکار موار شده قرار داده بودند که بعد مراجعت از شکار بدیدن قطب الملک تشریف آرند و چون خانۀ مه راجه اجیت سنگه که باوجود نسبت دامادی پادشاه با سید عبد الله خان همدم و همراز گشته بود و انتظار قابو میکشید سر راه واقع شده بود چنان تمهید مرکوز خاطر نموده بودند که وقت رسیدن سواری نزدیک خانۀ مه راجه که او البته مع نذر برای مجرا خواهد آمد در اهتمام کوشیده او را دستگیر نمایند یا بی آنکه این معنی بر خاطر پادشاه خطور نموده باشد بگمان و ظن که الخائن خائف واقع شده راجه از وسواس هراس آمیز قبل از مراجعت پادشاه بخانۀ سید عبد الله خان رفته پناه برد. بعده که پادشاه

وقت مراجعت برگشتی سوار شده می خواستند موافق قرار بخانه سید عبدالله خان تشریف ببرد درین ضمن برپناه بردن راجه بخانه سید عبد الله خان مطلع شده بیدماغ گشته بعد رسیدن کشتی برابر خانه سید عبد الله خان فسخ اراده نموده ملاحان را فرمودند که نواره را تند و جلد روانه نمایند و باجودیکه کارخانجات پادشاهی بخانه سید عبد الله خان آمده بود و قطب الملک بقصد استقبال برآمده تا کنار دریا رسید متوجه او نشده داخل درونخانه قلعه شدند - حاصل کلام بعد از کوچ حسین علی خان از اجین جمعی که از متصدیان بامید وعدۀ رخصت امروز و فردا تا اجین رسیده بودند و شهرت تمام داشت که از اجین مرخص خواهند نمود بظهور نیامد بکمال بی سرانجامی که هریک بامید خلاصی از فردا پور و برهانپور زیاده از دو سه جوزه رخت بر نداشته بود مایوس گشته تن برنواخت دادند و از جمله متصداران و اهل خدمت جمعی که رفاقت نتوانستند نمود بمنزل جاگیر مغضوب گردیدند - بعد که بسرحد رانا رسیدند قبل از ملازمت وکیل رانا بعضی دیهات و نیشکر زار بسیار بتاراج سپاه رفت همینکه زنار دار فرستاده رانا آمده هدیه و نذر نقد و جنس گذرانده ملازمت نمود و تاکید اهدام و قدغن عدم تاراج و پامال نمودند زراعتها پارۀ محفوظ ماند اما بعد از داخل شدن بسرحد تعلقه راجه دهیراج جی سنگه سوانی باوجود رسیدن یکی از نوکران عمده پیشکش او قبول نیفتاد و دبه بیشتر و زراعت و مواشی بسیار دست خوش تاراجیان گردید حتی زن و اطفال رعایا مح

آنچه دیگر بدست سپاه اقتاد غنیمت حلال دانستند بعده که سه چهار منزلی دار الخلافت رسیدند ظفر خان و راجه رتن چند و دیگر امرای رکاب و متصدیان حضور جوق جوق باستقبال شتافتند ظفر خان چون در تزک سواری بعد ملازمت خود نمائی بکار برده بود در اتمام خفت باورساندند - و هرزه درایان واقعه طلب و فتنه پردازان هنگامه جو در خلوت قابوی سر رشته سخن یافته بذکر در آوردند که پادشاه بعد قرار صلح مره آخری خفیه و آشکارا در تسلی و عطای اضافه و عنایات دیگر بمدعیان هردو برادر گوشیده پوشیده اشاره و پیام اراده بدانجام به پیش آوردهای بدنام می نماید و باغواهی بر همکاران بد اندیش تیشه بر پای خود میزنند خصوص سر حلقه بد خواهان سلطنت راجه رتن چند شکوه بیش از بیش نموده راهنمائی و مصلحتی که طریقه نمک بحرامان و بد خواهان دولت می باشد خاطر نشان و گوش زد حسین علی خان که آخر ماده وبال^۱ جان خود او و پامال گشتن تمام دولت باره گردید نمود و امیر الامرا زیاده از سابق کفیده خاطر گشت تا آنکه اواخر ماه ربیع الاول و اوائل سنه هشت جلموس بکنار سواد دار الخلافت طرف لائیه فیروز شاه دائره واقع شد وقتی که در سه کروهی شهر رسید باظهار بغی نمودن حکم طویل مخالفت صریح نواختن فرمود که خلعت داب پای تخت سلاطین صدای کوس شاد یانه بلند آوازه سازند و بشکوه پادشاهانه آمده داخل خیمه نزدیک سرای موضع باروی گردید و مکرر بر سر زبان می آورد که الحال من خود را در زمره نوکران پادشاه نمی دانم که پاس رعایت ادب آقا بجا آورم و از

عزل منصب و عتاب سلطانی اندیشه نمایم - و غریب تر آنکه پادشاه ساده لوح با وجود شنیدن صدای کوس و کرنای مخالف که بدان جرأت چنان بیباکانه و علانیه آواز شادیانه بلند ساخته گوش زد عالمی نمود و از اشاره دهل عدم اطاعت در هر کوچه و بازار طنبور صفت گوش موافق و مخالف را مالید پادشاه باز بهوش نیامده طریقه حزم و رای صائب از دست داده گاه مانند سرنا سر آستین غضب مالیده شروع به نغمه تهنید باظهار زجر و بیم نسبت بهر دو برادر می نمود و گاه بمقام آشتی در آمده در پرده نفاق در اختلاط بر روی مخالف می کشود - راجه دهیراج که برای یکرز نمودن و بقصد گوشمال سرکشان کمر بستن مصلحت داد فائده نداد و بعضی از امرای عقیدت کیش عرب و عجم که بدون توره در خویش طاقت صریح طبل مقابله و مقاتله نواختن نمیدیدند خصوص مغلیه که برین راز سر بسته اطلاع یافته بودند و هیچکس را یارای آن نبود که زبان بدان سرمکفون آشنا سازد از مشاهده نیرنگی روزگار و تسلط سرکشی هر دو صاحب مدار و سستی عزم و اغماض پادشاه خون جگر می خوردند بلکه با اشاره و اذن محمد فرخ میر اکثر بدیدن حسین علی خان مدرفتنند و از دریافت وضع مدعیان دولت با دل پر خون و زبان پر گله مراجعت می نمودند - بعد که چهار پنجروز بر آمدن امیر الامرا گذشت قطب الملک از زبان برادر تکلیف بمیان آورد که اگر راجه جی سنگه برهم کار را مرخص بوطن نمایند و خدمات توپخانه و داروغگی دیوان خاص و خواصان بمتوسلان ما بفرمایند و در قلعه بندوبست ماشون بلا و سواس آمده

ملازمت نموده آید بخواطر جمعی ماهر دو برادر آمد و رفت توانیم نمود خسرو سست عقل غافل از دغلبازی روزگار شعبده باز ادعای هر دو برادر را قبول نموده در باب خدمات چنان مقرر نمود که فی الحال اصالة بنام سید عبد الله خان و دیگر سادات باره و همراهان هر دو صاحبمدار می فرمائیم و نیابة اعتقاد خان و دیگر معتمدان حضور سرانجام دهند بعد چند روز که جشن نوروز قریب رسیده حجاب نیابت نیز از میان برداشته خواهد شد - و سیم ماه ربیع الآخر راجه دهیراج بموجب حکم که فرصت توقف يك روز ندادند از شاه جهان آباد برآمده روانه انبیر وطن خود گردید و همان روز میان راجه بهیم و راجه بد سنگه که بنی عم هم بودند و بر سر وطن بوندی باهمدیگر پرخاش و عداوت ارثی داشتند مابین راه جنگ واقع شد و از هر دو طرف چند راجپوت با دیوان بدسنگه کشته گردیدند و آخر کار مردم راجه بهیم غالب آمدند و بدسنگه مغلوب هراس گشته با چند سوار معدود فرار نموده خود را بر راجه دهیراج که حامی او بود رساند - و پنجم ماه مذکور قطب الملک و مها راجه اجیت سنگه با مردم معتمد خود بقلعه ارک درآمده مردم پادشاهی را از سر دروازاها بر خیزاندند و جا بجا بزد و بست خود نموده مردم خود را نشانند و از مردم عمده پادشاهی بغیر از اعتقاد خان و امتیاز خان مشرف دیوان خاص که عدم وجود آنها متساوی بود و ظفر خان که در سلوک و زمانه سازی نخود همه آش گفته می شد و چند خواص و خواجه سرای ناکاره دیگری بر در قلعه و گرد پادشاه نماند و امیر الامرا با شان و شکوه ملوکانه و آرامتگی

لشکر سوار گشته بتجمل تمام که اطراف قلعه لشکر او و مرهته ۲
 فرو گرفته بود سه بهری داخل قلعه گردید و بعد ملازمت چند کلمه
 ملالت افزا باظهار کلمه نصیحت آمیز گرفته و شنیده از خلعت و اسب
 و فیل و جواهر بعضی عذایات را باکراه خاطر گرفته باقی را عذر
 خواسته در تقدیم آداب نیز چندان نپرداخته بخانه خود مراجعت
 نمود مع هذا پادشاه چون کوه تحمل از جا در نیامده بفکر اصل نپرداخت -
 باز دفعه ثانی بتاریخ هشتم روز سه شنبه که سادات به بندوبست
 قلعه قرار واقعی پرداخته بودند قطب الملک و مهاراجه با معتمدان خود
 و فوج انتخابی داخل قلعه شده بدستور اول روز مردم پادشاهی را ازان
 احاطه برآورده دروازه ها بمردم کاری معتبر و معتمد سپرده کلید
 دروازه های دیوان خاص و خوابگاه و عدالت نزد خود طلبیده بعد فراغ
 خاطر جمعی پیغام که بحسین علی خان نمک بحرام رسید باهتمام شان
 و دبدبه سلاطین که افواج او از اول روز شروع بآمدن و فرو گرفتن
 اطراف قلعه نموده بودند سوار گشته معین الدین گمنام را که بنام
 پسر اکبر همراه آورده بود بشهرت سپردن بر فیل سوار ساخته با خود
 گرفته در خانه خود نزدیک بقلعه ارک که بباره دری شایسته خان
 مشهور بود فرود آمد - و سید عبد الله خان نزد محمد فرخ هیر پادشاه
 هوش باخته رفته باتفاق اجیت سنگه بذکر تکالیف شاقه و عدم قبول
 نیابت خدمات مذکوره باظهار عالم عالمه شکوه از زبان برادر
 مشتمل بر اینکه چون در مقابل و عرض تردد و جانفشانی و حسن
 خدمتی که در خدمت جد شما و در رکاب آنحضرت از ما بدل و جان
 بظهور آمده و در جان نذاری نمودن خود را بهیچ وجه معاف نداشتیم

ازان پادشاه حق نشناس سواى سوء ظن و گمان بد و فکر فاسد و اراده باطل که در حق فدویان بخاطر راه میدهند مشاهده نموده ایم چنانچه شاعر مقال ما فرامین است که متضمن بر اشاره عدم دخن و فتن بدنه بی تخصص بدنام دژ خان افغان بیدین و دیگر سرکشان آن سر زمین و صاحب دژان دکن صادر شده در دست داریم و نظر بر خلاف عهد و پیمان که از دودمان صاحب قران در باره احدى دیده و شنیده نشده درین عهد انتهای بد عهدی ظاهر گشته و سواس هراس آمیز ما رفتی بر طرف شود که اختیار خدمات حضور بلا قصد نیابت بماتعلق گیرد و ذکر شروط دیگر بمیان آورد پادشاه معذور از عقل بعد از دفعه و وعده جشن بپیش آورد و از طرفین گفتگو بطول کلام ملالت انجام و کلمات درشت بدمرغ بد فرجام منجر گردید و پادشاه بر آشفته تاب حوصله نیاورده اول اعتقاد خان را که فی الواقع ماده آخر فساد او بود بعده قطب الملک را مخاطب ساخته دوسه کلمه عذات آمیز بر زبان آورد اعتقاد خان دران حال خواست بکلمات ابله فریب در اصلاح کوشد چون سر رشته اختیار هر دو طرف از دست رفته بود سید عبد الله خان نیز او را مخاطب بدشنام ساخته باز آن برگشته بخت بدنام را فرصت حرف زدن نداده فرمود از قلعه بر آرند و اعتقاد خان عقل و هوش و آبرو باخته جان بدر بردن غنیمت دانسته بپالکی سواری خویش خود را نتوانست رساند و بر پالکی امتیاز خان سوار شده راه خانه اختیار نمود و از هر گوشه و گذار آن حصار آثار فتنه و صدای آشوب بلند گردید و پادشاه از مشاهده بر گشتگی ایام خود را بمحل رساند

درین قیل و قال پراختلال سرا پا وحشت چادر ظلمت شب از شش جهت گبند نیلگون فرو هشتند و تخت آبنوسی سیاه فام شام بر پشت فیل قیرگون راژگون بستند و ابواب تردد بر روی مردم بیرون و اندرون قلعه بسته گردید آن شب تمام شهر پراز وسواس و فتنه بود و فوج هر دو برادر جابجا در کوچه و بازار مستعد و مهیا بر امپان ایستاده بود و کس نمیدانست که در قلعه چه گذشت و چه می گذرد و سید عبد الله خان و راجه اچیت سنگه با اعیان خویش در مشورت و اندیشه آنکه شب حامله تا فردا چه زاید جابجا با احتیاطی که بایست بسر بردند و سرداران مرهقه مثل کهندو دیپاریه و بالاجی بشو ناته و سنتا و غیره باده یازده هزار سوار چهار پاس شب در پاس کرباس آهنی اساس مستغرق هراس و اندیشه آنکه همینکه مهرهای آبنوس شب از بساط زمین چیده شود و هنگامه دار و گیر بلند گردد قابوی وقت از دست نداده دست تپاول بتاراج مال و عیال مردم بازار دراز نموده دخیرها اندوزند ستاره می شمردند بعده که آفتاب جهان آشوب سراز در پیچته مشرق بر آورد و خبرهای مختلف راست و دروغ از گشته شدن سید عبد الله خان و دیگر هنگامه وحشت افزا برالهنه عوام جاری گشت و اعتقاد خان و بعضی امرای بلخبر از مآل کار طرف بازار سعد الله خان بقصد مقابله امیرالامرا خواستند سوار شوند شهرت سوازی آنها و رسیدن و پیدا شدن نشانهای اعتماد الدوله محمد امین خان و چین قلیچ خان بهادر که از راه زمانه مازی و پخته کاری بقصد رفاعت حسین علی خان از خانه

در آمده بودند بدون آنکه با مرهنة مقابلہ و مقاتلہ رود و دود کار بکارزار
 افتد بمجرد آنکه چہارده پانزده سوار از نوکران خان دوران مشہور
 بکمل پوش چند تیر طرف آنها انداختند آن گرده بی شکوة مغلوب
 ہراس گردیدہ ہمہ سرداران فیل ہوار و اسب و پالکی سوار مع
 دہ یازدہ ہزار سوار یکبار بقصد فرار دل و دست و پا باختہ اسب تاختہ
 رو بہریمت آوردند - لچہای بازار و تماشائیان بیکار و مغفلان بی روزگار
 خبردار گشتہ تیغہا آختہ از ہر طرف دست و بازو بکشتن و تاراج
 نمودن آنجماء بد فرجام گشادند و دستار از سر و سر از بدن و
 نیژہ از دست و شمشیر از کمر می ربودند و چون گنگہ رم خوردند
 گوسفندان از گرگ پیش انداختہ خانہای زین خالی و رنگین از خون
 آن اجل رسیدگان می نمودند و اسب و اصلحہ متصرف می شدند
 حتی قصابان و گاوان و خاک روبان و دیگر کامبان بازار بضرب
 شمشیر و چوب و دشنہ زبان و نگاہ زہر چشم ہرچہ میتوانستند
 ازان دل باختگان تہہ کار مردم آرار کشیدہ می گرفتند بلکہ در اول
 فرار آن قدر بہالہ و آفتاب گیر کہ سرمایہ اعتبار آن جماعہ داران
 بیعار می باشد بلا گردان جان نمودہ انداختند کہ برای بعضی
 بی سروسامان مصالح و سرمایہ چہیز آمادہ گردید و بسیاری ازان
 مدبران بیعار سراپا برہنہ و عویان گشتہ مشمت مشمت خس و
 خاشاک بازار و گاہ نجاست آلود خانہ خاک روبان در دہان
 گرفته باظہار عجز و آمان جان موافق رویہ دکنیان در فرار
 بر یکدیگر سبقت می نمودند و جمعی کہ زخم برداشتہ طاقت
 گریختن نداشتند در دست و پای ارادل بازاریان می افتادند و

فرخ سیر

بعضی سیاه جرده قوم دیگر نیز بگمان و مشابَهت سیاه روئی آنها کشته و زخمی گردیدند و از سر رسته چوٹ سعد الله خان که نزدیک دروازه قلعه ارک واقع شده تا بنگاه آن گروه که از سه چهار گروه زیاده مسافت داشت همه جا ازان قوم ضال کشته و زخمی گشته قطار قطار در رسته بازار افتاده بودند - مسود ادراق از شروع گرمی هنگامه فرار آن جماعه بد کردار ایستاده بنظر غور ملاحظه می نمود از جمله چهار صد پانصد آفتاب گیر که میان هر پانزده بیست سوار آن گروه یک آفتاب گیر نگاه میدارند و سرمایه فخر میدانند نشان یکی از آنها بدست حاملان آن مختولان بنظر نیامد و چه اسپان و مادیان مقتولان که میان خوگیر اکثری زر و زیور اندوخته تاراج نگاه میدارند و چه همیانیهایی زر سرخ و سفید که از دیهات مابین راه تعلقه راجه دهیراج و دیگر مسافران بدست آورده بودند از کمر و خوگیر آن مردودان که بدست مغلان بی روزگار و لچهای بازار نیفتاده شاید که کمتر در معرکه فرار آن شقیان مردم آزار بدین شمار بدار البوار پیوسته باشند - قریب هزار و پانصد سوار و پیاده با سقا نام سردار فیل سوار مع دوسه سر گروه گمنام دیگر زیر تیغ آبدار آمدند و بسیاری زخمی گردیدند این معنی محض از فضل و کرم الهی رو داد و الا فرزندان آن مدبران قرنهای بدشمار سرمایه لاف و گداز می نمودند که بپای تخت دهلی رفتیم و بمدد و یازوی مرهته پادشاه هند مقید گشت و دیگری را سربر آرای دهلی گردانیدیم *

الحاصل چون درین هنگامه جهان آشوب که خبر فرار دکنیان

انتشار یافت و خبرهایی فساد افزای اندرون قلعه خصوص از کشته شدن عبد الله خان در هر کوچه و محله زبان زد مردم خاص و عام گردید غازي الدین خان غالب جنگ و سادات خان خمسر پادشاه مع پسر از خانۀ خود سوار شدند و اعتقاد خان باتفاق سید صلابت خان داروغۀ معزول توپخانه و میر مشرف که سابق از نوکران عمدۀ حسین علی خان بود و درینولا بمنصب پادشاهی سوافرازی داشت و منوهر هزاری پادشاهی با دوسه هزار مردم احشام طرف بازار سعدالله خان معرکه آرا گشتند و ازین فوج کشیها و انتشار اخبار قلعه دار استقلال اکثر جماعه داران عمدۀ سادات خلل پذیرفت - و چهار پنج هزار سوار که طرف بارۀ دری در فکر فرار بودند از رسیدن اعتماد الدوله و پیوستن بحسین علی خان استقامت ورزیدند و نظام الملک فتح جنگ بهادر چون دید که کار از دست رفته بمدد عقل دوربین فائده در حرکت ندانسته ناچار خانه نشین گردید و خان دوران نیز از خانه بر نیامد امیرالامرا نظربه هنگامه و فساد بیرون بسید عبد الله خان تاکید انفراغ مقدمه گفته فرستاد و نوجها برای مقابله و دفع فساد نام برد ها تعیین نمود و از خبر حیات و غلبۀ قطب الملک اندرون قلعه انواع دل باختۀ برهم خورده بیرون باز فراهم آمده مقابل غازي الدین خان و سادات خان مع پسر که تا چاندنی چوک جلو ریز رسیده بودند جلوه گر گشتند و شروع بزدن بان و بزدق نموده صدای دار و گیر بلند ساختند در اول حمله رخ فیل غالب جنگ از صدمۀ بان برگشت و از اسب تازی فوج سادات بارهه بساط فراهم آمده سوار و پیداد

غالب جنگ مغلوب هراس گشته رو بفرار آوردند و پسر سادات خان زخم برداشته در بند فرزین افتاد و خود سادات خان نیز زخم کاری برداشت که بهمان زخم شه مات اجل گردید و درین ضمن آغرخان که از شجاعان مشهور و صاحب برادری بود با جمعی از مغلان سوار شده از روبروی دروازه لاهوری نمودار گردید مردم حسین علی خان اطلاع یافته دروازه را بر روی آغرخان بستند ناچار معاودت نمود و اعتقاد خان با همراهان طرف چوک سعد الله خان نزدیک خانه خود حمله نموده مورچال بسته دست و پای بیجا زده آخر دلباخته بپای خود آمده دستگیر گردید و از شامت او بازدهام عام چند دوکان رسته بازار سعد الله خان بتاراج رفت *

هنوز بازار دار و گیر گرم بود که شادیانه جلوس شمس الدین ابوالبرکات رفیع الدرجات چنانچه مفصل بتحریر آن می پردازد بلند آوازه گشت و منادی الامان بگوش هوش باختگان آن هنگامه رسید - تفصیل این اجمال آنکه چون پادشاه مظلوم خود را بمحل رساند سید عبد الله خان و راجه اجیت سنگه سنگدل با جمعی از افغانه و دیگر معتمدان در انتظار آنکه چون پرده ظلمت شب برداشته شود و علم جهان افروز صبح افراشته گردد نراد فلک دغلباز چه نقش تازه بر روی کار آرد شب با احتیاطی که بایست ما بین بیم و رجا بپایان رساندند همینکه آفتاب رفیع الدرجات جهانتاب با تیغ دودمه سراز جهروکه مشرق بر آورد و بیرون قلعه هنگامه شهر آشوب شب چنانچه بگزارش آمده زبان زد خاص و عام گردید هر چند خواستند که پادشاه را بافسانه و افسون پیام از

محل بر آرند فائده نه بخشید و کنیزان حبشی و ترکی مستعد جنگ شدند آخر کار افغانان و چپلها به پشت گرمی نجم الدین علی خان برادر خرد قطب الملک و پسر صلابت خان روهيله و بعضی نمک بحرامان دیگر بمحل در آمدند و محمد فرخ سیر را بعد جست و جوی بسیار که در گوشه و کنار بام محل پنهان شده بود و چند زن محل را خفت رسانده نشان یافتند به بیحرمستی تمام کشیده بر آوردند و والده و زوجه و صبیله و بیگمان دیگر که اطراف آن شاه مغموم مظلوم را هاله وار فرو گرفته بودند در پای افغانان و چپلها می افتادند مذمت و الحاح می نمودند - آنچه درین هنگامه رستخیز قیامت آشوب گردید که از هر طرف و گوشه محل فریاد برخاسته بود و آنچه از تاراج و بیداد رفتن زیور و آبرو گذشت زبان قلم در تحریر تفصیل آن قاصر است بهر حال آنچه بر نروع دودمان خاندان صاصبقران گذشته در هیچ زمانی از ازمینه بر هیچ پادشاهی از سلاطین سلف که جان و آبرو و ناموس پردگیان بمعرض تلف درآید رو نداده *

الفصله محمد فرخ سیر را از میان انبوه زنان به بیحرمستی تمام کشان آورده محکول ساخته در حبس خانه که بالای تربولیه اندرون قلعه بصورت قبر پوشیده چون گور مظلوم جای تنگ و تاریک برای محبوسانی که خواهند بانواع شکنجه عذاب نگاه دارند ساخته بودند زنده بگور در آوردند و دران کنج غم و الم که سوای یک طشت و آفتابه برای قضای حاجت و صراحی آب دیگر رفیق و همدم نبود محبوس ساختند

هیچ دیدی که درین بزم دمی خوش به نشست

که نه در آخر صحبت بندامت برخواست

سلطنت پرفساد محمد فرخ میر شهید مرحوم موای یازده ماه
سلطنت جهاندار شاه که در ایام سلطنت خود در دفاتر ثبت نموده
بود شش سال و چهار ماه و کسری محسوب گردید تاریخ این حادثه
عزل و نصب که بحکم پادشاه لم یزل یکی از تخت بتخته و شکنجه
اجل منجر گشتن گرفتار گردید و دیگری بعد از هفت سال از
حبس خانه برآمده بر تخت جلوس نمود (فاعتبروا یا اولی الابصار)
یافته اند (+) فی الواقع هر که از دل و گوش پند نبوش و دیده بصیرت
غور نماید باید که از گردش زمانه ناهنجار روزگار ناپایدار اعتبار تمام
بر دارد و دل بدین عجزه شوهرکش نه بندد * * بدت *

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ

ازین فسانه و افسون هزار دارد یاد

(+) همچنین در نسخ همت لیکن عدد آن بحساب جمل

موافق سنه واقعه برابر نمی آید *

ذکر سلطنت بی اعتبار چند روزۀ ابو البرکات رفیع الدرجات که بواسطهٔ چهاردهم بامیر نیمور میروند

بعد خاطر جمعی از طرف پادشاه مظلوم مغموم در همان
گرمی دار و گیر که از هنگامهٔ فساد اندرون و بیرون قلعه و شهر پر
آشوب بود نهم ربیع الآخر مطابق دهم اسفندار ماه الهی یکپاس
و چهار گهری از روز چهار شنبه گذشته سنه هزار و صد و سی
و یک هجری شمس الدین ابو البرکات رفیع الدرجات پسر
خرد رفیع الشان نبیرهٔ خلد منزل بهادر شاه نوادهٔ محمد اکبر خلف
خلد مکان که بیست سال از مرحلهٔ عمر او طی شده بود و (وارث تاج)
تاریخ ولادت او یافته بودند و مدقوق بود از حبس برآورده بسبب
شورش عام و غلبهٔ ازدهام فرصت فرستادن حمام و تبدیل رخت
و آرایش و زینت تخت نیافته با همان لباسی که در بدن داشت
سألهٔ مروارید بگردن او انداخته بر تخت نشاندند و صدای
شادیانه برای رفع فساد و آشوب شهر بلند ساختند ندای الامان الامان
در دادند - و قطب الملک بعد تقدیم آداب مبارک باد با همدان
خاص و نوکران معتمد اندرون قلعه مانندن قرار داده بر سر
دروازها و اطراف دیوان عام و خاص همه جا مردم خاص معتبر
خود منصوب نموده از خواجه سرایان و خواصان و دیگر عمله

و فعله کار خانجات منجمله نوکران اعده‌ادی خویش مقرر ساخت -
در دیوان از اول روز بحسب آرزوی راجه اجیت سنگه داماد
کش و راجه رتن چند شدید العداوت حکم معافی جزیه نمودند و
احکام امن و امان سلطنت باطراف روانه ساختند و اعتقاد خان را
بخفت و خواری تمام مقید ساخته جاگیر و خانه او را که
باوجود تفرقه نمودن نقد و جواهر از زر سرخ و سفید و طلا و مرصع
آلات و ظروف نقرهها مالا مال بود بضبط در آورده باز برای تحقیق و
باز یافت جواهر و مروارید عطا کرده پادشاه خفت می‌رسانند
همچنان جاگیر پسران سادات خان و شایسته خان که خسربوره و
خالوی پادشاه مظلوم می شدند و سید صلابت خان داروغه توپخانه
و افضل خان صدر و همدان و هواخواهان دیگر بضبط در آوردند
الامراتب و جاگیر صبیغه راجه اجیت سنگه زوجة فرخ سیر برای
خاطر داشت راجه بحال داشتند - و منصبداران و الاشاهی که بسیاری
بقرار پنجاه روپیه در ماهه و بعضی زیاده تا مقرر شدن جاگیر نقد
می یافتند و جمعی جاگیر داشتند و اکثری بامید یافتن نقد جاگیر
خود را در جرگه منصبداران محسوب می نمودند آنها را فرمودند
که هرکه اراده نوکری دارد در سرکار حسین علی خان اسپ بدافع
رسانده موافق شرح دیگران پنجاه روپیه سراسری می‌گرفته باشد -
و بخشگیری دوم را باسم اعتماد الدوله محمد امین خان بهادر بحال
داشتند و بخشی سیوم بنام ظفر خان از تغیر هیف الله خان
مقرر فرمودند و دفتر بخشی چهارم از میان برداشتند و صوبه
مالوا را عوض صوبه داری پتله که سابق قرار دات نموده بودند

بنظام الملك بهادر فتح جنگ که نظر بر نیرنگی وضع روزگار قبول نمی نمود بقرار عهد و پیمان عدم عزل آرزائی داشتند - و سر بلند خان مبارز الملك را که قبل از تبدیل سلطنت بکابل مرخص شده ده پانزده گروهی رفته فرود آمده انتظار انجام وضع سلطنت میکشید باز نزد خود طلبیده از مرنو خلعت امتقلال بحال داشتن خدمت سوانق تجویز هابق داده بتسلمی او پرداخته نظر بر دنع فتنه مرخص فرمودند - و فوجداری مراد آباد بنام سیف الدین علی خان برادر خود مقرر ساختند - و محمد رضا نام را قاضی القضاات حضور و میر خان خالد مکانی را که صوبه دار اکبر آباد بود صدر الصدور نمودند - و بدیانت خان خوانی نبیرگ امانت خان دیوانی خالصه و بنام راجه بختمل دیوانی تن قرار یافت اما همه متصدیان ملکی و مالی حتی ارباب عدالت فی الحقیقت نائب بی اعتبار راجه رتن چند بودند - و همت خان را که از محرمان همراه سید عبد الله خان گفته می شد مشرفی دیوان خاص و عام و معلمی و اتالیقی پادشاه ضمیمه خدمات دیگر مقرر فرمودند - و در خدمات دیگر صوبجات در دست برای برهم نخوردن نسق آنقدر تغیر و تبدیل راه ندادند مگر قلعه داری ماند و را از مرحمت خان پسر امیر خان که از خاندان با نام و نشان بود و در تنبیه و تادیب مفسدان کوه نشین و قطاع الطريق آن سرزمین و نسق حوالی قلعه تا تعلقه فوجداری خود بواقعی کوشیده سرانجام می داد وقت آمدن حسین علی خان از دکن چنانچه بگزارش آمده در ملاقات نمودن و دیگر تقدیم خدمتگزاری

از کوتاهی نظر بر پاس آداب حضور و سوء مزاجی پادشاه
 بظهور آمده بود تغییر نموده به خواجم قلی خان تورانی مقرر ساختند -
 و راجه اجیت هنگه که صوبه داری احمد آباد بدر بدستور سابق
 بحال داشته بودند می خواست رخصت احمد آباد حاصل
 نماید و از طعن زبان مردم که مفصل بتحریر آن خواهد پرداخت
 نجات یابد میسر نیامد - درین ضمن که دو ماه از حبس پادشاه
 مرحوم مظلوم گذشته بود از آنکه دران مکان بانواع شکنجه عذاب و
 مبتلا باقسام بلا بصر می برد و بر روایت مشهور باوجود مکحول
 ساختن نور باصرا او بالکل زائل نشده بود از راه ساده لوحی و حب
 ریاست که ویران کن و دشمن جان و ایمان چندین هزار خانه
 آگاه دلاں ست گاه بمردعیان سلطنت پیغام عذر ایام گذشته داده تکلیف
 باز بر تخت نشاندن و خود هر دو برادر باصور سلطنت پرداختن
 بمیان می آورد و گاه بعبد الله خان افغان که بنگاهبانی آن
 پادشاه زنده بگور مقرر نموده بودند بتملق پیش آمده امیدوار منصب
 هفت هزاری ساخته مشورت برآوردن خود و رساندن نزد راجه دهیراج
 جی سنگه حوائی که وسیله نجات خود میدانست می نمود و آنها
 بر اراده مافی الضمیر او اطلاع یافته بصاحبمداران سلطنت خبر می
 دادند تا آنکه برهنمائی دیگر همدمان صاحب مدار بفکر قطع
 شجر حیات آن محبوس ساده لوح افتادند و دوبار مسموم ساختند
 کار گر نیامد دفعه ثانی یا ثالث که اثر بخشید چون جان بسختی
 زود بر نمی آمد نظر بر انتهای سختی هر دو برادر که باوجود
 کفالت قسم کلام الهی که در حق او نموده بودند خلاف آن بظهور

آمد تاب هوصله و صبر نیاورده از زبان کلمات لغو و درشت نصیحت
 بهر دو صاحب اختیار و کلام الله که چرا هزای حرام خواران تا حال
 نداده بر می آورد و حرفهای ناگفتنی می گفت هر دو مدعی
 دولت خبر یافته فرمودند تسمه کشیده زود فارغ سازند وقت تسمه
 کشیدن بهر دو دست تسمه را گرفته دست و پای حاصل زدن گرفت
 محصلان جلاد پیشه بضر زدن چوب دستهای او را از کار انداختند

* بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز

کالوده کرده اند بزهرا این نواله را

اگرچه در السنه شهرت تمام دارد که دران حالت اضطرار کارد و خنجر
 بر بدن او نیز رساندند اما آنچه محرر و موانع مسموع نمود کار بزدن
 سر خنجر و کارد نکشید بهر حال بعد دوازده بهر بکفن و دفن پرداخته
 تابوت برای بردن بمقبره همایون بر آوردند و دوسه هزار مرد وزن
 خصوص لجهای شهر و فقرا که از ویض یافته بودند پیش پیش تابوت
 گریه و نفرین کنان و دشنام دهان با گریبانهای چاک خاک بر سرانشان
 میزدند و دلاور علی خان بخشی حسین علی خان و سید علی
 خان برادر بخشی سید عبد الله خان که مامور بهمرافقه رفتن تابوت
 گردیده بودند آنها نیز با جمعی از اعیان شهر رقت کنان مجبور
 در رفقت بودند و مردم سنگ بر پالکی و امپ سواری آنجماعه
 می انداختند و نان و پول سیاه که خیرات بفقرا میدادند نمیگرفتند
 و روز سوم جمعی از لجهای گدا پیشه بر سر چیوتره که پادشاه
 مرصوم را غسل داده بودند فواهم آمده طعام وافر پخته بفقرا

خورانده مجلس مولود نموده تا صبح احيائي شب بجا آوردند *
عجب مكانات و كارخانه درگاه الهي است كه هرگاه آن هر دو برادر
از ملاحظه جان خویش بقوه افتاده بدین مرتبه منگدلي را كار
فرموده از بدنامي آفاكشي و بر انداختن دولت باره نیندیشیدند
و بايستي كه در همان روز اول بعد دستگیر نمودن بي آنكه بچندین
عذاب شدید مبتلا سازند آن گرفتار دام بلا را ازین تنگنا سراي فانی
فارغ مي ساختند اما نزد عقلا ظاهر و مبرهن است كه در عالم
مكانات و عدالت منتقم حقيقي آنچه ازان پادشاه براهنمائي
بدعاقتبان ديگر بر ديگران از بدعت نسمه كشیدن چندین نفر
مظلوم و مكحول ساختن برادران معصوم و حبس و قتل بيگناهان
مغموم گذشته ميبيايست تلخی الم هريك برو نیز بگذرد تا بحكم
فاعتبروا يا اولی الابصار ناظران از نظاره آن اعتبار بردارند و بدیده
تامل غور کنند كه بعد این حادثه كه بران پادشاه شهید مرحوم گذشت
در اندك ايام بران مدعیان دودمان صاحبقران بلا مهلت فاصله
چه گذشت و از آنچه كاشتند چه محصول برداشتند *

القصة بعد ازین واقعه بقول عوام آنچه از خزانه و جواهر و مرصع آلات
و قبایل و اسبان پادشاهي بود بتصرف و اختیار خود در آورده هرچه
خواستند انتخاب نموده داخل كارخانجات خود حصه رسد هر دو برادر
نمودند از آنكه سيد عبدالله خان بمحبت زنان و عشرت نسا نهایت
و رغبت داشت بر روایت مشهور دو سه زن حور لقا از جمله محرمان حرم
پادشاهی پسند نموده بتصرف خود در آورد هر چند كه از زرداتی
هرص و خواهش شهوت رانی قریب هفتاد هشتاد زن خوش ادای

هورمئال فراهم آورده با آنها نرد عشرت ميپاخت اما اينكه بعد
 اين سوانح روزي يا شبی بدون تهلكه و وسواس آفت جان و
 آبرو هر دو برادر بمراد دل كامراني نموده لذت زندگانی در يافته
 باشند ميسر نيامد اولاً ميان هر دو صاحبمدار محبت اخوت بكدورت
 باطنی و وسواس غلبه تسلط هر يكي بر ديگري مبدل گرديد
 و زمام اختيار امور ملكي به نسبت وزارت هر چند بحسب ظاهر
 بدست برادر كلان بود اما اميرالامرا حسين علي خان كه در شجاعت
 و تهوری و كرداني و فيض رساني و معامله فهمی غرور بمرتبه
 داشت كه هيچ احدی را موجود نميدانست و وجود برادر كلان
 نميكذاشت و بيشتری از امرای جلالت پيشه كار طلب را برعايت
 و اعانت با خود رام و رفيق ساخته اختيار بددربست ملك را
 ظرف خود ميكشيد بدین سبب در السنه و افواه عوام اقسام
 گفتگوی نا موافقت برادران زبان زد ميگرديد و با وجود غبار خاطر
 بميان آمدن بحسب ظاهر از ملاحظه فساد و عناد معاندان ديگر
 بمرتبه سر رشته اخلاص و اتحاد اخوت را از دست نميدادند كه
 دست و زبان رخنه جويان واقعه طلب دراز تواند گرديد - و موای
 آنكه بضبط اموال اسرای مغضوب و منكوب پردازند و بگرد آوری
 خزانه و جواهر دور و نزديك صرف اوقات نمايند و برای تنبيه و
 تاديب سرکشان اطراف كه از شنيدن گردش سلطنت سر بطاعت
 فرود نياوردند و آوردن خزانه دور دست افواج تعيين فرمايند
 فرصت آن نداشتند كه بكار ديگر ارباب حاجت پردازند - و راجه
 اجيت سنگه كه در همان ايام مبلغ كلي از نقد و جواهر گرفته

رخصت احمد آباد گرفته بود از هر دو طرف رسته بازار که عبور می نمود کلمات لا یعنی و دشنام صریح از زبان او باشان و لچهای بازار بگوش او میرسید و میگفتند خون بهای داماد گرفته میخواهد با روسیاهی ازین شهر برآید از شنیدن این کلمات تنگ آمده یک دو نفر را حکم کشتن سرسواری نمود - روزی چند نفر کشمیری را بدین تقصیر گرفته بفرموده سادات بر خر سوار نموده تشهیر دادند در اثنای ندای دهل زن و غلوی آواز طغیان کشمیرها نیز بفریاد این نغمه با دیگران همزمان میگشتند که سزای حرام خوران بد اندیش همین است - هنوز از خون ناحق پادشاه شهید ده پانزده روز نگذشته بود که خبرهایی مختلف فساد انگیز قلعه اکبر آباد که بتفصیل آن خواهد پرداخت زبان زد مردم عام گردید و روانه شدن راجه اجیت سنگه موقوف شد - و در همین آردن رسیدن حیدر قلی خان که متصدی گری بندر سورت اصالة و صوبه داری احمد آباد از طرف مصاصم الدوله نیابة داشت اتفاق افتاد هر چند که بسبب گرد آوری اضافه نمایان محصول بندر و محال خالصه که بآنانت خان دوران بعهده خود گرفته بود خود را نزد پادشاه نیک نام ساخت اما از بعضی سختی اطوار و ظلم او که هر بهیچ امیر حضور فرود نمی آورد و در ایام دیوانی دکن نیز بحمايت خان خانان میر جمله که دران ایام مربی او بود سید عبد الله خان را از خود راضی نداشت و در بندر سورت و احمد آباد دیگر متصدیان پادشاهی و جاگیر داران ازو نا راض بودند و شکوه کشتن بلبه داس پیشکار بندر سورت بسپامت تمام بعلت باز یافت زر حسابی و غیر

حسابی سرکار و سیاست نمودن جمعی بوسیله منع مسکرات و دیگر
نسق ملکی متواتر بحضور رسیده بود و هرگاه ذکر او نزد سید
عبد الله خان بمیان می آمد حواشی مجلس زبان بشکوه او
آشنا می ساختند روز بروز بر مزید ملال قطب الملک می افزود
لذا سید عبد الله خان او را معزول ساخته انتظار می کشید و قرار
داده بود که هرگاه برسد زیاده از اعتقاد خان بدو خفت رساند
اما از آنکه ستاره طالع او دران روزها در اوج بود و از آوازه رشادت
و جرهر تردد و کار طلبی و کاردانی او که بظلم منحصر گردیده بود
بمدد موافقت ایام خصوص از جنگی که مابین راه احمد آباد
با صفدر خان بابی نموده باوجود فراهم آمدن چهار پنج هزار
سوار افغان و چهار پنج هزار کولی جنگی با او که سیوم حصه آن
جمعیت با حیدرقلی خان نبود برو غالب آمد گوش امیر الامرا
پیرگشته بود بعد رسیدن اکبر آباد با غیور خان همشیره زاده
هر دو برادر که صوبه دار اکبر آباد نموده بودند سلوک نموده
بوساطت او راجه رتن چند و دیگر همدمان هر دو صاحب مدار
را با خود رام ساخت و درین ضمن ماده شورش اکبر آباد بمیان
آمد لهذا امیر الامرا شفیع جراثم حیدرقلی خان نزد برادر کلان
گردید و حیدرقلی خان در اطاعت امر و سلوک که بایست چنان
با حسین علی خان موافق تقاضای وقت جوشیده خود را
باطاعت از هوا خواهان بی ربه و رنگ و نموده که نقش
غیر خواهی و کار طلبی او در خاطر امیر الامرا دلنشین گردید
و مداوت بمحبت مبدل گشت و او را مشیر و همراز خود ساختند *

و در همین آوان یعنی غورک رجب سنه هزار و صد و سی و یک
از سوانح اکبر آباد بظهور پیوست که هزاریهایی قلعه اکبر آباد
بیست و نهم جمادی الاخری نیکو سیر نام پسر محمد اکبر نبیره
خلد مکن را که در قلعه محبوس بود بسلطنت برداشتند و غیرت
خان را که صوبه دار اکبر آباد بود بضرب توپ از عمارت دارالامارت
بر آوردند و زر و سیم را بدین سکه مسکوک ساختند * بیت *

بزرگ سکه صاحب قرانی * شه نیکو سیر تیمور ثانی
تفصیل این اجمال آنکه در سنه هزار و هشتاد و نه که محمد
اکبر پسر خلد مکن بغی ورزیده بود خلد مکن نیکو سیر نام پسر
شیر خوار او را با دو دختر مقید ساخته بقلعه اکبر آباد فرستاده
بودند و هر دو دختر یکی بشاهزاده رفیع الشان و یکی بشاه زاده
جهان شاه پسران بهادر شاه منسوب گشتند و نیکو سیر در قلعه مذکور
چهل سال بناکامی بسر برد و متوسلین نام زنان دار ناگر که از
متوسلان نیکو سیر گفته می شد و با هزار یهائی قلعه رابطه داد و
ستد داشت و از معالجه بعضی مرض و زخمها و قوف حاصل
کرده بود در ایامی که امیر الامرا از دکن عازم دار الخلافت گردیده
بود آن سرمایه فساد آمده بوسیله بعضی مصاحبان حسین علی
خان و همقومان خود بخدومت امیر الامرا راه آمد و رفت و
روشناسی بهم رساند چون حسین علی خان بسبب عود زخمها
گاه گاه محتاج دوائی معالجه می شد بدست آویز و قوف طبابت
در خلوت راه حرف زدن بهم رساند و با بعضی همدمان محرم خود
را همراهی و مساز را نموده براراند امیر الامرا اطلاع یافته از راه

کم ظرفی جرأت نموده بواسطت هزاربهای حسین علی خان که با هزاربهای قلعه اکبر آباد رابطه خویشی و رمل و رسائل داشتند بفکر و خیال خام کاری افتاده بی آنکه باستحکام بنای پیشرفت کار پردازند و نظر بر مآل سرانجام کار نمایند یا در سه امیر نامی را با خود رفیق و همراز سازند چنان کار عمده را بازی طفلان دانسته بوکالت نیکو سیر که آن محبوس مایوس از هوا و هوس روزگار نیز اصلاً ازین مقدمه خبر نداشت پیغام بمیان آورد که اگر نیکو سیر را بسلطنت بر دارند از جاده اطاعت قدم بیرون نخواهد گذاشت چون این معنی از ملاحظه انشای راز خلاف رای و مرضی امیر الامرا حسین علی خان ظاهر گردید او را مغضوب ساخته از مجرا ممنوع نموده در فکر مقید ساختن او افتاد مترعین که از کهنه رندان فتنه انگیز بود همینکه بر قصد امیر الامرا مطلع گشت فرار نمود و در مابین فرصتی که بر پادشاه شهید آن هنگامه گذشت و شورش سلطنت در میان آمد خود را نزد راجه دهیراج جی سنگه سوانی رسانده بقول عام بعد استحکام عهد و پیمان مدد در باب برداشتن نیکو سیر بسلطنت خط راجه دهیراج و نوشتن خود برای راجه چهیدلا رام بهادر ناگر صوبه دار اله آباد که از متوسلان فرخ سیر بود برای معاونت فرستاده جواب قبول رفاقت طلب نمود و بروایت مشهور نزد نظام الملک بهادر فتح جنگ که در همان ایام باکبر آباد رسیده بتعلقه صوبه داری خود میرفت نیز رجوع آورده درخواست استمداد و اعانت در میان آورد و بر السنه مردم شهرت تمام یافت که فتح جنگ نیز رفیق این

مصلحت گشته اما قول اصح این بود که نظام الملک بهادر تا مقدور در دفع فتنه و سلامت روی می گوشید و تن بقبول معاونت این کار نداد بهر حال بوی سر این مقال بمشام سادات رسید و سمندر خان نام را خفیه قلعه دار ساخته بشهرت خدمات دیگر اکبر آباد باتفاق داور داد خان که میر تزک قطب الملک بود و برای آوردن خزانه اکبر آباد مامور نموده بودند و میان عوام برای محمول ساختن نیکو سیر زبان زد گردید روانه ساختند تا رسیدن نام بردها باکبر آباد مترسین بامید آمداد و رفاقت راجه دهیراج و راجه چپیدلا رام و دیگر راجپوتیه و زمینداران و افغانان که برای آنها نامه و پیغام طلب اعانت رفته بود با هزار بهای قلعه همدستان شده صفی خان قلعه دار را که از خاندان با نام و نشان اسلام خان بود طوعا و کرها با خود رفیق ساخته بیست و نهم جمادی الاخرای آن سال اندرون قلعه که مجموع از هزار نفر زیاده شریک و رفیق این مصلحت بودند نیکو سیر را بسلطنت برداشتند - اگرچه تقاضای رای صائب آن بود که چون دران روز زیاده از هفتاد هشتاد سوار همراه غیرت خان صوبه دار حاضر نبودند باقی جمعیت در اطراف برای بندوبست امور ملکی فرستاده بود بایستی که مردم احشام با در سه متصدی پادشاهی که با آنها همراز گشته بودند غافل بر سر غیرت خان تاخذه مقید ساخته بهر وجه که اتفاق می افتاد خاطر ازو جمع می نمودند و نیکو سیر را بر آورده تا رسیدن خبر بهر در برادر نزد راجه دهیراج بانبیر که از آنجا هفت هشت منزل بیش نبود می رساندند احتمال از فراهم آمدن نوج

و دیگر زمینداران و افغانان تومن دار بود اما چون در تقدیر چغین رفته بود بدین تدبیر افتادند که بعد نشانند او بر تخت بزدن گولهای توپ از بالای قلعه بردار امارت غیرت خان را خبردار ساختند و غیرت خان ازین آشوب خبردار گشته از شهر برآمده بیرون خیمه زده هر دو برادر را نوشتجات مصحوب قاسمدان باد پیمافرستاده بر حقیقت اطلاع داده خود بگرد آوری لشکر متفرقه و نگاهداشت سپاه پرداخت و بعد رسیدن خبر بدار الخلافت و سواس هراس آمیز در دل صاحب مداران سلطنت راه یافت و همان روز راجه بهیم و چوژامن جانت را با جمعی از فوج همراه داده بمدد غیرت خان روانه نموده اسلام خان برادر صفی خان را با پسران صفی خان که در جهان آباد بودند طلبیده مقید ساختند و جاگیر تغیر نمودند - و هفتم ماه رجب امیرالامرا خود با فوج شایسته برآمده در باره پله متصل شهر دایره نمود و غیرت خان را از پیوستن چهار پنجهزار سوار فرستاده هر دو برادر و فراهم آوردن دیگر جمعیت تقویت تمام بهم رسید - و راجه دهیراج در تهیه برآمدن نبرد اخته انتظار خبر حرکت و رفاقت چهبیلا رام از اله آباد و نظام الملک از مالوا و دیگر زمینداران اطراف میکشید - و چهبیلا رام را دران ایام با یکی از زمینداران عمده مفسد پیشه تعلقه سرحد صوبه داری خود نزاع بمیان آمد و کار بفوج کشی کشید و سادات از شنیدن این خبر بدان زمیندار پیهم اشاره زیاده پر خاش نمودن با چهبیلا رام بهادر بوعدهای لطف آمیز می نوشتند - و از هر طرف مردم واقعه طلب بیکار که دل آنها از اطوار ناهموار روزگار و تسلط وضع

آناکشی سادات مانند دانهایی انارخون بسته بود هرچه می خواستند از شهرت اتفاق نظام الملک بهادر فتح جنگ و راجه دهیراج و چهیل رام و فراهم آمدن جمعیت زمینداران عمده دیگر بمدد نیکو سیر شهرت تمام میدادند و پادشاه رفیع الدرجات که بمرض دق مبتلا بود اگرچه حکما بفرموده سادات در علاج او میکوشیدند اما چون برای مدقوق هیچ معالجه بهتر از تفریح طبع و شنیدن نغمات راحت افزا و حکایات فرحت رسا و مشاغلی که بمالال دل و مکروهات روحانی منجر نگردد نمی باشد و آن پادشاه مجبور در امور فرمان روائی اصلا اختیار نداشت بلکه حکم تصویری داشت که بر تخت بدستور طلسم تعبیه نموده باشند و اطراف دور او را چنانچه بذاکر درآمده مذنبوبان قطب الملک داشتند و ازین غم و الم روز بروز بر مرض او می افزود و درآورد نمی بخشید و شدت مرض روحانی علاوه آلام جسمانی میگردد تا آنکه کار بتغییر حال و اختیار نمودن سفر آخرت بی آلودگی مآل لازم ملزوم ریاست کشید و خبرهای غم افزای اکبرآباد مزید الم و کدورت خاطر گردید و بمرتبگی مرض رو بشدت آورد که هر دو برادر بفکر تجویز سلطنت بنام دیگری از پادشاهزادهای محبوس افتادند و خواستند که از روی قرعه اجل رسیده دیگر را بعد از انتقال و ارتحال او بر تخت نشانند رفیع الدرجات گفت که اگر برادر کلان اعیانی مرا که مراد از رفیع الدوله باشد بسلطنت بردارند و در حیات من مکه و خطبه بنام او نمایند باعث کمال خشنودی و قبول احسان بر من خواهد بود سادات قبول نمودند و بعد سه روز از جلوس رفیع الدوله

رفیع الدرجات پاک سرشت نیک عاقبت ازین سرای فانی در
کمال نشو و نمای جوانی بروضة جاودانی شتافت سه ماه و ده روز
نام سلطنت برر بود *

* بیت *

الامان زین - پهر تشنه بخون * راه ازین روزگار بو قلمون

یک نم آب امید چشم مدار * زین خم خالی و سبوی نگون

ذکر سلطنت رفیع الدوله ملقب بشاه جهان ثانی که بواسطه چهاردهم و سلطنت هفدهم با میر تیمور میرسد

روز شنبه بیستم ماه رجب المرجب هزار و صد و سی و یک هجری مطابق هفدهم خرداد ماه الهی رفیع الدوله را که یک و نیم سال از برادر مغفور مرحوم کلان بود ملقب بشاه جهان ثانی ساخته بر تخت نشاندند - مسود اوراق تاریخ سال جلوس او (شنبه بیستم ماه رجب بود) یامده و بهمان دستور سابق سوای آنکه سکه و خطبه بنام او جاری ساختند اصلاً در امور ملکی اختیار نداشت و اطراف او را منصوبان قطب الملک داشتند و در بر آمدن بیرون و ماندن در محل و دیوان نمودن و خوراک و لباس اختیار همت خان بود و برای نماز جمعه و شکار و کلام و کلام نمودن با امرا بی حضور سادات و اتالیق ماذون نبود - در ابتدای سلطنت او شایسته خان خالوی محمد فرخ سیر شهید مرحوم که برهنه منونی عقل تپاه در گرد آوری سپاه و نگاهداشت خفیه بقصد بر آمدن و خود را بر ماندن نزد راجه دهیراج و پیوستن به نیکو سیر پرداخته زبان زد خلق گردیده بود باوجود خبر یافتن سادات و پای زجر و منع بمیان آوردن ممنوع نمیکردید و کلمات لاف و گداز زبانه از حوصله خود بر زبان می آورد معیناً که قبل از انتشار اراده خاطر او عرصه فرصت خالی

بود خود را جائی نتوانست رساند تا آنکه کار از طرفین بفساد و فوج کشی منجر گشت بی آنکه از تردیدی بظهور آید بی آبرو گشته دستگیر گردید و خانه او را بضبط در آوردند و امیر الامرأ بعد خاطر جمعی از کار نا شایسته شایسته خان اول برای مدد غیرت خان و محاصره قلعه اکبر آباد حیدر قلی خان را ملقب به بهادر ساخته بطریق هر اول روانه نمود و از عقب آن هفتم شعبان المعظم سنه مذکور خود باتفاق اعتماد الدوله و مصمم الدوله و ظفر خان و دیگر امرای با نام و نشان که مجموع قریب بیست و پنج هزار سوار داشت روانه اکبر آباد گردید - درین مابین اخبار مختلف از برآمدن جی سنگه بقصد پیوستن به نیکو میر و ملحق شدن روح الله خان پسر روح الله خان ثانی که بخدمت فوجدارى احمد آباد منصوب گشته روانه شده بود و در راه بر اجه جی سنگه ملحق و رفیق گردید و تهور خان تورانی از شاه جهان آباد بلاشهرت برآمده بطریق ایلغار خود را بر اجه رساند انتشار یافت و خبر حرکت راجه چهیدلارام نیز زبان زد عام گردید اما اصل نداشت و او از مهم زمیندار تعلقه خود فرصت اراده مدد نیکو میر نیانست و نظام الملک بهادر نیز درین ماده خود را آشنا نساخت - و اکثر مردم واقعه طلب و جمعی که خراب شده و سوخته نا موافقت روزگار بودند و بسیاری از سبب آنکه دل آنها از آتش بیداد تسلط هر دو برادر و اختیار راجه رتن چند بدکردار شعله ور بودند بدست آویز زبانی فقرای مجذوب و سالکان صاحب کرامات و گوشه نشینان واصل بالله و فال کلام الله و تغول خواجه حافظ و خوابهایی

صلحا و احكام رمالان و منجمان كذاب نقش سلطنت نيكو سير را در دل و زبان سكه زد نموده در مجالس و محافل خبر هاي مختلف بي اصل از بر آمدن نيكو سير بصورت فقير و رسيدن نزد راجه دهيراج و حركت راجها و زمينداران و چهبيلا رام با سي هزار سوار و روانه شدن نظام الملك بآب و تاب ورد زبان داشتند و از جمله اخبار مذكوره حركت راجه دهيراج جی سنگه سوائي با نه ده هزار سوار مع مردم ديگر كه با او فراهم آمده بودند تا يك منزل از آنبير برآمده انتظار خبر اراده راجه چهبيلا رام مي كشيد مقرون بصدق بود - از بسياري شهرت اخبار مذكوره قطب الملك پادشاه را با خود گرفته باتفاق مهاراجه اجيت سنگه و ديگر امرا كه جمله فوج از سي هزار سوار زياده مي شد اواخر شعبان المعظم از دار الخلافت برآمده متوجه اكبر آباد و مقابله جی سنگه گرديد - و در همان ايام مهاراجه اجيت سنگه مهارانی صبيغه خود را كه در عقد محمد فرخ سير بود نزد خود با جواهر و افرو خزانه و طلا آلات كه داشت و مجموع بگرو روييه ميرسيد طلبیده بقول مشهور تغير لباس و رخت مسلمانني داده ناظر و ديگر متصديان پادشاهی را مرخص ساخته روانه وطن نمود و اين معني نزد ارباب شريعت و قاعده منجمان با حميت و آداب دانان با غيرت خلاف آداب ناموس سلطنت و طريق مستقيم اسلام بظهور آمد و در زمان سلاطين سلف چنين تسلط راجها در توابع بنظر نيامده كه دختر خود را بعد در آمدن بشرف اسلام و در آوردن بعقد از دواج پادشاهان برده باشند - القصه بعد رسيدن حيدرقلي خان بهادر باكبر اباد باتفاق غيرت هان كه چون

شیر و شکر با هم آمیخته رفیق گشتند بمحاصره قلعه و پیش بردن مورچال و بستن دمدمه برداختند و متصل آن بعد رسیدن حسین علی خان ترداتی که از هر دو طرف بظهور آمده مفصل بتحریر آن نمی پردازد حاصل کلام از ضرب و مدمات گولهای توپ قلعه و مورچال طرفین خانه بسیار اندرون و بیرون قلعه خراب گردید و شکست و ریخت زیاده بمساجد و شهر رسید و امتداد ایام محاصره بمه ماه کشید - و دران محاصره روزی سه نفر افغان را که از لشکر غیرت خان بقلعه میرفتند گرفته آوردند غیرت خان فرمود که هر سه را دستها عقب بسته هر دو سر ریسمان را دو کس گرفته بدم توپ داده بپرانند بدین هیئت دروغرا ره نورد بادیه عدم ساختند سومین را همینکه آورده ایستاده نمودند وقت آتش دادن توپ گول توپ بالای قلعه بدان توپ رسید که از دمدمه آن سر توپ قدری بلند گردید و در همان آن بحکم حافظ حقیقی آن شخص از اضطراب جان چنان سر را پائین نمود که دستهای عقب پشت بسته اواز محاذی سر او بلند گشت و در همان فرصت گول توپ برگرد بهنگ ریسمان مابین هر دو دست او رسیده ریسمان اجل متعلق او را برید اگرچه قدری آسیب بدست او رسید اما دران گرمی هنگامه فرو گرفتن دود که بر همه ناظران پریدن سر و تن او یقین بود فرصت وقت غنیمت دانست چون تیراز کمان بسته بچستی و چلاکی تمام بدر رفته خود را ازان انبوه که همه برای او حکم ملک الموت داشتند بهوراخ بدرو آب ریز حصار قلعه رساند تا خبردار شدن محصلان از واهمه جان چون موی باریک شده جان بسلامت

بدر برد آری اگر بجای باران تیر و سنان بار و برگ اشجار خزان
دم شمشیر آبدار گردد بیکم خدا رگی از بدن احدی نتواند برید *

* بیت *

شب تار است و سنگستان و من هست
قدح از دمت من افتاد و نشکست
نگهدارنده اش نیکو نگهداشت
و گرنه صد قدح افتاد و بشکست

القصة قطب الملك بافواج پادشاهی بسبب ایام برشکال
توقف کزان بقصد مقابله و مقاتله جي سنگه که او نیز از وطن
برآمده از ملاحظه صولت افواج طرفین و اندیشه مآل کار و انتظار خبر
تحقیق چه بیلایا رام و دیگر کومکدیان اطراف چهل گروهی اکبر آباد
رهیده مقام نموده بود نزدیک متنها بفاصله تفاوت ده کوه از
جیسنگه رسید - راجه جیسنگه چون از هیچ طرف اثر رسیدن فوج
بمدد نیکو سیرندید وکیل برای عفو تقصیر باظهار ندامت فرستاد -
درین ضمن از اکبر آباد خبر رسید که نتمهل نام پسر بهوکنمل
اسد خانی که منشی نیکو سیر شده بود بموجب اشاره و طلب
هزاریهای محیل بیرون که یکی از معتقدان و معتمدان قلعه آمده
دست ما گرفته ببرد وقت شب برای بردن بعضی هزاریهایی
مورچال نزد نیکو سیر از قلعه برآمد و همان هزاریهای او را مفید
ساخته نزد امیر الامرا آوردند و از قلمدان نتمهل نوشتجات اکثر
امرای همراه حسین علی خان بنام نیکو سیر برآمد اگر چه امیر الامرا
نظر بر تقاضای وقت مصلحت ندانست که با همه رفقا یک روز نموده

پردۀ خجالت از میان بردارد در اخفای آن کوشید اما خطی
 بمهراسد علی خان علی مردان خانی که همدم و محرم و همراز
 حسین علی خان بود بملا افتاد درین باب نیز روایات مختلف
 مسموع گردید بهر حال او را مغضوب و مذکوب ساخته جاگیر او را
 بضبط در آوردند - و غریب تر آنکه باوجود ظاهر شدن حیلۀ نفعه
 اول که هزارها بانتمیل نمودند بعد از دوسه روز دیگر محمد عسکری
 نام برادر زادۀ نیکو سیر باز فریفته قول و پیغام چوژامن جات که
 مورچال طرف دریا داشت گشته برای رساندن نزد چهیلای رام یا
 چهار پنج نفر که مبلغ نقد گزنت باقی بروعدۀ بعد رسیدن باله آباد
 قرار بمیان آورده از قلعه برآمد و چوژامن محمد عسکری را مع
 رفقا و مبلغی که باشاژۀ امیرالامرا گرفته بود باظهار حسن تردد
 بحسین علی خان رجوع نمود - بعد دستگیر شدن محمد عسکری
 و شنیدن التجا بردن وکیل راجه دهیراج جی سنگه بقطب الملک و
 امتداد کشیدن ایام محاصره و تمام شدن اذوقۀ قلعه هزارها مایوس
 گشته دل و حوصله باخته و معرفت چوژامن نام هزاری امیرالامرا
 پیغام و پیام صلح بمیان آورده عهد و پیمان امان جان و آبرو گرفته
 کلید قلعه را سپردند و بیست و هفتم رمضان المبارک سنه مذکور
 قلعه مفتوح و نیکو سیر با دیگر متوصلان معین گردید و بتسلیم
 امان جان همه را دستگیر نموده نزد حسین علی خان آوردند - و
 متوسلین که تمام هنگامه برپا کرده از بود چون میدانست که
 بهیچ وجه جان بخشی از نخواهد شد و بخفت تمام کشته باید
 گردید خود را بجمعه هر جان ستان هلاک ساخت و سر او را بریده

در لشکر گردانیده روانه دارالخلافه شاه جهان آباد ساختند که
در آنجا نیز تشهیر نمایند و در لشکر هر دو برادر و شاه جهان آباد
سه روز شادمانه فتح نواختند *

* بیت *

کسی را بخت چون بر دارد از خاك * ره سیلاب را بزد ز خاشاك
دمی کادبار دامن گیر گردد * دم عیسی دم شمشیر گردد
بعد فراغ از نیکو سیر امیر الامرا بضبط خزانه و جواهر و اجناس
سه صد چهارصد ساله که از وقت سکندر لودی و بابر پادشاه که در کوتها
بود خصوص از اموال نور جهان بیگم و ممتاز محل که بعضی
کارخانجات سر بسته و ظروف طلا و نقره بسیار با چند هزار خشت
مس برآمد پرداخته برای گرد آوری نقد و جنس که تا دو سه کرد
روپیه بهمه جهت باختلاف قول زبان زد خاص و عام گردید پانزده
شانزده مقام نمود - گویند از جمله اجناسی که تحفه و بیش قیمت
توان گفت یکی چادر مروارید بود که برای پوشش قبر ممتاز محل
صاحب قران ثانی ساخته بودند و روز عرس و شب جمعه بر قبر
آن مغفوره می انداختند و جورق چق اختراع نور جهان برآمد
و تیکه آن از طلا و مروارید های بیش قیمت بافته حائیه موجودار
از یاقوت و زمرد قیمتی طیار کرده بودند العهده علی الراوی -
بهر حال ازان اموال ببرادر کلان سید عبدالله خان حصه و نصیبی
نرسید مگر بعد چهار ماه به بیمزگی تمام چنانچه بگزارش خواهد
درآمد بیست و یک لک روپیه عائد خزانه قطب الملک گردید و
وسط ماه شوال از اکبر آباد کوچ نموده با فوج پادشاهی و سید
عبد الله خان که چهار پنج روز پیش از حسین علی خان نزدیک

فتح پور رسیده بودند ملحق گشتند و راجه دهیراج که ازان حرکت لغو پیدشان گشته بود را میانجی صلح ساخته برای عفو جرائم باظهار ندامت پیدش آمده بود بچند شرط که از طرفین بمیان آمد و قریب یک ماه از هر دو طرف مضایقه می نمودند از انجمله شرط عمده این بود که پرگناتی که راجه اجیت سنگه بابت محال پادشاهی بسبب قرب وطن بدعوی طلب جاگیر در تصرف داشت دست ازان بردارند و جی سنگه در خواست نمود که جمعی که مثل روح الله خان و تهور خان که بجی سنگه پیوسته رفاقت نموده بودند تقصیر آنها معاف شوند و جاگیر یافته همواره راجه باشند و راجه اجیت سنگه نیز باعث رفع گفتگو گشته بود مقرر نمودند که فوجداری سرکار سورتیه صوبه احمد آباد بر راجه دهیراج مفوض باشد و صوبه داری احمد آباد و اجمیر ضمیمه جود پور بر راجه اجیت سنگه بحال ماند درینصوت از سی کره‌هی دار الخلافت که وطن راجه جی سنگه است تا کنار دریای شور که مراد از سورتیه باشد تعلق بهر دو راجه قرار گرفت - و از انکه در تقدیر الهی رفته بود که هر دو پادشاه یعنی هر دو برادر بهره از سلطنت بر نداشته ناکام بنهان خانه جاودانی شتابند شاه جهان ثانی بآزار اسهال و مرض روحانی مبتلا گردیده چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد بروضه جاودانی شتافت و سه ماه و چند روز نام سلطنت برو گذاشته شد * بیت *

جهانرا ندادند بی کد خدای * یکی گر رود دیگر آید بجای

ذکر سلطنت محمد شاه بادشاه عرف روشن اختر که بچهارده واسطه و سلطنت شانزده بامیر تیمور میروند

همینکه از جلوس شاه جهان ثانی عرف رفیع الدوله قریب
یکماه و بیست روز گذشت بازار اسهال که روز بروز شدت
مرض او می افزود مبتلا گردید چند آنکه حکما در علاج کوشیدند
فائده نه بخشید اگرچه سید عبد الله خان در تدایوی و غمخواری
آنچه شرط احتیاط بود بکار میدبرد اما چون تلافی سلوک که از
هر دو برادر در ماده پادشاه مرحوم محمد فرخ سید شهید بظهور
پیوسته بود و از طرف عدم اختیار در سلطنت و تقیدی که سادات
بکار میبردند مرض جسمانی و روحانی علاوه هم گردید و موافق
مشیت الهی میبایست که هر دو پادشاه جوان که چون دو نهال
سرروزان که در گلشن جهانبنایی بصد امید نشو و نما پذیرفته
بودند بری و پاک از آرایش روزگار بمحوم هموم ناکامی پزمرده
گشته برروضه جاردانی انتقال نمایند و بدنامی آن در السنه نسبت
بسادات بارهه بگفت و شنود عالم در آید هنوز سه ماه و ده روز
موافق میعاد برادر مغفور او نگذشته بود که اثر نزدیک رسیدن
ایام موعود او ظاهر گردید سید عبد الله خان مایوس گشته
اواخر ماه شوال غلام علی خان پسر سید خان جهان خالو زاده خود

را از فتح پور برای آوردن اختر برج جهانبانی گوهر درج صاحبقرانی محمد روشن اختر خلف جنت آرامگاه جهان شاه نبیره خلد منزل که هیجده سال از نهال عمر شریف او در چمن امید سلطنت نشو و نما یافته بود و بیچاره واسطه بامیر تیمور صاحب قران میرسید و از عهد جهاندار شاه با والدۀ ماجده در قلعه دار الخلافت بسر میبرد و جوانی بود زیبا و فوخط بانواع خوبی و جودت طبع و ذکا و جوهر جلالت و رشادت و فهم و فراست آراسته فرستادند قبل از شنیدن خبر طلوع اختر روشن اختر از افق مشرق برج قلعه شاه جهان آباد آفتاب حیات رفیع الدوله بمغرب ممات فرو شد و بصد افسوس رخت هستی ازین جهان فانی بر بست *

بر بست

بشادی گذار این جهان خراب * که نی جم شناهد نه افراسیاب و تا رسیدن پادشاه جوان بخت رحلت شاه جهان ثانی را قریب هفته مخفی داشته بعده بکفن و دفن پرداختند یازدهم ذی قعدة بفرخی و فیروزی پرتو شرف نزول محمد روشن اختر بر ساحت سواد فتح پور انگذده گردید و پانزدهم شهر مذکور روز شنبه مطابق هشتم مهر ماه الهی سنه هزار و صد و سی و یک بعد انقضای یازده گهزی روز در ساعت محمود و طالع مسعود قوس که مشتری صاحب طالع بقوت نظر سعد نیرین درخانه دهم ریاست جلوه گر بود و بحکم اختر شناسان هندو قوس دلالت تام بر قوام سلطنت می نمود و زحل در خانه دوازدهم که بیت الفرج اوست و برای منکوب و مغلوب ساختن خصم بودن زحل درین خانه از برای

سلاطین اثر تمام دارد قیام داشت و نیر اعظم در خانه پانزدهم که
 بیست الرجا و ظهور جوهر فدویت هواخواهان سنت پرتو افکن بود
 سرور آرای هند گردید و زر سرخ و سفید از نام مبارک ابوالمظفر
 ناصرالدین محمد شاه پادشاه غازی دام سلطنته سرخ روئی تازه
 بهمرساند و بر منابر بلند پایه مساجد خطبه باسم آن وارث سواد
 اعظم هندوستان خوانده شد و از یمن جلوس میمنت مانوس
 نرخ غله که از مدت چند سال اثر گرانی خلق الله را مبتلا ببلای
 تشویش داشت در بازارانی آورد - و صاحب زمان ملکه دوران نواب
 قدسیه والدۀ مکرمه آن مهر سپهر سلطنت که در غور امور ملکی
 و فرامت و سلوک سرآمد روزگار بود - سرشته تقاضای وقت را
 از دست نمیداد روزی که آن زبده دودمان صاحب قران بفتح
 و فیروزی متوجه فتح پور می شدند فرستادهای سید عبد الله
 خان و ملازمان رکاب و همه عهده داران دور و نزدیک را بعطای
 خلعت فاخره معزز ساخته بود بعده که خلاف مرضی هر دو برادران
 دانست باقی امیدواران را موقوف بر وقت داشت و بعد یک ماه
 که از شاه جهان آباد تشریف آورده دیده را از دیدار فرزند کامگار
 روشن ساخت نظر برپاس خاطر سادات فرمود که مردم قدیم
 جهان شاهی استقبال و ملازمت نمایند و بهمین دستور در همه امور
 رعایت خاطر هر دو برادر را بغایت مرعی میداشت - و مقرر شد که
 ابتدای جلوس از تاریخ قلع سلطنت پادشاه مرحوم محمد فرخ میر
 در دفاتر اعتبار نمایند - و پانزده هزار روپیه در ماهه برای خرچ
 نواب قدسیه و خدمۀ محل مقرر گردید و در بغدادیست اطراف

گلال بار و تعیین ناظر وعده داران بدستور هر دو برادر مغفور کوشیده
خواجه سربان و خواص و فیلبافان و مردم خاص جلوی روز سواری
و بارچی و رکاب دار و فرش و غیره همه عمله و فعله وعده داران از
نوکران حید عبد الله خان جابجا منصوب گردیدند - و همت خان را
که بوسیله چهار پنچ خدمت عمده حضور و معلمی آن اختر برج
سلطنت صاحب اختیار دیوان خاص و عام نموده بودند حضرت
ظل الله از راه کمال فطرت و دانائی باو برفیق و مدارا سلوک نموده
در هیچ کاری بی استرضای او اقدام نمیفرمودند و برای سواری نماز
جمعه و شکار مختار نبودند و روز سواری کوچ اطراف آن مهر سپهر
اقتدار را هاله وار معتمدان سادات داشتند و گاه در دو سه ماه
بنام شکار و سیر سبزه و باغ یکدو گروه برده باز بدولتخانه می آوردند -
القصة چون از طرف اطاعت چهبیلا رام ناگر صوبه دار اله آباد
خاطر جمع نبود و بسبب بعضی اطوار ناهموار اوکه نسبت بهر دو
برادر صاحبمدار بظهور می آمد حسین علی خان بقصد تنبیه او
پیش خانه طرف اله آباد بر آوردن فرمود در همان آوان خبر فوت
چهبیلا رام بغتة رسید و حسین علی خان در باطن اگرچه رسیدن
خبر او از مدد طالع خود دانست اما بحسب ظاهر بر زبان آورد که
افسوس سر بریده او را بر میزان مرگسته شهر بشهر ندیدند - و در همان
زودی خبر رسید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زاده چهبیلا رام
که میر شمشیر او همان گفته می شد بعد فوت عموی خود در تهیه
فواهم آوردن مهله و استحکام برج و باره قلعه اله آباد پرداخته از
شنیدن این خبر اواخر ذی القعدة آن گوهر درج صاحب قران را

از فتح پور بنواح سواد مستقر الخلافت اکبر آباد آوردند و بشهرت مهم تسخیر قلعه اله آباد حکم بستن پل بر آب جمنا و تعیین فوج بطریق هراول نمودند و پیشخانه آن طرف آب فرستادند - درین ایام خدمت صدارت کل بنام میر جمله مقرر ساختند اما رتن چند در همه امور ملکی و مالی و شرعی حتی در تعیین قضات بلاد و دیگر ارباب عدالت بمرتبه استقلال داشت که همه متصدیان جز و گل پادشاهی معطل بودند و بدون آنکه سند بمهر آنها نمی رسید در هیچ مقدمه دخل نمی یافتند - نقل می نمایند که روزی رتن چند شخصی را نزد عبد الله خان آورده تسلیم خدمت قضای بلد از بلاد فرمود سید عبد الله خان رو بیکي از حضار و صاحبان گستاخ آورده تبسم کزان گفت که رتن چند ما قضای تجویز و مقرر می نماید او در جواب التماس نمود که راجه جیو از نظم و نسق امور ملکی و دنیوی فراغ خاطر حاصل نموده الحال بانتظام کار و بار دینی پرداخته اند - حاصل کلام بعد از انتشار اخبار سرکشی گردهر و تعیین افواج و کیل او باظهار التماس عفو تقصیر و قبول اطاعت بشرط چند که گاه برای بحال داشتتن صوبه اله آباد و گاه مقرر نمودن صوبه اوده بنام گردهر درخواست می نمود رجوع آورد آخر برای خالی نمودن قلعه بعد فراغ لازم فوٹ چھیلا رام مهلت خواست و فرمان صوبه داری آورده با دیگر عنایات و خطاب بهادری بنام گردهر صادر گردید - درین ضمن چون بر سر وطن پیوندی از مدت راجه بهیم و راجه بد سنگه هاره میلن هم پرخاش داشتند چنانچه در ذکر سلطنت محمد فرخ سیر شهید بزبان خامه

داده سید دلور علی خان را که از شجاعان رزم جو و بخشی
 حسین علی خان بود برای رفاقت و اعانت راجه بهیم مقرر
 و مرخص فرمودند و قریب شش هزار سوار که بیشتری از مردم
 باره و حمایه داران عمده بودند همراه داده در خلوت اشاره نمودند
 که بعد فراغ تنبیه بد سنگه باتفاق راجه جی سنگه در سرحد صوبه
 مالوارتیه استقامت ورزیده چشم برادر سبدن حکم باشد چنانچه آخر کار
 شجر این نخل خیال فاسد آنچه نمر ندامت بار آورد بذکر خواهد
 در آمد- و از آنکه از طرف قرار و بنای صلح گرد هر بهادر جامعه
 حاصل نبود حیدر قلی خان بهادر را با جمعی دیگر و فوج شایسته
 برای تنبیه گرد هر مرخص ساختند و شاه علی خان و محمد خان
 بدگش و شیر افکن خان فوجدار کره نیز با جمعی دیگر و فوج
 شایسته بدان مهم مامور گردیدند اگرچه از حیدر قلی خان بهادر
 بعد رسیدن اله آباد آنچه شرط سرداری و تردد نمایان بود که اگر
 بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد بظهور آمد و اگر
 اختیار انفصال مصالحه و جنگ بشخص واحد می بود نزد
 حیدر قلی خان بهادر ممر انجام آن مهم چندان کار نبود و مقدمه
 بطول منجر نمی گردید اما از آنکه دیگر همراهان و سرداران باره
 قائم بر رای خود بودند و بدون صلاح رتن چند هیچ احدی را
 اختیار نبود- گرد هر بر قول و عهد سادات اعتماد نمی نمود و در هر
 هفته و ماه خبر خالی نمودن قلعه بوعده صبح و شام انتشار می
 یافت و باز منجر بجنگ و محاصره میگردد مقدمه بطول انجامید
 تا آنکه حسین علی خان از آب جمنا کنار اکبر آباد عبور نمود

اما نظر برینکه سه طرف قلعه اله آباد آب گنجا و جمنا داشت و گردهر در استحکام برج و باره قلعه و گرد آوری ذخیره و مصالح جنگ نهایت میکوشید و از شهرت سرکشی او در همه محلات خالصه و جاگیر داران عمده خلل تمام پذیرفته بود ملاحظه آن داشتند که اگر محاصره قلعه بامتداد کشد فساد کلی در ملک و تحصیل مال و حال رعایای همه صوبجات رو خواهد داد - و خبر خالی نمودن قلعه بوعده امروز و فردا بمرتبه بتواتر رسیدده بود که پیشخانه ظل سبحانی و سید عبد الله خان غره ربیع الاخر سنه احد طرف دار الخلافت برآمد و بعد پانزده روز که قبیلۀ اکثر امرا حتی مکرران دفتر روانه شاه جهان آباد گردیدند از خبر خلف وعده گردهر پیشخانه که خلاف داب عزم سلاطین است برگشته آمد - و درین مابین میان هر دو برادر برسر اموال نقد و جنس اکبر آباد که بعد تسخیر نیکو سیر موافق قول مشهور کردها بتصرف برادر خرد درآمده بود و آخر بعد سماجت بسیار بیست و یک لک روپیه ببرادر کلان عائد گردید مکرر کلمات و پیغام رنجش آمیز که در اخفای آن بمرتبه اتم می کوشیدند بگفت و شنید آمد و رتن چند نگذاشت که صدا بلند گردد و در دفع فتنه هرطرف که ماده فساد از اثر شامت او بود می پرداخت - چون مقواتر نوشته گردهر رسیده بود که اگر رتن چند آمده قول و عهد و پیمان بحال داشتن آبرو و جان بمیان آرد مطمئن خاطر گشته قلعه خالی می نمایم لهذا هر دو برادر صلاح کار دران دانستند که رتن چند رفته استمالت نماید و رتن چند اواخر ربیع الاخر سنه دو بانواج

شایسته روانه اله آباد گردید و بعد رسیدن آنجا هر دو باهم ملاقات نموده عهد ایفای قول بکفالت آب گنگ که قسم مغلف هندو است بمیان آوردند و موای صوبه داری اوده و فوجداری مقرری که همیشه ضمیمه صوبه مذکور می شد دو سه فوجداری عمده دیگر بحسب خواهش و درخواست گردهر بهادر باصوبه داری اوده ضمیمه ساخت و اوائل ماه جمادی الاخری هـ دوقلعه را خالی نموده روانه صوبه اوده گشت بعد رسیدن خیر فرحت اثر مذکور سه روز صدای شادیازده بلند آوازه گشت و کیسهای زر بدر انعام پر و خالی گردید - از آنکه گفته اند آخر هر خلدی بگریه و انتهای هر شادی بماتم مبدل می گردد هنوز مردم واقعه طلب در تحقیق صدق و کذب تسخیر قلعه اله آباد گفت و شنید داشتند که فلک کینه پرداز و زمانه نیرنگ باز طرح بازی تازه بر بساط پروسعت زمین چید و نرائم مکانات روزگار نقش دیگر بر تخت عرصه بقلمون باخت شرح این قصه غریب و تفصیل این داستان عجیب بزبان خامه صدق بیان می دهد *

ذکر توجه خلاصه دودمان سیادت و نجات نظام الملک

بهادر فتح جنگ بصوب دکن

از اعظم سوانح این سال ظفر اشتهال استیصال مهارا و بهیم سنگه هاره و راجه کوته و گچ سنگه کچهوا هه راجه نرور و سید دلاور خان و سید عالم علی خان است که باعتبار کثرت فوج و سامان و استظهار و افتخار ملک بی اعتبار سرمایه عجب و پندار حسین علی خان بودند و بجرات و جسارت نظام الملک بهادر فتح جنگ رهگرای

بادیه عدم گشتند تفصیل این احوال بر سبیل اجمال اینکه چون عبد الله خان بداعیه فاسد که در مخیله خود داشت بودن این امیر کبیر که جمیع امرای مغلیه بمنزله مرشد و پیر خود میدانند و تبعیت او را ذریعه معموری دین و دنیای خود تصور می نمایند مناصب نمی دید درین تدبیر افتاد که بجائی زور طلب که قلت مداخل و کثرت مخارج علت پریشانی و بی سامانی گردد تعیین نماید لهذا بمحمد فرخ سیدر که بیش از نام سلطنت نمائنده بود گفته صوبه داری عظیم آباد پنده که بذابر تعدی زمینداران شوربشت صاحب استعداد سرمایه فتنه نهاد و نهایت زور طلب است مامور گردانید و نظام الملک بذابر ناچاری و تبعیت رضای حضرت باری تسلیم نموده در تدبیر عزیمت آن طرف شد چون کارکنان قضا و قدر استیصال آن جماعه حرام نمک پزور تدبیر و ضرب شمشیر آن مرید بتاییدات حضرت قدیر از روز ازل مقدر نموده بودند قصه پادشاه شهید بتفصیلی که ترقیم یافته بمیان آمد و آن عزیمت در پرده توقف افتاد حسین علی خان که در گریز و سلطنت خود را زیاده بر برابر میدانست غافل از مضمون یضحک التقدير علی التدبیر گشته صلاح دران دید که چون در حضر خود و برادر کار فرما هستند و در دکن عالم علی خان متبذای خان مذکور با جمعیت مأمور است نظام الملک را بصوبه داری مالوا که وسعت دهلی و دکن بمنزله میدان چوگان این نمک حرامان سراپا تزویر و فن بود بعهده و پیمان موکد بقسم راضی ساخته مامور نمودند و آن امیر صاحب

عزم ظهور این معنی از لطائف غیبی و تاییدات لاریبی تصور نموده روز میوم از جلوس رفیع الدرجات خلعت نظامت و رخصت پوشید و عیال و اطغال خود و رفقا زیاده بر یک هزار نفر منصبداران نقدی و جاگیرداران که از بی توجهی نمک حرامان و دیر طلبی پریشان و محتاج بقوت بودند قاطبه برداشته عازم آنصوب گردید و در اجتماع سپاه و توپخانه که لازمه نظم و نهضت ملک و اسباب امور دنیوی بود پرداخت و محمد غیاث خان قریب پانصد اسپ بمغلیه برادری که پیاده بودند و یراق و سلاح از خانه خود داده سوار کرد و مبالغ خطیر بشیخ محمد شاه و ابوالخیر خان و اسمعیل خان و قزلباش خان و غیره بعنوان قرض و رعایت برسانیده هویکی را ممنون احسان خود ساخت چون قضا در افزایش اسباب خود جلوه گری نمود مقدمات چند در چند که مبنی بر نقض عهد حسین علی خان و باعث جسارت نظام الملک شود بظهور آمد - از انجمله در هنگامی که حسین علی خان بارادۀ فاسد خلع محمد فرخ سیر از دکن عازم حضور شده از دریای نریدا گذشت مرحمت خان پسر امیر خان که بقلمه داری شادی آبک مانند و مضافه صوبه مالوا واقعۀ کناره دریای نریدا مقرر بود امتنباط داعیه ناسد در حق پادشاه و بی توجهی بحال خود نموده و پاس حق نمک پادشاهی منظور داشته بیماری را بهانه ساخته برای ملاقات نیامد حسین علی خان که خار این ادا در دل می کشت بعد برداشتن پادشاه و کامیابی خود خواجه قلی خان تورانی را که با او

بنهایت ساخته بود بدغدغه اینکه وقتی از اوقات روکش از نظام الملک خواهد شد بجای مرحمت خان مقرر نموده بماند و فرستاد مرحمت خان بنابر حفظ آبرو در مقام خود داری شد و حسین علی خان بموجب نوشته خواجم قلی خان وکیل مرحمت خان را چشم نمائی کرد و بنظام الملک تاکید نوشت که معزول را از قلعه برآزند و منصوب را داخل سازند مرحمت خان را چون روی رفتن حضور نمانده بود و نظام الملک رفیق ساختن مردم با غیرت مصلحت رقت میدانست بصواب دید غیاث خان مرحمت خان را بتدبیرات مستمال ساخته نزد خود طلبید و خان مذکور چه بامید اینکه بدستگیری این عمده امکان شفاعت خواهد بود و چه ازین رهگذر که اکثر سبب رفاقت این بزرگ موجب سعادت است از قلعه آمده رفیق شد و خواجم قلی خان در قلعه آمده بعد چند روز جیروپ سنگه زمیندار پرگنه مسجد سرکار ماند و را که از مدتهای دراز زمینداری این محال با علاقه منصب و تعیناتی قلعه مذکور پرگنه مزبور در جاگیر جمعیت و سامان شایسته با خود داشت و در آن ضلع بنوعی زندگانی میکرد که از هراس او سرشته ازان راه عبور نمیتوانست کرد بعد و پیمان نزد خود طلبیده بر طبق اظهار جگروپ سنگه برادرش که بنابر دعوی زمینداری از قدیم حسد و عداوت داشت بطمع مال بدغا گرفته فی الفور کشت و مال و اسباب او متصرف شد لعل سنگه بصر خرد سال او از بیم جان گریخته بامید عدالت نزد نظام الملک آمد و نظام الملک فوجی برهم قزائی همراه محمد غیاث خان

برای تادیب جگروپ سنگه فرستاده خود نیز مانند شاهین تیز پرواز رحید و جگروپ سنگه فرصت فرار نیافته بحکم تقدیر اسیر آمده در زندان مکافات مقید گردید - درین ضمن جان چند یسرچتر سال بندیلہ قلعه راناگده مضاف مالوا را که نزدیک سرونچ و بهیلسا است متصرف شد حسین علی خان فرمان انتزاع قلعه از دست آن جهالت سرشت با احکام موکده بمهر سید عبد الله خان و خود بنظام الملک فرستاد نظام الملک محض بیاس نمک و نیت ثواب و تقریب استشفاع مرحمت خان را با فوجی از شرکار خود برای این کار تعیین نمود و خان مذکور در ضلع سرونچ و بهیلسا رسید و فوج شایسته از افغانه و روہیلہ و غبیره فراهم آورده بمهر و قہر قلعه را مفتوح و مسخر ساخت چون عرضداشت نظام الملک متضمن انصرام این کار بجناب والا و خطوط بآن هر دو برادر رسید درد حیرت از نهاد اینها برآمد و بخار شقاوت در دماغ متصاعد شد و تحسین و آفرین اصلا بعمل نیامد و تقدیم این خدمت موجب شفاعت مرحمت خان هم نشد - بعد از گذشتن رفیع الدرجات و رفیع الدوله که زمانہ بمیمنت عهد مقدس حضرت ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی آرایش یافت مکرر شقہای دستخط خاص حضرت ظل سبحانی و احکام بمهر و دستخط حضرت مریم مکانی والدہ آن پادشاه جم جاہ معرفت اعتماد الدوله محمد امین خان بہادر بنظام الملک رسید کہ از تسلط این نمک حرامان هوای نماز جمعه مقدوری نمانده و اجرای احکام دیگر متعذر گشته و خیال باطل اینها چندان است کہ بعد انجام کار نیکو سیر و گردہر بہادر

اول آن زید و فدویان بکرنک را از میان بردارند و پس ازان بکام خود
 فائز شوند و مارا اعتماد کلی بران فدوی کار طلب است نظر بر حقوق
 تربیت آبا و اجداد از احتیاط خود و تدبیر امتثال ما بدولت
 غافل نباشد - درین ضمن مکرر خبر رسید که نیکو میر دستگیر آمد
 و مقدمه گردید بهادر بصلح فیصل شد حسین علی خان در
 تحریک اسباب شورش در آمده با مها راو بهیم سنگه عهد و پیمان
 در میان آورد که بعد تنبیه سالم سنگه زمیندار بوندی و انصرام
 کار نظام الملک برتبه والی مها راجگی برسد و بعد مراتبه
 مهاراجه اجیت سنگه مرتبه او بر همه راجها فائق باشد منصب
 هفت هزاری هفت هزار سوار و ماهی مراتب داده اورا و راجه
 گچ سنگه نرویی و دلاور علی خان و غیره را با فوج پانزده هزار سوار
 جرار تعیین کرد که تنبیه و اخراج سالم سنگه را دست آویز ساخته
 از احوال نظام الملک خبر گیران باشند و بمجرد اشاره وصول احکام
 فرصت نداده بانصرام کار پردازند چنانچه نام برد ها بوندی را
 بدست آورده بحسین علی خان نوشتند و خان مذکور پرده از روی
 کار برداشته بنظام الملک نوشت که جا دادن مرحمت خان
 نزد خود و تغیر کردن زمیندار هرگنه نلام خوب نهد و همچنین
 اکثر مقدمات را که بحسب اقتضای قضیه زمین بر سر زمین
 تمشیت یافته بود باسلوب مواخذة در معرض تحریر آورد و بویکل
 هم علانیه حر نهایی پست و بلند گفت و هرچند نظام الملک از راه
 راستی جواب هر مقدمه به بیان واقع و بآئین موجه نوشت در ضمیر
 شقاوت تخمیر او منقش و مرتسم نگردیده بی محابا بزبان قلم

آورد که می خواهم بجهت بندوبست دکن در صوبه مالوا استقامت
 نمایم و بذا آن عمده نوئیندان از صوبه اکبر آباد و اله آباد و ملتان و
 برهانپور هر صوبه که قبول نمایند سند بفرستم نظام الملک که در فرصت
 هشت نه ماه باجماع هفت هشت هزار سوار و دیگر سامان
 پرداخته بجای خود هشیار و خبردار می بود و در تدبیر عزیمت
 دکن و استخلاص آن ملک که معدن خزائن و سپاه امت شد درین
 ضمن نوشتجات وکیل و غیره رسید که آنها بمقتضای شرارت ذتی
 و خیانت باطنی گرز داران برای طلب آن عمده الامرا بحضور
 تعیین کرده اند و قبل از رسیدن اینها شقهایی پادشاهی با خطوط
 خیر خواهان دیگر بتخصیص دیانت خان رسید که فرصت وقت
 فماند هرچه توانند زود بعمل آرند نظام الملک چون دید که اراده
 فامد اینها غیر از استیصال این خاندان و برداشتن خلیفه زمان امری
 دیگر نیست و بهیچ وجه رهایی بنظر نمی آید ناچار بمصدوقه
 من یتوکل علی الله فهو حسبہ باتفاق رفقا با همه احوال و انتقال
 از بلده اوجین سه منزل بسمت اکبر آباد کوچ کرده بجانب دکن
 متوجه شد و غره رجب از دریای نریدا عبور نمود و رستم بیگ خان
 فوجدار سرکار بیجاگده عرف کهرگان که از رفقای حسین علی خان
 بود و بمشاهده نمک حرامی خار خار در دل داشت و بنابر نام
 والاشاهی خود را از فدویان می گرفت با جمعیت شایسته آمده
 رفیق نظام الملک شد و نظام الملک فوجداری پر خان مذکور بحال
 داشته بانواع رعایت و ترقیات پرداخته همراه خود گرفت
 چون اقبال ابدی اتصال کلید قفلهایی مشکل کشا می باشد

همان روز که از دریای نریدا عبور نمود معتمدی از عثمان خان قادری هزاری احشام قلعه آهیر بمطاعت خسرو چیله که از سابق مربی عثمان خان و واسطه سوال و جواب بود آمده از حرام نمکی نمک حرامان و پریشانی احوال خود و احشام استدعای قلعه داری از جانب آن عمده الامر نمود و محمد غیاث خان او را نزد نظام الملک برده بشارت فتح قلعه رسانید و نظام الملک همان وقت او را انعام لائق داده طلب احشام از خزانه خود داد و میر حفیظ الله خان بخشی و غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر خود را همراه او تعیین نمود و خان مذکور سیزدهم رجب آن قلعه آسمان ارتفاع را که حضرت عرش آشیانی در مدت یک سال از فاروقیان انتزاع نموده بودند بتصرف در آورده ابو طالب قلعه دار را بدست آورد و نظام الملک خود بالای قلعه رفته آن کوه فلک شکوه را بهنگاه احتیاط ملاحظه نموده محمد غیاث خان را بجهت انتزاع بلده دار السرور برهانپور تعیین نمود - سید عالم علی خان بعد استماع خبر عبور نظام الملک از دریای نریدا مضطرب شده بصواب دید مشیران و رفیقان خود محمد انور خان را که حراست آن صوبه بنام او بود باتفاق راو بنالکر مرهته بحفاظت و حراست برهانپور فرستاد و ناسپردها در طی طریق از باد مرصر وام گرفته خود را بعادل آباد که از برهانپور دوازده کوره است رسانیده می خواستند که شبگیر کرده ببرهان پور برسند و باتفاق محمد نور الله خان دیوان صوبه مذکور که برادر محمد انور خان می شد دروازه های شهر بر روی خود بسته شهر پناه را بمردم شهر استحکام داده بود

محافظت نمایند و محمد غیاث خان که خود در لعل باغ فرود آمده مورچال بر مردم تقسیم نموده سعی در تسخیر آن داشت باستماع آمد آمد محمد انور خان و راو بنالکر فوجی از دریایی تپتی گذرانید اما نامبردها در ظلمت شب آمده داخل شهر شدند و پالکی و غیره اسباب آنها دست خوش ارباب تلاش گردید چون سکنه شهر از شجاعت و بردلی محمد انور خان واقف بودند هجوم کرده گفتند که محمد غیاث خان زینها ساخته امروز شهر می گیرد و جان و مال و عرض و ناموس شرفا و عموم رعایا بعرضه تلف می آید و این گناه کبیره هم ضمیمه دیگر مآثم و معاصی در نامه اعمال شما ثبت خواهد شد بهتر این است که از شهر برآمده بجنگ پردازید و الا عذق ریب بلوای عام می شود و شهر از تصرف شما بدر می رود محمد انور خان که از شجاعت نصیبه نداشت حواس باخته شانزدهم الغیاث گویان محمد غیاث خان را دید و خان مذکور اندرون شهر آمده با احتیاط برج و باره و استمالات عموم سکنه پرداخته ندای امن در داد و هفدهم نظام الملک بفتح و نصرت بلعل باغ رسیده خیمه اقبال بر افراخت و محمد انور خان و نور الله خان و غیره اهل خدمات و شرفا و نجبای شهر خیل خیل بوساطت آن خان فتح نصیب ظفر نشان نظام الملک را دیدند و از بیم جان و مال برآمده در مهد استراحت آسودند - اعلی حضرت در زمان شهزادگی از طرف بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان بهمین برهان پور رسیده با آنکه شهر پناه نداشت و فقط قلعه ارک نشیمن گاه فاروقیان بود هر چند سعی نمودند و جمعی از مردم مشهور گشته

و زخمی شدند بدست نیامده بود محض اقبال پادشاه غازی
بامداد طالع فتح جنگ بی آنکه کار بجدا ل و قتال رسد و شمشیر
از غلاف و خون از بینی اهل خلاف برآید بتصرف درآمد و برای
حسن سرانجام امور پیش نهاد خاطر تسخیر قلعه و شهر شگون فتح
و ظفر شد *

اگرچه محاسن اخلاق نظام الملک که بزرگ کرده
حضرت رب العزت است زیاده ازان است که بتحریر درآید اما
امریکه از غرائب روز کار توان گفت درین صفحه ثبت میگردد
دو سه روز قبل از فتح برهانپور فرزندان و متعلقان سیف الدین علی
خان برادر حسین علی خان بازاده دار الخلافت وارد برهان پور
شده بودند از رسیدن نظام الملک و گرفتن برهانپور حیران کار
خود شدند هرچند مردم کوتاه اندیش بنظام الملک گفتند که
گرفتن مال و اموال مخالف زاده ها و محمد انور خان برای
اخراجات سپاه و لشکر نصرت اثر مقتضای مصلحت است
نظام الملک بصواب دید محمد غیاث خان جواب داد که
ما باوجود عسرت و تهیدستی محض بتوکل افضال الهی و
بتوسل اقبال پادشاهی کمر باین عزیمت بسته ایم اگر کامیاب
می شویم ملک و مال همه از ماست و اگر خدا نخواسته بالعکس
شد و بال آخرت چرا برگردن باشد گرفتن مال و اموال این عجائز
و اطفال و محمد انور خان و غیره درجنب همت ما قدری ندارد و چون
غیر از استقلال پادشاه امری دیگر منظور نیست انشا الله تعالی
بمیامین این صدق نیت خزانهای بیشمار درتصرف خواهد درآمد

بعد ازین چنین حرفهای رکیک مذکور مجلس ننمایند - اهل کار
 شیخ الدین علی خان را طلبیده خلعت داد و مردم معتمد
 و فهمیده نزد والده خان مذکور فرستاده دلاسا داد که اینها بمنزله
 فرزندان ما هستند اگر در اینجا باشند مواد جمعیت و معاش
 مهیا خواهد بود و اگر بالجزم آماده رفتن اند جمعیت تا دریای
 نریدا خواهد رسانید چون آنها را مقصود از رفتن بود فرزندان را
 بخدمت نظام الملک فرستاده استدعای همین معنی نمودند
 نظام الملک باطفال و عورات مداراتیکه در خور همت ارباب کرم
 باشد بعمل آورده و بدرقه شایسته داده از دریای نریدا گذرانید -
 در همین مقامات لعل باغ عوض خان بهادر ناظم صوبه برار که عم
 نظام الملک میشد و دیگر مردم جوق جوق رسیده ضمیمه فوج
 فیروزی اثر شدند و نظام الملک بمقتضای مصلحت در لعل باغ
 توقف نموده بتیاری توپخانه دشمن سوز مشغول گردید *

آمدم بر احوال حضور که چون خبر توجه نظام الملک بجانب
 دکن اواخر ماه رجب بعبد الله خان و حسین علی خان رسید
 و در تمام لشکر ابوالمظفر اشتها یافست پادشاه را امید استقلال
 و خانه زادان را توقع قدر دانی شد اگرچه نمک حرامها در چاره
 کار خود شدند و نظر بر قلت جمعیت نظام الملک حسابی برنگرفته
 از جنود نصرت و تایید الهی و آیه کریمه کم من فئة قليلة غلبت فئة
 کثیرة باذن الله غافل گشتند و ندانستند که هرگاه مصر قهر الهی بوزیدن
 در آید جبال متعالیه از بیخ و بن بر باد رود و جائی که میلاد
 غضب موج طوفان زند خس و خاشاک سد راه نگردد و بصید

فرز علی خان و بهمارو بهیم سنگه نوشتند که خود را بر جناح
 امتعال رسانیده اگر قابو بیابند بانجام کار پردازند و الا از راه دیگر
 شتافته بسید عالم علی خان ملحق شده بالاتفاق اطفای این نائره
 نساد نمایند - و در همین اوان خبر فتح عبدالصمد خان بهادر دلیر
 جنگ و کشته شدن حسین خان خویشگی باجمعی کثیر از
 نوشته اخبار نويسان لاهور رسیده غلبه اهل توران سامع کوب مخالفان
 و زهره گداز نمک حرامان گردید بعده که تمام ایام کامرانی پادشاه
 مرحوم محمد فرخ سیر از سعی هر دو برادر بقلع سلطنت
 و زوال دولت مبدل گردید سادات با نظام الملک بهادر فتح جنگ
 که ارسلت روی و نیک سرشتی و رعیت پروری او در ذکر
 سلطنت خلک منزل و پادشاه مرحوم مظلوم بزیان قلم داده عهد
 و پیمان بحال داشتن بصوبه مالوا بکفالت قسم بمیان آورده بصوبه
 مذکور روانه ساختند بعده که نظام الملک بهادر برخدشت مامور
 خود رفته مهله زیاده نگاهداشته ببنده بست واقعی پرداخته در
 تنبیه و تادیب مفسدان و زمینداران سرکش پرداخت زیرستان
 سعی موفوره بعمل آورد هنوز هفت هشت ماه دران صوبه جا
 گرم ننموده بود که رای حسین علی خان برین قرار یافت که بعد فراغ
 مقدمه گردد هر خود بصوبه مالوا استقامت ورزیده ببنده بست
 شش صوبه دکن و چهار صوبه احمد آباد و اکبر آباد و اجمیر و مالوا
 پردازد و برای معزول نمودن آن شیر بیشه همیت که از عدم
 اطاعت او بیز وسواس داشت بهانه طلب بود و در ایامی که
 حسین علی خان بقصد تسخیر محمد فرخ سیر مرحوم از خجسته

بنیاد عازم حضور گردیده بعد از آنکه از آب نربدا عبور نموده نزدیک قلعه ماند و صوبه مالوا که مرحمت خان پسر امیر خان بخند صبا قلعه داری و فوجداری آن ضلع مقرر بود و از بند و بست و نسق و هیبت شمشیر او مفسدان کوه نشین و شیران بیشه آن سرزمین ترک مسکن خود نموده بودند رسید و مرحمت خان بسبب انحراف مزاج و موانع دیگر خود را نزد حسین علی خان نتوانست رساند چون بغض آن در دل امیرالامرا جا گرفته بود همینکه فاکت یکم هر دو برادر گردید خواجم قلی خان تورانی را بقلعه داری ماند و مامور ساخته جاگیر مرحمت خان را تغیر نمود خواجم قلی خان که نزدیک قلعه رسید مرحمت خان بعد از انقلاب و گردش سلطنت در سپردن قلعه تملل ورزید بعد از آنکه شکوه مرحمت خان از نوشته خواجم قلی خان بمصادات رسید وکیل مرحمت خان را چشم نمائی نموده در باب عمل دهانیدن خواجم قلی خان بفتح جنگ نوشتند نظام الملک بهادر مرحمت خان را معقول ساخته خواجم قلی خان را عمل دهاند و چون آن ناظم ملک و ملت با مرحمت خان که از خاندان با نام و نشان بود رابطه خاص موروثی داشت و مرحمت خان را روی رفتن حضور نمانده بود نزد خود طلبیده با عزاز و اکرام تمام نگاهداشت - از آنکه قلعه را ناگداهه تعلق صوبه مالوا را جان چند پسر چتر سال زمیندار مفسد بیشه آن ضلع بتصرف خود آورده بود و در همان ایام برای برآوردن آن قلعه از تصرف او حکم بلام فتح جنگ وارد گردید فتح جنگ مرحمت خان را با نوح شایسته بدان خدمت روانه ساخت و مرحمت خان رفقه بعد از تودن نمایان یزور

خود آن قلعه را بتسخیر در آورد این حسن خدمت نیر شفیع
 جرائم او نگردید و فتح جنگ در باره او مراعات بزرگانه بکار
 برده اختیار بعضی بند و بست صوبه داری مالوا باو گذاشت و
 مرحمت خان در نسق صوبه داری و تثبیه مفسدان و گوشمال
 سرکشان قرار واقعی کوشیده چند موضع پرگنه چند یری که مکان
 مقرری مفسد پیشگان بود بتاخت آورد - بعده که حقیقت فراهم
 آوردن جمعیت زیاد و تاخت بعضی دیهات از نوشته فتنه
 پڑوهان صاحب غرض بسید عبد الله خان رسید و بقول بعضی
 در همان ایام نوشته حسین علی خان بنام فتح جنگ مشتمل برین
 رسیده بود که ما می خواهیم بجهت بند و بست صوبجات دکن
 و اطراف آن مکان برای ماندن خود صوبه مالوا مقرر نماییم از
 چهار صوبه ابر آباد و اله آباد و برهانپور و ملتان هر جا خواهد
 بنام آن امارت مرتبت مقرر سازیم از آنکه نظام الملك بهادر زیربار
 خرج سپاه آمده بود و فصل ربیع که مدار محصول آن ملک
 برانست از دست میدرفت و از رسیدن دلاور علی خان که بعد
 تسخیر بوندی بموجب اشاره حسین علی خان چنانچه بدکردار آمده
 با نوج خود و رفانت راجه بهیم و راجه گجسنگه بصومین صوبه
 مالوا لشکر کشیده باعث خرابی ملک و ضرر مالی و جانی سکنه
 آنجا گردید ازین اطوار زاهموار که آثار خلاف عهد هر دو برادر ظاهر
 گشت فتح جنگ نهایت افسرده خاطر گردیده در جواب آن تکلیف
 بیجا چند کلمه راست و درست نوشت سید عبد الله خان همه
 دست اویز اثبات تقصیر نسبت بآن و الانه بجا نموده وکیل معتبر

او را در خلوت طلبیده از کلمات نامناسب تند و تلخ و بی مزه که بتفصیل آن نپرداختن اولی در ماده آن بزرگ والانزاد بر زبان آورد بعد رسیدن خبر آن کلمات فساد انگیز یا قبل ازان چون بران عالی نسب تحقیق گردید که هر دو برادر برخرابی و بی آبرویی همه خاندان ایران و توران کمر بسته اند و در ترک منصب و اختیار نمودن انزوا نیز رستگاری نیست و دل همه خاندان موروثی و نوکران جان نثار دور و نزدیک از بی اختیار بودن وارث تاج و تخت که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نیست بمرتبه اتم افسرده بود و از نزدیک دار الخلافت تا کنار دریای شور کفار در تعمیر بتخانها و منع گاو کشی می کوشیدند نظام الملک بهادر که صفائی نیست و حسن طینت و طریقه کم آزاری او بر عالمی هویدا و ظاهر بود بصلاح همدمان با غیرت و شجاعان با جمعیت چار ناچار چاره کار دران دانست که بحکم و من بتوکل علی الله فهو حسبه توکل ذات پاك حق را سرمایه همت خود ساخته و بقول مشهور بهمین مضمون دو کلمه بسید عبد الله خان نوشته برفاقت عبد الرحیم خان و مرحمت خان و رعایت خان و قادر داد خان روشانی و محمد متوصل خان نبیره سعد الله خان و محمد عنایت خان و دیگر جمعی از هواخواهان و فدویان عقیدت نشان قدیم و جدید و جمعیت پنج شش هزار سوار وسط ماه جمادی الاخری سنه یک هزار و صد و سی و دو مطابق سال دو از جلوس مبارک از نواح هندسور که برای بندوبست و نسق آن ضلع پیشخانۀ کوچ برآمده بود باز مراجعت فرموده بارجین آمده احوال و ائصال برداشته

بشهرت کوچ مردنچ دو سه منزل رفته بموضع کایته نزول نموده از انجا کوچ بکوچ متوجه الکه وسیع دکن گردید و اواخر ماه مذکور این خبر در لشکر ظفر اثر ابو المظفر نصرت انجام محمد شاه شهرت تمام یافت و هر دو برادر برین خبر اطلاع یافته با وجود حوصله باختن مهل انگاری نموده بسید دلاور علی خان برای تعاقب نمودن برفاقت هر دو راجه و دوست محمد افغان صاحب تومن آن ضلع و دیگر نو نگاهداشت تاکید تمام نوشتند *

و در همین اوان خبر جنگ عبد الصمد خان دلیر جنگ با حسین خان افغان و کشته شدن حسین خان با جمعی کثیر از روی نوشته اخبار نویسان لاهور بوضوح انجامید تفصیل این اجمال آنکه گویند حسین خان خویشگی که از افغانان صاحب تمن مغرور و مشهور توابع سرکار تصور بود از مدت چند سال طریقۀ سرکشی و مفسدی اختیار نموده برگزات سیر حاصل نواح تصور و لاهور را بتصرف خود آورده علم مخالفت بر انراشته چندین کت نوح صوبه داران را بلکه انواج شاه زاده را شکست داده بود و از ابتدای صوبه داری عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته عمال منصوب کرده جاگیر دار و صوبه دار و دیگر نوکران عمده پادشاهی را بیدخل بلکه اخراج از محال ساخته بشوخی تمام پیش آمده بود - و از روی ثقه مسموع گردید که نوشته صاحب مداران ملک بر اشاره ترغیب کوتاه نمودن دست تصرف صوبه دار و امیدوار ساختن صوبه داری دار السلطنت لاهور در مقابل آن حسن خدمت بنام

آن بدخصال نکرهیده افعال رسیده بود لهذا زیاده از سابق بشوخی پیش آمده با قطب الدین نام عامل صوبه دار که صاحب فوج بود مقابل نموده کشته فوج و خزانه او را بغارت آورده مع هشت نه هزار سوار بقصد تاخت و تاراج برگزانت بر آمد و عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ نیز شروع جنگ داشت سپاه نموده با هفت هشت هزار سوار و همراهان شجاعت شعار متوجه دفع خصم بد کردار گردید نزدیک بموضع جهولپی که از لاهور ناصله سی کوهی دارد هر دو فوج بتفاوت سه گروهی نزدیک بهمرسیدند عبد الصمد خان بهادر بترتیب فوج پرداخته کریم قلی خان را که بخشی فوج دلیر جنگ و از مبارزان با نام و ننگ بود هراول نمود و طرف یمین جانی خان و خواجه رحمت الله خوبشان نبرد از مای خود را مع حفیظ الله خان و هزار سوار قوم روهیله که با حسین خان عدارت همچشمی داشتند مقرر نمود و طرف یسار آخر خان را که شمه از حسب و نسب و شجاعت موروثی او در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و محمد فرخ میر بزبان خامه جاری گشته برفاقت عارف خان قرار داده برای طرح فوج تعیین نموده ششم ماه جمادی الاخری معرکه آرا گردید و حسین خان نیز بهر اولی مصطفی خان برادر زاده خود و رحمت خان و بهلول خان و سعید خان و دیگر افغانان صاحب تومن که همه فیل سوار و سردار رزم آزما بودند مقابل فوج دلیر جنگ صف جنگ بیارامت همینکه صدای آمد و رفت گولج جانستان و غرش بان آتش نشان شعله افروز رزم گردید فوج حسین خان چنان محترانه خود را بر توپخانه زد که از توپخانه شرر بار گذشته کار بر هراول

تنگ آوردند و کریم قلی خان بعد تردد نمایان از پا درآمد
و فوج همراه او را بهزیمت آورد و حسین خان با دوسه هزار
افغان یکه تاز بمقابله آغر خان پرداخت و عجب زد و خورد بمیان
آمد اگرچه جماعه داران نونگاهداشت همراه آغر خان نیز تاب
حمله خصم نیاورده رو بفرار آوردند اما پنجاه شصت سوار مغلیه
و مغل زادهای تیراند از حکم انداز یکه تاز که در قدر اندازی و شجاعت
گوی مبعثت از یکدیگر می ربودند و آغر خان برای چنین روزها
از مدت چند سال در همه حال غمخواری احوال آنها بر خود واجب
و لازم میدانست و از خود جدا نمی نمود مع برادران و پسر آغر
خان مقابل حریف اسپان بجولان در آوردند و رستمخانه بخانهای
کمان درآمده شروع بزدن تیر دشمن درز نمودند هر تیری که از
شست دلاوران بدرواز می آمد در سینه پرکینه افغانان زره پوش
نا پدید میگشت و هر خدنگی که از خانه کمان بهادران میجست
از مهره پشت مخالفان میگذشت و آغر خان بر فیلبان بانگ
مهییب زده فیل بر سر دشمن رانده دست بقبضه کمان برده بهر
تیر عدد و دوز یکی را از مخالفان بد روز بر خاک هلاک می افکند
و جوانان قدر انداز از هر طرف اسپ خواری بر آنها تاخته بساط
فراهم آمده سوار و پیاده آنها را شه مات اجل میساختند تا آنکه
مصطفی خان هراول و چند افغان نامی کشته و زخمی گردیدند
و حسین خان از مقابل آن شیر پیشه شجاعت جان به سلامت
بدر بردن غنیمت دانست و دودسته فوج گشته رو بدلبرجلگ
و بهادران دست راست آوردند و دلاوران طرف راست قوم

رو هیل‌های رزم جو پیا مردی مغلان پلنگ خوحمل‌های صف را
و چپ‌قلش‌های مرد آزما نموده گرد ادبار روی مخالف را بسیلاب
خون شست و شو میدادند و حسین خان با جمعی از افغانان
تهور پیشه مقابل حمله بهادران توران چنان امتقامت ورزیده
یورش نمود که اکثر از نوملازمان و همراهان دایم‌جنگ تاب
مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نمودند و بعضی از مبارزان
و دلادران و ناکیش توران از تیر سد راه بازگشت خصم گردیدند
و جانی خان و خواجه رحمت الله و حفیظ الله خان تردد نمایان
بر روی کار آوردند درین حالت آغرخان چون شیر غران خود را
رسانده بر کمرگاه مخالفان زد و صدای داردگیر بچرخ برین رسید
و در همان حال فیلبان حسین خان کشته گردید و نقیوی شاه
به‌یک نام که پیر و مرشد حسین خان گفته می شد و حسین خان
جان او را از جان خود عزیزتر میدانست و در حوضه فیل با خود
ردیف ساخته بود از رخم تیر دلادران توران پیش قدم مرید پاک
اعتقاد کشته‌گشته جهان را در چشم حسین خان در نفس واپسین تیره
و سیاه ساخت اگرچه در همین ضمن بحسین خان نیز زخم کاری
رسیده بود اما چون فیل سواری او فیلبان نداشت و هر سو میدوید
مبارزان از هر طرف نشانه تیر و گلوله بدوق ساخته بودند
و در همان حال شعله آتش در حوضه سواری او زبانه کشید که سبب
او تحقیق نشد شاید دران حالت از رسیدن گلوله تفنگ بمدد
باد آه مسم رسیدگان آتش در گرفته باشد بهر حال بدان حال بدم
تیغ بهادران با جمع کثیر از افغانان بانام و نشان کشته گردید - و بعد

چنان فتح نمایان از طرف دلیر جنگ فراخور حالت هر يك رعایت خلعت و اسب و اضافه مبدول گردید و باغر خان تواضع نبل و شمشیر مع تجویز اضافه پالصدی دوصد سوار نمود - بعد از آنکه خبر رسید عبدالله خان رسید هر چند در باطن خلاف مرضی بظهور آمد اما بحسب ظاهر برای رنج بدنامی مورد آفرین ساخته ملقب بسیف الدوله عبد الصمد خان بهادر دلیر جنگ ساخت - بر ارباب منصف پیشه مختلفی نماید که بعد تسلط هر دو برادر بر پادشاه شهید و مغلوب ساختن مغلان اول کسی که غائبانه باستظهار عزیمت نامدار و بمند برش تیغ آبدار صاحب السیف و القلم نظام الملک بهادر فتح جنگ جوهر تیغ مغلان بر روی کار آورد و باعث ملال خاطر صاحب مداران ملک گردید دلیر جنگ بود - القصه هنوز خبر عبور فتح جنگ از آب نرید ابر زبانهها بسبب اختلاف قول مقرون بصدق نگردیده بود که از نوشتجات برهانپور بظهور پیوست که بعد از گذشتن نظام الملک بهادر از آب نرید ابر بگذر اکبر پور هزاریهایی قلعه آسیر که خسرو نام چیله فرمندان فتح جنگ خود را رسانده واسطه پیغام و پیام تسخیر قلعه گردیده بود بهمدعی اقبال بلمتقبال شتافته بخوشي و ناخوشي قلعه دار طالب خان نام را که در همان ایام سادات قلعه دار ساخته بودند و در کمال عسرت بصر میبرد مطیع خود ساخته و مبلغی منجمه طلب دو ماهه باحشام رساندند و مرحمت خان نیز خود را با جمعی بیشتر بتدبیر شایسته رسانده قلعه را بتصرف فرستادهای فتح جنگ در آورد - و قلعه ارک دار السرور برهانپور نیز بی آنکه شمشیر از غلاف و خون از بینی اهل خلاف در آید بتسخیر نظام الملک در آمد - بنام

قدرت حضرت الهی را که چون ایام انقلاب وضع روزگار و استیصال دولت باره رسید قلعه آسیر که از قلعه‌های مشهور آسمان رفعت سرحدیست و عرش آشیانی اکبر پادشاه بعد محاصره سالها بران قلعه دست یافته از تصرف فاروقیان برآورده بود و قلعه ارک برهان پرر که پای تخت پادشاهان سلف بوده باوجود که در عهد جنت مکانی شهر پناه نداشت در ایامیکه حضرت اعلی در زمان شاه زادگی از بنگاله شکست یافته باتفاق عبد الله خان خود را به برهانپور رسانده هر چند سعی نمود و جمعی از مردم مشهور کشته و زخمی گردیدند بر قلعه ارک برهانپور دست نیافت درین ایام خجسته فرجام که بمدد روح پر فتوح صاحب قرانی اقبال طالع فتح جنگ امتقبال نمود و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید و کار بمصاف سیف و منان کشد هر دو قلعه منصوب بدارالسور بتصرف آن بهادر جنگ درآمد و برای آینده شگون ظفر انجام بر زبانها جاری گردید - و نیز خبر رسید که عوض خان صوبه دار برار که با نظام الملک بهادر قرابت قریبه دارد و در شمشیر و رای صائب از مشهوران روزگار است با فوج شایسته بمدد فتح جنگ رسید - و دیگر بوضوح انجامید که انور خان صوبه دار برهانپور ورنبها بنالکر که از مرهت‌هایی نامی بود و جمعیت هر دو بزبان خامه خواهد داد بنظام الملک بهادر پیوستند و همه متصدیان برهانپور و بعضی زمینداران اطراف بدر رجوع آورده اطاعت اختیار نمودند بعد رسیدن اخبار ملال افزای مذکور سادات سراسیمه کار و بار گردیده بدلاور علی خان و مهارلو بهیم سنگه پیرم تاکید بر روی آورد

رسیدن بمقابل نظام الملک بهادر می نوشتند و حسین علی خان برای رفتن دکن هر روز و هر هفته مصلحت تازه به میان می آورد و انتظار خیر دلار علی خان می کشید و رتن چند نظر بر مآل کار در دفع فتنه که بصلح منجر شود و صلوات دکن بفتح جنگ بهادر وا گذارند می کوشید و می دانست که آخر این فساد ماده و بال جان اوست و حسین علی خان راضی بآن صلح که از طرف قبول نظام الملک خاطر جمع نبود نمی شد *

درین آوان از سوانح کشمیر بظهور پیوست که محبوب خان عرف عبدالنبی کشمیری که از مدت با هندو کارش داشت نظر بر انقلاب وضع روزگار جمعی از مسلمانان هنگامه طلب را با خود رفیق ساخته نزد میر احمد خان نائب صوبه و قاضی رفته بوسیله بعضی روایت شرعی تکلیف نمود که هندو را از سوار شدن اسب و پوشیدن جامه و بستن چپوه و یراق و رفتن بسیر سبزه و باغ و غسل ایام مخصوص مانع آیند و درین باب محاجت بسیار بکار برد آنها در جواب گفتند که آنچه پادشاه وقت و ارباب شرع حضور در ماده زمین همه بلاد مقرر نمایند ماهم حکم بر هندو اینجا می توانیم نمود محبوب خان بیدماغ و آزرده خاطر گشته باعانت جمعی از مسلمانان هر جا هندو میدید بانواع زجر و خفت پیش می آمد و از هیچ بازار و کوچه هندو نمیگذشت که او را تصدیع نرساند روزی مجلس رای نام از هندو معتبر کشمیر باجمعی بسیر سبزه و باغ رفته طعام بفرهمنان می خوراند محبوب خان که ده دوازده هزار مسلمانان با خود فراهم آورده بود غافل بر آنها رسیده شروع

بزدن و بستن و کشتن نبود و مجلس رای با چند نفر گریخته خود را بمیر احمد خان رساند محبوب خان با همان جماعه بر سر خانه مجلس رای و محله همدو آمده بتاراج نمودن و آتش دادن خانها پرداخت و جمعی از هندو و مسلمانان هرکه بر صمانعت می آمد کشته و زخمی میگردد همچنان بر سر خانه میر احمد خان آمده اطراف خانه فرور گرفتند و آغاز بزدن و انداختن سنگ و خشت و تیر و تفنگ نمودند و هرکرا یافتند گرفته انواع بجز مرتعی رساندند و بعضی را کشتند و جمعی را زخمی و تاراج ساختند میر احمد خان آن روز و شب قادر بر برآمدن از خانه و دفع شر آنها نگشته بصد حيله از دست آن جماعه نجات یافت - روز دیگر جمعیت فراهم آورده باتفاق میر شاهور خان بخشی و دیگر متصدیان سوار شده بر محبوب خان رفت آنجماعه نیز بدستور روز گذشته فراهم آمده بمقابله احمد خان خود را رساندند و جمعی از عقب خان مذکور آمده پلي که میر احمد خان ازان گذشته بود سوختند و هر دو طرف رسته بازار که میر احمد خان آنجا رسیده بود آتش داده از مقابل و از بالي بام و دیوار خانها بزدن تیر و بندوق و خشت و سنگ پرداختند و زنان و اطفال از اطراف نجات و کلوخ هرچه می یافتند می انداختند و جنگ عظیم در پیوست و دران هنگامه سید ولی خواهرزاده میر احمد خان و ذوالفقار بیگ نائب چبوتره کوتوالی با جمعی دیگر کشته و زخمی گردیدند و کار بمیر احمد خان که راه بازگشتن و روی پیش رفتی نداشت تنگی ساختند که بعجز آمده با هزار خفت

و خوارى ازان تهلکه نجات يافت محبوب خان بر سر محله هندو
 رفته آنجا خانه باقى مانده بود سوخته و غارت نموده بار ديگر
 بر سرخانه مير احمد خان آمده مجلس راى را با جمعى که
 پناه آنجا برده بودند بخفت تمام کشيده گرفته گوش و بينى
 آنها بريده و ختنه کرده بلکه قطع آلت تفاسل بعضى نموده مقيد
 ساختند و روز ديگر با همان هنگامه در مسجد جامع فراهم آمده
 مير احمد خان را از نيابت صوبه دارى معزول ساخته باقى فتنه
 و فساد را مخاطب بدین دار خان نموده حاکم مسلمانان قرار داده
 مقرر نمودند که تا رسيدن نائب صوبه دار ديگر از حضور اجراى
 احکام شرعى و تنقيح قضایا مینموده باشد و پنج ماه مير احمد
 خان بيدخل و منزوي و ديندار خان حاکم مستقل بود در مسجد
 نشسته در اجراى امور ملکى و معاملات مى کوشيد - بعد از رسيدن
 خبر بحضور مومن خان نجم ثانی را از طرف عزایت الله خان
 نائب صوبه مقرر نموده روانه ساختند و کاظم خان پسر امانت
 خان خوانى را که ديوان کشمير بود بسبب همين هنگامه تغير
 فرمودند و اکثر متصدیان عمده کشمير معاتب شدند - و اواخر شوال
 مومن خان که بسه گروهى کشمير رسیده فرود آمد محبوب خان
 که شرمندۀ افعال و کردار نا صواب خود بود نظر بر اخلاص که با
 خواجه عبد الله نام از متعینۀ و مشاهير کشمير داشت نزد او رفته
 تکليف نمود که رفاقت خواجه مذکور جمعى از فضلا و اعيان
 مشهور با متعبدال نائب صوبه رفته باعزاز بشهر در آورند از آنکه خمير
 سرشت مردم آن سرزمين از شرارت است و بحکم منتقم حقيقى

از مکانات اعمال او آنچه بر دیگر طائفه مسلمانین و هندو گذشته
برو نیز گذشتنی بود خواجه عبد الله از راه اتحاد رهنمونی نمود
که همارا نزد میر شاهور خان بخشی رفتن و عذر گذشته خواستن لازم
و ضرور است بعده همه بر فاقیت برای آوردن مومن خان خواهیم رفت
محبوب خان بتکلیف خواجه عبد الله بخانه میر شاهور خان رفت
بعد مکالمه چند کلمه صاحب خانه ببهانه شغل ضروری برخاست
و جمعی از مردم محله چریلی و کهکرا که بخشی آنها را طلبیده
در گوشه و کنار خانه بمصلحت خواجه مذکور پنهان ساخته چشم
براه محبوب خان بود از گوشه و کنار بر آمده غافل بر سر محبوب
خان ریخته اول هر دو پسر خرد هال را که همیشه همراه او مولود
خوانده پیش پیش میرفتند بحضور او شکم پاره نموده او را بعذاب
و عقوبت کشتند *

هر کسی آنچه میکند یابد * بدو نیکی که میکند یابد

روز دیگر جماعه مسلمانان بدعوای خون مقتدای خود فراهم آمده
بر سر محله چریلیها که بمذهب تشیع شهرت داشتند و حسن آباد
رفته شروع بزدن و بستن و کشتن و سوختن خانها نمودند و
در روز جنگ در میان بود آخر غالب آمده قریب دوسه هزار کس
که در آن محله جمع کثیر از مغلیه مسافر نیز فرود آمده بودند
مع عورات و اطفال بسیار زیر تیغ آوردند و لکها مال بغارت
بردند. و تا دوسه روز نائر فساد شعله ور بود و آنچه بران جماعه
از خون ریزی و ضرر مالی و ناموس آوردند و از راویان ثقه
شدیده شده باحاطه تحریر نیارودن اولی بعد فراق بر سر خانقاه

قاضي و بخشی آمدند ميرشاهور خان دست و پای لا حاصل زده در مكاني كه پی نتوانستند برد رو پوش گردید و قاضي بتغيير لباس بدر رفت و بنای خانۀ او را از پا در آورده خشت خشت حویلی را دشت بدست بردند - و مومن خان بعد داخل شدن شهر مير احمد خان را سر انجام و بدرقه همراه داده بقصبۀ ایمن آباد كه پسر او در انجا مدفون بود روانه نمود و با مردم کشمير طوعا و کرها پدار و مدار ساخت *

القصة آخر شعبان بهر دو برادر خبر رسید كه وسط ماه مذکور بعد رسیدن دلوز علي خان هفده هیجده كروهی برهانیپور فتح جنگ خود را مع عوض خان و سرداران و جماعه داران شجاعت نشان و توپخانه جهان آشوب مقابل دلوز علی خان رساند و جنگ عظیم در پیوست و دلوز علي خان تردد نمایان نموده با همه سرداران و همراهان نامی كشته گردید و تفصیل این اجمال آنكه بعده كه عالم علي خان در خجسته بنیاد بر عبور نظام الملك بهادر از آب نر بدا خبر یافت شروع بنگاهداشت سپاه نموده انور خان را كه یكی از پیش آوردهای سید عبد الله خان بود و حسین علی خان بدكن برده خدمات عمده فرمود بعده صوبه دار برهانیپور ساخته بود و درینولا از برهانیپور نزد عالم علي خان آمده مشیرو صاحب اختیار عالم علي خان كشته بود همراه رنبا بذالكر كه از مرزهای نامی بود و وقت رسیدن حسین علی خان به برهانیپور بقصد حضور باشا راجه ساهو چنانچه بگزارش آمده مقید ساخته بدار الخلافت همراه برد و او خود

را از انجا بالتماس انور خان خلاص نموده بود برای بندوبست
 برهانپور و سد راه فیروز جنگ گردیدن مرخص ساخت و ندانست
 که خار و خمس سد راه سیلاب نتواند گردید و در مقابل حمله نیلان
 شیر نبرد شغال و روباه را چه یارا که هم نبود توانند شد همچنین
 انور خان نزدیک دو منزل برهانپور رسید از دبدبه فوج ظفر اقبال
 فتح جنگ هوش باخته شاه راه را گذاشته بصد هراس خود را
 آخر شب بطریق ایلغار در پناه حصار برهانپور رساند و باتفاق انور الله
 خان که دیوان برهانپور و برادر انور خان بود خواست به بندوبست
 برج و باره شهر پناه پرداخته تا رسیدن کوسک محصور گردیده
 بمحافظت شهر پناه کوشد درین ضمن خبر رسید که همچنین مضرب
 خیام فتح جنگ نصرت انجام نزدیک قلعه آمیر رسید هزاریهایی
 قلعه که قبل از عبور دریا پیام و پیغام سپردن قلعه بمیان آورده بودند
 رجوع آوردند طالب خان قلعه دار که در کمال عسرت بسر می برد
 ناچار اطاعت نمود و قلعه بی تردد تیغ و سنان چنانچه بزیان
 خامه داده اوائل رجب المرجب بتصرف فتح جنگ در آمد و
 محمد غیاث خان بطریق هراول با فوج شایسته در سواد لعل باغ
 نزدیک شهر برهانپور دائره نمود و زندها بنالکر که رفیق و میسر شمشیر
 انور خان بود بوساطت محمد غیاث خان بخدمت آن سپه سالار
 فتح نصیب پیوست. درین حالت صرافان و تجار و دیگر اعیان شهر
 فراهم آمده بانور خان گفتند که در صورت محصور گردیدن اگر فوج
 فتح جنگ غالب آید شهر بمادته تاراج خواهد رفت صلاح کار
 درین مدت که بصلح پیش آیند والا از شهر برآمده جنگ صف نمایند

انورخان که دل و هوش باخته بود ابتدا باظهار تهوری زبانی و قصد
هلاک خویش پیش آمد آخر برهنمونی عاقبت اندیشی و
و مصلحت عبد الرشید و ظفر مند خان مئینه برهانپور و شیخ
محمد صادق و شاه مکهن که از مشایخ مشهور شهر بودند و بمیان
آمده باعث امان جان و آبرو و مال صوبه دار و برادر او گشتند از
شهر برآمده با دل پر امید و بیم باستصواب محمد غیاث خان
ملازمت فتح جنگ نموده از آنت بی آبرویی و تلف شدن جان
و مال محفوظ گردید و بطریق نظریند برای مجرا نمودن و در دیوان
نشستن ماذون گردید - و فتح جنگ بدلاسا و تسلی و ضیع و شریف
پرداخته موافق رویه ذاتی که در کم آزاری و رعیت پروری
داشت بمنصوبان خود قدغن تمام نمود که بر احدی از رعایا وضعفا
و مکنه آنجا تعدی و حیف و میل نرود اکثر بزبان می آورد که
قصد من و منظور نظر من سوای خلاصی و استقلال پذیرفتن
پادشاه اسلام که قادر بر نماز جمعه و اجرای احکام شرع نمانده
نیست و همه مسلمانان را ترغیب اعانت می نمود *

و در همان ایام والده سیف الدین علی خان که از خجسته بنیان
بقصد رسیدن نزد پسر برادر آباد وارد برهانپور گردیده بود و اطفال
خرد سال سیف الدین علی خان همراه داشت هرچند همراه آن
ضعیفه بمرتبه دلباخته و مغلوب هراس گشته مایوس از بحال ماندن
آبرو گردید که راضی بفرستادن نقد و جنس که از جواهر و غیره
داشت گردیده بحال ماندن ناموس غنیمت میدانست اما
فتح جنگ حمیت را کار فرموده باوجود عدم خزانه و پیش داشتن

چنانچه مهم بزرگ اصلا طبع بتصرف مال او ننموده و متصرفی چنانچه
 او نگاشته بلکه محمد علی نام که از نزد آن ضعیفه پیغام برای آن
 نیکنام والا مقام آورده بود تفقد بحال او از عطای خلعت نموده
 میوه از برای اطفال او فرستاده و درصد سوار بدرقه همراه او داده تا
 آب فریدا رساند - درینولا خبر عبور دلاور علی خان بخشی حمید
 علی خان که از سابق رخصت او با شش هزار سوار و مهم بزرگ
 بودندی نمودن باحاطه تحریر درآمده دوازده سیزده هزار سوار جرار
 فراهم آورده بود و خبرهای مختلف از انتشار می یافت از آب گذر هاندیا
 رسید و نظام الملک بهادر فتح جنگ بتهدیه مقابله خصم پرداخت
 اگرچه عالم علی خان درین تدبیر بود که تاخیر نزدیک رسیدن
 دلاور علی خان بگرد آوری فوج مرهته و نونگاهداشت و فراهم
 آوردن فوجداران عمده نواح پرداخته از خجسته بنیاد خود را
 با فوج سنگین رساند و از آن طرف دلاور علی خان رسیده فوج
 فتح جنگ را در میان بگیرند و همه جماعه داران را منصب
 سه هزار و چهار هزار و پنجاهزاری و توغ و علم و نوبت و فیل
 تجویز و عطا نمود و بجذب قلوب و ضیع و شریف لشکر و رعایت بحال
 هر یک می پرداخت اما بحکم یضحک التقدير علی التقدير تقدیر
 با تدبیر موافقت نمود - خط بمضمونی که عالم علی خان بعمومی
 خود نوشته بود و در سوانح نقل آن بمطالع درآورده بتحریر می آید
 که قریب هفت هزار سوار قدیمی و دو سه هزار سوار از فوجداران
 و کوسکیان نواح و متعین خجسته بنیاد باندازه قلم آمده و زیاده
 از شش هزار - سوار جماعه داران عمده نونگاهداشت نموده و متعین

و فوج کوسکی سرداران راجه ماهو و مرهتهای یکم تاز جانباز که
خود را بجان و مال فدوی آن جناب میدادند کمتر از پانزده شانزده
هزار سوار نخواهد بود که مجموع از سی هزار سوار زیاده باشد با
خود گرفته تا اوائل شعبان از خجسته بنیاد بر می آیم و اظهار
تهوری و جانبازی بسیار دران درج نموده به تسلی حسین علی
خان پرداخته بود - و امین خان صوبه دار مغزول فادیر که از
حسین علی خان بمرتبه اتم آزاده بود و اطاعت و رناعت قبول
نمید نمود او را بر عایت لک روپیه نقد و دو فیل و اسبان و جواهر
چندان مستمال ساخت که بحسب ظاهر در جرکه مبارزان نامی
خود در آورد - القصه بعد رسیدن خبر خیمه بیرون زدن عالم علی خان
فتح جنگ که بقصد مقابله عالم علی خان از طرف لعل باغ سمت
غربی برهانپور کوچ نموده از آب تپتی گذشته طرف شرقی
دائره نموده بود از شنیدن اخبار دلاور علی خان اول دفع شرفوج
دلاور علی خان را اهم دانسته متعلقان را روانه قلعه آسیر ساخته
باهتمام پیش فرستادن توپخانه همراه محمد غیاث خان و
شیخ محمد شاه فاروقی و دیگر مبارزان رزم آزما پرداخته خود
فیز با لشکر آراسته بهمعنائی فتح و نصرت و بهمرکابی بخت و
دولت متوجه خصم گردید بعده که بغاصه دو سه کروه از رتن پور
تعلقه راجه سکرائی که از برهانپور شانزده هفده کروه مسافت دارد
رسیدند بتغارت دو کروه از لشکر دلاور علی خان مضرب غلام گردید -
اول برای تمام نمودن حجت که آن سیه سالار تا مقدور راضی
نبرختن خون مسلمانان نبود پیداهای ملائم نصیحت آمیز مشتمل

بر منع و دفع قتال و جدال بمیدان آورد فائده مترتب نگردید و سیزدهم ماه شعبان المعظم سنه هزار و صد سی و دو هجری مطابق اواخر خرداد ماه آلهی صفوف طرین مستعد کارزار گردید و محمد غیات خان را که از بهادر پیشگان عقیدت کیش فتح جنگ بود با شیخ محمد شاه و شیخ نور الله فاروقی که داروغه توپخانه و هر دو برادر از جمله جماعه داران عمده بیدش قرار و مبارزان نامی گفته می شدند با چند هزار پیاده توپخانه جهان آشوب و دیگر جمعی از بهادران کارزار دیده هر اول مقرر نمود و محمد عوض خان بهادر با سید جمال الله خان خلف نامدار و انوار خان و حکیم محمد مرتضی و چندی از دلوران رزم جو طرف یمین زینت افزای فوج گشتند و مرحمت خان بهادر فیل جنگ با جمعی از مبارز پیشگان شیر نبرد جانب یسار صف آرا گردید و عبد الرحیم خان عمومی فتح جنگ یلتمش مقرر گردید و قادر داد خان روشانی طرح دست چپ و عزیز بیگ خان حارسی طرح دست راست و محمد متوسل خان نبیره سعد الله خان و اسماعیل خان خویشگی و رستم بیگ و کامیاب خان و داراب خان پسران جان نثار خان و سعد الدین خان و میر احسن خان بخشی در قول جا گرفتند و رعایت خان بحراست بلده برهان پور مقرر گردید و رستم بیگ خان بچنداولی مامور گشت و فتح الله خان خومتی و راو رنبا بنالکر با جمعیت پانصد سوار تولقه قرار یافت - و دلاور علی خان که مدام مست باد و نخوت و مغرور و مخمور بزم عشرت و سرور می بود خصوص امروز که مجلس سرور و نشای سرخوشی داشت از شنیدن

ظاهر شدن علامت فوج فتح جنگ ظفر آیت کلمات لا یعنی و
 غرور بزبان آورده سوار شده بترتیب فوج پرداخت اگرچه در تعداد
 فوج دلور علی خان اقوال مختلف مسموع گردیده اما آنچه بر
 محرم اوراق ظاهر گشته وقت مرخص شدن از نزد حسین علی خان
 چون بخشی فوج بود و از احوال سرافجام و شجاعت تمام
 جماعه داران تهور پیشه کما هو اطلاق داشت از جمله هفده هیجده
 هزار سوار سائر شش هزار سوار انتخابی کار آزموده شجاعت پیشه
 خوش اسبه و خوش یراق که بیشتر از جنگ جویان سادات بارهه
 و هندوستانی زبان جلالت پیشه و افغانان تهور نشان بودند و
 هر یکی از ان سواران خود را کم از ده سوار و بیست سوار نمی
 دانست برفاقت مید شمشیر خان بفری عم هر دو برادر صاحبمدار
 و بابر خان شیر پیکار با خود گرفته بود بعد نزدیک رسیدن بوندی
 که کار بمقابله بد سنگه هاره افتاد بعضی زمینداران و جماعه داران
 شجاعت نشان مشهور نو نگاهداشت نموده با راجه بهیم که مدعی
 وطن بد سنگه و همه لشکرکشی برای مدد و رفاقت او بود و راجه
 گجسنگه نوروی که از ده سه هزار سوار زیاده با خود داشتند با فوج
 بارهه متفق گشته در استیصال بد سنگه و تاخست و تاراج بوندی
 کوشیدند بعده که متوجه مقابله فتح جنگ بهمعنائی اجل گردیدند
 هر دو راجه نامدار با فوج خود که همه راجپوتان مبارز پیشه کارزار
 دیده بکتر پوش تمام یراق بودند رفیق و جان نثار دلور علی خان گشتند
 و سواي آن در سالوادوست محمد روهیل را که از افغانان جلالت پیشه
 و تومن داران با نام و نشان گفته می شد و قریب سه هزار و پانصد

سوار نبرد جو و توپخانه با خود داشت نوکر نمود که جمله از سیزده و چهارده هزار سوار کم نبود و تا هفده هیجده هزار سوار نیز احتمال داشت اما چون همه فوج از مردان تهور پیشه رزم آزما و دلوران انتخابی شیر نبرد بودند اگر خلاف افواج دیگر که خوب و بد میان هم می باشند مقابل و برابر می هزار سوار حساب نمایند بی لاف و گداز اغراق بجاست معینا پشته بدست آورده بودند که مشرف بر فوج فتح جنگ بود دلور علی خان بهیر خود را زیر آن پشته گذاشته سید شیرخان را و بابر خان را با دو سه هزار سوار جرار و هفت هشت هزار پیاده برق انداز هراول ساخته قدم بمعرکه کارزار گذاشت و به پشت گرمی توپخانه و شیران بیشه باره و راجپوتان جلالت پیشه و افغانان جهالت کیش که طرف راست و چپ و چنداول ترتیب داده بود جوشان و خروشان لاف زنان با همه سرداران فیل سوار پا بمعرکه کارزار گذاشت و ازان طرف سپه دار ظفر اقبال فتح جنگ بهزاران عجز و نیاز بدرگاه قادر بی نیاز چون کوه و قار بر فیل گردون شکوه سوار گشته از سرنو باهتمام و ترتیب فوج جرنغار و برنغار و یلتمش و تولقمه و طرح پرداخته فاتحه استمداد همّت بزرگان دین خوانده بمقابله خصم صف کارزار آراست ابتدا پیغام گوله توپ دشمن سوز و غرش بان شعله افروز بهمد می کوس و کرنای جرمی گوش مبارزان با نام و ننگ بمعرکه جنگ را گرم دار و گیر ساخت از یک طرف عوض خان بهادر با دیگر دلوران رو بمصاف آورد و از طرف دیگر محمد غیاث خان و جمعی دیگر از بهادران رزم جو قدم بمعرکه کارزار نهادند از آنکه مکن قلب هائل

هر دو فوج گردید در حمله اول مقابل عوض خان بهادر بمرتبه
 دلاوران باره بمدد راجپوتان و افغانان تیز جلوئی و تهوری را کار
 فرمودند که قدم استقامت اکثر دلباختگان از جا رفت و از مددات
 گولهای فیل ربا و بانهای آتش فشان وهای و هوئی جوانان خود نما رخ
 فیل عوض خان بهادر برگشت و بیشتری رو بفرار آوردند و عوض خان
 بهادر که برگشتن فیل باختیار نبود بهادرانه در دفع اعدا دست و بازو
 کشاده با وجود فرار فیل و بیشتر از همراهان رستمانه می کوشید و دران
 حالت سر رشته سرداری و تدبیر از دست نداده قابوی وقت
 چنان دانست که با آنکه زخم بر داشته بود دو دفعه تیر باز گشت
 زنان خصم را بمیدان رزمگاه کشیده صید را بر روی تیر آورده باز
 بتلافی می پرداخت و سرداران باره خصوص سید شیر خان و
 بابر خان بگمان و خوشوقتی آنکه فوج فتح جنگ رو بهزیمت آورده
 نازان و شادان عنان بعنان جلو ریز تعاقب فوج ظفر موج نمودند
 درین حالت قادر داد خان روشانی که مردم همراه او از مدد فوج
 اعدا رو بفرار آورده بودند باوجود زخم برداشتن استقامت ورزیده
 داد تهوری میداد عزیز بیگ خان با برادر زخم سرخ وئی
 برداشت و عظمت خان جماعه دار عمده عوض خان پیاده شده شرط
 جان فشانی بتقدیم رماند تیر و گوله چون تگرگ بلا می ریخت و
 محمد متوکل خان بهادر نیز خود را بمدد دلاوران رسانده تردد بهادرانه
 بظهور آورد درین ضمن دیگر شیران معرکه جلادت بانفاق عوض
 خان بهادر شیر لبرد مقابل آن برگشته بخنان اجل رسیده رستمانه
 قدم پیش نهاده بخانهای گمان در آمدند و بمحلهای مردانه و

چپقلشهای بهادرانه سد راه سیلاب بلا گردیده صدای داز و گداز

بچرخ برین رساندند • بیت •

ز برج کمان طائران خدنگ • پریدند بر روی مردان جنگ

نهان گشت از تیر فرق عدو • بدان سان که در زیر برگش کدو

بعد زد و خورد بسیار و کوشش بی شمار که مکرر فوجها غالب و

مغلوب گردیدند آخر کار از یورش و برش تیغ بهادران عرصه و غاود لاوران

معرکه هیجا شیرخان و بابر خان که از پیش قدمان فوج هراول خصم

بودند از پا درآمدند و در همان گرمی داز و گداز دلور علی خان که

دلورانه فیل سواره مقابل فوج قول جمعیت کم مشاعده نموده بکمال

جرات رمیده بود گولگ بندق بدو رسید و کار او ساخته شد و فوج باره

و دوست محمد افغان زمیندار روهیله رو بهزیمت گذاشتند راجه بهیم

و راجه گجسنگه عار فرار بر خود هموار نموده بدستور تهور پیشگان

جان سپار هند و ستان با راجپوتان جان نثار از فیل و اسبان فرود

آمدند و شمشیر و سپر در دست گرفته حمله آور گردیده کار بر هراول

و دیگر فوج تنگ آورده دان دلوری میدادند مرحمت خان بهادر

صف نورد از جانب چپ بهادرانه بر آنها تاخت آورده چنان شرط

تهوری بکار برد که هر دو راجپوت نامی بعد تردد نمایان که جایی

صد آفرین داشت با قریب چهار صد راجپوت دیگر و بعضی

جماعه داران باره مجموع چهار و پنج هزار سوار و پیاده علف تیغ

و طعمه تیر و سنان مغلان شیر نبرد گردیدند و صدای شادیانه و

نفیر فتح و نصرت از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید

و از لشکر ظفر نصیب سواهی بدخشی خان که با چند نفر بی نام

و نشان و دلیر خان همراه عوض خان بهادر عرف عبد الله بیگ
 بکار آمدند و دیگری از مردم نامی را اسیب جانی فرسید و عوض
 خان بهادر و محمد غیاث خان با چندی از دلاوران زخم سرخزنی
 برداشتند و بمرهم لطف و احسان عظامی اضافه و فیل و اسب
 زخمهای همه زود التیام پذیرفت - و غنیمت بسیار بدست تاراجیان
 افتاد سوای توپخانه و فیلان که در سرکار ضبط نموده به بهادران
 همراگب تقسیم نمود بانفی هرچه بدست هرکه افتاد بار معاف
 فرمودند بعده که خاور طارم چهارم بهیاء چاه مغرب درآمد و جابجا
 لشکر آرام گرفت نزدیک پاس اول شب غلغلۀ عظیم و شورش پر
 آشوب از یک سمت لشکر برخاست و جوق جوق مردم رو بگریز
 آوردند ساعتی سبب آن معلوم نبود آخر ظاهر گشت که فیل مست
 زنجیر گسیخته بی صاحب از جهلۀ فیلان فوج تاراج شده رو بلشکر
 آورده و از صدمۀ او این آشوب برپا گردیده درین ضمن رو بروی خیمه
 محمد متوسل خان آن فیل خرابی کنان نمودار شد محمد متوسل خان
 با تیرو کمان از خیمه برآمده مقابل آن بلای سیاه ایستاده تیر
 بقبضۀ کمان دو آورده گوشه کمان تا گوش کشیده چنان به پیشانی
 آن دیو نژاد کوه تمثال زد که تا پرسوفار ناپدید گردید و ازان صدمۀ آن
 فیل کوه شکوه برگشت درین ضمن فیلبدانان سرکار فتح جنگ
 رسیده بدام و کمند درگرفتند - فردای آن روز خبر رسید که عالم علی
 خان بر تالاب هرتاله هفده گروهی برهان پور رسید فتح جنگ از
 استماع این خبر محمد متوسل خان را با جمعیت سه هزار سوار
 جهت کومک رعایا و محافظت بلدۀ که اکثر قبائل مردم لشکر

درانجا بودند بطریق یلغار سرخص ساخت خان مذکور مسافت چهل
 کروه در یکروز طی نموده جریده خود را رسانیده به بند و بست
 شهر و اطراف پورجات پرداخته خلایق را مطمئن ساخت و
 عالم علی خان از اجتماع رسیدن فوج باین جلدی که اصلاً متصور
 نبود متحیر گشته همانجا متوقف گشت - بعده که خبر ملال اثرگشته
 شدن دلاور علی خان بمسادات رسید هر دو برادر نهایت مضطر و
 سراسیمه گشته برای رفتن دکن هر روز فکر تازه بخاطر راه می دادند
 گاه اراده می نمودند که هر دو برادر باعث هرج و تصدیع حضرت
 خاقان گردیده همراه بدکن برند گاه بذای مصلحت برین قرار می گرفت
 که حسین علی خان از رکاب خدیو زمان روانه دکن گردد و سید
 عبد الله خان متوجه شاه جهان آباد شود باز مشورت می نمودند
 که قطب الملک در خدمت آن سپهر جاه و جلال روانه
 شاه جهان آباد شود - حسین علی خان بامرای رزم آزما طرف دکن
 کوچ نماید گاه می خواستند که با فتح جنگ بانسون نامه و پیام
 التیام آمیز صوبه داری دکن بار واگذارند و پای صلح بمیان آورده
 بعد طالبیدن قبائل بتلافی آن پردازند و بهیچ تدبیر استقامت رای
 قرار نمی گرفت و در هر هفته و ماه بیشخانۀ پادشاه و هر دو برادر بسمت
 مختلف بر می آمد و باز دران عزم خلل می پذیرفت - و در همراه
 بردن و نگاهداشتن اعتماد الدوا نظر بر شجاعت و رای صائب او
 مقابل فساد وقت و سواس هراس آمیز در دل داشتند و در
 تدبیر کار مذذب خاطر بودند بلکه گاه گاه شهرت نزاع هر دو
 صاحب مدار با محمد امیر، خان چین بهادر زبان زد خاص و

عام می گردید باز برفق و مدارا منجر می گشت .

و در همین ایام یعنی بیست و دویم ماه مبارک رمضان سنه هزار و صد و سی و دو روز جمعه بعد زوال که در اکثر مساجد دارالخلافه خطبه می خواندند و در نماز قیام داشتند زلزله وحشت افزا که از صدای زیر زمین و بحرکت آمدن در و دیوار و آواز سقف خانهها عالمی متوهم گردید رو داد آن روز و شب تا اثر صبح نه ده دفعه عمارت و زمین بجنبش در آمد اگرچه شهرت افتادن اطراف حصار و عمارت بسیار ضائع شدن آدم بیشمار در شاه جهان آباد و دهلی کهنه زبان زد گردید اما آنچه که مسود اوراق سوار شده بنظر غور و تحقیق را رسیده و از کابلی دروازه شمالی تا لعل دروازه جنوبی رسته بازارها گردید چند جا شکست و ریخت عمارت و از هم پاشیدن فصیل حصار و نقصان پذیرفتن دو دروازه شهر پناه و افتادن سه کنگره مسجد فتح پوری و کشته شدن ده دوازده نفر و مجروح گردیدن چند کس معدود معاینه نمود و غرابت این داشت که تا یک ماه و ده روز در هر شبانه روز چهار پنج نوبت زمین و عمارت بصدا و جنبش می آمد و در دلهای بعضی مردم وحشت بمرتبه راه یافت که خوابیدن زیر سقف ترک نمودند بعده اگرچه در زلزله تخفیف یافت اما چهار ماه پنج ماه که گاه زمین و عمارت بلرزه می آمد اثر زلزله باقی بود تا از یمن قدم مبارک خسر و زمین و زمان که بفتح و نصرت داخل دار الخلافه گردیدند اثر زلزله تخفیف یافت انشاءالله تعالی مفصل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد و دفع واهمه همگی بلیات ارضی و سماوی گردید *

از اتفاقات موانع غریب آنکه در همان روز جمعه که در دار الخلافت آیه عذاب زلزله شروع گردید در مستقر الخلافت اکبر آباد زن هندوئی بطوع و رغبت خود بسبب راه نمائی و الفت مسلمانی بشرف اسلام درآمده بود رتن چند بموجب اظهار استغاثه اقربای او مقدمه را بسید عبد الله خان بلباس مذموم ظاهر کرده بادن او یا بی اطلاع سید عبد الله خان بکوتوال فرمود که آن نومسمله را بانواع زجر و خفت کشیده آورده در شهر تشهیر نمایند و مسلمانی را که او را می خواست که بعقد در آورد بی آبرو ساخته از شهر و لشکر اخراج نمودند و قتیکه آن تازه باسلام آمده را از نزدیک مسجدی که مسلمانان نماز جمعه می خواندند تشهیر کنان می بردند مسلمانان می خواستند هجوم آورده آن مجبوره را از دست متعدیان خلاص نمایند باز از انقلاب وضع روزگار و غلبه هجوم کفار جرأت نمودند این مقدمه شبیه است بسوانحی که در اواخر عهد خلد منزل در برهانپور که داود خان از طرف ذوالفقار خان نائب صوبه بود روی داد داود خان شیخ درگاهی نام را که از اعیان برهانپور گفته می شد و زن هندویی را که بحسب خواهش او بشرف اسلام آورده می خواست بعقد در آورد یا در آورده بود و اقربای او نزد داود خان استغاثه نمودند آن افغان جهالت نشان که در طرفداری کفار همیشه می کوشید بلکه یکی از بتهای کفار را می پرستید شیخ درگاهی را همراه آن زن سر دیوان حاضر ساخته هر دو را عریان مادر زاد نموده بر عورتین هر دو پاکی زده سر تراشیده بخفت و خواری که ازان بد تر نباشد در شهر تشهیر داده زن را حواله

وارثان او نمود اگرچه باوجود فریاد زدن او بحضور چون ذو الفقار خان حامی داؤد خان بود استغاثه او بجائی نرسید اما منتقم حقیقی بداد او رسید که بفاصله سهیل ایام لاش داؤد خان را در همان محله و بازار شهید دادند *

القصه غریبی قعده قرار یافته بود که پیشخانۀ پادشاه عالم پناه و سید عبد الله خان طرف شاه جهان آباد بر آرند و حسین علی خان با جمعی از امرای رزم آزما روانه دکن گردد درین ضمن با اعتماد الدوله شورش بمیان آمد و چند روز این گفتگوی فساد انگیز که بوسواس هراس آمیز طرفین انجامید بمرتبه زبان زد خاص و عام گردید که محمد امین خان چین بهادر با بهادران توران شب و روز کمر بسته مستعد کارزار بود - از آنکه تهوری و بهادری آن صفدر فیل افکن را که سابق باوجود زیر هر دو دندان فیل هست سوار پی خود آمدن و پیش قبضه خنجر بر خرطوم و دهان آن بلای سیاه زدن و سلامت از زیر دندان او بر آمدن و دیگر ترددات نمایان او که همراه خلک مکان بظهور آمده و در ذکر سلطنت خلک مکان و خلک منزل مفصل بر زبان قلم داده مشاهده نموده بودند جرأت بیک سو نمودن باور نه نموده دار و مدار نموده عهد و قرار رفاقت بی نفاق بمیان آوردند درین اوان که اوا خرماه شوال باشد از نوشتجات خجسته بنیاد خبر گشته شدن عالم علی خان باجمعی از سرداران انتشار یافت بر تفصیل این اجمال اگرچه محرر سوانح اطلاع واقعی نیافته اما آنچه از زبان مردم ثقه باختلاف قول مسموع گردیده کلمه چند ازان می نگارد گویند بعد از کشته شدن

دلور علی خان دوسه هزار سوار غارت زده بارهه که از مقابل
شمشیر مغلان فوج فتح جنگ جان بسلامت بدر بردن غنیمت
دانسته بودند از انجمله جمعی خود را نزد عالم علی خان وقتی
رساندند که از شهرت رسیدن سید دلور علی خان با سی هزار سوار
از خجسته بنیاد برآمده از کوتل کوه فردا پور که در نصف راه
برهانپور واقع شده رسیده در اهتمام فرود آوردن توپخانه و هراول
میکوشید و فوج مرهته با متهور خان هراول و قدری توپخانه از کوتل
فرود آمده بود بعد تحقیق خبر ملال اثر مذکور نهایت غم و الم بخاطر
عالم علی خان روداد و اکثر سرداران مرهته و دیگر همدمان مصلحت
دادند که باز بخجسته بنیاد یا باحمد نگر رفته تا رسیدن حسین علی
خان و فراهم آوردن افواج اطراف استقامت ورزیده محصور
گردیده جنگ با تدبیر باید نمود و فوج مرهته را برای تاخت و
تاراج اطراف فوج فتح جنگ بدستور قزاقان که درین فن دکنیان
کامل عیارند تعیین باید فرمود عالم علی خان در عالم غیرت تن
بمصلحت مراجعت نداده با تمام فوج فرود آمد و نظام الملک
بهادر فتح جنگ که بعد فراغ فتح دلور علی خان ببرهانپور
رسیده دائره نموده بود از شنیدن خبر عالم علی خان تابوت
دلور علی خان و سید شیر خان را باعزاز نزد عالم علی خان
روانه ساخت و دوسه کلمه نصیحت آمیز بزرگانه مشتمل بر مافون
ساختن رفتن مع قبائل نزد هر دو عمومی خود و کار بخون ریزی
دیگر مسلمانان نرساندن نوشت موثر نیفتاد و فتح جنگ بعد
اثبات حجت از سوادکنار برهانپور کوچ نموده نزدیک دریای پورنا

که مسافت شبانزده هفده گروهی غربی از پرهانپور واقع شده رسیده
 نزول نمود ازان طرف عالم علي خان نزديك تالاب هرتاله که از
 پورنا مسافت قريب داشت رسیده فرود آمد بسبب بارش شب
 و روز و شدت لاوگل و طغیان آب و عدم کشتي که عبور لشکر طرفین
 متعذر بود چند مقام نمودن ضرر گردید بعده فتح جنگ برای
 تبدیل مکان و تخفیف لاوگل و تحقیق پایاب یک دو گروه طرف
 برارکنار دریا کوچ و مقام می نمود تا آنکه براهبری زمینداران و
 تردد عوض خان بهادر چهارده پانزده گروه مائل سمت بالا پور تعلقه
 صوبه برارخبر پایاب شنیده و عط ماء مبارک رمضان باتمام فوج
 از آب عبور نمود چون در چنین ایام راه دادن آب بمدد فضل الهی
 که شگون علامت فتح گفته اند باعث انبساط لشکر گردید عالم علي
 خان خبر یافته سراسیمه وار با فوج خود کوچ نموده متوجه
 مقابلۀ فتح جنگ گشت و نظام الملک بهادر یک روز برای رسیدن
 باقی مردم بهدر که بعضی جا تا سینه و بعضی جا تا کمر آب
 بود و همه لشکر بلا آفت مال و جان عبور نمودند مقام نموده روز
 دیگر برای تعیین مکان مصاف کوچ نموده نزدیک سیوگانو که تعلق
 بصوبه مذکور دارد مضرب خیام ظفر اعتصام فرمود درانجا از شدت
 باران شب و روز و بسیاری گل سیاه و هرج و مرج چاه چند مقام بتصدیع
 تمام لازم گردید - چه نویسم که دران چند روز چه کساله و تصدیع برلشکر
 فتح جنگ گذشت اول آنکه از طرف خاندیس و برار بسبب
 طغیان آب نالها و بارش متصل شب و روز و حائل بودن دریا رسد
 بالکل نمی رسید و دویم آنکه مرهتہای ناپکار از رو برو و اطراف

تاخت و تا راج نموده نمی گذاشتند که اصلا شتر و گاو بکهنی تواند رفت تا برسیدن رسد چه رسد و شوخی زیاده از حد نموده دست بردهای عظیم بطریق قزاقان می نمودند از ابتدا بمرتبه گرانی و کمیابی غله و کاه در لشکر روداد که سیزده چهارده روز سوای برگ درختان که مع شاخهای فرم زیر سنگ گویده پیش چهار پایان میان لارگل می انداختند بوی کاه و دانه بمشام اسپان و دواب نمی رسید و جانور بسیار که تا کمردر گل فرو رفته بود چون سوای باران چینی دیگر میسر نمی شد تلف می شدند و آرد برای مردم خاص و زر دار رویده را یک دو آثار میسر می آمد و مردم بمیدار کم حوصله برخاسته راه خانهای خود اختیار نمودند - صدای طغیان آب نالها و فریاد کسالت سوار و پیاده ها و نالش پواج و افتادن خیمه و تاختن مرهته اطراف لشکر که تا کنار بازار گنج دست اندازی و قزاقی می نمودند همه آلام علاوه همدیگر گردیده بود تا آنکه عرصه بر سپاه تنگ گشت و اکثر جماعه داران عاجز آمده نالش نمودند درین ضمن پاره باران فرصت داد از آنجا کوچ کرده سه گروهی بالا پور نزدیک دیهی و یران فرود آمدند چون مرهته بد کردار شوخی زیاده می نمود عرض خان بهادر و محمد غیاث خان و رنبا بنالکر از لشکر برآمده بمقابله و تادیب آنها پرداختند و جنگ در گرفت بعد زد و خوردی که بمیان آمد مرهته نابکار را بهزیمت آوردند و غنیمت بسیار از مادیان و بهاله و چهلتری بدست غازیان، فوج اسلام افتاد و سه چهار گروه تعاقب تیره بخقان نموده مراجعت نمودند و عید الفطر همانجا شد کاه و دانه دران مغزل بقدر ضرور میسر آمد

وقت کوچ ازان مکان چند توپ کلان که بسبب بسیاری لا وکل و
 لاغری گاوان توپ کشی همراه بردن متعذر بود دران سرزمین مدفون
 ساختند و از انجا کوچ نمودند و نزدیک بالاپور نزول واقع شده درانجا گاه
 و دانه وافر میسر آمد و سه مقام برای آرام لشکر نموده پنجم شوال
 بهیر متصل قصبه بالا پور گذاشته بتفارت مسافت دوسه کروزه مکان
 مصاف مقرر کرده بترتیب فوج بندی پرداختند محمد غیاث خان
 و محمد شاه داروغه توپخانه مع شیخ نور الله برادر او و یلبرز خان
 آقمری و انور خان با بعضی دلاوران نبرد جو هراول مقرر گشتند و
 عوض خان بهادر مع جمال الله خان و چندی از دلاوران جانب
 یمنی که غلبه سرداران مرهته با شانزده هفده هزار سوار دران طرف
 بودند معرکه آرا گردیدند و مرحمت خان و عبد الرحیم خان و
 محمد متوسل خان و قادر داد خان و داراب خان و کامیاب خان پسران
 جان نثار خان و دلیر خان و اختصاص خان نبیره خان عالم که در
 همان نزدیکی از خجسته بنباد خود را رسانیده رفیق گشته بود
 و تهور خان و جمعی دیگر از بهادران نامور نبرد آزمای ایران و
 توران و افغانان جلالت نشان و راجپوتان تهور پیشه همراه قول و فوج
 یلتمش قرار گرفتند و چندی از بهادران رزم آزما و رنبا بذاکر
 و انبوجی دیمکه پرگنه منیهر که رفیق آنها بودند چنداول و
 برای نگاهبانی بنگاه مقرر گردیدند و خود نظام الملک بهادر فتح جنگ
 که دیده جنگ دیده فلک دوار و چشم کهنه سوار روزگار در کمترمعرکه
 کار زلر چنان مپه سالار و سردار با وقار دیده بود بهمقدمی توکل
 و فضل غالب کل مغلوب در حوضه فیل گردون شکوه زینت افزای

قول گردید و ازان طرف عالم علی خان باستظهار می و پنجهزار
سوار مرهته و غیره و بعضی همدمان مبارز پیشه و جماعه داران
عمده که خود را رستم زمان می گرفتند مثل جوهر خان و محمدی
بیگ که مدت بنیابت فوجداری کلشن آباد در جنگ مرهتها علم
شهرت قزاقی و مردم آزادی و تاخت و تاراج پرگنات جاگیر داران
و محال خالصه شریفه افراشته و بهمین سبب مکرر بقید صوبه دار
خصوص در ایام صوبه داری فتح جنگ مقید و مسلسل بود
و بعد قید چند ماه قلم عفو بر جریده کردار او کشیده بعلوفه
سه صد روبیه در جرگه جماعه داران سرکار خود در آورده بودند
در بنوّه عالم علی خان او را بخطاب زیاده از ذهن او و مراتب پنج
هزاری و نویت خوشوقت و امیدوار ساخته بود و بهمین دستور
متی خان نام مع برادر و لطیف خان بنوار مع برادر زاده ها و سید
وایی محمد و محمد اشرف نذر باری که جماعه داران قصباتی
چاهي پیشه بودند هر یکی را پنج هزاری نموده در استمالت و
جذب قلوب آن جماعه کوشیده و از نقد و فیل و اسب و اسباب
بخشیده با خود گرفته بوه همراه تهور خان افغان که از تهور پیشگان
وزم آزما گفته می شد و هراول مقرر گشته بود پیش آهنگ فوج
سلخت و غالب خان پسر رستم خان را که از دکنیهای شجاعست
پیشه با نام و نشان موروثی بود مع آپا پندت دیوان او که او را نیز
از نبرد دید های بهادر دل می گرفت و میرزا علی که کار های
نمایان ازو در اکثر محاربات بظهور آمده بود و سید عالم باره که
چاره از تشنه بهادری مشاهده نموده بودند و امین خان برادر خان

عالم که هرچند در شمشیر و بهادری خاندان آنها ضرب المثل بود اما از آنکه در ایام نیابت صوبه داری محمد آباد بیدر آنچه خفت و ضرر جانی از ناکاه تاختن پسر خوانده راجه ساهو باشا حیدر علی خان باو رسیده بود و در ذکر سلطنت پادشاه شهید مرحوم بگزارش آمده با کمال ناخوشی مبلغ نقد و دوسه فیل بموجب اظهار سید عبد الله خان که مکرر مر دیوان گله این معنی نمود که باوجود چنین مدد و اعانت آخر کار رفاقت نه نموده گرفته طوعا و کرها رفیق بنفاق گشته بود همچنان عمر خان برادر زاده داود خان که خون عمومی او دائم در دل او جوش میزد و ترک تاز خان که در باطن از حلقه بگوشان فتح جنگ خود را می گرفت و فدائی خان دیوان که غائبانه از فدویان متع جنگ بود و محمد اشرف خان بخشی دکن و رفاهیت طلب خان و خواجه رحمت الله خان مخاطب بشجاعت خان داروغه توپخانه عالم علی خان و شمشیر خان و غیاث الدین خان مخاطب بشجاعت خان فوجدار گلشن آباد و دیگر سرداران مرهته مثل ستناجی سندیه و کهنوجی دهپاریه سیناپت و سنکراجی ملهار و کانوجی و غیره مرهتهای نامی که از طرف راجه ساهو قریب هفده هیجده هزار سوار که همه خود را فدوی جان نثار حسین علی خان می گرفتند و جمعی دیگر سرداران باره و بهادران دکن که بر اسم آنها اطلاع نیافته جا بجا طرف دست راست و چپ و فوج کومکی چنداول مقرر نموده و خود در قول جا گرفته غیاث الدین خان را در حوضه فیل با خود ردیف ساخته با توپخانه جهان آشوب که چهارده پانزده

هزارهوار برق انداز قدر انداز کرنائکي عقب توپخانه صف آرا بودند
ترتیب فوج انتظام داده ششم ماه شوال سنه هزار و صد و سی
و دو مطابق سال دو از جلوس موافق هفدهم شهر یور ماه الهی
از هر دو طرف لشکرها بحرکت آمدند - و بقول مشهور قبل از آنکه
عالم علی خان از جای خود حرکت نماید فتح جنگ با لشکر
نصرت قرین سوار شده مقابل فوج خصم خود را رساند بهر حال همینکه
فوجها بتفاوت گوله رس مقابل هم شدند صدای هیبت افزا و
لوله غیرت فزایی کوس و کرنای رزم کوش مبارزان هر دو طرف
را گرم دار و گیر ساخت و ناله توپ دشمن سوز و غرش بان
شعله افروز تقویت بخشش دل بهادران بانام و ننگ معرکه جنگ
گردید ابتدا در سه گوله فوج عالم علی خان بلشکر فتح جنگ رسیده
بی آنکه باحدي مضرت رساند خاك نشین گشت در جواب آن
گوله اول بار که از توپخانه عدو سوز نصرت قرین فتح جنگ بفوج آن
طرف رسید کنار حوضه فیل سواری لطیف خان پنوار را چنان برداشت
که حوضه را ناکاه سرنگون و حوضه نشین را پیاده ساخت و تزلزل
تمام در لشکر باره و دکنیان انداخت بعده تهورخان هراول با تهور پیشگان
رزمجوی دیگر که هفده هیجده فیل موار جانباز و چهارده پانزده هزار
موار با او بودند قبل از آنکه حجاب غبار دود توپخانه شرر بار از
میان برخیزد بر فوج هراول فتح جنگ یورش نموده چنان مستانه
حمله آور گردیدند که پای استقامت اکثر مردم بی حوصله لشکر
مغان لغزید بعد از آنکه عرصه کارزار بر محمد شاه داروغه توپخانه تنگ
گردید موافق ضابطه تهور پیشگان هندوستان مع نور الله خان برادر و

جمععی از تهور پیشگان شعله خو و دلاوران رزم جو پیاده شده مقابل
فوج خصم استقامت ورزیده تردد نمایان پروری کار آوردند درین
حال خلل تمام در انتظام فوج هراول نصرت انجام فتح جنگ راه
یانت بعده که شیخ نور الله برادر محمد شاه بکار آمد و محمدشاه
نیز زخم کاری برداشته از کار تردد ماند و محمد غیاث خان هراول
که یک چشم او از سابق معیوب بود بچشم دریم سالم او نیز چشم
زخم رمید و جهان در چشم او تاریک گشت و مبارز خان آغریه و
جمع دیگر از دلاوران تیز نبرد زخمی گردیدند و باقی فوج رو
بهزیمت گذاشت دران حالت که دیگر شیر نبردان بیشه شجاعت
و نهنگان دریای غیرت فوج فتح جنگ از یمین و یسار بحرکت
آمده مقابل فوج خصم آتش افروز قتال و جدال گردیده بخانهایی
کمان در آمده صدای دار و گیر بچرخ برین رساندند و زد و خورد
غریب بمیان آمد

* بیت *

ز هردو طرف یکه تازان مرد * کشادند برهم کمان نبرد

فرورینخت پیکان زهر آبدار * چوباران قوس قزح در بهار

عالم علی خان همراه فوج قول و سرداران که با او بودند تهوری را
کار فرموده چنان جلوریز خود را رساندند که بعضی همراهان
رفاقت او نتوانستند نمود و بیخودانه و مستانه بر لشکر ظفر
نصیب فتح جنگ تاخته حمله رستمانه و کار زار مردانه بروی کار
آورد و بهادران ایران و توران خصوص عوض خان بهادر و مرحمت
خان و قادر داد خان در مقابل آنها سرکم نیارده هرطرف که
می تاختند آواز اهسنت اهسنت بر می خواست و آنچه نهایت

مرتبه شجاعت و کوشش بود از هر دو جانب بظهور می آمد.

* بیت *

چنان گرم گردید کار نبرد * که شمشیر شد آب در دست برد
چنین شد بلند آتش کارزار * که دودش فلک بود و اختر شرار
دران گرمی داد و گیر که عالم علی خان باوجود رسیدن زخمهای نمایان
چون شیر غران حمله می نمود و داد تهوری میداد و محمد متوسل
خان که با فتح جنگ قرابت قریبه داشت و با عالم علی خان
همسال و جوان باکمال جمال و آراستگی بود و در شجاعت گوی
سبقت از بهادران همسال و اقربان انباز می ربود مانند شیر عرصه
کارزار فیل خود پیش رانده و بجوهرخان و دیگر نهاده مبارز پیشگان
فیل سوار ناصور که اطراف محمد متوسل خان را فرو گرفته بودند
رساند و دران حالت باوجودیکه زخم گولی و تیر برداشته بود خود را
برابر فیل سواران نامدار عالم علی خان رسانده هم نبرد گردیده داد
مردی و دللوری در مقابل حمله خصم باوجود برداشتن زخم
داده محضر کار نامه مبارزت و رزم آزمائی را بشهادت سرخ روئی
از زخمهای کاری رساند و از قادر داد خان که بمدد متوسل خان
خود را رسانده بود نیز سعی بهادرانه بظهور آمد * بیت *

فتد کار بر سر چو روز نبرد * کزد کار صد شیر یک شیر مرد

چون خسر پور تهور خان که فیلبانی عالم علی خان می نمود
او نیز از ضرب گولی بهادران افتاد و اکثر از همراهان آن بهادر شیر
نبرد خصوص غیاث الدین خان داروغه توپخانه دکن که در جوضه
فیل سواری عالم علی خان همدم سفر آخرت بود و غالب خان

و اپاجي ديوان او وشمشير خان و سيد ولي و سيد عالم بارهه و غيره هشت نه نفر بعد تردد نمايان از تير و گولۀ پردلان شير پيكار بباديۀ عدم شتافتند - درين دار و گير مرهتۀ نابكار خود را به بهير زده دست اندازي نموده قدري خزانۀ اشرفي فتح جنگ بغارت برد و نيل سواری عالم علي خان تاب صدمۀ تير باران و تيغ و سنان بهادران نياورده برگشت و عالم علي خان با زخمهائي خون چكان رو طرف فوج فتح جنگ گردانده نرياد مي كند كه رخ نيل برگشته من برگشته ام نقل مي نمايند چون تير تركشهاي آن شير بيشۀ بارهه تمام شده بود تير هاي كه از دست دلاوران مقابل بر رخساره و بدن و حوضۀ او ميرسيد همان تير ها را از روي جلالت بجلدي تمام از بدن خود بر آورده بچكۀ كمان پيوسته بر فوج فتح جنگ مي انداخت و بدان حالت داد تهوري و دلاوري ميداد تا آنكه از رسيدن زخمهائي پياپي نقد بي بهاي جان را در راه هر دو عمو نثار نمود و چنان تردد دران كار زار ازو بظهور آمد كه ختم دلاوري و بهادري بارهه برو گرديد زياده بر بيست و دو سال از مرحلۀ عمر طي نموده بود - مجموع هفده هيچده فيل سوار نامي باجمع كثير دران معركۀ كار زار رفيق سفر آخرب او گشتند و بصياري زخمي گرديدند - و امين خان و عمر خان و تركتاز خان و فدائي خان ديوان دكن و چند نفر ديگر از مردم نامي بعد از اتمام جنگ خود را بفوج فتح جنگ رساندند و شاديانه فتح و نصرت نظام الملك بهادر فتح جنگ بلند آوازه گرديد و سنكراجي صاحب مدار راجه ساهو زخمي گشته دستگير گشت و فيلان مع توپخانه بتصرف فتح جنگ

درآمد باقی کل کارخانجات بتاراج و غارت رفت - و درین جنگ
نیز از فوج ظفر مروج سوای آنکه بسید سلیمان که نبیر حضرت
غوث الاعظم رضی الله عنه مشهور بود و شمیم نورالله بادوسه نفر دیگر غیر
مشهور آفت جانی رسید دیگری کشته نگردید و محمد متوسل خان
و محمد غیاث خان و محمد شاه و کامیاب خان و غیره چند نفر از
مردم ناسی فوج فتح جنگ زخم سرخروئی برداشتند و بمهرهان
ناسی دیگر آفت جانی و مالی نرسید - چون این خبر بخجسته
بنیاد رسید قبایل حسین علی خان و وابستههای عالم علی خان
مضطرب و مایوس گشته برای رفتن بقلعه دولت آباد بقلعه داز
آنجا رجوع آوردند باوجودیکه از تغیر نمودن و کمی منصب و خسارت
زیاده از طرف حسین علی خان بقلعه دار که از عهد اعلی
حضرت شاه جهان قلعه داری آنجا بخاندان مرتضی خان و سید
مبارک نام که از سادات سید جلال بخاریند تعلق داشت رسیده
بود قبیلۀ آنها را مع نقد و جنس اموال اندرون قلعه گرفت -
بعد رسیدن خبر از خجسته بنیاد بهر دو برادر و تحقیق آنکه در
هر دو جنگ همه مرداران باره بخاک هلاک افتادند و نیز بهمهرهان
ناسی نظام الملک بهادر سوای در سه نفر بهیچ یک آسیب
نرسیده دست تاسف بهم ساییده گفتند که مگر همراهان نظام الملک
آب حیات خورده اند یا روئین تغذ که از آفت تیغ و سذل
سالم می مانند و آنچه از غم و الم این حادثه بر هر دو برادر
گذشت باحاطۀ بیان چه سان توان آورد خصوص حسین علی خان
که هر روز جوی خون از چشمه چشم او جاری بود و آه بر حسرت

از دل پر درد او بر می آید و نمی دانست که مآل حال خود درین
 زودی بکجا منجر خواهد شد - بعد فتح بتفارت یک هفته مکرر شنیده
 شد که قبائل حسین علی خان را با مال و اموالی که داشتند قلعه دار
 دولت آباد قبل از رسیدن فوج فتح جنگ اندرون قلعه گرفت از
 شنیدن این خبر که قبائل از طرف کساله تخفیف یافته از ضبط
 مال محفوظ ماندند پاره تسلی دل غم دیده حسین علی خان گردید -
 و در همان زودی بوضوح پیوست که مبارز خان صوبه دار حیدر آباد
 و دلاور خان که هم زلف همدیگر می بودند با شش هفت هزار
 سوار از حیدر آباد برآمده بشهرت کومک سادات و هرطرف که اتفاق
 افتد شمرده قدم رسیده با فتح جنگ پیوسته عهد وفاق بستند -
 حاصل کلام سادات بعد کنکایش بسیار قرار برین دادند که سید
 عبد الله خان بدار الخلافت رفته استقامت ورزد و حسین علی خان
 در خدمت خسرو عدو مال با امرای نامدار صاحب مدار فوج متوجه
 دکن گشته کمر انتقام کشیدن از فتح جنگ بمیان جان قائم بندد
 و در فکر گرد آوری سپاه که تالک سوار فراهم آرند افتادند و
 مصحوب سید محمد خان پسر احمد الله خان و دیگران زر و پروانه و قول
 برای طلب جماعه داران عمده باره و افغانان صاحب تومن روانه
 ساختند اما چون هنگامه نوکری در سرکار هر دو برادر گرم گردیده
 بود و با امرای همراه حکم رساله نگاهداشتن فرموده بودند جوان و
 اسپ خوب کمیاب بود و جماعه داران دور و نزدیک نظر بر انقلاب
 طالع هر دو صاحب مدار پرفتق دکن راضی نمی شدند فوج خاطر
 خواه میسر نیامد مع هذا قریب پنجاه هزار سوار قدیم و

نو نگاهداشت و مردم پادشاهی که باز امید رمیدن و فراهم آمدن مردم بارهه و جمعیت راجها و زمینداران اطراف بود فوج بندوقی نموده همراه خود گرفته با توپخانه جهان آشوب و امرای کار طلب زرم آزما اواخر ماه شوال پیشخانه طرف دکن بر آورد و خود امیر الامرا نیز دو گروهی اکبر آباد کوچ نموده اوائل ماه ذی قعدة خدمت امیر آتشی از انتقال سید خان جهان بنام حیدر قلی خان بهادر که از ضبط و نسق امور ملکی و کار طلبی و کار فرمائی و اوضاع مختلف دیگر او در فکر سلطنت پادشاه شهید مرجوم شده باحاطة تحریر آمده مقرر گردانید و نهم ماه مذکور سنه دو مطابق سنه یک هزار و سی و دو هجری پادشاه جوان بخت بهمعنائی فتح و نصرت از سواد مستقر الخلافت اکبرآباد کوچ فرموده سه گروهی از شهر شرف نزول فرمودند و سید عبد الله خان مشایعت نموده تا حصول رخصت رفاقت نمود - اما از آنکه برادر خرد بسبب همت و سلوکی که با همراهان و عمدهای دولت بکار می برد چندان تسلط بر قطب الملک بهم رسانده بود که در اکثر امور برادر کلان مجبور گردیده اطاعت می نمود چنانچه وقت تفریق دفتری برای همراه بردن ادعای آن نموده که تمام سر رشته دیوانی و بخشیدگری و صدارت بیست و دو صوبه مفصل مع هر دو دیوان تن و خالصه با خود بگیرد و سر رشته یک حرفی نزد سید عبد الله خان بگذارد که وجود معطل در شاه جهان آباد باشد بعد مضایقه و ابرام تمام که گفتگو بمردم عام منجر نگردد مقرر شد که دفتر چهار صوبه اکبرآباد و اجمیر و احمد آباد و مالوا با شش صوبه دکن مفصل و از باقی

صورتجات یک حرفی همراه بادشاه نهادند - و چون پانزدهم ذی قعدة روز جلوس و جشن خدیو زمان بود سید عبدالله خان می خواست که جشن حضرت ظل سبحانی بحضور خود نموده بعد نزاع جشن رخصت حاصل نماید حسین علی خان راضی نشده از چهار گروهی مستنقر الخلافت برادر کلان را مرخص ساخته چهاردهم ماه مذکور بادشاه را سوار نموده نزدیک فتح پور برده سه چهار روز بنام جشن که ازان بوی ماتم بمشام تمام لشکر بارهه و همدان با وفای او میرسید و برای هوا خواهان بادشاه دم بدم نسیم عیش و فتح و نصرت می وزید ازان مکان میمنت نشان (که فردوس مکانی بابر بادشاه باده دوازده هزار سوار مغلیه جلالت پدشه مقابل دولت سوار و پیداد بیست و دو هزار فیل کوه پیکر و بیست و پنج راجه نامدار و سرگروهان خاندان لودی که بدعوی ارث سلطنت با رانا سانکا همدم و همقدم رفیق گشته حسن خان میوانی را با چهار راجه ممد و پانزده هزار سوار هراول نموده بودند چنانچه بذکر درآمده بمقابل پرتاخته هزیمت داده بمرتبه کافر کشی نموده بودند که رانا ازان روز برای اولاد خود قسم یادگار گذاشته که دیگر بمقابل خاندان صاحب قران شمشیر از نیام کین بر نیارند) بسر برده از آنجا کوچ کوچ سمت جنوبی مرحله پدما گردید و از جمله امرای قدیم حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر و دیگر حمیدالدین خان و غازی الدین غالب جنگ و بیرم خان و نعمت الله خان و میر خان امیر خانی و ملابت خان با چند امرای بی پروبال دیگر همراه سید عبد الله خان ماندند و سید عبد الله خان نوزدهم

ذی قعدة سمت شاه جهان آباد کوچ نموده چهار پنج كوهي
اكبر آباد فرود آمد - و محمد خان بنگش كه مدت مرهون احسان و
از پيش آوردهاى سادات بود دران منزل بحسب ظاهر آمده
بسيد عبد الله خان ملاقات نمود سواي مبلغ خطير كه سابق برای
رفتن همراه حسين على خان بار داده بودند پنجاه هزار روبی دیگر
باظهار عسرت گرفته بشهرت آنكه خود را بشكر پادشاهی میسرنام
كه در نفس الامر كلمه راست بود مرخص گشت اما در مقابل شهرت
روبی هر دو برادر و تقاضاي قومیت خود بمرتبه نفرت ازان تكلیف
داشت كه آخر كار آنچه مركز خاطر او بود از پردۀ غیب بعرضه
ظهور آمد بزبان خامۀ تیز رفتار خواهد داد - و سخن درین است
جمعی كه نوكر و رفیق دیرینه و متصدی قدیم هر دو برادر
خصوصاً سيد عبد الله خان بودند و عزت و آبرو و مداخل کلی
از دولت آنها داشتند از شامت خون ناحق پادشاه شهید مجبور
و مشاهده سختی سلوك كه باز بدۀ دودمان تیمور می نمودند
و اختیار سلطنت بدست بقال بدسگال داده بودند مقابل القلوب
بمرتبه دل آنها را گردانده بود كه اكثر بر زبان آنها جاری میگردد
كه اگر چه میدانیم در زوال دولت باره ما نیز پامال انواع
حادثه خواهیم گردید مع هذا آرزو داریم كه بكوری چشم بدخواهان
دولت صاحب قران سلطنت دودمان تیموریه از سر نو رونق پذیرد
بلكه بعضی از اقربا و متصدیان هر دو برادر صاحبمدار این تمنا
از درگاه الهی می نمودند و میگفتند كه بقای زندگانی هر دو
برادر كه فرزند ندارند معلوم اما وای بر حال همه سادات باره

و نمیدانیم که از شامت اینها مال کار اولاد ما بکجا خواهد رسید *
 کشته شدن امیر الامرا حسین علی خان بهادر سپه سالار
 باره از تیغ مکات روزگار

چون بر عقلای عالم ظاهر است که هر که در مقابل پاس
 نمک کفران نعمت ورزیده بر روی آقا تیغ کشید و در زوال دولت
 و بیناموسی و بی آبرویی ولی نعمت کوشید مال کار بجای
 اعمال خویش رسید بلکه از روی توارض عهد پادشاهان سلف بظهور
 پیوسته که هر چند تعدی از طرف آقا بظهور آمده و حق بجانب
 نوکر بوده و نوکر پاس نعمت و حق نمک را منظور نداشته در
 بیحرمتی و بی ستری و تلف نمودن جان و مال ولی نعمت
 کمر بسته منتقم حقیقی او را آخر کار بانواع خواری پیدایش اعمال
 او رسانده تا اهل بصیرت بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار اعتبار از او
 بردارند خصوص جمعی که مقابل حق عالم عالم احسان و نمک خواری
 موروثی که ترنها از خوان دولت ولی نعمت پرورش یافته بدولت
 بی انتها رسیده باشند و از جزای اعمال نیندیشیده خلاف
 طریقه نمک حلال را شعار و سرمایه مزید اعتبار خود ساخته
 باقسام بیبایگی برای استیصال دولت خدا داد چنان خاندان که
 ملجای فیض عالم و عالمیان باشد کمر بستند چه گونه کمر خواهند
 بست و یقین که هر چه خواهند کشت همان خواهند دروید - حاصل
 کلام آنکه بعده که سید عبد الله خان هفتم ذی حجه بمنزل چهل
 گروهی شاه جهان آباد رسید پایی از شب گذشته شتر سوار فرستاده
 غیرت خان با شق خط رتن چند که در حالت اضطراب نوشته رسیده

برگشته شدن حسین علی خان و عزت خان و نورالله خان اطلاع داد شرح این واقعه غریب و تبیین این قصه عجیب آنکه چون انتظام سلطنت خاندان تیموریه از میان برخاسته بود کبیر و صغیر هر قوم بسبب تسلط هر دو برادر و اختیار رتن چند در کل امور ملکی و مالی که سوای مردم باره و قوم بقال را نوازش نمی نمودند متغیر بودند و شرفای هر دیار بخواری و بی اعتباری زیست مینمودند و اعتماد الدوله محمد امین خان چین بهادر میدانست که باوجود عهد و پیمان هرگاه حسین علی خان قابو یابد بدستوری که با پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر ایغای وعده بجاء آرند کار خود را خواهد ساخت همیشه در فکر و تدبیر زوال دولت باره بود و بی مدد رفیق شفیق در چنان امر خطیر اقدام نمودن صلاح کار نمیدانست و سعادت خان عرب میر محمد امین که از سادت ذوالاحترام نیشاپور توابع خراسان بود ابتدا منصب هزاری و الاشاهی پادشاه شهید مرحوم محمد فرخ سیر داشت بعد مقرر شدن بخدومت فوجداری همدون بیانه که از محال عمده صوبه اکبر آباد است مهله زیاده نگاهداشته از سید عبد الله خان فوج بمدد طلبیده بجوهر تدبیر و شجاعت ذاتی در نظم و نسق فوجداری و تذبذبه و تادیب مفسدان و سرکشان و اعانت زیردستان واقعی کوشیده اضافه پانصدی گرفته در کار طلبی از مشاهیر و نزد هر دو صاحبمدار معزز گشته بود و بغض خون پادشاه شهید مظلوم مدام در دل او جوش میزد و در ایام کوچ پادشاه فیروز بخت برای سر انجام بعضی مطالب خود بشکر ظفر اثر آمده رفاقت نموده

بود با اعتماد الدوله همدم و همراز محرم و زلیق جانباز گشته میر
حیدر خان کاشغری را که از ترکان صاحب آتش قوم چغته گفته
می شد و چون لقب میر شمشیر ارثی داشت از آن میرش میخوانند
و میر حیدر جد کلان او چند گاه فرمانروائی کشمیر کرده و تاریخ
رشدیدی مشتمل بر ذکر احوال تیموریه تالیف نموده برای قلع ریشه
حیات حسین علی خان راضی ساخته اقدام بر چنان اراده که در وهم
و تصور احدی راه نمی یافت مصلحت نموده هر سه باهم محرم
جانباز این راز گشته عهد و پیمان ایفا و اخفای آن بمیان آوردند و
بمرتبه در اخفای این راز کوشیدند که پادشاه و قمر الدین خان
پسر اعتماد الدوله نیز برین راز اطلاع نیافتند و سوای والد پادشاه
و صدر النساء که دست گرفته سید عبدالله خان بود دیگری را شریک
مصلحت نمودند ششم ذی حجه سنه هزار و صد و سی و دو هجری
مطابق سنه دو از جلوس میمنت مانوس موافق شانزدهم مهرماه
الهی که لشکر عدو مال ظفر اثر فتح نصیب ابو المظفر ناصر الدین
محمد شاه پادشاه غازی بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی
و پنج کروزه عرفی دارد رسید اعتماد الدوله بعد رسانیدن پادشاه
نزدیک دولتخانه باظهار برهم خوردن طبع و پدید آمدن تهوع
خود را به پیشخانه حیدر قلی خان بهاهر رسانید حسین علی خان
بعد داخل شدن حضرت ظل سبحانی در حرم سرا بهمقدمی
بر گشتگی ایام از خدمت پادشاه جدا گشته همینکه نزدیک دروازه
گلال بار رسید میر حیدر خان که نزد حسین علی خان روشناسی
و راه حرف زدن داشت دست از جان شسته خود را نزدیک پالکی

رسانده التماسی که نوشته با خود داشت بدست حسین علی خان
 داده او را مشغول خواندن ساخته زبانی شروع بعرض حال خود
 و شکوه اعتماد الدوله نموده غافل بچستی و چابکی خنجر آبدار
 بهلولی او رساند اگرچه بقول مشهور مغلی دیگر را که رفیق خود
 نموده بود او نیز سر شمشیر بشکم او زد ظاهراً اصل ندارند و بهمان زخم
 جان ستان اول کار حسین علی خان ساخته شد و در همان زودی
 نورالله خان پسر اسد الله خان که غم زاده مقتول می شد و پدیده همراه
 پالکی میرفت بضرب شمشیر میر حیدر خان را از پا در آورد - و
 بروایت ضعیف دیگر میر مشرف نیز خود را رسانده حربه برو انداخته
 کار او را با تمام رسانده مغل دیگر را هم کشته خود نیز زخم برداشته
 جان بسلامت بدر برد و مغلها از هر طرف هجوم آورده نور الله خان را
 کشته سر حسین علی خان بریده بطریق ارضان نزد خدیو زمان بردند و
 خواجه مقبول خان ناظر سادات دست و پا زده دوسه زخم کاری برداشت
 که بعد سه چهار روز از همان زخمها در گذشت و یک سقا و خاکروب
 حسین علی خان آنچه شرط فدویت و تهوری بود بجا آورده گریه کنان
 با شمشیر و سنان خود را بران انبوه زده صف هجوم از هم دریده تا نزدیک
 تسبیح خانه رسیده از ضرب پیایی گوله و تیر مغلان از پادر آمدند
 و مصطفی خان بخشی محکم سنگه با جمعی دیگر از همراهان
 محکم سنگه که همراه او بودند از هتیدن خبر خانه جنگی و شورش
 با حسین علی خان بدون تحقیق مقدمه بی اطلاع محکم سنگه
 خود را بدروازه گلال بار رسانده از کثرت ازدحام راه نیافته از طرف
 دیگر مراجع دیوان خاص را شکافته با شمشیرهای برهنه هرزه گویان

درون درآمدند و مقابل تیر و گولی مغلان باوجود تودن نمایان
استقامت نورزیده دو سه نفر زخم کاری برداشته جان به سلامت
بدر بردند و بعضی مردم توپخانه حسین علی خان از اطراف
گل لال بار بزدن گلوله تفنگ و رامچنگی پرداختند و عزت خان همشیره
زاده حسین علی خان که بخانه آمده کمر را نموده در فکر خبز خوردن
بود از شنیدن این خبر جانگداز جهان در چشم او تیره نمود بی
آنکه بگرد آوری سپاه متفرقه پردازد همان لحظه تهوری را کار
فرموده باجمعیت قریب چهار صد پانصد سوار بر فیل سوار گشته
متوجه دولتخانه گردید - حیدر قلی خان بهادر اگرچه از ابتدا خلاف
آنچه خبر بسید عبدالله خان رسیده بود شریک و همراز مصلحت
کشیدن انتقام ازان سپه سالار نبود اما چون پادشاه عالم پناه را در
امور سلطنت بی اختیار و مدار کار در قصبه اقتدار رتن چند و
دیگر کفار بدکردار میدید و مشاهده می نمود که هر دو صاحبمدار
که خود را صاحب السیف و القلم هندوستان دانسته مقابل رای
خود و شمشیر باره وجود مغل ایرانی و تورانی را معدوم الوجود
می دانند و نمی دانند که جمعی که از مساوت بعیده هزار دو هزار
کروه اوطان آمده بمدد جوهر ذاتی و شمشیر و رای صائب
مملکت وسیع هند را که با چندین پادشاهان ذوالاقتدار و راجهای
نامدار در رکاب فردوس مکانی بابر پادشاه مقابله و مقاتله افتاده
بتسخیر و تصرف خود در آورده زیاده از دو صد سال پرورده نمک
خاندان صاحب قران باشند چگونه ولی نعمت خود را بی اختیار
نیده قبح این عار بر خود هموار خواهند نمود لهذا از راه جوهر

و شجاعت و غیرت خارخار تدارک و انتقام در دل عقیدت منزل
 آن شیر بیشه حیدری می خلید و تا رسیدن وقت دار و مدار می
 ساخت همینکه فضل حق و اراده مقتضای حقیقی یاور طالع
 پادشاه جوان بخت وارث افسر و تخت گردید قدم جرأت مردانه وار
 پیش گذاشته کمر همت بسته آنچه شرط فدویت و تهوری و
 جانبازی بود چنانچه بزبان خامه صدق بیان مفصل عنقریب جاری
 می گردد در هر دو مصاف ازان زبده خاندان همت و نهمت
 مردانه بعرض کارزار بظهور آمد القصه بعده که صدای دار و گیر
 از هر گوشه و کنار بلند گردید سعادت خان برهمنونی حیدر قلی
 خان بهادر و فرموده اعتماد الدوله و مدد جوهر ذاتی خود بیباکانه
 و گستاخانه از راه فدویت و عقیدت نزدیک هراچه محل که
 پادشاه همایون بخت بدولت و اقبال اندرون تشریف داشتند وقتی
 رسید که بروایت مشهور منصوبان و هوا خواهان هر دو برادر از
 شنیدن خبر شورش اراده فاسد در حق پادشاه بر حق داشتند و
 نواب قدسیه از راه مهر مادری مانع برآمدن آن مهر سپهر وقار بود
 آن بهادر سعادت کیش نیک اندیش قدم پیش گذاشته بعد
 خاطر جمعی از شر مخالفان شال پیش روی خود انداخته
 گستاخانه بمحل درآمده باظهار فدویت و رسوخیت بابرام و الحاح
 تمام دست خدیو زمان را گرفته از محل برآورد و اعتماد الدوله بر
 فیل خود سوار نموده خود بجای خواص نشست - چون بعد از تشریف
 آوردن ظل سبحانی به بیت الشرف دولتمخانه فوج و جمعیه
 جلوی خاص و امرای موافق و منافق بدستور هر روز بخیمه های خود

شتافته بودند و از گرم شدن صدای دار و گیر بیشتر مردم هوا خواهان و بدخواهان دل باخته بنات النعش و از متفرق گشتند و فیلان و اسپان پادشاهی و امرا را جا بجا بمکان خود برده بودند و سواي محمد امين خان چين بهادر و قمر الدين خان بهادر مع چهل پنجاه مغل جانباز و جمعی از مردم توپخانه که مجموع بصد و دو صد سوار نمی رسیدند در رکاب ظفر انجام حاضر نبودند حیدر قلی خان بهادر بتأکید طلب فیلان و اسپان سواری و گرد آوری مردم توپخانه پرداخته باهمان جمعیت معدود جان نثار که در رکاب ظفر انتساب موجود بود باتفاق بی نفاق قمر الدین خان بهادر و سعادت خان سعادت نشان مقابل حمله آن هرز بریدش باره یعنی عزت خان که چون شیر تیر خورده غرور و کنان و هرزه گویان بر فیل استقامت ورزیده داد تهوری و شجاعت می داد پیش قدم گشتند و صدای دار و گیر از هر دو طرف بلند گردید دلاوران باره بهادرانه پابمهر که کار زار گذاشته و مغلان شجاع نشان توران و ایران از هر طرف رسیده بخانه های کمان در آمده چپقلشهای رستمانه نمودند و بهادران جان نثار بویکدیگر در پیش قدمی سبقت ورزیده ترددات نمایان بکار بردند و فوج باره هر ساعت می افزود و بعضی خانه زادان جان نثار دیگر نیز رسیده در رکاب ظفر اثر پیوستند و از هر دو طرف بلا فاصله تگرگ و ژاله گولگ تفنگ اجل و تیر جان ستان می بارید قمر الدین خان بهادر و حیدر قلی خان بهادر فیل جرأت پیش رانده دست بقبضه کمان برده برفاقت برق اندازان حکم انداز هبش و روم و تیر اندازان قدر انداز هر موز و بوم که برای چنین

روزها از خود جدا نمی نمود چنان هنگامی رزم را گرم ساختند که از شش جهت آواز احسنست احسنست برخاست و تیر شست عزت خان چنان به پشت کمان حیدر قلی خان رسیده بود که بعد فراغ جنگ بدشواری بر آمد و قمر الدین خان بهادر و سعادت خان بهادر و دیگر بهادران عقیدت کیش قدم پیش گذاشته شرط تهروری و جان نثاری بتقدیم رسانده بهادران میگوشتند و خسرو عدو مال خود نیز تیر بر اعدا می انداختند - در حالیکه تاراجیان دهت بغارت بازار و کارخانجات بدخواهان دولت کشادند و خیمهای حسین علی خان را آتش دادند و نسیم فتح و فیروزی بر پرچم پادشاه ذوالاقبال وزیدن گرفت و مصمص الدوله خان دوران بهادر منصور جنگ با فوج خود رسیده شریک تردد جان نثاران گردید و ظفر خان طره باز از صدمه هر دو فوج دران موج بحر خون خوار خود را نتوانست رساند در همین آوان گولگ بددوق بعزت خان که در زخم تیر نیز برداشته بود رسید و کار او ساخته شد و فوج باره رو بهزیمت آورد و از هر طرف پادشاه سکندر طالع جم جاه ابوالمظفر محمد شاه پادشاه صدای شادیانگ فتح و نصرت بلند آوازه گشت - و در همان هنگامه رستمهای بازار و صراف خانه و اکثر کارخانجات حسین علی خان مع اراکهای خزانه که بمنزل رسیده بود و مجموع بهمه جهت از کرور رویه زیاد حساب مینمایند بتاراج رفت و جواهرخانه و خزانه که عقب مانده بود از آمت تاراج محفوظ مانده بضبط پادشاهی در آمد - و از هجوم پواج و مردم بی سروپا که بغض هر دو برادر در دل اینها بود بکمرمتی که برلش

حسین علی خان آمد مفصل بتحریر آن نبرد اختن اولی * بیت *

از دور نیفتد قدح تلخ مکانات

زهري که چشیدن نتوانی نجشانی

بعد مراجعت پادشاه ظفر نصیب حیدر قلی خان بهادر بمحکم
سنگه پیغام امان جان و آبرو و عذایت ظل سبحانی نموده نزد خود
طلبیده تسلیم عفو جرائم و عطای منصب شش هزاری از اصل
و اضافه که آخر هفت هزاری شده قدر آن دولت ندانست فرمود
و برتن چند که از طرف اعتماد الدوله پیغام استمالت مکرر رسید
بخيال محال بحال ماندن آبرو و جان از فیل غرور مستی فروه
آمده بر بالکی مایومی سوار شده سمت دولتخانه روانه گردید
جمعی از مغلان و لچهای بازار و تماشاخیان بیکار که دل از همه
اطوار نا هموار آن بد کودار چون دانهای انار پر خون بود بر سر او
ریخته از بالکی برآورده چوب و مشمت و لکد بسیار بران تبه کارزده
رخت بدن او بخفت تمام کشیده گرفتند و عریان ساختند بعده
که بدین زجر و خواری نزد اعتماد الدوله آوردند گریه و عجز کزان
التماس امان جان نمود محمد امین خان چنین بهادر یکدمست
رخت پوشیدن داده فرمود که بطوق و زنجیر در آزند * ع *

آنها که چنان کند چنین آید پیش

رای سرومن داس نام قوم کایت که از نوکران قدیم و وکیل مید
عبد الله خان بود نظر بر قابوی وقت دران شورش ریش و بروت
تراشیده قشقه خاکستر بر پیدشانی کشیده خود را بصورت فقیر
ساخته پاره اسباب خانه را بتاراج داده قدری نقد و جنس

کار آمدنی را با خود برداشته چند روز در خیمه آشنایان بسر برده قابو یافته خود را نزد سید عبد الله خان رساند - و میر علی خان خدمتگار مقرب حسین علی خان که صاحب فیل و مکنت شده داروغه داغ تصحیح فیل خانه گردیده بود باوجودی که روز جنگ رفاقت عزت خان نموده زخم برداشته بود دوسه روز از آفت تاراج و بی آبرویی محفوظ مانده آخر مال و آبرو بباد داده پانزده روز مقید گردید و میرو مشرف که بدو پیغام استمالت و عطای اضافه و نقد نمودند ابتدا رعایت پاس نمک خواری حسین علی خان را منظور داشته از قبول غذایات ابا نموده چند روز بدار و مدار ساخت اما آخر در ظل عطوفت ظل سبحانی در آمد - اگرچه صندوق تابوت حسین علی خان و عزت خان و نور الله خان را در زر بفت گرفته نماز جنازه خوانده طرف اجمیر روانه ساختند که نزدیک قبر عبد الله خان مرحوم برده بخاک بسپارند اما زبانی سید عبد الله خان که مکرر سردیوان بر زبان می آورد چنان معلوم شد که وقت کوچ کهاران میسر نیامدند و غلافهای تابوت بتاراج بردند و صندوقها افتاده ماندند و دفن میسر نیامد باز از خارج مسموع گردید که آخر باجمیر برده مدنون ساختند - و اسد الله خان که اسباب تجمل او بحادثه تاراج رفته بود مدت نظر بند و بی اعتبار مانده آخر رخصت زیارت بیت الله گرفته روانه دکن گردید - و غلام علی خان که نظر برحق خدمت او وقت تشریف آوردن از دار الخلافه بفتح پور در ظل عاطفت ظل سبحانی در آمده بود از آفت بی آبرویی محفوظ مانده وقت یافته خود را بسید عبد الله خان

ساله - و نصرت یار خان که از مادات نامی باره گفته می شد و از طرف سید عبدالله خان غبار خاطر داشت بموجب طلب حسین علی خان و رشتۀ اتحاد که با مصمم الدوله استحکام یافته بود همانروز که هنگامه بر افتادن دولت باره روداد سه گروهی لشکر رسیده بواسطت خاندوران بهادر شرف اندوز ملازمت گردیده تسلیم اضافه دو هزاری بر پنجهزاری و عنایات دیگر نمودند - و اعتماد الدوله را از اصل و اضافه هشت هزار و هشت هزار سوار دو اسبه و یک کرور و پنجاه لک دام انعام نموده تسلیم وزارت فرموده ملقب بوزیر الممالک ظفر جنگ ساخته بر القاب دیگر افزودند - و خدمت میر بخشی بمصمم الدوله مقرر کرده تسلیم اضافه هزار و هفت هزار و خطاب امیر الامرا فرمودند - و قمر الدین خان بهادر را بخشی دویم و داروغه غسل خانه و دیگر خدمات نموده از عطای اضافه هزار و سوار مفتخر ساختند و حیدر قلی خان بهادر را از اصل و اضافه شش هزار و شش هزار سوار دو اسبه و یک اسبه فرموده ملقب بناصر جنگ گردانند - و سعادت خان را از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار ساخته مخاطات بسعادت خان بهادر نموده از عطای نقاره بلند آوازه ساختند - همچنان ظفر خان بهادر و هر یک از خانه زادان قدیم و نوکران جدید و الاشاهی موافق حسن تردد و جانفشانی که از آنها بظهور آمده مورد عنایات بدیپایان گردانیدند *

سید عبد الله خان که بعد از شنیدن این خبر جانگاہ جهان در چشم او تاریک گردید و بجز صبر چاره کار ندید با هزاران

غم و الم و دیدگاه پر نرم صرغ در توقف ندانسته متوجه شاه جهان آباد گشت اگرچه بعد رسیدن خبر وحشت افزای مذکور بعضی همدمان مصلحت دادند که قبل از آنکه فوج اطراف پادشاه نه پیوسته و لشکر حسین علی خان بآنها نگروریده گرم و زود خود را باید رساند اما سید عبد الله خان صواب دید مصلحت دران دانست که چون پادشاه مستقل گشته است و فوج ما دل شکسته گردیده بدون توره مقابل رفتن خلاف مصلحت است و بعد رسیدن شاه جهان آباد بگرد آوری سپاه و بجذب قلوب بعضی امرا پرداختن ضرور بنابراین کوچ بکوچ طرف دار الخلافت مرحله پیما گردید از انتشار این خبر میواتیان و زمینداران مفسد پیشه از هر طرف پدید آمده فراهم آمده عقب بهیر و پیشخانه سید عبد الله خان می تاختند و هرچه بدست می آمد بغارت می بردند و هرچند فوج دلباخته را تعین می نمودند فائده نمی بخشید و جمعی از مردم همراه پیشخانه با یک جماعه دار کشته گردیدند و قافله که از طرف شاه جهان آباد همراه بعضی کارخانجات حسین علی خان که بسرای جهانیه بفاصله دوسه کروزه از لشکر سید عبد الله خان فرود آمده بود از دست برد مفسدان تمام مردم قافله مع کارخانجات و مال و ناموس مردم همه بتاراج رفت و در محال جاگیر مید عبد الله خان و همه سادات و متصدیان و متوسلان هر دو برادر هر جا که خبر رسید رعایای مالگذار و زمینداران مفسد پیشه اطراف اتفاق نموده عمال جاگیر را بیدخل و اهراج ساختند و تا انتظام سلطنت محصول خریف بدیشت رعایای

پرگفتار متصرف شدند و سید عبد الله خان برای برآوردن یکی از پادشاه زاده‌ها شجاعت الله خان را با مرتضی خان روانه دار الخلافت نمود و درین ماده بنجم الدین علی خان صوبه دار شاه جهان آباد خطی نوشته در باب نگاهداشت سپاه نیز اشاره نمود. آخر روز بتاریخ هشتم ذی حجه که خبر بنجم الدین علی خان رسید جامه صبر بر قامت بیطاقتی درید و قبل از آنکه بر زبانها این خبر انتشار یابد ابتدا بشهرت خلاف آنچه خبر رسیده جمعی از سوار و پیاده همراه کوتوال داده بر خانه اعتماد الدوله تعیین نمود تا یک و نیم پاس شب هنگامه محاصره اطراف حویلی محمد امین خان درمیان بود و مردم اعتماد الدوله که از اصل مقدمه خبر یافته بودند جا بجا در حویلی خود مورچال بسته با مصالح جنگ باظهار خوشوقتی و سرود خانی قائم بودند آخر بافشای راز زبان کشوده در دفع مضرت آنها کوشیدند و در هر کویچه و محله خبر مذکور زبان زد خاص و عام گردید درین ضمن نوشته سید عبد الله خان متضمن بر منع پر خاش یا قبیل و ناموس اعتماد الدوله رسید و یا خود ازان خیال باطل باز آمده مردم خود را طلبید - از اتفاقات همین شب که خبر رسید کیسورای نام یزنه رتن چند پیشکار مستقل صوبه دار که صاحبمدار ملکی و مالی دار الخلافت گفته می شد و از چند روز بمرض مرگ گرفتار بود از شنیدن این خبر قالب از جان تهی نموده بدارالبوار پیوست و شهرت یافت که خود را مسموم ساخت - و نجم الدین علی خان روز بعد قربان بادل زار و چشم اشکبار بنماز عید رفته بعد مراجعت فرستادهای

نگهداشت رساله بقرار هشتاد روپيه سرسوار در ماهه بامداد مبلغ سي هزار چهل هزار روپيه نمود و بتسليمي حامد خان بهادر عموی فتح جنگ از بحال نمودن جاگير که بعد از خبر جنگ نظام الملك بهادر تغير نموده بودند و مبلغی نقد رساندن پرداخت و اعتقاد خان مغضوب و شایسته خان و سيف الله خان مغضوب قرابتی پادشاه شهید مرحوم و اسلام خان و صفی خان را که یوميه مقرر کرده بودند همه را بانواع دلبری امید واریها داده تکلیف رفاقت نمود اسلام خان و صفی خان نظر بر ملاحظه انجام کار بغذر عدم سرانجام و انحراف مزاج قبول ننمودند و محمد یار خان را که پیغام مدد رفاقت کردند او نیز ابا نمود سيف الله خان و اعتقاد خان تسليم منصب نموده مبلغ برای مدد خرج و نگهداشت رساله گرفتند اما اعتقاد خان چنانچه می خواست نقش مراد او بر روی کار نیامد و زیاده از یک دو منزل رفاقت نمود و بهمین دستور احوال پردازی اکثر بندگان قدیم پادشاهی و والا شاهي نمودند و بمنصب داران کم منصب همراه خود و جلوی خاص تا هفتصدی و هزارى قدیم و جدید بدستور مختلف بطریق انعام و مساعدت مراعات بعمل آوردند و نوکران قدیم سید عبدالله خان که مراسمی در ماهه پنجاه روپيه داشتند هشتاد روپيه مقرر نمودند باوجود اضافه معقول از عدم امتیاز موافق حال و احوال هریک اضافه مذکور نرسید باعث کمال ملال خاطر میاه گردید چراکه در صورت بقایک هشتاد روپيه مردم بی سرو پا و پوای بارگیر جماعه دلازان که چهل پنجاه روپيه می یافتند سی و چهل روپيه بآنها اضافه نمائند

گردید و جمعی که از خاندان با نام و نشان و جوانان کار آمدنی خوش اسب و خوش یراق بودند و بعد تگ و در بسیار هفتاد هشتاد روپیه می یافتند و بحسب ضرورت بدان ساخته بودند از آن اضافه محروم ماندند - و بخشی فوج سید عبد الله خان بسبب افراط محبت که در خدمت پادشاه شهید مظلوم محمد فرخ سیر داشت و تسلط رتن چند علاوه آن گردیده بود و از مدت در کمال بیدلای بسر می برد در نگاهداشت رساله بقرار هشتاد روپیه بی آنکه امتیاز جوانان و اسب خوب و بد بمیان آید نتوانست پرداخت ربی نسقی تمام بکار رفت چراکه اسب خوب و جوان قابل نوکری کم یاب بود و جمعی که اسب در صد صد روپیه بقرض سودی خریده می آوردند زیاده از هشتاد روپیه دستخط نمی نمودند و هر که یابوی ناکاره پانزده روپیه یا بیست روپیه خریده می آورد همان هشتاد روپیه دستخط می شد خصوص که در سرکار نجم الدین علی خان و دیگر صاحب رساله ندای عام نمودند که هر که یابوی خرد و اسب کهنه لنگ بیارند صحیح نمایند - هر جا که شاگرد طباخ و نداف و قصاب بود یابوی ده پانزده روپیه که اصل بچهار پنچ روپیه نمی ارزند خریده آورده بداغ می رساند یک ماهه زر گرفته باز روی نمی نمودند و جمعی که اسب خوب داشتند نیز بتبعیت یابو سواران از عدم امتیاز اسب بداغ رسانده زر گرفته راه خانه اختیار می نمودند در تمام رساله قریب چهل پنجاه لک روپیه که مجموع از کرور روپیه سواى در ماهه نوکران قدیم تجار زر نمود منجمه زر اندوخته و زر و مال راجه

رتن چند رایگان بخرج در آمد بهر حال بمدد طالع پادشاه
ذوالاقبال ماده بیدماغی نوکران قدیم و جدید سید عبد الله خان گردید.
و هفدهم ماه ذی حجه همراه سلطان ابراهیم از دار الخلافت برآمده
طرف عیدگاه فرود آمدند - درینو لایلام علی خان از لشکر ظفر اثر
و تهوور علی خان از اکبر آباد خود را رساندند غلام علی خان را با
نجابت علی خان که برادر زاده و متبذای سید عبد الله خان
می شد و در سن چهارده ساله بود برای بندوبست شهر و قلعه
شاه جهان آباد با جمعیت معدود گذاشتند چون - ابتدا خبر رسیده
بود که پادشاه جم جاه بعد فراغ خاطر از طرف حسین علی خان
به بندوبست انواع پراخته بلا توقف کوچ نموده از راه راجپوتیه
متوجه دار الخلافت سید عبد الله خان کوچ دریم و سوم طرف
درگاه حضرت شاه قطب الدین قدس سره نمود بعد از آنکه خبر توجه
حضرت خاقانی از راه اکبر آباد انتشار یافت آن سرگشته وادی
حیرت نیز راه فرید آباد اختیار نموده در انتظار سیف الدین علی
خان و شهابت خان و مید محمد خان و ذوالفقار علی خان و دیگر
فوج باره توقف گران طی مراحل و منازل می نمود - غرائب آن
داشت که با وجود این همه زر بصرف آوردن وابستهای خاص و
پیشکاران و ناظران و محرران و دیگر تعلقه داران که همراه هواری مهمل
سلطان ابراهیم مقرر بودند بر اسپان بی زمین سوار می شدند - و در
هر منزل جوق جوق از فوج باره و افغانان تومن دار و زمینداران
فیل سوار آمده بلشکر سلطان محمد ابراهیم ملحق می شدند همچنان
از نوکران حسین علی خان که در رساله پادشاهی نوکر شده یک ماهه

زیر گرفته قابو یافته برخاسته می آمدند هر روز سه صد چهار صد
سوار خود را بفوج سید عبد الله خان میرساندند و بمرتبه هنگامه
نوکری مائرو رساله گرم بود که یک یابو دو جا سه جا داع میشد بعده
که سلطان محمد ابراهیم برابر منزل قبول که از شاه جهان آباد سی و
پنج کروه است رسید سید سیف الدین علی خان برادر سید عبد الله
خان و شهامت خان مع پسران و برادران سید محمد خان پسر ارشد
اسد الله خان مشهور باولیا که از طرف حسین علی خان برای
گرد آوری سپاه بارهه رفته بود و ذوالفقار علی خان که او را
نیز برای فراهم آوردن دیگر جمعی از بهادران اطراف بارهه مأمور
نموده بودند و مجموع فوج قریب ده دوازده هزار سوار با خود
داشتند رسیدند و زیاده از صد و پنجاه ارابه پرازان سادات بارهه که
هر یک خود را برابر بیست سوار یک تازی می گرفت و همه خود را
بامید امرا و صاحب فیل و فوج شدن و دم نقد خرج یک ساله و
اسب و خلعت بدست آوردن رسانده بودند شهامت خان با خود
آورد و می گفتند که روز مقابله پیش از آنکه کار بسرداران برسد
بیک حمله برق وار با شمشیرهای برهنه از توپخانه شرر بار گذشته
بفوج قول خواهیم رسید و با کثر اسب و خلعت و خرج یک ماهه
دادند و بسیاری از کم طالعی برامید وعده بعد فتح فقط مدد خرج
یافته پیاپی همراه فیل سوار می مقرر شدند القصه لغایت دهم
محرم الحرام (۱۱۳۳) آنچه مسمون اوراق از روی دفتر بخشی تحقیق
و از زبان سید عبد الله خان مسموع نموده زیاده از نود هزار سوار
بقلم آمده بود که ازان جمله شاید چهارده پانزده هزار یابو سوار

جديد و جمعی از سائر و رساله قدیم اطراف متفرقه شده باشند باقی
 موجود بودند - و بعد آن نیز همراهان چوڑامن نمک حرام و محکم
 سنگه و جمعی دیگر از جماعه حسین علی خان و زمینداران اطراف
 رسیده مزید بران گردیدند چنانچه بقول مشهور از لک سوار تجاوز نموده
 بود وقت سواری تا نظر کار میکرد زمین زیر سواران ناپدید بود
 و همان روز چوڑامن جات با برادر خود و سه فیل و چند قطار شتر
 که از لشکر پادشاهی قزاقی نموده پیش انداخته آورده بود بطریق
 ره آورد بسید عبد الله خان آورده بدر پیوست مید عبد الله خان
 فیلان و شتران بهمان نابکار تبه کار بخشید - و دیگر سبب بیدلی
 نوکران قدیم سید عبد الله خان بمدد طالع پادشاه ذوالاقبال آن
 گردید که باوجود این همه زر پاشی که پر از اربابا خانه بخانه
 فراخور قسمت از زر انداخته و زرو مال رشوت و تعدی اجاره که
 رتن چند بر رعایای بیچاره نموده برای چنان روز که بفاکامی بصرف
 درآید جمع نموده بود بخراج در آمد مردم سائر و رساله قدیم که دو
 ماهه پیشگی می خواستند تا از طلب مرافان فارغ گشته سرانجام
 پوشش سرما و یراق و سازاسپ نمایند و بر وعده یک ماهه خوش دلی
 می دادند آخر ده روزه منجمله طلب ماه محرم جمعی که
 وسیله داشتند رسید باقی ازان محروم ماندند - بر خلاف فوج
 زبده دودمان صاحب قران که حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ
 در جذب قلوب مردم توپخانه از واصل ساختن طلب سابق بقدر
 بمقدور می کوشید چنانچه بروقت کار کاری که از عمله توپخانه
 بزیان خوش و ریزش انعام گرفت عنقریب بزبان خاصه

خوش خرام خواهد داد حاصل کلام نهم دهم محرم الحرام که از موضع شاهپور گذشته مضرب خدام لشکر ظفر انجام بادشاه والا مقام گردید امرای عظام و میرانش باهتمام ترتیب فوج ظفر موج و پیش بردن توپخانه جهان آشوب پرداختند با آنکه فوج پادشاهی از نصف لشکر خصم کم بود و انتظار رسیدن سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ و راجه دهیراج جی سنگه داشتند باوجود رسیدن خبر برآمدن آنها بسبب بعد مسافت و بعض موانع دیگر بر وقت کار نرسیدند و سواي محمد خان بنگش که با دو سه هزار موار بحضور رسیده سعادت ملازمت حاصل کرده بود و عزیزخان روهيله و ثابت خان و بایزید خان میواتی با جمعی از همراهان جان نثار در رکاب ظفر انتساب حاضر آمده علم فدویت برافراشتند و قریب سه چهار هزار سوار از نزد راجه دهیراج رسیدند و بعضی از زمینداران معدود پیوستند سردار فوجی که طرف جرنغار و برنغار ازو خاطر جمعی حاصل توان نمود نرسید و دو سه سردار صاحب فوج که مصلحت در رکاب حاضر بودند مثل محکم سنگه و دیگر دست گرفته‌های هردو برادر که نوشتجات آنها بهید عبدالله خان میرسید که بر وقت کار مارا رسیده دانند خصوص چوڑاسن جات نابکار که از قدیم منجمله نملک بحرامان موروثی مشهور است و ازو بعد جنگ اعظم شاه مکرر آثار بدسرشتی بظهور آمده بود هواخواهان پادشاهی نظر بر تقاضای وقت باو دار و مدار می نمودند - و بسبب شهرت بندوبست و اهتمام توپخانه بسعی میرانش نوشتجات و پیغام سید عبدالله خان بدان مقصد تبه‌کار

می رسید متضمن بر اینکه مجرای کلی او درانست که تا مقدور باورت خانه را آتش دهد یا گارهای توپ کشی را قزاقی نموده بفوج نما رساند و آن مردود در تلاش تقدیم این خدمت نهایت جهد بکار می برد اما ناصر جنگ چنان در خبر داری میکوشید که آن ناپکار کاری نتوانست ساخت *

جنگ نمودن محمد شاه پادشاه با سید عبد الله

خان و فتح یافتن

القصد حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را که در اهتمام و ترتیب توپخانه ید بیضا می نمود هر اول مقرر فرمودند و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش را طرف یمین و مصمام الدوله و نصرت یار خان و ثابت خان را مع دیگر جمعی از بهادران ثابت قدم جانب یسار قرار دادند و اعظم خان را با چندی از مردم کار زار دیده طرح فوج مقرر ساختند و قمر الدین خان بهادر و عظیم الله خان و طالع یار خان با جمعی از فوج یلتمش قرار یافتند و اعتماد الدوله وزیر الملک و شیرافکن خان و هادی خان و تربیت خان با بعضی از ندویان جانباز در قول و رکاب مبارک جا گرفتند و میر جمله و میر عنایت الله خان و ظفر خان و اخلاص خان و راجه گوپال سنگه بهدوریه و راجه بهادر باد دیگر بندهای رزم چو برای محافظت بهیر منصوب گردیدند همچنان اسد علی خان و سیف الله خان و محمد خان و امین الدین خان و جمعی دیگر از دلوران ایران و توران و افغانان شجاعت نشان و فوج راجه دهیراج جا بجا بمهد جرنغار و برنغار و همراه سواری

خدمت محمل زینت افزای فوج گشتند و فیلان کوه پیکر گردون
شکوه با اسلحه و یراق جنگ و هتھنلهای عدوموز و شتر نالهای
شعله افروز و رامچنگیهای آتش فروز با جوانان یکه تاز زرم آزمای
جنگی آرایش داده عقب توپخانه جهان آشوب ترتیب دادند - و
جمله لشکر سید عبد الله خان که از چند روز هراس شبخون زدن
از طرف لشکر ظفر اثر در دل او جا گرفته بود بعد ترتیب
فوج بندی نجم الدین علی خان و غازی الدین خان با جمعی از
شجاعت پیشگان باره و افغانان تهور پیشه که هراول مقرر گشته
بودند از چند شب بالای فیل شب پدیان میرساندند و از دهم محرم
الحرام در منزل حسن پور که از لشکر ظفر پیکر سه کروه فاصله
مازده بود مقام نموده بفوج بندی که از چند روز هر روز مقرر میشد
و باز برهم میخورن پرداختند آخر از پرخاش سرداران که هیچکدام
بفرمانت دیگری راضی نمی شد چنانچه بایست ترتیب فوج
دست راست و چپ انتظام نگرفت و هر که هر جا خواست علم
سر فوجی بر افراشت و بمقابعت دیگری سر فرود نمی آورد
و سیف الدین علی خان و نجم الدین علی خان برادران سید
عبد الله خان و غالب جنگ و سید محمد خان و شهابت خان
مع برادران و پسر و تهور علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار
علی خان و عبد النبی خان و مظفر خان و دیگر دلوران باره که
همه خود را کم از رستم و تهمتن نمی دانستند همراه هراول جا بجا
جا گرفتند و حامد خان بهادر و سیف الله خان و بیوم خان و
نعمت الله خان و امیر خان و سید صلابت خان و عبد الغنی خان

و اخلاص خان افغان و عمر خان روهيله و دينداز خان و عبد القدیر
 خان و صبغة الله خان و غلام محي الدين خان و دلير خان و شجاع
 خان پلواي و عبدالله خان ترين و افغانان توسن دار و زمينداران
 فيل سوار و ديگر دلوران رزم آزما که اگر بتعداد اسم همه مبارزان
 آن معرکه پردازد باطذاب کلام می کشد زياده از هفتاد فيل سوار
 دران صف کارزار يمين و يسار سلطان محمد ابراهيم و سيد عبدالله
 خان معرکه آرا گرديدند و ابوالحسن خان بخشي سائر و
 سيد علي خان بخشي رساله و هيرامن بخشي مردم بارهه با بيست
 و پنج هزار سوار موجودی خانگی قدیم و جديد همراکب آن
 سده دار گشتند و جمعی از شجاعان بارهه که پياده بودند و
 بمراتبه بر تهوري و پايداری آنها اعتماد بود که هریک ازان
 پياده رخ از فيل مست نخواهد تافت و اسب از سوران يکه تاز
 خواهد ستاند و تا گوله و تير قضا شه مات اجل بسازد قدم
 از بساط فراهم آمده همچشمان بيرون نخواهد گذاشت همراه سوازي
 فيل خود مقرر نمود و شب سينه هم قرار داد که بيشتر از دلوران
 جانباز از ملاحظه شب خون بر پشت فيلان شب بآخر رسانند - همان
 شب يک و نيم پاس شب گذشته محکم سنگه مع خداداد خان و
 خان مرزا و هفتصد هشتصد سوار از فوج پادشاه مريض صولات خورشيد
 منزلت برآمد زحل صفت رجعت از بيت الشرف نموده رويخانه هبوط
 خود آورده بسيد عبد الله خان پيوسته باعث و بال و نگال خویش
 گردیدند - بعده که تیغ دودم آفتاب جهانتاب سر از غلاف افق
 مشرق بر آورد و صدای اذان محمدي گوش خفتگان باديه غفلت

را مالید پادشاه بلند اقبال جوان بخت صاحب انسر و تخت
 بهمعنائی فتح و نصرت و همراهی بخت و دولت با هزاران
 تالیفات یزدانی و اقبال صاحب قرانی چون مهر سپهر جاه و
 جلال در برج حوضه فیدل آسمان شکوه ظفر پیکر جا گرفته شرف
 افزای قول گشتند - و وقت سواری فرمودند که سرناپاک رتن چند را
 که بیشتر سبب بدنامی سادات همان گشته بود از تن پلید او
 جدا ساخته جهان را از لوث وجود او پاک نموده دل عالمی را شاد
 سازند مطابق حکم سر او بریده بطریق شگون پیش پای فیل
 سواری مبارک انداختند - افواج ظفر امواج به پیش آهنگی مورچال
 توپخانه جهان سوز بحرکت آمدند و از صدای کوس و کرنای رزم
 بهدمی زیر و بم واوله افزای سطح زمین گشتند و غرش توپهای
 هوش ربای خرد و کلان زمین و آسمان را بجنبش درآوردند قریب
 دو پهر روز که فوج دریا موج طرفین بمسانت گوله رس مقابل
 بهمرسیدند پیغام و پیام گولهای جانستدان و بانهای آتش فشان
 سامعه افروز مبارزان با نام و ننگ گردید اگرچه دمبدم از نالیدن
 توپ دشمن کوب برای دلاوران فوج نصرت نشان نشسته دو بالا افزود
 اما در دل و جان دلباختگان فوج مقابل که دران مرز و بوم از مور
 و ملخ زیاده جمع آمده بودند از ابتدای شروع جنگ که ژاله گول
 اجل باریدن گرفت بهرتبه تزلزل راه یافت که بعضی از نوملازمان
 یابو سوار و جمعی از قدیم الخدمتان کم قرار از هر گوشه و کنار که
 از بسیاری فوج و عدم نهق کسی بحال کسی نمی پرداخت
 عار پیش قدمی فرار بر خود هموار نمودند و هر دم و هر قدم بازار

برق توپ شعله افروز و رعد تفنگ دشمن سوز بمرتبه رونق افزا بود که هر ساعت چندین هزار مهره آهن و سرب سوزان از مهره هشت و اطراف مر و بازوی و پهلوئی مر بازان هر دو طرف گذشته خبر اجل ناگهان بگوش هوش باختگان آن هر دو صف کار راز میسرساند و دلاوران باره بارها مردانه قدم پیش گذاشته میانه را سپر بلا ساخته حمله رستمانه می آوردند نزدیک بآخر روز از یورش سادات جنگ جو خصوصاً نجم الدین علی خان بهادر که مورچال به پناه درختان بالای تبه کنار دیبه پیش آورده با چهارده پانزده هزار سوار رزم آزما مقابل توپخانه آتشبار و بهادران نامدار فوج ظفر انصام دلیرانه معرکه آرا گردیده عرصه تردد بر فوج پادشاهی تنگ ساختند و در ثبات قدم بعضی دلباختگان خلیل تمام پذیرفت منصور جنگ و ناصر جنگ چون فیل مست صف ربا مقابل شیر مردان باره خود را رسانده تردد بر روی کار آورده سد راه سیلاب فوج بلا موج گردیدند و نصرت یار خان و ثابت خان و دیگر بهادران ثابت قدم تردد نمایان بر روی کار آوردند و از صدمه مبارزان صف ربا چند ضرب رهکله از مورچال خصم هزیمت مآل بدست دلاوران شیرچنگال فوج نصرت اشتمال افتاد و پناه مورچال درختان در تصرف فوج باره نماند - و نزدیک بغروب آفتاب سید عبد الله خان برگشته بخت گفت که خیمه مختصر برای بسر بردن شب استاده نمایند باز دانستند که در نصب نمودن خیمه و تعیین مکان نشانه حکم اندازان بیخطای خطا و روم و فرنگ و توپخانه گشتن است بفرمود که خیمه نصب نموده را برداشتند - و همین که فرش ماهتابی

شب چهارده بر بساط پر وسعت زمین گسترده گردید و چادر نیلگون
شب از درجیهایی شش جهت پیش روی مبارزان فرو رفته شد
ناصر جنگ در اتمام پیمش بردن توپها که گاههایی توپ کشی را
بر خلاف دستور و از گون طرف سر توپ بسته توپخانه را مورچال روان
ساخته بود پرداخته سعی بلیغ می نمود چه نویسم از صدقات
گولهای صف شکن فیل انگن توپهایی نامی که از دستیاری
تردد میر آتش چه آتش تگرگ و ژاله بلا و گلوله اجل برفوج باره
می بارید هر گوله که از دهان آتش فشان شیر دهان بغرش در
می آمد چندین فیل و فیل سوار را بوجد و رقص بلا می آورد و
هر صدای زهره شکاف که دران شب مصاف از قلعه گشا بر
می خاست زلزله آشوب قیامت دران دشت پر وحشت
می انداخت و هر ناله رعد صدا که از لیلی سوخته آتش دوری در
آرزوی وصال مجنون صفقان بزم رزم بلند میگردد رنگ از چهره
عاشق پیشگان بانام و ننگ معرکه جنگ می پرید و هر گوله فیل
ربا که از غازی خان صف شکن در رزمگاه سرفوجان باره میرسید
صفهای بهادران مقابل را از هم میدرید و هر آواز و هشت افزای
شعله امروز که از شاه پسند بر می خاست زمین و آسمان
پروسمت آن آشوب گاه را سیماب دار ببقرار می ساخت و حیدرقلی
خان بهادر مشیت زر سرخ و سفید برای رو سفیدی خود
نزد وای نعمت در دست و دامن کار گذار توپخانه می پاشید و
هر دم و هر قدم از وعده ریزش انعام و پیغام وعده و وعید تهدید انجام
مصحوب سزاولان تیزگام جذب قلوب عملة توپخانه می نمود و

آن واحد فرصت نمی داد . و از توپهای کلان که در هیچ ممرکه کارزار زیاده از یک دو صد بگوش نبودن آرمایان گهین سال نرسیده از هر توپ واحد چندان آواز زلزله افزا بگوش هوش باخندگان میرسید که محاسبان تیزرقم از نگاه داشتن سر رشته آن عاجز می آمدند - بر منصف پیشگان رزم آزما مخفی نماند که در انتخاب ذکر فرمان.روایان دکن از روی تاریخ محمد قاسم فرشته که بنظر مسود اوراق در آمده از ابتدای رواج توپخانه که در سده هفتم و هفتماد هجری عهد محمد شاه بهمنی بمصر کاری محمد خان روسی در ایام مهم راجه بیجا نگر شعله افروز گردید تا زمان حال ابوالمظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه در صفوف قتال و جدال پادشاهان سلف سواد اعظم هند از هیچ کار فرمای توپخانه چندان تردد بظهور نیامده - حاصل کلام ظفر انجام اگرچه از ابتدای تزلزل شلک آتش بار مردم بی نام و گمنام بسیار چنانچه گزارش یافته از هر گوشه و کنار نوج سید عبد الله خان راه فرار اختیار نموده بودند اما بعد انقضای چهار پنج گهری شب از باریدن گولهای پیایی بمرتبه عرصه بر فوج بارهه تنگ گردید که بیشتر جماعه داران صاحب فیل و نشان و تومن داران با نام و نشان که از صدمات گولهای جان ستان پناه بهمیر برده تسبیح الحفیظ الحفیظ ورد زبان ساخته بودند با فیل و علم و پر تل از بهیر برآمده دشت پیمای سمت شهر و قصبجات گشتند و بیشتری از آنها در راه بتاراج زمینداران و میواتیان رفتند و بسیاری طعمه تیغ قطاع الطریقان و سباع اطراف دیهات گردیدند و تا آخر شب که بران جماعه اجل

رسیده متصل آتش بلا و تگرگ اجل می بارید از جمله لك سوار
 زیاده از هفده هیجده هزار سوار نمانده بود که ناچار از راه پاس عار
 همراهان سپه دار و غازی الدین خان غالب جنگ و حامد خان
 بهادر و سیف خان و سید صلابت خان و روح الله خان بهادر و
 بعضی تومن داران و چند جماعه دار قدیم الخدمت بارهه
 استقامت ورزیده تمام شب مقابل چنان توپخانه شرر بار بر پشت
 فیلان و اسپان دست از جان شسته هشت پهر گرسنه و تشنه
 که گذار آب بتصرف جائه بود آشنا و بیگانه دست خوش غارت
 میگرفتند و سوار و پیاده هر دو طرف خود را بآب نمی توانست
 رساند نسوای ماشه تفنگ خواب بچشم احدی آشنا نگردید و
 همه سرداران بامید صبح نجات ستاره می شمردند و بسربردند و
 نزدیک باخر شب گول فیل ربا بر هوضه فیل سواوی محکم
 سنگه رمید و محکم سنگه خود را بر پشت اسب رسانده چنان
 برق کردار ازان معرکه کارزار جهته جان بدر برد که مدتی
 ازو نشان زنده و مرده پیدا نبود - بعده که خسرو زرین کلاه
 انجم و اورنگ آرای چرخ چهارم ترکش ششعنه لمعان بر کمر
 بسته سر از دریچه مشرق بر آورد و علم زر نشان نور محمدی
 پرتو افکن آفاق گردید آن فرازنده سریر فلک نظیر بآئین
 دود مان صاحب قران و تاییدات آسمانی که برای گرمی هنگامه
 بزم بزم بخت بیدار و دل هوشیار بر فیل گردون شکوه پادشاه
 پهنه نام بتمکین و وقار متمکن گشته تا هشت ده پاس شب و روز
 که با سعادت کیشان رزم جوی رکاب زینت افزای بودند حکم دورش

ببهادران فوج ظفر موج فرمودند - و نجم الدین علی خان با دیگر سرداران باره قدم جرأت بیباکانه پیدایش گذاشت و دلاوران عقیدت آئین فوج نصرت قرین مقابل مبارزان باره حمله آور گردیدند و زد و خورد عجیب و رستخیز غریب بمیان آمد و از هر دو طرف نهنگان دریایی غیرت و شیران بیشه شجاعت گرم داروگیر گشتند

* بدت *

چنان گرم شد آتش کار زار * که از نعل احپان برآمد شرار غبار زمین بر هوا راه بست * عنان سلامت برون شد ز دست خصوص بهادر معركة رزم مصمص الدوله بهادر منصور جنگ داد تهوری داده چپقلشهایی مرد ریا بر روی کار آورد و درویش علی خان داروغه توپخانه آن بهادر بعد تردد نمایان نقد جان را در باخت و دوست علی خان با جمعی زخم سرخروئی برداشت و نصرت یار خان که حملهای صف ریا نموده مقابل همچشمان باره سینه سپر ساخته بود دو زخم تیر بدو رسید و سعادت خان سعادت آئین چون فیل دوان خود را بمدد رسانده هر طرف که می تاخت صدای آفرین بر میخواست و شیرافکن خان شیر صولت که از رکاب مامور بکومک بهادران گشته بود چون شیرغران خود را رسانده بر صف باره زده بسیاری را طعمه تیغ و سنان ساخت - درین یورش از صدمات گولهای جان ستان توپخانه که تمام شب آتشبار بود شهادت خان که عمده با نام و نشان لشکر سید عبد الله خان گفته می شد مع فتح یار خان برادر و یک پسر و تهور علی خان که از تهور پیشگان مشهور باره خود را

میگرفت و عبد القدیر خان برادر زاده قاضی میر بهادر شاهی و عبد الغنی خان پسر عبد الرحیم خان خلد مکانی و غلام محیی الدین خان و صبغة الله خان که از جماعه داران پیش قوارج طرف بارهه بود و پسر شجاع خان پلوی با جمع کثیر دیگر که هر طرف قطار قطار افتاده بودند بباد فنا پیوستند - و از لشکر پادشاهی سوای دارغه توپخانه مصمص الدوله و عبد النبی خان داروغه توپخانه ناصر جنگ و میان رام منشی او و محمد جعفر نبیره حسین خان با چند نفر بیضام و نشان دیگر که بکار آمدند بهیچ بندهای نامی آفت جانی نرسید - و نجم الدین علی خان که گرمی بازار معرکه فوج بارهه از او بود سه چهار زخم کاری برداشت و از رسیدن تیرهای چگردوز نزدیک بچشمهای آن بهادر برگشته روز جهان در چشم او تاریک گردید و دست او از تردد کوتاه گشت و سید عبد الله خان که عرصه بر برادر تنگ دید با جمعی از دلوران بارهه که با او مانده بودند فیل بمدد نجم الدین علی خان پیش راند - درین حالت که خبر دار و گیر مبارزان معرکه رزم بحضرت خدیو جهان میرسید از اثر جوهر غیرت ذاتی و شجاعت ارئی خواستند خود متوجه تنبیه خصم گردند هواخواهان دولت مانع آمدند - و چو از امن جا به نابکار مکرر پسر بهیر تاخت آورده چند کس را شهید ساخته قریب هزار گاو و شتر پرتل که بر پشت روک گذار آب جمنا از بیوقوفی پواج جمع شده بودند مع چند شتوبار لنگر خانه و دفتر صدارت تاراج نموده بود دران حالت فرصت وقت را غنیمت دانسته بقصد مدد سید عبد الله خان غافل مقابل

بند‌های رکاب نمایان گشته شوخی زیاده بکار برد حضرت ظل سبحانی بدست مبارک خود بقصد ثواب چهار تیر طرف آن کافر بد نهاد انداختند اعتماد الدوله و هادی خان داروغه بندو قهای خاص بدفع آن ملعون پرداختند - چون از پشت گرمی سید عبد الله خان که با همراهان رزم آزمای خود متوجه فوج ظفر موج بود بقیة السیف مردم بارهه را تقویت تازه بهرمید باوجود استقامت منصام الدوله و دیگر بهادران اثر ترزل در دل بعضی دلباختگان راه یافت دران حالت حیدر قلی خان بهادر و سعادت خان بهادر و محمد خان بنگش از مشاهده آن نقد جان را برای نثار راه دای نعمت برکف اخلاص گذاشته مسدانه وار متوجه خصم گشته خوانند که بر کمرگاه فوج سید عبد الله خان زنند سید عبد الله خان برگشته اختر اطلاع یافته فیل مقابل حیدر قلی خان راند و بهادران همراه ناصر جنگ بخانه‌های کمان در آمدند و صدای برق اندازی بلند گردید - دران گرمی دار و گیر سید علی خان برادر ابو المحسن خان بخشی رساله زخمی گشته دستگیر شد و طالع یار خان با همراهان بر سر شیخ هتیل داروغه توپخانه سید عبد الله خان که سرگرم اهتمام توپخانه بود رسیده بزخم‌های پیاپی از پا در آورد جماعه داران راجپوتیه که آنها نیز خود را رسانده شریک نبرد گشته بودند لاش او را کشیده بفوج ظفر انجام بردند حیدر قلی خان ناصر جنگ و دیگر پردلان جانشینار تیز نبرد بهادرانه بر سر سید عبد الله خان حمله آور گردیده فرصت دست و پا زدن ندادند - باوجودی که آن صده سالار بارهه که بارها بعد عرصه تنگ شدن بدستور

و آئینی که مبارزان تهور پیشه هندوستان می‌نمایند خود را از غیل انداخته تردد رستم‌خانه بکار برده بود و عالمی شرط انتهای قهوری و پردلی او مشاهده و معاینه نموده بودند دران روز ازان برگشته بخت مقابل درخشنده اختر طالع عدو مال و اقبال بی زوال آن فرزند لوی تیموری و فرزند چراغ دولت صاحب قرانی چنان عذر اختیار از دست او رفت که بی آنکه ازو ترددی ظاهر گردد سراسیمه وار باسید آنکه شاید جمعی از همراهان و بهادران باره شرط رفاقت آن روز بد بجای آورده از امپان فرود آمده طریقه جان بازی بتقدیم رسانند از فیل فرود آمد و وقت فرود آمدن سید عبد الله خان باوجود دو سه هزار سوار با بخشی فوج و بعضی جماعه داران عمده که دور و نزدیک اومانده بودند بمجرد مشاهده آن خال باتی فوج مع سیف الدین علی خان و شجاعت الله خان و ذوالفقار علی خان و عبد الله خان ترین با چند فیل سوار دیگر و جمعی از تهور پیشگان باره و افغانان شجاعت نشان مع بخشی فوج سید عبد الله خان را گذاشته راه شاه جهان آباد اختیار نمودند و گویند که سیف الدین علی خان قبل از فرود آمدن سید عبد الله خان عار فرار اختیار نموده پا از میدان کارزار کشیده برادران را دران دشت پر بلا که نمونه کربلا گردیده بود گذاشته هفت هشت فیل از جمله پانزده فیل که با خود داشت از دست تاراجیان محفوظ همراه بدر برد - و دران حال که سید عبد الله خان زخم شمشیر بر دست و تیر پوست مال بر پیشانی او رسیده بود حیدر قلی خان با جمعی از همراهان شمشیر برهنه در دست بر سر او رسید سید

عبدالله خان باظهار امان جان که میدم بدو مخاطب گردید و بمسئله
ترحمی که حیدر قلی خان در باره او نمود زنده بدست آمد و بعد
مقید شدن سید عبد الله خان غازی الدین خان قریب دو گهزی
استقامت ورزیده باره بهیر که از تاراج جاآهه و مغالان مانده بود
پیش روی خود گرفته روانه شد و صدای شاه یانته فتح و نصرت
ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه پادشاه بلند آوازه گردید و سید
عبد الله خان را حیدر قلی خان بر فیل انداخته رو بروی پادشاه
آورد از نظر شفقت که خاصه خاندان تیموریه است و ازان بوی
امان جان بمشام هوش باختند او رحیم حواله حیدر قلی خان
نمودند و نجم الدین علی خان که از زخمهای کاری امید حیات
نداشت و سید علی خان بخشی رساله نیز با جمعی دیگر از
همراهان دستگیر شدند و حامد خان و عبد النبی خان و دیگر
جمعی از نامداران بقصد امان بغوج ظفر موج خود را رساندند و
تمام فیلان و خزانه و کار خانجات آنچه بعد تاراج رفتن مانده بود
بضبط و گرد آوری آن پرداختند

* بیت *

از فروغ صبح دولت ای جوان غافل مباش

خنده شیر است لطف آسمان غافل مباش

سلطان محمد ابراهیم بی تقصیر را که پناه بجنگل برده بود نیز دستگیر
نموده نزد پادشاه آوردند از آنکه حرکت او در آمدن و رفتن نمودن باختیار
اونبود بنظر توجه و جان بخشی متوجه حال او شدند - آخر روز جمعه
چهاردهم محر الحرام که خبر زوال دولت باره و مقید شدن سید
عبد الله خان بدار الخلافه رحیم مستورات و عورات سید عبدالله خان

که زیاد از شمار فراهم آورده بود همه هوش باخته بیشتر فرصت وقت را غنیمت دانسته تا رسیدن چوکی پادشاهی هرچه توانستند با خود گرفته برقع و چادر کهنه پوشیده بدر رفتند مگر چندی که سید نجیده بودند چادر عصمت بر سر کشیده بجای خود ماندند - و عبد الله خان کاشی را که نجم الدین علی خان محل اعتماد دانسته برای محافظت چنان روز بر محل نگاه داشته بود آن بد اختر نمک حرام دست خیانت و تصرف بدستور حرام خواران دراز نموده آنچه توانست تقصیر نه نمود و همه عورات سیده و دیگر خدمت محل نجم الدین علی خان چادر ناموس بر سر کشیده از ملاحظه بیناموسی و رسیدن متصدیان پادشاهی هرطرف که دانستند رو بفرار آوردند ازان جمله صبیحه نه ده ساله نجم الدین علی خان را بخانه یکی از مغنیهای میراثی سادات برده پنهان نمودند که آخر دستگیر مردم پادشاهی گردید *

* بیت *

بکار آنچه داری چه گندم چه جو * که امروز کشت است فردا درو
آری که کرد که نیافت و که کشت که نه دروید - عنایت الله خان
را با بیوتات برای ضبط خانه سید عبد الله خان و دیگر تبعه و
لحقه او بطریق ابلغار مرخص و روانه فرمودند - و محمد شاه پادشاه
بی آنکه بعطای اضافه منصب و ترقی مراتب امرا پردازد
شانزدهم محرم ازان مکان حربگاه کوچ فرموده متوجه دار الخلافت
شدند غلام علی خان که در دار الخلافت برفاقت نجابت علی خان
بنیابت سید عبد الله خان قیام داشت هرچه توانستند از اشرافی

و جواهر با خود گرفته بتغییر وضع از قلعه ارک و شهر پناه برآمدند
 غلام علی خان در آن آشوب که هنوز کسی بحال کسی نپرداخته
 جان و مال بسلامت بدر برد و نیابت علی خان که جوان میزده
 چهارده ساله پسر خوانده و برادر زاده سید عبد الله خان و برادر
 غلام علی خان بود بدست مردم پادشاهی گرفتار گردید و گرفته
 بحضور آوردند بعد عرض فرمودند که همراه سید عبد الله خان
 نگاه دارند - پادشاه گردون وقار ستاره حشم شانزدهم محرم از مکان
 فتح پور کوچ فرموده بدون آنکه مابین راه توقف بمیان آید
 بکوچه‌های طولانی نوزدهم شهر مذکور نزدیک بسواد دار الخلافت
 رسیده برای بعضی سرانجام امور سلطنت حکم دو مقام فرمودند
 و چنان هر سوارى بدرگاه حضرت خواجه قطب الدین قدس سره
 تشریف برده بعد زیارت و رساندن مبلغ بخدمت آن مکان میمنت
 نشان مراجعت نموده بخشیان عظام را مامور بعرض رساندن
 مراتب امرا و خانه زادان رکاب ظفر پیکر که مصدر تردد
 و جان فشانی گردیده بودند فرمودند و هر یکی را فراخور حسن
 تردد بعنایت اضافه و خلعت و عطای نیل و جواهر که اگر بتعداد
 تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز میماند مفتخر ساختند
 و حیدر قلی خان بهادر ناصر جنگ را باضافه هزارى برشش
 هزارى و خطاب معز الدوله سر بلندی بخشیدند - بیست و دویم
 شهر مزبور شهر را آئینه بندی نموده بدبدبغ فرسکندری شرف
 فنزل در قلعه دار الخلافت فرمودند - و اواخر ماه مذکور سیف الدوله
 محمد الصمد خان بهادر دایم جنگ و آخر خان که از لاهور احرام

آن قبله عالمیان بسته بودند بحضور رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده بعطای خلعت و سرپیچ مرصع مفتخر گردیدند - اوائل شهر صفرال مظفر راجه جی سنگه دهیراج از وطن و راجه گردهر بهادر از صوبه اوده آمده سعادت ملازمت حاصل کرده بانواع عنایات پادشاهانه سربلندی یافتند - صبیحه نجم الدین علی خان را که در محل نزد نواب قدسیه آورده بودند و صاحب زمان اراده داشتند که در ملک ازدواج پادشاه در آرند چون این معنی بر رسید عبد الله خان ناگوار نمود بحیدر قلی خان بهادر درین باب باظهار عجز و رقت که بر سادات باره چنین ماجرا نگذشته رجوع آورد هیدر قلی خان بخدومت صاحب زمان رفته درین ماده ملتزم گردیده سعی تمام از محل بر آورده بخانه نجم الدین علی خان فرستاد - از زبان منشیان دکن بعرض رسید که نظام الملک بهادر فتح جنگ باراده حضور از خجسته بنیاد برآمده باز بسبب رسیدن خبر های مختلف افغانان طرف بیجاپور بتقاضای مصلحت مراجعت نموده برای بندوبست آن ضلع روانه گردید - و حکم اخذ جزیه از دمیان که نموده بودند باز از التماس راجه جی سنگه و گردهر بهادر نظر بر هرچی که از افراط تردد افواج بحر امواج و گرانی غله بر سنگه اکثر پرگنات و بعضی بلاد نواح گذشته تا بحال آمدن حال رعایا و بندوبست ملک معاف فرمودند - چون راجه اجیت سنگه صوبه دار احمد آباد و اجمیر پا از جاده اطاعت بیرون گذاشته گاوکشی از شهر و پرگنات تعلقه خود منع نموده بود سعادت خان بهادر صوبه دار اکبر اباد را طلبداشته برای تنذیه او مامور نمودند

او بعد قبول بعذر زیاده طلبی ابا نمود بعده مصمص الدوله و قمر الدین خان بهادر و هیدر قلی خان بهادر برای تنبیه او مامور گردیدند و هر کدام مهم او را بعهده خود گرفته بعد قبول بلکه پیشخانه بیرون زدن فرموده دفعیه نموده مصلحت در بر آمدن بدانستند خصوص مصمص الدوله از ملاحظه آنکه مبادا مهم بر طول انجامد و خزانه پادشاهی وفا ننماید و برای دیگر مفسدان زیاده ماده آشوب و فساد گردد راضی ببرآمدن هیچ امیر نگردید - درین ضمن خبر آمد آمد نظام الملک بهادر فتح جنگ راجه اجیت سکه را از خواب غفلت بیدار ساخت لهذا پیغام اطاعت و دست برداشتن از صوبه احمد آباد و التماس بحال داشتن صوبه اجمیر بمیان آورد *

چون بعد از فراغ رزم بآرایش بزم پرداختن آئین سلاطین نامدار است و جشن و طوی پادشاه فریدون شکوه با صبیغه پادشاه شهید مرحوم مغفور محمد فرخ سیر نیز ضمیمه آن گشته بود حکم عالی شرف نفاذ یافت که متصدیان سرکار دولتمدار ابواب عیش عالم امروز و عشرت بر روی هواخواهان دولت و سلطنت مفتوح سازند و اقسام اسباب طرب و سرود آماده و مهیا گردانند و در عشر ثانی ربیع الاول سال مسعود سنه دو از جلوس شروع بسر انجام جشن نمودند و در دیوار ستون و سقف دیوان خاص و عام از انواع قماش طلا باف و کلابتون دوز و زر بفتهای بوم طلائی کار ولایت و کنخاب بیدش بهای احمد آباد و مشجر فرنگ و مخمل کار کاشان و سلسلهای مروارید آراستگی پذیرفت

و آرایش حجرهای اطراف دولخانه بدستور مقرری که بعدها امرای
سعادات فرجام تقسیم می یابد پسمعی کار پردازان جلد دست
چنان زینت اتمام گرفت که نمونه قصر روضه رضوان گردید و آنقدر
انواع اقمشه و الوان جنس بپشربهای هند و روم و خطا و
هفت اقلیم بصرف درآمد که تجار ربع مسکون از منافع آن ذخیره
کفاف سالها اندوختند و از هر طرف رامشگران لاله رخسار
سحر پرداز و مغنیان گلغذاز خوش آواز بهمد می چنگ و مردنک
و نی و چغانه و هم آوازی بربط و نال و موسیقار گوش زهره چنگی
را چون تار طنبور گوشمال دادند * بیت *

دهان شیشه می باز کردند * بقلقل عیش را آواز کردند
طرب می خورد و رد و کوچها کرد * ز بد مستی در هرخانه وا کرد
خرمن خرمن زر در انعام ارباب طرب درآمد و دامن دامن زر و
گوهر در دامن مرد صلحا و فضلا و شعرا ریخته گردید - مصمصام الدوله
و قمر الدین خان بهادر و عبد الصمد خان دلیر جنگ و حیدرقلی
بهادر و خان خانان مبرجمله و ظفر خان بهادر و راجه جیسنکه و
گردهر بهادر و دیگر امرای مقرب هر کدام لک لک روپیه نذر
گذراندند و بهر یک خلعت و جواهر و اضافه مرحمت فرمودند و
عقیدت خان پسر امیر خان صوبه دار معزول تهنه را بصوبه داری
عظیم آباد بقبول پدشکش پنج لک روپیه مقرر فرمودند و معز الدوله
حیدرقلی خان بهادر را صوبه احمد آباد از تغیر اجیت صدکه
و مقصدی بندر صورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمه مبر
آتش عطا فرموده ، نیابت صوبه احمد آباد بنام شجاعت خان

عرف محمد منصور شجاعت خانی صادر نمودند و قمرالدین خان را فوجداري سرکار مراد آباد از تغیر حیدر قلی خان بهادر ضمیمه خدمت حضور فرمودند و فوجداري سرکار سکندره بنام عبدالرحیم خان مقرر گردید - مرحمت خان از نزد نظام الملک بهادر رسیده معادت ملازمت حاصل نمود - و در عشر ثانی ربیع الآخر محمد امین خان چین بهادر بآزار جسمانی که از چهار پنج روز زیاده نکشیده ازین جهان غازی بدار القرار انتقال نمود و نیابت وزارت بعنایت الله خان مقرر فرمودند - چون مکرر فرمان عنایت عنوان مشتمل بر طلب نظام الملک بهادر فتح جنگ صادر گردیده بود و اکثر امور ملکی و کار وزارت بر رسیدن آن امیر با تدبیر صاحب السیف و القلم موقوف داشته بودند نظام الملک بهادر که از یندوبست افغانان سمت بلجاپور فراخ حاصل نموده بخجسته بآباد مراجعت نموده بود اواخر ذی الحجة الحرام احرام حضور بکنه کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه گردید و عشر ثانی ربیع الآخر نزدیک شاه جهان آباد رسید باوجود آنکه منافقان برهمکار کلمات دور از وهم و خیال نظام الملک بسمع پادشاه رسانده بودند اما پادشاه ناشنیده انگاشته بخشی الممالک مصاص الدوله بهادر منصور جنگ را مامور باستقبال نمودند بیعت و دریم ربیع الآخر فتح جنگ داخل روان حویلی دارالخلافه گشته شرف اندوز ملازمت گردیده و بسبب همان درهم انداز که شرح آن خالی از اطناب کلام نیست چند روز در کنکاش گذشت آخر کار پنجم شهر جمادی الاولی مطابق سوم فروردنی ماه الهی سنه چهار بیست و شش

سال یک هزار و یک صد و سی و چهار هجری خلعت وزارت مع
 خنجر و قلمدان مرصع و انگشتری الماس بدش بها عطا فرمودند
 اما هرچند نظام الملک بهادر فتح جنگ می خواست که در
 بندوبست وزارت و در آنچه نیک نامی پادشاه و گرد آوری خزانه
 بدون آنکه ماده بد نامی ظل الله گردد کوشد بسبب مغل گشتن
 بر همکاران که کلمات تمهید آمیز متضمن بر افترای چند بعرض
 می رساندند و دخیل وزارت می گردیدند میسر نمی آمد
 خصوص کوکی پادشاه که زن سحر آفرین پرن صاحب جوهر بود
 و با خواجه خدمتکار خان که مقرب پادشاه گفته می شد همراز و
 همدم گشته باظهار کفایت و فراهم آوردن خزانه مبلغهای خطیر از
 مردم بنام پیشکش برای پادشاه و خود می گرفت خلل تمام در
 بندوبست وزارت انداخت و دیگر بعضی مقربان همچشم نیز حرفهای
 دور از خیال و توهم نظام الملک خاطر نشان پادشاه ساد لوح می نمود
 چنانچه معزالدوله حیدر قلی خان که در خدمت میر آتشی استقلال
 زیاده بهمرسانده بود از راه چرب زبانی در مقدمات مالی و ملکی
 دخیل میگردد بعده که نظام الملک درین ماده اشاره بخدمت پادشاه
 نمود و خدیو زمان از راه نصیحت و ملایمت معزالدوله را مانع
 آمدند حیدر قلی خان متحمل نگشته التماس رخصت بر سر تعلقه
 صوبه داری خود بمیان آورد و مرخص گردیده نائب در حضور
 گذاشته وسط ماه جمادی الاخری روانه احمد آباد گردید و
 بعد رسیدن احمد آباد جاگیر اکثر بادهای بادشاهی و مقربان
 حضور را بضبط خود در آورد بعده که فریاد این معنی مکرر

بمعرض رسید فرمان نصیحت آمیز مشتمل بر منع ضبط جاگیر مردم
بنام او صادر گردید فائده نه بخشید تا آنکه جاگیرهای حیدر قلی
خان که در اطراف شاه جهان آباد بود عوض جاگیرهای احمد آباد
بضبط در آوردند - سید عبد الله خان سلخ ذی الحجه ازین جهان
فانی بروضه جاردانی شتافت گویند مسموم ساختند اما غرائب
درینست که باوجود آنکه از زبان مردم ثقه شنیده شد که خدیو
زمان وقت سواری در مقابل سلطان محمد ابراهیم و سید عبد الله خان
با خدا عهد نموده بودند که در صورت فتح و استقلال یافتن سلطنت
هرچند از سید تقصیر عظیم واقع شود بقتل و احتیصال او نکوشد
و نظام الملک بهادر فتح جنگ نیز در رعایت سید عبد الله خان
میکوشید و هرگاه در خلا و ملا مذکور هر دو برادر بمیان می آمد
سید عبد الله خان را بحسن صفت و بی تقصیری در ماده فرخ
سیر یاد می نمود و مقابل مدعیان دیگر در اصلاح میکوشید چنانچه
هر دو برادر را که نمک بحرام و حرام نمک میکوشیدند منع نموده بود
حاشاکه او هم صلاح بمسموم ساختن داده باشد باز العلم عند الله •

چون در ذکر بعضی مقدمات حادثات قلم بشکوه هر دو برادر شهید
بلا اختیار جاری گشته و با صلاح آن نتوانست پرداخت در کفاره
آن دو سه کلمه از خوبی و حسن اخلاق و عدالت پروری و
فیض رسانی آن هر دو سه سالار باره بزدان قلم صدق بیان میدهد
اگرچه آنچه از هر دو برادر خصوص از سید عبد الله خان در باب
فرخ سیر شهید و اخذ رشوت و سختی اجاره و دیگر سلوکی که
باعث شکایت خلق گشته بود همه از شامت رتن چمک دیوان که

امتیاز زیاده از حوصله خود یافته در ابتدای خلق میکوشید و از زیاده طلبی اهل غرض و ارباب حاجت که همه را کامیاب مطلب نمیتوان نمود بود و حسین علی خان قبل از آنکه بتعلقه دکن مامور گردد در اخذ زر کارسازی نهایت لغرت داشت بعد مقرر شدن در دکن محکم منگه و دیگر پیشکاران در انحراف مزاج او کوشیدند - اما هر دو برادر در رعیت پروری و کم آزاری در حق کافه آنام درین زمانه ممتاز بودند تمام سکنه بلاد که خالی از ماده غذاء و غرض بودند از عمل مادات شاکی نبودند - و در فیض رحمانی و رعایت بمردم صاحب کمال و ارباب حاجت و تیمار داری مستحقان مخصوص حسین علی خان زیاده از برادر کلان میکوشید و موافق زمانه حاتم وقت بود و از مطبخ احسان او در افراط طعام و رسانیدن غله خام عالمی بغیض میرمید - در ایام گرانی خجسته بنیاد مبلغ خطیر از نقد و غله مقرر کرده بود که هر روز بفقرا و یدوه زنان میرساندند - و حوض آب در خجسته بنیاد بنا گذاشته اوست اگرچه اعز الدوله عوض خان بهادر در وسعت و ارتفاع عمارت مسجد افزوده اما اصل بانی بنای خدر جاری آن حوض دریا موج که در ایام تابستان از قلت آب سکنه خجسته بنیاد در عذاب بودند حسین علی خان گردیده و در وطن باره نیز بنای سرا و پل و دیگر بناهای عاقبت بخیر گذاشته - و سید عبد الله خان نیز در تحمل و بردباری و وسعت خلق شهرت تام داشت بعد از وفات مکه عبد الغفور بهوره که ملک التجار بندر سورت گفته می شد مبلغ یک کروڑ و چند لک روپیه نقد و منحصرا از مصادف بود و

باوجود داشتن وارث حیدرقلی خان متصدی بندر سورت باظهار کفایت و رضا جوئی محمد فرخ سیر مرحوم بضبط مال او پرداخته حقیقت بحضور معروض داشته بود درین ضمن ایام گردش سلطنت چنانچه بذکر در آمده رو داد و عبدالحی نام پسر ملا عبد الغفور بقصد استغاثه بحضور رسیده بهر دو برادر رجوع آورده پیغام مبلغ پانزده لک روپیه برای خلاص اموال خود موای مبلغ رتن چند و چند دیگر متصدیان درمیان داشت حسین علی خان که اختیار بندر سورت در قبضه اقدار او بود بطریق پیشکش قبول نمود و حسین علی خان روزی قبل از طلوع آفتاب دیانت خان را که در همان روزها دیوان خالصه مقرر نموده بودند طلبیده گفت که ما را امشب با نفس خود سخت مناظره و محاربه در باب اموال عبد الغفور و طمع دران مال رو داد آخر بر نفس مرکش خود غالب آمدیم و بالکل قطع طمع مال او نمودیم باید که شما نیز درین باب سزاولی نموده همین وقت عبدالحی پسر عبد الغفور را طلبیده تسلیم معافی اموال و عطای خلعت و اسب بدون آنکه دام و درم خرج شود و باحدی التجا باقی ماند بفرمائید - روزی فیلبان فیل سواری خاصه از دست و تعدی جمعی که فیل از محله آنها میگذاشت و مردم محله فراهم آمده سرفیلبان را شکسته فیل را زخم رسانیده بودند بگذرانیدن شاهدان بر بی تقصیری خود و تعدی مردم محله نالش نمود و مصاحبان مجلس موافق رویه زمانه نظر بر مزاج گوئی زبان بشکوه و طعن مردم آن محله آشنا ساختند حسین علی خان همه را شنیده نا شنیده انگاشته قطع

گفتگو بمیان آورده جواب آن بر دیوان روز دیگر موقوف داشت
و وقت شب شخصی را از روشناسان خود که بر صدق مقال او
اعتماد کلی داشت بدان مکان فرستاد که در انجا رفته بی غرضانه
بتحقیق ماجرا پردازد آخر معلوم شد که نالش فیلبان خالی
از غرض نفسانی و شرارت ذاتی او نبود فیلبان را مغضوب ساخته
به تذبیده نمودن او فرمود - و در احتیاط او امر و نواهی نیز تقید
می نمود - قاضی شهاب الدین دولت آبادی قدس الله سره
مولف تفسیر بحر مواج که از افضل الفضلای وقت خود و
صاحب کشف و حال بود در تالیف خود نوشته که سید محمید
النسب باید که از نشان خلق محمدی و سخاوت هاشمی و شجاعت
حیدری بهره تام داشته باشد - و دیگر نشان عاقبت بخیری سید
عالی نسب آنست که اگر تبعیت نفس اماره از عصیان
و آنچه نباید آلودگی بهم رسانده باشد باید که وقت رحلت او
ازین جهان فانی و سپنج سرای بی اعتبار سببی روی دهد که
ماده آموزش و باعث نجات آخرت او گردد چنانچه در هر دو برادر
هر سه نشان سیادت و عاقبت بخیری بسبب شهادت و بسبب شقاوت
در صورت مسموم ساختن سید عبد الله خان مشاهده نموده شد -
طائفه از قوم جاگه مشهور به پسران چوآمران که در همان
ایام بجهنم و اصل گشته بود نواح اکبر آباد گدیهای مستحکم
پروا مصالح جنگ داشتند و ذکر مفسدی و تمرد و قطاع الطریق
آن گروه بدسکال در ذکر سلطنت حضرت خلد مکان و فرخ میر شهید
مجموع بر زبان قلم داده درین ایام سعادت خان صوبه دار اکبر آباد

که در تهروری و کار طلبی از مبارز پیدگان با نام و نشان گفته میشد
هر چند در تنبیه و تادیب آن جماعه کوشید و ترددات نمایان از و
بظهور آمد بسبب پناه تراکم اشجار دشوار گذار و مکانهای قلب
در امتیصال واقعی آنها نتوانست پرداخت لهذا راجه جی منکه
دهیراج را با چندی از امرای کار طلب مبارز پدشاه مغلیه ایران
و توران و افغانان جلالت نشان که زیاده از چهارده پانزده هزار سوار
موجودی فراهم آمدند و توپخانه جهان آشوب و دیگر مصالح
قلعه گیری و عطای دولت روپیه مع خلعت و فیل برای مهم آن
بدستال تعیین فرمودند راجه جیسنگه شروع بجنگل بری نموده تردد
نمایان بر روی کار آورده مورچال پیش برده کار بران تبه کاران
تنگ ساخت و سرداران توران و دیگر خانه زادان کار طلب نیز آنچه
شرط تردد و جانفشانی بود بظهور آوردند باوجود آنکه کفار از گدیها
برآمده در پناه اشجار گاه بیگاه شبخون بر افواج قاهره می زدند
و جمعی کثیر از هر دو طرف کشته و شهید می گردیدند در
فرصت یک و نیم ماه که کار بر محصوران یک دو گدیهی تنگ گردید
و بمدد اقبال پادشاه عدومال یکی از بنی اعمام آن بد انجام که باهم
نزاع وطن داشتند از آنها جدا شده بر راجه پیوسته رهنمائی امتیصال
آنها نمود و بعد تسخیر دو گدیهی از تسلط افواج پادشاهی آن گروه
بدفرجام مقام و مادی اصل خود را گذاشته دو پهر شب خانها را
آتش داده باروت خانه را سوخته آنچه از نقد و جنس قابل
برداشتن بود و توانستند همراه گرفته فرار اختیار نمودند و توپ و
غله بسیار گذاشته جان سلامت بدر بردند و گدیها بدصرف بلدهای

پادشاهی در آمد - و از طرف خزانه که شهرت تام داشت هر چند
تجسس نموده بعضی مکانها را کاویدند هیچ اثری ظاهر نگردید - چون
خبر ضبط جاگیر حیدرقلی خان اطراف دارالخلافه که بحیدرقلی خان
رسید بحضور بعضی امرای مقرب معروض داشت که هرگاه جاگیر
مراضبط نمودند از من نوکری و اطاعت چشم نداشته باشند - چنانچه
سابق بزبان قلم داده باز مکرر اعتراض این معنی برای حیدرقلی
خان نوشته رفت اثر نه بخشید بعده که نالاش جاگیر داران و
نافرمانی حیدرقلی خان از حد تجاوز نمود صوبه داری
احمد آباد از تغیر حیدرقلی خان بنام غازی الدین خان بهادر
خلف الصدق نظام الملک بهادر فتح جنگ ضمیمه صوبه داری
دکن مقرر فرمودند و بعضای جواهر و فیل معزز ساختند - بعد فراغ
مهم جات نظام الملک را درم ماه صفر المظفر سنه پنجم جلوس
برای بندوبست احمد آباد و تادیب حیدرقلی خان در صورت
عدم اطاعت رخصت نمودند و اوایل صفر نظام الملک متوجه
احمد آباد گردید بعده که با کبر آباد رسید خطوط حیدرقلی خان
که از راه سالوسی و چاپلوسی معذرت آمیز نوشته بود رسید
همینکه فتح جنگ بکوچهایی پی در پی بسرحد مالوا رسید از
خطهای اعیان احمد آباد ظاهر شد که حیدرقلی خان را بشدت تمام
عارضه جسمانی روداده و کار باثر جنون کشیده و بروایت دیگر از شنیدن
خبر توجه نظام الملک بهادر طرف احمد آباد و ملحق شدن عوض خان
بهادر با افواج دکن و باجی راو و غیره مرهتہای راجه ساهو و اطاعت
نمودن همراهان احمد آباد برای مقابله آن سپه سالار خود را بتمارض

انداخته و کار بجنون کشیدن شهرت داده و پسر خود را مع
عرضه داشت مشتمل بر معذور داشتن و بستن احرام بقصد حضور
بخدمت پادشاه روانه ساخته متعاقب آن خود نیز از راه اجمیر
روانه دار الخلافت گردید - بعد تحقیق این خبر نظام الملک که
نزدیک باب نریدا هفت هشت منزلی احمد آباد رسیده بود
حامد خان بهادر عم خود را بنیابت موبه داری احمد آباد مقرر
ساخته خود اوائل جمادی الاخری مطابق محظ افغندار ماه الهی
بقصد حضور طرف دار الخلافت مراجعت نمود - بعد رسیدن حضور
هرچند خواست که از راه ندویت و اظهار کفایت چنانچه طریقه
وزرای خیر اندیش است در خدمت پادشاه ببند و بهست
امور ملکی و گرد آوری خزانه و دفع فساد اطراف گوشه از عناد و
حسد بر همکاران حضور مخصوص کوکی پادشاه که در وزارت دخل
می نمود و از اخذ رشوت و پیشکشهای بیجا پادشاه را بد نام
می ساخت و از منع نظام الملک باز نمی آمد و پادشاه نیز بدفع
بدنامی خود بمنع او نمی پرداخت چنانچه بایست در امور ملکی
و اجرای کار و بار وزارت نمی توانست کوشید *

ذکر توجه سپه سالار با فرهنگ نظام الملک بهادر

فتح جنگ دهنه ثانی طرف دکن

اگرچه سبب توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ دهنه ثانی
طرف دکن باختلاف روایت مسموع گردید اما روایتی که از زبان
راوی ثقه مسموع گشته بزبان قلم میدهد گویند در همان ایام خبر
فساد ایران و غالب آمدن محمود خان افغان بر سلطان حسین شاه !

فرمان روای ایران و رفتن اصفهان تا سرحد شیراز در تصرف محمود خان و خرابی زیاد بر سنگنه اصفهان آمدن و مقید گردیدن سلطان حسین و بدر رفتن شاهزاده طهماسب مع برادر و پسران سلطان حسین از قلعه اصفهان بقصد فراهم آوردن لشکر بیهم بعرض محمد شاه پادشاه میرسید روزی نظام الملک بهادر باظهار خیرخواهی بعرض رساند که اولاً نام اجاره محال خالصه که باعث خرابی و ویرانی ملک گردیده برطرف باید نمود - دوم رشوت که بنام پیشکش جاری گشته از طریق و داب بادشاهان بعید و خلاف رای سلیم است - سوم هزینه برگزار بدستور عهد خلد مکن جاری باید نمود - چهارم آنکه چون در ایام فتور همایون پادشاه که ملک هندوستان بتصرف شیر شاه افغان رفته بود از شاه ایران کومک و خدمتکاری و مهمان پرستی واقعی بعد توجه همایون پادشاه طرف ایران بظهور آمده اگر درین وقت برای دفع اذیت افغانان کرمک فرمان روای ایران نمایند در تواریخ باعث نیکنامی خاندان تیموریه ثبت خواهد گردید پادشاه فرمودند که کرا داریم که بچنین مهم مامور ما زیم فتح جنگ بعرض رساند هر یکی از بند های کار طلب حضور که بدین خدمت مامور گردد اطاعت حکم بجا خواهد آورد و الا اگر خانه زاد را بدین مهم ماذون فرمایند بدل و جان خواهیم کوشید ازین مقوله چند کلامه از راه خیراندیشی و خیرخواهی در خدمت پادشاهی عرض نمود بعده که پادشاه برای این مصلحت کنکایش باد بکرامت حضور بمیان آورد قسمی از طرف نظام الملک بهادر خاطر نشان پادشاه نمودند که حسن ظن نظام الملک را بسوی

ظن مبدل ساخته در حق چنان وزیر بی نظیر سراپا تدبیر بد مظنه ساختند - و از آنکه آداب تسلیمات و عذایات و آداب اطاعت پادشاه موافق رویه سلطنت بالکل نموده بود نظام الملک بهادر می خواست که در نسق آداب پادشاهی اجرایی حکم از سر نو کوشد و این معنی باعث خار خار دل مقرران حضور می گردید لهذا روز بروز از طرف فتح جنگ آنچه مرکز خاطر او اصلا نبود خاطر نشان پادشاه نموده حقوق جان نشانی او بکلمات غرض آمیز حسد انگیز مبدل نموده بد مظنه می ساختند و پادشاه نا تجربه کار را بمرتبه در حق نظام الملک بهادر بفکرهای ناسد انداختند که نظام الملک نظر بر عاقبت اندیشی و پاس آبروی خود صلاح و مصلحت نیک دران دانست که در اواخر ماه ربیع الاول سنة شش جلوس بنام شکار رخصت چند روزه خواسته از دار الخلافت بر آمده بعد از تبدیل آب و هوا تاسی چهل گروهی دار الخلافت بر لب آب دریای گنگ رسیده شکار کزان و صید افغانان تفرج می نمود درین ضمن اخبار شرر بار انتشار مرهنة بد کردار و دیگر مفسدان تبه کار در ضلع صوبه احمد آباد و مالوا که صوبه اول بنام آن سده سالار و ثانی بغازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مهین خلفش تعلق داشت زبان زد خاص و عام گردید بنابراین بحضور پادشاه عرضه داشت نموده فرمان متضمن بر حصول رخصت رفتن برای بندوبست هر دو صوبه تعلقه خود حاصل کرده از منزل سوزون نام مکلفی که گذار دریای گنگ از جمله شکار گاههای مقرری مشهور است بعزم تنبیه و تادیب مفسدان که دران ضلع آواره بودند روانه گردید هنوز بدار الفتح اچین نرسیده

بود که مرهٔ به باحتماع خبر آمد آمد عبرت پذیر شده از دریای
 فریدا به سمت دکن گذشت و مفسدان دیگر هم دست تطاول کوتاه
 کردند - و نظام الملک تا نزدیکی بلدهٔ اوجین تعاقب نموده بعد
 استماع عبور این جماعه از دریای فریدا معاودت نموده پیرگنه
 سهرور مضاف صوبهٔ مالوا که ببلدهٔ سرونج قریب است رسیده می
 خواست که بعد انتظام صوبهٔ مالوا عازم حضور پرنور گردد درین
 ضمن از جانب دکن خبر رسید که مبارز خان ناظم صوبهٔ حیدرآباد
 که پیش ازین بدو سال بعد از فراغ جنگ عالم علی خان
 خود را پیش فتح جنگ رسانیده باظهار اخلاص و عقیدت تام
 خویش را را نموده بود فتح جنگ برای او اضافت دو هزار
 بر چهار هزار با خطاب عماد الملک مبارز خان بهادر
 هزبر جنگ تجویز نموده بحضور نوشت و پذیرائی طلبید و ماهی
 و مراتب و پالکی چهاردار از خود تواضع نمود و برای پسران و
 رفقاییش نیز اضافهای نمایان و خطاب تجویز کرده از خود رعایتها
 نموده بر جاگیر و خدمات سابق افزود و عماد الملک مبارز خان در
 خدمت فتح جنگ عهد و قرار نموده بود تا که میان شما و پادشاه
 عهد ابقای قدر دانی است من هم نوکرم و الا مرا از جملهٔ رنیقان
 مطیع خود دانند درینولا باظهار آنکه صوبه داری کل دکن بزام او
 مقرر شده از صوبهٔ حیدر آباد برآمده بعزم خجسته بنیاد روانه
 گردیده و عبد الذبی خان و دلیر خان و بهادر خان افغانان بیجا پور
 صاحب فوج و دیگر فوجداران عمدهٔ نواح را بکومک خود طلبیده
 عازم خجسته بنیاد گشته و بعضد الدوله عوض خان بهادر قسور جنگ

که عمه فتح جنگ باو منصوب و نیابت صوبه داری دکن از طرف فتح جنگ باو مقرر بود از قصد رسیدن خود و خالی نمودن دار الامارت نوشته و بهمین مضمون دیگر منصبداران خجسته بنیاد نوشتجات استمالت آمیز رسیده - و در همین ضمن از نوشتجات حضور نیز ظاهر شد که با وصف اینکه غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خالف آن سپه سالار با فرهنگ بطریق نیابت در امور وزارت می پرداخت تغییر نموده وزارت را بنام اعتماد الدوله قمرالدین خان بهادر مقرر کرده و بر احتقال کوکی مرتشیه افزوده اند بنابرین او بچندین وجوه دیگر که قابل تحریر نیست از مالوا بهمت دکن که فی الحقیقت ملک مقتوحه آن سپه سالار با وقار بود و اولاً از جد امجد و والد ماجد فتح جنگ دران صوبه خصوص در تسخیر بیجا پور و اکثر قلاع نامی و بلاد مشهور سعی و تردد های نمایان و جان فشانیها در عهد خلد مکان بظهور آمده و ثانیاً مره اخیری در هنگامی که سادات باره بر تمام سلطنت هندوستان و عمد های ایران و توران تسلط تمام بهمرسانده بودند خصوص حسین علی خان که دکن را بمنزله آلت مغای خود تصور نموده بر هیچ موجودی وجود نمی گذاشت و کرا مجال بود که مقابل شمشیر و بندوقیست او در امور سلطنت و نسق دکن سرعیز تواند گردید و اختیار سلطنت چنانچه بگزارش آمده بجائی رسیده بود که پادشاه را بنماز جمعه و سیر و شکار بر آمدن متعذر بود تردیدی که ازو بظهور آمده و باعث اختیار سلطنت رفته دودمان تیموریه گردیده مکرر برپایان قلم داده متوجه شده از دریای نوبدا عبور نموده خود را

اواخر ماه رمضان المبارک به خجسته بنیاد رسانید و مکرر خطوط
نصائح آمیز بعماد الملک نوشت و جواب آن منضمن بر عدم
فسخ اراده خود و اظهار نخوت و غرور رسید و فتح جنگ با وصف
آنکه سرپا حلم و تمکین بود مکرر نوشتجات نصیحت آمیز و یاد
دادن حقوق و موافقت سابق فرستاد و تا دو ماه در خجسته بنیاد
بدفع الوقت گذرانید آخر چون اجل مبارز خان دامن کشان بطرف
خجسته بنیاد می آورد و از فراهم آوردن جمعیت که بهادر خان
برادر دارد خان پزی و عبد الفتاح پسر عبد الذبی خان و غالب
خان مشهور از طرف سعادت الله خان متصدی کوفتاک و
فوجداران عمده دیگر با جمعیت شایسته بدر پیوسته بودند و
پیادهای بلخا زیاده از شمار فراهم آورده بود روز بروز جمعیت او
می افزود و این معنی باعث خلیل ملک و ماده زیادتی فساد سرشته
میکردید لهذا اواخر ذی قعدة نظام الملک بهادر از خجسته بنیاد
بهمراهی ظفر و نصرت کوچ نموده بر لب تالاب جسونت که نزدیک
بلده است مضرب خدام نمود و از آنجا نیز تا روزی که جنگ واقع شود
باز متواتر نامه های نصیحت آمیز بمقتضای آنکه الصلح خیر واقع شده و
خونریزی مسلمانان بمیان نیاید برای دفع شرک تمسک اتمام حجت
باشد بموسی الیه می نوشت اما از جاذبه هوای ریاست صوبه داری
دکن مفید نیفتاد و گاه اراده میدمود که خود را بایلغار شبگیر
مقابل فوج ظفر موج رساند و گاه بهمراهم مشیر مصلحت می نمود
که لشکر فتح جنگ را دست راست و چپ داده از راه دیگر طی
مسافت بطریق ایلغار نموده خود را بشهر خجسته بنیاد رسانیده

بتسخیر و تصرف خود هر آرد چنانچه بدین قصد از مقابل فوج
فتح جنگ منحرف شده از دریای پورنا گذشت و جمعی از سوار
و پیاده بسرداری یکی از میر شمشیرهای خود برای سد راه لشکر
ظفر موج بر کنار ناله قلب گذاشت و بر سر همان ناله میان تعین
کرده های فریقین جنگ روی داد و بیشتری از فوج مبارز خان با
سرداران گروه قتل و اسیر گردیدند و مردم فتح جنگ با فتح و نصرت
مراجعت نمودند - القصه نظام الملك بهادر فتح جنگ نیز بقصد
سد راه گردیدن از آب پورنا گذشت و بیست و میوم محرم الحرام
اواخر شهریور ماه الهی نزد یک قصبه شکر که پیره مضاف صوبه
برار که از خجسته بنیاد چهل گروه واقع شده اتفاق مقابله افتاد -
فوج بنده نظام الملك بهادر بدین دستور قرار یافت که سرکردگی
فوج هراول بقادر داد خان پسر قادر داد خان عالمگیری که از
طرف جد مادری با سپه سالار رشتنه قرابت داشت و از جمله بهادران
و شجاعان کار طلب گفته میشد منقر نمد - و طالب محی الدین خان
نبیره سعد الله خان مرحوم که او نیز پسر عمه و خالوی سپه سالار
می شد طرف یمین و اسمعیل خان و مظفر خان خویشگی جانب یسار
زینت افزای فوج گشتند - و کثور چند بهادر پسر ستر سال بنده
که از مالها وظیفه خوار آن سپه سالار بود با جوتی از بندهای
جنگ جوی ملازم سرکار همراه بر تقداز خان میر آتش و عطایار خان
داروغه احشام و توپخانه جنسی با توپهای آتش بار در پیش فوج
ظفر موج بهراولی آن مقدمه الجیش مامور نمودند و عضد الدوله عوض
خان بهادر قسور جنگ را با سید جمال خان پسر خان معزی الیه

که تیر ترکش فتح آن فوج ظفر قرین بودند و مقرب خان و خان عالم دکنی و متهور خان خویشگی و عزیز بیگ خان هارسی با توپخانه شعله افروز دشمن سوز که از ابتدای نیابت صوبه داری دکن همراه ایشان بود در جرنغار صف آرای فوج نمودند - و ظهیر الدوله رعایت خان برادر اعتماد الدوله محمد امین خان مغفور و محمد غیاث خان بهادر مابین فوج قول و جرنغار زینت انزای فوج ظفر موج گشتند - و نصیر الدوله مشهور بعد الرحیم خان که عموئی فتح جنگ میشد جانب جرنغار مقرر گردید - و سید غضنفر خان بخشی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ خلف مهین خود را با جمعیت رساله او قریب هه صد نفر متعینه برهان پور و اورنگ اباه که از مدت یومیه دار و ریزه خوار مطبخ احسان فتح جنگ بودند و سرداری و غمخواری آنها بعهده سید غضنفر خان برهانپوری بمناصبت هم وطنی ضمیمه لشیکری فیروز جنگ مقرر نموده بودند با رهکلهای شرر بار جلو ریز و جزایل دور انداز همراه ایشان تعیین نمودند - و حرز الله خان نبیره سعد الله خان مرحوم را با جمعیت شایسته از ملازمان سرکار مامور بسر فوجی میان قول یسار فرمودند و بهادر دل خان مشهور بلاچین بیگ قلماق که از جمله شجاعان جانباز یکم تاز و سپاهی صف بر انداز بود ضمیمه این فوج ساختند - و حفیظ الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر نبیره سعد الله خان مرحوم که دوسه قرابت قریبه با سپه سالار داشتند و اعتماد کلی بر جان فشانی و کار طلبی هر دو جوان بود بغاصله دو جریب نزدیک قول جادادند - و در یلتمش هوشدار خان را که بقطاب

از نئی ارادت خان مخاطب گشته بود مقرر ساختند - و محترم خان
نبدیر شپخ میرخوافی را که از جدوآبای او در هردو جنگ سلطانی
دارا شکوه تردد و جان فشانی نمایان بظهور آمده بود بر صفحه
روزگار یادگار مانده با جمعی سردار فوج طرح دست راست و
چپ مقرر فرمودند - و خواجهمقلی خان نورانی که از شجاعان مشهور
کار طلب گفته میشد برفاقت گوپال سنگه کور و سلیم خان
افغان که از جماعه داران عمده بیدش قرار و بخدمت نیابت
قراول بیگی مامور بودند با جماعه برادری قراولان و عمله شکار و
رسول خان افغان که هر یک آنها بر فیل سوار بودند در پیش
فوج قول یلتمش قرار دادند و همه اینها از راه حسن عقیدت و
جان فشانی کمر بستند و خود بنفس نفیس توکل بذات پاک
حق نموده چون کوه تمکین زینت افزای قول گشته با جمعی از
عمدهای اخلاص نشان عقیدت کیش مثل خواجه عبید الله خان
و اهددا خان دیوان و رستم بیگ خان و نیک نظر خان بخشی سرکار
ناصر جنگ و همت یار خان خالوی خلف کامگار آن سپه سالار و جوقی
از گروه اهل خدمات مثل عبد الرحمن خان داروغه چوکی خاص
و دیگر مردم روشناس بایکه بهادران عقیدت اساس دیگر بهمرکابی
فتح و ظفر معرکه آرا گردیدند - و ترک تاز خان را که همیشه بسرداری
و کار فرمائی فوج مرهته می پرداخت با جمعی از ملازمان
سرکار خود بسرداری فوج مرهته که باجی را و غیره هفت هشت
هزار سوار در رکاب آن سپه سالار بودند مقرر نمودند - و از آن طرف
عماد الملک مبارز خان نیز بفوج بملی پرداخته غالب خان

نامی را که از طرف سعادت الله خان مصلحتی کرناٹک حیدرآباد
 با جمعیت نماینده رسیدن خود را از جمله عقیدت کیشان مبارز
 پیشه میگرفت با حسین منور خان پسر خان زمان معروف بشیخ
 نظام دکنی بشجاعت مشهور هر اول قرارداد در عقب او محمد بیگ خان
 خالوی خود را که سپاهی کهنه تجربه کار بود بجای یلتمش مقرر
 کرده ابراهیم خان پنی مخاطب به بهادر خان برادر داود خان مشهور
 طرف دست راست خود مقرر نمود - و عبد الفتاح خان پسر
 عبد النبی خان میانه که از سالها در کرناٹک بیجاپور بشجاعت
 مشهور بود با افغانان تومن دار عمده جنگ دیده با دو هزار سوار
 افغان رفیق مبارز خان گشته بود و همچنین پسران دلیر خان میانه که
 از بنکاپور باتفاق علی خان نامی که مدار المهام و متبنا می دلیر خان
 گفته می شد و اختیار سر فوجی پسران دلیر خان نیز او داشت
 با جمعیت زیاده از سوار و پیاده کارزار دیده بطریق کمکیان رسیده
 بودند با خواجه محمود خان و خواجه اسعد خان و خواجه
 محمود خان و حامد خان پسران خود که هر یکی در شجاعت
 و تهوری خود را رستم وقت می گرفتند رفیق ساخته نزدیک قول
 جا داده بود و خود با خان زمان پسر خان خاتان بهادر شاهی
 و منور خان و قزلباش خان و فائق خان دیوان سرکار خود و
 عرب بیگ خان تورانی که از شجاعان کار طلب رزم دیده بود و
 میر یوسف خان و جمعی دیگر در قول جا گرفته پا بمعرکه کارزار
 گذاشت - حاصل کلام هر دو فوج دریا موج مقابل هم رسیدند
 نظام الملک بهادر فتح جنگ در سبقت تیز جلوئی را کار نفرموده

نخواست که در خونریزی مسلمانان پیش قدمی ازو بظهور آید تا آنکه مبارز خان بهادر که بتفاوت دوسه کروه بنگاه او بود سوار شده باوجود حائل بودن ناله بهیاس قلب خود را مقابل لشکر فتح نصیب نظام الملک بهادر فتح جنگ رساند و قبل از دوپهر معرکه جدال و قتال گرم گردید و از هر دو طرف بهادران شعله خو و مبارز پیشگان رزم جو قدم بعمره رزم گاه گذشتند و از صدای توپهای زهره گداز که دران دشت پروحشت پیچید زمین و آسمان برخود لرزید چه نویسم از زد و خوردی که دران کارزار بظهور آمد و آنچه از کهنه مبارزان دیر کهن شنیده و دیده شده در کمتر مصاف و جنگ سلطانی که چنان سرداران نامی مشهور که قریب می چهل فیل سوار هدف تیر و تفنگ گردیده جان بجان آفرین سپرده باشند مشاهده نشده اگر خواهم بتفصیل واقعی این جنگ قلم را ونجه دارم باغراق منجر می گردد - اگرچه از همه سرداران توج نظام الملک دران صف کارزار تردد رستمانه بظهور آمد خصوص از عضد الدوله عوض خان بهادر و رعایت خان و محمد غیاث خان و نیائر خاندان سعد الله خان که مراد از حفیظ الدین خان و حرز الله خان و محمد سعید خان و طالب محیی الدین خان باشند و مید غضنفر خان ترددی که بظهور آمد جای صد آفرین دارد - و مقرب خان پسر امین خان که از نیائر خاندان مقرب خان عرف خان زمان دکنی بودند و میان پدر و پسر یعنی امین خان و مقرب خان که پسر امین خان باشد عداوت قدیم بود چند روز قبل از مقابله هر دو لشکر امین خان از فوج فتح جنگ روگردان شده خود را با جمعی دیگر از منصبداران

برهانه‌پوری نزد مبارز خان رسانده بدولت سه چهار روز رسیده بود روز جنگ پدر و پسر تشنه خون همدیگر بودند و در آرزوی مقابل هم شدن شمشیر میزدند تردیدی که از مقرب خان بظهور آمد از احاطه بدیان بیرون است و محمد امین خان که خود را بطرف خصم رسانده بود اگرچه از دست دیگری از مبارز پیشگان لشکر فتح جنگ کشته گردید اما در عوام چنان شهرت یافت که مقابل شمشیر پسر از پا در آمد - و از حمله‌های فوج دکنیان پای استقامت بعضی دلباختگان از جا لغزید و از صدمات پیادپی فوج خصم قریب سیزده چهره فیل پاکهر و نشان و غیره از میان فوج فتح جنگ برگشتند حتی بهیر که بار کرده عقب فوج افتاده بود نزدیک بآن شد که از مشاهده برگشتن فیلان خلل در استقامت آنها راه یابد درین ضمن دیانت خان دیوان دکن که دران روز ها مغضوب فتح جنگ گشته پای اعتراض آمده و مبتلا بعارضه بیماری گردیده بجای فوج چنداول با پنجاه شصت سوار برادری و همراهان دیگر عقب بهیر مانده بود از مشاهده بی استقلالیه مردم بهیر مانع و سد راه آنها گردید - درین حال مبارز خان بعد کشته شدن دو پسر باسم اسعد خان و مسعود خان که با پیشتری از فیل سواران با نام و نشان از پا در آمده ره نورد سفر آخرت گردیدند و دو پسر باسم محمود خان و حامد الله خان باجمعی زخمی گشته دستگیر گردیده بودند و فیلان سواری مبارز خان نیز از رسیدن زخمهای پیادپی از بالای فیل افتاده بود و مبارز خان که گرفته پر خون خود بصورت کفن پوشیده خون فیلانی می نمود از رسیدن زخمهایی کاری کار او نیز ساخته شد و صدای شاد یانگ.

فتح از فوج نظام الملک بهادر فتح جنگ بلند گردید - روز دیگر که باختلاف روایت بتعداد و شمار مقتولان مبارز خان پرداختند از سه هزار نفر زیاده بتخمین در آمد و اسب آن قدر از صدمه گولها بالایی هم افتاده بودند که در دو سه جنگ سلطانی دیده نشده - و از فوج فتح جنگ موای رعایت خان که عمه فتح جنگ در خانه او بود زخم تیر بحلق او رسیده بود ره نورد سفر آخرت گردید و سلیمان خان خویشکی بکار آمد و سید غضنفر خان از رسیدن زخمهایی کاری بعد دو سه روز در گذشت و چند نفر غیر مشهور نیز بکار آمدند و بمردم نامی دیگر آسیبی نرسید - نظام الملک بهادر فتح جنگ برای تکفین و تدفین مقتولان و تدبیر علاج زخمیهایی که باسیری در آمده بودند خصوص هر دو پسر مبارز خان که احوال آنها بزبان قلم داده و دلاور خان همزلف مبارز خان و محمد بیگ خان که خالوی مبارز خان می شد هر دو زخمها بر داشته اسیر گردیده بودند - و محمد بیگ خان که زخمهای کاری رسیده بود بعد دو سه روز ودیعت حیات نمود و عرب بیگ خان نیز که از اعیان لشکر و مرهون احسان نظام الملک از سابق بود بعد دستگیر گردیدن روز دوم در گذشت و دیگر از عمدهای سرداران افغانان و غیره که اکثر از حکام و کار فرمانبان و صاحب تومنهایی مشهور بودند مثل غالب خان و حسین منور خان و کمال خان دکنی و بهادر خان و ابراهیم خان پنی و عبد الفتاح خان پسر ارشد عبد النبی خان که فی الحقیقت تمام صوبه بیجاپور از مدت مدید در تصرف آنهاست از جمله فیل سواران نامی مقتول زیاده از

ده دوازده نفر در شمار آمده بودند. سوای آن جمع کثیر مثل خان زمان پسر خان خانان و احسن خان پسر علی مردان خان و میر یوسف خان پسر میر امام که از مردم مشهور توران گفته می شد و فائق خان و میر فخرالله و غیره. نایل سواران که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد - و جمعی دیگر که سوای تلف شدن مال زخم ظاهری بآنها نرسیده بود و پرداخت حال آنها ضرور گردیده مثل حکیم عزت طالب خان و قزلباش خان و میر ابو الفضل خان و رضا محمد خان دیوان قمرنگر و آقا ابو الحسن سوانح نگار مچھلی بندر و غیره اگرچه برای پیشتری از مردم اعیان غذا و دو او همه لازمه غمخواری از سرکار فتح جنگ میرسید اما جمعی کثیر را اهدا خان که دیوان و خانسامان نظام الملک بسیار مرد مخیر و فیض رسان بود بیمار داری و تداوی مینمود - سوای آن دیانت خان دیوان دکن جمعی از مردم تاراج گشته را مدد نقد و غذا نموده - و مبلغ کلی از جنس جواهر و اقمشه بابت پسران مبارز خان و دلاور خان و کاظم علی خان پسر حاجی منصور و غیره مردم که بضبط در آمده بود برای مسترد ساختن آنها نظام الملک بهادر حکم فرمودند - بعد فراغ از جنگ سه چهار مقام نموده متوجه خجسته بنیاد بهمرکابی فتح نصرت شدند - درین ضمن از نوشته سوانح نگار حیدرآباد که پی در پی رسید ظاهر گردید که قلعه محمد نگر که متصل حیدرآباد واقع شده و دران قلعه بطریق نیابت پسر مبارز خان مانند خان نام خواجه مرا قلعه داری مینمود خواجه احمد خان پسر مبارز خان که نیابت پدر در حیدرآباد داشت قلعه را بساخت هزاربها متصرف شده مال و متاع

خود را داخل قلعه نموده به بندوبست قلعه پرداخت بعد رسیدن
 خجسته بنیاد و خاطر جمع نمودن از بندوبست شهر و اطراف متوجه
 بلد فرخنده بنیاد هیدرآباد گردیده مال و متاع خود را داخل
 قلعه نموده آواخر ربیع الثانی بفرخی و فیروزی در حوالی
 هیدرآباد رسیده در باغ گوشه محل مضرب خیم نموده بتعین
 عمال و بندوبست آن ضلع پرداختند پسر مبارز خان باهم خواجه
 احمد خان از سواص و توهم بیجا از طرف فتح جنگ نسبت بخود
 و همه وابسته های مبارز خان داشت به پشت گرمی قلعه و
 موجود داشتن خزانه و شهرت رسیدن فرمان صوبه داری و قلعه داری
 بنام خودها از حضور که در تمام صوبه ماده فساد و شورش گردیده
 تا مدت یک سال برای دخل ندادن عمال و قلعه داران و زمینداران
 اطراف نوشته فرستاد جا بجا فوج ها برای مدد قلعه داران و
 زمینداران تعیین نموده و بعضی مفسدان که از مدتها مبارز خان
 بسعی تمام دستگیر ساخته در قلعه مقید و محبوس داشته بود
 آنها را برای انگیزختن مزید ماده فساد از قلعه برآورده مرخص
 ساخت و آنها به محالات خود رفته در تمام صوبه بمرتبه شورش
 برپا کردند که عمل عمالان یکقام برخاست و تحصیل بند شد و
 مسافرین و متردین از آمد و شد باز ماندند و در بعضی محالات
 مفسدان بر عمالان ریخته هنگامها کردند چنانچه درین فساد
 کاظم علی خان ولد حاجی منصور که جوان رشید و سپاه کار طلب
 بود و فوجداری نواح بهونگیر داشت با جمعی کشته گردید
 اما آخر نظام الملک بهادر انواع مهربانی و لطف و احسان از عطا

نمودن اضافه های نمایان و خطابهای موروثی که خواجه احمد خان را مخاطب بشهامت خان و خواجه محمود خان را بمبارز خان نموده جاگیرهای حیدر حاصل داده و همه وابسته های مبارز خان را بانواع دستگیری نواخت بظهور آمد کلید قلعه حواله نمودند نظام الملک در قلعه رفته قلعدار با اہشام از جانب خود گذاشته به تنبیه مفسدان بواقعی پرداخت در همین ایام که نظام الملک به بندوبست صوبه حیدر آباد اشتغال داشت انور الدین خان بہادر از دار الخلافہ آمدہ ملازمت نمود نظام الملک بہادر فتح جنگ رسیدن همچو بہادر کار طلب را فوز عظیم دانسته صہوبانہای بسیار فرمودہ خدمت صوبہ داری حیدر آباد مقرر کرد و تنبیه و تادیب اشقیای نواح حیدر آباد و مفسدان مقررین ضاع میکاکل و غیرہ سرکرات بوجہ احسن قرار واقعی نوعی نمود کہ از انتظام ملک و امنیت کمال دران مکان برخار بظهور آمد و مبالغہ کلی کہ گاهی از ابتدای تسخیر ملک در عهد حضرت خلد مکان و خلد منزل داخل خزانه نگشته بود بموصول در آورد اگر ترددات مالی و ملکی آن رستم زمان و تہمتن وقت مفصل برنگرد از سررشتہ اختصار دور می‌انند - چون نظام الملک بہادر فتح جنگ ہمیشہ مصروف فدویت بودہ و غیر از صلاح وقت حرکتی بیجا از ر بظہور نیامدہ درین ضمن از نزد محمد شاه بادشاه بہ تقاضای مصلحت وقت کہ فی الحقیقت از فتح جنگ نیز سوای آنکہ سلطنت رفتہ خاندان تیموریہ را از سرنو تازہ ساخت سرمو نافرمانی بظہور نیامدہ بود فیل و جواہر و خطاب آصف جاہی

رسید و به بندوبست ملک و تنبیه مفسدان و تادیب سرکشان و غمخواری حال زیردستان پرداخت و فسادیکه در عمل سابق از طرف مرهته و غنیم دیگر بود تخفیف یافت اگرچه بحسب ظاهر مبارزخان چوتنه موافق قرار داد مصادات نمیداد و در تنبیه و تادیب مرهته تردد نمایان نموده بود اما هرگاه و هرجا منصوبان غنیم قابو میدافتند زیاده از چوتنه و هرچه میتوانستند میگرفتند و اکثر راه ها مخوف بود *

الحال بذکر احمدآباد می پردازد - اگرچه از سوانحیکه دران صوبه بعد از واقعه حضرت خلد مکان رو داده محرر اوراق را اطلاع واقعی حاصل نشد اما آنچه بروایت مختلف و استماع تواتر مطلع گردید مجملی ازان می نگارد که در هر زمینیکه از اعمال و کردار بنده های عاصی فسق و فجور از حد میگذرد و ازانکه دنیا یکی از کار خانیجات مکافات خانه آفرینش است مقابل هزاران معصیت اثر غضب از نزل بلای قحط و وبا و فرستادن حاکم جابر و تسلط کفار فاجر و رو دادن جنگ و جدال و آفت جان و مال و ناموس بر ساکنان آنجا رو میدهد چنانچه صوبه احمدآباد که از جمله بدست و یک صوبه هندوستان طرف غربی معموره بود بکمال آبادی و زرخیزی که لکها قماش آنجا باطراف عالم خصوص مکه متبرکه و ایران و توران میرفت از سیر حاصلی تا عهد حضرت خلد مکان چه نویسم کمتر جاگیردار بی نصیب بود که کم از ده دوازده ماه حاصل جاگیر او باشد و الا نه بدست ماه و بدست و پنج ماه برای اکثر مردم واجب الرعایت بهم میرسید و گوشه بود

که متوطنان آنجا از اکثر آفات سماوی مامون و از دفور ارزانی غله و فواکه محفوظ زندگانی می نمودند بعد از عهد شاه عالم هر سال اثر گرانی و ویرانی آن صوبه و تسلط یافتن غنیم و رودادن ظلمهای عظیم می افزود و بازیافت نمودن تخفیف دایی که قریب سی چهل لک روپیه از عهد محمد اکبر بادشاه بعد تصرف ملک در اکثر پرگنات آن صوبه داده بودند و خانخانان در وزارت خود باوجود رویه کم آزاری که داشت دامهای تخفیف را بازیافت و ضبط نموده مبلغ دیگر نیز بر محصول کامل پرگنات آن صوبه افزود و آنت گرانی و ظلم حکام علاوه آن گردید و کار حاصل آن صوبه بجائی رسید که درین ایام آفت کمی محصول هیچ صوبه بآن نمی رسد - و از ویرانی و گرانی و فتور غنیم که دران ضلع روز افزون است چه نویسد در ایامیکه داؤد خان را ذوالفقار خان صوبه دار احمد آباد نموده بود برسر سوختن هولی برادر خانه و کوچه مشترک که میان هندو و مسلمین واقع شده بود و موانع آمدن مسلمانان و ممنوع نگردیدن هندو در تلافی آنکه مسلمانان برای طعام حضرت سرور کائنات گاو آورده ذبح نمودند و برسر مسلمانان هجوم آورده قصاب را آن قدر زدند که کشتند و بقولی ذبح نمودند و نساد فریقین چنان شعله آتش برافروخت که بسبب رعایت داؤد خان که همیشه در طرفداری کفره میکوشید چندین محله و رسته بازار و مال وافر سوخته گردید بلکه کار بسوختن در قاصی کشید و تا در سه روز چندین لکه روپیه را اقمشه و کتابخانه محافل بتاراج رفت و چنانکه نفر سه گروه هر دو طرف برای استغاثه

روانۀ حضور شدند و رتن چند دیوان قطب الملک بدست آویز محضری که داؤد خان بر تعدی مسلمانان نموده داده بود جمعی از مسلمانان را که اعیان و فضایی شهر رفته بودند مقید ساخت چنانچه بر محل مفصل بگزارش آمده بعده که حیدر قلی خان در آواخر عهد محمد فرخ سیر به نیابت صوبه دارچی احمدآباد منصوب گردید آنچه از ظلم و تعدی او در ضبط نمودن جاگیر منصبداران و جنگ و فساد که با صفدر علی خان بانی نموده و جمعی از مردم مشهور مسلمین و هندو را سیامت نالاق برآوردن و کشتن نمود در ذکر فساد و آشوب که بعد عزل سلطنت محمد فرخ سیر شهید رویداده بر زبان قلم جاری گشته - بعد ازان که صوبه دارچی احمدآباد به نظام الملک فتح جنگ مقرر گشت و حیدر قلی خان روانۀ حضور گردید شجاعت خان و ابراهیم قلی خان که از پیش آردهای حیدر قلی خان بودند در احمدآباد و رستم علی خان برادر سیم شجاعت علی خان را در بندر سورت به نیابت گذاشته روانۀ حضور گردید و حقیقت هر سه برادر این صورت دارد که محمد کاظم نام مراد بخشی که از جماعداران عمده کارطلب و شجاعت پیشگان صاحب نسق شجاعت خان صوبه دار احمدآباد بود و احوال او در ذکر سلطنت حضرت خالد مکان مفصل گزارش آمده شش پسر داشت که هر کدام در شجاعت و تهوری خود را کم از رستم داستان نمی دانستند و هر نوشت هر سه برادر بزیر تیغ آمدن از روز ازل آنها شده بود از آنها یک پسر در صوبه دارچی ابراهیم خان در جنگ گولی های مفسد شربت شهادت

چشید و یک برادر در صوبه داری حیدر قلیخان بعد تردد نمایان در جنگ مفسد ان نواح جهونیز بکار آمد و یک برادر در فوجدارئی سورت در جنگ کفار آن ضلع بدرجۂ شهادت رسید و سه برادر دیگر که مانده بودند حیدر قلیخان پرداخت حال آنها در تجویز افسانه‌های نمایان معزز نموده یکی را مخاطب بشجاعت خان و دومی را بخطاب رستم علیخان و سیومی را موسوم بابراهم علی خان ساخته بنیابت صوبه داری احمد آباد و بندر سورت گذاشته روانه حضور گردید بعد رسیدن حامد خان بهادر عمومی نظام الملک بهادر فتح جنگ به نیابت صوبه داری احمد آباد شجاعت علی خان که ابراهیم قلی خان برادر را در شهر گذاشته خود برای بندوبست پرگنات برآمده بود از شنیدن خبر حامد خان خواست که خود را بشهر رسانده در ممانعت بر روی حامد خان بسته دخل ندهد یا بعد گرفتن قول امان که روایت مختلف درین باب مسموع گردید باطاعت پیش آید ازان که میان ناسرداران غنیم و هر سه برادر همیشه فوج کشی و جنگ و فساد در میان بود و عمال چوپه نمیدادند و مقدر خان بانی سوخته سختی حیدر قلی خان بود باهفت هشت هزار سوار با غنیم با استقبال حامد خان شتافته از سرکشی و مذهب داعیه بودن پهران محمد کاظم خاطر نشان کرده در فکر استیصال آنها گردیده بود و وقت رسیدن شجاعت خان که داخل شدن حامد خان بهادر نیز معا اتفاق افتاد و شجاعت خان خود را یکه تاز برابر فیل حامد خان بهادر ماند و پای قتال و جدال از هر دو طرف بمیان آمد و شجاعت خان

گشته گردیده بعد از ابراهیم قلیخان در خانه رفته منزوی گردید
صفدرخان بانی که نزاع ته دلی بسبب حیدر قلیخان باین خاندان
داشت بحسب ظاهر میانجی شده طرفین را فهمانده بانه دهری
گشته که دران صوبه شخصی درچنین مقدمات و معاملات مالی
همیان آمده صاحب مطلب مغضوب را نزد حاکم برده ملازمت
فرموده خود کفیل بدقوی ان میگردد انرا بانه دهری مینامند
یعنی بازوی او گرفته برای ملازمت می آرد و ابراهیم قلیخان
بر بانه دهری اعتماد نموده یکی از جماعات ان معتبر دیگر را که
از ساکنان احمد آباد نوکر حامد خان بهادر شده بود درمیان آورده
به بانه دهری او رفته ملاقات نمود و حامد خان او را خلعت
و چینه داده مهربانی نموده در تسلی او کوشیده مرخص ساخت
بعد تفاوت یک هفته باغواهی صفدرخان و رهنمائی دیگر برهم کاران
حامد خان ازان قول برگردیده قرار برین مصلحت گرفت که
ابراهیم علی خان را طلبیده مقید باید ساخت بلکه در قطع شجر
حیات او باید کوشید اما از انکه گفته اند * مصرع *

نهان کی ماند ان رازی کزو سازند محفلها

بسر کوشی هرگوش بگوش خبر این مصلحت بجماعاتیکه میانجی
شده ابراهیم قلی خان را نزد حامد خان برده بود رسید او خود را
بعد دوپهر شب نزد ابراهیم قلیخان رسانده بر حقیقت اطلاع
داده گفت که اگر میتوانی برآ من هم رفیق تو ام و ترا جایی
محفوظ میتوانم رساند ابراهیم قلیخان عار فرار بر خود هموار
نترانست نمود و پا بندی ناموس نیز مانع برآمدن او از شهر گردید

رضا بقضا داده مستعد سفر اخرت گشته انتظار اجل موعود میکشید تا آنکه هزاران و محصلان حامد خان بهادر پدیم برای طلب او رسیدند بروایتی با سی تن و بقولی با چهل تن که رفیق شفیق روز بیکسی او گردیدند و ان جماعدار نیز با هفت هشت نفر رفاقت او اختیار نمود و او بعد از فراغ غسل و وداع اخری از همه مردم خانه آشنا و بیگانه حاصل کرده روانه شد بعده که بدرخانه دار الامارت رسید خواست بی باکانه و بی مهابه اندرون درآید چو بداران و جمعی دیگر که بر در سرا بودند مانع آمده گفتند یراق و انموده با دوسه نفر برود ابراهیم قلی خان بر آشفته دست بر یراق نموده چند نفر را همجا کشته و زخمی ساخته مستانه وار قدم و گذاشت حامد خان از ملاحظه جلالت و جهالت او خود را از دیوانخانه بکنار کشید و ابراهیم قلی خان باجمعی که همراه بودند چون دیوانگان جانباز شمشیر میزد و رنقهای او کشته و زخمی گردیدند تا آنکه جمعی کثیر را کشته و زخمی ساخته خود را اندرون محل رسانده در جست و جوی حامد خان پرداخت آخر از صدقات گولی و سنگ و کلوخ اطراف که باورسید گشته گردید و مر او را بریده برلاش او جدا جدا بر سر دروازه ها آویختند و آنچه بر سر فرزندان او از شامت افعال او گذشت بهسبب اختلاف قول بتحریر ان نمی پردازد بعده که خبر کشته شدن هر دو برادر برستم علی خان نائب بندر سورت رسید خون برادرانش در دل و رگ و ریشه از جوش زدن گرمت و در تهیه انتقام خون هر دو برادر و بر آمدن از بندر سورت بجاذبه رسیدن ایام موعود افتاد و از آنکه

در میان پیلوجی نا سردار غنیم که با ده یازده هزار سوار برای تقاضای چوتنه نواح بذدر از مدت یکسال هنگامه نضاد و تاخت و تاراج اطراف داشت و با رستم علی خان مکرر مقابله و مقاتله به میان آمده بود و دخل واقعی نمی یافت درینحال بتقاضای وقت رستم علی خان با پیلوجی و غیره وعده مهربانی امیز نموده بعد از صلح او را با خود رفیق ساخت و پیلوجی نیز قابوی وقت را از دست نداده امید انکه مرهته ها نقش طرف مغلوب را بطالع خود میدانند و در هر صورت برای او نقش دو شش بود با فوج خود رفاقت نمود و حامد خان بهادر از شنیدن حرکت لغو رستم علی خان بترتیب فوج پرداخته با توپخانه آرسنه و فوج نا سرداران مرهته کهته (†) و غیره با دوازده هزار سوار با حامد خان پیوسته بودند برآمد بعد رسیدن فوج های هر دو طرف نزدیک دریای مهبی مقابله و مقاتله عظیم روداد و جمعی کثیر لشکر طرفین کشته و زخمی گردیدند و آن روز شکست عظیم بر فوج حامد خان افتاد چنانچه اکثر کارخانجات و خیمه و خرگاه بتاراج رفت حامد خان قابوی وقت را از دست نداده خود را از فوج بکنار کشید و رستم علی خان شادیانة فتح نواخته به تفاوت یک دورگه از حربگاه خیمه زدن فرمود روز دیگر حامد خان بهادر با فوج خود که بقول مشهور پیلوجی را که ذخیره غبار مرکشی رستم علی خان در دل او بود طرف خود به پیدام های لطف آمیز مائل ساخت و طبل

جنگ از صرنو نواخته پا بمعرکه قتال گذاشت و ازین طرف رستم
 علي خان که بیشتر از مردم کارزار دید؛ قدیم خدمت او کشته و
 رُخمي گردیده بودند بمقابله پرداخت و دران حالت فوج پیلوجي
 بر سر بهیژ رستم علي خان تاخت آورد و بعد زد و خوردی که از
 هر دو طرف بمیان آمد شکست فاحش بر فوج رستم علي خان
 افتاد و رستم علي خان کشته گردید درین مابین فساد چند روز
 مرهته فوج هر دو طرف دست بغارت رسته بازار احمد آباد و داکین
 دراز کرده آنچه توانستند بتاراج بردند و آنچه از تاخت و تاراج غنیم
 و لشکرهای طرفین بر پرگنات خصوص پرگنه بروده با اطراف آن
 و تاراج دریای مہی چه نویسد که خون از چشم خامه خونبار جاری
 میگردد و بعد از آنکه این خبر بعرض محمد شاه بادشاه رسید سر بلند
 خان بصوبه داری احمد آباد مامور گردید حامد خان بهادر را
 آصفجاه نزد خود دالید داشته و بعد رسیدن سر بلند خان که بصوبه داری
 احمد آباد مامور گردید با آنکه فوج هفت هشت هزار سوار که
 اکثر مردم بیش رزم دیده بودند و توپخانه عظیم همراه داشت
 بسبب انتشار افواج مقاهیر در پرگنات سرکار صوبه مذکور به
 بلد و بیست ملک و تنبیه غنیم نتوانست پرداخت و روز بروز تسلط
 کفار زیاده میگردد و نرخ غله رو بگرانی گذاشت و سر بلند خان
 هر شهر بطریق محصوران نشسته بدون آنکه در برداشتن تعدی
 مقهوران چشم پوشی و اغماض کار برد به پیکار و تنبیه آنها که
 نزدیک بهی هزار سوار جمع شده بودند نمی توانست پرداخت
 و تا دروازه شهر اکثر پرگنات بتاخت و تاراج مرهته ها درآمد و

دست خوش تاراجیان میگرددید و بهیاری از بیوپاریان و اهل
 حرنه و کامبان موالید سه گانه جلا وطن گردیده رو باطراف
 گذاشتند و بمرتبه ظلم و تعدی برهاکنان و بیوپاریان و صرافان نامی
 گذشت چون مبلغ کلی طلب سپاه که زیاده از ضروری و غیر
 ضروری نگه داشته بود بسبب تاراج رفتن ملک که قادر بر دفع
 آنها نبوده شده بود و جماعتاران برای تقاضای طلب خود هجوم
 آورده بر سر پرخاش و شوخی پیش آمدند آخر بنای تسلی و دفع
 فساد سپاه برین مقرر شده بود که جماعتاران برات وجه طلب خود
 بر اسم هر صراف و بیوپاری میخواهند نوشته میدادند و آنها رفته
 بیوپاری و تجار را گرفته مقید ساخته بانواع شکنجه و عذاب زر خود
 تحصیل می نمودند و برگشته بیرنگر که قصه معموره پراز تجار و
 قوم ناگران مشهور که لکها داد رستد میدنمودند درانجا آبک بودند
 و ان قطعه زمین از معموره های هندوستان پراز اقسام مال و زر نقد
 و کان موالید سه گانه بود از تاراج غنیم که صوبه داران بغریاد ساکنان
 انجا نتوانستند رسید خرابه محض گردید بعده که بعرض محمدشاه
 پادشاه رسید از تغیر سر بلند خان صوبه داری به دوفکر سنگه
 راجه مقرر گردید بعد از رسیدن راجه که سر بلند خان دخل نداده
 میخواست بجنگ و پرخاش پیش آید آخر نتوانست لهذا چنان فرار
 نمود که چند روز اثری ازو ظاهر نگردیده بحضور نارسیده مغضوب
 پادشاه گردید و تامدتی حکم ملازمت نبود القصه که چنان صوبه
 در قلمرو هندوستان بهشت نشان هیچ صوبه بدان خوبی از طرف میر
 حاصلی و وفور فواکه و ارزانی اکثر حبوبات و بقولات و اقسام اتمه

بیش بها که برای تجار ربع مسکون و فرستادن تکف و هدایا برای
سلاطین هفت اقلیم آبرو بخش هندوستان بود بمرتبه ویران گشته که
تجار و بیشتری از اهل حرفه جلا وطن گردیده و ترک خانمان موروثی
نموده باطراف رفته پراکنده شدند مگر باز فضل الهی بفریاد مظلومان
برسد و مایه توجه نظام الملک بهادر فتح جنگ آصفجه بران ملک
انگنده شود و سبب بحال آمدن و آبادی آن صوبه گردد *

باز بذکر بذوبست آصفجه که در صوبه

فرخنده بنیاد هیدرآباد نموده می پردازد

هرجا که مفسدان دارالحرب بودند مثل زمیندار بد اصل
واکنیز که برای تسخیر قلعه و مسکن و ماوای تصدیع و هرجی
بر لشکر حضرت خلد مکن در ایام محاصره گذشته بر محل باحاطه
بیان در آمده و دیگر مفسدان نواح نو جز و پرگنات کوال و
سرکار ایلکنتل و غیره که در اکثر پرگنات از سرکشی زمینداران
و متمردی کوه نشینان عمل واقعی نبود در اندک مدت به تسخیر
و تصرف بهادران اسلام در آمد و خس و خاشاک کفر و ظلم اکثر جا
ز دوده گردید و برخلاف عهد صوبه داران سابق که مدام در راهها از
فتور و فساد رهنزان و تاخت و تاراج مرهته و زمینداران مفسد
تردد مسافری و مترودین متعذر بود راهها بامن و آمان جاری
گردید و بدعت چوتنه غنیم که از جاگیر داران بانواع ظلم می گرفت
و سوای آن فی صد ده روپیه بلام سزید همگی از زمینداران و رعایا
به تحصیل می آوردند و بدین وسیله کمایش داران بد عاقبت در
هر هفته و ماه تغیر و تبدیل می یافتند فرمایشهای زیاده از حوصله

رعایا مینمودند تصدیق و خفت بر حال اعمال جاگیرداران جبر
میکدشت آصفجه چنان نمود که عوض از چوتنه صوبه هیدرآباد
قد از خزانة خود دست برداشته بدهند و ده روپیه سر صد بابت
سردیسمکھی که از رعایا میگرفتند معاف نموده پای کمایشداران
چوتنه و گماشتهای سردیسمکھی و راهداري که از آنها نیز اذیت تمام
بر مسافریں و متددین و بیوپاریان میرسید از میان برداشته شد *

ذکر شمه از سوانح حضور لغایت سنه ۱۱۴۰

از جلوس محمد شاه بادشاه

الحال بذکر شمه از سوانح حضور می پردازد - خلعت و
قلمدان وزارت از تغیر آصفجه به قمرالدین خان بهادر عطا فرمودند
و فرمان عنایت آمیز مشتمل بر مقرر نمودن وکالت معه خلعت و
قیل و جواهر برای آصفجه روانه فرمودند و بعد تولد دوسه فرزند که
از مشکوی محل خاص بهم رحیده زود ودیعت حیات نمودند حق
سبحانه و تعالی شانه فرزندى از بطن صبیغه محمد فرخ میرکرامت
نمود آنرا مسمی باحمدشاه ساخته جشن عالی نمودند حیدرقلیخان
میرآتش که در هس خانه با زوجه خود خوابیده بود از اثر شعله
دل سوختگان جباری او در عالم حکومت رانی که طبع او بظلم راغب
بود وقت شب در هسخانه آتش در گرفت زوجه او نیم سوخته جان
بدر برد و چون اکثر اعضای حیدرقلی خان تا برآمدن از میان ان
شعله آتش سوخته گردید هر چند در معالجه کوشیدند فائده
نه بخشید تا جهان را پدرود نمود *

از واقعه صوبه اجمیر بعرض رسید که توفکر سنگه پسر راجه
 اجیت سنگه قابو یافته خود را بخوابگاه پدر رسانده بجمه هرجانستان
 پدر را بدار البوار فرستاد و راجه جی سنگه نیز مدام از پسر خود
 باوجود صغرسن و خواهرزاده پسر بدهه سنگه وطندار بوندی که از نیز
 از هشت سال زیاده نداشت و سواس هراس آمیز از هر دو داشت
 بکشتن هر دو امر نمود. جعفر خان عرف محمد هادی که چندگاه
 خطاب مرشد قیلخان نیز داشت از ابتداء نشو و نما از دستگیرنهای
 امانت خان خوانی گرفته میشد بصفت امانت و تدین که از بهترین
 صفات انسانی و گل سرسبد سرخروئی و نجات دوجہانی است
 بانواع خوبی دیگر موصوف بود موافق صفای نیت و حسن عقیدت
 در کار آنا که نشان عاقبت بخیری از باب فطرت است حق سبحانه و
 تعالی او را بدولت عظیم رسانده بود و در صوبه داری ملک پر وسعت
 زرخیز بنگاله نزدیک بیک قرن بعزت و آبرو بسر برده به نیکنامی
 زندگانی نموده و دیعت حیات سپرد - بعده که بعرض محمد شاه
 بادشاه رسید بر واقعه او افسوس نموده شجاع الدین خان خویش
 او را بعد عطای اضافه و خلعت ماتمی و عنایات لازم صوبه داری
 بنگاله مرحمت فرمودند - و صوبه داری مالوه به تغیر دیا بهادر
 بمحمد خان بنگش بعنایت اضافه و اسپ و فیل مقرر فرمودند -
 حقیقت رفتن امغان از تصرف شاه ایران و فوت سلطان حسین
 در محاصره افغانان که چندین لک آدم در ایام محصور گردید
 بهسبب غلبه افغانان و گرانی غله که بکمال قحط و وبا منجر گردید
 از شامت افعال خود را نور بادیه عدم شدند سابق مجمل بزبان

قلم داده باز بگذارش آن سی پردازد - شاهزاده طهماس پسر سلطان حسین که در ایام محاصره از زیر نایدان قلعه با چند نفر معدود قابو یافته بامید آوردن کمک خود را بگریختن که وطن جد مادرش او بود رسانده هر چند بگرد آوری لشکر که در مقابل خدمتکاری که از سلطان حسین دزایم مهم فرنگ بظهور آمده بود استدعای مدد کمک نموده فوج طلبید اگرچه بعد رسیدن افواج روم و برخاستن جنگ و جدل بمیان آمدن با افغانان هرچه از بلا سیر حاصل و بنادر مفتوحه افغانان توانستند بر آورند اما خود متصرف شده زیاده از افغانان مدعی ملک مغصوبه ایران گردیدند چون از جمله صوبجات ایران بر سه چهار صوبه افغانه و رومی دست نیافته بودند و جماعه دوشهر حاکم فشین علاقه خراسان که هرات و مشهد مقدس باشد هر چند اصل ماده فساد افغانان از پای تخت هرات برخاسته بود حاکم مشهد مقدس که اسم او باختلاف روایت شاه قلی خان محمود گردیده درین مدت ایام فساد افغانان که مکرر فوج محمود خان بقصد تسخیر مشهد آمده و از تردد شاه قلی خان حاکم انجا دست نیافت بعده که محمود خان وفات یافت اشرف نام که باختلاف قول خواهرزاده او میهن بجای محمود خان در صفهان جلوس نمود او نیز مکرر بر سر مشهد فوج کاهی فرمود نائده مترتب نگردید تا آنکه اشرف خود با بیست و پنج هزار سوار جبار و دوازده هزار شتر ذخیره که بر هر کدام یک برزند از و یک تیرانداز نهشته بودند خود را بمشهد مقدس رسانده بمحاصره پرداخت درین ضمن شاهزاده طهماس بعد سرگردانی هفت هشت سال و رسیدن

چندین مدمات لیل و نهار روزگار و بقول مشهور تا تهته صوبه هندوستان نیز رسیده مهربانیکه از محمد شاه بادشاه بدیده مراجعت نمود - درین آردان خبر وفات محمود خان انتشار یافت بسیاری از تومان داران گرجستان و جمعی از فوج قزلباش و مکرانشینان مبارز پیشه اطراف از شنیدن وفات محمود خان و قایم بودن هاکم مشهد خود را نزد شاهزاده طهماس رسانده بودند قریب ده دوازده هزار سوار که بیشتر از آنها میانه کارزار دیده و مبارز پیشه گرجستان بودند فراهم آمدند چون در خزانه مزار حضرت امام علی رضا علیه السلام که از هشت صد و نه صد سال از اطراف هفت اقلیم از نقد و طلا و نقره آلات دران درگاه فیض آثار رسیده جمع میشد سوای آن از محصول پرگنات اطراف مشهد که فرمان فرمایان ایران نذر آن مرقد منور نموده اند سال بسال مبلغ کلی فراهم می آمد و سوای خرج لشکر و روشنائی مصرف دیگر ندارد - آنچه از زبان رایان ثقه ایران و خادمان و جاروب کشان آن درگاه فیض آثار بتواتر مسموع گردیده مبلغی کلی برون از احاطه حساب جمع شده بود و تا خروج امام مهدی علیه السلام جمع خواهد گردید موافق عقیده اهل ایران و حکم و بشارت امام علی رضا علیه السلام صرف آن خزانه امام مهدی آخر الزمان خواهند نمود سوای از فلوس سیاه و تماش پوشیدنی که حق خادمان و جاروب کشان درگاه است باقی آنچه از طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک و جواهر لکوک در هر مال و ماه جمع میشود امانت حضرت امام مهدی دانسته دست تصرف بدان نمیرسانند بادشاه سابق ایران خود را

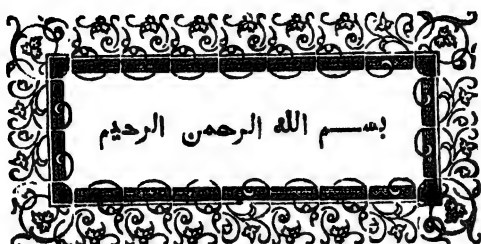
متولی آن درگاه فیض آثار میکرد در ایام مهم قندهارزوبکه مطلوب میشد موافق حسرت عقیدت خود بعد حصول اذن که بر التماس ادعای قرض دستخط حضرت امام ملی رضا شده بر می آمد متصرف شده باز واصل خزانه میساختند دیگر جرأت نداشت که دام و درمی بردارد چنانچه در ایام ابتدای خروج افغانان که از امرای قزلباش بدمعاش بهم افغانان مامور گردیده بمشهد رسید بدون اذن امام و منع خدام آن درگاه هفت هشت هزار تومان از خزانه خاص امام گرفته بتصرف خود درآورده بود آخر بتاراج افغانان درآمد و خود هم کشته گردید - درینوا که ایام نکال خاندان صفوی بر رجوع دولت مبدل گشت شاه قلیخان حاکم مشهد از شنیدن خبر نزدیک رسیدن شاهزاده به نیابت شاه طهماسب از روی عقیدت خاص التماس درخواست مدد از خزانه امام با قبضه کمان زمردین نام و زرّه مبارک که ملجای برآمد مرادات مستمندان و حصول شفای کوران و دیگر دردمندان محتاج دواخانه ان زبد خاندان مصطفوی است بصدق نیت روزی طی گرفته سه شب و روز بالبحاح و زاری دران مکان متبرکه بسر برده بعده که کمان سبز و التماس بدستخط مبارک رسید سی و چهل هزار تومان ازان خزانه فیض رسان متبرکه برآورده موافق قول مشهور جمهور شروع به نگاهداشت سپاه نمود و خود را بشاهزاده رسانده باتفاق بمقابله اشرف افغان پرداختند بعد از زد و خوردی که بمیان آمد در حمله اول چهار پنج هزار افغان طعمه شمشیر قزلباش و سرداران گرجستان که از چند سال تشنه خون افغان بودند گردیدند اشرف

که خود از قول برآمده بر فوج شاه طهماسب زده بود کشته گردید و
 لش او را بعد جست و جوی بهیار از زورلشهای چند هزار افغان
 بر آوردند و شاهزاده بعد طواف ان مزار متبرکه و رساندن مبلغی
 بخدام آنجا و بندوبست اطراف مشهد و تسلیع تجار و رعایای
 مالگذار که مبلغی تجار مشهد نیز بطریق قرض و نیاز خدمت
 بجا آوردند روانه اصفهان گردید - نائب اشرف تاب مقاومت
 نیارده رو بفرار گذاشت - بعد افغان کشی زیاده فوجها بجا
 برای اخراج افغان و فوج روم تعیین نموده بعد مدت هشت و نه سال
 سربرآرای مالک موروثی گردید *

لغایت شروع سنه چهارده به تحریر مجملی از سوانح عهد
 محمد شاه بادشاه پرداخته - انشاء الله تعالی بعد ازین بشرط
 بقای حیات و وفا نمودن فرصت آنچه اتفاق افتد به تھطیر
 تغیر و تبدیل وضع روزگار قلم رنجه خواهد داشت *

تمام شد





فهرست مردمان و مواضع و قلعات و آبهاییکه در اولین حصه
منتخب الباب تصنیف خانی خان (خوافی خان) واقع شده اند
بترتیب حروف هجاء - اما نامهاییکه در یک صفحه مکرر آمده است
عدد آن صفحه مکرر ننوشته شد بلکه بر یکبار اکتفا کرده آمد
بهره گیران این کتاب را باید که آن صفحه را کامل ملاحظه فرمایند تا
بر همگی حالات مرقومه آن صفحه آگاهی یابند - و نیز چونکه قلعات
بلفظ قلعه و آبها بلفظ آب یا دریا ممیز می شوند اسماء قلع و بحار
را جداگانه ننوشتیم بلکه بر دو عنوان مرتب ساختیم یکی برای مردمان
و دیگری برای مواضع و غیره *

* والله المستعان فی الابتداء والاستتباب - و الیه المرجع والمآب *

خان بود - ۱۷۲ - ۲۰۳ - ۲۲۰

۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۷ - ۲۵۸

۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱ - ۲۸۹

۲۹۵ - ۳۰۱ - ۳۲۹ - ۳۲۷

۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵

* حرف الف - مردمان *

آرام دل لولی - ۱۴۹ - ۱۵۰

آصف خان یمین الدوله پسر

اعتماد الدوله پیشتر اعتقاد

خواجہ ابوالمکارم - ۳۳	۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۵۹ - ۳۶۰
سلطان ابراہیم لودی فرمان روای	۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۴ - ۳۶۷
ہندوستان - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸	۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱
۵۱ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳	۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۸۱ - ۳۸۲
۵۵ - ۸۹ - ۹۳	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
میر ابو البقا - ۶۶	۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
ابوالقاسم قلعة دار - ۹۹ - ۱۲۲	۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۳ - ۴۳۰
ابراہیم خان سور شہو خواہر	۴۰۹ - ۴۵۳ - ۴۶۲ - ۴۶۳
عدلی - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷
۱۱۳	۴۶۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۴
ابو المعالی سید - ۱۲۴ - ۱۲۹	۵۰۷ - ۵۳۱ - ۵۷۰ - ۵۸۰
۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۷۰۱
ابراہیم خان اوزبک - ۱۶۶	آسا اہیر بانے قلعة آسیر - ۲۱۵
ابراہیم حسین میرزا - ۱۷۷ - ۱۷۸	آصف خان عبد المجید - ۲۳۸
۲۳۷	آتش خان نظام الملکی - ۳۱۸
حکیم ابوالفتح - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۵۸	۳۲۱
شیخ ابوالفضل پسر شیخ مبارک	ابو سعید میرزا پسر سلطان محمد
۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۱۲	۷ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۲
۲۲۰ - ۲۲۳ - ۲۳۸ - ۲۴۱	ابوالغداورخ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۳
۲۵۴ - ۵۰۹	میرزا ابا بکر پسر میرزا میران
میر ابوالقاسم تمکین - ۲۵۲	شاہ - ۱۷
خواجہ ابوالحسن - ۲۵۷ - ۲۶۴	ابراہیم بیگ - ۲۵ - ۸۲

ابراهيم بيگ ملازم سبحان قلي	۲۷۶ - ۳۱۴ - ۲۱۶ - ۳۱۷
۷۰۴	۳۱۸ - ۳۲۱ - ۳۲۵ - ۳۳۵
ميرزا ابراهيم ادهم خواهر زاده	۳۵۵ - ۳۶۱ - ۳۶۸ - ۳۶۹
تقرب خان - ۷۱۵	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۶ - ۳۸۲
مير ابوالفضل معموري - ۷۱۷	۳۹۰ - ۴۰۱ - ۴۱۴ - ۴۱۸
اپ روپ (نام فيل) - ۲۳۰	۴۲۴ - ۴۲۶ - ۴۲۹ - ۴۳۰
سلطان احمد ميرزا - ۱۹ - ۲۲	۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۵۸۷
۲۳-۲۴-۳۴	۶۷۶
احمد تنبل - ۲۵-۲۷-۲۸-۲۹	ابراهيم خان صوبدار - ۳۳۵-۳۴۵
۳۳	ابو طالب پسر آصف خان
احمد سلطان صفوي - ۴۲	(شايد سده خان) - ۳۷۰-۳۷۲
احمد شاه - ۶۳	۳۸۱-۳۸۶ - (شف شين)
ميرزا احمد تركمان - ۹۴	خواجه ابوالحسن مشهدي لشكر
احمد خان سور حاكم پنجاب	خان - ۴۰۲ - (شف لام)
سكندر شاه شوهر خواهر عدلي	ابدال كانر - ۵۵۴
شاه - ۱۱۱ (شف سين)	ابوالفتح نرستاده فتح خان - ۴۶۷
احمد جام قدس سره - ۱۱۵-۱۲۷	مير ابو الحسن - ۵۲۲ - ۵۲۷
احمد سلطان شاملو - ۱۱۷	۵۳۱ - ۴۵۰ - ۶۸۹
احمد خان نيشاپوري داماد ماهم	قاضي ابوسعيد - ۵۲۲-۵۲۷-۵۳۱
اتكه - ۱۳۵-۱۳۴	ابوالقاسم پسر سيف خان - ۵۷۸
ميد احمد خان بارهه - ۱۷۴-۱۷۸	ابراهيم بكارل آدم نذر محمد خان
۹۳۲	۶۳۵

۴۰۲ - ارجن ولدراج؛ بیتهداس	۳۳۵ - احمد بیگ برادرزاده ابراهیم
۴۰۳	احسن الله غضنفر خان پسر
۴۳ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - قوم از بکن	خواجه ابو الحسن - ۳۵۴
۲۳۷ - ۱۸۹ - ۱۱۶ - ۴۳	احمد بیگ پسر حداد - ۳۵۸
۴۷۲ - ۴۱۴ - ۴۰۲ - ۲۶۱	احمد خان نیازی - ۵۲۱
۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۲ - ۴۰۸	احمد بیگ ملازم علی مردان - ۵۵۴
۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۱۷ - ۴۱۶	مید احمد سعید - ۴۰۷ - ۴۸۰
۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۵	۷۰۸
۴۳۶ - ۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲	میر احمد خان ولد سیادت خان -
۴۵۳ - ۴۵۱ - ۴۴۷ - ۴۴۴	۷۴۶ - ۷۱۷
۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۵۵ - ۴۵۴	میرزا احمد داماد قطب شاه -
۴۶۳ - ۴۶۲ - ۴۶۱ - ۴۵۹	۷۴۷ - ۷۴۶
۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴	اختیار خان قلعدار - ۷۷ - ۷۸
۴۷۱ - ۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۸	اختیار الملک گجراتی - ۱۷۸
۴۷۴ - ۴۷۳ - ۴۷۵ - ۴۸۴	۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۷۱۸ - ۷۱۷ - ۷۱۳	ادهم خان - ۱۳۵ - ۱۳۳ - ۱۵۲
شاه اسمعیل صفوی شاه ایران	۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۶۱ - ۱۶۲
۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳	آدی رام - ۴۳۳
۲۶۰ - ۲۰۴ - ۱۳۴ - ۴۵	ارادت خان وزیر - ۳۶۸ - ۳۷۱
اسمعیل جلوانی سردار - ۴۷	۳۸۸ - ۳۹۹ - ۴۱۰ - ۴۲۴
۴۰۷ - ۲۷۳ - ۲۶۰ - ۴۸	ارسلان آقا فرستاده شاه روم - ۵۷۴
۵۶۰ - ۵۵۹ - ۴۹۱ - ۴۱۳	۵۷۵ - ۵۸۱ - ۴۴۲ - ۴۴۵

۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹

۱۹۷ - ۱۹۵ - ۱۸۸ - ۱۸۳

۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱ - ۲۳۳

۲۵۹ - ۲۴۲ - ۲۷۷ - ۲۳۴

۲۷۹ - ۲۹۹ - ۳۳۷ - ۳۵۴

۳۸۹ - ۴۲۴ - ۴۴۴ - ۴۲۸

۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۳ - ۴۳۴

۴۵۵ - ۴۳۴ - ۴۳۹ - ۴۶۰

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۶۰ - ۴۶۳

۴۷۱ - ۴۹۵ - ۵۴۸ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۲۱ - ۶۴۵ - ۶۸۵

(شف عین) - ۷۵۹

اعتماد الدوله پدرورجهان - ۴۴۷

۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۸۰ - ۲۸۱

۳۲۵ - ۳۳۰

اعتماد الدوله غیاث بیگ طهرانی

(شف غین) - ۲۵۰ - ۲۳۸

(اعتبارخان) هندوی صاحب مدار

۲۵۸ - ۳۳۳ - ۳۳۷

اعتماد خان پسر اعتماد الدوله -

۲۷۶ - ۲۷۷

۵۶۸ - ۵۷۰ - ۶۱۰ - ۶۶۰

۶۷۳ - ۷۰۵ - ۷۱۳ - ۷۵۹

امد خان محمد معصوم - ۴۶۲

۷۵۲ - (شف میم)

امحق بیگ - ۵۱۶ - ۶۱۶

۶۲۸ - ۶۲۹

اسمعیل نبیرق عادل خان - ۵۴۱

اسمعیل امام اسمعیلیه - ۵۹۳

اسد الله برادر دیندار خان - ۶۱۷

میر امحق پسر اعظم خان - ۶۸۵

میر اسد الله خان بخاری عرف

میر میران - ۷۳۷ - (شف میم)

امالت خان - ۵۵۲ - ۵۸۳ - ۵۸۵

۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴

۶۲۴ - ۶۲۷ - ۶۲۹ - ۶۳۱

۶۳۴ - ۶۳۸ - ۶۵۹

اعظم همایون - ۱۰۵ - ۱۱۰

خان اعظم شمس الدین - ۱۵۵

۱۶۲

اعتماد خان وزیر سلطان مظفر - ۱۷۵

خان اعظم اتکه کوکلتاش خان

اصل نامش میرزا عزیز - ۱۷۸

۴۲۳ - ۴۲۸ - (درین صفحه اقسام	اعتماد خان - ۳۳۰ - ۳۹۸ - ۷۵۹
۴۳۱ - ۴۲۹ - (افغانان امت)	اعتماد راز (دیگر) - ۴۶۲
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۳۹	اعتماد خان ترکمان قزلباش خان
۵۷۰ - ۵۸۰ - ۵۹۲ - ۴۳۳	۴۷۲
۴۷۷ - ۴۸۷ - ۴۹۷	امام اعظم رح - ۵۷۷
۷۲۷ - ۷۲۴	اعتماد خان صوبه دار بهار - ۴۳۱
۲۹۰ - ۲۹۱ - علامي افضل خان	اغز خان پسر قرا خان - ۵ - ۴
۳۳۰ - ۳۲۳ - ۳۲۲ - ۲۹۲	افغانان - ۳۸ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۰
۳۳۱ - ۳۸۰ - ۳۴۳ - ۳۳۲	۵۲ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۱ - ۴۳ - ۴۴
۷۴۰ - ۵۴۷ - ۴۱۰	۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۳ - ۸۴
افتخار خان - ۳۵۸ - ۷۴۱ - ۷۴۴	۸۵ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۵
آقا افضل - ۳۹۲	۹۷ - ۹۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳
جلال الدین محمد اکبر بادشاه	۱۰۴ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۳
عرش آشیانی - ۱۱۵ - ۱۱۶	۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱
۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۲۴ - ۱۲۵	۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱	۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۴۲
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۹	۱۴۳ - ۱۵۱ - ۱۵۴ - ۱۶۶
۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴	۱۸۳ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸	۱۹۳ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۵۲
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۳	۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲ - ۲۶۹
۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۱ - ۱۶۲	۳۲۴ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶
	۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷

الفقرا مادر بوزنجرخان - ۷ - ۸	۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
۱۳	۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱
میرزا الف بیگ پسر میرزا شادرخ	۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸
۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۲ - ۳۵ - ۳۸	۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳
۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱	۱۸۵ - ۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۲
آله وردی خان ترکمان - ۳۱۸	۱۹۴ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸
۵۰۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۵۲ - ۵۸۵	۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۱۳
۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۶۲ - ۶۸۱	۲۱۴ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۴ - ۷۵۹	۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
آله یار خان - ۵۵۹	۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۱
التفات خان ولد میرزا رستم صفوی -	۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۳۷
۵۹۶	۲۳۹ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۶
التفات خان پسر اعظم خان - ۹۲۶	۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۳ - ۲۵۵
المانیان - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۷	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۲
۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۹	۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷
۶۷۰ - ۶۷۱	۲۸۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۰۳
میرزا امینا صوبخ نامش میر محمد	۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۸۳ - ۳۱۰
امین - ۱۶۵ - ۲۴۸ - ۳۴۶	۳۲۱ - ۵۰۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
امین خان کوک - ۲۳۷	۵۸۲ - ۶۰۵ - ۷۱۴ - ۷۳۲
امام قلیخان فرمان فرمای توران	۷۳۸ - ۷۵۷
برادر نذر محمد خان - ۲۶۰	اکبر شاه (دیگر) از اولاد شاهجهان
۲۶۱ - ۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۹	۵۹۲

۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶

۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰

۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴

۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳

۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷

۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱

۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵

۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹

۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳

۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱

۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵

۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹

۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷

۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱

۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵

۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹

۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳

۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷

۶۲۸

۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲

۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶

امان الله - ۳۹۱

امام قلی خان پیرجان میارخان -

۴۲۹

امرسنگه زمیندار - ۴۴۰ - ۴۰۱

۴۰۲ - ۴۰۳

امام قلی بیگ پسر جمشید بیگ -

۴۲۱

راجه امر سنگه - ۴۸۵

امام قلی یوز باشی ملازم شاه

ایران - ۷۱۰

امیر خان - ۷۵۳

انچه خان نانی - ۳

انی رای - ۴۳۱

انوپ سنگه - ۴۳۳

اورنگ زیب عالمگیر خلد مکانی

خلد آرامگاه - ۲۷۳ - ۲۵۵ - ۴

۲۸۷ - ۲۹۴ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۹۴ - ۳۹۸ - ۴۳۵ - ۴۷۳

۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۱

۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۳

۵۱۴ - ۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۲

قلعه اژک - ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۳۷۱

اژک - ۳۷۱

اژده - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲

صوبه اجمیر - ۱۰۰ - ۱۵۹ - ۱۷۳

۱۷۴ - ۱۷۵ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۴۵

۲۷۷ - ۳۳۴ - ۳۷۷ - ۳۸۱

۳۸۳ - ۳۹۴ - ۵۳۹ - ۵۹۷ - ۶۷۲

اجین - ۵۳۹ - ۷۲۹

بلده آچه - ۵۳۸

احمدنگر - ۶۴ - ۷۹ - ۱۹۴ - ۲۰۴

۲۰۵ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۴۲

۲۸۸ - ۳۲۰ - ۳۴۸ - ۳۸۴

۵۲۹ - ۵۴۱ - ۵۹۵ - ۵۲۹

صوبه احمد آباد - ۴۷ - ۷۳ - ۷۴

۷۵ - ۷۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۵ - ۱۵۱

۱۶۵ - ۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۵ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۸

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۷۵

۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۶ - ۲۹۴ - ۳۳۵

۲۹۶ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۷

۲۴۵ - ۲۴۶

اودیهنکمه پسر رانسانکا - ۲۷۸

اوگرین کچهواکه تهامدار - ۶۴۹

اهتمام خان داروغه - ۴۳۱

ایرج پسر فریدون - ۷

ایلنکر - ۱۳

ایجل - ۱۳

میر ایوب - ۴۴

ایرج خان - ۷۲۵

* مواضع و غیره *

آذر بانیجان - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۶۲

قلعه آخیر برهان پور - ۷۹ - ۲۰۳

۲۱۳ - ۲۱۵ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۷۷ - ۳۸۱

آخیر - ۲۰۴ - ۴۷۱

بندر آچی - ۴۱۰

آصف آباد - ۷۰۷

ملک آشام - ۵۴۶ - ۵۵۹

دریای اژک - ۴۶ - ۶۴۶ - ۶۷۴

قلعہ انفراس - ۳۳	۳۳۸ - ۳۵۷ - ۳۸۳ - ۳۹۶
دار الخلافت اکبر آباد (آگرہ)	۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴ - ۴۲۶
۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۶	۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۶۷
۸۳ - ۸۲ - ۸۰ - ۷۳ - ۷۲ - ۶۷	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۸۲ - ۵۹۳
۱۰۰ - ۹۹ - ۹۸ - ۹۵ - ۸۵ - ۸۴	۹۰۷ - ۹۲۰ - ۹۴۱ - ۹۴۶
۱۱۰ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۲	۴۷۲ - ۴۸۰ - ۴۹۳ - ۷۱۳
۱۲۹ - ۱۲۸ - ۱۲۴ - ۱۱۲ - ۱۱۱	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۵۳
۱۵۱ - ۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۳۰	قلعہ احمد نگر - ۲۰۵ - ۲۰۸
۱۷۴ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۵ - ۱۵۴	۲۱۵ - ۲۹۱ - ۳۰۵ - ۳۲۵ - ۳۹۵
۲۱۶ - ۲۱۳ - ۱۹۷ - ۱۸۳ - ۱۷۸	قلعہ احمد آباد - ۳۲۲
۲۲۸ - ۲۲۴ - ۲۲۰ - ۲۱۸ - ۲۱۷	اخصی - ۲۸ - ۲۹
۲۵۹ - ۲۵۸ - ۲۵۲ - ۲۴۶ - ۲۴۴	آدیپور - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۲۷۸ - ۲۷۹
۲۹۷ - ۲۹۶ - ۲۸۶ - ۲۶۴	تعلقہ اداس - ۳۳۷
درین صفحہ کن کر متار و نبالہ دار	اردبیل - ۱۸ - ۶۹۶
امت - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۳۳۳	ارغون - ۳۶
۳۵۸ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۳۴	احلام آباد نزدیک المباد - ۴۵۴
۳۹۱ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۰۴	اسلام آباد - ۵۴۸
۴۱۵ - ۴۱۴ - ۴۱۲ - ۴۰۶	استر آباد - ۶۵۵
۴۴۲ - ۴۴۷ - ۴۶۸ - ۴۷۳	اختیاربول - ۷۲۰
۵۴۶ - ۵۴۱ - ۵۳۹ - ۵۰۳	امضیان (مغالان) - ۳۰۵ - ۵۵۴
۶۴۶ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۹۶	۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۹۹ - ۵۷۵ - ۶۲۱
۶۷۹ - ۶۷۸ - ۶۷۴ - ۶۷۲	۶۴۰ - ۶۵۵ - ۶۸۳ - ۷۲۳

قلعه انکي - ۵۳۰	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۷۸۵ - ۷۸۰
اندراب - ۷۱۵	۷۲۸ - ۷۱۴ - ۷۰۹ - ۷۰۷
اند جو - ۷۳۸ - ۷۳۹	۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۳۴ - ۷۲۹
اورچند - ۱۹	قلعه اکبر اباد (آگره) ۵۳ - ۱۰۴
اور کند - ۲۹ - ۷۳۳	۲۴۸ - ۲۳۶ - ۲۱۸ - ۱۶۵
اردیسه - ۱۹۷ - ۲۲۲ - ۳۹۱ - ۵۸۳	۵۱۶ - ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۲۵۰
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۷۷۲	۲۸۷ - ۵۴۰
صوبه ارده - ۳۴۷ - ۳۹۸ - ۷۷۲	اکبر پور ۳۳۹ - ۱۴۱ - ۳۷۷ - ۵۳۸
قلعه ارده گیر - ۱۴۳ - ۵۲۱	الور - ۸۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹	صوبه آله آباد - ۲۱۸ - ۲۲۲ - ۲۲۶
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۷۵۰	۲۹۹ - ۲۹۸ - ۲۸۸ - ۲۲۸
قلعه اوندچه - ۵۰۶	۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۹۸ - ۴۵۴
قلعه ارسه - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۷	۷۷۲ - ۷۱۰
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰	قلعه آله آباد - ۲۳۶
ایران - ۳ - ۴ - ۷ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۵	آله باس - ۳۴۷
۵۸ - ۴۰ - ۷۰ - ۷۹ - ۱۰۶	حصار امرکوت - ۱۲۷
۱۱۲ - ۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۱۸	بلند انزار - ۱۵
۱۱۹ - ۱۲۶ - ۱۲۸ - ۱۳۳ - ۱۳۴	ولایت اندجان - ۱۹ - ۲۲ - ۲۴
۱۳۸ - ۱۴۳ - ۱۴۱ - ۱۷۲ - ۱۸۰	۴۳۴ - ۲۹ - ۲۸ - ۲۷ - ۲۶ - ۴۵
۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۴ - ۲۳۷ - ۲۳۹	۷۷۰
۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۵۴ - ۲۶۰ - ۲۶۲	قلعه اندجان - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸
۲۶۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۹ - ۳۰۰	پرگنه انگواه - ۵۲۴

مکاني - ۲-۱-۲۰-۲۱-۲۲

۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۸

۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴

۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰

۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶

۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲

۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸

۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴

۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰

۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶

۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲

۳۷۴

بایسنقر بن قایدو خان - ۸-۱۳

باباي کابلي - ۱۹

بابا بيگ - ۷۹

باز بهادر حاکم مالوه - ۱۵۲-۱۶۰

۱۶۱

حضرت خواجه باقي بالله - ۲۴۰-۲۴۵

راجه باسو - ۲۵۲-۲۶۷-۳۰۶

بابا حسن ابدال - ۳۰۰

بابا شيخ ابن يمين - ۳۰۶

باقرخان - ۳۹۸

۳۰۶-۳۰۷-۳۲۳-۳۲۵

۳۲۶-۳۲۷-۳۸۱-۳۸۳

۴۰۳-۴۱۰-۴۱۳-۴۵۴

۴۷۱-۴۷۳-۵۱۶-۵۱۹

۵۲۳-۵۲۴-۵۴۶-۵۵۵

۵۵۷-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۶-۵۶۷

۵۶۹-۵۷۱-۵۷۴-۵۷۵-۵۷۶

۵۹۰-۵۹۳-۵۹۸-۶۲۰-۶۲۱

۶۲۲-۶۲۸-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۲

۶۴۵-۶۵۱-۶۵۲-۶۸۱-۶۸۴

۶۸۵-۶۸۷-۶۸۹-۶۹۶-۶۹۷

۶۹۸-۶۹۹-۷۰۱-۷۰۳-۷۱۰

۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۲۰-۷۲۳

۷۲۷

ایلاق - ۲۶

ایرج پور - ۱۸۸

قلعه ایرج - ۴۰۹

قلعه ایران - ۵۶۱

ایلاق سنگ سفید - ۵۷۹

* حرف باء - مردمان *

ظهیرالدین محمد بابیرشاه فردوس

میرزا ابرخورد دار [خان عالم] خلف

میرزا عبد الرحیم - ۲۴۰ - ۲۴۲

خواجه برخوردار نقشبندی داماد

مهابت خان - ۳۴۰

میر برکه میرتزک - ۴۱۹ - ۴۲۲

شیخ برهان الدین قطب عالم

نبدیر مخدوم جهانیان - ۵۴۸

راجه بکرماجیت راجه گوالیار

۵۲ - ۵۳ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۷

۳۰۶ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۲۱ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۹

رانا بکرماجیت حاکم چتر بعد

رانامانگا - ۷۳ - ۷۴

بکرماجیت پسر ججهار بندیل

۴۳۸ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸

۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۲۲ - ۵۵۰

بکتاش خان آدم شاه ایران - ۵۷۵

۵۷۴ - ۵۷۷

بلوچان - ۴۴ - ۱۷۸

بلندخان خواص - ۳۸۰

سیدی بلال شمشیر خان - ۴۴۲

باقركشمیري - ۴۰۸

باقیخان - ۵۴۸ - ۵۷۸ - ۵۹۷ - ۶۸۰

مید باقر ملازم دارا شکوه - ۷۰۵

بدن افغان - ۶۳

بجلی [نام توپ] - ۴۵۷

بحری بیگ ایلچی ایران - ۴۱۰

۴۱۹ - ۴۲۲

بخت النساء بیگم عمه جهانگیر شاه

(محمد سلیم) - ۲۲۶

بداغ خان قاچار - ۱۱۹

بداغ بیگ ترکمان - ۲۵۸

میرزا بدیع الزمان پسر میرزا

شاه رخ - ۳۳۶

بدیع الزمان خویش خواجه

ابو الحسن - ۳۷۶

راجه بدن سنگهه - ۶۸۵

برکل - ۱۳

شیخ برهان الدین - ۲۴ - ۲۱۴

خواجه برلاس - ۷۶

برهان نظام شاه احمد نگر - ۷۹

برج علی نوکر خان زمان - ۱۳۹

برهان الملک - ۱۸۸

۲۰۸	بنارهي نائب افضل خان-۲۹۱
بهادر دل پسر راجي علي (سلطان)	۳۸۹-۳۹۱
بهادر (۲۱۳-۲۱۵)	بنديله - ۴۳۸-۵۵۴
بهادر شاه خلد منزل-۲۵۵-۵۹۴	بوزنجر خان از اجداد چنگيز خان
بهرجي زميندار بگلانه - ۲۹۳	بن النقا - ۷-۸-۱۳
۵۴۴-۵۴۱-۵۴۳-۵۴۴	بوته خان بن بوزنجر خان - ۸-۱۳
راجہ بهيم-۳۱۷-۳۳۵-۳۴۴-۳۵۲	بهار خان - ۴۷-۱۱۰
بهار بانو بيگم صديق جهانگير شاه -	سلطان بهلول لودي - ۴۴-۸۷
۳۵۸	۱۱۳
بهارت سنگهه بنديله - ۴۰۷	سلطان بهادر گجراتي - ۷۲-۷۳-۷۴
بهادر خان روهله - ۴۰۷-۴۰۹	۷۵-۷۶-۷۷-۷۹-۸۰-۸۲
۴۹۵	شيخ بهلول - ۸۲
بهادر خان - ۴۵۸-۴۵۹-۴۶۵-۵۱۴	بهادر خان لوهاني مخاطب به
۵۲۰-۵۲۱-۵۲۹-۵۷۸-۵۸۵	سلطان محمد - ۸۹
۵۸۷-۵۸۹-۶۰۹-۶۱۳-۶۲۴	بهرام ميرزا برادر شاه طهماسب -
۶۳۱-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۹-۶۵۴	۱۱۸
۶۶۱-۶۶۲-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷	بهادر خان برادر خانزمان - ۱۵۴
۶۷۸-۶۸۲-۶۸۳-۶۸۴-۷۵۵	۱۴۵-۱۷۰
۷۵۹	راجہ بهاري مل - ۱۵۹-۲۳۸
بهار سنگهه بنديله - ۴۰۹-۴۳۳	راجہ بهگوان داس - ۱۷۷-۱۸۶
۵۹۱-۶۰۶	۱۸۹-۲۳۸-۲۴۵
بهارل - ۴۱۲-۴۱۹	بهادر خان نبيرگ برهان نظام شاه -

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵	بهرز خان نظام الملکی - ۱۴۲۵
۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹	بهادر خان پسر دریا خان - ۱۴۳۱
۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳	۱۴۳۲ - ۱۴۳۳
۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷	بهلول خان - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۵ - ۱۴۷۹
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱	۱۴۸۰
۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵	راجہ بهاری - ۱۴۹۰
۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹	بهیم نراین زمیندار - ۱۵۰۷ - ۱۵۰۹
۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳	بهادر بیگ - ۱۵۱۵
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷	بهادر افغان - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳
۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱	بهلول ییجاپوری - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۵
۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵	بهوجراج حارس اوسه - ۱۵۳۹
۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹	بهیلان - ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵
۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳	بهارسنگه پسر راجہ جگت سنگه - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶
۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷	۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹ - ۱۵۵۰
۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱	بهرام خان پسر نذر محمد خان - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴
۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵	۱۵۵۵ - ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹	مولانا بینائی (نذائی شاعر) - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳	بیرم خان خانان خان بابا - ۱۵۶۱ - ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴
۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷	۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷ - ۱۵۶۸
۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱	۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲
۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵	۱۵۷۳ - ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶
۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹	۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹ - ۱۵۸۰
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳	۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴
۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷	۱۵۸۵ - ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱	۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱ - ۱۵۹۲
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵	۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶
۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹	۱۵۹۷ - ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳	۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳ - ۱۶۰۴
۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷	۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸
۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱	۱۶۰۹ - ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲
۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵	۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵ - ۱۶۱۶
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹	۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱۹ - ۱۶۲۰
۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳	۱۶۲۱ - ۱۶۲۲ - ۱۶۲۳ - ۱۶۲۴
۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷	۱۶۲۵ - ۱۶۲۶ - ۱۶۲۷ - ۱۶۲۸
۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱	۱۶۲۹ - ۱۶۳۰ - ۱۶۳۱ - ۱۶۳۲
۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵	۱۶۳۳ - ۱۶۳۴ - ۱۶۳۵ - ۱۶۳۶
۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹	۱۶۳۷ - ۱۶۳۸ - ۱۶۳۹ - ۱۶۴۰
۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳	۱۶۴۱ - ۱۶۴۲ - ۱۶۴۳ - ۱۶۴۴
۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷	۱۶۴۵ - ۱۶۴۶ - ۱۶۴۷ - ۱۶۴۸
۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱	۱۶۴۹ - ۱۶۵۰ - ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵	۱۶۵۳ - ۱۶۵۴ - ۱۶۵۵ - ۱۶۵۶
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹	۱۶۵۷ - ۱۶۵۸ - ۱۶۵۹ - ۱۶۶۰
۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳	۱۶۶۱ - ۱۶۶۲ - ۱۶۶۳ - ۱۶۶۴
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷	۱۶۶۵ - ۱۶۶۶ - ۱۶۶۷ - ۱۶۶۸
۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱	۱۶۶۹ - ۱۶۷۰ - ۱۶۷۱ - ۱۶۷۲
۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	۱۶۷۳ - ۱۶۷۴ - ۱۶۷۵ - ۱۶۷۶
۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹	۱۶۷۷ - ۱۶۷۸ - ۱۶۷۹ - ۱۶۸۰
۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳	۱۶۸۱ - ۱۶۸۲ - ۱۶۸۳ - ۱۶۸۴
۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷	۱۶۸۵ - ۱۶۸۶ - ۱۶۸۷ - ۱۶۸۸
۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱	۱۶۸۹ - ۱۶۹۰ - ۱۶۹۱ - ۱۶۹۲
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵	۱۶۹۳ - ۱۶۹۴ - ۱۶۹۵ - ۱۶۹۶
۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹	۱۶۹۷ - ۱۶۹۸ - ۱۶۹۹ - ۱۷۰۰
۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳	۱۷۰۱ - ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ - ۱۷۰۴
۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷	۱۷۰۵ - ۱۷۰۶ - ۱۷۰۷ - ۱۷۰۸
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱	۱۷۰۹ - ۱۷۱۰ - ۱۷۱۱ - ۱۷۱۲
۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵	۱۷۱۳ - ۱۷۱۴ - ۱۷۱۵ - ۱۷۱۶
۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹	۱۷۱۷ - ۱۷۱۸ - ۱۷۱۹ - ۱۷۲۰
۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳	۱۷۲۱ - ۱۷۲۲ - ۱۷۲۳ - ۱۷۲۴
۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷	۱۷۲۵ - ۱۷۲۶ - ۱۷۲۷ - ۱۷۲۸
۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱	۱۷۲۹ - ۱۷۳۰ - ۱۷۳۱ - ۱۷۳۲
۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵	۱۷۳۳ - ۱۷۳۴ - ۱۷۳۵ - ۱۷۳۶
۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹	۱۷۳۷ - ۱۷۳۸ - ۱۷۳۹ - ۱۷۴۰
۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳	۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ - ۱۷۴۳ - ۱۷۴۴
۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷	۱۷۴۵ - ۱۷۴۶ - ۱۷۴۷ - ۱۷۴۸
۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱	۱۷۴۹ - ۱۷۵۰ - ۱۷۵۱ - ۱۷۵۲
۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵	۱۷۵۳ - ۱۷۵۴ - ۱۷۵۵ - ۱۷۵۶
۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹	۱۷۵۷ - ۱۷۵۸ - ۱۷۵۹ - ۱۷۶۰
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳	۱۷۶۱ - ۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ - ۱۷۶۴
۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷	۱۷۶۵ - ۱۷۶۶ - ۱۷۶۷ - ۱۷۶۸
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱	۱۷۶۹ - ۱۷۷۰ - ۱۷۷۱ - ۱۷۷۲
۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵	۱۷۷۳ - ۱۷۷۴ - ۱۷۷۵ - ۱۷۷۶
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹	۱۷۷۷ - ۱۷۷۸ - ۱۷۷۹ - ۱۷۸۰
۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳	۱۷۸۱ - ۱۷۸۲ - ۱۷۸۳ - ۱۷۸۴
۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷	۱۷۸۵ - ۱۷۸۶ - ۱۷۸۷ - ۱۷۸۸
۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱	۱۷۸۹ - ۱۷۹۰ - ۱۷۹۱ - ۱۷۹۲
۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵	۱۷۹۳ - ۱۷۹۴ - ۱۷۹۵ - ۱۷۹۶
۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹	۱۷۹۷ - ۱۷۹۸ - ۱۷۹۹ - ۱۸۰۰
۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳	۱۸۰۱ - ۱۸۰۲ - ۱۸۰۳ - ۱۸۰۴
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷	۱۸۰۵ - ۱۸۰۶ - ۱۸۰۷ - ۱۸۰۸
۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱	۱۸۰۹ - ۱۸۱۰ - ۱۸۱۱ - ۱۸۱۲
۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵	۱۸۱۳ - ۱۸۱۴ - ۱۸۱۵ - ۱۸۱۶
۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹	۱۸۱۷ - ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹ - ۱۸۲۰
۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳	۱۸۲۱ - ۱۸۲۲ - ۱۸۲۳ - ۱۸۲۴
۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷	۱۸۲۵ - ۱۸۲۶ - ۱۸۲۷ - ۱۸۲۸
۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱	۱۸۲۹ - ۱۸۳۰ - ۱۸۳۱ - ۱۸۳۲
۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵	۱۸۳۳ - ۱۸۳۴ - ۱۸۳۵ - ۱۸۳۶
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹	۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ - ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰
۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳	۱۸۴۱ - ۱۸۴۲ - ۱۸۴۳ - ۱۸۴۴
۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷	۱۸۴۵ - ۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ - ۱۸۴۸
۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱	۱۸۴۹ - ۱۸۵۰ - ۱۸۵۱ - ۱۸۵۲
۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵	۱۸۵۳ - ۱۸۵۴ - ۱۸۵۵ - ۱۸۵۶
۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹	۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ - ۱۸۵۹ - ۱۸۶۰
۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳	۱۸۶۱ - ۱۸۶۲ - ۱۸۶۳ - ۱۸۶۴
۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷	۱۸۶۵ - ۱۸۶۶ - ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸
۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱	۱۸۶۹ - ۱۸۷۰ - ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲
۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵	۱۸۷۳ - ۱۸۷۴ - ۱۸۷۵ - ۱۸۷۶
۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹	۱۸۷۷ - ۱۸۷۸ - ۱۸۷۹ - ۱۸۸۰
۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳	۱۸۸۱ - ۱۸۸۲ - ۱۸۸۳ - ۱۸۸۴
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷	۱۸۸۵ - ۱۸۸۶ - ۱۸۸۷ - ۱۸۸۸
۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۰ - ۵۳۱	۱۸۸۹ - ۱۸۹۰ - ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲
۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵	۱۸۹۳ - ۱۸۹۴ - ۱۸۹۵ - ۱۸۹۶
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹	۱۸۹۷ - ۱۸۹۸ - ۱۸۹۹ - ۱۹۰۰
۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳	۱۹۰۱ - ۱۹۰۲ - ۱۹۰۳ - ۱۹۰۴
۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷	۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ - ۱۹۰۷ - ۱۹۰۸
۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱	۱۹۰۹ - ۱۹۱۰ - ۱۹۱۱ - ۱۹۱۲
۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵	۱۹۱۳ - ۱۹۱۴ - ۱۹۱۵ - ۱۹۱۶
۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹	۱۹۱۷ - ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹ - ۱۹۲۰
۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳	۱۹۲۱ - ۱۹۲۲ - ۱۹۲۳ - ۱۹۲۴
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۶۷	۱۹۲۵ - ۱۹۲۶ - ۱۹۲۷ - ۱۹۲۸
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱	۱۹۲۹ - ۱۹۳۰ - ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲
۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵	۱۹۳۳ - ۱۹۳۴ - ۱۹۳۵ - ۱۹۳۶
۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۷۹	۱۹۳۷ - ۱۹۳۸ - ۱۹۳۹ - ۱۹۴۰
۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳	۱۹۴۱ - ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳ - ۱۹۴۴
۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷	۱۹۴۵ - ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱	۱۹۴۹ - ۱۹۵۰ - ۱۹۵۱ - ۱۹۵۲
۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵	۱۹۵۳ - ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ۱۹۵۶
۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹	۱۹۵۷ - ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳	۱۹۶۱ - ۱۹۶۲ - ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴
۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷	۱۹۶۵ - ۱۹۶۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۶۸
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	۱۹۶۹ - ۱۹۷۰ - ۱۹۷۱ - ۱۹۷۲
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۵	۱۹۷۳ - ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵ - ۱۹۷۶
۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹	۱۹۷۷ - ۱۹۷۸ - ۱۹۷۹ - ۱۹۸۰
۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳	۱۹۸۱ - ۱۹۸۲ - ۱۹۸۳ - ۱۹۸۴
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۷	۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ - ۱۹۸۷ - ۱۹۸۸
۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱	۱۹۸۹ - ۱۹۹۰ - ۱۹۹۱ - ۱۹۹۲
۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵	۱۹۹۳ - ۱۹۹۴ - ۱۹۹۵ - ۱۹۹۶
۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹	۱۹۹۷ - ۱۹۹۸ - ۱۹۹۹ - ۲۰۰۰

۱۸۹ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۴

۴۰۹ - ۴۰۸ - ۵۴۹ - ۴۰۳

۴۱۹ - ۴۱۳ - ۴۱۳ - ۴۱۱

۴۲۸ - ۴۲۴ - ۴۲۳ - ۴۲۰

۴۴۰ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۲

۴۵۰ - ۴۴۶ - ۴۴۴ - ۴۴۲

۴۷۵ - ۴۷۳

صوبۂ برهان پور - ۶۷ - ۷۵ - ۷۹

۱۸۸ - ۱۸۴ - ۱۶۴ - ۱۶۰

۲۱۳ - ۲۰۴ - ۲۰۳ - ۱۹۶

۲۶۲ - ۲۵۶ - ۲۲۰ - ۲۱۳

۲۹۲ - ۲۸۷ - ۲۷۶ - ۲۷۴

۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۰۵

۳۳۹ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۱۸

۳۴۴ - ۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۰

۳۵۴ - ۳۵۰ - ۳۴۸ - ۳۴۷

۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۵۶

۴۱۲ - ۴۰۴ - ۳۹۸ - ۳۹۲

۴۶۷ - ۴۴۸ - ۴۴۳ - ۴۲۴

۵۰۰ - ۴۹۵ - ۴۹۰ - ۴۸۳

۵۳۸ - ۵۲۰ - ۵۰۷ - ۵۰۲

۷۳۰ - ۷۲۹ - ۷۰۳ - ۶۷۴ - ۵۶۲

• مواضع و غیره •

بابا قشہ - ۳۸

بارہ - ۲۳۹ - ۳۳۵ - ۳۹۰

۴۱۹ - ۴۸۴

بالا پور - ۲۸۲ - ۳۰۵

بالا گھاٹ - ۲۹۲ - ۴۱۱ - ۴۴۹

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۰ - ۴۹۲

۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۲۰ - ۷۳۱

بان گنگا - ۳۲۰

قلعہ بامیان - ۴۱۰

پرگنہ باہل - ۴۴۹

باغ حسن ابدال - ۵۶۹

باغ آہو خانہ کابل - ۵۶۹

باغ گنج علی - ۶۹۲

آب بجوارہ - ۱۲۳

بخارا - ۲ - ۱۸ - ۳۰ - ۳۴ - ۴۵

۵۴۷ - ۵۹۰ - ۶۳۳ - ۶۳۶

۶۷۰ - ۶۷۵

بدخشان - ۱۸ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۹

۴۱ - ۴۹ - ۶۴ - ۱۲۱ - ۱۳۱

٤١١ - ٤٥٨ - ٥٩٥ - ٦٤٥

٤٢٨ - ٤٢٢ - ٤٢٥ - ٤١٩

٤٣٤ - ٤٣٢ - ٤٣١ - ٤٢٩

٤٣٤ - ٤٣٢ - ٤٣٨ - ٤٣٧

٤٤٩ - ٤٤٧ - ٤٤٤ - ٤٤٥

٤٤٥ - ٤٥٧ - ٤٥٤ - ٤٥٥

٤٧٥ - ٤٦٩ - ٤٦٤ - ٤٦١

٤٨٢ - ٤٧٥ - ٤٧٣ - ٤٧١

٧٥٧ - ٧٥٤ - ٧٥٣

بلغار - ١٢

قلعة بلخ - ٤٣٢ - ٤٣٥ - ٤٤١

صوبه بنگاله - ٤٨ - ٧١ - ٨١

٨٣ - ٨٢ - ٨٤ - ٩٢ - ٩٣

٩٤ - ٩٥ - ٩٨ - ١٠٢ - ١١٠

١٣٥ - ١٤٥ - ١٨٤ - ١٨٥

١٨٦ - ١٩٧ - ١٩٧ - ٢١٧

٢٢٢ - ٢٣٤ - ٢٣٨ - ٢٥٤

٢٥٧ - ٢٦٩ - ٢٧٥ - ٢٩٨

٢٧٣ - ٢٧٣ - ٢٨٢ - ٢٨٧

٣٤٣ - ٣٤٤ - ٣٥٠ - ٣٥١

٣٥٣ - ٣٥٣ - ٣٥٤ - ٣٥٨

٣٨٢ - ٣٨٧ - ٣٨٨ - ٣٩٨

صوبه برار - ١٦٥ - ١٨٨ - ١٩٥

١٩٤ - ٢٠٨ - ٢٠٤ - ٢٧٤

٢٨٢ - ٢٩٢ - ٢٩٣ - ٢٩٨

٣٢١ - ٣٤٢ - ٣٥٤ - ٣٨٣

٣٨٢ - ٣٨٣ - ٣٨٨ - ٣٩٢

٥٠٢ - ٥٠٧ - ٥٧٢ - ٧٠٤

٧٣٥ - ٧٤٩

برود - ١٨٧ - ٣٣٨

قلعه بست - ٥٥٨ - ٥٥٩ - ٤٨٩

٧١٥ - ٧١٣ - ٧١٨ - ٧١٩

٧٢٧

قلعه بسارل - ٥٤٤

بسطام تعلقه عراق - ٤٥٢ - ٤٥٥

بصره - ٥٢٧

بغداد - ٥٧٤ - ٥٧٥ - ٥٧٦

قلعه بغداد - ٥٧٦

حصار بقلان - ١٤٢

ولايت بگلانه - ١٧٨ - ٢٧٤ - ٢٩٣

٣٢٤ - ٣٢٤ - ٣٩٥ - ٥٤٤

٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٤ - ٤٠١

٤٧٣ - ٤٨٣

بلخ - ٤ - ١٤ - ١٢٢ - ١٥٣

۴۸۸ - ۴۸۷	۵۵۹ - ۵۰۸ - ۴۷۵ - ۴۴۸
بہاندورن - ۴۴۵	۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۶۸ - ۵۶۷
قلعہ بہالکئی - ۴۴۳	۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۲۰ - ۵۸۸
آب بہنورا - ۵۲۴ - ۵۲۴ - ۵۳۵	۷۱۳ - ۷۱۵ - ۶۸۵ - ۶۷۲
بہالکئی - ۵۲۵	۷۴۱ - ۷۳۵
بیانہ - ۵۷ - ۸۰ - ۱۰۴ - ۱۱۵	بغذیل کھنڈ - ۱۴۸
۱۱۲	بنارس - ۵۹۷ - ۴۸۳
قلعہ بیانہ - ۷۳ - ۷۴ - ۱۲۲	بلگش روہ - ۴۸۷
بیشہ - ۹۵	بہرام (سہرام) - ۱۹
سرکار بیجا گدھ - ۱۵۳ - ۱۴۵	صوبہ بہار - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۸۶
۱۴۱ - ۱۴۳۷ - ۵۰۲	۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۱۴۶
بیکانیر - ۱۷۵	۱۴۸ - ۲۱۹ - ۲۲۱ - ۲۴۸
بیدر - ۱۹۶ - ۱۵۸ - ۵۲۵ - ۷۴۶	۲۵۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۹۸
صوبہ بیجا پور - ۲۰۴ - ۲۰۵	۴۴۸ - ۴۷۲ - ۵۴۵ - ۵۸۴
۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۵ - ۲۸۷	۴۴۱ - ۴۷۲
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۴۴	سرکار بہرونیج - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۶
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۸۵	۱۷۷ - ۱۸۷
۴۰۴ - ۴۳۵ - ۴۵۸ - ۴۵۹	بہکر - ۱۲۱ - ۱۷۸ - ۱۸۹ - ۱۹۶
۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶	قلعہ بہکر - ۱۸۴
۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹	بہنبر - ۳۵۶ - ۳۸۹ - ۳۹۱
۴۸۰ - ۴۸۳ - ۴۸۹ - ۴۹۵	۵۰۱ - ۵۸۰
۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲	آب بہت - ۳۶۱ - ۵۶۹

۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۷۱ - ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۷۴

قوم پرتکال - ۳۰۹

راجہ پرتھی راج رائہور - ۴۱۶

۴۱۷ - ۴۱۹ - ۴۰۱

پرورش خان بارہہ - ۴۹۱

پرتھی راج از اولاد ججہار - ۵۴۴

۵۶۸ - ۵۶۸

پرتاب سنگھ - ۵۴۴ - ۵۴۵

پرتھی راج زمیندار - ۵۸۷

پورنمل راجپوت - ۹۹ - ۱۰۱

پیر محمد خان (ملا پیر محمد

شروانی فاضل دکنی) - ۱۳۷

۱۳۹ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۳۶

۱۴۷ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۱۶۰

۱۶۱ - ۱۷۶ - ۲۳۸

* مواضع وغیرہ *

پانی پت - ۵۰ - ۱۳۳ - ۱۳۴

۱۸۵

پایان گھاٹ - ۳۵۱ - ۵۰۲

۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷

۵۳۷ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۶

پرگنہ بیر - ۴۳۰ - ۴۹۶ - ۵۰۰

۵۲۹

قلعہ بیجاپور - ۴۹۴ - ۷۵۷

بیضاپور - ۴۸۷

پرگنہ بیادل - ۵۶۴

* حرف پیہ - مردمان *

رانی پارتھی زن ججہار - ۵۱۴

۵۱۹

خواجہ پارما - ۶۶۴

پتنگ راد دکنی - ۳۱۹ - ۴۲۸

سلطان پرویز پسر جہانگیر - ۲۴۶

۲۴۶ - ۲۶۰ - ۲۵۳ - ۲۷۶

۲۸۸ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۶

۳۴۷ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲

پرگنہ پونار - ۵۶۴	قصبہ پتن - ۷۹ - ۸۰ - ۱۷۴ - ۱۷۸
قصبہ پھول مری - ۴۷۶	پتندہ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۲۴۱ - ۲۷۸
پیشاور - ۷۱ - ۱۹۰ - ۴۲۸ - ۵۶۹	۳۴۶ - ۴۶۸ - ۵۶۹
۶۵۸ - ۶۴۴ - ۶۴۱ - ۶۲۱	قلعہ پرناہ - ۲۱۲
۷۳۶	قصبہ پریندہ - ۴۵۲ - ۴۹۵
بندر پیگو - ۴۱۰	قلعہ پریندہ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۵۵۲
پیر پنجال - ۴۹۳ - ۶۱۷	۵۳۷ - ۵۴۲
<hr/>	
* حرف تاء - مردمان *	
تاتار پسرانجہ خان - ۳	پنجاب - ۴۶ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۸
تاتار خان قلعہ دار - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷	۶۷ - ۷۱ - ۸۲ - ۹۸ - ۱۰۵
۷۴ - ۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۲۳	۱۱۱ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۲۲
تاج خان - ۹۳ - ۹۴	۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۲۹
تاج خان حاکم منبہل - ۱۰۶	۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۴۶
تاج خان کرانی - ۱۱۰	۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۷
تاجیکان - ۶۸۶	۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۸ - ۱۸۵
ترک بن یافث بن حضرت نوح	۱۹۰ - ۱۹۶ - ۲۱۳ - ۲۵۰
علیہ السلام - ۳	۲۸۶ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۸
تراغی - ۱۳	۳۳۰ - ۳۵۹ - ۳۶۷ - ۳۷۱
تردی بیگ قلعہ دار جانپانیر - ۸۰	۳۹۸ - ۵۰۱ - ۵۰۵ - ۵۵۷
قوم ترکمان - ۹۳	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۷۳
	پنجشیر - ۶۱۳ - ۶۱۴
	آب پورنا - ۳۱۶ - ۳۱۸
	پونہ - ۴۳۵

۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۱

۲۳ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۶

۵۴ - ۷۰ - ۹۶ - ۱۱۴ - ۱۱۸

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۶۷ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۲۴۴

۲۹۳ - ۳۷۴ - ۳۹۵ - ۴۰۶

۵۴۶ - ۵۵۲ - ۵۷۷ - ۵۹۵

۹۶۶

تیمور تاش از اجداد امیر تیمور

صاحب قران - ۷

تیمور سلطان (دیگر) - ۳۳

تیرانداز خان - ۵۸۹

قاضی تیمور رئیس غور - ۹۵۱

تیمور بیگ - ۷۲۶

* مواضع و فیرة *

تاجیک - ۴ - ۲۳۶

تاشکند - ۱۹ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۳۳

قلعه تارا گندهه - ۵۸۳ - ۵۸۷

تبریز - ۱۷ - ۱۱۶

دریای تبتی - ۲۱۴ - ۳۱۷

نردی بیگ خان - ۱۲۴ - ۱۳۰

۱۳۱ - ۱۳۲

تربیت خان - ۴۷۲ - ۵۶۷ - ۵۸۲

۵۸۷

ترکان - ۶۸۶

تقرب خان دکنی - ۴۵۷ - ۴۶۰

۴۶۳ - ۴۶۹

ملاتی حیدر آبادی - ۵۲۲

حکیم داؤد تقرب خان - ۶۷۹

۷۱۵ (شف دال)

نور پسر فریدون - ۷

تومنه خان پسر بایسنقر خان

۸ - ۱۳

تولی خان پسر چنگیز خان - ۱۱

تونون (التون) خواجه - ۲۵

راجہ تودرمل پیشکار - ۱۵۵

۱۵۶ - ۱۵۸ - ۱۹۴ - ۱۹۵

۷۱۴ - ۷۳۲ - ۷۳۸

رای تودرمل افضل خانی - ۵۸۰

۵۹۶ - ۶۱۷ - ۶۷۴

امیر تیمور صاحب قران - ۲ - ۴

۷ - ۸ - ۱۰ - ۱۲ - ۱۳

تہارہ - ۳۷

قصبہ تیوہ - ۵۴۸

تیمور آباد - ۶۶۱

* حرف تے - موضع *

صوبہ تہتہہ - ۱۱۲ - ۱۲۷ - ۲۷۶

۳۷۷ - ۳۸۱ - ۳۸۳ - ۳۹۳

۵۷۵ - ۶۷۳ - ۷۰۰

* حرف ثاء - مردمان *

ثریا بانو بیگم - ۳۹۶

* حرف جیم - مردمان *

جان علی بیگ - ۲۵

جانان بیگم دختر عبد الرحیم

خانخانان - ۲۱۳

جانشینار خان - ۲۹۲ - ۴۲۶ - ۵۵۲

راجہ جام - ۲۹۵

جاک وراو - ۳۱۸ - ۳۲۵ - ۳۴۴

۴۲۷ - ۴۳۵

جان نثار خان - ۳۹۱ - ۳۹۲

۵۰۴ - ۴۴۴

ولایت تبت - ۵۴۶

ترکستان (مغولستان) (مغلیستان)

۱۰ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳

۲۳۶ - ۲۱ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۵

(شف میم)

ترمذ - ۱۲۹

ترمک - ۲۷۱ - ۳۲۲ - ۴۲۶

۴۸۶

قلعہ ترمک - ۵۳۴

صوبہ تلنگانہ - ۳۴۳ - ۴۲۵

۴۲۹ - ۴۸۹ - ۶۷۲

قلعہ تنکی - ۵۳۰

توران - ۳ - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۳۰

۴۴ - ۵۸ - ۶۰ - ۶۱ - ۷۹

۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۶۶ - ۱۸۰

۱۸۹ - ۱۹۰ - ۲۳۹ - ۲۶۰

۲۶۴ - ۲۹۵ - ۳۲۸ - ۳۷۴

۳۸۷ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۵

۵۴۲ - ۵۴۹ - ۵۹۰ - ۶۲۲

۷۵۷ - ۷۸۱ - ۷۹۱ - ۷۹۱ - ۷۹۳

توند پور - ۵۳۸

میدر جعفر امیرآبادی - ۷۴۰	۴۱۲ - ۴۲۹ - ۴۲۰ - ۴۴۰
راجہ جگت سنگھ پسر راجہ	۴۱۱ - ۴۷۸
مانسنگھ - ۲۱۷ - ۲۵۹ - ۳۲۴	جانبجہان پسر جانبجہان - ۴۴۲
۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۸۳	جانی خان تورچی باشی ایران -
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۶۰۹	۴۴۵
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	چناربیگ خراسانی - ۷۴۱ - ۷۴۵
۶۱۸ - ۷۲۸ - ۷۵۹	چچہار سنگھ پندیلہ - ۴۰۶
جگدیو برادرگر جای زن جادو زای	۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۲ - ۴۳۸
۴۲۷ - ۴۲۸	۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۲
جگناتھ رائہور - ۴۷۹	۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶
جگرآج - ۴۹۹	۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۷
جلال خان سلیم شاہ پسر شیر خان	۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۸
۸۱ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۳ - (شف س)	راجہ جسونت سنگھ - ۱۵۹
جلال خان چلوانی - ۱۰۲	۵۶۱ - ۶۰۱ - ۷۵۹
مید جلال - ۲۵۱	جسونت رای - ۵۸۸ - ۵۸۹
جلال برادر بہادر خان - ۴۴۳	جعفر کذاب - ۱۹۶
سید جلال مخدوم جہانیاں خلف	سید جعفر - ۳۴۳
سید محمد رضوی - ۵۴۷	سید جعفر بخشی - ۳۵۷
۵۴۸ - ۵۹۲	جعفر خان میر بخشی پسر
سید جلال بخاری مدر الصدور	صادق خان - ۴۹۱ - ۵۶۸ - ۵۸۲
خلف شاہ عالم - ۵۹۵ - ۵۹۹	۴۲۱ - ۴۷۸ - ۴۸۸ - ۴۹۳
۴۶۰	۷۵۹ - ۷۵۴ - ۷۰۰

جوجک بیگ اوزبک - ۴۲۹
 میرزا جهانگیر پسر امیر تیمور
 ۱۴ - ۱۴
 میرزا جهانگیر پسر عمر شیخ میرزا
 برادر فردوس مکانی محمد
 پادشاه - ۲۰ - ۲۵ - ۲۴ - ۲۷
 ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۴
 ابو المظفر نور الدین محمد
 جهانگیر پادشاه جنت مکانی
 اصل نامش محمد سلیم - ۶۸
 ۱۷۴ - ۱۸۹ - ۱۹۷ - ۲۰۳
 ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۸
 ۲۱۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴
 ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰
 ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴
 ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۴
 ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹
 ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۲۶۲
 ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
 ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
 ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰
 ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶

جمال خان امیر - ۸۷ - ۸۸
 جمال الدین حسین - ۲۱۵
 جمشید خان حبشی - ۳۱۹ - ۳۸۴
 جمال محمد خواص - ۳۷۶
 جمشید بیگ - ۶۲۱
 میر جملة عرف میر محمد امین
 ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۸۲ - ۴۱۰ - ۵۴۶
 میر جملة معظم خان وزیر - ۷۴۰
 ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴
 ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۷۴۹
 ۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳
 ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۹
 سلطان جنید برلاس - ۷۲ - ۸۰
 ۹۱ - ۹۲
 جوینه بنت یلدوز خان - ۷
 جوجی خان پسر چنگیز خان
 ۱۱ - ۱۲
 جوجی اوزبک - ۳۰
 جوهر حبشی داماد عنبر حبشی
 ۳۲۰
 جواهر خان ناظر - ۳۶۲ - ۳۶۴
 ۳۶۹

۵۹۸ - ۵۸۱ - ۵۰۸ - ۴۶۰	۳۰۳ - ۳۰۲ - ۳۰۱ - ۲۹۷
۶۰۵ - ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۹۹	۳۱۲ - ۳۰۹ - ۳۰۸ - ۳۰۷
۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷ - ۶۰۶	۳۲۳ - ۳۲۲ - ۳۱۵ - ۳۱۴
۷۰۶ - ۷۰۵ - ۶۸۱ - ۶۴۱	۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۴
۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۳۰	۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰
جیپال برادر رانا سانکا - ۱۷۱	۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۳۴
راجہ جیسنگھہ - ۱۸۳ - ۱۸۱	۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۵۹ - ۳۵۳
۴۹۱ - ۴۷۵ - ۴۳۳ - ۴۳۱	۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۶۲
۵۸۵ - ۵۲۵ - ۴۹۹ - ۴۹۵	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۷
۶۶۰ - ۶۰۴ - ۵۸۹ - ۵۸۷	۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۴
۷۵۹ - ۷۰۱	۳۸۸ - ۳۸۴ - ۳۸۱ - ۳۸۰
شیخ جیون قطب الدین خان کوکٹہ	۳۹۵ - ۳۹۹ - ۳۹۷ - ۳۹۰
جہانگیر شاہ - ۲۱۹ (شفق)	۴۰۶ - ۴۰۵ - ۴۱۱ - ۴۲۱
ملا جیون مسجید امامیہ - ۵۹۳	۵۲۶ - ۵۰۹ - ۴۷۲ - ۴۲۲
	۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۴۷
	۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۱۸ - ۵۹۷

۷۵۷

* مواضع و غیرہ *

قصہ جالندر - ۱۳۷ - ۳۰۸	جہانگیر بیگ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۴
(ازین صفحہ شروع چند اجزہ)	جہانگیر قلی خان - ۲۳۷ - ۳۹۸
(است) جام - ۱۸۷ - ۵۸۲	۴۶۲
جالقہ - ۴۳۰	جہان آرا بیگم صاحبہ
پرگنہ جدوار - ۵۵۲	شاہجہان - ۲۷۸ - ۳۹۶ - ۴۰۰

(۱۰۰۳)

۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵
 ۲۱۵ - ۲۱۴
 خانہ خان چتوریہ - ۹۲
 چغتیا خان - م - ۴ - ۱۱ - ۱۲
 ۱۹ - ۱۳ -
 قوم چغتیا اولاد چغتیا خان - ۲۱
 ۵۴ - ۵۵ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۴
 ۷۸ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲
 ۹۶ - ۹۴ - ۹۱ - ۸۵ - ۸۳
 ۱۲۳ - ۱۱۹ - ۱۱۴ - ۹۸
 ۱۲۲ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۴
 ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳
 ۲۵۰ - ۲۱۵ - ۱۷۱ - ۱۶۰
 ۷۳۲ - ۶۳۷ - ۲۸۰
 قوم چکان - ۳۰۲ - ۳۰۱
 چنگیز خان - م - ۴ - ۷ - ۸
 ۱۱ - ۱۰ - ۹
 چندر سین - ۷۵
 چنگیز ولد عذیر منصور خان - ۱۰۵
 راجہ چندراوت - ۴۸۵
 چنپت - ۵۶۸ - ۵۷۸ - ۵۹۱
 چندر بہان رای - ۷۴۰

جلال آباد - ۶۹۴ - ۶۹۹
 آب جمنا - ۱۴۳
 چلیہر - ۳۸۳
 قلعہ چلیہر - ۵۲۱ - ۵۳۹
 سرکار جونپور - ۷۲ - ۸۷ - ۹۰
 ۵۸۸ - ۲۱۹ - ۱۶۷ - ۹۴
 ۶۸۵ - ۶۴۲
 جودھ پور - ۲۳۶
 قلعہ جودھ پور - ۱۵۹
 جونا گڑھ - ۱۸۷ - ۱۹۵ - ۴۶۳
 قلعہ جور اگڑھ - ۵۱۲
 باغ جہان آرا - ۲۵۷
 جہانگیر آباد - ۳۰۶ - ۶۲۱
 قلعہ جہولہ - ۵۲۳
 دریای جیل - ۹۸
 بندر جیول - ۵۱۷ - ۵۳۷
 آب جلیکون (آسون) - ۶۳۳
 ۶۳۹ - ۶۴۸ - ۶۴۴ - ۶۶۱
 ۶۷۱

• حرف چ - مردمان •

چاند بی بی دختیر نظام الملک

قلعه چولي - ۶۱۵ - ۶۱۷ - ۶۱۹

پرگنه چوپره - ۵۱۶

* حرف حاء - مردمان *

حاجي خان - ۹۹

حافظ کشميري عابد - ۲۸۱

حافظ شیرازی - ۵۳۴

حداد - ۲۶۲ - ۳۵۸

مولانا حسامي قراکولي - ۲۲

حسن خان ميوٲي - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲

حسن تيمور خان بهادر - ۶۲

سلطان حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳

حسن پدر شیر شاه فرید - ۸۷

۸۸ - ۸۹

حسين خان جلوانی - ۱۱۰

شاه حسين - ۱۲۱

حسين قلي بيگ نوکر بيرم خان -

۱۴۶

حسن پٲي - ۱۹۳

سلطان حسين صفوي - ۲۰۴

خواجه حسن هروي - ۲۴۲

خواجه حسن ولد زين خان - ۲۴۶

چولين بهادر پسر ولدوز خان - ۷

* مواضع و غيره *

چانپانير - ۷۶ - ۷۷ - ۸۰

قلعه چانپانير - ۷۹

پرگنه چاندور - ۲۸۸ - ۵۲۴

چانده - ۲۹۳ - ۵۱۳ - ۵۱۵

۵۱۹ - ۵۲۲ - ۵۴۰ - ۷۴۶

قلعه چانده - ۵۲۳

چاکنه - ۴۳۵ - ۵۳۲ - ۵۳۷

قلعه چتور - ۷۳ - ۱۰۱ - ۱۷۳ - ۲۷۹

چتور - ۷۴ - ۱۷۰ - ۲۱۳ - ۲۱۶

۲۳۶

بلان چرکس - ۱۲

چمار کونده - ۴۹۶ - ۵۲۱

چنديري - ۹۳ - ۱۵۰ - ۴۱۸

قلعه چنديري - ۶۳

قلعه چنار - ۷۲ - ۸۱ - ۹۴ - ۹۵

چنار - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۱

آب چناب - ۲۵۲ - ۳۸۷

آب چنبل - ۳۱۵ - ۴۱۸

چوپره - ۴۳۷

- میرزا حسن پسر میرزا شاد رخ - ۲۵۰
 حمید الله خان - ۲۱۶
 میرزا حیدر چغتائی کاشغری
 حسن بیگ بدخشی - ۲۵۰
 مولف تاریخ رشیدی - ۲۳
 ۲۵۳ - ۲۵۲
 ۳۰۳ - ۳۵
 حسن خان شاملو حاکم هرات -
 حیدر خان امیر الامراء فضل - ۷۵
 ۲۵۹ - ۲۵۵
 میر حیدر معنائی - ۲۳۳
 حسن بیگ (دیگر) - ۲۵۶
 حسام الدین خان - ۳۰۶
 حسن محمد ۴۰۸ - (درین صفحہ)
 (محبوبہ است)
 حسین خان پسر خانجہان - ۴۱۷
 حسن خان پسر خانجہان - ۴۴۰
 حسینی - ۵۴۳
 میرزا حسن صفوی - ۶۴۲
 حسن بیگ خویش علی مردان -
 ۶۸۰
 حسن بیگ تورچی باشی شاد
 ایران - ۶۸۷
 حقیقت خان - ۴۴۹
 حمیدہ بانو بیگم مریم مکانی
 مادر اکبر پاد شاد - ۱۲۷
 (شفہ مہم)
 * مواضع و غیرہ *
 حاجی پور - ۱۸۳
 حجاز - ۶۵۴
 حسن ابدال - ۴۲۸ - ۴۱۹
 ۴۲۱ - ۴۹۳
 تالاب حسین ساگر - ۷۴۳
 حصار - ۳۴۵ - ۴۲۶
 حیدر آباد - ۲۹۳ - ۳۱۲ - ۳۴۳
 ۵۲۳ - ۵۱۶ - ۴۸۹
 ۷۴۲
 * حرف خاء - مردمان *
 خانی خان نظام الملکی محمد
 ہاشم ہاشم علی خان مؤلف

۱۱۱ - ۱۱۳ - ۱۱۵ - ۱۱۷	کتاب منتخب اللباب - ۱
۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱	۲۸۷ - ۳۰۸ - ۳۳۷ - ۳۶۹
۱۲۸ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲	۵۹۲ - ۵۹۳ - ۷۳۷ - ۷۳۹
۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷	خانه زاد بیگم همشیره فردوس
۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱	مکانی - ۳۳ - ۴۱
۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۹ - ۱۵۱	خان میرزا بنی عم فردوس
۱۴۸ - ۱۷۳ - ۵۵۳ - ۵۵۴	مکانی - ۲۱ - ۴۲
خان دوران بهادر نصرت جنگ	خان جهان بندیده - ۵۵
۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱	خان زمان امیر الامرا حاکم
۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵	میرتبه - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹	۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵
۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷	۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵	خان جهان حاکم بنگاله - ۱۸۴ - ۲۳۷
۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹	شاهزاده خانم دختر عرش
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳	آشیانی - ۱۸۴
۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	خان جهان لودی امیر الامرا
۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱	۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳
۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵	۳۵۷ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵
۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳	۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷	
۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱	
۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵	
۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹	
۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳	
۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷	
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱	
۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵	
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹	
۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳	
۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷	
۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱	
۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵	
۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹	
۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳	
۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷	
۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱	
۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵	
۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹	
۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳	
۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷	
۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱	
۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵	
۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹	
۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳	
۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷	
۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱	
۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵	
۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹	
۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳	
۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷	
۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱	
۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵	
۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹	
۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳	
۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷	
۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱	
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵	
۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹	
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳	
۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷	
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱	
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵	
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	
۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳	
۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۷	
۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱	
۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵	
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۴۹	
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳	
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷	
۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰ - ۵۶۱	
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵	
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹	
۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۳	
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷	
۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱	
۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵	
۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹	
۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳	
۵۹۴ - ۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷	
۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱	
۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵	
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۰۹	
۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳	
۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷	
۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱	
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	
۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹	
۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳	
۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷	
۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱	
۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۴۵	
۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹	
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳	
۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷	
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱	
۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵	
۶۶۶ - ۶۶۷ - ۶۶۸ - ۶۶۹	
۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳	
۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷	
۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۸۱	
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵	
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹	
۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳	
۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷	
۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱	
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵	
۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹	
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳	
۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	
۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱	
۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵	
۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۲۹	
۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳	
۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷	
۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱	
۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵	
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹	
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۳	
۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷	
۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱	
۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵	
۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹	
۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳	
۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۷۷۷	
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱	
۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵	
۷۸۶ - ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۸۹	
۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	
۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷	
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۱	
۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵	
۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹	
۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳	
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷	
۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱	
۸۲۲ - ۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۲۵	
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹	
۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳	
۸۳۴ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷	
۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱	
۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵	
۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹	
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳	
۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷	
۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۱	
۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵	
۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹	
۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳	
۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷	
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱	
۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵	
۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹	
۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳	
۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷	
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱	
۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵	
۹۰۶ - ۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۰۹	
۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳	
۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷	
۹۱۸ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱	
۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵	
۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹	
۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳	
۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷	
۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱	
۹۴۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۵	
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹	
۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳	
۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷	
۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱	
۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵	
۹۶۶ - ۹۶۷ - ۹۶۸ - ۹۶۹	
۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳	
۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷	
۹۷۸ - ۹۷۹ - ۹۸۰ - ۹۸۱	
۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵	
۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹	
۹۹۰ - ۹۹۱ - ۹۹۲ - ۹۹۳	
۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷	
۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱	

خانزمان پسر مهتاب خان - ۵۰۵ م / خسرو پسر جهانگیر پادشاه - ۲۲۷

۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۴۷۴ - ۴۷۱ - ۴۷۸ - ۴۸۰

۲۵۲ - ۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۴۹

۴۸۳ - ۴۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۷

۲۵۸ - ۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۳

۴۹۵ - ۴۸۶ - ۴۸۵ - ۴۸۴

۳۲۵ - ۳۰۷ - ۲۹۹ - ۲۷۸

۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۷ - ۴۹۶

۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۵۸ - ۳۳۷

۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۰۸ - ۵۰۷

خسرو بیگ جماعه دار یمن الدوله -

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۵۸۸

۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۲ - ۵۴۴

خسرو خان پسر نذر محمد خان

خان عالم لودی - ۴۱۷ م

۴۳۲ - ۴۲۶ - ۴۲۵ - ۴۲۴

سید خانجهان بهادر مظفر - ۴۹۱ م

۴۵۱ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴

۵۲۲ - ۵۱۶ - ۵۱۲ - ۵۰۷

۷۵۹ - ۷۱۶ - ۷۰۷ - ۶۹۵

۵۲۹ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴

خسرو خان - ۹۸ - ۹۹ -

۵۸۷ - ۵۸۵ - ۵۸۴ - ۵۸۳

خسرو خواجه - ۱۴۲ - ۱۳۵ -

۵۸۸ - ۵۸۹ - ۴۰۳ - ۴۱۷

خسرو خان بن ملک داؤد

۴۱۸ - ۴۱۶ - ۴۱۸ -

۵۹۲ - ۵۹۴ -

خانه زاد خان پسر سعید خان

میرزا خلیل پسر میرزا میران - ۱۷

۵۵۸ - ۴۴۳ - ۴۴۴ -

سلطان خلیل میرزا - ۱۹

خدمت پرست خان عرف رضا

شیخ خلیل درویش - ۸۳

بهادر - ۳۹۲ - ۳۹۵ - ۳۹۳ -

خلیفه سلطان شاهزاده ایران

۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ -

۵۷۴ - ۵۷۵ - ۱۷۲

خسرو شاه - ۳۸ - ۳۵ - ۳۴ - ۳۹ -

خلیل بیگ - ۳۴۴ - ۴۱۱ - ۴۱۲ -

خسرو گوکناش خان - ۴۸ م

خواص خان حبشی وزیر نظام

الملک - ۴۵۷ - ۴۶۱

حکیم خوش حال - ۴۶۶

خواجه خواند محمود - ۵۴۹

خواجه جان ایلچی - ۶۸۷

خواجه خان - ۶۹۸ - ۷۱۸

۷۲۶ - ۷۳۱

قاضی خرشمال قاضی القضاة -

۷۰۲

خیریت خان لیجاپوری - ۴۷۷

۴۸۳ - ۵۲۵

* مواضع وغیره *

صوبه خاندیس - ۷۹ - ۱۹۰

۱۷۰ - ۱۷۴ - ۲۱۳ - ۲۹۸

۳۲۱ - ۳۸۳ - ۴۲۴ - ۴۴۹

۵۷۰ - ۵۰۲ - ۵۴۰ - ۵۴۴

۴۷۲ - ۷۰۴ - ۷۱۷ - ۷۳۵

خانیور - ۴۹۳

ملک ختا - ۱۱ - ۱۵ - ۴۸

خچند - ۲۶

آب خچند - ۲۹

۴۱۳ - ۴۲۶ - ۴۵۸ - ۴۹۰

خلیل الله خان پسر میر میوان -

۳۷۲ - ۳۷۶ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۴۲۰ - ۴۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۶

۴۳۷ - ۴۴۱ - ۶۶۰ - ۷۰۰

۷۵۴ - ۷۵۹

سید خلیفه - ۴۶۲

میر خلیل الله یزدی - ۶۲۷

خلیفه سلطان شاهزادگ ماژندران

وزیر و داماد شاه عباس -

۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴

میر خلیل پسر اعظم خان - ۶۸۵

خنجر خان قلعه دار - ۳۲۰

۳۴۸ - ۳۸۳ - ۴۵۰

خواجه کلان بیگ - ۴۵ - ۴۹

۸۵ - ۱۴۱

سید خواجه - ۵۹ - ۲۱۳

خواند میر مورخ حبیب السیر -

۶۴

خواص خان - ۹۸ - ۱۰۴ - ۱۰۵

۱۰۶ - ۱۱۵ - ۱۶۴ - ۱۶۹

۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۵۵۲ - ۱۵۹۶ - ۱۸۴۰

شاهزاده محمد داراشکوه پسر

خجسته بنیاد (اورنگ آباد)

شاهجهان - ۲۸۱ - ۳۷۷ - ۳۸۱

(کهرکي) - ۲۵۵ - ۲۸۷

۳۹۴ - ۳۹۸ - ۴۷۱ - ۴۹۱

۴۸۹ - ۵۴۵ - ۷۳۹ - ۷۵۰

۵۰۳ - ۵۴۵ - ۵۵۰ - ۵۹۱

(شفک) - ۷۵۷ - ۷۵۵

۵۴۹ - ۵۷۹ - ۵۸۲ - ۵۸۴

خرامان - ۴ - ۱۲ - ۱۵ - ۳۳

۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۳۴ - ۳۷ - ۴۰ - ۱۱۷

۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۲۱ - ۶۴۱

۱۱۹ - ۱۳۸ - ۲۴۳ - ۳۲۷

۶۴۸ - ۶۷۴ - ۶۸۱ - ۶۸۵

۴۰۵ - ۵۵۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۵ - ۷۰۷

۵۹۱ - ۶۴۰ - ۶۸۴

۷۱۳ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸

خوارزم - ۱۵

۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲

چوزستان - ۱۵

۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶

خواص پور - ۸۸

۷۲۷ - ۷۲۹ - ۷۳۸ - ۷۴۰

پرگنده خوش آب - ۲۹۸

۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۸

خوست - ۶۱۵

دانش خان - ۲۸۳

خیر آباد - ۶۳

داراب خان برادر شه نوازخان -

۲۹۸ - ۳۰۵ - ۳۱۵ - ۳۱۶

* حرف ذال - مردمان *

۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶

شاهزاده دانیال فرزند عرش

۳۴۴ - ۳۵۴

آشیانی - ۱۷۶ - ۲۰۴ - ۲۱۳

داور بخش پسر خسرو - ۳۳۷

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۶ - ۲۳۲

۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱

۲۵۶ - ۳۵۰ - ۳۵۸ - ۳۸۱

دارا - ۵۴۲

۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۳

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۴ - ۳۵۵	هکیم داؤد تقرب خان - ۵۹۹
۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۲ - ۳۶۶	۴۰۶ - ۴۴۹ (شف ثاء)
۳۷۷ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۲	دانشمند خان بخشي - ۷۵۲
۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۹ - ۳۹۰	شيخ دبیر دبیر عادل شاه - ۴۶۴
۳۹۴ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱	درویش محمد اوزبک - ۱۴۸ - ۱۴۶
۵۲۴ - ۵۲۸ - ۵۳۰ - ۵۳۸	دریا افغان - ۳۲۹ - ۳۳۷
۷۴۸ - ۷۴۷ - ۷۵۵	دریا خان رهیلہ - ۳۹۱
میرزا دکھنی شہ نواز خان پسر	دریا خان لودی - ۴۰۱ - ۴۰۳
میرزا رستم صفوي - ۳۵۸	۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹
(شف ش)	۴۷۳ - ۴۷۴
دلور خان پسر دولت خان لودی *	درویش محمد - ۴۳۳
۴۷ - ۴۸	درگا داس راجپوت - ۴۳۷
دلور خان افغان صوبہ دار لاہور -	۴۳۸ - ۴۴۰
۲۴۸ - ۲۵۱	درگا اسلام قلبي پسر ججہار - ۵۱۹
دلور خان گاکر - ۲۷۹	درجن سال علي قلبي نبي پيرہ
دلور خان نظام الملکي - ۲۸۳	ججہار - ۵۱۹
۳۰۱ - ۳۱۸ - ۳۲۱ - ۴۰۷	دکنیان - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹
مید دلیر خان پارهہ - ۳۹۳	۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳
۴۱۱ - ۴۵۲	۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
دلیر ہمت - ۴۷۶ - ۴۸۵	۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۳۰۵
دلپذیر بانو بیگم دختر شاہ	۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۸
شجاع - ۴۹۵	۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۴۲۶

* مواضع و غیره

آب دریا - ۷۰۷

دشت قباچاق - ۱۲ - ۱۵

دکن - ۵۳ - ۷۷ - ۷۹ - ۱۲۴

۱۷۸ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۵

۱۹۶ - ۲۰۴ - ۲۰۹ - ۲۱۳

۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۲۵

۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۶

۲۳۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹

۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۷۱

۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۸ - ۲۸۲

۲۸۳ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۹۰

۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۴ - ۲۹۷

۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۷ - ۳۱۵

۳۱۷ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸

۳۴۷ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۷

۳۷۴ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۵

دل سوبها (نام فیل) - ۵۳۷

سید دلور خان فوجدار - ۵۸۰

دلایل خان پسر بهادر خان - ۶۹۵

هولتخان لودی (بے دولت) - ۴۵

۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۹

دودوبی بی مادر جلال خان - ۹۲

دولت خان لوهانی - ۱۱۰

دولت بیگ - ۱۴۹

دولت بیگ تھانه دار

پنجشیر - ۶۱۳

دولت خان - ۷۲۶

راجه دهیر - ۱۹۳

دیدال برادر رانامانگا - ۱۷۱

دیانت خان - ۲۸۶ - ۴۲۹

دیانت راو (دیگر) - ۴۶۲

راجه دیبی سنگهه - ۵۰۹ - ۵۱۰

دیانت رای پدشکار رای زایان -

۵۶۸ - (شف راء)

راجه دیوی سنگهه - ۵۹۸

دیندار خان قلعه دار - ۶۱۷

۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۰۵ - دولتآباد	۳۹۹ - ۳۹۲ - ۳۸۷ - ۳۸۶
۴۳۶ - ۴۲۶ - ۲۸۵ - ۲۸۳	۴۱۰ - ۴۰۳ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۴۹۰ - ۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۷۶	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۵۳۸ - ۵۳۰ - ۵۲۰ - ۵۱۹	۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۳۵ - ۴۳۰
۷۴۰ - ۷۳۴ - ۷۲۲ - ۷۰۱ - ۵۴۶	۴۴۵ درین صفحه ذکر قحط
۲۰۸ - ۲۰۵ - دولتآباد - قلعه	سال است تاریخش سال غم
۴۲۷ - ۳۹۹ - ۳۶۷ - ۳۲۰	۴۵۷ - ۴۵۲ - ۴۴۴ - ۴۴۳
۴۸۸ - ۴۷۸ - ۴۷۶ - ۴۳۶	۴۶۷ - ۴۶۱ - ۴۵۰ - ۴۵۹
۵۴۳ - ۵۲۱ - ۴۸۹	۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۶۹ - ۴۶۸
دارالمکدهلی - م - ۴ - ۱۵	۴۸۵ - ۴۸۴ - ۴۸۳ - ۴۷۷
۵۰ - ۴۹ - ۴۸ - ۴۶ - ۲۱	۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۶
۷۴ - ۷۳ - ۷۱ - ۶۸ - ۵۲	۵۰۷ - ۵۰۶ - ۵۰۲ - ۴۹۷
۱۰۶ - ۱۰۵ - ۹۸ - ۹۵ - ۸۲	۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۰۹ - ۵۰۸
۱۱۳ - ۱۱۲ - ۱۱۰ - ۱۰۸	۵۳۶ - ۵۳۳ - ۵۲۶ - ۵۲۵
۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۲ - ۱۱۴	۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۳۷
۱۳۱ - ۱۳۰ - ۱۲۶ - ۱۲۸	۵۵۴ - ۵۵۳ - ۵۴۶ - ۵۴۴
۱۳۷ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۲	۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۶۲ - ۵۶۱
۱۵۹ - ۱۴۴ - ۱۴۳ - ۱۴۱	۶۰۴ - ۶۰۱ - ۵۸۹ - ۵۸۲
۲۸۶ - ۲۸۰ - ۲۱۳ - ۱۶۵	۶۶۰ - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۸
۳۷۱ - ۳۴۲ - ۳۳۶ - ۳۳۵	۷۰۱ - ۶۸۳ - ۶۸۰ - ۶۷۴
۴۷۰ - ۴۶۸ - ۴۱۰ - ۳۸۲	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۱۴ - ۷۱۳
۵۰۳ - ۵۰۲ - ۴۹۲ - ۴۸۸	۷۵۸ - ۷۵۰ - ۷۳۵ - ۷۳۴

۵۴۰ - ۵۱۳

تصبۃ دیوانو - ۵۲۸

*** حرف ذ - مواضع وغیرہ ***

تالاب ذل - ۳۰۲ - ۳۵۵ - ۵۷۷

۵۷۸ - ۵۸۰ - ۶۰۹ - ۷۰۶

*** حرف ذال - مردمان ***

ذوالقدر خان - ۳۳۳ - ۵۵۳

۴۱۹ - ۴۶۰

ذوالفقار خان - ۵۴۹ - ۵۷۳

۴۷۴ - ۴۷۷ - ۴۷۸

ذوالفقار آقا - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱

*** حرف راء - مردمان ***

قوم راجپوت - ۵۲ - ۵۵ - ۶۰

۶۲ - ۶۳ - ۶۷ - ۹۷ - ۱۰۰

۱۰۱ - ۱۳۳ - ۱۷۱ - ۱۷۶

۱۷۷ - ۲۵۵ - ۲۷۹ - ۲۸۲

۳۰۵ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۳۵۹

۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸

۵۲۳ - ۵۵۱ - ۵۶۶ - ۵۸۲

۵۹۲ - ۶۰۷ - ۶۲۱ - ۶۷۲

۶۷۸ - ۷۳۴

قلعہ دہلی - ۱۳۰

دھود - ۲۹۶

پرگنہ دھول پور - ۳۲۸ - ۴۱۹

آب دھول پور - ۴۱۵

دھرنگانو - ۴۳۷

قلعہ دھارور - ۴۴۹ - ۴۵۱

دھارور - ۴۵۳ - ۵۲۹

قلعہ دھاراگیر - ۴۸۸

قلعہ دھامونی - ۵۱۰

دھامونی - ۵۱۰ - ۵۱۳

قلعہ دھرب - ۵۲۴

دھاراسیون - ۵۲۸

دیپال پور - ۴۷ - ۴۸ - ۱۲۳

قلعہ دیودمن - ۷۷

دیودمن (جزیرہ دیو) (کوکن

نظام شاہی) - ۷۷ - ۸۰

(شف ک)

دیپ - ۷۷

قلعہ دیوگیر - ۳۸۸ - ۵۱۲

۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۹	۲۰۹ - ۱۷۵
۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۷۴	راجہ رام سنگھ - ۱۸۳
۳۸۵ - ۳۸۴ - ۳۸۲ - ۳۸۱	راجہ علی خان برہان پوری
۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۸۰	۲۰۹ - ۲۰۸ - ۲۰۶ - ۱۸۸
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۸۳	۲۵۹ - ۲۱۳
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام داس کچھواہ - ۲۷۱
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	۴۰۷ - ۲۷۳
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	رای راز - ۴۱۸
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ چاند - ۵۱۹ - ۵۱۵ - ۵۱۳
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	۷۴۶ - ۵۲۲
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رای سنگھ - ۵۰۹ - ۵۰۹
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	۴۱۴
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	رای رایان دیانت رای - ۵۹۷
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	۴۸۳ - (شف دال)
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ راجروپ - ۷۲۰ - ۷۱۱ - ۷۵۰
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام سنگھ - ۷۵۹ ۴۹۱
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ سنگھ - ۷۵۹
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ راجروپ - ۷۴۱ - ۴۲۵
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام داس خان - ۵۷ - ۵۴ - ۵۵
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام چند والی تھہ - ۱۱۲
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام چند نگر کوت - ۱۳۰
۳۸۶ - ۳۸۵ - ۳۸۳ - ۳۸۲	راجہ رام چند حاکم کالنجور -

امام رضا - ۱۴۴ - ۱۴۷	شاه - ۴۴۳
آقا رضوان قلعه دار - ۴۹۵	میرزا رستم بن سلطان حسین نبیرگ
قاضی رکاب - ۳۷۲	شاه اسماعیل صفوی - ۲۰۴
رگه ناته داس پیشکار رای رایان -	میرزا رستم قندهاری صفوی -
۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۰ - ۷۰۱	۳۳۰ - ۲۷۶ - ۲۷۳ - ۲۳۷
۷۵۴	۴۹۵ - ۴۷۲ - ۳۹۸ - ۳۵۸
رن تهن (نام فیل) ۲۳۰ - ۲۳۱	۷۱۵ - ۵۹۶ - ۵۹۱ - ۵۶۸
رندوله خان پسر فرهاد خان -	رسول خان نوکر بیرم خان - ۲۳۸
۴۵۵ - ۴۵۲ - ۴۵۱ - ۴۵۰	رستم خان بهادر خانجهان - ۳۳۹
۴۹۶ - ۴۸۹ - ۴۵۸ - ۴۵۶	۵۸۹ - ۵۸۵ - ۵۲۲ - ۵۰۸
۵۲۸ - ۵۲۲	۶۹۵ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۶۳۰
قوم روس - ۱۰	۷۵۷ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷
رومی خان میر آتش - ۷۴ - ۷۵	۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
روپ متی (طبیعت پدمنی	۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۷
داشت) ۱۵۳ - ۱۵۲	۷۵۵ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵
روشن آرا بیگم - ۳۹۶	۷۵۹
رودما ابن عم بهرجی - ۵۶۴	رستم خان گرجی آدم شاه ایران
راجه روپ پسر راجه جگت سنگه	۵۹۰ - ۵۸۹
۵۸۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱ - ۶۳۹	رستم خان ولد خسرو نبیرگ نذر
روشن ضمیر واقع نگار - ۷۵۱	محمد خان - ۶۳۲ - ۶۴۱
روح الله خان - ۷۵۴	رشید خان عرف محمد بدیع -
ریحان شولا پوری - ۵۳۳	۷۲۲ - ۶۰۳ - ۴۵۸ - ۴۵۴

قلعہ رودولہ - ۵۲۳

روضہ ممتاز محل - ۵۹۶

رہتاس - ۸۱ - ۸۳ - ۸۸ - ۳۴۶

۳۵۴ - ۳۷۱

قلعہ رہتاس - ۹۵ - ۹۶

قلعہ رہتاس (دیگر) - ۹۸ - ۱۱۴

۱۲۳ - ۱۹۶ - ۲۵۲ - ۳۴۶

۳۵۳ - ۳۷۷ - ۳۸۱

آب رہتاس - ۳۸۵

رہیلہ - ۵۱۰

قصیدہ ریواری - ۱۰۸

ریگ بوم - ۶۲۸

* حرف زاء - مردمان *

قاضی زاہد - ۵۰۲

زبدہ مدعی سلطنت - ۳۹

زبدہ ست خان - ۳۴۶

زبدیل خان ایلچی ایران - ۳۰۶

۳۰۷ - ۳۲۷ - ۵۵۲ - ۵۵۳

شیخ زین الدین صدر - ۵۲ - ۵۸

زین خان کوکے - ۱۹۰ - ۱۹۱

۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

* مواضع وغیرہ *

رایسین - ۶۳

قلعہ رایسین - ۹۹

راجور - ۳۸۸

راجوری - ۴۳۵ - ۵۳۷

رای باغ موسوم بہ مرنضی آباد

۴۶۶ - ۴۳۰

راج محل بنگالہ - ۴۶۸

قلعہ رام سیچ - ۵۲۱

قلعہ راجدھیر - ۵۲۴

پرگنہ رانویر - ۵۶۴

آب راوی - ۵۷۱

سرکار رام گیر - ۷۴۹

رسول آباد - ۵۶۴

رنتنبہور - ۶۳ - ۹۹

قلعہ رنتنبہور - ۱۰۳ - ۱۷۳ - ۲۷۱

ملک رزم - ۱۵ - ۱۸۹ - ۳۲۳

۳۲۸ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۴

۵۷۸ - ۵۷۹ - ۶۶۹ - ۶۹۶

۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۲۹ - ۷۳۱

روہ - ۸۷

۴۷۳ - ۴۹۸

سبحانقلی خان (قلیچ خان پسر

نذر محمد خان) - ۶۱۱ - ۴۲۹

۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۵۵ - ۴۶۶

۴۶۹ - ۴۹۴ - ۷۰۳ - ۷۰۴

سیده دار خان - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۵۴ - ۵۲۲

شهر شکوه پسر دارا شکوه -

۵۶۱ - ۶۰۴

راجہ مترسال - ۴۲۶ - ۴۶۲

سر مست خان سربندی - ۱۰۹

سریاک (نام فیل) - ۲۹۴

راجہ سربلندرای صوبہ دار پرهان

پور - ۳۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۶

۳۵۷ - ۳۸۳

سردار خان - ۴۰۷ - ۴۳۱ - ۴۵۲

سرافراز خان - ۴۳۷ - ۴۵۵ - ۷۲۹

سیدی سرور - ۴۵۵

سر مست خان نبیرہ مبارز خان

۶۱۲

معید خان - ۱۰۵

معید خان گهر - ۱۹۱ - ۲۳۷ - ۳۳۵

زین العابدین - ۳۲۷ - ۴۸۸

میر زین العابدین برادر اسلام

خان - ۵۵۹

زین العابدین پسر محمد شجاع

۵۷۰ - ۶۱۸

* مواضع و غیره *

زمین داور - ۳۷ - ۵۵۸ - ۷۱۰

قلعہ زمین داور - ۶۸۹ - ۷۱۳

زیر باد - ۱۱

* حرف سین - مردمان *

ساجوجی بهوسلہ داماد جادو رای

۳۱۸ - ۳۳۵ - ۳۷۱ - ۳۷۶

۳۷۷ - ۳۸۷ - ۳۹۵ - ۳۹۶

۵۰۲ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۴

۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۳ - ۵۳۴

۵۳۹

سادات خان - ۴۲۹ - ۴۶۲

سادات بارہہ - ۴۳۹ - ۴۴۲ - ۷۲۶

ساررخان - ۶۵۵

سادات خان برادر اسلام خان

(۱۰۱۹)

۸۷ - ۹۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶	شیخ سعدی رح - ۵۴۷
سکندر خان بن شاه محمد	سعید خان بهادر ظفر جنگ
فرملی - ۱۰۹ - ۱۱۰	۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۸
سکندر شاه سور (احمد خان)	۵۴۹ - ۵۷۰ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۲۲	۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۴۹
۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰	۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴
۱۳۵ - (شف الف)	۷۵۹
سکندر خان اوزبک حاکم آگره	سلامی معزالله خان وزیر اعظم
۱۲۴ - ۱۲۹ - ۲۳۸	صاحب السیف والقلم - ۵۸۱
سکندر خان لوحانی - ۳۹۲ - ۴۱۹	۵۹۶ - ۵۹۷ - ۶۱۰ - ۶۱۸
سکندر ذوالقرنین - ۵۴۱ - ۵۴۲	۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۳۴
میرزا سلطان محمد پسر میرزا	۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۴۰ - ۶۴۲
میران - ۱۷ - ۴۲ - ۵۱ - ۵۳	۶۴۷ - ۶۸۱ - ۶۹۰ - ۶۸۴
سلطان علی - ۳۰	۶۸۶ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
سلیمان پسر حسن برادر شیر شاه	۶۹۳ - ۶۹۵ - ۷۰۰ - ۷۰۱
۸۸ - ۸۹ - ۹۰	۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹
سلیم شاه جلال خان پسر شیر	۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۴
شاه (اسلام شاه) - ۱۰۳ - ۱۰۴	۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۶ - ۷۳۷
۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۲۲	۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۵۴
۱۳۵ (شف ج)	۷۵۹
سلطان بیگم خواهر شاه طهماسب	سعادت خان - ۴۰۱ - ۴۳۴ - ۴۴۷
۱۱۸	سلطان سکندر لودی - ۴۵ - ۸۵

۲۷۹ - ۳۵۶	میرزا سلیمان بنی عم عرش
سیدل خان حبشی نایب عادل	آشیدانی - ۱۳۱ - ۱۶۳ - ۱۹۷
شاه - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۰۹	۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰
۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲	سلیمه سلطان بیگم خواهرزاده
سیف خان - ۲۶۰ - ۳۹۲	جنت آشیدانی - ۱۳۷ - ۱۵۱
۳۹۳ - ۵۶۴ - ۵۷۸	۲۲۳ - ۲۵۳ - ۲۶۸ - ۲۷۶
قوم سیوره ۲۹۳	میرزا سلطان - ۱۶۷ - ۱۶۸
سیوا پهر ساعو نواسه جادو رای -	حضرت شیخ سلیم سیکری قدس
۳۳۵ - ۴۷۱ - ۵۲۴	مهره - ۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۵۰
سیاوش امیر شاه صفی - ۵۵۵	۲۶۷ - ۳۲۴
۵۵۴ - ۵۵۷ - ۵۵۸	سلطان بیگم صبیح جهانگیر
سیدات خان برادر اسلام خان -	شاه - ۲۴۵
۷۱۷ - ۷۱۰	سلاطین غزنوی - ۴۰۲
سیف الله عرب - ۷۱۷	سلیمان شکوه پسر دارا شکوه -
	۵۱۳ - ۷۱۳ - ۷۲۲ - ۷۳۰
* مواضع و غیره *	سلطان محمد تغلق - ۶۳۳
سارنگ پور - ۶۳	سمندر خان - ۴۵۵
سانگازیر - ۱۴۶	سندرکب رای - ۵۰۷ - ۵۰۸
قلعه سامان - ۱۵۹	سونوچچین - ۹ - ۱۳
دریای سابرمتی - ۲۹۷	راجہ سورجن حاکم زندهنبور - ۱۷۳
سرکار سانوا - ۵۰۸	راجہ سورج سنگه - ۲۸۱ - ۲۸۲
قلعه سالیر - ۵۶۱ - ۵۶۳	راجہ سورجسل پسر راجہ باسو -

قلعه ستونده - ۴۵۴	دریای سند - ۱۴ - ۵۵
سرد رود تبریز - ۱۷	قصبه سنبه - ۴۴ - ۷۱
سرکار سرهند (سهرند) - ۴۶	۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۲۴
۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۷۱ - ۱۱۴	سند - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۲۵
۱۲۳ - ۱۳۲ - ۱۴۷ - ۱۶۸	۱۸۶ - ۱۹۶
۱۶۹ - ۱۸۵ - ۲۰۲ - ۵۸۰	سنبه - ۱۰۲
۵۹۶ - ۶۰۷ - ۶۱۷ - ۶۷۴	پرگنده سنگمیر - ۳۲۰ - ۵۲۴
سروچ سالوا - ۴۳۷ - ۵۱۶ - ۵۱۷	سنور - ۳۹۲
سری نگر - ۵۰۵	سند کهدر - ۴۲۸
قاعه حراک هون - ۵۲۷	سندره - ۴۳۹
سراب - ۶۱۵	تالاب سندره - ۴۴۱
سکندره (سکندر آباد) - ۱۴۳	بندر سورت - ۱۱ - ۱۷۷ - ۲۴۷
قصبه سلطان پور - ۸۸ - ۴۸	۲۸۷ - ۵۰۸ - ۵۴۶ - ۶۰۶
۳۳۸ - ۳۷۷ - ۴۳۷ - ۴۰۹	۴۷۸ - ۷۳۳ - ۷۱۳ - ۷۲۹
۵۶۳ - ۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۰۸	۶۰۸ - ۷۰۱ - ۷۵۳
۱۷ - ۱۶ - ۱۵ - ۲ - ۱۴	سوالک - ۱۲۴ - ۱۴۹
۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴	قلعه بندر سورت - ۱۷۷ - ۱۷۸
۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۴۱ - ۴۳	پرگنده سهرانو - ۸۸ - ۹۸
۴۴۵ - ۴۳۳	سیالکوٹ - ۴۸ - ۴۹
قلعه ممرقند - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱	سیدستان - ۱۱۷ - ۱۲۲
۳۲ - ۷۸	سیوگانو - ۴۳۲
سمو گده - ۵۹۸	سیهوان - ۵۴۸

۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۹
 ۳۵۸ - ۳۵۷ - ۳۵۶ - ۳۵۴
 ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۶۳ - ۳۵۹
 ۳۸۳ - ۳۸۲ - ۳۸۱ - ۳۷۷
 ۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۷
 ۴۰۲ - ۳۹۸ - ۳۹۵ - ۳۹۴
 ۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۰۴ - ۴۰۲
 ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۳
 ۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۴۷ - ۴۴۵
 ۴۴۵ - ۴۷۲ - ۴۷۰ - ۴۷۵
 ۴۷۶ - ۴۸۳ - ۴۸۷ - ۴۸۸
 ۵۰۹ - ۵۱۴ - ۵۱۴ - ۵۰۴
 ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۴
 ۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۳۱ - ۵۳۵
 ۵۴۷ - ۵۴۹ - ۵۴۳ - ۵۵۴
 ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۶ - ۵۵۵
 ۵۶۸ - ۵۷۳ - ۵۷۱ - ۵۶۸
 ۵۸۳ - ۵۹۱ - ۵۹۸ - ۵۹۹
 ۶۰۰ - ۶۰۵ - ۶۰۵ - ۶۰۶
 ۶۰۷ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۷
 ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۵ - ۶۲۶
 ۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۹

* حرف شبن - مردمان *

ابوالمظفر شهاب الدین صاحب

قران ثانی شاهجهان بادشاه

فردوس آشیانی * اصل نامش

محمد خرم - ۴ - ۱۵۶ - ۱۶۰

۱۶۵ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۳۱

۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵

۲۴۶ - ۲۵۰ - ۲۵۳ - ۲۵۴

۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰

۲۷۱ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸

۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۶

۲۸۸ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶

۲۹۷ - ۳۰۰ - ۳۰۴ - ۳۰۷

۳۱۳ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۵

۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹

۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳

۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷

۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱

۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵

۳۳۴ - ۲۵۸	۴۷۰ - ۴۶۹ - ۴۶۵ - ۴۴۲
شاه قلی خان - ۲۱۴ - ۳۵۴ - ۵۸۲	۴۸۲ - ۴۸۰ - ۴۷۹ - ۴۷۸
شاه بداغ خان - ۲۳۸	۴۸۹ - ۴۸۸ - ۴۸۷ - ۴۸۴
شاه بیگ خان قلعه دار خاندوران	۴۹۳ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۷۰۰
۲۵۵ - ۲۵۴ - ۲۵۸ - ۳۵۴	۷۰۱ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶
۵۳۰ - ۴۴۱ - ۴۵۱ - ۷۵۰	۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵ - ۷۱۷
شایسته خان ابوطالب خانجهان	۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۷ - ۷۳۰
بهادر خلیف یمین الدوله - ۳۹۹	۷۳۱ - ۷۳۸ - ۷۴۰ - ۷۴۲
۴۲۴ - ۴۲۴ - ۵۰۸ - ۵۲۰	۷۴۴ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۴
۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۴۴	۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۰
۵۶۸ - ۵۸۴ - ۶۰۵ - ۶۰۱	میرزا شاه رخ پسر تیمور - ۱۶
۶۱۰ - ۶۱۸ - ۶۱۱ - ۶۱۲	۱۷ - ۱۸
۶۸۳ - ۶۹۳ - ۷۱۳ - ۷۴۱	سلطان شاه رخ میرزا پسر میرزا
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹	ابوسعید - ۱۹
۷۵۰ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶	شاه بیگ - ۳۴ - ۳۷
(شف - الف)	شاه رخ خان افشار - ۴۲
شاه عالم خلد منزل - ۴۰۴	شاهم بیگ (جوان خوب) - ۱۳۸
(شف عین)	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
شاه قلی گرز بردار قاتل خانجهان -	شاه میرزا - ۱۶۹
۴۴۲	میرزا شاه رخ نبیره میرزا سلیمان
شاه عالم بخاری - ۵۴۷ - ۵۹۵	بنی عم عرش آشیانی - ۱۸۸
امام شاه مردان - ۶۲۹	۱۹۰ - ۲۰۳ - ۲۳۷ - ۲۵۰

شرف الدين اتاليق - ۱۱۷	شادمان بيگ قلعه دار - ۴۵۴ - ۴۶۸
ميرزا شرف الدين حسيني -	شاه قلي آندم شاه ايران - ۴۸۴
۱۵۹ - ۱۴۵ - ۱۴۳ - ۱۴۱	۴۸۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴
شريف السلک - ۳۲۹ - ۳۸۳	شادي بيگ ازبک - ۴۸۸
شرزه خان - ۴۲۹	شاه وردی بيگ ايلچی شاه
شريف مکة معظمه - ۵۹۴ - ۴۰۷	عباس - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۹
۴۸۵ - ۷۰۲ - ۷۰۸ - ۷۳۱	ملا شاه بدخشي - ۵۴۹ - ۷۰۴
شرف الدين ابی السلک -	شاعر هندي - ۷۰۴
۷۴۵	شجاع خان امير شیر شاه (رستم
ملا شفيه ای يزدي - ۷۰۳	خان شد) - ۹۹ - ۱۰۵ - ۲۳۸
شکرتالسا بيگم عمه شاه جهان -	۲۷۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶
۴۱۴	محمد شجاع پسر شاه جهان
ملا شمس الدين معماي - ۴۱۴	پادشاه - ۲۸۴ - ۳۰۴ - ۳۹۴
شمس الدين فوکر ميرزا کامران	۳۹۸ - ۴۹۳ - ۴۷۲ - ۴۷۵
(خان اعظم) - ۸۷ - ۱۳۷	۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۴۹۵
۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۴۱	۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰
شمس توشکچي (خوشخبر خان)	۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۵ - ۵۵۷
۲۵۲	۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰
شمشیر خان - ۴۰۱ - ۴۷۵ - ۴۶۱	۵۷۲ - ۵۸۸ - ۶۱۸ - ۶۱۱
شمس خان دزماذ خانچهان - ۴۱۷	۶۱۴ - ۶۴۵ - ۶۸۵ - ۷۱۳
شمس الدين بني مختار - ۴۰۹	۷۴۱ - ۷۵۸
۴۳۱ - ۴۳۴	ميدک شجاعت خان - ۴۲۴ - ۵۲۱

شیدبازي خان ازبك - ۳۰ - ۳۱	میر شمس الدين - ۷۴۸
۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶	شهباز خان - ۱۰۵
۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳	شهاب الدين خان - ۱۳۵ - ۱۴۴
۱۳۸ - ۱۴۴	۱۹۵ - ۲۳۸
شیخ الاسلام - ۴۱	شهباز خان کنبو - ۱۸۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸
شیر خان افغان (شیر شاه)	شهریار پسر جهانگیر شاه - ۲۷۱
نامش فرید پسر حسن - ۷۰	۳۰۷ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۲
۷۱ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲	۳۳۵ - ۳۴۴ - ۳۴۹ - ۳۷۸
۸۳ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸	۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳	۳۹۲ - ۳۹۳
۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸	شه نواز خان پسر خانخانان -
۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۳	۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶
۱۰۴ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۱۱۳	۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۸ - ۴۲۹ - ۵۰۴
۱۱۵ - ۱۲۶ - ۱۷۵ - ۳۴۶	شهباز خان لودي - ۲۹۷ - ۴۵۵
شیر محمد خواجه - ۱۴۶ - ۱۴۸	۴۵۸
۳۷۰ - ۳۷۱	شه نواز خان صفوي ميرزا دکهنی -
شیر خان پسر عدلي شاه - ۱۵۴	۵۲۸ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۴
ملا شیري مشهور - ۱۹۳	۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۱۱
شیر افغن خان (علي قلي ترک)	۶۴۲ - ۶۷۴ - ۹۸۳ - ۷۵۳
استجلو (۲۵۷ - ۲۴۵ - ۲۴۶)	۷۵۴ - ۷۵۹ - (شف دال)
۲۴۷ - ۲۷۱ - ۳۰۷	شهاب الدين سام عرف معز الدين
شیر بهادر - ۳۱۸	غوري - ۵۹۲

۱۷۰ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵

۱۸۶ - ۱۸۹ - ۲۳۶ - ۲۵۲

۲۴۳ - ۳۴۴ - ۴۴۴ - ۵۴۵

شروان - ۲۶۲

دریای شرقی - ۳۱۳

پرگنه شکر پور - ۵۹۵

بلاد شمالی - ۲۳۶ - ۴۴۶

دریای شور - ۱۹۵ - ۴۶۱

قلعه شولا پور - ۳۵۵ - ۴۵۱

۴۶۲ - ۵۱۷ - ۵۳۲

شولا پور - ۴۶۷ - ۵۲۷ - ۵۳۷

شهر مبرز - ۱۳

شیراز - ۲۰۰

*** حرف صاد - مردمان ***

صادق محمد خان اتالیق - ۲۰۳

۲۱۲

صالحه بانو بیگم بنت قاسم خان

عرب (بن شاه سید) - ۲۵۹

صادق خان میر بخشی - ۳۶۲

۳۶۷ - ۳۹۰ - ۳۹۹ - ۴۹۱

شاه صفوی - ۱۱۹

شیرخان - ۳۵۲ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۲۶

شیراندا خان - ۳۵۶

شیرزاد خورشید خان عالم - ۴۴۰

شیرورام پسر گلان راجه بیتهلداس -

۷۰۸

*** مواضع و غیره ***

ملک شام - ۱۵ - ۱۲۲ - ۶۶۹

شاه رخیده - ۱۹

حصار شاد من - ۴۳ - ۴۴

۶۱۱ - ۶۲۰

قلعه شاهجهان آباد - ۱۶۵

نصبه شاه پور - ۲۰۸ - ۵۱۲

۵۱۵ - ۵۲۷

شاهجهان آباد - ۲۴۰ - ۲۹۴

۶۲۱ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲

۷۳۵ - ۷۵۷

شاه آباد - ۳۸۲

قلعه شاه پور - ۵۱۲

شالی مار - ۵۹۵

ولایت شرقی - ۸۳ - ۱۰۲

۱۵۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹

* حرف طاء - مردمان *

طالبای کلیم شاعر - ۴۰۴

۴۱۱ - ۴۴۴

ظاهر خان ۷۳۰

طنبرای مشهدی - ۳۵۵ - ۳۵۴

۴۰۹ - ۴۰۸ - ۵۷۸

شاه طهماس صفوی شاه ایران -

۷۰ - ۱۱۵ - ۱۱۷ - ۱۹۱

۲۹۳ - ۲۹۵ - ۴۷۱

طهمورث پسر شاهزاده دانیال -

۳۵۸

* مواضع و غیره *

طلاق بستان ۵۷۵

* حرف ظا - مردمان *

ظریف فدائی خان - ۵۷۴ - ۵۷۵

ظفر خان گجراتی - ۱۸۶ - ۱۸۷

۱۸۸

ظفرخان عرف ابوالحسن - ۴۰۱

۵۴۷ - ۵۵۴

شاه صفوی ایران - ۲۳۷ (غالباً

شاه عباس باشد) (شغب عین)

سید صفی بارهه - ۲۹۷

صفی خان دیوان (سیف خان)

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

شاه صفی صفوی قائم مقام شاه

عباس - ۴۱۹ - ۴۵۴ - ۴۷۳

۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۵۵۷

۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۴ - ۵۶۷

۵۶۹ - ۵۷۵ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۲۰

صفدر خان - ۳۸۲ - ۴۷۳

۵۴۴ - ۶۰۸

صفی قلیخان سپاه منصور - ۵۹۸

سید ملایت خان بارهه - ۳۱۸

۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

صفی علی - ۴۲

* مواضع و غیره *

صفا پور - ۶۰۹

* حرف ضاد - مردمان *

ضیاء الدین خان - ۷۲۶

۵۲۲ - ۵۲۰ - ۵۱۷ - ۵۱۴

۵۳۰ - ۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۲۳

۵۳۷ - ۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۳۱

۷۳۱ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳

۷۵۷ - ۷۵۴ - ۷۴۳

میرزا عابد درویش - ۲۴۷

سید عالم بارهه - ۱۶۱

عارف غلام جهان آرا بیگم - ۴۰۰

۴۰۷ - ۴۰۴

عاشور قلپی - ۴۵۱

خواجه عابد ملازم نذر محمد

خان - ۴۵۷

عاقل خان خوافی - ۴۷۸

قاضی عارف - ۷۴۸

قاضی میر عادل - ۷۴۹

عبد الرزاق بن الغنیگ - ۳۸ - ۳۹

عبد الله صف شکن - ۳۸ - ۳۹

میر عبد العزیز - ۴۸

عبد العزیز قراول - ۵۷

عبد القادر بداونی مورخ - ۲۸ !

۱۹۸ - ۱۹۷

عبد الرحمن پسر سکندر شاه - ۱۳۵

ظفر نشان (نام فیل) - ۵۳۸

ظفر خان ولد خواجه ابوالحسن

۵۸۷ - ۵۹۵ - ۶۰۸

* مواضع و غیره *

ظفرنگر - ۴۸۹

* حرف عین - مردمان *

شاه عالم بهادر شاه خلد منزل -

۷۷ - (شف شین)

عادل خان پسر کلان شیر شاه

۱۰۴ - ۱۰۳

عادل شاه بیجاپوری - ۲۰۴

۲۰۷ - ۲۱۵ - ۲۱۴ - ۲۲۰

۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۴ - ۲۹۶ - ۳۲۲ - ۳۴۳

۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹

۳۵۰ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۴۵۰

۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۸ - ۴۶۲

۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۶ - ۴۷۲

۴۷۳ - ۴۷۷ - ۴۷۹ - ۴۸۳

۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۵ - ۴۹۶

۲۷۳ - ۲۷۱ - ۲۶۰ - ۲۶۷	عبد الرحمن (صاحب حکومت)
۲۷۸ - ۲۷۶ - ۲۷۵ - ۲۷۴	۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
۳۱۶ - ۲۸۸ - ۲۸۶ - ۲۷۹	میر عبد اللطیف قزوینی استاد
۳۳۵ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۷	عرش آشیانی - ۱۴۵
۳۳۹ - ۳۳۸ - ۳۳۷ - ۳۳۶	میرزا عبد الرحیم (منعم خان)
۳۵۴ - ۳۵۳ - ۳۴۷ - ۳۴۵	دیوان (میرزا خان) (خان)
۴۰۷ - ۴۰۰ - ۳۹۲ - ۳۵۷	خانان (وزیر الملک پسر ییمر)
۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۶ - ۴۰۹	خان - ۱۵۱ - ۱۴۸ - ۱۸۷ - ۱۸۸
۵۰۹ - ۵۰۷ - ۴۵۳ - ۴۴۲	۱۹۷ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶
۵۱۹ - ۵۱۵ - ۵۱۳ - ۵۱۲	۲۱۱ - ۲۱۰ - ۲۰۹ - ۲۰۸
۵۷۱ - ۵۶۸ - ۵۴۵ - ۵۲۰	۲۱۶ - ۲۱۵ - ۲۱۳ - ۲۱۲
۵۹۸ - ۵۹۶ - ۵۹۱ - ۵۷۸	۲۲۰ - ۲۴۵ - ۲۴۸ - ۲۵۹
۴۱۹	۲۷۶ - ۲۶۵ - ۲۶۲ - ۲۶۰
شیخ عبدالحق دهلوی - ۲۳۹	۲۸۲ - ۲۹۲ - ۲۹۷ - ۳۱۵
۵۵۱	۳۱۶ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۳۰۸
ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم	۳۴۴ - ۳۵۰ - ۳۸۲ - ۳۸۶ - ۴۰۹
(الملک - ۲۴۰)	عبد الله خان ازبک - ۱۶۱ - ۱۶۵
عبد الرحیم دیوان لاهور - ۲۵۱	۱۸۹ - ۲۳۸
۲۵۳ - ۲۵۲	خواجہ عبد الصمد شیرین قلم
شاه عباس صفوی والی ایران -	۲۱۹ - ۲۵۳
۲۹۶ - ۲۹۰ - ۲۵۶ - ۲۵۵	خواجہ عبد الله مخاطب بعبد الله
۳۰۵ - ۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۳	خان فیروز جنگ - ۲۲۰ - ۲۲۷

۵۲۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۳۸

۵۴۰ - ۵۴۳ - ۵۴۵ - ۵۴۸

سید عبدالوہاب خاندیسی - ۵۴۱

۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵

۴۰۱

ملا عبدالسلام لاہوری - ۵۵۱

عبدالوہاب خان - ۵۵۹

عبد الرحیم بیگ اوزبک - ۵۷۱

سید عبد القادر جیلانی رح

۵۷۷ - ۷۰۳

شاہ عباس ثانی بعد شاہ صفی

۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۲۰ - ۶۴۰

۶۴۲ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴

۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷

۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۳

۶۹۴ - ۶۹۹ - ۷۲۳ - ۷۲۸

عبدالصمد عمودی سفیر شریف

۵۹۶ - ۵۹۷

سید عبدالرسول بارہہ - ۶۰۳

میر عبد اللہ زرین رقم ترمذی

۶۰۵

عبدالعزیز خان امیر بلخ پسر

۵۱۹ - ۵۷۲ - ۵۵۲ - ۵۵۳

۵۵۴ - ۶۲۷ - ۴۹۹

(شفص)

سید عبد اللہ خان بارہہ سیف

خان - ۲۹۱

عبد العزیز خان قلعه دار قندھار

۳۰۷ - ۵۵۳

قاضی عبد العزیز - ۳۳۴ - ۳۳۵

۳۳۶ - ۳۴۳

عبد الخالق خوانی - ۳۷۲

خواجہ عبدالصمد فاضل - ۳۷۲

خواجہ عبدالرحیم ایلچی - ۳۸۷

۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۶

عبد الحمید لاہوری مولف پادشاہ

نامہ - ۴۰۳ - ۴۰۷

عبد اللہ خان دیگر - ۴۹۱

شیخ عبدالرحیم ملازم یمین الدولہ

۴۵۵

عبد الرسول پسر فتح خان - ۴۶۷

۴۷۵ - ۴۸۷

عبد اللہ خان ولد خانجہان - ۴۹۸

میر عبد اللطیف - ۵۱۷ - ۵۱۹

خواجہ عرب بخشی فوج - ۱۹۳	نذر محمد خان - ۶۵۸ - ۶۱۱
ملا عرفی شیرازی - ۲۰۰ - ۲۴۱	۴۶۷ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۴۰
م ۹۴	۴۶۱ - ۴۶۴ - ۴۶۷ - ۴۶۹
ملا عراقی مشہدی - ۲۴۲	۴۷۵ - ۴۷۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
عرب دست غیب - ۳۵۹ - ۳۶۲	۴۹۴
میرزا عزیز کوکھ خان اعظم - ۲۵۶	عبد النبی پسر خاندوران - ۴۱۰
۲۵۷ - (شف الف)	عبد الرحمن پسر نذر محمد خان
عزیز خان پسر خانجہان - ۴۴۱	۴۳۵ - ۴۳۲ - ۴۴۱ - ۴۷۴
میر عزیز - ۴۴۰ - ۴۴۱	۴۹۴ - ۴۹۵ - ۷۰۳ - ۷۰۴
عزیز بیگ بدخشی - ۷۳۵	۷۰۷ - ۷۱۰
۷۳۶ - ۷۴۱	عبد اللہ خان والی توران - ۶۷۱
عسکری میرزا - ۴۴ - ۷۱ - ۷۹	عبد الغنی نائب کشمیر - ۶۰۰
۸۰ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۲۰	عبد اللہ بیگ - ۷۲۵
۱۲۱ - ۱۲۲	عبد الصمد خان - ۷۳۱
عطاء اللہ داماد فدائی خان - ۳۷۱	عبد النبی نوکر سعد اللہ - ۷۳۶
عظمت خان پسر خانجہان - ۴۱۷	عثمان - ۱۰۵
علی دوست طغائی قلعه دار	عثمان باغی - ۲۷۳
اند جان - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۹	عادل بادشاہ مبارز خان عرف
علی بیگ شب کور - ۳۸	عبدلی شاہ برادر زادہ شیرشاہ -
علی خان استجلو - ۴۲	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰
سلطان علاء الدین برادر سلطان	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴
ابراہیم - ۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۶۶	۱۲۳ - ۱۲۹

۴۱۹ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۱۵	۷۳ - ۷۳
۴۲۵ - ۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۲۰	امام علي مومى رضا رح - ۱۱۹
۴۳۵ - ۴۲۹ - ۴۲۸ - ۴۲۷	۵۴۴
۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۶ - ۴۳۵	علي قلي - ۱۲۴
۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۵۹ - ۴۵۸	علي شير ترکمان - ۱۵۱
۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴	ميد علي - ۱۷۳
۴۸۵ - ۴۸۲ - ۴۶۹ - ۴۶۸	شيخ علاء الدين نبیره شيخ سليم
۷۰۶ - ۷۰۳ - ۷۰۰ - ۶۹۴	کوکده کوشکناش خان ۲۵۰
۷۵۹ - ۷۱۷ - ۷۱۶	ميرزا علي اکبر شاهي - ۲۵۶
علي بيگ مردم علي مردان خان	علي مردان - ۲۷۵
۶۱۶ - ۵۹۷ - ۵۵۴	ميد علي بارهه - ۳۱۸ - ۳۱۹
۶۳۴ - ۵۹۵ - ۵۹۰	علي شير آدم ملک عنبر - ۳۴۴
۶۹۷	سلطان علاء الدين بهمني - ۴۸۸
علي قلي خان حاکم مرو - ۶۵۵	علي اصغر ولد محمد جعفر - ۵۱۱
۶۹۷	خواجه علاء الدين عطار - ۵۴۹
علي اکبر اصفهاني حاکم مورت	علي مردان خان پسر گنجعلي
۶۷۸	خان (اميرالامرا) - ۵۵۴ - ۵۵۲
عمر شيخ ميرزا پسر تيمور - ۱۶	۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۵
عمر شيخ ميرزا پسر ميرزا ابوسعيد	۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۷ - ۵۶۰
۲۲ - ۲۱ - ۱۹ - ۱۸	۵۸۲ - ۵۷۸ - ۵۷۲ - ۵۷۱
عماد شاه برار - ۷۹	۶۰۸ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۹۰
ملک عنبر حبشي نظام الملكي	۶۱۳ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۹

عراقین - ۱۵	۲۶۴ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵
عرب - ۹۰ - ۹۵ - ۲۳۴ - ۵۷۴	۲۷۴ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
۷۲۴	۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۱۷
علی مسجد - ۵۴۹	۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱
عنبرکوت - ۴۸۱	۳۲۲ - ۳۴۴ - ۳۴۷ - ۳۴۸
	۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۴
* حرف غین - مردمان *	۳۷۴ - ۳۸۲ - ۳۸۵ - ۴۰۰
غازی خان پسر دولت خان - ۴۷	۴۱۰ - ۴۲۵ - ۴۵۷ - ۴۶۰
۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۸۱	۴۶۱ - ۴۷۵ - ۴۸۱ - ۴۹۵
غازی آدم جلال خان - ۱۰۳	۵۳۲
میر غازی - ۲۵۳ - ۲۵۵ - ۲۵۶	عنبر قلعه دار - ۵۲۷
۲۷۴	عنایت الله پسر سعد الله خان -
غریب داس برادر رانا جگت	۷۰۸
سنگه - ۷۲۸	عوض خان قاتشال - ۵۵۴
سید غلام محمد - ۴۰۳	عیسی خان نیاززی - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵
غلام رضا آدم ایران - ۷۱۳ - ۷۱۴	۱۰۵ - ۱۱۰ - ۳۹۳ -
شاه غوث - ۱۴۳	
غیاث الدین علی بخشی - ۱۷۳	* مواضع و غیره *
غیاث بیگ دیوان - ۲۴۱	عجم - ۲۱ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶
غیاث بیگ ولد خواجه محمد	۱۳۲ - ۲۳۴ - ۷۲۴
طهرانی (اعتماد الدوله) -	عراق - ۷ - ۱۸ - ۱۲۰ - ۱۳۸
۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷	۲۹۵ - ۴۰۳ - ۴۵۰ - ۴۵۲

شاه فتح الله شیرازی مخاطب

بعضدالدوله - ۱۸۸

فتح لشکر (نام فیله) - ۲۲۴

میر فتح الله شیرازی - ۲۴۲

فتح خان پسر عذیر (هیبه مالار

نظام الملک) - ۳۸۳ - ۴۵۷

۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۷

۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۵ - ۴۷۶

۴۷۷ - ۴۸۰ - ۴۸۲ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۱

میر فتح آدم شاه صفی - ۵۷۵

فخرالدین کوتوال - ۸۲

فخرالدین مشهدی داماد میرزا

کامران - ۱۲۲

فدائی خان میر تنک - ۳۳۴

فدائی خان - ۳۵۷ - ۳۶۱

۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۳۷۱

۳۸۷ - ۴۱۸ - ۵۶۹

فریدون - ۷

فردوسی مولف شاهنامه - ۷

فرنگیان - ۱۱ - ۷۷ - ۳۰۸

۳۰۹ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰

(شف الف)

غیاث الدین - ۲۸۸

غیری کلان (نام توپ) - ۴۵۷

غیری خرد (نام توپ) - ۴۵۷

غیرت خان عرف کامکار - ۶۷۸

۶۸۱ - ۷۲۷ - (شف کاف)

* مواضع و فیه *

غار عاشقان - ۳۰

غزنین - ۱۸ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷

۵۵۶ - ۵۹ - ۱۲۰ - ۵۵۶

۵۶۹ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۶۸۸

۶۹۱ - ۶۹۲ - ۷۰۰ - ۷۱۳

۷۲۷

غوربند - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۵۵

۶۷۵ - ۷۰۳

حصن غوربند - ۶۲۰

غور - ۶۴۱ - ۶۵۱

* حرف فاء - مردمان *

فاروقیان - ۲۱۵

فاضل خان - ۷۱۴

فولاد غلام میرزا شرف الدین

حسین - ۱۹۴

فولاد خان - ۳۴۹

میدی فولاد نظام الملکی - ۴۹۰

میان فهم غلام خان خانان عبدالرحیم

۳۵۰

فیروز خان پسر سلیم شاه - ۱۰۷

شیخ فیضی پسر شیخ مبارک

۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۴

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۳۸

۲۴۱ - ۲۵۴

فیروز شاه - ۳۰۴

فیروز خان حبشی - ۳۱۹

* مواضع و غیره *

فارس - ۱۵ - ۳۹۱

فتح پور (هیکری) - ۱۷۳ - ۱۷۵

۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۳

۱۸۶ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۶

۲۳۹ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۷۱

۲۹۷ - ۴۰۷ - ۵۹۸

فتح آباد - ۴۷۱

۴۷۳ - ۴۹۰

فریدون خان کابلی خالوی میرزا

محمد حکیم - ۱۶۸ - ۱۸۵

فرخ میر بادشاه - ۱۸۰

شیخ فرید بخاری میر بخشی

مرتضی خان - ۱۹۶ - ۲۴۸

۲۵۰ - ۲۵۴ - (شف مید)

فرید خان - ۲۶۲

فرنگی حکیم - ۳۱۱ - ۳۱۲

فرهاد خان پدر رندوله - ۴۵۰

۴۸۹

میدی فرجام - ۴۹۵ - ۴۹۶

شیخ فرید ولد قطب الدین خان

بخشی - ۵۵۲ - ۶۱۹ - ۶۸۳

فرهاد غلام علی مردان - ۶۱۱

۶۱۲

فریدون غلام علی مردان - ۶۱۶

۶۱۷

فرامت خان ناظر - ۷۰۲

فصیح خان - ۳۶۲

میر فصیح - ۷۴۴ - ۷۴۶

قاضي فضیلت (فضیلت) - ۹۸

(۱۰۳۶)

دارالملک فرغانه - ۲ - ۱۹ - ۲۲	قاسم حسین - ۸۵
۳۳ - ۲۸ - ۲۴	قاضي جهان - ۱۱۸
فريد آباد - ۲۵م	سلطان محمد قاسم فرشته - ۱۹۷
ولايت فرنگ - ۲۷م - ۳۰۹ - ۶۰۷	(شف ميم)
فردا پور - ۳۳۰ - ۳۳۷ - ۵۹۵	قاسم کاهي - ۲۴۲
قلعه فرنگ - ۳۷۱	قاسم خان عرب - ۲۵۹
باغ فرح بخش - ۵۹۵ - ۴۹۳	قاسم بيگ فرستاده داراي ايران
فراش - ۴۴۰	۳۲۳
فرو - ۴۹۰	قاسم خان برادر خواجه ابوالکسر
حصار فيروزه - ۸۷	۳۷۴ - ۳۹۸ - ۳۷۰ - ۴۷۱
باغ فيض بخش - ۴۰۸ - ۷۰۳	۵۴۷
۷۱۵	مير قاسم - ۴۷۱
<hr/>	
* حرف قاف - مردمان *	
قاجولي بهادر پسر تومنه خان	قاسم پسر خسرو نبيرگ نذر محمد
۱۳ - ۸	خان - ۴۵۱ - ۴۵۵ - ۴۷۳
قايدو خان بن بوخا خان - ۸ - ۱۳	قاسم خان - ۴۹۵
مولانا قاضي اندجاني - ۲۴ - ۲۵	قايم بيگ سفير - ۷۳۰ - ۳۱
۲۸ - ۲۶	قبل خان پسر تومنه خان - ۱
قاسم خان قوچين - ۲۸	قباد قلعه دار حصار - ۴۲۶
قاصد ترخان - ۳۱	قتلق محمد پسر نذر محمد خان -
قاسم بيگ نايب بهروزنج - ۷۹ - ۸۰	۴۳۱ - ۴۵۵ - ۴۵۱
	۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۱
	۴۶۲ - ۴۶۶

۵۵۲ - ۵۸۹ - ۶۱۹ - ۶۸۳	قرا خان پسر مغلخان - م
(شف جیم)	قراچار نویان از اجداد امیر
قطب فقیر مشهور به (خسرو	تیمور - ۱۰ - ۱۳
جعلی) - ۲۶۱	قرا یوسف ترکمان - ۱۷
قطب الملك - ۲۹۲ - ۲۹۳	قرا بهادر - ۱۶۵
۲۹۵ - ۳۴۳ - ۳۷۷ - ۴۵۴	قوم قزلباش - ۴۱ - ۴۳ - ۴۵
۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۱	م - ۱۱۳ - ۱۱۴
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۷ - ۵۳	۱۱۹ - ۱۲۰ - ۲۶۱ - ۳۲۶
۵۳۵ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۴۰	۵۵۸ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷
۵۴۱ - ۵۴۶ - ۶۷۹ - ۷۳۱	۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۰۹ - ۶۵۲
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳	۶۷۱ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۸
۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸	۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵	۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹
قلیچ خان اندجانی - ۱۷۳	۷۰۰ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۸
قلیچ خان حارس قلعه آگره -	۷۲۲ - ۷۲۴ - ۷۲۷
۲۱۸ - ۲۶۲ - ۴۵۴	قطب خان پسر شیر خان - ۷۲
قلیچ خان حاکم ملتان - ۵۵۴	۸۵ - ۹۵ - ۱۰۳
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۸۵	قطب الدین خان حاکم برده - ۱۸۷
۵۸۹ - ۶۰۹ - ۶۲۰ - ۶۲۶	حضرت خواجه قطب الدین - ۲۴۰
۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۵۰	قطب الدین خان انکه کوکلتاش
۶۹۶ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۰۰	خان (شیخ جیون) - ۲۴۵
۷۵۹	۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۴ - ۲۶۷

۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۹۹ - ۷۹۵

۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۰ - ۷۰۹

۷۲۲ - ۷۲۰ - ۷۱۹ - ۷۱۸

۷۵۷ - ۷۴۱ - ۷۲۹

قلعه قندهار - ۳۶ - ۳۷ - ۱۱۶

۱۲۵ - ۳۲۶ - ۳۵۵ - ۴۵۱

۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۸۹

۷۸۶ - ۷۹۲ - ۷۹۹ - ۷۱۷

۷۲۳ - ۷۲۷ - ۷۵۰

قلعه قندهارک - ۵۵۰

قنوج - ۷۳ - ۷۳ - ۱۰۹

*** حرف کاف - مردمان ***

میرزا کامران برادر همایون - ۵۰

۷۱ - ۸۲ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶

۸۷ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲

۱۲۶ - ۱۷۷ - ۲۵۳ - ۷۱۸

کامکار بیگ غیرت خان مولف

جهانگیرنامه - ۲۰۳ - ۲۱۶

۲۴۷ - ۳۲۵ - ۳۴۲ - ۳۴۳

(شف غین)

قنبر علی - ۲۹

میرزا قندهاری - ۲۷۸

*** مواضع و غیره ***

حوض قتلو - ۵۲۰

قنبدران - ۴۴

حصار قندز - ۲۲ - ۲۳ - ۴۲ - ۴۴

قندز - ۳۳ - ۴۲۰ - ۴۲۴ - ۴۲۶

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۵۰

قندهار - ۳۶ - ۴۷ - ۷۱ - ۱۱۵

۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۳۴

۱۳۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۶۱

۲۰۴ - ۲۲۷ - ۲۵۵ - ۲۵۶

۲۵۸ - ۲۶۳ - ۲۶۶ - ۳۰۷

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۴۷ - ۴۰۲

۴۵۵ - ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۵۳

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸

۵۶۹ - ۵۷۳ - ۵۸۹ - ۵۹۰

۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۷۳ - ۶۸۴

۶۸۵ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹

۶۹۰ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳

کاکاپندت نوکر خانخانان - ۴۹۹	کوتوال خان - ۳۷۶
کاما نام مرزبان گندهی (کاما	کوچ بهار زمیندار - ۵۶۰
سپهور - ۵۶۵ - ۵۶۶	قوم کهکراں - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۰۵
کاکرخان سردار - ۶۸۵ - ۶۸۹	۶۱۹
کارطلب خان - ۷۴۴	کهتر داس - ۳۳۷ - ۳۳۸
رانا کرن پهر رانای چنور - ۲۸۰	کهیلوجی دکنی - ۴۷۹
۲۸۱ - ۳۹۴	کیومرث (یانث اعلان) - ۳
کرن برادرزاده کشن سنگه - ۲۸۲	(شف یاز)
قوم کراس - ۲۹۷	کیسری سنگه ولد راجه جیسنگه
کرومه سلطان صبیح سلطان	۷۰۱ - ۷۰۲
پرویز - ۴۷۱	کیسر سنگه - ۴۴۷
راجه کشن سنگه خالوی شاه	دارالملک کابل - ۲ - ۱۲ - ۱۸
خرم شاه جهان - ۲۸۱ - ۲۸۲	۱۹ - ۲۲ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶
۵۹۷	۳۷ - ۳۸ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶
راجه کشتوار - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۳۰	۴۸ - ۴۹ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۸
۵۹۴	۶۳ - ۶۴ - ۶۷ - ۷۱ - ۹۸
کفاف - ۳۸۵	۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۰
کفش قلی خان تعیین کرده	۱۲۲ - ۱۲۵ - ۱۳۱ - ۱۳۴
نذر محمد خان - ۶۱۴ - ۶۵۵	۱۴۹ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷
راجه کلیانمل حاکم بیگانیر - ۱۷۵	۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۸۴ - ۱۸۵
خواجه کلان رئیس غور - ۶۵۱	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۵ - ۲۵۰
کولیان - ۲۹۷	۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۷ - ۲۵۸

(۱۰۴۰)

قلعہ کالجہ - ۷۲ - ۱۰۱ - ۱۷۵	۳۲۶ - ۳۰۳ - ۲۹۴ - ۲۶۲
کالجہ - ۷۲ - ۹۴ - ۴۴۰	۳۵۵ - ۳۵۴ - ۳۳۳ - ۳۲۷
کاشغر - ۱۳۲	۳۹۸ - ۳۷۷ - ۳۷۴ - ۳۵۸
سرکار کاپی - ۱۵۰ - ۱۵۵ - ۲۱۹	۴۰۵ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰
۴۰۷	۴۲۸ - ۴۲۶ - ۴۲۲ - ۴۱۰
قلعہ کارون - ۱۵۴	۵۵۵ - ۵۴۹ - ۵۷۲ - ۵۷۰
قلعہ گویل - ۲۱۲	۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۵
قلعہ کانگڑہ - ۲۹۷ - ۳۰۶ - ۳۲۵	۵۸۰ - ۵۷۳ - ۵۶۹ - ۵۶۸
کانگڑہ - ۵۸۳	۵۹۴ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۲
قلعہ کاندہ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۱	۶۱۷ - ۶۱۱ - ۶۰۸ - ۵۹۶
کاندہ - ۴۷۱	۶۲۷ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۱۹
کالاکوت - ۴۸۳	۶۴۲ - ۶۴۱ - ۶۳۸ - ۶۲۸
قصبہ کانٹی - ۵۲۷	۶۵۸ - ۶۴۸ - ۶۴۵ - ۶۴۳
قلعہ کانٹی - ۵۲۷	۶۷۶ - ۶۷۴ - ۶۷۳ - ۶۶۰
کالی پھینہ - ۵۴۰	۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۸۱ - ۶۷۸
کاشان - ۴۵۲	۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۸۷ - ۶۸۶
کامان بہاری - ۷۰۱	۷۱۵ - ۷۰۹ - ۷۰۰ - ۶۹۴
کٹل انتور - ۴۳۷	۷۱۷ - ۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۳
کٹل طول - ۶۲۳ - ۶۴۳	۷۵۵
کرمان - ۱۵	قلعہ کاشان ۲۹
کربلائی معلی - ۵۳ - ۱۴۷ - ۲۹۹	قلعہ کابل - ۳۵ - ۱۱۶ - ۱۲۱
کرارہ - ۵۲۰ - ۵۳۸	۱۳۱

قلعہ کلیانی - ۷۵۶	قصبہ کرنال - ۶۷۸
کمبل میڈر - ۱۶۱	کرناتک - ۷۴۵
کملاپور - ۵۲۷	صوبہ کشمیر - ۲۳ - ۱۰۵ - ۱۲۲
ضلع کوکن (نام سابقہ دیودسن) -	۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۴ - ۱۹۵
۷۷ - ۲۷۳ - ۴۵۵ - ۴۷۱	۱۹۶ - ۲۳۶ - ۲۵۶ - ۲۸۱
۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۳۲	۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳
۵۳۷ (شف دال)	۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۳ - ۳۲۴
قلعہ کوہ - ۴۳۱	۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۴۲ - ۳۵۰
قصبہ کولابور - ۵۲۹ - ۵۳۰	۳۵۵ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۸
دریای کوکن - ۵۳۷	۳۹۹ - ۴۰۸ - ۴۹۲ - ۴۹۳
کولاب - ۶۳۹	۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۴۶ - ۵۴۷
شہر کھنڈایت - ۷۷ - ۱۵۱ - ۱۷۷	۵۴۹ - ۵۶۱ - ۵۹۷ - ۵۹۹
۲۰۲ - ۲۹۴ - ۶۷۸	۵۷۰ - ۵۷۷ - ۵۷۳ - ۵۷۹
قلعہ کھیرلہ - ۲۱۲	۵۸۰ - ۵۸۲ - ۵۸۷ - ۵۸۸
کھوکی موسوم بہ خجستہ بنیاد	۵۹۵ - ۶۰۷ - ۶۰۸ - ۶۱۰
(اورنگ آباد) - ۲۸۵ - ۳۱۹	۶۱۷ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۴۵
۳۲۰ - ۳۴۷ - ۳۷۷ - ۴۸۸	۶۷۳ - ۶۸۵ - ۶۸۱ - ۷۰۵
(شف خاء)	۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۶
قلعہ کھتر - ۵۲۴	۷۰۷
قلعہ کھمرد - ۶۱۱ - ۶۱۲	کشن گنگا - ۳۰۰ - ۳۳۰
۶۲۶ - ۶۴۴	قصبہ کلانور - ۱۲۷
کھمرد - ۶۱۱ - ۶۵۸	قصبہ کلیانی - ۵۲۴ - ۵۲۵

* مواضع و غیره *

گجرات - ۶۸ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۹

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۱

۲۵۲ - ۲۹۹ - ۵۴۸ - ۵۴۷

۵۵۵ - ۶۴۱

گدهه - ۵۰۷

گدهی کاما - ۵۶۵ - ۵۶۶

۵۸۷ - ۵۸۸

آب گذر اکبر پور - ۳۵۱

گذر بابا پیاری - ۳۹۲

قلعه گرشک - ۵۵۸ - ۷۱۹

گهر - ۱۱۵ - ۱۹۱

پرگنه گلشن آباد - ۲۷۴ - ۵۲۴

گلکنده - ۲۹۵ - ۳۴۲ - ۳۴۳

۳۴۷ - ۵۱۴ - ۵۲۱ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۷

۷۴۸

قلعه گلبرگه - ۴۶۳

گلبرگه (احسن آباد) - ۴۸۸

۵۲۶ - ۵۲۸

گل بهار - ۶۱۴

* حرف گاف - مردمان *

گجراتیان - ۷۴ - ۱۸۳ - ۱۸۷

راجه گجسنگهه - ۳۹۲ - ۴۲۴

۵۶۱ - ۷۳۵

گچپت (نام فیل سفید) - ۴۱۱

گجموتی (نام فیل) - ۵۴۵

گرانبار (نام فیل) - ۲۳۰

راجه گردهر داس - ۴۲۶

گرجای زن جادو رای - ۴۲۷

گلرخ بیگم دختر میروزا کامران -

۱۷۷ - ۱۸۴

گنگا رام عامل - ۴۴۹

گنجعلی خان حارس قلعه قندهار

از جانب ساه عباس - ۵۵۴

گویند امیر راجه مالدیو - ۱۰۵

گویند داس وکیل راجه سورج

سنگهه - ۲۸۱ - ۲۸۲

گوپال داس برادر زاده راجه

سورج سنگهه - ۲۸۱

راجه گوپال سنگهه - ۳۴۰

گوختر سردار - ۵۵۶

آب گنگ - ۶۴ - ۸۴ - ۸۵ | لطف الله خان پسر سعید خان -

۶۶۳

۸۶ - ۲۰۹ - ۷۵۵

گوالیار - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶ - ۶۴ | لطف الله پسر سعد الله - ۷۰۸

۷۳۶

۹۹ - ۱۵۵ - ۲۲۳ - ۴۰۷

لعل بیگ (لاله بیگ) - ۲۱۹ | ۵۲۰ - ۴۱۸ - ۴۰۹

لعل بیگ (دیگر) - ۷۲۶ | قلعه گوالیار - ۵۵ - ۱۵۹ - ۱۴۲

خاندان لودی - ۷۲ | ۱۷۸ - ۲۸۰ - ۴۰۸ - ۴۹۱

لوحانیان - ۹۳

۵۷۸

لهراسپ برادر خانزمان پسر | ولایت گورکھپور - ۸۱

مهابت خان - ۴۷۶ - ۴۷۷ | بندر گوهره - ۲۹۲

۴۹۶ - ۷۰۸ - ۷۹۹ - ۷۲۲ | گوندوانه - ۲۹۳ - ۴۱۸ - ۵۱۲

۷۵۹ - ۷۵۴

۵۳۷ - ۵۱۳

گوندھا - ۵۱۴ - ۵۱۵

گهات رونکهره - ۳۰۵

گهات دیو - ۳۱۸

* مواضع و غیره *

دار السلطنه لاهور - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۴۹ - ۸۵ - ۹۸ - ۱۰۵

۱۱۱ - ۱۱۵ - ۱۲۳ - ۱۲۷

۱۳۵ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۶۸

۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۹۶ - ۲۴۶

۲۴۸ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲

۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۵ - ۳۰۶

۳۳۰ - ۳۵۰ - ۳۵۶ - ۳۸۱

* حرف لام - مردمان *

لاق ملک زن تاج خان - ۹۳ - ۹۴

لشکر خان (خواجہ ابراہیم حسن) -

۳۳۵ - ۳۸۳ - ۳۹۸ - ۴۰۰

۴۲۲ - ۴۷۰ - (شف الف)

لشکری پسر مخلص خان - ۴۱۲

لشکر خان بخشی - ۷۲۵ - ۷۳۰

۱۷۵ - ۱۶۰ - ۱۵۹ - ۱۰۰	۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۲
۲۵۵	۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۴ - ۳۹۳
ماہم آغا (اتک) - ۱۳۲ - ۱۳۵	۴۹۲ - ۴۹۲ - ۴۰۴ - ۴۰۲
۱۳۶ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۶۲	۵۴۷ - ۵۰۲ - ۵۰۱ - ۴۹۳
کنور مانسنکھہ ولد راجہ بھگوار	۵۶۶ - ۵۶۲ - ۵۴۹ - ۵۴۸
داس خسرپورہ جہانگیر شا	۵۸۰ - ۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۷
۱۸۹ - ۱۹۱ - ۱۹۷ - ۱۶۰	۵۹۶ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۷ - ۲۳۳	۶۱۷ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۷
۲۳۴ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۵۹	۶۴۳ - ۶۴۲ - ۶۲۱ - ۶۱۸
۲۷۳ - ۳۴۷ - ۴۲۶ - ۴۲۶	۶۶۰ - ۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۵
مادھوسنگھہ - ۴۳۷ - ۴۴۱ - ۴۶۱	۶۸۶ - ۶۸۵ - ۶۷۴ - ۶۷۲
ماناجی سردار بیجاپور - ۴۸۹	۷۰۳ - ۷۰۰ - ۶۹۴ - ۶۸۷
مالوجی دکنی - ۵۶۲ - ۷۴۵	۷۱۶ - ۷۱۵ - ۷۰۷ - ۷۰۴
۷۴۸ - ۷۵۹	۷۵۶ - ۷۲۸
مبارک خان لودی - ۴۷	قلعہ لاہور - ۲۵۳ - ۳۹۰ - ۵۶۶
مبارک خان افغان - ۱۵۱	آب لاہور - ۳۹۰
شیخ مبارک ناگوری پدر شیخ	لکھنؤ - ۶۳ - ۹۴
ابوالفضل - ۱۹۸ - ۱۹۹	لکھنؤ جنگل - ۱۱۴ - ۱۲۴ - ۱۳۹
۲۰۰ - ۲۴۱	لمغان - ۷۱
سید مبارک قلعہ دار رہناس -	
۳۴۶	* حرف میم - مردمان *
مبارزخان روہیلہ - ۶۰۴ - ۶۱۲	راجہ مالدیو (راجہ مازدار)

محمد شاه بادشاه ناصرالدين - ۲	حسين ميرزا - ۷۲ - ۷۳ - ۸۲
۵۹۲ - ۴۲ - ۴۰۴	۱۴۹ - ۸۴
ميرزا محمد ولد ميرزا جهانگير	محمد سلطان دختر زاد سلطان
۱۸ - ۱۴	حسين ميرزا - ۷۳ - ۸۲
سلطان محمد ميرزا پسر ابوسعيد	۸۴ - ۹۰ - ۹۲ - ۱۴۹
ميرزا - ۱۹ - ۲۹	محمد خان حاكم جونپور - ۹۰
سلطان محمود ميرزا پسر ابوسعيد	۹۱ - ۹۲
ميرزا - ۱۹ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۷	شاه محمد فرملي - ۱۰۹ - ۱۱۰
مولانا محمد قائم فرشته - ۲۳	محمد خان سور حاكم بنگاله - ۱۱۲
۲۱۶ - ۲۳۷ (شفق)	سلطان محمد ميرزا پسر گلان
محمد حسين گورگاني - ۲۳ - ۲۴	شاه طهماس - ۱۱۷
سلطان محمود خان - ۳۳ - ۳۴	شاهزاده محمد مراد پسر شاه
محمد مقدم داماد الغ بيگ - ۳۵	طهماس - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۳۲۶
محمد بيگ - ۳۶ - ۳۷	محمد علي خان - ۱۲۱
محمد علي شيباني - ۳۸	شاهزاده محمد حكيم ميرزا برادر
مير محمد - ۴۴	عرش آشياني - ۱۲۲ - ۱۴۳
شيخ محمد غوث - ۵۴	۱۴۴ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹
محمد سلطان ميرزا - ۵۹ - ۶۳	۱۸۵ - ۱۸۹
سلطان محمود نبيرد سلطان	حاجي محمد خان سيستاني
بهلول لودي - ۶۴ - ۸۱	۱۴۲ - ۱۴۴
۹۴ - ۹۵ - ۹۹	مرزا محمد حسين - ۱۴۹ - ۱۷۷
محمد زمان ميرزا نبيرد سلطان	۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳

(۱۰۴۶)

سلطان محمد برادرزاده قطب	شیخ محمد سلیم چشتی - ۱۷۳
الملك - ۲۹۶	سلطان محمد مراد فرزند عرش
محمد قلی افشار داروغه باغات	آشیدانی - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۲۰۳
کشمیر ۳۰۳	۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۸
میرسید محمد استاد مولف - ۳۰۸	۲۰۹ - ۲۱۲
محمد شریف وکیل - ۳۳۳	محمد قاسم خان کابلی - ۱۹۳
مکرم خواجه سرا - ۳۳۴	۱۹۵
محمد صالح - ۳۳۸ - ۳۴۵	محمد شریف امیرالامرا پسر
محمد جعفر پسر افضل خان	خواجه عبد الصمد شیرین قلم
۳۴۳ - ۵۱۱	۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۵۳
ملا محمد لاری - ۳۴۴ - ۳۴۷	محمد مراد خان - ۲۳۸
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۴۴	سید محمود خان - ۲۳۹
ملا محمد فاضل - ۳۷۲ - ۳۷۳	سید محمد جامه بانف - ۲۴۲
حکیم محمد حاذق - ۴۰۵	میرزا محمد ارزبلک - ۲۵۸
خواجه محمد صادق پسر خواجه	محمد صادق تبریزی نوکر شجاع
عبد الرحیم - ۴۰۶	مولف منهج الصادقین - ۲۶۳
سید محمد نبیرة سید مظفرخان	خواجه محمد طهرانی - ۲۶۳
۴۱۶	محمد تقی بخشی (شاه قلی
محمد خان نبیرة خان عالم لودی	خان (- ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۲۱
۴۱۷	۳۷۲
محمود خان نبیرة خان عالم	محل دار خان - ۲۸۳ - ۴۳۰
لودی - ۴۱۷	۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۲

خان - ۵۵۵ - ۴۲۰ - ۴۲۷	محمود خان پسر خانبهان - ۴۴۴
مکرب خان قلعه دار شاه ایران -	محمد علی بیگ رسول ایران
۵۵۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۲	۴۵۴ - ۴۵۲ - ۴۷۲
۴۹۵ - ۴۹۴ - ۷۲۷	محمد رضا فرزند مصطفی خان
محمد طاهر وزیر خان - ۵۴۲ - ۵۴۴	۴۶۴
محمد سلطان پسر اورنگ زیب -	محمد خان حارس قلعه کالنه
۵۷۲ - ۴۷۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲	۴۷۱
۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶	حاجی محمد جان قدسی
۷۴۷ - ۷۴۹	ملک الشعرا - ۴۷۱ - ۴۸۹
محمد پاشا وزیر اعظم قیصر روم -	۴۹۳ - ۵۰۳
۵۷۶	محمد معصوم کابلی (امد خان)
محمد شافی پسر سیف خان -	۴۷۲ - (شف الف)
۵۷۸	سلطان محمد تغلق - ۴۸۸
محمد یحیی پسر سیف خان -	میان محمد میر زاهد - ۴۹۳
۵۷۸	۵۰۲ - ۵۴۸ - ۵۴۹
محمد زمان طهرانی - ۵۸۸	محمد بیگ خوانی - ۵۱۴
میر محمد صالح مشکین قلم ولد	محمد حسین - ۵۳۱
میر عبد الله زرین رقم - ۴۰۵	محمد یار بیگ - ۵۴۴
محمد علی فوجدار - ۴۰۷	سید محمد رضوی - ۵۴۷ - ۵۴۸
سید محمد پسر خاندوران - ۴۱۰	سید محمد شاه عالم - ۵۴۸
سید محمد پسر خاندوران - ۴۱۰	قاضی محمد (اسلم) - ۵۵۰
میرزا محمد مشهدی - ۴۲۳ - ۴۴۷	محمد علی پسر علی مردان

محمد صدیق نوکر خسرو خان -	محمد بیگ توپچی باشی شاه
۴۲۴	ایران - ۷۱۲
محمد بدیع پسر خسرو خان -	محمد علی خان (دیگر) - ۷۱۳
۴۲۵ - ۴۴۵	محمد ابراهیم پسر علی مردان
محمد امین کتابدار آدم نذر	خان (ابراهیم خان) - ۷۱۷
محمد خان - ۴۳۵	محمد جعفر میر آتش (برق
محمد محسن کرمانی - ۴۴۵	انداز خان) - ۷۱۸ - ۷۲۰
محمد زمان مشرف - ۴۵۰	۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴
محمد مراد داروغه - ۴۵۰	۷۲۵ - ۷۲۹
محمد بیگ قلماق - ۴۵۸	میر محمد برکی - ۷۱۹
محمد طاهر خراسانی (صف شکن	محمد شریف عرب - ۷۲۶
خان) - ۴۶۸	محمد حسین پسر میر یوسف -
محمد اشرف پسر اسلام خان - ۴۷۴	۷۲۶
محمد غیاث - ۴۷۴	محمد سعید کاشغری - ۷۲۶
محمد سعید پسر سادات خان -	محمد صالح پسر خالغ شاه
۴۹۸	عباس - ۷۲۸
محمد سلیم قاضی القضاة - ۷۰۲	محمد ابراهیم آخته بیگی (اسد
سلیم محی الدین سفیر روم	خان) - ۷۲۸ - ۷۲۹
نبیر حضرت سید عبد القادر	محمد امین پسر میر جمله -
جیلانی - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸	۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳
محمد صفی پسر اسلام خان -	۷۵۲ - ۷۵۴ - ۷۵۵
۷۰۵ - ۷۰۹ - ۷۱۴ - ۷۴۰	محمد ناصر ملازم قطب شاه - ۷۴۲

۴۳۴ - ۴۳۱ - ۴۳۰ - ۴۲۹	۷۴۳
۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۷ - ۴۳۶	محمد بیگ ملازم محمد سلطان
۴۴۶ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۱	۷۴۵ - ۷۴۳
۴۸۰ - ۴۷۳ - ۴۷۱ - ۴۷۰	محمد امین متصدی بندر صورت
۷۲۹ - ۷۰۷ - ۷۰۱ - ۷۸۳	۷۵۱ - ۷۵۰
۷۵۸ - ۷۵۳	محمد رضای خراسانی - ۷۵۷
مرحمت خان بخشی - ۴۱۶	مخلص خان - ۳۴۶ - ۳۴۰
۴۲۵ - ۴۳۲ - ۴۳۱	۳۹۰ - ۴۱۲
مراری پندت وزیر عادل خان - ۴۸۴	سلطان مراد میرزا - ۱۹
۴۸۶ - ۴۸۹ - ۴۹۶ - ۵۰۰	مریم مکانی حمیده بانو - ۱۴۴
مرشد قلی خان فوجدار متهم - ۵۵۲	۲۱۸ - ۲۲۴ - ۲۲۹ (شف فاء)
مرشد قلی خان - ۷۱۴ - ۷۳۱	مرتضی خان بخاری بخشی شیخ
۷۳۴ - ۷۳۲	فرید - ۲۳۴ - ۲۵۱ - ۲۵۲
سلطان محمد مراد قیصر روم -	۴۸۹ - ۴۹۰ - (شف فاء)
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷	قوم مرهغه - ۲۵۵
۵۷۹ - ۷۰۳ - ۷۰۷ - ۷۰۸	محمد مراد بخش پسر شاهجهان
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱	۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۷ - ۳۹۸
مرتضی قلی خان ناظم مشهد -	۵۴۸ - ۵۷۳ - ۵۸۲ - ۵۸۳
۴۵۲	۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰
محمد مراد ایلچی - ۴۹۵	۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۰
مرتضی قلی خان قورچی باشی	۶۰۱ - ۶۰۹ - ۶۱۹ - ۶۲۱
شاه ایران - ۶۹۴ - ۶۹۷	۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۲۸

خواجہ معین الدین چشتی رح

۱۷۴-۲۴۵-۳۹۴-۵۳۹-۵۹۷

معتقد خان مولف اقبال نامہ

۲۱۶-۲۴۷-۲۸۷-۲۹۳

۳۰۱-۳۰۱-۳۷۱-۴۱۸-۵۶۷

معتقد خان - ۳۳۳

معتقد خان صوبہ دار ادیسہ -

۵۸۳-۶۸۵

محمد معظم پسر اورنگ زیب

۵۹۷-۷۲۸-۷۴۹

معز الملک دیوان مالوا - ۶۷۸

مغول پسر انجہ خان (مغول

خان) (مغل خان) - ۳ - ۴

۴-۲۱

قوم مغلان - ۱۰ - ۳۸ - ۴۴

۴۹-۵۴-۵۵-۸۳-۹۱

۹۶-۱۱۴-۱۲۵-۱۳۳

۱۳۳-۱۷۱-۲۰۷-۲۰۹

۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۶۹

۲۸۴-۲۸۵-۴۱۷-۴۳۱

۴۸۱-۶۹۷-۷۲۶-۷۳۲

سیدی مفتاح نظام الملکی حبش

مسعود میرزا - ۱۴۹ - ۱۷۸

ملک مسعود قافلہ باشی - ۲۶۴

حکیم مسیح الزمان عرف حکیم

مظفر - ۵۰۸

مصاحب بیگ خان ولد خواجہ

کلان - ۱۴۱ - ۱۴۴

مصطفی خان ولد ملا محمد

لاری - ۴۶۴

مصطفی پاشا وزیر قیصر روم - ۵۷۶

شاه مطاہر دکنی - ۱۳۷

سلطان مظفر گجراتی مظفر خان -

۱۷۵-۱۷۶-۱۹۶

مظفر میرزا والی برہانپور - ۱۸۴

مظفر خان - ۲۳۸ - ۳۹۸

میرزا مظفر حسین صفوی - ۲۶۰

۵۵۲

سید مظفر بارہہ (سید خانجہان)

۳۱۸-۳۱۹-۳۷۱-۴۰۷

۴۱۴-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۹

۴۳۰-۴۳۷-۴۳۹-۴۴۱

۴۴۲-۴۵۳

سید مظفر ملازم قطب الملک - ۷۴۵

۷۱۹ - ۶۹۲	خان - ۵۴۱ - ۵۳۹ - ۴۹۰
ممتاز محل (مهدي عليا)	مقرب خان - ۳۴۵ - ۳۴۲ - ۲۵۶
۳۹۳ - ۳۹۲ (ارچمند بانو)	۳۴۷
۳۵۹ - ۴۲۵ - ۴۰۰ - ۳۹۶	مقرب خان دکنی - ۴۳۰
۷۲۸ - ۵۹۶ - ۴۷۲ - ۴۶۸	۴۵۲ - ۴۳۱
منوچهر ولد ایرج - ۷	مکندر ای - ۵۹۵ - ۵۸۸ - ۳۴۴
منوچهر میرزا پسر میرزا سلطان	مکرم خان حاکم بنگاله - ۳۸۷
محمد - ۱۷	مکرم خان - ۵۱۷ - ۵۱۶
منگوقا خان پسر چنگیز خان - ۱۱	۵۳۴ - ۵۳۱ - ۵۲۷ - ۵۲۳
راجة منکت رای - ۵۵	۴۲۱ - ۵۹۶ - ۵۷۳ - ۵۳۷
منعم خان خانخانا - ۱۲۲ - ۱۳۱	۷۵۹ - ۷۰۰ - ۶۸۱ - ۶۷۸
۱۴۹	ملو خان حاکم مالوه - ۹۹
شاه منصور حاکم سرهند - ۱۸۵	ملتفت خان پسر اعظم خان -
میان منجو امیر نظام الملک	۷۰۶ - ۶۸۵ - ۶۱۹ - ۴۵۰
۲۰۵ - ۲۰۴	ملک ضبط (نام توپ) - ۴۵۷
منصور حبشی - ۳۰۵ - ۳۴۶	ملک میدان (نام توپ) - ۴۹۵
میر منصور بدخشی - ۳۶۲	۵۱۷
۳۶۷ - ۳۶۳	ملکدبانو همشیرة ممتاز محل
سید منصور نبیرة سید خانجهان	اهلیة سیف خان - ۵۷۸
۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۱۸	ملک دازد - ۵۹۲
حاجی منصور سفیر - ۶۲۷	ملوک چند مشرف - ۶۰۲
۶۳۸ - ۶۳۴	ملک حسن زمیندار قلدهار -

۳۵۲ - ۳۵۱ - ۳۵۰ - ۳۴۸

۳۵۹ - ۳۵۸ - ۳۵۴ - ۳۵۳

۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۶۰

۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۵ - ۳۶۴

۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹

۳۷۶ - ۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳

۳۸۱ - ۳۸۰ - ۳۷۹ - ۳۷۸

۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۳ - ۳۸۲

۳۹۱ - ۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸

۴۰۱ - ۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۰۶

۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۸ - ۴۱۷

۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰

۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴

۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۹

۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸

۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰

۵۰۴ - ۵۰۱

مهدی قلی قلعه‌دار شاه ایران -

۷۱۹

میرزا میران شاه پسر تیمور

۱۷ - ۱۶

قوم میواتی - ۵۲ - ۵۴ - ۵۵

موبد بیگ - ۱۴۱

قوم مواص - ۲۹۷

موسوی خان - ۳۳۳ - ۳۳۴

۵۹۹ - ۵۹۶ - ۵۸۱

راجه موهن داس - ۵۹۷

مودهوجی سردار دکنی - ۴۹۹

امام موسی کاظم امام روافض - ۵۹۳

حکیم مومنا - ۵۹۸ - ۶۰۶

حافظ مومن - ۷۰۱

موسی محمدار قطب شاه - ۷۴۲

۷۴۳ - ۷۴۴

مهرنگار خانم (قتلک نگار) مریم

مکانی والدۀ ماجدۀ فردوس

مکانی - ۲۱ - ۳۵

مهدی سلطان بنی عم بابر شاه - ۴۲

مهدی قاسم خان - ۲۳۸

مهابت خان خانکازان سپهسالار

۲۴۷ - ۲۵۹ - ۲۶۵ - ۲۷۱

۲۸۵ - ۲۹۴ - ۳۰۰ - ۳۲۶

۳۲۷ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۹ - ۳۴۰

۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴

۳۹ - ۶۳۳	۴۲ - ۱۳ - ۱۴۳ - ۷۰۱
ماژندران - ۱۵ - ۴۵۲ - ۴۵۵	راجہ میدنی رای زمیندار
صوبۂ مالوہ - ۴۷ - ۶۸ - ۷۵ - ۸۰	چندیری - ۶۳
۹۹ - ۱۰۵ - ۱۴۵ - ۱۵۲ - ۱۵۳	ملا میر محمد ملای خارجی - ۱۴۸
۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۵ - ۱۶۹	میدان مبارک شاہ - ۱۶۴
۱۷۰ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۸۹	میرزایان باغی - ۱۷۰ - ۱۷۳
۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۳ - ۲۰۸	۱۷۴ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۲۳۵
۲۳۶ - ۲۵۸ - ۲۷۷ - ۲۸۸	مولانا میرکلان ہراتی - ۲۴۵
۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸ - ۳۰۵	بابا میرک - ۳۵۷
۳۱۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۹۲	میر میران (احمد اللہ) - ۳۷۲
۳۹۸ - ۴۰۱ - ۴۰۷ - ۴۱۲	۴۲۷ - (شف الف)
۴۳۷ - ۴۶۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲	میرزاخان بن شاہنواز خان - ۵۰۶
۴۹۶ - ۵۰۲ - ۵۰۷ - ۵۴۴	۶۰۹ - ۶۱۹ - ۷۴۴ - ۷۴۵
۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰ - ۶۴۲	میرک حسین خوافی - ۵۰۸
۶۷۲ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۳	ملا میر ہروی خراسانی - ۵۵۱
۷۰۳ - ۷۰۵ - ۷۲۹ - ۷۴۱	میرخان میرتزلک - ۵۶۱ - ۷۰۲
ماندو (شادی آباد) - ۷۵ - ۱۰۲	۶۰۳
۱۰۵ - ۱۶۱ - ۲۰۴ - ۲۹۳	شیخ میر - ۷۴۵
۳۲۸ - ۳۳۳ - ۳۳۹ - ۳۷۷	
۳۹۲ - ۴۱۲ - ۷۰۳	
قلعہ ماندو - ۷۵ - ۷۶ - ۱۶۱	
۳۱۵ - ۵۳۸	
	* مواضع وغیرہ *
	ولایت مارواڑ الغہر - ۲ - ۷ - ۱۲ -
	۱۴ - ۱۵ - ۱۸ - ۲۲ - ۳۲

۶۸۳ - ۶۵۵ - ۶۵۲ - ۶۵۱

مصر - ۱۵

مصطفی آباد (چوہدرہ) - ۷۱۷

مغلستان (ترکسان) - ۴ - ۳

۱۹ - ۲۱ - ۳۳ - ۳۴ (شف تاء)

مکتہ متبرکہ - ۵۳ - ۲۳۹ - ۲۶۹

۵۵۱ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۶

۶۰۷ - ۶۸۰ - ۷۳۱

مونیہ ملتان - ۱۴ - ۴۶ - ۶۴

۱۲۳ - ۲۰۴ - ۲۶۵ - ۳۰۷

۳۹۸ - ۵۴۸ - ۵۵۳ - ۵۵۶

۵۵۷ - ۵۷۵ - ۵۹۴ - ۶۰۰

۶۰۴ - ۶۷۲ - ۶۸۰ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۰ - ۷۰۰ - ۷۰۳

۷۰۹ - ۷۱۳ - ۷۱۷ - ۸۲۷

۷۳۱

قلعہ مالوت - ۵۰

ملکاپور - ۳۱۸ - ۳۵۰ - ۴۹۵

قلعہ ملہیر - ۵۴۶ - ۵۶۱ - ۵۶۲

۵۶۴

سرکار منڈ مور - ۷۴ - ۷۷۸

قلعہ منصور گدھہ - ۴۳۶

ماژدار - ۱۰۰ - ۱۰۱

قلعہ مالکوت - ۱۳۵

قصبہ ماجن بجوارہ - ۱۴۹

متہرا - ۲۹۹ - ۵۵۲ - ۵۷۲

۶۰۷

مچھلی بندر حیدر آباد - ۳۱۲

حصار محمود آباد - ۷۶

محمود آباد - ۷۶ - ۳۹۳

محمود آباد - ۵۲۵

مدینہ مذورہ - ۵۳ - ۱۲۲ - ۲۳۹

۲۴۰ - ۵۵۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶

۶۸۰ - ۷۳۱

قلعہ مرغاب - ۲۶ - ۲۷

مرچ - ۵۳۰

باغ مراد - ۶۳۰ - ۶۳۱

مرو - ۶۵۱ - ۶۵۵

مسجد عالی فتحپور - ۲۳۶

مسجد سنگین اجمیر - ۳۹۴

مسجد قلعہ اکبر آباد - ۷۲۸

مسجد عالی دار الخلافہ - ۷۵۴

مشہد مقدس - ۱۴۶ - ۱۴۷

۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۶۴ - ۵۹۰

نجم ثاني امفهانى - ۴۳ - ۴۴

۱۱۶

نجابت خان - ۵۰۵ - ۵۰۶

۴۰۹ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۳۸

۴۷۴ - ۷۰۹ - ۷۱۹ - ۷۵۴

۷۵۹

نذر محمد خان - ۳۷۴ - ۴۰۱

۴۰۳ - ۴۰۵ - ۴۷۲ - ۵۰۹

۵۳۱ - ۶۰۸ - ۶۰۴ - ۶۱۱

۶۱۳ - ۶۱۶ - ۶۱۸ - ۶۲۴

۶۲۶ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰

۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴

۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۴۰ - ۶۴۱

۶۴۲ - ۶۴۵ - ۶۴۷ - ۶۴۷

۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳

۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۵۷

۶۶۱ - ۶۶۷ - ۶۶۹ - ۶۷۳

۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۶۸۷ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۱۰

۷۱۶ - ۷۵۹

راجه نرسنگهه رار - ۲۲۳

مونگي پتن - ۳۲۰

موصول - ۵۷۴ - ۵۷۶

دربای مهي - ۲۹۷

مهاکوت - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۳ - ۱۴۸۶

ميمند - ۳۸

ميوات - ۶۲ - ۷۱ - ۷۰۲

ميرتهه - ۱۲۴ - ۱۳۰

قلعه ميرتهه - ۱۵۹

قلعه ميمنه - ۶۵۶ - ۶۷۴

* حرف نون - مردمان *

ناصر بيگ قلعه دار - ۲۷

سلطان ناصر ميرزا برادر جهانگير

ميرزا - ۳۶ - ۳۷ - ۴۳ - ۴۵

ناهر خان ميواتي پسر حسن

خان - ۶۴

ناهر خان - ۳۳۸ - ۳۳۹

ناصر ميرزا (يادگار) - ۷۹

۸۰ - ۸۵

نارجي مردار - ۴۲۹

شيخ ناصر (ناصر محمد) - ۵۵۰

۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰	راجہ نرسنگھ دیوبندیلہ پدر ججہار
۴۳۱ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۴۹	منگھہ - ۴۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۵
۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۵	نرہر داس جہالہ - ۴۳۱ - ۴۳۲
۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲	نرسنگھ دیو پسر بکرماجیت -
۴۷۶ - ۴۷۸ - ۴۸۷ - ۴۹۰	۵۲۲ - ۵۲۳
۴۹۱ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰	نصرت شاہ - ۶۴
۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۳۳	نصیر الدین پسر غیاث الدین -
۵۳۴ - ۵۳۶ - ۵۴۲	۲۸۸
نظام الدین بخشی ہروی مورخ -	نصیر خان (خاندوران) - ۴۱۴
۲۳۷	۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۶۱
نظر بہادر - ۴۵۷ - ۵۱۰	۴۶۸ - ۴۸۹ - ۷۴۶ - ۷۴۸
خواجہ نظام تاجر - ۴۱۰	نظر بہادر اوزبک - ۳۸
نظام الملکیان - ۴۱۱	نظر میرزا - ۴۴
نظام الملک لہاسی (دیگر) -	نظام الدین بحری والی احمد نگر -
۵۳۹ - ۵۴۲	۶۴
نظریڈیگ رئیس المان - ۶۵۰	نظام برادر فرید شیر شاہ پسر
نظر علی خان حاکم اردوہیل ملازم	حسن - ۸۸
شاہ عباس - ۶۹۷	نظام الملک - ۱۸۸ - ۲۰۴ - ۲۰۵
حکیم نظام الدین ملازم عبد اللہ	۲۰۸ - ۲۱۲ - ۲۲۰ - ۳۱۸
شاہ - ۷۴۳	۳۲۰ - ۳۲۷ - ۳۴۷ - ۳۷۶
شیخ نظام - ۷۴۹	۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶
نگینہ خاتون بیگم مادر امیر	۳۹۱ - ۴۱۸ - ۴۲۴ - ۴۲۵

نوازش خان پسر معید خان - ۳۳۵	تیمور - ۱۴
نوشابه - ۵۴۲	نوشیروان عادل - ۱۷۲ - ۹۲
نورص بانو اہلیہ شہ نواز خان - ۵۹۱	حکیم نورالدین - ۱۱۸
نور الحسن بخشی اعدیان - ۴۸۵ - ۹۷۶	میرزا نورالدین - ۱۳۷
نیزاریان - ۱۰۵	شیخ نورالحق خلف شیخ عبدالحق
نیک نام خان - ۶۴۹	دہلوی - ۵۵۱ - ۱۹۷
	نورجہان بیگم (نور محل)
	(مخفی) - ۲۴۷ - ۲۵۷
	۲۶۸ - ۲۶۷ - ۲۶۵ - ۲۶۳
	۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۷۲ - ۲۷۰
	۳۰۷ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۴
	۳۲۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۳
	۳۳۳ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ۳۳۰
	۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۳۵ - ۳۳۴
	۳۴۰ - ۳۵۹ - ۳۴۴ - ۳۴۱
	۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۶۲
	۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۷
	۳۷۵ - ۳۷۴ - ۳۷۳ - ۳۷۲
	۳۷۹ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۷۶
	۳۹۰ - ۳۸۹ - ۳۸۸ - ۳۸۷
	۴۱۸ - ۵۵۳ - ۳۹۲
	نورالدین محمد - ۲۵۸

* مواضع وغیرہ *

نارنول - ۸۷
ناگور - ۱۵۹
ناذیر - ۲۰۹ - ۱۵۱ - ۵۲۱ - ۵۲۶
ناسک - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴
۳۲۰ - ۳۲۲ - ۳۸۳ - ۴۲۶
قلعہ ناسک - ۵۲۱
نجف اشرف - ۱۴۷ - ۲۹۹
نذر بار - ۳۷۷ - ۵۵۲ - ۷۲۹
آب نریدا - ۱۴۰ - ۱۹۱ - ۲۹۰
۳۰۵ - ۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۹۲
۴۲۴ - ۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۳۸ - ۵۴۵
قصبتہ نرائین پور - ۵۲۵

* حرف هاء - مردمان *

- سید هاشم بارهه - ۳۳۴
 هاشم خان ولد قاسم خان - ۵۴۷
 میر هاشم سمناپی - ۵۵۹
 هامون فقیر - ۴۰۷
 راجه هرکشن قلعه دار - ۹۴ - ۹۷
 قوم هزاره - ۳۷۵ - ۵۴۹ - ۵۷۰
 ۴۷۷ - ۴۷۸
 هشترخان (شیرخان) - ۴۳۶
 هلاکو - م - ۸ - ۱۶
 هلال خان (خواجه سرا) - ۲۵۲
 همایون بادشاه جنت آشیانی -
 ۳۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲
 ۵۳ - ۵۹ - ۶۲ - ۶۴ - ۶۵
 ۶۶ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳
 ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸ - ۸۰
 ۸۱ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۷
 ۹۵ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۱
 ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۱۲ - ۱۱۳
 ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷
 ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱

نصیر آباد - ۷۱۷

- قلعه نظام الملک - ۳۹۱
 نظام پور - ۴۷۷ - ۴۹۰
 نگرکوت - ۱۳۰
 قلعه نادرک - ۵۲۲
 پرگنه نندگانو - ۴۴۹
 نیلاب - ۱۶۸ - ۱۸۶ - ۵۴۹
 ۴۲۱ - ۴۴۵

* حرف واو - مردمان *

- والده جنت مکانی - ۳۳۷
 وزیر بیگ - ۳۷۱
 وزیر خان - ۴۲۵ - ۴۴۳ - ۴۶۷
 ۵۵۷ - ۵۷۳
 خان وفا میرزا - ۳۱
 وفادار (خواجه سرا) - ۳۳۷ - ۳۳۸
 وقاص حاجی - ۴۷۲ - ۵۳۱ - ۶۲۷
 سید ولی - ۱۷۳
 ولی محمد خان والی توران -
 ۲۶۱ - ۲۶۵
 میرزا ولی - ۳۹۳

هرات - م - ۴۱ - ۴۴ - ۱۱۷

۲۵۵ - ۵۹۰ - ۴۵۵ - ۴۸۳

۴۹۰ - ۴۹۴

هندوستان - ۲ - ۱۲ - ۱۵

۱۸ - ۲۱ - ۲۳ - ۳۳ - ۴۵

۴۴ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۴ - ۶۱

۴۲ - ۴۵ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۰

۷۹ - ۸۷ - ۸۹ - ۹۱ - ۱۰۱

۱۰۲ - ۱۰۸ - ۱۱۱ - ۱۱۷

۱۱۸ - ۱۲۵ - ۱۲۲

۱۲۴ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۳۲

۱۳۴ - ۱۵۵ - ۱۵۸ - ۱۵۹

۱۴۳ - ۱۷۳ - ۱۸۹ - ۱۸۹

۱۹۰ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۰۹

۲۱۵ - ۲۳۴ - ۲۴۱ - ۲۵۵

۲۴۴ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۴

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۲۴۹ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۸۹

۲۹۳ - ۲۹۶ - ۳۰۳ - ۳۰۹

۳۱۲ - ۳۲۳ - ۳۲۶ - ۳۳۲

۳۷۳ - ۳۷۷ - ۳۸۶ - ۳۹۱

۳۹۵ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۱۰

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵

۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹

۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۳۷

۱۳۸ - ۱۵۰ - ۱۶۳ - ۱۶۹

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۵۰۳

میرزا هندال فرزند فردوس

مکانی - ۴۶ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴

۸۲ - ۸۴ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۹۵

میرزا هندی بیگ - ۹۵

هوشنگ پسر دانیال - ۳۵۸

هوشمند بانو صبیح خسر - ۳۵۸

هیبت خان نیازی - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۳ - ۱۲۳

هیمون بقال شحنة وزیر عدلی

شاه - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۲۲ - ۱۲۳

۱۲۴ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱

۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۵۱

* مواضع و غیره *

سرکار هاندیه - ۵۰۲

هنگ میر جملة - ۷۴۳

یادگار میرزا - ۴۴	۴۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲۱ - ۴۷۲
میرزا یادگار - ۱۹۵ - ۱۹۶	۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲
یادگار علی ایلیچ ایران - ۲۶۲	۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸
۵۶۰ - ۵۶۷	۵۶۱ - ۵۶۳ - ۵۶۷ - ۵۷۴
یاقوت خان حبشی - ۲۸۲ - ۲۸۳	۵۸۱ - ۵۹۲ - ۵۹۴ - ۶۰۷
۲۸۵ - ۲۸۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸	۶۱۱ - ۶۱۳ - ۶۳۳ - ۶۳۵
۳۱۹ - ۳۵۶ - ۳۸۲ - ۴۰۰	۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۶۶ - ۶۶۹
۴۵۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۱	۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۸۱ - ۶۸۲
۴۸۵ - ۵۲۵	۶۸۴ - ۶۸۸ - ۶۹۵ - ۶۹۶
یادگار قلی آدم نذر محمد خان -	۶۹۷ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۶۵۱	۷۱۵ - ۷۲۱ - ۷۲۶ - ۷۳۲
یادگار بیگ میو تنک نذر محمد	۷۳۶ - ۷۴۸ - ۷۵۴ - ۷۵۷
خان - ۶۶۷	قلعه هنونت - ۵۲۴
یادگار امیر بلخ - ۷۰۳ - ۷۰۴	هندوکش کوه - ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۷۶
یار محمد همشیره زاده سعد الله	بندر هوگلی - ۴۶۸ - ۴۷۳
۷۳۶	قصبه هیراپور - ۵۲۶
یتیم بهادر (تم بهادر) - ۲۱۹	
یردچی - ۱۳	
یعقوب بیگ شیرجنگ - ۳۸	* حرف یاء - مردمان *
یعقوب خان - ۴۰۱	یانث اعلان (کیوسرت) بن
یکه تازخان - ۳۳۷ - ۴۴۴ - ۵۸۹	حضرت نوح علیه السلام - ۳
یلدرزخان - ۷	(شف کاف)

(۱۰۴۱)

۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۱۲

يوسف خان - ۴۵۸ - ۴۶۵ - ۴۷۸

مير يوسف - ۷۲۶

* مواضع و غیرہ *

يونان - ۳۲۳ - ۴۰۷

يلکدي پسرالنقوا - ۸

يلکدي پسرالنقوا - ۸

يلنگنوش - ۴۷۰

يونس خان - ۶ - ۱۹ - ۲۱

يوسف زئي - ۴۵

سيد يوسف خان مشهدي - ۱۲۲

بانام رسيد

فهرست مردمان و مواضع و قلعات و آبهاییکه در دومین
حصه منتخب اللباب تصنیف خانی خان نظام الملکی واقع شده اند
بترتیب حروف هجاء *

(شف دال)

آشامیان - ۱۳۹ - ۱۴۲ - ۱۴۵

۱۴۶ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱

۱۵۴ - ۱۵۷ - ۱۶۰ - ۱۶۱

۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۹

قوم آغریه - ۱۶۵

آتش خان - ۲۰۵ - ۲۰۹ - ۲۸۸

آکنا کافر برادر مادنا - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۶ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲

آصف خان - ۳۸۰ - ۵۷۷

آندو مرهتة (معروف بپاند) - ۵۸۲

آپاجی پندت - ۸۹۵ - ۸۹۵

ابراهیم خان ولد عای مردان خان

۳۹ - ۴۱

میر ابوالمعالی - ۴۷ - ۴۹

سید ابراهیم - ۷۳ - ۴۷

* حرف الف - مردمان *

آغر خان - ۹۲ - ۹۴ - ۹۵

۹۶ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰

۱۴۲ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۵۷

۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۲۳۰

۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۷

۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱

۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶

۳۹۴ - ۵۷۶

آغر خان ثانى (دیده مغل)

خلف الصدق آغر خان -

۲۳۲ - ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۷

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۸۱۳ - ۸۶۲

۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵ - ۹۳۵

قاضي ابوالفتح ۲۳۴	ابراهيم ايلچى سبكانقلي خان -
محمد ابراهيم مستوفي الملك	۱۲۴
ايران - ۲۸۶	ابدال بيگ - ۱۲۴
محمد ابراهيم مهابت خان حسين	ابوالفتح خان - ۱۷۲ - ۱۷۴
بيگ خليل الله سپه سالار -	ابوالمجد خان - ۱۹۱ - ۱۹۴ -
۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۵ - ۳۰۶	۱۹۷
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۴۳ - (شف خا)	ابوالعلا - ۱۹۶
خواجه ابوالمكارم جان نثار خان -	ابوالحسن (قطب الملك) حاكم
۲۶۸ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۸	حيدر اباد - ۲۲۱ - ۳۰۰
۳۰۲ - ۳۰۴ - ۳۱۴ - ۳۲۹ - ۳۳۱	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۵
۳۴۲ - (شف جيم)	۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۱۰
ابوالخير خان - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۸۴۸	۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۵
محمد ابراهيم ناخدا - ۴۲۱ - ۴۲۲	۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴
محمد ابراهيم خان - ۵۴۱	۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۹۴۵	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۳۵
ابراهيم بيگ تبريزي - ۵۸۳ - ۵۹۳	۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳
شيخ ابوالمكارم - ۵۹۵	۳۴۵ - ۳۴۸ - ۳۵۰ - ۳۵۴
محمد ابراهيم بادشاه ابوالفتح	۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲
ظهير الدين پسر رفيع الشان -	۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۶۴
۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۴ - ۹۸۸	۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳
۹۲۳ - ۹۳۳ - ۹۴۱	۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۹
ابوالحسن خان بخشى ميد	۵۲۴ - (شف قاف)

۸۲۲ - ۸۱۹ - ۸۱۷ - ۸۱۳	عبدالله خان - ۷۱۲ - ۷۹۲
۸۵۱ - ۸۳۸ - ۸۳۳ - ۸۲۳	۷۱۳ - ۹۲۳ - ۹۳۱
۱۷۱۴ - ۹۳۸ - ۹۳۷ - ۹۳۴	محمد ابراهيم تبریزی بخشي
۱۷۸ - ۱۳۴ - ۱۴۸ - احتشام خان	(دیگر) - ۷۴۳
احديان - ۴۸	ابراهيم خان پني - ۷۴۵ - ۹۵۹
سيد احمد بخاري - ۸۱	۹۵۹
۱۱۳ - ملا احمد نواتيه بيجاپوري	ابوالبكرات رفيع الدرجات
۱۸۴ - ۱۸۳ - ۱۷۷ - ۱۱۴	شمس الدين بادشاه پسر خرد
۴۰۲ - ۱۸۹ - ۱۸۴	رفيع الشان نبيرو خلد منزل
۳۱۰ - ۳۰۹ - مير احمد عرب	بهادر شاه - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۸
۳۱۲ - ۳۱۱	۸۲۹ - ۸۳۰ (شف راء)
۶۵۱ - ۳۸۱ - مير احمد خان	ابوطالب - ۸۵۳
۸۶۸ - ۸۹۷ - ۶۶۷ - ۶۶۴	مير ابو الفضل خان - ۹۶۰
۸۷۱ - ۸۶۹	آقا ابوالحسن - ۹۶۰
احسن خان مير ملنگ عرف	ابراهيم قلي خان - ۹۶۵ - ۹۶۶
۵۷۰ - ۵۶۹ - مير سلطان حسن	۹۶۸ - ۹۶۷
۶۱۱ - ۶۱۰ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۷۱	مهارجة اجيت سنگهه پسر مجهول
۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۳	راجة جسونت - ۲۵۹ - ۲۶۰
۶۱۷ - ۶۱۸ (شف حاء)	۶۱۹ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵
۶۱۰ - ۵۷۰ - احمد خان افغان	۷۹۱ - ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۶۶۲
۶۱۲ - ۶۱۱	۸۰۲ - ۸۰۵ - ۷۹۳ - ۷۹۲
۶۱۰ - ۶۰۹ - ۵۷۰ - سيد احمد	۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۳

اختصاص خان نبیرہ خان عالم	حافظ احمد معتبر خان - ۶۵۸
۸۸۹	۹۱۵ - ۹۱۴
اخلاص خان افغان (دیگر) - ۹۲۳	احمد سعید خان - ۶۵۱
خواجہ ادھم صدر برہان پور - ۵۵۸	احمد بیگ غازی الدین خان
ارجن کور - ۱۵ - ۱۷	غالب جنگ کوکٹجہ اندارشہ
ارادت خان - ۴۸ - ۱۰۰ - ۱۰۱	۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۲۸ (شف غین)
ارسلان خان کاشغری چنگہ خان	میر احسن خان - ۸۷۶
فتح جنگ - ۵۹۹ - (شف چے)	احسن خان پسر علی مردان خان
ارشاد خان نبیرہ ارشد خان - ۶۱۰	۹۶۰
۹۱۳	خواجہ احمد خان (شہامت خان)
ارشاد خان دیوان - ۶۱۳	پسر مبارز خان - ۹۴۰ - ۹۶۱
ازبک خان - ۱۲۲	۹۶۲
ازبکان - ۶۴۴	احمد شاہ پسر محمد شاہ بادشاہ
الام خان صوبہ دار - ۲۳ - ۲۵	۹۷۳
۳ - ۳۸ - ۵۴ - ۵۷ - ۶۰	اخلاص خان (خان عالم) پسر
۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۷۶	مقرب خان - ۴۸ - ۲۹۱
۲۰۹ - ۳۸۱ - ۳۹۹ - ۸۲۷	۳۹۱
اسد خان وزیر جملہ الملک	اختصاص خان - ۳۹۲ - ۷۹۶
امیر الامرا نظام الملک آصف	اخلاص خان میانہ - ۵۲۸
الدولہ - ۳۲ - ۶۹ - ۷۳	اخلاص خان جدید الاسلام - ۶۲۸
۱۲۶ - ۱۷۲ - ۲۱۰ - ۲۳۵	۶۲۹ - ۷۷۳ - ۷۹۴ - ۷۹۹
۲۸۹ - ۲۸۵ - ۲۶۶ - ۲۵۵	۹۲۱

۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۲ - ۳۸۱	امام خان - ۴۶۰
۴۰۵ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹	راجه امام خان عرف رتن سنگهه -
۴۲۰ - ۴۶۰ - ۴۹۲ - ۵۰۵	۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۶ - ۴۹۷
۵۲۸ - ۵۴۷ - ۵۶۶ - ۵۷۲	(شف راء)
۵۸۳ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱	امام خان - ۷۲۱ - ۸۲۸ - ۱۱۵
۶۰۲ - ۶۱۹ - ۶۵۹ - ۷۰۴	امدعلي خان - ۷۵۲ - ۸۰
۷۲۵ - ۷۳۲ - ۷۳۳ - ۷۳۴	۷۹۶ - ۸۳۶ - ۹۲۱
۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴	اسد الله خان (نواب اوليا)
اسفنديار خان معمر ري - ۹۳	۷۸۸ - ۷۹۶ - ۸۹۷ - ۹۰۴
اسلام خان سابق صوبه دار بنگاله -	۹۱۰ - ۹۱۸
۱۳۲	اسماعيل خان خويشگي - ۸۷۶
اسفنديار بيگ هاکم کوچ بهار -	۹۵۳
۱۳۷ - ۱۶۲	خواجه اسمعيل خان پسر مبارز خان -
اسد الله (اکرام خان) پسر ملا احمد	۹۵۶ - ۹۵۸
نوايده - ۱۸۶ - ۱۸۹	اشرف خان - ۳۸۱ - ۵۹۵
خواجه محمد اسحق - ۲۰۹	مير اشرف - ۷۰۲ - ۷۲۱ - ۷۲۲
اسلام خان (رومي) حسين پاشا)	محمد اشرف ندرباري - ۸۹۰
هاکم بصره - ۲۳۳ - ۲۳۶	محمد اشرف خان بخشي - ۸۹۱
۲۳۷ (شف حاء)	اشرف خان افغان - ۹۷۵ - ۹۷۷
اسماعيل خان يکه - ۴۱۶ - ۸۴۸	۹۷۸
اسد الله خان (سيف الله خان)	اصالت خان - ۵۷۶
پسر مير سيف الله - ۴۹۹	شاهزاده محمد اعظم پسر -

۷۷۶ - ۹۲۰	اورنگ زیب (اعظم شاه) - ۱۴
اعظم خان - ۲۳ - ۳۰	۲۳ - ۳۰ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۴ - ۴۸
اعتماد خان (عرف عبدالقوي) -	۴۹ - ۵۵ - ۷۷ - ۲۰۹ - ۲۵۷
۳۵ - ۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۴	۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۸۰ - ۲۸۱
اعتقاد خان (ذوالفقار خان	۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰
نصرت جنگ) - ۲۸۵ - ۲۹۳	۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۸
۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵	۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۷۱ - ۳۷۲
ص.م (شف ذال)	۳۸۳ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۰
اعتماد خان عرف ملا طاهر -	۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۸ - ۴۳۹
۳۸۰ - ۴۲۳	۴۴۰ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۹
اعزالدین شاهزاده پسر معزالدین	۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۷
جهاندار شاه - ۵۷۴ - ۵۷۵	۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۷
۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۷۰۰	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۴ - ۵۴۷
۷۰۳ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷	۵۳۸ - ۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۴۹
۷۱۸ - ۷۲۴ - ۷۴۰	۵۷۰ - ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۷
اعتماد خان (دیگر) - ۷۱۷	۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲
امام اعظم رح - ۷۸۲	۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶
اعظم خان بركات كوتلماش خان ۷۰۳	۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰
۷۱۸ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۹۲۱	۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
اعزالدوله خانخانان بهادر - ۷۰۷	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
اعتصام خان - ۷۷۳ - ۷۷۴	۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۱۶ - ۶۴۴
اعتقاد خان ركن الدوله کشمیری	۶۴۸ - ۷۰۷ - ۷۳۸ - ۷۴۰

۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۹ - ۹۴۵	محمد مراد - ۷۹۹ - ۸۰۰
۹۴۸ - ۹۵۴ - ۹۵۹ - ۹۷۴	۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۸ - ۸۰۹
۹۷۵ - ۹۷۷ - ۹۷۸	۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۷ - ۸۲۴
افضل خان - ۱۱۴ - ۱۱۷ - ۱۱۸	۹۱۵ - (شف راء و ميم)
افراسياب - ۱۳۰ - ۱۳۸ - ۳۵۵	افغانان - ۴۸ - ۶۵ - ۶۹ - ۸۶
۵۸۷	۹۳ - ۹۶ - ۹۷ - ۱۴۷ - ۱۷۶
افندي فاضل - ۵۵۵	۱۷۶ - ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۷
افضل خان صدر الصدور استاد	۲۰۸ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۹
محمد فرخ سير بادشاه - ۷۲۹	۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰
۷۳۱ - ۸۱۷	۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴
شاهزاده محمد اكبر پهر اورنگ	۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۸ - ۳۳۵
زيب - ۱۰ - ۲۱ - ۴۳ - ۷۸	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۵۵۱
۲۰۹ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۵	۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵
۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹	۶۰۳ - ۶۳۹ - ۶۴۴ - ۶۴۵
۲۷۰ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷	۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۸۲
۲۷۸ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶	۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۷۲۱
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰	۷۴۵ - ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۶
۲۹۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۵۴۶	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۲۳ - ۸۲۷
۸۱۶ - ۸۲۵	۸۲۸ - ۸۳۴ - ۸۵۰ - ۸۶۱
اکرام خان - ۵۷	۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۷
جلال الدين محمد اكبر بادشاه	۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۷
عرش آشياني - ۷۹ - ۵۷۸	۹۱۷ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳

۹۰۳ - ۹۰۲ - ۸۸۵ - ۸۸۲	۹۴۴ - ۸۶۶ - ۸۵۳ - ۷۳۱ - ۶۲۶
۹۰۹ - ۹۰۷ - ۹۰۶ - ۹۰۵	قاضي اکرم قاضي القضاة (اکرم
۹۳۱ - ۹۲۱ - ۹۱۳ - ۹۱۱	خان) - ۵۶۳ - ۵۶۴
۹۳۹ - ۹۵۴ (شف کاف)	آله وردی خان - ۳۳ - ۴۹ - ۵۸
اميرالامراشايدسته خان خانجهان -	۸۵ - ۵۲۱ - ۵۸۸ - ۶۸۸
۴۵ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۲ - ۴۱	آليار خان - ۱۰۰ - ۱۲۳ - ۱۷۷
۱۱۹ - ۸۵ - ۷۸ - ۶۹ - ۶۸	التفات خان - ۵۱۸ - ۵۲۰ - ۷۵۲
۱۲۹ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰	محمد امين خان اعتماد الدوله وزير
۱۷۳ - ۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۷۱	الممالک ظفر جنگ کوکلتاش
۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۷۷ - ۱۷۵	خان - ۱۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۳۳
(شف خاء رشين)	۸۸ - ۶۱ - ۶۴ - ۶۵ - ۹۸
۷۵ - ۶۵ - ۶۲ - ۶۱ - ۶۰	۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۷۲ - ۲۰۸
۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۲۲ - ۱۱۱	۲۱۰ - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۳
۲۴۶ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۱۳۰	۲۶۴ - ۲۷۸ - ۳۱۱ - ۳۹۵
۶۸۸ - ۵۸۹ - ۵۲۹ - ۳۲۲	۴۹۶ - ۵۲۱ - ۴۹۸ - ۵۲۷
۸۵۸ - ۸۳۸ - ۸۱۸ - ۸۰۵	۵۲۸ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸
۹۳۸ - ۹۲۲	۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۸۲ - ۶۶۳
امير نلي - ۹۱	۶۶۹ - ۷۰۰ - ۷۲۰ - ۷۲۸
ملا اميدي شاعر - ۹۷	۷۴۱ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۵
راجہ امر منگهه - ۱۵۳	۷۶۶ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۸۷
ميرزا امينا مورخ - ۲۱۰	۷۹۹ - ۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۰۹
امانت خان خوافي - ۳۷۶ - ۲۶۱	۸۱۲ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۸۵۰

انبوجي سرهندہ ديھمکھہ - ۷۳۴	۳۷۷ - ۳۷۸ - ۴۴۴ - ۴۸۱
۷۳۶ - ۸۸۹	۴۸۳ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵
انور خان - ۷۴۴	۴۹۷ - ۷۹۵ - ۷۹۷ - ۷۹۷
انعام خان - ۷۴۱	۸۱۸ - ۸۶۹ - ۹۷۴
محمد انور خان - ۷۸۳ - ۸۵۳	امام مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶
۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۶۴ - ۸۷۱	امامت خان سابق - ۴۴۴ - ۴۴۸
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۶ - ۸۸۹	امان اللہ خان - ۵۲۱ - ۵۲۲
ابو المظفر محي الدين محمد	۵۲۳ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۵
اورنگ زيب بهادر عالمگير	امۃ الحبیب محل شاه عالم - ۴۲۹
خان مکان - ۱ - ۲ - ۳ - ۵	سيد امجد خان صدر الصدور - ۷۲۹
۷ - ۹ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴	اميدن خان - ۷۸۸ - ۷۸۹
۱۴ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳	۷۹۵ - ۸۷۵ - ۸۹۵ - ۸۹۵
۲۴ - ۲۵ - ۲۷ - ۲۹ - ۳۰	۹۵۷ - ۹۵۸
۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۴۰ - ۴۱	امتياز خان - ۸۰۴ - ۸۰۸
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۵۰	اميدن الدين خان - ۹۲۱
۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۶	مير امام - ۹۴۰
۵۷ - ۵۹ - ۶۱ - ۶۳ - ۶۶	راجہ اندر سين بنديله - ۹۲
۶۷ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۲ - ۷۴	راجہ انوب سنگھہ - ۱۲۲ - ۵۸۸
۷۵ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۰ - ۸۱	انور بيگ - ۱۶۰
۸۸ - ۸۹ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۲	حاجي محمد انور - ۴۱۲ - ۴۸۴
۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۱۰	انور الدين خان بهادر (انور خان
۱۱۵ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۷	خانجہان) - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۹۴۲

(104)

٣٤٠ - ٣٣٩ - ٣٣٨ - ٣٣٧

ੴ - ੴ - ੴ - ੴ

٣٤٢ - ٣٤١ - ٣٤٠ - ٣٣٨

٣٤٩ - ٣٤٧ - ٣٤٤ - ٣٤٥

१११० - ११११ - १११२ - १११३

WV9 - WV8 - WV7 - WV6

387 - 388 - 389 - 390

۳۹۲ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۸

۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰

1604 - 1603 - 1602 - 1999

1013 - 1012 - 1009 - 1007

١٤٢٥ - ١٤١٧ - ١٤١٤ - ١٤١٣

1427 - 1424 - 1423 - 1421

1631 - 1633 - 1634 - 1635

1614 - 1615 - 1616 - 1617

1518 - 1519 - 1520 - 1521

١٤٩ - ١٥١ - ١٥٣ - ١٥٥

1641 - 1609 - 1608 - 1604

١٧٥ - ١٧٩ - ١٨٧ - ١٨٢

၂၇၄ - ၂၇၈ - ၂၇၇ - ၂၇၄

PLA - PL4 - PL0 - PLP

1999 - 1998 - 1997 - 1996

100 - 103 - 104 - 101

151 - 150 - 140 - 13A

180 - 182 - 164 - 150

٢٠١ - ١٩٥ - ١٨٩ - ١٨٨

٢٠٧ - ٢٠٤ - ٢٠٣ - ٢٠٢

۲۱۳ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۲۱۰

۲۲۹ - ۲۲۵ - ۲۲۲ - ۲۲۱

٢٤١ - ٢٣٧ - ٢٣٤ - ٢٣٣

٢٥٠ - ٢٤٨ - ٢٤٧ - ٢٤٦

٢٥٤ - ٢٥٥ - ٢٥٦ - ٢٥٧

٢٤٤ - ٢٤٥ - ٢٤٦ - ٢٤٧

PV. - P49 - P4A - P4V

PV9 - PV8 - PV0 - P.VP

۲۸۵ - ۲۸۴ - ۲۸۳ - ۲۸۲

۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۲۹۹

۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰

۱۳۱۳ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۰ - ۱۲۹۹

۳۱۹ - ۳۱۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵

٣٢٥ - ٣٢٤ - ٣٢٣ - ٣٢٢

۳۲۸ - ۳۲۷ - ۳۲۶ - ۳۲۵

۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹

፲፱፮ - ፲፱፱ - ፲፱፻ - ፲፱፻፱

میراویس افغان - ۴۴۴	۵۰۷ - ۵۰۳ - ۵۰۲ - ۵۰۱
اهتمام خان عرف محمد قاسم - ۷۹	۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۱۰
اهتدا خان - ۶۱۰ - ۹۵۵ - ۹۴۰	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۷
ایرج خان صوبه دار - ۲۰۵	۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۷ - ۵۲۴
ایمل خان افغان (ایمل شاه)	۵۳۹ - ۵۳۶ - ۵۳۴ - ۵۳۳
۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۴۳ - ۲۴۵	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۶ - ۵۴۵

* مواضع و غیره *

آنبیر - ۶۵ - ۶۰۶ - ۸۰۶	۵۵۳ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹
۸۲۷ - ۸۳۳	۵۵۹ - ۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴
تالاب آنا ماگر - ۷۴ - ۲۴۳	۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۶۴ - ۵۶۳
آشام - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۸ - ۱۴۴	۵۷۰ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۷
۱۴۵ - ۱۴۹ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۶۸	۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۷۲
آغرا آباد - ۲۳۳ - ۲۴۲	۶۰۲ - ۵۹۵ - ۵۸۳ - ۵۸۲
قلعه آغرا آباد - ۲۴۲	۶۱۶ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۴
آسیر - ۵۵۷	۶۱۷ - ۶۱۹ - ۶۲۷ - ۹۳۰
قلعه آسیر - ۷۹۷ - ۸۵۳ - ۸۶۵	۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۶ - ۶۴۵
۸۶۶ - ۸۷۲ - ۸۷۵	۶۵۷ - ۶۸۲ - ۶۷۷ - ۶۶۳
ابراهیم گنده - ۳۲۹	۷۳۷ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۱
اناره - ۴۷ - ۶۹۸ - ۷۱۶	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۰ - ۷۴۸
	۷۸۶ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۷۶
	۸۸۵ - ۸۶۲ - ۸۲۵ - ۸۱۶
	۹۶۲ - ۹۵۱ - ۹۴۸ - ۹۴۴
	۹۶۲ - ۹۶۵ - ۹۶۳

٢٤٣ - ٣٨٢ - ٣٨٥ - ٢٤٣

٢٧٨ - ٢٧٥ - ٢٣٨ - ٢٢٨

٢٨٢ - ٢٨١ - ٢٨٥ - ٢٧٩

٥٢١ - ٥١٩ - ٥١٨ - ٥١٤

٥٨٣ - ٥٤٧ - ٥٤٤ - ٥٢٤

٩١٨ - ٩١٧ - ٩١٤ - ٥٨٥

٩٩٥ - ٩٩٤ - ٩٩٣ - ٩٢٧

٩٩٧ - ٩٩٣ - ٩٨٣ - ٩٨١

٧٥١ - ٧٣٣ - ٧٢٨ - ٧١٥

٧٨١ - ٧٥٤ - ٧٥٥ - ٧٥٣

٨٢٣ - ٨١٩ - ٧٩٥ - ٧٩٢

٨٥٧ - ٨٣٨ - ٨٣٢ - ٨٢٤

٩٣٨ - ٩٣٧ - ٩٣٤ - ٨٩٨

٩٤٧ - ٩٣٤ - ٩٣١ - ٩٢٥

٩٩٥ - ٩٩٣ - ٩٩٣ - ٩٢٩

٩٦٥ - ٩٦٧ - ٩٦٤ (شف

(ظاء

٢١٣ - ٢١٣ - محلة احدى پورے

٥٢٣ - ٢٩٢ - ٢٩٥ - احمد نگر

٧٧٩ - ٥٤٧ - ٥٢١ - ٥٣٥

٨٨٤ - ٧٩٧

٣٧٢ - ٣٧١ - قلعة ادهوني

٢٥٩ - ٢٤٢ - ٢٠٨ - انگ

١٣ - ١٢ - اجين (دارالفتح)

٢٩٢ - ١٧٨ - ٢٥ - ١٩

٢٧٢ - ٣٤١ - ٣٣٧ - ٢٧٣

٩٥١ - ٩١٤ - ٥٣١ - ٥١٨

٨٥٥ - ٩٩٤ - ٩٩٣ - ٩٩١

٩٩٩ - ٨٩٥ - ٨٥٢ - ٨٥٣

٩٥٥

٩٤ - ٣٣ - اجير (دارالخير)

٨٣ - ٨٥ - ٧٥ - ٩٧ - ٩٩

٢٩٢ - ٢٩١ - ٢٥٥ - ٢٥٤

٣٩١ - ٣٨٥ - ٢٧٤ - ٢٧٣

٩٥٥ - ٩٥٨ - ٩٠٤ - ٩٠٥

٨٩٨ - ٨٥٧ - ٨٣٨ - ٩٩١

٩٤٧ - ٩٣٧ - ٩٣٤ - ٩١٥

٩٧٣

احمد اباد (ظفر اباد - محمد اباد)

١٢ - ٧ - ٩ - ٥ - ٣ - ٣

٩٢ - ٩٥ - ٣٥ - ٢١ - ١٣

٨٥ - ٧٤ - ٧٥ - ٧٣ - ٩٣

١٧٤ - ١٢٩ - ٨٢ - ٨١

٢٥٥ - ٢٢٢ - ٢١٤ - ٢٠١

(۱۰۷۱)

۵۸۷ - ۵۸۳ - ۵۸۳ - ۵۸۰

۶۰۵ - ۶۰۱ - ۵۹۳ - ۵۹۰

۶۹۸ - ۶۸۹ - ۶۷۴ - ۶۱۶

۷۰۷ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۷۰۰

۷۲۳ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۶

۷۷۰ - ۷۶۰ - ۷۳۱ - ۷۲۵

۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۱۸ - ۷۷۶

۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۷ - ۸۲۶

۸۴۳ - ۸۳۷ - ۸۳۵ - ۸۳۳

۸۵۷ - ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۴۴

۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۸۴ - ۸۵۹

۹۳۶ - ۹۱۷ - ۹۰۲ - ۹۰۰

۹۴۶ - ۹۴۴

قلعہ اکبر آباد - ۳۲ - ۳۶ - ۴۲

۸۲۵ - ۸۲۳ - ۱۹۰ - ۱۸۹

۸۴۰ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۶

اکبرنگر - ۸۵ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۹

۱۳۵

اکبرپور - ۲۷۸

اکلوج - ۳۸۷ - ۳۸۳ - ۳۹۳

قلعہ الہ آباد - ۳۵ - ۴۱ - ۸۴

۸۴۶ - ۸۵۵ - ۸۴۳

آدیہ - ۷۱۵

قلعہ ارک برہان پور - ۱۲ - ۴۵

۸۶۶ - ۸۶۵ - ۲۷۹ - ۲۷۸

قلعہ ارک دارالخلافہ - ۸۶ - ۸۰۶

۹۳۵ - ۸۱۱

قلعہ ارک چاکندہ - ۱۲۱ - ۱۲۲

ارکات - ۵۷۱

امام پوری (بیرم پوری) - ۴۵۲

۴۵۹ - (شف باء)

امفیہان (صفہان) - ۲۸۶

۹۷۴ - ۹۳۸ - ۴۵۰ - ۲۸۷

۹۷۸ - ۹۷۵

قلعہ امفیہان - ۹۴۸

اکبر آباد (مستقر الخلافہ) - ۵

۳۱ - ۳۰ - ۲۹ - ۲۰ - ۶

۴۶ - ۴۲ - ۳۸ - ۳۴ - ۳۳

۱۲۹ - ۷۶ - ۶۲ - ۶۱ - ۵۳

۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۷۶

۲۱۶ - ۲۱۳ - ۲۰۱ - ۱۹۹

۳۳۷ - ۳۱۶ - ۲۵۵ - ۲۵۴

۵۷۳ - ۵۶۸ - ۴۴۳ - ۳۹۴

۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۵

۴۷۸ - ۴۶۳ - ۴۴۵ - ۴۴۳

۷۱۸ - ۷۰۰ - ۴۸۰ - ۴۷۹

۷۹۲ - ۷۷۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳

۸۹۳ - ۸۸۹ - ۸۴۰ - ۷۹۵

۹۴۷ - ۹۴۵ - ۹۲۱ - ۹۰۷

۹۷۴ - ۹۴۳ - ۹۵۱ - ۹۴۸

۹۷۶ - ۹۷۵

پرگنده ايندي - ۳۱۷

ايلکندل - ۴۳۱ - ۹۷۲

ايمن آباد - ۸۷۱

* حرف باء - مردمان *

بادشاه بيگم صبيح عالمير بادشاه

۱۱۰ - ۷۷ - ۳۰

باقي بيگ (بهادر خان) - ۴۱

باقر خان - ۸۴

بانها زنا ردار - ۲۱۹

محمد باقر - ۴۱۰ - ۴۱۱

بابر شاه فردوس مكاني - ۴۰۹

۹۰۵ - ۸۹۹ - ۸۳۷

آله باد - ۴۱ - ۴۴ - ۴۲ - ۴۱

۲۱۷ - ۲۰۱ - ۱۰۵ - ۷۴

۴۹۱ - ۲۷۱ - ۲۲۹ - ۲۱۸

۷۱۲ - ۷۱۱ - ۴۹۳ - ۴۹۲

۸۴۲ - ۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۴

۸۵۹ - ۸۵۲ - ۸۴۶ - ۸۴۴ - ۸۴۳

پرگنده امجدہ - ۸۴۹

انباگهات - ۳۸۵ - ۴۹۲ - ۴۹۵

اوديپور - ۴۶۳ - ۴۰۵ - ۴۶۱

اورنگ آباد (خجسته بنياد)

۵۷۳ - ۷۴۴ - ۹۵۴ (شف خاء)

اوده - ۴۶۳ - ۴۶۵ - ۴۷۴

۸۴۳ - ۸۴۶ - ۹۳۶

ايران - ۴۵ - ۷۹ - ۸۳ - ۸۴

۱۲۴ - ۱۲۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷

۱۹۴ - ۲۰۳ - ۲۱۰ - ۲۵۶

۲۷۶ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۳۲۵ - ۳۲۶

۳۲۷ - ۳۳۵ - ۳۵۹ - ۳۸۰

۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵

۴۵۶ - ۴۵۹ - ۵۶۳ - ۵۷۲

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۵

۸۷۷ - ۹۷م	باقرخان (دیگر) ۵۳۰
بدخشی خان - ۸۸۰	شیخ بایزید ولی - ۵۵۱ - ۵۵۲
برهمنان - م - ۱۸۱ - ۱۹۹	باقی خان - ۵۶۸ - ۵۷۷
۲۱۹ - ۵۰۰ - ۸۹۷	۵۷۸
شیخ برهان الدین قطب زمان	باز خان افغان - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱
قدس سره - ۱۱ - ۵۴۹ - ۵۵۳	بالاجی بشوناته برهمن - ۷۸۴
۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۲	۷۸۶ - ۷۹۹ - ۸۰۹
برسوجی - ۱۷	بابرخان شیخ پیکار - ۸۷۷
برتنداز خان - ۱۷۸ - ۲۰۵	۸۷۸ - ۸۸۰
۸۰۰ - ۹۵۳	بایزید خان میدواتی - ۹۲۰
بری خان (هات بهته) - ۲۹۷	بادشاه پسند (نام فیل) - ۹۲۸
راجه برفی - ۴۷۱ - ۴۷۳ - ۴۷۴	باجی رار مرهته - ۹۴۴ - ۹۵۵
بزرگ امید خان - ۱۸۸	میر بحری - ۲۷۶
بساله خان اعظم شاهي - ۷۵۲	بختیار بیگ - ۵۷
۷۵۳	راجه بختمل - ۸۱۸
بشن نراین پهر بهیم نراین - ۱۳۶	سید بدیع الدین عرف
راجه بشن سنگه - ۲۵۴	شاه مدار - ۴۸
بلند اختر پهر محمد شجاع - ۴۹	بدر النساء بیگم - ۷۷
۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۹۱ - ۹۴	بداق بیگ ایلچی ایران - ۱۲۴
۹۷ - ۱۰۹	۱۲۶ - ۱۲۷
بلوچان - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۴۴۴	راجه بدن سنگه - ۸۰۴
بلند بخت زمی - ندار دیوگنده	راجه بد سنگه هارا - ۸۳۳ - ۸۳۴

۴۹۱ - ۴۷۷ - ۴۶۷ - ۴۱۳	(نگون بخت) - ۴۶۱
بہادر شاہ شاہ عالم خلد منزل	بلبھداس - ۸۲۳
(سلطان محمد معظم) ۲۸۰	بندرا بن داس بہادر شاہی
۵۷۲ - ۵۷۱ - ۵۶۶ - ۵۵۹	مورخ - ۲۱۱ - ۳۰۴ - ۳۲۱
۵۷۷ - ۵۷۶ - ۵۷۴ - ۵۷۳	راو بنالکر مرہٹہ - ۸۵۳ - ۸۵۴
۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۸۰ - ۵۷۹	بندیلہا - ۹۵۳
۵۸۷ - ۵۸۶ - ۵۸۵ - ۵۸۴	حید بہادر - ۲۳
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹	بہادر خان کوکے - ۲۳ - ۲۵ - ۳۵
۷۰۷ - ۶۹۱ - ۶۸۵ - ۵۹۴	۳۹ - ۴۱ - ۴۹ - ۵۵ - ۶۴
۷۲۹ - ۷۱۶ - ۷۱۰ - ۷۰۸	۷۴ - ۸۵ - ۸۶
۷۶۱ - ۷۵۹ - ۷۳۸ - ۷۳۶	بہیم پسر بیتھلداس کور - ۲۸
۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۶ - ۷۷۲	راو بہاو سنگھ - ۱۲۲ - ۲۰۵
۸۲۵ - ۸۱۶ - ۷۹۱ - ۷۸۶	بہیم نرائن راجہ کوچ بہار - ۱۳۲
۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۵۷ - ۸۴۰	۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴
۹۶۲ - ۹۶۱ (شف شین و میم)	۱۷۱ - ۱۶۲
ملاطین بہمنیہ - ۳۶۸	بہولان تھہ وزیر راجہ بہیم نرائن -
بہاگمتی زن قطب الملک - ۳۶۸	۱۳۷
سلطان بہادر گجراتی - ۴۰۱	بہوکن وزیر - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۹
بہادر خان میر شمشیر - ۵۳۴	بہلول خان بلجاپوری - ۱۹۱
۹۵۹ - ۹۵۲ - ۹۵۰ - ۵۳۷	۱۹۶ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۹۱
بہادر علی خان (آلہ وردی خان) -	۸۶۲
۵۸۸ - ۵۷۵	بہرہ مند خان - ۲۶۶ - ۴۰۴ - ۴۰۷

بیرم خان - ۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲

* مواضع و غیره *

بارھ - ۲۳ - ۳۰ - ۱۱۰ - ۳۲۹

۳۳۵ - ۳۵۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴

۶۹۲ - ۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۱۴

۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۷۱ - ۷۷۸

۷۷۹ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳

۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۴۴ - ۸۶۶

۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰

۸۸۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹

۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۵

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۱۷

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۵

۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹

۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳

۹۴۱ - ۹۴۲

باغ آغرا آباد (باغ شالامار) - ۳۹

(شف شین)

بانده - ۸۵

راجہ بہادر - ۵۹۰ - ۹۲۱

بہادر خان روهله - ۷۰۲ - ۷۲۲

راجہ بہیم سنگھ - ۸۰۶ - ۸۲۸

۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۵۱

۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۶ - ۸۷۷

۸۸۰

بھوکنمل احمدخانی - ۸۳۵

شاه بہیگ فقیر - ۸۶۴

بہادر دل خان مشہور بہ لچین

بیگ قلماق - ۹۵۴ (شف لام)

بیتھلداس کور - ۲۸

بیر سنگھ رائہور - ۴۸ - ۱۴۵

بیرم خان خانانان - ۳۹۲

شہزادہ محمد بیدار بخت پسر

اعظم شاہ - ۳۹۵ - ۴۶۱ - ۴۷۴

۴۷۸ - ۴۹۲ - ۴۹۵ - ۴۹۸

۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۴۱

۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۶

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۳

۵۹۸ - ۶۴۶ - ۷۷۶

شہزادہ بیدار دل پسر

بیدار بخت - ۵۹۸

۲۰۹-۲۰۴-۲۰۳-۱۷۸-۱۵۵

۲۷۲-۲۷۰-۲۶۸-۲۱۳

۲۷۹-۲۷۸-۲۷۵-۲۷۴

۴۵۴-۳۹۳-۳۳۷-۲۸۶

۵۵۸-۵۵۵-۵۵۳-۵۴۱

۶۱۶-۵۸۲-۵۷۲-۵۶۵

۶۵۰-۶۲۶-۶۱۹-۶۱۸

۶۶۸-۶۶۷-۶۶۶-۶۵۱

۷۵۱-۷۵۰-۷۶۸-۶۷۶

۷۸۲-۷۸۰-۷۷۹-۷۵۲

۷۹۰-۷۸۸-۷۸۶-۷۸۴

۷۹۹-۷۹۸-۷۹۷-۷۹۶

۸۵۴-۸۵۳-۸۵۲-۸۰۳

۸۶۶-۸۶۵-۸۵۹-۸۵۵

۸۷۵-۸۷۳-۸۷۲-۸۷۱

۸۸۶-۸۸۴-۸۸۱-۸۷۶

۹۵۴-۸۸۷

برار-۲۵۰-۲۷۲-۲۵۵-۲۰۱

۶۱۶-۵۸۱-۴۶۹-۴۶۱

۷۸۵-۷۸۲-۶۲۶-۶۲۰

۸۵۶-۷۹۷-۷۹۶-۷۹۱

۹۵۳-۸۸۷-۸۶۶

بندر بابل - ۱۱۳ - ۱۷۷

بالاکهاک - ۲۰۷ - ۲۷۱ - ۷۳۸

بازارک - ۲۴۰

باره پله - ۲۵۹ - ۷۲۸ - ۷۳۲

۷۴۲ - ۷۵۰ - ۸۲۸

باري - ۵۵۳

باغ دهره - ۵۷۸

بائي جي پوره (در خجسته

بنیاد) ۶۰۵

باغ محسن خان - ۷۳۹

بالکندہ - ۷۸۹

باره دري شايسته خان - ۸۰۷

۸۱۲

بازار سعدالله خان - ۸۰۹ - ۸۱۱

۸۱۳ - ۸۱۲

بالاپور - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹

باغ گوشه محل - ۹۶۱

بخارا - ۷۹

قلعه بخشنده بخش (کنده) ۵۳۸

۵۴۰ - ۵۴۱ - (شف كاف)

بدخشان - ۲

برهان پور دارالسرور - ۱۱ - ۱۲

قلعہ بنی شاہ درک (قلعہ پرنالہ)۔	قلعہ برہان پور - ۶۱۹ - ۸۷۲
۴۹۵ - ۴۹۸ - ۵۰۷ (شف پے)	پرگنہ بردہ - ۹۷۰
بنوار - ۸۹۰ - ۸۹۲	قلعہ بسی - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
بودانہ - ۴۸۴	بصفت گدھ - ۴۴۰ - ۴۴۲
بونڈی - ۸۴۳ - ۸۵۱ - ۸۵۹	بصرہ - ۱۲۴
۸۷۴ - ۸۷۷ - ۹۷۳	بغداد - ۵۴۴
صوبہ بہار - ۵ - ۳۳ - ۹۲ - ۱۲۹	بکلاڑہ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۷۷
۲۲۰ - ۷۰۸	۲۸۰ - ۲۸۱ - ۳۹۹ - ۴۰۱
بہکر - ۴۵ - ۴۰ - ۸۲ - ۸۴	۵۴۱ - ۷۷۸ - ۷۸۰
قلعہ بہکر - ۴۰	بلخ - ۲ - ۷۹
بہرونچ - ۴۳ - ۸۲	دلایت بلان - ۱۲۹
قلعہ بہیم گدھ - ۱۴۴	ہنگالہ - ۴ - ۵ - ۶ - ۴۵ - ۱۰۰
آب بہمبرہ - ۲۳۴	۱۰۸ - ۱۱۰ - ۱۳۰ - ۱۳۲
بہمبرہ - ۴۵۱	۱۳۶ - ۱۵۱ - ۱۷۰ - ۱۷۵
بہادر پور - ۲۷۲ - ۲۷۳	۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۴۲ - ۳۴۸
بہونگیر - ۶۳۱ - ۶۴۱	۳۹۵ - ۳۹۹ - ۴۱۴ - ۵۴۱
قلعہ بہونگیر - ۶۳۵	۵۷۹ - ۶۸۷ - ۶۹۳ - ۷۰۷
بہدلسا - ۸۵۰	۷۱۱ - ۷۱۵ - ۷۳۰ - ۷۳۷
بیجا پور (دارالظفر) - ۳ - ۵ - ۱۸	۸۵۴ - ۸۶۴ - ۹۷۴
۴۳ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵	بنارس - ۴ - ۴۴ - ۴۷ - ۲۰۰
۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۸۳ - ۱۸۴	۲۰۱ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰
۱۸۶ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱	بنگاپور - ۴۰۷ - ۹۵۴

۸۹۱ - (شف میم)	۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵
بیجانگر - ۴۰۴ - ۹۲۷	۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۰۰ - ۲۰۷
بیرم پوری (اسلام پوری) - ۳۱۳	۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۶۸ - ۲۹۹
۴۱۴ - (شف الف)	۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰
بیجا گڈھ (کھرگانوں) - ۴۵۹	۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۷
۵۸۲ - ۸۵۲ - (شف کاف)	۳۴۳ - ۳۴۹ - ۳۷۱ - ۳۷۲
پرگٹہ بیدرنگر - ۹۷۱	۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۹۷ - ۴۰۴
	۴۱۳ - ۴۲۷ - ۴۳۹ - ۴۴۵
	۴۴۶ - ۴۷۲ - ۴۷۴ - ۴۷۵
	۵۲۴ - ۵۲۷ - ۵۴۰ - ۵۴۸
	۵۷۲ - ۶۰۸ - ۶۴۷ - ۶۴۸
	۶۵۰ - ۷۱۲ - ۷۸۰ - ۷۸۸
	۹۳۴ - ۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱
	۹۵۴ - ۹۵۹
	قلعہ بیجا پور - ۴ - ۱۸۴ - ۱۹۸
	۲۰۵ - ۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۱
	۳۲۲ - ۵۹۹
	بیدرگانو (بہادر گڈھ) - ۳۸۳
	۴۱۵ - ۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۶۰
	۵۰۳ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۳۹
	قلعہ بیدر - ۳ - ۵۵۲
	بیدر (محمد آباد) - ۳۹۷ - ۷۸۸

* حرف پے - مردمان *

پاپرا مفسد - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

۴۳۳ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۷

بدم سنگھ پسر کرن - ۱۲۲

پردل خان - ۶۸ - ۱۹۱

سلطان پرویز - ۸۳

پرتهی سنگھ زمیندار - ۱۲۳

پرینا نایک - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۵۲۴

۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۷۰

قوم پرتکال - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۵۰۳

پرسرام - ۴۷۰ - ۵۰۰ - ۵۰۱

پردل خان (دیگر) - ۴۳۳

پنجابی خطیب بخش - ۴۶۵

۴۷۴ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۸۱	پورنمل زمیندارانجام - ۱۵۷ - ۱۵۶
۴۸۳ - ۴۸۵ - ۴۹۰ - ۴۸۱	پورنمل (دیگر) - ۱۷۸ - ۱۹۶
(شف باد)	پہار خان - ۴۶۳
قلعہ پریندہ - ۱۲۲ - ۵۶۹	پیرجی تاجر - ۷ - ۲۵۹ - ۲۵۰
قلعہ پرلی (نورس تارا) - ۴۷۰	۲۵۱
۴۷۱ - ۴۷۲	پیران ویدہ وزیر افرامیاب - ۱۳۰
پشاور - ۲۳۰ - ۲۳۲ - ۲۳۷	پیم نایک زمیندار - ۵۲۴
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۲ - ۵۷۳ - ۵۷۷	۵۲۵ - ۵۲۶
پنجاب - ۳۳ - ۳۴ - ۴۵ - ۹۴	شیخ پیر محمد سلونی - ۵۵۹
۱۲۷ - ۵۰۲ - ۴۵۱ - ۹۵۲	پیلوجی مرہٹہ - ۹۶۹ - ۹۷۰
۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۶۱	
۷۷۱ - ۷۷۷	* مواضع و ضیوہ *
آب پنجاب - ۳۹	پانی پت - ۱۷۷
پرگنہ ہونہ - ۱۱۳ - ۱۱۹ - ۱۲۰	قلعہ پارس گدھہ (صادق گدھہ) -
۱۷۲ - ۱۷۸ - ۲۳۲ - ۳۹۳	۴۹۱
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۲۶ - ۵۶۴	پانچہ گانو - ۴۹۱
قلعہ ہوندہر - ۱۷۸	پٹنہ (عظیم آباد) - ۵ - ۲۲۰
قلعہ ہون گدھہ - ۴۷۷ - ۴۸۵	۲۷۰ - ۴۹۱ - ۷۱۰ - ۷۱۲
دریای پورنا - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۹۵۳	۷۱۵ - ۷۹۱ - ۸۱۷ (شف عین)
قلعہ پھول پٹنہ - ۲۳۱	قلعہ ہرنالہ (بنی شاہ درک)
قصبہ پھولمری - ۷۴۴	۱۱۸ - ۱۹۵ - ۲۲۱ - ۳۸۳
پیرنجال - ۱۷۶	۳۹۹ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۶۱

تربیت خان (دیگر) - ۹۲۲

تسلې بانې (زني مرهغه) - ۹۹۶

تقرب خان - ۳۴

محمد تقی خان بخشي - ۲۰۹

تقرب خان (حكيم محمد محسن) -

۵۷۰ - ۵۷۱ - ۶۰۹ - ۶۱۰

۶۲۱ - (شف ميم)

تنگري وردې خان برادر آغر

خان - ۲۴۲ - ۲۴۶

راجه تودرمل ثاني - ۳۹

تهور خان پسر صلابت خان - ۳۱۴

۴۱۶ - ۴۱۷ - ۵۸۸ - ۵۹۵

تهور خان توراني - ۸۳۲ - ۸۳۸

۸۸۹ - ۸۹۴

تهور خان افغان (دیگر) - ۸۹۵ - ۸۹۶

تهور علي خان - ۹۱۷ - ۹۲۲ - ۹۲۹

امير تيمور صاحب قران - ۱

۲ - ۳ - ۳۰ - ۷۶ - ۴۷۶

۵۵۰ - ۵۶۶ - ۶۰۳ - ۶۲۵

۴۸۵ - ۷۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۴

۸۱۶ - ۸۲۱ - ۸۳۱ - ۸۳۹

۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۹۹ - ۹۰۰

• حرف تاء - مردمان •

تارا بانې زن رام راجا - ۴۶۹

۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۷

۵۳۰ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۴۲

۷۸۲ - ۷۸۳

سيد تاج خان (شهامت خان) - ۵۷۶

تاتار خان - ۶۳۹

تربيت خان - ۳۳ - ۴۴ - ۷۵

۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۷۶

۲۰۱ - ۲۰۲ - ۳۲۵ - ۷۳۶

ترکان - ۱۸۷ - ۹۰۳

تربيت خان مير آتش - ۴۶۲

۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۷ - ۴۷۱

۴۷۵ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۴۹۶ - ۵۱۰ - ۵۱۲ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۳۶

۵۳۸ - ۵۷۲ - ۵۸۴ - ۵۹۴

۵۹۵

ترك تاز خان - ۴۷۳ - ۸۹۱

۸۹۵ - ۹۵۵

قلعہ تورنا (فتوح الغیب) -

۵۲۳ - ۵۲۱ - ۵۲۰

تورہ - ۹۰۳

تہالیز - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۴۵۷ - ۴۵۸

تہانیدسر - ۵۱۸ - ۵۴۷ - ۷۵۰

* حرف تے - مواضع وغیرہ *

صوبہ تہتہ - م - ۲۴۷

۲۸۹ - ۴۱۳ - ۵۷۴ - ۷۸۵

۹۳۸ - ۹۷۶

دریای تہتہ - ۶۰

* حرف تاء - مردمان *

ثابت خان - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۵

* حرف جیم - مردمان *

جان بیگ - ۵۷ - ۹۱

جاندرای دکنی - ۱۱۹ - ۱۹۳

سید جان محمد ولی - ۲۷۱

جان نثار خان (خواجہ ابوالکلام)

۲۸۰ - ۴۱۴ - ۴۱۷ - ۵۷۳

۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۸ - ۵۹۴

۹۰۵ - ۹۲۸

قاضی تدمور دیوان - ۱۳۸

تیرانداز خان - ۱۶۳ - ۳۱۷

* مواضع وغیرہ *

تاندہ - ۹۸ - ۹۹

تاریکندہ - ۴۳۷ - ۴۴۳

قلعہ تاریکندہ - ۴۴۱ - ۴۴۲

تالاب جسونت - ۹۵۲

ولایت تبت - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۲۰۹

دریای تبتی (زیر قلعہ برہان پور)

۵۵۵ - ۶۱۹ - ۸۵۴ - ۸۷۵

لنگانہ - ۲۹۳ - ۲۹۴

توران - ۷۹ - ۸۰ - ۱۲۴

۱۸۷ - ۳۳۵ - ۴۴۵ - ۴۴۵

۵۷۳ - ۶۹۷ - ۵۴۳ - ۵۸۴

۵۸۸ - ۶۴۴ - ۶۸۱ - ۷۰۰

۷۰۱ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۱

۷۲۷ - ۷۴۲ - ۷۹۲ - ۷۹۵

۸۵۷ - ۸۶۴ - ۸۹۰ - ۸۸۵

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۷ - ۹۲۱

۹۴۵ - ۹۵۱ - ۹۶۰ - ۹۶۳

۲۵۹ - ۲۴۹ - ۲۴۱ - ۲۰۲

۲۴۳ - ۲۴۲ - ۲۴۱ - ۲۶۰

۴۰۵ - ۳۸۳

جعفر خان ولد آله وردی خان --

۱۷۴ - ۱۲۲ - ۴۱ - ۳۳

۲۱۷ - ۲۱۶ - ۲۱۰ - ۱۷۷

۷۷۲ - ۲۳۵ - ۲۳۴

سید جعفر سید بارهه - ۵۷۰

محمد جعفر تقرب خان - ۷۲۹

۷۳۲

خواجه محمد جعفر درویش - ۷۵۵

۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷

محمد جعفر نبیره حسین

خان - ۹۳۰

جعفر خان عرف محمد هادی

(مرشد قلی خان صوبه دار

بنگاله) - ۹۷۴

جگننا پسر پیم نایک - ۵۲۴

جگپت راو - ۷۸۹

جگروپ سنگهه - ۸۴۹ - ۸۵۰

جلال خان قراول - ۵۹۱ - ۵۹

جلال الدین خان - ۹۲۴

۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۲۰

۸۸۹ - ۸۷۹ - ۷۹۹ - ۷۹۰

(شف الف)

جانی صاحبه - ۳۰۸

قوم جات - ۳۱۶ - ۳۹۴ - ۳۹۵

۹۲۸ - ۹۷۴ - ۹۷۲ - ۹۵۱

۹۴۴ - ۹۴۴ - ۹۴۴

جانی بیگم محل خاص شاهزاده

محمد اعظم - ۳۱۷ - ۴۱۰

جان سپار خان - ۳۷۱ - ۴۳۰

جان محمد فاضل - ۹۶۳

جانی خان - ۷۵۲ - ۷۱۸

۷۲۲ - ۷۲۰

جانی خان (دیگر) - ۸۶۲ - ۸۶۴

جان چند پسر چتر سال بندیله -

۸۵۰ - ۸۵۰

جهونت سنگهه مهاراجه - ۷ - ۷

۱۰ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۷

۱۸ - ۲۰ - ۲۱ - ۳۱ - ۴۳

۴۴ - ۴۸ - ۵۱ - ۶۱ - ۶۲

۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۷۵

۹۸۴ - ۱۲۹ - ۱۷۵ - ۱۷۷

بادشاه بیگم - ۳۱ - ۴۲ - ۱۸۷

۱۸۸ - ۱۸۹

جهانگیر شاه جنت مکانی - ۳۶

۲۷۹ - ۸۶۶

جهان شاه (خجسته اختر) -

۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۸۵ - ۴۸۶

۴۸۷ - ۴۸۸ - ۸۲۵ - ۸۴۵

(شف خا)

جهاندار شاه (مهرالدين) بن

بهادرشاه بادشاه - ۶۸۵

۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۵

۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸

۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۱۱ - ۷۱۲

۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹

۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۲۳

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۸

۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۴۵

۷۹۱ - ۸۱۵ - ۹۱۴ -

(شف میم)

راجہ جیہنگہ - ۵ - ۶ - ۴۴

۴۵ - ۴۶ - ۴۹ - ۷۸

جلال خان فوجدار - ۴۵۵ - ۴۵۶

جلال الدین خان - ۷۹۰

سید جلال بخاری - ۸۹۶

میر جملة معظم خان - ۹ - ۱۰

۲۱ - ۴۴ - ۴۸ (شف میم)

جمشید - ۳۰۸ - ۳۴۷

جمشید خان لیچا پوری -

۵۳۴ - ۵۳۵

صیر جملة خانخانان (قاضي

عبد الله تورانی) - ۷۳۳

۷۳۶ - ۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱

۷۴۲ - ۷۴۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰

۷۷۱ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۲۳

۸۴۳ - ۹۲۱ - ۹۳۸ (شف

عین)

جمناجی برهمن - ۷۸۴ - ۷۸۶

سید جمال الدین خان - ۸۷۶ - ۹۵۳

جمال الله خان - ۸۸۹

محمد جواد پسر محمد مراد

خان - ۴۸۶

جوهر خان - ۸۹۰ - ۸۹۴

جهان آرا بیگم بیگم صاحب

● مواضع و غیره ●

ولایت جازیان - ۸۲	۱۷۸ - ۱۲۳ - ۸۳ - ۷۵
جام - ۱۵۶	۱۸۲ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۷۹
پرگنه جالند - ۲۷۱	۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۸۶ - ۱۸۳
جاجو - ۵۹۰	۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۹۱
جالندهر - ۴۵۷	۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۷ - ۱۹۴
پرگنه جاموک - ۷۸۲ - ۷۶۶	۲۲۱ - ۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۰۵
بندر جدہ - ۴۲۷ - ۴۲۱	ملک جلیون زمیندار (بختیارخان)
قلعہ جزیرہ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶	۸۶ - ۸۵ - ۸۴ - ۸۳
۴۵۳ - ۴۲۸	راجہ جیسنگہ سوانی دھیراج
جلال آباد - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۴۵۵	(نیکر) ۵۸۸ - ۴۹۹ - ۴۹۳
۴۵۶	۶۱۶ - ۶۰۷ - ۶۰۶ - ۶۰۵
جمون - ۶۸ - ۶۶ - ۶۶۶	۷۷۶ - ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۱۹
جمنا نریا - ۲۰۰ - ۲۱۳ - ۴۹۸	۸۰۳ - ۷۹۴ - ۷۸۷ - ۷۷۷
۷۷۰ - ۷۱۹ - ۷۱۶ - ۷۰۱	۸۱۹ - ۸۱۱ - ۸۰۹ - ۸۰۵
۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۳۵	۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۶
جنیر - ۵۲۶	۸۳۵ - ۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱
جونپور - ۴۷	۹۲۰ - ۸۴۵ - ۸۳۸ - ۸۳۶
جونپور - ۴۲ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶	۹۴۵ - ۹۳۸ - ۹۳۶ - ۹۲۱
۲۶۱ - ۲۶۲ - ۳۸۵ - ۳۷۸	۹۷۴
۴۴۱ - ۴۰۷ - ۴۰۶ - ۴۰۵	اجہ جیسنگہ بندیلہ - ۷۹۷
	بی رپ سنگہ زمیندار - ۸۴۹

۷۱۴ - ۷۰۲ - ۶۹۸ - چھبیلارام ناگر

۷۲۴ - ۷۲۲ - ۷۲۱ - ۷۲۰

۸۲۷ - ۸۲۶ - ۷۳۱ - ۷۲۹

۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸

۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۳۰

* مواضع وغیرہ *

چاکنہ (اسلام آباد) - ۱۱۳

۱۲۲ - ۱۱۹

قلعہ چاکنہ - ۱۲۰ - ۱۱۵

چاٹنام (اسلام آباد) - ۱۸۸

چاندہ - ۲۰۷ - ۲۰۶ - ۲۰۵

۲۰۹ - ۲۲۰ - ۲۲۰

چلک - ۲۴۱ - ۲۴۰

آب چنڈیل - ۲۰ - ۲۲ - ۵۸۷

قلعہ چنار - ۷۶

قلعہ چندن منڈن - ۱۱۵ - ۱۱۰ - ۱۰۹

۴۹۱

چنچی - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲

۵۳۴ - ۵۳۰

قلعہ چنچی - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۴۰۰

۸۳۸ - ۷۳۷

جونا گدھ - ۱۲۹

جہانگیرنگر - ۱۴۳ - ۷۵ - ۹۰

۷۲۸ - ۱۶۲ - ۱۳۷ - ۱۳۵ - ۱۳۴

جہان آباد - ۸۲۸

جھونی - ۸۶۲

بندر جیول - ۱۱۳ - ۱۷۷

* حرف چے - مردمان *

راجہ چترسال - ۴۳ - ۶۷۰

۸۵۸ - ۸۵۰

وانی چتربائی زوجہ شاہ عالم

۳۳۴

قوم چربیلی - ۸۷۰

چغتہ خان بہادر فتح جنگ (ارسلان

خان) - ۵۸۸ (شف الف)

قوم چغتہ - ۵۹۵ - ۹۰۳

چنپت بندیلہ - ۶۴ - ۱۲۷

چناہنونت - ۶۳۱

چورامن جات - ۶۶۸ - ۶۶۹

۸۲۸ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۶۷۰

۹۳۶ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۳۰ - ۹۳۴

حامد الله خان پهر مبارز خان

۹۵۸ - ۹۵۶

عبدشيان - ۱۹۳ - ۲۲۵ - ۲۲۸

۲۲۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۲۸

حجاج بني اميه - ۱۱۳

حرز الله خان نبيرگ سعد الله خان

مرحوم - ۹۵۴ - ۹۵۷

ميد حسين - ۲۵ - ۴۹

حسن بيگ - ۳۲ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۸۹

حسن قلي خان - ۵۵ - ۶۵

حسين پاشا حاکم بصره (اسلام خان)

۱۲۴ (شف الغ)

شاه حسين شاه ايران بعد شاه

سليمان - ۲۸۹ - ۴۳۰ - ۴۵۵

۴۴۳ - ۴۵۵ - ۷۳۶ - ۹۴۷

۹۴۸ - ۹۷۳ - ۹۷۵

ميرزا حسن - ۴۲۸ - ۴۲۹

سلطان حسين خواهرزاده محمد

مراد خان (طالع يار خان)

۴۳۱ - ۴۸۶ - ۵۲۰ - ۵۲۱

سلطان حسن خواهرزاده محمد

مراد خان - ۴۸۶

چنجاور - ۴۵۴

قلعه چنبر - ۵۲۴

پرگنه چنديري - ۸۵۹

پرگنه چوپره (مصطفى آباد)

۲۷۱ (شف ميم)

چيتا پور - ۴۶

چيتور - ۶۵۶

* حرف حاد - مردمان *

هاجي خان بلوچ - ۴۵

حافظ شيراز - ۱۳۹ - ۲۸۷

۵۰۱ - ۸۳۲

حامد خان پسر مرتضی خان - ۲۵۴

حامد خان (عبد الووف)

بيجاپوري (برادر دلير خان

۴۴۶ - (شف عين)

حامد خان بهادر برادر غازي الدين

خان بهادر - ۵۹۴ - ۶۴۸

۸۹۹ - ۹۱۵ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۴۷ - ۹۶۷ - ۹۶۸

۹۶۹ - ۹۷۰

حامد خان - (ديگر) ۹۳۳

(۱۰۹۰)

۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰	سلطان حسن (احسن خان)
۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶	۵۳۵ - ۵۲۹ (مير مانگ)
۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰	۵۴۷ - ۵۳۸ - (شف الف)
۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۶	ميد حسن ولي رمول نما - ۵۵۲
۷۰۵ - ۸۰۳ - ۸۰۱ - ۸۰۰	حسن يار خان پسر محمد يار
۸۰۹ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵	خان - ۵۷۷
۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۳ - ۸۱۲	حسن علي خان (ميد عبد الله)
۸۲۵ - ۸۲۴ - ۸۲۲ - ۸۲۰	قطب الملک - ۵۸۸ - ۵۹۲
۸۳۳ - ۸۳۲ - ۸۲۸ - ۸۲۶	(شف عين)
۸۴۲ - ۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵	ميد حسين خان باهه صوبه دار
۸۴۸ - ۸۴۷ - ۸۴۶ - ۸۴۵	۴۵۱ - ۴۵۰
۸۵۲ - ۸۵۱ - ۸۵۰ - ۸۴۹	ميد حسين علي خان بهادر
۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۵۶ - ۸۵۵	نيروز جنگ مير بخشي
۸۷۴ - ۸۷۱ - ۸۶۷ - ۸۵۹	امير الامرا - ۴۵۴ - ۴۵۷
۸۸۵ - ۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۷۵	۵۹۲ - ۵۸۸ - ۵۷۵
۸۹۷ - ۸۹۶ - ۸۹۱ - ۸۸۶	۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۲ - ۶۹۸
۹۰۱ - ۹۰۰ - ۸۹۹ - ۸۹۸	۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۱۶
۹۰۵ - ۹۰۴ - ۹۰۳ - ۹۰۲	۷۳۲ - ۷۲۸ - ۷۲۴ - ۷۲۲
۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۸	۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۳
۹۱۹ - ۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶	۷۵۱ - ۷۵۰ - ۷۴۲ - ۷۴۱
۹۵۱ - ۹۴۳ - ۹۴۲	۷۷۰ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲
مير حسن برادر رستم دل خان - ۹۱۲	۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۷۳

۸۹۹-۴۷۵-۴۵۰-۵۹۶-۵۸۹

خواجہ حمید خان - ۴۱۸

۳۴۷-۳۳۲-۳۳۱- حیات خان

۵۵۵-۳۳۸

حیدرقلی خان بہادر ناصر جنگ

معز الدولہ -۷۴۰-۷۵۵-۸۲۳

۸۲۴-۸۳۲-۸۳۳-۸۴۴

۸۹۸-۹۰۳-۹۰۵-۹۰۶

۹۰۷-۹۰۸-۹۰۹-۹۱۱

۹۱۹-۹۲۱-۹۲۶-۹۳۱

۹۳۲-۹۳۳-۹۳۵-۹۳۶

۹۳۷-۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰

۹۴۱-۹۴۳-۹۴۶-۹۴۵

۹۴۶-۹۴۷-۹۴۳-(شفنون)

میر حیدر خان کاشغری -

۹۰۳-۹۰۴

میر حیدر جد میر حیدر کاشغری

۹۰۳

• مواضع وغیرہ •

حبش - ۹۰۷

حسن ابدال - ۲۳۷ - ۲۴۱

خواجہ حسن خان (خاندوران)

لبیرہ کولکٹاش خان - ۶۹۷

۶۹۸-۶۹۹-۷۱۵-۷۱۷

(شف خاد)

حمین خان خویشگی افغان -

۸۵۷-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳-۸۶۴

حسن خان میواتی - ۸۹۹

حمین خان - ۹۳۰

حمین منور خان (معروف)

بہ شیخ نظام دکنی - ۹۵۶

۹۵۹ - (شفنون)

حقیظ اللہ خان - ۲۵۷ - ۲۵۸

۴۴۲-۵۹۲-۷۲۱-۸۵۳

۸۶۲-۸۶۴-۹۵۴-۹۵۷

حکیم الملک بھر حکیم محسن

خان - ۶۸۶ - ۶۸۸

حمید الدین خان - ۳۸۱ - ۳۸۷

۴۳۷-۴۴۱-۴۶۵-۴۸۴

۴۸۷-۴۸۸-۴۹۲-۴۹۳

۵۰۲-۵۱۲-۵۱۴-۵۲۳

۵۲۹-۵۳۵-۵۳۶-۵۳۷

۵۳۸-۵۴۹-۵۴۶-۵۷۲

قلعه حیدرآباد - ۳۱۵ - ۳۵۳

* حرف خاء - مردمان *

خانی خان نظام الملکی راقم

کتاب - ۳ - ۱۹ - ۱۳۱ - ۱۵۵

۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ - ۲۱۹

۲۲۷ - ۲۳۵ - ۲۴۸ - ۲۷۱

۲۸۲ - ۲۸۴ - ۲۹۵ - ۲۹۵

۳۷۶ - ۳۹۵ - ۴۱۹ - ۴۳۴

۴۴۱ - ۴۴۴ - ۴۴۲ - ۴۵۵

۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۸ - ۵۶۷

۶۲۴ - ۶۴۴ - ۶۶۶ - ۶۷۶

۶۷۸ - ۶۷۴ - ۷۲۷ - ۷۳۲

۷۴۸ - ۷۶۶ - ۷۹۸ - ۸۱۱

۸۲۵ - ۸۳۱ - ۸۷۴ - ۸۷۷

۸۸۳ - ۹۱۸ - ۹۲۷ - ۹۶۳

خان زمان خان - ۲۳ - ۳۳

۲۷۰ - ۲۷۲ - ۵۵۹

خانجهان بهادر (امیرالامرا)

شایسته خان پسر آصف خان

۳۱ - ۳۲ - ۲۲۲ - ۲۲۴

۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۸ - ۲۳۱

۲۴۷ - ۲۵۲ - ۲۶۵

حسن پور - ۲۷۳ - ۹۲۲

حسن آباد - ۶۴۳ - ۸۷۰

حیدرآباد (دارالجهاد - فرخنده

بنیاد - اصل نامش بهابنگر)

۳ - ۱۸ - ۶۳ - ۱۹۴ - ۲۲۰

۲۲۱ - ۲۹۰ - ۲۹۲ - ۲۹۳

۲۹۵ - ۲۹۶ - ۳۰۱ - ۳۰۵

۳۰۴ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰

۳۱۱ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۳

۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۹

۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۴۳ - ۳۵۸

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۱ - ۳۷۳

۳۸۲ - ۴۲۴ - ۴۲۷ - ۴۳۹

۴۵۹ - ۴۷۵ - ۵۲۴ - ۶۰۸

۶۰۹ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۳۱

۶۳۵ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۳

۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۵۲

۷۸۵ - ۷۸۸ - ۸۹۷ - ۹۵۰

۹۵۶ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲

۹۷۲ - ۹۷۳

خان عالم حیدر آبادی پھر	۲۳۴ - ۲۳۶ - ۲۴۷ - ۲۶۲
خان زمان - ۵۴۱ - ۵۷۲	۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۶ - ۲۷۵
۵۸۸ - ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۴	۲۸۳ - ۲۸۲ - ۲۷۸ - ۲۷۶
۸۸۹ - ۸۹۰ - ۹۵۴	۲۸۴ - ۲۹۵ - ۲۹۳ - ۲۹۶
خان زمان حیدر آبادی - ۵۴۱	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰
۵۷۲ - ۵۸۴	۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۱۳
خانہ زاد خان (نعیم خان) پھر	۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۹۵
منعم خان - ۵۷۵ - ۵۸۷	۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۸ - ۳۴۸
۵۹۹ - ۶۰۶ - ۶۸۸ - ۷۰۵	۴۵۰ - ۷۳۳ - ۷۷۶ (شف)
۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۹۶ - ۹۵۶	الف و شین
۹۹۰ (شف نون)	خاندوران - ۳۵ - ۴۶ - ۴۸
خان زمان عرف علی اصغر -	۶۱ - ۷۶
۷۲۱ - ۷۲۲	خانجهان لودی - ۱۸۴
میدخانجهان خالوی قطب الملک	خان عالم ایچی (جان عالم)
۷۲۹ - ۷۷۶ - ۷۷۷	۲۰۲
۸۳۹ - ۸۹۸	خانہ زاد خان روح اللہ پھر
خان دوران (خواجہ حسن خان)	روح اللہ خان - ۳۶۹ - ۳۷۰
۷۴۷ - ۷۴۵ - ۷۵۷ - ۷۴۱	۵۲۴ - (شف راد)
۷۷۰ - ۷۷۳ - ۷۹۳ - ۸۰۲	خانجهان پھر حاجی محمد انور
۸۱۰ - ۸۱۲ - ۸۲۳ (شف حاد)	۴۸۴ - ۴۸۵
خان خالان بہادر شاہی منعم خان	خان زمان (مقرب خان) عرف
۹۹۰ - (شف میم)	شیخ نظام - ۴۸۸ (شف میم)

خواجه کلان خواني (کفایت خان	خان میرزا - ۹۲۳
خالوي مولف) - ۱۹ - ۲۰	خجسته اختر (شاهزاده جهان شاه)
خواجه خان - ۳۰	پسر بهادر شاه - ۵۷۵ - ۵۹۹
خواص خان - ۳۸	(شف جیم)
خواجه مرای چنهي نویسن	خجسته اختر پسر جهان شاه - ۹۸۷
۱۰۱ - ۱۰۲	خداداد پسر محمد مراد - ۳۲۹ - ۹۲۳
خوشحال خان کلانوت - ۱۰۷	خدابنده خان - ۵۸۸ - ۵۹۵
خواجه دیوانه - ۴۴۵	خواجه خدمتگار خان - ۹۴۰
خواجه بابای توراني (خوش خبر	خرامانیان - ۳۵ - ۳۶
خان) - ۴۴۸	خسرو آدم محمد شجاع - ۴۷
خواجه جهان وزیر - ۴۵۲	امیر خسرو شاعر - ۵۰
خوشحال خان برادر لعل کنور - ۴۸۹	خسرو چیله - ۸۵۳ - ۸۶۵
خواجم قلی خان توراني - ۸۱۹	خضر خان - ۶۰۳
۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۹۵۵	خلیل الله خان - ۲۲ - ۲۶ - ۳۹
هیدی خیریت خان - ۲۲۴	۴۰ - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۵
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸	۱۳۰ - ۲۴۱
۵۵۳ - ۵۵۵ - ۵۱۴	خلیفه سلطان شاهزاده مائزندان
	۲۵۶ - ۳۱۱ - ۵۵۶ - ۶۶۳
* مواضع و غیره *	خلیل الله خان (حسینی بیگ
صوبه خاندیس - ۱۶۷ - ۲۴۸	ابراهیم خان) - ۲۹۵ - ۲۹۶
۲۷۰ - ۳۷۷ - ۴۰۵ - ۷۴۸	۲۹۸ - (شف الف)
۷۵۱ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰	خفجر خان - ۳۱۷

خراسان - ۷۲ - ۱۷۵ - ۲۰۲	۷۸۵ - ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۸۸۷
۲۸۹ - ۲۹۰ - ۴۵۰ - ۵۴۴	ختا - ۵۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۷۳۶
۹۰۲ - ۹۷۵	۹۲۵ - ۹۳۸
خرم پوره - ۲۷۳	خجسته بنياد (اورنگ آباد) -
خضرا آباد - ۸۶	۵ - ۱۰ - ۱۱۳ - ۱۱۹
خضر پور - ۱۷۱	۱۷۸ - ۲۰۵ - ۲۰۵ - ۲۰۷
خلد آباد (خرچ عرس خلد مکان	۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۷۰ - ۲۷۲
عالمگیر) - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۴۴۹	۲۷۴ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۳۱۵
خواف - ۷۲	۳۷۷ - ۳۱۳ - ۳۲۲ - ۳۷۵
خواص پوره - ۴۷۵	۵۲۷ - ۵۴۹ - ۵۵۵ - ۵۴۳
خیبر - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۵	۵۷۲ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
قلعه خیبر - ۳۹۲	۶۰۵ - ۴۲۶ - ۴۴۸ - ۴۴۹

* حرف دال - مردمان *

محمد داراشکوه پسر شاهجهان -

۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۱۲	۷۷۷ - ۷۵۲ - ۷۵۰ - ۷۴۵
۱۳ - ۱۴ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۱	۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۰ - ۷۷۸
۲۲ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹	۷۹۴ - ۷۹۴ - ۷۹۰ - ۷۸۸
۳۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵	۸۷۱ - ۸۵۷ - ۸۰۰ - ۷۹۷
۳۶ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱	۸۸۵ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۳
۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶	۸۸۴ - ۸۹۴ - ۸۸۹ - ۹۳۴
۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱	۹۳۹ - ۹۵۰ - ۹۴۲ - ۹۵۱
۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶	۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۶۰ - ۹۶۱

(حرف الف)

۸۸۹ - ۸۷۶ - ۷۹۹ - ۷۹۰	۷۰ - ۶۸ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۵
دارد داد خان - ۸۲۷	۷۶ - ۷۵ - ۷۴ - ۷۳ - ۷۲
درگا داس - ۲۶۹ - ۲۶۵ - ۲۶۴	۸۴ - ۸۳ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۸
۶۰۷ - ۶۰۵	۱۰۴ - ۱۰۲ - ۸۷ - ۸۶ - ۸۵
شیخ درگاهي - ۸۸۴	۱۲۸ - ۱۲۷ - ۱۱۱ - ۱۰۶
درویش علي خان - ۹۲۹	۹۵۵ - ۵۵۳
دکنيان - ۱۹۳ - ۱۹۲ - ۱۲۰	دارد خان - ۴۷ - ۴۴ - ۳۹ - ۳۸
۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۵ - ۱۹۴	۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۰ - ۸۹
۲۳۷ - ۲۳۶ - ۲۰۵ - ۱۹۸	۵۳۳ - ۱۸۰ - ۱۷۸ - ۱۲۹
۳۱۷ - ۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۲	۵۳۷ - ۵۳۵
۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۳۰ - ۳۲۲	دارا - ۸۷
۷۷۸ - ۵۱۹ - ۴۳۲ - ۳۹۶	دارا شکوة جعلی مجهول الذمب -
۸۹۰ - ۸۸۶ - ۸۱۱ - ۸۱۰	۱۷۶
۹۵۸ - ۸۹۲	دارد خان افغان پني - ۵۷۱
سيد دلور خان عبد الرحمن	۶۵۰ - ۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۱
خاندیمي - ۲۵ - ۲۳	۷۳۳ - ۷۲۸ - ۶۹۱ - ۶۸۳
(شف عين)	۷۳۸ - ۷۴۵ - ۷۴۰ - ۷۳۷
دلور خان افغان - ۲۵	۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱
دلير خان افغان - ۳۵ - ۲۸	۷۸۳ - ۷۷۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵
۷۰ - ۶۹ - ۶۸ - ۶۵ - ۳۸	۸۹۱ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۰۸
۹۶ - ۹۵ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲	۹۶۵ - ۹۶۴ - ۹۵۶ - ۹۵۴
۱۴۲ - ۱۳۸ - ۹۸ - ۹۷	داراب خان پسر جان نثار خان -

۸۸۶-۸۸۲-۸۸۰-۸۷۸-۸۷۷	۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷
دلیر جذگ (عبدالصمد خان)	۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱
۸۴۳-۸۴۴- (شف عین)	۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱
دلیر خان عرف عبدالله بیگ	۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴
بهادر - ۸۸۱-۸۸۹-۹۲۳	۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۷
۹۵۰-۹۵۱	۱۶۷-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰
دلور خان (دیگر) ۸۹۷-۹۵۹	۱۷۰-۱۷۱-۱۷۲-۱۷۳
۹۴۰	۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶
دوست محمد افغان - ۹۹۴	۱۷۶-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹
۸۸۰-۸۷۷-۸۶۱	۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲
دوست علی خان - ۹۲۹	۱۸۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵
دهذا جادو سده سالار رام راجا -	۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸
۴۱۵-۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸	۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳	۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴
دهیر ز سغدار - ۷۶۸-۷۶۹	۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۷
دیپال سنگه جهالا - ۱۵-۱۷	۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰
دیپال سنگه - ۱۷-۱۲۸-۲۷۷	۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۳
دی چند آدم دارا شکوه - ۹۶	۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶
راجه دیو رای - ۳۶۸	۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
دیده مغل (آخر خان) خلف	۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲
آخر خان - ۵۷۶ (شف الف)	۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵
دولت خان نذیر (امانت خان)	۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸
	۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
	۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴
	۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۷
	۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰
	۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-۲۳۳
	۲۳۳-۲۳۴-۲۳۵-۲۳۶
	۲۳۶-۲۳۷-۲۳۸-۲۳۹
	۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-۲۴۲
	۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴-۲۴۵
	۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-۲۴۸
	۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱
	۲۵۱-۲۵۲-۲۵۳-۲۵۴
	۲۵۴-۲۵۵-۲۵۶-۲۵۷
	۲۵۷-۲۵۸-۲۵۹-۲۶۰
	۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳
	۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶
	۲۶۶-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹
	۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۷۲
	۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۵
	۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸
	۲۷۸-۲۷۹-۲۸۰-۲۸۱
	۲۸۱-۲۸۲-۲۸۳-۲۸۴
	۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷
	۲۸۷-۲۸۸-۲۸۹-۲۹۰
	۲۹۰-۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳
	۲۹۳-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۶
	۲۹۶-۲۹۷-۲۹۸-۲۹۹
	۲۹۹-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲
	۳۰۲-۳۰۳-۳۰۴-۳۰۵
	۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸
	۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۱
	۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۴
	۳۱۴-۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷
	۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۰
	۳۲۰-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳
	۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-۳۲۶
	۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹
	۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲
	۳۳۲-۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵
	۳۳۵-۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸
	۳۳۸-۳۳۹-۳۴۰-۳۴۱
	۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴
	۳۴۴-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۷
	۳۴۷-۳۴۸-۳۴۹-۳۵۰
	۳۵۰-۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳
	۳۵۳-۳۵۴-۳۵۵-۳۵۶
	۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-۳۵۹
	۳۵۹-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲
	۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-۳۶۵
	۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸
	۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱
	۳۷۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۴
	۳۷۴-۳۷۵-۳۷۶-۳۷۷
	۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰
	۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۳۸۳
	۳۸۳-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۶
	۳۸۶-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹
	۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۲
	۳۹۲-۳۹۳-۳۹۴-۳۹۵
	۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۳۹۸
	۳۹۸-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۱
	۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴
	۴۰۴-۴۰۵-۴۰۶-۴۰۷
	۴۰۷-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰
	۴۱۰-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۳
	۴۱۳-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۶
	۴۱۶-۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹
	۴۱۹-۴۲۰-۴۲۱-۴۲۲
	۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵
	۴۲۵-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۸
	۴۲۸-۴۲۹-۴۳۰-۴۳۱
	۴۳۱-۴۳۲-۴۳۳-۴۳۴
	۴۳۴-۴۳۵-۴۳۶-۴۳۷
	۴۳۷-۴۳۸-۴۳۹-۴۴۰
	۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۳
	۴۴۳-۴۴۴-۴۴۵-۴۴۶
	۴۴۶-۴۴۷-۴۴۸-۴۴۹
	۴۴۹-۴۵۰-۴۵۱-۴۵۲
	۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵
	۴۵۵-۴۵۶-۴۵۷-۴۵۸
	۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱
	۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴
	۴۶۴-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷
	۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰
	۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳
	۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶
	۴۷۶-۴۷۷-۴۷۸-۴۷۹
	۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲
	۴۸۲-۴۸۳-۴۸۴-۴۸۵
	۴۸۵-۴۸۶-۴۸۷-۴۸۸
	۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱
	۴۹۱-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴
	۴۹۴-۴۹۵-۴۹۶-۴۹۷
	۴۹۷-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۰
	۵۰۰-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۳
	۵۰۳-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶
	۵۰۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹
	۵۰۹-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۲
	۵۱۲-۵۱۳-۵۱۴-۵۱۵
	۵۱۵-۵۱۶-۵۱۷-۵۱۸
	۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۱
	۵۲۱-۵۲۲-۵۲۳-۵۲۴
	۵۲۴-۵۲۵-۵۲۶-۵۲۷
	۵۲۷-۵۲۸-۵۲۹-۵۳۰
	۵۳۰-۵۳۱-۵۳۲-۵۳۳
	۵۳۳-۵۳۴-۵۳۵-۵۳۶
	۵۳۶-۵۳۷-۵۳۸-۵۳۹
	۵۳۹-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۲
	۵۴۲-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۵
	۵۴۵-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸
	۵۴۸-۵۴۹-۵۵۰-۵۵۱
	۵۵۱-۵۵۲-۵۵۳-۵۵۴
	۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶-۵۵۷
	۵۵۷-۵۵۸-۵۵۹-۵۶۰
	۵۶۰-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۳
	۵۶۳-۵۶۴-۵۶۵-۵۶۶
	۵۶۶-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹
	۵۶۹-۵۷۰-۵۷۱-۵۷۲
	۵۷۲-۵۷۳-۵۷۴-۵۷۵
	۵۷۵-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸
	۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱
	۵۸۱-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴
	۵۸۴-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷
	۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰
	۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۳
	۵۹۳-۵۹۴-۵۹۵-۵۹۶
	۵۹۶-۵۹۷-۵۹۸-۵۹۹
	۵۹۹-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲
	۶۰۲-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۵
	۶۰۵-۶۰۶-۶۰۷-۶۰۸
	۶۰۸-۶۰۹-۶۱۰-۶۱۱
	۶۱۱-۶۱۲-۶۱۳-۶۱۴
	۶۱۴-۶۱۵-۶۱۶-۶۱۷
	۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰
	۶۲۰-۶۲۱-۶۲۲-۶۲۳
	۶۲۳-۶۲۴-۶۲۵-۶۲۶
	۶۲۶-۶۲۷-۶۲۸-۶۲۹
	۶۲۹-۶۳۰-۶۳۱-۶۳۲
	۶۳۲-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۵
	۶۳۵-۶۳۶-۶۳۷-۶۳۸
	۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۱
	۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴
	۶۴۴-۶۴۵-۶۴۶-۶۴۷
	۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۰
	۶۵۰-۶۵۱-۶۵۲-۶۵۳
	۶۵۳-۶۵۴-۶۵۵-۶۵۶
	۶۵۶-۶۵۷-۶۵۸-۶۵۹
	۶۵۹-۶۶۰-۶۶۱-۶۶۲
	۶۶۲-۶۶۳-۶۶۴-۶۶۵
	۶۶۵-۶۶۶-۶۶۷-۶۶۸
	۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰-۶۷۱
	۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴
	۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-۶۷۷
	۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰
	۶۸۰-۶۸۱-۶۸۲-۶۸۳
	۶۸۳-۶۸۴-۶۸۵-۶۸۶
	۶۸۶-۶۸۷-۶۸۸-۶۸۹
	۶۸۹-۶۹۰-۶۹۱-۶۹۲
	۶۹۲-۶۹۳-۶۹۴-۶۹۵
	۶۹۵-۶۹۶-۶۹۷-۶۹۸
	۶۹۸-۶۹۹-۷۰۰-۷۰۱
	۷۰۱-۷۰۲-۷۰۳-۷۰۴
	۷۰۴-۷۰۵-۷۰۶-۷۰۷
	۷۰۷-۷۰۸-۷۰۹-۷۱۰
	۷۱۰-۷۱۱-۷۱۲-۷۱۳
	۷۱۳-۷۱۴-۷۱۵-۷۱۶
	۷۱۶-۷۱۷-۷۱۸-۷۱۹
	۷۱۹-۷۲۰-۷۲۱-۷۲۲
	۷۲۲-۷۲۳-۷۲۴-۷۲۵
	۷۲۵-۷۲۶-۷۲۷-۷۲۸
	۷۲۸-۷۲۹-۷۳۰-۷۳۱
	۷۳۱-۷۳۲-۷۳۳-۷۳۴
	۷۳۴-۷۳۵-۷۳۶-۷۳۷
	۷۳۷-۷۳۸-۷۳۹-۷۴۰
	۷۴۰-۷۴۱-۷۴۲-۷۴۳
	۷۴۳-۷۴۴-۷۴۵-۷۴۶
	۷۴۶-۷۴۷-۷۴۸-۷۴۹
	۷۴۹-۷۵۰-۷۵۱-۷۵۲
	۷۵۲-۷۵۳-۷۵۴-۷۵۵
	۷۵۵-۷۵۶-۷۵۷-۷۵۸
	۷۵۸-۷۵۹-۷۶۰-۷۶۱
	۷۶۱-۷۶۲-۷۶۳-۷۶۴
	۷۶۴-۷۶۵-۷۶۶-۷۶۷
	۷۶۷-۷۶۸-۷۶۹-۷۷۰
	۷۷۰-۷۷۱-۷۷۲-۷۷۳
	۷۷۳-۷۷۴-۷۷۵-۷۷۶
	۷۷۶-۷۷۷-۷۷۸-۷۷۹
	۷۷۹-۷۸۰-۷۸۱-۷۸۲
	۷۸۲-۷۸۳-۷۸۴-۷۸۵
	۷۸۵-۷۸۶-۷۸۷-۷۸۸
	۷۸۸-۷۸۹-۷۹۰-۷۹۱
	۷۹۱-۷۹۲-۷۹۳-۷۹۴
	۷۹۴-۷۹۵-۷۹۶-۷۹۷
	۷۹۷-۷۹۸-۷۹۹-۸۰۰
	۸۰۰-۸۰۱-۸۰۲-۸۰۳
	۸۰۳-۸۰۴-۸۰۵-۸۰۶
	۸۰۶-۸۰۷-۸۰۸-۸۰۹
	۸۰۹-۸۱۰-۸۱۱-۸۱۲
	۸۱۲-۸۱۳-۸۱۴-۸۱۵
	۸۱۵-۸۱۶-۸۱۷-۸۱۸
	۸۱۸-۸۱۹-۸۲۰-۸۲۱
	۸۲۱-۸۲۲-۸۲۳-۸۲۴
	۸۲۴-۸۲۵-۸۲۶-۸۲۷
	۸۲۷-۸۲۸-۸۲۹-۸۳۰
	۸۳۰-۸۳۱-۸۳۲-۸۳۳
	۸۳۳-۸۳۴-۸۳۵-۸۳۶
	۸۳۶-۸۳۷-۸۳۸-۸۳۹
	۸۳۹-۸۴۰-۸۴۱-۸۴۲
	۸۴۲-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۵
	۸۴۵-۸۴۶-۸۴۷-۸۴۸
	۸۴۸-۸۴۹-۸۵۰-۸۵۱
	۸۵۱-۸۵۲-۸۵۳-۸۵۴
	۸۵۴-۸۵۵-۸۵۶-۸۵۷
	۸۵۷-۸۵۸-۸۵۹-۸۶۰
	۸۶۰-۸۶۱-۸۶۲-۸۶۳
	۸۶۳-۸۶۴-۸۶۵-۸۶۶
	۸۶۶-۸۶۷-۸۶۸-۸۶۹
	۸۶۹-۸۷۰-۸۷۱-۸۷۲
	۸۷۲-۸۷۳-۸۷۴-۸۷۵
	۸۷۵-۸۷۶-۸۷۷-۸۷۸
	۸۷۸-۸۷۹-۸۸۰-۸۸۱
	۸۸۱-۸۸۲-۸۸۳-۸۸۴
	۸۸۴-۸۸۵-۸۸۶-۸۸۷
	۸۸۷-۸۸۸-۸۸۹-۸۹۰
	۸۹۰-۸۹۱-۸۹۲-۸۹۳
	۸۹۳-۸۹۴-۸۹۵-۸۹۶
	۸۹۶-۸۹۷-۸۹۸-۸۹۹
	۸۹۹-۹۰۰-۹۰۱-۹۰۲
	۹۰۲-۹۰۳-۹۰۴-۹۰۵
	۹۰۵-۹۰۶-۹۰۷-۹۰۸
	۹۰۸-۹۰۹-۹۱۰-۹۱۱
	۹۱۱-۹۱۲-۹۱۳-۹۱۴
	۹۱۴-۹۱۵-۹۱۶-۹۱۷
	۹۱۷-۹۱۸-۹۱۹-۹۲۰
	۹۲۰-۹۲۱-۹۲۲-۹۲۳
	۹۲۳-۹۲۴-۹۲۵-۹۲۶
	۹۲۶-۹۲۷-۹۲۸-۹۲۹
	۹۲۹-۹۳۰-۹۳۱-۹۳۲
	۹۳۲-۹۳۳-۹۳۴-۹۳۵
	۹۳۵-۹۳۶-۹۳۷-۹۳۸
	۹۳۸-۹۳۹-۹۴۰-۹۴۱
	۹۴۱-۹۴۲-۹۴۳-۹۴۴
	۹۴۴-۹۴۵-۹۴۶-۹۴۷
	۹۴۷-۹۴۸-۹۴۹-۹۵۰
	۹۵۰-۹۵۱-۹۵۲-۹۵۳
	۹۵۳-۹۵۴-۹۵۵-۹۵۶
	۹۵۶-۹۵۷-۹۵۸-۹۵۹
	۹۵۹-۹۶۰-۹۶۱-۹۶۲
	۹۶۲-۹۶۳-۹۶۴-۹۶۵
	۹۶۵-۹۶۶-۹۶۷-۹۶۸
	۹۶۸-۹۶۹-۹۷۰-۹۷۱
	۹۷۱-۹۷۲-۹۷۳-۹۷۴
	۹۷۴-۹۷۵-۹۷۶-۹۷۷
	۹۷۷-۹۷۸-۹۷۹-۹۸۰
	۹۸۰-۹۸۱-۹۸۲-۹۸۳
	۹۸۳-۹۸۴-۹۸۵-۹۸۶
	۹۸۶-۹۸۷-۹۸۸-۹۸۹
	۹۸۹-۹۹۰-۹۹۱-۹۹۲
	۹۹۲-۹۹۳-۹۹۴-۹۹۵
	۹۹۵-۹۹۶-۹۹۷-۹۹۸
	۹۹۸-۹۹۹-۱۰۰۰-۱۰۰۱

۳۰۴ - ۳۰۳ - ۳۰۰ - ۲۹۹

۳۱۸ - ۳۱۷ - ۳۱۴ - ۳۰۵

۳۴۸ - ۳۳۷ - ۳۲۹ - ۳۲۸

۳۸۲ - ۳۷۸ - ۳۷۷ - ۳۶۹

۳۰۵ - ۳۹۱ - ۳۸۹ - ۳۸۳

۴۴۸ - ۴۲۸ - ۴۱۴ - ۴۱۱

۴۸۸ - ۴۷۷ - ۴۶۹ - ۴۵۲

۵۱۸ - ۵۱۴ - ۵۱۱ - ۵۰۳

۵۴۲ - ۵۲۶ - ۵۲۴ - ۵۲۳

۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۷۰

۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۵ - ۵۸۲

۶۲۰ - ۶۱۳ - ۶۰۸ - ۶۰۰

۶۳۳ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵

۶۴۷ - (درین صفحه معجزه)

۶۷۰ - ۶۶۸ - ۶۶۶ (است)

۶۹۱ - ۶۸۵ - ۶۸۳ - ۶۷۷

۷۲۵ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۴

۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۳ - ۷۲۸

۷۴۸ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۴۰

۷۷۷ - ۷۷۳ - ۷۵۱ - ۷۵۰

۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۸

۷۹۴ - ۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۹

۸۵۲ - ۸۱۸ - ۷۹۶ - ۷۹۰

۹۶۰ - ۹۵۸ - ۹۴۳

دیا بهادر - ۸۴۲ - ۹۷۴

دیندار خان - ۹۲۳

* مواضع و غیره *

دکن - ۲ - ۳ - ۴ - ۵

۱۱ - ۲۱ - ۴۸ - ۶۳ - ۹۴

۷۸ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۸ - ۱۱۱

۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵

۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۴

۱۲۷ - ۱۲۹ - ۱۷۱ - ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸

۱۸۳ - ۱۸۶ - ۱۹۵ - ۱۹۷

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۷

۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۶

۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰

۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۷ - ۲۴۷

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۶۱

۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۷۰ - ۲۷۱

۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۱

۲۹۱ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸

دوآبہ جالندر - ۷۵۷	۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۸۰۱
دھود - ۳	۸۰۸ - ۸۱۸ - ۸۲۳ - ۸۲۵
دھار - ۱۳ - ۲۳م	۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۵۸ - ۸۵۲
دھول پور - ۲۲	۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۹ - ۸۶۱
دھاندر - ۸۳	۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۸۲ - ۸۸۵
دھلی - ۸۶ - ۱۰۱ - ۳م۱	۸۹۱ - ۸۹۴ - ۸۹۵ - ۸۹۷
۵۵۰ - ۶۰۳ - ۶۴۳ - ۸۱۱	۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۱۰ - ۹۲۷
۸۴۷ - ۸۸۳	۹۳۶ - ۹۴۲ - ۹۴۶ - ۹۴۷
قصبہ دھارور - ۱۹۷	۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۴
قصبہ دھرنگانو - ۲۷۰ - ۲۷۵	۹۵۸ - ۹۶۰
دیپال پور - ۱۲	قلعہ دمن - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
دیوگدھہ - ۲۰۷ - ۲۶۱م	دندا راجپوری - ۱۱۳ - ۲۲۴
دیوگانو - ۷۳۸	۴۵۳ - ۵۱م
<hr/>	
* حرف ت - مردمان *	قلعہ دندا راجپوری - ۲۲۳ - ۲۲۵
راجہ تونگر سنگھ - ۹۷۱	۲۲۶ - ۲۲۸
تونگر سنگھ پسر راجہ اجیت	دندیری - ۴۲۸
سنگھ - ۹۷م	قلعہ دولتاباد - ۹ - ۱۰ - ۳۲۲
قوم تھیر (بیدر) - ۲۲۳ - ۵۲۴	۳۹۰ - ۷۹۷ - ۸۹۶
۵۲۹ - ۶۴۷	دولتاباد - ۲۱ - ۴۴ - ۶۴
دینگ مار (سنگھ) (واریل)	۳۶۵ - ۳۷۱ - ۵۴۹ - ۵۸۳
۴۲۸ - ۴۲۶	۶۴۹ - ۸۹۷
	دورادھہ - ۵۸۲

۷۰۱ - ۷۰۰ - ۶۹۸ - ۶۹۷

۷۱۸ - ۷۰۶ - ۷۰۳ - ۷۰۲

۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۹

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۲۸ - ۷۲۵

۷۷۲ - ۷۴۰ - ۷۳۷ - ۸۳۳

۹۶۳ - ۸۸۵ - ۸۸۴ - ۷۸۳

(شف الف)

ذوالفقار بیگ - ۷۵۲ - ۷۷۸

۸۶۸ - ۷۸۰ - ۷۷۹

ذوالفقار علی خان - ۹۱۷ - ۹۱۸

۹۳۲ - ۹۲۲

*** حرف راء - مردمان ***

راجپوتان - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷

۵۲ - ۵۱ - ۴۳ - ۲۷ - ۲۶

۱۱۶ - ۱۱۱ - ۱۰۹ - ۹۶ - ۹۵

۱۹۷ - ۱۸۱ - ۱۶۶ - ۱۴۵

۲۵۴ - ۲۴۲ - ۲۳۰ - ۲۲۹

۲۶۱ - ۲۶۰ - ۲۵۹ - ۲۵۵

۲۶۵ - ۲۶۴ - ۲۶۳ - ۲۶۲

۲۷۵ - ۲۷۰ - ۲۶۹ - ۲۶۷

۳۹۹ - ۳۳۵ - ۲۷۷ - ۲۷۶

*** مدایع و غیره ***

تالاب ذل - ۱۷۵

*** حرف ذال - مردمان ***

ذکر با خان - ۷۶۲ - ۷۶۵

ذوالفقار خان عرف محمد بیگ -

۲۳ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸ - ۱۵ - ۱۴

۹۲ - ۹۰ - ۸۸ - ۴۷ - ۴۶

ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ

مصم صام الدوله - (اعتقاد خان)

۵۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۷۵

۵۳۶ - ۵۳۵ - ۵۳۴ - ۵۳۷

۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۰ - ۵۳۱

۵۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۷۲

۶۰۰ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۸۹

۶۱۷ - ۶۰۶ - ۶۰۲ - ۶۰۱

۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۱ - ۶۱۹

۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۴

۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۶

۶۸۵ - ۶۷۸ - ۶۷۷ - ۶۵۰

۶۹۳ - ۶۹۱ - ۶۸۹ - ۶۸۷

۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷	۵۸۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۸۶
۸۰۳ - ۴۴۲	۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۰۹ - ۴۰۵
رای سنگه برادر پورنمل - ۱۵۷	۴۴۲ - ۴۴۱ - ۴۵۱ - ۴۵۵
راجہ رای سنگه سولہ - ۱۷۸ - ۱۸۰	۷۳۸ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۸۷
راتان - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۳۱	۸۷۷ - ۸۲۷ - ۸۰۹ - ۷۴۷
۲۹۸ - ۲۴۷	۸۸۹ - ۸۸۰ - ۸۷۹ - ۸۷۸
رائہوران - ۲۴۳	۹۳۱
رام راجا پسر سیوا - ۲۷۱ - ۳۸۴	راجہ رام سنگه پسر بیتھلداس
۴۰۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۲۰	۵۱ - ۲۸ - ۲۶ - ۲۲
۴۴۹ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۱	راجہ راجروپ زمیندار جمون - ۴۴
۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۴	۴۸ - ۴۹ - ۷۰ - ۸۵
۵۱۶ - ۵۸۳ - ۶۲۷ - ۷۸۲	رامداس قلعه دار بھارس - ۴۴
رام راجا (دیگر) - ۴۰۴	کنور رام سنگه پسر راجہ جیسنگه
سید راجو - ۳۱۰	۱۴۹ - ۱۲۳ - ۱۸۳ - ۱۸۹
مکھد راج - ۳۸۳	۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۸ - ۲۰۰
رام سنگه ہارا - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱	۲۰۹ - ۲۹۳ - ۲۹۷ - ۲۹۹
رام لچھمن (توب) - ۴۳۹	۵۳۴ - ۵۷۲ - ۵۸۸
راجی مکھد خان - ۴۹۱ - ۴۹۲	سید راجی - ۴۹
۷۱۲ - ۷۲۱	کنور رای سنگه - ۴۰
رتن سنگه رائہور - ۱۵ - ۱۷ - ۵۸۸	راجہ رای سنگه رائہور - ۴۱
راجہ رتن چند دیوان سید عبداللہ	رائہ چیتور - ۱۱۱ - ۱۱۲
خان - ۴۹۲ - ۷۱۳ - ۷۳۹	۲۵۷ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲

۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۵۷	۴۱۰ - ۴۰۹ - ۵۸۸ - ۵۸۷
۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۰۴ - ۷۷۶	۴۱۴ - ۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۸۴۴ - ۸۴۳ - ۸۳۲ - ۸۲۴	رستم علي خان - ۵۸۹ - ۵۹۲
۹۰۰ - ۸۸۴ - ۸۶۷ - ۸۴۵	۹۴۸ - ۹۴۶ - ۹۴۵ - ۵۹۷
۹۰۹ - ۹۰۵ - ۹۰۲ - ۹۰۱	۹۷۰ - ۹۶۹
۹۱۹ - ۹۱۷ - ۹۱۶ - ۹۱۳	رستم دل خان پسر جان مپار خان -
۹۶۵ - ۹۶۳ - ۹۶۱ - ۹۲۴	۴۴۹ - ۴۳۳ - ۴۳۲ - ۴۳۰
رحمت خان دیوان - ۴۳	۷۶۱ - ۴۸۸ - ۴۷۹ - ۴۷۰
رحیم بیگ - ۴۹۳	رستم بیگ - ۷۵۴ - ۷۵۳
خواجہ رحمت اللہ شجاعت خان -	رستم بیگ خان - ۵۸۲ - ۸۷۴ - ۹۵۵
۸۹۱ - ۸۶۴ - ۸۶۲	رستم بیگ (دیگر) - ۸۷۴
رحمت خان - ۸۶۲	رسول خان افغان - ۹۵۵
رستم خان بهادر دکنی فیروز جنگ	رشید خان - ۷۱ - ۳۷۷
۱۲۶ - ۲۸ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴	محمد رضا رعایت خان - ۲۴۲
۲۱۰	۷۰۹ - ۷۰۸ - (شفراء باعین)
رستم خان سپه سالار عادل خان	رضا قلبي خان - ۷۰۳ - ۷۲۱ - ۷۲۴
۱۱۸	محمد رضا قاضي القضاة - ۸۱۸
رستم دستان - ۱۴۸ - ۴۹۴ - ۵۰۳	رضا محمد خان - ۹۴۰
رستم راز زاردار - ۲۹۸ - ۲۹۶	رعد انداز خان - ۴۶
۳۱۳ - ۳۰۸ - ۳۰۴ - ۳۰۲	رعایت خان (محمد رضا) - ۸۴۰
رستم خان - ۴۲۱ - ۴۱۶ - ۸۹۰	۸۷۴ - ۹۵۷ - ۹۵۵ - ۹۵۹
رستم دل خان (محمد رستم) - ۵۷۵	(شفراء باضاد)

۳۶۲-۳۶۱-نمست خان افغان	محمد رفيع (مريلند خان)
۸۶۶-۷۹۹-رنجها بنالكر مرهه	برادرزاده زير خان-۲۳۶-۵۹۰
۸۸۸-۸۷۶-۸۷۲-۸۷۱	رفيع القدر (رنج لسان) سلطان
۸۸۹- (شف باد)	پسر شاه عالم - ۳۳۲ - ۵۷۵
۱۲۸-۲۷-راجه روپ رانهور	۵۹۱-۵۹۹-۴۲۱-۴۲۲
روشن ضمير - ۵۰	۴۸۵-۴۷۰-۴۶۳-۴۲۴
روشن آرا بيگم - ۱۱۰	۸۱۶-۴۸۸-۴۸۷-۴۸۶
روح الله خان بهادر - ۱۳۰	۸۲۵-۹۱۴
۳۳۷-۳۲۲-۳۲۱-۳۱۹	رفيع الدوله بادشاه (شاهجهان
۳۶۴-۳۶۳-۳۶۱-۳۳۸	ثاني) پسر رفيع الشان - ۶۸۸
۴۰۷-۳۹۴-۳۶۹-۳۶۶	۸۲۹-۸۳۱-۸۳۸-۸۳۹
۵۲۴-۴۱۲-۴۱۱	۸۴۰-۸۵۰
روح الله خان ثاني (خانم زاد	رفيع الدرجات ابوالبركات بادشاه
۴۳۱-۴۲۹-۴۲۸-۴۲۷	پسر رفيع الشان - ۶۸۸-۸۴۸
۴۳۲-۴۳۳-۴۵۶-۴۶۱	۸۵۰-۹۱۴- (شف الف)
۴۸۸-۴۸۷-۴۸۱-۴۶۵	محمد رفيع حكيم منجم - ۷۰۸-۷۱۰
۵۱۳-۵۰۲-۵۰۱-۵۰۰	رفاهيت خان - ۸۹۱
۸۳۲-۵۳۰-۵۲۴-۵۱۴	ركن الدوله اعتقاد خان فرخ شاهي
(شف خاد)	(محمد مراد - وكالت خان)
روح الله خان پسر روح الله خاد	۷۹۵- (شف الف و ميم)
۹۲۸-۸۳۸-۸۳۲-ثاني	رگه ناته راى رايان - ۷۸-۱۷۵
روھله (قوم) - ۸۵۰-۸۶۲-۸۶۴	زندوله خان - ۴۰۵-۴۱۰

قصبه رانور - ۶۶۶

رام پوره وطن راجه اسلام خان -

۶۹۷

قلعه رانا گندهه - ۸۵۰ - ۸۵۸

رتن پور - ۸۷۵

رحنک - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۳۲ - ۱۸۸

رس - ۶۰۹

روم - ۵۵ - ۷۳۶ - ۹۰۷ - ۹۲۵

۹۳۸ - ۹۷۵ - ۹۷۸

قلعه رودمال - ۱۷۸

قلعه رهنداس گندهه - ۷۰۸

رواري - ۶۷

حرف زاء - مردمان *

حاجي محمد زاهد - ۷ - ۲۴۹

۲۵۰ - ۲۵۱

زيدة النساء بيگم - ۷۷

زبردست خان - ۱۷۸ - ۲۰۵

شاه زري زر بخش - ۵۴۹

زمره غلام - ۳۰۲

زن سنبها - ۲۲۹

زين الما بدين پسر محمد شجاع

مواضع و غيرهه *

آب راوي - ۴۵ - ۶۸۶

قلعه راجگندهه - ۱۱۵ - ۱۷۷

۱۸۵ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳

۳۹۲ - ۵۱۱ - ۵۱۳ - ۵۱۴

۵۲۱ - ۷۸۱

راجگندهه - ۳۸۳ - ۴۱۵ - ۴۵۰

۵۲۱

راهيري - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۴۴

۲۷۷ - ۲۸۴ - ۳۸۴ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۴۹ - ۵۱۴ - ۵۱۵

قلعه راهيري - ۲۲۳ - ۲۲۶

۲۲۸ - ۲۷۷ - ۲۸۵ - ۳۹۰

۴۵۳

رام دره - ۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱

قلعه رام سيج - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۴

رام گير - ۲۹۳ - ۲۹۶

راي باغ - ۵۰۲

رايو - ۵۲۴

قصبه راهون - ۴۵۸ - ۴۵۹

قلعه راهون - ۴۵۹

۷۷۲ - ۷۷۱ - ۷۶۵ - ۷۵۳

۷۸۳ - ۷۸۰ - ۷۷۶ - ۷۷۴

۸۰۷ - ۸۰۶ - ۷۹۶ - ۷۸۴

۸۲۸ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۲

۸۳۱ - ۸۳۹ - ۸۳۱ - ۸۲۹

۸۵۸ - ۸۵۷ - ۸۴۴ - ۸۴۲

۸۸۲ - ۸۷۷ - ۸۶۶ - ۸۶۵

۹۱۱ ۹۰۴ - ۹۰۰ - ۸۹۷

۹۲۴ - ۹۱۸ - ۹۱۴ - ۹۱۲

۹۴۱ - ۹۳۶ - ۹۳۴ - ۹۲۵

۹۶۳ - ۹۵۱ - ۹۴۲

سَاهُو بهومله (گهوسله) ۱۱۳-۱۱۲

راجہ ساهو (دیگر) پسر سنبها

پسر سیوا پسر ساهو بهومله -

۵۲۵ - ۳۸۹ - ۳۸۶ - ۳۸۴

۶۲۶ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۴۵

۷۷۸ ۷۴۳ - ۷۴۲ - ۶۲۷

۷۸۴ - ۷۸۳ - ۷۸۵ - ۷۷۹

۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵

۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۶ - ۷۹۳

۸۹۵ - ۸۹۱ - ۸۷۵ - ۸۷۱

۹۴۶

۵۴ - ۴۹

زیدب الفساء بادشاه بیگم - ۷۷

۶۵۵ - ۵۹۹ - ۵۸۳ - ۵۴۸

۷۳۶ - ۷۳۵ - ۶۵۲

زینت النساء بیگم - ۷۷ - ۶۵۰

زین الحسن - ۱۵۰ - ۱۴۹

زین العابدین خان - ۲۰۶

۵۵۵ - ۲۰۹

حضرت زین الدین قدس سره

۵۷۲

شیخ زین الدین - ۶۳۶ - ۶۳۷

زین الدین خان - ۷۰۲ - ۷۲۱

۷۲۲

● حرف سین - مردمان ●

مادات - ۳۵ - ۵۶ - ۵۲۸

۵۹۵ - ۵۹۲ - ۵۸۸ - ۵۷۸

۶۹۲ - ۶۹۱ - ۶۷۵ - ۶۶۷

۷۱۱ - ۷۰۴ - ۶۹۷ - ۶۹۳

۷۲۷ - ۷۲۳ - ۷۱۶ - ۷۱۳

۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۲۹

۷۴۱ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۸

راجہ سبجان سنگھ - ۱۶۳ - ۱۶۵	صادات خان - ۵۸۸ - ۷۹۷ - ۸۱۲
۱۷۸ - ۲۰۵	۸۱۷ - ۸۱۳
سرمن بائی صاحبہ محمد	ہالم سنگھ زمیندار بوندی - ۸۵۱
مراد بخش - ۱۵۵ - ۱۵۶	رانا مالکا - ۸۹۹
سرورما - ۳۰۸ - ۳۱۰	راجہ مہا سنگھ - ۴۹
سربراہ خان عرف جلال چیلہ	مہمکن بندیلہ - ۶۴ - ۱۲۸
۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰	سبجان قلی خان - ۱۲۴
۳۸۱ - ۴۰۸	راجہ مہاچند - ۷۳۳ - ۷۹۱
سرافراز خان دکنی - ۱۹۴ - ۴۶۷	۷۳۵ - ۷۳۴
سروامند - ۴۳۱ - ۴۳۳	مہمکن شکوہ پسر دارا شکوہ - ۲۴
سراج الدین علی خان برادر ہمد	۲۵ - ۲۶ - ۲۹ - ۳۰ - ۴۳
عبداللہ خان - ۴۹۲ - ۵۱۳	۶۶ - ۶۷ - ۷۲ - ۸۰ - ۸۲
سرہند خان (مبارز الملک) -	۸۴ - ۸۵ - ۸۷
۶۹۳ - ۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۴۹	سیددار خان - ۷۱۸
۷۷۱ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۵	راجہ مترمال - ۲۸
۸۰۱ - ۸۱۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱	سترسال پسر پورنمل زمیندار
رای سرورمن کایت - ۹۰۹	جام - ۱۵۷
سعد اللہ خان - ۷۸ - ۸۶	سترسال پسر رتن راٹھور - ۵۸۸
۵۷۵ - ۵۸۸ - ۵۹۲ - ۵۹۴	سترسال بندیلہ - ۹۵۳
۵۹۵ - ۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۲	ہنگامی (مندبہ) (گروہ فقیران) -
۸۱۳ - ۸۶۰ - ۸۷۶ - ۹۵۳	۲۵۲ - ۲۵۳
۹۵۴ - ۹۵۷	سبجان سنگھ مودیہ - ۱۷

۹۲۹ - ۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۴۴

سعادت الله خان - ۹۵۲ - ۹۵۶

محمد سعید خان بهادر نیدرگ

سعید الله خان - ۹۵۴ - ۹۵۷

سکندر ذوالقرنین - ۸۷

سکندر عادل شاه والی بیجاپور -

۳۱۶ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲

۳۶۹ - ۴۰۷ (شف عین)

سکندر بادشاه لودی - ۵۵۰ - ۸۳۷

سلیمان شکوه پسر دارا شکوه - ۶

۲۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۴۱ - ۴۲

۸۵ - ۱۲۳

شاهزاده محمد سلطان - ۱۱ - ۱۲

۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۴

۳۲ - ۳۴ - ۴۲ - ۴۶ - ۴۷

۴۸ - ۵۲ - ۵۶ - ۶۱ - ۷۵

۷۸ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۳ - ۹۴

۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۳

۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷

شاه سلیمان شاه ایران - ۲۸۶

۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۴۰۳

۴۵۰

سعادت خان عرف محمد مراد

(خانه زاد خان) - ۲۹۱

۲۹۹ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۲۳

۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷

۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵

سید سعید الله خرقه پوش - ۴۱۰

۵۵۹

محمد سعید (سید الله خان)

ولد اصالت خان - ۵۷۶

شیخ سعیدی شیرازی رح - ۵۸۷

شاهزاده سعید بخت پسر بیدار

بخت - ۵۹۸

ملا سعید الله مفتی حیدرآباد - ۶۱۵

قاضی محمد سعید - ۶۳۴

سعید الله خان (هدایت الله خان)

پسر عنایت الله - ۶۷۷

۶۷۸ - ۷۳۵ - ۷۳۶ (شف هاء)

سعید خان - ۸۶۲

سعید الدین - ۸۷۶

سعادت خان بهادر عرف میر

محمد امین - ۹۰۲ - ۹۰۶

۹۰۷ - ۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱

۳۷۴ - ۳۳۷ - ۳۲۸ - ۳۱۴	میدسلطان - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱
۳۸۸ - ۳۸۶ - ۳۸۴ - ۳۸۳	سلیم خان حبشی - ۳۴۶
۳۰۰ - ۳۹۲ - ۳۹۰ - ۳۸۹	سلیمان خان پنی - ۵۸۹
۴۰۴ - ۴۱۵ - ۴۲۷ - ۴۰۹	سلطان خان - ۵۹۵
۴۵۰ - ۴۶۹ - ۴۶۰ - ۴۸۹	میرزا سلطان حسین (طالع یار
۵۴۰ - ۷۸۴	خان) برادر احمد خان -
سینلی سنبل - ۲۲۴ - ۲۲۵	۶۱۸
سنتا کهور پوره آدم رام راجا	حکیم سلیم - ۷۳۶
۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۱	مید سلیمان نبیر غوث الاعظم -
۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۲ - ۴۳۳	۸۹۶
۴۳۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷	سلیم خان افغان - ۹۵۵
۴۴۸	سلیمان خان خورشیدی - ۹۵۹
سنگراجی برهمن - ۷۸۴ - ۷۹۹	سمندر بیگ - ۳۰۲
۸۹۱ - ۸۹۵	سمندر خان - ۸۲۷
سنتا (دیگر) - ۷۸۷ - ۷۹۸	منجریک ولد آله وردی خان - ۵۸
۸۰۹ - ۸۱۱	میرزا سنجر نجم ثانی خراسانی -
منتاجی مندعی - ۸۹۱	۹۸ - ۳۳۰
راجہ سورج مل - ۴۶۳	منجیا (سوانی) پسر حیا
موبہان قلعه دار ستاره - ۴۷۵	بهرسله - ۱۸۳ - ۱۹۰ - ۲۰۱
سوم سنکر برادر پریا نایک -	۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۹
۵۳۲ - ۵۳۳	۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۷
مہراب خان میر تنک - ۳۹۴	۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۹۰ - ۲۹۳

هکندره - ۹۳۹	۷۹۷ - ۲۸۱
سلیم پور - ۳۵	صانب گانو - ۲۹۱
سلیم گندهه - ۳۸ - ۹۲ - ۱۰۱	مارنگپور - ۶۹۳ - ۶۹۴
۱۲۳	ماپن رود - ۱۶۷
سلطان پور - ۲۹۹ - ۴۵۴ - ۵۸۲	مجززار - ۶۶۷
۷۷۹ - ۶۵۹ - ۶۵۸	آب ستلج - م م
۷۸۲	قلعه ستاره (اعظم تارا) - ۲۲۱
سموگندهه - ۲۲ - ۳۱ - ۵۸۷	۴۱۶ - م - ۳۵۵ - ۴۶۱ - ۴۶۳
۷۱۸ - ۷۵۵	۴۷۰ - ۴۷۱ - ۳۷۲ - ۷۸۵
سند - ۸۲	۷۸۱
هنگرام نگر (عالمگیر نگر) - ۱۸۸	هری نگر - ۴۲ - م - ۸۵
(شف عین)	۱۲۳
پرگنده سنکمنیر - ۳۸۴	هرای خربوزه - ۲۳۷
قلعه سنسی - ۷۷۶	هرونج - ۵۱۶ - ۷۸۷ - ۸۵۵
پرگنده سننیر - ۸۸۹	۸۶۱ - ۹۵۰
قلعه بندر سورت - ۷ - ۲۵۵	هرای جاجو - ۵۸۷
بندر سورت - ۷ - ۴۳ - ۷۹ - ۸۲	هرای عالم چند - ۷۱۲
۱۳۱ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۷	هرای روز بهانی - ۷۲۵
۲۰۳ - ۲۰۹ - ۲۱۵ - ۲۱۹	هرای موضع بارلی - ۸۵۴
۲۲۰ - ۲۲۲ - ۲۲۵ - ۲۲۶	هرای جهانده - ۹۱۲
۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۸	قلعه مکر - ۳۶۹ - ۳۷۵ - ۵۲۴
۲۴۹ - ۲۵۱ - ۲۵۵	مکر - ۵۲۵

۷۲۷ - - (شف باد و میم)	اورنگ زیب و مراد بخش / -
شاه قلی خان (تهور خان) - ۲۹۲	۱۲ - ۴۵ - ۹۳ - ۹۷ - ۷۵
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۸ - ۲۹۹	۷۲ - ۷۳ - ۷۵
شاه قلی ایبرج خانی - ۳۲۰	شایسته خان خانفجهان امیرالامرا
- ۳۲۱	۲۱ - ۵۱۰ - (شف الف و خاء)
میرزا شاه نواز خان مقوی	ملا شاه - ۷۸
(صدرالدین محمد) - ۴۷۹	شاه میر پیردارا شکوه - ۸۴
۴۸۰ - (شف صاد)	مید شاه میر از اولاد غوث الاعظم
شایسته خان خالوی فرخ سیر	مید عبد القادر جیلانی رح -
۷۳۸ - ۸۱۷ - ۸۳۱ - ۸۳۲	۴۰۴
۹۱۵	شاه عالم بهادر شاه خلد منزل (محمد
شاه عالم قدس صوفی و لی - ۷۳۷	معظم) - ۲۱۲ - ۵۵۴ - ۵۸۸
میرزا شاد رخ - ۷۸۰	۵۹۵ - ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸
شاه علی خان - ۸۴۴	۵۹۹ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵
میر شاهرخان - ۸۹۸ - ۸۷۰ - ۸۷۱	۶۰۷ - ۶۰۹ - ۶۱۱ - ۶۱۳
شاه قلی خان حاکم مشهد -	۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۹
- ۹۷۵ - ۹۷۷	۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳
محمد شجاع صوفی دار بنگاله -	۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۲۹
۵ - ۲۲ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۳	۶۳۰ - ۶۳۸ - ۶۴۳ - ۶۴۴
۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰	۶۴۵ - ۶۴۸ - ۶۵۲ - ۶۶۱
۵۱ - ۵۴ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸	۶۶۲ - ۶۶۴ - ۶۶۸ - ۶۷۳
۵۹ - ۶۱ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۸	۶۷۸ - ۶۸۰ - ۶۸۲ - ۶۸۳

۳۱۷ - ۳۲۲ - ۳۲۸	۷۹ - ۸۵ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲
شریف خان - ۴۰۷ - ۵۹۵	۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۸ - ۹۹
شرف الدین بیوتات - ۶۶۷	۱۰۰ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵
شریعت خان قاضی - ۷۹۰	۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۲۸ - ۱۳۰
حاجی شفیع خان - ۱۷۸ - ۳۷۸	۱۳۲
محمد شفیع - ۱۸۵ - ۴۸۶	شجاعت خان (کارطلب خان -
میرزا شکر الله (شاکرخان) - ۳۳۳	۲۳ - ۳۸۰ - ۴۷۸ - ۴۷۹
خواجہ شکر الله خان (مادات	۳۸۰ - ۴۸۲ - ۴۸۳
خان) - ۵۷۵	۵۱۸ - ۵۱۹
میر شمس الدین بنی مختار	مید شجاعت اخن - ۵۸۴
(مختارخان) - ۱۲ (شف مدم)	۵۹۲ - ۵۹۵
شمشیر خان - ۲۰۸	شجاعت الله خان - ۹۱۳ - ۹۱۴
شمس خان - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹	۹۲۲ - ۹۳۲
مید شمشیرخان - ۸۷۷ - ۸۹۱ - ۸۹۵	شجاع خان بلوئی - ۹۲۳ - ۹۳۰
خواجہ شهبازخواجہ مرا - ۷ - ۳۸	شجاعت خان عرف محمد
۲۵۰	معصوم - ۹۳۸
شهاب الدین پسر قلیچ خان بہادر	شجاعت علی خان - ۹۴۵ - ۹۶۶
۲۶۷ - ۲۸۲	شجاع الدین خان - ۹۷۴
شیخ شہاب الدین سہروردی	شرزہ خان - ۲۳
شیخ الشیوخ - ۷۴۷	محمد شریف قلیچ خان - ۷۴
شہامت خان - ۵۸۸ - ۶۶۷	شرزہ خان مہدوی - ۱۹۲
شہامت خان (دیگر) - ۹۱۷	۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۳۱۵

شاهجهان آباد (دارالخلافة) - ۵

۹۱۸ - ۹۲۲ - ۹۲۹

قاضي شهاب الدين فاضل

درلنابادي قدس الله سره

مولف تفسير بحر مواج - ۹۳۴

شيخ ميرخواني - ۱۲ - ۱۹

۲۳ - ۲۵ - ۲۷ - ۳۸ - ۴۱

۴۵ - ۴۲ - ۴۱ - ۴۰ - ۴۵

۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۸

۵۴۲ - ۵۳۲ - ۷۵ - ۷۴

۹۵۵ - ۵۵۴

راجه شيوارام كور - ۱۳ - ۲۸

سيد شير خان بارهه - ۳۲

شيخ الاسلام قاضي القضاة پسر

قاضي عبدالوهاب - ۲۵۸ - ۲۳۷

۳۴۳ - ۳۷۹ - ۳۱۴ - ۳۳۸

شيردهان (نام توپ) - ۵۰۰

شير (نگن خان - ۸۳۴ - ۹۲۱ - ۹۲۹

سيد شير خان (ديگر) - ۸۷۸

۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶

شير شاه افغان - ۹۳۸

* مواضع و غيرة *

۱۲ - ۲۰ - ۳۱ - ۳۳ - ۳۵

۳۹ - ۴۳ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷

۶۲ - ۷۵ - ۸۲ - ۸۶ - ۱۲۳

۱۲۵ - ۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۵۵

۱۷۷ - ۱۸۸ - ۲۰۱ - ۲۰۳

۲۱۰ - ۲۱۳ - ۲۱۵ - ۲۴۱ - ۲۴۶

۲۵۱ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۹

۲۶۰ - ۲۶۲ - ۲۷۶ - ۲۷۹

۳۲۷ - ۳۴۹ - ۳۷۷ - ۵۴۲

۵۵۱ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۶۰۰

۶۰۲ - ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۹

۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴

۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴

۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۴ - ۶۸۳

۶۹۱ - ۷۰۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۲۰

۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۷ - ۷۲۸

۷۲۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۵۷

۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۵ - ۷۹۷

۷۹۹ - ۸۰۴ - ۸۰۶ - ۸۲۵

۸۲۸ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۷

شاهزاد پور - ۷۱۴	۸۳۸ - ۸۳۱ - ۸۴۵ - ۸۵۵
بلان شرقی - ۵۵ - ۴۷ - ۷۹	۸۹۵ - ۸۷۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
۸۵ - ۸۷ - ۹۸ - ۱۴۴ - ۱۷۷	(درین صفحه ذکر زلزله است)
۲۵۶ - ۵۵۹ - ۷۰۸	۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۷ - ۸۹۸
شکار پور - ۳۹۳ - ۳۹۷	۹۰۰ - ۹۰۱ - ۹۱۵ - ۹۱۲
تصبغه شکرکپیرا - ۹۵۳	۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۷ - ۹۱۸
بلاد شمالی - ۸۷	۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵
دریای شور - ۲۸۱ - ۲۹۱ - ۳۸۳	۹۳۹ - ۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷
۴۰۰ - ۴۰۴ - ۸۳۸ - ۸۶۰	۹۴۹ - ۹۶۲
شولا پور - ۳۱۹	قلعه شاهجهان آباد - ۲۹ - ۳۹
شهزاد پور - ۵۷۶	۴۸۸ - ۴۰۲ - ۱۸۹ - ۴۶
شیراز - ۴۵۹ - ۹۴۸	۶۹۱ - ۷۷۰ - ۹۳۵
برگنده شیز - ۷۴۳	شاه گنج - ۲۷۳ - ۵۷۱
	شاهجهان پوره - ۲۷۳
• حرف صاد - مردمان •	شاه پور - ۳۲۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲
محمد صادق - ۲۵ - ۲۶ - ۱۳۶ - ۳۲۱	۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۷
محمد صالح - ۱۶۲	۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۰
حکیم صادق خان حکیم الملک - ۵۳۹	قلعه شاه پور - ۴۴۱
میرزا صائب شاعر - ۴۳۰	باغ شالامار (باغ آغزآباد) - ۴۶۰
محمد صالح نجم ثانی - ۴۶۳	(شف الف)
شیخ محمد صادق - ۸۷۳	شاه آباد - ۴۶۹
مجنه الله خان - ۹۲۳ - ۹۳۰	شاه پوره - ۴۶۰ - ۴۶۹ - ۴۷۰

شیخ صلاح الدین ولی - ۵۱۰	میرزا صدر الدین محمد خان
سید صلابت خان - ۸۱۲ - ۸۱۷	(حسام الدوله میرزا شذنواز
۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸	خان مغوی) - ۵۷۲ - ۵۸۳
صلابت خان زوہلہ - ۸۱۳	۵۸۹ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۸۰
مصصام الدوله خاندوزان بہادر	۶۸۵ - ۶۸۶ - (شف شین)
منصور جنگ - ۸۲۳ - ۸۳۲	صدر جہان - ۷۱۲
۹۰۸ - ۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۲۸	صدر النساء - ۹۰۳
۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸	مف شکن خان - ۱۶ - ۲۰
۹۳۹ (شف میم)	۲۳ - ۴۵ - ۶۱ - ۶۵ - ۶۷
مذلل خان خواجہ سرا - ۹۶۰	۷۳ - ۳۳۶ - ۳۴۷ - ۳۵۹
	۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۸۱ - ۳۲۸
* حرف ضاد - مردمان *	۴۳۱ - ۵۸۷ - ۷۰۲ - ۷۱۵
میرضیاء الدین شجاعی - ۲۷۵ - ۲۸۵	۷۲۱ - ۷۲۲
ضیاء الدین خان نواسہ شیخ	مغوی خان پسر اسلام خان - ۱۷۶
ابوالمکارم - ۵۹۵ - ۷۹۰ - ۷۹۶	۸۲۷ - ۸۲۸ - ۹۱۵
	مقدرخان - ۲۹۳ - ۳۰۲ - ۴۲۷
* حرف طاء - مردمان *	۴۲۸ - ۸۲۸
محمد طاہر مشہدی رزیرخان - ۱۱	مغوی خان بخشی - ۵۷۲ - ۵۸۳
طاہر خان - م - ۶۵	۵۸۹ - ۵۹۵
طالب خان - ۸۶۵ - ۸۷۲	مقدر علی خان - ۹۴۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷
طالع یار خان - ۹۲۱ - ۹۳۱	صلابت خان - ۳۱۳ - ۳۵۹ - ۳۹۴
طالب محیی الدین خان نبیرہ	۵۸۹ - ۵۸۴ - م - ۶۱

۱۱۵ - ۱۱۴ - ۱۱۸ - ۱۷۷

۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۹۱ - ۱۹۴

۱۹۵ - ۱۹۸ - ۲۲۳ - ۲۲۴

۲۳۴ - (شف سین)

راجہ عالم سنگھ - ۲۵

عالم گیر (نام شمشیر) - ۳۱ - ۳۲

عادل خان خوانی مواف واقعات

عالمگیری - ۳۲ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۳۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۹

سید عالم بارہہ - ۴۹ - ۵۵

۱۱۰ - ۸۹۰ - ۸۹۵

سید عالم آدم سکندر شاہ

۳۲۰ - ۳۲۱

عالمی تبار پسر اعظم شاہ - ۵۹

۵۹۶ - ۵۹۸

خواجہ عاصم - ۷۱۲ - ۷۱۵

محمد عاصم خان (مصاص الدولہ)

خاندوران بہادر - ۷۲۸

سید عالم علی خان بہادر -

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۴۶ - ۸۴۷

۸۵۳ - ۸۵۷ - ۸۷۱ - ۸۷۴

۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۵

سعد اللہ خان - ۹۵۳ - ۹۵۷

شاہ طہماس پسر سلطان حسین

شاہ ایران - ۹۴۸ - ۹۷۵ - ۹۷۶

۹۷۷ - ۹۷۸

• حرف ظاء - مردمان •

شیخ ظریف - ۴۹ - ۵۷

سید ظفر خان بارہہ - ۲۳ - ۳۲

ظفر علی خان - ۵۹۶

ظفر خان - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۸۰۴

۸۰۶ - ۸۱۷ - ۸۳۲ - ۹۰۸

۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۸

ظفر مند خان - ۸۷۳

• مواضع وغیرہ •

ظفر آباد (احمد آباد) - ۳۳

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۴۵۲ (شف الف)

صوبہ ظفر نگر - ۲۹۳

• حرف عین - مردمان •

بادل شاہ - عادل خان (سکندر) -

۴ - ۵ - ۷۶ - ۱۱۳ - ۱۱۱

قاضي القضاة - ۲۱۹ - ۲۴۷

۳۷۹ - ۳۸۸

میر عبد الكريم (ملتفت خان -

میرخان) استادزاد عالمگیر

شاه - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۳۱۵

۳۱۹ - ۳۳۸ - ۳۴۸ - ۳۸۱

عبد الكريم زميندار - ۲۸۴

سيد عبد الله خان بارهه - ۲۹۳

۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳

۳۰۴ - ۳۱۹ - ۳۰۵ - ۳۲۱

۴۵۶ - ۵۷۵ - ۷۸۶ - ۸۵۴

۸۶۶ - ۹۱۰

عبد الله شاه قطب الملك - ۳۰۸

۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱

عبد الرزاق خان لاري (مصطفى

خان) آدم ابوالحسن - ۳۱۵

۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷

۳۵۲ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶

۳۷۳ - ۳۹۰ - ۴۰۴ - ۴۰۵

۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۷ - ۴۴۸

۴۴۹ - ۴۵۳ - ۴۵۸ - ۴۵۹

۴۶۱ (شف ميم)

۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۹۰ - ۸۹۱

۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵

۸۹۶ - ۹۵۰

عارف خان - ۸۹۲

سيد عبد الرحمن داور خان ولد

سيد عبد الوهاب خاندیسي -

۱۲ - (شف دال)

سيد عبد الوهاب خاندیسي - ۱۲

عبد الغني خان - ۳۲

عبد الله بيگ ولد علي مردان خان ۳۵

سيد عبد الجليل بارهه - ۴۶

عبد الرحمن خان بن نذر محمد

خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵

سيد عبد الرزاق نوكر داراشكوه - ۶۰

عبد الجليل - ۶۱

عبد الله خان - ۶۱

شاه عباس ايران - ۱۲۴ - ۱۲۷

۱۷۷ - ۱۹۴ - ۲۰۱ - ۲۰۲

۲۰۵ - ۲۵۶ - ۳۲۵ - ۴۶۳

عبد الله خان والي كاشغر

۲۰۹ - ۲۱۰

قاضي عبد الوهاب احمد آبادي

خواجہ عبدالحمد خان - ۵۱۸ - ۵۱۹	عبد الرؤف (حامد خان) مردار
عبد الغنی خان کشمیری (ہادی	بیجاپور - ۳۱۷ - (شف ہاء)
خان) - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳	قاضی عبداللہ (بعد شیخ الاسلام)
۹۲۲ - (شف ہاء)	۳۴۳
میر عبداللہ نوکر محمد یار خان	عبدالرحیم خان بیوتات - ۳۵۸
۵۴۲ - ۵۴۵	۳۸۱ - ۹۳۰
عبداللہ خان عرف امان اللہ	عبداللہ خان پنی افغان - ۳۶۰
بیک ترکمان - ۵۸۹	۳۶۱ - ۳۶۲ - ۵۸۹ - ۸۱۹
عبدالمطلب خان - ۵۹۵	عبدالقادر پسر عبدالرزاق لاری
شیخ عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم	۳۶۷ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۶۸۱
رح ۴۰۴ - (شف غین)	عبدالرحمن خان پسر اسلام خان
عبدالرزاق خان لاری (دیگر)	۳۸۱ - ۴۹۹
(محمد معصوم) - ۶۲۱	حاجی عبد الرحیم خان پھر
عبدالقادر خان - ۶۸۸ - ۹۲۳ - ۹۳۰	اسلام خان - ۳۸۱
میر عبداللہ خان بارہہ (دیگر)	عبدالوہاب استرا بادی - ۳۸۲
عرف حسن علی خان برادر	عبدالعزیز خان - ۳۹۲ - ۳۹۳
حسین علی خان (قطب الملک	شیخ عبد اللطیف برہان پوری
یار وفادار ظفر جنگ)	قدس سرہ - ۳۹۳ - ۵۵۵
۶۹۱ - ۶۹۳ - ۶۹۴	شیخ عبد الرحمن حاجی مفتی
۶۹۹ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	۴۴۴ - ۵۵۴
۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴	عبد الکریم پھر عبد الرزاق
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰	لاری - ۴۵۹

۹۱۸ - ۹۱۷ - ۹۱۶	۷۲۴ - ۷۲۳ - ۷۲۲ - ۷۲۱
۹۲۲ - ۹۲۱ - ۹۲۰ - ۹۱۹	۷۲۹ - ۷۲۸ - ۷۲۷ - ۷۲۵
۹۲۹ - ۹۲۷ - ۹۲۵ - ۹۲۳	۷۳۵ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۷
۹۳۳ - ۹۳۲ - ۹۳۱ - ۹۳۰	۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۲ - ۷۴۱
۹۳۱ - ۹۳۶ - ۹۳۵ - ۹۳۴	۷۷۳ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۶
۹۳۲ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ (شف هاء)	۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴
۹۹۲ - ۹۹۱ - ۹۹۰ - ۹۸۹	۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۹۰
۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱	۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۵
۷۲۳ - ۷۲۲	۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۳
عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ	۸۱۲ - ۸۰۹ - ۸۰۸ - ۸۰۷
شیخ الدوله - ۷۲۰ - ۷۲۱	۸۱۸ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۸۱۴
۷۶۵ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۲	۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۱ - ۸۲۰
۸۶۱ - ۸۵۷ - ۷۶۸ - ۷۶۷	۸۳۳ - ۸۳۱ - ۸۲۹ - ۸۲۷
۹۳۵ - ۹۲۰ - ۸۶۵ - ۸۶۲	۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵
۹۳۸ (شف دال)	۸۴۲ - ۸۴۱ - ۸۳۹
قاضي عبدالله توراني خانخان	۸۵۰ - ۸۴۷ - ۸۴۵ - ۸۴۳
میرجمله قاضي جهانگیرنگر -	۸۶۵ - ۸۶۰ - ۸۵۹ - ۸۵۷
۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۳۰ - ۷۲۸	۸۸۵ - ۸۸۴ - ۸۸۲ - ۸۷۱
(شف جیم)	۸۹۹ - ۸۹۸ - ۸۹۷ - ۸۹۱
شیخ عبدالله واعظ - ۷۵۵	۹۰۳ - ۹۰۲ - ۹۰۱ - ۹۰۰
۷۶۰ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۵۷	۹۱۱ - ۹۱۰ - ۹۰۹ - ۹۰۵
شیخ عبدالعزیز فاضل واعظ - ۷۵۷	۹۱۵ - ۹۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۲

عبد النبي خان ميانه - ۹۵۲	شيخ عبد الواحد فاضل واعظ
۹۵۹ - ۹۵۶	۷۵۷
عثمان خان - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۵۹۵	عبد الرحيم خان (نصير الدوله)
عثمان خان قادري - ۸۵۳	عموی نظام الملك - ۸۶۰
عرب بيگ - ۲۵ - ۲۶ - ۹۵۴ - ۹۵۹	۸۷۶ - ۸۸۹ - ۹۳۹
عزيز خان زوله - ۵۲۸ - ۹۲۰	(شف نون)
عزيز بيگ خان حارسي - ۸۷۶	خواجه عبدالله خان - ۸۶۹ - ۸۷۰
۹۵۴ - ۸۷۹	عبد الرشيد - ۸۷۳
عزت خان همشير زاده حسين علي	عبد الغني خان - ۹۲۲
خان - ۹۰۲ - ۹۰۵ - ۹۰۷	عبد الغني خان پسر عبد الرحيم
۹۰۸ - ۹۱۰	خان - ۹۳۰
حكيم عزت طلب خان - ۹۶۰	عبد الله خان ترين - ۹۲۳ - ۹۳۲
عسكر خان - ۷۳ - ۷۴ - ۱۷۱	عبد النبي خان (ديگر) - ۹۲۲
محمد عسکري - ۸۳۶	۹۳۳ - ۹۵۰
عطاء الله - ۱۴۲ - ۵۲۳	عبد النبي خان داروغه - ۹۳۰
عطا يار خان - ۹۵۳	عبد الله خان کاشي - ۹۳۳
شاهزاده محمد عظيم (عظيم الشان)	ملا عبد الغفور بهوره - ۹۴۲ - ۹۴۳
پسر شاه عالم - ۲۶۶ - ۳۳۲	عبد الحكي پسر ملا عبد الغفور ۹۴۳
۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۶ - ۵۷۴	عبد الفتاح خان پسر عبد النبي خان
۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۸	۹۵۲ - ۹۵۶ - ۹۵۹
۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۳	خواجه عبيد الله خان - ۹۵۵
۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۸۹ - ۵۹۰	عبد الرحمن خان داروغه - ۹۵۵

علي محمد خان - ۹۵۴	۵۹۹ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۱
حضرت امير المومنين علي	۹۵۸ - ۹۵۷ - ۹۵۶ - ۹۵۱
كرم الله وجهه - ۹۶۱ - ۹۶۳	۹۸۶ - ۹۸۳ - ۹۸۲ - ۹۷۹
۹۵۸ - ۹۸۲	۷۰۷ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۸۹۵
مير علي رضا - ۹۶۷	۷۱۵ - ۷۱۱ - ۷۱۰ - ۷۰۸
علي اصغر خان بهادر شاهي -	۷۳۶ - ۷۳۴ - ۷۲۷
۷۲۴ - ۷۱۶ - ۷۰۲ - ۹۶۸	عظمت خان - ۸۷۹
هيد علي خان برادر ابوالحسن	عظيم الدين خان - ۹۲۱
خان - ۹۳۱ - ۹۳۳ (شف سين)	عقيدت خان پسر امير خان
علي خان - ۹۵۶	۹۳۸ - ۷۶۰ - ۷۸۸
امام علي رضا - ۹۷۷ - ۹۷۶	علي نقوي - ۱۵۶ - ۹ - ۸ - ۷
عمرخان - ۸۹۵ - ۸۹۱ - ۵۹۶ - ۵۸۹	علي مردان خان - ۳۹ - ۳۵
عمرخان روهله - ۹۲۳	۹۶۰ - ۴۱
عنايت خان - ۲۰۹ - ۲۶۹	علي قلی خان نوکر محمد مراد
۵۹۹ - ۴۰۷	بخش - ۲۱۸ - ۲۱۷ - ۳۹
عنايت الله خان پسر لطف الله	مير علاول ديوان محمد شجاع - ۴۹
خان نبيرق سعد الله خان -	قاضي علي اکبر پوري - ۲۵۶
۵۸۳ - ۵۷۵ - ۵۵۷ - ۳۸۱	۲۵۸ - ۲۵۷
۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۲ - ۵۸۸	علي مردان خان عرف حسيني
۷۷۳ - ۷۳۵ - ۹۷۸ - ۹۷۷	بيگ حيدر ابادي - ۷۵۲ - ۴۱۶
۸۹۹ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴	مير علي نقوي نبيرق خليفه سلطان
۹۳۹ - ۹۳۴	شاهزاده مارنذران - ۴۵۶

عرب - ۹۰ - ۱۱۳ - ۱۸۴	شاہ عنایت زاهد - ۴۳۸
۲۴۱ - ۳۰۹ - ۴۰۰ - ۵۵۹	محمد عنایت خان - ۸۶۰
۵۶۳ - ۸۰۵	میر عنایت اللہ خان - ۹۲۱
عراق - ۲۰۲ - ۲۴۴ - ۲۸۹	میدی عنبر یاقوت خان قائم مقام
عظیم آباد (عرف پٹنہ) - ۵۴۶	میدی یاقوت - ۵۱۵
۵۸۰ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۴۲	ملا عوض رجبہ فاضل - ۸۰
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱	عوض خان بہادر عضد الدوا
۸۴۷ - (شف پے)	قصور جنگ - ۷۹۶ - ۸۵۶
بحر عمان - ۱۴۶	۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۶ - ۸۷۸
عیدل آباد - ۲۷۵	۸۷۹ - ۸۸۱ - ۸۸۷ - ۸۸۸
	۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۴۲ - ۹۴۶
	۹۵۰ - ۹۵۳ - ۹۵۷
	عیسی بیگ - ۷ - ۱۲
	شیخ عیسی قدس سرہ - ۵۵۳
	عیسی خان مہمند - ۷۶۷
<hr/>	
* حرف فین - مردمان *	
غازی الدین خان بہادر	
فیروز جنگ - ۳۱۷ - ۳۱۸	
۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۲۹ - ۳۳۰	
۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۹ - ۳۴۰	
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶	
۳۵۸ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳	
۳۸۳ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۴۰۴	
۴۱۵ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷	
۴۴۸ - ۴۵۶ - ۴۷۷ - ۵۲۶	
۵۲۷ - ۵۸۱ - ۶۱۶ - ۶۴۸	
	* مواضع و قبوۃ *
	عالمگیرنگر - (سنگرام نگر) - ۱۳۷
	(شف مین)
	عادل آباد - ۸۵۳
	بندر عباسی - ۴۲۸
	عجم - ۷۹ - ۹۰ - ۵۵۹ - ۸۰۵

غوث الاعظم عبدالقادر جیلانی رح

۵۴۲ - ۸۹۶ (شف عین)

غوریان - ۶۵۳

غیرت خان - ۴۵ - ۴۵۴ - ۳۳۶

۳۴۷ - ۳۴۸ - ۴۵۱

غیاث الدین خان (شجاعت)

خان (پسر اسلام خان - ۴۵۹

۲۴۹ - ۲۵۱ - ۸۹۱ - ۸۹۴

محمد غیاث خان - ۷۴۳ - ۷۴۵

۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۳ - ۸۵۴

۸۵۵ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۵

۸۷۶ - ۸۷۸ - ۸۸۱ - ۸۸۸

۸۸۹ - ۸۹۳ - ۸۹۶ - ۹۵۳ - ۹۵۷

غیرت خان (دیگر) - ۷۷۰

۸۲۳ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۲۸

۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۹۰۱

* مواضع و غیره *

منزل غریب خانہ - ۲۳۲

قلعہ (غیر مشہور) - ۴۷۴

* حرف فاء - مردمان *

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۷۸

۶۸۱ - ۶۹۱ - ۷۱۵

غازی الدین خان فیروز جنگ

خلف قلیچ خان فتح جنگ

نبدیر غازی الدین فیروز جنگ

۷۴۵ - ۸۵۳ - ۹۴۶ - ۹۴۹

۹۵۱ - ۹۵۴

غازی الدین خان غالب جنگ

(احمد بیگ) - ۸۱۲ - ۸۱۳

۸۹۹ - ۹۱۴ - ۹۲۲ - ۹۲۸

۹۳۳ (شف الف)

غالب خان پسر رستم خان

۸۹۰ - ۸۹۴

غالب خان (دیگر) - ۹۵۲

۹۵۵ - ۹۵۹

غازی خان صف شکن - ۹۲۶

میدغضنفر خان - ۹۵۴ - ۹۵۷ - ۹۵۹

غلام محمد خان نبدیر جلال

خان - ۶۵۶

غلام علی خان - ۸۳۹ - ۹۱۰

۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵

غلام محی الدین خان - ۹۲۳ - ۹۳۰

۲۳۲ - ۱۷۶ - ۱۰۱ - ۱۰۰	فاضل خان خانسارمان - ۳۴-۳۱
۲۴۱ - ۲۴۰ - ۲۳۹ - ۲۳۸	۳۸۰-۱۷۵ - ۱۲۹ - ۷۸-۶۲
فدائي خان ديوان - ۸۹۱ - ۸۹۵	حاجي فاضل - ۲۸۶
فدوي خان - ۶۸۸	فاضل خان مدر - ۳۸۳
فرخ مير بادشاه شهيد پسر عظيم	فايق خان - ۹۵۶ - ۹۴۰
الشان - ۳۰ - ۹۰ - ۹۹۱	فتح جنگ خان - ۹۴ - ۱۹۳
۶۹۳ - ۶۹۷ - ۶۹۸ - ۶۹۹	فتح خان افغان آدم عادل شاه
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	۲۲۳ - ۲۲۴
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۷ - ۷۰۸	فتح الله خان بهادر (عالمگيري)
۷۰۹ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲	۴۸۵ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۸۴
۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸	۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ -
۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲	۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴
۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷	۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲	۵۰۰ - ۵۰۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸	فتح الله خان خوستي - ۸۷۶
۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۵۱	فتح محمد خان - ۵۸۸
۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۶۰ - ۷۶۱	فتح علي خان - ۷۰۲-۷۲۱-۷۲۲
۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷	فتح باب خان - ۷۸۰ - ۷۸۱
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱	فتح سنگهه - ۷۸۹
۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵	فتح يار خان - ۹۲۹
۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۸۰ - ۷۸۱	مير فخر الله - ۹۶۰
۷۸۳ - ۷۸۶ - ۷۹۱ - ۷۹۳	فدائي خان کوكه - ۴۰-۹۲-۴۱

مید فیروز خان بارهه - ۳۹	۷۹۵ - ۷۹۸ - ۸۰۰
فیروز خان میدواتی - ۳۵ - ۴۷	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ - ۸۰۵
۷۰ - ۷۲ - ۸۲ - ۴۹۹ - ۴۷۰	۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۱۲
فیروز ممد پهر محمد کام بخش ۴۲۵	۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶
فیروز علی خان - ۷۵۲ - ۷۹۴	۸۱۷ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱

* مواضع و غیره *

فتح پور (دار السرور) - ۱۱ - ۷۵	۸۲۳ - ۸۲۴ - ۸۳۱ - ۸۳۳
۷۷۶ - ۸۳۸ - ۸۴۰ - ۸۴۱	۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۱ - ۸۴۶
۸۴۳ - ۸۹۹ - ۹۰۳ - ۹۱۰ - ۹۳۵	۸۴۸ - ۸۵۷ - ۸۶۲ - ۸۶۵
فرنگ - ۷۶ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴	۸۹۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۲
۴۷۵ - ۷۳۴ - ۹۲۵ - ۹۳۷	۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱
فردا پور - ۲۷۵ - ۲۷۴ - ۴۰۴	۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۶۵ - ۹۷۳
۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۸۶	فرهاد بیک - ۱۳۷ - ۱۶۱
نوس - ۵۶۶	۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
فرید آباد - ۹۱۷	فرنگیان - ۲۷۷ - ۳۹۱ - ۴۰۵
باغ فیض بخش - ۴۶	۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۲ - ۴۲۲
	۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶
	۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۷۵

فرخنده اختر پسر محمد اکبر -

۲۸۸

* حرف قاف - مرمان *

قائم خان - ۴ - ۷ - ۱۲ - ۱۳	فرخنده اختر پسر جهان شاه - ۴۸۷
۱۴ - ۱۸ - ۳۲ - ۴۲۸	فضائل خان بیوتات - ۵۰۰
۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲	فصل الله خان - ۷۹۰

۹۵۴ - ۹۶۰	سید قاسم خان بارهه - ۳۵
قطب الدین خان - ۱۲۹	۴۶ - ۴۱
۲۵۷ - ۲۵۷	سید قاسم شجاعی (شهامت خان)
قطب الملک عبد الله شاه - ۱۹۵	۴۴ (شف شین)
۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۳۵ - ۲۹۵	قاسم علی میر تزلک - ۹۱
قطب الملک ابوالحسن داماد	قاسم آقا فرستاد حسین پاشا
قطب الملک - ۲۳۵ - ۲۹۲	حاکم بصره - ۱۲۴
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶	قادر داد خان - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۹۵۳
۲۹۸ - (شف الف)	قاسم خان کرمانی - ۲۸۵
حضرت خواجه قطب الدین ولی	قاضی خان قاضی القضاة - ۶۰۶
قدس سره - ۹۸۳ - ۹۱۷ - ۹۳۵	قاسم خان افغان - ۶۳۲
قطب الدین عامل - ۸۶۲	سیدی قاسم کوتوال - ۷۳۵
قلیچ خان بهادر (عابد خان) پدر	قادر داد خان (دیگر) - ۸۶۰
غازی الدین خان - ۲۶۷ - ۳۱۵	۸۷۶ - ۸۷۹ - ۸۸۹ - ۸۹۳
۳۱۹ - ۳۳۰	۸۹۳ - ۸۹۴
قلیچ خان نظام الملک (چین	محمد قاسم فرشته مورخ - ۹۲۷
بهادر خان دوزان) خلف	قباد خان - ۲۲
غازی الدین خان - ۴۴۵	شاه قدرت الله فقیر - ۶۸۹ - ۷۳۶
۴۴۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹	قراول خان - ۱۴۷ - ۱۴۳ - ۱۹۵
۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۷۲	قرلباش خان - ۴۸
۵۸۲ - ۵۹۴ - ۶۶۳ - ۶۶۵	قرلباش (قوم) - ۳۵۱ - ۹۷۶ - ۹۷۷
۶۷۴ - ۶۹۸ - ۷۰۰	قرلباش خان (دیگر) - ۸۴۸

کامل خان - ۲۰۸	۷۱۵ - ۷۱۶ - ۷۱۸ - ۷۲۰
محمد کاظم منشي - ۲۱۰	۷۲۷ - ۷۲۸ - ۷۳۷ - ۷۴۲
۹۴۵ - ۹۴۶	۷۴۳ - ۷۴۴ - (شف نون)
کارطلب خان - ۲۵۳	قمرالدین خان پسر اعتماد الدوله
اکبر خان افغان - ۲۷۲ - ۲۷۳	محمد امین خان - ۷۶۲
شاهزاده محمد کام بخش پسر	۷۶۵ - ۹۰۳ - ۹۰۷ - ۹۰۸
عالمگیر - ۳۱۴ - ۳۰۴ - ۳۰۶	۹۱۱ - ۹۲۱ - ۹۳۷ - ۹۳۸
۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱	۹۳۹ - ۹۵۱ - ۹۷۳
۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷	میرزا قوام الدین خان برادر
۳۴۰ - ۳۸۵ - ۳۸۶	خلیفه سلطان - ۲۵۶ - ۲۵۷
۵۲۰ - ۵۲۹ - ۵۳۲	۲۵۸ - ۲۵۹ - ۳۳۶ - ۳۵۹
۵۴۶ - ۵۴۷ - ۵۴۸ - ۵۵۹	۳۸۱ - ۴۵۶ - ۴۶۳
۵۶۴ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱	
۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱	
۶۱۲ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۱۶	
۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۲۱	
۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵	
۶۴۶ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۷۰۷ - ۷۳۸	
کامیاب خان - ۵۳۴ - ۵۷۲	
۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۶	
کاظم خان دیوان - ۶۶۰ - ۸۶۹	
کارطلب خان بهادر شاهي	

* مواضع و غیره *

سرکار قصور - ۸۶۱
قلعه قلابه - ۲۲۵ - ۲۲۸
قمرنگر - ۵۳۴ - ۹۶۰
قلعه 'ر - ۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۲۰۵
۲۴۲ - ۹۷۷
قلعه تندهار - ۶۴۳ - ۶۴۵

* حرف کاف - مردمان *

گنٺه (سرهڙه) - ۹۹۹	۷۱۴ - ۹۹۸
گوکلتاش خان عرف مير بدو - ۵۹۵	کانوجي - ۸۹۱
گوکٺ خان مهاندار - ۶۷۸ - ۶۸۰	کاظم علي خان - ۹۴۰ - ۹۶۱
گوکلتاش خان بهادر - ۴۹۷ - ۴۹۸	کسب (برهمڻ شاعر هندي) - ۱۳
۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳	کيکلس برهمڻ پنڌت ديوان
گوکلتاش خان محمد امين بهادر	سنبها - ۲۰۱ - ۲۱۸ - ۲۱۹
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰	۲۲۹ - ۲۷۱ - ۳۸۴ - ۳۸۵
۷۲۱ - ۷۲۴ - ۷۳۳ (شفائف)	۳۸۸ - ۳۸۹
گهٽريان - ۴۵۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳	گپور چند جوهری - ۷۵۶
۴۷۴ - ۴۷۵	راجہ کرن (راکرن) - ۱۱۰
گهٽيم کرن - ۷۴۳	۱۱۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳
گهندو بهاريه سچي سالار - ۷۷۷	گرناتکي (قوم) - ۱۹۲
۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۸	شاهزاده محمد کريم خلف شاهزاده
۸۰۹ - ۸۹۱	محمد عظيم - ۵۷۵ - ۵۷۸
گهٽگران (قوم) - ۸۷۰	۶۸۸ - ۷۰۷ - ۷۳۴ - ۷۳۵
گيسر سنگهه پسر راجه کرن - ۱۱۱	محمد کريم - ۶۲۱
گيسر سنگهه پسر جيسنگهه - ۱۷۹	گزيڊ قلبي خان - ۸۶۲ - ۸۶۳
گيسر واري - ۹۱۳	گزرک بجلي (نام توپ) - ۵۰۰
	گشور سنگهه هارا - ۳۳۵
	گفايت خان - ۱۷۶ - ۲۳۶ - ۲۴۷
	گمال خان دکنی - ۹۵۹
	گنور چند بهادر - ۹۵۳

• مواضع وغيره •

موبه کابل - ۳۵ - ۴۶ - ۱۲۹
۱۴۰ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۳۰

(۱۱۳۰)

کراره - ۴۵۰ | ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۴۰

کرمانگپور - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۸ | ۲۴۱ - ۲۴۴ - ۲۵۹ - ۳۲۲

۷۱۲ - ۷۱۵ - ۷۱۶ - ۸۴۴ | ۳۹۳ - ۴۴۴ - ۵۰۲ - ۵۷۳

کشمیر - ۷۸ - ۱۵۴ - ۱۵۵ | ۶۴۳ - ۷۰۷ - ۷۲۵

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۸۵ - ۲۱۰ | ۷۴۷ - ۸۰۲ - ۸۱۸

۲۱۴ - ۲۲۲ - ۲۵۶ - ۳۸۱ | گانجی کرلی - ۸۲

۴۰۴ - ۴۸۵ - ۵۶۷ - ۷۷۴ | ملک کامروپ - ۱۳۲

۷۷۵ - ۸۴۷ - ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۹۰۳ | کاشغر - ۲۰۹

آب کشنا - ۴۶۲ - ۴۷۳ | قلعه کامه - ۴۲۸

۵۰۸ - ۵۳۸ | کالیه - ۴۳۴

قلعه کلیانی - ۳ | کالنه - ۷۷۸

هرگنه کلیاک - ۴۳۲ - ۴۳۹ | کایته - ۸۶۱

۴۴۰ - ۴۴۱ | کاشان - ۹۳۷

بندر کنبایت - ۴۳ | قلعه کتوره - ۴۲۸

قلعه کزدانه (بخشنده بخش) | ولایت کچه - ۴۲ - ۴۳ - ۸۲

۱۸۰ - ۵۰۹ - ۵۱۰ (شف باد) | کچهپور - ۱۶۱

کنواری گده - ۱۸۰ | کرنال - ۴۱ - ۴۹۰

ولایت کوکن - ۱۱۳ - ۱۱۴ | کرمان - ۷۹

۱۸۲ - ۲۲۳ - ۲۲۹ - ۲۳۴ | هرگنه کوی - ۸۲

۲۸۱ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ | کرلا - ۳۴۰ - ۷۵۹

۴۰۴ - ۴۰۵ - ۵۱۴ | کرناٹک - ۱۷ - ۷۸۰ - ۹۵۲ - ۹۵۴

ولایت کوچ بهار - ۱۳۲ - ۱۳۴ | قلعه کرنول - ۵۷۱

کهنیر - ۵۲۳

۱۷۱ - ۱۶۲

● حرف گاف - مردمان ●

راجہ گجھنگہ کچھواہہ - ۸۴۹

۸۸۰ - ۸۷۷ - ۸۵۹ - ۸۵۱

گردہر راٹھور - ۹۳

گرگین خان آدم شاہ ایران قلعه دار

قندھار - ۹۴۳ - ۹۴۴

نرقہ گرو (سکھان) - ۹۵۱

گرو گویند (سرگروہ سکھان)

۷۴۱ - ۷۵۲

گرو گویند ثانی (مچا بادشاہ)

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۶۳ - ۷۶۹

۷۶۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴

۷۳۸ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۴

۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷

گردہر بہادر پسر دیا بہادر

۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵

۸۴۶ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۷

۹۳۴ - ۹۳۸

گھانیاں - ۴

گل محمد نوکر داراشکوہ - ۸۲ - ۸۴

قلعہ کورتھی - ۱۳۲

قصبہ کوهیر - ۳۱۳ - ۳۱۵

کولاپور - ۳۸۳ - ۳۸۴

کورگانو - ۳۹۳ - ۳۹۷

کوکاک - ۴۹۲

پرگنہ کولاس - ۹۳۱

کوزہ - ۹۹۸

کوال - ۹۷۲

کھجورہ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۴۹۸ - ۷۱۴

کھراگانوں (بیجا گدہ) - ۱۵۳ - ۱۵۴

۱۶۱ - ۱۶۳ (شغ باد)

قلعہ کھراگانوں - ۱۵۱

قلعہ کھیلنا (سخرلنا) - ۱۹۵ - ۳۸۴

۴۹۱ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۹

۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۵ - ۵۰۷

کھیلنا - ۴۹۲

محلہ کھری پورہ - ۲۱۳ - ۲۱۴

پرگنہ کھیر - ۳۰۸ - ۳۱۵

قلعہ کھندیری - ۴۲۸

کھربہ - ۴۳۴

کھارن - ۹۰

گرداس پور - ۷۹۱

گرجستان - ۹۷۵ - ۹۷۴ - ۹۷۷

گکھر - ۲۴۰ - ۲۴۲

گلال بار - ۲۶۸ - ۳۸۹ - ۴۰۴

۴۱۸ - ۴۳۴ - ۵۳۲ - ۵۴۰

۵۶۶ - ۸۴۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵

گلشن آباد - ۲۸۱ - ۳۸۳

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۵۲۴ - ۷۴۳

۸۹۰ - ۸۹۱

گلبرگہ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴

۳۲۷ - ۳۷۱ - ۵۳۴ - ۵۷۰

قلعہ گلبرگہ - ۵۷۰

گلکنڈہ - ۲۹۳ - ۳۰۴ - ۳۲۴

۳۶۸ - ۳۷۴ - ۴۰۹

قلعہ گلکنڈہ - ۳۲۹ - ۳۳۰

۳۳۱ - ۳۳۵ - ۳۴۵ - ۳۴۷

۳۴۹ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵

۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۲ - ۳۶۶

۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۴۰۹

گلکھ - ۳۹۷

آب گنگ - ۴۱ - ۶۰ - ۹۱

۹۴ - ۹۸ - ۱۷۲ - ۲۱۹

گلابو کھتری - ۹۷۳

گنجعلی خان - ۶۸

گنچ سوانی (نام جہاز)

۴۲۱-۴۲۲

گور دھن رائہور - ۱۵۷

راجہ گوپال سنگھ بہدوریہ - ۹۲۱

گوپال سنگھ کور - ۹۵۵

* مواضع و غیرہ *

گجرات - ۸۲ - ۴۰۱ - ۶۸۱ - ۷۵۵

گڈھی سیرم - ۲۹۸ - ۳۰۱ - ۳۰۸

گڈھی کیر - ۳۰۱

گڈھی منسی - ۳۱۶ - ۳۹۵

گڈھی دندیری - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲

گڈھی کوکر منڈہ - ۵۸۲

گذر اکبر پور - ۱۳ - ۲۷۶ - ۶۵۱

۷۵۱ - ۷۸۷ - ۷۹۹ - ۸۶۵

گذر بہدوریہ - ۲۰

گذر آب تلون (معبر تلب) - ۳۹

آب گذر اکبر پور - ۴۵۶

گذر بابا پیاری - ۵۱۸

آب گذر ہاندیا - ۸۷۴

لطف الله خان پسر سید الله خان

۲۵۷-۳۴۶-۴۸۸-۵۷۵-۵۹۵

لطیف شاه دکنی (میرانزار خان)

۲۹۱ (شف سین)

لطف علی خان - ۴۳۳

لطف الله خان پانی پتی

۴۸۸-۵۹۳

لطف الله خان صادق - ۷۲۷

۷۲۹-۷۳۱-۷۴۹-۷۹۶

لطیف خان پنهوار - ۸۹۰-۸۹۲

رای لعل چند - ۲۰۹

لعل کنور محبوب جهاندار شاه

۴۸۷-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۸

۴۹۹-۵۰۳-۵۰۴-۷۱۷

۷۲۵-۷۲۳

لعل سنگهه - ۸۴۹

لودی خان - ۳۱

خازدان لودی - ۸۹۹

* مواضع و غیره *

دار السلطنت لاہور - ۳۱-۳۳

۳۵-۳۶-۳۹-۴۱-۴۲

۵۲۳-۸۴۵-۸۴۶-۹۳۹

قلعہ گندیبری - ۲۲۵

گندمک - ۲۳۰

گوالیار - ۲۰-۱۲۳-۵۷۹

۵۸۳-۵۸۴-۵۹۶-۵۹۹

۴۰۰-۸۰۰

قلعہ گوالیار - ۶۲-۸۷-۵۸۳

قلعہ گروہ - ۴۰۱

گروہ - ۴۰۲-۴۰۳-۴۰۴

سرکار گودره (گودره) - ۳۷۹

۵۱۸-۵۶۷-۶۱۷

گوندوانہ - ۶۲۰

گور کپور - ۶۶۵

گھوڑا گھات - ۱۶۲

* حرف لام - مردمان *

لچین بیگ قلماق (تسمہ کش)

(بہادر دل خان) - ۷۰۹

۷۱۰-۷۳۳-۷۳۵ (شف باء)

قوم لپی (لپی) - ۴۴۴-۴۶۳

سلطان لشکری - ۲۳۰

محمد لطیف دیوان - ۲۰۶

راجہ مانسنگھ - ہارا - ۳۰	۳۳ - ۴۴ - ۴۶ - ۸۵
۲۹۹ - ۳۰۲	۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۵۵ - ۱۷۱
مادنا کافر پنڈت وزیر قطب الملک	۱۷۶ - ۲۰۲ - ۲۰۸ - ۲۱۰
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۶ - ۲۹۸	۲۴۶ - ۲۵۱ - ۲۵۶
۳۰۵ - ۳۰۸ - ۳۱۱ - ۳۱۲	۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶
قوم مارلیک - ۴۴ - ۴۶	۳۹۵ - ۵۰۲ - ۵۴۲ - ۵۷۳
۵۲۲ - ۵۲۳	۵۷۴ - ۵۷۶ - ۶۵۱ - ۶۶۰
مالالو خادم شیخ برہان - ۵۵۴	۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۷۹ - ۶۸۱
مبارز خان صوبہ دار	۶۹۱ - ۷۰۷ - ۷۱۲ - ۷۶۲
(عماد الدولہ وزیر خان)	۸۵۷ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۹۳۵
۷۸۰ - ۸۹۷ - ۹۵۰ - ۹۵۲	قلعہ لاہور - ۴۶ - ۱۵۵
۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷	لار - ۵۵۹
۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱	لال ٹیکری - ۵۲۸ - ۵۲۹
۹۶۲ - ۹۶۳	لاٹھہ فیروز شاہ - ۸۰۴
مبارز خان آغریہ - ۸۹۳	لعل باغ - ۷۵۲ - ۸۵۴ - ۸۵۶
میدم مبارک از اولاد مید جلال ۸۹۶	۸۷۲ - ۸۷۵
متر سین زناں دار ناگر - ۸۲۵	لمغان - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۶	دریای لمغان - ۲۴۵
محمد متوصل خان نبی - ۸۷۶	لوہ گدھہ - ۶۷۱ - ۶۷۱
محمد اللہ خان - ۸۴۰ - ۸۷۶	
۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۹	
۸۹۴ - ۸۹۴	

● حرف میم - مردمان ●

مالوجی - ۱۷

هـاجي مـحـراب - ۳۴۰	مـتـهـور خان - ۸۸۴ - ۹۵۴
سلطان محمد قلي قطب الملک	مـتـي خان - ۸۹۰
۳۶۸	مـجـاهـد خان - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸
محمد شاه بهمنيه - ۲۶۸ - ۹۲۷	۳۱۷ - ۳۱۸
محمد قطب الملک - ۳۶۸	مـجـلـس راي - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹
محمد يار خان - ۳۸۰ - ۵۴۲	مـيرزا مـحـمـد مـشـهـدي
۵۴۵ - ۵۷۷ - ۹۱۵	(ا مالت خان) - ۱۲
آقا محمد زمان - ۳۸۰	محمد شاه کوکد - ۴۲ - ۱۲۳
خواجه محمد بخشي محمد	محمد قلي ارزبک - ۴۹
کام بخش - ۴۳۶ - ۴۸۵	محمد پسر قطب الدين - ۱۵۷
امام محمد رح - ۴۴۴ - ۴۴۵	محمد بيگ خان - ۱۴۳ - ۵۱۸
شاهزاده مكي المله خلف	۹۵۹ - ۹۵۹
شاهزاده محمد کام بخش - ۵۱۰	محمد محسن پهر حاجي زاهد
مکتشيم خان پهر شيخ مير	ملک التجار بندر سورت
خوافي - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۷	۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱
حکيم محسن وزير محمد کام بخش	محمد علي خان خانسامان
(تقرب خان) - ۵۶۹ - ۶۸۶	۲۵۱ - ۲۵۰
(شف تاء)	ميرزا محمد مشرف غسليخانه
مكي السنه پهر محمد کام بخش	۲۹۵ - ۲۹۵
۶۲۳	حضرت بنده نواز سيد محمد
محمد خان افغان پسر مير اويص	گيسو دراز - ۳۲۲ - ۳۲۷
افغان - ۶۴۴ - ۹۴۷ - ۹۴۸	۳۷۱ - ۳۹۲

۹۲۰ - ۹۲۳ - ۹۲۸ - ۹۴۲	۹۷۵ - ۹۷۶
شیخ محمد علی فاضل واعظ - ۷۵۷	ابوالحسن ناصرالدین محمد شاه
محمد خان بنگش - ۸۴۴ - ۹۰۵	پادشاه - اصل نامش
۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۳۱ - ۹۷۴	(روشن اختر) خلف جهان شاه
شیخ محمد شاه فاروقی - ۸۴۸	نذیر شاه بهادر شاه - ۶۴۶ - ۸۳۹
۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۹ - ۸۹۲	۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۵
۸۹۳ - ۸۹۴	۸۵۰ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۶۱
محبوب خان (دیندار خان) -	۸۸۲ - ۸۸۳ - ۸۸۵ - ۸۹۷
عرف عبدالنبی کشمیری	۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۳
۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۷۵	۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۸
(شف دال و هین)	۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۲ - ۹۱۷
محمد علی پینامبر - ۸۷۴	۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۳
محمدی بیگ - ۸۹۰	۹۲۴ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۳۰
سید محمد خان پسر اسدالله	۹۳۱ - ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴
خان - ۸۹۷ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۲۲	۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹
محمد خان - ۹۲۱	۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۵ - ۹۴۷
محمد خان رومی - ۹۲۷	۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۴۲
مستشم خان نذیر شیخ میر -	۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۳ - ۹۷۴
خوانی - ۹۵۵	۹۷۶ - ۹۷۸
خواجه محمود خان (مبارز خان)	محمد علی خان (دیگر) - ۶۸۸
پسر مبارز خان - ۹۵۶	راجه محمد سنگهه - ۷۵۲ - ۷۷۹
۹۵۸ - ۹۶۲	۷۹۷ - ۸۰۴ - ۹۰۹ - ۹۱۹

(۱۱۳۷)

قوم مره‌آه - ۹۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲	مختار خان (خان عالم بهادر
۱۷۳ - ۱۷۲ - ۱۱۵ - ۱۷۳	شاهی) - ۲۳ - ۳۹۱ - ۳۹۳
۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۲۶ - ۲۲۵	۵۶۸ - ۴۲۸ - ۴۰۹ - ۳۹۴
۳۰۲ - ۲۸۲ - ۲۷۸ - ۲۴۸	۵۷۶ - ۵۷۷ - ۶۰۱ - ۷۰۲
۳۹۶ - ۳۹۳ - ۳۸۶ - ۳۸۵	مخلص خان پسر مفشکن خان
۴۲۷ - ۴۱۸ - ۴۱۵ - ۴۰۰	۱۳۴ - ۱۸۹ - ۳۸۱ - ۳۹۴
۴۴۶ - ۴۳۴ - ۴۳۰ - ۴۲۹	۳۹۹ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۳۷
۴۶۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷ - ۴۴۷	۴۴۹ - ۴۵۲ - ۴۵۶ - ۴۷۷
۴۹۶ - ۴۹۵ - ۴۹۳ - ۴۹۳	مختار خان بنی مختار (شمس
۵۱۷ - ۵۱۶ - ۵۱۴ - ۵۱۱	الدین) - ۹۱۲ (شفشین)
۵۲۷ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸	مخلص خان (دیگر) - ۶۸۸
۵۳۵ - ۵۳۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰	محمد مراد بخش - ۵ - ۶ - ۷
۶۲۲ - ۵۸۳ - ۵۳۸ - ۵۳۷	۸ - ۹ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۶
۶۶۸ - ۶۶۷ - ۶۶۶ - ۶۲۳	۱۷ - ۱۹ - ۲۳ - ۲۶ - ۲۷
۷۳۳ - ۷۴۲ - ۷۳۷ - ۷۳۳	۲۹ - ۳۰ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۷
۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۴۵ - ۷۴۴	۳۸ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۳ - ۱۵۴
۷۷۸ - ۷۵۴ - ۷۵۱ - ۷۵۰	۱۵۵ - ۱۵۶ - ۲۵۰ - ۲۵۱
۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۸۱ - ۷۷۹	مرشد قلبي خان - ۱۱ - ۱۴
۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۸۶ - ۷۸۵	۱۵ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۷۰
۸۰۹ - ۸۰۷ - ۷۹۹ - ۷۹۸	مرتضی خان - ۱۴ - ۲۵۴
۸۶۶ - ۸۴۹ - ۸۱۱ - ۸۱۰	مراد خان - ۴۸
۸۸۶ - ۸۷۵ - ۸۷۴ - ۸۷۱	مرتضی قلبي خان - ۵۵

(۱۱۳۸)

محمد مراد فاضل - ۹۸۱	۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۰
مرتضی خان (دیگر) - ۷۲۱	۸۹۱ - ۸۹۵ - ۹۳۹ - ۹۵۰
۸۹۶ - ۹۱۳ - ۹۱۴	۲۵۲ - ۹۵۵ - ۹۴۳ - ۹۴۹
میر مرتضی خفاف ایلچی -	۹۷۰ - ۹۷۲
شاه ایران - ۷۳۶	میر مرتضی - ۱۳۸ - ۱۴۴
محمد مراد کشمیری رکن	۱۴۸ - ۱۵۳ - ۱۶۱
الدوله (اعتقاد خان فرخ	سلطان مراد قلی - ۲۴۰
شاهی) (وکالت خان)	محمد مراد خان زاده - ۲۶۷ - ۲۷۰
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳	محمد مراد خان برادر بی خوافی
(شف الف وراء)	خان - ۲۹۰ - ۲۹۵ - ۴۱۷
مرحمت خان بهادر نیل جنگ	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۷۸
۸۵۰ - ۸۱۸ - ۸۴۸ - ۸۴۹	۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۸ - ۸۵۹	۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۷۴ - ۸۸۰	۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۴۷
۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۳۹	۵۴۸ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸
مریم مکانی والدہ محمد شاه	۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹ - ۶۵۰ - ۶۶۱
بادشاه - ۸۵۰ - (شف وار)	میر مرتضی راغب - ۵۴۱ - ۵۴۳
حکیم محمد مرتضی - ۸۷۶	۵۶۴ - ۵۶۵
مستعد خان - ۲۱۱ - ۵۲۳ - ۶۲۹	مردان علی خان (هزیر خان) ۵۷۵
مسقطیان - ۲۸۵	مروشد قلی خان پسر مصطفی
مسعود حبشی بیجاپوری - ۳۷۱	قلی بیگ (بادشاه قلی خان)
۳۷۲ - ۳۷۳	۵۸۸ - ۵۹۵

معظم شاه (بهادر شاه) (غازی عالم)

۱۰ - ۴۳ - ۷۸ - ۸۵ - ۹۸

۹۹ - ۱۲۵ - ۱۲۸ - ۱۷۲

۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۸۹

۱۸۹ - ۲۰۲ - ۲۰۵ - ۲۲۸

۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ - ۲۴۹

۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۹

۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۰ - ۲۷۹

۲۸۰ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲

۲۹۳ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۸

۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲

۳۰۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷

۳۰۸ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵

۳۱۶ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱

۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲

۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۷

۳۴۷ - ۳۴۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸

۴۰۴ - ۴۰۷ - ۴۱۸ - ۴۳۷

۴۳۸ - ۴۴۰ - ۴۴۳ - ۴۴۴

۵۰۲ (شف بار و شین)

معمور خان - ۴۷ - ۱۱۱

معظم خان خانانان (میر جملة)

مست علی خان - ۵۹۲ - ۵۹۵

خواجه مسعود خان پهر مبارز خان

۹۵۴ - ۹۵۸

میرزا مشکي - ۸۳

میر مشرف - ۷۰۲ - ۷۲۲

۷۵۲ - ۷۵۳ - ۸۱۲

۹۰۴ - ۹۱۰

مصطفی خان عرف سید ابراهیم

۴۷ - (شف الف)

مصطفی خان کاشي - ۴۳۹

۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۵۵۵

مصطفی قاي بیگ - ۵۸۸

مصطفی خان برادرزاده حسین

خان - ۸۶۲ - ۸۶۳

مصطفی خان (دیگر) - ۹۰۴

مطلب خان - ۳۹۴ - ۵۸۴ - ۵۸۹

سید مظفر خان باره - ۴۸

۲۹۳ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳

۳۱۵

مید مظفر خان اسد خاني - ۵۷۲

مظفر خان (دیگر) - ۹۲۲

مظفر خان خورشکي - ۹۵۳

۲۶۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴	موبندار بنگالہ - ۵۰ - ۵۰
۳۳۲ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۴۴	۵۹ - ۹۰ - ۹۵ - ۹۱
۴۴۴ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۵۷۴	۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۷ - ۹۸
۵۷۵ - ۵۹۱ - ۵۹۹	۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۸ - ۱۱۰
(شف جیم)	۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳
معتبرخان فوجدار - ۴۰۲ - ۴۰۳	۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷
محمد معصوم پسر عبدالرزاق	۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
قاری - ۴۴۹	۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵
معین الدین مجتہول النسیب	۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹
پسر محمد اکبر نبیرہ عالمگیر	۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳
۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۷	۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷
مغلان - ۳۷ - ۳۸ - ۹۶ - ۱۴۰	۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱
۱۴۲ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷	۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵
۱۵۸ - ۱۵۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷	۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱	۱۷۰ - ۱۷۱ - ۲۳۰ (شف جیم)
۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۵ - ۲۴۶	معظم خان خسر بادشاہ زادہ
۳۱۸ - ۳۲۹ - ۳۴۴ - ۳۷۱	محمد کام بخش - ۳۱۶
۳۸۵ - ۳۹۴ - ۴۷۳ - ۴۹۵	حضرت خواجہ معین الدین
۴۹۸ - ۵۷۸ - ۵۸۲ - ۶۶۴	چشتی قدس سرہ - ۷۴
۷۵۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵	۷۵ - ۲۵۵ - ۲۶۲ - ۴۰۸
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱	خواجہ معقول - ۸۴
۸۰۵ - ۸۱۰ - ۸۱۱ - ۸۱۳	معتمد خان خواجہ مراد - ۱۲۳
	معز الدین (جہاندار شاہ) پسر
	معظم شاہ - ۱۲۵ - ۱۲۷

۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵	۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰
شاه مکهن - ۸۷۳	۸۶۵ - ۸۷۰ - ۸۸۰ - ۸۸۶
راجہ مکرائي - ۸۷۵	۸۹۲ - ۸۹۹ - ۹۰۴ - ۹۰۵
ملنفت خان ديوان (اعظم خان)	۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۳۳ - ۹۴۵
۱۹ - ۱۲۶ - ۲۹۳ - ۳۰۲	مغلي خطيب کش - ۶۶۵
ملہاري ديوان چانده - ۲۰۶	مقرب خان - ۳۴
ممبريز خان - ۲۵	محمد مقیم - ۱۱۵ - ۱۳۴
ممتاز خان - ۱۱۹ - ۷۲۲	مقرب خان عرف شيخ نظام
ممتاز محل - ۸۳۷	حيدر ابادي (خان زمان
خواجہ منظور - ۱۰	فتح جنگ) - ۳۸۳ - ۳۸۴
شيخ منہاج - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۰۳	۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۹۱ - ۳۹۲
۳۰۴ - ۳۲۸ - ۳۳۵ - ۳۴۰	۹۵۷ - (شف خاء)
منور خان - ۳۹۲ - ۵۵۷ - ۵۷۲	محمد مقیم خانسامان محمد
۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۱	مراد خان - ۴۸۶
منعم خان خانخازان (خان زسان)	مقصود خان - ۵۸۸
(معظ - م خان) - ۴۸۴	خواجہ مقبول خان ناظر - ۹۰۴
۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۰۲ - ۵۷۳	مقرب خان (دیگر) - ۹۵۴
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۷ - ۵۷۸	۹۵۷ - ۹۵۸
۵۷۹ - ۵۸۷ - ۵۹۲ - ۵۹۴	مکند سنگهہ هارا - ۱۵ - ۱۷
۵۹۸ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳	مکرم خان حارس جونپور - ۴۷
۶۰۴ - ۶۱۷ - ۶۲۱ - ۶۲۲	۴۹ - ۵۸
۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۶	مکرم خان پسر شيخ مير خواني -

خان - ۳۴	۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۴۴ - ۴۴۷
مہیس داس - ۵۱	۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۶۲ - ۴۷۰
حکیم محمد مہدی حیدرآبادی -	۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶
۵۷۰	۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۹۱ - ۷۱۲
مہابت خان بہادر شاہی پھر	۷۵۲ - ۷۶۱ - ۹۵۶ (شف خا)
منعم خان - ۴۲۵ - ۴۲۶	رانی منوہر پوری زوجہ محمد
۴۶۲ - ۴۸۸ - ۷۵۵	کام بخش - ۵۱۰
مہر پرور محل شاہ عالم - ۴۲۹	منصور خان - ۵۳۷ - ۵۷۲
مہر علی خان - ۴۶۴ - ۴۶۵	۵۸۱ - ۵۸۳
مہارانی صبیحہ اجیت سنگھ	منوہر ہزاری - ۸۱۲
زوجہ فرخ سیر بادشاہ - ۸۳۳	منصور جنگ - ۹۲۵
امام مہدی آخر الزمان - ۹۷۶	حاجی منصور - ۹۶۰ - ۹۶۱
میدنی سنگھ پسر پرتی	موہن سنگھ ہارا - ۱۷ - ۲۷۶
سنگھ - ۱۲۳	محمد مومن - ۱۵۰ - ۱۶۴
میر خان صوبہ دار کابل - ۲۰۸	موسی خان - ۱۹۴ - ۱۹۷ - ۳۱۱
۷۵۵ - ۸۱۸ - ۸۹۹	مومن خان نجم ثانی - ۳۲۱
میر میران - ۲۷۶ - ۲۹۹ - ۵۵۴	۴۶۳ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
میرزا علی - ۴۶۱ - ۷۸۹ - ۸۹۰	موسوی خان دیوان - ۳۹۹
قاضی میر - ۶۸۱ - ۹۳۰	موہن سنگھ زمیندار (دیگر) - ۵۸۲
میرزا خان - ۷۴۵	مہابت خان - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷
میرزا بیگ خان آدم قلیچ خان - ۷۴۷	۱۲۹ - ۱۷۶ - ۲۱۶ - ۲۳۰
میر علی خان - ۹۱۰	مہابت خان سابق پدر مہابت

۸۳۵ - ۲۱۷	میواتیان - ۹۱۲
مچھلی بندر - ۹۶۰	میان رام منشی - ۹۳۰
محبی آباد - ۵۱۰	
محمد آباد (بیدر) - ۷۸۹ - ۸۹۱	* مواضع وغیرہ *
(شف باء)	موبہ مالوا - ۳ - ۷ - ۱۲۲-۴۱
قلعہ محمد نگر - ۹۶۰	۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۶ - ۲۳۴
بندر مخہ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۷	۳۹۹ - ۴۵۶ - ۵۱۶ - ۵۱۸
مرتضی آباد (مرج) - ۲۷۱ - ۴۶۰	۵۴۱ - ۵۴۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷
۴۷۱ - ۴۷۷	۶۲۵ - ۶۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۷
مراد آباد (رکن آباد) - ۷۷۱	۸۰۰ - ۸۰۲ - ۸۱۷ - ۸۲۸
۷۹۱ - ۷۹۲ - ۸۰۲ - ۸۱۸	۸۴۴ - ۸۴۷ - ۸۴۸ - ۸۵۰
۸۷۳ - ۹۳۹	۸۵۲ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹
بندر مسقط - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۴۲۸	۸۷۷ - ۸۹۸ - ۹۴۹ - ۹۴۹
تھانہ مسوری - ۴۶۲	۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۷۴
ولایت مشکیان - ۸۳	ماندر شادی آباد - ۱۳
مشهد مقدس - ۹۷۵ - ۹۷۶	۸۴۸ - ۸۴۹
۹۷۷ - ۹۷۸	قلعہ ماندر - ۷۹۹ - ۸۰۰
مصطفی آباد (چوڑہ) - ۲۷۴	۸۱۸ - ۸۵۸
۲۷۵ - ۲۶۹ - ۷۹۸ (شف چے)	ماژندران - ۲۵۶ - ۳۱۱
مکہ معظمہ - ۴۱۳ - ۴۵۵ - ۴۵۵	۴۹۳ - ۴۹۴
۵۵۹ - ۹۶۳	آب مانگفا - ۳۸۴
ملتان - ۴۴ - ۴۵ - ۱۲۴ - ۱۲۶	منہر - ۳۸ - ۱۵۴ - ۱۶۰ - ۱۹۹

میرتھ سنگھ ہازہ - ۹۵۱

• حرف نوں - مردمان •

سیدناہر خان - ۲۸

فامدار خان - ۳۲ - ۱۸۹

نادرہ بیگم زوجہ داراشکوہ - ۸۳

ناکوسرہٹہ - ۲۹۱ - ۴۴۷

ناصر خان - ۶۱۰

ناصرجنگ (حیدرقلی خان)

۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۳۰ - ۹۳۱ - ۹۵۵

(شفہاء)

قوم ناگران - ۹۷۱

نٹھوجی (محمد قلی خان)

خودش سیوا بہوسہ - ۱۹۰

۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۵

۲۰۰ - ۲۰۵ - ۲۰۷

نقہ مل پسر بہو کنمل - ۸۳۵ - ۸۳۶

نجات خان خانخاذاں - ۱۱

۱۴ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۳ - ۳۵

۴۶ - ۴۷ - ۱۱۱ - ۱۷۶ - ۱۷۸

سید نجات خان بارہہ - ۴۸

نجات خان (دیگر) - ۴۵۶ - ۵۴۱

۲۰۵ - ۲۷۶ - ۴۰۳ - ۴۴۴

۴۵۰ - ۴۶۲ - ۵۴۶ - ۵۶۱

۵۶۲ - ۷۱۴ - ۶۴۳ - ۶۸۵

۷۵۷ - ۷۶۰ - ۸۵۲ - ۸۵۹

قصبہ ملکہیر - ۲۳۶

قلعہ ملہیر - ۲۴۷ - ۲۸۵

۲۸۱ - ۲۸۴ - ۵۴۱ - ۷۸۰

۷۸۱ - ۷۹۷

ملہیر - ۲۷۷

قلعہ ملکانو - ۳۷۲

ملکانو (اعظم نگر) - ۳۷۲

ملکپور - ۶۱۹

منگل پھرہ - ۱۹۲ - ۱۹۳

منزل علی مسجد - ۲۳۸

قلعہ مغربی - ۴۰۱ - ۴۲۱ - ۴۲۳

منہی - ۴۲۳ - ۴۴۴ - ۴۲۷

مندہور - ۵۱۶ - ۸۶۰

قلعہ مونگیر - ۷۵

مونگیر - ۱۰۰

دریای مہی - ۹۶۹ - ۹۷۰

میوات - ۳۳ - ۲۵۲

میمند - ۲۳۷

فتح نظام میانجی - ۱۱	۷۵۰ - ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۷
فتح نظام (دیگر) (تقریباً خان)	نصیر الدین علی خان برادر
۴۳۵ - ۵۵۴	سید عبد اللہ خان - ۹۹۲ - ۷۱۳
نظام الملک - ۱۱۳ - ۱۷۹	۷۲۹ - ۸۱۴ - ۹۱۳ - ۹۱۴
نظام الدین کوتوال (میرزا بیگ)	۹۱۶ - ۹۲۲ - ۹۲۵ - ۹۲۹
۲۵۷	۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۳۶
نظر علی خان - ۴۷۸ - ۴۷۹	نجابت علی خان برادر زاد
۴۸۰ - ۴۸۱ - ۵۱۸ - ۵۱۹	عبد اللہ خان - ۹۱۷ - ۹۳۴ - ۹۳۵
نظام الملک بہادر آصف خان	نذر محمد خان - ۴۹ - ۵۸ - ۶۵
فتح جنگ (قلیچ خان)	نرایس کلان (نام بست) - ۱۳۶
متخلص بہ شاکر - ۷۴۵	نصرت خان (خاندوران) ولد
۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۰	خاندوران - ۲۰
۷۵۱ - ۷۷۱ - ۷۸۳ - ۷۹۱	سید نصیر الدین دکنی - ۶۸
۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۵ - ۸۰۲	نصرت خان پسر خانجہاں - ۳۱۳
۸۰۹ - ۸۱۲ - ۸۱۸ - ۸۲۶	حضرت میر نصیر الدین ہروی
۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۲	طاب مرقدہ - ۵۵۴ - ۵۵۸
۸۳۳ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸	نصیر الدین خان ایرانی - ۸۰۰
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲	نصرت یار خان - ۹۱۱ - ۹۲۱
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۹	۹۲۵ - ۹۲۹
۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۶۵	نصیر الدولہ عبد الرحیم خان
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۱	عموی فتح جنگ - ۹۵۴
۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵	(شف میں)

نورس بیگم - ۷۵	۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹
نور الحسن - ۹۳	۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۶
نورنہا خانم محل خاص شاہ عالم	۸۸۷ - ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۱
صبیہ مرزا سنجر خراسانی	۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵
نجم ثانی - ۹۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱	۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۱۵
۳۳۳ - ۳۳۴	۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۹ - ۹۴۰
قوم نوائید - ۱۱۳ - ۵۰۲	۹۴۱ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸
سید نور علی - ۲۴۷	۹۴۹ - ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲
نواب بائی والدہ محمد معظم	۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵ - ۹۵۷
۲۴۴ - ۴۰۴	۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱
میر نور اللہ پسر میر میران -	۹۶۲ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۷۰
۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۹۹	۹۷۲ - ۹۷۳ (شف قاف)
نور الدین خان - ۵۹۲	حضرت خواجہ نظام الدین - ۷۶۰
نور جہان بیگم - ۸۳۷	نعمت خان (میرزا محمد)
محمد نور اللہ خان دیوان برادر	(دانشمند خان) - ۳۳۸
محمد انور خان - ۸۵۳	۳۴۳ - ۳۵۹
۸۵۴ - ۸۷۲	نعمت خان (خان زمان بہادر)
شیخ نور اللہ فاروقی برادر شیخ	۵۹۸ - ۵۹۹
محمد شاہ داروغہ - ۸۷۶ - ۸۸۹	(شف خاء)
۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۶	نعمت اللہ خان - ۹۲۲ - ۸۹۹
نور اللہ خان پسر احمد اللہ خان -	محمد نقی - ۶۶۸
۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۱۰	نور خواجہ مراد - ۶۰ - ۳۳۳

تصبہ ندریار (ندریار) - ۴۵۶	نیک نام خان خواجہ سرا - ۱۹۴
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۷۷۹ - ۷۸۲ - ۷۸۵	نیکو سیر پسر محمد اکبر - ۲۷۶
آب نریدا - ۱۰ - ۱۲ - ۲۵۵	۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۹
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۸۳ - ۶۱۸	۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۵
۶۲۵ - ۶۵۱ - ۷۵۱ - ۷۸۷	۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵ - ۸۵۰
۷۹۷ - ۷۹۹ - ۸۴۸ - ۸۵۲	۸۵۱ - ۹۱۴
۸۵۳ - ۸۵۶ - ۸۵۸	نیک نام خان (دیگر) - ۲۸۱ - ۲۸۴
۸۶۵ - ۸۷۱ - ۸۷۴ - ۹۴۷	نیکا سندھیا مرہٹہ - ۴۵۶
۹۵۵ - ۹۵۱	۴۵۷ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۶۲۵
پرگنہ نورکنڈہ - ۶۳۱	۷۵۱ - ۷۵۴
نورمل - ۷۸۹ - ۷۹۰	سید نیاز خان - ۵۶۹ - ۵۷۰
نورور - ۸۴۶	فیاز علی خان (قلیچ خان) - ۵۷۶
باغ بگینڈہ - ۳۶۳	نیاز خان انعام - ۶۳۹
پرگنہ نلام - ۸۵۱	نیک نظر خان - ۹۵۵
باغ نور - ۶۲	
نواب پورہ - ۲۷۳	• مواضع وغیرہ •
فوجہ - ۹۷۲	قلعہ ناہیہ - ۲۴۸
نہاسرہ - ۶۱۷	پرگنہ فارنول - ۲۵۲ - ۲۵۳
نیک بہار - ۲۴۰ - ۲۴۲	۷۷۰ - ۷۷۱
نیر - ۶۲۶	اندیر - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۸۷۵
نیشاپور - ۹۰۲	نالہ قلب - ۹۵۳
مغل نیول - ۹۱۸	نچف اشرف - ۷۱۲

* مواضع و غیره *

واکنگیرا - ۴۰۷ - ۵۲۴ - ۵۶۵

۵۲۷ - ۹۷۲

قلعه واکنگیرا (رحمن بخش) - ۲۵

۵۳۰ - ۵۳۲ - ۵۳۸ - ۵۷۰

ورنگل - ۶۳۰

قلعه درنگل - ۶۳۴

* حرف هاء - مردمان *

هادی داد خان - ۲۵

میر هاشم قویب شیخ میر - ۷۱

محمد هاشم تدریزی - ۲۸۶ - ۳۱۹

میر هاشم وزیر - ۲۹۳ - ۳۱۳ - ۳۱۵

میر هادی فضه دس خان - ۳۹۹

(شف داء)

هاصاجی - ۵۱۳

میرزا محمد هاشم خلیفه - ۱۶۱

نوا - شاه عباس ایران - ۶۶۳

۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۰

هادی خان - ۹۲۱ - ۹۳۱

شیخ هذیلا داروغه - ۹۳۱

* حرف واو - مردمان *

والد مولف - ۲۷ - ۱۵۵ - ۱۷۲

۵۵۵ - ۵۵۴

والاجاه پسر اعظم شاه - ۵۰۹

۵۸۴ - ۵۸۸ - ۵۹۳ - ۵۹۸

عباس محمد وارث ولی - ۵۵۱

شاهزاده والا تبار پسر - اعظم شاه

۵۸۹ - ۷۴۰

والده فرخ میر بادشاه - ۷۹۱

والده محمد شاه بادشاه

(مردم مکانی) - ۸۴۱ - ۹۰۶

(شف میم) - ۹۳۶

وزیر خان - ۲۸ - ۹۸ - ۱۷۸

۲۳۶ - ۵۷۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴

وکالت خان - ۷۸۱ - ۷۹۷

شیخ ولی نورملی - ۴۹ - ۵۷ - ۵۸

سید ولی - ۸۶۸

سید ولی محمد - ۸۹۰

سید ولی (دیگر) - ۸۹۵

ونکت رار زمیندار - ۶۳۱

هندوت رای - ۴۴۷	مید هدایت الله مدر - ۳۱
هندو راو - ۵۳۰	شیدخ هدایت کیش واقع نگار
هوشدار خان - ۶۵ - ۶۹ - ۷۳	۳۲۲ - ۵۳۱ - ۵۳۲
هوشدار خان (ازادت خان) ۹۵۴	۶۳۵ - ۶۸۸
هیجت - ۸۶ - ۸۷	۵ در کوک - ۴۳۵ - ۴۳۴ - ۴۳۷
میرامن بکس - رویه - ۷۵۲	هدایت الله شاگرد پیدشت شجاعت
۷۸۳ - ۹۲۳	خان - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳
	هدایت الله خان سعد الله -
	۶۸۸ - ۷۷۳ (شف - مین)
	هر رای - ۵۶۱
	هزیر خان - ۵۸۸ - ۶۵۶
	هشدار خان - ۶۳۹
	همایون بادشاہت آشدانی - ۸۷
	۵۹۸ - ۶۲۵ - ۸۲۵ - ۹۴۸
	همت خان بهادر - ۲۹۳ - ۲۹۶
	۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۲
	۳۰۳ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۳۳۴
	شهرزاده هادیون بخت - ۶۸۸
	۷۴۰ - ۷۵۸
	همت خان مشرف - ۸۱۸
	۸۳۱ - ۸۴۲
	همت یار خان - ۹۵۵
هندوتان - ۱ - ۵۰ - ۷۹ - ۸۰	
۸۸ - ۸۹ - ۱۱۴ - ۱۱۵	
۱۲۴ - ۱۲۶ - ۱۳۰ - ۱۳۱	
۱۳۳ - ۱۷۷ - ۱۸۶ - ۱۹۹	
۲۲۹ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۵۶	
۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰	
۳۶۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۳	
۴۰۴ - ۴۱۱ - ۴۲۱ - ۴۲۷	

* مواضع و غیره *

حاجي يار محمد ناضل - ۶۶۳

۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱

ملايکي وزير عادل خان برادر

ملا احمد فوآتيه - ۱۷۷

۱۹۱ - ۱۸۳

ميدني يکي کوتوال - ۵۵۲ - ۵۵۱

يکه تاز خان - ۹۳ - ۹۴ - ۱۶۳ - ۵۳۶

يلبرز خان آغري - ۸۸۹

يوسف خان برادر ذابرخان

افغان - ۲۸

يوسف خان (ديگر) - ۵۳۳ - ۵۷۱

مهد يوسف خان پاولي - ۵۶۵

يوسف خان روز بهاني - ۶۳۸

۶۳۹ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۷

محمد يوسف خان داروغه

۷۵۲ - ۷۵۳

مير يوسف خان - ۹۵۴ - ۹۶۵

* مواضع و غيره *

يونان - ۶۷۵

باتمام رحيد



۴۴۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۸۵

۵۴۳ - ۵۵۹ - ۵۵۰ - ۵۳۱

۵۹۱ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۶۶

۶۲۸ - ۶۲۶ - ۶۱۹ - ۶۰۳

۷۵۷ - ۷۰۲ - ۶۸۸ - ۶۸۵

۸۴۱ - ۸۱۱ - ۷۳۱ - ۷۲۲

۹۲۷ - ۹۰۵ - ۸۹۲ - ۸۸۰

۹۵۱ - ۹۳۸ - ۹۳۲ - ۹۵۱

۹۷۶ - ۹۷۲ - ۹۷۱ - ۹۶۳

هندون بدانه - ۹۰۲

* حرف ياء - مردمان *

ياقوت حبشي - ۱۹۳

مهد ياقوت خان - ۲۲۳

۲۲۸ - ۲۲۷ - ۲۲۶ - ۲۲۵

۲۸۵ - ۲۲۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴

۳۲۶ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵

۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۹۸

ياقوت خواجه سرا (مكرم خان) -

۳۳۳ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۵ - ۳۳۶

ميرزا يارعلي - ۳۳۷ - ۳۷۸

۳۷۹ - ۴۱۰ - ۵۷۲ - ۶۶۲

IBLIOTHECA INDICA
A
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE
ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE
MUNTAKHAB AL-LUBÁB

OF
KHÁFÍ KHÁN.

EDITED BY
MAULAVÍ KABÍR AL-DÍN AHMED.

PART II.

PRINTED AT THE URDUO GUIDE PRESS.

CALCUTTA :

1874.

